

التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح

مختصر صحيح بخاری

(فارسی)

تأليف:

محمد بن اسماعيل بخاری

اختصار کننده:

ابوالعباس زين الدين احمد بن احمد بن

عبد اللطيف الشرجي الزبيدي

مترجم:

عبد القادر ترشابی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه مترجم.....	۹۱
زندگی امام بخاری.....	۹۴
سفرهای امام بخاری.....	۹۵
اساتید و شاگردان امام بخاری.....	۹۶
گوشه‌هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری.....	۹۶
امام و حکام.....	۹۷
فقه و اجتهاد امام بخاری.....	۹۸
قدرت حافظه امام بخاری <small>رحمته الله</small> تعالی.....	۹۹
تألیفات امام بخاری <small>رحمته الله</small>	۱۰۰
تدریس امام بخاری <small>رحمته الله</small>	۱۰۱
وفات امام بخاری <small>رحمته الله</small>	۱۰۱
صحیح بخاری.....	۱۰۲
انگیزه‌های تألیف صحیح بخاری.....	۱۰۳
مختصر صحیح بخاری.....	۱۰۳
۱- کتاب وحی.....	۱۰۵
باب (۱): چگونگی آغاز وحی بر رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۰۵

اعمال به نیت‌ها بستگی دارند..... ۱۰۵

۲- کتاب ایمان..... ۱۱۵

باب (۱): این قول پیامبر ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا شده است..... ۱۱۵

باب (۲): شاخه‌های ایمان..... ۱۱۵

باب (۳): مسلمان و مهاجر..... ۱۱۵

باب (۴): بهترین اسلام..... ۱۱۶

باب (۵): طعام دادن از اسلام است..... ۱۱۶

باب (۶): جزو ایمان است که آنچه برای خود می‌پسندی، برای برادرت نیز

پسند..... ۱۱۶

باب (۷): محبت و دوستی با پیامبر ﷺ از ایمان است..... ۱۱۶

باب (۸): لذت ایمان..... ۱۱۷

باب (۹): دوست داشتن آنصار، نشانه ایمان است..... ۱۱۷

باب (۱۰): فرار از فتنه، جزو دین است..... ۱۱۸

باب (۱۱): عبادت در حد توان..... ۱۱۸

باب (۱۲): برتری میان اهل ایمان در اعمال است..... ۱۱۸

باب (۱۳): حیاء بخشی از ایمان است..... ۱۱۹

باب (۱۴): اگر توبه کردند، نماز خواندند، وزکات دادند، کاری با آنها نداشته

باشید..... ۱۱۹

باب (۱۵): کسی که می‌گوید: ایمان یعنی عمل کردن..... ۱۲۰

باب (۱۶): هرگاه که اسلام، واقعی نباشد..... ۱۲۰

باب (۱۷): ناسپاسی از شوهران، و اینکه ناسپاسی، درجاتی دارد..... ۱۲۱

باب (۱۸): گناهان، از امور جاهلیت‌اند و بجز شرک، هیچ گناهی، کفر نیست

..... ۱۲۱

باب (۱۹): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع کردند، میان آنها میانجیگری کنید.....	۱۲۲
باب (۲۰): مراتب ظلم و ستم.....	۱۲۲
باب (۲۱): نشانه‌های منافق.....	۱۲۲
باب (۲۲): شب بیداری در شب قدر از ایمان است.....	۱۲۳
باب (۲۳): جهاد از ایمان است.....	۱۲۳
باب (۲۴): عبادت در ماه مبارک رمضان.....	۱۲۳
باب (۲۵): روزه رمضان بقصد حصول اجر و پاداش.....	۱۲۴
باب (۲۶): دین، آسان است.....	۱۲۴
باب (۲۷): نماز از ایمان است.....	۱۲۴
باب (۲۸): اسلام واقعی.....	۱۲۵
باب (۲۹): بهترین عبادات نزد خداوند، با دوام‌ترین آنهاست.....	۱۲۵
باب (۳۰): کم و زیاد شدن ایمان.....	۱۲۶
باب (۳۱): زکات از اسلام است.....	۱۲۶
باب (۳۲): تشییع جنازه از ایمان است.....	۱۲۷
باب (۳۳): ترس مؤمن از اینکه عملش نابود شود بدون اینکه خودش بداند.....	۱۲۷
باب (۳۴): پرسش جبریل از پیامبر ﷺ درباره ایمان، اسلام و احسان.....	۱۲۸
باب (۳۵): فضیلت پرهیز از شبهات.....	۱۲۹
باب (۳۶): پرداختن خمس غنیمت، از ایمان است.....	۱۲۹
باب (۳۷): پاداش اعمال به نیت‌ها بستگی دارد.....	۱۳۰
باب (۳۸): پیامبر ﷺ فرمود: دین، خیر خواهی است.....	۱۳۱

۳- کتاب علم..... ۱۳۳

باب (۱): فضیلت علم و دانش.....	۱۳۳
--------------------------------	-----

- باب (۲): آموختن با صدای بلند ۱۳۳
- باب (۳): امتحان پیروان به وسیله رهبر و پیشوا ۱۳۴
- باب (۴): خواندن حدیث بر عالم و محدث ۱۳۴
- باب (۵): پیامبر ﷺ می‌فرماید: چه بسا کسی که تبلیغ به او میرسد از خود مبلّغ، فهمیده‌تر باشد ۱۳۶
- باب (۶): تعیین اوقات برای هدایت و ارشاد ۱۳۷
- باب (۷): هرگاه خداوند، خوبی کسی را بخواهد، علم دین نصیب او می‌گرداند ۱۳۷
- باب (۸): درک و فهم علم ۱۳۷
- باب (۹): غبطه خوردن در علم و حکمت ۱۳۸
- باب (۱۰): دعا برای فهم و درک قرآن ۱۳۸
- باب (۱۱): کودک چه وقت می‌تواند در حلقه علم حدیث بنشیند؟ ۱۳۸
- باب (۱۲): فضیلت کسی که خود می‌آموزد و به دیگران می‌آموزاند ۱۳۹
- باب (۱۳): از بین رفتن علم و بروز جهل و نادانی ۱۳۹
- باب (۱۴): فضیلت علم ۱۴۰
- باب (۱۵): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزی ۱۴۰
- باب (۱۶): جواب دادن به فتوا با تکان دادن سر یا دست ۱۴۰
- باب (۱۷): سفر برای دانستن یک مسئله و تعلیم آن به اهل خود ۱۴۲
- باب (۱۸): تناوب در فراگیری علم ۱۴۲
- باب (۱۹): اظهار خشم و ناراحتی هنگام تعلیم بسبب مشاهده چیز ناخوشایند ۱۴۳
- باب (۲۰): کسی که یک سخن را برای اینکه مردم بفهمند سه بار تکرار می‌کند ۱۴۴

- باب (۲۱): تعلیم زن و فرزندان و زیردستان ۱۴۴
- باب (۲۲): پند و نصیحت کردن امام زنان را ۱۴۵
- باب (۲۳): آزمندی برای فراگرفتن حدیث ۱۴۵
- باب (۲۴): علم چگونه از بین می‌رود؟ ۱۴۵
- باب (۲۵): آیا روز جداگانه ای برای تعلیم زنان اختصاص داده شود؟ ۱۴۶
- باب (۲۶): کسی که چیزی را بشنود و برای فهمیدن آن دوباره پرسد ۱۴۶
- باب (۲۷): حاضران به غائبان ابلاغ نمایند ۱۴۶
- باب (۲۸): گناه کسی که به دروغ، چیزی به پیامبر ﷺ نسبت دهد ۱۴۷
- باب (۲۹): نوشتن علم ۱۴۸
- باب (۳۰): تعلیم، وعظ و ارشاد در شب ۱۴۹
- باب (۳۱): شب بیداری برای فراگیری علم و دانش ۱۴۹
- باب (۳۲): حفظ علم ۱۵۰
- باب (۳۳): گوش فرادادن به علما ۱۵۱
- باب ۳۴: اگر از عالمی پرسند که کدام یک از مردم داناتر است، چه بگویند؟ ۱۵۱
- باب (۳۵): ایستاده پرسیدن از عالمی که نشسته است ۱۵۳
- باب (۳۶): خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵].
(از علم و دانش فقط مقدار اندکی به شما داده شده است) ۱۵۴
- باب (۳۷): اختصاص دادن درس و تعلیم به گروهی از مردم بخاطر اینکه شاید
همه آنرا نفهمند ۱۵۴
- باب (۳۸): حیا در علم ۱۵۵
- باب (۳۹): کسی که از سؤال کردن شرم کند و به دیگری بگوید که سؤال کند
..... ۱۵۵
- باب (۴۰): تعلیم و فتوی در مسجد ۱۵۵

باب (۴۱): کسیکه سؤال کننده را بیش از آنچه سؤال کرده جواب دهد..... ۱۵۶

۴- کتاب وضو..... ۱۵۷

آداب وضو..... ۱۵۷

باب (۱): نماز بدون وضو، صحیح نیست..... ۱۵۷

باب (۲): فضیلت وضو..... ۱۵۷

باب (۳): وسوسه، ناقض وضو نیست..... ۱۵۷

باب (۴): تخفیف در وضو..... ۱۵۸

باب (۵): کامل کردن وضو..... ۱۵۸

باب (۶): شستن صورت با دو دست و بایک مشت آب..... ۱۵۸

باب (۷): دعای داخل شدن به بیت الخلا..... ۱۵۹

باب (۸): گذاشتن آب در توال (دستشویی)..... ۱۵۹

باب (۹): هنگام قضای حاجت نباید رو به قبله نمود..... ۱۵۹

باب (۱۰): قضای حاجت روی دو خشت..... ۱۶۰

باب (۱۱): بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت..... ۱۶۰

باب (۱۲): استنجا با آب..... ۱۶۰

باب (۱۳): نهی از استنجا با دست راست..... ۱۶۱

باب (۱۴): استنجا با سنگ..... ۱۶۱

باب (۱۵): نهی از استنجا با سرگین حیوانات..... ۱۶۱

باب (۱۶): یک بار شستن اعضای وضو..... ۱۶۲

باب (۱۷): دو بار شستن اعضای وضو..... ۱۶۲

باب (۱۸): سه بار شستن اعضای وضو..... ۱۶۲

باب (۱۹): استنشاق در وضو..... ۱۶۳

باب (۲۰): عدد فرد، در سنگ‌های استنجا، رعایت گردد..... ۱۶۳

باب (۲۱): مسح برکفش، درست نیست.....	۱۶۳
باب (۲۲): در وضو و غسل، از سمت راست باید شروع کرد.....	۱۶۴
باب (۲۳): جستجوی آب برای وضو، هنگام فرا رسیدن نماز.....	۱۶۴
باب (۲۴): حکم آبی که با آن موی انسان شسته شده باشد.....	۱۶۵
باب (۲۵): ظرفی که سگ در آن، آب خورده باشد.....	۱۶۵
باب (۲۶): کسیکه فقط هنگام خارج شدن چیزی.....	۱۶۵
باب (۲۷): کمک به شخص در وضو گرفتن.....	۱۶۶
باب (۲۸): خواندن قرآن، بدون وضو.....	۱۶۶
باب (۲۹): مسح نمودن همه سر.....	۱۶۷
باب (۳۰): استفاده از باقیمانده آب وضو.....	۱۶۸
باب (۳۱): وضو گرفتن مرد با همسرش.....	۱۶۸
باب (۳۲): رسول اکرم ﷺ آب وضو ی خود را روی شخص بیهوش ریخت.....	۱۶۸
باب (۳۳): غسل کردن و وضو گرفتن از یک طشت.....	۱۶۹
باب (۳۴): وضو گرفتن با یک مُدّ ^۱	۱۷۰
باب (۳۵): مسح بر موزه و عمامه.....	۱۷۰
باب (۳۶): پوشیدن موزه در حالت طهارت.....	۱۷۱
باب (۳۷): کسیکه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سویق، ^۱ وضو نگرفته است.....	۱۷۱
باب (۳۸): کسیکه پس از تناول نمودن سویق، به مضمضه کردن اکتفا کند و وضو نگیرد.....	۱۷۲
باب (۳۹): آیا پس از نوشیدن شیر، باید مضمضه نمود؟.....	۱۷۲
باب (۴۰): وضو گرفتن پس از خواب و کسیکه پس از خواب سبک، وضو را لازم نمی داند.....	۱۷۲

- باب (۴۱): وضو گرفتن با وجود وضو داشتن ۱۷۳
- باب (۴۲): پرهیز نکردن از ادرار، جزو گناهان کبیره است ۱۷۳
- باب (۴۳): آنچه درباره شستن بول و ادرار آمده است ۱۷۴
- باب (۴۴): به حال خود گذاشتن باده نشینی که در مسجد ادرار نمود ۱۷۴
- باب (۴۵): ادرار کودکان شیرخوار ۱۷۴
- باب (۴۶): ادرار کردن، در حالت ایستاده و نشسته ۱۷۴
- باب (۴۷): ادرار کردن، کنار دوست و در پناه دیوار ۱۷۵
- باب (۴۸): شستن خون ۱۷۵
- باب (۴۹): پاک کردن لباسی که آلوده به منی باشد ۱۷۵
- باب (۵۰): حکم آغل و پیشاب شتر، گوسفند و سایر چارپایان ۱۷۶
- باب (۵۱): افتادن نجاست در روغن یا آب ۱۷۶
- باب (۵۲): ادرار کردن در آب راکد ۱۷۷
- باب (۵۳): اگر روی شخصی که در نماز است نجاستی انداخته شود، نمازش باطل نمیشود ۱۷۷
- باب (۵۴): حکم آب دهان و بینی در لباس ۱۷۸
- باب (۵۵): زنی که خون را از صورت پدرش شست ۱۷۸
- باب (۵۶): مسواک زدن ۱۷۸
- باب (۵۷): دادن مسواک به بزرگترها ۱۷۹
- باب (۵۸): فضیلت کسی که با وضو می خوابد ۱۷۹

۵- کتاب غسل ۱۸۱

- باب (۱): وضو قبل از غسل ۱۸۱
- باب (۲): غسل مرد با همسرش ۱۸۱
- باب (۳): غسل نمودن با یک صاع آب و مانند آن ۱۸۲

- باب (۴): کسی که سه بار بر سر خود آب بریزد..... ۱۸۲
- باب (۵): کسی که غسل را با محلاب^(۱) آغاز کند..... ۱۸۲
- باب (۶): تکرار همبستری و همبستری با همسران متعدد با یک غسل..... ۱۸۳
- باب (۷): کسی که عطر بزند و غسل نماید..... ۱۸۳
- باب (۸): خلال کردن موها هنگام غسل..... ۱۸۳
- باب (۹): اگر کسی در مسجد بیاد افتاد که جنب است، بدون تیمم، بیرون رود..... ۱۸۴
- باب (۱۰): غسل در جای خلوت و در حالت برهنه و اینکه پوشش افضل است..... ۱۸۴
- باب (۱۱): هنگام غسل، باید خود را از چشم مردم دور داشت..... ۱۸۵
- باب (۱۲): حکم عرق فرد جنب و اینکه مؤمن نجس نمی شود..... ۱۸۵
- باب (۱۳): جنب وضو بگیرد، سپس بخوابد..... ۱۸۵
- باب (۱۴): تماس آلت تناسلی زن و مرد..... ۱۸۶
- ۶- کتاب حیض..... ۱۸۷**
- باب (۱): احکام زنان در حالت نفاس و قاعدگی..... ۱۸۷
- باب (۲): شانه کردن موهای شوهر در حالت قاعدگی..... ۱۸۷
- باب (۳): تکیه دادن به همسر در حالت قاعدگی و قرآن خواندن..... ۱۸۸
- باب (۴): کسی که حیض را نفاس می نامد..... ۱۸۸
- باب (۵): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی..... ۱۸۸
- باب (۶): زنان در دوران قاعدگی، روزه نگیرند..... ۱۸۹
- باب (۷): اعتکاف زنان در زمان استحاضه..... ۱۸۹
- باب (۸): استفاده زنان از عطر و مواد خوشبوی دیگر پس از غسل حیض.. ۱۹۰
- باب (۹): زن چگونه باید غسل نماید و آثار حیض را پاک کند..... ۱۹۰

- باب (۱۰): شانه زدن موی سر، هنگام غسل قاعدگی ۱۹۰
- باب (۱۱): ضرورت باز کردن موها برای زنان، هنگام غسل پایان قاعدگی ... ۱۹۱
- باب (۱۲): قضای نمازهای دوران قاعدگی بر زنان واجب نیست ۱۹۱
- باب (۱۳): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی ۱۹۲
- باب (۱۴): شرکت زنان حائض در مراسم عید، خارج از مصلا ۱۹۲
- باب (۱۵): زردی و تیرگی خون در ایام غیر قاعدگی ۱۹۲
- باب (۱۶): زنی که پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود ۱۹۲
- باب (۱۷): نماز جنازه بر زنی که در دوران نفاس، وفات نماید ۱۹۳
- باب (۱۸) ۱۹۳

۷- کتاب تیمم ۱۹۵

- باب (۱) ۱۹۵
- باب (۲): اگر شخص مقیم، به آب دسترسی پیدا نکرد و بیم فوت نماز می‌رفت، تیمم نماید ۱۹۶
- باب (۳): آیا تیمم کننده می‌تواند (پس از زدن دستها بر خاک) آنها را فوت کند ۱۹۷
- باب (۴): خاک پاک، جای آب وضو را برای مسلمان می‌گیرد ۱۹۷

۸- کتاب نماز ۲۰۱

- باب (۱): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گردید؟ ۲۰۱
- باب (۲): نماز خواندن در یک پارچه ۲۰۴
- باب (۳): نماز خواندن در لباسی که آنرا گرد خود پیچیده باشد ۲۰۴
- باب (۴): اگر کسی در یک قطعه لباس، نماز خواند باید آنرا به شانه‌هایش بیندازد ۲۰۴
- باب (۵): اگر لباس، تنگ باشد ۲۰۵

- باب (۶): نماز خواندن در عبای شامی..... ۲۰۶
- باب (۷): کراهیت برهنه نماز خواندن..... ۲۰۶
- باب (۸): آنچه که از عورت، باید پوشیده شود..... ۲۰۶
- باب (۹): آنچه که در مورد (حکم) ران آمده است..... ۲۰۷
- باب (۱۰): زن باید در چند لباس نماز بخواند؟..... ۲۰۹
- باب (۱۱): نماز خواندن در لباسی که دارای نقش و نگار باشد..... ۲۰۹
- باب (۱۲): اگر کسی در لباس دارای صلیب یا تصویر نماز بخواند، نمازش فاسد میشود؟..... ۲۰۹
- باب (۱۳): نماز خواندن در عبای ابریشمی و درآوردن آن..... ۲۰۹
- باب (۱۴): نماز خواندن در عبای سرخ رنگ..... ۲۱۰
- باب (۱۵): نماز خواندن بالای سقف، منبر و جایگاه چوبین..... ۲۱۰
- باب (۱۶): نماز خواندن بر حصیر..... ۲۱۱
- باب (۱۷): نماز خواندن بر رختخواب..... ۲۱۱
- باب (۱۸): سجده کردن بر لباس و پارچه از شدت گرما..... ۲۱۱
- باب (۱۹): نماز خواندن با کفش..... ۲۱۲
- باب (۲۰): نماز خواندن با موزه..... ۲۱۲
- باب (۲۱): دور نگهداشتن بازوها هنگام سجده..... ۲۱۲
- باب (۲۲): فضیلت رو به قبله نمودن..... ۲۱۲
- باب (۲۳): خداوند می‌فرماید: مقام ابراهیم را جای نماز قرار دهید..... ۲۱۳
- باب (۲۴): از هر جا باید رو به قبله نمود..... ۲۱۳
- باب (۲۵): آنچه در باره قبله آمده است و نظر کسانی که می‌گویند هرکس اشتباهاً به سوی قبله نماز نخواند، نمازش را اعاده نکند..... ۲۱۴
- باب (۲۶): پاک کردن آب بینی از مسجد با دست..... ۲۱۵

- باب (۲۷): کفارهٔ تف کردن در مسجد ۲۱۵
- باب (۲۸): پند و اندرز امام به مردم دربارهٔ کامل کردن نماز و ذکر قبله ۲۱۶
- باب (۲۹): آیا جایز است مسجد فلانی گفته شود؟ ۲۱۶
- باب (۳۰): تقسیم کردن و آویزان نمودن خوشهٔ خرما در مسجد ۲۱۶
- باب (۳۱): مسجد یا نمازخانه در منزل ۲۱۷
- باب (۳۲): آیا جایز است قبرهای مشرکین زمان جاهلیت، خراب شود و جای آن، مسجد بنا گردد؟ ۲۱۸
- باب (۳۳): نماز خواندن در جایگاه شتران ۲۲۰
- باب (۳۴): کسی که رو به سوی تنور یا آتش و یا هر چیز دیگری که عبادت می‌شود، نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد ۲۲۰
- باب (۳۵): کراهیت نماز خواندن در قبرستانها ۲۲۰
- باب (۳۶) ۲۲۰
- باب (۳۷): خوابیدن زنان در مسجد ۲۲۱
- باب (۳۸): خوابیدن مردان در مسجد ۲۲۲
- باب (۳۹): کسی که وارد مسجد می‌شود، دو رکعت نماز بخواند ۲۲۲
- باب (۴۰): بنای مسجد ۲۲۲
- باب (۴۱): همکاری در ساخت مسجد ۲۲۳
- باب (۴۲): کسی که مسجدی بنا کند ۲۲۳
- باب (۴۳): کنترل و گرفتن سر نیزه‌ها هنگام عبور از مسجد ۲۲۴
- باب (۴۴): عبور نمودن از داخل مسجد ۲۲۴
- باب (۴۵): حکم شعر سرودن در مسجد ۲۲۴
- باب (۴۶): نیزه بازی در مسجد ۲۲۴
- باب (۴۷): تعقیب مدیون و درخواست وام در مسجد ۲۲۵

باب (۴۸): جارو زدن مسجد و جمع‌آوری خار و خاشاک آن	۲۲۵
باب (۴۹): اعلام (حکم) تحریم تجارت شراب در مسجد	۲۲۵
باب (۵۰): بستن اسیر و مدیون در مسجد	۲۲۵
باب (۵۱): خیمه زدن در مسجد برای مداوای بیماران و غیره	۲۲۶
باب (۵۲): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت	۲۲۶
باب (۵۳)	۲۲۷
باب (۵۴): باز کردن درب و پنجره به مسجد	۲۲۷
باب (۵۵): قفل و دروازه خانه کعبه و مساجد دیگر	۲۲۸
باب (۵۶): حلقه درس و تشکیل جلسه در مسجد	۲۲۸
باب (۵۷): دراز کشیدن در مسجد	۲۲۹
باب (۵۸): نماز خواندن در مسجد بازار	۲۲۹
باب (۵۹): داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و بیرون از مسجد ...	۲۳۰
باب (۶۰): مساجدی که در راه مکه و مدینه قرار دارند و اماکنی که رسول الله ﷺ	
در آنجا نماز خوانده است	۲۳۱

ابواب ستره نمازگزار

باب (۱): ستره امام، ستره مقتدی نیز هست	۲۳۵
باب (۲): فاصله بین نماز گزار و ستره	۲۳۵
باب (۳): نماز خواندن به سوی نیزه	۲۳۶
باب (۴): نماز خواندن بسوی ستون	۲۳۶
باب (۵): نماز خواندن انفرادی بین ستونها	۲۳۶
باب (۶): نماز خواندن به سوی سواری، شتر، درخت و زین شتر	۲۳۷
باب (۷): نماز خواندن بسوی تخت	۲۳۷
باب (۸): نمازگزار باید مانع عبور دیگران از جلویش شود	۲۳۷

- باب (۹): گناه عبور کردن از جلوی نماز گزار ۲۳۸
- باب (۱۰): نماز خواندن بسوی کسی که خواب است ۲۳۸
- باب (۱۱): کسی که هنگام نماز، دختر بچه خرد سالی را با خود حمل کند ۲۳۸
- باب (۱۲): زنی که پلیدی را از روی نماز گزار بر می‌دارد ۲۳۹

کتاب (۹) اوقات نماز ۲۴۱

- باب (۱): اوقات و فضیلت نمازها ۲۴۱
- باب (۲): نماز، باعث آمرزش گناهان می‌شود ۲۴۱
- باب (۳): فضیلت نماز خواندن به موقع ۲۴۲
- باب (۴): نمازهای پنجگانه، باعث کفاره گناهان می‌شود ۲۴۳
- باب (۵): نماز گزار با پروردگارش مناجات می‌کند ۲۴۳
- باب (۶): تأخیر نماز ظهر درتا بستان تا اینکه از شدت گرما، کاسته شود ۲۴۳
- باب (۷): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است ۲۴۴
- باب (۸): تأخیر نماز ظهر تا وقت عصر ۲۴۵
- باب (۹): وقت نماز عصر ۲۴۵
- باب (۱۰): گناه کسی که نماز عصرش فوت گردد ۲۴۶
- باب (۱۱): کسی که نماز عصر را ترک کند ۲۴۶
- باب (۱۲): فضیلت نماز عصر ۲۴۶
- باب (۱۳): کسی که یک رکعت از نماز عصر را پیش از غروب آفتاب، دریابد ۲۴۷
- باب (۱۴): وقت نماز مغرب ۲۴۸
- باب (۱۵): کسیکه نمی‌خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد ۲۴۹
- باب (۱۶): فضیلت نماز عشاء ۲۴۹
- باب (۱۷): خوابیدن کسی که قبل از نماز عشاء، خوابش بگیرد ۲۵۰

باب (۱۸): وقت نماز صبح.....	۲۵۰
باب (۱۹): فضیلت نماز فجر.....	۲۵۱
باب (۲۰): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب.....	۲۵۱
باب (۲۱): نباید قبل از غروب آفتاب، نمازی خوانده شود.....	۲۵۲
باب (۲۲): نمازهای قضایی و مانند آن را میتوان بعد از عصر، خواند.....	۲۵۲
باب (۲۳): اذان گفتن پس از وقتش.....	۲۵۲
باب (۲۴): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت.....	۲۵۳
باب (۲۵): کسی که نمازی را فراموش کرد، هرگاه بیادش آمد، آنرا بخواند.....	۲۵۳
باب (۲۶).....	۲۵۴
باب (۲۷).....	۲۵۴
باب (۲۸): شب نشینی با مهمان و خانواده خود.....	۲۵۴
کتاب اذان.....	۲۵۷
باب (۱): آغاز مشروعیت اذان.....	۲۵۷
باب (۲): کلمات اذان دو بار، گفته میشود.....	۲۵۷
باب (۳): فضیلت اذان گفتن.....	۲۵۷
باب (۴): اذان گفتن با آواز بلند.....	۲۵۸
باب (۵): اذان از خونریزی جلوگیری می کند.....	۲۵۸
باب (۶): هنگام شنیدن اذان، چه باید گفت؟.....	۲۵۸
باب (۷): دعای اذان.....	۲۵۹
باب (۸): قرعه کشی برای اذان گفتن.....	۲۵۹
باب (۹): اذان گفتن شخص نابینا در صورتی که کسی وقت اذان را به او بگوید.....	۲۶۰
باب (۱۰): اذان گفتن پس از طلوع فجر.....	۲۶۰

- باب (۱۱): اذان گفتن قبل از طلوع فجر ۲۶۰
- باب (۱۲): بین هر اذان و اقامه ای میتوان نماز خواند ۲۶۱
- باب (۱۳): کسی که در حالت سفر، اذان یک مؤذن را کافی می‌داند ۲۶۱
- باب (۱۴): اگر مسافران، جماعتی بودند، اذان و اقامه بگویند ۲۶۱
- باب (۱۵): کسی که بگوید: نماز مان فوت شده است ۲۶۲
- باب (۱۶): چه وقت باید برای نماز خواندن، بلند شد ۲۶۲
- باب (۱۷): اگر پس از اقامه گفتن، برای امام کاری پیش آمد ۲۶۲
- باب (۱۸): وجوب نماز جماعت ۲۶۲
- باب (۱۹): فضیلت نماز جماعت ۲۶۳
- باب (۲۰): فضیلت نماز صبح با جماعت ۲۶۳
- باب (۲۱): فضیلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما ۲۶۴
- باب (۲۲): پاداش گام برداشتن در راه خدا ۲۶۴
- باب (۲۳): فضیلت نماز عشاء با جماعت ۲۶۴
- باب (۲۴): فضیلت مساجد و اجر و پاداش کسی که در مسجد نشسته و منتظر نماز باشد ۲۶۵
- باب (۲۵): فضیلت رفتن به مسجد ۲۶۵
- باب (۲۶): هنگام اقامه نماز فرض، هیچ نماز دیگری صحیح نیست ۲۶۵
- باب (۲۷): شخص بیمار تا چه وقت باید برای نماز جماعت حاضر شود ۲۶۶
- باب (۲۸): آیا امام با کسانی که حاضر شده‌اند، نماز بخواند؟ و آیا در روزهای بارانی خطبه جمعه خوانده شود؟ ۲۶۷
- باب (۲۹): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نیز فرا رسید (چه باید کرد؟) ۲۶۸
- باب (۳۰): کسی که در خانه‌اش مشغول کاری بوده و هنگام فرار رسیدن وقت نماز، به مسجد رفته است ۲۶۸

- باب (۳۱): امامت مردم، برای آموزش کیفیت نماز پیامبر ﷺ ۲۶۸
- باب (۳۲): اهل علم و فضل، برای امامت از دیگران شایسته‌ترند ۲۶۹
- باب (۳۳): اگر کسی خواست نماز را برای مردم اقامه کند ولی امام اصلی آمد ۲۷۰
- باب (۳۴): امام برای آن تعیین شده است که به او اقتدا کنند ۲۷۰
- باب (۳۵): مقتدی چه وقت باید سجده کند؟ ۲۷۱
- باب (۳۶): گناه کسی که سرش را قبل از امام، بلند نماید ۲۷۲
- باب (۳۷): امامت برده، غلام آزاد شده و کودک نابالغ ۲۷۲
- باب (۳۸): اگر امام نماز را کامل نکرد ولی مقتدیان نماز را کامل کردند ۲۷۲
- باب (۳۹): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوی با امام بایستد ۲۷۲
- باب (۴۰): طولانی شدن نماز و خارج شدن کسی که برای کاری عجله داشته باشد ۲۷۳
- باب (۴۱): امام قرائت را کوتاه و رکوع و سجده را کامل نماید ۲۷۳
- باب (۴۲): نماز مختصر، ولی کامل باشد ۲۷۴
- باب (۴۳): مختصر کردن نماز، هنگام شنیدن صدای گریه کودک ۲۷۴
- باب (۴۴): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز ۲۷۴
- باب (۴۵): روکردن امام بسوی نماز گزاران، هنگام برابر کردن صفها ۲۷۴
- باب (۴۶): اگر میان امام و مقتدیانش پرده یا دیوار باشد ۲۷۵
- باب (۴۷): نماز شب ۲۷۵
- ابواب صفت نماز ۲۷۷**
- باب (۱): رفع یدین در تکبیر اولی هنگام شروع نماز ۲۷۷
- باب (۲): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز) ۲۷۷

- باب (۳): بعد از تکبیر تحریمه، چه باید خواند؟ ۲۷۷
- باب (۴) ۲۷۸
- باب (۵): نگاه کردن به سوی امام در نماز ۲۷۹
- باب (۶): نگاه کردن به سوی آسمان، در نماز ۲۷۹
- باب (۷): التفات در نماز ۲۷۹
- باب (۸): وجوب قرائت برای امام و مقتدی در تمام نمازها ۲۷۹
- باب (۹): قرائت در نماز ظهر ۲۸۱
- باب (۱۰): قرائت در نماز مغرب ۲۸۲
- باب (۱۱): قرائت با صدای بلند در نماز مغرب ۲۸۲
- باب (۱۲): خواندن سوره دارای سجده، در نماز عشاء ۲۸۲
- باب (۱۳): قرائت در نماز عشاء ۲۸۲
- باب (۱۴): قرائت در نماز فجر ۲۸۳
- باب (۱۵): قرائت با صدای بلند در نماز فجر ۲۸۳
- باب (۱۶): خواندن سوره‌های مختلف در نماز ۲۸۴
- باب (۱۷): خواندن فاتحه در دو رکعت آخر نماز ۲۸۵
- باب (۱۸): آمین گفتن امام با صدای بلند ۲۸۵
- باب (۱۹): فضیلت آمین گفتن ۲۸۵
- باب (۲۰): رکوع نمودن قبل از رسیدن به صف ۲۸۵
- باب (۲۱): تکبیر گفتن برای رکوع ۲۸۶
- باب (۲۲): تکبیر گفتن هنگام بلند شدن از سجده ۲۸۶
- باب (۲۳): گذاشتن کف دستها بر زانوها در رکوع ۲۸۶
- باب (۲۴): برابر نمودن سر و کمر در رکوع و آرامش در آن ۲۸۷
- باب (۲۵): دعا در رکوع ۲۸۷

باب (۲۶): فضیلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ).....	۲۸۷
باب (۲۷): قنوت.....	۲۸۸
باب (۲۸): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع.....	۲۸۸
باب (۲۹): تکبیر گویان به سجده میرفت.....	۲۸۹
باب (۳۰): فضیلت سجده.....	۲۸۹
باب (۳۱): سجده با هفت عضو.....	۲۹۲
باب (۳۲): مکث بین دو سجده.....	۲۹۲
باب (۳۳): نمازگزار نباید در سجده، ساعدهایش را روی زمین بگذارد.....	۲۹۲
باب (۳۴): نشستن بعد از رکعت اول وسوم و سپس، برخاستن از آن.....	۲۹۳
باب (۳۵): تکبیر گفتن، هنگام بلند شدن از سجده.....	۲۹۳
باب (۳۶): نشستن به طریقه سنت، در تشهد.....	۲۹۳
باب (۳۷): کسی که تشهد اول را واجب نمیداند.....	۲۹۴
باب (۳۸): خواندن تشهد در جلسه آخر.....	۲۹۴
باب (۳۹): دعا نمودن قبل از سلام گفتن.....	۲۹۵
باب (۴۰): دعاهاى اختیاری پس از تشهد.....	۲۹۶
باب (۴۱): سلام گفتن.....	۲۹۶
باب (۴۲): نماز گزار وقتی سلام گوید که امام سلام دهد.....	۲۹۶
باب (۴۳): ذکر بعد از نماز.....	۲۹۶
باب (۴۴): روگردانیدن امام به سوی مردم، پس از اتمام نماز.....	۲۹۸
باب (۴۵): امام می‌تواند در صورت نیاز از بالای شانه‌های مردم، عبور نماید.....	۲۹۸
باب (۴۶): روی گردانیدن یا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز.....	۲۹۹

- باب (۴۷): حکم خوردن سیر، پیاز و تره خام..... ۲۹۹
- باب (۴۸): وضوی کودکان..... ۳۰۰
- باب (۴۹): رفتن زنان به مسجد در شب و تاریکی..... ۳۰۱
- ۱۱- کتاب نماز جمعه**..... ۳۰۳
- باب (۱): فرض بودن نماز جمعه..... ۳۰۳
- باب (۲): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه..... ۳۰۳
- باب (۳): فضیلت روز جمعه..... ۳۰۳
- باب (۴): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه..... ۳۰۴
- باب (۵): پوشیدن بهترین لباس..... ۳۰۵
- باب (۶): مسواک زدن در روز جمعه..... ۳۰۵
- باب (۷): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده میشود..... ۳۰۵
- باب (۸): نماز جمعه در روستاها و شهرها..... ۳۰۶
- باب (۹): آیا بر کسی که نماز جمعه واجب نیست غسل جمعه واجب است؟..... ۳۰۶
- باب (۱۰): نماز جمعه بر چه کسی و تا چه فاصله ای فرض است؟..... ۳۰۶
- باب (۱۱): اگر روز جمعه هوا گرم بود..... ۳۰۷
- باب (۱۲): رفتن به نماز جمعه..... ۳۰۷
- باب (۱۳): نباید کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند نماید..... ۳۰۸
- باب (۱۴): اذان روز جمعه..... ۳۰۸
- باب (۱۵): یک مؤذن در روز جمعه..... ۳۰۸
- باب (۱۶): امام، روز جمعه بالای منبر به صدای اذان پاسخ دهد..... ۳۰۸
- باب (۱۷): خطبه خواندن بالای منبر..... ۳۰۹
- باب (۱۸): خطبه خواندن در حالت ایستاده..... ۳۰۹

- باب (۱۹): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثنای خداوند در خطبه..... ۳۱۰
- باب (۲۰): امام در اثنای خطبه، به شخصی که وارد مسجد می‌شود امر نماید تا دو رکعت نماز بخواند..... ۳۱۱
- باب (۲۱): طلب باران در خطبه روز جمعه..... ۳۱۱
- باب (۲۲): خاموش نشستن و گوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه.... ۳۱۲
- باب (۲۳): لحظه اجابت دعا در روز جمعه..... ۳۱۲
- باب (۲۴): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند..... ۳۱۲
- باب (۲۵): نمازهای سنت قبل و بعد از نماز جمعه..... ۳۱۳

احکام نماز خوف..... ۳۱۵

- باب (۱): نماز خوف..... ۳۱۵
- باب (۲): نماز خوف در حالت سواره و پیاده..... ۳۱۵
- باب (۳): در حالت هجوم و دفاع در جنگ، می‌توان سواره و با اشاره، نماز خواند..... ۳۱۶

ابواب عیدین..... ۳۱۷

- آداب نماز عیدین و جشن روز عید..... ۳۱۷
- باب (۱): حمل سپر و نیزه در روز عید..... ۳۱۷
- باب (۲): خوردن چیزی قبل از رفتن به نماز عید فطر..... ۳۱۷
- باب (۳): خوردن در روز عید قربان..... ۳۱۸
- باب (۴): رفتن به عیدگاه بدون منبر..... ۳۱۸
- باب (۵): پیاده و سواره رفتن به عیدگاه و نماز خواندن بدون اذان و اقامه.. ۳۱۹
- باب (۶): خطبه عیدین بعد از نماز است..... ۳۱۹
- باب (۷): فضیلت اعمال نیک در ایام تشریق..... ۳۲۰
- باب (۸): تکبیر گفتن در ایام (منا) و هنگام رفتن به عرفات..... ۳۲۰

باب (۹): نحر شتر و ذبح گوسفند و گاو، روز عید در عیدگاه ۳۲۰

باب (۱۰): تغییر راه رفت و برگشت به عیدگاه در روز عید ۳۲۰

ابواب نماز وتر ۳۲۳

باب (۱): آنچه درباره نماز وتر آمده است ۳۲۳

باب (۲): اوقات نماز وتر ۳۲۳

باب (۳): نماز وتر، آخرین نماز باشد ۳۲۴

باب (۴): خواندن نماز وتر بر سواری ۳۲۴

باب (۵): خواندن قنوت قبل و بعد از رکوع ۳۲۴

۱۵ - کتاب استسقاء ۳۲۷

باب (۱): استسقاء (طلب باران) ۳۲۷

باب (۲): نفرین پیامبر ﷺ که فرمود: «آنان را به قحط سالی مانند زمان یوسف،

مبتلا گردان» ۳۲۷

باب (۳): دعای طلب باران، در مسجد جامع ۳۲۹

باب (۴): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله ۳۲۹

باب (۵): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء ۳۳۰

باب (۶): امام دستهایش را در استسقاء، بلند نماید ۳۳۰

باب (۷): آنچه هنگام باریدن باران باید گفت ۳۳۰

باب (۸): هنگام وزش طوفان و باد شدید ۳۳۰

باب (۹): پیامبر ﷺ فرمود: «بوسیله باد صبا، نصرت و یاری شدم» ۳۳۱

باب (۱۰): آنچه هنگام زلزله و دیگر مصائب، گفته میشود ۳۳۱

باب (۱۱): کسی جز خدا نمیداند که چه زمانی باران می بارد ۳۳۱

۱۶ - کتاب کسوف (خورشید گرفتگی) ۳۳۳

باب (۱): خواندن نماز کسوف ۳۳۳

- باب (۲): صدقه دادن هنگام کسوف ۳۳۴
- باب (۳): فراخواندن برای نماز، هنگام خورشید گرفتگی ۳۳۴
- باب (۴): پناه جستن از عذاب قبر در نماز کسوف ۳۳۵
- باب (۵): برگزاری نماز کسوف با جماعت ۳۳۵
- باب (۶): آزاد کردن برده، هنگام کسوف آفتاب ۳۳۶
- باب (۷): ذکر و یاد خداوند، هنگام خورشید گرفتگی ۳۳۶
- باب (۸): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز کسوف ۳۳۶

۱۷- کتاب سجده تلاوت ۳۳۷

- باب (۱): آنچه درباره سجده تلاوت و سنت بودن آن، آمده است ۳۳۷
- باب (۲): سجده سوره «ص» ۳۳۷
- باب (۳): سجده مسلمانان با مشرکان در حالی که مشرک نجس است و وضو ندارد ۳۳۷
- باب (۴): کسی که آیه سجده را خواند و سجده نکرد ۳۳۸
- باب (۵): سجده سوره انشقاق ۳۳۸
- باب (۶): کسی که هنگام شلوغی، جایی برای سجده نیابد ۳۳۸

۱۸- کتاب کوتاه خواندن نماز ۳۳۹

- باب (۱): آنچه در باره کوتاه خواندن نماز آمده است و مدت اقامتی که میتوان در آن، نماز را کوتاه خواند ۳۳۹
- باب (۲): نماز خواندن در منا ۳۳۹
- باب (۳): در چه مسافتی نماز، شکسته خوانده می شود؟ ۳۴۰
- باب (۴): نماز مغرب، در سفر هم، سه رکعت خوانده می شود ۳۴۰
- باب [۵]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ ۳۴۱
- باب (۶): ترک نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر ۳۴۱

- باب (۷): خواندن نماز نفل، در سفر ۳۴۱
- باب (۸): جمع میان نماز مغرب و عشا، در سفر ۳۴۱
- باب (۹): اگر کسی نتوانست نشسته نماز بخواند، می‌تواند بر پهلو خوابیده، نماز بخواند ۳۴۲
- باب (۱۰): اگر کسی بخاطر عذری، نماز را نشسته شروع کرد و در اثنای نماز، احساس کرد که حالش بهتر شده است، بقیه نماز را ایستاده بخواند ۳۴۲

۱۹ - کتاب نماز تهجد ۳۴۳

- باب (۱): تهجد خواندن در شب ۳۴۳
- باب (۲): فضیلت نماز شب ۳۴۴
- باب (۳): مریض می‌تواند تهجد را ترک نماید ۳۴۴
- باب (۴): تشویق پیامبر ﷺ به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب کردن آن ۳۴۵
- باب (۵): پیامبر ﷺ در شب، آنقدر نماز می‌خواند که پاهایش ورم می‌کرد ۳۴۵
- باب (۶): خوابیدن در وقت سحر ۳۴۶
- باب (۷): طولانی کردن قرائت در نماز شب ۳۴۶
- باب (۸): کم و کیف نماز رسول الله ﷺ در شب ۳۴۷
- باب (۹): بیدار شدن از خواب و قیام شب آنحضرت ﷺ و آنچه که از آن، منسوخ شده است ۳۴۷
- باب (۱۰): گره زدن شیطان بر پشت گردن کسی که نماز شب نمی‌خواند ۳۴۷
- باب (۱۱): شخصی که بخوابد و نماز نخواند، شیطان در گوشش ادرار می‌کند ۳۴۸
- باب (۱۲): دعا و نماز در آخر شب ۳۴۸
- باب (۱۳): کسی که اول شب بخوابد و آخر شب، بیدار شود ۳۴۸

- باب (۱۴): نماز شبِ پیامبر ﷺ در رمضان و غیر رمضان ۳۴۸
- باب (۱۵): سخت گیری و مبالغه در عبادت، مکروه است ۳۴۹
- باب (۱۶): کراهیت ترک نماز شب، برای کسی که به آن، پای بند بوده است ۳۴۹
- باب (۱۷): فضیلت کسی که شب، بیدار شود و نماز بخواند ۳۵۰
- باب (۱۸): دعای استخاره و دو رکعتی خواندن نماز نفل ۳۵۱
- باب (۱۹): پای بند بودن به دو رکعت (سنت) صبح و نفل نامیدن آن ۳۵۱
- باب (۲۰): آنچه در دو رکعت سنت فجر خوانده می شود ۳۵۲
- باب (۲۱): نماز ضحی (چاشت) در حالت مقیم بودن ۳۵۲
- باب (۲۲): سنت های قبل از نماز ظهر ۳۵۲
- باب (۲۳): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب ۳۵۲
- ۲۰- کتاب نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه ۳۵۳**
- باب (۱): فضیلت نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه ۳۵۳
- باب (۲): مسجد قبا ۳۵۳
- باب (۳): فضیلت (مکان) میان قبر و منبر رسول الله ﷺ ۳۵۴
- ۲۱- کتاب انجام دادن کاری در نماز ۳۵۵**
- باب (۱): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است ۳۵۵
- باب (۲): هموار کردن سنگ ریزه ها در نماز ۳۵۵
- باب (۳): اگر سواری، هنگام نماز خواندن، فرار کرد ۳۵۶
- باب (۴): جواب ندادن سلام در نماز ۳۵۶
- باب (۵): دست به کمر ایستادن، در نماز ۳۵۷
- ۲۲- کتاب سجده سهو ۳۵۹**
- باب (۱): اگر کسی پنج رکعت نماز خواند ۳۵۹

باب (۲): کسی که در نماز، با وی صحبت شود و او با دست، اشاره نماید و گوش فرا دهد..... ۳۵۹

۲۳- کتاب جنائز..... ۳۶۱

باب (۱): هر کس، آخرین سخنش «لا إله إلا الله» باشد..... ۳۶۱

باب (۲): تشییع جنازه..... ۳۶۱

باب (۳): زیارت میت، بعد از کفن شدن..... ۳۶۲

باب (۴): کسی که به اهل میت، خبر مرگ او را می‌دهد..... ۳۶۳

باب (۵): کسی که فرزندش فوت کند و اجرش را از خدا بخواهد..... ۳۶۳

باب (۶): مستحب است عدد غسلهای میت، فرد باشد..... ۳۶۳

باب (۷): غسل میت، از سمت راست شروع شود..... ۳۶۴

باب (۸): استفاده از پارچه سفید، برای کفن..... ۳۶۴

باب (۹): کفن کردن در دو پارچه..... ۳۶۴

باب (۱۰): کفن میت..... ۳۶۵

باب (۱۱): اگر کفن کوتاه بود، سر میت پوشانده شود..... ۳۶۵

باب (۱۲): کسی که در زمان رسول اکرم ﷺ کفن‌اش را قبلاً آماده کرد و به او

اعتراض نشد..... ۳۶۶

باب (۱۳): شرکت زنان در تشییع جنازه..... ۳۶۶

باب (۱۴): سوگ نشستن زن، برای غیر شوهر..... ۳۶۷

باب (۱۵): زیارت قبور..... ۳۶۷

باب (۱۶): گفته پیامبر ﷺ «میت بسبب گریه اهل خانه‌اش، عذاب داده میشود»

اگر به آن وصیت کرده باشد..... ۳۶۷

باب (۱۷): کراهیت نوحه خوانی بر میت..... ۳۶۹

باب (۱۸): کسی که بر سر و صورت خود بزند، از ما نیست..... ۳۶۹

- باب (۱۹): رثای پیامبر ﷺ برای سعد بن خوله ۳۶۹
- باب (۲۰): ممنوعیت کندن مو، هنگام مصیبت ۳۷۰
- باب (۲۱): کسی که هنگام مصیبت، بنشیند و اندوه از چهره‌اش، نمایان باشد ۳۷۱
- باب (۲۲): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصیبت ۳۷۱
- باب (۲۳): پیامبر ﷺ فرمود: ما برای تو، غمگین هستیم ۳۷۲
- باب (۲۴): گریه کردن، نزد مریض ۳۷۲
- باب (۲۵): نهی از نوحه‌خوانی ۳۷۳
- باب (۲۶): برخاستن برای جنازه ۳۷۳
- باب (۲۷): تشییع کننده جنازه، چه وقت بنشیند؟ ۳۷۳
- باب (۲۸): بلند شدن برای جنازه یهودی ۳۷۴
- باب (۲۹): حمل جنازه، کار مردان است نه زنان ۳۷۴
- باب (۳۰): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود ۳۷۴
- باب (۳۱): فضیلت تشییع جنازه ۳۷۵
- باب (۳۲): کراهیت سجده گاه قرار دادن قبور ۳۷۵
- باب (۳۳): نماز خواندن بر زنی که در دوران نفاس، در گذشته است ۳۷۵
- باب (۳۴): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه ۳۷۵
- باب (۳۵): مردگان، صدای پای (تشییع کنندگان) را می‌شنود ۳۷۶
- باب (۳۶): آرزوی دفن شدن در سرزمینهای مقدس ۳۷۶
- باب (۳۷): خواندن نماز جنازه بر شهید ۳۷۷
- باب (۳۸): نماز بر شهید ۳۷۷
- باب (۳۹): اگر مشرکی، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگوید ۳۸۰
- باب (۴۰): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وی ۳۸۱

- باب (۴۱): آنچه در باره خودکشی آمده است..... ۳۸۱
- باب (۴۲): تعریف و تمجید از میت..... ۳۸۲
- باب (۴۳): عذاب قبر..... ۳۸۳
- باب (۴۴): پناه خواستن از عذاب قبر..... ۳۸۴
- باب (۴۵): جایگاه مرده، صبح و شام به وی عرضه می شود..... ۳۸۴
- باب (۴۶): آنچه درباره فرزندان مسلمانان آمده است..... ۳۸۴
- باب (۴۷): آنچه درباره فرزندان مشرکین آمده است..... ۳۸۵
- باب (۴۸)..... ۳۸۵
- باب (۴۸): مرگ ناگهانی..... ۳۸۷
- باب (۴۹): آنچه درباره قبر رسول اکرم ﷺ آمده است..... ۳۸۸
- باب (۵۰): به مردگان، بد گفته نشود..... ۳۸۸

۲۴- کتاب زکات..... ۳۸۹

- باب (۱): وجوب زکات..... ۳۸۹
- باب (۲): گناه کسی که زکات نمی دهد..... ۳۹۰
- باب (۳): مالی که زکات آن پرداخت گردد، کنز بحساب نمی آید..... ۳۹۱
- باب (۴): زکات در مال حلال و پاک است..... ۳۹۲
- باب (۵): صدقه دهید قبل از آنکه کسی آنرا قبول نکند..... ۳۹۲
- باب (۶): خود را از آتش، نجات دهید اگر چه با نصف خرما و اندکی صدقه باشد..... ۳۹۳
- باب (۷): بهترین نوع صدقه، کدام است؟..... ۳۹۴
- باب (۸)..... ۳۹۵
- باب (۹): اگر کسی ندانسته زکات را به ثروتمندی بدهد..... ۳۹۵
- باب (۱۰): اگر کسی ندانسته زکات مالش را به فرزندش بدهد..... ۳۹۶

- باب (۱۱): اجازه دادن به خادم برای دادن صدقه ۳۹۶
- باب (۱۲): صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد ۳۹۷
- باب (۱۳): تشویق کردن برای دادن صدقه و سفارش کردن برای آن ۳۹۷
- باب (۱۴): صدقه دادن باندازه استطاعت ۳۹۸
- باب (۱۵): حکم صدقه ای که قبل از اسلام بوده است ۳۹۸
- باب (۱۶): پاداش خدمتگزاری که با اجازه صاحبش، صدقه بدهد و خیانت نکند ۳۹۸
- باب (۱۷): خداوند می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ [اللیل: ۵]. یعنی کسیکه صدقه داد و پرهیزگاری نمود ۳۹۸
- باب (۱۸): مثال بخیل و صدقه دهنده ۳۹۹
- باب (۱۹): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چیزی برای صدقه نیافت، کار نیکی انجام دهد ۳۹۹
- باب (۲۰): چقدر باید زکات و صدقه داد؟ ۴۰۰
- باب (۲۱): گرفتن مال در زکات ۴۰۰
- باب (۲۲): متفرق، نباید جمع شود و یک مجموعه نباید متفرق گردد ۴۰۰
- باب (۲۳): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زکات، بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود ۴۰۱
- باب (۲۴): زکات شتر ۴۰۱
- باب (۲۵): کسی که در زکات مالش، بنت مخاض واجب گردد و بنت مخاض نداشته باشد ۴۰۱
- باب (۲۶): زکات گوسفند ۴۰۲
- باب (۲۷): زکات باید بی عیب باشد ۴۰۳
- باب (۲۸): در زکات نباید بهترین مال مردم انتخاب شود ۴۰۴

- باب (۲۹): زکات دادن به خویشاوندان ۴۰۴
- باب (۳۰): بر اسب، زکات واجب نیست ۴۰۵
- باب (۳۱): دادن زکات به یتیمان ۴۰۶
- باب (۳۲): دادن زکات به شوهر و یتیمان تحت تکفل خود ۴۰۶
- باب (۳۳): خداوند می‌فرماید: زکات برای آزاد کردن بردگان و به بدهکاران و در راه خدا داده شود ۴۰۷
- باب (۳۴): خود داری از سؤال کردن مردم ۴۰۸
- باب (۳۵): اگر خداوند به کسی بدون سؤال و طمع چیزی عنایت کرد ۴۰۹
- باب (۳۶): کسی که بدون ضرورت، سؤال کند ۴۰۹
- باب (۳۷): مرز بی نیازی ۴۱۰
- باب (۳۸): تخمین زدن مقدار خرما ۴۱۰
- باب (۳۹): مقدار زکات در محصولات کشاورزی ۴۱۱
- باب (۴۰): زکات خرما، هنگام جمع‌آوری محصول است. و آیا باید به کودک اجازه داد تا از خرمای صدقه بخورد؟ ۴۱۱
- باب (۴۱): آیا شخص می‌تواند زکات مال خود را دوباره بخرد؟ خریدن زکات دیگران، اشکالی ندارد ۴۱۲
- باب (۴۲): صدقه دادن به بردگان آزاد شده همسران پیامبر ﷺ ۴۱۲
- باب (۴۳): تغییر حالت زکات ۴۱۲
- باب (۴۴): زکات، از اغنیاء گرفته و به فقرا داده شود ۴۱۳
- باب (۴۵): دعای خیر برای صدقه دهنده ۴۱۳
- باب (۴۶): حکم آنچه از دریا استخراج می‌شود ۴۱۳
- باب (۴۷): زکات گنج، یک پنجم آن است ۴۱۴
- باب (۴۸): حساب گرفتن از مأموران جمع‌آوری زکات ۴۱۴

باب (۴۹): داغ کردن شترهای صدقه و بیت المال	۴۱۴
۲۵- کتاب صدقه فطر	۴۱۵
باب (۱): فرض بودن صدقه فطر	۴۱۵
باب (۲): صدقه فطر، باید قبل از نماز عید، پرداخت شود	۴۱۵
باب (۳): صدقه فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است	۴۱۵
۲۶- کتاب حج	۴۱۷
باب (۱): وجوب حج و فضیلت آن	۴۱۷
باب (۲): خداوند می فرماید: به مردم اعلام کن تا به حج بیایند	۴۱۷
باب (۳): انجام مناسک حج، در حالت سواری	۴۱۷
باب (۴): فضیلت حج مقبول	۴۱۸
باب (۵): میقات های حج	۴۱۸
باب (۶)	۴۱۸
باب (۷): رفتن رسول الله ﷺ به حج از راه شجره	۴۱۹
باب (۸): رسول اکرم ﷺ فرمود: «عقیق وادی مبارکی است»	۴۱۹
باب (۹): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس	۴۱۹
باب (۱۰): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحَرَّم چه نوع لباسی بپوشد	۴۲۰
باب (۱۱): احرام بستن با سر پوشیده از حنا	۴۲۰
باب (۱۲): احرام بستن از مسجد ذوالحلیفه	۴۲۰
باب (۱۳): سوار شدن دو نفر بر یک سواری در حج	۴۲۱
باب (۱۴): آنچه شخص مُحَرَّم می تواند بپوشد	۴۲۱
باب (۱۵): تلبیه گفتن	۴۲۲
باب (۱۶): تحمید و تسبیح و تکبیر گفتن، هنگام سوارشدن بر سواری قبل از نیت کردن حج یا عمره	۴۲۲

- باب (۱۷): روبه قبله نمودن. هنگام نیت حج یا عمره..... ۴۲۲
- باب (۱۸): تلبیه گفتن، هنگام پایین رفتن در وادی..... ۴۲۳
- باب (۱۹): کسیکه در زمان پیامبر ﷺ مانند ایشان به حج یا عمره نیت کرده است..... ۴۲۳
- باب (۲۰): خداوند می‌فرماید: حج در ماههای خاصی است..... ۴۲۴
- باب (۲۱): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج برای کسی که با خود، هدی نیاورده است..... ۴۲۴
- باب (۲۲): حج تمتع..... ۴۲۷
- باب (۲۳): از کجا باید وارد مکه شد..... ۴۲۷
- باب (۲۴): فضیلت مکه و خانه کعبه..... ۴۲۷
- باب (۲۵): به ارث بردن خانه‌های مکه و خرید و فروش آن و اینکه مردم در مسجد الحرام با یکدیگر برابرند..... ۴۲۸
- باب (۲۶): اقامت گزیدن پیامبر ﷺ در مکه..... ۴۲۸
- باب (۲۷): انهدام کعبه..... ۴۲۹
- باب (۲۸): خداوند می‌فرماید: (خداوند خانه کعبه و ماههای حرام را وسیله ای برای برپایی دین، قرار داده است)..... ۴۲۹
- باب (۲۹): انهدام کعبه..... ۴۲۹
- باب (۳۰): آنچه در باره حجر الاسود آمده است..... ۴۳۰
- باب (۳۱): کسی که داخل کعبه نرفت..... ۴۳۰
- باب (۳۲): کسی که در اطراف کعبه، تکبیر گفت..... ۴۳۰
- باب (۳۳): آغاز "رمل" چگونه بود؟..... ۴۳۱
- باب (۳۴): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رَمَل نمودن در سه شوط اول..... ۴۳۱

- باب (۳۵): رمل نمودن در حج و عمره..... ۴۳۱
- باب (۳۶): استلام حجر الاسود با عصا..... ۴۳۲
- باب (۳۷): بوسیدن حجر الاسود..... ۴۳۲
- باب (۳۸): طواف کعبه، هنگام ورود به مکه، قبل از رفتن به خانه..... ۴۳۲
- باب (۳۹): صحبت کردن هنگام طواف..... ۴۳۳
- باب (۴۰): جلوگیری از طواف شخص عریان و حج مشرکین..... ۴۳۳
- باب (۴۱): کسی که بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است..... ۴۳۳
- باب (۴۲): تهیه آب آشامیدنی برای حجاج..... ۴۳۳
- باب (۴۳): وجوب سعی بین صفا و مروه..... ۴۳۴
- باب (۴۴): آنچه درباره سعی بین صفا و مروه آمده است..... ۴۳۵
- باب (۴۵): زن حائضه می تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد..... ۴۳۵
- باب (۴۶): حجاج نماز ظهر روز ترویجه (هشتم ذوالحجه) را کجا بخوانند؟..... ۴۳۶
- باب (۴۷): روزه گرفتن در روز عرفه..... ۴۳۶
- باب (۴۸): براه افتادن هنگام گرمی هوا، در روز عرفه..... ۴۳۶
- باب (۴۹): شتاب برای رفتن به موقف..... ۴۳۷
- باب (۵۰): وقوف در عرفات..... ۴۳۷
- باب (۵۱): چگونگی برگشتن رسول الله ﷺ از عرفات بسوی مزدلفه..... ۴۳۷
- باب (۵۲): پیامبر ﷺ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود..... ۴۳۸
- باب (۵۳): کسی که افراد ناتوان و ضعیف خود را در شب بفرستد و خود در مزدلفه بماند و دعا کند و بعد از غروب ماه، براه بیفتد..... ۴۳۸
- باب (۵۴): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟..... ۴۳۹

- باب (۵۵): چه وقت از مردلفه باید حرکت کرد؟ ۴۳۹
- باب (۵۶): سوار شدن بر شتر هدی ۴۴۰
- باب (۵۷): کسی که شتر (هدی) با خود ببرد ۴۴۰
- باب (۵۸): قلاده کردن هدی در ذو الحلیفه، سپس، احرام بستن ۴۴۰
- باب (۵۹): کسی که بدست خود، هدی را قلاده نمود ۴۴۱
- باب (۶۰): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان ۴۴۱
- باب (۶۱): قلادهٔ پشمی ۴۴۱
- باب (۶۲): پالان شتر و صدقه دادن آن ۴۴۲
- باب (۶۳): قربانی کردن گاو برای همسران خود، بدون درخواست آنها ۴۴۲
- باب (۶۴): ذبح کردن در جایی که پیامبر ﷺ قربانی نموده است ۴۴۲
- باب (۶۵): نحر (ذبح) شتر در حالت قید (بسته بودن پاها) ۴۴۲
- باب (۶۶): به ذبح کننده (قصاب) چیزی از گوشت هدی، داده نشود ۴۴۳
- باب (۶۷): چه مقدار از گوشت قربانی را خودمان استفاد کنیم و چه مقدار را صدقه نماییم؟ ۴۴۳
- باب (۶۷): تراشیدن و کوتاه کردن موی سر، هنگام خارج شدن از احرام ۴۴۳
- باب (۶۸): رمی جمرات (سنگ زدن به شیطانها) ۴۴۴
- باب (۶۹): رمی جمرات از ته دره ۴۴۴
- باب (۷۰): رمی جمرات با هفت سنگ ریزه ۴۴۴
- باب (۷۱): پس از رمی دو جمره (اول و دوم) در مکانی هموار، رو به قبله ایستاد ۴۴۵
- باب (۷۲): طواف وداع ۴۴۵
- باب (۷۳): اگر زنی پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود ۴۴۵
- باب (۷۴): (حکم توقف کردن) در مُحَصَّب ۴۴۶

باب (۷۵): توقف کردن در (ذی طوی) پیش از ورود به مکه و در دشت (ذو الحلیفه) پس از بازگشت از مکه..... ۴۴۶

۲۷- کتاب عمره ۴۴۷

باب (۱): وجوب عمره و فضیلت آن..... ۴۴۷

باب (۲): کسی که قبل از حج، عمره نماید..... ۴۴۷

باب (۳): تعداد عمره‌های رسول الله ﷺ..... ۴۴۷

باب (۴): عمره تنعیم..... ۴۴۸

باب (۵): عمره نمودن پس از حج، بدون هدی..... ۴۴۹

باب (۶): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است..... ۴۴۹

باب (۷): عمره کننده چه وقت از حالت احرام خارج میشود..... ۴۴۹

باب (۸): آنچه در بازگشت از حج یا عمره و یا جهاد باید گفت..... ۴۵۰

باب (۹): استقبال از حجاج..... ۴۵۰

باب (۱۰): بازگشت به خانه بعد از ظهر..... ۴۵۰

باب (۱۱): تیز راندن شتر، هنگام نزدیک شدن به مدینه..... ۴۵۱

باب (۱۲): سفر، قطعه ای از عذاب است..... ۴۵۱

۲۸- کتاب محصر ۴۵۳

باب (۱): اگر عمره کننده، دچار مانعی شود..... ۴۵۳

باب (۲): برخورد به مانع در حج..... ۴۵۳

باب (۳): هنگام برخورد با مانع، هدی باید قبل از تراشیدن موی سر، ذبح گردد..... ۴۵۳

باب (۴): خداوند در سوره بقره می‌فرماید: «أَوْ صَدَقَهُ» یعنی طعام دادن به شش

نفر مسکین..... ۴۵۴

باب (۵): مقدار طعام در فدیة، نصف صاع است..... ۴۵۴

۲۹- کتاب جریمه شکار کردن ۴۵۵

باب (۱): شخص مُحَرَّم می‌تواند از شکار شخص غیر مُحَرَّم، استفاده کند... ۴۵۵

باب (۲): مُحَرَّم نباید غیر مُحَرَّم را در شکار کردن، یاری کند... ۴۵۶

باب (۳): مُحَرَّم نباید غیر مُحَرَّم را در کشتن شکار، یاری کند... ۴۵۶

باب (۴): نپذیرفتن گورخر زنده در حالت احرام... ۴۵۶

باب (۵): آنچه را مُحَرَّم می‌تواند بکشد و آنچه مجاز است در حرم کشته شود

..... ۴۵۷

باب (۶): جنگ و درگیری در مکه جائز نیست ۴۵۷

باب (۷): حکم حجامت برای مُحَرَّم ۴۵۸

اب (۸): (حکم) نکاح برای مُحَرَّم ۴۵۸

باب (۹): استحمام نمودن مُحَرَّم ۴۵۸

باب (۱۰): ورود به حرم و مکه بدون احرام ۴۵۸

باب (۱۱): حج گزاردن به نیابت از میت ۴۵۹

باب (۱۲): حج کودکان ۴۵۹

باب (۱۳): حج زنان ۴۵۹

باب (۱۴): کسی که نذر نماید تا پیاده به خانه کعبه برود ۴۶۰

۳۰- کتاب فضایل مدینه منوره ۴۶۱

باب (۱): حرم مدینه ۴۶۱

باب (۲): فضیلت مدینه و اینکه انسانهای بد را از خود، می‌راند ۴۶۲

باب (۳): مدینه، سرزمین پاکی است ۴۶۲

باب (۴): کسی که از مدینه، روی بگرداند ۴۶۲

باب (۵): ایمان، به مدینه برخوهد گشت ۴۶۳

باب (۶): گناه مکر با اهالی مدینه ۴۶۳

باب (۷): قلعه‌های مدینه ۴۶۴

باب (۸): دجال وارد مدینه نخواهد شد ۴۶۴

باب (۹): مدینه، پلیدی را از خود، دفع میکند ۴۶۵

باب (۱۰) ۴۶۵

باب (۱۱) ۴۶۵

۳۱- کتاب احکام روزه ۴۶۷

باب (۱): فضیلت روزه ۴۶۷

باب (۲): ریّان، دروازه ای از بهشت است که مخصوص روزه داران می‌باشد

..... ۴۶۷

باب (۳): آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و یا هر دو؟ ۴۶۸

باب (۴): کسی که دروغ گفتن و عمل به آن را در رمضان، ترک نکند ۴۶۹

باب (۵): آیا روزه دار در جواب کسی که به او دشنام می‌دهد، بگوید: من روزه

هستم؟ ۴۶۹

باب (۶): کسی که از مجرد بودن خود، می‌ترسد، روزه بگیرد ۴۶۹

باب (۷): پیامبر ﷺ فرمود: «با دیدن هلال ماه، روزه بگیرد و با دیدن هلال، عید

نمایید» ۴۶۹

باب (۸): دو ماه عیدین (فطر و ضحی) ناقص نمی‌شوند ۴۷۰

باب (۹): این فرمایش رسول اکرم ﷺ «ما نوشتن و حساب کردن را نمی‌دانیم»

..... ۴۷۰

باب (۱۰): نباید (بخاطر احتیاط) یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت

..... ۴۷۰

باب (۱۱): خداوند می‌فرماید: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ

هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۸۷] ۴۷۱

- باب (۱۲): خداوند می فرماید: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. بخورید و بیا شامید تا اینکه نخ سفید (روشنی فجر) از نخ سیاه (تاریکی شب) برای شما، نمایان شود. ۴۷۲
- باب (۱۳): فاصله میان سحری و طلوع فجر ۴۷۲
- باب (۱۴): سحری، برکت دارد ولی واجب نیست ۴۷۲
- باب (۱۵): نیت روزه گرفتن در اثنای روز ۴۷۲
- باب (۱۶): روزه داری که در حالت جنابت، صبح می کند ۴۷۳
- باب (۱۷): هم آغوشی با همسر، برای روزه دار ۴۷۳
- باب (۱۸): اگر روزه دار در حالت فراموشی، چیزی بخورد و یا بیاشامد ۴۷۳
- باب (۱۹): کسی که در روز ماه رمضان، همبستری کرد و چیزی برای کفاره نداشت ۴۷۳
- باب (۲۰): حجامت کردن و یا استفراغ نمودن روزه دار ۴۷۴
- باب (۲۱): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر ۴۷۴
- باب (۲۲): اگر کسی بخشی از رمضان را روزه بگیرد. سپس، به مسافرت برود ۴۷۵
- باب (۲۳) ۴۷۵
- باب (۲۴): پیامبر ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود» ۴۷۵
- باب (۲۵): صحابه، یکدیگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نکوهش نمی کردند ۴۷۶
- باب (۲۶): کسی که فوت نماید و روزه بر ذمه اش باشد ۴۷۶
- باب (۲۷): روزه دار چه وقت می تواند افطار کند ۴۷۶
- باب (۲۸): تعجیل در افطار ۴۷۷

باب (۲۹): اگر کسی در رمضان، افطار کند. سپس، مشخص شود که آفتاب، غروب نکرده است.....	۴۷۷
باب (۳۰): روزه کودکان.....	۴۷۷
باب (۳۱): ادامه دادن روزه تا وقت سحر.....	۴۷۸
باب (۳۲): سرزنش نمودن کسی که بر روزه وصال اصرار ورزد.....	۴۷۸
باب (۳۳): کسی که سوگند یاد کند تا برادرش روزه نفلی اش را بخورد.....	۴۷۸
باب (۳۴): روزه گرفتن در ماه شعبان.....	۴۷۹
باب (۳۵): آنچه درباره روزه گرفتن و افطار نمودن پیامبر ﷺ گفته شده است.....	۴۸۰
باب (۳۶): حق جسم در روزه.....	۴۸۰
باب (۳۸): کسی که به دیدن گروهی رفت، ولی نزد آنها افطار نکرد.....	۴۸۱
باب (۳۹): روزه گرفتن در آخر ماه.....	۴۸۱
باب (۴۰): روزه روز جمعه.....	۴۸۲
باب (۴۱): آیا رسول الله ﷺ روزه‌های بخصوصی را روزه می‌گرفت؟.....	۴۸۲
باب (۴۲): روزه در ایام تشریق.....	۴۸۲
باب (۴۳): روزه روز عاشورا.....	۴۸۲

۳۲- کتاب صلاة التراویح..... ۴۸۵

باب (۱): فضیلت قیام در (شبهای) ماه رمضان.....	۴۸۵
باب (۲): جستجوی شب قدر، در هفت شب آخر رمضان.....	۴۸۵
باب (۳): جستجوی شب قدر در شبهای فرد دهه آخر.....	۴۸۶
باب (۴): عبادت و یا انجام کار نیک در دهه آخر ماه رمضان.....	۴۸۶

۳۳- کتاب اعتکاف..... ۴۸۷

باب (۱): اعتکاف در دهه آخر رمضان و اعتکاف در همه مساجد.....	۴۸۷
---	-----

- باب (۲): معتکف بدون ضرورت، نمی تواند به خانه برود ۴۸۷
- باب (۳): اعتکاف در شب ۴۸۷
- باب (۴): خیمه زدن در مسجد ۴۸۸
- باب (۵): آیا معتکف در صورت نیاز تا دروازه مسجد می تواند بیاید ۴۸۸
- باب (۶): اعتکاف در دهه دوم رمضان ۴۸۹

۳۴- کتاب بیوع ۴۹۱

- باب (۱): آنچه درباره این گفته خداوند آمده است که می فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الجمعة: ۱۰]. (آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکند شوید...) ۴۹۱
- باب (۲): حلال و حرام آشکارند و در میان آنها، امور مشتهی وجود دارد.. ۴۹۲
- باب (۳): توضیح مشتهیات (امور مشکوک) ۴۹۲
- باب (۴): کسی که وسوسه را از امور مشتهی نمی داند ۴۹۳
- باب (۵): کسیکه اهمیت نمی دهد که مال را از چه راهی بدست می آورد ۴۹۳
- باب (۶): تجارت منسوجات ۴۹۳
- باب (۷): بیرون رفتن برای تجارت ۴۹۳
- باب (۸): کسی که خواهان گشایش روزی، باشد ۴۹۴
- باب (۹): خرید کالای نسیه توسط رسول خدا ﷺ ۴۹۴
- باب (۱۰): خوردن از دست رنج خویش ۴۹۵
- باب (۱۱): سهل گیری در خرید و فروش و در طلب حق خویش ۴۹۵
- باب (۱۲): مهلت دادن به ثروتمند ۴۹۵
- باب (۱۳): بیان عیب کالا در تجارت، موجب برکت است ۴۹۵
- باب (۱۴): فروختن خرمای مخلوط ۴۹۶
- باب (۱۵): ربا خوار ۴۹۶

- باب (۱۶): خداوند، ربا را از بین می‌برد و صدقات را برکت می‌دهد..... ۴۹۶
- باب (۱۷): دربارهٔ آهنگر و صنعتگر..... ۴۹۶
- باب (۱۸): دربارهٔ خیاط..... ۴۹۷
- باب (۱۹): خریدن چارپایان و الاغ..... ۴۹۷
- باب (۲۰): خریدن شتران بیمار..... ۴۹۸
- باب (۲۱): دربارهٔ حجام..... ۴۹۹
- باب (۲۲): داد و ستد چیزی که پوشیدن آن برای مردان و زنان است..... ۴۹۹
- باب (۲۳): کسی که چیزی بخرد و بلافاصله آن را هبه کند..... ۵۰۰
- باب (۲۴): فریب کاری در معاملات، ناپسند است..... ۵۰۰
- باب (۲۵): آنچه دربارهٔ بازارها آمده است..... ۵۰۰
- باب (۲۶): کراهیت براه انداختن جار و جنجال در بازار..... ۵۰۲
- باب (۲۷): وزن و یا پیمانه کردن کالا بر عهدهٔ فروشنده است..... ۵۰۲
- باب (۲۸): آنچه که وزن و پیمانه‌اش مستحب است..... ۵۰۳
- اب (۲۹): برکت صاع و مد (واحد وزن) پیامبر ﷺ..... ۵۰۳
- باب (۳۰): آنچه دربارهٔ فروش و احتکار مواد خوراکی آمده است..... ۵۰۳
- باب (۳۱): مسلمان نباید معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود، معامله کند مگر اینکه او اجازه دهد یا صرف نظر کند..... ۵۰۴
- باب (۳۲): فروش مزایده..... ۵۰۴
- باب (۳۳): معاملهٔ فریبکارانه و فروش حیوان در شکم مادرش..... ۵۰۵
- باب (۳۴): منع کردن فروشنده از اینکه شیر شتر یا گاو یا گوسفند را در پستان هایشان ذخیره کند..... ۵۰۵
- باب (۳۵): فروختن غلام زناکار..... ۵۰۵
- باب (۳۶): آیا شهرنشین کالای بادیه نشین را بدون اجر بفروشد؟ و به وی (در این مورد) کمک کند و یا نصیحت نماید؟..... ۵۰۶

- باب (۳۷): نهی از رفتن به پیشباز کاروان تجاری ۵۰۶
- باب (۳۸): فروش کشمش در مقابل کشمش و مواد خوراکی در مقابل مواد خوراکی ۵۰۶
- باب (۳۹): فروش جَو در مقابل جو ۵۰۶
- باب (۴۰): فروختن طلا به طلا ۵۰۷
- باب (۴۱): فروش نقره در مقابل نقره ۵۰۷
- باب (۴۲): فروش دینار به دینار بطور نسیه ۵۰۷
- باب (۴۳): فروش نسیه نقره در مقابل طلا به نسیه ۵۰۸
- باب (۴۴): بیع مزابنه ۵۰۸
- باب (۴۵): فروش میوه روی درخت در مقابل طلا و نقره ۵۰۹
- باب (۴۶): فروختن میوه قبل از اینکه قابل استفاده شوند ۵۰۹
- باب (۴۷): اگر میوه را قبل از رسیدن، بفروشد و سپس، آن میوه، دچار آفت شود ۵۰۹
- باب (۴۸): بیع خرما خوب در برابر خرما خراب ۵۱۰
- باب (۴۹): فروختن میوه کال (نرسیده) ۵۱۰
- باب (۵۰): معتبر قرار دادن عرف و عادات هر شهر در خرید، فروش، اجاره، وزن و پیمانه ۵۱۰
- باب (۵۱): فروختن کالا توسط شریک از طرف شریک دیگر ۵۱۱
- باب (۵۲): خریدن برده از کافر حربی سپس، بخشیدن و آزاد کردن او ۵۱۱
- باب (۵۳): کشتن خوک ۵۱۲
- باب (۵۴): فروختن تصویر موجودات بی جان ۵۱۲
- باب (۵۵): گناه فروختن انسانهای آزاد ۵۱۳
- باب (۵۶): فروختن حیوان مرده و بت ۵۱۳

- باب (۵۷): حکم پولی که از فروش سگ بدست آید..... ۵۱۴
- ۳۵- کتاب سَلَم..... ۵۱۵
- باب (۱): سَلَم در پیمانهٔ مشخص..... ۵۱۵
- باب (۲): سَلَم در چیزی که اصل آن، وجود ندارد..... ۵۱۵
- ۳۶- کتاب شَفْعَه..... ۵۱۷
- باب (۱): پیشنهاد شفعه برای کسی که مستحق آن است..... ۵۱۷
- باب (۲): کدام همسایه، نزدیک تر است؟..... ۵۱۷
- ۳۷- کتاب اجاره..... ۵۱۹
- باب (۱): دربارهٔ اجاره..... ۵۱۹
- باب (۲): چراندن گوسفند در برابر چند قیراط..... ۵۱۹
- باب (۳): کارگری، از عصر تا شب..... ۵۱۹
- باب (۴): کارگری که مزد خود را دریافت نکرده باشد و صاحب کار، مزدش را بکار اندازد و بر آن، بیفزاید..... ۵۲۰
- باب (۵): مزد کسی که برای علاج شخصی، سورهٔ حمد را بخواند..... ۵۲۲
- باب (۶): دریافت مزد در برابر جفت کردن حیوان نر و ماده..... ۵۲۳
- ۳۸- کتاب احکام حواله..... ۵۲۵
- باب (۱): اگر شخصی، نزد ثروتمندی حواله داده شود، به او مراجعه کند... ۵۲۵
- باب (۲): محول ساختن وام میت به دیگری، جائز است..... ۵۲۵
- باب (۳): خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَنُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ﴾ [النساء: ۳۳]. یعنی با کسانی که پیمان بسته اید، سهمیه‌شان را بدهید..... ۵۲۶
- باب (۴): کسی که ضامن ادای وام میتی بشود، نمی‌تواند از تعهد خود بازگردد..... ۵۲۶

۳۹- کتاب وکالت ۵۲۷

- باب (۱): در باره وکالت شریک ۵۲۷
- باب (۲): اگر چوپان یا وکیل گوسفندی را در حال مردن یا چیزی را در حال فاسد شدن دید، گوسفند را ذبح نماید و مانع فاسد شدن آن چیز شود ۵۲۷
- باب (۳): وکالت در پرداخت بدهی ها ۵۲۸
- باب (۴): هبه کردن به وکیل یا به کسی که برایش سفارش شده است ۵۲۸
- باب (۵): اگر موکل راضی باشد، وکیل می تواند به کسی چیزی بدهد ۵۲۹
- باب (۶): اگر وکیل، کالای معیوبی را بفروشد، معامله اش صحیح نیست ۵۳۱
- باب (۷): وکالت در اجرای حدود ۵۳۱

۴۰- کتاب کشت و زراعت ۵۳۳

- باب (۱): فضیلت کشت و زرع ۵۳۳
- باب (۲): اجتناب از سرگرم شدن به آلات کشاورزی و یا تجاوز از حدی که به آن امر شده است ۵۳۳
- باب (۳): نگهداری سگ برای کشاورزی ۵۳۳
- باب (۴): استفاده از گاو برای کشاورزی ۵۳۴
- باب (۵): اگر کسی بگوید: کارهای نخلستان را انجام بده و شریک محصول آن، باش ۵۳۴
- باب (۶): مزارعه در برابر نصف محصول ۵۳۵
- باب (۷): وقف، خراج، مزارعه و معامله اصحاب رسول خدا ﷺ ۵۳۵
- باب (۸): اگر زمین بایر را کسی آباد کند، مالک آن می شود ۵۳۵
- باب (۹): همکاری اصحاب رسول الله ﷺ با یکدیگر در کشت و زراعت ۵۳۶
- باب (۱۰) ۵۳۷

۱۴- کتاب مساقاه (آبیاری) ۵۳۹

- باب (۱): کسی که صدقه و هبه آب را جایز می داند ۵۳۹

باب (۲): صاحب آب تا زمانی که سیر شود، از دیگران مستحق تر است	۵۴۰
باب (۳): حل اختلاف در باره چاهها	۵۴۰
باب (۴): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است	۵۴۱
باب (۵): فضیلت آب دادن	۵۴۱
باب (۶): کسی که صاحب حوض و مشک را به آبش مستحق تر می داند	۵۴۲
باب (۷): تعیین چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا ﷺ است	۵۴۲
باب (۸): نوشیدن انسانها و چارپایان از آب رودخانه ها	۵۴۳
باب (۹): فروختن هیزم و علف	۵۴۳
باب (۱۰): اختصاص دادن زمین به اشخاص	۵۴۴
باب (۱۱): کسی که گذرگاه و راه او از باغ و یا نخلستان کسی دیگر، می گذرد	۵۴۵

۴۲- کتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

باب (۱): کسی که مال شخصی را به این نیت بردارد که آنرا بازگرداند و یا از بین ببرد	۵۴۷
باب (۲): پرداخت دین	۵۴۷
باب (۳): به خوبی پرداختن وام	۵۴۸
باب (۴): نماز جنازه خواندن بر شخص بدهکار	۵۴۸
باب (۵): جلوگیری از ضایع کردن و یا به هدر دادن اموال	۵۴۹

۴۳- کتاب مشاجره و اختلافات

باب (۱): آنچه که درباره احضار مدیون و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است	۵۵۱
--	-----

۴۴- کتاب اموال یافته شده

باب (۱): اگر صاحب چیز پیدا شده، نشانه هایش را بگوید، آن چیز، به وی داده می شود	۵۵۳
--	-----

- باب (۲): اگر دانه خرمایی در راه یافت ۵۵۳
- ۴۵- کتاب داد خواهی ۵۵۵
- باب (۱): قصاص ظلم و ستم ۵۵۵
- باب (۲): خداوند می فرماید: لعنت خدا بر ستمکاران باد ۵۵۵
- باب (۳): مسلمان، به مسلمان ظلم نمی کند و او را تسلیم ظالمان نمی نماید ۵۵۶
- باب (۴): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن ۵۵۶
- باب (۵): ظلم، باعث تاریکی در روز قیامت می گردد ۵۵۶
- باب (۶): اگر شخصی در حق کسی ظلم کرده باشد، آیا لازم است هنگام عذر خواهی، آنرا بیان کند ۵۵۷
- باب (۷): گناه کسی که زمین دیگران را تصاحب کند ۵۵۷
- باب (۸): اگر کسی به دیگری اجازه دهد، می تواند آن کار را انجام دهد ۵۵۷
- باب (۹): این گفته خداوند (که در مورد شخصی) فرمود: (و او بدترین، ستیزه جویان است) ۵۵۸
- باب (۱۰): گناه کسی که آگاهانه و به ناحق، ادعای چیزی را بکند ۵۵۸
- باب (۱۱): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بیافتد ۵۵۸
- باب (۱۲): همسایه نباید همسایه اش را از کوبیدن میخ به دیوارش منع کند ۵۵۸
- باب (۱۳): تجمع جلوی خانه و نشستن بر سر معابر ۵۵۹
- باب (۱۴): اختلاف نظر در مورد راههای عمومی ۵۵۹
- باب (۱۵): نهی از چپاول و مثله کردن ۵۵۹
- باب (۱۶): کسی که بخاطر مالش کشته شود ۵۶۰
- باب (۱۷): شکستن ظرف یا سایر کالاهای مردم ۵۶۰
- ۴۶- کتاب شراکت ۵۶۱
- باب (۱): شراکت در طعام، خوردنی و کالا ۵۶۱

- باب (۲): تقسیم گوسفندان ۵۶۲
- باب (۳): قیمت گذاری کالا بین شرکا بصورت عادلانه ۵۶۲
- باب (۴): تقسیم نمودن با قرعه کشی ۵۶۳
- باب (۵): شراکت در طعام و غیره ۵۶۳
- ۴۷- کتاب رهن در غیر سفر** ۵۶۵
- باب (۱) ۵۶۵
- باب (۲): اگر رهن دهنده و رهن گیرنده با هم اختلاف کنند ۵۶۵
- ۴۸- کتاب آزاد کردن برده و فضیلت آن** ۵۶۷
- باب (۱): آزاد کردن کدام برده بهتر است؟ ۵۶۷
- باب (۲): آزاد کردن غلام یا کنیزی که میان چند نفر، مشترک باشد ۵۶۷
- باب (۳): خطا و فراموشی در آزاد کردن، طلاق دادن و غیره ۵۶۸
- باب (۴): اگر کسی به غلامش بگوید: «او از آن خداست» و نیت اش آزاد کردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد کردن ۵۶۸
- باب (۵): آزاد کردن مشرک، برده خود را ۵۶۹
- باب (۶): کسی که مالک برده عربی بشود ۵۶۹
- باب (۷): کراهیت بد زبانی با بردگان ۵۷۰
- باب (۸): وقتی که خادم شما برایتان غذا آورد ۵۷۰
- باب (۹): اگر کسی خواست غلامش را تنبیه کند از زدن به چهره اش خودداری نماید ۵۷۰
- باب (۱۰): شروط جایز برای مکاتب ۵۷۰
- ۴۹- کتاب هبه و فضیلت آن و تشویق به آن** ۵۷۳
- باب (۱): فضیلت بخشش ۵۷۳
- باب (۲): پذیرفتن شکار هدیه ۵۷۴

- باب (۳): پذیرفتن هدیه ۵۷۴
- باب (۴): کسی که به دوستش چیزی ببخشد، وقتی که او نزد بعضی از
همسرانش باشد ۵۷۵
- باب (۵): هدیه ای که مسترد نمی شود ۵۷۶
- باب (۶): پاداش دادن در مقابل هدیه ۵۷۶
- باب (۷): گواه گرفتن بر بخشش ۵۷۷
- باب (۸): پس گرفتن بخشش ۵۷۷
- باب (۹): بخشش زن به کسی غیر از شوهر و آزاد کردن برده بدون اجازه او
..... ۵۷۷
- باب (۱۰): غلام و متاع بخشیده شده، چگونه وصول می شود ۵۷۸
- باب (۱۱): بخشیدن چیزی که پوشیدن آن، مکروه است ۵۷۸
- باب (۱۲): پذیرفتن هدیه از مشرکان ۵۷۹
- باب (۱۳): هدیه دادن به مشرک ۵۸۰
- باب (۱۴) ۵۸۰
- باب (۱۵): هبه کردن عمری ۵۸۰
- باب (۱۶): عاریت گرفتن وسایل برای عروس، هنگام عروسی ۵۸۰
- باب (۱۷): فضیلت بخشش ۵۸۱
- ۵۰ - کتاب الشهادات** ۵۸۳
- باب (۱): اگر کسی بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهی ندهد ۵۸۳
- باب (۲): شهادت دروغ ۵۸۳
- باب (۳): گواهی فرد نابینا و سایر کارها و معاملاتش ۵۸۴
- باب (۴): زنان می توانند یکدیگر را تأیید نمایند ۵۸۴
- باب (۵): تأیید یک نفر برای شخص، کافی است ۵۹۱

- باب (۶): بالغ شدن اطفال و گواهی دادن آنها..... ۵۹۱
- باب (۷): وقتی که مردم برای سوگند خوردن از یکدیگر، سبقت بگیرند..... ۵۹۱
- باب (۸): چگونگی سوگند خوردن..... ۵۹۲
- باب (۹): کسی که میان مردم، آشتی برقرار می‌کند، دروغگو نیست..... ۵۹۲
- باب (۱۰): رفتن امام همراه پیروانش برای صلح..... ۵۹۲
- باب (۱۱): چگونه نوشته می‌شود؟ این سند صلح و آشتی فلان بن فلان و فلان بن فلان است بدون ذکر قبیله و نسب..... ۵۹۲
- باب (۱۲): این گفته پیامبر اکرم ﷺ که در مورد حسن بن علی علیه السلام فرمود: «این فرزند من، سردار است»..... ۵۹۴
- باب (۱۳): آیا امام می‌تواند در مورد صلح، نظر بدهد..... ۵۹۴

۵۱- کتاب الشروط..... ۵۹۵

- باب (۱): شروط مهر، هنگام عقد نکاح..... ۵۹۵
- باب (۲): شروطی که در حدود، صحیح نیست..... ۵۹۵
- باب (۳): شرط گذاشتن در معاملات کشاورزی..... ۵۹۶
- باب (۴): شروط در جهاد و صلح با دشمن و نوشتن شروط..... ۵۹۷
- باب (۵): شروط و استثنای جایز در اقرار..... ۶۰۶

۵۲- کتاب وصیتها..... ۶۰۷

- باب (۱): وصیتها..... ۶۰۷
- باب (۲): صدقه و خیرات، هنگام مرگ..... ۶۰۸
- باب (۳): آیا زنان و فرزندان، جزو خویشاوندان هستند..... ۶۰۸
- باب (۴): حکم خداوند درباره اموال ایتام..... ۶۰۸
- باب (۵) خداوند می‌فرماید: «کسانی که اموال یتیمان را می‌خورند در حقیقت، آتش، وارد شکمهایشان می‌کنند و به دوزخ، واصل می‌شوند»..... ۶۰۹

- باب (۶): نفقه سرپرست وقف..... ۶۰۹
- باب (۷): کسی که زمین یا چاهی، وقف کند و بگوید: حصه‌ام (در وقف) باندازه دیگر مسلمانان است..... ۶۱۰
- باب (۸): وصیت باید در حضور دو گواه، انجام گیرد..... ۶۱۰
- ۵۳- کتاب جهاد**..... ۶۱۱
- باب (۱): فضیلت جهاد و پیروی از سیرت پیامبر اکرم ﷺ..... ۶۱۱
- باب (۲): بهترین مردم، مؤمنی است که با مال و جان خود، در راه خدا جهاد کند..... ۶۱۱
- باب (۳): درجات رفیع مجاهدین فی سبیل الله..... ۶۱۲
- باب (۴): صبح و شامی در راه خدا رفتن، از دنیا و ما فیها بهتر است..... ۶۱۲
- باب (۵): حوران بهشتی..... ۶۱۳
- باب (۶): کسی که در راه خدا زخمی شود..... ۶۱۳
- باب (۷): زخمی شدن در راه الله..... ۶۱۴
- باب (۸): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «از میان مؤمنان، کسانی هستند که به عهده‌ی که با خدا بسته‌اند وفا کرده‌اند، بعضی در گذشته‌اند و..»..... ۶۱۴
- باب (۹): ایمان و عمل صالح، قبل از جهاد..... ۶۱۶
- باب (۱۰): کسی که بر اثر تیر فرد ناشناسی، کشته شود..... ۶۱۶
- باب (۱۱): مجاهد فی سبیل الله چه کسی است؟..... ۶۱۷
- باب (۱۲): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ..... ۶۱۷
- باب (۱۳): کافری که مسلمانی را کشته، سپس ایمان می‌آورد و بر دین، استقامت می‌کند و کشته می‌شود..... ۶۱۷
- باب (۱۴): ترجیح دادن جهاد بر روزه..... ۶۱۸

- باب (۱۵): بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد ۶۱۸
- باب (۱۶): شأن نزول ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ...﴾ [النساء: ۹۵] ۶۱۹
- باب (۱۷): تشویق برای جهاد ۶۱۹
- باب (۱۸): کندن خندق ۶۲۰
- باب (۱۹): ترک جهاد به خاطر عذر ۶۲۱
- باب (۲۰): فضیلت روزه در راه الله ۶۲۱
- باب (۲۱): فضیلت مجهز کردن مجاهد و یا سرپرستی خانواده‌اش بطور شایسته ۶۲۱
- باب (۲۲): آمادگی برای مرگ، هنگام رفتن به جهاد ۶۲۱
- باب (۲۳): فضیلت پیشگام شدن و جمع‌آوری اطلاعات از دشمن ۶۲۲
- باب (۲۴): جهاد، در معیت انسان نیکوکار و بدکار، ادامه دارد ۶۲۲
- باب (۲۵): ثواب پرورش اسب برای جهاد ۶۲۳
- باب (۲۶): نام گذاری اسب و الاغ ۶۲۳
- باب (۲۷): آنچه دربارهٔ بدیمنی اسب آمده است ۶۲۳
- باب (۲۸): سهم اسب از مال غنیمت ۶۲۴
- باب (۲۹): شتر پیامبر اکرم ﷺ ۶۲۴
- باب (۳۰): مشارکت زنان در جنگ با حمل آب برای مردم ۶۲۵
- باب (۳۱): مداوای مجروحان جنگ، توسط زنان ۶۲۵
- باب (۳۲): نگهبانی در میادین جهاد ۶۲۵
- باب (۳۳): فضیلت خدمت در جهاد ۶۲۶
- باب (۳۴): فضیلت یک روز نگهبانی در راه خدا ۶۲۶
- باب (۳۵): کمک گرفتن از ضعفاء و نیکوکاران، در جنگ ۶۲۷
- باب (۳۶): تشویق به تیاندازی ۶۲۷

- باب (۳۷): پناه بردن به سپر دیگران..... ۶۲۸
- باب (۳۸): آنچه درباره آراستن شمشیر آمده است..... ۶۲۸
- باب (۳۹): آنچه درباره زره و لباس جنگی پیامبر اکرم ﷺ آمده است..... ۶۲۸
- باب (۴۰): استفاده از پارچه ابریشمی در جنگ..... ۶۲۹
- باب (۴۱): آنچه که درباره جنگ با رومیان، گفته شده است..... ۶۲۹
- باب (۴۲): جهاد با یهود..... ۶۲۹
- باب (۴۳): جنگ با ترکها..... ۶۳۰
- باب (۴۴): نفرین مشرکین..... ۶۳۰
- باب (۴۵): دعا برای هدایت مشرکین به قصد دلجویی از آنان..... ۶۳۱
- باب (۴۶): دعوت مردم، توسط پیامبر اکرم ﷺ به سوی اسلام و نبوت..... ۶۳۱
- باب (۴۷): پنهان نمودن نیت جنگ از دیگران و ترجیح سفر در روز پنجشنبه..... ۶۳۲
- باب (۴۸): وداع کردن..... ۶۳۲
- باب (۴۹): اطاعت از پیشوا و رهبر..... ۶۳۲
- باب (۵۰): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه‌اش..... ۶۳۲
- باب (۵۱): بیعت بر عدم فرار از میدان جنگ..... ۶۳۳
- باب (۵۲): امام و رهبر، پیروانش را به کاری امر نمایند که توانایی آنرا داشته باشند..... ۶۳۴
- باب (۵۳): پیامبر اکرم ﷺ اگر در آغاز روز نمی‌جنگید، پس از زوال آفتاب، به جنگ می‌پرداخت..... ۶۳۵
- باب (۵۴): شخص مزدبگیر..... ۶۳۵
- باب (۵۵): آنچه درباره پرچم رسول الله ﷺ آمده است..... ۶۳۵
- باب (۵۶): پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از مسافت یک ماه راه، دشمنانم دچار وحشت می‌شوند..... ۶۳۶

- باب (۵۷): برداشتن زاد و توشه جنگ (یا سفر) ۶۳۶
- باب (۵۸): پشت سر کسی بر الاغ، سوار شدن ۶۳۶
- باب (۵۹): کراهیت بردن قرآن به سرزمین دشمن ۶۳۷
- باب (۶۰): کراهیت تکبیر گفتن با صدای بلند ۶۳۷
- باب (۶۱): تسبیح گفتن هنگام بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها ۶۳۷
- باب (۶۲): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسید ۶۳۸
- باب (۶۳): تنها رفتن به مسافرت ۶۳۸
- باب (۶۴): جهاد، با اجازه والدین ۶۳۸
- باب (۶۵): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر ۶۳۸
- باب (۶۶): مسافرت زن، بدون محرم ۶۳۹
- باب (۶۷): به زنجیر بستن اسیران ۶۳۹
- باب (۶۸): شیبخون زدن ۶۳۹
- باب (۶۹): کشتن زنان و کودکان، در جنگ ۶۳۹
- باب (۷۰): مردم را با عذاب خدا یعنی آتش، نسوزانید ۶۴۰
- باب (۷۱) ۶۴۰
- باب (۷۲): سوزاندن خانه‌ها و نخلستانها ۶۴۰
- باب (۷۳): جنگ، فریبکاری است ۶۴۱
- باب (۷۴): کراهیت تنازع و اختلاف در جنگ ۶۴۱
- باب (۷۵): کمک خواستن از مردم، هنگام دیدن دشمن ۶۴۳
- باب (۷۶): آزاد کردن اسیران جنگی ۶۴۴
- باب (۷۷): فدیة گرفتن از مشرکین ۶۴۴
- باب (۷۸): اگر کافر حربی بدون امان خواستن، وارد سرزمین مسلمانان شود ۶۴۵
- باب (۷۹): جایزه دادن به سفیر و نماینده ۶۴۵

- باب (۸۰): آیا میتوان برای اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونگی رفتار با آنان ۶۴۵
- باب (۸۱): چگونه اسلام بر کودک، عرضه شود؟..... ۶۴۶
- باب (۸۲): شمارش مردم، توسط امام..... ۶۴۶
- باب (۸۳): سه شب توقف در میدان جنگ پس از پیروزی بر دشمن..... ۶۴۶
- باب (۸۴): اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبه دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟..... ۶۴۷
- باب (۸۵): کسی که به زبان فارسی و غیر عربی، سخن بگوید..... ۶۴۷
- باب (۸۶): خیانت در مال غنیمت..... ۶۴۸
- باب (۸۷): خیانت اندک در امانت..... ۶۴۸
- باب (۸۸): استقبال از مجاهدین..... ۶۴۹
- باب (۸۹): دعای برگشتن از جهاد..... ۶۴۹
- باب (۹۰): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر..... ۶۵۰
- باب (۹۱): فرض ادای خمس..... ۶۵۰
- باب (۹۲): آنچه درباره آثار باقیمانده از رسول خدا ﷺ و تبرک جستن به آنها آمده است..... ۶۵۱
- باب (۹۳): خدا می دهد و من، خازن و قاسم (نگهدارنده و تقسیم کننده) هستم..... ۶۵۱
- باب (۹۴): مال غنیمت برای شما حلال شده است..... ۶۵۲
- باب (۹۵): خوردنی هایی که در جنگ بدست می آید..... ۶۵۷
- باب (۹۶): صلح با ذمی ها و حربی ها و گرفتن جزیه از آنان..... ۶۵۷
- باب (۹۷): اگر امام با پادشاهی صلح کند، آیا صلح با رعیتش نیز بحساب می آید؟..... ۶۵۹
- باب (۹۸): گناه کسی که فرد معاهدی را به ناحق بکشد..... ۶۶۰

باب (۹۹): آیا مشرکانی که در حق مسلمانان، خیانت کنند، بخشوده می‌شوند؟

۶۶۰.....

باب (۱۰۰): صلح با مشرکین در مقابل مال و چیزهای دیگر و گناه کسی که به

پیمانش، پایبند نباشد ۶۶۱

باب (۱۰۱): آیا ذمی ای که جادو کند، معاف می‌شود؟ ۶۶۲

باب (۱۰۲): ترس از خیانت ۶۶۲

باب (۱۰۳): گناه کسی که عهد ببندد و سپس، خیانت کند ۶۶۲

باب (۱۰۴): گناه کسی که به نیک و بد، خیانت می‌کند ۶۶۳

۵۴- کتاب آغاز آفرینش ۶۶۵

باب (۱): خداوند متعال می‌فرماید: اوست که آفرینش را آغاز کرده است و

سپس، باز می‌گرداند ۶۶۵

باب (۲): آنچه دربارهٔ هفت زمین آمده است ۶۶۶

باب (۳): گردش ماه و خورشید بر اساس نظم است ۶۶۶

باب (۴): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: او ذاتی است که ابرها را برای

مژده دادن، پیشاپیش رحمت خود می‌فرستد (اعراف: ۵۷) ۶۶۷

باب (۵): یادی از فرشتگان ۶۶۸

باب (۶): وصف بهشت و اینکه هم اکنون وجود دارد ۶۷۲

باب (۷): وصف دوزخ و اینکه هم اکنون وجود دارد ۶۷۵

باب (۸): وصف شیطان و لشکریانش ۶۷۵

باب (۹): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و انواع جنبنده را روی

زمین پراکنده ساخت ۶۷۸

باب (۱۰): بهترین مال مسلمان، گوسفند است که آنها را بر فراز کوهها به چرا

می‌برد ۶۷۸

باب (۱۱): اگر مگسی در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهید زیرا در یکی از بالهایش، مرض و در بال دیگرش، شفا وجود دارد ۶۷۹

۵۵- کتاب حکایات انبیاء ۶۸۱

باب (۱): آفرینش آدم و فرزندانش ۶۸۱

باب (۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: گوشه‌ای از سرگذشت او را برایتان بازگو خواهم کرد. ما به او در زمین، قدرت و حکومت دادیم و وسایل هر چیزی را دراختیارش گذاشتیم» ۶۸۳

باب (۳): این سخن حق تعالی که می‌فرماید: خداوند ابراهیم را بعنوان دوست، انتخاب کرد ۶۸۴

باب (۴): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: از مهمانان ابراهیم برای آنان بگو ۶۹۳

باب (۵): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و در کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد کن. آن کسی که در وعده‌هایش، صادق بود ۶۹۳

باب (۶): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم ۶۹۴

باب (۷): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: آیا هنگامی که وفات یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید آنگاه که به فرزندانش گفت: ... آیه ۶۹۴

باب (۸): داستان خضر با موسی علیهما السلام ۶۹۴

باب (۹) ۶۹۵

باب (۱۰): این گفته خداوند که می‌فرماید: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمره فرمانبرداران بود ۶۹۵

باب (۱۱): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و یونس از پیامبران بود. ۶۹۵

باب (۱۲): این سخن خداوند متعال که فرماید: و به داود، زبور را عنایت کردیم ۶۹۵

- باب (۱۳): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ما سلیمان را به داوود، عطا کردیم. او بنده بسیار خوبی بود زیرا زیاد توبه می‌کرد ۶۹۶
- باب (۱۴): این گفته خداوند که می‌فرماید: وقتی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند ترا برگزیده است ... چه کسی سرپرستی مریم را بعهده بگیرد؟ ۶۹۶
- باب (۱۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ای اهل کتاب! در دین خود، غُلُو نکنید ۶۹۷
- باب (۱۶): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: در کتاب (قرآن) از مریم یاد کن، آنگاه که از خانواده‌اش، کناره گرفت ۶۹۷
- باب (۱۷): نزول عیسی بن مریم علیهما السلام ۷۰۰
- باب (۱۸): آنچه که درباره بنی اسرائیل آمده است ۷۰۰
- باب (۱۹): فضایل ۷۰۶
- باب (۲۰): مناقب قریش ۷۰۷
- باب (۲۱) ۷۰۸
- باب (۲۲): ذکر قبایل اسلام، غفار، مزینه، جهینه و اشجع ۷۰۸
- باب (۲۳): ذکر قبیله قحطان ۷۰۹
- باب (۲۴): نهی از افکار و عادات جاهلی ۷۰۹
- باب (۲۵): داستان خزاعه ۷۱۰
- باب (۲۶): داستان اسلام آوردن ابوذر رضی الله عنه ۷۱۱
- باب (۲۷): کسی که در اسلام و جاهلیت به نیاکانش نسبت داده شده است ۷۱۳
- باب (۲۸): کسی که دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند ۷۱۳
- باب (۲۹): ذکر نامه‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۷۱۳
- باب (۳۰): خاتم پیامبران ۷۱۴
- باب (۳۱): وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ۷۱۴

- باب (۳۲) ۷۱۴
- باب (۳۳): توصیف رسول خدا ﷺ ۷۱۵
- باب (۳۴): چشم پیامبر اکرم ﷺ می خوابید ولی قلبش بیدار بود ۷۱۹
- باب (۳۵): علامات نبوت، در اسلام ۷۱۹
- باب (۳۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او را آنگونه می شناسند که
فرزندان خود را می شناسند ۷۲۵
- باب (۳۷): در خواست مشرکین از پیامبر اکرم ﷺ تا به آنها معجزه ای نشان
دهد، و آنحضرت ﷺ شق القمر را به آنان نشان داد ۷۲۶
- کتاب (۵۶) فضایل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین** ۷۲۷
- باب (۱) این سخن رسول اکرم ﷺ که فرمود: اگر کسی را به عنوان دوست
صمیمی انتخاب می کردم، ابوبکر را بر می گزیدم ۷۲۷
- باب (۲): مناقب عمر بن خطاب ؓ ۷۳۱
- باب (۳): مناقب عثمان بن عفان ؓ ۷۳۲
- باب (۴): مناقب علی بن ابی طالب ؓ ۷۳۳
- باب (۵): مناقب خویشاوندان پیامبر اکرم ﷺ ۷۳۴
- باب (۶): ذکر طلحه بن عبید الله ؓ ۷۳۴
- باب (۷): مناقب سعد بن ابی وقاص ؓ ۷۳۴
- باب (۸): ذکر دامادهای پیامبر خدا ﷺ ۷۳۵
- باب (۹): مناقب زید بن حارثه ؓ ۷۳۵
- باب (۱۰): ذکر اسامه بن زید ؓ ۷۳۶
- باب (۱۱): مناقب عبدالله بن عمر ؓ ۷۳۷
- باب (۱۲): مناقب عمار و حذیفه ؓ ۷۳۷
- باب (۱۳): مناقب ابو عبیده بن جراح ؓ ۷۳۷

- باب (۱۴): مناقب حسن و حسین علیهما السلام ۷۳۸
- باب (۱۵): مناقب عبد الله بن عباس رضی الله عنه ۷۳۸
- باب (۱۶): مناقب خالد بن ولید رضی الله عنه ۷۳۸
- باب (۱۷): مناقب سالم؛ غلام آزاد شده ابو حذیفه رضی الله عنه ۷۳۹
- باب (۱۸): مناقب عایشه رضی الله عنها ۷۳۹
- باب (۱۹): مناقب انصار رضوان الله علیهم اجمعین ۷۳۹
- باب (۲۰): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اگر هجرت نمی بود، من یکی از انصار بودم» ۷۴۰
- باب (۲۱): دوستی انصار، از ایمان است ۷۴۰
- باب (۲۲): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترین مردم، نزد من هستید» ۷۴۰
- باب (۲۳): فضیلت تیره های انصار ۷۴۱
- باب (۲۴): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خطاب به انصار فرمود: «صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید» ۷۴۱
- باب (۲۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: با آنکه خودشان به آن چیز، نیازمندند ولی دیگران را بر خود، ترجیح می دهند ۷۴۲
- باب (۲۶): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت کنید» ۷۴۳
- باب (۲۷): مناقب سعد بن معاذ رضی الله عنه ۷۴۴
- باب (۲۸): مناقب ابی بن کعب رضی الله عنه ۷۴۴
- باب (۲۹): مناقب زید بن ثابت رضی الله عنه ۷۴۴
- باب (۳۰): مناقب ابوطلحه رضی الله عنه ۷۴۴
- باب (۳۱): مناقب عبدالله بن سلام رضی الله عنه ۷۴۵

- باب (۳۲): ازدواج نبی اکرم ﷺ با خدیجه و فضیلت خدیجه رضی الله عنها ۷۴۶
- باب (۳۳): ذکر هند دختر عتبه ۷۴۷
- باب (۳۴): سخن از زید بن عمرو بن نفیل ۷۴۷
- باب (۳۵): دوران جاهلیت ۷۴۸
- باب (۳۶): بعثت رسول اکرم ﷺ ۷۴۸
- باب (۳۷): مشکلاتی که پیامبر اکرم ﷺ و یارانش، از مشرکین مکه، متحمل شدند ۷۴۹
- باب (۳۸): ذکر جن ۷۴۹
- باب (۳۹): هجرت به حبشه ۷۵۰
- باب (۴۰): حکایت ابو طالب ۷۵۰
- باب (۴۱): حدیث اسراء ۷۵۱
- باب (۴۲): معراج ۷۵۱
- باب (۴۳): نکاح نبی اکرم ﷺ با عایشه رضی الله عنها و آمدن عایشه به مدینه و عروسی آنحضرت ﷺ با وی ۷۵۵
- باب (۴۴): هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه ۷۵۶
- باب (۴۵): ورود پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه ۷۶۴
- باب (۴۶): ماندن مهاجر، در مکه پس از ادای مناسک حج ۷۶۵
- باب (۴۷): آمدن یهود نزد پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدینه ۷۶۵
- کتاب (۵۷) غزوات پیامبر اکرم ﷺ** ۷۶۷
- باب (۱): غزوة غُشَیره ۷۶۷
- باب (۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: آنگاه که از پروردگارتان طلب کمک می کردید ۷۶۷
- باب (۳): تعداد اصحاب بدر ۷۶۸

- باب (۴): کشته شدن ابو جهل ۷۶۸
- باب (۵): حضور فرشتگان در غزوه بدر ۷۶۹
- باب (۶) ۷۶۹
- باب (۷): داستان بنی نضیر و خیانتشان به پیامبر اکرم ﷺ ۷۷۲
- باب (۸): قتل کعب بن اشرف ۷۷۳
- باب (۹): ماجرای قتل ابورافع عبد الله بن ابی الحقیق ۷۷۵
- باب (۱۰): غزوه احد ۷۷۷
- باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: بیاد آور زمانی را که دو گروه از شما تصمیم گرفتند دست از نبرد بکشند، ولی خداوند یار آنان بود ۷۷۷
- باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبه آنها را می‌پذیرد و یا آنان را عذاب می‌دهد چراکه آنان، ستمگرند ۷۷۸
- باب (۱۳): به شهادت رسیدن حمزه بن عبدالمطلب ﷺ ۷۷۸
- باب (۱۴): مجروح شدن پیامبر اکرم ﷺ در جنگ احد ۷۸۰
- باب (۱۵): آنان که ندای خدا و رسولش را لبیک گفتند ۷۸۰
- باب (۱۶): غزوه خندق یا احزاب ۷۸۰
- باب (۱۷): بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از خندق و رفتن به سوی بنی قریظه ۷۸۱
- باب (۱۸): غزوه ذات الرقاع ۷۸۱
- باب (۱۹): غزوه بنی المصطلق که همان غزوه مریسیع می‌باشد ۷۸۳
- باب (۲۰): غزوه انمار ۷۸۳
- باب (۲۱): غزوه حدیبیه و این که خداوند متعال می‌فرماید: بدرستیکه خداوند از مؤمنان، خشنود گردید، آنگاه که در زیر درخت با تو بیعت کردند ۷۸۴
- باب (۲۲): غزوه ذی قرد ۷۸۷

- باب (۲۳): غزوة خیبر ۷۸۷
- باب (۲۴): عمرة القضاء ۷۹۳
- باب (۲۵): غزوة موته در سرزمین شام ۷۹۳
- باب (۲۶): فرستادن اسامه بن زید به سوی تیره حُرقات از قبیله جُهنه ۷۹۴
- باب (۲۷): غزوة فتح مکه در ماه مبارک رمضان ۷۹۴
- باب (۲۸): نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، پرچم اسلام را کجا نصب کرد؟ ۷۹۵
- باب (۲۹) ۷۹۷
- باب (۳۰): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و روز حنین هنگامی که کثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است ۷۹۸
- باب (۳۱): غزوة اوطاس ۷۹۹
- باب (۳۲): غزوة طایف در شوال سال هشتم هجری ۸۰۰
- باب (۳۳): اعزام خالد بن ولید ؓ توسط رسول خدا ﷺ بسوی بنی جذیمه ۸۰۲
- باب (۳۴): سریه عبدالله بن حذافه سهمی و علقمه بن مُجَزَّر مدلجی که به آن سریه انصاری نیز می‌گویند ۸۰۲
- باب (۳۵): فرستادن ابو موسی و معاذ به یمن، قبل از حجه الوداع ۸۰۳
- باب (۳۶): فرستادن علی و خالد بن ولید ؓ به یمن ۸۰۴
- باب (۳۷): غزوة ذو الخلصه ۸۰۵
- باب (۳۸): رفتن جریر به یمن ۸۰۶
- باب (۳۹): غزوة سیف البحر ۸۰۷
- باب (۴۰): غزوة عُیینَه بن حصن ۸۰۸
- باب (۴۱): وفد بنی حنیفه و حکایت ثمامه بن اُثال ۸۰۸
- باب (۴۲): داستان اهل نجران ۸۱۰

- باب (۴۳): آمدن اشعریها و اهالی یمن ۸۱۱
- باب (۴۴): حجة الوداع ۸۱۲
- باب (۴۵): غزوه تبوک یا غزوه پر مشقت ۸۱۳
- باب (۴۶): حدیث کعب بن مالک رضی الله عنه و این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:
و بر آن سه نفری که به تأخیر انداخته شدند ۸۱۵
- باب (۴۷): نامه‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله به کسری و قیصر ۸۲۴
- باب (۴۸): بیماری و وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۸۲۴
- باب (۴۹): وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله ۸۲۸
- ۵۸- کتاب تفسیر..... ۸۲۹**
- سوره فاتحه ۸۲۹
- باب (۱): آنچه درباره فاتحه الکتاب آمده است ۸۲۹
- سوره بقره ۸۳۰
- باب (۲): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «آگاهانه، با خداوند، شریک و همتایی قرار ندهید» [بقره: ۲۲] ۸۳۰
- باب (۳): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «ابر را بر شما سایه قرار دادیم و برای شما منّ و سلوی، فرستادیم» [بقره: ۵۷] ۸۳۰
- باب (۴): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «و هنگامی که گفتیم: به این قریه، وارد شوید» [بقره: ۵۸] ۸۳۰
- باب (۵): این گفته خداوند که فرمود: «هیچ آیه‌ای را نسخ نکرده و فراموش نمی‌سازیم، مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می‌کنیم» [بقره: ۱۰۸] ۸۳۱
- باب (۶): این گفته خدای عز و جل که می‌فرماید: «و گفتند: خداوند، فرزندی برای خود، برگزیده است، حال آنکه او پاک است» [بقره: ۱۱۶] ۸۳۱

- باب (۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «از مقام ابراهیم برای خود، جای نماز، برگیرید» [بقره: ۱۲۵] ۸۳۱
- باب (۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «بگوئید: به خداوند و آنچه که به سوی ما نازل شده است، ایمان داریم» [بقره: ۱۳۶] ۸۳۲
- باب (۹): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت بر مردم، گواه باشید» [بقره: ۱۴۳] ۸۳۲
- باب (۱۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «سپس، از همانجاکه مردم روان می شوند، بروید» [بقره: ۱۹۹] ۸۳۳
- باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «و برخی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا و آخرت، نیکی عطا فرما» [بقره: ۲۰۱] ۸۳۳
- باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «آنان با اصرار، - چیزی - از مردم نمی خواهند» [بقره: ۲۷۳] ۸۳۴
- سوره آل عمران ۸۳۴
- باب (۱۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «بعضی از آیات، آیات محکمات اند، که اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات اند» [آل عمران: ۷] ۸۳۴
- باب (۱۴): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگندهایشان را به بهای اندکی می فروشند» [آل عمران: ۷۷] ۸۳۵
- باب (۱۵): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: «مردم، علیه شما جمع شده اند» [آل عمران: ۱۷۳] ۸۳۶
- باب (۱۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «یقینا شما از اهل کتاب و مشرکین، اذیت و آزار زیادی خواهید دید» [آل عمران: ۱۸۶] ۸۳۶

باب (۱۷): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «گمان مبر آنان که از کارهایشان خوشحال می‌شوند...» [آل عمران: ۱۸۸].....	۸۳۸
سوره نساء.....	۸۳۹
باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم، نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید...» [نساء: ۳].....	۸۳۹
باب (۱۹): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند، شما را درباره فرزندان تان سفارش می‌کند» [نساء: ۱۱].....	۸۴۰
باب (۲۰): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند به اندازه ذره ای هم ظلم نمی‌کند» [نساء: ۴۰].....	۸۴۱
باب (۲۱): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم...» [نساء: ۴۱].....	۸۴۲
باب (۲۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بی گمان کسانی را که فرشتگان، قبض روح می‌کنند در حالی که بر خود، ستم کرده اند...» [نساء: ۹۷].....	۸۴۲
باب (۲۳): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «ما بر تو وحی فرستادیم همچنان که بر نوح، وحی فرستادیم...» [نساء: ۱۶۳].....	۸۴۳
سوره مائده.....	۸۴۳
باب (۲۴): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن...» [مائده: ۶۷].....	۸۴۳
باب (۲۵): این گفته خداوند که می‌فرماید: «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام مکنید» [مائده: ۸۷].....	۸۴۴
باب (۲۶): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «شراب، قمار، بتها و تیرهای فال، اعمال ناپاک شیطان هستند» [مائده: ۹۰].....	۸۴۴

- باب (۲۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «از چیزهایی سؤال نکنید که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می کنند» [مائده: ۱۰۱]..... ۸۴۴
- سوره انعام..... ۸۴۵
- باب (۲۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «ای پیامبر! بگو: الله قادر است که از بالای سر شما عذاب بفرستد» [انعام: ۶۵]..... ۸۴۵
- باب (۲۹): این قول خداوند عز وجل که می فرماید: «اینها کسانی اند که خداوند آنها را هدایت نموده، پس، از هدایت ایشان پیروی کن» [انعام: ۹۰]..... ۸۴۶
- باب (۳۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «به کارهای بد، خواه آشکار باشد خواه پنهان، نزدیک نشوید» [انعام: ۱۵۱]..... ۸۴۶
- سوره اعراف..... ۸۴۷
- باب (۳۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «عفو را پیشه ساز و به کار نیک، امر کن» [اعراف: ۱۹۹]..... ۸۴۷
- سوره انفال..... ۸۴۷
- باب (۳۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «با آنان بجنگید تا فتنه ای باقی نماند و همه دین از آن خدا شود» [انفال: ۳۹]..... ۸۴۷
- سوره براءت (توبه)..... ۸۴۷
- باب (۳۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «وآن گروه دیگر به گناهان خود اعتراف کردند» [توبه: ۱۰۲]..... ۸۴۷
- سوره هود..... ۸۴۸
- باب (۳۴): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «عرش او (خداوند) روی آب، قرار داشت» [هود: ۷]..... ۸۴۸
- باب (۳۵): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «مؤاخذه پروردگارت چنین است هرگاه بخواهد آبادیهایی را مؤاخذه کند...» [هود: ۱۰۲]..... ۸۴۸
- سوره حجر..... ۸۴۹

باب (۳۶): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «...مگر آنهایی که استراق	
سمع می‌کنند» [حجر: ۱۸].....	۸۴۹
سوره نحل.....	۸۵۰
باب (۳۷): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «و بعضی از شما به	
پست‌ترین مراحل عمر می‌رسند» [نحل: ۷۰].....	۸۵۰
سوره اسراء.....	۸۵۰
باب (۳۸): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ای فرزندان کسانی که	
آنها را با نوح، سوار کردیم! او بنده بسیار سپاسگزاری بود» [اسراء: ۳].....	۸۵۰
باب (۳۹): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «باشد که خداوند تو را به	
مقام محمود برساند» [اسراء: ۷۹].....	۸۵۳
باب (۴۰): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «نماز را نه با صدای بلند	
و نه با صدای آهسته، بخوان» [اسراء: ۱۱۰].....	۸۵۳
سوره کهف.....	۸۵۴
باب (۴۱): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «اینها کسانی هستند که	
آیات خدا و ملاقات پروردگارشان را انکار کردند» [کهف: ۱۰۵].....	۸۵۴
سوره مریم.....	۸۵۴
باب (۴۲): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «آنان را از روز حسرت،	
بترسان» [مریم: ۳۹].....	۸۵۴
سوره نور.....	۸۵۵
باب (۴۳): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «آنانی که همسران خود را	
متهم (به زنا) می‌کنند و بجز خود، گواهی ندارند» [نور: ۶].....	۸۵۵
باب (۴۴): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «اگر زن، چهار بار خدا را	
گواه بگیرد که شوهرش دروغ‌گوست...» [نور: ۸].....	۸۵۶
سوره فرقان.....	۸۵۸

- باب (۴۵): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «کسانی که بر چهره هایشان به سوی دوزخ برده می شوند» [فرقان: ۳۴] ۸۵۸
- سوره روم ۸۵۸
- باب (۴۶): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «الم، روم، مغلوب گردید» [روم: ۱] ۸۵۸
- سوره سجده ۸۵۹
- باب (۴۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «هیچ کس نمی داند که چه نعمت های شادی بخشی برایش نهفته است» [سجده: ۱۷] ۸۵۹
- سوره احزاب ۸۶۰
- باب (۴۸): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «هر کدام را که خواستی، از او دوری کن و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده» [احزاب: ۵۱] ۸۶۰
- باب (۴۹): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «بدون اجازه، وارد خانه پیامبر نشوید» [احزاب: ۵۳] ۸۶۱
- باب (۵۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «اگر شما چیزی را پنهان یا ظاهر کنید، خداوند آن را می داند» [احزاب: ۵۴] ۸۶۱
- باب (۵۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر، درود می فرستند...» [احزاب: ۵۶] ۸۶۲
- باب (۵۲): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند. پس خداوند او را تبرئه نمود» [احزاب: ۶۹] ۸۶۳
- سوره سبأ ۸۶۳
- باب (۵۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «او بیم دهنده شما از عذاب سختی است که در پیش است» [سبأ: ۴۶] ۸۶۳
- سوره زمر ۸۶۴

- باب (۵۴): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ای بندگانم! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی (ظلم) کرده اید» [زمر: ۵۳] ۸۶۴
- باب (۵۵): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «آنان آنطور که شایسته است خدا را نشناختند» [زمر: ۶۷] ۸۶۴
- باب (۵۶): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «روز قیامت، تمام زمین در مُشت خدا خواهد بود» [زمر: ۶۷] ۸۶۵
- باب (۵۷): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «و در صور، دمیده خواهد شد پس تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند» [زمر: ۶۸] ۸۶۵
- سوره شوری ۸۶۶
- باب (۵۸): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «از شما چیزی جز محبت با خویشاوندان، نمی‌خواهم» [شوری: ۲۳] ۸۶۶
- سوره دخان ۸۶۶
- باب (۵۹): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می‌آوریم» [دخان: ۱۲] ۸۶۶
- سوره جاثیه ۸۶۶
- باب (۶۰): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ما را از بین نمی‌برد مگر روزگار» [جاثیه: ۲۴] ۸۶۶
- سوره احقاف ۸۶۷
- باب (۶۱): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هنگامی که ابری را دیدند که در افق نمودار است و به سوی سرزمین‌هایشان می‌آید» [احقاف: ۲۴] ۸۶۷
- سوره محمد ۸۶۷

- باب (۶۲): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «...و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید» [محمد: ۲۲] ۸۶۷
- سوره ق ۸۶۸
- باب (۶۳): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «دوزخ می‌گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟» [ق: ۳۰] ۸۶۸
- سوره طور ۸۶۹
- باب (۶۴): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «سوگند به طور و کتاب نوشته شده» [طور: ۱ و ۲] ۸۶۹
- سوره نجم ۸۶۹
- باب (۶۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا لات و عزى را دیده‌اید؟» [نجم: ۱۹] ۸۶۹
- سوره قمر ۸۶۹
- باب (۶۶): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بلکه میعادگاهشان قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم‌تر و تلخ‌تر است» [قمر: ۴۶] ۸۶۹
- سوره رحمن ۸۷۰
- باب (۶۷): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «غیر از این دو باغ، دو باغ دیگر وجود دارد» [رحمن: ۶۲] ۸۷۰
- باب (۶۸): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «حورهایی که همواره در خیمه‌ها هستند» [رحمن: ۷۲] ۸۷۰
- سوره ممتحنه ۸۷۰
- باب (۶۹): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستی نکنید» [ممتحنه: ۱] ۸۷۰
- باب (۷۰): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هنگامی که زنان مؤمن، برای بیعت، نزد تو بیایند...» [ممتحنه: ۱۲] ۸۷۱

سوره جمعه.....	۸۷۱
باب (۷۱): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «وگروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند» [جمعه:۳].....	۸۷۱
سوره منافقین.....	۸۷۲
باب (۷۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، و میگویند: گواهی می‌دهیم که تو فرستاده خدا هستی» [منافقون:۱]... ۸۷۲	۸۷۲
سوره تحریم.....	۸۷۳
باب (۷۳): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می‌گردانی» [تحریم:۱].....	۸۷۳
سوره قلم.....	۸۷۳
باب (۷۴): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «سرکش و علاوه بر آن، ام الفساد است» [قلم:۱۳].....	۸۷۳
باب (۷۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «روزی که ساق، آشکار گردد و مردم به سجده کردن فراخوانده شوند...» [قلم: ۴۲].....	۸۷۴
سوره نازعات.....	۸۷۴
سوره عبس.....	۸۷۴
سوره مطففین.....	۸۷۵
باب (۷۶): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند» (مطففین:۶).....	۸۷۵
سوره انشقاق.....	۸۷۵
باب (۷۷): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «بزودی و به آسانی، محاسبه می‌شود» (انشقاق: ۸).....	۸۷۵
باب (۷۸): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «حالات مختلفی را طی خواهی کرد» (انشقاق: ۱۹).....	۸۷۵

۸۷۵	سوره شمس
۸۷۵	باب (۷۹)
۸۷۶	سوره علق
	باب (۸۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «هرگز چنین نیست، اگر
۸۷۶	او باز نیاید...» (علق: ۱۵)
۸۷۶	سوره کوثر
۸۷۶	باب (۸۱)
۸۷۷	سوره فلق
۸۷۹	۵۹- کتاب فضایل قرآن
۸۷۹	باب (۱): چگونگی نزول وحی و اولین چیزی که نازل شد
۸۷۹	باب (۲): قرآن بر هفت وجه نازل شده است
۸۸۰	باب (۳): جبرئیل قرآن را به رسول اکرم ﷺ عرضه می کرد
۸۸۱	باب (۴): فضیلت سوره اخلاص
۸۸۱	باب (۵): فضیلت معوذات
۸۸۲	باب (۶): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان می شود
۸۸۳	باب (۷): غبطه خوردن به قاری قرآن
	باب (۸): بهترین شما کسانی هستند که قرآن را یاد می گیرند و به دیگران
۸۸۳	می آموزند
۸۸۳	باب (۹): حفظ قرآن و نگهداری آن
۸۸۴	باب (۱۰): کشیدن حرف هنگام تلاوت
۸۸۴	باب (۱۱): تلاوت قرآن با صدای خوب
۸۸۴	باب (۱۲): قرآن در چه مدتی خوانده شود؟ (ختم شود)
۸۸۶	باب (۱۳): گناه کسی که بخاطر ریا یا مال، قرآن بخواند

۶۰- کتاب نکاح ۸۸۷

باب (۱): تشویق به ازدواج ۸۸۷

باب (۲): کراهیت زن نگرفتن و اخته کردن ۸۸۷

باب (۳): ازدواج با دوشیزه‌ها ۸۸۸

باب (۴): نکاح دادن خردسالان به بزرگسالان ۸۸۸

باب (۵): برابری، در دین است ۸۸۹

باب (۶): پرهیز نمودن از شومی زنان، و این گفته خداوند متعال که می‌فرماید:

«همانا برخی از همسران و فرزندان، دشمنان شما هستند» ۸۹۰

باب (۷): «و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند» و آنچه از نسب، حرام می‌شود،

از رضاعت (شیرخوردن) نیز حرام می‌شود ۸۹۰

باب (۸): قول کسی که می‌گوید: رضاع بعد از دوسال، ثابت نمی‌شود ۸۹۲

باب (۹): نکاح شغار ۸۹۲

باب (۱۰): سرانجام، پیامبر اکرم ﷺ از نکاح متعه، منع فرمود ۸۹۲

باب (۱۱): پیشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نیکوکار ۸۹۲

باب (۱۲): نگاه کردن به زن قبل از ازدواج ۸۹۳

باب (۱۳): کسی که می‌گوید: نکاح، بدون حضور ولی، جایز نیست ۸۹۴

باب (۱۴): برای صحت نکاح، هم رضایت دختر و هم زن بیوه، ضروری است

..... ۸۹۴

باب (۱۵): اگر شخصی، دخترش را بدون رضایت او نکاح دهد، نکاح‌اش

مردود است ۸۹۴

باب (۱۶): تا زمانی که خواستگار اول، ازدواج نکرده و یا از خواستگارش،

صرف نظر ننموده است نباید خواستگاری کرد ۸۹۵

باب (۱۷): شروط باطل نکاح ۸۹۵

- باب (۱۸): زنانی که عروس را به شوهرش تحویل می‌دهند و دعای برکت می‌کنند ۸۹۵
- باب (۱۹): مرد، هنگام همبستری با همسرش، چه بگوید؟ ۸۹۶
- باب (۲۰): جشن عروسی با یک گوسفند ۸۹۶
- باب (۲۱): برگزاری جشن عروسی با کمتر از یک گوسفند ۸۹۶
- باب (۲۲): دعوت عروسی و مهمانی، باید پذیرفته شود ۸۹۶
- باب (۲۳): سفارش کردن درباره زنان ۸۹۷
- باب (۲۴): خوش رفتاری با خانواده ۸۹۷
- باب (۲۵): روزه نفلی زن، باید با اجازه شوهر باشد ۹۰۰
- باب (۲۶) ۹۰۰
- باب (۲۷): قرعه کشی میان همسران، هنگام سفر ۹۰۱
- باب (۲۸): نکاح با دوشیزه پس از ازدواج با بیوه ۹۰۱
- باب (۲۹): نهی از خود نمایی و فخر فروشی هووها به یکدیگر ۹۰۱
- باب (۳۰): غیرت ۹۰۲
- باب (۳۱): غیرت و خشم زنان ۹۰۳
- باب (۳۲): هیچ مردی نباید با زن نامحرمی، تنها بنشیند و یا نزد زنی که شوهرش در خانه نیست، برود ۹۰۳
- باب (۳۳): زن نباید نزد شوهرش، صفات زنان دیگر را بیان کند ۹۰۴
- باب (۳۴): پس از غیبت طولانی، شب هنگام و بدون اطلاع، نباید وارد خانه شد ۹۰۴

۶۱- کتاب طلاق ۹۰۵

- باب (۱): طلاق دوران قاعدگی، طلاق محسوب می‌گردد ۹۰۵
- باب (۲): اگر کسی خواست همسرش را طلاق دهد، باید پیش رویش طلاق دهد؟ ۹۰۵

باب (۳): کسی که سه طلاق را جائز می‌داند..... ۹۰۶

باب (۴): «چرا آنچه را که خداوند برایت حلال ساخته است حرام می‌نمایی؟»

..... ۹۰۶

باب (۵): خُلَع و چگونگی طلاق در آن، و این گفته خداوند متعال که

می‌فرماید: «جایز نیست آنچه را که به همسرانتان داده اید، پس بگیرید»..... ۹۰۸

باب (۶): سفارش پیامبر اکرم ﷺ درباره شوهر بریره..... ۹۰۸

باب (۷): لِعَان..... ۹۰۸

باب (۸): اگر کسی با کنایه، بگوید: این، فرزند من نیست..... ۹۰۹

باب (۹): توبه دادن کسانی که لِعَان کرده‌اند..... ۹۰۹

باب (۱۰): استعمال سرمه برای زنی که به سوگ شوهر، نشسته است..... ۹۰۹

۶۲- کتاب انفاق و فضیلت انفاق بر خانواده..... ۹۱۱

باب (۱): ذخیره کردن قوت یک سال خانواده..... ۹۱۱

۶۳- کتاب آداب غذا خوردن..... ۹۱۳

باب (۱): بسم الله گفتن و با دست راست، غذا خوردن..... ۹۱۴

باب (۲): خوردن تا سیر شدن..... ۹۱۴

باب (۳): نان لواش و خوردن روی سفره..... ۹۱۴

باب (۴): غذای یک نفر برای دو نفر، کافی است..... ۹۱۵

باب (۵): مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد..... ۹۱۵

باب (۶): تکیه دادن و غذا خوردن..... ۹۱۵

باب (۷): پیامبر اکرم ﷺ از هیچ غذایی، ایراد نگرفت..... ۹۱۵

باب (۸): قُوت کردن جَو..... ۹۱۶

باب (۹): آنچه که نبی اکرم ﷺ و یارانش می‌خوردند..... ۹۱۶

باب (۱۰): تلبینه..... ۹۱۶

- باب (۱۱): غذا خوردن در ظروف نقره ای ۹۱۷
- باب (۱۲): شخصی که برای برادرانش، غذا تهیه می کند ۹۱۷
- باب (۱۳): خوردن خرماي تازه با خیار ۹۱۸
- باب (۱۴): خرماي تازه و خرماي خشک ۹۱۸
- باب (۱۵): خرماي عجوه ۹۱۹
- باب (۱۶): لیسیدن انگشتان ۹۱۹
- باب (۱۷): دعای بعد از غذا ۹۱۹
- باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «وقتی که غذا خوردید، پراکنده شوید» ۹۲۰
- ۶۴- کتاب آداب عقیقه** ۹۲۱
- باب (۱): نام گذاری مولود ۹۲۱
- باب (۲): نظافت کردن کودک، هنگام ذبح عقیقه ۹۲۱
- باب (۳): فَرَع ۹۲۲
- ۵۶- کتاب ذبح و شکار** ۹۲۳
- باب (۱): گفتن بسم الله، هنگام شکار کردن ۹۲۳
- باب (۲): شکار کردن به وسیله تیر و کمان ۹۲۳
- باب (۳): حکم شکار کردن با سنگ ۹۲۴
- باب (۴): حکم نگهداری سگ غیر شکاری و غیر گله ۹۲۴
- باب (۵): اگر شکار، دو یا سه روز از دید شکارچی، پنهان ماند ۹۲۵
- باب (۶): خوردن ملخ ۹۲۵
- باب (۷): نحر کردن و ذبح نمودن ۹۲۵
- باب (۸): مُثله کردن و هدف قرار دادن حیوان ۹۲۵
- باب (۹): گوشت مرغ ۹۲۶

باب (۱۰): خوردن گوشت حیوانات درنده.....	۹۲۶
باب (۱۱): مُشک.....	۹۲۶
باب (۱۲): نشانه‌گذاری بر صورت.....	۹۲۶
۶۶- کتاب آداب قربانی.....	۹۲۷
باب (۱): خوردن و ذخیره کردن گوشت قربانی.....	۹۲۷
۶۷- کتاب نوشیدنیها.....	۹۲۹
باب (۱): شرابی که از عسل ساخته می‌شود.....	۹۲۹
باب (۲): گرفتن شیر خرما در ظرفهای عادی و سنگی.....	۹۳۰
باب (۳): اجازه استفاده از ظروفی که قبلاً استفاده از آنها، منع شده بود.....	۹۳۰
باب (۴): کسی که می‌گوید: نباید خرما را رسیده و نرسیده را در صورتی که مست کننده باشند، با هم مخلوط کرد و همچنین نباید دو خورش را با هم، مخلوط کرد.....	۹۳۱
باب (۵): نوشیدن شیر.....	۹۳۱
باب (۶): نوشیدن شیر با آب.....	۹۳۱
باب (۷): ایستاده آب نوشیدن.....	۹۳۲
باب (۸): آب نوشیدن از دهانه مشک.....	۹۳۲
باب (۹): نهی کردن از تنفس در ظرف آب، و نوشیدن آب با دو یا سه نفس.....	۹۳۲
باب (۱۰): ظرفهای نقره ای.....	۹۳۲
باب (۱۱): آشامیدن در لیوان.....	۹۳۳
۶۸- کتاب مریض‌ها.....	۹۳۵
باب (۱): آنچه درباره کفاره گناهان بیمار، آمده است.....	۹۳۵
باب (۲): شدت بیماری.....	۹۳۶

- باب (۳): فضیلت کسی که بیهوش شود ۹۳۶
- باب (۴): فضیلت کسی که بینایی‌اش را از دست بدهد ۹۳۶
- باب (۵): عیادت بیمار ۹۳۷
- باب (۶): آه و ناله ای که برای بیمار، جایز است ۹۳۷
- باب (۷): آیا بیمار می‌تواند آرزوی مرگ کند؟ ۹۳۷
- باب (۸): دعای عیادت بیمار ۹۳۸

۶۹- کتاب طب ۹۳۹

- باب (۱): خداوند برای هر مرضی، دارویی آفریده است ۹۳۹
- باب (۲): شفا در سه چیز است ۹۳۹
- باب (۳): مداوا با غسل و این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «در غسل برای مردم، شفا وجود دارد» ۹۳۹
- باب (۴): سیاه دانه (شونیز) ۹۴۰
- باب (۵): قطره بینی از عود هندی و عود دریایی ۹۴۰
- باب (۶): حجامت از بیماری ۹۴۰
- باب (۷): کسبکه از رقیه (تعویذ) استفاده نکرده است ۹۴۱
- باب (۸): جذام ۹۴۱
- باب (۹): صَفَر تأثیری ندارد ۹۴۲
- باب (۱۰): بیماری سینه پهلوی ۹۴۲
- باب (۱۲): آنچه درباره طاعون آمده است ۹۴۳
- باب (۱۳): دم کردن برای نجات از چشم زخم ۹۴۳
- باب (۱۴): دم کردن شخصی که مار یا عقرب او را گزیده است ۹۴۴
- باب (۱۵): پیامبر اکرم ﷺ چگونه دم می‌کرد ۹۴۴
- باب (۱۶): فال گرفتن ۹۴۴

- باب (۱۷): پیشگویی ۹۴۴
- باب (۱۸): بعضی از سخنان، مانند سحر، تأثیر دارند ۹۴۵
- باب (۱۹): واگیر بودن بیماری، اصلاتی ندارد ۹۴۵
- باب (۲۰): نوشیدن زهر و مانند آن برای مداوا ۹۴۵
- باب (۲۱): اگر مگسی، در ظرف بیفتد ۹۴۶
- ۷۰- کتاب آداب لباس پوشیدن ۹۴۷**
- باب (۱): لباسی که پایین تر از قوزکهای پا باشد، در دوزخ خواهد بود ۹۴۷
- باب (۲): لباس گُلدار، نقش دار و عبا ۹۴۷
- باب (۳): لباس سفید ۹۴۷
- باب (۴): پوشیدن حریر و نشستن روی آن ۹۴۸
- باب (۵): نشستن روی ابریشم ۹۴۸
- باب (۶): استعمال زعفران برای مردان، ممنوع می باشد ۹۴۹
- باب (۷): کفش های چرمی و غیره ۹۴۹
- باب (۸): در آوردن کفش پای چپ ۹۴۹
- باب (۹): هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر پیامبر اکرم ﷺ بسازد ۹۴۹
- باب (۱۰): مردانی که خود را به صورت زنان در می آورند، باید از خانه ها بیرون رانده شوند ۹۵۰
- باب (۱۱): گذاشتن ریش ۹۵۰
- باب (۱۲): رنگ کردن محاسن و موی سر ۹۵۰
- باب (۱۳): موی مجعد ۹۵۰
- باب (۱۴): تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر ۹۵۱
- باب (۱۵): خو شبو زدن زن به شوهر ۹۵۱
- باب (۱۶): رد نکردن عطر و مواد خوشبو ۹۵۱

- باب (۱۷): عطر مخلوط ۹۵۱
- باب (۱۸): عذاب مجسمه سازان در روز قیامت ۹۵۲
- باب (۱۹): از بین بردن تصاویر ۹۵۲
- ۷۱- کتاب ادب ۹۵۳**
- باب (۱): چه کسی برای حسن سلوک و برخورد خوب، از دیگران مستحق تر است؟ ۹۵۳
- باب (۲): نباید کسی والدین اش را دشنام دهد ۹۵۳
- باب (۳): گناه قطع صلۀ رحم (پیوند خویشاوندی) ۹۵۳
- باب (۴): کسی که پیوند خویشاوندی را حفظ کند، خداوند، رابطه اش را با او حفظ خواهد کرد ۹۵۴
- باب (۵): حق خویشاوندی، رعایت گردد ۹۵۴
- باب (۶): صلۀ رحم بخاطر جبران نیکی های دیگران نیست ۹۵۴
- باب (۷): دوست داشتن، بوسیدن و درآغوش گرفتن کودکان ۹۵۴
- باب (۸): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است ۹۵۵
- باب (۹): گذاشتن کودک روی زانو ۹۵۵
- باب (۱۰): رحم کردن بر انسانها و چارپایان ۹۵۶
- باب (۱۱): سفارش در مورد همسایه ۹۵۶
- باب (۱۲): گناه کسی که همسایگانش از دست وی در امان نباشند ۹۵۷
- باب (۱۳): هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را اذیت و آزار نکند ۹۵۷
- باب (۱۴): هرکار نیک، صدقه بشمار می رود ۹۵۷
- باب (۱۵): ملایمت در همه کارها ۹۵۷
- باب (۱۶): همکاری مؤمنان با یکدیگر ۹۵۸

- باب (۱۷): رسول خدا ﷺ سخن بد به زبان نمی‌آورد و بد زبان هم نبود ۹۵۸
- باب (۱۸): خوش اخلاقی و سخاوت، و کراهت بخل ۹۵۸
- باب (۱۹): نهی از نفرین و دشنام ۹۵۸
- باب (۲۰): سخن‌چینی ۹۵۹
- باب (۲۱): کراهیت تعریف و تمجید ۹۵۹
- باب (۲۲): نهی از حسادت و پشت کردن به یکدیگر ۹۶۰
- باب (۲۳): ظن و گمان جایز ۹۶۰
- باب (۲۴): مؤمن، باید گناهان‌اش را پنهان نماید ۹۶۰
- باب (۲۵): قهر کردن ۹۶۱
- باب (۲۶): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید» و آنچه که در مورد نهی از دروغ‌گویی آمده است ۹۶۱
- باب (۲۷): صبر در برابر ناسزاگویی‌ها ۹۶۲
- باب (۲۸): اجتناب از خشم ۹۶۲
- باب (۲۹): شرم و حیا ۹۶۲
- باب (۳۰): اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن ۹۶۲
- باب (۳۱): خوش اخلاقی با مردم و شوخی با افراد خانواده ۹۶۳
- باب (۳۲): مؤمن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی‌شود ۹۶۳
- باب (۳۳): اشعار و رجزخوانی‌های جایز و مکروه ۹۶۳
- باب (۳۴): کراهیت وقت‌گذراندن با شعر و ترک یاد خدا و تلاوت قرآن .. ۹۶۳
- باب (۳۵): اگر شخصی به کسی بگوید: وای بر تو ۹۶۴
- باب (۳۶): انسانها به پدرانشان نسبت داده می‌شوند ۹۶۴
- باب (۳۷): «کَرَم، قلب مؤمن است» ۹۶۴
- باب (۳۸): تغییر دادن یک اسم به اسمی که بهتر از آن باشد ۹۶۵

باب (۳۹): کسی که شخصی را صدا بزند و یک حرف از اسمش، کم کند... ۹۶۵

باب (۴۰): بدترین اسمها نزد خداوند متعال..... ۹۶۵

باب (۴۱): کسی که عطسه می‌زند، الحمد لله بگوید..... ۹۶۵

باب (۴۲): عطسه زدن، خوب، و خمیازه کشیدن، بد است..... ۹۶۶

۷۲- کتاب اجازه خواستن..... ۹۶۷

باب (۱): سلام گفتن افراد کمتر به افراد بیشتر..... ۹۶۷

باب (۲): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته..... ۹۶۷

باب (۳): سلام دادن به آشنا و بیگانه..... ۹۶۷

باب (۴): اجازه خواستن بخاطر نگاه است..... ۹۶۸

باب (۵): زنای اعضای بدن..... ۹۶۸

باب (۶): سلام کردن به بچه‌ها..... ۹۶۸

باب (۷): اگر کسی بگوید کیستی؟ و او در جواب بگوید: منم..... ۹۶۸

باب (۸): باز کردن جا در مجالس..... ۹۶۹

باب (۹): حلقه زدن دستها دور زانوها هنگام نشستن..... ۹۶۹

باب (۱۰): جواز درگوشی صحبت کردن در جمعی که بیش از سه نفر در آن

باشد..... ۹۶۹

باب (۱۱): هنگام خواب، نباید آتشی در خانه، روشن بماند..... ۹۶۹

باب (۱۲): آنچه درباره ساختن خانه آمده است..... ۹۷۰

۷۳- کتاب دعا..... ۹۷۱

باب (۱): هر پیامبری، دعای مستجابی دارد..... ۹۷۱

باب (۲): بهترین استغفار..... ۹۷۱

باب (۳): استغفار پیامبر اکرم ﷺ در روز و شب..... ۹۷۲

باب (۴): توبه..... ۹۷۲

- باب (۵): دعای وقت خواب ۹۷۳
- باب (۶): خوابیدن بر پهلو راست ۹۷۳
- باب (۷): دعای بیدار شدن از خواب، در هنگام شب ۹۷۳
- باب (۸) ۹۷۴
- باب (۹): از خداوند بطور قطع و یقین بخواهید ۹۷۴
- باب (۱۰): بنده تا زمانی که عجله نکرده است، دعایش قبول می شود ۹۷۴
- باب (۱۱): دعای هنگام پریشانی ۹۷۵
- باب (۱۲): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاریها ۹۷۵
- باب (۱۳): این سخن رسول الله ﷺ که فرمود: پروردگارا! بنده ای را که من اذیت کردم، آنرا برایش باعث کفاره گناهان و نزول رحمت بگردان ۹۷۵
- باب (۱۴): پناه خواستن از بُخل ۹۷۶
- باب (۱۵): پناه خواستن از بدهکاری و گناه ۹۷۶
- باب (۱۶): این گفته پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً.... ۹۷۷
- باب (۱۷): این دعای پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: «خدایا! گناهان گذشته و آینده ام را بپامرز» ۹۷۷
- باب (۱۸): فضیلت کلمه لا اله الا الله ۹۷۷
- باب (۱۹): فضیلت سبحان الله گفتن ۹۷۸
- باب (۲۰): فضیلت یاد خداوند ۹۷۸

۷۴- کتاب آرامش خاطر و رقت قلب ۹۸۱

- باب (۱): صحت و فراغت ۹۸۱
- باب (۲): در دنیا باید مانند مسافر، زندگی کرد ۹۸۱
- باب (۳): آرزوهای دور و دراز ۹۸۱
- باب (۴): هرکس به شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است ۹۸۲

- باب (۵): کاری که برای رضای خدا باشد ۹۸۲
- باب (۶): از بین رفتن صالحان و نیکوکاران ۹۸۳
- باب (۷): پرهیز از فتنه مال ۹۸۳
- باب (۸): مال انسان همان است که جلوتر فرستاده است ۹۸۳
- باب (۹): چگونگی زندگی پیامبر ﷺ و یارانش و روگردانی آنها از دنیا ۹۸۴
- باب (۱۰): مداومت و اعتدال در کارها ۹۸۶
- باب (۱۱): امید توأم با ترس ۹۸۶
- باب (۱۲): درباره حفظ زبان و اینکه هرکس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد باید سخن شایسته بگوید یا سکوت نماید ۹۸۷
- باب (۱۳): اجتناب از گناهان ۹۸۷
- باب (۱۴): دوزخ با هواهای نفسانی، احاطه شده است ۹۸۸
- باب (۱۵): بهشت و دوزخ از بند کفشهایتان به شما نزدیک تراند ۹۸۸
- باب (۱۶): همیشه باید به اشخاص پایین تر از خود، نگاه کرد نه بالاتر از خود ۹۸۸
- باب (۱۷): اراده کار نیک و بد ۹۸۸
- باب (۱۸): از بین رفتن امانت داری ۹۸۹
- باب (۱۹): ریاکاری و شهرت طلبی ۹۹۰
- باب (۲۰): تواضع و فروتنی ۹۹۰
- باب (۲۱): هرکس، آرزوی دیدار خدا را داشته باشد، خدا نیز مشتاق دیدارش خواهد بود ۹۹۱
- باب (۲۲): سكرات موت ۹۹۱
- باب (۲۳): روز قیامت، خداوند زمین را در قبضه خود می گیرد ۹۹۲
- باب (۲۴): روز محشر ۹۹۲

باب (۲۵): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا آنان فکر نمی‌کنند که در روز بزرگی برانگیخته می‌شوند، روزی که مردم در پیشگاه پروردگارشان حاضر می‌شوند» ۹۹۳

باب (۲۶): قصاص در روز قیامت ۹۹۳

باب (۲۷): توصیف بهشتیان و دوزخیان ۹۹۴

باب (۲۸): درباره حوض (کوثر) ۹۹۵

۷۵- کتاب قضا و قدر ۹۹۹

باب (۱): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم‌ها خشک شده‌اند ۹۹۹

باب (۲): امر خداوند، مقدر و شدنی است ۹۹۹

باب (۳): نذر، بنده را بسوی قضا و قدر، سوق می‌دهد ۱۰۰۰

باب (۴): معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید ۱۰۰۰

باب (۵): خداوند، میان انسان و قلب‌اش (آرزوهایش) فاصله می‌اندازد ۱۰۰۰

۷۶- کتاب سوگندها و نذرها ۱۰۰۱

باب (۱): درباره این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند، شما را

بخاطر سوگندهای غیر ارادی تان مؤاخذه نمی‌کند» ۱۰۰۱

باب (۲): پیامبر خدا ﷺ چگونه سوگند یاد می‌کرد؟ ۱۰۰۲

باب (۳): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «مشرکین با همه توان خود و با

تأکید هر چه بیشتر، سوگند می‌خوردند» ۱۰۰۲

باب (۴): اگر کسی فراموش کند و سوگندش را بشکند ۱۰۰۳

باب (۵): نذر کردن برای اطاعت از خداوند است ۱۰۰۳

باب (۶): اگر کسی بمیرد و نذری بر ذمه‌اش باشد ۱۰۰۳

باب (۷): نذر کردن برای انجام گناه و چیزی که توان آنرا ندارد ۱۰۰۳

۷۷- کتاب کفاره سوگند ۱۰۰۵

- باب (۱): صاع مدینه و مُدّ نبی اکرم ﷺ ۱۰۰۵
- ۷۸- کتاب میراث** ۱۰۰۵
- باب (۱): میراث فرزند از پدر و مادرش ۱۰۰۵
- باب (۲): میراث دختر پسر با خواهر ۱۰۰۶
- باب (۳): بردهٔ آزاده شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار می‌روند ۱۰۰۶
- باب (۴): کسی که خود را به غیر پدرش، نسبت دهد ۱۰۰۶
- ۷۹- کتاب حدود** ۱۰۰۹
- باب (۱): زدن با شاخهٔ درخت خرما و کفش ۱۰۰۹
- باب (۲): لعنت کردن دزد ۱۰۱۰
- باب (۳): دست دزد، چه وقت بریده می‌شود؟ ۱۰۱۰
- ۸۰- کتاب کفار و مرتدین محارب** ۱۰۱۱
- باب (۱): تعزیر و تنبیه چه اندازه است؟ ۱۰۱۱
- باب (۲): متهم کردن بردگان به زنا ۱۰۱۱
- ۸۱- کتاب خون بها** ۱۰۱۱
- باب (۱): «هرکس، سبب زنده ماندن انسانی شود، گویا همهٔ انسانها را زنده نگه داشته است» ۱۰۱۲
- باب (۲): دربارهٔ این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «فرد در مقابل فرد، و چشم در برابر چشم، قصاص می‌شود» ۱۰۱۲
- باب (۳): کسی که به ناحق به دنبال ریختن خون دیگری باشد ۱۰۱۲
- باب (۴): کسی که حق خود را بدون اجازهٔ حاکم از کسی بگیرد و یا قصاص نماید ۱۰۱۳
- باب (۵): خونبهای انگشتان ۱۰۱۳

۸۲- کتاب درخواست توبه از مرتدین و معاندین و جنگیدن با آنها..... ۱۰۱۳

باب (۱): گناه کسی که به خدا شرک ورزد ۱۰۱۳

۸۳- کتاب تعبیر خواب ۱۰۱۵

باب (۱): رؤیای نیکوکاران ۱۰۱۵

باب (۲): خواب خوب از جانب الله است ۱۰۱۵

باب (۳): بشارت دهندا ۱۰۱۵

باب (۴): کسی که نبی اکرم ﷺ را در خواب ببیند ۱۰۱۶

باب (۵): خواب دیدن در روز ۱۰۱۶

باب (۶): کسی که در خواب ببیند که در بند است ۱۰۱۷

باب (۷): جابجا کردن چیزی در عالم خواب ۱۰۱۷

باب (۸): کسی که خواب دروغین، بیان کند ۱۰۱۷

باب (۹): اگر تعبیر کننده اولی، خواب را خوب تعبیر نکند، از دیگری تعبیر آن

را بخواهد ۱۰۱۸

۸۴- کتاب فتنه‌ها ۱۰۲۱

باب (۱): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «پس از من چیزهایی را می‌بینید

که برایتان ناخوشایند است» ۱۰۲۱

باب (۲): ظهور فتنه‌ها ۱۰۲۱

باب (۳): هر زمان از زمان قبلی، بدتر خواهد بود ۱۰۲۲

باب (۴): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «هرکس، علیه ما اسلحه بردارد از

ما نیست» ۱۰۲۲

باب (۵): فتنه‌هایی بروز خواهد کرد که هر کس از آنها بیشتر فاصله بگیرد،

بهتر است ۱۰۲۲

باب (۶): زندگی با بادیه نشینان در دوران فتنه و فساد ۱۰۲۳

- باب (۷): هرگاه، خداوند بر ملتی عذاب نازل فرماید..... ۱۰۲۳
- باب (۸): اگر کسی نزد عده ای، سخنی بگوید و نزد دیگران، خلاف آنرا بگوید..... ۱۰۲۳
- باب (۹): بیرون آمدن آتش..... ۱۰۲۳
- باب (۱۰)..... ۱۰۲۴

۸۵- کتاب احکام..... ۱۰۲۷

- باب (۱): اطاعت از امیر تا وقتی که دستورش، گناه و معصیت نباشد..... ۱۰۲۷
- باب (۲): کراهیت تلاش برای رسیدن به امارت..... ۱۰۲۷
- باب (۳): کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد ولی حقش را ادا نکند..... ۱۰۲۷
- باب (۴): کسی که سخت گیری کند، خداوند بر او سخت گیری خواهد کرد..... ۱۰۲۸
- باب (۵): قضاوت کردن و فتوی دادن در حالت خشم..... ۱۰۲۸
- باب (۶): آنچه برای کاتب، مستحب است..... ۱۰۲۸
- باب (۷): شیوه بیعت امام با مردم..... ۱۰۲۹
- باب (۸): تعیین جانشین..... ۱۰۲۹
- باب (۹)..... ۱۰۲۹

۸۶- کتاب آرزو کردن..... ۱۰۳۱

- باب (۱): آرزوهای ناپسند..... ۱۰۳۱

۸۷- کتاب تمسک جستن به قرآن و سنت..... ۱۰۳۱

- باب (۱): اقتدا به سنت‌های پیامبر اکرم ﷺ..... ۱۰۳۱
- باب (۲): کراهیت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهای بیهوده..... ۱۰۳۲
- باب (۳): مذمت حکم کردن به رأی و تکلف در قیاس..... ۱۰۳۳

- باب (۴): تقلید از عادات امتهای گذشته ۱۰۳۳
- باب (۵): رجم زانی متأهل ۱۰۳۳
- باب (۶): پاداش حاکمی که اجتهاد نماید و دچار اشتباه شود و یا درست، قضاوت نماید ۱۰۳۳
- باب (۷): کسی که فقط سکوت پیامبر اکرم ﷺ را حجت می‌داند نه سکوت دیگران را ۱۰۳۴

۸۸- کتاب توحید و رد جهمیه ۱۰۳۵

- باب (۱): درباره دعوت پیامبر اکرم ﷺ از امت، به سوی یکتاپرستی ۱۰۳۵
- باب (۲): درباره این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بدرستیکه خداوند، رزاق و نیرومند و استوار است» ۱۰۳۵
- باب (۳): در باره این سخنان خداوند متعال که می‌فرماید: «و او عزیز و حکیم است» «و عزت از آن خدا و رسول خدا است» ۱۰۳۶
- باب (۴): در باره این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند شما را از خویشتن برحذر می‌دارد» ۱۰۳۶
- باب (۵): در باره این سخنان خداوند متعال که می‌فرماید: «می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند» ۱۰۳۷
- باب (۶): سخن گفتن خداوند متعال در روز قیامت با پیامبران و دیگران .. ۱۰۳۸
- باب (۷): ترازوی اعمال و اقوال در روز قیامت ۱۰۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مترجم

ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له ونشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ونشهد أن محمداً عبده ورسوله، فان أصدق الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد ﷺ وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار أما بعد:

بی تردید، سنت، دومین مصدر از مصادر قانون گذاری اسلامی است که پس از قرآن مجید، مرتبه دوم اهمیت را به خود اختصاص داده است. و قرآن، پیروی از سنت رسول الله ﷺ را واجب و لازم می داند و می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ [التغابن: ۱۲]. یعنی: «و از خدا و رسول او اطاعت کنید».

و در جایی دیگر، خداوند از کسانی که سنت رسول الله ﷺ را بعنوان داور در اختلافات خود نمی پذیرند و با طیب خاطر تسلیم آن نمی شوند، نفی ایمان می کند و می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]. «نه! سوگند به پروردگارت که آنان تا زمانی که تو را در اختلافاتشان، حکم و داور قرار ندهند، مؤمن بشمار نمی آیند. (و نیز) پس از داوری تو، هیچگونه ملالی به دل راه نداده و کاملاً تسلیم تو باشند» و در جایی دیگر، خداوند هشدار می دهد که: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

مبادا با سنت و دستورات رسول الله ﷺ مخالفت کنید! زیرا بیم آن می رود که گرفتار فتنه یا عذابی دردناک شوید. بطور کلی قرآن کریم سنت رسول اکرم ﷺ را واجب الطاعه می داند و می فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]. یعنی: «چیزهایی را که پیغمبر برای شما - از احکام الهی - آورده است، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، دست بردارید».

بدین جهت، مسلمانان درباره حجت بودن سنت، هیچگونه اختلافی ندارند زیرا:

۱- بخشی از سنت به تأیید مطالب قرآن می‌پردازد. مانند حرمت خوردن مال حرام، نهی از زنا، نافرمانی پدر و مادر، شهادت دروغ و ...

۲- بخشی دیگر از آن، مطالب مجمل قرآن را به تفصیل بیان می‌کند. مانند نماز و زکات و غیره که در قرآن بصورت مجمل ذکر شده است و سنت، تعداد رکعات و کیفیت نماز خواندن و چگونگی پرداخت زکات را روشن ساخته است.

۳- و نوعی دیگر از سنت، مطلق قرآن را مقید می‌سازد. مثلاً در قرآن بطور مطلق آمده که دست دزد باید قطع شود. و توضیح بیشتری در قرآن نیامده است. ولی سنت، روشن کرده که دست دزد باید از قسمت مچ، قطع گردد.

۴- قسمتی از سنت، به بیان احکام جدید می‌پردازد که در قرآن نیامده است مثل وجوب خون بها بر قبیله و احکام دیگر.

گفتنی است که این بخش از سنت نیز مانند انواع دیگر آن، واجب الاطاعه است زیرا آن حضرت ﷺ فرموده‌اند: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ». یعنی: «آگاه باشید که قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است که هر دو واجب الاطاعه هستند».

در یک کلام، می‌توان گفت که تصور کامل و فهم اسلام، بدون سنت رسول اکرم ﷺ ممکن نیست.

با توجه به مطالب فوق و اهمیت سنت رسول خدا ﷺ، مسلمانان توجه خاصی به آن نشان می‌دادند. ولی در زمان حیات آن حضرت ﷺ آنطور که قرآن نوشته می‌شد و کاتبانی برای این منظور، تعیین شده بودند، سنت تدوین نشد.

و حتی آن حضرت ﷺ در آغاز رسالت خویش، از نوشتن احادیث بخاطر اینکه با قرآن مخلوط نشود و التباس پیش نیاید، منع کرده، فرمودند: «از من چیزی ننویسید. و هر کس به جز قرآن، چیزی نوشته است، باید آنرا از بین ببرد».

اما با گذشت زمان واز بین رفتن احتمالی التباس قرآن با حدیث، رسول اکرم ﷺ در آخر حیات خویش به صحابه اجازه دادند تا احادیث را یادداشت کنند. چنانچه طبق روایت داریم به عبدالله بن

عمرو بن عاص رضی الله عنه اجازه نوشتن داد. و طبق روایت صحیح بخاری، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما احادیث آن حضرت صلی الله علیه و آله را یادداشت می‌کرد. همچنین در بخاری آمده است: هنگامی که فردی یمنی بنام ابوشاه در فتح مکه از صحابه خواست تا سخنرانی آن حضرت صلی الله علیه و آله را بعد از فتح مکه، برای وی بنویسد، آن حضرت صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه فرمود: «برای ابوشاه بنویسد».

پس از اجازه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیاری از صحابه رضی الله عنهم به نوشتن حدیث، مبادرت ورزیدند. بطوریکه تعدادی از آنها صحیفه‌هایی داشتند که احادیث را در آنها یادداشت می‌کردند.

به عنوان نمونه می‌توان از صحیفه‌های علی بن ابی طالب، سعد بن عبادہ انصاری، ابو موسی اشعری، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمرو بن عاص و سمره بن جندب نام برد.

جریان تدوین و نوشتن حدیث در نسل‌های بعد، یعنی تابعین و تبع تابعین نیز همچنان ادامه داشت. و بسیاری از آنها نیز صحیفه‌هایی داشتند که در آنها حدیث می‌نوشتند. از میان آنها میتوان محمد بن مسلم اسدی، زبیر بن عدی همدانی، ایوب سختیانی، یونس بن عبید عبدی و هشام بن عروه را بر شمرد.

علاوه بر تلاش‌های فردی برای جمع حدیث، عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عادل اموی هم به فرماندارش در مدینه ابوبکر بن حزم، نامه‌ای نوشت و از وی خواست تا احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را جمع آوری نماید. همچنین، نامه‌هایی به علمای سایر بلاد اسلامی فرستاد و از آنها خواست تا نسبت به جمع آوری کامل و شامل احادیث نبوی، اقدام کنند.

چنانچه تلاش بیشتر را در این راستا، امام بزرگوار، محمد بن شهاب زهری رحمته الله از خود نشان داد. بدین صورت که وی احادیث مدینه را جمع آوری کرد و برای عمر بن عبدالعزیز فرستاد. او هم به نوبه خود، احادیث جمع آوری شده را به مناطق مختلف جهان اسلام فرستاد.

این کار، در واقع زمینه را برای سایر علما و محدثین قرن دوم هجری فراهم نمود. و جریان تدوین حدیث در آن قرن، از پویایی خاصی برخوردار شد. باید گفت یکی از دلایل آن، پخش و نشر احادیث ساختگی میان مردم بود.

در این قرن (دوم)، علمای زیادی در شهرهای مختلف به جمع آوری حدیث مبادرت ورزیدند. بعنوان نمونه می‌توان از عبدالملک بن عبدالعزیز، جریح و سفیان بن عینیّه در مکه، و محمد بن اسحاق، محمد بن عبدالرحمن و امام مالک بن انس در مدینه، و سعید بن عروه و شعبه بن حجاج در بصره، و معمر بن راشد در یمن، و اوزاعی در شام، و عبدالله بن مبارک در خراسان، و افراد دیگر نام برد که به جمع آوری احادیث، همت گماشتند.

در قرن سوم، تدوین حدیث به کمال خود رسید. زیرا در این قرن، علمای بزرگ حدیث، مانند محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابوعبدالرحمن نسائی، و ابن ماجه قزوینی، ظهور نمودند و کتب سته (شش گانه) را تألیف کردند. بدین جهت است که علمای اسلام، قرن سوم را درخشانترین عصر حدیث می دانند. بهر حال، کتاب حاضر، صحیح ترین کتابی است که در عصر طلایی سنت (قرن سوم) توسط امیر المؤمنین در حدیث، امام محمد بن اسماعیل بخاری، به رشته تحریر در آمده است. و جا دارد که قبل از مطالعه کتاب، با مؤلف آن و خصوصیات وی بطور مختصر آشنا شویم.

زندگی امام بخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری در سیزدهم شوال ۱۹۴هـ ق پس از نماز جمعه در شهر بخارا (یکی از شهرهای ازبکستان فعلی) در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. جد پدریش (مغیره) توسط حاکم بخارا، مسلمان شده و در آنجا سکنی گزیده بود. وی فردی فارسی زبان بود^۱.

پدرش، اسماعیل، یکی از علمای حدیث، در آن زمان بود. چنانکه ابن حبان در کتاب «ثقات» می گوید: اسماعیل از حماد بن زید و مالک روایت می کرد و علمای عراق از وی روایت می کردند. و خود امام بخاری در کتاب «تاریخ کبیر» می گوید: اسماعیل بن ابراهیم از حماد بن زید و امام مالک علم را فرا گرفته و با عبدالله بن مبارک همراه بوده است.

اسماعیل علاوه بر اینکه عالم و دانشمند بود، از تقوا و پرهیزکاری زیادی برخوردار بود. احمد بن حفص می گوید: در لحظات وفات اسماعیل، نزد وی رفتم. ایشان فرمود: در میان اموالم درهمی حرام یا درهمی که در آن شبهه وجود داشته باشد، سراغ ندارم. امام بخاری در همان دوران کودکی، پدرش را از دست داد و مادرش که بانویی عابد، زاهد و دارای کرامت بود، سرپرستی او را بعهده گرفت.

تاریخ می گوید: امام بخاری رحمته الله در همان زمان، به علت نوعی بیماری، نابینا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شدند. شبی، مادرش حضرت ابراهیم رحمته الله را در خواب دید که به او فرمود: خداوند چشمان فرزندت را بخاطر دعاها ی زیاد تو روشن گردانیده است. مادرش می گوید: هنگامی که بیدار شدم، دیدم که خداوند فرزندم را شفا داده و بینایی چشم هایش را به وی بازگردانیده است.

۱- بدین ترتیب امام بخاری مصداق بارز حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: اگر دین در ثریا باشد، مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت.

امام بخاری رحمته الله از همان آغاز کودکی، شیفته علم حدیث بود. و ذکاوت و تیزهوشی، همت والا و ثروت زیادی که از پدرش به ارث برده بود، او را در این امر، یاری می‌کرد.

وی تحصیلات خود را از مکاتب سنتی شهر بخارا آغاز کرد.

و در آغاز تحصیل، حفظ حدیث به وی الهام گردید. چنانکه خودش می‌گوید: در مکتب بودم که حفظ حدیث به من الهام شد در حالی که در آن زمان، ده ساله بودم.

امام بخاری پس از تحصیلات ابتدایی در مکاتب سنتی، خیلی زود به حلقه دروس علمای بزرگ شهر بخارا مانند علامه داخلی روی آورد.

روزی، علامه داخلی مشغول تدریس بود و امام بخاری که یازده سال بیشتر نداشت در آنجا حضور داشت. علامه داخلی در سند حدیثی گفت: «سفیان از ابوزبیر و او از ابراهیم روایت می‌کند».

امام بخاری فرمود: «ابوزبیر از ابراهیم روایت نکرده است». علامه داخلی از شنیدن این سخن، بر آشفت و خشمگین شد. امام بخاری رحمته الله با آرامش تمام، فرمود: به اصل کتاب، مراجعه کن.

علامه داخلی، پس از مراجعه به اصل کتاب، به اشتباه خود پی برد و از امام بخاری پرسید: سند این حدیث، چگونه است؟

امام فرمود: زبیر بن عدی از ابراهیم روایت می‌کند نه ابوزبیر.

همچنین امام محمد بن اسماعیل بخاری از سایر علمای شهر بخارا مانند محمد بن سلام، عبدالله بن محمد مسندی، ابراهیم بن اشعث و محمد بن یوسف، کسب فیض نمود و تا شانزده سالگی، حدود هفتاد هزار حدیث، حفظ کرد.

سفرهای امام بخاری

امام بخاری رحمته الله در سال ۲۱۰ هـ ق در سن شانزده سالگی، همراه مادر و برادرش به قصد حج، راهی مکه شد. مادر و برادرش بعد از ادای مناسک حج، به موطن خویش بازگشتند، ولی امام بخاری برای کسب علم و ادامه تحصیل، در مکه باقی ماند و از ائمه حدیث آن زمان، مثل ابوالولید، احمد بن محمد ازرقی، اسماعیل بن سالم، علامه حمیدی و علمای دیگر، احادیث و علوم شرعی را فرا گرفت.

وی بعد از اینکه دو سال در مکه ماند، در سن ۱۸ سالگی یعنی در سال ۲۱۲ هـ ق برای کسب فیض از محضر علمای مدینه، بدانجا رفت.

امام بخاری رحمته الله از این رهگذر، هیچگونه خستگی به خود راه نمی‌داد و برای کسب علم و دانش به شهرهای مختلف مانند بصره، کوفه، بغداد، شام، مصر، مرو، بلخ، واسط، نیشابور و ری که مراکز علمی آن زمان به شمار می‌آمدند، سفر نمود.

اساتید و شاگردان امام بخاری

امام بخاری رحمته الله از محضر اساتید زیادی حدیث فرا گرفته است که تعداد آنها را مورخین یک‌هزار و هشتاد نفر ذکر کرده‌اند. ما به تعدادی از آنها در مباحث گذشته اشاره کردیم. و چون ذکر تمام آنها در این مختصر نمی‌گنجد، به ذکر اسامی تعدادی از معروفترین آنها اکتفا می‌کنیم. و آنها عبارتند از: محمد بن عبدالله انصاری، مکی بن ابراهیم، علی بن مدینی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان فرزندان ابوشیبہ و ابوحاتم رازی.

اما تعداد شاگردان امام رحمته الله بسیار زیاد است و هیچگونه آماری از آنها در دست نیست. چنانکه فربری می‌گوید: صحیح بخاری را از زبان خود مؤلف، نود هزار نفر شنیده‌اند. آنچه مسلم است اینکه ستاره امام بخاری چنان درخشید که بسیاری از شیوخ و استادانش در برابر او زانوی تلمذ زدند و در حلقه‌های درس او حاضر شدند که می‌توان از میان آنها به عبدالله بن محمد مسندی، ابوحاتم رازی، ابوزرعہ رازی و دیگران، اشاره کرد.

معروفترین شاگردان امام بخاری رحمته الله که به درجه شهرت رسیدند و محور علم حدیث و فقه قرار گرفتند، عبارتند از: امام مسلم بن حجاج نیشابوری، مؤلف صحیح مسلم؛ و ابوعبدالرحمن نسائی؛ مؤلف سنن نسائی؛ و ابوعیسی ترمذی، مؤلف جامع ترمذی؛ امام محمد بن نصر مروزی، امام دارمی و ابن ماجه.

گوشه‌هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری

امام بخاری رحمته الله در عین حال که عالم و دانشمندی بی‌نظیر بود، از اخلاق و صفات اخلاقی برجسته‌ای برخوردار بود.

وی فردی خوش اخلاق، جوانمرد، سخاوتمند و خوش زبان بود.

زهد، پرهیزگاری و اخلاص در زندگی‌اش کاملاً آشکار بود.

بخش عمده‌ای از وقتش را صرف عبادت می‌کرد.

علاوه بر اینها، وی با بسیاری از آلات و وسایل جنگی آنروز آشنایی داشت و تیرانداز ماهری بود.

اکنون به ذکر نمونه‌هایی از صفات وی به نقل از مقدمه «فتح الباری» می‌پردازیم: امام بخاری

ثروت هنگفتی از پدر به ارث برده بود. او مالش را به مضارب می‌داد و خود مشغول فراگیری دانش و

خدمت به حدیث نبوی بود. نقل است که یکی از بدهکارانش، از پرداخت بیست و پنج هزار درهم

از مالهای امام، خودداری نمود. مردم به امام گفتند که از حاکم وقت برای وصول مال خود، کمک

بگیرد. امام فرمود: آنگاه حاکم به من چشم طمع می‌دوزد و من حاضر نیستم دینم را در مقابل دنیا بفروشم. و سرانجام با بدهکارش مصالحه کرد که هر ماه، ده درهم بپردازد ولی او همان مقدار را نیز پرداخت نکرد.

راوی می‌گوید: روزی، ابوحفص مقداری کالا نزد امام بخاری فرستاد. شب هنگام، گروهی تاجر آمدند و آن کالا را در مقابل پنج هزار درهم سود از او خواستند. امام به آنها قول داد و فرمود: فردا بیاید. صبح روز بعد، قبل از آمدن آنها، گروهی دیگر آمد و همان کالا را در مقابل ده هزار درهم سود خواستند. امام فرمود: من دیشب، قول آنها را به کسانی دیگر داده‌ام و نمی‌خواهم وعده خلافی نمایم. امام بخاری می‌فرمود: دوست دارم در حالی با خدا روبرو شوم که غیبت کسی را نکرده باشم و در این باره بسیار احتیاط می‌کرد.

حتی در جرح و تعدیل راویان حدیث، می‌بینیم که می‌گوید: علما در مورد این راوی سکوت کرده‌اند یا او را ترک کرده‌اند...

و بسیار کم اتفاق افتاده که امام بخاری رحمته الله در مورد کسی بگوید: دروغگو است یا حدیث ساختگی نقل می‌کند؛ بلکه می‌گوید: علما او را دروغگو دانسته‌اند یا این شخص، به دروغگویی متهم است و...

امام بخاری رحمته الله از مال تجارتش به دیگران کمک می‌کرد. بطوریکه ماهانه پانصد درهم از درآمدش را بین فقراء و مساکین و بویژه طالبان علم، تقسیم می‌کرد.

وی در کنار مشغله‌های علمی‌ای که داشت، فردی بسیار عابد بود؛ چنانکه می‌گویند در ماه مبارک رمضان در نماز تراویح تا پایان رمضان، قرآن را ختم می‌کرد و نیز در نمازهای شب خود (تهجد)، حدود یک سوم قرآن را می‌خواند. یعنی در هر سه شب، یک بار، قرآن را ختم می‌کرد.

امام و حکام

امام بخاری رحمته الله از مجالست و همنشینی با حکام و تملق و چاپلوسی نزد آنها بسیار پرهیز می‌کرد و معتقد بود که استقامت در دین در صورت همراهی با حکام، بسیار مشکل است و می‌گفت: بسیاری از کسانی که با حکام، مرافقت دارند، حق و باطل را رعایت نمی‌کنند و چه بسا انسانهای نیکوکاری که بر اثر همراهی با حکام، به انحراف کشیده شده و باطل را حق، جلوه می‌دهند.

همچنین در این زمینه می‌فرمود: «مصاحبت و همراهی حکام، خوار کردن دین است و نزدیکی با حکام، ضرر رسانیدن به دین است». نقل است هنگامی که امیر شهر بخارا، خالد بن احمد

ذهلی، از وی خواست تا به قصرش برود و کتاب صحیح بخاری و تاریخ کبیر را به فرزندانش بیاموزد، امام بخاری رحمته الله پذیرفت و در پاسخ، فرمود: «من علم را خوار و ذلیل نمی‌کنم و به ابواب سلاطین نمی‌روم». و از آنها خواست که در صورت تمایل، به مسجد بیایند و همراه سایر مسلمانها در درس حاضر شوند که بعداً به تفصیل، پیرامون این موضوع، صحبت خواهیم کرد.

فقه و اجتهاد امام بخاری

در اینکه امام بخاری رحمته الله فقیهی بزرگ و مجتهدی توانا بود، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. فهم عمیق ایشان نسبت به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌توان از نوشته‌هایش و همچنین آرای علماء درباره وی دانست. و اینک نمونه‌هایی از اقوال علما درباره فقه و اجتهاد امام بخاری:

عبدالله بن محمد مسندی می‌گوید: محمد بن اسماعیل، امامی است. پس هر کس او را امام نداند، خودش متهم است.

ابو حاتم رازی: «محمد بن اسماعیل بخاری، دانشمندترین شخصی است که وارد عراق شده است».

صالح بن محمد جزره: «هیچ انسانی در خراسان، فهمیده‌تر از محمد بن اسماعیل ندیده‌ام».

سلیم بن مجاهد: «مدت شصت سال است که فردی فقیه‌تر، پرهیزگارتر و زاهدتر از محمد بن اسماعیل ندیده‌ام».

قتیبه بن سعید: «با فقهاء، زاهدان و عابدان، مجالست نمودم. از وقتیکه بیاد دارم شخصی مثل محمد بن اسماعیل ندیده‌ام. محمد بن اسماعیل در زمان خودش، مانند عمر رضی الله عنه در میان صحابه بود».

دارمی: «من علمای حرمین، حجاز، شام و عراق را دیده‌ام، اما در میان آنان، فردی جامع‌تر از محمد بن اسماعیل سراغ ندارم. محمد بن اسماعیل از همه ما، عالم‌تر و فقیه‌تر است و بیشتر از همه ما بدنبال علم و دانش می‌رود».

محمد بن نصر شافعی: «به بصره، شام و حجاز و کوفه رفتم و با علمای این شهرها ملاقات کردم. هرگاه ذکر محمد بن اسماعیل به میان می‌آمد، او را بر خود ترجیح می‌دادند».

نعیم بن حماد خزاعی: «محمد بن اسماعیل، فقیه این امت است».

بندار: «محمد بن اسماعیل، فقیه‌ترین شخص زمان ماست».

حاشد بن اسماعیل: «در بصره بودم که خبر آمدن محمد بن اسماعیل را شنیدم. هنگامی که آمد، محمد بن بشار گفت: «امروز سردار فقهاء آمد».

علاوه بر این، فقه و اجتهاد امام بخاری رحمته الله علیه از عناوین ابواب صحیح بخاری کاملاً هویدا و آشکار است. اگر ما به عناوین ابواب صحیح بخاری دقت کنیم، به قدرت استدلال وی، بصیرت، توان استنباط و استخراج احکام فقهی توسط ایشان پی خواهیم برد و متوجه خواهیم شد که رتبه او در فقه، کمتر از رتبه او در علم حدیث نیست.

امام نووی رحمته الله علیه: امام بخاری رحمته الله علیه در انواع علوم از توانایی ویژه‌ای برخوردار بوده است و در استخراج و اثبات نکات ریز حدیث، کسی به پای او نمی‌رسد. و بدون تردید هر کس با خواندن کتابش، به این نکته پی خواهد برد.

قدرت حافظه امام بخاری رحمته الله علیه تعالی

مهم‌ترین ویژگی امام بخاری رحمته الله علیه، قدرت حافظه او است که مورد توجه خاص همه سیره نگاران قرار گرفته است و او را در این زمینه، زبانزد خاص و عام نموده است.

اساتید امام بخاری رحمته الله علیه از همان دوران کودکی، ضریب هوشی خارق العاده‌ای را در سیمایش می‌دیدند و می‌گفتند: «این شخص، بزودی به مقام و منزلتی والا دست خواهد یافت». روزی احمد بن حفص، نگاهی به وی انداخت و گفت: «این شخص، به شهرت خواهد رسید».

حاشد بن اسماعیل می‌گوید: هنگامی که در بصره از محضر اساتید آنجا کسب فیض می‌کردیم، امام بخاری کودکی بیش نبود. همراه ما درس می‌خواند، ولی چیزی نمی‌نوشت. پس از گذشت شانزده روز به او گفتم: چرا شما چیزی نمی‌نویسید؟ در جواب گفت: مرا زیاد سرزنش نکنید. اکنون نوشته‌هایتان را بیاورید تا ببینم که چه نوشته اید؟ ما دفاترمان را بیرون آوردیم و دیدیم که حدود پانزده هزار حدیث در آنها نوشته‌ایم. امام بخاری رحمته الله علیه که همه آن احادیث را حفظ کرده بود، شروع به خواندن نمود بگونه‌ای که ما نوشته‌هایمان را از روی حفظ ایشان، تصحیح می‌کردیم.

هنگامی که امام بخاری در ضریب هوشی و نیروی حافظه در جهان اسلام معروف شد و زبانزد خاص و عام گردید، علمای بغداد که مرکز علم و دانش آن روز و پایتخت خلفای عباسی بود، تصمیم گرفتند تا حافظه امام بخاری رحمته الله علیه را آزمایش نمایند. آنها تعداد زیادی از علما را گرد آوردند و برای آزمایش امام بخاری، برنامه ریزی نمودند و در این راستا، یکصد حدیث انتخاب کردند و متن و سند احادیث را وارونه نمودند و متن هر حدیث را با سند حدیث دیگر، مخلوط کردند و برعکس. و برای این منظور، ده نفر را انتخاب کردند و به هر کدام، ده حدیث دادند که آنها را برای امام بخاری بخوانند. و امام بخاری را بر اساس وقتی که از قبل تعیین کرده بودند، به این مجلس دعوت نمودند.

هنگامی که امام بخاری آمد و مجلس کامل شد، یکی از آن ده نفر، سخن را آغاز کرد و حدیثی از احادیث یاد شده را خواند و سؤالاتی از امام بخاری درباره آن حدیث پرسید. آن شخص، همچنان احادیثی را که در اختیار داشت، یکی پس از دیگری، مطرح کرد تا اینکه ده حدیثش، به پایان رسید و امام بخاری رحمته، همچنان پس از خواندن هر حدیث، می‌گفت: «این حدیث را نمی‌شناسم». در آن اثنا، بعضی از حاضران در جلسه به یکدیگر نگاه می‌کردند و می‌گفتند: وی متوجه موضوع شده است.

آن نه نفر دیگر نیز، یکی پس از دیگری احادیث خود را قرائت کردند و امام بخاری همچنان می‌فرمود که نمی‌دانم تا زمانی که سؤالاتشان به پایان رسید.

آنگاه، امام بخاری به نفر اول فرمود: حدیث اولی را که برایم خواندی، درستش چنین است و متن هر حدیث و سند آنرا بیان کرد. و اینگونه همه احادیث او را اصلاح کرد. آنگاه، همه احادیث نه نفر دیگر را نیز درست خواند و متن و سند هر حدیث را به آن برگرداند. و آنها را تصحیح نمود و اشتباهاتشان را متذکر شد. و سرانجام همه حضار به قدرت حفظ و ذکاوت شگفت انگیز او اعتراف کردند.

تألیفات امام بخاری رحمته

امام بخاری رحمته آثار زیادی از خود بجای گذاشت و در این زمینه، علم، ضریب هوشی بالا و ذکاوت وی کمک شایانی به او کرد. وی هر چه را که می‌خواند، فوری از بر می‌کرد. و همانگونه که شرح آن گذشت، برای کسب علم و دانش به شهرهای زیادی مسافرت کرد. این عوامل، دست به دست هم داد و از وی نویسنده و محققى توانا ساخت.

ایشان خیلی زود به تألیف و تصنیف روی آورد. وی در سن هجده سالگی تألیف کتاب «قضایا الصحابه والتابعین وأقاویلهم» را آغاز نمود و سپس کتاب «التاریخ الکبیر» را در شب‌های مهتابی میان قبر و روضه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به رشته تحریر در آورد. و بعد از آن، کتابهای زیادی نوشت که برخی عبارتند از: الأدب المفرد، اسامی الصحابه، کتاب الاثریه، برالوالدین، التاریخ الکبیر، التاریخ الأوسط، التاریخ الصغیر، الجامع الصحیح من المسند من حدیث رسول الله و سننه و ایامه معروف به صحیح بخاری، خلق افعال العباد، القراءه خلف الامام و

تدریس امام بخاری رحمته

هنگامیکه آوازه امام بخاری در جهان اسلام منتشر شد، دانشجویان از هر طرف برای فراگیری علوم دینی بویژه حدیث به وی مراجعه می‌کردند. امام به هر شهری که وارد می‌شد، هزاران نفر به سوی او هجوم می‌آوردند و زانوی تلمذ در برابر ایشان می‌زدند حتی بسیاری از استادانش برای فراگیری حدیث به وی مراجعه می‌کردند چنانکه ذکر بعضی از آنها گذشت.

وی در عنفوان جوانی به صورت غیر رسمی تدریس خود را آغاز کرد و هنگامیکه رسماً به آن روی آورد و آوازه تدریسش به گوش مردم رسید، جمعیت زیادی به سوی او روی آوردند و در درس‌هایش شرکت کردند.

نودهزار نفر فقط احادیث صحیح بخاری را از خود ایشان شنیده‌اند. امام بخاری رحمته در شهرهای مختلف بصره، بغداد، حجاز، طرطوس و بلخ به تدریس پرداخت و در پایان عمر به زادگاهش بخارا بازگشت و در آنجا تا مدت طولانی کتاب صحیحش را تدریس می‌کرد. تا اینکه با توطئه امیر بخارا و درباریان وی، از شهر، اخراج گردید و بعد از آن، مدت زیادی زنده نماند که شرح آن خواهد آمد.

وفات امام بخاری رحمته

در مباحث گذشته یادآور شدیم که امام بخاری رحمته به درخواست امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی مبنی بر تدریس خصوصی صحیح بخاری و کتاب تاریخ کبیر در قصر امیر به فرزندان وی، جواب رد داد. این مسئله، امیر بخارا را بشدت خشمگین ساخت. پس از آن به دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا از او انتقام بگیرد.

ولی از آنجا که امام بخاری در قلب مردم جای داشت و برخورد با او، باعث تحریک افکار عمومی می‌شد، امیر و علمای دربار درصدد برآمدند تا با توطئه‌ای امام بخاری را از شهر بیرون کنند. حربه‌ای که همیشه صاحبان زر و زور و قدرت برای خارج کردن مخالفان خود از صحنه، از آن استفاده می‌کنند. اینجا بود که امیر بخارا تعدادی از درباریان خود را تحریک کرد تا مذهب امام بخاری را زیر سؤال ببرند و سخنانی به وی نسبت دهند که نگفته بود.

آنها نیز برای حفظ جاه و مقام خود از حاکم وقت، اطاعت کردند و عموم مردم را علیه امام بخاری شوراندند و اینگونه شرایط را برای برخورد با ایشان فراهم ساختند. حاکم بخارا که در رأس توطئه گران قرار داشت، فرصت را مناسب دید و دستور داد تا امام بخاری شهر را ترک گوید.

امام بخاری رحمه الله هنگام خروج از شهر، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! توطئه‌ای را که علیه من تدارک دیده‌اند به خودشان، خانواده و فرزندان‌شان برگردان.

و چند روزی نگذشته بود که دعای امام بخاری تحقق عینی یافت.

زیرا طاهریان که حکام آنروز خراسان بودند، دستور دادند تا خالد بن احمد ذهلی را بر الاغی سوار کنند و در خیابانهای شهر در برابر چشمان مردم، بگردانند و به زندان اندازند. سرانجام، وی در همان زندان درگذشت و سایر کسانی که در این توطئه وی را همراهی کرده بودند، به مصایب و مشکلات زیادی گرفتار شدند.

امام بخاری رحمه الله بخارا را به قصد بیکند، ترک کرد، ولی قبل از اینکه به آنجا برسد، دشمنان توطئه گر، مردم بیکند را نیز علیه او شورانیده بودند. امام وقتی بدانجا رسید، متوجه شد که مردم در برخورد با او به دو گروه، تقسیم شده‌اند.

عده‌ای از وی حمایت می‌کنند و گروهی همچنان طرفدار حاکم بخارا و ملاهای درباری هستند. مردم سمرقند که از جریان امام بخاری مطلع شده بودند، پیغام فرستادند و از او دعوت کردند تا به سمرقند برود و در آنجا خدمات علمی خود را ارائه دهد. امام به درخواست آنها پاسخ مثبت داد و راهی سمرقند شد و در مسیر راه به روستای خرتنگ (در نزدیک سمرقند) رسید و به خانه یکی از خویشاوندان خود بنام غالب ابن جبریل رفت و چون بیمار بود، چند روزی در آنجا استراحت کرد. مردم سمرقند، قاصدی نزد او فرستادند و درخواست نمودند که هر چه زودتر بدانجا برود. اما دیری نگذشت که امام رحمه الله متوجه شد که شعله‌های فتنه، سمرقند را هم فرا گرفته و آنها هم دچار فتنه شده‌اند. اینجا بود که دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! زمین با تمام وسعتش برایم تنگ شده است مرا به سوی خودت فرا خوان».

خداوند هم دعایش را اجابت کرد و شب عید فطر در سن ۶۲ سالگی در سال ۲۵۶ هـ. ق امیرالمؤمنین حدیث، این وارث راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دار فانی را وداع گفت و خورشیدی که سالها نور افشانی کرد و با خدمات ارزنده‌اش، جهانیان را مدیون خود ساخت، سرانجام، در روستای خرتنگ، غروب کرد و همانجا به خاک سپرده شد (انا لله و انا الیه راجعون)

صحیح بخاری

صحیح بخاری باتفاق مسلمانان، صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن کریم است. امام بخاری آن را در مدت ۱۶ سال از میان ششصد هزار حدیثی که حفظ داشت، تألیف نمود. او می‌گوید: هر

حدیثی را که می‌خواستیم در کتاب صحیح بخاری بنویسم، ابتدا غسل می‌کردم و دو رکعت نماز می‌خواندم. سپس، استخاره می‌نمودم و پس از یقین از صحت آن حدیث، آنرا در صحیح بخاری ثبت می‌کردم.

کتاب صحیح بخاری بخاطر اهمیتی که دارد، در طول قرون گذشته، مورد توجه علمای مسلمین قرار گرفته است؛ بطوریکه بیش از صد شرح، تعلیق و حاشیه بر آن نوشته شده است که از میان آنها می‌توان به شرح «فتح الباری» تألیف علامه ابن حجر عسقلانی و «عمدة القاری» تألیف علامه بدر الدینی عینی اشاره کرد که در نوع خود بی‌نظیر هستند و بهترین شرح‌های صحیح بخاری به شمار می‌آیند.

انگیزه‌های تألیف صحیح بخاری

۱- در عصر امام بخاری رحمته، کتاب‌های مختلفی در متن حدیث تألیف گردید، اما چون همه آن کتابها شامل احادیث صحیح و ضعیف بود، امام رحمته تصمیم گرفت کتابی تألیف نماید که فقط حاوی احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. خداوند نیز او را در این کار یاری نمود و سرانجام موفق به تألیف آن شد.

۲- روزی امام اسحاق بن راهویه حنظلی، استاد امام بخاری، خطاب به شاگردانش گفت: «چه خوب بود اگر احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله در کتابی مختصر، جمع آوری می‌شد». این سخن، توجه امام بخاری رحمته را به خود جلب کرد و انگیزه‌ای شد تا ایشان به جمع‌آوری احادیث، همت گمارد.

۳- خود امام بخاری رحمته می‌گوید: «شبی، رسول الله صلی الله علیه و آله را خواب دیدم و گویا من روبرویش ایستاده‌ام و با یک باد بزن، حشرات را از او دور می‌کنم. این خواب را برای تعبیر کنندگان بازگو کردم؛ آنها نیز چنین تعبیر کردند که: شما احادیث جعلی را از رسول الله صلی الله علیه و آله دور می‌سازید».

این خواب هم یکی از انگیزه‌های تألیف صحیح بخاری گردید.

مختصر صحیح بخاری

مختصر صحیح بخاری معروف به «التجريد الصحيح» تألیف حافظ ابوالعباس زین الدین احمد بن احمد بن عبداللطیف شرحی زبیدی است. وی در عصر خودش، محدث یمن بشمار می‌رفت. او دانشمند و ادیبی بزرگوار بود. به ایشان، شرحی می‌گویند، زیرا ابتدا در یکی از شهرهای

یمن بنام شرحه زندگی می‌کرد و سرانجام در سال ۸۹۳ هـ. ق در شهری بنام زبید، دار فانی را وداع گفت.

معروف‌ترین تألیفات وی عبارتند از: طبقات الخواص - الفوائد والصلوات والعوائد - نزهه الأحاب - أهل الصدق والاخلاص - لحظ الألفاظ والتجريد الصريح للجامع الصحيح (کتاب حاضر)

قابل یادآوری است که برخی به خطا رفته و کتاب «التجريد» را تألیف حسین بن مبارک، احمد بن عمر زبیدی، دانسته‌اند؛ در صورتی که حسین بن مبارک در سال ۶۲۹ هـ. ق فوت نموده است، اما مؤلف کتاب «التجريد» در سال ۸۹۳ هـ. ق دار فانی را وداع گفت.

در پایان، خدا را سپاس می‌گوییم که این توفیق را به بنده عنایت نمود تا این اثر گرانبه را ترجمه نمایم و از تمامی دوستان و اساتیدی که در ترجمه و ویرایش این اثر مرا یاری نموده‌اند، نهایت تشکر و قدردانی را دارم و از تمامی خوانندگان محترم خواهان دعای خیر می‌باشم.

عبدالقادر ترشایی

۱ ربیع الثانی ۱۴۲۳ هـ. ق

امارات - شارجه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- کتاب وحی

باب (۱): چگونگی آغاز وحی بر رسول الله ﷺ

اعمال به نیت‌ها بستگی دارند

۱- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»». (بخاری: ۱)

ترجمه: «عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می‌شود. پس هر کس، به خاطر مقاصد دنیوی یا ازدواج با زنی، هجرت نماید، به دنیا دست می‌یابد و با آن زن، ازدواج می‌کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هر کس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است».

۲- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلَوةِ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّ عَلَيَّ فَيُفْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتِمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ رَجُلًا فَيُكَلِّمُنِي فَأَعْيِي مَا يَقُولُ» قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيُفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا». (بخاری: ۲)

ترجمه: «از ام المؤمنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ روایت است که حارث ابن هشام از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید و گفت: یا رسول الله! وحی چگونه نازل می شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ (یعنی بصورت زمزمه) نازل می شود و این، سخت ترین نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحی، این کیفیت، خاتمه پیدا می کند. گاهی هم فرشته وحی، بصورت انسان می آید و با من سخن می گوید و من گفته هایش را حفظ می کنم». عایشه رضی الله عنها می گوید: در فصل زمستان و شدت سرما، شاهد نزول وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله بودم. و در این هنگام، چون وحی تمام می شد، پیشانی رسول الله صلی الله علیه و آله خیس عرق می شد و از آن، عرق می چکید.

۳- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلَاءُ، وَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّنُ فِيهِ وَهُوَ التَّعَبُ الدَّلِيلُ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَيَتَزَوَّدَ لِدَلِكِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى حَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ» قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَعَظَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجُهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَعَظَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجُهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَعَظَّنِي الثَّالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾﴾» فَارْجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَرْجُفُ فُؤَادُهُ فَدَخَلَ عَلَى حَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ رضی الله عنها فَقَالَ: «زَمَلُونِي زَمَلُونِي» فَرَمَلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ فَقَالَ لِحَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي» فَقَالَتْ حَدِيجَةُ: كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُحْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلَ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكُلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَانْطَلَقَتْ بِهِ حَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلٍ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزَى ابْنَ عَمِّ حَدِيجَةَ، وَكَانَ امْرَأً قَدْ تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ، فَيَكْتُبُ مِنَ الْإِنْجِيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ حَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَبَرَ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا التَّامُوسُ الَّذِي نَزَلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَدَعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَوْخَرَجِي هُمْ؟» قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتُ بِهِ إِلَّا عُودِي وَإِنْ يُدْرِكُنِي يَوْمُكَ أَنْصُرَكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا، ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوفِّيَ وَفَتَرَ الْوَحْيَ». (بخاری: ۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نزول وحی بر رسول الله صلی الله علیه و آله به وسیله خوا بها و رویاهای راستین، شروع شد. و آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله در عالم رویا می‌دید، مانند روشنی صبح، تحقق پیدا می‌کرد. بعدها رسول الله صلی الله علیه و آله به عزلت و گوشه نشینی علاقه مند گردید و در غار حراء گوشه نشین شد. و چندین شبانه روز بدون اینکه به خانه بیاید، در آنجا عبادت می‌کرد و هنگامی که توشه‌اش تمام می‌شد، به خانه می‌رفت و توشه بر می‌داشت. خدیجه رضی الله عنها توشه او را آماده می‌کرد. در یکی از روزها که در غار حراء مشغول عبادت پروردگارش بود، فرشته‌ای نزد او آمد و خطاب به وی گفت: بخوان. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من خواندن نمی‌دانم». رسول الله می‌فرماید: فرشته مرا در بغل گرفت و تا جایی که تحمل داشتم، فشرده و بعد مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمی‌دانم». فرشته برای بار دوم مرا در بغل گرفت و به اندازه‌ای فشرده که بیش از حد توان من بود. بعد مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمی‌دانم». رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: برای بار سوم مرا در بغل گرفت، فشرده و رها کرد و گفت: (بخوان بنام پروردگارت، او که انسان را از خون بسته آفرید...) بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که قلبش می‌لرزید نزد خدیجه رضی الله عنها رفت و گفت: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید». حاضرین رسول الله صلی الله علیه و آله را پوشانیدند تا اینکه ترس و وحشتش بر طرف شد. سپس، ماجرا را برای خدیجه بازگو نمود و فرمود: «من نسبت به جان خود، احساس خطر می‌کنم». خدیجه رضی الله عنها گفت: خداوند هرگز تو را ضایع و نابود نخواهد کرد، زیرا شما پای بند صله رحم هستی، مستمندان را کمک می‌کنی، از مهمانان پذیرایی می‌نمایی و در راه حق، مشکلات را تحمل می‌کنی. بعد از آن، خدیجه رضی الله عنها او را نزد پسر عموی خود، ورقه بن نوفل برد. ورقه مردی مسیحی بود، انجیل را به لغت عبری می‌نوشت. و بزرگسال و نابینا بود. خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو! از برادرزاده‌ات (محمد) بشنو که چه می‌گوید. ورقه خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: ای برادر زاده! بگو چه دیده‌ای؟ رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که دیده بود شرح داد. ورقه بن نوفل گفت: این همان فرشته‌ای است که خداوند بر موسی فرو فرستاد. ای کاش! روزی که قومت تو را از شهر بیرون می‌کنند، من زنده و جوان می‌بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر آنان مرا از شهرم بیرون می‌کنند؟» ورقه گفت: آری. پیامی را که تو آورده‌ای، هیچ پیامبری نیاورده است مگر اینکه با او دشمنی کرده و او را از شهر اخراج کرده‌اند. اگر من تا آن زمان، زنده بمانم، با تمام وجود، تو را کمک خواهم کرد. متأسفانه پس از مدت کوتاهی، ورقه در گذشت و سلسله جریان وحی نیز برای مدت معینی متوقف شد.

۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فِتْرَةِ الْوَحْيِ فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ: «بَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصَرِي قَبْلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلِكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَرَعَبْتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمَلُونِي، زَمَلُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٣﴾﴾ فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ» (بخاری: ۴)

ترجمه: «از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که درباره فترت (زمان انقطاع) وحی سخن می‌گفت، فرمود: «روزی، در مسیر راه، صدایی به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان فرشته‌ای است که در غار حرا نزد من آمده بود. او روی کرسی‌ای که میان زمین و آسمان قرار داشت، نشسته بود. با دیدن آن صحنه، دچار ترس شدم. به خانه برگشتم و گفتم: چادری روی من بیندازید». آنگاه این آیات از طرف پروردگار، نازل شد:

(ای کسی که بر خود چادر پیچیده‌ای! برخیز و (مردم را از معصیت خدا)، برحذر دار و بزرگی و کبريایی پروردگارت را بیان کن و لباسهات را پاکیزه نگاه دار. پلیدی‌ها و بت‌ها را رها کن). بعد از این، سلسله وحی ادامه یافت و پی در پی، وحی نازل گشت.

۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القيامة: ۱۶]. قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القيامة: ۱۶-۱۷]. قَالَ: جَمَعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ [القيامة: ۱۸]. قَالَ: فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ [القيامة: ۱۹]. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا قَرَأَهُ. (بخاری: ۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه در مورد آیه ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القيامة: ۱۶]. می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام نزول وحی، مشقت فراوانی را متحمل می‌شد. منجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله لب‌هایش را تکان می‌داد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: من نیز لب‌هایم را همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله تکان می‌داد، تکان می‌دهم (تا به شما نشان دهم که رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه لب‌هایش را تکان می‌داد). آنگاه، خداوند این آیات را نازل فرمود: (ای محمد، هنگام نزول قرآن) شتابزده لب‌هایت را (برای فراگرفتن آن) تکان مده، زیرا جمع آوری قرآن و حفاظت و یاد دادن آن، بعهدہ ما است. پس هنگامی که ما قرآن را خواندیم، (بعد) تو خواندن آنرا پیروی کن. سپس، توضیح و بیان قرآن نیز به عهدہ ما است.

ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیات، می‌گوید: حفظ قرآن در سینه و یاد آوری آن به عهدہ ما است. پس شما سکوت کنید و به آن، گوش فرا دهید. در پایان، این به عهدہ ما است که توانایی خواندن آنرا به شما عنایت نماییم.

بعد از نزول این آیات، هرگاه جبریل وحی می‌آورد، رسول الله صلی الله علیه و آله نخست گوش فرا می‌داد و پس از بازگشت جبریل، آیات را آنگونه که نازل شده بود، تلاوت می‌کرد.

۶- «وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جَبْرِيلُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ». (بخاری: ۶)

ترجمه: «همچنین ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله سخاوتمندترین انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می آمد. جبرئیل در تمام شب های رمضان، قرآن را با رسول خدا صلی الله علیه و آله تکرار می نمود. و آنحضرت صلی الله علیه و آله در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت میگرفت.

۷- «وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ هِرْقُلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رُكْبٍ مِنْ فُرَيْشٍ وَكَانُوا تِجَارًا بِالشَّامِ فِي الْمَدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَادًّا فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ فُرَيْشٍ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ فَدَعَاهُمْ وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ ثُمَّ دَعَاهُمْ وَدَعَا لِتَرْجُمَانِهِ فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا فَقَالَ: أَذْنُوهُ مِنِّي وَقَرَّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَائِلٌ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، فَوَاللَّهِ لَوْ لَا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْتُرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَّبْتُ عَنْهُ. ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا دُوْ نَسَبٍ. قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَطُّ قَبْلَهُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَأَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضَعَفَاوُهُمْ؟ قُلْتُ: بَلْ ضَعَفَاوُهُمْ. قَالَ: أَيْزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ يَعْدِرُ؟ قُلْتُ: لَا وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لَا نَدْرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا. قَالَ: وَلَمْ تُمَكِّتِي كَلِمَةً أُدْخِلَ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِهِ الْكَلِمَةِ قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سَجَالٌ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ. قَالَ: مَاذَا يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ: يَقُولُ اغْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّدَقِ وَالْعَفَافِ وَالصَّلَةِ، فَقَالَ لِلتَّرجَمَانِ: قُلْ لَهُ: سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِهِ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ دُوْ نَسَبٍ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبٍ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا. فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ: رَجُلٌ

يَأْتِيهِ بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ، وَسَلَّثُكَ: هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، قُلْتَ: فَلَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قُلْتَ: رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَسَلَّثُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، فَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَلَّثُكَ: أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضَعَفَاؤُهُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ ضَعَفَاءَهُمْ اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَلَّثُكَ: أَيْزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ، وَسَلَّثُكَ: أَيْرْتَدُّ أَحَدٌ سَخَطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بِشَاشَتِهِ الْقُلُوبَ، وَسَلَّثُكَ: هَلْ يَغْدِرُ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لَا تَغْدِرُ، وَسَلَّثُكَ: بِمَا يَأْمُرُكُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَيَنْهَاكُمْ عَنِ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلَاةِ وَالصَّدَقِ وَالْعَقَافِ، فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَيَّ هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلَصُ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي بَعَثَ بِهِ دَحِيَّةً إِلَى عَظِيمِ بَصْرَى فَدَفَعَهُ إِلَى هِرَقْلَ فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ سَلَامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَامِ أَسْلِمَ تَسْلَمَ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ وَ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ٦٤].

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ، وَفَرَعَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخْبُ، وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، وَأُخْرِجْنَا، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا: لَقَدْ أَمَرَ أَمْرَانِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيُظْهِرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، وَكَانَ ابْنُ النَّاطُورِ صَاحِبُ إِبِلِيَاءَ، وَهِرَقْلَ أَسْفَقًا عَلَى نَصَارَى الشَّامِ يُحَدِّثُ أَنَّ هِرَقْلَ حِينَ قَدِمَ إِبِلِيَاءَ أَصْبَحَ يَوْمًا حَبِيبَ النَّفْسِ، فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ: قَدْ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ. قَالَ ابْنُ النَّاطُورِ: وَكَانَ هِرَقْلُ حَزَاءً يَنْظُرُ فِي الشُّجُومِ فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَأَلُوهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حِينَ

نَظَرْتُ فِي الثُّجُومِ، مَلَكَ الْحِثَّانِ قَدْ ظَهَرَ، فَمَنْ يَحْتَتِنُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَحْتَتِنُ إِلَّا الْيَهُودُ، فَلَا يُهَمِّنُكَ شَأْنُهُمْ، وَاکْتُبْ إِلَى مَدَايِنِ مُلْكِكَ فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ أُتِيَ هِرْقُلُ بِرَجُلٍ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ عَسَّانَ، يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا اسْتَحْبَرَهُ هِرْقُلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانْظُرُوا أَمْحَتَتْنِ هُوَ أَمْ لَا فَانْظُرُوا إِلَيْهِ فَحَدَّثُوهُ أَنَّهُ مُحْتَتِنٌ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ فَقَالَ: هُمْ يَحْتَتِنُونَ. فَقَالَ هِرْقُلُ: هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ، ثُمَّ كَتَبَ هِرْقُلُ إِلَى صَاحِبِ لَهُ بِرُومِيَّةَ، وَكَانَ نَظِيرُهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هِرْقُلُ إِلَى حِمَصَ فَلَمَ يَرِمُ حِمَصَ، حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هِرْقُلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَذِنَ هِرْقُلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمَصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَعُلِّقَتْ، ثُمَّ أَطْلَعَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلَاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ، فَتَبَايَعُوا هَذَا النَّبِيَّ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الْأَبْوَابِ فَوَجَدُوهَا قَدْ عُلِّقَتْ فَلَمَّا رَأَى هِرْقُلُ نَفَرَتُهُمْ وَأَيْسَ مِنَ الْإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي آتِنَا أَخْتَبِرْ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرْقُلَ». (بخاری: ۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: ابو سفیان بن حرب، برای من چنین حکایت کرد: هنگامیکه با کاروانی از تجار قریش، در شام بسر می بردم، هِرْقُل؛ پادشاه روم؛ سفیری را نزد من فرستاد و مرا به دربار خویش، فراخواند. (این جریان متعلق به دورانی است که رسول الله ﷺ با ابوسفیان و کفار قریش معاهده ای بسته بود). در ایلیا به دربار هِرْقُل رسیدیم در حالیکه همه بزرگان و سران روم نیز آنجا حضور داشتند. هِرْقُل، مترجم خود را احضار نمود و خطاب به سرداران قریش، گفت: کدام یک از شما با کسی که مدعی نبوت است (پیامبر خدا) از لحاظ خویشاوندی نزدیک تر می باشد؟ ابوسفیان می گوید: گفتم: من از بستگان بسیار نزدیک او هستم. هِرْقُل گفت: ابوسفیان را بگوئید، تا در کنار من بنشیند و همراهانش را پشت سر او بنشانید. سپس، به مترجم خود گفت: به همراهان او بگو: می خواهم در مورد کسی که در حجاز، ادعای نبوت کرده است، از ابوسفیان اطلاعاتی کسب کنم. اگر او (ابوسفیان) با من دروغ گفت، او را تکذیب کنید. ابوسفیان می گوید: اگر از همراهانم نمی ترسیدم که مرا متهم به دروغگویی نمایند، حتماً علیه آنحضرت دروغ می گفتم. نخست، هِرْقُل از نسبش پرسید؟ گفتم: او در میان ما، از نسب با لایبی برخوردار است. سپس، پرسید: آیا غیر از او، کسی دیگر از میان شما ادعای نبوت کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اشراف و بزرگان از وی پیروی می کنند یا فقراء و مستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: کسی از نیاکان وی، پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا پیروانش روز بروز بیشتر می شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می شوند. هِرْقُل پرسید: آیا کسی که دین محمد را پذیرفته، بخاطر ناپسند شمردن دینش، دوباره

منحرف شده است؟ گفتیم: خیر. پرسید: آیا او پیمان شکنی می‌کند؟ گفتیم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته‌ایم و نمی‌دانیم چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می‌گوید: جز جمله فوق، چیز دیگری نتوانستم علیه پیامبر ﷺ بگویم. هرقل پرسید: آیا شما با وی جنگیده اید؟ گفتیم: آری. پرسید: حاصل و نتیجه جنگ چگونه بوده است؟ گفتیم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده‌ایم. هرقل پرسید: پیام او برای شما چیست؟ گفتیم: این است که خدا را عبادت کنید، و به وحدانیت و یگانگی او ایمان داشته باشید، و از اعمال و عقاید شرک‌آمیزی که نیاکان شما داشته‌اند، دست بردارید. علاوه بر این، ما را به اقامه نماز، راستگویی، صله رحم و پاکدامنی امر می‌کند. ابوسفیان می‌گوید: بعد از این، هرقل به مترجم خود گفت: به ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خود بهتر معرفی کردی. آری، هر پیامبری (که مبعوث شده) از والاترین نسب، در میان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسیدم: از میان شما قبلاً کسی ادعای نبوت کرده است؟ جواب منفی دادی. اگر کسی قبلاً از شما ادعای نبوت کرده بود، می‌توانستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می‌کند. پرسیدم: کسی از نیاکان او سلطان و پادشاه بوده است؟ گفتی خیر. اگر چنین می‌بود می‌توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم که او قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادی: خیر. یقین نمودم که کسی که با مردم دروغ نگفته است، نمی‌تواند درباره الله، دروغ بگوید. سؤال شد: که پیروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران؟ گفتی: از ضعفا هستند. آری، پیروان انبیای گذشته نیز از همین قشر بودند. سؤال شد: که پیروان او رو به افزایش اند یا کاهش؟ گفتی که روز بروز زیاد می‌شوند. سؤال شد: کسی که به دین او گراییده است دوباره، بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ جواب، منفی بود. یقیناً اصل ایمان چنین است وقتی که نور آن کامل شد، دیگر از بین نمی‌رود. سؤال شد: عهد شکنی کرده است؟ جواب، منفی بود. آری، هیچ پیامبری عهد شکنی نمی‌کند. سؤال شد: شما را به چه چیز فرا می‌خواند. گفتی: که ما را به پرستش الله، فرا می‌خواند و از شرک و بت پرستی، باز می‌دارد و به نماز، راستگویی، درستکاری و پاکدامنی دعوت می‌دهد. ابوسفیان می‌گوید: در پایان گفتگو، هرقل گفت: اگر آنچه را که گفتی، حقیقت داشته باشد، روزی فرا می‌رسد که همین جای پای مرا تصرف کند. همانا من می‌دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد. اما نمی‌دانستم که او از میان شما خواهد بود. اگر می‌دانستم که می‌توانم با او ملاقات کنم، از هم اکنون، امور لازم را برای دیدار او ترتیب می‌دادم. اگر بتوانم او را دریابم شخصاً پاهای (مبارکش) را خواهم شست. بعد، هرقل نامه‌ای را که رسول الله به وسیله دحیه کلبی به حاکم بصره فرستاده بود و مخاطب آن هرقل بود، خواست و قرائت نمود. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد بنده و پیامبر خدا به هرقل پادشاه روم: سلام بر کسی که هدایت را برگزیند. اما بعد: بدانید که من به اسلام دعوت می‌کنم. اگر دعوت اسلام را بپذیری، در امان خواهی بود و نزد خداوند پاداشی دو چندان خواهی داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه رعیت و زیردستان

برگردن تو خواهد بود. (ای اهل کتاب! بیایید بسوی چیزی که میان من و شما مشترک است. یعنی اینکه: بجز خدای یکتا، کسی را نپرستیم و چیزی با وی شریک نگردانیم. و هیچ یک از ما دیگری را بجای خداوند، پروردگار خود قرار ندهد. اگر روگردانی نمودند، بگوئید: (ای اهل کتاب!) گواه باشید که ما مسلمانیم).

ابوسفیان می‌گوید: پس از اینکه هرقل، نامه را قرائت کرد و سخنانش به پایان رسید، شلوغ شد و همه‌های پیا گردید. و ما را از آنجا بیرون کردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه کردید دین ابن ابی کبشه (محمد) چنان پیشرفت کرده که پادشاه زرد پوستان (روم) نیز از آن به وحشت افتاده است. ابوسفیان می‌گوید: مطمئن شدم که رسول الله ﷺ بر هرقل غالب خواهد شد، تا اینکه خداوند مرا مشرف به اسلام کرد.

ابن ناطور؛ فرماندار ایلیا و رهبر مسیحیان شام؛ که از دوستان هرقل بود، حکایت می‌کند که: روزی، هرقل به ایلیا آمده بود، صبحدم با چهره ایی آشفته و پریشان از خواب برخاست. برخی از دوستان نزدیکش، به وی گفتند: ما تو را پریشان و ناراحت می‌بینیم؟ ابن ناطور می‌گوید: هرقل که در کهنات، مهارت داشت و علم ستاره‌شناسی را خوب می‌دانست، در پاسخ آنها گفت: دیشب که به ستاره‌ها نظر انداختم، به این نتیجه رسیدم که پادشاهی که ختنه می‌کند، ظهور کرده و بازی را از دیگران برده است. و بعد، پرسید: از این امت، چه کسانی ختنه می‌کنند؟ حاضران جواب دادند: بجز یهود، کسی دیگر ختنه نمی‌کند. و از آنان، هیچ خوف و هراسی نداشته باش. و به تمام شهرهای مملکت خود فرمان صادر کن تا یهودی‌ها را بکشند و از بین ببرند. آنها در همین بحث و گفتگو بودند که شخصی از طرف پادشاه غسان، به دربار هرقل آورده شد. این شخص، درباره رسول الله ﷺ خبر داد. هرقل دستور داد تا بررسی کنند که او ختنه شده است یا خیر؟ مأموران پس از بررسی لازم، گفتند: بلی، ختنه شده است. هرقل از آن شخص، پرسید: آیا عربها ختنه می‌کنند؟ وی پاسخ داد: بلی. با شنیدن این سخن، هرقل بلا فاصله گفت: محمد پادشاه این امت است که ظهور کرده است. و به یکی از دوستان خود که در رومیه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم ردیف او قرار داشت، نامه‌ای نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه کرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. اما هنوز از حمص بیرون نرفته بود که پاسخ نامه از طرف دوستش رسید. وی درباره نبوت رسول الله ﷺ با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعه حمص، جمع کرد و دستور داد که درهای آن را ببندند. درها بسته شد. سپس، هرقل آمد و به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای اهالی روم! آیا می‌خواهید نقشی در رشد و کامیابی داشته باشید و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس با این پیامبر، بیعت کنید. سرداران روم با شنیدن این خبر، مانند الاغ‌های وحشی بسوی دروازه‌ها فرار کردند اما دروازه‌ها بسته شده بود. وقتی هرقل، تنفر آنان را از ایمان آوردن مشاهده کرد و مأیوس شد، دستور داد تا همه آنان را احضار کنند. وقتی حاضر شدند، هرقل خطاب به آنان گفت: منظورم از این کار، آزمایش استواری و پایداری شما درباره مذهب بود. که هم اکنون آن را ملاحظه کردم. ابوسفیان می‌گوید: با شنیدن این سخن، مردم هرقل را سجده کردند و از او خشنود شدند. این بود پایان داستان هرقل».

۲- کتاب ایمان

باب (۱): این قول پیامبر ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا شده است

۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحُجَّجِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ».

(بخاری: ۸)

ترجمه: «از ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نخست، گواهی دادن براینکه خداوند، یکی است و جز او، معبود برحق و وجود ندارد و محمد ﷺ رسول خداست. دوم: اقامه نماز، سوم: دادن زکات، چهارم: ادای حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان».

باب (۲): شاخه‌های ایمان

۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ».

(بخاری: ۹)

ترجمه: «از ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمودند: «ایمان شصت و اندی شعبه دارد و حیاء یکی از آن شعبه‌ها است».

باب (۳): مسلمان و مهاجر

۱۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ».

(بخاری: ۱۰)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر (واقعی) کسی است که از آنچه خدا منع کرده است، هجرت نماید».

(یعنی آنها را ترک کند).

باب (۴): بهترین اسلام

۱۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَبَدِهِ»». (بخاری: ۱۱)

ترجمه: «ابو موسی رضی الله عنه می گوید: (صحابه) پرسیدند: ای رسول خدا! اسلام چه کسی (نزد خدا) بهتر است؟ فرمود: «اسلام کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند»».

باب (۵): طعام دادن از اسلام است

۱۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله: أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ»». (بخاری: ۱۲)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که: شخصی از نبی اکرم پرسید: اسلام چه کسی بهتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام کسی که به آشنا و بیگانه سلام گوید و طعام دهد»».

باب (۶): جزو ایمان است که آنچه برای خود می پسندی، برای برادرت نیز پسند

۱۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»». (بخاری: ۱۳)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن کسی است که آنچه برای خود می پسندد، برای برادر (مسلمان) خود نیز پسندد»».

باب (۷): محبت و دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله از ایمان است

۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ»». (بخاری: ۱۴)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسی از شما نمی تواند مؤمن باشد، تا زمانی که من (پیامبر صلی الله علیه و آله) نزد او از پدر و فرزندش محبوب تر نباشم».

۱۵- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالثَّانِي أَجْمَعِينَ»». (بخاری: ۱۵)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم فرمود: «کسی از شما، نمی تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه مردم، محبوب تر نباشم»».

باب (۸): لذت ایمان

۱۶- «عَنْ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ»». (بخاری: ۱۶).

ترجمه: «از انس رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد. یکی اینکه: الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد. دوم اینکه: محبتش با هر کس، بخاطر خوشنودی الله باشد. سوم اینکه: برگشتن به سوی کفر، برایش مانند رفتن در آتش، ناگوار باشد»».

باب (۹): دوست داشتن انصار، نشانه ایمان است

۱۷- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الْأَنْصَارِ»». (بخاری: ۱۷)

ترجمه: «از انس رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نشانه ایمان، دوستی با انصار و نشانه نفاق، دشمنی با انصار است»».

۱۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ وَحَوْلَهُ عِصَابَةُ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَرَّهٗ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَقَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ». فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ»». (بخاری: ۱۸)

ترجمه: «از عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در جمعی از یارانش فرمود: «با من بیعت کنید بر اینکه غیر از الله کسی دیگر را عبادت نکنید. و در عبادت، کسی را با او شریک نگردانید. دزدی نکنید، زنا نکنید، فرزندان تان را نکشید، به کسی تهمت و بهتان نزنید، و در کارهای خیر از الله و رسول او نافرمانی نکنید. هرکس از شما به این وعده‌ها وفا کند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد. و هر کس، مرتکب عملی از اعمال فوق بشود و در دنیا مجازات گردد، این مجازات، باعث کفاره گناهانش خواهد شد. و اگر مرتکب اعمال بد، در دنیا مجازات نشود و خداوند گناهانش را پنهان کند، پس او موقوف به الله است، یعنی اگر خدا بخواد او را می‌بخشد و اگر نخواهد مجازات می‌کند». عبادہ رضی اللہ عنہ می‌گوید: همه ما بر امور فوق با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بیعت کردیم.

باب (۱۰): فرار از فتنه، جزو دین است

۱۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ»». (بخاری: ۱۹)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در آینده نزدیک، زمانی فرا می‌رسد که بهترین مال و دارایی مسلمان، گوسفندانش هستند که وی به دنبال آنها به مناطق نزول باران و قله کوهها می‌رود تا دینش را از خطر فتنه‌ها، محفوظ نگه دارد»».

باب (۱۱): عبادت در حد توان

۲۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَهُمْ، أَمَرَهُمْ مِنَ الْأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ، قَالُوا: إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِنَّ أَتَقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا»». (بخاری: ۲۰)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که: هرگاه، رسول الله ﷺ مردم را دستور می‌داد، آنها را به انجام کاری دستور می‌داد که توان آن را داشته باشند. صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: ای پیامبر خدا! مطمئناً خداوند گناهان اول و آخر شما را بخشیده است، پس هرگز ما نمی‌توانیم با شما برابر باشیم. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ از شنیدن این سخن، بسیار ناراحت می‌شد و آثار خشم بر چهره مبارکش آشکار می‌گشت. سپس می‌فرمود: «من از همه شما خدا را بهتر می‌شناسم و از او بیشتر می‌ترسم»». (یعنی در دینداری از من سبقت نگیرید. زیرا دین، اطاعت از دستورات من (رسول الله) است).

باب (۱۲): برتری میان اهل ایمان در اعمال است

۲۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَيُخْرِجُونَ مِنْهَا قَدْ اسْوَدُّوا فَيُلْقَوْنَ فِي نَهْرِ الْحَيَاةِ أَوْ الْحَيَاةِ شَكَّ مَالِكٍ» «فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً»». (بخاری: ۲۲)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعد از اینکه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ برده می‌شوند، خداوند می‌فرماید: کسانی را که به اندازه یک دانه ارزن، ایمان دارند، از دوزخ بیرون بیاورید. آنان از دوزخ بیرون آورده خواهند شد در حالی که سوخته و سیاه گشته‌اند، و

بعد در جوی حیات و زندگی انداخته می‌شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه که دانه‌ای در خاک رسوبی سیلاب انداخته شود. یعنی سرعت رشد و نمو آن انسانهای سوخته، مانند سرعت جوانه‌ای است که در خاک‌های رسوبی سیل، سبز شده باشد. آیا ندیده‌اید که آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب می‌شود».

۲۲- «وَعَنْهُ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدَيَّ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعَرَضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدَّيْنُ»». (بخاری: ۲۳)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالی که پیراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پیراهن بعضی‌ها تا سینه آنان بود و پیراهن برخی دیگر، کوتاه‌تر از آن، و پیراهن عمر بن خطاب چنان بلند بود که روی زمین کشیده می‌شد». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! تعبیر این خواب چیست؟ فرمود: «دینداری»». (یعنی بلندی و کوتاهی پیراهن، نشانه کمال و نقص دین آنان است).

باب (۱۳): حیاء بخشی از ایمان است

۲۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَهُوَ يَعْطُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعَهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ»». (بخاری: ۲۴)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ از کنار یک مرد انصاری می‌گذشت که برادرش را در مورد شرم و حیاء نصیحت می‌کرد (و می‌گفت که شرم و حیات را کمتر کن). آنحضرت ﷺ فرمود: «درباره کم کردن شرم و حیا او را پند مده، زیرا حیاء بخشی از ایمان است»».

(منظور از واژه حیاء که در حدیث مذکور، بخشی از ایمان قرار داده شده است، همان عامل کم رویی درباره انجام و ارتکاب گناه می‌باشد). مترجم.

باب (۱۴): اگر توبه کردند، نماز خواندند، و زکات دادند، کاری با آنها نداشته باشید

۲۴- «وَعَنْهُ عليه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»». (بخاری: ۲۵)

ترجمه: «همچنین از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «از جانب خدا به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد ﷺ شهادت ندهند و نماز را اقامه

نکنند و زکات ندهند، با آنان جهاد کنیم. ولی هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هرگونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با خداست».

باب (۱۵): کسی که می‌گوید: ایمان یعنی عمل کردن

۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «إِيمَانُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ».

قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ»». (بخاری: ۲۶)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال شد: کدام عمل، بهتر است؟ فرمود: ایمان به خدا و رسولش. پرسیدند: سپس چه کاری؟ فرمود: «جهاد در راه الله». سؤال شد: بعد از آن، چه کاری؟ فرمود: «حج مقبول».

باب (۱۶): هرگاه که اسلام، واقعی نباشد

۲۶- «عن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ، فَتَرَكَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا هُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَكَ عَنْ فُلَانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» فَسَكَتُ قَلِيلًا ثُمَّ عَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ، فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلَانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» ثُمَّ عَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي وَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: «يَا سَعْدُ إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ»». (بخاری: ۲۷)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله اموالی را میان گروهی از مسلمانان توزیع کرد در حالی که من آنجا نشسته بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله به یکی از حاضرین، که به نظر من، بهترین شخص، در میان آنان بود، چیزی نداد. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا فلانی را محروم کردی؟ به خدا سوگند، به نظر من، او فردی مؤمن است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن است یا مسلمان؟» اندکی سکوت نمودم. سپس بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم و گفتم: یا رسول الله! چرا فلانی را محروم کردی؟ من او را مؤمن می‌دانم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن است یا مسلمان؟» باز هم اندکی سکوت نمودم. سپس، بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم و رسول خدا صلی الله علیه و آله همان سخنش را تکرار نمود. آنگاه، فرمود: «ای سعد! من به کسانی مال عطا می‌نمایم که می‌ترسم از اسلام برگردند و بخاطر انصراف از اسلام، خداوند آنان را با صورت، دوزخ اندازد، و حال آنکه می‌دانم کسانی بهتر و محبوب‌تر از آنان، وجود دارند».

(حدیث مذکور دو مطلب بسیار مهم به ما می‌آموزد: یکی اینکه هیچ عمل رسول الله ﷺ خالی از حکمت و مصلحت نبود هر چند که ما نتوانیم به راز آن پی ببریم. دوم اینکه ایمان، یک چیز قلبی و پنهانی است. درباره اینکه فلانی، مسلمان است می‌توان قضاوت نمود. اما درباره اینکه مؤمن است، صد در صد قضاوت نمودن، بسیار مشکل است^۱).

باب (۱۷): ناسپاسی از شوهران، و اینکه ناسپاسی، درجاتی دارد

۲۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَيْتَ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ». قِيلَ: أَيْ كَفَرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ»». (بخاری: ۲۹)

ترجمه: «از عبد الله ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوزخ به من نشان داده شد، دیدم که بیشتر اهل دوزخ، زنان هستند. زیرا ناسپاسی می‌کنند». سؤال شد: آیا از خدا ناسپاسی می‌کنند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر. از شوهرانشان ناسپاسی می‌کنند». (یعنی خدمت و محبت شوهران خود را نادیده می‌گیرند). اگر تمام عمر به همسرت خدمت کنی، ولی یک بار از شما، چیزی (خلاف میلش) مشاهده کند، می‌گوید: من هرگز از تو خیری ندیده‌ام»».

باب (۱۸): گناهان، از امور جاهلیت‌اند و بجز شرک، هیچ گناهی، کفر نیست

۲۸- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنِّي سَأَبْتُ رَجُلًا فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ؟ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ خَوْلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَفَّتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ»». (بخاری: ۳۰)

ترجمه: «ابوذر غفاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: روزی با غلامم درگیر شدم و او را (بخاطر اینکه مادرش کنیزی بود)، تحقیر نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوذر! این غلام را بخاطر مادرش تحقیر نمودی؟! معلوم است که هنوز عادات جاهلیت در شما وجود دارد. غلامان و زیردستان شما، برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختیار شما قرار داده است. هر کسی که غلام یا خدمتگذاری دارد، باید از همان غذا و لباسی که خودش استفاده می‌کند به او نیز بدهد و علاوه بر این، به آنان دستور ندهید کاری را که از توانشان خارج است، انجام دهند. و اگر چنین دستوری صادر کردید، با آنان همکاری کنید»».

باب (۱۹): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع کردند، میان آنها میانجیگری کنید

۲۹- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا التَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيِّفَيْهِمَا فَلَا قَاتِلَ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ»». (بخاری: ۳۱)

ترجمه: «ابو بکره رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد کشتن یکدیگر) با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». گفتم: یا رسول الله! دلیل دوزخی بودن قاتل، معلوم است. اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدلیل اینکه او نیز آروزی کشتن برادر مسلمانش را در سر می پروراند»».

باب (۲۰): مراتب ظلم و ستم

۳۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲]، قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: أَيْنَا لَمْ يَظْلَمْ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]». (بخاری: ۳۲)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که آیه: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲]، یعنی کسانی که ایمان آوردند و ایمان شان را با ستم، آلوده نکردند، نازل شد، یاران رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم (پریشان شده)، گفتند: چه کسی از ما ظلم نکرده است؟ آنگاه خداوند این آیه: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] را نازل فرمود. یعنی (همانا شرک، ظلم بزرگی است)».

باب (۲۱): نشانه های منافق

۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ»». (بخاری: ۳۳)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نشانه منافق، سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می کند»».

۳۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «أَرْبَعٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ التَّقَافِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»». (بخاری: ۳۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی از آنها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از: ۱- هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند. ۲- هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. ۳- اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می شکند. ۴ - هنگام دعوا، دشنام می دهد و ناسزا می گوید».

باب (۲۲): شب بیداری در شب قدر از ایمان است

۳۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری: ۳۵)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (یعنی آن شب را در عبادت و بندگی بسر برد)، همه گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۳): جهاد از ایمان است

۳۴- «وَعَنْهُ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا إِيْمَانٌ بِي وَتَصْدِيقٌ بِرُسُلِي أَنْ أُرْجِعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَوْ لَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَلَوْدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ» (بخاری: ۳۶)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که برای خشنودی خدا، بقصد جهاد از خانه خارج شود و تنها انگیزه اش ایمان به خدا و تصدیق پیامبران باشد، خداوند وعده فرموده است که او را (در صورت زنده ماندن) با پاداش غنیمت، به خانه برگرداند. و (در صورت شهید شدن)، او را وارد بهشت گرداند». علاوه بر این، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر برای اتمم مشکل نمی شد، هیچگاه از رفتن به جهاد باز نمی ایستادم زیرا من دوست دارم که بارها در راه خدا شهید شده و دوباره زنده شوم».

باب (۲۴): عبادت در ماه مبارک رمضان

۳۵- «وَعَنْهُ رضی الله عنه أَيْضاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری: ۳۷)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، ماه مبارک رمضان

را بقصد حصول ثواب، در عبادت بگذرانند، تمام گناهان گذشته‌اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۵): روزه رمضان بقصد حصول اجر و پاداش

۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری: ۳۸)

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای حصول اجر و پاداش، روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش، آمرزیده می‌شوند».

باب (۲۶): دین، آسان است

۳۷- «وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ»». (بخاری: ۳۹)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دین، آسان است. و اگر کسی آنرا بر خود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراین، راه راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب، کمک بگیرید».

باب (۲۷): نماز از ایمان است

۳۸- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ أَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَى أَجْدَادِهِ- أَوْ قَالَ: أَحْوَالِهِ- مِنَ الْأَنْصَارِ، وَأَنَّهُ صَلَّى قَبْلَ بَيْتِ الْمُقَدِّسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى أَوَّلَ صَلَاةٍ صَلَاهَا صَلَاةَ الْعَصْرِ، وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ صَلَّى مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ مَسْجِدٍ وَهُمْ رَاكِعُونَ، فَقَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ مَكَّةَ، فَدَارُوا كَمَا هُمْ قَبْلَ الْبَيْتِ، وَكَانَتِ الْيَهُودُ قَدْ أَعْجَبَهُمْ إِذْ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ بَيْتِ الْمُقَدِّسِ، وَأَهْلُ الْكِتَابِ، فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ أَنْكَرُوا ذَلِكَ»». (بخاری: ۴۰)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: اولین باری که نبی اکرم ﷺ (در سفر هجرت) به مدینه تشریف آورد، نزد خویشاوندان انصاری خود (بنی نجار) اجلالِ نزول فرمود. و پس از ورود به مدینه، حدود شانزده الی هفده ماه، بسوی بیت المقدس نماز می‌خواند. و در عین حال، دوست داشت که بطرف کعبه نماز بخواند. (دیری نگذشت که این آرزو، برآورده شد و قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت). نخستین نمازی که آنحضرت ﷺ (بسوی کعبه) برگزار نمود، نماز عصر بود که جمعی از صحابه نیز با ایشان نماز

خواندند. سپس، یکی از کسانی که با رسول خدا ﷺ نماز خوانده بود، از مسجد بیرون رفت. و از کنار مسجدی گذشت که نماز گزاران آن مسجد، (بطرف بیت المقدس) نماز می خواندند. بلافاصله گفت: خدا را گواه می گیرم که (چند لحظه قبل) من با رسول الله ﷺ بسوی کعبه نماز خواندم. با شنیدن این سخن، مردم در حین نماز، رو به سوی کعبه نمودند. زمانی که رسول اکرم ﷺ به طرف بیت المقدس نماز می خواند، تمام اهل کتاب، خشنود بودند. اما هنگامی که قبله از بیت المقدس به بیت الله تغییر یافت، این امر را نپسندیدند».

باب (۲۸): اسلام واقعی

۳۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ يُكْفَرُ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ كَانَ زَلَفَهَا، وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْقِصَاصُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَالسَّيِّئَةُ بِمِثْلِهَا، إِلَّا أَنْ يَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهَا»». (بخاری: ۴۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه، بنده ای مشرف به اسلام شود و مسلمان خوبی گردد، خداوند گناهان گذشته اش را می بخشد و بعد، نوبت به پاداش می رسد. یعنی در ازای هر نیکی، ده الی هفت صد برابر، پاداش دریافت می کند. ولی برای کیفر عمل بد، تنها به اندازه همان یک عمل، مؤاخذه می شود. مگر اینکه خداوند از آن درگذرد»». (آنها ببخشند و مرتکب آن را مورد عفو قرار دهد).

باب (۲۹): بهترین عبادات نزد خداوند، با دوام ترین آنهاست

۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» قَالَتْ: فُلَانَةٌ تَذْكُرُ مِنْ صَلَاتِهَا، قَالَ: «مَهْ عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لَا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا، وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَا دَامَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ»». (بخاری: ۴۳)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ می گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ به خانه من آمد در حالی که زنی نزد من نشسته بود. رسول اکرم ﷺ فرمود: «این زن کیست؟» گفتم: فلانی است، و کثرت عبادات ایشان را برای رسول الله ﷺ بازگو کردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «دست نگهدار. همان قدر از اعمال را که توانایی دارید، انجام دهید. زیرا خداوند از دادن پاداش اعمال خسته نمی شود، مگر اینکه شما از انجام طاعت و بندگی خسته شوید. و بهترین عمل نزد خدا، آن است که صاحبش بر انجام آن، مداومت کند»».

باب (۳۰): کم و زیاد شدن ایمان

۴۱- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزُنْ شَعِيرَةٌ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزُنْ بُرَّةٌ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزُنْ ذَرَّةٌ مِنْ خَيْرٍ»». (بخاری: ۴۴)

ترجمه: «از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه یک دانه جو ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود. و هر کس که لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازه یک دانه گندم ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود. و هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه یک دانه ذرت ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود»».

۴۲- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَأُونَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لَا نَحْذُنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ»». (بخاری: ۴۵)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می گرفتیم. امیر المؤمنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: ما آن روز را می شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم ﷺ نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت ﷺ در عرفات، ایستاده بود».

باب (۳۱): زکات از اسلام است

۴۳- «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ نَائِرِ الرَّأْسِ يُسْمَعُ دَوِيُّ صَوْتِهِ وَلَا يُفْقَهُ مَا يَقُولُ حَتَّى دَنَا فَإِذَا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ». فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لَا إِلَّا أَنْ تَطُوعٌ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَصِيَامُ رَمَضَانَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ قَالَ: «لَا إِلَّا أَنْ تَطُوعٌ». قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الزَّكَاةُ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لَا إِلَّا أَنْ تَطْوَعَ». قَالَ: فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَرِيدُ عَلَى هَذَا وَلَا أَنْقُصُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ». (بخاری: ۴۶)

ترجمه: «از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که: شخصی از اهالی نجد با موهای آشفته بسوی رسول الله ﷺ آمد. زمزمه صدای او شنیده می شد ولی قابل فهم نبود تا اینکه نزدیک آمد. آنگاه متوجه شدیم که در باره اسلام می پرسد. رسول الله ﷺ فرمود: «در شبانه روز، پنج وعده نماز را الله تعالی فرض نموده است». آن شخص، پرسید: آیا غیر از این پنج نماز، نماز دیگری بر من فرض است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «خیر، البته می توانی علاوه برین پنج نماز، نماز نفل بخوانی». و بعد رسول الله ﷺ فرمود: «روژه رمضان نیز فرض است». آن شخص پرسید: آیا علاوه بر روزه رمضان، روزه دیگری بر من فرض است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، مگر اینکه روزه نفل بگیری». راوی می گوید: بعد از آن، رسول الله ﷺ فرض بودن زکات را برای او بر شمرد. و آن شخص پرسید: آیا غیر از زکات، صدقه دیگری نیز فرض است؟ رسول الله ﷺ در جواب فرمود: «خیر، مگر اینکه صدقه نفلی بدهی». راوی می گوید: آن شخص با شنیدن این فرایض و واجبات، در حالی که بر می گشت، چنین می گفت: به خدا سوگند، نه بر اینها (واجبات) چیزی می افزایم و نه از آنها، چیزی کم می کنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر راست می گوید، رستگار می شود».

باب (۳۲): تشییع جنازه از ایمان است

۴۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يَصْلَى عَلَيْهَا وَيَقْرَأَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ، كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أَحَدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيرَاطٍ». (بخاری: ۴۷)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، بحکم ایمان و به نیت اجر، در تشییع جنازه برادر مسلمانش، شرکت کند تا اینکه بر او نماز خوانده شود و دفن گردد، با دو قیراط اجر، برمی گردد. و هر قیراط، باندازه کوه احد است. و هر کس بعد از نماز بر میت، بر گردد، (یعنی تا دفن میت، صبر نکند) با یک قیراط اجر، برمی گردد».

باب (۳۳): ترس مؤمن از اینکه عملش نابود شود بدون اینکه خودش بداند

۴۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». (بخاری: ۴۸)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فحش و ناسزا گفتن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر می باشد».

۴۶- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم خَرَجَ يُخْبِرُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلَا حِي رَجُلَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لِأُخْبِرْكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلَا حِي فَلَانٌ وَفُلَانٌ، فَرَفَعْتُ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، التَّمَسُّوْهَا فِي السَّبْعِ وَالتَّسْعِ وَالْخَمْسِ». (بخاری: ۴۹)

ترجمه: «از عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ روایت است که: روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آورد که شب قدر را برای ما مشخص نماید. در این اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه بایکدیگر بودند. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بیرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با دیدن دعوی این دو نفر، مطلب را فراموش کردم. شاید این برای شما بهتر باشد. با وجود این، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجو کنید». (البته اینجا منظور در دهه پایانی رمضان است) مترجم.

باب (۳۴): پرسش جبریل از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم درباره ایمان، اسلام و احسان..

۴۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: مَا الْإِيْمَانُ؟ قَالَ: «الْإِيْمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ». قَالَ: مَا الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ». قَالَ: مَا الْإِحْسَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الْأُمَةُ رَبَّهَا، وَإِذَا تَطَاوَلَ رِعَاةُ الْإِبِلِ الْبُهِمُ فِي الْبُنْيَانِ، فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ». ثُمَّ تَلَا النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴]. ثُمَّ أَذْبَرَ فَقَالَ: «رُدُّوهُ». فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا. فَقَالَ: «هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَ يُعَلِّمُ النَّاسَ دِينَهُمْ». (بخاری: ۵۰)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که: روزی، رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در جمع اصحاب و یاران نشسته بود. شخصی سرزده وارد مجلس شد و از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم پرسید: ایمان یعنی چه؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اعتقاد داشتن به وحدانیت الله، و بر وجود فرشتگان و به حقانیت معاد و به دیدار با الله در روز قیامت، و به حقانیت پیامبران». آن شخص، پرسید: اسلام یعنی چه؟ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «یعنی این که تنها خداوند عالم را پرستش کنی، شرک نورزی، نماز بخوانی، زکات اموالت را بپردازی و رمضان را روزه بگیری». آن شخص، پرسید: احسان یعنی چه؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی و اگر (ایمان و استحضار تو چنان قوی نیست) که تو او را ببینی، با این تصور عبادت کن، که او تو را می بیند». آن شخص، سؤال کرد: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «در این مورد من دانایتر از شما نیستم البته علامت قیامت را برای شما خواهم گفت که بدین قرارند: ۱- اینکه کنیز بی بی (خاتون)

خود را بدنیا بیاورد (زمانی که دختران، مادران خود را امر و نهی کنند). اینکه چوپان‌ها و ساربانان شتران سیاه، در ساختن منازل بسیار مجلل از یکدیگر سبقت بگیرند». و فرمود: «اینکه تاریخ وقوع قیامت چه وقت است، از آن پنج چیزی است که غیر از الله، کسی دیگر آنرا نمی‌داند». سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴]. (بدرستی که خداوند عز و جل دانا به روز قیامت است). وقتی آن شخص، برخاست و رفت. رسول اکرم ﷺ فرمود: «او را صدا کنید تا برگردد». مردم به دنبالش رفتند اما نشانی از وی ندیدند. آنگاه، رسول اکرم ﷺ فرمود: «او جبرئیل بود و بخاطر این آمده بود که به مردم، احکام دین را بیاموزد».

باب (۳۵): فضیلت پرهیز از شبهات

۴۸- «عَنِ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْحُلَالُ بَيْنَ وَالْحَرَامِ بَيْنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَّاعٍ يَرَعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحْرَمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ».

ترجمه: «نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند (مشخص هستند). و در میان حلال و حرام، امور مشبیهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آنها را را نمی‌دانند. هرکس، از آنها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است. و کسی که خود را با آنها بیالاید (از شبهات پرهیز نکند)، مانند کسی است که در حریم چراگاه سلطان، دام‌های خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه سلطان بشوند. آگاه باشید! که هر پادشاه، حریمی دارد و خداوند در روی زمین، محرمات او هستند.

بدانید که در بدن، عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد و آن، قلب است».

باب (۳۶): پرداختن خمس غنیمت، از ایمان است

۴۹- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنِ الْقَوْمُ أَوْ مِنَ الْوَفْدِ؟» قَالُوا: رِبِيعَةُ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ أَوْ بِالْوَفْدِ غَيْرَ خَرَايَا وَلَا نَدَامَى» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحِجُّ مِنْ كُفَّارٍ مُضَرٍّ، فَمَرَّنَا بِأَمْرِ فَضَّلَ نُخْبِرَ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرِبَةِ. فَأَمَرَهُمْ

بَارِيعَ وَنَهَاہُمْ عَنْ أَرْبَعٍ. أَمَرَهُمْ بِالْإِيْمَانِ بِاللّٰهِ وَحَدَّهٖ قَالَ: «تَذَرُونَ مَا الْإِيْمَانُ بِاللّٰهِ وَحَدَّهٖ؟» قَالُوا: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «شَہَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمْسَ»، وَنَهَاہُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالذَّبَّاءِ، وَالتَّقْيِيرِ، وَالْمَرْقَةِ، وَرَبَّمَا قَالَ: «الْمُقَيَّرِ» وَقَالَ: «احْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ» (بخاری: ۵۳)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که وفد قبیلہ عبدقیس نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد، رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم پرسید: «شما از چه قوم و طایفه ای هستید؟» گفتند: از طائفہ ربیعہ. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بسیار خوش آمدید، امیدوارم از آمدنتان ناراحت و پشیمان نشوید». عرض کردند: ای پیامبر خدا! چون کفار طایفه مُضَر در مسیر ما قرار دارند، ما جز در ماههای حرام، نمی توانیم خدمت شما برسیم. بنابراین، رهنمودهای لازم را در اختیار ما قرار دهید تا ما آنها را به دیگران ابلاغ نماییم و موجب رستگاری ما نیز بشوند. سپس در مورد نوشیدنهای حلال و حرام از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سؤال کردند. در مورد سؤال اول، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آنها را از چهار چیز منع کرد و به چهار چیز امر فرمود. آنان را به ایمان آوردن به خدای یگانه دعوت نمود و فرمود: «آیا می دانید که ایمان آوردن به خدای یگانه یعنی چه؟» حاضران در جواب گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ایمان به الله عبارت است از: گواهی دادن به یگانگی خداوند و به رسالت محمد و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات، و روزه گرفتن ماه مبارک رمضان و پرداخت خمس غنیمت». و در مورد سؤال دوم، آنها را از استفاده چهار چیز (ظرف) نهی کرد که عبارتند از: «خم، ظرف کدو، ظرف تنه درخت خرما و ظرف قیر اندود». (در آن زمان، این ظرفها مخصوص تهیه کردن شراب بودند). در پایان، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آنچه گفتم بخاطر بسپارید و به اطلاع دیگران برسانید».

باب (۳۷): پاداش اعمال به نیت‌ها بستگی دارد

۵۰- «عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ وَزَادَ هُنَا بَعْدَ قَوْلِهِ: «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ فَهِيَ حُرَّتُهُ إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ» وَسَرَدَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ. (بخاری: ۵۴)

ترجمه: «از عمر رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «پاداش اعمال، به نیت‌ها بستگی دارد». این حدیث، در آغاز کتاب، ذکر گردید. البته در این حدیث، بعد از جمله «با هر کس، مطابق نیتش رفتار می‌شود»، این عبارت افزوده شده است که: «پس هر کس، در پی خوشنودی الله و رسولش باشد، خوشنودی الله و رسول، نصیب او خواهد شد».

۵۱- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۵۵)

ترجمه: «از ابو مسعود روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شخصی به نیت ثواب بر اهل و عیال خود انفاق کند، نفقه او صدقه محسوب می شود»».

باب (۳۸): پیامبر ﷺ فرمود: دین، خیر خواهی است

۵۲- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (بخاری: ۵۷)

ترجمه: «جریر بن عبد الله ﷺ می گوید: با رسول الله ﷺ بر اقامه نماز، پرداخت زکات و خیر خواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم».

۵۳- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ قُلْتُ: أَبَايُكَ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَشَرَطَ عَلَيَّ: «وَالنُّصْحَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» فَبَايَعْتُهُ عَلَى هَذَا». (بخاری: ۵۸)

ترجمه: «جریر بن عبد الله ﷺ می گوید: خدمت نبی اکرم ﷺ شرفیاب شده، عرض کردم: ای پیامبر گرامی! می خواهم با دست مبارک شما، بر اسلام، بیعت کنم. رسول الله ﷺ در کار بیعت بر اسلام، خیر خواهی و نصیحت مسلمانان را نیز شرط قرار داد. و من هم طبق آن شرایط، بیعت نمودم».

۳- کتاب علم

باب (۱): فضیلت علم و دانش

۵۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُحَدِّثُ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَرِهَ مَا قَالَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ، قَالَ: «أَيْنَ أَرَاهُ- السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ؟» قَالَ: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ: «إِذَا وُسِّدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»». (بخاری: ۵۹)

ترجمه: «از ابو هریره رضی اللہ عنہ روایت است که: روزی، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در جلسه‌ای، مردم را وعظ و ارشاد می‌کرد که یک مرد بادیه نشین، وارد مجلس شد و درباره قیامت، سؤال کرد و گفت: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم (بدون اینکه پاسخ بدهد) به صحبت خود ادامه داد. بعضی‌ها فکر کردند که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سؤال را شنید اما چون از این سؤال، خوشش نیامد، جوابی نداد. بعضی‌ها گفتند: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سؤال را نشنیده است. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بعد از اینکه به سخنش خاتمه داد، پرسید: «سائل کجا است؟» سائل عرض کرد: یا رسول الله! من حاضرم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش». وی پرسید: امانت چگونه ضایع می‌شود؟ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه کارها بدست نا اهلان سپرده شوند، منتظر قیامت باشید»».

باب (۲): آموختن با صدای بلند

۵۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ قَالَ: تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي سَفَرَةٍ سَافَرْنَاَهَا فَأَذْرَكْنَا وَقَدْ أَرْهَقْنَا الصَّلَاةَ وَخُنْ نَتَوَضَّأُ فَجَعَلْنَا نَمْسُحُ عَلَى أَرْجُلِنَا فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ الثَّارِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا»». (بخاری: ۶۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ می‌گوید: در یکی از مسافرت‌ها، رسول اکرم از ما عقب ماند و وقتی که به ما رسید، نماز تأخیر شده بود. به دلیل تأخیر نماز، ما با سرعت وضو گرفته، پاها را با دست، تر

می‌کردیم. رسول الله ﷺ با صدای بلند، دو یا سه بار فرمود: «قوزک‌ها در معرض رفتن و سوختن در آتش دوزخ هستند»». (یعنی اگر در وضو، سرعت بخرج داده شود به نحوی که قوزک پاها خوب شسته نشوند، عذاب آن بسیار سخت است).

باب (۳): امتحان پیروان به وسیله رهبر و پیشوا

۵۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ فَحَدَّثُونِي مَا هِيَ؟» فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا التَّخْلَةُ، فَاسْتَحْيَيْتُ، ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هِيَ التَّخْلَةُ»». (بخاری: ۶۱)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «درختی در میان درخت‌ها وجود دارد که هیچگاه برگ‌هایش نمی‌ریزند و مؤمن نیز مانند آن درخت است. بگوئید آن درخت، کدام است؟» حاضران، درختان جنگل را برشمردند. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بنظم رسید که آن، باید درخت خرما باشد اما بخاطر کثرت شرم و حیا نتوانستم چیزی اظهار کنم، تا آنکه حاضران عرض کردند: ای پیامبر خدا ﷺ آن درخت را به ما معرفی کن. رسول الله ﷺ فرمود: «آن درخت، درخت خرما است»».

باب (۴): خواندن حدیث بر عالم و محدث

۵۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ، فَأَنَاحَهُ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ عَقَلَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ وَالنَّبِيُّ ﷺ مُتَّكِيٌّ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ، فَقُلْنَا: هَذَا الرَّجُلُ الْأَبْيَضُ الْمُتَّكِيُّ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: يَا ابْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ أَجَبْتُكَ» فَقَالَ: إِنِّي سَأَلْتُكَ فَمَشَدُّ عَلَيْكَ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَلَا تَحِدْ عَلَيَّ فِي نَفْسِكَ، فَقَالَ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ». فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَكَ اللَّهُ أَرْسَلَكَ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَصُومَ هَذَا الشَّهْرَ مِنَ السَّنَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ، اللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ هَذِهِ الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيَائِنَا فَتَقْسِمَهَا عَلَى فُقَرَائِنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». فَقَالَ الرَّجُلُ: آمَنْتُ بِمَا جِئْتُ بِهِ، وَأَنَا رَسُولُ مَنْ وَرَائِي مِنْ قَوْمِي، وَأَنَا ضِمَامُ بْنُ ثَعْلَبَةَ، أَخُو بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرِ». (بخاری: ۶۳)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: روزی، خدمت رسول اکرم ﷺ در مسجد نشستیم. بودیم. شتر سواری از راه رسید و شترش را در مسجد، خوابانید و پاهایش را بست و از حاضرین پرسید: کدام یک از

شما محمد است؟ رسول الله ﷺ در جمع صحابه ﷺ تکیه زده و نشسته بود. حاضرین گفتند: او که تکیه زده است، محمد ﷺ است. آن شخص تازه وارد، گفت: ای فرزند عبدالمطلب! رسول الله ﷺ فرمود: «بگو چه می‌خواهی؟» گفت: من چند سؤال دارم و در آنها سختگیری بخرج می‌دهم ولی شما به دل نگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «هر چه دلت می‌خواهد، سؤال کن». آن شخص، گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار کسانی که قبل از تو بوده‌اند، سوگند می‌دهم، آیا خداوند تو را برای هدایت تمام مردم فرستاده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خداوند به تو امر فرموده که ما، روزانه پنج بار نماز بخوانیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خدا به تو دستور داده که ما ماه رمضان را روزه بگیریم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری، به خدا سوگند». باز پرسید: تو را به خدا سوگند، آیا الله دستور داده است که از اغنیای ما زکات بگیریم و آن را بین فقرا یا ما تقسیم کنی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری». آن شخص گفت: به تمام احکامی که شما آورده‌ای، ایمان آوردم. قبیله‌ام مرا فرستاده است. نام من، ضمام بن ثعلبه است و از قبیله بنی سعد بن بکر هستم».

۵۸- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ رَجُلًا، وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَرْقَهُ، قَالَ: فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلُّ مُمَزَّقٍ». (بخاری: ۶۴)

ترجمه: «از عبدالله بن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که رسول الله ﷺ نامه‌اش را توسط شخصی به امیر بحرین فرستاد تا وی آن را به کسری (شاه ایران) برساند. وقتی کسری نامه را خواند، آن را پاره کرد. راوی می‌گوید: رسول الله آنها را نفرین کرد و دعا کرد تا مملکت آنها تکه پاره شود».

۵۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ لَا يَقْرَأُونَ كِتَابًا إِلَّا مَخْتُومًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، نَقَشَهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ». (بخاری: ۶۵)

ترجمه: «از انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ نامه‌ای نوشت یا می‌خواست نامه‌ای بنویسد. به حضرتش اطلاع دادند که آنها (اهل فارس) نامه بدون مهر را نمی‌خوانند. پس آنحضرت برای خود انگشتری از نقره ساخت که جمله (محمد رسول الله) بر روی آن حک شده بود. انس می‌گوید: گویا هم اکنون سفیدی و درخشندگی آن انگشتر را در دست (مبارک) رسول خدا ﷺ مشاهده می‌نمایم».

۶۰- «عَنْ أَبِي وَقِيدٍ اللَّيْثِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ

اللَّهِ ﷺ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحُلُقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَذْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ الثَّقْرِ الثَّلَاثَةِ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَأَوَاهُ اللَّهُ وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ» (بخاری: ۶۶)

ترجمه: «از ابو واقد لیثی رضی الله عنه روایت است که: روزی، رسول الله ﷺ با جمعی از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) که سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف کردند و سومی برگشت. راوی می‌گوید: یکی از آن دو، جایی برای خود پیدا کرد و نشست. دومی پشت سر جمع، نشست. رسول الله پس از اتمام وعظ، فرمود: «آیا می‌خواهید شما را در مورد این سه نفر، آگاه سازم؟ یکی از آنان، بخاطر رضای خدا آمده بود. خداوند او را جای داد. دومی شرم کرد، خداوند را نیز از آن بنده، شرم آمد (او را بخشید). سومی روگردانی کرد، خداوند نیز از او اعراض نمود».

باب (۵): پیامبر ﷺ می‌فرماید: چه بسا کسی که تبلیغ به او میرسد از خود مبلغ، فهمیده‌تر باشد
 ۶۱- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَعَدَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعِيرِهِ وَأَمْسَكَ إِنْسَانٌ بِخِطَامِهِ - أَوْ بِزِمَامِهِ - قَالَ: «أَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟ فَسَكْتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ سِوَى اسْمِهِ. قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ؟ قُلْنَا بَلَى. قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا؟ فَسَكْتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ. فَقَالَ: «أَلَيْسَ بِذِي الْحِجَّةِ؟ قُلْنَا: «بَلَى». قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ بَيْنَكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ» (بخاری: ۶۷)

ترجمه: «ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ سوار شتر بود و شخصی مهار آن را در دست داشت. رسول الله ﷺ خطاب به صحابه، فرمود: «امروز، چه روزی است؟» راوی می‌گوید: همه ما سکوت نموده، تصور کردیم که رسول الله ﷺ، نام دیگری سواى این نام، برایش در نظر دارد. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا امروز، روز قربانی نیست؟» گفتیم: آری. بعد فرمود: «این کدام ماه است؟» همه سکوت کردیم و تصور نمودیم ممکن است رسول الله ﷺ اسم دیگری برای این ماه، تعیین کند. بعد فرمود: «آیا این ماه، ذوالحجه نیست؟» گفتیم: آری. بعد رسول الله ﷺ فرمود: «همانا مال و جان شما، مانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم هستند و کسی حق ندارد که به ناحق، حرمت مال و جان برادر مسلمان خود را پایمال کند. هر یک از شما حاضرین، این احکام را به کسانی که حضور ندارند، برساند. چه بسا فرد غایب از شخص حاضر، مطلب را بهتر دریابد».

باب (۶): تعیین اوقات برای هدایت و ارشاد

۶۲- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا». (بخاری: ۶۸)

ترجمه: «ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز یکبار را در نظر گرفته بود. و بخاطر اینکه وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی و دلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می ورزید».

۶۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا»». (بخاری: ۶۹)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در امور دین، آسان بگیرید و سخت گیر نباشید. مژده دهید و بیزار نکنید»».

باب (۷): هرگاه خداوند، خوبی کسی را بخواهد، علم دین نصیب او می گرداند

۶۴- «عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ»». (بخاری: ۷۱)

ترجمه: «معاویه رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس که خداوند در حق او اراده خیر نماید، به وی فهم دین، نصیب خواهد کرد. من (رسول الله) تقسیم کننده (علوم و معارف شریعت) هستم. اما عطا کننده اصلی، خداوند است. و این امت همچنان بر دین خدا استوار خواهد ماند و مخالفت مخالفان به آنها ضرری نخواهد رساند تا اینکه قیامت فرا رسد»».

باب (۸): درک وفهم علم

۶۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأُتِيَ بِجَمَارٍ فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً مِثْلُهَا كَمَثَلِ الْمُسْلِمِ» فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ فَسَكَتُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ»». (بخاری: ۷۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم که جماری (پیه درخت خرما) آوردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «در میان درختان، درختی شبیه مسلمان است». من خواستم بگویم درخت خرماست. اما چون دیدم کوچکترین آنها هستم سکوت نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «درخت خرما است»».

باب (۹): غبطه خوردن در علم و حکمت

۶۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَ عَلَى هَلَكْتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا».

(بخاری: ۷۳)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «غبطه جایز نیست مگر در دو مورد. یکی، شخصی که خداوند به او مال و ثروت داده و به او همت بخشیده است تا آن را در راه خدا خرج کند. دوم، کسی که خداوند به او علم و معارف شرعی عنایت فرموده و او از علم خود، دیگران را بهره‌مند می‌سازد و با عدالت، قضاوت می‌کند».

باب (۱۰): دعا برای فهم و درک قرآن

۶۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ».

(بخاری: ۷۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «پروردگارا! به وی فهم و درک قرآن، عنایت فرما».

باب (۱۱): کودک چه وقت می‌تواند در حلقه علم حدیث بنشیند؟

۶۸- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الْإِحْتِلَامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بَيْنِي إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الْأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ عَلَيَّ».

(بخاری: ۷۶)

ترجمه: «از عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: روزی، در دوران نوجوانی، سوار بر ماده الاغی بودم و بسوی سرزمین «منا» می‌رفتم. رسول الله ﷺ در «منا» بدون اینکه ستره‌ای گذاشته باشد، مشغول نماز بود. الاغم را برای چراها کرده، از جلوی بعضی از نمازگزاران عبور کردم و خود را به صف نماز رساندم. کسی مرا بر این کار، سرزنش نکرد».

۶۹- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّبِيعِ رضی الله عنه قَالَ: عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ حَجَّةً مَجَّهَا فِي وَجْهِي وَأَنَا ابْنُ خَمْسٍ سِنِينَ مِنْ دَلْوٍ».

(بخاری: ۷۷)

ترجمه: «محمود بن ربیع رضی الله عنه می‌گوید: بخوبی یاد دارم زمانی که من پنج ساله بودم، رسول الله ﷺ اندکی آب از دلوی برداشت و پس از مضمضه، آب‌ها را بر چهره من پاشید».

باب (۱۲): فضیلت کسی که خود می آموزد و به دیگران می آموزاند

۷۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قِيلَتِ الْمَاءُ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّا وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أُمْسَكَتِ الْمَاءُ، فَفَنَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ»». (بخاری: ۷۹)

ترجمه: «از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال علم و دانشی که خداوند مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب می کند. سپس در آن زمین، گیاه و دانه می روید. و زمینی که سخت است، آب را بر روی خود نگاه می دارد. و خداوند، بوسیله آن آب به بندگانش نفع می رساند و بندگان الله از آن آب می نوشند و به دیگران نیز می نوشاند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می کنند. و بارانی که در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگه می دارد و نه گیاهی می رویاند. این زمین، مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نکرده و اهمیتی نداده است. و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده ام، قبول نکرده است»».

باب (۱۳): از بین رفتن علم و بروز جهل و نادانی

۷۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَنْبُتَ الْجَهْلُ وَيُشْرَبَ الْحُمُرُ وَيَظْهَرَ الزَّنا»». (بخاری: ۸۰)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از جمله نشانه های قیامت این است که جهل و نادانی فراگیر خواهد شد و علم و دانش از بین خواهد رفت. و زنا و شراب خواری آشکار و علنی انجام خواهد گرفت»».

۷۲- «وَعَنْهُ صلی الله علیه و آله قَالَ: لِأَحَدَثِكُمْ حَدِيثًا لَا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَظْهَرَ الزَّنا، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لِحَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيْمُ الْوَاحِدُ»». (بخاری: ۸۱)

ترجمه: «همچنین از انس رضی الله عنه روایت است که فرمود: حدیثی را برای شما بیان می کنم که کسی دیگر برای شما بیان نخواهد کرد: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «برخی از نشانه های قیامت، عبارت اند از

این که علم کم می شود، جهل و نادانی غلبه پیدا می کند، زنا رواج می یابد و تعداد زنان، زیاد و تعداد مردان، کم می شود تا جایی که یک مرد، سرپرستی پنجاه زن را به عهده خواهد گرفت».

باب (۱۴): فضیلت علم

۷۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحٍ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمُ». (بخاری: ۸۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جایی که سیری از ناخن هایم بیرون می آمد. سپس باقیمانده آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

باب (۱۵): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزی

۷۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِئَى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ؟ فَقَالَ: «أَذْبَحْ وَلَا حَرَجَ». فَجَاءَ آخَرُ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَتَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلَا حَرَجَ». فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قَدَّمَ وَلَا أَخَّرَ إِلَّا قَالَ: «افْعَلْ وَلَا حَرَجَ». (بخاری: ۸۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در مراسم حجة الوداع در «منا» برای پاسخ به سؤالات مردم، توقف کرده بود. شخصی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من به دلیل فراموشی و عدم آگاهی، قبل از اینکه ذبح کنم موهای سرم را تراشیده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد». بعد شخص دیگری آمد و گفت: ای پیامبر خدا! بدلیل غفلت و ناآگاهی، قبل از اینکه رمی جمره کنم، ذبح کرده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی ندارد». راوی (ابن عمرو) می گوید: آن روز، هر کس هر حکمی را پس و پیش نموده بود و از رسول الله ﷺ در باره آن سؤال می کرد، رسول الله ﷺ در جواب می فرمود: «انجام بده و اشکالی ندارد».

باب (۱۶): جواب دادن به فتوا با تکان دادن سر یا دست

۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُقْبَضُ الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ وَالْفِتْنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْهَرْجُ؟ فَقَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَفَهَا كَأَنَّهُ يُرِيدُ الْقَتْلَ». (بخاری: ۸۵)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی خواهد رسید که علم از میان خواهد رفت، و جهل و نادانی و فتنه آشکار خواهد شد و هرج و مرج زیاد خواهد گردید». سؤال شد: ای رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بگونه‌ای حرکت داد که به قتل و کشتار، دلالت می‌کرد».

۷۶- «عَنْ أَسْمَاءَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلَّيَ الْعَشِيُّ، فَجَعَلْتُ أَصْبُ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَأَتَيْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أَرِيتهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي فُجُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ- لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- مِنْ فِتْنَةٍ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ. يُقَالُ: مَا عَلِمَكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُؤَقِنُ- لَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَاجْبَنَّا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلَاثًا. فَيَقَالُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ- لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ». (بخاری: ۸۶)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: (هنگامی که مردم را مضطرب و پریشان دیدم) نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و او را در حال نماز دیدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ایشان به سوی آسمان اشاره کرد. سپس بقیه مردم را دیدم که نماز می‌خواندند. عایشه گفت: «سبحانه الله». من پرسیدم: آیا اتفاقی افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلی. من برخاستم، نزدیک بود بیهوش شوم، مقداری آب بر سر و صورت خود ریختم. (سپس مشاهده کردم که) پیامبر صلی الله علیه و آله پس از حمد و ثنای خداوند عز و جل، فرمود: «آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اکنون نشان دادند، حتی بهشت و دوزخ را. و به من وحی شد که: شما در قبرهایتان مانند فتنه مسیح دجال، مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌گیرید. و از شما می‌پرسند که در مورد این مرد (پیامبر صلی الله علیه و آله) چه می‌دانی؟ فرد مؤمن و کسی که اعتقادش راسخ است، می‌گوید: او محمد، فرستاده خداست که برای ما هدایت و روشنی به ارمغان آورده است و سه بار این جمله را تکرار می‌کند. بعد به او می‌گویند: آسوده بخواب. می‌دانستیم که شما به او ایمان و اعتقاد داری. ولی منافق و کسی که ایمانش، متزلزل بوده، می‌گوید: نمی‌دانم، شنیدم که مردم چیزهایی می‌گفتند، من نیز همان را تکرار می‌کردم».

باب (۱۷): سفر برای دانستن یک مسئله و تعلیم آن به اهل خود

۷۷- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رضی الله عنه: أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَتَهُ لِأَيِّ إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةً فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكَ أَرْضَعْتَنِي وَلَا أَخْبَرْتَنِي فَرَكِبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ». (بخاری: ۸۸)

ترجمه: «عقبه بن حارث می‌گوید: با دختر ابواهاب بن عزیز ازدواج کرده بودم. زنی آمد و گفت: من عقبه و همسرش را شیر داده‌ام (یعنی آنها برادر و خواهر رضاعی هستند). گفتم: من نمی‌دانستم و تو هم به ما نگفته بودی. سپس، سوار بر شتر شدم و در مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه می‌خواهی با او زندگی کنی در حالی که چنین سخنی به میان آمده است؟» راوی می‌گوید: عقبه از او جدا شد و آن زن، با کسی دیگر، ازدواج کرد».

باب (۱۸): تناوب در فراگیری علم

۷۸- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارِي مِنْ الْأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ ابْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاقَبُ الزُّرُورَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَنْزِلُ يَوْمًا، وَأَنْزَلَ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ حِثُّهُ يَحْبِرُ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَنَزَلَ صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، فَقَالَ: أَأَنْتَ هُوَ، فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَّثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَإِذَا هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: أَطَلَقَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ قَالَتْ: لَا أَذْرِي، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: أَطَلَقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ». (بخاری: ۸۹)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: من و یکی از همسایگان انصاری‌ام در محله بنی‌امیه در اطراف مدینه سکونت داشتیم و به نوبت، در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر می‌شدیم. روزی که نوبت من بود، اخبار وحی و وقایع آنروز را به اطلاع ایشان می‌رساندم و روزی که نوبت او بود، اخبار وحی و دیگر وقایع را به اطلاع من می‌رسانید. در یکی از روزها که دوست انصاری من از محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله برگشته بود، با شدت درب خان، مرا به صدا در آورد و گفت: عمر اینجاست؟ من سراسیمه بیرون آمدم. او با دیدن من گفت: امروز اتفاق بسیار مهمی افتاده است (رسول اکرم همسران خود را طلاق داده است). عمر می‌گوید: من بلافاصله نزد حفصه رفتم و دیدم که گریه می‌کند. پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را طلاق

داده است؟ حفصه گفت: خبر ندارم. آنگاه خدمت آنحضرت ﷺ شرفیاب شدم و بی درنگ، همانطور که ایستاده بودم، پرسیدم: همسرانت را طلاق داده ای؟ فرمود: خیر. (من از خوشحالی) فریاد زدم: الله اکبر».

باب (۱۹): اظهار خشم و ناراحتی هنگام تعلیم بسبب مشاهده چیز ناخوشایند

۷۹- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا أَكَادُ أَذْرِكُ الصَّلَاةَ مِمَّا يُطَوِّلُ بَنًا فَلَانٌ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْ يَوْمِئِذٍ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مُتَفَرِّقُونَ، فَمَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ»». (بخاری: ۹۰)

ترجمه: «از ابو مسعود انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که: شخصی گفت: ای رسول خدا! چون فلان (امام) نمازش را بسیار طولانی می کند، ممکن است نماز جماعت را ترک کنم. ابومسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ را در خطابه آروز چنان خشمگین دیدم که قبلاً او را به آن حال ندیده بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شما، مردم را از دین متفرق می کنید. آگاه باشید، هر کس که امامت نماز را به عهده دارد، آنرا کوتاه بگیرد و طولانی نکند. زیرا در میان نماز گزاران، افراد بیمار، ضعیف و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».

۸۰- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللَّقْظَةِ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وَكَأَهَهَا» أَوْ قَالَ: «وِعَاءَهَا وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرَّفَهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتَعَ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدَّهَا إِلَيْهِ». قَالَ: فَصَالَةُ الْإِبِلِ؟ فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ، أَوْ قَالَ: احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ: «وَمَا لَكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَجِدَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرَعَى الشَّجَرَ، فَذَرَهَا حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا». قَالَ: فَصَالَةُ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّنْبِ»». (بخاری: ۹۱)

ترجمه: «زید بن خالد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که: مردی از رسول الله ﷺ درباره چیز گم شده ای که پیدا شده است سؤال نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «برخی از مشخصات آن (مانند نوع ظرف یا چیزی که دور آن بسته شده است) را تا یک سال، برای مردم اعلام کن. اگر صاحبش پیدا نشد، از آن استفاده کن. و اگر صاحبش پیدا شد آنرا به او برگردان». سائل پرسید: اگر شتر گم شده ای پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ (از شنیدن آن) به اندازه ای خشمگین شد که رخسار مبارکش سرخ گشت و فرمود: «تو با شتر چه کار داری؟ (یعنی شتر گم نمی شود) زیرا شتر با ذخیره آب و مقاومتی که دارد، هرگاه گرسنه شود، پای درختی می رود و تغذیه می کند و هرگاه تشنه شود، آب پیدا می کند تا زمانی که صاحبش پیدا شود». سائل پرسید: اگر گوسفندی پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن گوسفند یا از آن تو و یا از آن برادرت خواهد بود. و اگر نگهداری نکنی، از آن گرگ خواهد شد».

۸۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أَكْثَرَ عَلَيْهِ غَضَبٌ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ». قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حَذَافَةُ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ». فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (بخاری: ۹۲)

ترجمہ: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: از نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم درباره چیزهایی که خوشش نمی آمد، سؤال کردند. وقتی که آن پرسشها افزایش پیدا کرد، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خشمگین شد و خطاب به مردم فرمود: «هر چه می خواهید پرسید». مردی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». دیگری برخاست و گفت: ای رسول الله! پدر من کیست؟ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «پدرت سالم غلام آزاد شده شیبه است». عمر رضی اللہ عنہ که متوجه خشم و ناراحتی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد، گفت: ای رسول خدا! ما به خداوند عز و جل پناه می بریم. (زیرا باعث ناراحتی شما شدیم)».

باب (۲۰): کسی که یک سخن را برای اینکه مردم بفهمند سه بار تکرار می کند

۸۲- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَلَّمَ ثَلَاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا، حَتَّى تَفْهَمَ عَنْهُ». (بخاری: ۹۴)

ترجمہ: «انس رضی اللہ عنہ روایت میکند که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم وقتی که سلام می کرد، سه بار آنرا تکرار می نمود. و هرگاه، سخنی می گفت، آنرا سه بار تکرار میکرد تا مردم، آنرا خوب بفهمند».

باب (۲۱): تعلیم زن و فرزندان و زیردستان

۸۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوْلَاهُ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ»». (بخاری: ۹۷)

ترجمہ: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سه شخص اند که نزد خدا دو اجر دارند. اول: اهل کتابی که به پیامبرش و به محمد صلی اللہ علیہ وسلم ایمان بیاورد. دوم: غلامی که حق خدا و صاحبش را ادا کند. سوم: مردی که کنیزش را بخوبی تربیت نماید و علم و دانش بیاموزد. سپس او را آزاد نماید و با وی ازدواج کند. هریک از اینها دو پاداش دارند»».

باب (۲۲): پند و نصیحت کردن امام زنان را

۸۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَظَنَّ أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعِ النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُرْطَ وَالْحَاتَمَ، وَبِلَالٌ يَأْخُذُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهِ». (بخاری: ۹۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله ﷺ همراه بلال از مسجد بیرون شد و گمان نمود که زنها وعظ و ارشاد او ﷺ را نشنیده اند. بار دیگر به وعظ و راهنمایی آنان پرداخت و آنها را امر به صدقه دادن نمود. زنان شروع به انداختن گوشواره ها و انگشترهایشان نمودند. و بلال رضی الله عنه آنها را در دامنش جمع آوری می نمود.»

باب (۲۳): آزمندی برای فراگرفتن حدیث

۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَنَّ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلَ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ جِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ». (بخاری: ۹۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسانی روز قیامت برای شفاعت شما سعادت بیشتری دارند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! چون عشق و علاقه تو را نسبت به حدیث دیدم، می دانستم که کسی قبل از تو، این سؤال را از من نخواهد پرسید. کسانی روز قیامت برای شفاعت من سعادت بیشتری دارند که با اخلاص و از صمیم قلب، لا اله الا الله بگویند.»

باب (۲۴): علم چگونه از بین می رود؟

۷۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (بخاری: ۱۰۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند علم را از سینه بندگان خود محو نمی کند، بلکه با وفات علما آنرا از بین می برد. و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می دهند و مسائل خود را از آنها می پرسند. رهبران نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را به گمراهی می کشند.»

باب (۲۵): آیا روز جداگانه ای برای تعلیم زنان اختصاص داده شود؟

۸۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ فَأَجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيهَا قَالَ لِهِنَّ: «مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلَاثَةً مِنْ وَلَدِهَا إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَاثْنَتَيْنِ»». (بخاری: ۱۰۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: زنان خطاب به نبی اکرم ﷺ گفتند: مردان تو را تصاحب نموده (و برای ما) وقتی باقی نگذاشته اند. فرصتی به ما اختصاص بده تا نزد شما حاضر شویم. رسول الله ﷺ روزی را برای آنان تعیین نمود. (و در آنروز) فرمود: «هر زنی که سه فرزند خود را از دست بدهد، آنان، در روز قیامت برای مادرانشان حجابی در برابر آتش دوزخ خواهند شد». زنی گفت: اگر دو فرزندش را از دست بدهد باز هم آنها حجاب می شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی»».

وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ»». (بخاری: ۱۰۲).

«و در یک روایت از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «سه فرزندی که به سن بلوغ نرسیده باشند»».

باب (۲۶): کسی که چیزی را بشنود و برای فهمیدن آن دوباره پرسد

۸۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حُسِبَ عُذْبٌ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: أَوْلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الانشقاق: ۸]؟ قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرُضُ وَلَكِنْ مِنْ تُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ»». (بخاری: ۱۰۳)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می گردد»».

عایشه می گوید: گفتم: مگر نه اینست که خداوند می فرماید: بزودی محاسبه آسانی خواهد شد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «این عَرَضه اعمال است ولی اگر حساب دقیق به عمل آید، هلاک می گردد»».

باب (۲۷): حاضران به غائبان ابلاغ نمایند

۸۹- «عَنْ أَبِي شَرِيحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَلْعَدَ مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، يَقُولُ قَوْلًا، سَمِعْتُهُ أَذْنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي وَأَبْصَرْتُهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ حَمْدُ اللَّهِ وَأَنْتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ فَلَا يَحِلُّ لَأَمْرِي يَوْمُنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا

دَمًا، وَلَا يَعْصِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقُولُوا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبُ». (بخاری: ۱۰۴)

ترجمه: «ابوشریح رضی الله عنه می گوید: فردای روز فتح مکه با گوشه‌ایم شنیدم و با قلبم فهمیدم و با چشمانم نظاره گر آن بودم که آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند متعال، فرمود: «مکه جایی است که خداوند آنرا حرام قرار داده است، نه مردم. پس هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، در آن خون ریزی نکند و درختی را قطع ننماید. اگر کسی بخود اجازه دهد و چنین کاری کند و بگوید که پیامبر کرده است، به او بگویند: خداوند فقط به پیامبرش ﷺ آنهم در بخشی از روز، چنین اجازه‌ای داده نه به شما. از امروز، حرمت آن، مانند دیروز می‌باشد. (آنچه را گفتم) حاضران باید به غائبان، ابلاغ کنند».

باب (۲۸): گناه کسی که به دروغ، چیزی به پیامبر ﷺ نسبت دهد

۹۰- «عن عَيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ»». (بخاری: ۱۰۶)

ترجمه: «علی رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سخنی را به دروغ به من نسبت ندهید. زیرا کسی که به دروغ، سخنی را به من نسبت دهد، وارد آتش می‌شود».

۹۱- «عَنْ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۱۰۹)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «کسی که به من سخنی را نسبت دهد و من آنرا نگفته باشم، باید جای خود را در آتش، آماده کند».

۹۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَسَمَّوْا بِأَسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي وَمَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ فِي صُورَتِي، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۱۱۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید ولی از کنیه من (ابو القاسم) استفاده نکنید. هرکس مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا خواب دیده است. زیرا شیطان نمی‌تواند خود را به صورت من در آورد. و هرکس به دروغ، چیزی را به من نسبت دهد، پس باید جایگاهش را در جهنم، آماده کند».

باب (۲۹): نوشتن علم

۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْقَتْلَ أَوْ الْفِيلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَالْمُؤْمِنِينَ، أَلَا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، أَلَا وَإِنَّهَا حَلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، أَلَا وَإِنَّهَا سَاعَتِي هَذِهِ؛ حَرَامٌ لَا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلَا يُعْصَدُ شَجَرُهَا، وَلَا تُلْتَقِطُ سَاقِطُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ، فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ؛ إِمَّا أَنْ يُعْقَلَ، وَإِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ». فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ: اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «اَكْتُبُوا لِأَبِي فَلَانٍ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: إِلَّا الْإِذْخَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِلَّا الْإِذْخَرَ إِلَّا الْإِذْخَرَ» (بخاری: ۱۱۲)

ترجمہ: «ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت می کند کہ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند مانع وقوع خونریزی یا حملہ فیل ہا بہ مکہ شد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و مؤمنان را بر اہل مکہ غالب گردانید۔ بدانید کہ مکہ نہ برای کسی قبل از من و نہ بعد از من، حلال قرار دادہ شدہ است و فقط بخشی از یک روز برای من حلال قرار دادہ شد۔ و بدانید کہ از این لحظہ بہ بعد، (برای ہمیشہ) حرام قرار دادہ شد۔ بنابراین، نہ خار آن کندہ شود ونہ درخت آن قطع گردد و نہ مال گم شدہ آن برداشتہ شود مگر اینکہ بہ صاحبش برگردانیدہ شود۔ و اگر کسی در آن کشتہ شود، اولیای دم مختارند کہ: یا دیہ (خون بہا) بگیرند و یا قاتل را قصاص کنند»۔ مردی یمنی آمد و گفت: ای رسول خدا! این سخنان را برای من بنویس۔ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم (خطاب بہ ہمراہانش) فرمود: «برای ابو فلان بنویسید»۔ مردی از قبیلہ قریش گفت: ای رسول اللہ! اذخر (نوعی گیاه سبز) را استثناء کنید زیرا ما آنرا درخانہ ہا و در قبرہایمان مورد استفادہ قرار میدہیم۔ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پذیرفت و فرمود: «بجز اذخر، بجز اذخر»۔ (یعنی کندن و قطع کردن اذخر از قاعدہ حرمت، مستثنا است)۔

۹۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم وَجَعُهُ قَالَ: «اَتْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّعْطُ، قَالَ: «فُومُوا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَبَيْنَ كِتَابِهِ» (بخاری: ۱۱۴)

ترجمہ: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: وقتی کہ بیماری پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شدت گرفت، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم کہ بعد از آن، گمراہ نشوید»۔ عمر رضی اللہ عنہ گفت: درد بیماری بر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم چیرہ شدہ است، کتاب خدا برای ما کافیست۔ مردم، در این بارہ اختلاف نظر پیدا کردند و سر و صدا زیاد شد۔ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نزد من اختلاف و منازعہ شایستہ نیست، برخیزید و بروید»۔

باب (۳۰): تعلیم، وعظ و ارشاد در شب

۹۵- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَاذَا أَنْزَلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفَنَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقُظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، قُرْبَ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا غَارِيَةٍ فِي الْآخِرَةِ»». (بخاری: ۱۱۵)

ترجمه: «ام المؤمنین؛ ام سلمه رضی اللہ عنہا؛ روایت میکند که: شبی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بیدار شد و فرمود: «سبحان الله! امشب چه فتنه‌هایی نازل شده است و چه دروازه گنج‌هایی گشوده شده است. آنهایی را که در اتاق‌ها خوابند (ازواج مطهرات را) بیدار کنید چه بسا کسانی که در دنیا پوشیده‌اند ولی در آخرت، لخت و عریان می‌شوند»».

باب (۳۱): شب بیداری برای فراگیری علم و دانش

۹۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ»». (بخاری: ۱۱۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در یکی از آخرین روزهای عمر مبارکشان پس از ادای نماز عشا، برخاست و فرمود: «امشب را بخاطر بسپارید. زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند»».

۹۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: بَثُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رضی اللہ عنہا زَوْجِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا. فَصَلَّى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْغُلَامُ». - أَوْ كَلِمَةً تُشَبِّهُهَا - ثُمَّ قَامَ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ أَوْ خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ»». (بخاری: ۱۱۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: شبی در خانه خاله ام؛ میمونه بنت حارث؛ همسر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم؛ خوابیدم و پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نیز در آن شب نزد خاله‌ام بود. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس از خواندن نماز عشاء به خانه برگشت و چهار رکعت نماز خواند و خوابید. سپس برخاست و پرسید: «پسر بچه خوابید؟» و یا سخنی مانند این. بعد از آن به نماز ایستاد. من هم سمت چپ ایشان ایستادم. اما رسول خدا مرا سمت راست خود قرار داد و پنج رکعت نماز خواند. بعد از آن، دو رکعت دیگر ادا کرد و خوابید طوری که صدای نفس ایشان را می‌شنیدم. سرانجام برای ادای نماز، برخاست و بیرون رفت».

باب (۳۲): حفظ علم

۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: أَكْثَرُ أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَوْ لَا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُو: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى﴾ [البقرة: ۱۵۹]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿الرَّحِيمُ﴾، إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزُمُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بِشَبَعِ بَطْنِهِ وَيَحْضُرُ مَا لَا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لَا يَحْفَظُونَ». (بخاری: ۱۱۸)

ترجمہ: «ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: مردم می گویند: ابوہریرہ احادیث بسیاری روایت میکند. باید بگویم کہ اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی بود هیچ حدیثی برای شما روایت نمی کردم. سپس آنها را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى﴾ تا ﴿الرَّحِيمُ﴾ (بیگمان کسانی کہ پنهان می دارند آنچه را کہ از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده ایم بعد از آنکہ آنرا برای مردم در این کتاب بیان نمودیم، اینها کسانی اند کہ خداوند آنها را نفرین کرده و نفرین کنندگان دیگر (مردم و فرشته) نیز آنها را نفرین می کنند، مگر کسانی کہ توبہ کنند و بہ اصلاح حال خود پرداختہ، (آنچه را کہ پنهان می داشتند) آشکار سازند، توبہ آنان را می پذیرم و من بسی توبہ پذیر و مہربانم). برادران مہاجر در بازار مشغول تجارت بودند و برادران انصار ہم مشغول کشاورزی. اما ابوہریرہ کاری نداشت و ہمیشہ ہمراہ پیامبر بود و فقط بہ سیرشدن شکمش بسندہ می کرد و دنبال علم و دانش بود. جایی کہ بقیہ حاضر نبودند، او حضور داشت و آنچه را کہ دیگران حفظ نمی کردند، او حفظ می کرد».

۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أُنْسَاهُ، قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ، قَالَ: فَعَرَفَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ». (بخاری: ۱۱۹)

ترجمہ: «ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بسیاری از سخنانی را کہ از شما می شنوم، فراموش می کنم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چادرت را پهن کن». من چادرم را پهن کردم و ایشان دو مشت در آن گذاشت و سپس فرمود: «آنرا جمع کن». من آنرا جمع کردم. بعد از آن، چیزی را فراموش نکردم».

۱۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَعَافَيْنِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثْنَتْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَثْنَتْهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ». (بخاری: ۱۲۰)

ترجمہ: «ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: دو نوع حدیث از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم حفظ کردم. نخست، احادیثی کہ آنها را روایت و نشر کردم. دوم، احادیثی کہ اگر آنها را روایت کنم، این گلویم بریدہ خواہد شد».

باب (۳۳): گوش فرادادن به علما

۱۰۱- «عَنْ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»». (بخاری: ۱۲۱)

ترجمه: «جریر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ در حجة الوداع خطاب به من فرمود: «مردم را ساکت کن». سپس، فرمود: «بعد از من کافر نشوید تا با جنگ و خونریزی یکدیگر را نابود سازید»».

باب ۳۴: اگر از عالمی بپرسند که کدام یک از مردم داناتر است، چه بگوید؟

۱۰۲- «عن أَبِي ابْنِ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيْبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرِدْ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُوَ ثَمٌّ، فَانْطَلِقْ وَانْطَلِقْ بِفَتَاهُ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَحَمَلًا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا وَنَامَا، فَانْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ ﴿فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ [الكهف: ۶۱]، وَكَانَ لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَانْطَلَقَا بِقِيَّةِ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: ﴿ءَاتَانَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ [الكهف: ۶۲]. وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: ﴿أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسْنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ﴾ [الكهف: ۶۳]. قَالَ مُوسَى: ﴿ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ [الكهف: ۶۴]. فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا رَجُلٌ مُسَبِّحٌ بِتُوبٍ أَوْ قَالَ: تَسْبِيحٌ بِتُوبِهِ، فَسَلَّمَ مُوسَى، فَقَالَ الْخَضِرُ: وَأَنْتَى بِأَرْضِكَ السَّلَامُ فَقَالَ: أَنَا مُوسَى. فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: ﴿هَلْ أَتَّبَعَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ [الكهف: ۶۶]. قَالَ: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ [الكهف: ۶۷]. يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَمْنِيهِ لَا تَعْلَمُهُ أَنْتَ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَمَكُهُ لَا أَعْلَمُهُ، ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ [الكهف: ۶۹]. فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ، فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعَرَفَ الْخَضِرُ، فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ تَوَلٍّ، فَجَاءَ عُصْفُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَتَقَرَّرَ تَقَرُّرًا أَوْ تَفَرَّتَيْنِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي

وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا كَنَفَرَةٍ هَذَا الْعُصْفُورُ فِي الْبَحْرِ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاكِ السَّفِينَةِ فَزَرَعَهُ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِثَغْرِ قُلُوبِ أَهْلِهَا؟ ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ ﴿٧٦﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٧﴾ [الكهف: ٧٢-٧٣]. فَكَانَتْ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا فَانْطَلَقَا فَإِذَا غُلَامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْعِلْمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ مِنْ أَغْلَاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ مُوسَى: ﴿أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾ [الكهف: ٧٤]. ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ ﴿٧٥﴾ [الكهف: ٧٥]. ﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ﴾ [الكهف: ٧٧]. قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ، فَأَقَامَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: ﴿لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ ﴿٧٧﴾ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ﴿[الكهف: ٧٧-٧٨]﴾ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا»». (بخاری: ۱۲۲)

ترجمه: «ابی بن کعب از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «موسی ﷺ در حالی که ایستاده بود و بنی اسرائیل را موعظه می‌کرد، از وی پرسیدند: از انسانها چه کسی داناتر است؟ موسی ﷺ گفت: من داناترین انسانها هستم. خداوند او را بخاطر اینکه علم را به او (خداوند) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحی کرد که: بنده ایی از بندگان من که در «مجمع البحرين» است از تو داناتر می‌باشد. موسی ﷺ گفت: پروردگارا! چگونه میتوانم نزد او بروم؟ به وی گفتند: ماهی ای را در زنبیلی قرار ده و با خود حمل کن. هر جا که ماهی ناپدید شد، او را آنجا خواهی دید. موسی ﷺ همراه یوشع بن نون ماهی ای را در زنبیلی نهاد و آنرا برداشت و براه افتاد. وقتی که کنار صخره ایی رسیدند، سر بر زمین گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی، خود را از زنبیل بیرون کشید و به آب رسانید. آنها بقیه شبانه روز را راه رفتند. هنگام صبح، موسی ﷺ به همراهش گفت: غذایمان را حاضر کن که خسته و گرسنه شده‌ایم. موسی ﷺ تا زمانیکه میعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگی نمی‌کرد. همراهش به او گفت: آن صخره را که کنار آن خوابیدیم، بیاد داری؟ ماهی را همانجا فراموش کردم. موسی ﷺ گفت: مکانی که ما در جستجوی آن هستیم، همانجا است. آنها از همان راهی که آمده بودند، باز گشتند. وقتی که به آن صخره رسیدند، مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است. موسی ﷺ سلام نمود. خضر گفت: در این سرزمین، سلام از کجاست؟ موسی گفت: من موسی هستم. خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری، آیا اجازه میدهی همراه تو باشم تا از آنچه که خداوند به تو آموخته است، به من نیز بیاموزی؟ گفت: ای موسی!

تو نمی‌توانی با من صبر کنی. زیرا خداوند عز و جل به من چیزهایی آموخته است که تو آنها را نمی‌دانی و در عوض، به تو چیزهایی آموخته که من نمی‌دانم. موسی گفت: انشاء الله صبر می‌کنم و از دستورات تو سر پیچی نخواهم کرد. بدین ترتیب، آنها در ساحل دریا، بدون کشتی براه افتادند. پس از مدتی، یک کشتی از کنار آنها عبور کرد. آنها از صاحبان کشتی خواستند تا آنها را همراه خود سوار کنند.

صاحبان کشتی، خضر را شناختند و بدون کرایه آنها را سوار کردند. در آن اثنا، گنجشکی بر کناره کشتی نشست و یکی، دو منقار از آب دریا برداشت. خضر خطاب به موسی گفت: علم من و تو در برابر علم خداوند، کمتر از مقدار آبی است که این گنجشک از دریا برداشت. سپس خضر علیه السلام یکی از تخته‌های کشتی را از جایش در آورد. موسی علیه السلام (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و حالا تو داری کشتی آنها را سوراخ می‌کنی تا همه را غرق سازی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که نمی‌توانی با من صبر کنی؟ موسی علیه السلام گفت: مرا بخاطر فراموشی‌ام بازخواست مکن. این نخستین فراموشی موسی بود. (سپس از کشتی پیاده شدند) و براه افتادند. (در راه) پسر بچه‌ای را دیدند که با بچه‌های دیگر مشغول بازی بود. خضر آن کودک را گرفت و سرش را از تن جدا کرد. موسی علیه السلام (در حالیکه خشمگین شده بود) گفت: چرا فرد بیگناهی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کشتی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی را نخواهی داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند. از اهالی روستا غذا خواستند. ولی آنها از دادن غذا امتناع ورزیدند. در همین روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت. خضر با اشاره دست آن دیوار را راست کرد. موسی علیه السلام گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی در مقابل این کار، مزد بگیری. خضر گفت: اینک وقت جدایی من و تو است». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند موسی را رحمت کند دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا ببینیم داستانش با خضر به کجا می‌کشد».

باب (۳۵): ایستاده پرسیدن از عالمی که نشسته است

۱۰۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنْ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، قَالَ: وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا، فَقَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»». (بخاری: ۱۲۳)

ترجمه: «ابو موسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: مردی، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! جهاد در راه خدا چیست؟ زیرا بعضی از ما بخاطر خشم و برای انتقام می‌جنگند و برخی هم از روی تعصب می‌جنگند. رسول الله صلی الله علیه و آله به سویش نگاه کرد و فرمود: «هرکس بخاطر سرافرازی دین خدا بجنگد، این جنگ، جهاد در راه خداست».

باب (۳۶): خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]. (از

علم و دانش فقط مقدار اندکی به شما داده شده است)

۱۰۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرْبِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَسْأَلُوهُ لَا يَجِيءُ فِيهِ بَشَيءٌ تَكْزَهُوهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، قَالَ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵].

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: من همراه پیامبر خدا ﷺ در خرابه‌های مدینه میرفتم و آنحضرت ﷺ چوب درخت خرمایی در دست داشت که بر آن تکیه می‌زد. از قضا چند نفر یهودی از آنجا می‌گذشتند. برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: از او (محمد) درباره روح پرسید. برخی دیگر گفتند: سؤال نکنید، زیرا ممکن است در جواب چیزی بگوید که برای شما خوش آیند نباشد. بعضی گفتند: سؤال می‌کنیم. در نتیجه، یکی از آنها ایستاد و گفت: ای ابوالقاسم! روح چیست؟ رسول الله ﷺ ساکت ماند. (راوی می‌گوید): من به خود گفتم اکنون وحی بر آنحضرت ﷺ نازل می‌شود. پس بر خاستم. وقتی که آن حالت از رسول الله ﷺ بر طرف شد، این آیه را تلاوت فرمود: (از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندکی از علم و دانش، داده شده است)».

باب (۳۷): اختصاص دادن درس و تعلیم به گروهی از مردم بخاطر اینکه شاید همه

آنها نفهمند

۱۰۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَمُعَاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ قَالَ: «يَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ!» قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ!» قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثَلَاثًا قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا». وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأْتُمًا». (بخاری: ۱۲۸)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: معاذ ﷺ پشت سر رسول الله ﷺ بر شتری سوار بود که آنحضرت ﷺ خطاب به وی فرمود: «ای معاذ!» معاذ گفت: بلی یا رسول الله! بفرماید. باز فرمود: «ای معاذ!» معاذ جواب داد: لبیک یا رسول الله! در خدمتم. آنحضرت ﷺ سه بار آنرا تکرار کرد. آنگاه، فرمود: «هرکس از صمیم قلب اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ بگوید، خداوند آتش

جهنم را بر او حرام می‌گرداند». معاذ گفت: ای رسول خدا ﷺ! آیا مردم را از این سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بیم آن می‌رود که بر این سخن، توکل کنند و عمل را ترک نمایند». معاذ هنگامیکه نزدیک بود دارفانی را وداع گوید، بدلیل اینکه مبدا بخاطر کتمان این حدیث، گناهکار شود، آنرا برای مردم روایت کرد».

باب (۳۸): حیا در علم

۱۰۶- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سَلِيمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلِ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا رَأَتْ الْمَاءَ». فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعْنِي وَجْهَهَا وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ تَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ تَرَبَّتْ يَمِينُكَ، فِيمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا»». (بخاری: ۱۳۰)

ترجمه: «ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: ام سلیم نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! خداوند از بیان حق، شرم و حیا نمی‌کند. اگر زنی احتلام شود، غسل بر وی واجب است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اگر آب (منی) را ببیند». ام سلمه صورتش را پوشید و گفت: ای رسول الله! مگر زن هم احتلام می‌شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، وگرنه چگونه فرزند، با مادرش شباهت پیدا می‌کرد»».

باب (۳۹): کسی که از سؤال کردن شرم کند و به دیگری بگوید که سؤال کند

۱۰۷- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مَدَّاءً، فَأَمَرْتُ الْمُقَدَّادَ بْنَ الْأَسْوَدِ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ»». (بخاری: ۱۳۲)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌فرماید: من فردی بودم که مذی زیادی از من خارج میشد. به مقداد بن اسود گفتم که درباره حکم آن، از رسول الله ﷺ سؤال کند. او نیز پرسید. رسول الله ﷺ در جواب، فرمود: «در چنین صورتی باید وضو گرفت»».

باب (۴۰): تعلیم و فتوی در مسجد

۱۰۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا قَامَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نِهْلَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يِهْلُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحَلِيفَةِ، وَيِهْلُ أَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيِهْلُ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَيِهْلُ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهُ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»». (بخاری: ۱۳۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردی در مسجد برخاست و گفت: ای رسول الله! از کجا احرام بپندیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اهل مدینه از ذوالحلیفه، و اهل شام از جحفه، و اهل نجد از قرن منازل». ابن عمر افزود که مردم می گویند: رسول الله ﷺ فرمود: «و اهل یمن از یلملم احرام بپندند». ولی من این سخن را از رسول الله ﷺ نشنیده‌ام».

باب (۴۱): کسیکه سؤال کننده را بیش از آنچه سؤال کرده جواب دهد

۱۰۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لَا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلَا الْعِمَامَةَ، وَلَا السَّرَاوِيلَ، وَلَا الْبُرُؤْسَ، وَلَا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرُسُ أَوْ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ التَّعْلِينَ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ»».

(بخاری: ۱۳۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شخصی از رسول الله ﷺ پرسید: مُحْرِم، چه چیزی باید بپوشد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نباید پیراهن، عمامه، شلوار، عبا و همچنین لباسی که به عطر یا زعفران آغشته شده باشد، بپوشد. و اگر کفشی نیافت، موزه بپوشد و آنها را از زیر استخوان قوزک پا، قطع کند»».

۴- کتاب وضو

آداب وضو

باب (۱): نماز بدون وضو، صحیح نیست

۱۱۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ مَنْ أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ». قَالَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ: مَا الْحَدَّثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: فُسَاءٌ أَوْ ضُرَاطٌ». (بخاری: ۱۳۵)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که وضویش بشکند تا زمانی که دوباره وضو نگیرد، هیچ نمازی از وی پذیرفته نمی‌شود». یکی از اهالی حضر موت پرسید: ای ابوهریره! شکستن وضو یعنی چه؟ گفت: بادی که از شکم بیرون آید خواه با صدا باشد و خواه بی صدا».

باب (۲): فضیلت وضو

۱۱۱- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ»». (بخاری: ۱۳۶)

ترجمه: «همچنین ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «امت من روز قیامت فرا خوانده می‌شوند در حالی که اعضای وضوی آنها بر اثر وضو می‌درخشد. لذا هرکس خواست این نور بیشتر گردد، آن را بیشتر کند».

باب (۳): وسوسه، ناقض وضو نیست

۱۱۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ شَكََا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرَّجُلَ الَّذِي يُحِثِّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «لَا يَنْفَتِلُ أَوْ لَا يَنْصَرِفُ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا»». (بخاری: ۱۳۷)

ترجمه: «عبدالله بن یزید انصاری می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: اگر شخصی، هنگام خواندن نماز به شک بیفتد که وضویش شکسته است (بادی از شکمش خارج شده است) چه کار باید بکند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «تا وقتی که صدایی نشنیده و یا بویی احساس نکرده باشد، نمازش را ترک نکند».

باب (۴): تخفیف در وضو

۱۱۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ، وَرُبَّمَا قَالَ اضْطَجَعَ حَتَّى نَفَخَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى». (بخاری: ۱۳۸)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خوابید طوری که صدای نفسش شنیده می‌شد. بعد بلند شد و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند. وگاهی می‌گفت: رسول الله ﷺ بر پهلو دراز کشید و بخواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می‌شد. سپس بر خاست و نماز خواند. (چشم آنحضرت ﷺ می‌خوابید ولی قلبش بیدار بود)».

باب (۵): کامل کردن وضو

۱۱۴- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشَّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسَبِّحِ الْوُضُوءَ. فَقُلْتُ: الصَّلَاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «الصَّلَاةُ أَمَامَكَ». فَرَكِبَ فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ فَتَوَضَّأَ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا». (بخاری: ۱۳۹)

ترجمه: «اسامه بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از عرفات، وقتی به محل شعب رسید، قضای حاجت نمود و وضو گرفت، اما نه بطور کامل. اسامه می‌گوید: من عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! وقت نماز فرا رسیده است. رسول الله ﷺ فرمود: «نماز را جلوتر خواهیم خواند»، (یعنی در مزدلفه) - وقتی به مزدلفه رسید، پیاده شد و وضوی کامل گرفت و نماز مغرب را خواند و بعد هر شخص، شترش را در محل مناسبی خواباند. سپس، نماز عشا اقامه گردید بدون اینکه میان آن دو (مغرب وعشاء) نماز دیگری بخوانند.

باب (۶): شستن صورت با دو دست و بایک مشت آب

۱۱۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ أَخَذَ عَرَفَةَ مِنْ مَاءٍ فَمَضَمَضَ بِهَا وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ أَخَذَ عَرَفَةَ مِنْ مَاءٍ فَجَعَلَ بِهَا هَكَذَا، أَضَافَهَا إِلَى يَدِهِ الْأُخْرَى فَغَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ، ثُمَّ أَخَذَ عَرَفَةَ مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُمْنَى، ثُمَّ أَخَذَ عَرَفَةَ مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ

الْيُسْرَى ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَرَشَّ عَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى حَتَّى غَسَلَهَا، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً أُخْرَى فَغَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ يَغْنِي الْيُسْرَى، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ». (بخاری: ۱۴۰)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که چنین، وضو گرفت: یک کف آب برداشت و با (نیمی از) آن، مضمضه و (با نیم دیگر)، استنشاق نمود. سپس، یک کف آب برداشت و صورت خود را با هر دو دست، شست. بعد، یک کف آب، برداشت و دست راست خود را شست. و یک کف دیگر، برداشت و دست چپ خود را شست. آنگاه، سرش را مسح نمود. سپس، یک کف آب برداشته، بر پای راستش پاشید و آن را شست. و با یک کف دیگر، پای چپش را شست. و در پایان، گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین وضو می گرفت.»

باب (۷): دعای داخل شدن به بیت الخلا

۱۱۶- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْخُلَاءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ»». (بخاری: ۱۴۲)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام داخل شدن به بیت الخلا (توالت)، می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ». (خدایا از شر شیاطین نر و ماده، یا هر پلیدی و نا پاکی دیگر، به تو پناه می برم)».

باب (۸): گذاشتن آب در توالت (دستشویی)

۱۱۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ الْخُلَاءَ، قَالَ: فَوَضَعْتُ لَهُ وَضُوءًا، فَقَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا؟ فَأُخِيرَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»». (بخاری: ۱۴۳)

ترجمه: «ابن عباس می گوید: رسول الله ﷺ به دستشویی رفت. من آب تهیه کرده و نهاده بودم، پس از آن، پرسید: چه کسی برایم آب آورده بود؟ گفتند: ابن عباس. آنگاه رسول اکرم ﷺ برایم چنین دعا کرد: «خداوند! به ابن عباس، بینش در دین، عطا فرما»».

باب (۹): هنگام قضای حاجت نباید رو به قبله نمود

۱۱۸- «عَنْ أَبِي أَيُّوبٍ الْاَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ الْغَائِطَ فَلَا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ، شَرُّكُمْ أَوْ غَرَّبُوا»». (بخاری: ۱۴۴)

ترجمه: «ابو ایوب انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام قضای حاجت، رو یا پشت خود را به طرف قبله نکنید. بلکه به طرف مشرق یا مغرب رو کنید»».

ملاحظه: البته این زمانیست که قبله در جهت جنوب یا شمال باشد و اگر در جهت مشرق و یا مغرب باشد هنگام قضای حاجت، باید رو به سوی شمال و یا جنوب، نشست.

باب (۱۰): قضای حاجت روی دو خشت

۱۱۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ: إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، لَقَدْ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى لَبَتَيْنِ مُسْتَقْبِلًا بَيْتَ الْمَقْدِسِ». (بخاری: ۱۴۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردم میگویند: که موقع قضای حاجت، نباید رو به طرف قبله و یا بیت المقدس نشست. حال آنکه من روزی بر پشت بام رفته بودم. دیدم که رسول الله ﷺ بر دو خشت و رو به بیت المقدس، نشسته بود».

باب (۱۱): بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت

۱۲۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفِيحٌ، فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً مِنَ اللَّيْلِ عِشَاءً، وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ». (بخاری: ۱۴۶)

ترجمه: «ام المومنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: همسران رسول الله ﷺ شبها، برای قضای حاجت به طرف مناصع که میدانی وسیع بود، می رفتند. عمر رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول الله ﷺ! به همسران خود دستور دهید تا در حجاب باشند. اما رسول الله ﷺ چنین نکردند تا اینکه شبی، سوده بنت زمعه؛ همسر رسول الله ﷺ که خانمی بلند قامت بود، برای قضای حاجت بیرون رفت. عمر رضی الله عنه به امید اینکه برای حجاب حکمی نازل شود، (و نیز سوده را متوجه سازد) گفت: ای سوده! ما تو را شناختیم. بعد از آن، خداوند حکم حجاب را نازل فرمود».

باب (۱۲): استنجا با آب

۱۲۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ أَجِيءُ أَنَا وَعُلَامٌ مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ وَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ مَاءٍ وَ عَنَزَةٌ، يَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ». (بخاری: ۱۵۲، ۱۵۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ برای قضای حاجت، بیرون می رفت، من و

پسری دیگر، برای او آب می‌بردیم و رسول الله ﷺ با آن آب، استنجا میکرد و وضو میگرفت. و در روایتی دیگر آمده است که آب و چوبدستی می‌بردیم».

باب (۱۳): نهی از استنجا با دست راست

۱۲۲- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسُ فِي الْإِنَاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلَاءَ فَلَا يَمَسُّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلَا يَتَمَسَّحُ بِيَمِينِهِ»». (بخاری: ۱۵۳)

ترجمه: «از ابو قتاده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام آب خوردن، در ظرف آب، تنفس نکنید و هرگاه به بیت الخلا رفتید، نه با دست راست، آلت تناسلی خود را بگیرد و نه به وسیله آن، استنجا کنید»».

باب (۱۴): استنجا با سنگ

۱۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اتَّبَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَخَرَجَ لِحَاجَتِهِ فَكَانَ لَا يَلْتَفِتُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «ابْغِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضُ بِهَا أَوْ نَحْوَهُ وَلَا تَأْتِي بَعْظِمٍ وَلَا رَوْثٍ». فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي، فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعَهُ بِهِنَّ». (بخاری: ۱۵۵)

ترجمه: «ابو هریره می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت. من هم دنبال ایشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ به اطراف خود نگاه نمی‌کرد. وقتی به او نزدیک شدم (و مرا دید) فرمود: «چند تا سنگ یا مانند آن، برایم بیاور تا استنجا کنم. البته استخوان و سرگین حیوان نباشد». من تعدادی سنگ در دامنم جمع نموده، برای آنحضرت ﷺ بردم و از آنجا دور شدم. رسول اکرم ﷺ با آنها استنجا نمود».

باب (۱۵): نهی از استنجا با سرگین حیوانات

۱۲۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ الْعَائِطُ، فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَالتَّمَسْتُ الثَّالِثَ فَلَمْ أَجِدْهُ، فَأَخَذْتُ رَوْثَةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَأَخَذَ الْحَجَرَيْنِ وَأَلْقَى الرَّوْثَةَ، وَقَالَ: «هَذَا رَكْسٌ»». (بخاری: ۱۵۶)

ترجمه: «ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت و به من دستور داد تا سه عدد سنگ، برایش ببرم. من دو سنگ پیدا کردم و هر چه سعی کردم موفق به پیدا کردن سنگ سوم، نشدم. آنگاه، سرگین خشک حیوانی را برداشته، به خدمت رسیدم. رسول الله ﷺ دو سنگ را برداشت و سرگین را دور انداخت و فرمود: «این، نجس است»».

باب (۱۶): یک بار شستن اعضای وضو

۱۲۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَوَضَّأَ النَّبِيُّ مَرَّةً مَرَّةً». (بخاری: ۱۵۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله وضو گرفت و هر عضو وضو را یک بار شست».

باب (۱۷): دو بار شستن اعضای وضو

۱۲۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله تَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ». (بخاری:

(۱۵۸)

ترجمه: «عبدالله بن زید انصاری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله وضو گرفت و هر عضو وضو را دو بار شست».

باب (۱۸): سه بار شستن اعضای وضو

۱۲۷- «عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضی الله عنه أَنَّهُ دَعَا يَانَاءٍ فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَيْهِ ثَلَاثَ مِرَارٍ فَعَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الْإِنَاءِ فَمَضَمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلَاثَ مِرَارٍ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلَاثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وَضُوءِي هَذَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لَا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری: ۱۵۹)

ترجمه: «از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت است که ایشان آب خواست و وضو گرفت. نخست، سه بار آب ریخت و دست‌ها را (تا مچ) شست. سپس با دست راستش از ظرف، آب برداشت و مضمضه و استنشاق کرد. یعنی آب در دهان نمود و بینی خود را تمیز کرد. و بعد، سه بار صورتش را شست. آنگاه، دو دستش را تا آرنج، سه بار شست. و در آخر، سرش را مسح نمود و پاهایش را تا قوزک، سه بار شست، و بعد گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس، مانند این وضوی من، وضو بگیرد و با اخلاص، دو رکعت نماز بخواند، خداوند تمام گناهان گذشته‌اش را مورد عفو قرار خواهد داد».

وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ عُثْمَانَ رضی الله عنه قَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا لَوْلَا آيَةُ مَا حَدَّثْتُكُمْوهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ فَيُحْسِنُ وَضُوءَهُ وَيُصَلِّي الصَّلَاةَ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلَاةِ حَتَّى يُصَلِّيَهَا». قَالَ غُرُوءُ: الْآيَةُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾ [البقرة: ۱۵۹].

ترجمه: «و در یک روایت آمده است که عثمان رضی الله عنه گفت: ای مردم! حدیثی را از رسول الله صلی الله علیه و آله برای شما بیان می‌کنم که اگر آیه‌ای (در قران کریم) نمی‌بود، آنرا برای شما بازگو نمی‌کردم. من از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس، خوب و کامل وضو بگیرد و نماز بخواند، تمام گناهانش تا نماز آینده، بخشوده

خواهند شد». عروه می‌گوید: آیه مورد اشاره، این آیه است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾ یعنی کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما فرو فرستاده‌ایم، پنهان می‌دارند بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب، بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین کنندگان، آنان را نفرین می‌کنند».

باب (۱۹): اشتقاق در وضو

۱۲۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَنْ تَوَضَّأَ فَلَيْسَتْ تُثْرُ وَمِنْ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ». (بخاری: ۱۶۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، وضو می‌گیرد، آب در بینی‌اش کند و آنرا تمیز نماید. و هرکس، با سنگ استنجا می‌کند، عدد فرد را رعایت کند»».

باب (۲۰): عدد فرد، در سنگ‌های استنجا، رعایت گردد

۱۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً ثُمَّ لِيَنْثُرْ وَمِنْ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ وَإِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْخِلَهَا فِي وَضُوئِهِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ». (بخاری: ۱۶۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما وضو می‌گیرد، آب در بینی نماید و آن را تمیز کنبد. و هر کس که با سنگ استنجا می‌کند، عدد فرد را رعایت نماید. و هرگاه از خواب بیدار شدید (و خواستید وضو بگیرید) دست‌ها را قبل از داخل کردن در ظرف آب، بشوید. زیرا شما نمی‌دانید که دستتان در حالی که خواب بودید، با چه چیز و کجا تماس پیدا کرده است»».

باب (۲۱): مسح بر کفش، درست نیست

۱۳۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه - وَقَدْ قِيلَ لَهُ - يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! رَأَيْتَكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: رَأَيْتَكَ لَا تَمَسُّ مِنَ الْأَرْكَانِ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ، وَرَأَيْتَكَ تَلْبَسُ النَّعَالَ السَّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتَكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتَكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَ النَّاسِ إِذَا رَأَوْا الْهَلَالَ وَلَمْ تُهَلِّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، فَقَالَ: أَمَّا الْأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَمَسُّ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ، وَأَمَّا النَّعَالُ السَّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَلْبَسُ النَّعَالَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعْرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا، وَأَمَّا الْإِهْلَالُ: فَإِنِّي لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهْلُ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ». (بخاری: ۱۶۶)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: ای ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام می دهی که هیچ یک از همراهانت انجام نمی دهند؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: آن چهار عمل کدامند؟ آن فرد گفت: اول اینکه در طواف، بجز رکن یمانی و حجرالاسود، ارکان دیگر را استلام نمی کنی (دست نمی زنی).

دوم اینکه: کفش پوستی (دباغی شده) می پوشی. سوم: اینکه از رنگ زرد استفاده می کنی. چهارم اینکه: تمام حجاج، با رؤیت هلال، یعنی اول ذی حجه، احرام می پوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترویبه)، احرام نمی پوشی.

عبدالله رضی الله عنه در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو رکن را استلام می کنم زیرا هیچگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم که بجز آنها، رکن دیگری را استلام کند. و کفش چرمی می پوشم زیرا من دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله کفش چرمی می پوشید و با آنها وضو می گرفت. من نیز دوست دارم از همین نوع کفش، استفاده کنم. و از رنگ زرد استفاده می کنم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که از رنگ زرد، استفاده می کرد. و روز هشتم، احرام می پوشم زیرا هرگز رسول الله صلی الله علیه و آله را ندیدم که قبل از حرکت به سوی «منا» (قبل از روز هشتم) احرام ببندد.

باب (۲۲): در وضو و غسل، از سمت راست باید شروع کرد

۱۳۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ التَّيْمُنُ فِي تَغْلِيلِهِ، وَتَرْجُلِهِ، وَطُحُورِهِ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ». (بخاری: ۱۶۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در پوشیدن کفش، شانه کردن موها، وضو گرفتن و همه کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می پسندید».

باب (۲۳): جستجوی آب برای وضو، هنگام فرا رسیدن نماز

۱۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَحَانَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ النَّاسُ الْوُضُوءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِوُضُوءٍ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الْإِنَاءِ يَدَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّؤُوا مِنْهُ، قَالَ: فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، حَتَّى تَوَضَّؤُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ». (بخاری: ۱۶۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: وقت نماز عصر فرا رسید، مردم در جستجوی آب برآمدند، ولی موفق به یافتن آن نشدند. من دیدم که ظرف آبی را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله دست (مبارکش)

را در آن ظرف آب گذاشت و دستور داد تا مردم از آن، وضو بگیرند. انس رضی الله عنه می گوید: دیدم که آب از بند انگشتان رسول الله صلی الله علیه و آله (مانند فواره) بیرون می آید و تمام حاضرین، با آن آب، وضو گرفتند».

باب (۲۴): حکم آبی که با آن موی انسان شسته شده باشد

۱۳۳- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعْرِهِ». (بخاری: ۱۷۱)

ترجمه: «همچنین انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله (در حجه الوداع) موهای سرش را تراشید، ابوطلحه نخستین کسی بود که موهای (مبارک) رسول الله صلی الله علیه و آله را (بقصد تبرک) برداشت».

باب (۲۵): ظرفی که سگ در آن، آب خورده باشد

۱۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا». (بخاری: ۱۷۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، سگ در ظرف شما آب خورد، آن را هفت بار بشوید».

۱۳۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَتْ الْكِلَابُ تَبُولُ وَتَقِيلُ وَتُذْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَلَمْ يَكُونُوا يَرْشُونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ».

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: در عهد مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله، سگها در مسجد رفت و آمد و گاهی نیز، پیشاب میکردند و کسی روی آن، آب نمی پاشید».

باب (۲۶): کسیکه فقط هنگام خارج شدن چیزی

از سیلین، وضو را لازم می داند

۱۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ مَا لَمْ يُحْدِثْ». (بخاری: ۱۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که انسان در مسجد بنشیند و منتظر نماز بماند، و وضویش نشکند، در حال نماز، بشمار می رود».

۱۳۷- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَمَانَ رضی الله عنه قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمْنِ؟ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ. قَالَ عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَالزُّبَيْرَ، وَطَلْحَةَ، وَأَبِي بَنٍ كَعْبٍ، فَأَمَرُونِي بِذَلِكَ». (بخاری: ۱۷۹)

ترجمه: «زید بن خالد رضی الله عنه می گوید: از عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسیدم: اگر هنگام جماع، منی خارج نشود، حکم آن چیست؟ فرمود: نخست، عضو تناسلی را بشوید. سپس، همانطور که برای نماز، وضو می گیرند، وضو بگیرد. عثمان رضی الله عنه گفت: من از رسول الله ﷺ چنین شنیدم. راوی (یعنی زید بن خالد) می گوید: این مسأله را از علی، طلحه، زبیر و ابی بن کعب رضی الله عنهم نیز پرسیدم، آنها هم، همین پاسخ را به من دادند».

۱۳۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ؟» فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَعْجَلْتَ أَوْ قُحِطَتْ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ». (بخاری: ۱۸۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ یک مرد انصاری را به حضور طلبید. آن مرد انصاری در حالی که از سر (و صورتش) آب می چکید، آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «شاید ما باعث عجله شما شدیم؟» گفت: آری. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه عجله ای در کار بود یا مجامعت بدون انزال، صورت گرفت، تنها وضو، کافی است». (قابل یاد آوری است که این حدیث و حدیث قبلی با حدیث التقاء ختانی منسوخ شده اند و قابل عمل نیستند. به فتح الباری حدیث شماره (۲۹۳) مراجعه کنید).

باب (۲۷): کمک به شخص در وضو گرفتن

۱۳۹- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ وَأَنَّهُ ذَهَبَ لِلْحَاجَةِ لَهُ، وَأَنَّ مُغِيرَةَ جَعَلَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ». (بخاری: ۱۸۲)

ترجمه: «مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: در یکی از مسافرت ها، همراه رسول الله ﷺ بودم. رسول اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت. و من در برگشت، برای رسول الله ﷺ آب وضو آماده کردم و بر دست های آنحضرت ﷺ آب می ریختم و ایشان وضو می گرفت. آنحضرت ﷺ چهره و دست هایش را شست و بر سر و موزه هایش، مسح کشید».

باب (۲۸): خواندن قرآن، بدون وضو

۱۴۰- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهِيَ خَالَتُهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنْ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهَا، فَأَحْسَنَ وُضوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، قَالَ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرْتُ، ثُمَّ اضْطَجَعَ، حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤَدُّنُ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ. (بخاری: ۱۸۳)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: شبی، در خانه خاله ام؛ میمونه رضی اللہ عنہا؛ همسر رسول الله ﷺ خوابیدم. رسول خدا ﷺ و همسرش، میمونه، در طول بالش و من در عرض آن، سر نهادیم. رسول الله ﷺ خواب رفت ولی پس از گذشت نصف شب یا کمتر از آن، بیدار شد و با کشیدن دست‌ها بر چهره خویش، خواب را از خود دور کرد و ده آیه اخیر سوره آل عمران را تلاوت نمود و بعد بسوی مشک آبی که آویزان بود، رفت و خوب و کامل، وضو گرفت و به نماز ایستاد.

ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: من نیز مانند رسول الله ﷺ وضو گرفته، کنار ایشان به نماز ایستادم. آنحضرت ﷺ دست راستش را بر سر من گذاشت و گوش راست مرا اندکی فشرد. پس از آن، رسول الله ﷺ دوازده رکعت نماز دو رکعتی خواند. و در پایان، یک رکعت نماز وتر خواند و دراز کشید. و هنگامی که اذان صبح گفته شد، دو رکعت سنت فجر را بصورت مختصر خواند و برای ادای نماز فجر، به مسجد رفت.»

باب (۲۹): مسح نمودن همه سر

۱۴۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ: هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُرَبِّنِي كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَدَعَا بَمَاءٍ، فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ غَسَلَهُمَا ثَلَاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ ثَلَاثًا، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ، بَدَأَ بِمُقَدِّمِ رَأْسِهِ حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إِلَى قَفَاةٍ، ثُمَّ رَدَّهُمَا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ». (بخاری: ۱۸۵)

ترجمه: «عبدالله بن زید رضی اللہ عنہ می گوید: یکی از من پرسید: آیا می توانی چگونگی وضو گرفتن رسول الله ﷺ را به من نشان دهی؟ عبدالله گفت: آری. آنگاه، مقداری آب خواست و بر دست هایش، آب ریخت و آنها را سه بار شست. بعد، با دستش از ظرف آب برداشت و سه بار مضمضه و سه بار، استنشاق کرد (یعنی دهان و بینی اش را شست). سپس، صورت اش را سه بار شست. و بعد، دست هایش را دو بار تا آرنج شست. آنگاه، با هر دو دست، سرش را مسح نمود. مسح را از پیشانی یعنی از ابتدای سر، شروع نمود و

دست‌ها را تا پشت سر کشاند. و سپس به طرف ابتدای سر یعنی از جایی که شروع کرده بود، برگرداند. و در پایان، پاهایش را شست».

باب (۳۰): استفاده از باقیمانده آب وضو

۱۴۲- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْهَاجِرَةِ، فَأُتِيَ بِوُضُوءٍ فَتَوَضَّأَ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْ فَضْلِ وَضُوئِهِ فَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، فَصَلَّى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ وَيَبْنِي يَدَيْهِ عَزْرَةً». (بخاری: ۱۸۷)

ترجمه: «ابو جحیفه رضی الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله اول ظهر، نزد ما تشریف آورد. آب برای وضوی آنحضرت صلی الله علیه و آله آورده شد. رسول الله صلی الله علیه و آله وضو گرفت و مردم، باقیمانده آب وضویش را برداشتند و به صورتهایشان مالیدند. رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که جلوی خود، نیزه‌ای را (بعنوان ستره) نصب کرده بود، هر یک از نمازهای ظهر و عصر را دو رکعتی خواند».

۱۴۳- «عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضی الله عنه قَالَ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعَ فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَتَطَرْتُ إِلَى خَاتَمِ الثُّبُوءِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِثْلَ زُرِّ الْحَجَلَةِ». (بخاری: ۱۹۰)

ترجمه: «سایب بن یزید رضی الله عنه می‌گوید: خاله‌ام مرا نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله برد و عرض کرد که خواهرزادام بیمار است. رسول الله صلی الله علیه و آله دست (مبارکش) را بر سر من کشید و برای من دعای برکت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقیمانده آب وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را نوشیدم و پشت سر آنحضرت صلی الله علیه و آله ایستادم و به مهر نبوت که مانند دکه‌ای بود و میان شانه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داشت، نگاه کردم».

باب (۳۱): وضو گرفتن مرد با همسرش

۱۴۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّئُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَمِيعًا». (بخاری: ۱۹۳)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله مردان و همسرانشان با هم (از یک ظرف) وضو می‌گرفتند».

باب (۳۲): رسول اکرم صلی الله علیه و آله آب وضوی خود را روی شخص بیهوش ریخت

۱۴۵- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ لَا أَعْقِلُ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وُضُوئِهِ، فَعَقَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَنِ الْمِيرَاثُ، إِنَّمَا يَرِثُنِي كَلَالَةٌ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ». (بخاری: ۱۹۴)

ترجمه: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: بیمار و بی هوش بودم که رسول الله ﷺ به عیادت من آمد. آنحضرت ﷺ وضو گرفت و باقیمانده آب وضویش را بر (سر و روی) من پاشید. بلافاصله به هوش آمدم. آنگاه، عرض کردم: ای رسول گرامی! میراث خود را بین چه کسانی تقسیم کنم؟ زیرا وارث من تنها یک کلاله می باشد. این سؤال باعث شد که آیه میراث، نازل شود.»
(کلاله: به میتی اطلاق می شود که فرزند و پدر نداشته باشد).

باب (۳۳): غسل کردن و وضو گرفتن از یک طشت

۱۴۶- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ وَبَقِيَ قَوْمٌ، فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمِخْصَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَصَغَرَ الْمِخْصَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، قُلْنَا: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً». (بخاری: ۱۹۵)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: وقت نماز فرا رسید. آنها که منازلشان نزدیک بود (برای وضو گرفتن) به خانه هایشان رفتند و بقیه ماندند. در آن هنگام، ظرف سنگی ای که در آن، مقداری آب وجود داشت، برای پیامبر ﷺ آوردند. آن ظرف به اندازه ای کوچک بود که کف دست آنحضرت ﷺ در آن، باز نمی شد. حاضران، همه از آن وضو گرفتند. ما از انس پرسیدیم: شما چند نفر بودید؟ گفت: بیش از هشتاد نفر.»

۱۴۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ». (بخاری: ۱۹۶)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ لیوان بزرگی را که پر از آب بود، طلب کرد و در آن آب، دست و صورت خود را شست و مضمضه نمود». (این کار، برای تبرک و ویژه آنحضرت ﷺ بود. و کسی غیر از ایشان، مجاز نیست چنین کاری کند). مترجم

۱۴۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا نَفَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمْرَضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، تَحْطُ رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ. فَكَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهُ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قَرَبٍ لَمْ تُحْلَلْ أَوْكِتْهُنَّ لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ». وَأَجْلَسَ فِي مِخْصَبٍ لِحِفْصَةٍ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُ عَلَيْهِ تِلْكَ حَتَّى طَفِقَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ قَدْ

فَعَلْتَنَ». ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ». (بخاری: ۱۹۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله (برای آخرین بار) بیمار شد و بیماریش شدت یافت، از تمام همسران خود، اجازه خواست تا ایام بیماری را در خانه من (عایشه رضی الله عنها) پرستاری شود. همه همسران، موافقت کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که دو نفر، شانه های او را گرفته بودند و پاهایش به زمین کشیده می شد، به خانه من تشریف آورد. آن دو نفر، عباس و یک نفر دیگر بود. عایشه رضی الله عنها می فرماید: هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه و آله به خانه من تشریف آورد و بیماریش شدت یافت، فرمود: «هفت مشک پر از آب که از آنها آب برداشته نشده باشد، روی من بریزید تا بتوانم، مردم را وصیت کنم». ما ایشان را در طشت بزرگی که متعلق به حفصه بود، نشانیدیم و شروع به ریختن آب بر آنحضرت صلی الله علیه و آله نمودیم تا اینکه اشاره فرمود که: «کافی است». سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه، بسوی مردم، بیرون رفت.»

۱۴۹- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَأُتِيَ بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ، فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ، فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ، قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ». (بخاری: ۲۰۰)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله ظرف آبی خواست. برای آنحضرت صلی الله علیه و آله کاسه پهنی که اندکی آب داشت، آوردند. ایشان انگشتان دست خود را در آن قرار داد. انس می گوید: دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا صلی الله علیه و آله، مانند چشمه، جاری بود. کسانی را که از آن آب، وضو گرفتند، من شمردم. حدود هفتاد الی هشتاد نفر بودند.»

باب (۳۴): وضو گرفتن با یک مَدَّ^(۱)

۱۵۰- «وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَغْسِلُ أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ وَيَتَوَضَّأُ بِالْمَدِّ». (بخاری: ۲۰۱)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله با یک صاع یا پنج مد آب، غسل می کرد و با یک مد آب، وضو می گرفت.»

باب (۳۵): مسح بر موزه و عمامه

۱- مد در اصل یک چهارم صاع است و نزد امام شافعی و حجازی ها، برابر با دو رطل و نزد امام ابوحنیفه و اهل عراق برابر با یک رطل و یک سوم آن است و برخی آنرا به اندازه پری دو کف دست دانسته اند.

۱۵۱- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَنَّهُ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ سَأَلَ عَمْرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: نَعَمْ إِذَا حَدَّثَكَ شَيْئًا سَعْدٌ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، فَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ». (بخاری: ۲۰۲)

ترجمه: «از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر موزه هایش مسح می نمود. عبد الله بن عمر در این باره از پدرش؛ عمر؛ سؤال کرد. عمر رضی اللہ عنہ فرمود: بلی. و افزود: هرگاه، سعد از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم چیزی را برای شما بیان کرد، درباره آن از کسی دیگر، سؤال نکنید. (به او اعتماد کنید)».

۱۵۲- «عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمَرِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ». (بخاری: ۲۰۴)

ترجمه: «عمرو بن امیه ضمیری رضی اللہ عنہ می گوید: من نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که بر موزه هایش مسح می کرد.

۱۵۳- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ وَخُفَّيْهِ». (بخاری: ۲۰۵)

ترجمه: «عمرو بن امیه ضمیری می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که بر عمامه و موزه هایش مسح می کرد».

باب (۳۶): پوشیدن موزه در حالت طهارت

۱۵۴- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي سَفَرٍ، فَأَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا». (بخاری: ۲۰۶)

ترجمه: «مغیره بن شعبه رضی اللہ عنہ می گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودم. (هنگام وضو) خواستم موزه های رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را بیرون بیاورم، فرمود: «آنها را بیرون نیاور، چون من آنها را پس از طهارت و وضو پوشیده ام». سپس رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر موزه هایش، مسح نمود».

باب (۳۷): کسیکه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سویق،^(۱) وضو نکرده است.

۱۵۵- «عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، فَدَعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَأَلْقَى السَّكَيْنَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری: ۲۰۸)

ترجمه: «عمرو بن امیه ضمیری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که گوشتِ شانه گوسفند را با کارد برید و تناول فرمود. و سپس هنگامی که اذان گفته شد، کارد را دور انداخت و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند».

۱- نوعی غذا است که با آرد جو و یا جو پوست کنده سرخ شده، ساخته می شود.

باب (۳۸): کسیکه پس از تناول نمودن سویق، به مضمضه کردن اکتفا کند و وضو نگیرد

۱۵۶- «عَنْ سُوَيْدِ بْنِ الثُّعْمَانِ رضی الله عنه: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ، فَصَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَعَا بِالْأَزْوَاجِ، فَلَمْ يُؤْتِ إِلَّا بِالسَّوِيقِ، فَأَمَرَ بِهِ فَتُرِي، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَكَلْنَا، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَمَضَمَضَ وَمَضْمَضْنَا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری: ۲۰۹)

ترجمه: «سويد بن ثعمان رضی الله عنه می گوید: در فتح خیبر، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به منطقه صهباء، در نزدیکی خیبر، رسید، نماز عصر را خواند. سپس دستور داد تا هر کس که توشه ای دارد، حاضر کند. فقط اندکی آرد جوی برشته شده آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا آنها را با آب، تر نمایند. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما از آن، خوردیم. سپس هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای نماز مغرب برخاست، مضمضه نمود و ما نیز مضمضه نمودیم و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز مغرب را بجای آورد».

۱۵۷- «عَنْ مَيْمُونَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَكَلَ عِنْدَهَا كِتْفًا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری: ۲۱۰)

ترجمه: «ام المؤمنین؛ ميمونه رضی الله عنها؛ می فرماید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خانه من، گوشت شانه گوسفند تناول نمود و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند».

باب (۳۹): آیا پس از نوشیدن شیر، باید مضمضه نمود؟

۱۵۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَرِبَ لَبَنًا، فَمَضَمَضَ وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسْمًا». (بخاری: ۲۱۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله شیر نوشید. سپس مضمضه کرد و فرمود: «شیر، چربی دارد».

باب (۴۰): وضو گرفتن پس از خواب و کسیکه پس از خواب سبک، وضو را لازم نمی داند

۱۵۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ لَا يَذْري لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ». (بخاری: ۲۱۲)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، کسی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد تا خوابش زایل شود. زیرا چه بسا کسی از شما که در حالت خواب آلودگی نماز می خواند، بدون اینکه بداند، بجای استغفار، خودش را نفرین کند».

۱۶۰- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنْمَ حَتَّى يَعْلَمَ مَا يَقْرَأُ». (بخاری: ۲۱۳)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه، یکی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد (و پس از آن، نماز بخواند) تا بداند که چه می خواند».

باب (۴۱): وضو گرفتن با وجود وضو داشتن

۱۶۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ، وَكَانَ يُجِزِّي أَحَدًا الْوُضُوءَ مَا لَمْ يُحْدِثْ». (بخاری: ۲۱۴)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای هر نماز، وضو می گرفت. ولی ما تا وقتی که وضو داشتیم، همان وضو برای ما کافی بود».

باب (۴۲): پرهیز نکردن از ادرار، جزو گناهان کبیره است

۱۶۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِحَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذِّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «يُعَذِّبَانِ وَمَا يُعَذِّبَانِ فِي كَبِيرٍ». ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، وَكَانَ الْآخَرُ يَمِثِّي بِالتَّمِيمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ رَطْبَةٍ، فَكَسَرَهَا كِسْرَتَيْنِ، فَوَضَعَ عَلَى كُلِّ قَبْرٍ مِنْهُمَا كِسْرَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسَا»». (بخاری: ۲۱۶)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از کنار باغی از باغهای مدینه یا مکه، عبور می کرد. (ناگهان) صدای دو نفر را شنید که در قبرهای شان گرفتار عذاب بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این دو نفر، عذاب داده می شوند اما نه بخاطر گناه بزرگی». سپس فرمود: «بلی، یکی از آنان، از ادرار خود، پرهیز نمی کرد و دیگری، سخن چینی می نمود». آنگاه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله شاخه تر درختی خواست. آن را دو قسمت کرد و هر قسمت آنرا روی یکی از آن دو قبر، گذاشت. از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «امید است تا زمانی که این دو شاخه، خشک نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفیف دهد».

باب (۴۳): آنچه درباره شستن بول و ادرار آمده است.

۱۶۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ، أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ، فَيَغْسِلُ بِهِ». (بخاری: ۲۱۷)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: هرگاه، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم برای قضای حاجت، بیرون می رفت، من برایش آب می بردم و ایشان با آن آب، استنجا می کرد».

باب (۴۴): به حال خود گذاشتن بادیه نشینی که در مسجد ادرار نمود

۱۶۴- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَاوَلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «دَعُوهُ وَهَرِّقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنْوَبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَسِّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ»». (بخاری: ۲۲۰)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که مردی بادیه نشین، برخاست و در مسجد، ادرار کرد. مردم اعتراض کردند. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «او را به حال خود، رها کنید و یک سطل آب، روی ادرار او بریزید. زیرا شما مأمور سهل گرفتن اید، نه سخت گیری کردن»».

باب (۴۵): ادرار کودکان شیرخوار

۱۶۵- «عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رضی اللہ عنہا: أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي حَجْرِهِ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَنَضَحَهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ». (بخاری: ۲۲۳)

ترجمه: «ام قیس رضی اللہ عنہا می گوید: پسر کوچکم را که هنوز غذا نمی خورد، نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آوردم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم او را در بغل گرفت. او روی لباسهای رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، ادرار کرد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آب خواست و بر لباسهای خود ریخت. (ولی) آنها را نشست. (یعنی فقط به ریختن آب، اکتفا کرد)».

باب (۴۶): ادرار کردن، در حالت ایستاده و نشسته

۱۶۶- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم سُبَاطَةٌ قَوْمٍ، فَبَالَ قَائِمًا، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَجِثَّتْهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ». (بخاری: ۲۲۴)

ترجمه: «حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کنار زباله دان قومی رفت و ایستاده ادرار نمود و بعد آب خواست. من آب آوردم و ایشان وضو گرفت».

باب (۴۷): ادرار کردن، کنار دوست و در پناه دیوار

۱۶۷- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ: أَتَى سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ فَبَالَ، فَأَنْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ». (بخاری: ۲۲۵)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، آمده است که حذیفه رضی الله عنه فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی زباله دانی که پشت دیواری قرار داشت، رفت و مانند ایستادن شما، ایستاد و ادرار نمود. من از او فاصله گرفتم. آنحضرت صلی الله علیه و آله به من اشاره کرد که نزدیک بیا. من آمدم و پشت سر ایشان ایستادم تا اینکه فارغ شد».

باب (۴۸): شستن خون

۱۶۸- «عَنْ أَسْمَاءَ رضی الله عنها قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةً النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا نَحِيضُ فِي الثَّوْبِ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: «تَحْتَهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، وَتَنْصَحُهُ، وَتُصَلِّيَ فِيهِ». (بخاری: ۲۲۷)

ترجمه: «از اسماء رضی الله عنها روایت است که زنی، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: اگر لباس، با خون حیض آلوده شود، چه باید کرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نخست، آن را با دست، بدون آب، و سپس با آب بمال و بشوی. سپس در آن، نماز بخوان».

۱۶۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهَرُ، أَفَادْعُ الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا، إِنَّمَا ذَلِكَ عِرْقٌ، وَلَيْسَ بِحِيضٍ، فَإِذَا أَفْبَلْتَ حَيْضَتِكَ فَدَعِي الصَّلَاةَ، وَإِذَا أَذْبَرْتَ فَاغْسِلِي عَنْكَ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي». وَقَالَ: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلَاةٍ حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ». (بخاری: ۲۲۸)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: فاطمه بنت ابی حُبَیْش نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله! به دلیل خون حیض، مدت زیادی ناپاک می شوم. آیا در این مدت، نماز را ترک کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر، زیرا این، خون حیض نیست بلکه خون رگی است که پاره شده است. هنگامی که روزهای قاعدگی ات فرا رسید، نماز نخوان. و هنگامی که ایام قاعدگی ات به پایان رسید، غسل کن و نماز بخوان. البته برای هر نمازی، وضو بگیر تا اینکه دوران قاعدگی، فرا رسد».

باب (۴۹): پاک کردن لباسی که آلوده به منی باشد

۱۷۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كُنْتُ أَغْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ ثَوْبِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَإِنَّ بُقْعَ الْمَاءِ فِي ثَوْبِهِ». (بخاری: ۲۲۹)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می‌گوید: اثر جنابت را از لباس نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌شستم و آنحضرت صلی الله علیه و آله برای نماز، از خانه بیرون می‌رفت در حالی که اثر لکه‌های آب، هنوز بر لباسش وجود داشت».

باب (۵۰) حکم آغل و پیشاب شتر، گوسفند و سایر چارپایان

۱۷۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ أَنَسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ، فَاجْتَوَا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِلِقَاحٍ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَالْبَانِهَا، فَانْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَاسْتَأْفُوا التَّعَمَّ، فَجَاءَ الْخَبْرُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِئَ بِهِمْ، فَأَمَرَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ، وَأَرْجُلَهُمْ، وَسَمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَأَلْفُوا فِي الْحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَلَا يُسْقَوْنَ». (بخاری: ۲۳۳)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: عده‌ای از طایفه عکلی یا عُرینه به مدینه آمدند و از آب و هوای آن، بیمار شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا خود را به شتران شیری برسانند و از شیر و ادرار آنان، بخورند. آنان چنین کردند و از بیماری، شفا یافتند. پس از آن، چوپان رسول الله صلی الله علیه و آله را کشتند و شتران را با خود بردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صبح زود (از این جنایت) باخبر شد. بلافاصله دستور داد تا آنان را تعقیب کنند. چند ساعتی از روز نگذشته بود که آنها را اسیر کرده، خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله دستور داد تا دست و پایشان را قطع و چشم هایشان را کور کنند و آنها را در آفتاب گرم و سوزان قرار دهند». (دستور اجرا شد). آنان از شدت تشنگی، درخواست آب کردند، ولی به آنان آب ندادند».

۱۷۲- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي قَبْلَ أَنْ يُبْنِيَ الْمَسْجِدَ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ». (بخاری: ۲۳۴)

ترجمه: «همچنین انس رضی الله عنه می‌گوید: قبل از اینکه مسجد ساخته شود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله در جایی که شبها گوسفندان می‌خوابیدند، نماز می‌خواند».

باب (۵۱): افتادن نجاست در روغن یا آب

۱۷۳- «عَنْ مَيْمُونَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «الْقُوْهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوْهُ وَكُلُّوا سَمْنَكُمْ». (بخاری: ۲۳۵)

ترجمه: «ام المومنین؛ میمونه رضی الله عنها؛ روایت می‌کند که: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره موشی که در روغن افتاده باشد، سؤال شد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «موش و مقداری از روغن های اطراف آن را بیرون بریزید و بقیه روغن را بخورید».

۱۷۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كُلُّ كَلِمٍ يُكَلِّمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا، إِذْ طُعِنَتْ تَفَجَّرُ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ، وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ» (بخاری: ۲۳۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر زخمی را که مسلمان در راه خدا ببیند، روز قیامت، آن زخم، تازه می‌شود و خون از آن، جاری می‌گردد. رنگ زخم، مانند رنگ خون، و عطر و بویش مانند مشک، معطر خواهد بود».

باب (۵۲): ادرار کردن در آب راکد

۱۷۵- «وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ» (بخاری: ۲۳۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مواظب باشید در آب راکد، ادرار نکنید. چه بسا که برای غسل و طهارت، بدان نیاز پیدا کنید».

باب (۵۳): اگر روی شخصی که در نماز است نجاستی انداخته شود، نمازش باطل نمی‌شود

۱۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابُ لَهُ جُلُوسٌ، إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورِ بَنِي فُلَانٍ، فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَانْبَعَثَ أَشَقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهِ، فَتَنَظَرُ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ لَا أَغْنِي شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ، قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَاجِدٌ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ، قَالَ: وَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ، ثُمَّ سَمَى: «اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِأَبِي جَهْلٍ، وَعَلَيْكَ بِعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلِيفٍ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ»، وَعَدَّ السَّابِعَ فَنَسِيَهُ الرَّائِي. قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَرَغِي فِي الْقَلْبِ قَلِيبٌ بَدْرٍ» (بخاری: ۲۴۰)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله کنار کعبه مشغول نماز خواندن بود. ابوجهل و تنی چند از هوادارانش آنجا نشسته بودند. یکی از آنان گفت: چقدر خوب است اگر یکی از شما بچه دان شتر فلان قبیله را بیاورد و هنگامی که محمد به سجده می‌رود، آن را بر پشت او بگذارد. بدبخت‌ترین آنان (که

عقبه بود) رفت و آن بچه دان را آورد و منتظر ماند که محمد ﷺ به سجده برود. وقتی پیامبر ﷺ به سجده رفت، آنرا میان شانه‌های رسول الله ﷺ گذاشت. راوی می‌گوید: من که شاهد آن صحنه بودم، نتوانستم کاری انجام دهم. اگر پشتیبانی می‌داشتم، دفاع می‌کردم. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: بعد از آن، همه قهقهه سر دادند و یکدیگر را تنه می‌زدند. رسول الله ﷺ که در سجده بود سر خود را از سجده برداشت، تا اینکه فاطمه رضی الله عنها آمد و آن را از پشت آنحضرت ﷺ برداشت و دور انداخت. پیامبر اکرم ﷺ سر از سجده برداشت، (آنها را نفرین کرد) و سه بار فرمود: «پروردگارا! قریش را نابود کن». آنها از نفرین پیامبر ﷺ، خیلی ناراحت شدند. زیرا معتقد بودند که دعا، در شهر مکه پذیرفته می‌شود. سپس، رسول الله ﷺ با ذکر نام هر یک از آنها، فرمود: «پروردگارا! ابو جهل، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ولید بن عتبه، امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط را نابود کن». راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ نفر هفتم را نیز نام برد که من آنرا فراموش کرده‌ام. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من لاشه‌های مردار همه کسانی را که رسول الله ﷺ در آنروز، نفرین کرده بود، در چاهای بدر دیدم».

باب (۵۴): حکم آب دهان و بینی در لباس

۱۷۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَرَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ثَوْبِهِ». (بخاری: ۲۴۱)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ آب دهانش را با لباس خود گرفت».

باب (۵۵): زنی که خون را از صورت پدرش شست

۱۷۸- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّاسَ: بِأَيِّ شَيْءٍ دُورِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَ عَلِيٌّ يَجِيءُ بِرُسِهِ فِيهِ مَاءٌ، وَفَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ، فَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ». (بخاری: ۲۴۳)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می‌گوید: از من سؤال کردند که زخم رسول الله ﷺ با چه چیزی مداوا شد؟ گفتم: کسی که در این مورد از من آگاه‌تر باشد، وجود ندارد. (دیدم که) علی رضی الله عنه در سپرش آب می‌آورد و فاطمه رضی الله عنها خون‌ها را از چهره (مبارک) رسول الله ﷺ می‌شست. و بعد، حصیری را سوختند و خاکستر آن را روی زخم رسول الله ﷺ نهادند».

باب (۵۶): مسواک زدن

۱۷۹- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ بِسِوَاكِ بِيَدِهِ يَقُولُ: أَعُغُّ، وَالسَّوَاكُ فِيهِ، كَأَنَّهُ يَتَهَوَّعُ». (بخاری: ۲۴۴)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. ایشان مسواکی در دست داشت و با صدای اُع، اُع مسواک می زد. یعنی چنان صدایی در می آورد که گویا استفراغ می کند».

۱۸۰- «عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَشُورُ فَاهُ بِالسَّوَاكِ». (بخاری: ۲۴۵)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می گوید: شبها که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خواب بیدار می شد، دهان (مبارکش) را با مسواک می شست و تمیز می کرد».

باب (۵۷): دادن مسواک به بزرگترها

۱۸۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَرَانِي أَتَسَوَّكُ بِسَوَاكِ، فَجَاءَنِي رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، فَنَاولْتُ السَّوَاكَ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا».

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در خواب دیدم که مسواک می زنم. دو نفر نزد من آمدند. یکی بزرگتر بود و دیگری کوچکتر. مسواک را به کوچکتر دادم. به من گفته شد: آنرا به بزرگتر بده. آنگاه مسواک را به فرد بزرگتر دادم».

باب (۵۸): فضیلت کسی که با وضو می خوابد

۱۸۲- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، فَإِنْ مِتُّ مِنْ لَيْلَتِكَ فَأَنْتَ عَلَى الْفُطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ»، قَالَ: فَردَدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا بَلَغْتُ: اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، فُلْتُ: وَرَسُولِكَ، قَالَ: «لَا، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»». (بخاری: ۲۴۷)

ترجمه: «از براء ابن عازب رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوی کامل بگیر و بر پهلوئی راست بخواب و این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»». (پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره ام

را بسوی تو برمی گردانم و تمام امورم را به تو می سپارم و تو را پشت و پناه خود می دانم. و یقین دارم که هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که مبعوث نمودی، ایمان آوردم). اگر در همان شب بمیری، بر فطرت (با ایمان) از دنیا رفته ای. این جملات را آخرین کلام خود قرار بده».

راوی (براء) می گوید: این دعا را نزد رسول اکرم ﷺ خواندم. وقتی گفتم: آمَنْتُ بِرَسُولِكَ، آنحضرت ﷺ فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». یعنی بجای لفظ رسول، کلمه نبی را بکار ببر».

۵- کتاب غسل

باب (۱): وضو قبل از غسل

۱۸۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، بَدَأَ فَعَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ فَيَحْلُلُ بِهَا أُصُولَ شَعْرِهِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ غُرْفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ». (بخاری: ۲۴۸)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می‌گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ غسل جنابت می‌نمود، نخست دست‌هایش را می‌شست. بعد وضوی کامل می‌گرفت. سپس، انگشتانش را خیس می‌نمود و با آن، ریشه موهای سر (مبارک) خود را خلال می‌کرد. و در پایان، سه بار با کف دست بر سر خود، آب می‌ریخت و بعد، تمام بدن خود را می‌شست».

۱۸۴- «عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، غَيْرَ رِجْلَيْهِ، وَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ مِنَ الْأَذَى، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَى رِجْلَيْهِ، فَغَسَلَهُمَا، هَذِهِ غُسْلُهُ مِنَ الْجَنَابَةِ». (بخاری: ۲۴۹)

ترجمه: «میمونه؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ، می‌فرماید: روش آنحضرت ﷺ برای غسل جنابت چنین بود: نخست، استنجا می‌کرد و نجاست را از خود دور می‌ساخت و مانند وضوی نماز، وضو می‌گرفت ولی پاهایش را نمی‌شست. سپس، بر تمام بدن خود، آب می‌ریخت و در پایان، با اندکی جابجائی، پاهایش را می‌شست».

باب (۲): غسل مرد با همسرش

۱۸۵- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَعْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنْ قَدَحٍ يُقَالُ لَهُ الْفَرْقُ». (بخاری: ۲۵۰)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می فرماید: من و رسول الله صلی الله علیه و آله از یک ظرف آب که به آن «فرق» می گفتند، برای غسل، استفاده می کردیم».

باب (۳): غسل نمودن با یک صاع آب و مانند آن

۱۸۶- «وَعَنْهَا رضی الله عنها: أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوًا مِنْ صَاعٍ، فَأَغْتَسَلَتْ، وَأَقَاضَتْ عَلَى رَأْسِهَا، وَبَيْنَهَا وَبَيْنَ السَّائِلِ حِجَابٌ». (بخاری: ۲۵۱)

ترجمه: «همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که از وی درباره غسل نبی اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد. ایشان ظرفی خواست که حدود یک صاع آب می گرفت. سپس با آن غسل کرد و بر سرش آب ریخت. میان او و سؤال کننده یعنی برادرش؛ عبدالرحمن؛ پرده ای حائل بود».

۱۸۷- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلٌ عَنِ الْغُسْلِ؟ فَقَالَ: يَكْفِيكَ صَاعٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي، فَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعْرًا وَخَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ أَمَّنَا فِي ثَوْبٍ». (بخاری: ۲۵۲)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: شخصی از من درباره مقدار آب غسل، سؤال کرد. در جواب، گفتم: یک صاع آب، کافی است. یکی از حاضران گفت: یک صاع برای من کافی نیست. گفتم: برای کسی که موهایش از تو بیشتر و خودش هم از تو بهتر بود، یک صاع آب، کفایت می کرد (یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله). آنگاه جابر رضی الله عنه که یک چادر بر تن داشت، نماز را برای ما امامت کرد».

باب (۴): کسی که سه بار بر سر خود آب بریزد

۱۸۸- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَمَّا أَنَا فَأُفِيضُ عَلَى رَأْسِي ثَلَاثًا» وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ كِلْتَاهِمَا». (بخاری: ۲۵۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با نشان دادن کف دست ها فرمود: «من سه بار با اینها بر سر خود، آب می ریزم».

باب (۵): کسی که غسل را با محلاب^(۱) آغاز کند

۱۸۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، دَعَا بِشِيءٍ نَحْوِ الْحِلَابِ، فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ الْأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى وَسَطِ رَأْسِهِ». (بخاری: ۲۵۸)

۱- ظرفی است که در آن شتر را می دوشند.

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: هرگاه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله غسل جنابت می نمود، ظرف محلابمانندی را می طلبید و از آن با دست، آب بر می داشت. ابتدا سمت راست بدن خود، و سپس سمت چپ آنرا می شست. و در پایان، با دست هایش بر فرق سر خود، آب می ریخت».

باب (۶): تکرار همبستری و همبستری با همسران متعدد با یک غسل

۱۹۰- «وَعَنْهَا رضی الله عنها قَالَتْ: كُنْتُ أُطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَيَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْصَحُ طَيِّبًا». (بخاری: ۲۶۷)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: من به رسول اکرم صلی الله علیه و آله (قبل از احرام) خوشبویی می زدم. آنگاه، آنحضرت صلی الله علیه و آله با همسرانش همبستری می کرد. سپس هنگام صبح، وقتی که لباس احرام بر تن می نمود، بوی عطر همچنان از بدن (مبارک) رسول الله صلی الله علیه و آله به مشام می رسید».

۱۹۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَدُورُ عَلَى نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ اللَّيْلِ وَالتَّهَارِ، وَهِنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ. قِيلَ: أَوَكَانَ يُطِيقُهُ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلَاثِينَ». (بخاری: ۲۶۸)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بخشی از روز یا شب، با همه همسران خود که تعداد آنها یازده نفر بود، همبستری می کرد. از او پرسیدند: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله توانایی چنین کاری را داشت؟ انس رضی الله عنه گفت: به نظر ما، آنحضرت صلی الله علیه و آله به اندازه سی نفر، توانایی داشت».

باب (۷): کسی که عطر بزند و غسل نماید

۱۹۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِصِ الطَّيِّبِ فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَهُوَ مُحْرِمٌ». (بخاری: ۲۷۱)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: گویا هم اکنون، درخشش خوشبویی را بر فرق سر رسول الله صلی الله علیه و آله مشاهده می نمایم در حالی که ایشان در احرام بسر می برند».

باب (۸): خلال کردن موها هنگام غسل

۱۹۳- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، غَسَلَ يَدَيْهِ، وَتَوَضَّأَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، ثُمَّ يُحَلِّلُ بِيَدِهِ شَعْرَهُ حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَرَوَى بَشَرَتَهُ، أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ». (بخاری: ۲۷۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: هرگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله غسل جنابت می نمود، نخست دست هایش را می شست. سپس، مانند وضوی نماز، وضو می ساخت. بعد از آن، غسل می نمود. آنگاه با دست هایش، موهای سرش را خلال می کرد تا مطمئن شود که پوست سرش کاملاً خیس شده است. و در پایان، سه بار بر بدنش، آب می ریخت و تمام آن را می شست».

باب (۹): اگر کسی در مسجد بیاد افتاد که جنب است، بدون تیمم، بیرون رود
 ۱۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلَاهُ، ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ، فَقَالَ لَنَا: «مَكَانَكُمْ». ثُمَّ رَجَعَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ». (بخاری: ۲۷۵)

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه می گوید: اقامه گفته شد و صف ها برای اقامه نماز، بسته شد. سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف آورد. هنگامی که بر مصلائی نماز ایستاد، یادش آمد که جنب است. به ما گفت: «سر جای خود بمانید». یعنی (صف های نماز را بهم نزنید). سپس برگشت و غسل نمود. و در حالی به سوی ما آمد که هنوز آب از موهایش می چکید. آنگاه، تکبیر گفت و ما با ایشان نماز خواندیم».

باب (۱۰): غسل در جای خلوت و در حالت برهنه و اینکه پوشش افضل است
 ۱۹۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسَى صلی الله علیه و آله يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْرُ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَقَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثَرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ، حَتَّى تَنْظُرَ ثَوْبُ إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ، وَأَخَذَ ثَوْبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا». فَقَالَ: أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَتَدَبُّ بِالْحَجَرِ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ ضَرْبًا بِالْحَجَرِ». (بخاری: ۲۷۸)

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی اسرائیل، برهنه غسل کرده، به یکدیگر نگاه می کردند. اما موسی صلی الله علیه و آله به تنهایی غسل می کرد. بنی اسرائیل گفتند: بخدا سوگند، چون موسی ورم بیضه دارد، با ما غسل نمی کند. روزی موسی صلی الله علیه و آله لباس هایش را در آورد و روی سنگی گذاشت تا غسل کند. آن سنگ، لباس های موسی صلی الله علیه و آله را برداشت و فرار کرد. موسی صلی الله علیه و آله دنبال سنگ به راه افتاد و فریاد زد: ای سنگ! لباس هایم (را کجا می بری)؟ تا اینکه بنی اسرائیل موسی را دیدند و گفتند: به خدا سوگند، موسی هیچ بیماری ای ندارد. آنگاه، سنگ توقف کرد و موسی صلی الله علیه و آله لباس هایش را برگرفت و چند ضربه به سنگ زد». راوی می گوید: بخدا سوگند، اثر شش یا هفت ضربه، بر روی سنگ دیده شد».

۱۹۶- «وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ غُرْيَانًا، فَحَرَ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْتَثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ أَكُنْ أَغْنِيكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ: بَلَى وَعِزَّتِكَ، وَلَكِنْ لَا غِنَى لِي عَنْ بَرَكَتِكَ». (بخاری: ۲۷۹)

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ایوب علیه السلام برهنه مشغول غسل کردن بود که در آن اثنا، گروهی از ملخ های طلایی بر او فرو ریختند. ایوب علیه السلام شروع به جمع آوری آنها در لباسش نمود. پروردگارش به او ندا داد: ای ایوب! مگر من تو را از این چیزهایی که می بینی، بی نیاز نساخته بودم؟ ایوب علیه السلام گفت: به عزت سوگند! بلی. (بی نیاز ساخته ای) ولی من از برکات تو بی نیاز نیستم».

باب (۱۱): هنگام غسل، باید خود را از چشم مردم دور داشت

۱۹۷- «عَنْ أُمِّ هَانِئِ بْنِتِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنها قَالَتْ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْرُهُ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟ فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ». (بخاری: ۲۸۰)

ترجمه: «ام هانی؛ دختر ابو طالب رضی الله عنه؛ می گوید: سال فتح مکه، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. ایشان در آن لحظه استحمام می کرد و فاطمه رضی الله عنها او را در پوشش نگه داشته بود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این زن کیست؟ گفتم: ام هانی هستم».

باب (۱۲): حکم عرق فرد جنب و اینکه مؤمن نجس نمی شود

۱۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَقِيَهِ فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنُبٌ، قَالَ: فَانْحَنَسْتُ مِنْهُ، فَذَهَبْتُ فَاعْتَسَلْتُ، ثُمَّ جِئْتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: كُنْتُ جُنُبًا فَكَرِهْتُ أَنْ أَجَالِسَكَ وَأَنَا عَلَى غَيْرِ طَهَارَةٍ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَنْجُسُ»». (بخاری: ۲۸۳)

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از کوچه های مدینه، مرا دید. چون جنب بودم، خود را عقب کشیدم و از چشم رسول الله صلی الله علیه و آله پنهان کردم. و پس از غسل، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ابوهریره! کجا بودی؟ عرض کردم: بعلت جنابت وعدم طهارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سبحان الله! مؤمن که نجس نمی شود».

باب (۱۳): جنب وضو بگیرد، سپس بخوابد

۱۹۹- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَيْرْقُدُ أَحَدَنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْقُدْ وَهُوَ جُنُبٌ»». (بخاری: ۲۸۷)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: آیا در حالت جنابت، می توانیم بخوایم؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی، اگر وضو بگیرد، می توانید بخوابید»».

باب (۱۴): تماس آلت تناسلی زن و مرد

۲۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعْبَيْهَا الْأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا، فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ»». (بخاری: ۲۹۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر وقت، شوهر میان اعضای چهارگانه همسرش قرار بگیرد و همبستری کند، غسل واجب می شود»».

۶- کتاب حیض

باب (۱): احکام زنان در حالت نفاس و قاعدگی

۲۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا لَا نَرَى إِلَّا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنَّا بِسَرِفٍ حِضْتُ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: «مَا لَكَ أَنْفُسْتِ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ فَأَقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ». (بخاری: ۲۹۴)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: برای ادای حج، از مدینه منوره براه افتادیم. وقتی به محل «سرف» (نزدیک مکه) رسیدیم، دچار قاعدگی شدم. رسول الله ﷺ نزد من آمد در حالی که گریه می کردم. فرمود: «چرا گریه می کنی؟ آیا دچار قاعدگی شده ای؟» گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «این چیزی است که خداوند آن را شامل حال همه دختران آدم کرده است. جز طواف خانه کعبه، تمام احکام و مناسک حج را انجام بده». عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: رسول الله ﷺ برای ازواج خویش، گاو، قربانی نمود.»

باب (۲): شانه کردن موهای شوهر در حالت قاعدگی

۲۰۲- «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَرْجُلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا حَائِضٌ». (بخاری: ۲۹۵)

ترجمه: «همچنین عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: در حال قاعدگی، موهای سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می زدم».

۲۰۳- «وفي رواية: وَهُوَ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ، يُدْنِي لَهَا رَأْسَهُ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا، فَتُرْجَلُهُ وَهِيَ حَائِضٌ». (بخاری: ۲۹۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله ﷺ در مسجد، معتکف بود و سر مبارک خود را به عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا نزدیک می کرد و او که در خانه بود و ایام قاعدگی را می گذراند، سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می زد. (مسجد و خانه در کنار هم قرار داشتند)».

باب (۳): تکیه دادن به همسر در حالت قاعدگی و قرآن خواندن

۲۰۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَكَبَّرُ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ». (بخاری: ۲۹۷)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: در حالی که من در دوران قاعدگی بسر می‌بردم، رسول الله ﷺ بر من تکیه می‌نمود (سر بر زانوی من می‌نهاد) و قرآن تلاوت می‌کرد».

باب (۴): کسی که حیض را نفاس می‌نامد

۲۰۵- «وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مُضْطَجِعَةٌ فِي حَمِيصَةٍ، إِذْ حِضْتُ، فَأَنْسَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، قَالَ: «أَنْفَسَتْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي، فَأَضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْحَمِيلَةِ». (بخاری: ۲۹۸)

ترجمه: «ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: با رسول الله ﷺ در یک چادر، خوابیده بودم که دچار قاعدگی شدم. آهسته، خود را بیرون کشیدم و لباس حیض پوشیدم. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا دچار قاعدگی شدی؟» گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ دوباره مرا فراخوند و من با ایشان در همان چادر خوابیدم».

باب (۵): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

۲۰۶- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ كِلَانَا جُئِبٌ، وَكَانَ يَأْمُرُنِي فَأَتَزَّرُ، فَيُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ، وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ، فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ». (بخاری: ۲۹۹)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: من و رسول الله ﷺ در حالی که جنب بودیم از یک ظرف آب، غسل می‌نمودیم. و زمانی که من دوران قاعدگی را می‌گذراندم، آنحضرت ﷺ به من دستور می‌داد که ازار بپوشم. و در آن حالت، (قاعدگی) کنار من می‌خوابید. و هنگام اعتکاف، سر مبارک را از مسجد بیرون می‌آورد و من که در دوران قاعدگی بسر می‌بردم، سر ایشان را می‌شستم».

۲۰۷- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبَاشِرَهَا، أَمَرَهَا أَنْ تَتَزَّرَ فِي فَوْرِ حِيضَتِهَا، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا، قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْلِكُ إِرْبَهُ». (بخاری: ۳۰۲)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌فرماید: هرگاه یکی از همسران رسول الله ﷺ دچار قاعدگی می‌شد و آنحضرت ﷺ می‌خواست در کنارش بخوابد، به او دستور می‌داد که در حین شدت حیض، ازار بپوشد».

آنگاه در کنار او می‌خوابید. عایشه رضی الله عنها افزود: چه کسی از شما می‌تواند مانند رسول الله صلی الله علیه و آله در چنین حالتی خود را کنترل نماید؟!.

باب (۶): زنان در دوران قاعدگی، روزه نگیرند

۲۰۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرِ إِلَى الْمُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النَّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي أُرِيْتُكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ». فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتٍ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلْبَّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ». قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ؟» قُلْنَ: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا، أَلَيْسَ إِذَا حَاصَتْ لَمْ تُصَلَّ وَلَمْ تُصُمْ؟» قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا»». (بخاری: ۳۰۴)

ترجمه: «ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز عید قربان یا عید فطر بسوی مصلا رفت. در آنجا، سری به زنان زد و خطاب به آنان فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید. زیرا شما را بیشترین اهل دوزخ دیدم». پرسیدند: چرا؟ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بخاطر اینکه شما بکثرت نفرین می‌کنید و از شوهرانتان نافرمانی نموده و ناسپاسی می‌کنید و هیچ ناقص عقل و دینی نمی‌تواند مانند شما، مردان عاقل را فریب بدهد». عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: «مگر نه این است که گواهی یک زن، نصف گواهی مرد محسوب می‌شود؟» گفتند: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این خود، نشانگر نقص عقل شما است». آنحضرت صلی الله علیه و آله باز فرمود: «مگر نه اینکه در ایام حیض و قاعدگی، نماز نمی‌خوانید و روزه نمی‌گیرید؟» عرض کردند: بلی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این هم دلیل بر نقص دین شماست»».

باب (۷): اعتکاف زنان در زمان استحاضه

۲۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله اعْتَكَفَ وَمَعَهُ بَعْضُ نِسَائِهِ، وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَرَى الدَّمَ، فَرُبَّمَا وَضَعَتِ الطَّسْتَ تَحْتَهَا مِنَ الدَّمِ». (بخاری: ۳۰۹)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: گاهی یکی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله با وی به اعتکاف می‌نشست در حالیکه استحاضه بود و خونریزی داشت. و چه بسا از شدت خونریزی ناچار بود روی طشتی بنشیند».

باب (۸): استفاده زنان از عطر و مواد خوشبوی دیگر پس از غسل حیض

۲۱۰- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلَا نَكْتَحِلَ، وَلَا نَتَّطِيبَ، وَلَا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوعًا إِلَّا ثَوْبَ عَصَبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الظُّهْرِ إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مُحِيضِهَا فِي نُبْدَةٍ مِنْ كُسْتٍ أَظْفَارٍ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ». (بخاری: ۳۱۳)

ترجمه: «ام عطیه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سوگواری بیش از سه روز را برای ما ممنوع کرد. مگر برای زنی که همسرش را از دست داده باشد. در آنصورت، باید چهار ماه و ده روز به سوگ او بنشیند. و در آن ایام، استفاده خوشبو، سرمه و لباس رنگی نیز برای ما ممنوع گردید. مگر لباس عصب (که نوعی لباس یمنی خشن است). البته پس از غسل قاعدگی، استفاده اندکی مواد خوشبو را مجاز نمود. و همچنین ما (زنان) را از شرکت در تشییع جنازه، منع فرمودند».

باب (۹): زن چگونه باید غسل نماید و آثار حیض را پاک کند

۲۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا: أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ قَالَ: «خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسْكِ فَتَطْهَرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قَالَ: «تَطْهَرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ تَطْهَرِي». فَاجْتَبِذْتُهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ: تَتَّبَعِي بِهَا أَقْرَ الدَّمِ». (بخاری: ۳۱۴)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: زنی از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درباره غسل حیض سؤال کرد. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نخست به وسیله پارچه ای تمیز و خوشبو خود را پاک کن». زن گفت: چگونه با پارچه خود را پاک کنم؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بار دیگر فرمود: «خود را پاک کن». زن گفت: چگونه؟ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سبحان الله! خود را پاک کن». عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: (من که منظور رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را درک کردم، بلافاصله آن زن را بسوی خود کشیدم و به او فهماندم و توضیح دادم که چگونه با پارچه تمیز، جای خون را پاک کند».

باب (۱۰): شانه زدن موی سر، هنگام غسل قاعدگی

۲۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: أَهْلَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَكُنْتُ مِمَّنْ تَمَتَّعَ وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ، فَرَعَمْتُ أَتْنَهَا حَاصِتٌ، وَلَمْ تَطْهَرْ حَتَّى دَخَلْتُ لَيْلَةَ عَرَفَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، وَإِنَّمَا كُنْتُ تَمَتَّعْتُ بِعُمْرَةٍ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْقُضِي رَأْسِكَ وَامْتَشِطِي وَأَمْسِكِي عَنْ عُمَرَتِكَ». فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحُجَّ، أَمَرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ لَيْلَةَ الْحُصْبَةِ، فَأَعْمَرَنِي مِنَ التَّنْعِيمِ، مَكَانَ عُمْرَتِي الَّتِي نَسَكْتُ». (بخاری: ۳۱۶)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: با رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع برای حج تمتع، احرام بسته بودم و هدی با خود نبرده بودم. در آن میان، دچار عادت ماهیانه شدم و تا شب عرفه، آن حالت باقی ماند. عرض کردم: ای پیامبر گرامی! من نیت حج تمتع نموده بودم و اینک شب عرفه فرا رسید. چه باید کرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گیسوهایت را بازکن، سرت را شانه نما و عمره انجام نده». من هم چنین کردم. وقتی که از حج فارغ شدم. رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از منا، در «محصب» به برادرم عبدالرحمن دستور داد تا مرا به «تنعیم» ببرد و در عمره، همراهی کند. من همراه عبدالرحمن، به تنعیم رفتم و عمره‌ای را که فوت شده بود، بجای آوردم».

باب (۱۱): ضرورت باز کردن موها برای زنان، هنگام غسل پایان قاعدگی

۲۱۳- «وَعَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: خَرَجْنَا مُوَافِينَ لِهَلَالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَهْلَ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهْلِلْ، فَإِنِّي لَوْلَا أَنِّي أَهْدَيْتُ لَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». فَأَهَّلَ بَعْضُهُمْ بِعُمْرَةٍ، وَأَهَّلَ بَعْضُهُمْ بِحَجٍّ، وَسَاقَتِ الْحَدِيثَ وَذَكَرْتُ حَيْضَتَهَا قَالَتْ: وَأَرْسَلَ مَعِيَ أَخِي إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ هَدْيٍ وَلَا صَوْمٌ وَلَا صَدَقَةٌ». (بخاری: ۳۱۷)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: بعد از رؤیت هلال ذی حجه، به قصد حج، مدینه منوره را ترک کردیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس دوست دارد می تواند نیت عمره کند و من هم اگر هدی (شکرانه)، همراه نمی آوردم، فقط برای عمره احرام می بستم». عایشه می گوید: بعضی نیت عمره و برخی قصد حج کردند. سپس، عایشه رضی الله عنها جریان قاعدگی اش را ذکر کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله برادرم؛ عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه؛ را با من همراه کرد و ما به تنعیم رفتیم و من از آنجا برای عمره، احرام بستم. و بخاطر این کار، نه هدی، نه صدقه و نه روزه، هیچکدام بر من واجب نشد».

باب (۱۲): قضای نمازهای دوران قاعدگی بر زنان واجب نیست

۲۱۴- «وَعَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: أَتَجْزِي إِحْدَانًا صَلَاتَهَا إِذَا طَهَرَتْ؟ فَقَالَتْ: أَحْرُورِيَّةٌ أَنْتِ؟ كُنَّا نَحِيضُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَا يَأْمُرُنَا بِهِ، أَوْ قَالَتْ: فَلَا نَفْعُ لَهُ». (بخاری: ۳۲۱)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که زنی از وی پرسید: آیا زن باید پس از پایان دوران قاعدگی، نمازهای از دست رفته اش را بخواند؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: مگر تو از خوارج^۱ هستی؟ ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- خوارج کسانی بودند که علیه علی رضی الله عنه قیام کرده و به جنگ پرداختند، و یکی از اصولشان این بود که احکام را فقط از قرآن استنباط کرده و به احادیث اعتنایی نداشتند.

دچار قاعدگی می شدیم و آنحضرت ﷺ ما را به خواندن نمازهای از دست رفته امر نمی کرد و یا ما چنین نمی کردیم».

باب (۱۳): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

۲۱۵- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدِيثُ حَيْضِهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْحِمِيلَةِ، ثُمَّ قَالَتْ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُقَبِّلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ». (بخاری: ۳۲۲)

ترجمه: «ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا جریان خوابیدنش را در کنار رسول اکرم ﷺ در دوران قاعدگی، زیر یک چادر (ملحفه) بیان کرد. سپس افزود که آنحضرت ﷺ در حالی که روزه بود، مرا می بوسید».

باب (۱۴): شرکت زنان حائض در مراسم عید، خارج از مصلا

۲۱۶- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَخْرُجُ الْعَوَاتِقُ، وَذَوَاتُ الْخُدُورِ، أَوْ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ، وَالْحَيْضُ، وَلَيْشْهَدَنَّ الْحَيْرَ، وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْتَزِلُ الْحَيْضُ الْمُصَلَّى، قِيلَ لَهَا: الْحَيْضُ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ تَشْهَدُ عَرَفَةَ وَكَذَا وَكَذَا؟». (بخاری: ۳۲۴)

ترجمه: «ام عطیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: من از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «دختران جوان، زنان محجبه و زنانی که در دوران قاعدگی بسر می برند، می توانند از خانه خارج شوند و در مجالس خیر و دعوت مؤمنین، شرکت کنند. البته زنان حائضه (ضمن شرکت در مراسم فوق) نباید وارد مصلا شوند. از ام عطیه رضی الله عنها پرسیدند: آیا زنان حائضه هم می توانند شرکت کنند؟! ام عطیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فرمود: (بلی)، مگر در عرفه و جاهای دیگر، زنان حائضه شرکت نمی کنند؟».

باب (۱۵): زردی و تیرگی خون در ایام غیر قاعدگی

۲۱۷- «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا لَا نَعُدُّ الْكُدْرَةَ وَالْصُّفْرَةَ شَيْئًا». (بخاری: ۳۲۶)

ترجمه: «همچنین ام عطیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: ما خون زرد رنگ و تیره را خون حیض، بحساب نمی آوردیم».

باب (۱۶): زنی که پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود.

۲۱۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ صَفِيَّةَ قَدْ حَاضَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّهَا تَحْبِسُنَا، أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ؟» فَقَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَاخْرُجِي». (بخاری: ۳۲۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ می فرماید: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! صفیه دچار قاعدگی شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شاید ایشان (با انجام ندادن طواف افاضه) مانع بازگشت ما شود. مگر طواف بیت را همراه شما انجام نداده است؟» گفتند: بلی. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «پس می توانیم از مکه حرکت کنیم».

باب (۱۷): نماز جنازه بر زنی که در دوران نفاس، وفات نماید

۲۱۹- «عَنْ سَمْرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنها: أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَامَ وَسَطَهَا». (بخاری: ۳۳۲)

ترجمه: «سمره بن جندب رضی الله عنها می گوید: زنی به سبب وضع حمل، درگذشت. رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر جنازه چنان ایستاد که مقابل کمر میت قرار گرفت و بر او نماز جنازه خواند».

باب (۱۸)

۲۲۰- «عَنْ مَيْمُونَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهَا كَانَتْ تَكُونُ حَائِضًا لَا تُصَلِّي، وَهِيَ مُفْتَرِشَةٌ بِحِذَاءِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى خُمْرَتِهِ، إِذَا سَجَدَ أَصَابَنِي بَعْضُ ثَوْبِهِ». (بخاری: ۳۳۳)

ترجمه: «میمونه رضی الله عنها، همسر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ می فرماید: من در دوران قاعدگی، نماز نمی خواندم. و هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی سجاده، نماز می خواند، من کنار سجده گاه آنحضرت صلی الله علیه و آله دراز کشیده بودم. و زمانی که آنحضرت صلی الله علیه و آله سجده می نمود، قسمت هایی از لباسش با من برخورد می کرد».

۷- کتاب تیمم

باب (۱)

۲۲۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجُبَيْشِ، انْقَطَعَ عَقْدُ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى التَّمَاسِيهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيَسُوا عَلَى مَاءٍ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ، فَقَالُوا: أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسِ، وَلَيَسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعُ رَأْسِهِ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسَتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ وَلَيَسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلَّا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيْمِمِ فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أَسِيدُ بَنِي الْخَضِرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَأَصْبَنَا الْعَقْدَ تَحْتَهُ». (بخاری: ۳۳۴)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: در یکی از سفرها، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. هنگامی که به ذات الجیش یا به بیداء رسیدیم، گلوبندم افتاد و گم شد. رسول الله ﷺ برای پیدا کردن آن، توقف کرد. مردم نیز توقف کردند. آنجا نه آبی بود و نه کاروان، آب همراه داشت. عده‌ای نزد ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمدند و گفتند: نمی بینی که عایشه چه کار کرده است؟ موجب شده که رسول الله ﷺ و کاروان توقف کنند در حالیکه نه آب همراه دارند و نه در محل توقف آنان، آب وجود دارد. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: در حالی که رسول اکرم ﷺ خوابیده و سر مبارکش را بر زانویم گذاشته بود، پدرم؛ ابوبکر؛ نزد من آمد و مرا سرزنش نمود و در حالی که با دست به پهلویم می زد، آنچه خدا می خواست نثار من کرد و گفت: رسول خدا ﷺ و مردم را در جایی که آبی وجود ندارد و کاروان هم آبی همراه ندارد، متوقف نمودی.

اما چون سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی زانویم قرار داشت، نمی توانستم حرکت کنم. سرانجام، زمانی رسول خدا ﷺ برخاست که صبح شده بود و در محل توقف ما، آبی وجود نداشت. در نتیجه، خداوند آیه تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم کردند. اینجا بود که اسید بن حضیر رضی الله عنه گفت: ای آل ابوبکر! نزول این آیه، نخستین برکت شما نیست. (بلکه قبلا نیز مردم به وسیله شما به چنین خیر و برکاتی نایل آمده اند).

عایشه رضی الله عنها در پایان این حدیث، می فرماید: آنگاه، هنگامی که شترم را حرکت دادیم، گلو بند را زیر آن، پیدا کردیم».

۲۲۲- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أُعْطِيتُ حَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَظَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتُهُ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِي الْمَعَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً». (بخاری: ۳۳۵)

ترجمه جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز به من عطا شده است که قبل از من، به هیچ پیامبری عطا نشده است:

- ۱- از مسافت یک ماه، دشمنانم دچار ترس و وحشت می شوند.
- ۲- زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است. بنابر این، هر کجا وقت نماز فرارسید، امتیانم می توانند همانجا (اگر آب نبود، تیمم نمایند) و نماز بخوانند.
- ۳- مال غنیمت برای من حلال گردانده شده است در حالی که قبل از من، برای هیچ پیامبری، حلال نبوده است.
- ۴- حق شفاعت به من عنایت شده است.
- ۵- هر پیامبری فقط برای قوم خودش فرستاده شده است در حالی که من برای تمام مردم دنیا مبعوث شده ام».

باب (۲): اگر شخص مقیم، به آب دسترسی پیدا نکرد و بیم فوت نماز می رفت، تیمم نماید

۲۲۳- «عَنْ أَبِي جُهَيْمٍ بْنِ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: قَالَ: أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ خَوْ بَرٍّ جَمَلٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ». (بخاری: ۳۳۷)

ترجمه: «ابو جهیم بن حارث انصاری می گوید: رسول الله ﷺ از طرف چاه جمل می آمد که شخصی به ایشان رسید و سلام گفت. رسول خدا ﷺ سلام او را پاسخ نداد تا آنکه به دیواری رسید. آنگاه، بر آن دست زد و آنها (دستهایش) را بر چهره و دستهایش مالید (یعنی تیمم کرد). سپس سلام آن شخص را پاسخ داد».

باب (۳): آیا تیمم کننده می تواند (پس از زدن دستها بر خاک) آنها را فوت کند

۲۲۴- «عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ: أَمَا تَذْكُرُ أَنَا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تَصَلْ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكَتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا». فَضَرَبَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم بِكَفِّهِ الْأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ؟ (بخاری: ۳۳۸)

ترجمه: «عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ می گوید: خطاب به عمر رضی اللہ عنہ گفتم: به یاد نداری که من و تو هر دو در مسافرت بودیم (و بعلت فرارسیدن وقت نماز و نبودن آب) تو نماز نخواندی و من در خاک غلطیدم و نماز خواندم و این جریان را به سمع (مبارک) رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم رسانیدم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر اینگونه عمل می کردی، برایت کافی بود». سپس، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دستهایش را بر زمین زد و آنها را فوت کرد و چهره و دستها را مسح نمود؟».

باب (۴): خاک پاک، جای آب وضو را برای مسلمان می گیرد

۲۲۵- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم وَإِنَّا أَسْرَيْنَا، حَتَّى كُنَّا فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَقَعْنَا وَقَعَةً، وَلَا وَقَعَةَ أَحَلَّى عِنْدَ الْمُسَافِرِ مِنْهَا، فَمَا أَيْقَظَنَا إِلَّا حَرُّ الشَّمْسِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ اسْتَيْقَظَ فُلَانٌ، ثُمَّ فُلَانٌ، ثُمَّ فُلَانٌ، ثُمَّ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ الرَّابِعُ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم إِذَا نَامَ لَمْ يُوقَظْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ يَسْتَيْقِظُ، لِأَنَّا لَا نَدْرِي مَا يَحْدُثُ لَهُ فِي نَوْمِهِ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ عُمَرُ وَرَأَى مَا أَصَابَ النَّاسَ، وَكَانَ رَجُلًا جَلِيدًا، فَكَبَّرَ وَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، فَمَا زَالَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ حَتَّى اسْتَيْقَظَ بِصَوْتِهِ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ شَكُّوا إِلَيْهِ الَّذِي أَصَابَهُمْ، قَالَ: «لَا ضَيْرَ أَوْ لَا يَضِيرُ ارْتَحِلُوا». فَارْتَحَلَ فَسَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ نَزَلَ فَدَعَا بِالْوُضُوءِ، فَتَوَضَّأَ وَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ، فَلَمَّا انْقَلَبَ مِنْ صَلَاتِهِ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُعْتَزِلٍ لَمْ يُصَلِّ مَعَ الْقَوْمِ، قَالَ: «مَا مَنَعَكَ يَا فُلَانُ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ؟» قَالَ: أَصَابَنِي جَنَابَةٌ وَلَا مَاءَ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ». ثُمَّ سَارَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فَاشْتَكَى إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ، فَتَزَلَّ فَدَعَا فُلَانًا وَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ: «أَذْهَبَا فَابْتَغِيَا الْمَاءَ فَانْظِلَقَا فَتَلَقِيَا امْرَأَةً بَيْنَ مَرَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ مِنْ مَاءٍ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا، فَقَالَا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ، قَالَتْ: عَهْدِي بِالْمَاءِ أُمِسَ هَذِهِ السَّاعَةُ، وَنَفَرْنَا خُلُوفًا، قَالَا لَهَا: انْظِلِقِي إِذَا، قَالَتْ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَا: إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم. قَالَتْ: الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِيُّ، قَالَا: هُوَ الَّذِي تَعْنِينَ، فَانْظِلِقِي فَجَاءَا بِهَا

إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَحَدَّثَاهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: «فَاسْتَنْزَلُوهَا عَنْ بَعِيرِهَا». وَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِإِنَاءٍ فَفَرَعَ فِيهِ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَزَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ وَأَوْكَأَ أَفْوَاهَهُمَا، وَأَطْلَقَ الْعَزَالِي وَنُودِي فِي النَّاسِ اسْقُوا وَاسْتَقُوا، فَسَقَى مَنْ شَاءَ وَاسْتَقَى مَنْ شَاءَ، وَكَانَ آخِرُ ذَلِكَ أَنْ أَعْطَى الَّذِي أَصَابَتْهُ الْجَنَابَةُ إِنَاءً مِنْ مَاءٍ، قَالَ: أَذْهَبَ فَأَفْرِغْهُ عَلَيْكَ وَهِيَ قَائِمَةٌ تَنْظُرُ إِلَى مَا يُفْعَلُ بِمَائِهَا وَائِمُّ اللَّهُ لَقَدْ أَفْلَحَ عَنْهَا، وَإِنَّهُ لِيُحْيِلُ إِلَيْنَا أَشَدُّ مِلَاءَةً مِنْهَا حِينَ ابْتَدَأَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا لَهَا». فَجَمَعُوا لَهَا مِنْ بَيْنِ عَجْوَةٍ وَدَقِيقَةٍ وَسَوِيقَةٍ، حَتَّى جَمَعُوا لَهَا فَجَعَلُوهَا فِي ثَوْبٍ، وَحَمَلُوهَا عَلَى بَعِيرِهَا، وَوَضَعُوا الثَّوْبَ بَيْنَ يَدَيْهَا، قَالَ لَهَا: «تَعْلَمِينَ مَا رَزَيْنَا مِنْ مَائِكَ شَيْئًا وَلَكِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَسْقَانَا». فَأَتَتْ أَهْلَهَا وَقَدِ احْتَبَسَتْ عَنْهُمْ، قَالُوا: مَا حَبَسَكَ يَا فُلَانَةُ؟ قَالَتْ: الْعَجَبُ، لَقَيْتَنِي رَجُلَانِ، فَذَهَبَا بِي إِلَى هَذَا الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِيُّ، فَفَعَلَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ اللَّهُ إِنَّهُ لَأَسْحَرُ النَّاسَ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ وَهَذِهِ وَقَالَتْ بِإِصْبَعَيْهَا الْوُسْطَى وَالسَّبَابَةَ فَرَفَعَتْهُمَا إِلَى السَّمَاءِ تَغْنِي السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ أَوْ إِنَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ حَقًّا. فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ، يُغَيِّرُونَ عَلَى مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَلَا يُصِيبُونَ الصَّرْمَ الَّذِي هِيَ مِنْهُ، فَقَالَتْ يَوْمًا لِقَوْمِهَا: مَا أَرَى أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ يَدْعُونَكُمْ عَمْدًا، فَهَلْ لَكُمْ فِي الْإِسْلَامِ؟ فَأَطَاعُوهَا فَدَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ». (بخاری: ۳۴۴)

ترجمه: «عمران بن حصین خزاعی می گوید: درسفری همراه رسول الله ﷺ بودیم. تمام شب راه رفتیم و در پایان، وقتی که خواب و استراحت برای مسافر از هر چیز دیگری شیرین تر است، توقف نموده، خوابیدیم. (هنگام صبح، بعلت خستگی) بیدار نشدیم تا اینکه حرارت آفتاب، ما را بیدار کرد. اولین کسانی که بیدار شدند، فلان و فلان و فلان بودند. و نفر چهارم، عمر فاروق رضی الله عنه بود. در مورد رسول الله ﷺ عادت بر این بود که کسی او را از خواب بیدار نمی کرد تا اینکه خودش بیدار می شد. زیرا ما نمی دانستیم که در خواب، برای رسول الله ﷺ چه پیش می آید. اما چون عمر رضی الله عنه مردی جدی بود، هنگامی که بیدار شد و آن صحنه را دید، با صدای بلند، تکبیر گفت و آرام آرام، صدایش را بلندتر کرد تا اینکه رسول الله ﷺ بیدار شد. مردم، آنچه را که برایشان اتفاق افتاده بود، با رسول الله ﷺ در میان گذاشتند. آنحضرت ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد کوچ نمایند». کاروان براه افتاد. پس از طی مسافت کوتاهی، توقف نمود. رسول الله ﷺ آب خواست و وضو گرفت. سپس، اذان گفته شد و آنحضرت ﷺ نماز را اقامه کرد. پس از اتمام نماز، مردی را دید که در گوشه ای نشسته و در نماز، شرکت نکرده بود. رسول الله ﷺ پرسید: «ای فلانی! چرا در نماز جماعت شرکت نکردی؟» گفت: من نیاز به غسل داشتم و آب نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «با خاک تیمم

کن. همین برایت کافی است». کاروان دوباره براه خود ادامه داد. مردم از تشنگی، نزد رسول الله ﷺ شکایت کردند. رسول الله ﷺ، علی و یکی دیگر از صحابه را صدا زد و فرمود: «بروید، آب پیدا کنید». آن دو نفر به جستجوی آب رفتند. در راه، زنی را دیدند که دو مشک بزرگ و پر از آب را بر شتری، حمل می کرد و خود نیز سوار آن بود و می آمد. وقتی نزدیک رسید، از او پرسیدند: آب ها را از کجا آورده ای؟ زن گفت: دیروز همین موقع در محل آب بودم و از آنجا بسوی خانه براه افتادم. مردان ما اینجا نیستند. علی ﷺ و همراهش خطاب به زن گفتند: با ما بیا. گفت: کجا؟ گفتند: نزد رسول الله ﷺ. زن گفت: همان کسی که درباره او میگویند که از دین خود برگشته است؟ گفتند: آری، نزد همان کسی که درباره او چنین می اندیشی. پس حرکت کن. سرانجام، او را نزد رسول الله ﷺ آوردند و ماجرا را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردند. (عمران) می گوید: از آن زن خواستند که از شتر پیاده شود. رسول الله ﷺ ظرف آبی طلبید و از دهانه هر دو مشک، در آن ظرف، آب ریخت. سپس، دهانه بزرگ مشک ها را بست و دهانه کوچک آنها را باز کرد و اعلام فرمود که: آب بنوشید و شترها و اسب ها را نیز آب دهید. تمام کاروان، آب نوشیدند و به شتران خود نیز، آب دادند. و در پایان، به آن یک نفر که جُنب بود، آب دادند تا غسل نماید. آن زن، همچنان ایستاده بود و آنچه را که بر سر مشک های آبش می آوردند، نظاره میکرد. راوی می گوید: سوگند به خدا که آب مشک ها تمام شد ولی ما می دیدیم که مشک ها، پرتو از قبل بود. پس از آن، رسول الله ﷺ دسترداد تا چیزی برای آن زن، جمع آوری کنند. صحابه، مقداری آرد، خرما و سویق برای او جمع آوری نمودند و آنها را در پارچه ای بستند. آنگاه، دوباره زن را سوار شتر کرده، مواد غذایی یاد شده را روی شتر و در جلوی او نهادند. رسول الله ﷺ خطاب به آن زن، فرمود: «تو خود دیدی که ما چیزی از آب مشک های تو را کم نکردیم. پروردگار ما، ما را سیراب نمود». وقتی آن زن به روستای خود رسید، از او پرسیدند: چرا دیر کردی؟ گفت: چیز شگفت انگیزی دیدم. در مسیر راه، دو نفر جلوی مرا گرفتند و پیش کسی بردند که بقول شما، از دین خود برگشته است. آن شخص، چنین و چنان کرد. به خدا سوگند! که او، یا بزرگ ترین جادوگر میان این و آن (زمین و آسمان) است و یا پیامبر برحق خدا می باشد. راوی می گوید: مسلمانان به دهکده های اطراف، یورش میبردند اما به روستای آن زن، تعرض نمی کردند. سپس، روزی آن زن به مردان طایفه خود گفت: مسلمانان، عمداً به شما تعرض نمی کنند. آیا باز هم در باره اسلام، شک و تردید دارید؟! سرانجام، تمام مردم طایفه، به پیروی از آن زن، مسلمان شدند».

۸- کتاب نماز

باب (۱): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گردید؟

۲۲۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ رضی اللہ عنہ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فُرِجَ عَنْ سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَعَهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ لِحَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ. قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَعِيَ مُحَمَّدٌ ﷺ، فَقَالَ: أُرْسِلْ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ عَلَى يَمِينِهِ أَسْوَدَةٌ وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوَدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قَبْلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ يَسَارِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ لَجِبْرِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ وَهَذِهِ الْأَسْوَدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالْأَسْوَدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ عَنْ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ شِمَالِهِ بَكَى، حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَ لِحَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ حَازِنُهَا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُ، فَفَتَحَ»، قَالَ أَنَسٌ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ آدَمَ وَإِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَثْبُتْ كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا مَرَّ جِبْرِيلُ بِالنَّبِيِّ ﷺ بِإِدْرِيسَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْأَخِ الصَّالِحِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْأَخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مُوسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا عِيسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِبْرَاهِيمُ.

قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو حَبَّةَ الْأَنْصَارِيُّ رضی الله عنهما يَقُولَانِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيْفَ الْأَقْلَامِ». قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلَاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلَاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ فَارْجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ، وَهِيَ خَمْسُونَ، لَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لَا أَذْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أَدْخَلْتُ الْحِجَّةَ، فَإِذَا فِيهَا حَبَابِلُ اللَّوْلُؤِ، وَإِذَا ثُرَائِبُهَا الْمِسْكُ»». (بخاری: ۳۴۹)

ترجمه: «انس رضی الله عنه به نقل از ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از منی که در مکه بسر می بردم، شبی سقف منزل سوراخ شد و جبرئیل فرود آمد و سینه مرا شکافت و با آب زمزم شستشو داد. پس از آن، طشتی را که پر از حکمت و ایمان بود، آورد و در سینه من خالی کرد و آنرا بست. سپس دست مرا گرفت و به سوی آسمان برد. وقتی به آسمان دنیا رسیدم، جبرئیل به نگهبان آسمان گفت: در را باز کن. پرسید: شما چه کسی هستید؟ گفت: من جبرئیل هستم. فرشته پرسید: آیا شخص دیگری همراه توست؟ جبرئیل گفت: آری، محمد صلی الله علیه و آله با من است. نگهبان گفت: آیا ایشان دعوت شده اند؟ جبرئیل گفت: آری. بعد، در باز شد و ما از آسمان دنیا بالا رفتیم. ناگهان، نگاهم به شخصی افتاد که عده زیادی سمت راست و چپ او قرار داشتند. آن شخص هر وقت به سمت راست نگاه می کرد، می خندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه می کرد، گریه می کرد. وقتی مرا دید، فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و فرزند نیکوکار من. از جبرئیل پرسیدم: این شخص کیست؟ گفت: آدم علیه السلام است. و اینها که سمت چپ و راست او می بینی، ارواح فرزندانش هستند. آنان که سمت راست او قرار دارند، اهل بهشت اند و آنها که سمت چپ او هستند، اهل دوزخ اند. بدینجهت هر وقت به سمت راست نگاه می کرد، می خندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه می کرد، می گریست. بعد، جبرئیل مرا به سوی آسمان دوم برد و از نگهبان آن خواست تا در را باز کند. نگهبان آسمان دوم همان چیزی را که نگهبان آسمان اول پرسیده بود، تکرار کرد و سپس در را باز کرد».

انس رضی الله عنه به نقل از ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در مسیر آسمانها با آدم، ادریس، موسی، عیسی و ابراهیم علیهم السلام ملاقات کرد. البته در باره جزئیات مرتبه و جایگاه آنان به تفصیل چیزی نفرمود. فقط یادآوری نمود که آدم علیه السلام را در آسمان دنیا و ابراهیم علیه السلام را در آسمان ششم ملاقات کرده است.

انس رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله را با خود نزد ادریس علیه السلام برد، ادریس علیه السلام فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از جبرئیل پرسیدم: که این شخص، کیست؟ جبرئیل گفت: ایشان ادریس علیه السلام هستند. بعد از کنار موسی علیه السلام گذشتیم. وقتی نگاه موسی علیه السلام به من افتاد، فرمود: خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. درباره او از جبرئیل پرسیدم، فرمود: ایشان موسی علیه السلام هستند. بعد به عیسی علیه السلام رسیدیم. عیسی علیه السلام نیز فرمود: خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. از جبرئیل پرسیدم: او کیست؟ فرمود: ایشان عیسی علیه السلام است. سپس به ابراهیم علیه السلام نزدیک شدیم. ایشان نیز مرحبا و خوش آمد گفت. درباره وی از جبرئیل علیه السلام سؤال کردم. فرمود: ایشان ابراهیم علیه السلام است.

ابن شهاب (یکی از راویان) می‌گوید: ابن عباس و ابوجبه انصاری روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سپس مرا عروج داد و بجایی رسیدم که صدای خش خش قلم‌های فرشتگان را که مشغول نوشتن بودند، شنیدم».

انس بن مالک می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتن تا اینکه به موسی علیه السلام رسیدم. ایشان پرسید: خداوند بر امت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی علیه السلام فرمود: دوباره نزد پروردگارت برو. زیرا امت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی علیه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی علیه السلام گفت: بازهم بسوی خدا برگرد زیرا امت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی علیه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی‌کنم. من بسوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کن. (این بار نپذیرفتم) گفتم: از خداوند شرم می‌کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود برد تا اینکه به سدره المنتهی رسیدیم. در آنجا، چیزهای گوناگونی دیدم که از آنها سر در نیاوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم».

۲۲۷- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنها قَالَتْ: فَارْتَضَى اللَّهُ الصَّلَاةَ حِينَ فَرَضَهَا، رُكْعَتَيْنِ رُكْعَتَيْنِ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ، فَأُقِرَّتْ صَلَاةُ السَّفَرِ، وَزِيدَ فِي صَلَاةِ الْحَضَرِ». (بخاری: ۳۵۰)

ترجمه: «از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که می‌فرماید: هنگامی که خداوند، نمازها را فرض کرد، همه نمازهای سفر و حضر، دو رکعتی بودند. سپس نماز سفر، دو رکعتی باقی ماند و نماز حضر، افزایش یافت».

باب (۲): نماز خواندن در یک پارچه

۲۲۸- «عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، قَدْ خَالَفَ بَيْنَ

طَرَفَيْهِ». (بخاری: ۳۵۴)

ترجمه: «عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در یک چادرکه دو طرف آن را بر شانه های خود

انداخته بود، نماز خواند».

باب (۳): نماز خواندن در لباسی که آنرا گرد خود پیچیده باشد

۲۲۹- «عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنها قَالَتْ: حَدِيثُ صَلَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَامَ الْفَتْحِ

تَقَدَّمَ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَتْ: فَصَلَّى ثَمَانِي رَكَعَاتٍ مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَعِمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلُ رَجُلًا قَدْ أَجْرْتُهُ، فَلَانَ ابْنُ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:

«قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتَ يَا أُمَّ هَانِيٍّ». قَالَتْ أُمُّ هَانِيٍّ: وَذَلِكَ ضُحَى. (بخاری: ۳۵۳-۳۵۷)

ترجمه: «روایت ام هانی درباره اینکه ایشان در سال فتح مکه، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و سلام گفت در

حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول استحمام بود و فاطمه رضی الله عنها او را در پرده گرفته بود، قبلاً گذشت. در این

روایت، ام هانی می افزاید: رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از غسل و استحمام، در حالی که خود را در پارچه ای پیچیده بود،

هشت رکعت نماز خواند. بعد از پایان نماز، عرض کردم: ای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله! برادرم؛ علی رضی الله عنه؛ می خواهد

فلانی فرزند هبیره را که من پناه داده ام، به قتل برساند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی را که تو پناه داده ای، ما

هم پناهش می دهیم».

ام هانی می گوید: نمازی را که رسول الله صلی الله علیه و آله خواند، نماز اشراق بود».

۲۳۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الصَّلَاةِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ،

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَوَّلُكُمْ ثَوْبَانِ»؟ (بخاری: ۳۵۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که شخصی از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره نماز خواندن در یک قطعه

پارچه، سؤال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر هر کدام از شما دو قطعه پارچه دارد»؟».

باب (۴): اگر کسی در یک قطعه لباس، نماز خواند باید آنرا به شانه هایش ببندد

۲۳۱- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى

عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ»». (بخاری: ۳۵۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها در یک قطعه لباس که بر روی شانه هایتان چیزی نباشد، نماز نخوانید».

۲۳۲- «وَعَنْهُ رضی الله عنه يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ فَلْيُخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ» (بخاری: ۳۶۰).

ترجمه: «همچنین ابوهریره رضی الله عنه می گوید: گواهی می دهم که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «اگر با یک لباس (غیر دوخته) نماز می خوانید، دو طرف آن را در جهت مخالف یکدیگر (روی شانه هایتان) بیندازید».

باب (۵): اگر لباس، تنگ باشد

۲۳۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَيَّ ثَوْبٌ وَاحِدٌ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ، وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَا السُّرَى يَا جَابِرُ؟» فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي، فَلَمَّا فَرَعْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الْاِشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ؟» قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ، قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ» (بخاری: ۳۶۱).

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. شبی برای کار شخصی خود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. آنحضرت صلی الله علیه و آله مشغول نماز خواندن بود. من فقط یک قطعه لباس داشتم که خود را در آن پیچیده بودم. کنار آنحضرت صلی الله علیه و آله به نماز ایستادم. پس از اتمام نماز، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جابر! در این هنگام از شب چرا آمده ای؟» من منظورم را برای رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کردم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا خود را چنین در چادر پیچیده ای؟» عرض کردم: ای پیامبر خدا! همین یک قطعه پارچه را داشتم. (و چاره ای جز این نداشتم). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر پارچه بزرگ است، آن را دور خود بپیچان و اگر کوچک است، بجای شلوار از آن استفاده کن».

۲۳۴- «عَنْ سَهْلٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَاقِدِي أَرْزِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصَّبَّانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: «لَا تَرْفَعَنَّ رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرَّجَالُ جُلُوسًا» (بخاری: ۳۶۲).

ترجمه: «سهل رضی الله عنه می گوید: مردانی با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز می خواندند که ازارهای خود را (که بجای شلوار از آنها استفاده می کردند) مانند کودکان بر گردن های خود، بسته بودند. آنحضرت صلی الله علیه و آله خطاب به زنان فرمود: «تا وقتی که مردان، سر از سجده برنداشته اند، شما سر از سجده، بر ندارید».

باب (۶): نماز خواندن در عباى شامی

۲۳۵- «عَنْ مُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «يَا مُغِيرَةُ، خُذِ الْإِدَاوَةَ». فَأَخَذْتُهَا، فَاَنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم حَتَّى تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَامِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَصَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ صَلَّى». (بخاری: ۳۶۳)

ترجمه: «مغیره ابن شعبه رضی اللہ عنہ می گوید: در سفری با نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بودم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ای مغیره! ظرف وضو را بیاور». آنرا آوردم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم برای قضاء حاجت، بقدری دور رفت که از دید من پنهان شد. بعد از قضای حاجت، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که یک پالتوی شامی بر تن داشت، می خواست دست هایش را از آستین، بیرون بیاورد اما چون آستینهای آن تنگ بود ناچار دستها را از داخل پالتو بیرون آورد. من بر اعضای (مبارک) رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آب ریختم. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وضوی کامل گرفت و بر موزه هایش مسح کرد و نماز خواند».

باب (۷): کراهیت برهنه نماز خواندن

۲۳۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ، فَجَعَلْتَ عَلَى مَنْكِبَيْكَ ذُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: فَحَلَلَهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ غُرْيَانًا رضی اللہ عنہ». (بخاری: ۳۶۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم (قبل از بعثت) هنگام تعمیر کعبه، همراه سایر قریش، سنگها را بر دوش خود حمل می کرد. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آن هنگام، ازار پوشیده بود. عباس؛ عموی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم؛ فرمود: برادر زاده! چقدر خوب است، اگر ازارت را باز کنی و آن را زیر سنگها و روی شانها بگذاری. راوی می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ازار خود را باز نمود و آنرا روی شانهای خود نهاد. سپس بیهوش به زمین افتاد. و بعد از آن، هرگز برهنه دیده نشد.

باب (۸): آنچه که از عورت، باید پوشیده شود

۲۳۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ اسْتِمَالِ الصَّمَاءِ، وَأَنْ يَحْتَجِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». (بخاری: ۳۶۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از اینکه شخص، خود را طوری در لباس بپوشد که دست هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و همچنین از احتیاء که موجب کشف عورت می شود، منع فرمودند».

(احتباء یعنی بستن کمر و زانوها با یکدیگر. که در صورت پوشیدن ازار، کشف عورت می شود).

۲۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْ بَيْعَتَيْنِ: عَنِ اللَّمَّاسِ وَالتَّبَاذِ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَاءُ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ». (بخاری: ۳۶۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دو نوع خرید و فروش یعنی: لماس و تباذ و همچنین از احتباء، (در حدیث قبلی شرح آن گذشت) منع فرمودند».

(لماس: نوعی خرید و فروش است که مشتری به محض دست زدن به کالا، باید آنرا بخرد. و تباذ: یعنی اینکه هر یک از فروشنده و خریدار، کالا و پول را بسوی یکدیگر پرت میکنند و خرید و فروش، الزامی می گردد و هیچ یک، حق اعتراض ندارد).

۲۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ، فِي مُؤَدَّتَيْنِ يَوْمَ التَّحْرِ، نُؤَدُّنُ بِمَنَى: أَنْ لَا يَحْجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، ثُمَّ أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَدَّنَ بِرَاءَةٍ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مَنَى يَوْمَ التَّحْرِ: لَا يَحْجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ». (بخاری: ۳۶۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: ابوبکر رضی الله عنه (سالی که امیر حجاج بود) به من دستور داد تا توسط منادیان اعلام نمایم که از این سال به بعد، هیچ مشرکی، اجازه حج کردن ندارد و هیچ عریانی، نمی تواند خانه کعبه را طواف کند. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را فرستاد تا سوره براءت را برای مردم بخواند. چنانکه او صلی الله علیه و آله نیز با ما، روز عید، در منا، اعلام نمود که از این سال به بعد، هیچ مشرکی اجازه حج کردن ندارد و هیچ شخص برهنه ای هم نمی تواند، بیت را طواف کند».

باب (۹): آنچه که در مورد (حکم) ران آمده است

۲۴۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْغَدَاةِ بِغَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي زُفَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنْ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ حَسَرَ الْإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ، حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، حَرَبْتُ خَيْبَرَ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». قَالَهَا ثَلَاثًا، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْحَيِّسُ يَعْنِي: الْجَيْشُ، قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنُوءً، فَجَمَعَ السَّيِّ، فَجَاءَ دَحْيَةُ الْكَلْبِيِّ رضی الله عنه فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّيِّ، قَالَ: «أَذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً». فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ

حُیَّی، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أُعْطِيتَ دَحِيَّةَ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَّي سَيِّدَةَ قُرَيْظَةَ وَالتَّضْيِيرِ، لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا». فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا». قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَتَزَوَّجَهَا وَجَعَلَ صَدَاقَهَا عِتْقَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ، جَهَّزَهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ». وَبَسَطَ نَظْعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالتَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمَنِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ، قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةً رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۳۷۱)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ برای جهاد با اهل خبیر، براه افتاد. ما نماز فجر را نزدیک خبیر، در تاریکی خواندیم. آنحضرت ﷺ پس از نماز فجر، بر مرکب خود، سوار شد. ابوطلحه نیز بر مرکب خود، سوار شد. من هم پشت سر ابوطلحه سوار شدم. نبی اکرم ﷺ در کوچه‌های خبیر براه افتاد. چون کوچه‌های خبیر، تنگ بود، زانوی من به ران (مبارک) رسول الله ﷺ برخورد میکرد. رسول اکرم ﷺ ازارش را بالا کشید بطوریکه من سفیدی ران ایشان را دیدم. رسول اکرم ﷺ پس از ورود به خبیر، فریاد زد: «الله اکبر، نابود گشت خبیر!! هرگاه ما وارد سرزمین قومی بشویم که بیم داده شده‌اند، آنروز، برای آن قوم، بامداد بدی خواهد بود». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

راوی می گوید: هنگام ورود آنحضرت ﷺ به خبیر، مردم سر کارهایشان بودند. آنها با دیدن لشکر مسلمانان، گفتند: محمد با لشکرش آمد، محمد با لشکرش آمد. سر انجام، خبیر بزور شمشیر، فتح شد. هنگامی که اسیران جنگ، جمع آوری شدند، دحیه کلبی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از این اسیران، کنیزی به من بده. رسول الله ﷺ فرمود: «برو و کنیزی برای خود انتخاب کن». او صفیه بنت حُیَّی را انتخاب کرد. سپس شخصی آمد و به رسول الله ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! صفیه دختر حُیَّی؛ بی بی بنی قریظه و بنی نظیر؛ را به دحیه عنایت کردی؟ صفیه تنها شایسته شما است. رسول الله ﷺ فرمود: «دحیه و صفیه را صدا کنید». هنگامی که رسول الله ﷺ صفیه را دید، به دحیه فرمود: «بجای او می توانی کنیز دیگری انتخاب کنی».

انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ صفیه را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود. و همین آزادی، مهریه او قرار گرفت. در راه بازگشت، صفیه به وسیله ام سلیم رضی الله عنها آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله ﷺ صبح روز بعد، فرمود: «هر کس، هر چه دارد، حاضر کند». سپس سفره چرمینی را پهن کرد. بعضی‌ها خرما، برخی‌ها روغن و بعضی دیگر، آرد جو آوردند و روی سفره چیدند و از مواد غذایی موجود، یک نوع شیرینی درست کردند. و همین، ولیمه رسول الله ﷺ بود».

باب (۱۰): زن باید در چند لباس نماز بخواند؟

۲۴۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَيَشْهَدُ مَعَهُ نِسَاءً مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، مُتَلَفَعَاتٍ فِي مُرُوطِهِنَّ، ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ مَا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ». (بخاری: ۳۷۲)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: رسول خدا ﷺ نماز فجر را می خواند و تعدادی از زنان مسلمان هم، در حالی که خود را در چادرهایشان می پیچیدند، در نماز شرکت می کردند. و هنگامی که به خانه هایشان برمی گشتند، (بدلیل تاریکی هوا) هیچ کس، آنان را نمی شناخت».

باب (۱۱): نماز خواندن در لباسی که دارای نقش و نگار باشد

۲۴۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي حَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلَامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلَامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِحَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ، وَأَتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةٍ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا عَنْ صَلَاتِي»». (بخاری: ۳۷۳)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: نبی اکرم ﷺ در لباسی که دارای نقش و نگار بود، نماز خواند. و نظرش به نقش های آن، افتاد. پس از اتمام نماز، فرمود: «این چادر را به ابوجهم بدهید و چادر خشن و بی نقش و نگار، او را برای من بیاورید. زیرا هم اکنون، این نقش و نگارها، توجه مرا از نماز، بسوی خود جلب کرد»».

باب (۱۲): اگر کسی در لباس دارای صلیب یا تصویر نماز بخواند، نمازش فاسد می شود؟

۲۴۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ قِرَامُ لِعَائِشَةَ، سَرَّتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكَ هَذَا، فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تُعْرِضُ فِي صَلَاتِي»». (بخاری: ۳۷۴)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در گوشه ای از خانه خود، پرده ای را که روی آن، تصویر وجود داشت، آویزان کرده بود. رسول الله ﷺ به عایشه فرمود: «این پرده ات را از مقابل من بردار. زیرا هنگام نماز، تصاویر آن، جلب توجه می کند»».

باب (۱۳): نماز خواندن در عبای ابریشمی و در آوردن آن

۲۴۴- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَهْدَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرُوجَ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ فَصَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَزَعَرَهُ نَزْعًا شَدِيدًا كَالْكَارِ لَهُ، وَقَالَ: «لَا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ»». (بخاری: ۳۷۵)

ترجمه: «عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ﷺ اهداء نمودند. رسول خدا ﷺ آن را پوشید و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسی که آنرا نپسندیده باشد، از تن بیرون آورد و فرمود: «این لباس، شایسته اهل تقوی نیست»».

باب (۱۴): نماز خواندن در عباى سرخ رنگ

۲۴۵- «عَنْ أَبِي جَحِيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي قُبَّةِ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمَ، وَرَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَتَّبِعُونَ ذَلِكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلٍ يَدِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ عَنَزَةً فَرَكَّزَهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمَّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رُكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالذَّوَابَّ يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْعَنَزَةِ». (بخاری: ۳۷۶)

ترجمه: «ابوجحیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را در خیمه‌ای چرمی و سرخ رنگ دیدم. بلال رضی الله عنه برای آب وضو آورد. (و آنحضرت صلی الله علیه و آله وضو ساخت). مردم برای گرفتن آب وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله از یکدیگر سبقت می گرفتند. هرکس موفق می شد، آن را بر سر و صورت خود می مالید. و کسی که به آن دست نمی یافت، از تری دست همراهانش، استفاده می کرد. سپس بلال رضی الله عنه را دیدم که نیزه‌ای برگرفت و در زمین فرونشاند. و رسول الله صلی الله علیه و آله که عباى سرخ رنگی بر تن داشت و آستینهایش را بالا زده بود، برای نماز بیرون آمد و رو به نیزه کرد و دو رکعت نماز، برای مردم، اقامه نمود. و همچنین مردم و حیوانات را دیدم که از پشت آن نیزه، عبور می کردند».

باب (۱۵): نماز خواندن بالای سقف، منبر و جایگاه چوبین

۲۴۶- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه وَقَدْ سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمَ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْعَابَةِ، عَمِلَهُ فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانَةٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَكَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَرَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ عَلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَكَعَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالْأَرْضِ، فَهَذَا شَأْنُهُ». (بخاری: ۳۳۷)

ترجمه: «از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که از وی پرسیدند: منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از چه ساخته شده است؟ گفت: در این مورد، در میان مردم، کسی دانایتر از من وجود ندارد. منبر رسول الله صلی الله علیه و آله از تنه نوعی گز جنگلی بود که غلام آزاد شده فلان زن، آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخته بود. وقتی که منبر، آماده و سر جایش نهاده شد، آنحضرت صلی الله علیه و آله روی منبر ایستاد، رو به قبله نمود و تکبیر تحریمه گفت. مردم نیز به ایشان اقتدا کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از قرائت، رکوع کرد. مردم هم به رکوع رفتند. و پس از برداشتن سر از رکوع، اندکی عقب رفت و روی زمین، سجده نمود. سپس دوباره بالای منبر رفت و قرائت خواند و رکوع نمود. و بعد از آن، اندکی عقب رفت و روی زمین، سجده کرد. و اینگونه نماز خواند».

باب (۱۶): نماز خواندن بر حصیر

۲۴۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ دَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لِلطَّعَامِ صَنَعَتْهُ لَهٗ، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قُومُوا فَلَأُصَلِّيَ لَكُمْ» قَالَ أَنَسٌ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا، قَدْ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لَيْسَ، فَتَضَحَّيْتُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَصَفَفْتُ وَالْيَتِيمَ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزَ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفَ». (بخاری: ۳۸۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: مادر بزرگم؛ ملیکه؛ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را به صرف غذایی که برای ایشان صلی اللہ علیہ وسلم تهیه کرده بود، دعوت نمود. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم پس از صرف غذا، فرمود: «بلند شوید تا برای شما نماز بخوانم». انس رضی اللہ عنہ می گوید: بلند شدم و بسوی یکی از حصیرهایمان که از کثرت استعمال، سیاه شده بود، رفتم و مقداری آب روی آن، پاشیدم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم روی آن ایستاد. من و کودکی یتیم، پشت سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صف بستیم. و پیر زن، پشت سر ما ایستاد. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت نماز، برای ما خواند و تشریف برد».

باب (۱۷): نماز خواندن بر رختخواب

۲۴۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا زَوْجِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَرِجُلَايَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلِي، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ». (بخاری: ۳۸۲)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم؛ می فرماید: (بعلت کمی جا) روبروی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می خوابیدم بطوری که پاهایم در سمت قبله ایشان قرار می گرفت. و هنگامی که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می خواست سجده نماید، با دستش، پاهایم را می فشرد. و من پاهایم را جمع می کردم. و چون بلند می شد، پاهایم را دراز می کردم. قابل یاد آوری است که در آن زمان، در خانه ها، چراغ وجود نداشت».

۲۴۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشٍ أَهْلِهِ اغْتَرَاَصَ الْجَنَازَةَ». (بخاری: ۳۸۳)

ترجمه: «ام المومنین عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نماز می خواند در حالی که من در رختخواب، بین او و قبله، مانند جنازه ای، دراز کشیده بودم».

باب (۱۸): سجده کردن بر لباس و پارچه از شدت گرما

۲۵۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، فَيَضَعُ أَحَدُنَا طَرَفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فِي مَكَانِ السُّجُودِ». (بخاری: ۳۸۵)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: با نبی اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندیم و بخاطر شدت گرما و داغ بودن زمین، کناره چادر یا جامه خود را بر زمین می‌گذاشتیم و بر آن سجده می‌کردیم».

باب (۱۹): نماز خواندن با کفش

۲۵۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ».

(بخاری: ۳۸۶)

ترجمه: «از انس ابن مالک رضی الله عنه سؤال شد: آیا نبی اکرم صلی الله علیه و آله با کفش نماز می‌خواند؟ گفت: بله».

باب (۲۰): نماز خواندن با موزه

۲۵۲- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَسُئِلَ فَقَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله صَنَعَ مِثْلَ هَذَا. فَكَانَ يُعْجِبُهُمْ، لَأَنَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ».

(بخاری: ۳۸۷)

ترجمه: «از جریر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که وی ادرار کرد. سپس، وضو گرفت و بر موزه‌هایش مسح کشیده، نماز خواند. سؤال کردند: چرا چنین کردی؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که بر موزه‌ها مسح کرد. مردم آنرا پذیرفتند (و بر مسح موزه‌ها، یقین نمودند). زیرا جریر از آخرین کسانی بود که مسلمان شده بود».

باب (۲۱): دور نگه داشتن بازوها هنگام سجده

۲۵۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَجَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ».

(بخاری: ۳۹۰)

ترجمه: «عبدالله بن مالک بن بحینه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام سجده، دست‌هایش را چنان از پهلوی دور می‌داشت که سپیدی زیر بغل‌هایش، دیده می‌شد».

باب (۲۲): فضیلت رو به قبله نمودن

۲۵۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ»».

(بخاری: ۳۹۱)

ترجمه: «از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده‌اند. پس

به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید».

باب (۲۳): خداوند می فرماید: مقام ابراهیم را جای نماز قرار دهید

۲۵۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ لِلْعُمْرَةِ، وَلَمْ يَطْفِ بِبَيْنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». (بخاری: ۳۹۵)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنه سؤال کردند: اگر شخصی به قصد ادای عمره، بیت را طواف نماید ولی سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد، آیا می تواند با همسرش، همبستری کند؟ (یعنی می تواند از احرام عمره خارج شود)؟ جواب داد: رسول الله ﷺ که به مکه تشریف آورد، نخست، بیت را طواف نمود و دو رکعت، نماز طواف، خواند. سپس بین صفا و مروه، سعی نمود. و آنحضرت ﷺ بهترین الگو، برای شماست».

۲۵۶- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قَبْلِ الْكُعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ»». (بخاری: ۳۹۸)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی الله عنه می فرماید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد خانه کعبه (یعنی داخل آن) شد، در چهار گوشه آن، دعا نمود. ولی نماز نخواند. و هنگامی که از خانه کعبه، بیرون آمد، دو رکعت نماز بسوی کعبه، بجای آورد و فرمود: «این است قبله»».

باب (۲۴): از هر جا باید رو به قبله نمود

۲۵۷- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا. تَقَدَّمَ وَبَيْنَهُمَا اخْتِلَافٌ فِي اللَّفْظِ». (بخاری: ۳۹۹)

ترجمه: «براء ابن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بعد از هجرت به مدینه منوره، حدود شانزده الی هفده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند». (این حدیث، در شماره ۳۸ گذشت. البته میان این حدیث و حدیث گذشته، اختلاف لفظ، وجود دارد).

۲۵۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ. فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ، نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ». (بخاری: ۴۰۰)

ترجمه: «جابر ابن عبد الله رضی الله عنه می فرماید: رسول الله ﷺ نوافل را بر پشت مرکب و به هر طرفی که آن می رفت، می خواند. اما هنگامی که می خواست نماز فرض بخواند، پیاده می شد و رو به قبله، نماز می خواند».

۲۵۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ إِبْرَاهِيمُ الرَّائِي عَنْ عَلْقَمَةَ الرَّائِي عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ: لَا أَذْرِي: زَادَ أَوْ نَقَصَ - فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، فَثَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ لَنَبَأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيَتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيَسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ»». (بخاری: ۴۰۱)

ترجمہ: «عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نماز خواند. ابراہیم بہ روایت از علقمہ، و او بہ روایت از ابن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: یادم نیست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از نماز، چیزی کاست یا بر آن، افزود. بعد از اتمام نماز، سؤال کردند: ای پیامبر خدا! آیا چیز تازه ای در نماز رخ داده است؟ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مگر شما تغییری در نماز خواندن من مشاهده کردید؟» صحابہ گفتند: شما این قدر (پنج) رکعت، خواندید. رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس از شنیدن این سخن، دو زانو نشست و رو بہ قبلہ نمود و دو سجده سہو بجای آورد. و پس از سلام، خطاب بہ حاضران فرمود: «اگر حکم جدیدی دربارہ نماز نازل می شد، بہ اطلاع شما می رساندم. ولی من نیز مانند شما بشر ہستم و همانطوری کہ شما دچار فراموشی می شوید، من نیز دچار فراموشی می شوم. بنابر این، ہرگاہ من دچار فراموشی شدم، یادآوری کنید. و اگر کسی از شما در نمازش شک نمود، سعی کند کہ صحیح ترین آن را بیاد آورد و نمازش را بر اساس آن، کامل کردہ، سلام گوید. سپس، دو سجده سہو، بجای آورد».

باب (۲۵): آنچه در بارہ قبلہ آمدہ است و نظر کسانی کہ می گویند ہر کس اشتباہاً بہ سوی قبلہ نماز نخواند، نمازش را اعادہ نکند

۲۶۰- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ قَالَ: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَنَزَلَتْ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ۱۲۵]، وَآيَةُ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبُرُّ وَالْفَاجِرُ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾ [التحریم: ۵]. فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ».

(بخاری: ۴۰۲)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگار موافق گردید: یکی اینکه گفتیم: ای رسول خدا! چقدر خوب است که در مقام ابراهیم نماز بخوانیم. خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ۱۲۵] یعنی مقام ابراهیم را محل نماز قرار دهید. دوم اینکه گفتیم: ای رسول خدا! چقدر خوب بود که شما همسران خود را دستور می دادید تا حجاب نمایند. زیرا انسانهای خوب و بد با آنان سخن می گویند. آنگاه، آیه حجاب نازل شد. سوم، زمانی که همه همسران رسول الله صلی الله علیه و آله با وی درگیر شدند، من به آنها گفتم: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله همه شما را طلاق دهد، خداوند متعال همسران بهتری از شما به او عنایت خواهد فرمود. آنگاه، آیه معروف ﴿عَسَىٰ رَبُّهُوَ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكُنَّ﴾ [التحریم: ۵]. در این باره نازل شد.

باب (۲۶): پاک کردن آب بینی از مسجد با دست

۲۶۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَأَىٰ نُحَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، حَتَّىٰ رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ إِنَّ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلَا يَزُقُّ أَحَدَكُمْ قَبْلَ قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ»، ثُمَّ أَحَدَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ، ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا» (بخاری: ۴۰۵).

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می فرماید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله آب دهانی را که در جهت قبله (و در برابر دیدگان نمازگزاران) انداخته شده بود، دید. و از دیدن آن، بقدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمودار گردید. آنحضرت صلی الله علیه و آله از جا برخاست و آب دهان را با دست، پاک کرد و فرمود: «هنگامی که شما برای نماز می ایستید، باید بدانید که با پروردگارتان راز و نیاز می کنید. یا اینکه پروردگارتان بین شما و قبله، قرار دارد. بنابراین، به طرف قبله، آب دهان نیندازید. بلکه به سمت چپ یا زیر پاهایتان بیندازید». و بعد، در گوشه چادر خود، آب دهن انداخت و دو طرف آن را به هم مالید و فرمود: «یا چنین کنید».

باب (۲۷): کفاره تف کردن در مسجد

۲۶۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «الْبُرْأُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا» (بخاری: ۴۱۵).

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است. و کفاره آن، دفن کردن و از بین بردن آن، می باشد».

باب (۲۸): پند و اندرز امام به مردم درباره کامل کردن نماز و ذکر قبله

۲۶۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَاهُنَا؟ فَوَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلَا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لَأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي»». (بخاری: ۴۱۸)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما فکر می کنید که من رویم بسوی قبله است (و از اطراف خود، بی خبرم)؟ به خدا سوگند که خشوع و رکوع شما بر من پوشیده نیست. و من (هنگام نماز) شما را از پشت سر خود، خوب می بینم»».

باب (۲۹): آیا جایز است مسجد فلانی گفته شود؟

۲۶۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَابَقَ بَيْنَ الْحَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفِيَاءِ، وَأَمَدَهَا نَتِیَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْحَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ النَّتِیَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا»». (بخاری: ۴۲۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای اسبهای تربیت شده، مسابقه ای برپا نمود که مسافت آن، از حفیاء تا ثنیه الوداع بود. و برای اسبهای تربیت نشده، از ثنیه الوداع تا مسجد بنی زریق تعیین فرمود. و من هم جزو کسانی بودم که در آن مسابقه، شرکت داشتم».

باب (۳۰): تقسیم کردن و آویزان نمودن خوشه خرما در مسجد

۲۶۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ». وَكَانَ أَكْثَرُ مَالٍ أَتَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى الصَّلَاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلَّا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «خُذْ». فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقْلُهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعُهُ إِلَيَّ، قَالَ: «لَا». قَالَ: فَارْفَعُهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا». فَتَنَزَّ مِنْهُ، ثُمَّ اخْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُتْبِعُهُ بَصَرُهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ»». (بخاری: ۴۲۱)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: مقداری مال از بحرین برای رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها را داخل مسجد بریزید». راوی می گوید: این محموله، بزرگترین مالی بود که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شده بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای اقامه نماز به مسجد رفت و به آنها توجه ننمود. پس از اتمام

نماز، آمد و در کنار آن اموال، نشست. هر که را می دید، مقداری به او می داد تا اینکه عباس رضی الله عنه آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! به من نیز عنایت فرما. زیرا من برای خودم و عقیل (در اسارت بدر) فدیة داده‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما نیز بردار». عباس رضی الله عنه با هر دو دست، شروع به پر کردن چادر خود کرد. و هنگامی که خواست آنها را حمل کند، نتوانست. عرض کرد: ای پیامبر گرامی! یکی را بگویند تا اینها را بر پر پشت من بگذارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». عباس گفت: پس خود شما آن را بر دوش من بگذارید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». آنگاه، عباس مقداری از آنها را کم کرد و بقیه را بر دوش خود نهاد و براه افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله از حرص عباس رضی الله عنه تعجب کرد و همچنان به طرف او نگاه می کرد تا از نظر ما ناپدید گردید. و تا یک درهم از آن مال، باقی بود، رسول الله صلی الله علیه و آله آن جا را ترک نکرد».

باب (۳۱): مسجد یا نمازخانه در منزل

۲۶۶- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّبِيعِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ عِثْبَانَ بْنَ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ أَنْكَرْتُ بَصْرِي، وَأَنَا أَصْلِي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الْأَمْطَارُ، سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ عِثْبَانُ: فَعَدَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَذِنَتْ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ نُحِبُّ أَنْ أَصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ؟» قَالَ: فَأَشْرُتْ لَهُ إِلَى نَاحِيَةِ مِنَ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَّفْنَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، قَالَ: وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ: فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ دَوُّو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْنِ أَوْ ابْنُ الدُّخَيْنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لَا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُلْ ذَلِكَ، أَلَا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». (بخاری: ۴۲۵)

ترجمه: «محمود بن ربیع انصاری رضی الله عنه می گوید: صحابی جلیل القدر، عثبان بن مالک انصاری رضی الله عنه، که در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! بینایی ام ضعیف شده است و من پیش نماز قبیله ام می باشم. و هنگام بارندگی، سیل رودخانه ای که میان من و مسجد قرار

دارد، مانع از رفتن من به آنجا می‌شود. بنابراین، دوست دارم شما به خانه‌ام تشریف بیاورید و در جایی از آن، نماز بخوانید تا من آن را برای خود، نمازخانه قرار دهم.

رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی این کار را خواهم کرد». عتبّان می‌گوید: صبح روز بعد که آفتاب کمی بالا زده بود، رسول الله ﷺ همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خانه ما آمد و اجازه ورود خواست. گفتم: بفرمائید. وقتی وارد خانه شد، قبل از نشستن، فرمود: «در کجای خانه ات دوست داری نماز بخوانم؟» عتبّان رضی الله عنه می‌گوید: به گوشه‌ای از خانه، اشاره کردم. رسول الله ﷺ آنجا رفت و تکبیر گفت. ما نیز به ایشان اقتدا نموده، صف بستیم. رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خواند و سلام گفت.

عتبّان بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ را جهت صرف غذایی که برای ایشان تدارک دیده بودیم، نگه داشتیم. تعدادی از اهالی محل نیز در خانه ما گرد آمده بودند. یکی از حاضرین گفت: مالک ابن دُخَیْشَن (یا مالک بن دُخُشَن) کجا است؟ دیگری گفت: او منافق است و خدا و رسولش ﷺ را دوست ندارد. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین مگو، زیرا او بخاطر خوشنودی خدا، (لااله الا الله) گفته است». یکی گفت: خدا و رسولش بهتر میدانند ولی ما می‌بینیم که خیرخواه منافقین است و به آنان توجه بیشتری دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر کسی که (لااله الا الله) را بخاطر خوشنودی الله بگوید، حرام کرده است».

باب (۳۲): آیا جایز است قبرهای مشرکین زمان جاهلیت، خراب شود و جای آن، مسجد بنا گردد؟

۲۶۷- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ، فَأُولَئِكَ يَشْرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۴۲۷)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ام حبیبه و ام سلمه رضی الله عنهما برای آنحضرت ﷺ از کلیسایی که در زمان هجرت به حبشه، آنرا دیده بودند و مملو از عکس و تصویر بود، سخن گفتند. رسول الله ﷺ فرمود: «آنها کسانی بودند که هرگاه فرد نیکوکاری از آنان، فوت میکرد، بر قبرش، مسجدی بنا می‌کردند و در آن، تصاویر و تمثالهای آن شخص را نقاشی می‌کردند. روز قیامت، این افراد، بدترین مخلوق، نزد خدا خواهند بود».

۲۶۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي

التَّجَارِ، فَجَاءُوا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلَأَ بَنِي التَّجَارِ حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى رَحْلَهُ بِفَنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتُهُ الصَّلَاةُ، وَيُصَلِّيَ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِنِجَارِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلَأٍ مِنْ بَنِي التَّجَارِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي التَّجَارِ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لَا وَاللَّهِ لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، فُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرْبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْحَرْبِ فَسُوِّتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا عِضَادَتِيهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخَرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ مَعَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ.

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می فرماید: هنگامی که رسول الله ﷺ (از سفر هجرت) وارد مدینه شد، نخست، در حوالی مدینه، نزد قبیله عمرو بن عوف ﷺ بمدت دو هفته، سکونت گزید. سپس بنی نجار را طلبید. آنان در حالی که مسلح بودند، به خدمت رسیدند. انس ﷺ می گوید: آن جریان چنان در برابر دیدگانم قرار دارد که گویی هم اکنون، من رسول الله ﷺ را در حالی که ابوبکر ﷺ پشت سر ایشان سوار است و طایفه بنی نجار پیرامون رسول الله ﷺ گرد آمده اند، می بینم. رسول الله ﷺ همچنان پیش رفت تا اینکه کنار منزل ابو ایوب ﷺ رحل اقامت افکند. رسول خدا ﷺ دوست داشت هر جا که وقت نماز برسد، همانجا نماز بخواند. حتی در آغل گوسفندان نیز نماز می خواند.

و روزی که خواست مسجد را بنا کند، بنی نجار را دعوت کرد و خطاب به آنان فرمود: «قیمت باغ را تعیین کنید». بنی نجار سوگند خوردند که قیمت آنرا فقط از خدا می گیریم. انس ابن مالک ﷺ می فرماید: در آن باغ، قبور مشرکین، درخت خرما و ویرانه های زیادی وجود داشت. رسول الله ﷺ دستور داد تا قبور مشرکین، نبش گردد و درختان خرما، قطع گردد و خرابه ها، هموار شود. و همچنین دستور داد تا دو طرف مسجد را از سنگ بسازند و قسمتی را که بسوی قبله بود با تنه درختان خرما، پوشش دهند. صحابه در حالی که سنگها را بر دوش، حمل می کردند و رسول الله ﷺ نیز همراه آنان بود، رجز می خواندند و رسول الله ﷺ چنین می گفت:

اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ.

پروردگارا! کار خیر آن است که فقط برای آخرت انجام گیرد. پس مهاجرین و انصار را مورد مغفرت قرار

باب (۳۳): نماز خواندن در جایگاه شتران

۲۶۹- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ».

(بخاری: ۴۳۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما شتر خود را ستره قرار داد و نماز خواند و فرمود: رسول الله را دیدم که

چنین می کرد».

باب (۳۴): کسی که رو به سوی تنور یا آتش و یا هر چیز دیگری که عبادت می شود،

نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد

۲۷۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أَصَلِّي».

(بخاری: ۴۳۱)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که نماز می خواندم، آتش دوزخ

بر من عرضه شد».

باب (۳۵): کراهیت نماز خواندن در قبرستانها

۲۷۱- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلَاتِكُمْ وَلَا

تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا».

(بخاری: ۴۳۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخشی از نمازها را در منزل بخوانید و

خانه هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید». (منظور سنن و نوافل است).

باب (۳۶)

۲۷۲- «عن عائشة وعبد الله بن عباس رضی الله عنهما قالا: لما نزل رسول الله ﷺ، طفق يَطْرَحُ

حَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى

الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا». (بخاری: ۴۳۵)

ترجمه: «عایشه و عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می گویند: آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، چادرش را بر

چهره مبارکش انداخت. و هنگامی که چهره اش کاملاً پوشیده شد، آن را برداشت و فرمود: «خداوند یهود و

نصاری را لعنت کند که قبور پیامبران شان را مسجد کردند». راوی می گوید: هدف آنحضرت ﷺ این بود که

ما را از اینگونه اعمال، برحذر دارد».

باب (۳۷): خوابیدن زنان در مسجد

۲۷۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ، لِحَيٍّ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَعْتَقُوهَا فَكَانَتْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ صَبِيَّةً لَهُمْ، عَلَيْهَا وَشَاحٌ أَحْمَرُ مِنْ سُيُورٍ، قَالَتْ: فَوَضَعْتُهُ، أَوْ وَقَعَ مِنْهَا، فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّةُ وَهُوَ مُلْقَى، فَحَسِبْتُهُ لَحْمًا فَخَطَفْتُهُ، قَالَتْ: فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِهِ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفْتَتِّشُونَ، حَتَّى فَتَّشُوا قُبُلَهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ، إِذْ مَرَّتِ الْحُدَيَّةُ فَالْقَتَتْهُ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ، وَهُوَ ذَا هُوَ، قَالَتْ: فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمْتُ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَ لَهَا حَبَاءٌ فِي الْمَسْجِدِ أَوْ حِفْشٌ، قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدِّثُ عِنْدِي، قَالَتْ: فَلَا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا إِلَّا قَالَتْ:

وَيَوْمَ الْوُشَاحِ مِنْ أَعَاجِبِ رَبَّنَا أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلَدَةِ الْكُفْرِ أُنْجَانِي.
قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا شَأْنُكَ لَا تَقْعُدِينَ مَعِيَ مَقْعَدًا إِلَّا قُلْتَ هَذَا؟ قَالَتْ:
فَحَدَّثْتَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ». (بخاری: ۴۳۹)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ میفرماید: کنیز سیاه آزاد شده یکی از قبائل عرب که قبلاً با آنها زندگی کرده بود، (خاطره‌ای برای من تعریف کرد و) گفت: دختر بچه خردسالی از آن قبیله، که گردن بند چرمی سرخ رنگی داشت، از خانه بیرون شده بود. معلوم نیست آنرا به زمین نهاده یا گم کرده بود. از قضا، پرنده‌ای گوشت خوار آن را دیده و به خیال اینکه قطعه گوشتی است، برداشته و برده بود. خانواده دختر هر چه کوشش کردند، آنرا نیافتند. سرانجام، مرا متهم کردند و بازرسی نمودند. تا جایی که شرمگاه مرا نیز تفتیش کردند. بخدا سوگند، دیری نگذشته بود که آن مرغ، گردن بند را از بالا به زمین انداخت. گفتم: این است آن چیزی که مرا به سرقت آن متهم کرده‌اید در صورتی که من بی‌گناه بودم. بعد از آن بود که خدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شده، مسلمان شدم.

عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌فرماید: آن کنیز که در صحن مسجد، خیمه‌ای داشت، هر روز نزد من می‌آمد و با من سخن می‌گفت و این شعر را می‌خواند:

وَيَوْمَ الْوُشَاحِ مِنْ أَعَاجِبِ رَبَّنَا أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلَدَةِ الْكُفْرِ أُنْجَانِي.
روز گم شدن آن زیور قرمز، از شگفتی‌های پروردگار ما بود. ولی شکر که مرا از دیار کفر، نجات داد.
عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: من که از او پرسیدم: چرا هر روز این شعر را می‌خوانی؟ وی ماجرای فوق را برایم، بازگو کرد».

باب (۳۸): خوابیدن مردان در مسجد

۲۷۴- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟» قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَعَاظَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقُلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ»». (بخاری: ۴۴۱)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله ﷺ به خانه دخترش؛ فاطمه رضی الله عنها؛ تشریف برد. علی رضی الله عنه در خانه نبود. آنحضرت ﷺ پرسید: «پسر عمویت کجاست؟» فاطمه زهرا رضی الله عنها عرض کرد: بین ما کدورتی پیش آمد. بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اینجا استراحت نکرد. رسول الله ﷺ به یکی گفت: «ببین او کجاست؟» آن مرد آمد و گفت: ای رسول خدا! او در مسجد، خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد تشریف برد. علی رضی الله عنه در آنجا دراز کشیده بود در حالی که چادرش روی زمین افتاده و بدنش خاک آلود شده بود. رسول الله ﷺ در حالی که خاکها را از بدن علی رضی الله عنه پاک می کرد، باو گفت: «ابوتراب! بلند شو، ابوتراب! بلند شو»».

باب (۳۹): کسی که وارد مسجد می شود، دو رکعت نماز بخواند

۲۷۵- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رُكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ»». (بخاری: ۴۴۴)

ترجمه: «ابو قتاده سلمی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما وارد مسجد شود، قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز بخواند»».

باب (۴۰): بنای مسجد

۲۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَبْنِيًّا بِاللِّبْنِ، وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَعُمْدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ، فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ، وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللِّبْنِ وَالْجَرِيدِ، وَأَعَادَ عُمْدَهُ خَشَبًا، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ، فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً، وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَالْقَصَصَةِ، وَجَعَلَ عُمْدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ، وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ»». (بخاری: ۴۴۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: دیوارهای مسجد النبی در عهد مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله از خشت خام، سقف آن از شاخه های درخت خرما و ستون هایش از تنه آن، ساخته شده بود. ابوبکر رضی الله عنه آن را توسعه نداد. عمر رضی الله عنه در عهد خلافت خویش، آن را قدری توسعه داد و مانند زمان رسول الله صلی الله علیه و آله از خشت خام و شاخه های درخت خرما استفاده کرد و ستون هایش را از چوب، ساخت. بعد از آن، عثمان رضی الله عنه آن را توسعه داد و تغییرات زیادی در آن بوجود آورد. دیوارهای مسجد را با سنگهای منقش، ساخت و گچ کاری نمود. و در ساختن ستون ها نیز از سنگهای منقش، استفاده کرد. و سقفش را از چوب ساج، ساخت. (نوعی چوب معروف و مقاوم که از هند آورده می شود).»

باب (۴۱): همکاری در ساخت مسجد

۲۷۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ يَوْمًا حَتَّى أَتَى ذِكْرُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبَنَةً لَبَنَةً، وَعَمَّارٌ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ، فَرَأَاهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَيَنْقُضُ التَّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ» قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ». (بخاری: ۴۴۷)

ترجمه: «روایت است که روزی، ابوسعید خدری رضی الله عنه در حال سخن گفتن، صحبت از ساختن مسجد نبوی بمیان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می کردیم. ولی عمار دوتا، دوتا حمل میکرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را دید. و در حالیکه گرد و خاک را از او دور می ساخت، فرمود: «افسوس برای عمار، که توسط یک گروه یاغی به قتل میرسد. عمار آنها را به بهشت فرا میخواند و آنها وی را به سوی آتش، دعوت می دهند». راوی می گوید: عمار بعد از شنیدن این سخن، گفت: از فتنه ها به خدا پناه می برم.»

باب (۴۲): کسی که مسجدی بنا کند

۲۷۸- «عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضی الله عنه، عِنْدَ قَوْلِ النَّبِيِّ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِيَّاكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ». (بخاری: ۴۵۰)

ترجمه: «هنگامی که عثمان رضی الله عنه در مورد بنای مسجد النبی با اعتراض مردم روبرو شد، فرمود: شما زیاد، خرده گیری می کنید ولی من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس برای خوشنودی خدا مسجدی بنا کند، خداوند خانه ای مانند آن، در بهشت برای وی بنا خواهد کرد.»

باب (۴۳): کنترل و گرفتن سر نیزه‌ها هنگام عبور از مسجد

۲۷۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه يَقُولُ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بِنَصَالِهَا». (بخاری: ۴۵۱)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: شخصی با مقداری تیر از داخل مسجد عبور می‌کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «پیکان تیرها را بگیر». (یعنی لبه تیز آنها را محافظت کن تا باعث زخمی شدن کسی نشوند).

باب (۴۴): عبور نمودن از داخل مسجد

۲۸۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا أَوْ أَسْوَاقِنَا، بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَى نَصَالِهَا، لَا يَعْزِرَ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا». (بخاری: ۴۵۲)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می‌گذرد، باید سر نیزه‌ها را محافظت کند. مبدا مسلمانان را با دست خود، زخمی نماید».

باب (۴۵): حکم شعر سرودن در مسجد

۲۸۱- «عَنْ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ الْانْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَتَشْدُكَ اللَّهُ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ». (بخاری: ۴۵۳)

ترجمه: «از حسان بن ثابت رضی الله عنه روایت است که ایشان، ابوهریره رضی الله عنه را گواه گرفت و پرسید: تو را بخدا سوگند، آیا شنیدی که رسول الله ﷺ فرمود: «ای حسان! از طرف رسول الله ﷺ به مشرکین پاسخ بده. خدایا! حسان را توسط جبرئیل، یاری کن؟» ابوهریره رضی الله عنه گفت: آری».

باب (۴۶): نیزه بازی در مسجد

۲۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظِرُ إِلَى لَعِبِهِمْ. وَفِي رَوَايَةٍ: يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ». (بخاری: ۴۵۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ را دیدم که کنار دروازه خانه من ایستاده است در حالی که عده‌ای از مردم حبشه، داخل مسجد، تمرین نیزه می‌کردند. آنحضرت ﷺ چادرش را روی من انداخت تا در کنار ایشان، نیزه بازی آنها را تماشا کنم».

باب (۴۷): تعقیب مدیون و درخواست وام در مسجد

۲۸۳- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنُ أَبِي حَدَرٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ»، قَالَ: لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «صَعُ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرِ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». (بخاری: ۴۵۷)

ترجمه: «کعب بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: طلب خود را از ابوحدرد در مسجد مطالبه کردم. سر و صدای ما بلند شد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم که داخل حجره بود سر و صدای ما را شنید. پرده حجره را کنار زد و با صدای بلند ندا کرد: «ای کعب!» گفتم: گوش به فرمانم ای رسول خدا! آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نصف قرض خود را معاف کن». گفتم: معاف کردم، ای رسول خدا. آنگاه، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به ابوحدرد گفت: «بلند شو و نصف دیگر آنرا بپرداز».

باب (۴۸): جارو زدن مسجد و جمع آوری خار و خاشاک آن

۲۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلًا أَسْوَدَ، أَوْ امْرَأَةً سَوْدَاءَ، كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلَا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي بِهِ، دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ قَالَ قَبْرِهَا». فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا». (بخاری: ۴۵۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: مرد یا زن حبشی ای که مسجد را جارو می زد، فوت نمود. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درباره او از مردم پرسید. گفتند: فوت کرده است. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چرا مرا خبر نکردید؟ قبر او را به من نشان دهید». آنگاه، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سر قبرش رفت و بر او نماز جنازه خواند».

باب (۴۹): اعلام (حکم) تحریم تجارت شراب در مسجد

۲۸۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتْ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرَّبَا، خَرَجَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ». (بخاری: ۴۵۹)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: وقتی آیاتی از سوره بقره که درباره ربا است نازل شد، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به مسجد رفت و آنها را برای مردم تلاوت کرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نیز اعلام فرمود».

باب (۵۰): بستن اسیر و مدیون در مسجد

۲۸۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّ عِفْرِيَّتًا مِنَ الْحِنِّ تَفَلَّتْ عَلَى الْبَارِحَةِ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا لِيَقْطَعَ عَلَى الصَّلَاةِ، فَأَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي

الْمَسْجِدِ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾ [ص: ۳۵]. (بخاری: ۴۶۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، جن سرکشی نزد من آمد تا نماز مرا بهم زند. اما خداوند مرا بر او چیره گردانید. خواستم او را به یکی از ستون‌های مسجد ببندم تا هنگام صبح، همه شما او را ببینید. اما بیاد سخن برادرم؛ سلیمان؛ افتادم که فرموده بود: پروردگارا! به من پادشاهی و قدرتی عنایت فرما که بعد از من، شامل حال هیچ کس نشود».

باب (۵۱): خیمه زدن در مسجد برای مداوای بیماران و غیره

۲۸۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَصِيبَ سَعْدُ يَوْمَ الْخُنْدَقِ فِي الْإِكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمْ يَرُعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلَّا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدُ يَغْدُو جُرْحُهُ دَمًا، فَمَاتَ فِيهَا». (بخاری: ۴۶۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در جنگ خندق، شاه‌رگ دست سعد بن معاذ رضی الله عنه قطع شد. آنحضرت صلی الله علیه و آله خیمه‌ای در مسجد برپا کرد تا از نزدیک مراقب حال او باشد. در کنار این چادر، چادری دیگر از قبیله بنی غفار نیز در مسجد نصب شده بود. آنچه باعث وحشت آنها گردید، خونی بود که از خیمه سعد به سوی خیمه آنها جاری بود. آنها پرسیدند: ای اهل خیمه! این خون از کجا می‌آید؟ ناگهان متوجه شدند که سعد رضی الله عنه دچار خونریزی شده است و (متأسفانه) در اثر همان خون ریزی بود که درگذشت».

باب (۵۲): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت

۲۸۸- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنِّي أَشْتَكِي، قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ» فَطَفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ يَقْرَأُ بِـ ﴿الطُّورِ ۝ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ۝﴾ [الطور: ۱-۲]. (بخاری: ۴۶۴)

ترجمه: «ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: به آنحضرت صلی الله علیه و آله گفتم که من مریض هستم. ایشان فرمود: «شترت را سوار شو و از ورای طواف کنندگان، طواف کن». ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: من طواف کردم در حالی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در کنار کعبه به نماز ایستاده بود و سوره طور را می‌خواند».

باب (۵۳)

۲۸۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثْلُ الْمِصْبَاحَيْنِ، يُضِيئَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ، حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ». (بخاری: ۴۶۵)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی اللہ عنہ روایت می کند که: دو تن از یاران رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در شبی تاریک از مجلس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم (به قصد خانه هایشان) برخاستند. و دو چیز شبیه چراغ، همراه آنها بود که راهشان را روشن می کرد. هنگامی که از یکدیگر جدا شدند، آن روشنی، با هر یک از آنها تا رسیدن به خانه اش همراه بود».

باب (۵۴): باز کردن درب و پنجره به مسجد

۲۹۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رضی اللہ عنہ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم هُوَ الْعَبْدُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَا تَبْكُ، إِنْ أَمَنَّ النَّاسَ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ وَمَوَدَّتُهُ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ، إِلَّا بَابُ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری: ۴۶۶)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ضمن ایراد خطبه، فرمود: «خداوند به بنده ای اختیار داد تا از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب نماید. آن بنده، آخرت را انتخاب نمود». ابوبکر رضی اللہ عنہ پس از شنیدن این سخن، به گریه افتاد. راوی می گوید: با خود گفتم: چرا ابوبکر با شنیدن این سخن، به گریه افتاد؟! بعد دانستم که آن بنده، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می باشد و چون ابوبکر رضی اللہ عنہ از همه ما داناتر بود، زودتر مطلب را دریافت. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم خطاب به ابوبکر فرمود: «ای ابوبکر! گریه نکن». سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می کردم، حتما ابوبکر را انتخاب می کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر رضی اللہ عنہ را».

۲۹۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ب قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِبًا رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَآثَنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَّنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ خَلَّةُ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ»». (بخاری: ۴۶۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در بیماری وفات، در حالی که پارچه ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می کردم، حتماً ابوبکر رضی اللہ عنہ را برمی گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه دریچه هایی را که به مسجد باز می شود، ببندید جز دریچه خانه ابوبکر رضی اللہ عنہ را».

باب (۵۵): قفل و دروازه خانه کعبه و مساجد دیگر

۲۹۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدِمَ مَكَّةَ، فَدَعَا عُثْمَانَ بْنَ طَلْحَةَ، فَفَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَبِلَالٌ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ، ثُمَّ أَغْلَقَ الْبَابَ، فَلَبِثَ فِيهِ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجُوا، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَبَدَرْتُ فَسَأَلْتُ بِلَالَ، فَقَالَ: صَلَّى فِيهِ، فَقُلْتُ: فِي أَيِّ؟ قَالَ: بَيْنَ الْأُسْطُوَانَتَيْنِ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَذَهَبَ عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى. (بخاری: ۴۶۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: پس از اینکه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وارد مکه شد، عثمان بن طلحه (کلید دار کعبه) را بحضور طلبید. او آمد و در را گشود. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم باتفاق بلال، اسامه و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد و در را بست. و پس از ساعتی درنگ، بیرون آمدند. ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: بلافاصله، از بلال پرسیدم: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم داخل کعبه چه کار کرد؟ بلال رضی اللہ عنہ گفت: نماز خواند. پرسیدم: در چه نقطه ای از آن؟ بلال پاسخ داد: میان دو ستون. راوی می گوید: اما فراموش کردم که بپرسم چند رکعت نماز خواند».

باب (۵۶): حلقه درس و تشکیل جلسه در مسجد

۲۹۳- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا تَرَى فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ؟ قَالَ: «مَتْنِي مَتْنِي، فَإِذَا خَشِيَ الصُّبْحَ صَلَّى وَاحِدَةً، فَأَوْتَرْتُ لَهُ مَا صَلَّى. وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلَاتِكُمْ وِتْرًا، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ»». (بخاری: ۴۷۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر نشسته بود که شخصی پرسید: نماز شب را چگونه باید خواند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. و اگر احتمال طلوع فجر می رود، یک رکعت دیگر بخواند تا نمازهایش را وتر بگرداند». ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: وتر را آخرین نماز خود در شب، قرار دهید. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین امر فرمودند».

باب (۵۷): دراز کشیدن در مسجد

۲۹۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِيَّاهُ رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى». (بخاری: ۴۷۵)

ترجمه: «عبدالله بن زید انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را در مسجد دیدم در حالی که به پشت، دراز کشیده و یکی از پاهایش را روی پای دیگرش، گذاشته بود».

باب (۵۸): نماز خواندن در مسجد بازار

۲۹۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «صَلَاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَى صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلَاتِهِ فِي سُوْقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ لَا يُرِيدُ إِلَّا الصَّلَاةَ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَظَّ عَنْهُ خَطِيئَةٌ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ، وَتُصَلِّي - يَعْنِي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ - مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُجِدْ فِيهِ». (بخاری: ۴۷۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز جماعت بر نماز خانه و بازار، بیست و پنج درجه، برتری دارد. زیرا اگر شما درست وضو بگیرید و به مسجد بروید و هیچگونه انگیزه‌ای بجز نماز نداشته باشید، با هر قدمی که برمی دارید، یک درجه به درجات شما افزوده می شود و گناهی از گناهان شما کاسته می گردد تا اینکه وارد مسجد شوید. و پس از ورود به مسجد، تا زمانی که در انتظار نماز نشسته‌اید، بحساب نماز منظور می گردد. و مادامیکه در جای نماز نشسته باشید، فرشتگان برای شما دعای خیر می کنند و می گویند: خدایا! او را مغفرت کن و بر او رحم فرما. و تا زمانی که وضو داشته باشید، همچنان فرشتگان برای شما دعای خیر می کنند».

باب (۵۹): داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و بیرون از مسجد

۲۹۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ». (بخاری: ۴۸۱)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن برای مؤمن، بمنزله یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می‌شود». و (برای نشان دادن حالت آن)، انگشتان دستهای خود را تشبیک کرد. (یعنی: تو در تو نمود)».

۲۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِحْدَى صَلَاتِي الْعِشِيِّ، فَصَلَّى بِنَا رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى خَشْبَةِ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّهُ غَضْبَانُ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتِ السَّرْعَانُ مِنَ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طَوْلٌ، يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَسَيِّتُ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ قَالَ: «لَمْ أَتَسَّ وَلَمْ تُقْصَرْ». فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ، وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثُمَّ سَلَّمَ». (بخاری: ۴۸۲)

ترجمه: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ یکی از نمازهای بعد از زوال (ظهر یا عصر) را دو رکعت خواند و سلام گفت: سپس بسوی چوبی که در مسجد بود، رفت. و مانند کسی که عصبانی باشد، بر آن تکیه زد. و دست راستش را روی دست چپ گذاشت و انگشتانش را تو در تو نمود و گونه راستش را بر پشت دست چپ نهاد. کسانی که عجله داشتند از مسجد خارج شدند و گفتند: نماز کوتاه شده است؟ ابوبکر و عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا نیز که در میان جمعیت بودند از ترس، چیزی نگفتند. در آن میان، شخصی که دست‌هایش دراز بود و او را ذوالیدین می‌نامیدند، پرسید: ای رسول خدا! نماز تخفیف یافته یا شما دچار فراموشی شدید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «نه نماز تخفیف یافته و نه من دچار فراموشی شدم». سپس رسول خدا ﷺ از حاضرین پرسید: «آیا چنین است که ذوالیدین می‌گوید؟» همه گفتند: بلی. آنگاه رسول الله ﷺ جلو آمد و باقیمانده نماز را کامل کرد و سلام داد. بعد تکبیر گفت و به سجده رفت و مانند سجده نماز یا طولانی‌تر از آن، سجده نمود. سپس سرش را بلند کرد و دوباره تکبیر گفت و مانند نوبت اول، به سجده رفت. در پایان، سرش را بلند کرده، تکبیر گفت و سلام داد».

باب (۶۰): مساجدی که در راه مکه و مدینه قرار دارند و اماکنی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خوانده است

۲۹۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيقِ وَيَقُولُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الْأُمُكِنَةِ». (بخاری: ۴۸۳)

ترجمه: «نقل شده است که عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا در مکانهای متعددی که در مسیر راه (مکه و مدینه) قرار دارند، نماز می خواند و می فرمود: من رسول الله ﷺ را دیدم که در این مکانها نماز می خواند».

۲۹۹- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ حِينَ يَعْتَمِرُ، وَفِي حَجَّتِهِ حِينَ حَجَّ، تَحْتَ سَمُرَةٍ فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، وَكَانَ إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزْوٍ كَانَ فِي تِلْكَ الطَّرِيقِ أَوْ حَجَّ أَوْ عُمَرَةَ هَبَطَ مِنْ بَطْنٍ وَادٍ، فَإِذَا ظَهَرَ مِنْ بَطْنٍ وَادٍ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي الشَّرْقِيِّ، فَعَرَسَ ثُمَّ حَتَّى يُصْبِحَ لَيْسَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِحِجَارَةٍ، وَلَا عَلَى الْأَكْمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَسْجِدُ، كَانَ ثُمَّ خَلِيجُ يُصَلِّي عَبْدُ اللَّهِ عِنْدَهُ، فِي بَطْنِهِ كُتُبٌ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ يُصَلِّي، فَدَحَا السَّيْلُ فِيهِ بِالْبَطْحَاءِ، حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُصَلِّي فِيهِ». (بخاری: ۴۸۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت می کند که رسول الله ﷺ در سفرهای حج و عمره در ذوالحلیفه، زیر درخت سمره، جایی که مسجد ذوالحلیفه قرار دارد، توقف می کرد. و هنگام بازگشت از جنگلی که مسیرش آنجا بود و یا پس از اتمام حج یا عمره، از داخل رودخانه می گذشت و وقتی که از آن خارج می شد، در کناره شرقی آن رودخانه، توقف می نمود و شب را در آنجا سپری می کرد. نه در کنار مسجد سنگی و نه روی تپه ای که مسجد بر آن بنا شده بود. در آنجا دره عمیقی وجود داشت که مملو از تپه های شنی بود و رسول خدا ﷺ روی آنها نماز می خواند که عبد الله بن عمر نیز هنگام عبور از آنجا، در همان مکان، نماز می خواند. البته بعداً سیل آمد و تپه های شنی را با خود برد و جایی را که عبد الله آنجا نماز می خواند، معدوم ساخت».

۳۰۰- «وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حَيْثُ الْمَسْجِدُ الصَّغِيرُ، الَّذِي دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِشَرْفِ الرُّوحَاءِ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَعْلَمُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ، يَقُولُ: ثُمَّ عَنْ يَمِينِكَ، حِينَ تَقُومُ فِي الْمَسْجِدِ تُصَلِّي، وَذَلِكَ الْمَسْجِدُ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ الْيُمْنَى، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ رَمِيَّةٌ بِحَجَرٍ، أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ». (بخاری: ۴۸۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: پیامبر اکرم ﷺ در جای مسجد کوچک، قبل از مسجدی که در بلندی روحاء قرار دارد، نماز خواند. و عبد الله بن عمر جایی را که رسول الله ﷺ در آن نماز خوانده

بود، می دانست و می گفت: هنگامی که در مسجد، نماز میخوانی، جای حقیقی نماز آنحضرت ﷺ، سمت راست تو واقع می شود. آن مسجد، سمت راست و کنار راهی که به مکه می رود، قرار دارد. فاصله این مسجد تا مسجد بزرگ، باندازه پرتاب سنگ یا چیز دیگری است».

۳۰۱- «وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ يُصَلِّي إِلَى الْعِرْقِ الَّذِي عِنْدَ مُنْصَرَفِ الرُّوحَاءِ، وَذَلِكَ الْعِرْقُ انْتِهَاءُ طَرَفِهِ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ، دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُنْصَرَفِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدْ ابْتَنَيْتَ ثُمَّ مَسْجِدًا، فَلَمْ يَكُنْ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ، كَانَ يَتْرُكُهُ عَنْ يَسَارِهِ وَوَرَاءَهُ، وَيُصَلِّي أَمَامَهُ إِلَى الْعِرْقِ نَفْسِهِ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الرُّوحَاءِ، فَلَا يُصَلِّي الظُّهْرَ حَتَّى يَأْتِيَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَيُصَلِّي فِيهِ الظُّهْرَ، وَإِذَا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ، فَإِنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَ الصُّبْحِ بِسَاعَةٍ أَوْ مِنْ آخِرِ السَّحْرِ، عَرَّسَ حَتَّى يُصَلِّيَ بِهَا الصُّبْحَ». (بخاری: ۴۸۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما در رودخانه ای که آخر دهکده روحاء قرار داشت، نماز می خواند. بخش پایانی آن رودخانه، به کنار جاده منتهی می شود قبل از مسجدی که در مسیر مکه ساخته اند. عبد الله در آن مسجد نماز نمی خواند. بلکه هنگام نماز، نزدیک آن، طوری می ایستاد که مسجد سمت چپ و پشت سر او قرار می گرفت. او هر وقت از روستای روحاء حرکت می کرد نماز ظهر را آنجا می خواند و در بازگشت از مکه، اگر قبل از صبح یا سحر به آنجا می رسید، برای ادای نماز صبح، آنجا توقف می کرد».

۳۰۲- «وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ تَحْتَ سَرَحَةٍ صَحْمَةٍ، دُونَ الرُّوَيْثَةِ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَوَجَاهِ الطَّرِيقِ، فِي مَكَانٍ بَطِخٍ سَهْلٍ، حَتَّى يُفْضِيَ مِنْ أَكْمَةِ دُوَيْنَ بَرِيدِ الرُّوَيْثَةِ بِمِيلَيْنِ، وَقَدْ انْكَسَرَ أَغْلَاهَا فَانْتَنَى فِي جَوْفِهَا، وَهِيَ قَائِمَةٌ عَلَى سَاقٍ، وَفِي سَاقِهَا كُثْبٌ كَثِيرَةٌ». (بخاری: ۴۸۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: پیامبر ﷺ زیر درخت بزرگی که قبل از قریه رویه قرار دارد، توقف مینمود. آن درخت، سمت راست و کنار راه، درجای وسیع و همواری در دامنه تپه ای که در دو میلی روستای رویث بود، قرار داشت. قسمت بالای درخت، شکسته و به روی درخت افتاده بود. با وجود این، تنه درخت، همچنان استوار بود و در پایین آن، شن زیادی جمع شده بود».

۳۰۳- «وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي طَرَفِ تَلْعَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْجِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى هَضْبَةٍ، عِنْدَ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ قَبْرَانِ أَوْ ثَلَاثَةٌ، عَلَى الْقُبُورِ رَضَمٌ مِنْ حِجَارَةٍ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ سَلَمَاتِ الطَّرِيقِ، بَيْنَ أَوْلِيكَ السَّلَامَاتِ، كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الْعَرْجِ، بَعْدَ أَنْ تَمِيلَ الشَّمْسُ بِالْهَاجِرَةِ، فَيُصَلِّي الظُّهْرَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ». (بخاری: ۴۸۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در سرایشی رودی که آن سوی روستای عرج، قرار دارد، همان جایی که بسوی بلندی می رود، نماز خواند. سمت راست آن جاده و در کنار مسجد، دو یا سه قبر وجود دارد که چند قطعه سنگ بزرگ روی آنها گذاشته اند. مسجد، در میان چند راه فرعی که از راه اصلی، جدا می شوند، واقع شده است. عبد الله بن عمر پس از زوال خورشید، از روستای عرج حرکت می کرد و نماز ظهر را در آن مسجد می خواند».

۳۰۴- «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَزَلَ عِنْدَ سَرَاحٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، فِي مَسِيلٍ دُونَ هَرَشَى، ذَلِكَ الْمَسِيلُ لاصِقٌ بِكُرَاعِ هَرَشَى، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَرِيبٌ مِنْ غُلُوَّةٍ. وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُصَلِّي إِلَى سَرَحَةٍ، هِيَ أَقْرَبُ السَّرَحَاتِ إِلَى الطَّرِيقِ، وَهِيَ أَطْوَلُهُنَّ». (بخاری: ۴۸۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله زیر درختان بزرگی که سمت چپ راه و در سرایشی قبل از روستای هرشی قرار دارند، توقف می نمود. سرایشی مذکور به روستای هرشی متصل است. فاصله این مکان و جاده اصلی، حدود یک میل است. عبد الله زیر یکی از آن درختها که به راه نزدیکتر و از بقیه آنها بزرگتر بود، نماز می خواند».

۳۰۵- «وَيَقُولُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَنْزِلُ فِي الْمَسِيلِ الَّذِي فِي أَذْنَى مَرِّ الظَّهْرَانِ، قَبْلَ الْمَدِينَةِ، حِينَ يَهْطُ مِنَ الصَّفَرَاوَاتِ، يَنْزِلُ فِي بَطْنٍ ذَلِكَ الْمَسِيلِ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، لَيْسَ بَيْنَ مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَبَيْنَ الطَّرِيقِ إِلَّا رَمِيَّةٌ بِحَجَرٍ». (بخاری: ۴۹۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامیکه از منطقه صفراوات سرازیر می شد، در سرایشی رودخانه مزالظهران که به مدینه نزدیکتر است پیاده می شد. یعنی در نهایت سرایشی و سمت چپ راهی که به مکه می رود، توقف می کرد. فاصله راه و جایی که آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن جا، استراحت می کرد، به اندازه مسافت پرتاب یک سنگ بود».

۳۰۶- «قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَنْزِلُ بِذِي طَوَى وَبَيْتٍ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ، وَمُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةٍ غَلِيظَةٍ، لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةٍ غَلِيظَةٍ». (بخاری: ۴۹۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که به منطقه ذی طوی (نزدیک مکه) میرسید، شب را در آنجا توقف می کرد و نماز صبح را نیز آنجا می خواند. سپس بسوی

مکه حرکت می‌کرد. جایی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خواند پائین‌تر از مسجد و روی تپه‌ی شنی سخی، قرار داشت نه جایی که اکنون مسجد بنا شده است».

۳۰۷- «وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ فُرْصَتِي الْجَبَلِ، الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي بُنِيَ ثُمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرَفِ الْأَكْمَةِ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الْأَكْمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدْعُ مِنَ الْأَكْمَةِ عَشْرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرْصَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ». (بخاری: ۴۹۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ بسوی دهانه کوهی ایستاد که در میان دو کوهی قرار دارد که رشته بزرگتر آن بسوی کعبه است. اکنون مسجدی آنجا بنا شده است. جای نماز خواندن آنحضرت ﷺ، پائین‌تر از مسجد و روی تپه سیاهی بوده است که سمت چپ آن قرار دارد. اگر خواستی آنجا نماز بخوانی، چیزی حدود ده متر جلوتر، رو به سوی دهانه کوهی که بین تو و کعبه است، قرار بگیر و نماز بخوان».

ابواب ستره نمازگزار

باب (۱): ستره امام، ستره مقتدی نیز هست

۳۰۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ، أَمَرَ بِالْحُرْبَةِ فَتَوَضَّعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الْأَمْرَاءُ». (بخاری: ۴۹۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه نقل شده است که رسول الله ﷺ روزهای عید، هنگام نماز، دستور می داد تا نیزه ای جلوی آن حضرت ﷺ نصب شود. آنگاه، رسول الله ﷺ بسوی آن، نماز می خواند و مردم پشت سر رسول الله ﷺ، نماز می خواندند. در سفر نیز رسول الله ﷺ چنین می کرد. به همین خاطر، امراء و حکام نیز از نیزه استفاده می کنند».

۳۰۹- «عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَزْرَةٌ، الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ، تَمُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ». (بخاری: ۴۹۵)

ترجمه: «ابو جحیفه رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ در بطحاء، نمازهای ظهر و عصر را، دو رکعتی برگزار نمود، در حالی که جلوی ایشان نیزه ای قرار داشت و زنان و الاغها، از آن سویش، عبور می کردند».

باب (۲): فاصله بین نماز گزار و ستره

۳۱۰- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرٌ الشَّاةِ». (بخاری: ۴۹۶)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه روایت می کند که: فاصله جای نماز رسول الله ﷺ و دیوار (مقابل) به اندازه ای بود که گوسفندی می توانست از آنجا عبور کند».

باب (۳): نماز خواندن به سوی نیزه

۳۱۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَعُلاَمٌ، وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ، أَوْ عَصَا، أَوْ عَنَزَةٌ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ نَأَوَّلَتْهُ الْإِدَاوَةُ». (بخاری: ۵۰۰)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می فرماید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله برای قضای حاجت بیرون می رفت، من و جوانی دیگر، پشت سر او می رفتم و یک آفتابه و عصا یا نیزه ای با خود می بردیم. و پس از قضای حاجت، آفتابه را بایشان میدادیم تا وضو بگیرند».

باب (۴): نماز خواندن بسوی ستون

۳۱۲- «عن سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَأَيْكَ تَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَ هَذِهِ الْأُسْطُوَانَةِ؟ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَهَا». (بخاری: ۵۰۲)

ترجمه: «روایت است که سلمه بن اکوع رضی الله عنه نزدیک ستون مصحف، (جای ویژه قرآن) نماز می خواند. پرسیدند: ای ابو مسلم! تو را می بینیم که بیشتر نزد این ستون نماز می خوانی؟ پاسخ داد: من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که سعی می کرد کنار این ستون نماز بخواند».

باب (۵): نماز خواندن انفرادی بین ستونها

۳۱۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَخَلَ الْكُعْبَةَ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَبِلَالٌ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحُجَبِيُّ، فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ، وَمَكَثَ فِيهَا، فَسَأَلْتُ بِلَالَ حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله؟ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ وَثَلَاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثُمَّ صَلَّى. وفي رواية: عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ». (بخاری: ۵۰۵)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله باتفاق اسامه بن زید، بلال و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد. و عثمان بن طلحه دروازه را بست. رسول الله صلی الله علیه و آله پس از مدت کوتاهی، بیرون آمد. عبد الله بن عمر می گوید: از بلال رضی الله عنه پرسیدم: آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل کعبه چه کرد؟ گفت: ایشان طوری ایستاد که یک ستون، سمت چپ و یک ستون، سمت راست و سه ستون، پشت سرش قرار داشت. آنگاه، نماز خواند. قابل ذکر است که کعبه در آن زمان، شش ستون داشت. و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو ستون، سمت راست خود گذاشت».

باب (۶): نماز خواندن به سوی سواری، شتر، درخت و زین شتر

۳۱۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يُعْرَضُ رَاحِلَتَهُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا، قِيلَ لِنَافِعٍ: أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرِّكَابُ؟ قَالَ: كَانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّحْلَ فَيُعَدِّلُهُ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ، أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما يَفْعَلُهُ». (بخاری: ۵۰۷)

ترجمه: «عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ مرکبش را در جلوی خود قرار می داد و به سوی آن نماز می خواند. نافع می گوید: پرسیدم: اگر سواری بر می خاست و فرار می کرد، آنگاه چه کار می کرد؟ گفت: زین شتر را جلوی خود قرار می داد و بسوی آخر آن، نماز می خواند. راوی می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما نیز چنین می کرد».

باب (۷): نماز خواندن بسوی تخت

۳۱۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ؟ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ ﷺ، فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَدِّحَهُ، فَأَنْسَلُ مِنْ قَبْلِ رَجُلِي السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَّ مِنْ لِحَافِي». (بخاری: ۵۰۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: شما زنان را (در عبور از جلوی نمازگزار) با سگ و الاغ برابر می دانید. در حالی که من بالای تخت دراز کشیده بودم، رسول خدا ﷺ آمد و مقابل تخت، به نماز ایستاد. و چون من دوست نداشتم هنگام نماز، جلوی آنحضرت ﷺ باشم، آهسته از طرفی که پاهایم قرار داشت از تخت فرود می آمدم و بدین ترتیب بسترم را ترک می کردم».

باب (۸): نماز گزار باید مانع عبور دیگران از جلویش شود

۳۱۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي يَوْمَ جُمُعَةٍ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعِيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاعًا إِلَّا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الْأُولَى، فَتَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلَا بَنِي أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلْيَدْفَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيَقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ»». (بخاری: ۵۰۹)

ترجمه: «از ابوسعید خدری روایت است که وی روز جمعه، چیزی را بین خود و مردم ستره قرار می‌داد و نماز می‌خواند. یکی از جوانان قبیله بنی معیط، خواست از جلوی او بگذرد. ابوسعید با دست به سینه‌اش زد و او را عقب راند. وی به اطرافش نگاه کرد (تا از جانی دیگر برود) اما چون راهی جز گذشتن از جلوی ابوسعید نیافت، دوباره سعی کرد تا از آنجا بگذرد. این بار ابوسعید با شدت بیشتری او را عقب راند. جوان، به ابوسعید ناسزا گفت. سپس نزد مروان رفت و از او شکایت کرد. ابوسعید بدنبال آن جوان، نزد مروان آمد. مروان به او گفت: ابوسعید! بین تو و برادرزاده ات (این جوان) چه نزاعی در گرفته است؟ ابوسعید رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما، چیزی را بین خود و مردم، ستره قرار داد و نماز خواند و شخصی خواست از جلوی او بگذرد، او را دفع کند. و اگر نپذیرفت، با وی بجنگد زیرا او شیطان است.»»

باب (۹): گناه عبور کردن از جلوی نماز گزار

۳۱۷- «عَنْ أَبِي جُهَيْمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّيِّ مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». قَالَ الرَّاوي: لَا أَدْرِي أَقَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً». (بخاری: ۵۱۰)

ترجمه: «ابوجهم رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که از جلوی نمازگزار می‌گذرد، اگر می‌دانست که این کار چقدر گناه دارد، تا چهل (سال) توقف می‌نمود ولی از جلوی نماز گزار، عبور نمی‌کرد». راوی می‌گوید: یادم نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چهل روز، ماه یا سال.»

باب (۱۰): نماز خواندن بسوی کسی که خواب است

۳۱۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ، مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَقْظَنِي فَأَوْتَرْتُ». (بخاری: ۵۱۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند در حالی که من جلوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و روی رختخوابش خوابیده بودم. سپس هنگامی که میخواست نماز وتر بخواند، مرا نیز بیدار می‌کرد. من هم نماز وتر می‌خواندم.»

باب (۱۱): کسی که هنگام نماز، دختر بچه خرد سالی را با خود حمل کند

۳۱۹- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَصَعَهَا وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا». (بخاری: ۵۱۶)

ترجمه: «ابوقتاده انصاری رحمه الله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام نماز خواندن، امامه، دختر زینب (نوه اش) را که پدرش ابوالعاص بن ربیع بن عبد شمس بود، بر دوش می گرفت. و هنگامیکه به سجده میرفت، او را بر زمین می گذاشت و وقتیکه از سجده بلند می شد، او را دوباره بر دوش می نهاد.»

باب (۱۲): زنی که پلیدی را از روی نماز گزار بر می دارد

۳۲۰- «حدیث ابن مسعود رضی الله عنه فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله علی قریش یوم وضعوا علیه السلی تقدم، وقال هنا فی آخره: ثُمَّ سَحَبُوا إِلَى الْقَلْبِ قَلْبِ بَدْرٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَأُتْبِعَ أَصْحَابُ الْقَلْبِ لَعْنَةً». (بخاری: ۵۲۰)

ترجمه: «قبلا حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در مورد نفرین قریش، توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر گردید. در قسمت پایانی این حدیث، آمده است که اجساد آنان در روز بدر، در خندق، انداخته شد. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که در گودال افتاده اند به لعنت خدا گرفتار شده اند».

کتاب (۹) اوقات نماز

باب (۱): اوقات و فضیلت نمازها

۳۲۱- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَقَدْ آخَرَ الصَّلَاةَ يَوْمًا، وَهُوَ بِالْعِرَاقِ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا مُغِيرَةُ، أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ جِبْرِيلَ عليه السلام نَزَلَ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، ثُمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، ثُمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ»». (بخاری: ۵۲۱).

ترجمه: «ابو مسعود انصاری رضی اللہ عنہ روایت می کند که: روزی نزد مغیره بن شعبه در عراق رفته بودم. او در خواندن نماز، تأخیر کرد. پرسیدم: این چه کاری است مغیره؟! مگر نمی دانی که جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلى الله عليه وسلم با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلى الله عليه وسلم با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلى الله عليه وسلم با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد و نماز خواند و رسول الله صلى الله عليه وسلم با وی نماز خواند. و در پایان، جبرئیل گفت: «به من چنین دستور داده شده است»». (هدف ابومسعود این بود که اوقات نمازهای پنجگانه را جبرئیل تعیین نموده است).

باب (۲): نماز، باعث آموزش گناهان می شود

۳۲۲- عَنْ حُذَيْفَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ رضی اللہ عنہ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي الْفِتْنَةِ؟ قُلْتُ: أَنَا كَمَا قَالَهُ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْهَا لِحَرْيَاءٍ، قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكَفِّرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ، وَلَكِنَّ الْفِتْنَةَ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابٌ مُغْلَقٌ، قَالَ: أَيُّكُسْرُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: إِذَا لَا يُغْلَقُ أَبَدًا، قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْغَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ

بِحَدِيثِ لَيْسَ بِالْأَعْلَى. فَهَبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ، فَأَمَرَنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ». (بخاری: ۵۲۵)

ترجمه: «حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: خدمت عمر ابن خطاب رضی اللہ عنہ نشسته بودیم که ایشان پرسید: چه کسی از شما حدیثی در مورد فتنه از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیاد دارد؟ حذیفه می گوید: گفتم: من حدیث رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را در این مورد، همانطور که ایراد فرمودند، بیاد دارم. عمر رضی اللہ عنہ فرمود: شما خیلی جرأت دارید. گفتم: فتنه‌هایی که دامنگیر مرد از ناحیه زن، فرزند، ثروت و همسایه می شود به وسیله نماز، روزه، صدقه، و امر به معروف و نهی از منکر از بین خواهند رفت. عمر رضی اللہ عنہ فرمود: منظورم این فتنه‌ها نیست. بلکه فتنه‌هایی است که مانند امواج دریا، موج می زنند. حذیفه می گوید: عرض کردم: ای امیر المومنین! از آن فتنه‌ها، ضرری به شما نمی رسد. زیرا میان شما و آنها، دروازه محکمی وجود دارد. عمر رضی اللہ عنہ سؤال کرد: آیا آن دروازه، باز می شود یا شکسته می شود؟ حذیفه گفت: شکسته خواهد شد. عمر رضی اللہ عنہ فرمود: در آنصورت، هرگز دوباره بسته نخواهد شد. از حذیفه رضی اللہ عنہ سؤال شد: آیا عمر رضی اللہ عنہ آن دروازه را می دانست. گفت: آری، برایش مانند روز، روشن بود. زیرا من حدیث صحیحی برای او نقل کردم که در آن، هیچگونه مطلب غلط و نادرستی وجود نداشت. حاضران گفتند: ما ترسیدیم چیزی از حذیفه در مورد آن دروازه، بپرسیم. بنابراین، از مسروق خواستیم تا از او بپرسد. حذیفه رضی اللہ عنہ در جواب مسروق، گفت: منظور از آن دروازه، وجود خود عمر رضی اللہ عنہ است».

۳۲۳- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلًا أَصَابَ مِنْ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فَأَخْبَرَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي الْتَهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴]. قَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي هَذَا؟ قَالَ: «لِجَمِيعِ أُمَّتِي كُلِّهِمْ». (بخاری: ۵۲۶)

ترجمه: «ابن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: شخصی زنی را بوسید. بعد از آن، خدمت رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا! مرتکب چنین خطایی شده‌ام، تکلیف چیست؟ آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: (در دو طرف روز و هم چنین قسمتی از شب، نماز را برپا دار. همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می برند). آن شخص، سؤال کرد: ای رسول الله! آیا این حکم، ویژه من است؟ رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «خیر، بلکه شمال حال همه‌ی امت من است».

باب (۳): فضیلت نماز خواندن به موقع

۳۲۴- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَفْتِهَا». قَالَ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «ثُمَّ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَلَوْ اسْتَرْذَنُ لَرَادَنِي». (بخاری: ۵۲۷)

ترجمه: «ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردم: کدام عمل، نزد الله پسندیده تر است؟ فرمود: «نمازی که در وقت خودش، خوانده شود». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا». ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله همین سه مطلب را به من گفت. اگر بیشتر می پرسیدم، آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز، جواب بیشتری می داد.»

باب (۴): نمازهای پنجگانه، باعث کفاره گناهان می شود

۳۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهْرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ؟» قَالُوا: لَا يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثْلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا»». (بخاری: ۵۲۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اگر مقابل منزل کسی نهر آبی باشد و او روزی پنج بار، در آن، غسل نماید، آیا به نظر شما، چرکی بر بدن او باقی خواهد ماند؟» صحابه عرض کردند: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نمازهای پنجگانه چنین اند. یعنی خداوند بوسیله آنها گناهان را از بین می برد.»

باب (۵): نماز گزار با پروردگارش مناجات می کند

۳۲۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلَا يَبْسُطْ ذِرَاعِيهِ كَالْكَلْبِ، وَإِذَا بَرَقَ فَلَا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا عَنْ يَمِينِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ»». (بخاری: ۵۳۲)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در سجده، اعتدال را رعایت کنید. و دست ها را مانند سگ، بر زمین نگذارید. همچنین اگر کسی خواست آب دهان بیندازد، جلو و سمت راست خود، نیندازد. زیرا وی در نماز، با پروردگارش، راز و نیاز می کند.»

باب (۶): تأخیر نماز ظهر در تا بستان تا اینکه از شدت گرما، کاسته شود

۳۲۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، وَاشْتَكَّتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكُلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفْسَيْنِ، نَفْسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفْسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهِرِيرِ»». (بخاری: ۵۳۶-۵۳۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در شدت گرما، نماز ظهر را زمانی بخوانید که هوا اندکی سردتر شود. زیرا شدت گرما، از تنفس دوزخ است. آتش دوزخ نزد خدا شکایت کرد که اجزای من، از شدت گرما، یکدیگر را نابود می کنند. پروردگار به وی اجازه داد تا سالی دو بار، تنفس کند: یکی در زمستان و دیگری در تابستان. سرمای شدید، تنفس زمستان و گرمای شدید، تنفس تابستان اوست.»».

۳۲۸- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ، فَأَرَادَ الْمُؤَدَّدُ أَنْ يُؤَدِّنَ لِلظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَبْرِدْ». ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَدِّنَ، فَقَالَ لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى رَأَيْنَا فِيءَ التَّلْوِلِ.» (بخاری: ۵۳۹)

ترجمه: «ابودر غفاری رضی الله عنه می گوید: در سفری با رسول الله صلی الله علیه و آله همراه بودیم. مؤذن خواست برای نماز ظهر، اذان گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اندکی صبرکن تا هوا سردتر شود». پس از چند لحظه، بار دیگر، مؤذن قصد اذان نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «صبر کن تا هوا سرد شود». و اینگونه، اذان ظهر تا ظاهر شدن سایه تپه ها، بتأخیر افتاد.».

باب (۷): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است

۳۲۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، فَذَكَرَ أَنَّ فِيهَا أُمُورًا عِظَمًا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ، فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْبُكَاءِ، وَأَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُدَافَةَ السَّهْمِيُّ فَقَالَ: مَنْ أَيْ؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُدَافَةُ». ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. ثُمَّ قَالَ: «عَرِضْتُ عَلَى الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَنْفَاءً، فِي عَرَضِ هَذَا الْحَائِطِ، فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ»». (بخاری: ۵۴۰)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: روزی، بعد از زوال آفتاب، رسول الله صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و نماز ظهر را اقامه نمود. سپس، به منبر رفت و درباره قیامت و اینکه در آن روز، حوادث بسیار مهمی به وقوع خواهد پیوست، سخن گفت و فرمود: «هرکس، سؤالی دارد، بپرسد. تا زمانی که اینجا نشسته ام به همه سؤالات شما، پاسخ خواهم داد». مردم بشدت گریه می کردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله چندین بار فرمود: «سؤال کنید». در آن میان، عبدالله بن حذافه برخاست و پرسید: پدر من کیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پدر تو، حذافه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره فرمود: «سؤال کنید». آنگاه، عمر ابن خطاب رضی الله عنه دو زانو نشست و عرض کرد: «خدا را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دین و محمد صلی الله علیه و آله را بعنوان پیامبر، قبول داریم و به آن،

خرسندیم». رسول الله ﷺ پس از اندکی سکوت، فرمود: «هم اکنون، بهشت و دوزخ، روی این دیوار، بر من عرضه شد. تاکنون چیزی به زیبایی بهشت و زشتی دوزخ، ندیده‌ام».

۳۳۰- «عَنْ أَبِي بَرزَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الصُّبْحَ وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ فِيهَا مَا بَيْنَ السَّتَيْنِ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ فِيرْجَعُ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ، وَلَا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ» (بخاری: ۵۴۱)

ترجمه: «ابو برزه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ نماز صبح را هنگامی می‌خواند که هر کس، همنشین خود را می‌شناخت. و در آن، بین شصت تا صد آیه می‌خواند. و نماز ظهر را بعد از زوال آفتاب و نماز عصر را وقتی می‌خواند که اگر یک نفر، به دورترین نقطه مدینه برود و برگردد، هنوز آفتاب زرد نشده باشد. ابومنهال می‌گوید: قول ابوبرزه را درباره نماز مغرب، فراموش کرده‌ام. ولی او برای تأخیر نماز عشاء، تا یک سوم شب، باکی نداشت. سپس افزود: تا نصف شب هم، باکی نداشت».

باب (۸): تأخیر نماز ظهر تا وقت عصر

۳۳۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ». (بخاری: ۵۴۳)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: رسول الله ﷺ در مدینه منوره، هشت رکعتِ ظهر و عصر و هفت رکعتِ مغرب و عشاء را بصورت جمع خواند».

باب (۹): وقت نماز عصر

۳۳۲- «حَدِيثُ أَبِي بَرزَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذِكْرِ الصَّلَوَاتِ تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَقَالَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ لَمَّا ذَكَرَ الْعِشَاءَ: كَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيثُ بَعْدَهَا». (بخاری: ۵۴۱)

ترجمه: «قبلاً حدیث ابوبرزه، درباره وقت نمازها، ذکر شد. در این حدیث، بعد از یادآوری نماز عشاء، فرمود: رسول الله ﷺ خوابیدن قبل از نماز عشاء و بیدار ماندن و داستان سرایی بعد از نماز عشاء را ناپسند می‌دانست».

۳۳۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ثُمَّ يَخْرُجُ الْإِنْسَانُ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَنَجِدُهُمْ يُصَلُّونَ الْعَصْرَ». (بخاری: ۵۴۸)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: نماز عصر را زمانی می خواندیم که اگر بعد از پایان نماز، کسی به محله قبیله بنی عمرو ابن عوف (قبا) می رفت، آنان را در حال نماز خواندن، می دید.»

(معنی حدیث، این است که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز عصر را در اول وقتش می خواند و بنی عمرو، چون مشغول کشاورزی و غیره بودند، در وسط وقت، می خواندند). مترجم

۳۳۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةً حَيَّةً، فَيَذْهَبُ الدَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةً، وَبَعْضُ الْعَوَالِي مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ، أَوْ خَوْفٍ». (بخاری: ۵۵۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نماز عصر را زمانی می خواند که آفتاب، هنوز بلند و بسیار روشن بود. (یعنی مایل به زردی نشده بود). و اگر کسی پس از نماز عصر، به عوالی مدینه می رفت، هنوز آفتاب بلند بود که آنجا می رسید. قابل یادآوری است که بخشهایی از عوالی، حدود چهار میل از مدینه منوره، فاصله دارد.»

باب (۱۰): گناه کسی که نماز عصرش فوت گردد

۳۳۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الَّذِي تَفَوُّتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ». (بخاری: ۵۵۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل و مالش را از دست داده باشد».

باب (۱۱): کسی که نماز عصر را ترک کند

۳۳۶- «عَنْ بُرَيْدَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَالَ فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ: بَكَّرُوا بِصَلَاةِ الْعَصْرِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». (بخاری: ۵۵۳)

ترجمه: «روایت است که بریده رضی الله عنه در یک روز ابری، فرمود: نماز عصر را زود بخوانید زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، نماز عصر را ترک نماید، تمام اعمال نیکاش از بین می رود».

باب (۱۲): فضیلت نماز عصر

۳۳۷- «عَنْ جَرِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً، فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُصَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى

صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ [ق: ۳۹]». (بخاری: ۵۵۴)

ترجمه: «جریر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: شبی، خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم. ایشان به سوی ماه، نظر کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس، آنحضرت صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: (خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاکی یاد کنید)».

۳۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ». (بخاری: ۵۵۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگانی شب و فرشتگانی دیگر، روز را به نوبت، با شما بسر می برند. و هنگام نماز صبح و عصر، با هم جمع می شوند. سپس، فرشتگانی که شب را نزد شما سپری کرده اند، بسوی عرش الهی می روند. خداوند متعال با وجودی که حال بندگانش را بهتر می داند، از آنان می پرسد: وقتی آمدید؛ بندگان مرا در چه حالی دیدید؟ فرشتگان در جواب، می گویند: پروردگارا! هنگامی که نزد آنان رفتیم و زمانی که از آنها جدا شدیم، مشغول نماز خواندن و عبادت بودند».

باب (۱۳): کسی که یک رکعت از نماز عصر را پیش از غروب آفتاب، دریابد

۳۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدُكُمْ سَجْدَةً مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلَاتَهُ، وَإِذَا أَدْرَكَ سَجْدَةً مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلَاتَهُ». (بخاری: ۵۵۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، یک رکعت از نماز عصرش را قبل از غروب آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل کند. و هر کس، یک رکعت از نماز فجرش را قبل از طلوع آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل نماید».

۳۴۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ كَمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَةِ

التَّوْرَةَ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَجَزُوا، فَأَعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِيَ أَهْلُ
الْإِنْجِيلِ الْإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ عَجَزُوا، فَأَعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِينَا
الْقُرْآنَ، فَعَمِلْنَا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَأَعْطِينَا قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ: أَيُّ
رَبَّنَا أَعْطِيَتْ هَؤُلَاءِ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، وَأَعْطَيْنَا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، وَنَحْنُ كُنَّا أَكْثَرُ عَمَلًا؟
قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيَهُ
مَنْ أَشَاءَ». (بخاری: ۵۵۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمود: «عمر شما در برابر عمر
امت های گذشته به اندازه فاصله نماز عصر و مغرب است. تورات به اهل آن، داده شد و آنان تا نصف روز،
بدان عمل کردند. آنگاه، خسته شدند. و به هر کدام از آنان، یک قیراط، اجر داده شد. هم چنین، انجیل به
اهل آن، داده شد و آنان از نصف روز تا موقع نماز عصر به آن، عمل کردند و بعد خسته شدند و به هر کدام
از آنان نیز باندازه یک قیراط، اجر داده شد. سپس، قرآن به ما عطا شد و ما تا غروب آفتاب به آن عمل
کردیم. ولی به هر کدام از ما، دو قیراط، پاداش داده شد. اهل تورات و انجیل، نزد پروردگار، شکایت بردند
و گفتند: پروردگارا! ما که کار بیشتری انجام دادیم، به ما یک قیراط، عنایت فرمودی. ولی به آنها که کار
کمتری انجام دادند، دو قیراط، عطا کردی؟ خداوند فرمود: آیا بر شما ستم روا داشته ام؟ گفتند: خیر.
آنگاه، حق تعالی فرمود: این لطف و احسان من است، به هر کس که بخواهم، می دهم.»

باب (۱۴): وقت نماز مغرب

۳۴۲- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضی اللہ عنہ يَقُولُ: كُنَّا نَصِلِي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا،
وَإِنَّهُ لَيُنْصَرِفُ مَوَاقِعَ نَبَلِهِ». (بخاری: ۵۵۹)

ترجمه: «رافع بن خدیج رضی اللہ عنہ می گوید: نماز مغرب را همراه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می خواندیم و بر می گشتیم.
باز هم، هوا به اندازه ای روشن بود که اگر تیری را پرتاب می کردیم، جای افتادن آن را می دیدیم.»

۳۴۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ
وَالشَّمْسُ نَقِيَّةً، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَاءًا وَأَحْيَاءًا، إِذَا رَأَهُمْ اجْتَمَعُوا عَجَلًا، وَإِذَا
رَأَهُمْ أَبْطَأُوا آخَرًا، وَالصُّبْحَ كَانُوا أَوْ كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يُصَلِّي بِغَلَسٍ». (بخاری: ۵۶۰)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نماز ظهر را پس از زوال، و نماز عصر را موقعی
که آفتاب، خوب روشن بود، می خواند. و نماز مغرب را بلافاصله بعد از غروب و نماز عشاء را گاهی زود و

گاهی دیر، یعنی اگر مردم دیر می‌آمدند، دیر، و در غیر آنصورت، زود می‌خواند. و نماز صبح را با رسول الله ﷺ هنگامی که هوا هنوز تاریک بود، می‌خواندیم».

باب (۱۵): کسیکه نمی‌خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد

۳۴۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْقِلٍ الْمُزَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تَغْلِبَنَّكُمُ الْأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ صَلَاتِكُمُ الْمَغْرِبِ». قَالَ: وَتَقُولُ: الْأَعْرَابُ: هِيَ الْعِشَاءُ». (بخاری: ۵۶۳)

ترجمه: «عبد الله مزنی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بادیه نشینان، نماز مغرب را عشاء می‌گویند. اما شما دچار اشتباه نشوید. پس از غروب را، مغرب و نماز بعد از آن را عشاء بنامید»».

باب (۱۶): فضیلت نماز عشاء

۳۴۵- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الْإِسْلَامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصَّبِيَّانُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لِأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ غَيْرُكُمْ». (بخاری: ۵۶۶)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌فرماید: رسول الله ﷺ یکبار قبل از گسترش اسلام، نماز عشاء را به تأخیر انداخت. و از خانه بیرون نیامد تا اینکه عمر ابن خطاب او را صدا زد و گفت: ای رسول خدا! زنان و کودکان خواب رفتند. آنگاه، رسول اکرم ﷺ از خانه بیرون آمد و نماز گزارد. سپس، خطاب به حاضرین، فرمود: «هیچ کس از اهل زمین جز شما، منتظر این نماز نیست»».

۳۴۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِيَ فِي السَّفِينَةِ نُزُولًا فِي بَقِيعِ بَطْحَانَ، وَالتَّيِّبِيُّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَاقَبُ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنَا وَأَصْحَابِي وَلَهُ بَعْضُ الشُّغْلِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ، فَأَعْتَمَ بِالصَّلَاةِ حَتَّى انْهَارَ اللَّيْلِ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ، قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ: «عَلَى رِسْلِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ». أَوْ قَالَ: «مَا صَلَّى هَذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ». لَا يَذَرِي أَيَّ الْكَلِمَتَيْنِ قَالَ، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَرَجَعْنَا، فَفَرَحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۵۶۷)

ترجمه: «ابوموسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: من و همراهانم با کشتی آمدیم. و در بقیع بطحان، منزل گرفتیم. رسول الله ﷺ در مدینه بود. هر شب، عده‌ای از ما به نوبت، نزد رسول الله ﷺ می‌رفتند. یکی از شب‌ها، نوبت من و چند نفر دیگر فرا رسید. خدمت آنحضرت ﷺ رسیدیم. ایشان به علت سرگرم بودن در بعضی

امور، نماز عشاء را به تأخیر انداخت بطوریکه ستارگان در سراسر آسمان، آشکار شدند. (بخش بزرگی از شب سپری شد). سپس، آنحضرت ﷺ تشریف آورد و نماز خواند. پس از اتمام نماز، فرمود: «صبر کنید. خبر خوشی برای شما دارم. و آن خبر خوش، اینست که لطف خدا، شامل حال شما است. زیرا غیر از شما، کسی دیگر در این ساعت، نماز نخوانده است.» یا «در حال نماز نیست» ابوموسیٰ رضی الله عنه می گوید: از این مژده رسول الله ﷺ، همه خوشحال و شادمان، برگشتیم».

باب (۱۷): خوابیدن کسی که قبل از نماز عشاء، خوابش بگیرد

۳۴۷- «حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْعِشَاءِ حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ تَقَدَّمَ، وَ فِي هَذَا زِيَادَةَ، قَالَتْ: وَكَانُوا يُصَلُّونَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ الْأَوَّلِ. وَ فِي رَوَايَةٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَخَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الْآنَ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ: «لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هَكَذَا»». (بخاری: ۵۶۹-۵۷۱)

ترجمه: «حدیث عایشه رضی الله عنها درباره اینکه پیامبر ﷺ نماز عشاء را به تأخیر انداخت و عمر رضی الله عنه به ایشان گفت: زنان و بچه‌ها خواب رفتند و... را قبلاً ذکر کردیم. و در اینجا، این مطلب، اضافه شده است که: عایشه رضی الله عنها می گوید: آنحضرت ﷺ نماز عشاء را حد فاصل میان غروب شفق و یک سوم اول شب، می خواندند. و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول الله ﷺ در حالی که آب از سر مبارکش می چکید و دستش را روی سرش گذاشته بود، تشریف آورد. - گویا هم اکنون، او را می بینیم.- و فرمود: اگر برای اتمم، مشکل نمی بود، دستور می دادم که نماز عشاء را چنین (با تأخیر) بخوانند».

باب (۱۸): وقت نماز صبح

۳۴۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ: أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً». (بخاری: ۵۷۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه روایت می کند که زید بن ثابت رضی الله عنه فرمود: صحابه با رسول الله ﷺ سحری خوردند. سپس، برای اقامه نماز صبح برخاستند. انس رضی الله عنه می گوید: پرسیدم: بین خوردن سحری و نماز صبح، چقدر فاصله بود؟ زید بن ثابت جواب داد: باندازه تلاوت پنجاه تا شصت آیه».

۳۴۹- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ثُمَّ يَكُونُ سُرْعَةً بِي أَنْ أُدْرِكَ صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۵۷۷)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: با خانواده ام سحری می خوردم و زود حرکت می کردم تا نماز جماعت را همراه رسول الله ﷺ بخوانم».

باب (۱۹): فضیلت نماز فجر

۳۵۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ».
(بخاری: ۵۷۴)

ترجمه: «ابوموسی رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، نمازهای صبح و عصر را بخواند، به بهشت می رود».

باب (۲۰): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب

۳۵۱- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رَجُلٌ مَرُضِيٌّ، وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ.
(بخاری: ۵۸۱)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہ می فرماید: مردانی صادق که در راس آنها عمر رضی اللہ عنہ بود، نزد من گواهی دادند که: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از نماز خواندن، پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب و پس از نماز عصر تا غروب آفتاب، نهی فرمودند».

۳۵۲- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا تَحَرَّوْا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا».
(بخاری: ۵۸۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہ روایت می کند که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نماز صبح را هنگام طلوع آفتاب و نماز عصر را هنگام غروب آفتاب، نخوانید».

۳۵۳- «قَالَ ابْنُ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخْرُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخْرُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَغِيبَ».
(بخاری: ۵۸۳)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هنگامی که گوشه خورشید، آشکار شد، نماز نخوانید تا اینکه خورشید، کاملاً بالا رود. و هنگامی که گوشه خورشید، غروب کرد، نماز نخوانید تا اینکه کاملاً غروب کند».

۳۵۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَى عَنِ بَيْعَتَيْنِ، وَعَنْ لِبَسَتَيْنِ، وَعَنْ صَلَاتَيْنِ، نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ».
(بخاری: ۵۸۴)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از دو نوع بیع، دو روش لباس پوشیدن (که ذکر

آنها قبلا گذشت) و دو نماز، نهی فرمود: یکی، نماز خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و دیگری، نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب».

باب (۲۱): نباید قبل از غروب آفتاب، نمازی خوانده شود

۳۵۵- «عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلَاةً، لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيْهَا، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا». (يَعْنِي: الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ) (بخاری: ۵۸۷)

ترجمه: «از معاویه رضی الله عنه روایت است که فرمود: شما نمازی می خوانید که ما، با وجودی که در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم، ندیدیم که چنین نمازی را بخواند. بلکه از خواندن آن، (دو رکعت بعد از نماز عصر) منع فرمود».

باب (۲۲): نمازهای قضایی و مانند آن را میتوان بعد از عصر، خواند

۳۵۶- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ، مَا تَرَكُوهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ وَمَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى ثَقُلَ عَنِ الصَّلَاةِ، وَكَانَ يُصَلِّيْ كَثِيرًا مِنْ صَلَاتِهِ قَاعِدًا، تَعْنِي الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّيْهِمَا، وَلَا يُصَلِّيْهِمَا فِي الْمَسْجِدِ، مُحَافَةً أَنْ يُثْقَلَ عَلَى أُمَّتِهِ، وَكَانَ يُحِبُّ مَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ». (بخاری: ۵۹۰)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: سوگند به ذاتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله را از این دنیا برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندن دو رکعت بعد از نماز عصر را تا هنگام رحلت، ترک نفرمود. و ایشان، زمانی رحلت کرد که نماز خواندن برایش دشوار گردید و بسیاری از نمازهایش را نشسته می خواند. و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله همیشه تخفیف را برای امت خود دوست داشت، این دو رکعت را در مسجد نمی خواند تا مبدا باعث زحمت امت گردد».

۳۵۷- وَعَنْهَا رضی الله عنها قَالَتْ: رَكَعَتَانِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْعُهُمَا سِرًّا وَلَا عَلَانِيَةً، رَكَعَتَانِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَرَكَعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ». (بخاری: ۵۹۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دو رکعت قبل از نماز صبح و دو رکعت بعد از نماز عصر را در هیچ حالتی - پنهان و آشکار - ترک نمی کرد».

باب (۲۳): اذان گفتن پس از وقش

۳۵۸- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَيْلَةً، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَسَتْ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَخَافُ أَنْ تَنَامُوا عَنِ الصَّلَاةِ». قَالَ بِلَالٌ: أَنَا أَوْقُظُكُمْ، فَاضْطَجَعُوا

وَأَسْنَدَ بِلَالٍ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِهِ، فَعَلَبْتُهُ عَيْنَاهُ فَنَامَ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بِلَالُ، أَيْنَ مَا قُلْتَ؟» قَالَ: مَا أَلْقَيْتُ عَنِّي نَوْمَةً مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بِلَالُ، فُمْ فَأَذِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلَاةِ. فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَاضَتْ، قَامَ فَصَلَّى». (بخاری: ۵۹۵)

ترجمه: «ابوقتاده ﷺ می‌گوید: شبی، همسفر رسول الله ﷺ بودیم. گروهی گفتند: چه خوب بود اگر برای خواب، توقف می‌کردیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «می‌ترسم برای نماز صبح بیدار نشویم». بلال ﷺ گفت: من شما را بیدار می‌کنم. مردم دراز کشیدند و خوابیدند. بلال هم نشست و به شترش تکیه زد. دیری نگذشت که خواب بر او نیز غلبه کرد. رسول الله ﷺ زمانی از خواب بیدار شد که آفتاب طلوع کرده بود. آنگاه، خطاب به بلال فرمود: «کجاست آنچه وعده نمودی؟! بلال گفت: ای رسول خدا! من هرگز چنین بخواب نرفته بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند بخواهد، ارواح شما را قبض می‌کند و هرگاه بخواهد، بر می‌گرداند. ای بلال! اکنون، برخیز و اذان بگو». سپس آنحضرت ﷺ وضو گرفت و پس از بلند شدن آفتاب، نماز را اقامه نمود».

باب (۲۴): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت

۳۵۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخُنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كِدْتُ أَصَلِّيَ الْعَصْرَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُهَا». فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ». (بخاری: ۵۹۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: پس از غروب آفتاب روز خندق، عمر فاروق ﷺ در حالی که کفار قریش را نفرین می‌کرد، خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! من نماز عصر را نزدیک غروب آفتاب، خواندم. رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، من هنوز نماز عصر را نخوانده‌ام». بعد از آن، به بطحان رفته، وضو گرفتیم. و رسول الله ﷺ پس از غروب آفتاب، نخست، نماز عصر و سپس، نماز مغرب را خواند».

باب (۲۵): کسی که نمازی را فراموش کرد، هرگاه بیادش آمد، آنرا بخواند

۳۶۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» [طه: ۱۴]». (بخاری: ۵۹۷)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، نمازی را فراموش کرد، هر وقت که بیادش آمد، بخواند. زیرا ترک نماز، کفاره‌ای دیگر ندارد. خداوند می‌فرماید: (نماز را هنگام یاد من، برپا دار)».

باب (۲۶)

۳۶۱- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَمْ تَزَالُوا فِي صَلَاةٍ مَا أَنْتَظَرْتُمْ الصَّلَاةَ». (بخاری: ۶۰۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که در انتظار نماز نشسته باشید، گویا در حال نماز هستید».

باب (۲۷)

۳۶۲- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ». يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهَا تَحْرُمُ ذَلِكَ الْقُرْنَ». (بخاری: ۶۰۱)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از صد سال، از کسانی که امروز روی زمین هستند، هیچ کس زنده نخواهد ماند». منظور این بود که این قرن، به پایان خواهد رسید.

باب (۲۸): شب نشینی با مهمان و خانواده خود

۳۶۳- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أَنْاسًا فَقَرَاءَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ، وَإِنْ أَرْبَعَ فَخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ». وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلَاثَةٍ، فَأَنْطَلَقَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِعَشْرَةٍ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، - فَلَا أُدْرِي قَالَ: وَامْرَأَتِي - وَخَادِمٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ لَبِثَ حَيْثُ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ، ثُمَّ رَجَعْتُ، فَلَبِثْتُ حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ؟ أَوْ قَالَتْ: ضَيْفُكَ، قَالَ: أَوْ مَا عَشَّيْتِهِمْ؟ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عَرِضُوا فَأَبَوْا، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، فَقَالَ: يَا عُنْتُرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ: كُفُّوا لَا هَنِيئًا، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، وَإِيمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلَّا رَبًّا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، قَالَ: يَعْنِي حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثَرُ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ مِنْهَا، فَقَالَ لَامْرَأَتِهِ: يَا

أُخْتُ بَنِي فِرَاسٍ، مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لَا وَفُرَّةٌ عَيْنِي، لَهِيَ الْآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثِ مَرَّاتٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْني يَمِينَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الْأَجَلَ، فَفَرَّقَنَا اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ». (بخاری: ۶۰۲)

ترجمه: «عبدالرحمن بن ابی بکر رضی اللہ عنہ می گوید: اصحاب صفه، تنگدست و فقیر بودند. رسول الله ﷺ گفته بود: «هرکس، باندازه دو نفر غذا دارد، یک نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازه چهار نفر، غذا دارد، پنجمی یا ششمی را با خود ببرد». در نتیجه، ابوبکر رضی اللہ عنہ همراه سه نفر از آنها به خانه آمد و رسول الله ﷺ نیز ده نفر را با خود به برد. عبدالرحمن می گوید: من و پدرم و مادرم و خدمتکاران در خانه بودیم. راوی می گوید: نمی دانم که عبدالرحمن از همسرش نام برد یا خیر. ابوبکر به خانه پیامبر اکرم ﷺ رفته، شام خورد و همراه آنحضرت ﷺ (در مسجد) نماز خواند و دوباره به خانه رسول الله ﷺ برگشت و پاسی از شب را آنجا ماند. وقتی به خانه برگشت، همسرش به وی گفت: چرا مهمانان خود را در انتظار گذاشتی؟ ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: مگر هنوز آنان را شام نداده اید؟ همسرش گفت: شام بردیم ولی چون شما نبودید، آنها شام نخوردند. عبدالرحمن می گوید: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: ای نادان! و ناسزا گفت و در پایان فرمود: بخورید، هر چند که این شام بعلت تأخیر گوارا نیست. بخدا سوگند، من هرگز از این غذا نمی خورم. عبدالرحمن رضی اللہ عنہ می گوید: هر لقمه ای که از غذا برمی داشتیم، به خدا سوگند، بجای آن، بیش از یک لقمه، اضافه می شد تا جائیکه همه مهمانان سیر خوردند و غذا بیشتر از آنچه که آوردند، باقی ماند. پدرم وقتی دید که غذا نه تنها باقی مانده، بلکه بیشتر شده است، خطاب به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟

همسرش گفت: به خدا سوگند که این غذا، سه برابر غذای قبلی است. آنگاه ابوبکر رضی اللہ عنہ نیز شروع بخوردن کرد و فرمود: سوگندی که یاد کردم، از طرف شیطان بود. آنگاه، یک لقمه از آن را خورد و بقیه طعام را خدمت رسول الله ﷺ برد. و آن غذا تا صبح نزد رسول الله ﷺ ماند. میان ما و طایفه ای دیگر عهد و پیمانی بود که از قضا موعدهش فرا رسیده بود. آنها دوازده نفر بودند ولی با هر کدام، تعدادی همراه بود که همه از آن غذا خوردند و سیر شدند».

کتاب اذان

باب (۱): آغاز مشروعیت اذان

۳۶۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلَاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اتَّخَذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوْعًا مِثْلَ قُرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ رضی اللہ عنہ: أَوَّلًا تَبْعَثُونَ رَجُلًا يُنَادِي بِالصَّلَاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا بِلَالُ قُمْ فَتَادِ بِالصَّلَاةِ»». (بخاری: ۶۰۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: زمانی که مسلمانان، تازه به مدینه آمده بودند، چون برای اوقات نماز، اذان گفته نمی شد، مردم تجمع می کردند و منتظر وقت نماز می ماندند. سرانجام، روزی مسلمانان در این باره با یکدیگر، تبادل نظر کردند. بعضی گفتند: ناقوسی مانند ناقوس نصارا و بعضی دیگر گفتند: شیپوری مانند شیپور یهود، به صدا درآوریم. اما عمر رضی اللہ عنہ فرمود: بهتر است وقت نماز، کسی را بفرستیم تا مردم را به نماز فرا خواند. رسول الله ﷺ فرمود: «ای بلال! برخیز و مردم را به نماز فراخوان»».

باب (۲): کلمات اذان دو بار، گفته میشود

۳۶۵- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَمَرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الْأَذَانَ، وَأَنْ يُؤْتَرَ الْإِقَامَةُ، إِلَّا الْإِقَامَةَ»». (بخاری: ۶۰۵)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ می گوید: به بلال رضی اللہ عنہ دستور داده شد که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامه را یک بار، بگوید جز «قد قامت الصلاة» که دوبار گفته شود».

باب (۳): فضیلت اذان گفتن

۳۶۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ، أَذْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لَا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قَضَى الدَّاءَ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثَوَّبَ بِالصَّلَاةِ أَذْبَرَ، حَتَّى إِذَا

قُضِيَ التَّشْوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لَا يَذَرِي كَمَ صَلَّى». (بخاری: ۶۰۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که برای نماز، اذان داده میشود، شیطان فرار می کند و از عقب خود، هوا خارج می کند تا صدای اذان را نشنود. و بعد از اذان، برمی گردد. و باز، هنگام اقامه گفتن، فرار می کند. و دوباره، پس از اتمام آن، بر می گردد تا نمازگزاران را دچار وسوسه کند و می گوید: فلان مسئله و فلان مسئله و... را به خاطر بیاور. یعنی همه آنچه را که فراموش کرده است به یادش می آورد و او را چنان سرگرم می کند که نداند چند رکعت، خوانده است».

باب (۴): اذان گفتن با آواز بلند

۳۶۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جَنٌّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ إِلَّا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۶۰۹)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «جن و انس و هر مخلوق دیگری که صدای مؤذن را بشنوند، روز قیامت برای او گواهی خواهند داد».

باب (۵): اذان از خونریزی جلوگیری می کند

۳۶۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا عَزَا بِنَا قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بِنَا حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَعَارَ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۶۱۰)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: هرگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله برای جهاد می رفت، منتظر می ماند و تا صبح، حمله نمی کرد. اگر صدای اذان را می شنید، دست نگه می داشت و در غیر اینصورت، حمله را آغاز می کرد».

باب (۶): هنگام شنیدن اذان، چه باید گفت؟

۳۶۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ التَّدَاءَ، فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ». (بخاری: ۶۱۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که صدای اذان به گوش شما رسید، کلمات اذان را با مؤذن تکرار کنید».

۳۷۰- «عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی اللہ عنہ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. وَلَمَّا قَالَ: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ قَالَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». وَقَالَ: هَكَذَا سَمِعْنَا نَبِيَّكُمْ ﷺ يَقُولُ». (بخاری: ۶۱۲-۶۱۳).

ترجمه: «از معاویه رضی اللہ عنہ روایت است که ایشان، کلمات اذان را تا کلمه «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، با مؤذن، تکرار کرد و همینکه مؤذن به «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» رسید، در جواب، گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». و فرمود: شنیدم که پیامبر ﷺ چنین می گفت.»

باب (۷): دعای اذان

۳۷۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ الدَّعَاءَ: اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ الثَّامَّةُ، وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحَمَّدًا الَّذِي وَعَدْتُهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۶۱۴)

ترجمه: «جابر ابن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرکس بعد از شنیدن اذان، این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ الثَّامَّةُ، وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحَمَّدًا الَّذِي وَعَدْتُهُ» روز قیامت، از شفاعت من، بهره مند خواهد شد.

ترجمه دعا: خدایا! ای صاحب این دعوت کامل (اذان) و نمازی که هم اکنون برگزار می شود! به محمد ﷺ وسیله (درجه ای است در بهشت) و فضیلت عنایت فرما و او را طبق وعده ات به مقام محمود (شفاعت) برسان.»

باب (۸): قرعه کشی برای اذان گفتن

۳۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الدَّعَاءِ وَالصَّفِّ الْأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلَّا أَنْ يَسْتَهْمُوا عَلَيْهِ لَاسْتَهْمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لَاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا»». (بخاری: ۶۱۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مردم از پاداش اذان و صف اول نماز، آگاه می بودند و برای دستیابی به آن، چاره ای جز قرعه کشی نداشتند، حتما قرعه کشی می کردند. همچنین، اگر ثواب اول وقت را می دانستند، برای رسیدن به آن، از یکدیگر سبقت می گرفتند. و اگر از پاداش نماز عشاء و صبح (با جماعت) مطلع می بودند، با خزیدن هم که شده بود در آنها شرکت می کردند.»

باب (۹): اذان گفتن شخص نایینا در صورتی که کسی وقت اذان را به او بگوید

۳۷۳- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ بِلَالَ لَا يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». ثُمَّ قَالَ: وَكَانَ رَجُلًا أَعْمَى لَا يُنَادِي حَتَّى يُقَالَ لَهُ أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتَ». (بخاری: ۶۱۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بلال زمانی اذان می گوید که هنوز شب است (قبل از طلوع فجر). بنابراین، شما پس از اذان بلال، بخورید و بیاشامید تا اینکه عبد الله ابن ام مکتوم اذان گوید».

عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عبد الله ابن ام مکتوم نایینا بود، تا او را از طلوع فجر با خبر نمی ساختند، اذان نمی گفت».

باب (۱۰): اذان گفتن پس از طلوع فجر

۳۷۴- «عَنْ حَفْصَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ، وَبَدَأَ الصُّبْحُ، صَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلَاةُ». (بخاری: ۶۱۸)

ترجمه: «حفصه رضی الله عنها می گوید: پس از اذان صبح و آشکار شدن فجر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از ادای فرض، دو رکعت نماز، بطور مختصر می خواند».

باب (۱۱): اذان گفتن قبل از طلوع فجر

۳۷۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَوْ أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانَ بِلَالٍ مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ، لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ، وَلِيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ، أَوْ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ، وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقِ، وَطَاطَأَ إِلَى أَسْفَلٍ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا. قَالَ زُهَيْرٌ بِسَبَابَتَيْهِ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الْأُخْرَى، ثُمَّ مَدَّهَا عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ». (بخاری: ۶۲۱)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مواظب باشید که اذان بلال، مانع خوردن سحری نگردد. زیرا بلال، قبل از طلوع فجر، اذان می گوید تا کسانی که مشغول نمازند، برای سحری برگردند و آنان که خوابند، بیدار شوند. پس، اذان بلال را با صبح صادق اشتباه نگیرید». و آنحضرت صلی الله علیه و آله با انگشت هایش اشاره کرد، ابتدا انگشتایش را بالا برد و سپس، به طرف پائین آورد و فرمود: «تا روشنی و سفیدی افق، اینگونه ظاهر شود». زهیر (یکی از راویان این حدیث) دو انگشت سبابه خود را روی هم گذاشت. سپس، آنها را به سوی راست و چپ، باز نمود و گفت: نور صبح صادق، اینگونه گسترش می یابد».

باب (۱۲) بین هر اذان و اقامه ای میتوان نماز خواند

۳۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْقِلٍ الْمُرَزِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ ثَلَاثًا-لِمَنْ شَاءَ». وَفِي رَوَايَةٍ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ». ثُمَّ قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ»». (بخاری: ۶۲۴ و ۶۲۷)

ترجمه: «عبدالله بن مغفل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «میان هر اذان و اقامه ای نمازی وجود دارد. (این جمله را سه بار تکرار کرد) و گفت: البته برای هر کس که بخواهد».

و در روایتی دیگر آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد، میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد». و بار سوم فرمود: «البته برای هر کس که بخواهد»».

باب (۱۳) کسی که در حالت سفر، اذان یک مؤذن را کافی می داند

۳۷۷- «عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عَشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأَى شَوْقَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ: «ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ لَكُمْ أَحَدَكُمْ، وَلْيُؤَمِّكُمْ أَكْبَرُكُمْ»». (بخاری: ۶۲۸)

ترجمه: «مالک بن حویرث رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: من و گروهی از افراد قبیله ام نزد رسول الله ﷺ شرفیاب شدیم. بیست روز، نزد ایشان توقف کردیم. آنحضرت ﷺ فردی بسیار شفیق و مهربان بود. رسول رحمت ﷺ هنگامی که علاقه ما را نسبت به خانواده هایمان احساس کرد، فرمود: «برگردید و در میان خانواده هایتان زندگی کنید و آنها را با مسایل و احکام دین، آشنا سازید. و هرگاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که از نظر سنی از دیگران، بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گیرد»».

۳۷۸- «و عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رَوَايَةٍ: أَتَى رَجُلَانِ النَّبِيَّ ﷺ يُرِيدَانِ السَّفَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا، فَأَذِّنَا، ثُمَّ أَقِيمَا، ثُمَّ لِيُؤَمِّكُمْ أَكْبَرُكُمَا»». (بخاری: ۶۳۰)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، مالک بن حویرث می گوید: دو نفر که قصد مسافرت داشتند، خدمت آنحضرت ﷺ شرفیاب شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه به مسافرت رفتید و وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگویید و نماز بخوانید و هر یک از شما که بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گیرد»».

باب (۱۴) اگر مسافران، جماعتی بودند، اذان و اقامه بگویند

۳۷۹- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ مُؤَدِّنًا يُؤَدِّنُ، ثُمَّ يَقُولُ عَلَى إِثْرِهِ: «أَلَا صَلُّوا فِي الرَّحَالِ»، فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ، أَوِ الْمَطِيرَةِ فِي السَّفَرِ»». (بخاری: ۶۳۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شبهای سرد یا بارانی، در مسافرت، به مؤذن دستور می داد تا اذان بگوید و بعد از اذان، اعلام کند که: «در محل اقامت خود، نماز بخوانید».

باب (۱۵): کسی که بگوید: نماز مان فوت شده است

۳۸۰- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذْ سَمِعَ جَلْبَةَ رَجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ؟» قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلَاةِ. قَالَ: «فَلَا تَفْعَلُوا إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَذْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا»». (بخاری: ۶۳۵)

ترجمه: «ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نماز خواندن بودیم که صدای جست و خیز عده ای، بگوش رسید. پس از اتمام نماز، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به آنان، فرمود: «این چه کاری بود که کردید»؟ گفتند: برای رسیدن به نماز جماعت، عجله داشتیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دوباره این کار را انجام ندهید. هنگامی که برای نماز می آیید، با سکون و آرامش بیایید. هر چه از نماز را دریافتید، بخوانید. و بقیه را خودتان، کامل کنید».

باب (۱۶): چه وقت باید برای نماز خواندن، بلند شد

۳۸۱- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي»». (بخاری: ۶۳۷)

ترجمه: «ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که برای نماز، اقامه گفته شد تا من نیامدم و مرا ندیدید از سر جایتان بلند نشوید».

باب (۱۷): اگر پس از اقامه گفتن، برای امام کاری پیش آمد

۳۸۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَالنَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُنَاجِي رَجُلًا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ»». (بخاری: ۶۴۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: برای نماز، اقامه گفته شد در حالیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در گوشه مسجد، با کسی مشغول صحبت کردن بود. بعد از شنیدن اقامه، آنحضرت صلی الله علیه و آله برای خواندن نماز، بلند نشد مگر زمانی که عده ای بخواب رفته بودند».

باب (۱۸): وجوب نماز جماعت

۳۸۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَّ بِحَظَبٍ فَيُحْطَبَ، ثُمَّ أَمُرَّ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ أَمُرَّ رَجُلًا فَيُؤَمَّ النَّاسَ، ثُمَّ أَخَالَفَ إِلَى

رِجَالٍ فَأَحَرَّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْفًا سَمِينًا، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهِدَ الْعِشَاءَ». (بخاری: ۶۴۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت اوست، تصمیم گرفتم دستور دهم تا هیزم آماده کنند. و پس از اذان، کسی را برای امامت نماز بگمارم و خود، نزد کسانی بروم که در خانه‌ها نشسته و در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و آنها را با خانه‌هایشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آنانی که به جماعت نمی‌آیند، اگر می‌دانستند که استخوانی چرب یا دو تکه گوشت خوب به آنان می‌رسد، حتما در نماز عشاء شرکت می‌کردند»».

باب (۱۹): فضیلت نماز جماعت

۳۸۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلَاةَ الْفَدِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً». (بخاری: ۶۴۵)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز جماعت بر نمازی که تنها خوانده شود، بیست و هفت درجه، برتری دارد»».

باب (۲۰): فضیلت نماز صبح با جماعت

۳۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلَاةُ الْجَمِيعِ صَلَاةُ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا، وَتَجْتَمِعُ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَقْرَأُوا إِنِ شِئْتُمْ: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸]. (بخاری: ۶۴۸).

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «نماز با جماعت بر نمازی که به تنهایی خوانده می‌شود، بیست و پنج برابر، برتری دارد. و هنگام نماز صبح، فرشتگان شب و روز، جمع می‌شوند». ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: برای اثبات این مطلب، این آیه را بخوانید: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸]. یعنی همانا نماز فجر، زمان حضور فرشتگان است».

۳۸۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلَاةِ أَبْعَدُهُمْ فَأَبْعَدُهُمْ مَمْشًى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الْإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الَّذِي يُصَلِّي، ثُمَّ يَنَامُ». (بخاری: ۶۵۱)

ترجمه: «ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بیشترین ثواب را در نماز، کسانی می برند که مسیر طولانی تری را طی نمایند. (یعنی هر اندازه از مسجد دورتر باشند، ثواب بیشتری خواهند برد). و کسی که منتظر می ماند تا نماز را با جماعت بخواند از کسی که نمازش را می خواند و می خوابد، ثواب بیشتری می برد»».

باب (۲۱): فضیلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما

۳۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخْرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ». ثُمَّ قَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِيقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»». (بخاری: ۶۵۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شخصی، شاخه خاردار را در مسیر راه دید، آن را برداشته و به کناری نهاد. خداوند از او خشنود شد و او را مورد مغفرت قرار داد». و بعد افزود: «شهادت پنج گروه اند: ۱- کسی که در اثر طاعون و وبا، بمیرد. ۲- کسی که در اثر اسهال، بمیرد. ۳- کسی که در اثر غرق شدن در آب، بمیرد. ۴- کسی که زیر آوار، فوت نماید. ۵- کسی که در راه الله، کشته شود»».

باب (۲۲): پاداش گام برداشتن در راه خدا

۳۸۸- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ بَنِي سَلَمَةَ أَرَادُوا أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْ مَنَازِلِهِمْ، فَيَنْزِلُوا قَرِيبًا مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: فَكَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يُعْرُوا الْمَدِينَةَ، فَقَالَ: «أَلَا تَحْتَسِبُونَ آثَارَكُمْ»». (بخاری: ۶۵۶)

ترجمه: «انس رضی الله عنه روایت می کند که بنی سلمه (که در اطراف مدینه سکونت داشتند) تصمیم گرفتند خانه های خود را رها کنند و در جوار رسول الله صلی الله علیه و آله سکونت نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از خالی شدن اطراف مدینه، اظهار ناخوشنودی کرد و فرمود: «مگر شما نمی دانید که پیاده رفتن به مسجد، چقدر ثواب دارد»؟!».

باب (۲۳): فضیلت نماز عشاء با جماعت

۳۸۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ صَلَاةٌ أَثْقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا»». (بخاری: ۶۵۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ نمازی بر منافقین، دشوارتر از نمازهای صبح و عشاء نیست. ولی اگر می دانستند که در این نمازها چه اجر عظیمی نهفته است، بصورت افتان و خیزان هم که می بود، حتماً در آنها، شرکت می کردند»».

باب (۲۴): فضیلت مساجد و اجر و پاداش کسی که در مسجد نشسته و منتظر نماز باشد

۳۹۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الْإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (بخاری: ۶۶۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، هفت گروه را روزی که هیچ سایه ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می دهد. ۱- فرمانروای عادل. ۲- جوانی که در سایه اطاعت و بندگی خدا، رشد یافته باشد. ۳- کسی که همواره دل بسته مسجد باشد. ۴- دو مسلمانی که صرفاً بخاطر خوشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر اساس آن، با هم جمع یا از یکدیگر جدا می شوند. ۵- کسی که زنی زیبا و صاحب مقام، او را به فحشاء بخواند ولی او نپذیرد و بگوید: من از خدا می ترسم. ۶- کسی که با دست راستش طوری صدقه دهد، که دست چپش نداند. ۷- کسی که در تنهایی بیاد خدا باشد و از ترس او، اشک بریزد».

باب (۲۵): فضیلت رفتن به مسجد

۳۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نُزْلًا مِنَ الْجَنَّةِ كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ» (بخاری: ۶۶۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به مسجد رفت و آمد کند، خداوند برای هر رفت و برگشت او، ضیافتی در بهشت تدارک می بیند».

باب (۲۶): هنگام اقامه نماز فرض، هیچ نماز دیگری صحیح نیست.

۳۹۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَى رَجُلًا وَقَدْ أَقِيمَتِ الصَّلَاةُ، يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَاحَ بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الصُّبْحُ أَرْبَعًا، الصُّبْحُ أَرْبَعًا»؟ (بخاری: ۶۶۳)

ترجمه: «عبدالله ابن مالک ابن بُحینه رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی را دید که پس از گفتن اقامه (برای نماز صبح)، دو رکعت نماز می خواند. وقتی که نماز تمام شد، مردم اطراف رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به آن شخص، فرمود: «آیا نماز صبح را چهار رکعت می خوانی؟ آیا نماز صبح

را چهار رکعت می خوانی؟» توضیح: منظور رسول الله ﷺ این بود که هنگام شروع نماز فرض، شرکت در آن لازم است. مترجم

باب (۲۷): شخص بیمار تا چه وقت باید برای نماز جماعت حاضر شود

۳۹۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَأُذِّنَ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ، فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّالِثَةَ، فَقَالَ: «إِنَّكَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيَّ ﷺ مِنْ نَفْسِهِ خَفَّةً، فَخَرَجَ يَهَادِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رَجُلِيهِ تَحْطَانِ مِنَ الْوَجَعِ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أَتَى بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلَاتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ. وَفِي رَوَايَةٍ: جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا». (بخاری: ۶۶۴)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول خدا ﷺ در بیماری وفات، پس از شنیدن صدای اذان، فرمود: «به ابوبکر بگویند که امامت نماز را به عهده گیرد». عرض کردم: ابوبکر مرد رقیق القلبی است و اگر در جایگاه شما قرار گیرد، نمی تواند مردم را نماز دهد. رسول الله ﷺ بار دوم، سخنش را تکرار کرد. ما نیز همان جواب قبلی را دادیم. رسول الله ﷺ برای بار سوم، سخنش را تکرار کرد و فرمود: «معلوم می شود که شما مانند همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، به ابوبکر بگویند که نماز را امامت کنند». آنگاه، ابوبکر رفت و امامت کرد. در آن اثنا، حال رسول خدا ﷺ کمی بهتر شد و با کمک دو نفر، به مسجد تشریف برد. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: هنوز آن صحنه را از یاد نبرده ام که پاهای (مبارک) رسول الله ﷺ بدلیل ضعف و ناتوانی بر زمین کشیده می شد. وقتی که چشم ابوبکر به رسول الله ﷺ افتاد، خواست خود را کنار کشد اما آنحضرت ﷺ با اشاره، به او فهماند که همانجا بماند. سپس، او را جلو آوردند. و ایشان در کنار ابوبکر نشست. و نماز گزارد و ابوبکر ﷺ ادامه نماز را به آنحضرت ﷺ اقتدا نمود و مردم به نماز ابوبکر ﷺ اقتدا نمودند. در روایتی دیگر آمده است که: پیامبر ﷺ سمت چپ ابوبکر ﷺ نشست و ابوبکر ﷺ نماز را ایستاده اقامه نمود».

شرح: «اینکه صواحب یوسف» یعنی شما مانند زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، هرچند خطاب بصورت جمع آمده است اما مخاطب آن، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا است و از سوی دیگر، کلمه

«صواحِب» که جمع است منظور زلیخا می باشد. و وجه مشابهت آن، در این بود که هر یک، چیزی اظهار می کرد که خلاف باطنش بود. زلیخا ظاهراً زنان را مهمان کرده بود تا آنها را پذیرائی کند ولی هدفش، نشان دادن حسن و جمال یوسف بود تا آنها او را معذور بدانند. عایشه رضی الله عنها نیز که به ظاهر رقت قلب پدرش را مطرح ساخت، منظورش این بود که اگر آنحضرت وفات یابد، مردم این واقعه را به فال بد گیرند و از ابوبکر خوششان نیاید.

۳۹۴- «وَعَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يَمْرُضَ فِي بَيْتِي، فَأُذِنَ لَهُ. وَبَاقِي الْحَدِيثِ تَقْدِيمُ أَنْفَاءً». (بخاری: ۶۶۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله شدت یافت، از سایر همسرانش اجازه خواست تا ایام بیماری را در خانه من، پرستاری شود. آنها نیز موافقت کردند».

باب (۲۸): آیا امام با کسانی که حاضر شده اند، نماز بخواند؟ و آیا در روزهای بارانی خطبه جمعه خوانده شود؟

۳۹۵- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمٍ ذِي رَدْغٍ، فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ لَمَّا بَلَغَ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ قَالَ: قُلِ الصَّلَاةُ فِي الرَّحَالِ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَكَأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا، فَقَالَ: كَأَنَّكُمْ أَنْكَرْتُمْ هَذَا، إِنَّ هَذَا فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، -يَعْنِي النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله- إِنَّهَا عَزْمَةٌ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرِجَكُمُ». (بخاری: ۶۶۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما در یکی از روزهای بارانی، به ایراد خطبه پرداخت و هنگامی که مؤذن به حی علی الصلاة (بشتابید برای نماز) رسید، ابن عباس رضی الله عنهما به او دستور داد تا الصلاة فی الرحال (نماز را در خانه های تان بخوانید) بگوید. با شنیدن این کلمه، مردم با تعجب، به یکدیگر نگاه کردند. ابن عباس رضی الله عنهما خطاب به آنان فرمود: گویا این سخن، مورد پسند شما واقع نشد. ولی کسیکه از من، بهتر بود، (یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله) چنین کرد. گرچه حضور شما در نماز جمعه، افضل است ولی من نمی خواهم شما را با مشکل مواجه سازم».

۳۹۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ الصَّلَاةَ مَعَكَ، -وَكَانَ رَجُلًا ضَخْمًا- فَصَنَعَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله طَعَامًا، فَدَعَاهُ إِلَى مَنَزِلِهِ، فَبَسَطَ لَهُ حَصِيرًا، وَنَضَحَ طَرَفَ الْحَصِيرِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَكَعَتَيْنِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ الْحَارُودِ لَائِسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي الصُّحَى؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُهُ صَلَاهَا إِلَّا يَوْمَئِذٍ». (بخاری: ۶۷۰)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می‌گوید: شخصی از انصار، که خیلی فربه و چاق بود، به آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت، نمی‌توانم با شما در نماز جماعت، شرکت کنم. آنگاه، غذائی تدارک دید و آنحضرت صلی الله علیه و آله را به منزلش دعوت نمود. آنجا، حصیری پهن نمود و روی آن، آب پاشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آن، دو رکعت، نماز خواند. مردی از آل جارود، از انس پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز چاشت، می‌خواند؟ جواب داد: غیر از آن روز، من ندیدم که بخواند».

باب (۲۹): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نیز فرا رسید (چه باید کرد؟)

۳۹۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قُدِّمَ الْعِشَاءُ فَأَبْدَعُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلَاةَ الْمَغْرِبِ وَلَا تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائِكُمْ»». (بخاری: ۶۷۲)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شام قبل از نماز مغرب آماده شد، نخست، شام را با آرامش، بخورید» (بعد نماز بخوانید)».

باب (۳۰): کسی که در خانه‌اش مشغول کاری بوده و هنگام فرار رسیدن وقت نماز، به

مسجد رفته است

۳۹۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا سُئِلَتْ: مَا كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَصْنَعُ فِي بَيْتِهِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ، تَغْنِي خِدْمَةَ أَهْلِهِ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ»». (بخاری: ۶۷۶)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از من درباره اموری که رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه انجام می‌داد، سؤال نمودند. جواب دادم: رسول الله صلی الله علیه و آله در کارهای خانه، همسران خود را کمک می‌کرد. اما به محض اینکه وقت نماز فرا می‌رسید، برای نماز، بیرون می‌رفت».

باب (۳۱): امامت مردم، برای آموزش کیفیت نماز پیامبر صلی الله علیه و آله

۳۹۹- «عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ رضی الله عنه قَالَ: إِنِّي لَأُصَلِّي بِكُمْ وَمَا أُرِيدُ الصَّلَاةَ، أُصَلِّي كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي»». (بخاری: ۶۷۷)

ترجمه: «از مالک بن حویرث رضی الله عنه روایت است که فرمود: می‌خواهم نماز جماعت برگزار نمایم. ولی هدفم، نماز خواندن نیست، بلکه می‌خواهم عملاً کیفیت نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله را به شما نشان دهم».

باب (۳۲): اهل علم و فضل، برای امامت از دیگران شایسته ترند

۴۰۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدِيثُ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ» تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَتْ: قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: قُلْتُ: لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَفَعَلْتُ حَفْصَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَهْ إِنَّكَ لَأَنْتَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ». فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لَأَصِيبَ مِنْكَ خَيْرًا». (بخاری: ۶۷۹)

ترجمه: «قبلاً روایت عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در این مورد، بیان شد. در این روایت نیز آمده است که آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، فرمود: به ابوبکر بگویند که نماز را برای مردم، امامت کند. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: عرض کردم: اگر ابوبکر در جایگاه شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید تا امامت کند. عایشه می گوید: من به حفصه نیز گفتم که به رسول خدا ﷺ بگویند که ابوبکر اگر در جای شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید. حفصه نیز چنین کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «شما همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند. به ابوبکر بگویند تا برای مردم، امامت کند». حفصه (که از عایشه ناراحت شده بود) گفت: هیچگاه از ناحیه تو خیری به من نرسید». (برای توضیح بیشتر، به حدیث شماره ۳۹۳ مراجعه کنید).

۴۰۱- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّيَ لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ وَهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلَاةِ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ سِتْرَ الْحُجْرَةِ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وَهُوَ قَائِمٌ، كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةٌ مُصْحَفٍ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتِنَ مِنَ الْفَرَجِ بِرُؤْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَانْكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقْبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَارِجٌ إِلَى الصَّلَاةِ، فَأَشَارَ إِلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَتَمُّوا صَلَاتَكُمْ، وَأَرْخَى السِّتْرَ، فَتَوَفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ». (بخاری: ۶۸۰)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در بیماری وفات رسول الله ﷺ، ابوبکر برای مردم امامت می کرد تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید. در آنروز، در حالی که مردم صف بسته و مشغول نماز خواندن بودند، رسول الله ﷺ پرده اطاق را کنار زد و در حالی که ایستاده بود به ما نگاه کرد و تبسم نمود. چهره مبارکش مانند کاغذ، زرد بود. ما با دیدن جمال آنحضرت ﷺ از فرط خوشحالی، نزدیک بود نماز را رها کنیم. ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هم به گمان اینکه رسول الله ﷺ برای امامت تشریف می آورد، آهسته خود را عقب کشید تا به صف نمازگزاران برسد. اما رسول الله ﷺ اشاره کرد که نمازتان را کامل کنید. سپس، پرده را پایین انداخت. (با کمال تأسف) آنحضرت ﷺ در همان روز، دارفانی را وداع گفت».

باب (۳۳): اگر کسی خواست نماز را برای مردم اقامه کند ولی امام اصلی آمد

۴۰۲- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَهَبَ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ لِيُصَلِّحَ بَيْنَهُمْ، فَحَانَتْ الصَّلَاةُ، فَجَاءَ الْمُؤَدِّنُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي لِلنَّاسِ فَأَقِيمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ فِي الصَّلَاةِ، فَتَخَلَّصَ حَتَّى وَقَفَ فِي الصَّفِّ، فَصَفَّقَ النَّاسُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لَا يَلْتَفِتُ فِي صَلَاتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ التَّفَتَّ، فَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَمُكْتُ مَكَانَكَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى اسْتَوَى فِي الصَّفِّ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَتَّبِعْتَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كَانَ لَابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمْ التَّصْفِيقَ، مَنْ رَأَاهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ، فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ الثُّفِتَ إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ»». (بخاری: ۶۸۴)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: روزی رسول الله ﷺ نزد قبیله بنی عمرو ابن عوف رفت تا میان آنان، صلح و آشتی برقرار کند. وقت نماز فرا رسید. مؤذن نزد ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمد و گفت: اگر شما امامت می کنید تا اقامه گویم. ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: آری. آنگاه، اقامه گفته شد و ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نماز را شروع کرد. در آن اثناء، رسول الله ﷺ تشریف آورد و از میان صفها عبور نمود و خود را به صف اول، رساند. مردم دستها را به یکدیگر زدند تا ابوبکر را از آمدن آنحضرت ﷺ با خبر سازند. اما ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در حال نماز، به اطراف خود توجه نمی کرد. سرانجام، مردم چندین بار، دست زدند تا اینکه ابوبکر متوجه پیامبر ﷺ شد. رسول الله ﷺ با اشاره به ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فهماند که سر جایست بمان و به نماز ادامه بده. ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دستهایش را بلند کرد و برای کاری که رسول خدا ﷺ او را به آن، امر کرده بود، خدا را سپاس گفت و به صف نمازگزاران پیوست. آنگاه، رسول خدا ﷺ جلو رفت و امامت کرد. و پس از اتمام نماز، خطاب به ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «ای ابوبکر! وقتی من به تو دستور دادم که سر جایست بمان، چرا قبول نکردی؟» ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عرض کرد: ای پیامبر گرامی خدا! برای پسر ابو قحافه شایسته نیست که رسول الله ﷺ را امامت نماید. بعد از آن، رسول الله ﷺ خطاب به سایر نمازگزاران فرمود: «چرا شما اینهمه کف زدید؟ هرگاه در اثناء نماز، مشکلی پیش آمد، «سبحان الله» بگویید. آنگاه، امام متوجه می شود. کف زدن، مخصوص زنان است»».

باب (۳۴): امام برای آن تعیین شده است که به او اقتدا کنند

۴۰۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟» قُلْنَا: لَا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَفَعَلْنَا، فَأَغْتَسَلَ، فَذَهَبَ لِيَنْوُوءَ،

فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ ﷺ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟» قُلْنَا: لَا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟» قُلْنَا: لَا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». فَقَعَدَ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟» قُلْنَا: لَا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ، يَنْتَظِرُونَ النَّبِيَّ ﷺ لِصَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ رَجُلًا رَقِيقًا: يَا عُمَرُ، صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْيَّامَ». (بخاری: ۶۸۷)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رضی اللہ عنہا؛ می گوید: هنگامی که بیماری رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شدت یافت، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. فرمود: «طشت آبی برایم بیاورید». عایشه می گوید: طشت آوردیم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غسل کرد و هنگامی که می خواست بلند شود، دچار بی هوشی شد. وقتی به هوش آمد، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتیم: خیر، آنان منتظر شما هستند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دوباره آب خواست و غسل نمود. اما وقتی خواست بلند شود، برای بار دوم، بی هوش شد. چند لحظه بعد، وقتی به هوش آمد، پرسید: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. و مردم هم برای نماز عشا در مسجد، منتظر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کسی را نزد ابوبکر رضی اللہ عنہ فرستاد تا نماز را برگزار کند. قاصد نزد او رفت و پیام را بایشان رساند. ابوبکر رضی اللہ عنہ چون مردی رقیق القلب بود، به عمر رضی اللہ عنہ گفت: شما نماز را برگزار کنید. عمر رضی اللہ عنہ گفت: شما برای امامت سزاوارتراید. اینگونه بود که ابوبکر در آن روزها، وظیفه خطیر امامت را بعهده گرفت».

۴۰۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا حَدِيثَ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ تَقْدَمُ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: «فَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا»». (بخاری: ۶۸۸)

ترجمه: «حدیث عایشه رضی اللہ عنہا درباره نماز خواندن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در خانه، هنگام بیماری، قبلا بیان گردید. در این روایت آمده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه امام، نشسته نماز خواند، شما نیز نشسته نماز بخوانید».

باب (۳۵): مقتدی چه وقت باید سجده کند؟

۴۰۵- «عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» لَمْ يَحْنِ أَحَدٌ مِمَّا ظَهَرَهُ، حَتَّى يَقَعَ النَّبِيُّ ﷺ سَاجِدًا، ثُمَّ نَقَعَ سُجُودًا بَعْدَهُ». (بخاری: ۶۹۰)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله از رکوع بلند می شد و «سمع الله لمن حمده» می گفت، هیچ یک از ما کمرش را خم نمی کرد و به سجده نمی رفت تا زمانی که آنحضرت به سجده نیفتاده بود بلکه پس از اینکه او به سجده می رفت، ما سجده می کردیم».

باب (۳۶): گناه کسی که سرش را قبل از امام، بلند نماید

۴۰۶- «عن أبي هريرة عن النبي صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَمَّا يَخْشَى أَحَدُكُمْ أَوْ أَلَا يَخْشَى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ، أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ» (بخاری: ۶۹۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که سرش را قبل از امام، بلند می کند، آیا نمی ترسد که خداوند سرش را به سر الاغ و یا صورتش را به صورت الاغی، تبدیل نماید»».

باب (۳۷): امامت برده، غلام آزاد شده و کودک نابالغ

۴۰۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ اسْتُعِیلَ عَلَيْكُمْ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيْبَةٌ» (بخاری: ۶۹۳)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از امیر خود، بشنوید و اطاعت کنید اگر چه او برده ای حبشی و سیاه فام بوده و سرش به اندازه یک کشمش، کوچک باشد»».

باب (۳۸): اگر امام نماز را کامل نکرد ولی مقتدیان نماز را کامل کردند

۴۰۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَأُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ» (بخاری: ۶۹۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر امامان شما، برای شما درست و صحیح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش داده می شود. ولی اگر در نمازشان، اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می کنید و آنها گناهکار می شوند»».

باب (۳۹): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوی با امام

بایستد

۴۰۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما حَدِيثُ مَبِيتِهِ فِي بَيْتِ خَالَتِهِ قَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: ثُمَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، ثُمَّ أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ فَخَرَجَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری: ۶۹۸)

ترجمه: «در این مورد، قبلاً حدیث ابن عباس را روایت کردیم که ایشان شب را در خانه خاله اش؛ میمونه؛ گذراند. در این روایت، علاوه بر آن، آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله خواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می شد. و معمولاً هر وقت به خواب می رفت، صدای نفسش بلند می شد. سپس مؤذن آمد و او را بیدار کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله بدون اینکه تجدید وضو نماید، به مسجد رفت و نماز خواند.

باب (۴۰): طولانی شدن نماز و خارج شدن کسی که برای کاری عجله داشته باشد

۴۱۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما: أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ رضی الله عنه كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَوْمُ قَوْمِهِ، فَصَلَّى الْعِشَاءَ، فَقَرَأَ بِالْبَقَرَةِ، فَأَنْصَرَفَ رَجُلٌ، فَكَانَ مُعَاذًا تَنَاولَ مِنْهُ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «فَتَّانٌ، فَتَّانٌ، فَتَّانٌ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَوْ قَالَ: «فَاتِنًا، فَاتِنًا، فَاتِنًا». وَأَمَرَهُ بِسُورَتَيْنِ مِنْ أَوْسَطِ الْمُفَصَّلِ». (بخاری: ۷۰۱)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: معاذ بن جبل رضی الله عنه معمولاً نماز عشا را پشت سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادا می کرد و بعد به مسجد محله خود، می رفت و برای مردم قبیله خود، امامت می کرد. در یکی از شب ها، سوره بقره را در نماز عشا قرائت نمود. نماز آنقدر طولانی شد که یکی از مقتدیان نماز را ترک کرد و رفت. معاذ به او ناسزا گفت. هنگامی که خبر به گوش آنحضرت صلی الله علیه و آله رسید، خطاب به معاذ فرمود: «مگر تو فتنه گر هستی و می خواهی مردم را در فتنه بیندازی؟» و این جمله را سه بار تکرار نمود. آنگاه، به او توصیه کرد که دو سوره متوسط از سوره های مفصل (از «ق» تا آخر قرآن) را انتخاب کند و بخواند.»

باب (۴۱): امام قرائت را کوتاه و رکوع و سجده را کامل نماید

۴۱۱- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لَأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلَاةِ الْعَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلَانٍ، مِمَّا يُطِيلُ بِنَاءَ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ عَضْبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنْقَرِنِينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ»». (بخاری: ۷۰۲)

ترجمه: «ابومسعود رضی الله عنه روایت می کند که شخصی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! بخدا سوگند، من بدلیل اینکه فلانی، نماز را بسیار طولانی می کند، در نماز جماعت صبح، شرکت نمی کنم. ابو مسعود رضی الله عنه می گوید: من در هیچ یک از سخنرانیها، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانند آن روز، خشمگین

ندیده بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «بعضی از شما، مردم را متنفر می‌کنید. بنابراین، هرکس از شما که امامت نماز را بعهدہ گرفت، آنرا مختصر بخواند زیرا در میان نمازگزاران، افراد ضعیف، پیر و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».

۴۱۲- «عن جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدِيثُ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لَهُ: «فَلَوْلَا صَلَّيْتَ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»». (بخاری: ۷۰۵)

ترجمه: «حدیث معاذ که جابر آن را روایت کرده بود، قبلاً بیان گردید. در این روایت آمده است که رسول الله ﷺ به معاذ فرمود: «چرا از سوره‌های «سبح اسم ربك» و «والشمس وضحاها» و «واللیل اذا یغشی» نمی‌خوانی؟»

باب (۴۲): نماز مختصر، ولی کامل باشد

۴۱۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُوجِزُ الصَّلَاةَ وَيُكْمِلُهَا». (بخاری: ۷۰۶)

ترجمه: «انس بن مالک می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز را مختصر، ولی کامل می‌خواند».

باب (۴۳): مختصر کردن نماز، هنگام شنیدن صدای گریه کودک

۴۱۴- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي لَأَقُومُ فِي الصَّلَاةِ أُرِيدُ أَنْ أَطَوَّلَ فِيهَا، فَأَسْمَعَ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلَاتِي، كَرَاهِيَةً أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ»». (بخاری: ۷۰۷)

ترجمه: «ابو قتاده می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گاهی که به نماز می‌ایستم، دوست دارم آنرا طولانی بخوانم. در آن اثنا، صدای گریه کودکی به گوشم می‌رسد. آنگاه، نماز را مختصر می‌خوانم تا باعث آزار مادرش، نشوم»».

باب (۴۴): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز

۴۱۵- «عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَتَسَوْنَ صُفُوفَكُمْ أَوْ لِيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ»». (بخاری: ۷۱۷)

ترجمه: «نعمان بن بشیر می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «صف‌های نمازتان را برابر کنید و اگر نه، بیم آن می‌رود که خداوند چهره‌ایتان را مسخ کند»».

باب (۴۵): روکردن امام بسوی نماز گزاران، هنگام برابر کردن صفها

۴۱۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَتَرَاوُوا، فَإِنِّي

أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي»». (بخاری: ۷۱۹)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «صف‌های نمازتان را راست و منظم کنید زیرا من از پشت سرم، شما را می بینم»».

باب (۴۶): اگر میان امام و مقتدیانش پرده یا دیوار باشد

۴۱۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فِي حُجْرَتِهِ، وَجِدَارُ الْحُجْرَةِ قَصِيرٌ، فَرَأَى النَّاسَ شَخْصَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَامَ أَنَسٌ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ، فَأَصْبَحُوا فَتَحَدَّثُوا بِذَلِكَ، فَقَامَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ، فَقَامَ مَعَهُ أَنَسٌ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ، صَنَعُوا ذَلِكَ لِيَلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَخْرُجْ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ النَّاسُ، فَقَالَ: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُكْتَبَ عَلَيْكُمْ صَلَاةُ اللَّيْلِ»». (بخاری: ۷۲۹)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نماز شب را در حجره خود می خواند و چون دیوارهای حجره، کوتاه بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله دیده می شد، بعضی از مردم، خارج از خانه به او اقتدا کردند. هنگام صبح، مردم در مورد آن، با یکدیگر، سخن گفتند. شب دوم و سوم نیز چنین شد. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه نشست و برای نماز، بیرون نیامد. صبح روز بعد، مردم علتش را جویا شدند؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ترسیدم از اینکه مبدا نماز شب بر شما فرض گردد»».

باب (۴۷): نماز شب

۴۱۸- «وَفِي الْحَدِيثِ مِنْ رَوَايَةِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه زِيَادَةً أَنَّهُ قَالَ: «قَدْ عَرَفْتُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ، صَلَاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ»». (بخاری: ۷۳۱)

ترجمه: «حدیث فوق، به روایت زید بن ثابت هم آمده است. و بر آن حدیث، این مطلب افزوده شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من در این چند شب، متوجه رفتار شما شدم و نماز خواندنتان را دیدم. پس ای مردم! در خانه هایتان نماز بخوانید. زیرا بجز نمازهای فرض، خواندن سایر نمازها در خانه بهتر است»».

ابواب صفت نماز

باب (۱): رفع یدین در تکبیر اولی هنگام شروع نماز

۴۱۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَدَّوْ مَنْكِبَيْهِ، إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَاةَ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، رَفَعَهُمَا كَذَلِكَ أَيْضًا، وَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» وَكَانَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ». (بخاری: ۷۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ روایت می کند که: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در آغاز نماز و هنگام تکبیر رکوع، رفع یدین می کرد یعنی دست هایش را تا برابر شانه ها بالا می برد. همچنین هنگام برخاستن از رکوع، نیز رفع یدین می کرد و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت. ولی در سجده، چنین نمی کرد».

باب (۲): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز)

۴۲۰- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: «كَانَ النَّاسُ يُؤْمَرُونَ أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ الْيَمَنِي عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى فِي الصَّلَاةِ»». (بخاری: ۷۴۰)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی اللہ عنہ می گوید: «مردم دستور داده می شدند که در نماز، دست راست خود را روی ساعد چپشان بگذارند».

باب (۳): بعد از تکبیر تحریمه، چه باید خواند؟

۴۲۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ رضی اللہ عنہ كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلَاةَ بِ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾». (بخاری: ۷۴۳)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہ، نماز را با فاتحه شروع می کردند».

۴۲۲- «عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْكُتُ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ إِسْكَاتَةً، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِسْكَاتُكَ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: «أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ»».

(بخاری: ۷۴۴)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بین تکبیر تحریمه و قرائت، اندکی سکوت می کرد. ابوهریره رضي الله عنه می گوید: عرض کردم: ای پیامبر گرامی ﷺ! پدر و مادرم فدایت باد، در این میان، چه می خوانی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «می گویم: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ». خدایا! میان من و گناهانم فاصله بپانداز همانطور که میان مشرق و مغرب فاصله انداختی. خدایا! همچنانکه پارچه سفید، از پلیدی و چرک، پاک و صاف می گردد، گناهانم را پاک و صاف بگردان. خدایا! گناهانم را به وسیله آب، یخ و تگرگ بشوی و پاک گردان»».

باب (۴)

۴۲۳- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنها: حَدِيثُ الْكَسُوفِ وَقَدْ تَقَدَّمَ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: قَالَتْ: قَالَ: «قَدْ دَنَتْ مِنِّي الْجَنَّةُ، حَتَّى لَوْ اجْتَرَأْتُ عَلَيْهَا، لَحِثْتُكُمْ بِقِطَافٍ مِنْ قِطَافِهَا، وَدَنَتْ مِنِّي النَّارُ، حَتَّى قُلْتُ: أَيُّ رَبِّ، وَأَنَا مَعَهُمْ؟ فَإِذَا امْرَأَةٌ - حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: تَخْذِشُهَا هَرَّةٌ قُلْتُ: «مَا شَأْنُ هَذِهِ؟» قَالُوا: حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا، لَا أَطْعَمَتَهَا وَلَا أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ - قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ حَشِيشٍ أَوْ حَشَائِشِ الْأَرْضِ»».

(بخاری: ۷۴۵)

ترجمه: «حدیث اسماء دختر ابو بکر رضي الله عنها درباره کسوف قبلاً بیان شد و در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت چنان نزدیک من آمد که اگر بخود جرأت می دادم از میوه های آن برای شما می آوردم. دوزخ نیز چنان نزدیک من آمد که با خود گفتم: خدایا! مگر من هم از دوزخیانم؟ در آن اثنا، چشمم به زنی افتاد که گربه ای، چهره اش را می خراشید. پرسیدم: این زن، چه کرده است؟ گفتند: گربه ای را در دنیا حبس کرده تا اینکه از گرسنگی مرده است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد گذاشته تا از حشرات و چیزهای دیگر زمین، تغذیه کند»».

باب (۵): نگاه کردن به سوی امام در نماز

۴۲۴- «عَنْ خَبَّابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ لَهُ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا: بِمَ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ ذَلِكَ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ». (بخاری: ۷۴۶)

ترجمه: «خاباب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: به من گفتند: آیا رسول الله ﷺ در نماز ظهر و عصر، چیزی می‌خواند. گفتیم: آری. پرسیدند: از کجا میدانستید؟ گفتیم: از تکان خوردن ریش مبارکش».

باب (۶): نگاه کردن به سوی آسمان، در نماز

۴۲۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلَاتِهِمْ؟ فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ، حَتَّى قَالَ: «لَيَنْتَهَنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَشُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ»». (بخاری: ۷۵۰)

ترجمه: «انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چرا بعضی از مردم، در نماز، به طرف آسمان، نگاه می‌کنند؟ و در این باره، سخنان شدیدی بر زبان آورد تا جائیکه فرمود: «یا از این کار خود، باز می‌آیند یا بینایی‌شان، ربوده می‌شود»».

باب (۷): التفات در نماز

۴۲۶- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْإِتْفَاتِ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ الْعَبْدِ»». (بخاری: ۷۵۱)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره التفات (نگاه کردن به اطراف خود) هنگام نماز، پرسیدند: آنحضرت ﷺ فرمود: «این نوعی سرقت شیطان، از نماز بنده است»».

باب (۸): وجوب قرائت برای امام و مقتدی در تمام نمازها

۴۲۷- «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَكَأَ أَهْلُ الْكُوفَةِ سَعْدًا إِلَى عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَعَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَارًا، فَشَكُّوا حَتَّى ذَكَّرُوا أَنَّهُ لَا يُحْسِنُ يُصَلِّي، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ، إِنَّ هَؤُلَاءِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُ تُصَلِّي؟ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: أَمَّا أَنَا، وَاللَّهِ فَإِنِّي كُنْتُ أَصَلِّي بِهِمْ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَخْرِمُ عَنْهَا، أَصَلِّي صَلَاةَ الْعِشَاءِ، فَأَرْكَدُ فِي الْأُولَيْنِ، وَأُخَفِّ فِي الْآخِرَيْنِ. قَالَ: ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ، فَأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلًا أَوْ رَجُلًا إِلَى الْكُوفَةِ، فَسَأَلَ عَنْهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَدْعُ مَسْجِدًا إِلَّا سَأَلَ عَنْهُ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفًا، حَتَّى

دَخَلَ مَسْجِدًا لِبَنِي عَبْسٍ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، يُقَالُ لَهُ: أَسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ، يُكْنَى أَبَا سَعْدَةَ، قَالَ: أَمَّا إِذْ نَشَدْتَنَا، فَإِنَّ سَعْدًا كَانَ لَا يَسِيرُ بِالسَّرِيَّةِ، وَلَا يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، وَلَا يَعْدِلُ فِي الْقَضِيَّةِ. قَالَ سَعْدٌ: أَمَّا وَاللَّهِ لَأَدْعُونَ بِثَلَاثٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ هَذَا كَاذِبًا، قَامَ رِبَاءٌ وَسُمْعَةٌ، فَأُطِلْ عُمَرُ، وَأُطِلْ فَقرُهُ، وَعَرِّضْهُ بِالْفِتَنِ. وَكَانَ بَعْدُ إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبِيرٌ مَفْتُونٌ، أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْدٍ. قَالَ الراوي عن جابر رضي الله عنه: فَأَنَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ، قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ وَإِنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوَارِي فِي الطَّرِيقِ يَغْمِزُهُنَّ». (بخاری: ۷۵۵)

ترجمه: «جابر ابن سمرة رضي الله عنه می گوید: اهل کوفه از سعد رضي الله عنه نزد عمر رضي الله عنه؛ خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله، شکایت کردند. عمر رضي الله عنه او را عزل کرد و عمار رضي الله عنه را بجای اوگمارد. مردم کوفه در شکایت علیه سعد تا جایی پیش رفتند که گفتند: او خواندن نماز را هم بخوبی نمی داند. عمر رضي الله عنه سعد رضي الله عنه را احضار نمود و گفت: ای ابو اسحاق! این مردم می گویند: تو نماز را هم درست نمی خوانی. سعد رضي الله عنه گفت: بخدا سوگند، من به همان شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدون کم و کاست، نماز را برای آنان اقامه می کردم. مثلاً دو رکعت اول نماز عشا را طولانی و دو رکعت آخر آن را مختصر می خواندم.

عمر رضي الله عنه گفت: ای ابو اسحاق! گمان ما درباره تو نیز همین بود. آنگاه، گروهی را برای جستجو و تحقیق، همراه وی به کوفه فرستاد. آنان به همه مساجد کوفه، سرزدند و از مردم درباره سعد، پرسیدند. مردم، از او تعریف می کردند. تا اینکه به مسجد قبیله بنی عبس رسیدند. در این مسجد، شخصی بنام اسامه ابن قتاده برخاست و گفت: اکنون که مرا سوگند دادید، حقیقت را برای شما بازگو می کنم: سعد با ما به جهاد نمی رفت، اموال غنیمت را عادلانه تقسیم نمی کرد و در قضاوت و داوری، عدالت را رعایت نمی نمود. سعد رضي الله عنه گفت: به خدا سوگند که من سه دعا در حق تو می کنم: خدا یا! اگر این بنده ات بخاطر کسب شهرت و مقام، دروغ می گوید: عمرش را دراز کن، او را فقیر و تنگدست بگردان و گرفتار فتنه ها کن. جابر رضي الله عنه می گوید: بعدها که مردم، او را می دیدند و حالش را می پرسیدند، می گفت: پیر و فقیر شده ام، اسیر فتنه ها گشته ام و دعای سعد، مرا به این روز، انداخته است. عبدالملک بن عمیر؛ راوی حدیث جابر؛ می گوید: من در آخر عمر، اسامه را دیدم که ابروهایش در اثر کهنسالی، روی چشمهایش افتاده بود (و آنقدر بی حیا شده بود) که بر سر معابر می نشست و برای دختران، ایجاد مزاحمت می کرد».

۴۲۸- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»». (بخاری: ۷۵۶)

ترجمه: «از عباده بن صامت رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز هیچ کس، بدون خواندن سوره فاتحه، صحیح نیست»».

۴۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى، فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَدَّ، وَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». فَرَجَعَ يُصَلِّي كَمَا صَلَّى، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». ثَلَاثًا، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَحْسَنَ غَيْرَهُ فَعَلَّمَنِي، فَقَالَ: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَظْمِنَ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَظْمِنَ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَظْمِنَ جَالِسًا، وَافْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا»». (بخاری: ۷۵۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت می کند که: رسول الله ﷺ وارد مسجد شد. بعد از ایشان، شخص دیگری آمد و شروع به خواندن نماز، کرد. پس از اتمام نماز، به آنحضرت ﷺ سلام کرد. رسول اکرم ﷺ پس از پاسخ سلام، به او فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». او رفت و همانطور که نماز خوانده بود، نماز خواند. بعد، آمد و سلام کرد. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». بار سوم نیز چنین کرد. آنگاه، گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، من بهتر از این، نمی دانم. به من یاد بده. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر وقت که خواستی نماز بخوانی، نخست، تکبیر بگو. بعد، آنچه از قرآن برایت میسر است بخوان. سپس، با آرامش کامل، رکوع کن و پس از برداشتن سر از رکوع، راست بایست و اندکی مکث کن. سرانجام، با آرامش کامل، سجده کن. پس از برداشتن سر از سجده، اندکی بنشین. و همین شیوه را در تمام نمازهایت، رعایت کن».

باب (۹): قرائت در نماز ظهر

۴۳۰- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، يُطَوِّلُ فِي الْأُولَى، وَيُقْصِرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَيُسْمِعُ الْآيَةَ أَحْيَانًا، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي الْعَصْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الْأُولَى وَيُقْصِرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَيُقْصِرُ فِي الثَّانِيَةِ»». (بخاری: ۷۵۹)

ترجمه: «ابو قتاده رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه و سوره ای دیگر را می خواند. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می خواند. و گاهی بعضی از آیات را طوری تلاوت می کرد که ما می شنیدیم. همچنین در دو رکعت اول نماز عصر، سوره فاتحه و سوره ای دیگر را تلاوت می نمود. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می خواند. همچنین، آنحضرت ﷺ رکعت اول نماز فجر را طولانی و رکعت دوم آن را کوتاه می خواند».

باب (۱۰): قرائت در نماز مغرب

۴۳۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ سَمِعَتْهُ وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾ [المرسلات: ۱]، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، وَاللَّهِ لَقَدْ ذَكَّرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هَذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لَأَخْرَمَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ». (بخاری: ۷۶۳)

ترجمه: «عبد الله ابن عباس رضی الله عنه می گوید: روزی سوره «والمُرسلات عرفا» را می خواندم که مادرم؛ ام الفضل؛ آنرا شنید و گفت: فرزندم! با تلاوت این سوره، مرا به یاد رسول خدا ﷺ انداختی. زیرا آخرین قرائتی که از ایشان شنیدم، همین سوره بود که در نماز مغرب، آنرا تلاوت کرد».

۴۳۲- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه: قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ ﷺ بِطُولٍ الطُّوَلَيْنِ». (بخاری: ۷۶۴)

ترجمه: «زید بن ثابت رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که در نماز مغرب، از میان دو سوره طولانی (اعراف و انعام)، سوره طولانی تر (اعراف) را تلاوت می کرد».

باب (۱۱): قرائت با صدای بلند در نماز مغرب

۴۳۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه: قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَرَأَ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ». (بخاری: ۷۶۵)

ترجمه: «جُبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ در نماز مغرب، سوره طور را تلاوت کرد».

باب (۱۲): خواندن سوره دارای سجده، در نماز عشاء

۴۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ رضی الله عنه الْعَتَمَةَ، فَقَرَأَ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ ﴿۱﴾ فَسَجَدَ فَلَا أَرَأَى أَنْ أُسْجُدَ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ». (بخاری: ۷۶۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نماز عشاء را پشت سر ابوالقاسم رضی الله عنه خواندم. رسول الله ﷺ سوره ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ ﴿۱﴾ را خواند و سجده کرد. من هم تا زمانی که بمیرم و به ملاقات آنحضرت ﷺ بروم هر وقت که این سوره را بخوانم، سجده می کنم».

باب (۱۳): قرائت در نماز عشاء

۴۳۵- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرُّكْعَتَيْنِ بِالتَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: وَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ، أَوْ قِرَاءَةً». (بخاری: ۷۶۹)

ترجمه: «براء ابن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرتها، در نماز عشاء، سوره «التین» و «الزیتون» را خواند. و در روایتی دیگر می گوید: من صدایی دلنشین تر از صدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قرائت، نشنیده‌ام».

باب (۱۴): قرائت در نماز فجر

۴۳۶- «عن أبي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: فِي كُلِّ صَلَاةٍ يُقْرَأُ، فَمَا أَسْمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَسْمَعَنَاكُمْ، وَمَا أَخْفَى عَنَّا أَخْفَيْنَا عَنْكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَزِدْ عَلَى أَمِّ الْقُرْآنِ أَجْزَأْتُ، وَإِنْ زِدْتُ فَهُوَ خَيْرٌ». (بخاری: ۷۷۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: در همه نمازها باید قرآن خواند. نمازی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله با صدای بلند می خواند، ما هم برای شما، با صدای بلند می خوانیم. و نمازی را که آهسته می خواند، ما هم برای شما، آهسته می خوانیم. اگر در نماز، تنها سوره فاتحه را بخوانید، کفایت می کند ولی اگر آیاتی به آن بیافزایید، بهتر است».

باب (۱۵): قرائت با صدای بلند در نماز فجر

۴۳۷- «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقٍ عُكَاظٍ وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ فَقَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ، قَالُوا: مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إِلَّا شَيْءٌ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَانْصَرَفَ أُولَئِكَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تَهَامَةٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ بَنَخْلَةٍ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقٍ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمِعُوا لَهُ، فَقَالُوا: هَذَا وَاللَّهِ الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَهَذَا الَّذِي حِينَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ، وَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا ﴿...إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾ ① يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّا بِهِ ② وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿③﴾ [الجن: ۱- ۲]. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱]. وَإِنَّمَا أَوْحَى إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ». (بخاری: ۷۷۳)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ با تنی چند از یارانش به قصد بازار عکاظ، براه افتاد. و این، زمانی بود که از دسترسی جن‌ها به اخبار آسمانها، جلوگیری شده بود. و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می‌کردند. جن‌ها وقتی با این وضعیت روبرو شدند، نزد قوم خویش باز گشتند. قوم‌شان پرسید: چرا برگشتید؟ جن‌ها در جواب، گفتند: از دسترسی ما به اخبار آسمانها، جلوگیری شده است. و اگر کسی برای رفتن به آسمانها، سعی کند، به وسیله شهابها تعقیب می‌شود. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصی در دنیا بوقوع پیوسته است. بروید اطراف و اکناف عالم، بگردید و علت آن را پیدا کنید. عده‌ای از جن‌ها مامور تحقیق پیرامون آن شدند. گروهی که بطرف تهامه بسیج شده بودند، در آنجا، با رسول الله ﷺ مواجه شدند. رسول الله ﷺ در محلی بنام نخله، حضور داشت و عازم بازار عکاظ بود. لحظه‌ای که جن‌ها رسیدند، رسول الله ﷺ و یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند. وقتی صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به یکدیگر گفتند: همین قرآن است که از رفتن ما به سوی آسمانها و بدست آوردن خبرهای آسمانی، ممانعت نموده است. این بود که به سوی قوم خود، برگشتند و گفتند: «ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی را شنیدیم که رهنمون به سوی کامیابی است. پس ما به آن ایمان آورده، از این پس، با پروردگار خود، کسی را شریک نمی‌گردانیم. خداوند بعد از آن، این آیات سوره جن را بر پیامبر ﷺ نازل فرمود: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ أُسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱]. و آنچه نازل شد، سخن جن‌ها بود».

۴۳۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ فِيمَا أُمِرَ، وَسَكَتَ فِيمَا أُمِرَ. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: ۶۴]. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الاحزاب: ۲۱]». (بخاری: ۷۷۴)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: نمازهایی را که خداوند به آنحضرت ﷺ دستور داد بلند بخواند، بلند می‌خواند و نمازهایی را که دستور داد آهسته بخواند، آهسته می‌خواند. (و خداوند هرگز فراموش نمی‌کند) و (رسول الله ﷺ بهترین الگو، برای شماست)».

باب (۱۶): خواندن سوره‌های مختلف در نماز

۴۳۹- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: قَرَأْتُ الْمُفْصَلَ اللَّيْلَةَ فِي رُكْعَةٍ، فَقَالَ: هَذَا كَهَذَا الشَّعْرِ، لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ بَيْنَهُنَّ، فَذَكَرَ عَشْرِينَ سُورَةً مِنَ الْمُفْصَلِ، سُوْرَتَيْنِ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ». (بخاری: ۷۷۵)

ترجمه: «ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: دیشب، در یک رکعت، همه سوره‌های مفصل (از ق تا آخر قرآن) را تلاوت کردم. ابن مسعود گفت: آیا قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خواندی؟ من سوره‌هایی را که شبیه هم هستند و رسول الله ﷺ هر دوتای آنها را در یک رکعت تلاوت

می‌کرد، خوب می‌دانم. سپس، ابن مسعود بیست سوره از سوره‌های مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را در یک رکعت، بخوان.»

باب (۱۷): خواندن فاتحه در دو رکعت آخر نماز

۴۴۰- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ فِي الْأُولَيَيْنِ بِأَمِّ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُخْرَيَيْنِ بِأَمِّ الْكِتَابِ، وَيُسْمِعُنَا الْآيَةَ، وَيُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مَا لَا يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ، وَهَكَذَا فِي الْعَصْرِ وَهَكَذَا فِي الصُّبْحِ». (بخاری: ۷۷۶)

ترجمه: «ابوقتاده رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه را با سوره‌ای دیگر از قرآن می‌خواند. اما در دو رکعت آخر، فقط سوره فاتحه را می‌خواند. و بعضی از آیات را طوری می‌خواند که ما می‌شنیدیم. رکعت اول را نسبتاً از رکعت دوم، طولانی‌تر می‌کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله در نماز عصر و صبح نیز به همین شیوه، عمل می‌نمود.»

باب (۱۸): آمین گفتن امام با صدای بلند

۴۴۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا مَنَّ الْإِمَامُ فَأَمَّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلَائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۷۸۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که امام آمین گفت، شما نیز آمین بگویید. زیرا آمین هر کس که همزمان با آمین فرشتگان باشد، تمام گناهان گذشته‌اش، آمرزیده می‌شود.» (گفتنی است که بعد از آمین امام، فرشتگان نیز آمین می‌گویند). مترجم.

باب (۱۹): فضیلت آمین گفتن

۴۴۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ آمِينَ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: ۷۸۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر آمین گفتن یکی از شما، با آمین گفتن فرشتگان، در آسمان، همزمان باشد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.»

باب (۲۰): رکوع نمودن قبل از رسیدن به صف

۴۴۳- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَنْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ رَاكِعٌ، فَرَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الصَّفِّ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلَا تَعُدْ». (بخاری: ۷۸۳)

ترجمه: «ابوبکر رضی الله عنه می گوید: روزی وارد مسجد شدم. آنحضرت صلی الله علیه و آله در رکوع بود. قبل از رسیدن به صف، به رکوع رفتم. پس از خواندن نماز، آن را با رسول الله صلی الله علیه و آله در میان گذاشتم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند علاقه ات را نسبت به نماز بیافزاید. ولی دوباره چنین کاری نکن». (یعنی قبل از رسیدن به صف، رکوع نکن)».

باب (۲۱): تکبیر گفتن برای رکوع

۴۴۴- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ عَلِيٍّ رضی الله عنه بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ: ذَكَّرْنَا هَذَا الرَّجُلَ صَلَاةً كُنَّا نُصَلِّيْهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَذَكَرَ أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَفَعَ وَكُلَّمَا وَضَعَ». (بخاری: ۷۸۴)

ترجمه: «از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که وی روزی پشت سر علی رضی الله عنه در شهر بصره، نماز خواند و گفت: این مرد، ما را به یاد نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه و آله انداخت. چرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله هنگام هر برخاستن و فرود آمدن، تکبیر می گفت».

باب (۲۲): تکبیر گفتن هنگام بلند شدن از سجده

۴۴۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الثَّانِيَةِ بَعْدَ الْجُلُوسِ». (بخاری: ۷۸۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام شروع نماز و هنگام رکوع، تکبیر می گفت. و هنگامی که از رکوع بلند می شد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت. و هنگامیکه راست می ایستاد «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت. سپس هنگام پائین رفتن برای سجده و بلند شدن از آن، تکبیر می گفت. و برای سجده دوم نیز چنین می کرد. و تا پایان نماز، به همین شیوه، عمل می نمود. گفتنی است که هنگام بلند شدن از قعده اول نیز تکبیر می گفت».

باب (۲۳): گذاشتن کف دستها بر زانوها در رکوع

۴۴۶- «عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه يَقُولُ: صَلَّيْتُ إِلَى جَنْبِ أَبِي، فَطَبَقْتُ بَيْنَ كَفِّي، ثُمَّ وَضَعْتُهُمَا بَيْنَ فَخْذَيَّ، فَتَهَانِي أَبِي وَقَالَ: كُنَّا نَفْعَلُهُ فَنُهِينَا عَنْهُ، وَأَمَرْنَا أَنْ نَضَعَ أَيْدِينَا عَلَى الرُّكْبِ». (بخاری: ۷۹۰)

ترجمه: «مصعب بن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: روزی، کنار پدرم نماز می خواندم. هنگام رکوع، کف دستهایم را با هم چسبانده و در میان رانهایم گذاشتم. پدرم مرا منع کرد و گفت: ما نیز همین کار را می کردیم اما از آن، منع شدیم. و به ما دستور داده شد که دست ها را روی زانوها، بگذاریم».

باب (۲۴): برابر نمودن سر و کمر در رکوع و آرامش در آن

۴۴۷- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَسُجُودُهُ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، مَا خَلَا الْفِيَامَ وَالْقُعُودَ قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ». (بخاری: ۷۹۲)

ترجمه: «براء رضی الله عنه می گوید: مدت زمان رکوع، سجده، نشستن میان دو سجده (جلسه) و ایستادن بعد از رکوع (قومه) رسول الله صلی الله علیه و آله، نزدیک به هم بود. البته مدت زمان قیام و قعود یعنی تشهد، طولانی تر بود».

باب (۲۵): دعا در رکوع

۴۴۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي»». (بخاری: ۷۹۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله در رکوع و سجده خود، دعای «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» را می خواند».

۴۴۹- «وَعَنْهَا رضی الله عنها فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ». (بخاری: ۸۱۷)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در رکوع و سجده، آنچه را که در قرآن به وی امر شده بود، می خواند».

باب (۲۶): فضیلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ)

۴۵۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری: ۷۹۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که امام (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می گوید، شما (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) بگویید. اگر این گفته شما همزمان با (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) ملائکه ادا شود، تمام گناهان گذشته شما مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (۲۷): قنوت

۴۵۱- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: لَا قَرْنَ صَلَاةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ يَقْنُتُ فِي الرُّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَصَلَاةِ الْعِشَاءِ وَصَلَاةِ الصُّبْحِ بَعْدَ مَا يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَيَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَلْعَنُ الْكُفَّارَ». (بخاری: ۷۹۷)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که می فرمود: من نماز رسول الله ﷺ را (با بیان عملی) به فهم شما نزدیک می گردانم. و ایشان (ابوهریره) در رکعت آخر نماز ظهر، نماز عشاء و نماز صبح، بعد از (سمیع الله لمن حمده)، قنوت می خواند و در دعای قنوت، برای مومنان، دعای خیر می کرد و برای کفار، لعن و نفرین می فرستاد».

۴۵۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ». (بخاری: ۷۹۸)

ترجمه: «انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در نماز مغرب و صبح، قنوت می خواند».

۴۵۳- «عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرَقِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا نُصَلِّي وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». قَالَ رَجُلٌ وَرَاءَهُ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَنِ الْمُتَكَلِّمُ؟» قَالَ: أَنَا. قَالَ: «رَأَيْتُ بِضْعَةَ وَثَلَاثِينَ مَلَكًا يَبْتَذِرُونَهَا، أَيُّهُمْ يَكْتُتُهَا أَوَّلُ؟». (بخاری: ۷۹۹)

ترجمه: «رفاعه ابن رافع زرقی ﷺ می گوید: روزی، پشت سر آنحضرت ﷺ نماز می خواندیم. وقتی رسول خدا ﷺ سر از رکوع برداشت و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت، یکی از نماز گزاران این جملات را خواند: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ». پس از اتمام نماز، رسول الله ﷺ پرسید: «چه کسی این کلمات را خواند؟» آن نمازگزار گفت: من بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «سی و اندی فرشته را دیدم که برای نوشتن این جملات، از یکدیگر سبقت می گرفتند و هر کدام، سعی می کرد قبل از دیگری، آنرا بنویسد»».

باب (۲۸): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع

۴۵۴- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَنْعَتُ لَنَا صَلَاةَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَانَ يُصَلِّي وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى نَقُولَ قَدْ نَبِيَّ». (بخاری: ۸۰۰)

ترجمه: «انس ﷺ نماز رسول الله ﷺ را عملاً به ما نشان می داد و هنگامی که سرش را از رکوع بلند می کرد، آنقدر مکث می نمود (و به سجده نمی رفت) که ما فکر می کردیم سجده را فراموش کرده است».

باب (۲۹): تکبیر گویان به سجده میرفت

۴۵۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». يَدْعُو لِرَجَالٍ فَيُسَمِّيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطَأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ». وَأَهْلُ الْمَشْرِقِ يَوْمِئِذٍ مِنْ مُضَرَ مُحَالِفُونَ لَهُ». (بخاری: ۸۰۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هر وقت سرش را از رکوع بلند می کرد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت. سپس، نام چند نفر را ذکر می کرد و برای آنان دعا می نمود و می فرمود: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیعہ و سایر مؤمنان مستضعف را نجات بده. الهی! قهر و غضبت را بر قوم مُضَر، نازل کن و آنان را دچار خشکسالی ای مانند خشکسالی دوران یوسف، بگردان». راوی می گوید: قبیله مضر که در شرق مدینه سکونت داشتند، آن روزها، مخالف سرسخت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بودند».

باب (۳۰): فضیلت سجده

۴۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّاسَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ؟» قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَهَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ، يُحْشِرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّمْسَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الْقَمَرَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الطَّوَاغِيتَ، وَتَبَقِيَ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا، فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا، فَيَدْعُوهُمْ، فَيُضْرَبُ الصَّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَانِي جَهَنَّمَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَجُوزُ مِنَ الرُّسُلِ بِأَمْرِهِ، وَلَا يَتَكَلَّمُ يَوْمِئِذٍ أَحَدٌ إِلَّا الرُّسُلُ، وَكَلَامُ الرُّسُلِ يَوْمِئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ، سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلَالِيبٌ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَلْ رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ؟» قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ قَدْرَ عَظَمِهَا إِلَّا اللَّهُ تَخَطَّفُ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُوبَقُ بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرَدَلُ ثُمَّ يَنْجُو، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْمَةً مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، فَيُخْرِجُونَهُمْ وَيَعْرِفُونَهُمْ بِآثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيُخْرِجُونَ

مِنَ النَّارِ، فَكُلْ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلَّا أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتَحَشُوا، فَيَصْبُ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي حِمِلِ السَّيْلِ، ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولًا الْجَنَّةِ، مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ قَبْلَ النَّارِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْرَفَ وَجْهِي عَنِ النَّارِ قَدْ قَسَبَنِي رِيحُهَا وَأَحْرَقَنِي ذِكَاؤُهَا، فَيَقُولُ: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ فُعِلَ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: لَا وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي اللَّهُ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ، فَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ عَلَى الْجَنَّةِ رَأَى بَهْجَتَهَا، سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ قَدَّمَنِي عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أُعْطِيتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لَا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنْتَ سَأَلْتَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لَا أَكُونُ أَشَقَى خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: فَمَا عَسَيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ لَا تَسْأَلَ غَيْرَهُ؟ فَيَقُولُ: لَا وَعِزَّتِكَ لَا أَسْأَلُ غَيْرَ ذَلِكَ، فَيُعْطِي رَبُّهُ مَا شَاءَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيَقْدِمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا بَلَغَ بَابَهَا فَرَأَى زَهْرَتَهَا وَمَا فِيهَا مِنَ النَّضْرَةِ وَالسُّرُورِ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ اللَّهُ: وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَعْدَرَكِ، أَلَيْسَ قَدْ أُعْطِيتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لَا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لَا تَجْعَلْنِي أَشَقَى خَلْقِكَ، فَيَضْحَكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْذُنُ لَهُ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ: تَمَنَّيَ حَتَّى إِذَا انْقَطَعَ أُمْنِيَّتُهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مِنْ كَذَا وَكَذَا أَقْبَلَ يُذَكِّرُهُ رَبُّهُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ بِهِ الْأُمَانِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ لِأَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ وَعَشْرَةُ أَمْثَالِهِ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَمْ أَحْفَظْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا قَوْلَهُ: «لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ: «لَكَ وَعَشْرَةُ أَمْثَالِهِ». (بخاری: ۸۰۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردم از رسول الله ﷺ پرسیدند: آیا ما روز قیامت، پروردگارمان را خواهیم دید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «مگر شما در رؤیت ماه شب چهارده در هوای غیر ابری، شک دارید؟» گفتند: خیر، ای رسول خدا! باز فرمود: «آیا شما در رؤیت خورشید در هوای غیر ابری، شک دارید؟» گفتند: خیر. آنحضرت ﷺ فرمود: «شما پروردگارتان را در روز قیامت به همین صورت خواهید دید. همه مردم در آن روز، محشور خواهند شد و خداوند خطاب به آنان می‌فرماید: هرکس، در دنیا، چیزی (یا کسی) را پرستش کرده است، دنبال آن برود. عده‌ای بدنبال خورشید می‌روند، عده‌ای بدنبال ماه راه می‌افتند و گروهی پشت سر طاغوت‌ها حرکت می‌کنند. و سرانجام، این امت باقی می‌ماند در حالی که منافقین در کنار آنها قرار دارند. خداوند می‌آید و می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنان می‌گویند: تا پروردگار ما

نیاید، از جای خود تکان نمی‌خوریم. هرگاه پروردگارمان بیاید، او را خواهیم شناخت. آنگاه خداوند به صورتی که برای آنان شناخته شده است، می‌آید و می‌گوید: من پروردگار شما هستم. می‌گویند: آری، تو پروردگار ما هستی. سپس خداوند، آنان را بسوی خود فرا می‌خواند و پلی بر روی دوزخ نصب می‌گردد. من نخستین پیامبری خواهم بود که با امت خود از روی آن، عبور خواهم کرد. در آن روز، کسی جز پیامبران نمی‌تواند سخن بگوید. و سخن پیامبران هم این خواهد بود: «اللّٰهُمَّ سَلِّمْ، سَلِّمْ» یعنی: پروردگارا، نجات، نجات. (در دوزخ) قلابهایی مانند خارهای درخت سعدان وجود دارد. آیا شما خار درخت سعدان را دیده‌اید؟ صحابه عرض کردند: بلی. پیامبر ﷺ فرمود: «قلاب‌های مذکور مانند خار درخت سعدان است. البته بزرگی آنها را جز الله، کسی دیگر نمی‌داند. این قلابها، مردم را طبق اعمالشان می‌ریابند. بعضی از مردم در اثر اعمال بدشان توسط آن قلابها به دوزخ می‌افتند و هلاک می‌شوند و برخی دیگر سرانجام با برداشتن زخمهای سهمگین، نجات می‌یابند. سپس، رحمت خداوند شامل حال دوزخیانی می‌شود که خدا بخواهد. آنگاه، به فرشتگان دستور می‌دهد تا کلیه کسانی را که او را پرستش کرده‌اند، از دوزخ بیرون بیاورند. فرشتگان، خداپرستان را از آثار سجده‌شان می‌شناسند. زیرا خداوند اعضای سجده را بر آتش دوزخ، حرام گردانیده است. آنها را از آتش بیرون می‌آورند. آتش همه اعضای بدن انسان را می‌سوزاند مگر جایی که اثر سجده باشد. آنان در حالی از دوزخ بیرون می‌آیند که آتش، بدنشان را سوخته و گوشت‌هایشان را گداخته است. سپس آب حیات بر بدنشان پاشیده می‌شود. و همانند دانه‌ای که در کنار نهر آب، جوانه می‌زند، آنان نیز جوانه می‌زنند. پس از آن، خداوند از قضاوت بین بندگان در حالی فارغ می‌شود که فقط یکی از بندگان بین بهشت و دوزخ بلا تکلیف مانده است. و او آخرین فرد دوزخی است که وارد بهشت می‌شود. او که چهره‌اش به سوی دوزخ است، می‌گوید: پرودگارا! چهره‌ام را از دوزخ برگردان. زیرا وزش هوای آتشین آن، حالم را به هم می‌زند و شعله‌های آتشینش، مرا می‌سوزاند. خداوند می‌فرماید: اگر این خواسته ات را بر آورده سازم، چیز دیگری نمی‌خواهی؟ می‌گوید: سوگند به عزت، که نمی‌خواهم. و چندین عهد و پیمان دیگر می‌بندد. خداوند چهره‌اش را از جانب دوزخ برمی‌گرداند. وقتی چهره‌اش به سوی بهشت می‌شود و شادابی آنرا می‌بیند، ابتدا اندکی سکوت می‌کند سپس می‌گوید: پروردگارا! مرا نزدیک دروازه بهشت ببر. خداوند به او می‌گوید: مگر تو آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی؟! می‌گوید: پروردگارا مرا شقی‌ترین بنده‌ات مگردان. خداوند می‌فرماید: اگر این خواسته‌ات را نیز برآورده سازم، چیز دیگری نمی‌خواهی؟ می‌گوید: سوگند به عزت که چیز دیگری نمی‌خواهم. خداوند او را نزدیک دروازه بهشت می‌برد. وقتی چشمش به زیباییها و شادابیهای بهشت می‌افتد، لحظه‌ای سکوت می‌کند. سپس می‌گوید: خدا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند می‌فرماید: وای بر تو ای فرزند آدم! چقدر عهد شکن هستی! مگر تو با من، آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی. می‌گوید: پروردگارا!

مرا شقی‌ترین بنده ات مگردان. خداوند به این رفتار بنده‌اش می‌خندد. سپس به او اجازه ورود به بهشت می‌دهد و می‌فرماید: اکنون هر چه آرزو داری، بخواه. پس او آنقدر می‌طلبد که آرزوهایش به پایان می‌رسد. خداوند عزوجل به یادش می‌اندازد که چنین و چنان بخواه. تا اینکه این آرزوها نیز به پایان می‌رسد. حق تعالی می‌فرماید: دو برابر آنچه که خواستی به تو عنایت فرمودم».

ابوسعید خدری به ابوهیره گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند به او ده برابر عنایت می‌کند». ابوهیره ﷺ گفت: من بخاطر ندارم که آنحضرت ﷺ بیشتر از دو برابر فرموده باشد. ابوسعید گفت: من خودم شنیدم که آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند ده برابر به او می‌دهد».

باب (۳۱): سجده با هفت عضو

۴۵۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي رَوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ - وَالْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَلَا نَكَفَيْتِ الثِّيَابَ وَالشَّعْرَ»». (بخاری: ۸۱۲)

ترجمه: «در روایتی، ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به من دستور داده شده است که با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمایم: پیشانی - و با دستش به بینی خود اشاره کرد (یعنی پیشانی و بینی با هم) - دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا. همچنین به ما دستور داده شده است که در نماز، موهای سر و لباس خود را جمع نکنیم»».

باب (۳۲): مکث بین دو سجده

۴۵۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنِّي لَا أَلُو أَنْ أُصَلِّيَ بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ. وَبَاقِي الْحَدِيثِ تَقْدِمُ». (بخاری: ۸۲۱)

ترجمه: «انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: من از نشان دادن نماز رسول الله ﷺ به شما به هیچ وجه کوتاهی نمی‌کنم... حدیث قبلاً بیان گردید».

باب (۳۳): نمازگزار نباید در سجده، ساعدهایش را روی زمین بگذارد

۴۵۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلَا يَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِرَاعِيَهُ انْبِصَاطَ الْكَلْبِ»». (بخاری: ۸۲۲)

ترجمه: «انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در سجده، آرامش خود را حفظ کنید و هیچ یک از شما ساعدهایش را مانند سگ، بر زمین نگذارد»».

باب (۳۴): نشستن بعد از رکعت اول وسوم و سپس، برخاستن از آن

۴۶۰- «عن مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ اللَّيْثِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي، فَإِذَا كَانَ فِي وَثْرٍ مِنْ صَلَاتِهِ، لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا». (بخاری: ۸۲۳)

ترجمه: «مالک بن حویرث رضی الله عنه می گوید: من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که نماز می خواند و بعد از رکعت اول و سوم (پس از سجده دوم) نخست، اندکی می نشست و سپس بر می خاست».

باب (۳۵): تکبیر گفتن، هنگام بلند شدن از سجده

۴۶۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ صَلَّى، فَجَهَرَ بِالتَّكْبِيرِ حِينَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، وَحِينَ سَجَدَ وَحِينَ رَفَعَ، وَحِينَ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ، وَقَالَ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۸۲۵)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که او در نماز، هنگام بلند کردن سر از سجده و هنگام رفتن به سجده و پس از برخاستن از سجده و هنگام بلند شدن از تشهد اول با صدای بلند، تکبیر می گفت و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین می کرد».

باب (۳۶): نشستن به طریقه سنت، در تشهد

۴۶۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ يَتَرَبَّعُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا جَلَسَ، وَأَنَّهُ رَأَى وَلَدَهُ فَعَلَ ذَلِكَ فَتَنَاهَا، وَقَالَ: إِنَّمَا سُنَّةُ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْصِبَ رِجْلَكَ الْيُمْنَى وَتُثْنِيَ الْيُسْرَى، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ تَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ رِجْلِي لَا تَحْمِلَانِي». (بخاری: ۸۲۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در نماز، چهار زانو می نشست. ولی وقتی پسرش را دید که او هم، چهار زانو می نشیند، وی را از این کار منع کرد و گفت: نشستن به طریقه سنت، در نماز، این است که قدم پای راست را نصب کنی (ایستاده نگه داری) و قدم پای چپ را پهن نمایی. پسرش گفت: چرا خود شما چهار زانو می نشینید؟! گفت: من ناتوانم و پاهایم مرا تحمل نمی کند».

۴۶۳- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: قَالَ: أَنَا كُنْتُ أَحْفَظُكُمْ لِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، رَأَيْتُهُ إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حِذَاءَ مَنْكِبَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ أَمَكْنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلَا قَابِضِهِمَا، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ، فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى

رِجْلِهِ الْيُسْرَى وَنَصَبَ الْيُمْنَى، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، وَنَصَبَ الْآخَرَى وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ». (بخاری: ۸۲۸)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: من از همه شما شیوه نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه و آله را بهتر می دانم. رسول الله صلی الله علیه و آله را هنگام گفتن تکبیر تحریمه دیدم که دستهایش را تا برابر شانه هایش بلند می کرد. در رکوع، زانوها را با کف دستهایش محکم می گرفت. آنگاه، کمرش را طوری خم می کرد که سر و کمرش در راستای هم قرار می گرفت. پس از برخاستن از رکوع، کاملاً راست و استوار می ایستاد، طوری که مهره های کمرش سر جای خود، قرار می گرفت. و هنگام سجده، دستهایش را طوری روی زمین می گذاشت که ساعدهایش نه به زمین فرش می شد و نه به بدنش می چسبید و انگشتان پاهایش را به طرف قبله می نمود. و در تشهد اول، روی پای چپ می نشست و پای راست را نصب می کرد. و در تشهد آخر، پای چپ را مقداری جلو می برد و پای راست را نصب می کرد و نشیمنگاه خود را بر زمین قرار می داد».

باب (۳۷): کسی که تشهد اول را واجب نمیداند

۴۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ جُبَيْنَةَ رضی الله عنه وَهُوَ مِنْ أَزْدِ شَنْوَةَ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَبْدِ مَنْفٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ، لَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلَاةَ، وَانْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ، كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، ثُمَّ سَلَّمَ». (بخاری: ۸۲۹)

ترجمه: «عبد الله ابن بحینه رضی الله عنه؛ صحابی جلیل القدر رسول الله صلی الله علیه و آله؛ که از قبیله ازد شنوئه و از هم پیمانان عبد مناف بود، می گوید: روزی، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را می خواندیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله در پایان رکعت اول، فراموش کرد که بنشیند. مردم نیز با آنحضرت صلی الله علیه و آله بلند شدند. وقتی نماز به پایان رسید و مردم منتظر سلام گفتن رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بود، تکبیر گفت و به سجده رفت و قبل از سلام، دو سجده بجای آورد و سپس، سلام گفت».

باب (۳۸): خواندن تشهد در جلسه آخر

۴۶۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قُلْنَا: السَّلَامُ عَلَى جَبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ، فَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ، فَلْيَقُلْ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمُوهَا

أَصَابَتْ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». (بخاری: ۸۳۱)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: پشت سر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نماز می خواندیم و در قعده، چنین دعا می کردیم: سلام بر الله، سلام بر جبرئیل، میکائیل و فلان و فلان. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به سوی ما نگاه کرد و فرمود: خداوند، خودش منشأ سلامتی است. (هیچ نیازی ندارد که شما بر او سلام بگویید). شما باید در نماز، چنین بگویید: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ - این دعا شامل همه بندگان نیک الله در زمین و آسمان می شود - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

باب (۳۹): دعا نمودن قبل از سلام گفتن

۴۶۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا زَوْجِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيدُ مِنَ الْمَغْرَمِ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ». (بخاری: ۸۳۲)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا، همسر گرامی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم، روایت می کند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز چنین دعا می کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». «پروردگارا! از عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ به تو پناه می برم. پروردگارا! از اینکه مقروض و بدهکار شوم به تو پناه می برم». شخصی پرسید: یا رسول الله! شما از اینکه بدهکار شوید زیاد به خدا پناه می برید؟ فرمود: زیرا انسان بدهکار، دروغ می گوید و خلف وعده می کند».

۴۶۷- «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي. قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ». (بخاری: ۸۳۴)

ترجمه: «ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ می گوید: به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم گفتم: دعایی به من بیاموز تا آنرا در نماز بخوانم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ». «پروردگارا!

بر خود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی دیگر نیست که گناهان مرا ببامرزد. خداوند! با عنایت خود، مرا ببامرز و بر من رحم کن. همانا تو بخشنده و مهربانی».

باب (۴۰): دعا‌های اختیاری پس از تشهد

۴۶۸- «حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه فِي التَّشْهَدِ تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَقَالَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ بَعْدَ قَوْلِهِ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ فَيَدْعُو»». (بخاری: ۸۳۵)

ترجمه: «حدیث ابن مسعود رضی الله عنه درباره تشهد، در سطور بالا گذشت. در این روایت همچنین آمده است که بعد از «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، هر دعایی را که مایل است، می‌تواند بخواند».

باب (۴۱): سلام گفتن

۴۶۹- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا سَلَّمَ قَامَ النِّسَاءُ حِينَ يَقْضِي تَسْلِيمَهُ وَمَكَثَ يَسِيرًا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ»». (بخاری: ۸۳۷)

ترجمه: «ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: پس از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله سلام می‌داد و نماز به پایان می‌رسید، زنها بلند می‌شدند و می‌رفتند. آنحضرت صلی الله علیه و آله اندکی توقف می‌کرد و آنگاه برمی‌خاست».

باب (۴۲): نماز گزار وقتی سلام گوید که امام سلام دهد

۴۷۰- «عَنْ عِثْبَانَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ»». (بخاری: ۸۳۸)

ترجمه: «عثبان بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: با نبی اکرم صلی الله علیه و آله نماز خواندیم. و هنگامی که ایشان سلام گفت، ما نیز سلام گفتیم».

باب (۴۳): ذکر بعد از نماز

۴۷۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَفَعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ، حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ، كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُنْتُ أَعْلَمُ إِذَا أَنْصَرَفُوا بِذَلِكَ إِذَا سَمِعْتُهُ»». (بخاری: ۸۴۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: ذکر با صدای بلند، بعد از نمازهای فرض، در زمان

رسول الله ﷺ راجع بود. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می‌کند: من با شنیدن صدای ذکرشان، می‌دانستم که نماز، تمام شده است».

۴۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ مِنَ الْأَمْوَالِ بِالدرَجَاتِ الْعُلَا وَالتَّعِيمِ الْمُقِيمِ، يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَلَهُمْ فَضْلٌ مِنْ أَمْوَالٍ يُحْجُونَ بِهَا وَيَعْتَمِرُونَ، وَيُجَاهِدُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ. قَالَ: «أَلَا أَحَدْتُكُمْ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ أَدْرَكْتُمْ مَنْ سَبَقَكُمْ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ بَعْدَكُمْ، وَكُنْتُمْ خَيْرَ مَنْ أَنْتُمْ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِ، إِلَّا مَنْ عَمِلَ مِثْلَهُ: تُسَبِّحُونَ وَتُحْمَدُونَ وَتُكَبِّرُونَ خَلْفَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ». قَالَ الرَّوَاي: فَاخْتَلَفْنَا بَيْنَنَا، فَقَالَ: بَعْضُنَا تُسَبِّحُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَنَحْمَدُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَنُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: تَقُولُ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، حَتَّى يَكُونَ مِنْهُمْ كُلُّهُمْ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ»». (بخاری: ۸۴۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: عده‌ای از فقرا نزد رسول الله ﷺ آمدند و عرض کردند: ثروتمندان علاوه بر رفاه مادی، درجات رفیع بهشت و نعمتهای جاودان آن را از آن خود ساختند. زیرا مانند ما نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و بدلیل برتری در ثروت، حج و عمره می‌گزارند و جهاد می‌کنند و صدقه می‌دهند. (و این کارها از ما ساخته نیست). رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا عملی به شما نیاموزم که اگر آن را انجام دهید، کسانی را که از شما پیشی گرفته‌اند، در خواهید یافت و بهترین انسانهایی که با شما هستند، خواهید شد. و جز کسانی که مثل شما این عمل را انجام می‌دهند، کسی دیگر به شما نخواهد رسید؟ آن عمل، این است که پس از هر نماز فرض، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمدلله و سی و سه بار الله اکبر بگویید.

راوی می‌گوید: بعد از آن، درباره تعداد این تسبیحات میان ما (صحابه) اختلاف نظر بوجود آمد. بعضی‌ها گفتند که «سبحان الله و الحمدلله» سی و سه بار و «الله اکبر» سی و چهار بار گفته شود. ابوهریره می‌گوید: در این مورد، به رسول خدا ﷺ مراجعه کردم. فرمود: «هر یک را سی و سه بار، تکرار کنید»».

۴۷۳- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»». (بخاری: ۸۴۴)

ترجمه: «مغیره بن شعبه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ بعد از هر نماز فرض، این دعا را می‌خواند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»». (هیچ معبود بر حق جز الله

وجود ندارد. یکتایی است که شریکی ندارد. پادشاهی، از آن اوست. و همه ستایشها، شایسته اوست. هیچ کس، نمی‌تواند مانع بخشش تو شود. و کسی را که تو محروم سازی، هیچ کس نمی‌تواند به او چیزی عطا کند. سعی و تلاش فرد، در برابر مشیت تو، سودی ندارد».

باب (۴۴): روگردانیدن امام به سوی مردم، پس از اتمام نماز

۴۷۴- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا

بَوَجْهِهِ». (بخاری: ۸۴۵)

ترجمه: «سمره بن جندب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ پس از نماز، رو به ما می‌کرد (و می‌نشست)».

۴۷۵- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الصُّبْحِ

بِالْحُدَيْبِيَّةِ، عَلَى إِثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطَرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ بِالْكَوْكِبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِنُوءٍ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي، وَمُؤْمِنٌ بِالْكَوْكِبِ». (بخاری: ۸۴۶)

ترجمه: «زید بن خالد جهنی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه

نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می‌دانید پروردگار شما چه فرمود؟» صحابه گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. آنحضرت ﷺ گفت: خداوند فرمود: «بندگان من، صبح کردند در حالی که بعضی مومن و بعضی کافر شدند. آنها که گفتند: فضل و رحمت خدا شامل حال شد و باران نازل فرمود، به من ایمان آوردند و به تاثیر ستارگان کافر گردیدند. و اما کسانی که آن را به ستارگان نسبت دادند به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند».

باب (۴۵): امام می‌تواند در صورت نیاز از بالای شانه‌های مردم، عبور نماید

۴۷۶- «عَنْ عُقْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ الْعَصْرِ، فَسَلَّمْتُ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا،

فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ إِلَى بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِهِ، فَفَزَعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ، فَرَأَى أَنَّهُمْ عَجِبُوا مِنْ سُرْعَتِهِ، فَقَالَ: «ذَكَرْتُ شَيْئًا مِنْ تَبَرٍّ عِنْدَنَا فَكِرِهْتُ أَنْ يُحْبِسَنِي، فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِهِ». (بخاری: ۸۵۱)

ترجمه: «عقبه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: در مدینه، نماز عصر را پشت سر رسول الله ﷺ خواندم. آنحضرت ﷺ

پس از اتمام نماز، برخاست و با شتاب از روی شانه‌های نمازگزاران، عبور کرد و به خانه یکی از همسران

خود رفت. مردم از شتاب رسول خدا ﷺ متحیر شدند. آنحضرت ﷺ پس از چند لحظه، دوباره (به مسجد) برگشت و دید که مردم از شتاب او، شگفت زده شده‌اند. فرمود: «به یادم آمد که مقداری طلا در خانه ما وجود دارد. دوست نداشتم که توجه مرا بخود مشغول سازد. لذا دستور دادم آنرا تقسیم کنند».

باب (۴۶): روی گردانیدن یا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز

۴۷۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلَاتِهِ، يَرَى أَنْ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لَا يَنْصَرِفَ إِلَّا عَنْ يَمِينِهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَنْ يَسَارِهِ». (بخاری: ۸۵۲)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مواظب باشید که شیطان در نمازهای شما سهمی نداشته باشد. بدین معنا که نمازگزار فکر کند که روی گردانیدن یا رفتن، پس از نماز، از سمت راست، ضروری است. در حالی که من رسول خدا ﷺ را بارها دیده‌ام که از سمت چپ، روی به مردم می‌نمود یا بیرون می‌رفت».

باب (۴۷): حکم خوردن سیر، پیاز و تره خام

۴۷۸- «عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ-يُرِيدُ الثُّومَ- فَلَا يَغْشَاَنَا فِي مَسَاجِدِنَا». قُلْتُ: مَا يَعْنِي بِهِ قَالَ: مَا أَرَاهُ يَعْنِي إِلَّا نِيَّتَهُ. وَقِيلَ: إِلَّا نَتْنَهُ». (بخاری: ۸۵۴)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ با اشاره به بوته سیر، فرمود: «هر کس که از این گیاه خورد، به مساجد ما نیاید». راوی می‌گوید: از جابر پرسیدم: منظور آنحضرت ﷺ کدام نوع سیر است؟ جابر گفت: به نظرم سیر خام است. و در روایتی دیگر گفت: به نظرم، سیری است که بوی تند دارد».

۴۷۹- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلًا فَلْيَعْتَزِلْنَا». أَوْ قَالَ: «فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَّا يَقْدِرُ فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأَخْبَرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرَّبُوهَا». إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَأَاهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قَالَ: «كُلْ فَإِنِّي أَنَا جِي مَنْ لَا تُنَاجِي»». (بخاری: ۸۵۵)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که سیر و یا پیاز بخورد، از ما کناره گیری نماید» یا فرمود: «به مساجد ما نیاید و در خانه خود بنشیند».

همچنین، روزی، یک دیگ نزد آنحضرت ﷺ آوردند که در آن، چند نوع سبزی بود. بوی تندى از آنها، به مشام رسول اکرم ﷺ رسید. از محتویات آن (دیگ) پرسید: آنها سبزیجاتی را که در آن، وجود داشت، نام

بردند. آنحضرت ﷺ نخورد و با اشاره به سوی یکی از اصحاب که همراهش بود، فرمود: «نزد او ببرید». او نیز از خوردن آن، سرباز زد. رسول خدا ﷺ فرمود: بخور زیرا من با کسی از نزدیک سخن می‌گویم (جبرئیل) که شما سخن نمی‌گویید».

۴۸۰- «وَفِي رِوَايَةٍ: أَيْ بِدَرٍ، يَعْنِي: طَبَقًا فِيهِ خَضِرَاتٌ».

ترجمه: «و در روایتی آمده است که یک سینی نزد آنحضرت ﷺ آوردند که در آن، انواع سبزی وجود داشت».

باب (۴۸): وضوی کودکان

۴۸۱- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ عَلَى قَبْرِ مَنْبُودٍ فَأَمَّهُمْ وَصَفُّوا عَلَيْهِ».

(بخاری: ۸۵۷)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: گذر رسول الله ﷺ بر قبری دور افتاده و تنها افتاد. بر آن قبر، نماز جنازه خواند و حاضران پشت سر ایشان صف بستند و نماز خواندند». (ابن عباس هم که در آن زمان، کودکی نابالغ بود، جزو نمازگزاران بود).

۴۸۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى

كُلِّ مُحْتَلِمٍ»». (بخاری: ۸۵۸)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «غسل روز جمعه، بر هر شخص بالغ، واجب است»».

۴۸۳- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَ قَدْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: شَهِدْتَ الْخُرُوجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟

قَالَ: نَعَمْ، وَلَوْلَا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ، يَعْنِي مِنْ صَغَرِهِ، أَيْ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ، ثُمَّ خَطَبَ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ، فَوَعَّظَهُنَّ، وَذَكَرَهُنَّ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَصَدَّقْنَ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُهَوِّي بِيَدِهَا إِلَى حَلْقِهَا تُلْقِي فِي ثَوْبِ بِلَالٍ، ثُمَّ أَتَى هُوَ وَبِلَالُ الْبَيْتِ». (بخاری: ۸۶۳)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: شخصی از من پرسید: آیا با رسول الله ﷺ به عیدگاه رفته‌ای؟ گفتم: بلی. ولی اگر خویشاوندی نزدیک، با رسول الله ﷺ نمی‌داشتم، به علت خرد سالی، نمی‌توانستم با ایشان به عیدگاه بروم. آنحضرت ﷺ کنار پرچمی که بر سر در منزل کثیر بن صلت نصب شده بود، تشریف برد و خطبه خواند. سپس به مجلس زنان رفت و آنان را موعظه و ارشاد نمود و امر به صدقه فرمود. آنگاه، زنان شروع به دادن صدقه نمودند. یکی انگشتر، دیگری النگو و آن دیگر، زیور آلات خود را بیرون می‌آورد و در چادر بلال می‌انداخت. سپس، رسول خدا ﷺ و بلال به خانه برگشتند».

باب (۴۹): رفتن زنان به مسجد در شب و تاریکی

۴۸۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا اسْتَأْذَنْكُمْ نِسَاؤُكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَأَذِّنُوا لَهُنَّ». (بخاری: ۸۶۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر همسران شما اجازه خواستند تا شبها به مسجد بروند، به آنان اجازه دهید».

۱۱- کتاب نماز جمعه

باب (۱): فرض بودن نماز جمعه

۴۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيَدَ أَنَّهُمْ أَوْثُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَذَا اللَّهُ، فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ: الْيَهُودُ عَدَا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ عَدٍ». (بخاری: ۸۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ما در دنیا، آخرین امت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امتها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده اند. سپس، خداوند روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، خداوند ما را بدان (روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است».

باب (۲): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه

۴۸۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَأَنْ يَسْتَنَّ، وَأَنْ يَمَسَّ طَيِّبًا إِنْ وَجَدَ». (بخاری: ۸۸۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: گواهی می دهم بر اینکه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «غسل روز جمعه و مسواک زدن، بر هر فرد بالغ و مسلمان، واجب است. و اگر به مواد خوشبو، دسترسی داشت، استفاده کند».

باب (۳): فضیلت روز جمعه

۴۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَهُ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي

السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ».

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نماید و اول وقت برای نماز جمعه برود، گویا شتری صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا گاو صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا قوچی صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا یک مرغ صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا یک تخم مرغ صدقه نموده است. ولی زمانی که امام برای ایراد خطبه برخیزد، فرشتگان (قلم و کاغذ خود را جمع کرده) به خطبه گوش می‌دهند».

باب (۴): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه

۴۸۸- «عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طَهْرٍ وَيَدْهِنُ مِنْ دُهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يَصِلُ مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ، إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى»». (بخاری: ۸۸۳)

ترجمه: «سلمان فارسی رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، روز جمعه غسل کند و حتی المقدور، خود را پاکیزه نماید و از روغن یا مواد خوشبویی که در اختیار دارد، استفاده کند. سپس، برای نماز جمعه برود و در مسجد نیز از روی شانه‌های مردم، عبور نکند و آنچه برایش مقدّر شده است، نماز بخواند و با دقت و رعایت سکوت، به خطبه امام، گوش فرا دهد، تمام گناهانش از جمعه قبل تا این جمعه، بخشیده خواهند شد».

۴۸۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: ذَكِّرُوا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «اغْتَسِلُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاغْسِلُوا رُءُوسَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَكُونُوا جُنُبًا، وَأَصِيبُوا مِنَ الطَّيِّبِ». فَقَالَ: «أَمَّا الْغُسْلُ فَنَعَمْ، وَأَمَّا الطَّيِّبُ فَلَا أَدْرِي»». (بخاری: ۸۸۴)

ترجمه: «از عبدالله بن عباس رضی الله عنه پرسیدند: مردم می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «روز جمعه غسل کنید و سرهایتان را بشوید اگر چه جنب نباشید و همچنین از مواد خوشبو استفاده نمایید»؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: در مورد دستور به غسل، بلی. اما در مورد استفاده از مواد خوشبو، آن را به خاطر ندارم».

باب (۵): پوشیدن بهترین لباس

۴۹۰- «عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى حُلَّةَ سَيَرَاءٍ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَلِلْوَفْدِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خَلَقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ». ثُمَّ جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا حُلٌّ، فَأَعْطَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ مِنْهَا حُلَّةً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَسَوْنِيهَا وَقَدْ قُلْتَ فِي حُلَّةِ عِطَارِدٍ مَا قُلْتَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا». فَكَسَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ أَخَا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا». (بخاری: ۸۸۶)

ترجمه: «عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پارچه ابریشمی را دید که در آستانه مسجد النبی ﷺ برای فروش به نمایش گذاشته شده بود. عرض کرد: ای رسول خدا! چقدر خوب است، اگر شما این پارچه را بخرید و در روزهای جمعه و هنگام ملاقات با هیئت‌هایی که به خدمت شما می‌رسند، آن را بپوشید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه پارچه‌ها را کسانی می‌پوشند که از نعمت‌های آخرت، سهمی نداشته باشند». پس از مدتی، چند دست لباس از همان پارچه، به آنحضرت ﷺ هدیه دادند. رسول خدا ﷺ یکی از آنها را به عمر ﷺ داد. ایشان عرض کرد: یا رسول الله! این پارچه را به من بخشیدی تا بپوشم در حالی که قبلاً پوشیدن آن را مذمت فرمودی. رسول خدا ﷺ فرمود: «من آن را نداده‌ام که بپوشی». بعداً عمر ﷺ آن پارچه را برای برادر مشرک خود که در مکه بود، فرستاد».

باب (۶): مسواک زدن در روز جمعه

۴۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي، أَوْ عَلَى النَّاسِ، لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ»». (بخاری: ۸۸۷)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر بر امت من، یا بر مردم دشوار نمی‌شد، به آنان دستور می‌دادم که برای هر نماز، مسواک بزنند»».

۴۹۲- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْثَرْتُ عَلَيْكُمُ فِي السَّوَاكِ»». (بخاری: ۸۸۸)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در مورد مسواک زدن، به شما زیاد تأکید نمودم»».

باب (۷): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده میشود

۴۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ ﴿الْم ﴿۱﴾

تَنْزِيلُ السَّجْدَةِ، وَ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾». (بخاری: ۸۹۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز فجر روز جمعه، بیشتر سوره های سجده سوره الف **تَنْزِيلُ** و دهر **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ** را تلاوت می کرد.

باب (۸): نماز جمعه در روستاها و شهرها

۴۹۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، الْإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْحَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». قَالَ: وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»». (بخاری: ۸۹۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کدام از شما مسئول است، و از هریک از شما، در مورد زیر دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسئول رعیت می باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می باشد. زن در خانه شوهر، مسئول زیر دستان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت های دیگرش، سؤال خواهد شد». راوی می گوید: به گمانم آنحضرت صلی الله علیه و آله این جمله را نیز افزود که «مرد هم مسئول مال پدر خود می باشد. و همه شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیت تان، سؤال خواهد شد».

باب (۹): آیا بر کسی که نماز جمعه واجب نیست غسل جمعه واجب است؟

۴۹۵- «حَدِيثُ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» تقدم قريباً وزاد هنا في آخره: ثُمَّ قَالَ: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ»». (بخاری: ۸۹۷)

ترجمه: «حدیث ابوهریره رضی الله عنه درباره اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ما در دنیا، آخرین امت هستیم. اما روز قیامت، پیشگام همه خواهیم بود»، بیان گردید. در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «در هر هفت روز، یک بار، غسل کردن بر هر مسلمان، واجب و ضروری است. یعنی هفته ای یک بار، باید سر و بدن خود را بشوید».

باب (۱۰): نماز جمعه بر چه کسی و تا چه فاصله ای فرض است؟

۴۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَتَنَابُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِي، فَيَأْتُونَ فِي الْغُبَارِ، يُصِيبُهُمُ الْغُبَارُ وَالْعَرَقُ، فَيَخْرُجُ مِنْهُمْ الْعَرَقُ، فَأَتَى

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وَهُوَ عِنْدِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ أَنَّكُمْ تَطَهَّرْتُمْ لَيَوْمِكُمْ هَذَا».
(بخاری: ۹۰۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها، همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله، می گوید: مردم، روز جمعه از خانه های خود و از عوالی (مکانی در چهار میلی مدینه) به طور نوبتی برای شرکت در نماز جمعه می آمدند. و لباسهای شان در اثر عرق و گرد و خاک، بد بو می شد. روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه من بود که یک نفر از آنان، نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چقدر خوب بود اگر شما برای این روز، طهارت یعنی غسل می کردید».

۴۹۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ مَهَنَةً أَنْفُسِهِمْ، وَكَانُوا إِذَا رَاحُوا إِلَى الْجُمُعَةِ رَاحُوا فِي هَيْئَتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُمْ: «لَوْ اغْتَسَلْتُمْ»». (بخاری: ۹۰۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: مردم، خودشان کارهایشان را انجام می دادند و با همان لباس های کار، برای ادای نماز جمعه می آمدند. به آنان گفته شد: «چقدر خوب بود اگر امروز غسل می کردید».

۴۹۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ».
(بخاری: ۹۰۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نماز جمعه را پس از زوال آفتاب می خواند».

باب (۱۱): اگر روز جمعه هوا گرم بود

۴۹۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَدَّ الْبَرْدُ بَكَرَ بِالصَّلَاةِ، وَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ أَبْرَدَ بِالصَّلَاةِ، يَغْنِي الْجُمُعَةَ».

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در زمستان که هوا سخت سرد می شد، نماز جمعه را زود می خواند و در تابستان که هوا سخت گرم می شد، آن را به تاخیر می انداخت».

باب (۱۲): رفتن به نماز جمعه

۵۰۰- «عَنْ أَبِي عَبَسٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ، وَهُوَ ذَاهِبٌ إِلَى الْجُمُعَةِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ»». (بخاری: ۹۰۷)

ترجمه: «ابو عبس رضی الله عنه در حالی که برای نماز جمعه می رفت، گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر کس که قدم هایش در راه خدا گردآلود شوند، آتش دوزخ بر او حرام خواهد شد».

باب (۱۳): نباید کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند نماید

و خودش بجایش بنشیند

۵۰۱- «عن ابنِ عمرَ رضی الله عنهما قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ. قِيلَ الْجُمُعَةُ؟ قَالَ: الْجُمُعَةُ وَغَيْرُهَا». (بخاری: ۹۱۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ نهی کرد از اینکه کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند کرده و خود بجایش بنشیند. سؤال شد: آیا این حکم، برای روز جمعه است؟ فرمود: برای روز جمعه و غیره جمعه است».

باب (۱۴): اذان روز جمعه

۵۰۲- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّدَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوَّلُهُ إِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رضی الله عنهما، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ رضی الله عنه وَكَثُرَ النَّاسُ زَادَ النَّدَاءُ الثَّالِثَ عَلَى الزُّورَاءِ». (بخاری: ۹۱۲)

ترجمه: «سائب بن یزید رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اذان جمعه همان اذان اول بود که جلوی منبر گفته می شد آنهم وقتی که امام برای ایراد خطبه، بالای منبر می رفت. اما در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه وقتی جمعیت زیاد شد، اذان سوم بالای زوراء گفته شد و اضافه گردید».

باب (۱۵): یک مؤذن در روز جمعه

۵۰۳- وَ عَنْهُ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ لِلنَّبِيِّ ﷺ مُؤَذِّنٌ غَيْرَ وَاحِدٍ وَكَانَ التَّأْذِينُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ، يَعْنِي عَلَى الْمِنْبَرِ». (بخاری: ۹۱۳)

ترجمه: «و در روایتی از سائب بن یزید آمده است که: رسول الله ﷺ یک مؤذن بیشتر نداشت. و اذان روز جمعه هم، زمانی که امام روی منبر می نشست، گفته می شد».

باب (۱۶): امام، روز جمعه بالای منبر به صدای اذان پاسخ دهد

۵۰۴- «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ رضی الله عنه: أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا أَدَّنَ الْمُؤَذِّنُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ رضی الله عنه: وَأَنَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: وَأَنَا، فَلَمَّا أَنْ قَضَى التَّأْذِينَ، قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، حِينَ أَدَّنَ الْمُؤَذِّنُ، يَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ مِنِّي مِنْ مَقَالَتِي». (بخاری: ۹۱۴)

ترجمه: «معاویه رضی الله عنه روز جمعه بر منبر نشسته بود. هنگامی که مؤذن الله اکبر گفت، او نیز الله اکبر گفت. و هنگامی که مؤذن اشهدان لا اله الا الله گفت، ایشان نیز آن را تکرار کرد. وقتی مؤذن أشهد أن محمدا رسول الله گفت، معاویه نیز آن را تکرار نمود. تا این که اذان به پایان رسید آنگاه، فرمود: ای مردم! من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین جایگاه شنیدم که هنگام اذان گفتن مؤذن، این گونه که از من شنیدید، عمل می کند».

باب (۱۷): خطبه خواندن بالای منبر

۵۰۵- «حَدِيثُ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه فِي أَمْرِ الْمُنْبَرِ تَقَدَّمَ وَذَكَرُ صَلَاتِهِ الْقَهْقَرَى، وَزَادَ فِي هَذِهِ: فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتُمُوا وَلِتَعْلَمُوا صَلَاتِي»». (بخاری: ۹۱۷)

ترجمه: «حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه درباره نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه و آله بالای منبر و پایین آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله هنگام سجده، قبلاً بیان شد. علاوه بر آن، در این حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اتمام نماز، فرمود: «ای مردم! من این عمل را بخاطر آن انجام دادم که شما به من اقتدا کنید و کیفیت نماز خواندن مرا بیاموزید»».

۵۰۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ جِدْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَلَمَّا وَضَعَ لَهُ الْمُنْبَرُ، سَمِعْنَا لِلْجِدْعِ مِثْلَ أَصْوَاتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ». (بخاری: ۹۱۸)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدا بر تنه درختی تکیه می کرد و خطبه می خواند. ولی پس از اینکه برای آنحضرت صلی الله علیه و آله منبری ساختند، آن تنه درخت (که دیگر مورد استفاده قرار نمی گرفت) به آه و ناله درآمد و مانند شتر آبستن، می نالید. تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و دست (مبارکش) را (جهت تسلی) بر روی آن کشید».

باب (۱۸): خطبه خواندن در حالت ایستاده

۵۰۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَخْطُبُ قَائِمًا، ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ، كَمَا تَفْعَلُونَ الْآنَ». (بخاری: ۹۲۰)

ترجمه: «عبد الله ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده خطبه را آغاز می کرد. سپس اندکی می نشست و آنگاه دوباره بلند می شد. همانطور که امروز نیز رائج است».

باب (۱۹): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثنای خداوند در خطبه

۵۰۸- «عَنْ عَمْرِو بْنِ تَغْلِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُنِيَ بِمَالٍ أَوْ سَبِيٍّ، فَقَسَمَهُ، فَأَعْطَى رَجُلًا وَتَرَكَ رَجُلًا، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ، وَأَدْعُ الرَّجُلَ، وَالَّذِي أَدْعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي، وَلَكِنْ أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا أَرَى فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ، وَأَكُلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغَىِّ وَالْخَيْرِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبٍ». فَوَاللَّهِ مَا أَحِبُّ أَنْ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ التَّعَمِّ». (بخاری: ۹۲۳)

ترجمه: «عمرو بن تغلب رضی الله عنه می گوید: مقداری مال یا چند تن اسیر جنگی، نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ آنها را تقسیم نمود. افرادی را از این مال، داد و تعدادی را نداد. به آنحضرت ﷺ خبر رسید که آنانی که سهمی نبرده‌اند، ناخشنود هستند. رسول الله ﷺ پس از حمد و ثنای خدا، فرمود: «اما بعد: بخدا سوگند، من به بعضی از این اموال، می‌دهم و به بعضی دیگر، نمی‌دهم. اما آنانی را که نداده‌ام، نزد من محبوب‌تراند از کسانی که به آنها مال داده‌ام. زیرا من به کسانی که در آنها حرص و طمع می‌بینم، می‌دهم. و برخی دیگر را به خیری که خداوند در دل‌هایشان قرار داده است، می‌سپارم. و عمرو بن تغلب از آنان است». عمرو بن تغلب می‌گوید: به خدا سوگند که این سخن رسول الله ﷺ برای من از شتران سرخ رنگ نیز محبوب‌تر بود».

۵۰۹- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَشِيَّةً بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ». (بخاری: ۹۲۵)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ شبی پس از نماز عشاء، بلند شد و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «اما بعد»». (و سخنرانی نمود).

۵۱۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِنْبَرَ، وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَهُ مُتَعَطِّفًا مِلْحَقَةً عَلَى مَنْكِبَيْهِ، قَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ بِعَصَابَةٍ دَسَمَةٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِلَيَّ» فَثَابُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنَ الْأَنْصَارِ يَقْلُونَ وَيَكْثُرُ النَّاسُ، فَمَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَضُرَّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعَ فِيهِ أَحَدًا، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری: ۹۲۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: آخرین باری که رسول الله ﷺ بر منبر نشست، چادری بر روی شانه‌های (مبارکش) انداخته و پارچه‌ای بر سرش بسته بود. آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثنای

خداوند، فرمود: «ای مردم! نزدیک‌تر بیایید». مردم نیز هجوم آوردند و نزدیک آمدند. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «اما بعد: این گروه انصار به تدریج کم می‌شوند در حالی که سایر مردم، روز به روز زیاد می‌شوند. پس هر کس از امت محمد ﷺ که به مقامی رسید و توان نفع و ضرر به مردم را داشت، از نیکوکاران انصار قدردانی کند و از خطاکاران آنها، گذشت نماید».

باب (۲۰): امام در اثنای خطبه، به شخصی که وارد مسجد می‌شود امر نماید تا دو رکعت نماز بخواند

۵۱۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «أَصَلَّيْتَ يَا فُلَانٌ؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «فَمَ فَارَكْتَ رَكْعَتَيْنِ؟». (بخاری: ۹۳۰)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از روزهای جمعه که رسول خدا ﷺ در حال ایراد خطبه بود، شخصی وارد مسجد شد و نشست. آنحضرت ﷺ فرمود: «یا فلانی! آیا نماز خوانده‌ای؟» گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «برخیز و دو رکعت نماز بخوان»». (یعنی تحية المسجد)

باب (۲۱): طلب باران در خطبه روز جمعه

۵۱۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ فِي يَوْمٍ جُمُعَةٍ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْمَالُ وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَرَعَةً، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا وَضَعَهَا حَتَّى تَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ عَنْ مَنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَمُطِرْنَا يَوْمَنَا ذَلِكَ، وَمِنَ الْعَدِ وَبَعْدَ الْعَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ حَتَّى الْجُمُعَةِ الْآخَرَى، وَقَامَ ذَلِكَ الْأَعْرَابِيُّ أَوْ قَالَ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَهْدِمُ الْبِنَاءَ وَغَرِقَ الْمَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا». فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ السَّحَابِ إِلَّا انْفَرَجَتْ، وَصَارَتِ الْمَدِينَةُ مِثْلَ الْجُوبَةِ، وَسَالَ الْوَادِي قَنَاةَ شَهْرًا، وَلَمْ يَجِ أَحَدٌ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلَّا حَدَّثَ بِالْجُودِ». (بخاری: ۹۳۳)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ مردم دچار قحطسالی شدند. در یکی از روزهای جمعه که رسول الله ﷺ مشغول ایراد خطبه بود، یکی از اعراب بادیه نشین برخاست و گفت: یا رسول خدا! دام‌ها هلاک شدند و اهل و عیال گرسنه‌اند. برای ما از خدا طلب باران کن. آنحضرت ﷺ دست‌هایش را بلند کرد در حالی که هیچ ابری در آسمان مشاهده نمی‌شد. راوی می‌گوید: سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، هنوز آنحضرت ﷺ از دعا فارغ نشده بود که آسمان مدینه، از ابرهایی مانند کوه،

پوشیده شد. پس از خطبه، وقتی که رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد، قطره‌های باران از محاسن مبارک ایشان، سرازیر بود. روز دوم، سوم، چهارم و تا جمعه بعد، باران ادامه پیدا کرد. در جمعه بعد، همان بادیه نشین یا شخص دیگری از میان جمع، بلند شد و گفت: ای رسول خدا! خانه‌ها خراب شد، اموال و دام‌ها غرق شدند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول الله ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا! باران را از مدینه به حوالی آن، منتقل ساز». پس به هر پاره ابری که اشاره می‌کرد، پراکنده می‌شد. و اینگونه، ابرها به اطراف مدینه پراکنده شدند و آسمان مدینه به شکل دایره‌ای خالی از ابر درآمد. و در اثر باران، رودخانه قنات تا یک ماه جاری بود. و هرکس از اطراف مدینه می‌آمد، خبر از بارندگی مطلوب می‌داد.»

باب (۲۲): خاموش نشستن و گوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه

۵۱۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ: أَنْصِتْ، وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ، فَقَدْ لَغَوْتَ»». (بخاری: ۹۳۴)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر روز جمعه که امام مشغول ایراد خطبه است، به کسی که در مجاورت، نشسته است، بگویی: ساکت باش، سخن بیهوده‌ای گفته‌ای»».

باب (۲۳): لحظه اجابت دعا در روز جمعه

۵۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «فِيهِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ». وَأَشَارَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا». (بخاری: ۹۳۵)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ درمورد روز جمعه، سخن گفت و فرمود: «در روز جمعه، ساعتی وجود دارد که اگر بنده مومن، در آن لحظه، نماز بخواند و دعا کند، خداوند متعال دعایش را مستجاب خواهد کرد». و با حرکات دست، کوتاهی آن لحظه را نشان داد».

باب (۲۴): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند.

۵۱۵- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَتْ عِيرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، فَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱]». (بخاری: ۹۳۶)

ترجمه: «جابر ابن عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: در یکی از روزهای جمعه که آنحضرت ﷺ مشغول خواندن خطبه بود و ما منتظر نماز بودیم، کاروانی از غله وارد مدینه شد. مردم برخاسته و بسوی کاروان رفتند. فقط

دوازده نفر، نزد رسول الله ﷺ باقی ماند. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱] یعنی هنگامی که تجارت یا سرگرمی ای را ببینند، از اطراف تو پراکنده می‌شوند و تو را ایستاده رها می‌کنند». (این واقعه در ابتدای اسلام بود و مردم به احکام دین، آشنایی کامل نداشتند).

باب (۲۵): نمازهای سنت قبل و بعد از نماز جمعه

۵۱۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ لَا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ». (بخاری: ۹۳۷)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ دو رکعت قبل از نماز ظهر، دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب در خانه‌اش می‌خواند. و دو رکعت بعد از نماز عشاء می‌خواند. و بعد از نماز جمعه، نمازی نمی‌خواند مگر زمانی که به خانه‌اش برمی‌گشت. آنگاه، در منزل دو رکعت نماز می‌گزارد».

احکام نماز خوف

باب (۱): نماز خوف

۵۱۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَبْلَ نَجْدٍ، فَوَارَيْنَا الْعَدُوَّ، فَصَافَقْنَا لَهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُصَلِّي لَنَا، فَقَامَتْ طَائِفَةٌ مَعَهُ تُصَلِّي وَأَقْبَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَدُوِّ، وَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بَيْنَ مَعَهُ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا مَكَانَ الطَّائِفَةِ الَّتِي لَمْ تُصَلِّ، فَجَاءُوا فَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بِهِمْ رُكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَكَعَ لِنَفْسِهِ رُكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ». (بخاری: ۹۴۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به سوی نجد می رفتیم. در آنجا، با دشمن روبرو شدیم و در برابر یکدیگر، صف بستیم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نماز را اقامه کرد. یک گروه از ما در برابر دشمن ایستاد و گروهی دیگر، پشت سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم به نماز اقتداء کرد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همراه این گروه، یک رکوع و دو سجده بجا آورد. سپس این گروه، به مصاف دشمن رفت و گروهی که مواظب حمله دشمن بود، آمد و به آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقتداء نمود. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با این گروه نیز یک رکوع و دو سجده بجا آورد و سلام گفت. آنگاه، هر کدام از آن دو گروه، برخاستند و یک رکوع و دو سجده باقیمانده را به تنهایی ادا نمودند».

باب (۲): نماز خوف در حالت سواره و پیاده

۵۱۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما - فِي رِوَايَةٍ - قَالَ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُصَلُّوا قِيَامًا وَرُكْبَانًا». (بخاری: ۹۴۳)

ترجمه: «در یک روایت از ابن عمر رضی اللہ عنہما آمده است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر تعداد افراد دشمن زیاد بود و ترس شدید به وجود آمد، می توان در حالت ایستاده و سوار بر مرکب، یا به هر شکل ممکن، نماز خواند».

باب (۳): در حالت هجوم و دفاع در جنگ، می توان سواره و با اشاره، نماز خواند
 ۵۱۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنَا لَمَّا رَجَعَ مِنَ الْأَحْزَابِ: «لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَأَذْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يَرُدْ مِنَّا ذَلِكَ، فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُعَنَّفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ». (بخاری: ۹۴۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جنگ احزاب، فرمود: «هیچ کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه». در مسیر راه، قبل از رسیدن به بنی قریظه، وقت نماز عصر فرا رسید. بعضی ها گفتند: ما تا به بنی قریظه نرسیم، نماز عصر را نمی خوانیم. برخی دیگر گفتند: ما نماز می خوانیم زیرا منظور آنحضرت ﷺ این نبود که نماز نخوانیم. (و اینگونه، بعضی ها در مسیر و بعضی ها در بنی قریظه، نماز عصر را خواندند). پیامبر اکرم ﷺ پس از اطلاع از اختلاف عمل آنها، هیچ کدام را سرزنش نکرد». (برای توضیح بیشتر، به کتاب المغازی مراجعه شود).

آداب عیدین

آداب نماز عیدین و جشن روز عید

باب (۱): حمل سپر و نیزه در روز عید

۵۲۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ، تُغَيَّيَانِ بِغَنَاءٍ بُعَاثَ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَأَنْتَهَرَنِي، وَقَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «دَعُهُمَا». فَلَمَّا عَقَلَ غَمَزَتْهُمَا فَخَرَجَتَا». (بخاری: ۹۴۹)

ترجمه: «ام‌المومنین؛ عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ می‌گوید: (روز عید) دو دختر بچه در خانه من، مشغول خواندن سرود جنگ بعثت، بودند که رسول الله ﷺ وارد شد و برای استراحت، به رختخواب رفت و چهره خود را برگرداند. چند لحظه بعد، ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد خانه شد و با دیدن این صحنه، مرا سرزنش کرد و فرمود: صدای شیطان در خانه پیامبر؟! رسول الله ﷺ رو به ابوبکر کرد و فرمود: «آنان را به حال خود بگذار». عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: پس از اینکه ابوبکر سرگرم کاری دیگر شد، من با اشاره به آنها گفتم که بروید. و آنها رفتند».

باب (۲): خوردن چیزی قبل از رفتن به نماز عید فطر

۵۲۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَغْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمْرَاتٍ. وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَيَأْكُلُهُنَّ وَثْرًا». (بخاری: ۹۵۳)

ترجمه: «انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز عید فطر تا چند عدد خرما نمی‌خورد، به عیدگاه تشریف نمی‌برد. و در روایتی دیگر آمده است که در خوردن آنها، عدد فرد را رعایت می‌کرد».

باب (۳): خوردن در روز عید قربان

۵۲۲- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا»».

(بخاری: ۹۵۱)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ در خطبه روز عید، فرمود: اولین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز بخوانیم. سپس، به خانه های خود برگردیم و قربانی کنیم. و هرکس، چنین کند، به سنت ما عمل کرده است»».

۵۲۳- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الْأَضْحَى بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَنَسَكَ نُسْكَانَا فَقَدْ أَصَابَ النُّسْكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ قَبْلَ الصَّلَاةِ وَلَا نُسْكَ لَهُ». فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ، خَالُ الْبَرَاءِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنِّي نَسَكْتُ شَاتِي قَبْلَ الصَّلَاةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمَ أَكْلٍ وَشَرْبٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ شَاتِي أَوَّلَ مَا يُذْبَحُ فِي بَيْتِي، فَذَبَحْتُ شَاتِي وَتَعَدَّيْتُ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الصَّلَاةَ، قَالَ: «شَاؤُكَ شَاءُ لَحْمٍ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّ عِنْدَنَا عَنَاقًا لَنَا جَدَعَةً هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْنِ، أَفَتَجْزِي عَنِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ»».

(بخاری: ۹۵۵)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ در خطبه نماز عید قربان، فرمود: «هر کس که مثل ما نماز بخواند و بعد از نماز، مثل ما قربانی کند، قربانی اش بجا می باشد. و هر کس که قبل از نماز، ذبح کند، از او پذیرفته نمی شود». راوی می گوید: دایی من؛ ابو بردة؛ عرض کرد: یا رسول الله! من قبل از نماز، قربانی خود را ذبح نمودم چون فکر می کردم که امروز، روز خوردن و نوشیدن است. و همچنین دوست داشتم که نخست، گوسفندم در خانه ام ذبح گردد. لذا قبل از اینکه به نماز بیایم، از گوشت آن خوردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «گوسفند تو برای گوشت خوردن، ذبح شده است». ابو بردة گفت: ما یک ماده بزغاله خرد سالی داریم که از دو گوسفند، نزد من پسندیده تر است. آیا قربانی کردن آن، درست است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اما بعد از تو، برای کسی دیگر، جایز نیست»».

باب (۴): رفتن به عیدگاه بدون منبر

۵۲۴- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى إِلَى الْمُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلَاةَ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيُعْظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ، فَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قِطْعَهُ، أَوْ يَأْمُرَ

بِشَيْءٍ أَمَرَ بِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرِ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمُصَلَّى، إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُرِيدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَجَبَدْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَدَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلَاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: غَيَّرْتُمْ وَاللَّهِ. فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ، قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ. فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا لَا أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَجَعَلْنَاهَا قَبْلَ الصَّلَاةِ». (بخاری: ۹۵۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم روز عید فطر و عید قربان، به عیدگاه می رفت و اولین کاری که انجام می داد، برگذاری نماز بود. پس از اتمام نماز، مقابل نمازگزارانی که در صفها نشسته بودند، می ایستاد و به موعظه آنها می پرداخت، آنان را وصیت می کرد و دستورات لازم را صادر می فرمود. و اگر می خواست لشکری را به جایی اعزام نماید، یا دستور انجام کار دیگری بدهد، در همانجا اقدام می کرد. آنگاه، بر می گشت. راوی می گوید: پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مردم به همین شیوه عمل می کردند تا زمان مروان، فرا رسید. روزی با مروان که حاکم مدینه بود به عیدگاه رفتیم. در آنجا، منبری وجود داشت که کثیر بن صلت آن را ساخته بود. ناگهان، متوجه شدم که مروان می خواهد قبل از نماز، بالای منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پایین کشیدم. ولی او خود را از دست من، رها ساخت و بالای منبر رفت و قبل از نماز، بایراد خطبه پرداخت. گفتم: بخدا سوگند، شما سنت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را تغییر دادید. مروان گفت: ای ابوسعید! آنچه را تو میدانی اکنون نمی شود بر آن عمل کرد. گفتم: به خدا سوگند، آنچه را که می دانم، بهتر است از آنچه که نمی دانم. (یعنی خطبه بعد از نماز، بهتر است از خطبه قبل از نماز). مروان گفت: چون مردم بعد از نماز، برای شنیدن خطبه ما نمی نشینند، بدینجهت آنرا قبل از نماز، خواندم».

باب (۵): پیاده و سواره رفتن به عیدگاه و نماز خواندن بدون اذان و اقامه

۵۲۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہما قَالَا: لَمْ يَكُنْ يُؤَدَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلَا يَوْمَ الْأَضْحَى». (بخاری: ۹۶۰)

ترجمه: «ابن عباس و جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہما می گویند: روزهای عید فطر و عید قربان، برای نماز عید، اذان گفته نمی شد».

باب (۶): خطبه عیدین بعد از نماز است

۵۲۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ رضی اللہ عنہم، فَكُلُّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ قَبْلَ الْخُطْبَةِ». (بخاری: ۹۶۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نماز عید را پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه خواندم. همه این بزرگواران، نماز عید را قبل از خطبه می خواندند».

باب (۷): فضیلت اعمال نیک در ایام تشریق

۵۲۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَا الْعَمَلُ فِي أَيَّامٍ أَفْضَلَ مِنْهَا فِي هَذِهِ». قَالُوا: وَلَا الْجِهَادُ؟ قَالَ: «وَلَا الْجِهَادُ إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ يُخَاطِرُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَلَمْ يَرْجِعْ بِشَيْءٍ» (بخاری: ۹۶۹)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ عملی در ایام سال، بهتر از انجام آن، در این ایام (دهه اول ذی الحجه) نیست». پرسیدند: حتی جهاد؟ فرمود: «جهاد نیز با اعمال نیک این روزها، برابری نمی کند. مگر کسیکه با جان و مال خود در راه خدا بیرون شود و هیچ چیز را برنگرداند».

باب (۸): تکبیر گفتن در ایام (منّا) و هنگام رفتن به عرفات

۵۲۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّلِيَةِ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله؟ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمَلَبِّي لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ فَلَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ» (بخاری: ۹۷۰)

ترجمه: «از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت است که از او پرسیدند: شما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه لبیک می گفتید؟ انس رضی الله عنه گفت: برخی لبیک و عده ای تکبیر می گفتند و هیچکدام مورد اعتراض قرار نمی گرفت».

باب (۹): نحر شتر و ذبح گوسفند و گاو، روز عید در عیدگاه

۵۲۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَنْحَرُ أَوْ يَذْبَحُ بِالْمُصَلَّى» (بخاری: ۹۸۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در عیدگاه، شتر را نحر و یا حیوان دیگری را ذبح می کرد». (یعنی قربانی می نمود).

باب (۱۰): تغییر راه رفت و برگشت به عیدگاه در روز عید

۵۳۰- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدِ خَالَفَ الطَّرِيقَ» (بخاری: ۹۸۶)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز عید، از یک راه به عیدگاه می رفت و از راه دیگری، بر می گشت».

۵۳۱- قَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتُرُنِي وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعَهُمْ، أَمَّا بَنِي أَرْفَدَةَ». (بخاری: ۹۸۸)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: رسول الله ﷺ مرا با چادری پوشانید و من به بازی گروهی از حبشی ها در مسجد، نگاه می کردم. عمر رضی اللہ عنہ آنها را سرزنش کرد. ولی رسول خدا ﷺ فرمود: « بنی ارفده را بحال خودشان بگذار».

ابواب نماز وتر

باب (۱): آنچه درباره نماز وتر آمده است

۵۳۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلَاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمْ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً، تُؤْتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى»». (بخاری: ۹۹۰)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: شخصی از رسول الله ﷺ درباره نماز شب، سؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نماز شب، دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. اگر کسی احتمال داد که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت بخواند تا نمازهایی را که خوانده است، وتر شوند»».

۵۳۳- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، كَانَتْ تِلْكَ صَلَاتِهِ-تَغْنِي بِاللَّيْلِ- فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ حَمْسِينَ آيَةً، قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الْيَمَنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوَدُّنُ لِلصَّلَاةِ»». (بخاری: ۹۹۴)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می فرماید: رسول الله ﷺ یازده رکعت، نماز شب می خواند و سجده را در آنها به اندازه ای که یک نفر از شما پنجاه آیه بخواند، طولانی می کرد. و قبل از نماز فجر، دو رکعت می خواند. سپس، به پهلو راست، دراز می کشید. تا اینکه مؤذن می آمد و او را برای نماز صبح، فرا می خواند»».

باب (۲): اوقات نماز وتر

۵۳۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كُلُّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتَهَى وَثَرُهُ إِلَى السَّحَرِ»». (بخاری: ۹۹۶)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در تمام بخشهای شب، نماز وتر را می خواند. و آخرین وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود»».

باب (۳): نماز وتر، آخرین نماز باشد

۵۳۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلَاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وَتَرًا».

(بخاری: ۹۹۸)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آخرین نماز خود را در شب، وتر قرار دهید».

باب (۴): خواندن نماز وتر بر سواری

۵۳۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُوتِرُ عَلَى الْبَعِيرِ».

(بخاری: ۹۹۹)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر شتر، نماز وتر را می خواند.

باب (۵): خواندن قنوت قبل و بعد از رکوع

۵۳۷- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ: أَقْنَتَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الصُّبْحِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقِيلَ لَهُ: أَوْقَنْتَ قَبْلَ الرُّكُوعِ؟ قَالَ: بَعْدَ الرُّكُوعِ يَسِيرًا».

(بخاری: ۱۰۰۱)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه سؤال شد که آیا رسول الله ﷺ در نماز صبح، قنوت میخواند؟ جواب داد: بلی.

دوباره سؤال شد: آیا قبل از رکوع، قنوت می خواند؟ گفت: مدت کوتاهی، بعد از رکوع نیز می خواند.

۵۳۸- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُنُوتِ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ الْقُنُوتُ، فَقِيلَ لَهُ: قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ. قَالَ: فَإِنَّ فُلَانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ. فَقَالَ:

كَذَبَ، إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا، أَرَاهُ كَانَ بَعَثَ قَوْمًا يَقَالُ لَهُمُ الْقُرَاءُ

زُهَاءَ سَبْعِينَ رَجُلًا إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دُونَ أَوْلَئِكَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ،

فَقَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ».

(بخاری: ۱۰۰۲)

وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِغْلٍ وَذُكْوَانٍ».

ترجمه: «انس رضی الله عنه روایت می کند که از وی درباره خواندن قنوت سؤال کردند، گفت: قنوت، وجود

داشت. پرسیدند: قبل از رکوع یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از رکوع. گفتند: فلانی به نقل از شما گفته است که

قنوت، بعد از رکوع خوانده شود. انس رضی الله عنه گفت: دروغ گفته است. رسول الله ﷺ فقط به مدت یک ماه،

قنوت را بعد از رکوع می خواند و دلیلش هم این بود که رسول الله ﷺ هفتاد نفر را که بنام قراء معروف بودند

به طرف گروهی از مشرکین که با آنها پیمان صلح داشت، اعزام کرد. (مشرکین پیمان را رعایت نکردند و

قاریان را کشتند). رسول الله ﷺ به مدت یک ماه، علیه آنان دعا نمود».

و در روایتی دیگر از انس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله به مدت یک ماه، قنوت خواند و علیه رعل و ذکوان، دعای بد کرد.

۵۳۹- وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ». (بخاری: ۱۰۰۴)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: دعای قنوت در نماز مغرب و صبح، خوانده می شد.

۱۵- کتاب استسقاء

باب (۱): استسقاء (طلب باران)

۵۴۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَسْتَسْقِي وَحَوْلَ رِدَاءِهِ. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ». (بخاری: ۱۰۰۵)

ترجمه: «عبد الله بن زید رضی اللہ عنہ روایت می کند که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم برای دعای باران، از خانه خارج شد. و (پس از دعا) چادرش را (که روی شانه هایش انداخته بود) وارونه کرد. و در روایتی دیگر، دو رکعت نماز خواند».

باب (۲): نفرین پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود: «آنان را به قحط سالی مانند زمان یوسف، مبتلا گردان»

۵۴۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ حَدِيثُ دُعَاءِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم لِلْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى مُضَرَ تَقَدَّمَ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ»». (بخاری: ۱۰۰۶)

ترجمه: «حدیث ابوهریره در مورد دعای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم برای مستضعفان مومن و نفرین علیه طایفه مُضَرَ، قبلاً بیان گردید. در آخر این حدیث، این جمله افزوده شده است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند، بنی غفار را مورد مغفرت قرار دهد و قبیله اسلم را سالم نگهدارد».

۵۴۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِذْبَارًا، قَالَ: «اللَّهُمَّ سَبِّحْ كَسْبِعَ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجَيْفَ، وَيَنْظُرُ أَحَدُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصَلَاةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾﴾ [الدخان: ۱۰]. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّكُمْ

عَايِدُونَ ﴿١٥﴾ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّكُمْ عَايِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٧﴾ فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتِ الدَّخَانُ، وَالْبَطْشَةُ وَاللَّزَامُ وَآيَةُ الرُّومِ». (بخاری: ۱۰۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم با روی گردانی مردم (از اسلام) مواجه گردید، آنان را نفرین کرد و فرمود: «خدایا! آنان را مانند زمان یوسف، دچار هفت سال، قحط سالی بگردان». در نتیجه، آنان (کفار قریش) دچار خشکسالی شدید شدند بطوریکه همه چیز از بین رفت. و مردم از فرط گرسنگی، پوست حیوان، گوشت مرده و حیوانات مردار را می خوردند. و اگر یکی از آنان به سوی آسمان، نگاه می کرد، در اثر گرسنگی، آسمان به نظرش تیره و تار می رسید. سرانجام، ابوسفیان نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد! شما که مردم را به اطاعت خدا و رعایت صله رحم، دعوت می کنید، اکنون قومت در آستانه هلاکت قرار دارد. برای آنان دعا کن.

خداوند می فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾﴾ تا ﴿إِنَّكُمْ عَايِدُونَ ﴿١٥﴾ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾﴾ (منتظر آن روز باش که آسمان بصورت دود، به چشم آنها می آید. و اگر ما اندکی عذاب را برداریم، شما به کفر باز می گردید. و آنروز را که ما آنها را سخت مواخذه می کنیم، بخاطر داشته باش).

راوی می گوید: هدف از این مواخذه سخت، همان روز بدر بود. و همه این پیش گویی های قرآن، یعنی تیره و تار شدن آسمان، مواخذه کبری (بدر) و پیروز شدن رومی ها متحقق شد.

۵۴۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: رُبَّمَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الشَّاعِرِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَىٰ وَجْهِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آله و سلم يَسْتَسْقِي، فَمَا يَنْزِلُ حَتَّىٰ يَجِيْشَ كُلَّ مِزَابٍ، وَهُوَ قَوْلُ أَبِي طَالِبٍ:

وَأَبْيَضُ يَسْتَسْقِي الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَىٰ عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

(بخاری: ۱۰۰۹)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: وقتی که به چهره (مبارک) آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم هنگام دعای باران می نگریستم که هنوز از منبر پائین نیامده بود، آب از همه ناودانها سرازیر می شد، بیاد این شعر ابوطالب می افتادم که در وصف آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم گفته بود: او زیبا رویی است که ابرها از چهره اش طلب باران می کنند. وی حامی یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است».

۵۴۴- «عَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَىٰ بِالْعَبَاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رضی اللہ عنہ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقَوْنَ». (بخاری: ۱۰۱۰)

ترجمه: «وقتی قحطسالی می‌شد عمر بن خطاب رضی الله عنه بوسیله دعای عباس رضی الله عنه طلب باران می‌کرد و میگفت: پروردگارا! ما قبلاً به وسیله پیامبرت صلی الله علیه و آله طلب باران می‌کردیم و شما آب نازل می‌فرمودید، اکنون بوسیله عموی پیامبرمان (یعنی عباس رضی الله عنه) از شما طلب باران می‌کنیم. راوی می‌گوید: (بوسیله دعای عباس باران می‌بارید)».

باب (۳): دعای طلب باران، در مسجد جامع

۵۴۵- «حَدِيثُ أَنَسٍ رضی الله عنه فِي الرَّجُلِ الَّذِي دَخَلَ الْمَسْجِدَ، وَالتَّيَّ رضی الله عنه قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ بِالْغَيْثِ تَكَرَّرَ كَثِيرًا، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: فَمَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا، ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكْتَ الْأَمْوَالُ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُمَسِّكْهَا عَنَّا، قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الْآكَامِ وَالْظَّرَابِ وَبُطُونِ الْأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». قَالَ: فَأَقْلَعَتْ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ». (بخاری: ۱۰۱۳)

ترجمه: «حدیث انس رضی الله عنه درباره مردی که وارد مسجد شد و از پیامبر صلی الله علیه و آله - که مشغول خطبه بود- درخواست دعای باران کرد، قبلاً بیان شد. در این روایت، می‌گوید: شش روز، آفتاب را ندیدیم. (یعنی باران می‌بارید). سرانجام، در جمعه بعد، مردی از همان دروازه، وارد مسجد شد و مقابل آنحضرت صلی الله علیه و آله که مشغول خطبه بود، ایستاد و گفت: دامها هلاک شدند و راه‌ها از بین رفتند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! باران را از روی ما به اطراف، پراکنده ساز و آنرا بر تپه‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و محل روئیدن درختان، هدایت فرما». راوی می‌گوید: بی‌درنگ، باران متوقف شد و ابرها پراکنده گشتند بطوریکه هنگام بیرون شدن از مسجد، در هوای آفتابی، به خانه‌هایمان برگشتیم».

باب (۴): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله

۵۴۶- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّهُ صلی الله علیه و آله رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا». (بخاری: ۱۰۱۴)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: (روز جمعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به سوی مردم، در حال ایراد خطبه بود)، دستهایش را بلند کرد و فرمود: «خدایا! باران برای ما نازل فرما. خدایا! باران برای ما نازل فرما. خدایا! باران برای ما نازل فرما».

باب (۵): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء

۵۴۷- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ رضی اللہ عنہ فِي الاسْتِسْقَاءِ تَقَدَّمَ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: فَحَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَّلَ رِدَاءَهُ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا رَكَعَتَيْنِ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ». (بخاری: ۱۰۲۴)

ترجمه: «حدیث عبدالله بن زید رضی اللہ عنہ درباره استسقاء، قبلاً بیان شد. در این روایت، می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم پشت به مردم و رو به قبله کرد و دعا نمود. سپس، چادر خود را وارونه کرد و دو رکعت نماز، با صدای بلند، اقامه نمود.»

باب (۶): امام دستهایش را در استسقاء، بلند نماید

۵۴۸- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم لَا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلَّا فِي الاسْتِسْقَاءِ، وَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يَرَى بَيَاضَ إِبْطِيهِ». (بخاری: ۱۰۳۱)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بجز دعای استسقاء، برای هیچ دعای دیگری، دست‌ها را بلند نمی‌کرد. و در این دعا، باندازه‌ای دست‌ها را بالا می‌برد که سفیدی زیر بغل (مبارکش) دیده می‌شد.»

باب (۷): آنچه هنگام باریدن باران باید گفت

۵۴۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا». (بخاری: ۱۰۳۲)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می‌فرماید: هرگاه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بارندگی را می‌دید، این دعا را می‌خواند: پروردگارا! باران را سودبخش و مفید بگردان.»

باب (۸): هنگام وزش طوفان و باد شدید

۵۵۰- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ يَقُولُ: كَانَتْ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ إِذَا هَبَّتْ، عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم». (بخاری: ۱۰۳۴)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ می‌گوید: هنگام وزیدن باد تند (طوفان شدید)، چهره مبارک رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم تغییر می‌کرد. و این تغییر، در چهره ایشان، نمایان بود.»

باب (۹): پیامبر ﷺ فرمود: «بوسیله باد صبا، نصرت و یاری شدم»

۵۵۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأَهْلِكَتُ عَادٌ بِالذَّبُورِ»». (بخاری: ۱۰۳۵)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بوسیله باد صبا (باد شرقی)، مرا یاری کرد و قوم عاد بوسیله باد دبور (غربی)، نابود گردید»».

باب (۱۰): آنچه هنگام زلزله و دیگر مصائب، گفته میشود

۵۵۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمِينِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمِينِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: «هَذَا الزَّلَازِلُ وَالْفِتَنُ وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»». (بخاری: ۱۰۳۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ دعا کرد و فرمود: «خدایا! در سرزمین شام و یمن ما برکت نازل فرما». مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! در شام و یمن ما برکت نازل فرما». برای بار دوم، مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «نجد سرزمین فتنه و زلزله است و شاخهای شیطان، از آنجا سر بر می آورند»».

باب (۱۱): کسی جز خدا نمیداند که چه زمانی باران می بارد

۵۵۳- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ: لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي عَدِيٍّ، وَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الْأَرْحَامِ، وَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَادًّا تَكْسِبُ عَدًّا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ»». (بخاری: ۱۰۳۹)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کلیدهای غیب، پنج چیز هستند که هیچ کس جز الله، آنها را نمی داند: ۱- هیچ کس نمی داند که فردا چه اتفاقی خواهد افتاد. ۲- هیچ کس نمی داند که در رحم ها، چه وجود دارد. ۳- هیچ کس نمی داند که فردا چه کاری را انجام خواهد داد. ۴- هیچ کس نمی داند که در چه سرزمینی خواهد مُرد. ۵- هیچ کس نمی داند که چه زمانی باران خواهد بارید»».

۱۶- کتاب کسوف (خورشید گرفتگی)

باب (۱): خواندن نماز کسوف

۵۵۴- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَأَنْكَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَجْرُ رِداءَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلْنَا، فَصَلَّى بِنَا رُكْعَتَيْنِ حَتَّى انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا وَادْعُوا حَتَّى يُكْشَفَ مَا بَكُمْ». وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ صلی اللہ علیہ وسلم: «وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَوِّفُ بِهِمَا عِبَادَهُ». (بخاری: ۱۰۴۰ و ۱۰۴۸)

ترجمه: «ابوبکر رضی اللہ عنہ می گوید: نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بودیم که خورشید گرفتگی بوجود آمد. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برخاست و در حالی که گوشه لباسش به زمین کشیده می شد، به مسجد رفت. ما نیز پشت سر ایشان، وارد مسجد شدیم. و به امامت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت نماز خواندیم تا اینکه خورشید گرفتگی بر طرف شد. سپس، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خسوف و کسوف هرگز به خاطر مرگ کسی اتفاق نمی افتند. بنابر این، هر وقت با آنها مواجه شدید، نماز بخوانید و دعا کنید تا اینکه گرفتگی آنها، برطرف شود». و در روایتی دیگر از ابوبکر آمده است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند به وسیله آنها بندگان را می ترساند».

۵۵۵- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ». (بخاری: ۱۰۴۳)

ترجمه: «مغیره بن شعبه رضی اللہ عنہ می گوید: روز وفات ابراهیم؛ (پسر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم) در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خورشید گرفتگی رخ داد. مردم گفتند: خورشید گرفتگی بخاطر مرگ پسر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اتفاق افتاده است. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خسوف و کسوف بخاطر مرگ یا زندگی کسی بوقوع نمی پیوندند. پس هرگاه، چنین حالتی هایی را دیدید، نماز بخوانید و دعا کنید».

باب (۲): صدقه دادن هنگام کسوف

۵۵۶- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدْ انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا». ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أُمَّتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا»». (بخاری: ۱۰۴۴)

ترجمه: «و در روایتی، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: در زمان رسول خدا ﷺ خورشید گرفتگی رخ داد. آنحضرت ﷺ همراه مردم، نماز خواند و قیام و رکوع آنرا بسیار طولانی کرد. و از رکوع برخاست و دوباره تا دیر وقت، قیام کرد، اما اندکی کمتر از قیام اول. و بعد به رکوع رفت اما اینبار رکوع را از رکوع قبلی، اندکی کوتاه تر گرفت. و سپس به سجده رفت و آنرا نیز طولانی کرد. در رکعت دوم نیز مانند رکعت اول، عمل کرد. و پس از اتمام نماز، خورشید گرفتگی نیز برطرف شد. آنگاه به ایراد خطبه پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ماه و خورشید دو نشانه از نشانه های (قدرت) الله هستند. و بخاطر مرگ و زندگی کسی، دچار گرفتگی نمی شوند. پس هرگاه، چنین حالت هایی را دیدید، دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بخوانید و صدقه بدهید». سپس، اضافه نمود: «ای امت محمد! بخدا سوگند! هرگاه، یکی از بندگان الله، خواه مرد یا زن، مرتکب زنا شود، غیرت هیچ کس، به اندازه غیرت خدا به جوش نمی آید. ای امت محمد! اگر آنچه را من می دانم شما می دانستید، بسیار کم می خندیدید و زیاد گریه می کردید»».

باب (۳): فراخواندن برای نماز، هنگام خورشید گرفتگی

۵۵۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُودِيَ: إِنَّ الصَّلَاةَ جَامِعَةٌ». (بخاری: ۱۰۴۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، هنگامی که خورشید گرفتگی رخ می داد، ندا داده می شد که: نماز جماعت برگزار می شود».

باب (۴): پناه جستن از عذاب قبر در نماز کسوف

۵۵۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكَ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيْعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِذَا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرْتُ حَدِيثَ الْكُسُوفِ ثُمَّ قَالَتْ فِي آخِرِهِ: ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّدُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». (بخاری: ۱۰۴۹)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: زنی یهودی نزد من آمد و چیزی خواست و به من گفت: خداوند تو را از عذاب قبر، نجات دهد. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا مردم در قبرهایشان عذاب داده می شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از عذاب قبر به خدا پناه می برم». سپس عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حدیث کسوف را ذکر نمود و در پایان آن، فرمود: همچنین، رسول الله ﷺ به مردم دستور داد تا در آن، از عذاب قبر پناه بخواهند».

باب (۵): برگزاری نماز کسوف با جماعت

۵۵۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ذَكَرَ حَدِيثَ الْكُسُوفِ بِطَوِيلِهِ ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُكَ تَنَاولْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ، ثُمَّ رَأَيْتُكَ كَعَكَعْتَ؟ فَقَالَ ﷺ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاولْتُ عُقُودًا، وَلَوْ أَصَبْتُهِ لَأَكَلْتُ مِنْهُ مَا بَقِيَ الدُّنْيَا، وَرَأَيْتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرْ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ»». (بخاری: ۱۰۵۲)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بعد از نقل حدیث کسوف بطور کامل، می گوید: سپس، من گفتم: ای رسول خدا! ما مشاهده کردیم که شما در نماز، در حالی که سرجای خود بودید، چیزی را گرفتید و بعد، عقب رفتید. رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت را دیدم و خواستم خوشه انگوری بچینم. اگر آن خوشه را بر می گرفتم، شما تا پایان دنیا از آن، می خوردید. همچنین دوزخ به من عرضه گردید که تاکنون، هیچگاه صحنه ای هولناکتر از آن، ندیده بودم. و بیشترین دوزخیان را زنان، تشکیل می دادند». گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: «زیرا آنان کفر و ناسپاسی می کنند». پرسیدند: آیا به خدا کفر می ورزند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از شوهرانشان ناسپاسی کرده، احسان آنان را فراموش می کنند. اگر شما تمام عمر به او، نیکی کنید، ولی یک بار از شما، قصوری ببیند، می گوید: هیچگاه از تو خیری ندیده ام»».

باب (۶): آزاد کردن برده، هنگام کسوف آفتاب

۵۶۰- «عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ».

(بخاری: ۱۰۵۴)

ترجمه: «اسماء؛ دختر ابو بکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام خورشیدگرفتگی، دستور می داد (و تشویق می کرد که مردم) برده های خود را آزاد کنند».

باب (۷): ذکر و یاد خداوند، هنگام خورشید گرفتگی

۵۶۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِرْعَاءً، يُخَشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ، لَا تَكُونُ لِمَوْتٍ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ يَخَوْفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتِغْفَارِهِ»». (بخاری: ۱۰۵۹)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: روزی، خورشید گرفتگی رخ داد. رسول الله ﷺ از ترس اینکه مبادا قیامت رسیده باشد، سراسیمه برخاست، به مسجد رفت و طولانی ترین نمازی را که من تا کنون از ایشان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دیده ام، خواند و فرمود: «این نشانه هایی که خداوند می فرستد بخاطر زندگی و مرگ کسی نیست. بلکه خداوند با چنین پدیده هایی بندگان را می ترساند. هرگاه چنین چیزی را مشاهده کردید، به یاد الله، مشغول شوید و به نماز و توبه روی آورید»».

باب (۸): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز کسوف

۵۶۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَهَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلَاةِ الْكُسُوفِ بِقِرَاءَتِهِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ كَبَّرَ فَرَكَعَ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». ثُمَّ يُعَاوِدُ الْقِرَاءَةَ فِي صَلَاةِ الْكُسُوفِ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكَعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ». (بخاری: ۱۰۶۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ نماز کسوف را با صدای بلند می خواند. سپس، تکبیر می گفت و به رکوع می رفت. بعد، از رکوع برمی خاست و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت و دوباره، قرائت را اعاده می نمود و رکوع می کرد. بدین ترتیب در دو رکعت نماز کسوف، چهار رکوع و چهار سجده، انجام می داد».

۱۷- کتاب سجده تلاوت

باب (۱): آنچه درباره سجده تلاوت و سنت بودن آن، آمده است

۵۶۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم التَّجْمَ بِمَكَّةَ، فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ، أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصَى أَوْ تُرَابٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قَتَلَ كَافِرًا». (بخاری: ۱۰۶۷)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در مکه، سوره نجم را تلاوت کرد و سجده نمود. کلیه کسانی که همراه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بودند، نیز سجده کردند. به جز یک پیرمرد که بجای سجده، مشتی خاک یا سنگریزه برداشت و بر پیشانی خود مالید و گفت: همین برایم کافی است. راوی می گوید: بعدها، او را دیدم که در حالت کفر، کشته شد».

باب (۲): سجده سوره «ص»

۵۶۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: «ص» لَيْسَتْ مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَسْجُدُ فِيهَا». (بخاری: ۱۰۶۹)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: (با وجودی که) سجده سوره «ص» ضروری نیست ولی من رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که هنگام رسیدن به آن سجده می کرد».

باب (۳): سجده مسلمانان با مشرکان در حالی که مشرک نجس است و وضو ندارد

۵۶۵- «وَحَدِيثُهُ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم سَجَدَ بِالتَّجْمِ قَدْ تَقَدَّمَ قَرِيبًا مِنْ رِوَايَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: وَسَجَدَ مَعَ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ». (بخاری: ۱۰۷۱)

ترجمه: «حدیث ابن مسعود در مورد سجده سوره «نجم»، قبلاً بیان شد. و در این روایت، می افزاید: همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم، مسلمانان، مشرکان، جن و انس، همگی سجده کردند».

باب (۴): کسی که آیه سجده را خواند و سجده نکرد

۵۶۶- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ «وَالنَّجْمَ»، فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا».

(بخاری: ۱۰۷۳)

ترجمه: «زید بن ثابت رضی الله عنه می گوید: سوره نجم را نزد رسول الله ﷺ تلاوت کردم (ولی) آنحضرت ﷺ

سجده نکرد».

باب (۵): سجده سوره انشقاق

۵۶۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَرَأَ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾ فَسَجَدَ بِهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ،

فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ لَمْ أَسْجُدْ». (بخاری: ۱۰۷۴)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که وی سوره انشقاق را تلاوت کرد و سجده نمود. از او پرسیدند:

چرا سجده کردی؟ گفت: اگر رسول الله ﷺ را نمی دیدم که سجده می کرد، سجده نمی کردم».

باب (۶): کسی که هنگام شلوغی، جایی برای سجده نیابد

۵۶۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ،

فَيَسْجُدُ وَكَسْجُدُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ». (بخاری: ۱۰۷۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: گاهی که رسول الله ﷺ یکی از سوره های دارای سجده را

تلاوت می نمود و سجده می کرد، ما نیز همراه ایشان، سجده می کردیم. چه بسا (بخاطر ازدحام) جایی برای

نهادن پیشانی بر زمین، پیدا نمی کردیم».

۱۸- کتاب کوتاه خواندن نماز

باب (۱): آنچه در باره کوتاه خواندن نماز آمده است و مدت اقامتی که میتوان در آن، نماز را کوتاه خواند

۵۶۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ تِسْعَةَ عَشَرَ يَقْصُرُ». (بخاری: ۱۰۸۰)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ نوزده روز، اقامت نمود و نماز را قصر (شکسته) می خواند».

۵۷۰- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. قِيلَ لَهُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا؟ قَالَ: أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا». (بخاری: ۱۰۸۱)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: همراه رسول الله ﷺ از مدینه منوره به مکه رفتیم. آنحضرت ﷺ نمازها را شکسته می خواند تا اینکه به مدینه برگشتیم. شخصی پرسید: در مکه چند روز ماندید؟ گفت: ده روز، آنجا ماندیم».

باب (۲): نماز خواندن در منا

۵۷۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ، وَأَيُّ بَكْرٍ وَعُومَرُ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِيمَارَتِهِ ثُمَّ أَتَمَّهَا». (بخاری: ۱۰۸۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: در منا، نماز را با رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر و ابتدای خلافت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، دو رکعت خواندم. اما بعداً، عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نماز را کامل (یعنی چهار رکعت) خواند. (زیرا عثمان در مکه ازدواج کرده بود و خود را مقیم می دانست)».

۵۷۲- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيِّ ﷺ آمَنَ مَا كَانَ، بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ». (بخاری: ۱۰۸۳)

ترجمه: «حارثه بن وهب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در امن ترین روزها، در منا، دو رکعت نماز برای ما امامت نمود.»

۵۷۳- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه لَمَّا قِيلَ لَهُ: صَلَّى بِنَا عُثْمَانَ رضی الله عنه بِمِنَى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، اسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ». (بخاری: ۱۰۸۴)

ترجمه: «هنگامی که به ابن مسعود رضی الله عنه گفتند: عثمان رضی الله عنه در منا برای ما چهار رکعت، امامت نموده است. وی (متأسف شد و) انا لله وانا اليه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله صلی الله علیه و آله در منا دو رکعت خواندم، با ابوبکر رضی الله عنه در منا دو رکعت خواندم و با عمر رضی الله عنه در منا دو رکعت خواندم. ای کاش! بجای این چهار رکعت، همان دو رکعت، مورد قبول خداوند، واقع گردند.»

باب (۳): در چه مسافتی نماز، شکسته خوانده می شود؟

۵۷۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ». (بخاری: ۱۰۸۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که مسیر یک شبانه روز راه را بدون مَحَرَم، به مسافرت برود.»

باب (۴): نماز مغرب، در سفر هم، سه رکعت خوانده می شود

۵۷۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيَهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ يُسَلِّمُ، ثُمَّ قَلَمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ، فَيُصَلِّيَهَا رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ، وَلَا يُسَبِّحُ بَعْدَ الْعِشَاءِ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ». (بخاری: ۱۰۹۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که هنگام عجله در مسافرت، نماز مغرب را بتأخیر می انداخت و آنگاه، سه رکعت می خواند. و چند لحظه بعد، دو رکعت نماز عشاء، می خواند. و بعد از آن، نمازی نمی خواند تا اینکه نصف شب (برای تهجد) بیدار می شد.»

۵۷۶- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي التَّطَوُّعَ وَهُوَ رَاكِبٌ فِي غَيْرِ الْقِبْلَةِ». (بخاری: ۱۰۹۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نمازهای نفل را در حالت سواری و بدون اینکه روبه قبله باشد، می خواند».

باب [۵]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ

۵۷۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّهُ صَلَّى عَلَى حِمَارٍ وَوَجْهُهُ عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ. فَقِيلَ لَهُ: تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ؟ فَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلْهُ». (بخاری: ۱۱۰۰)

ترجمه: «از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت است که سوار بر الاغ، نماز می خواند در حالی که چهره اش، سمت چپ قبله، قرار داشت. از او پرسیدند: چرا به سوی غیر قبله، نماز می خوانی؟ گفت: اگر نمی دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین می کرد، هرگز چنین نمی کردم».

باب (۶): ترک نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر

۵۷۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: صَحِبْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ وَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]». (بخاری: ۱۱۰۱)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: در مسافرت ها، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم. ندیدم که ایشان صلی الله علیه و آله، سنت بخواند. و خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱] یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله برای شما بهترین نمونه والگو است».

باب (۷): خواندن نماز نفل، در سفر

۵۷۹- «عَنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ». (بخاری: ۱۱۰۴)

ترجمه: «عامر بن ربیعہ رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که شب هنگام، در حالیکه سوار بر شتر بود و چهره اش به سمت مسیر شتر بود، نماز نفل می خواند».

باب (۸): جمع میان نماز مغرب و عشا، در سفر

۵۸۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَجْمَعُ بَيْنَ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ سَيْرٍ، وَيَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ». (بخاری: ۱۱۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر، نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را با هم می خواند».

باب (۹): اگر کسی نتوانست نشسته نماز بخواند، می تواند بر پهلو خوابیده، نماز بخواند
 ۵۸۱- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَتْ بِي بَوَاسِيرُ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»». (بخاری: ۱۱۱۷)
ترجمه: «عمران بن حصین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: من به بیماری بواسیر، مبتلا بودم. از رسول الله ﷺ پرسیدم که چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «حتی الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگر نتوانستی، نشسته بخوان. و اگر این هم برایست مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان».

باب (۱۰): اگر کسی بخاطر عذری، نماز را نشسته شروع کرد و در اثنای نماز، احساس کرد که حالش بهتر شده است، بقیه نماز را ایستاده بخواند
 ۵۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهَا لَمْ تَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ قَاعِدًا قَطُّ، حَتَّى أَسَنَّ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَاعِدًا حَتَّى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَقَرَأَ نَحْوًا مِنْ ثَلَاثِينَ آيَةً أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً، ثُمَّ رَكَعَ»». (بخاری: ۱۱۱۸)
ترجمه: «ام المومنین عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: من رسول الله ﷺ را ندیدم که نماز شب را نشسته بخواند مگر زمانی که پا به سن گذاشت. در این هنگام، قرائت را نشسته می خواند و وقتی که می خواست به رکوع برود، بلند می شد و حدود سی تا چهل آیه، قرائت می نمود. سپس، به رکوع می رفت».
 ۵۸۳- «وَعَنْهَا رَوَايَةٌ: ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَضَى صَلَاتَهُ نَظَرَ: فَإِنْ كُنْتَ يَقْظَى تَحَدَّثَ مَعِي، وَإِنْ كُنْتُ نَائِمَةً اضْطَجَعَ»». (بخاری: ۱۱۱۹)
ترجمه: «و در روایتی دیگر، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ در رکعت دوم نیز، چنین می کرد و پس از اتمام نماز، اگر من بیدار بودم، با من حرف می زد وگرنه، می خوابید».

۱۹ - کتاب نماز تهجد

باب (۱): تهجد خواندن در شب

۵۸۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنَبِّتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاعْفُ رِ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَوْ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»». (بخاری: ۱۱۲۰)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که برای نماز شب، برمی خاست، این دعا را می خواند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنَبِّتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاعْفُ رِ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَوْ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»».

«پروردگارا! تمام تعریف ها از آن توست. محافظ زمین و آسمان و آنچه که در میان آنها وجود دارد، تو

هستی. فقط تو شایسته حمد و ثنایی.

حاکم زمین و آسمان و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. روشنی آسمانها و زمین و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. حمد، شایسته توست. تو بر حق و وعده ات نیز برحق است. ملاقات تو حق است. سخن تو حق، بهشت تو حق، دوزخ تو حق، پیامبرانت حق، محمد حق، و قیامت نیز حق می باشد. پروردگارا! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، به تو توکل نمودم و به تو روی آوردم. به کمک تو با دشمنان، مبارزه کردم. و تو را حکم قرار دادم. خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا بیامرزد. پروردگارا! تقدیم و تاخیر بدست توست. معبود برحق، جز تو، وجود ندارد یا غیر از تو، خدایی وجود ندارد. بار الها! هیچ قدرتی غیر از تو که بتواند توفیق (کار نیک) دهد و از معصیت دور نماید، وجود ندارد».

باب (۲): فضیلت نماز شب

۵۸۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَمَنَّى أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقْصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْتُ غُلَامًا شَابًّا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَ كَيْنٍ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبُرِّ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أَنْاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِينَا مَلَكَ آخَرَ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرْعَ. فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ». فَكَانَ بَعْدَ لَا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا». (بخاری: ۱۱۲۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: اگر کسی، در زمان رسول الله ﷺ خوابی می دید، آن را برای آنحضرت ﷺ تعریف می کرد. من هم که در آن زمان، نوجوان بودم و در مسجد نبوی می خوابیدم، آرزو داشتم که خوابی ببینم و آنرا برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو نمایم. سرانجام، خواب دیدم که دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به صورت چاهی درست شده بود که دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از کسانی را که می شناختم، دیدم. در آن لحظه، که می گفتم از دوزخ به خدا پناه می برم، فرشته ای دیگر به ما رسید و گفت: ترس. صبح آن روز، خوابم را برای خواهرم؛ حفصه رضی الله عنها؛ تعریف کردم. و او آن را برای پیامبر ﷺ تعریف کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته ای است. کاش! نماز شب می خواند». راوی می گوید: بعد از آن، عبد الله رضی الله عنه شب ها را خیلی کم می خوابید. (یعنی: بیشتر به عبادت می پرداخت)».

باب (۳): مریض می تواند تهجد را ترک نماید

۵۸۶- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه يَقُولُ: اشْتَكَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ». (بخاری: ۱۱۲۴)

ترجمه: «جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بیمار شد و یک یا دوشب، تهجد را ترک نمود».

باب (۴): تشویق پیامبر ﷺ به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب کردن آن.

۵۸۷- «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَقَالَ: «أَلَا تُصَلِّيَانِ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسَنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا، فَأَنْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلِّ يَضْرِبُ فَحِذَّهُ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الكهف: ۵۴]». (بخاری: ۱۱۲۷)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: شبی، رسول الله ﷺ به خانه ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «آیا نماز شب نمی خوانید؟» گفتم: یا رسول الله! ارواح ما در اختیار خداوند است. هر وقت، بخواهد، ما را بیدار نماید، بیدار می شویم. آنحضرت ﷺ با شنیدن سخنان من، بدون اینکه پاسخی بدهد، برگشت. و در حین بازگشت، شنیدم که (با تأسف) با دست، به ران خود می زند و این آیه را می خواند: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الكهف: ۵۴] (حقا که انسان، بیش از هر چیز دیگر، به بحث و مجادله، می پردازد)».

۵۸۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدْعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةً أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبْحَةَ الصُّحَى قَطُّ، وَإِنِّي لَأُسَبِّحُهَا». (بخاری: ۱۱۲۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: چه بسا، رسول الله ﷺ عملی را دوست داشت که انجام دهد، ولی از ترس اینکه مبدا مردم به آن عمل کنند و بر آنان، فرض گردد، آنرا ترک می کرد. بهمین دلیل، آنحضرت ﷺ به خواندن نماز چاشت مواظبت نمی کرد. ولی من، همواره، آنرا می خوانم».

باب (۵): پیامبر ﷺ در شب، آنقدر نماز می خواند که پاهایش ورم می کرد.

۵۸۹- «عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرِمَ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ. فَيَقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»». (بخاری: ۱۱۳۰)

ترجمه: «مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ شبها بقدری به نماز می ایستاد که پاها و ساقهای مبارکش، ورم می کردند. به آنحضرت ﷺ می گفتند: چرا خودت را اینهمه به زحمت می اندازی؟ (در حالی که خداوند گناهان اول و آخرت را بخشیده است) در جواب می فرمود: «آیا بنده ای شکر گزار نباشم؟»».

باب (۶): خوابیدن در وقت سحر

۵۹۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «أَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ عليه السلام، وَأَحَبُّ الصَّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ؛ وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا». (بخاری: ۱۱۳۱)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین نماز، نزد خدا، نماز داوود عليه السلام و بهترین روزه، نزد خدا، روزه داوود عليه السلام است. ایشان تا نصف شب، می خوابید و یک سوم آنرا بیدار می ماند و (نماز می خواند). و بعد از آن، یک ششم دیگر را دوباره می خوابید. و یک روز، روزه می گرفت و یک روز، می خورد».

۵۹۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ الدَّائِمُ، قِيلَ لَهَا: مَتَى كَانَ يَقُومُ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ». (بخاری: ۱۱۳۲)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: محبوب ترین عمل نزد رسول الله ﷺ، عملی بود که همیشه انجام می گرفت. یکی پرسید: رسول الله ﷺ چه وقت برای نماز شب، بیدار می شد؟ گفت: وقتی که بانگ خروس را می شنید».

۵۹۲- «وفي رواية: إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ قَامَ فَصَلَّى». (بخاری: ۱۱۳۲)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، آمده است که عایشه رضی اللہ عنہا فرمود: هنگامی که رسول الله ﷺ بانگ خروس را می شنید، بر می خاست و نماز می خواند».

۵۹۳- «وفي رواية عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلَّا نَائِمًا تَغْنِي النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۱۱۳۳)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: همواره، هنگام فرا رسیدن سحر، آنحضرت ﷺ در خانه من، خواب بود».

باب (۷): طولانی کردن قرائت در نماز شب

۵۹۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ، فُلْنَا: وَمَا هَمَمْتُ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَفْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ ﷺ». (بخاری: ۱۱۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می فرماید: شبی، با رسول الله ﷺ نماز شب، خواندم. آنحضرت ﷺ قیام را باندازه ای طولانی کرد که من تصمیم بدی گرفتم. پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ گفت: تصمیم گرفتم که بنشینم و رسول الله ﷺ را تنها بگذارم».

باب (۸): کم و کیف نماز رسول الله ﷺ در شب

۵۹۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتْ صَلَاةُ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً. يَغْنِي بِاللَّيْلِ». (بخاری: ۱۱۳۸)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می فرماید: نماز رسول الله ﷺ در شب، سیزده رکعت بود».

۵۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، مِنْهَا الْوُثْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ». (بخاری: ۱۱۴۰)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: شبها رسول الله ﷺ در مجموع با نماز وتر و دو رکعت سنت فجر، سیزده رکعت، نماز می خواند».

باب (۹): بیدار شدن از خواب و قیام شب آنحضرت ﷺ و آنچه که از آن، منسوخ شده است

۵۹۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لَا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ». (بخاری: ۱۱۴۱)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: گاهی رسول الله ﷺ در یک ماه، چندین روز، روزه نمی گرفت، طوری که ما فکر می کردیم در این ماه، اصلاً روزه نخواهد گرفت. و گاهی چندین روز را روزه می گرفت، طوری که ما فکر می کردیم در این ماه، اصلاً نخواهد خورد. اگر می خواستی شبها او را در حال نماز ببینی، می دیدی و اگر می خواستی در حال خواب ببینی، می دیدی».

باب (۱۰): گره زدن شیطان بر پشت کردن کسی که نماز شب نمی خواند

۵۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلَاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنْ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلَّا أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسَلَانَ». (بخاری: ۱۱۴۲)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام شب که شما می خوابید، شیطان بر پشت کردن های شما سه گره می زند و می گوید: شب طولانی است، بخواب. اگر (کسی به حرف او گوش نکرد و) از خواب بیدار شد و ذکر خدا را بر زبان آورد، یکی از گره های شیطان، باز می شود. و اگر وضو

گرفت، گره دوم باز می‌شود. و اگر مشغول نماز شد، گره سوم باز می‌شود. در این حال، او صبح، خوشحال و با نشاط است و اگر نه صبح، تنبل و افسرده، از خواب بیدار می‌شود».

باب (۱۱): شخصی که بخوابد و نماز نخواند، شیطان در گوشش ادرار می‌کند
 ۵۹۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ، فَقِيلَ: مَا زَالَ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحَ، مَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ»». (بخاری: ۱۱۴۴)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ از شخصی سخن بمیان آمد. گفته شد: تا صبح، خواب است و برای نماز، بیدار نمی‌شود. رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان در گوش‌های او، ادرار کرده است»».

باب (۱۲): دعا و نماز در آخر شب
 ۶۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ؟» (بخاری: ۱۱۴۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب، به آسمان دنیا نزول می‌فرماید و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم؟»

باب (۱۳): کسی که اول شب بخوابد و آخر شب، بیدار شود
 ۶۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا سُئِلَتْ: عَنْ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ بِاللَّيْلِ، قَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ وَيَقُومُ آخِرَهُ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَدْنَى الْمُؤَدَّنِ وَتَبَّ، فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ، وَإِلَّا تَوَضَّأَ وَخَرَجَ». (بخاری: ۱۱۴۶)

ترجمه: «از عائشه ﷺ درباره نماز شب رسول الله ﷺ سؤال شد. فرمود: اول شب، می‌خوابید و آخر شب، بیدار می‌شد و نماز می‌خواند و سپس به رختخواب، بر می‌گشت. و وقتی که مؤذن، اذان می‌گفت، بر می‌خاست. و اگر نیاز به غسل بود، غسل می‌کرد. و گرنه، وضو می‌گرفت و برای نماز صبح، بیرون می‌رفت».

باب (۱۴): نماز شب پیامبر ﷺ در رمضان و غیر رمضان
 ۶۰۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ صَلَاتِهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلَا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةِ رَكْعَةٍ، يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلَا تَسْلُ

عَنْ حُسَيْنٍ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلَا تَسْلُ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلَاثًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوترَ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنِي تَنَامَانِ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»». (بخاری: ۱۱۴۷)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها درباره نماز شب رسول الله صلی الله علیه و آله در رمضان، سؤال شد. فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در رمضان و غیر رمضان، بیشتر از یازده رکعت، نمی خواند. ابتدا چهار رکعت می خواند و آنها را بسیار زیبا و طولانی می نمود. سپس، چهار رکعت دیگر می خواند. و آنها را نیز بهمان زیبایی رکعات اول، ادا می کرد. و در پایان، سه رکعت دیگر می خواند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا شما قبل از خواندن نماز وتر، می خوابید؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! چشم هایم می خواند، اما قلبم بیدار است»».

باب (۱۵): سخت گیری و مبالغه در عبادت، مکروه است

۶۰۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ؟» قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِرَيْتَبٍ، فَإِذَا فَتَرْتُ تَعَلَّقْتُ بِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا، حُلُّوهُ، لِيُصَلَّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ»». (بخاری: ۱۱۵۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد. ناگهان چشمش به ریسمانی افتاد که میان دو ستون مسجد، بسته شده است. فرمود: «این ریسمان، چیست؟» مردم گفتند: آنرا زینب رضی الله عنها بسته است. هر وقت، از خواندن نماز، خسته می شود، آن را می گیرد و (به کمک آن، به نماز، ادامه می دهد). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر. (نیازی نیست) آن را باز کنید. تا زمانی که شما بانشاط هستید، نماز بخوانید. و هرگاه، خسته شدید، بنشینید»».

باب (۱۶): کراهیت ترک نماز شب، برای کسی که به آن، پای بند بوده است

۶۰۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ»». (بخاری: ۱۱۵۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به من، فرمود: «ای عبد الله! مثل فلانی نباش که (ابتدا) نماز شب می خواند. سپس، آن را ترک کرد»».

باب (۱۷): فضیلت کسی که شب، بیدار شود و نماز بخواند

۶۰۵- «عَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي أَوْ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ، فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلَاتُهُ» (بخاری: ۱۱۵۴)

ترجمه: «عباده بن صامت رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که در شب بیدار شود و این دعا، یعنی: (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) را بخواند و سپس، بگوید: خدایا! مرا مغفرت کن. یا دعای دیگری نماید، خداوند، اجابت میکند. و اگر (بلند شود و) وضو بگیرد و نماز بخواند، این نماز (بیشتر) به درگاه خدا پذیرفته می شود».

۶۰۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ وَهُوَ يَقُصُّ فِي قَصَصِهِ وَهُوَ يَذْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَحَا لَكُمْ لَا يَقُولُ الرَّفَثَ». يَعْنِي بِذَلِكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ رضی الله عنه:

وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ
أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ
يَبِيْتُ يُجَافِي جَنْبَهُ عَنْ فِرَاشِهِ إِذَا اسْتَقْفَلَتْ بِالْمُشْرِكِينَ الْمَضَاجِعُ

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه در حالی که از گذشته تعریف می کرد و درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گفت، فرمود: برادر شما؛ عبدالله بن رواحه رضی الله عنه؛ بیهوده نه سروده است. آنجا که می گوید: در میان ما پیامبری وجود دارد که هنگام صبح، کتاب خدا را تلاوت می کند. و پس از گمراهی، ما را به راه راست هدایت کرد. قلوب ما یقین دارد که هر چه فرموده است، تحقق پیدا می کند. شبها که مشرکان به خواب گران فرو رفته اند، آنحضرت صلی الله علیه و آله رختخواب را به قصد عبادت خدا، رها می سازد» (بخاری: ۱۱۵۵)

۶۰۷- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله كَأَنَّ بِيَدِي قِطْعَةً اسْتَبْرَقَ، فَكَأَنِّي لَا أُرِيدُ مَكَائًا مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا طَارَتْ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ اثْنَيْنِ أَتَيَانِي. وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ» (بخاری: ۱۱۵۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله، خواب دیدم که یک قطعه پارچه ابریشمی در دست دارم. و بوسیله آن، به هر طرف از بهشت که اراده می نمودم، پرواز می کردم. و همچنین، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند. و سپس، بقیه حدیثی را که قبلاً در شماره (۵۸۵) ذکر شد، بیان نمود».

باب (۱۸): دعای استخاره و دو رکعتی خواندن نماز نفل

۶۰۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، يَقُولُ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ، فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ، ثُمَّ لِيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أُمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أُمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». قَالَ: «وَيُسَيِّي حَاجَتَهُ»». (بخاری: ۱۱۶۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ همان گونه که سوره‌ای از قرآن را به ما می‌آموخت، استخاره در همه کارها را نیز به ما یاد می‌داد. و می‌فرمود: «هرگاه قصد انجام کاری را کردید، دو رکعت نماز نفل بخوانید و چنین دعا کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أُمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أُمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». سپس، حاجت خود را ذکر کند».

ترجمه دعا: پروردگارا! از علم تو، طلب خیر می‌کنم. و از قدرت تو، توانایی می‌طلبم. و از فضل بی‌پایانت، بهره می‌جویم. زیرا که تو، توانایی و من ناتوانم. و تو می‌دانی و من نمیدانم و تو دانای غیب هستی. خدایا! تو می‌دانی اگر این کار، به خیر دین، دنیا و عاقبت کار من می‌انجامد، آنرا برای من ممکن و آسان بگردان. و اگر برای دین، دنیا و عاقبت کار من ضرر دارد، آن را از من و مرا از آن، دور بگردان. (مرا منصرف کن) و خیر را برایم مقدر نما و مرا بدان، خوشنود ساز».

باب (۱۹): پای بند بودن به دو رکعت (سنت) صبح و نفل نامیدن آن

۶۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنَ التَّوَاتُلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهِدًا عَلَى رَكَعَتَيِ الْفَجْرِ». (بخاری: ۱۱۶۳)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها، می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله بر هیچ یک از نمازهای نفلی، به اندازه دو رکعت سنت فجر، مواظبت نمی کرد».

باب (۲۰): آنچه در دو رکعت سنت فجر خوانده می شود

۶۱۰- «وَعَنْهَا رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى إِنِّي لَأَقُولُ هَلْ قَرَأَ بِأَمِّ الْكِتَابِ». (بخاری: ۱۱۶۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله سنت های فجر را باندازه ای مختصر و کوتاه می خواند که با خود می گفتم: آیا سوره فاتحه را خواند؟!».

باب (۲۱): نماز ضحی (چاشت) در حالت مقیم بودن

۶۱۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي صلی الله علیه و آله بِثَلَاثٍ، لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى أَمُوتَ: صَوْمُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلَاةُ الضُّحَى وَنَوْمٌ عَلَى وَثْرٍ». (بخاری: ۱۱۷۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: دوستم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، سه توصیه به من فرمود که تا لحظه مرگ، آنها را رها نخواهم کرد: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، خواندن نماز چاشت و خواندن نماز وتر، قبل از خوابیدن».

باب (۲۲): سنت های قبل از نماز ظهر

۶۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ لَا يَدْعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْعَدَاةِ». (بخاری: ۱۱۸۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله چهار رکعت قبل از نماز ظهر و دو رکعت قبل از نماز فجر را ترک نمی کرد».

باب (۲۳): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب

۶۱۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ». قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَّةٌ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً». (بخاری: ۱۱۸۳)

ترجمه: «عبد الله مزنی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قبل از نماز مغرب، دو رکعت نماز بخوانید». و این جمله را سه بار، تکرار کرد. و پس از تکرار سوم، فرمود: «هر کس که بخواهد». و جمله فوق را به خاطر این فرمود که دوست نداشت، مردم آنرا سنت مؤکده تلقی کنند».

۲۰- کتاب نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

باب (۱): فضیلت نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

۶۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ صلی اللہ علیہ وسلم، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»». (بخاری: ۱۱۸۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: رخت سفر نبندید مگر برای زیارت سه مسجد:

۱- مسجد الحرام ۲- مسجد النبی صلی اللہ علیہ وسلم ۳- مسجد الاقصی».

۶۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»». (بخاری: ۱۱۹۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نماز خواندن در مسجد من، هزار بار بهتر از

نماز خواندن در سایر مساجد است بجز مسجد الحرام».

باب (۲): مسجد قبا

۶۱۶- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّهُ كَانَ لَا يُصَلِّي مِنَ الضُّحَى إِلَّا فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدُمُهَا ضَحًى، فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلُّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ، قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلَا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لَا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا»». (بخاری: ۱۱۹۱، ۱۱۹۲)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که او نماز چاشت نمی خواند، مگر در دو روز.

نخست، روزی که وارد مکه می شد. یعنی هنگامی که می خواست وارد شهر شود، وقت چاشت وارد

می‌شد. ابتدا، خانه کعبه را طواف می‌کرد. سپس، دو رکعت نماز، در مقام ابراهیم می‌خواند. دوم، روزهای شنبه که به مسجد قبا می‌رفت. وقتی وارد مسجد می‌شد، دوست نداشت بدون خواندن نماز، از آنجا بیرون رود. (بدین جهت در آنجا، نماز می‌خواند).

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله گاهی پیاده و گاهی سواره، به زیارت مسجد قبا می‌رفت. من همان کاری را انجام می‌دهم که سایر دوستانم می‌کنند. و هیچ کس را از خواندن نماز، در سایر اوقات شبانه روز، منع نمی‌کنم. البته هنگام طلوع و غروب آفتاب، نماز نخوانید».

باب (۳): فضیلت (مکان) میان قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه و آله

۶۱۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ

الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي»». (بخاری: ۱۱۹۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «میان خانه و منبر من، باغی از باغهای بهشت

است. و منبر من، بر روی حوض من، (کوثر) قرار دارد»».

۲۱- کتاب انجام دادن کاری در نماز

باب (۱): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است

۶۱۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ، فَيُرَدُّ عَلَيْنَا، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا، وَقَالَ: «إِنَّ فِي الصَّلَاةِ شُغْلًا»». (بخاری: ۱۱۹۹)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: (ابتدا) هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول نماز خواندن بود و ما به ایشان سلام می دادیم، جواب سلام ما را می داد. اما هنگامیکه از نزد نجاشی (پس از هجرت به حبشه) برگشتیم و سلام دادیم، جواب نداد و فرمود: «در نماز، مشغولیت دیگری وجود دارد»».

۶۱۹- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَحَدُنَا يُكَلِّمُ صَاحِبَهُ فِي الصَّلَاةِ، حَتَّى نَزَلَتْ: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَنِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸]. فَأَمَرْنَا بِالسُّكُوتِ»». (بخاری: ۱۲۰۰)

ترجمه: «و در روایتی، زید بن ارقم رضی الله عنه می گوید: در ابتدای اسلام، هنگام نماز خواندن، با یکدیگر صحبت می کردیم. اما زمانی که این آیه نازل شد که: (بر نمازها مواظبت کنید بویژه نماز میانه، و برای خدا با فروتنی بایستید). به ما دستور داده شد تا در نماز، سکوت را رعایت نماییم»».

باب (۲): هموار کردن سنگ ریزه ها در نماز

۶۲۰- «عَنْ مُعَيْقِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ، قَالَ: «إِنْ كُنْتَ فَأَعِلَّاهُ فَوَاحِدَةً»». (بخاری: ۱۲۰۷)

ترجمه: «معقیب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله درباره کسی که خاکهای مکان سجده اش را هموار می کند، فرمود: «اگر می خواهید این کار را انجام دهید، یک بار کافی است»».

باب (۳): اگر سواری، هنگام نماز خواندن، فرار کرد

۶۲۱- «عَنْ أَبِي بَرزَةَ الْأَسْلَمِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ صَلَّى يَوْمًا فِي غَزْوَةٍ وَلِحَامٌ دَابَّتْهُ يَدَيْهِ، فَجَعَلَتْ الدَّابَّةُ تُنَازِعُهُ وَجَعَلَ يَنْبَعُهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنِّي غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ غَزَوَاتٍ، أَوْ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَثَمَانِي، وَشَهِدْتُ تَبْسِيرَهُ، وَإِنِّي إِنْ كُنْتُ أَنْ أُرَاجِعَ مَعَ دَابَّتِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدْعَهَا تَرْجِعُ إِلَيَّ مَأْلَفَهَا، فَيَشُقُّ عَلَيَّ». (بخاری: ۱۲۱۱)

ترجمه: «از ابو برزه اسلمی رضی اللہ عنہ روایت است که: وی روزی، در یکی از غزوات در حالی که لگام اسبش را بدست گرفته بود، نماز می خواند. اسب، او را می کشید و وی بدنبال اسب، حرکت می کرد. شخصی به او اعتراض کرد. ابو برزه گفت: حدود شش، هفت و یا هشت غزوه، همراه رسول الله ﷺ بودم و از نزدیک می دیدم که آنحضرت ﷺ چگونه کارها را ساده می گرفت و سخت گیری نمی کرد. اگر من با اسبم برگردم بهتر است از اینکه، آن را رها سازم تا فرار کند و مرا دچار مشکل نماید».

۶۲۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا: أَنَّهَا ذَكَرَتْ حَدِيثَ الْحُسُوفِ وَقَالَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ بَعْدَ قَوْلِهِ: «وَلَقَدْ رَأَيْتُ النَّارَ يَحْطُمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَرَأَيْتُ فِيهَا عَمْرُو بْنَ لُحَيْ، وَهُوَ الَّذِي سَيَّبَ السَّوَاتِبَ»». (بخاری: ۱۲۱۲)

ترجمه: «حدیث عایشه رضی اللہ عنہا درباره کسوف (خورشیدگرفتگی) قبلاً ذکر شد و در این روایت، بعد از آن، می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دوزخ را دیدم که شعله هایش، یکدیگر را در کام خود فرو می بردند. و عمرو بن لُحی را در دوزخ دیدم. او همان کسی بود که حیوانات را وقف بتها می کرد و رها می ساخت».

باب (۴): جواب ندادن سلام در نماز

۶۲۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَاجَةٍ لَهُ، فَأَنْطَلَقْتُ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَقَدْ قَضَيْتُهَا، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَعَلَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ عَلَيَّ أَنِّي أَبْطَأْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَشَدُّ مِنَ الْمَرَّةِ الْأُولَى، ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ، فَقَالَ: «إِنَّمَا مَنَعَنِي أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ أَنِّي كُنْتُ أَصْلِي». وَكَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ». (بخاری: ۱۲۱۷)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ مرا دنبال کاری فرستاد. پس از انجام آن، نزد رسول خدا ﷺ برگشتم و سلام دادم. اما رسول الله ﷺ سلام مرا جواب نداد. خدا می داند که در دلم چه گذشت. با خود گفتم: شاید تاخیرم باعث ناراحتی ایشان شده است. بار دوم، سلام عرض کردم. باز هم

رسول الله ﷺ جواب نداد. من بیشتر ناراحت شدم. برای بار سوم، سلام گفتم. این بار، رسول الله ﷺ جواب داد و فرمود: «چون در حال نماز بودم، نتوانستم جواب سلام تو را بدهم». راوی می‌گوید: (در آن لحظه) رسول الله ﷺ درحالی که صورتش به سوی قبله نبود، سوار بر شتر خود، نماز می‌خواند».

باب (۵): دست به کمر ایستادن، در نماز

۶۲۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا». (بخاری: ۱۲۲۰)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که: نبی اکرم ﷺ از اینکه کسی، هنگام نماز خواندن، دست به کمر بایستد، نهی فرموده است».

۲۲- کتاب سجده سهو

باب (۱): اگر کسی پنج رکعت نماز خواند

۶۲۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا، فَقِيلَ لَهُ: أَزِيدُ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالَ: صَلَّيْتُ خَمْسًا، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ». (بخاری: ۱۲۲۶)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نماز ظهر را پنج رکعت خواند. شخصی پس از نماز، پرسید: آیا نماز، اضافه شده است؟ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مگر چه شده است؟» گفت: شما پنج رکعت، نماز خواندید. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از اینکه سلام داده بود، دو سجده (سهو) بجا آورد.»

باب (۲): کسی که در نماز، با وی صحبت شود و او با دست، اشاره نماید و گوش فرا

دهد.

۶۲۶- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَنْهَى عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، ثُمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا وَكَانَ عِنْدِي مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ، فَقُلْتُ: قُومِي بِجَنَبِهِ فَقُولِي لَهُ: تَقُولُ لَكَ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتَيْنِ وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا، فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخِرِي عَنْهُ، فَقَعَلَتِ الْجَارِيَةُ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ، فَاسْتَأْخَرْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ، سَأَلْتِ عَنِ الرُّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ، فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَهَمَّا هَاتَانِ»». (بخاری: ۱۲۳۳)

ترجمه: «ام سلمه رضی اللہ عنہا می فرماید: از رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که از خواندن دو رکعت، بعد از نماز عصر، منع می کرد. اما من دیدم که در خانه من، دو رکعت، بعد از نماز عصر خواند. آن روز، چند زن انصاری، نزد من نشسته بودند. به دختر بچه ای گفتم: نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم برو و از قول من، بگو: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! شما از خواندن این دو رکعت، ممانعت می کردی. ولی اکنون می بینم که آنها را می خوانی. و افزود که اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با دست، اشاره فرمود، تو عقب برو. آن دختر بچه، نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم رفت و چنان کرد.

رسول اکرم ﷺ با دست، اشاره فرمود. دختر نیز خود را عقب کشید (و منتظر ماند). پس از اتمام نماز، رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای دختر ابوامیه! تو درباره دو رکعت بعد از عصر، پرسیدی. باید بگویم: عده‌ای از افراد قبیله عبد قیس نزد من آمده بودند و بخاطر سرگرم شدن با آنان، دو رکعت بعد از ظهر من، فوت شد. اینها، همان دو رکعت بود که خواندم».

۲۳- کتاب جناز

باب (۱): هر کس، آخرین سخنش «لا إله إلا الله» باشد

۶۲۷- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَانِي آتٍ مِنْ رِيٍّ فَأَخْبَرَنِي»، أَوْ قَالَ: «بَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ رَزَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ رَزَى وَإِنْ سَرَقَ»». (بخاری: ۱۲۳۷)

ترجمه: «ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرستاده ای از جانب خدا نزد من آمد و به من خبر داد یا مژده داد که هر کس، از امتیان من بمیرد، ولی به خدا شرک نورزیده باشد، به بهشت می رود». ابوذر می گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: اگر چه دزدی و زنا کرده باشد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر چه دزدی و زنا کرده باشد»».

۶۲۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». وَقُلْتُ أَنَا: مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۱۲۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می شود». و من می گویم: هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک نورزیده است، وارد بهشت می شود».

باب (۲): تشییع جنازه

۶۲۹- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، وَرَدِّ السَّلَامِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَهَانَا: عَنْ آيَةِ الْفِصَّةِ، وَخَاتِمِ الذَّهَبِ، وَالْحَرِيرِ، وَالذِّيْبَاجِ، وَالْقَسِيِّ، وَالْإِسْتَبْرَقِ»». (بخاری: ۱۲۳۹)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار دیگر، منع کرد. آنچه به آن، امر کرد، عبارتند از: ۱- تشییع جنازه ۲- عیادت مریض ۳- قبول دعوت ۴- کمک و یاری مظلوم ۵- پاسخ دادن به سلام ۶- جواب عطسه ۷- وفای به عهد».

و کارهایی که از آنها منع کرد، عبارتند از: ۱- استفاده از ظروف نقره‌ای ۲- انگشتر طلا ۳- استفاده از لباس ابریشمی ۴- استفاده از دیباج (نوعی پارچه ابریشمی) ۵- استفاده از قسی (نوعی لباس که ابریشم در آن بکار رفته است) ۶- استفاده از استبرق (پارچه‌ای ابریشمی و کلفت). (و هفتمین چیزی که در این حدیث نیامد، زین و پالانی است که از ابریشم ساخته شده باشد. چنانچه در روایات دیگر آمده است).»

باب (۳): زیارت میت، بعد از کفن شدن

۶۳۰- «عَنْ أُمِّ الْعَلَاءِ رضی الله عنها - امْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، بَايَعَتِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله : أَنَّهُ أَقْبَسَمَ الْمُهَاجِرُونَ قُرْعَةً، فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، فَأَنْزَلَنَا فِي أَبْيَاتِنَا، فَوَجَعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ، فَلَمَّا تُوفِّيَ وَغُسِّلَ وَكُفِّنَ فِي أَثْوَابِهِ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقُلْتُ: رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ، فَشَهِدَاتِي عَلَيْكَ: لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَهُ؟» فَقُلْتُ: يَا أَبَايَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ؟ فَقَالَ: «أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ، وَاللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ، وَاللَّهِ مَا أَذْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِي». قَالَتْ: فَوَاللَّهِ لَا أُزَيِّجُ أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا». (بخاری: ۱۲۴۳)

ترجمه: «ام علاء رضی الله عنها، بانوی انصاری که با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کرده بود؛ می‌گوید: انصار، برای دادن مسکن به مهاجرین، قرعه کشی کردند. عثمان بن مظعون سهم ما شد. ما او را به خانه‌هایمان بردیم. پس از مدتی، بیمار شد و در همان بیماری، فوت کرد. وقتی او را غسل دادیم و کفن پوشانیدیم، رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد. من گفتم: ای ابوسائب، (کنیه عثمان بن مظعون) خدا تو را رحمت کند. من گواهی می‌دهم که تو نزد الله، بسیار عزیز و گرامی هستی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تو از کجا میدانی که او نزد خداوند، گرامی است؟» گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. پس چه کسی نزد خداوند، عزیز و گرامی خواهد بود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او اکنون در گذشته است. بخدا، من برایش امید خیر دارم. اما سوگند به خدا، من که رسول خدا هستم، نمیدانم با من چه خواهد شد». راوی می‌گوید: بخدا سوگند، از این به بعد، بر تزکیه هیچ کس، گواهی نخواهم داد».

۶۳۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَبِي، جَعَلْتُ أَكْشِفُ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِهِ، أَبْكِي، وَيَنْهَوْنِي عَنْهُ، وَالنَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَا يَنْهَانِي، فَجَعَلْتُ عَمِّي فَاطِمَةَ تَبْكِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «تَبْكِينَ أَوْ لَا تَبْكِينَ، مَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنَحَيْهَا حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ». (بخاری: ۱۲۴۴)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که پدرم کشته شد، من مرتب چادر را از روی چهره‌اش برمی‌داشتم و گریه می‌کردم. مردم مرا از این کار، منع می‌کردند. اما آنحضرت صلی الله علیه و آله منع نمی‌فرمود. عمه‌ام؛ فاطمه؛ هم شروع به گریستن کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه گریه بکنی چه نکنی، همچنان فرشتگان او را زیر سایه بالهای خود گرفته بودند تا زمانی که شما او را از اینجا، بلند کردید».

باب (۴) کسی که به اهل میت، خبر مرگ او را می‌دهد

۶۳۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى، فَصَفَّ بِهِمْ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا». (بخاری: ۱۲۴۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله خبر مرگ نجاشی را در همان روز وفاتش، اعلام کرد. سپس، به مصلی رفت و مردم را به صف کشید و چهار تکبیر گفت. (بر او نماز جنازه خواند).

۶۳۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ - وَإِنَّ عَيْنِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَتَذْرِفَانِ - ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ امْرَأَةٍ فَفُتِحَ لَهُ»». (بخاری: ۱۲۴۶)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود: «زید پرچم اسلام را بدست گرفت و شهید شد. سپس، جعفر آن را گرفت و شهید شد. بعد، عبد الله بن رواحه آن را بدست گرفت، ایشان نیز به شهادت رسید. سر انجام، خالد بن ولید بدون اینکه بعنوان امیر لشکر تعیین شود، پرچم را بدست گرفت و پیروز شد».

باب (۵): کسی که فرزندش فوت کند و اجرش را از خدا بخواهد

۶۳۴- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَا مِنَ النَّاسِ مِنْ مُسْلِمٍ يَتَوَقَّى لَهُ ثَلَاثٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُنْتَ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ»». (بخاری: ۱۲۴۸)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر فرد مسلمانی که سه فرزند نابالغ خود را از دست بدهد (و صبر نماید)، خداوند متعال با فضل و رحمتی که نسبت به آن فرزندان دارد، او را وارد بهشت خواهد کرد».

باب (۶): مستحب است عدد غسلهای میت، فرد باشد.

۶۳۵- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ الْأَنْصَارِيَّةِ رضی الله عنها قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ تُوُفِّيَتْ ابْنَتُهُ فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ

فِي الْآخِرَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَإِذَا فَرَعْتُ فَقَاذَنِّي». فَلَمَّا فَرَعْنَا أَذْنَاهُ، فَأَعْطَانَا حِقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». تَعْنِي إِزَارَهُ». (بخاری: ۱۲۵۳)

ترجمه: «ام عطیه انصاری رحمه الله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله، روزی که دخترش فوت کرده بود، نزد ما آمد و فرمود: «او را سه بار، یا پنج بار، یا بیش از این، اگر لازم بود با آب و سدر، غسل دهید. و در شستن آخر، از کافور استفاده کنید. و وقتی که از غسل او فارغ شدید، مرا اطلاع دهید». ما نیز پس از غسل، ایشان را مطلع ساختیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله ازارش (پارچه بلندی که دور کمر می بستند) را داد و فرمود: «او را با این پارچه، بپوشانید». یعنی قبل از کفن نمودن».

باب (۷): غسل میت، از سمت راست شروع شود

۶۳۶- «وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ قَالَ: «ابْدَعُوا بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». قَالَتْ: وَمَشَطْنَاهَا ثَلَاثَةَ قُرُونٍ».

ترجمه: «و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «غسل را از طرف راست و از اعضای وضوی او، شروع کنید». در پایان، ام عطیه گفت: موهای سرش را با شانه، به سه قسمت تقسیم کردیم».

باب (۸): استفاده از پارچه سفید، برای کفن

۶۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَفَّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَةٍ بَيْضَ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهِنَّ قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ». (بخاری: ۱۲۶۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله در سه قطعه پارچه کتانی یمنی سفید، که در آنها پیراهن و عمامه وجود نداشت، کفن گردید».

باب (۹): کفن کردن در دو پارچه

۶۳۸- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ وَقِفٌ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوْقَصَتُهُ، أَوْ قَالَ: فَأَوْقَصَتْهُ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ، وَلَا تُحَنِّطُوهُ، وَلَا تُحْمَرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبَّيًّا»». (بخاری: ۱۲۶۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: شخصی، هنگام وقوف در عرفات، از سواری خود، بر زمین افتاد و گردنش شکست (و وفات کرد). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او را با آب و سدر، غسل دهید و در دو پارچه، کفن کنید و مواد خوشبو نزنید و سرش را نپوشانید. زیرا او، روز قیامت، لیبیک گویان، برانگیخته می شود».

باب (۱۰): کفن میت

۶۳۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي لَمَّا تُوفِّيَ جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أَكْفَنُهُ فِيهِ، وَصَلَّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ، فَقَالَ: «أَذِنِّي أَصَلِّيَ عَلَيْهِ». فَأَذَنَهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ رضی الله عنه، فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ تَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ: «أَنَا بَيْنَ خَيْرَتَيْنِ، قَالَ: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]». فَصَلَّى عَلَيْهِ، فَتَزَلَّتْ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۸۴]». (بخاری: ۱۲۶۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی که عبد الله بن ابی مُرد، پسرش نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! پیراهنت را عنایت کن تا پدرم را با آن کفن کنم. و بر او، نماز جنازه بخوان و برایش، دعای مغفرت کن. رسول الله ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد و فرمود: «هنگامی که جنازه آماده شد، مرا خبر کن تا بر او، نماز بخوانم». سپس آمد و رسول خدا ﷺ را مطلع ساخت. هنگامی که رسول الله ﷺ خواست بر او نماز بخواند، عمر رضی الله عنه پیراهن آنحضرت ﷺ را کشید و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به من اختیار داده شده است. خداوند می فرماید: (چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید)». سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. سپس، خداوند این آیه را نازل فرمود: (بر هیچیک از مردگان منافق، نماز نخوان).

۶۴۰- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَعْدَ مَا دُفِنَ، فَأَخْرَجَهُ فَتَفَتَّ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ وَالْبَسَهُ قَمِيصَهُ». (بخاری: ۱۲۷۰)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: بعد از اینکه عبد الله بن ابی در قبر گذاشته شد، رسول الله ﷺ آمد و او را بیرون آورد و آب دهان خود را بر او پاشید و پیراهن خود را نیز به تنش داد».

باب (۱۱): اگر کفن کوتاه بود، سر میت پوشانده شود

۶۴۱- «عَنْ حَبَابٍ رضی الله عنه: قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللَّهِ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُضْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ رضی الله عنه، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِيهَا، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ نَحْذِ مَا نُكَفِّهِ إِلَّا بُرْدَةً، إِذَا عَطَيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلَاهُ، وَإِذَا عَطَيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نُغْطِيَ رَأْسَهُ، وَأَنْ نَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الْإِذْخِرِ». (بخاری: ۱۲۷۶)

ترجمه: «خواب ﷺ می گوید: با رسول الله ﷺ فقط بخاطر خوشنودی الله هجرت کردیم و اجر ما هم با خدا است. بعضی از ما، بدون اینکه چیزی از پاداش خود را در دنیا ببینند، فوت کردند. از جمله آنها می توان، مصعب بن عمیر ﷺ را نام برد. و بعضی از ما، میوه هجرت را پس از اینکه رسیده بود، چید. هنگامی که مصعب بن عمیر ﷺ در جنگ احد به شهادت رسید، جز چادری کوتاه برای کفن کردن او، چیز دیگری وجود نداشت. اگر سرش را می پوشانیدیم، پاهایش برهنه می شد. و اگر پاهایش را می پوشانیدیم، سرش برهنه می شد. رسول الله ﷺ فرمود: «سرش را با چادر بپوشانید و بر پاهایش، برگ گیاه اذخر بریزید.»».

باب (۱۲): کسی که در زمان رسول اکرم ﷺ کفن اش را قبلاً آماده کرد و به او اعتراض نشد
 ۶۴۲- «عَنْ سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ النَّبِيَّ ﷺ بِبُرْدَةٍ مَنْسُوجَةٍ فِيهَا حَاشِيَتُهَا، أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟ قَالُوا: الشَّمْلَةُ، قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: نَسَجْتُهَا بِيَدَيَّ فَجِئْتُ لَأَكْسُو كَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا، وَإِنَّهَا إِزَارُهُ، فَحَسَنَهَا فُلَانٌ فَقَالَ: اكْسُيْنَاهَا، مَا أَحْسَنَهَا! قَالَ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، لَيْسَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثُمَّ سَأَلْتُهُ، وَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَرُدُّ، قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ لَأَلْبَسَهَا، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِيَتَكُونَ كَفْنِي، قَالَ: سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ». (بخاری: ۱۲۷۷).

ترجمه: «سهل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: زنی، چادری را که کناره آن، بافتنی داشت، به آنحضرت ﷺ هدیه داد - راوی از مردم پرسید: آیا می دانید بُرد چیست؟ گفتند: چادری پُرز دار است. سهل گفت: صحیح است - و گفت: این چادر را با دست خودم بافته ام و نزد شما آورده ام تا آنرا بپوشید. رسول خدا ﷺ که به آن نیاز داشت، آنرا پذیرفت و بعنوان ازار، از آن استفاده کرد. یکی از اصحاب، آنرا پسندید و گفت: چقدر زیبا است! آنرا به من بدهید. مردم، به او گفتند: کار خوبی نکردی. زیرا رسول الله ﷺ بدان نیاز داشت و آن را پوشیده بود. با وجود این، تو آن را طلب کردی. و میدانی که هر گاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شود، دریغ نخواهد کرد. آن شخص گفت: بخدا سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم. بلکه می خواهم آن را کفن خود، نمایم. سهل می گوید: سرانجام، همان چادر، کفن آن شخص، گردید.».

باب (۱۳): شرکت زنان در تشییع جنازه
 ۶۴۳- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَالَتْ: نُهَيْتُنَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعَزَّمْ عَلَيْنَا». (بخاری: ۱۲۷۸)

ترجمه: «ام عطیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: ما زن ها از شرکت در تشییع جنازه، منع شدیم. ولی این منع، قطعی نبود.».

باب (۱۴): سوگ نشتن زن، برای غیر شوهر

۶۴۴- عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ رضی الله عنها، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجِ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (بخاری: ۱۲۸۱)

ترجمه: «ام حبیبہ رضی الله عنها، همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر زن مؤمنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مجاز نیست بیش از سه روز، برای کسی سوگووار باشد مگر برای شوهرش، که در آنصورت، می تواند چهار ماه و ده روز، به سوگ بنشیند».

باب (۱۵): زیارت قبور

۶۴۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرِ، فَقَالَ: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». قَالَتْ: إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبِّ بِمُصِيبَتِي، وَلَمْ تَعْرِفْهُ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَائِينَ، فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى». (بخاری: ۱۲۸۳)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنی را دید که در کنار قبری نشسته بود و گریه می کرد. به او گفت: «از خدا بترس و صبر، پیشه کن». آن زن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی شناخت، به او گفت: برو کنار. تو به مصیبت من گرفتار نشده ای. به آن زن گفتند: او رسول الله صلی الله علیه و آله است. زن به خانه پیامبر آمد. آنجا، نگهبانی نیافت. به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: (ببخشید) من شما را نشناختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صبر، همان است که در آغاز مصیبت، باشد».

باب (۱۶): گفته پیامبر صلی الله علیه و آله «میت بسبب گریه اهل خانه اش، عذاب داده میشود» اگر به آن وصیت کرده باشد

۶۴۶- «عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أُرْسِلَتْ ابْنَةُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَيْهِ: إِنَّ ابْنًا لِي قُبِضَ فَأَتِنَا، فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلَامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلُّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُّسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ لِيَأْتِيَنَهَا، فَقَامَ وَمَعَهُ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَمَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَرِجَالٌ، فَرَفَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّيِّ وَنَفْسُهُ تَتَقَعَّقُ كَأَنَّهَا شَنْ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ سَعْدُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ فَقَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةُ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». (بخاری: ۱۲۸۴)

ترجمه: «اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: دختر بچه یکی از دختران رسول الله صلی الله علیه و آله در سكرات موت، بسر می برد. وی قاصدی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و از او خواست تا بیاید. رسول الله صلی الله علیه و آله به قاصد گفت: سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: «از آن خداست آنچه بدهد و بگیرد. همه نزد او، مدتی تعیین شده دارند. صبر کن و امید ثواب داشته باش».

دختر رسول الله صلی الله علیه و آله برای بار دوم، قاصدی فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه و آله را سوگند داد که حتماً بیاید. آنحضرت صلی الله علیه و آله به اتفاق سعد بن عباد، ابی بن کعب، زید بن ثابت و چند نفر دیگر از یارانش، تشریف برد. آن دختر بچه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله سپردند در حالی که نفسش، مانند مَشْکی خشک شده، صدا می داد. با دیدن این صحنه، اشک از چشمان رسول الله صلی الله علیه و آله سرازیر شد. سعد گفت: ای رسول خدا! این چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این رحمتی است که خداوند، در دل بندگان نهاده است. و همانا خداوند، بر بندگان که رحم و شفقت داشته باشند، رحم می کند».

۶۴۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: شَهِدْنَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ مِنْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ؟ فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: فَأَنْزِلْ. قَالَ: فَزَلَّ فِي قَبْرِهَا». (بخاری: ۱۲۸۵)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: در تشییع جنازه یکی از دختران رسول الله صلی الله علیه و آله شرکت کرده بودیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله کنار قبر، نشسته بود و در حالیکه اشک از چشمان (مبارکش) سرازیر بود، فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده باشد؟» ابوطلحه رضی الله عنه گفت: بلی، من هستم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس، تو برای گذاشتن میت، داخل قبر برو». ابوطلحه داخل قبر رفت».

۶۴۸- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ عَائِشَةُ رضی الله عنها بَعْدَ مَوْتِ عُمَرَ رضی الله عنه، فَقَالَتْ: رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ، وَاللَّهِ مَا حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» وَقَالَتْ: حَسْبُكُمْ الْقُرْآنُ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. (بخاری: ۱۲۸۸)

ترجمه: «عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گریه کردن خویشاوندان میت، موجب عذاب میت می شود». این خبر، بعد از شهادت عمر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها رسید. وی فرمود: خداوند عمر رضی الله عنه را رحمت کند. بخدا سوگند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند، میت مومن را به سبب گریه کردن خویشاوندانش، عذاب می دهد. بلکه فرمود: «خداوند، عذاب میت کافر را بخاطر گریستن خویشاوندانش، می افزاید».

عایشه رضی الله عنها افزود: گواهی قرآن در این مورد، کافی است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ یعنی هیچ کس، گناه شخص دیگری را متحمل نمی‌شود.

۶۴۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى يَهُودِيَّةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلُهَا، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا وَإِنَّهَا لَتَعَذَّبُ فِي قَبْرِهَا»». (بخاری: ۱۲۸۹)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار قبر زنی یهودی، گذر کرد که خویشاوندانش بر آن، گریه می‌کردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «خویشاوندان این میت، برایش گریه میکنند در حالی که خودش در قبر، عذاب داده می‌شود»».

باب (۱۷): کراهیت نوحه خوانی بر میت

۶۵۰- «عَنِ الْمُغِيرَةِ رضی الله عنها قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَذِبٌ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». وَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ»». (بخاری: ۱۲۹۱)

ترجمه: «مغیره رضی الله عنها می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر، نیست. هرکس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ، آماده نماید». همچنین شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هر میتی که نوحه خوانده شود، به سبب آن نوحه، عذاب داده می‌شود». (البته اگر وصیت کرده باشد)».

باب (۱۸): کسی که بر سر و صورت خود بزند، از ما نیست

۶۵۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»». (بخاری: ۱۲۹۴)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که (هنگام مصیبت) به سر و صورت خود بزند و گریانش را پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد، از ما نیست»».

باب (۱۹): رثای پیامبر صلی الله علیه و آله برای سعد بن خوله

۶۵۲- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَعُودُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَتُهُ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثِي مَالِي؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: بِالشَّطْرِ، فَقَالَ: «لَا». ثُمَّ قَالَ: «الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَبِيرٌ

- أَوْ كَثِيرٌ - إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلَ فِي فِي امْرَأَتِكَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْلَفَ بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخْلَفَ فَتَعْمَلَ عَمَلًا صَالِحًا إِلَّا أَزْدَدَتْ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخْلَفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ، وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنَّ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». يَرِثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ». (بخاری: ۱۲۹۵)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: سال حجة الوداع، به شدت بیمار شدم. رسول خدا ﷺ به عیادت من آمد. عرض کردم: همینطور که مشاهده می فرمائید من به شدت بیمارم و ثروت زیادی دارم. و غیر از تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می توانم دو سوم سرمایه ام را صدقه دهم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر». گفتم: نصف سرمایه ام را چطور؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «خیر». سپس، فرمود: «یک سوم آنرا صدقه ده گر چه این هم زیاد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بی نیاز ترک گویی، بهتر است از اینکه آنها را فقیر رها کنی تا دست گدایی پیش این و آن، دراز کنند. و هرچه تو به خاطر خوشنودی الله برای زیردستان خود، انفاق کنی، اجر خواهی برد. حتی لقمه نانی را که در دهن همسرت قرار میدهی». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پس از یارانم، زنده بمانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چنین بشود، هر عملی را که انجام میدهی، موجب رفع درجات تو خواهد شد. و شاید اگر زنده بمانی، گروهی از تو نفع ببرند و گروهی دیگر (مشرکان و کافران) متضرر شوند. پروردگارا! هجرت یارانم را بپذیر و آنان را دوباره به کفر و گمراهی برنگردان. اما بیچاره سعد بن خوله...». رسول الله ﷺ با این جمله، برای سعد بن خوله، اظهار تأسف کرد زیرا وی در مکه ماند و همانجا درگذشت و موفق نشد هجرت کند».

باب (۲۰): ممنوعیت کندن مو، هنگام مصیبت

۶۵۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ وَجَعَ وَجَعًا شَدِيدًا، فَعُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأْسُهُ فِي حَجَرِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ فَبَكَتْ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِيءٌ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَرِيءٌ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحَالِقَةِ وَالشَّاقَّةِ». (بخاری: ۱۲۹۶)

ترجمه: «از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که او بیمار شد. و از شدت بیماری، بیهوش گشت در حالی که سرش، روی زانوی همسرش، قرار داشت و همسرش با صدای بلند، گریه می کرد. ابوموسی نتوانست جلوی گریه او را بگیرد. اما هنگامیکه به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسانی که رسول خدا ﷺ از آنها، اظهار بیزارى کرده است».

پیامبر خدا ﷺ از زنانی که (هنگام مصیبت) با صدای بلند گریه می‌کنند و گریبان چاک می‌دهند و موهای سرشان را می‌کنند، اعلام برائت نمود.

باب (۲۱): کسی که هنگام مصیبت، بنشیند و اندوه از چهره‌اش، نمایان باشد

۶۵۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ ﷺ قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرٍ وَابْنِ رَوَاحَةَ، جَلَسَ يُعْرِفُ فِيهِ الْحُزْنَ، وَأَنَا أَنْظُرُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ - شَقَّ الْبَابِ - فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرٍ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْتَهَاهُنَّ، فَذَهَبَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّانِيَّةُ، فَأَخْبَرَهُ: أَنَّهُنَّ لَمْ يُطِيعْنَهُ، فَقَالَ: «انْتَهَيْنَّ». فَأَتَاهُ الثَّالِثَةُ، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبَنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَزَعَمْتُ أَنَّهُ قَالَ: «فَاحْثٌ فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ»». (بخاری: ۱۲۹۹)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌فرماید: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه به رسول الله ﷺ رسید، ایشان (در مسجد) نشست و آثار غم و اندوه، از چهره‌اش، نمایان بود. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: من از شکاف در، نگاه می‌کردم. شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از گریه و فغان زنهای خانه جعفر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، خبر داد. رسول الله ﷺ به او امر کرد تا آنها را از گریستن، باز دارد. آن شخص، رفت. اما دیری نگذشت که دوباره آمد و گفت: آنان به حرف من گوش نمی‌کنند. رسول الله ﷺ بار دیگر، فرمود: «آنان را منع کن». آن شخص رفت و بار سوم برگشت و گفت: ای رسول خدا! آنان بر ما غلبه کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «در دهان‌شان خاک بریز»». (یعنی به هر صورت که شده است آنان را از این کار، باز دار. فتح الباری).

باب (۲۲): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصیبت

۶۵۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَاتَ ابْنُ لَآئِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَبُو طَلْحَةَ خَارِجٌ فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَتُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، هَيَّأَتْ شَيْئًا، وَتَحْتَهُ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: كَيْفَ الْغُلَامُ؟ قَالَتْ: قَدْ هَدَأَتْ نَفْسُهُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدْ اسْتَرَاخَ، وَظَنَّ أَبُو طَلْحَةَ أَنَّهَا صَادِقَةٌ. قَالَ: فَبَاتَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَعْلَمَتْهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ أَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ بِمَا كَانَ مِنْهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَكُمَا فِي لَيْلَتِكُمَا». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: فَرَأَيْتُ لَهُمَا تِسْعَةَ أَوْلَادٍ، كُلُّهُمْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ»». (بخاری: ۱۳۰۱)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: یکی از پسران ابوطلحه در غیاب وی، فوت کرد. همسرش وقتی دید فرزندش فوت کرده است، او را غسل داد و کفن کرد و در گوشه خانه گذاشت. هنگامی که ابوطلحه آمد،

پرسید: حال بچه چطور است؟ همسرش گفت: آرام گرفته است. و امیدوارم که راحت شده باشد. ابوطلحه خیال کرد که همسرش راست می‌گوید و شب را خوابید. صبح غسل نمود و هنگامی که می‌خواست از خانه بیرون رود، همسرش گفت: بچه فوت کرده است. ابوطلحه رفت، نماز صبح را با رسول الله ﷺ خواند و ماجرا را برای آنحضرت ﷺ بازگو کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در شب گذشته شما، برکت دهد». راوی می‌گوید: یکی از انصار مدینه، گفت: بعد از آن، ابوطلحه، صاحب نه فرزند گردید که همه قاری قرآن شدند».

باب (۲۳): پیامبر ﷺ فرمود: ما برای تو، غمگین هستیم

۶۵۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَيْفِ الثَّقِينِ، وَكَانَ ظُمْرًا لِإِبْرَاهِيمَ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ، ثُمَّ دَخَلْنَا عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِبْرَاهِيمُ يُجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ». ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»». (بخاری: ۱۳۰۳)

ترجمه: «انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: با رسول الله ﷺ نزد ابوسیف آهنگر رفتیم. او پدر رضاعی ابراهیم؛ فرزند رسول الله ﷺ بود. آنحضرت ﷺ ابراهیم را برداشت و بوسید و بویید. بار دیگر که به خانه ابوسیف رفتیم، ابراهیم، آخرین لحظات زندگی‌اش را می‌گذراند. اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. عبدالرحمن ابن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم گریه میکنید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابن عوف، گریه کردن من، نشانه شفقت و مهربانی است». و همچنانکه اشک می‌ریخت، فرمود: «چشم‌ها، اشک می‌ریزد و دل اندوهگین است ولی ما سخنی که موجب عدم خوشنودی خدا شود به زبان نخواهیم آورد. و ما بخاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم»».

باب (۲۴): گریه کردن، نزد مریض

۶۵۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: اشْتَكَيْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ، فَقَالَ: «قَدْ قَضَى؟» قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبَكَى النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ بُكَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: «أَلَا تَسْمَعُونَ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلَا يَحْزَنُ الْقَلْبُ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - أَوْ يَرْحَمُ، وَإِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذِّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»». (بخاری: ۱۳۰۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: سعد بن عبادہ رضی الله عنه بیمار شد. رسول الله صلی الله علیه و آله باتفاق عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود رضی الله عنہم برای عیادت ایشان، تشریف برد. هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وارد خانه شد، اعضای خانواده سعد، اطراف او را گرفته بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا فوت کرده است؟» گفتند: خیر، یا رسول الله! آنحضرت صلی الله علیه و آله به گریه افتاد. مردم چون رسول الله صلی الله علیه و آله را در حال گریه دیدند، همگی شروع به گریه کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر نمی دانید که خداوند بخاطر اشک ریختن و اندوهگین شدن، عذاب نمی دهد. بلکه بخاطر این، (اشاره بطرف زبان) عذاب می دهد یا رحم می کند. و میت بخاطر آه و ناله اطرفیانش، عذاب داده می شود». (البته اگر وصیت کرده باشد).

باب (۲۵): نهی از نوحه خوانی

۶۵۸- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عِنْدَ الْبَيْعَةِ أَنْ لَا نَنُوحَ، فَمَا وَفَّتْ مِنَّا امْرَأَةً غَيْرَ خَمْسٍ نِسْوَةٍ: أُمُّ سُلَيْمٍ وَأُمُّ الْعَلَاءِ وَابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةً مُعَاذٍ، وَامْرَأَتَيْنِ. أَوْ ابْنَةَ أَبِي سَبْرَةَ وَامْرَأَةً مُعَاذٍ وَامْرَأَةً أُخْرَى». (بخاری: ۱۳۰۶)

ترجمه: «ام عطیه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بیعت، از ما تعهد گرفت که نوحه خوانی نکنیم. اما هیچ کس از ما به این عهد وفا نکرد، مگر پنج زن: ام سلیم، ام علاء و دختر ابو سبره «همسر معاذ» و دو زن دیگر».

باب (۲۶): برخاستن برای جنازه

۶۵۹- «عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ جِنَازَةً، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَاشِياً مَعَهَا فَلْيَقُمْ حَتَّى يُخَلِّفَهَا، أَوْ تُخَلِّفَهُ، أَوْ تُوَضَّعَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَلِّفَهُ». (بخاری: ۱۳۰۸)

ترجمه: «عامر بن ربیعہ رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که یکی از شما جنازه ای را دید، اگر نخواست همراه جنازه برود، بلند شود تا جنازه از او بگذرد یا بر زمین، گذاشته شود».

باب (۲۷): تشییع کننده جنازه، چه وقت بنشیند؟

۶۶۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ وَهُمَا فِي جَنَازَةٍ، فَجَلَسَا قَبْلَ أَنْ تُوَضَّعَ، فَجَاءَ أَبُو سَعِيدٍ رضی الله عنه، فَأَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ، فَقَالَ: قُمْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: صَدَقَ». (بخاری: ۱۳۰۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: در تشییع جنازه ای، من دست مروان را گرفته بودم و قبل از اینکه جنازه به زمین گذاشته شود، نشستیم. در آن لحظه، ابوسعید رضی الله عنه آمد. دست مروان را گرفت و گفت:

بلند شو. بخدا سوگند، او (ابو هریره) می‌داند که رسول الله ﷺ از نشستن، قبل از اینکه جنازه به زمین نهاده شود، منع فرموده است. ابوهریره ؓ گفت: ابوسعید ؓ راست می‌گوید».

باب (۲۸): بلند شدن برای جنازه یهودی

۶۶۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَرَّ بِنَا جَنَازَةً، فَقَامَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا جَنَازَةٌ يَهُودِيٍّ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا»». (بخاری: ۱۳۱۱)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ر ضی الله عنهما می‌گوید: جنازه‌ای از جلوی ما عبور کرد. رسول الله ﷺ بخاطر او بلند شد و ما نیز همراه ایشان، بلند شدیم. سپس، گفتیم: یا رسول الله! این جنازه یهودی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «هرگاه جنازه‌ای را دیدید، بلند شوید»».

باب (۲۹): حمل جنازه، کار مردان است نه زنان

۶۶۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ، وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتُهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ»».

(بخاری: ۱۳۱۴)

ترجمه: «ابوسعید خدری ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که جنازه آماده می‌شود و مردان آنرا بر روی شانه‌هایشان می‌گذارند، اگر شخص نیکی باشد، می‌گوید: مرا زودتر ببرید. اگر شخص ناصالحی باشد، به فغان و ناله در می‌آید و می‌گوید: وای بر من، مرا کجا می‌برید؟ این آه و فغانش را بجز انسان، هر چیز دیگر می‌شنود. و اگر انسانها آن را بشنوند، بیهوش می‌افتند»».

باب (۳۰): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود

۶۶۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجَنَازَةِ، فَإِنْ تَكَ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا إِلَيْهِ، وَإِنْ يَكُ سَوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ»». (بخاری: ۱۳۱۵)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: جنازه را هر چه زودتر به گورستان ببرید. اگر انسان نیکی باشد، پس او را زودتر به خیری که در انتظارش می‌باشد، می‌رسانید. و اگر انسان بدی باشد، زودتر، شرّی را از روی شانه‌های خود، بر زمین می‌گذارید».

باب (۳۱): فضیلت تشیع جنازه

۶۶۴- «عن ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَاهُ رِيَّةَ رضی الله عنه يَقُولُ: مَنْ تَبَعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ. فَقَالَ: أَكْثَرُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا، فَصَدَّقَتْ عَائِشَةُ أَبَا هُرَيْرَةَ وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهُ. فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما: لَقَدْ فَرَّطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثِيرَةٍ». (بخاری: ۱۳۲۳، ۱۳۲۴)

ترجمه: «به ابن عمر رضی الله عنهما گفتند: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هر کس، جنازه ای را تشیع کند، باندازه یک قیراط (واحد پیمان)، اجر دریافت می کند. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ابوهریره رضی الله عنه زیاد روایت می کند! بعد، عایشه رضی الله عنها نیز حدیث ابوهریره رضی الله عنه را تایید کرد و فرمود: من این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیدم. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پس ما تاکنون، قیراطهای زیادی را از دست داده ایم».

باب (۳۲): کراهیت سجده گاه قرار دادن قبور

۶۶۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». قَالَتْ: وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَبْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا». (بخاری: ۱۳۳۰)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در بیماری وفات خود، فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند، آنان قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند». عایشه رضی الله عنها می گوید: اگر این احتمال وجود نمی داشت، قبر رسول الله ﷺ را آشکار می کردند (یعنی در حجره قرار نمی دادند). ولی می ترسم که مردم آنرا مسجد قرار دهند».

باب (۳۳): نماز خواندن بر زنی که در دوران نفاس، در گذشته است

۶۶۶- «عَنْ سَمُرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنها قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطُهَا». (بخاری: ۱۳۳۱)

ترجمه: «سمره بن جندب رضی الله عنها می گوید: همراه رسول الله ﷺ بر زنی که ایام نفاس (زایمان) فوت کرده بود، نماز جنازه خواندیم. آنحضرت ﷺ مقابل کمر میت، ایستاد. (و نماز خواند)».

باب (۳۴): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه

۶۶۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ: لِيَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ». (بخاری: ۱۳۳۵)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: او در نماز جنازه، سوره فاتحه را خواند و گفت: (این کار را کردم) تا مردم بدانند که (خواندن فاتحه در نماز جنازه) سنت است». (البته اینجا مراد خواندن با صدای بلند است). (مترجم)

باب (۳۵): مردگان، صدای پای (تشییع کنندگان) را می شنود

۶۶۸- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَيَقَالُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، أَبَدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ». قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا، وَأَمَّا الْكَافِرُ، أَوِ الْمُنَافِقُ، فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي، كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ. فَيَقَالُ: لَا دَرَيْتَ وَلَا تَكَلَيْتَ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً بَيْنَ أُذُنَيْهِ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ». (بخاری: ۱۳۳۸)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که بنده ای را در قبرش می گذارند و دوستانش بر می گردند و می روند، میت صدای پاهایشان را می شنود. در این هنگام، دو فرشته نزد او می آیند، او را می نشانند و از وی می پرسند: درباره این شخص، یعنی محمد صلی الله علیه و آله چه می گفتی؟ جواب می دهد: من گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول او است.

فرشته ها می گویند: به جایگاه خود در روزگ نگاه کن. خداوند آنرا برای تو با جایی در بهشت، عوض کرده است». آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر دو جا (بهشت و دوزخ) را می بیند. اما اگر آن شخص، کافر یا منافق باشد، در جواب فرشتگان، می گوید: من چیزی نمی دانم. هر چه مردم می گفتند، من نیز می گفتم. به او می گویند: تو ندانستی و نه سعی کردی که بدانی. سپس، با پتکی آهنی، ضربه محکمی بر فرق سرش، می کوبند. آنگاه، چنان فریادی سر می دهد که بجز انسانها و جن ها، همه مخلوقات اطراف او، فریادش را می شنوند».

باب (۳۶): آرزوی دفن شدن در سرزمینهای مقدس

۶۶۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أُرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ، وَقَالَ: ارْجِعْ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَنْ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ. قَالَ: أَيُّ رَبٍّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ الْمَوْتُ، قَالَ: فَالآنَ، فَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ

رَمِيَةً بِحَجَرٍ». قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلَوْ كُنْتُ ثُمَّ لَأَرْيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكُثَيْبِ الْأَحْمَرِ». (بخاری: ۱۳۳۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: ملک الموت برای قبض روح حضرت موسی علیه السلام فرستاده شد. هنگامی که نزد او رفت، حضرت موسی علیه السلام او را سیلی زد. ملک الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: خدایا، مرا برای قبض روح بنده ای فرستادی که نمی خواهد بمیرد. خداوند چشمش را که در اثر آن سیلی، بیرون آمده بود، سر جایش برگرداند و فرمود: برو به او بگو دستش را بر پشت گاوی بگذارد. به ازای هر تار مویی که زیر دستش قرار می گیرد، یک سال بر عمرش اضافه می شود. حضرت موسی گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ خداوند فرمود: بعد از آن، مرگ است. حضرت موسی علیه السلام گفت: حال که چنین است، ترجیح می دهم، اکنون بمیرم. و از خداوند خواست تا او را نزدیک سرزمین مقدس، و به فاصله پرتاب سنگی از آن، قرار دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر آنجا بودیم، قبر موسی را کنار راه، نزدیک تپه سرخ، به شما نشان می دادم».

باب (۳۷): خواندن نماز جنازه بر شهید

۶۷۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتَلِ أَحَدٍ فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ؟ فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا، قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا، وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۱۳۴۳)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هر دو نفر از شهدای احد را در یک پارچه کفن میکرد. سپس، می پرسید: «کدام یک، قرآن را بیشتر می داند؟» پس کسی را که قرآن بیشتری می دانست، در لحد، مقدم میکرد. و فرمود: «من روز قیامت، برای اینها، گواهی خواهم داد». و دستور داد تا آنها را بدون غسل، با خون هایشان، دفن کنند. و همچنین، بر آنها نماز جنازه، گزارده نشد».

باب (۳۸): نماز بر شهید

۶۷۱- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أَحَدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرَ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». (بخاری: ۱۳۴۴)

ترجمه: «عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت و بر شهدای احد، نماز جنازه خواند. سپس، برگشت و بر منبر رفت و فرمود: «من روز قیامت، جلوتر از شما خواهم بود و برای شما گواهی خواهم داد. بخدا سوگند، همین حالا حوض خود (کوثر) را می بینم. و کلیدهای تمام خزانه های روی زمین، به من داده شده است. و بخدا سوگند، ترس من از این نیست که شما بعد از من، مشرک شوید، بلکه از این می ترسم که شما برای بدست آوردن مال دنیا، به رقابت برخیزید».

اگر کودکی مسلمان شد و مرد، آیا بر او جنازه خوانده شود؟ و آیا کودک، به اسلام

دعوت شود؟

۶۷۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: انْطَلَقَ عُمَرُ رضی الله عنه مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي رَهْطٍ قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبْيَانِ، عِنْدَ أُطْمِ بَنِي مَعَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ الْحُلْمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لَابْنِ صَيَّادٍ: «تَشْهَدُ أَيْ رَسُولُ اللَّهِ؟» فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ. فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَتَشْهَدُ أَيْ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ، وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ». فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا تَرَى؟» قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «خُلِطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ». ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا». فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ: «أَخْسَأُ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ». فَقَالَ عُمَرُ رضی الله عنه: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ».

وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأَيُّ بْنُ كَعْبٍ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، وَهُوَ يَخْتَلِ أُنْ يَسْمَعُ مِنْ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَأَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ مُصْطَجِعٌ - يَعْنِي فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمَزَةٌ أَوْ رَمَرَةٌ - فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَهُوَ يَتَّقِي يُجْدُوْع النَّخْلِ، فَقَالَتْ لَابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافٍ، وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ، هَذَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله، فَتَارَ ابْنُ صَيَّادٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَوْ تَرَكَتُهُ بَيْنَ»». (بخاری: ۱۳۵۴، ۱۳۵۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به اتفاق عمر رضی الله عنه و تنی چند از یارانش، به طرف ابن صیاد رفت. ابن صیاد که در آن وقت، نزدیک به بلوغ بود، با جمعی از بچه ها در قلاع بنی مغاله، مشغول بازی بود. و متوجه آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله نشد، تا اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله با زدن دست خود، او را متوجه خویش ساخت و فرمود: «آیا گواهی می دهی که من، رسول خدا هستم». ابن صیاد نگاهی به پیامبر کرد و

گفت: «آری، گواهی می‌دهم که تو رسول اُمیها هستی». سپس، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا تو گواهی می‌دهی که من، (ابن صیاد) رسول خدا هستم؟ رسول الله ﷺ سخنش را رد کرد و فرمود: «من به الله و رسولش، ایمان دارم». سپس، آنحضرت ﷺ پرسید: «چه می‌بینی؟» ابن صیاد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من می‌آیند. رسول الله ﷺ فرمود: «این امر برای تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چیزی برایت پنهان کرده‌ام، آیا می‌توانی بگویی چیست؟» ابن صیاد گفت: دُخ. (منظور سوره دخان بود). رسول الله ﷺ فرمود: «خدا تو را خوارکند، تو از حد خود، نمی‌توانی تجاوز کنی». عمرؓ عرض کرد: ای رسول خدا! اجازه بده تا گردن او را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او دجال باشد، از بین بردن او، کار تو نیست و اگر نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد».

همچنین، عبد الله بن عمرؓ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ و ابی بن کعب به طرف باغ نخلی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود. آنحضرت ﷺ می‌خواست بدون اینکه ابن صیاد متوجه شود، سخنانش را بشنود. ابن صیاد در چادری خود را پیچیده و دراز کشیده بود و چیزی را زمزمه می‌کرد. رسول الله ﷺ با اینکه خود را پشت درختی پنهان کرده بود، مادر ابن صیاد او را دید. به فرزندش گفت: ای صاف! این، محمد است. ابن صیاد فوراً بلند شد. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود می‌گذاشت، همه چیز، روشن می‌شد».

۶۷۳- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ﷺ فَمَرَضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمَ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَطْعَمَ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۱۳۵۶)

ترجمه: «انسؓ می‌گوید: نوجوانی یهودی که برای رسول الله ﷺ خدمت می‌کرد، بیمار شد. آنحضرت ﷺ به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او فرمود: «مسلمان شو». آن پسر، به سوی پدرش که نزد او نشسته بود، نگاه کرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمدؐ) اطاعت کن. (یعنی اسلام را بپذیر). او مشرف به اسلام شد. رسول الله ﷺ در حالیکه از منزل، خارج می‌شد، فرمود: «سپاس بر خدا که او را از آتش دوزخ، نجات داد».

۶۷۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجِ الْبَهِيمَةُ بِهَيْمَةِ جَمْعَاءَ، هَلْ تُحْسِنُونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «فَطَرَتِ اللَّهُ أَلَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» [الروم: ۳۰]». (بخاری: ۱۳۵۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) دنیا می آید. اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می آورند. همانگونه که نوزاد حیوان، هنگام ولادت، صحیح و سالم است. آیا هیچ دیده اید که حیوانی، گوش بریده دنیا بیاید». سپس، ابوهریره رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَظَرَّتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰] اسلام دین فطرت است که خداوند، تمام انسانها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است آیین محکم و استوار.

باب (۳۹): اگر مشرکی، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگوید

۶۷۵- «عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ حَزْنٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا حَضَرْتُ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةَ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمَّ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أترغب عن مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَعْرضُهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بَيْنَكَ الْمَقَالَةَ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَمَا وَاللَّهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أَتِهِ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾ [التوبة: ۱۱۳]. (بخاری: ۱۳۶۰)

ترجمه: «مسیب بن حزن رضی الله عنه می گوید: هنگامی که وفات ابوطالب نزدیک شد، رسول الله صلی الله علیه و آله نزد او رفت. ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه نیز در آنجا، نشسته بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوطالب فرمود: «ای عموی من! فقط یک کلمه، لا اله الا الله بگو تا بر ایمان تو نزال، له گواهی دهم». ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب! آیا می خواهی از دین عبدالمطلب، برگردی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله همچنان کلمه توحید را به او عرضه می کرد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه سخن خود را تکرار می کردند. تا جایی که آخرین سخن ابوطالب، این بود که: من بر دین عبدالمطلب هستم. و از گفتن کلمه لا اله الا الله اعراض کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند! برای تو طلب استغفار خواهم کرد مگر اینکه خدا مرا از این کار، باز دارد. سپس، خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾ [التوبة: ۱۱۳] را در این مورد نازل فرمود. یعنی شایسته پیامبر و مومنان نیست که که برای مشرکین و کسانی که دوزخی بودندشان، روشن است، طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشان و دشمنان باشند».

باب (۴۰): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وی

۶۷۶- «عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مُحْضَرَةٌ، فَكَسَّ فَجَعَلَ يَنْكُثُ بِمُخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنُفُوسَةٍ، إِلَّا كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلَّا قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةٌ أَوْ سَعِيدَةٌ». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدْعُ الْعَمَلَ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ، قَالَ: «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيسِّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيسِّرُونَ لِعَمَلِ الشَّقَاوَةِ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۖ﴾ [اللیل: ۵-۶]». (بخاری: ۱۳۶۲)

ترجمه: «علی می فرماید: برای تشییع جنازه ای به قبرستان بقیع غرقد، رفته بودیم. رسول الله ﷺ تشریف آورد و نشست. ما نیز اطراف او نشستیم. رسول خدا ﷺ که عصایی در دست داشت و نوک آن را آهسته بر زمین می زد، فرمود: «کسی در میان شما نیست و اصلاً هیچ انسانی وجود ندارد، مگر اینکه جایگاهش در بهشت و دوزخ، معین شده و سعادت و شقاوتش، تعیین گردیده است». یکی عرض کرد: ای رسول خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به تقدیر خود، توکل نکنیم؟ زیرا هر کدام از ما، اهل سعادت باشد، خود به خود بسوی عمل اهل سعادت، می رود و اگر، اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می رود.

رسول الله ﷺ فرمود: «چنین نیست، برای اهل سعادت، انجام اعمال نیک، آسان می شود و برای اهل شقاوت، ارتکاب اعمال بد، آسان می گردد». سپس، آنحضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۖ﴾ [اللیل: ۵-۶]».

باب (۴۱): آنچه در باره خودکشی آمده است

۶۷۷- «عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ عَذَّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ»». (بخاری: ۱۳۶۳)

ترجمه: «ثابت بن ضحاک می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که آگاهانه به دورغ، به مذهبی سوای اسلام، سوگند بخورد (مثلاً بگوید یهودی باشم اگر این کار را کرده ام)، او همانگونه است که می گوید: و کسی که خود را بوسیله آهنی بکشد (خودکشی نماید) با همان چیز در دوزخ، عذاب داده می شود»».

۶۷۸- «عَنْ جُنْدَبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ بِرَجُلٍ جِرَاحٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ اللَّهُ: بَدَرْنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۱۳۶۴)

ترجمه: «جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شخصی که زخمی شده بود، خودکشی کرد. خداوند در مورد او فرمود: بنده ام پیش از آنکه اجلش فرا رسد، خود را کشت. پس من هم بهشت را بر وی حرام کردم».

۶۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «الَّذِي يَخْنُقُ نَفْسَهُ يَخْنُقُهَا فِي النَّارِ، وَالَّذِي يَظْعُنُهَا يَظْعُنُهَا فِي النَّارِ». (بخاری: ۱۳۶۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که خود را خفه نماید و بکشد، همیشه در دوزخ نیز خود را خفه می کند. و هرکس با نیزه خود را بکشد، همیشه خود را در دوزخ، با نیزه خواهد زد».

باب (۴۲): تعریف و تمجید از میت

۶۸۰- «عن أَنَسٍ رضی الله عنه يَقُولُ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَتْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَتْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَتْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَتْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ». (بخاری: ۱۳۶۷)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: آنها (صحابه) از کنار جنازه ای گذشتند و او را تعریف کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «(واجب شد). سپس، از کنار جنازه دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «(واجب شد). عمر رضی الله عنه پرسید: یا رسول الله! چه چیز واجب شد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «میتی را که شما تعریف کردید، بهشت برایش واجب شد و میتی را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روی زمین هستید».

۶۸۱- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ. فَقُلْنَا وَثَلَاثَةً؟ قَالَ: «وَوَثَلَاثَةً». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ». (بخاری: ۱۳۶۸)

ترجمه: «عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند هر میت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش گواهی دهند، وارد بهشت خواهد کرد.

عمر رضی الله عنه می گوید: پرسیدیم: اگر سه نفر گواهی دهند، چطور است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر سه نفر گواهی دهند نیز چنین خواهد بود». دوباره پرسیدیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می شود». درباره گواهی دادن یک نفر، سوال نکردیم».

باب (۴۳): عذاب قبر

۶۸۲- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أَتَى، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ [ابراهیم: ۲۷]». (بخاری: ۱۳۶۹)

ترجمه: «براء ابن عازب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که مؤمن در قبرش نشانیده شود، (دو فرشته نزد وی) می آیند. و او (مؤمن) گواهی می دهد که هیچ معبودی، بجز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده الله است. و این، همان مصداق سخن خداوند است که می فرماید: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ [ابراهیم: ۲۷] (خداوند مؤمنان را بر قول حق، ثابت قدم نگه می دارد)».

۶۸۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: أَطَّلَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى أَهْلِ الْقَلِيبِ فَقَالَ: «وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَقِيلَ لَهُ: تَدْعُو أَمْوَاتًا؟ فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لَا يُجِيبُونَ»». (بخاری: ۱۳۷۰)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به اهل قلیب (گودالی که کشته شدگان مشرکین در جنگ بدر در آن انداخته شدند) انداخت و فرمود: «آیا وعده پروردگارتان تحقق پیدا کرد؟» مردم پرسیدند: یا رسول الله! مردگان را خطاب میکنی؟ (مگر آنها می شنوند؟) آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «شما از آنان، شنواتر نیستید ولی آنها نمی توانند، جواب بدهند».

۶۸۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ الْآنَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ حَقًّا، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ [الروم: ۵۲]». (بخاری: ۱۳۷۱)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اکنون آنها (کفاری که هلاک شده اند) به یقین میدانند که آنچه من به آنان گفته بودم، حق است». عایشه رضی الله عنها افزود که خداوند می فرماید: (ای پیامبر! تو مردگان را نمی شنوانی)».

۶۸۵- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها قَالَتْ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَطِيبًا، فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يَفْتَتِحُ فِيهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ ضَجَّةً». (بخاری: ۱۳۷۳)

ترجمه: «اسماء دختر ابو بکر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و از عذاب قبر سخن بمیان آورد که انسان پس از مرگ، گرفتار آن، می شود. مسلمانان با شنیدن آن، بشدت گریستند».

باب (۴۴): پناه خواستن از عذاب قبر

۶۸۶- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ رضی اللہ عنہ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا». (بخاری: ۱۳۷۵)

ترجمه: «ابو ایوب رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هنگام غروب آفتاب، از خانه بیرون رفت. سپس، صدایی شنید و فرمود: «یهودیان در قبرهایشان، عذاب داده می شوند».

۶۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَدْعُو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ». (بخاری: ۱۳۷۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم چنین دعا می کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ». پروردگار! از عذاب قبر، عذاب دوزخ، فتنه زندگی و مرگ و فتنه دجال به تو پناه می برم».

باب (۴۵): جایگاه مرده، صبح و شام به وی عرضه می شود

۶۸۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: ۱۳۷۹)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر وقت، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود. اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود. و به او گفته می شود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را حشر می نماید».

باب (۴۶): آنچه درباره فرزندان مسلمانان آمده است

۶۸۹- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». (بخاری: ۱۳۸۲)

ترجمه: «براء رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که ابراهیم (طفل خردسال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم) فوت کرد، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «او در بهشت، شیردهنده ای دارد».

باب (۴۷): آنچه درباره فرزندان مشرکین آمده است

۶۹۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ أَعْلَمَ بِمَا كَانُوا غَامِلِينَ»». (بخاری: ۱۳۸۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ درباره اولاد مشرکین (که مرده اند) سوال شد. فرمود: «خداوند که آفریدگار آنان است، بهتر می داند که (اگر زنده می ماندند) چه عملی انجام می دادند»».

باب (۴۸)

۶۹۱- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا؟» قَالَ: فَإِنْ رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَسَأَلْنَا يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا؟» قُلْنَا: لَا. قَالَ: لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلْبٌ مِنْ حَدِيدٍ، قَالَ: إِنَّهُ يَدْخُلُ ذَلِكَ الْكَلْبُ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الْآخَرَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيَلْتَمِسُ شِدْقَهُ هَذَا، فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدُخُ بِهِ رَأْسَهُ، فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهَدَهَ الْحَجَرُ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ، فَلَا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَمِسَ رَأْسَهُ وَعَادَ رَأْسُهُ كَمَا هُوَ، فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقَبٍ مِثْلِ الثَّنُورِ، أَعْلَاهُ ضَيْقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ، يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا، حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا، فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاءُ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسْطِ النَّهْرِ، وَعَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهْرِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلُّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ، وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصَبِيَانٌ، وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ، بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا، فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ، وَأَدْخَلَانِي دَارًا، لَمْ أَرُ قُطْرًا أَحْسَنَ مِنْهَا، فِيهَا رِجَالٌ شُبُوحٌ وَشَبَابٌ وَنِسَاءٌ وَصَبِيَانٌ، ثُمَّ أَخْرَجَانِي مِنْهَا، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأَدْخَلَانِي دَارًا، هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ، فِيهَا شُبُوحٌ وَشَبَابٌ، قُلْتُ: طَوَّقْتُمَانِي اللَّيْلَةَ، فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ. قَالَا: نَعَمْ، أَمَّا الَّذِي رَأَيْتُهُ يَشُقُّ شِدْقَهُ

فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ، فَتَحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَدُّ رَأْسُهُ، فَرجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ، يُفَعَّلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقَبِ فَهُمْ الرُّنَاةُ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهْرِ أَكَلُوا الرِّبَا، وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام، وَالصَّبِيَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلَادُ النَّاسِ، وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ، وَالْدَّارُ الْأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ، وَأَنَا جَبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ، قَالَا: ذَاكَ مَنْزِلُكَ، قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي، قَالَا: إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمْرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوْ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ». (بخاری: ۱۳۸۶)

ترجمه: «سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نماز، رو به طرف مردم میکرد و می پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است؟» اگر کسی خوابی دیده بود، بیان میکرد. و رسول الله صلی الله علیه و آله آنطور که خدا می خواست، آن را تعبیر می کرد. روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله حسب عادت پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است؟» گفتیم: خیر، ما خوابی ندیده ایم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ولی من دیشب، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند، دستم را گرفتند و مرا به طرف سرزمین مقدس بردند. در آنجا، یک شخص نشسته و شخص دیگری ایستاده و قلابی در دست داشت. شخص ایستاده، قلاب را در یک طرف دهان شخص نشسته، فرو می برد و تا پشت سر او می کشید و بعد، آن را در طرف دیگر دهانش قرار می داد و تا پشت سر او می کشید. در این فاصله، طرف اول دهانش درست می شد. و مرد ایستاده دوباره همان کارش را تکرار می کرد. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: برویم جلوتر. به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به شخصی رسیدیم که به پشت، خوابیده است و شخص دیگری کنارش ایستاده و تخته سنگی را که در دست دارد، بر سرش می می کوبد. و آن سنگ می غلتد و دور می افتد. و تا وقتی که آن شخص سنگ را می آورد، سرشکسته، دوباره به حالت اول برمی گردد و آن شخص، مجدداً آن سر را با سنگ میکوبد و این عمل همچنان تکرار می شود. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: جلوتر برویم. براه خود ادامه دادیم تا اینکه کنار خندقی که مانند تنور بود، رسیدیم. دهانه آن، تنگ و داخلش بسیار وسیع بود. و در زیر آن، آتشی افروخته شده بود. عده ای از زنان و مردان لخت و برهنه در آن خندق، بودند. هنگامی که آتش زبانه می کشید، آنها بالا می آمدند بطوریکه نزدیک بود از دهانه خندق، بیرون بیایند. و هنگامی که آتش فروکش می کرد، داخل خندق فرو می رفتند. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: به راحت ادامه بده. سپس، براه افتادیم تا اینکه به نهری از خون رسیدیم و شخصی را دیدیم که در وسط نهر، ایستاده و شخصی دیگر، کنار نهر ایستاده است. و مقداری سنگ، پیش رویش قرار دارد. مردی که وسط نهر بود، براه می افتاد و می خواست بیرون بیاید. اما

شخصی که بیرون نهر بود، سنگی در دهانش می‌کوبید و او را به وسط نهر برمی‌گرداند. و این کار همچنان تکرار می‌شد. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: به راحت ادامه بده. به راه خویش ادامه دادیم تا اینکه به باغی بسیار سر سبز و شاداب رسیدیم که در آن، درخت بسیار بزرگی وجود داشت. و در زیر آن، یک پیرمرد و چند کودک نشسته بودند. و نزدیک آن درخت، مردی، آتش روشن می‌کرد. آن دو نفر، مرا بالای درخت، به ساختمانی بردند که هرگز ساختمانی به زیبایی آن، ندیده بودم. عده‌ای پیرمرد، جوان، زن و کودک در آن ساختمان زندگی می‌کردند. سپس، مرا از آن ساختمان، بیرون کردند و به ساختمانی دیگر بردند که از ساختمان اول، بسیار بهتر و زیباتر بود. در این ساختمان هم، تعدادی پیرمرد و جوان زندگی می‌کردند. گفتم: تمام شب، صحنه‌های مختلفی را به من نشان دادید. هم اکنون آن صحنه‌ها را برایم توضیح دهید. آن دو نفر، گفتند: بله، شخصی که دهان او پاره می‌شد، دروغ‌گویی بود که مردم دروغ‌های او را گوش کرده به دیگران می‌رسانند به طوریکه دروغ‌هایش به گوشه و کنار دنیا می‌رسید. و این مجازات دروغگو، تا روز قیامت است. و کسی که سر او با سنگ کوبیده میشد، کسی بود که خداوند او را علم و معارف قرآن داده بود، اما او بدان، عمل نمی‌کرد. شب‌ها می‌خوابید و روزها را به غفلت می‌گذراند و به احکام الهی عمل نمی‌کرد. او تا قیامت، در همین عذاب، گرفتار خواهد بود. کسانی را که برهنه در تنور دیدی، زنا کاران بودند. شخصی را که در نهر خون دیدی، ربا خوار بود. و مرد کهنسالی را که با چند بچه زیر درخت دیدی، ابراهیم علیه السلام بود که بچه‌های مردم، اطراف او جمع شده بودند. و آن که آتش را می‌افروخت، مالک؛ نگهبان دوزخ؛ بود. اولین خانه‌ای که داخل آن شدی، خانه و ساختمان عموم مؤمنان بود. و اما این ساختمان بسیار زیبا برای شهداء ساخته شده است. من جبرئیل هستم و این میکائیل است. اکنون سرت را بلند کن. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وقتی سرم را بلند کردم، بالای سرم چیزی مانند ابر دیدم. آن دو، به من گفتند: این، منزل و مکان تو است. گفتم: اجازه بدهید تا وارد منزل شوم. گفتند: هنوز عمر تو باقی است و کامل نشده است. وقتی عمر (مبارک) به پایان رسد، وارد آن خواهی شد».

باب (۴۸): مرگ ناگهانی

۶۹۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ أُمَّيْ افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا، وَأَظْنُهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقْتُ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ»». (بخاری: ۱۳۸۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مادرم به مرگ ناگهانی مُرد. فکر می‌کنم اگر فرصت حرف زدن پیدا می‌کرد، صدقه می‌داد. اگر من به نیابت از او صدقه دهم، پاداشی به وی خواهد رسید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی».

باب (۴۹): آنچه درباره قبر رسول اکرم ﷺ آمده است

۶۹۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَتَعَدَّرُ فِي مَرَضِهِ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا؟» اسْتَبْطَاءً لِيَوْمٍ عَائِشَةَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَدُفِنَ فِي بَيْتِي». (بخاری: ۱۳۸۹)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که: رسول الله ﷺ در بیماری وفات خود، می پرسید: «امروز من کجا هستم؟ فردا نوبت کدام خانه خواهد بود؟» منظورش این بود که بداند چه روزی نوبت عایشه است. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: وقتی که نوبت من فرا رسید، در حالی که سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی سینه من قرار داشت، وفات نمود و در حجره من، دفن گردید».

۶۹۴- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: تُوِّفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ رَاضٍ عَنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ السَّتَةِ، فَسَمَى السَّتَةَ، فَسَمَى عُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ». (بخاری: ۱۳۹۲)

ترجمه: «عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام وفات، از این شش نفر، یعنی: عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابن وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ راضی بود».

باب (۵۰): به مردگان، بد گفته نشود

۶۹۵- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا». (بخاری: ۱۳۹۳)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به مردگان، ناسزا نگوئید. زیرا آنان به نتیجه اعمالشان، رسیده اند».

۲۴- کتاب زکات

باب (۱): وجوب زکات

۶۹۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بَعَثَ مُعَاذًا رضی الله عنه إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ»». (بخاری: ۱۳۹۵)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاد و فرمود: «اهل یمن را به توحید یعنی گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت من، فراخوان. اگر این را پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز، بر آنها فرض گردانیده است. اگر نماز را هم پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند زکات مال را بر آنها واجب کرده که از ثروتمندان آنها گرفته شده و به فقراى آنها برگردانیده شود»».

۶۹۷- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ: «مَا لَهُ مَا لَهُ» وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَرَبَّ مَا لَهُ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ»». (بخاری: ۱۳۹۶)

ترجمه: «ابوایوب انصاری رضی الله عنه روایت می کند که: شخصی، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! عملی به من معرفی کن که مرا وارد بهشت سازد. یکی از حاضران گفت: چه می خواهد؟ چه می خواهد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نیازی دارد، چه می خواهد. (سپس به آن شخص فرمود:) خدا را عبادت کن و هیچ چیزی (یا کسی) را با وی شریک نساز، نماز بخوان، زکات بده و حق خویشاوندی را ادا کن»».

۶۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا»». (بخاری: ۱۳۹۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که: مردی بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که اگر آنرا انجام دهم، وارد بهشت شوم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را با او شریک نگردان، نمازهای فرض را بخوان، زکات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگیر». آن مرد بادیه نشین، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اضافه بر اینها (که فرمودی)، هیچ کاری انجام نخواهم داد. هنگامی که آن مرد رفت، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس می‌خواهد، مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد، نگاه کند».

۶۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، فَقَالَ عُمَرُ رضی الله عنه: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ؟ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهُ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنَعِهَا. قَالَ عُمَرُ رضی الله عنه: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه لِلْقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ». (بخاری: ۱۴۰۰، ۱۳۳۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات نمود و ابوبکر رضی الله عنه روی کار آمد و بعضی از قبایل عرب مرتد شدند (و ابوبکر رضی الله عنه قصد جهاد با مانعین زکات، نمود)، عمر رضی الله عنه گفت: چگونه با آنان جهاد میکنی؟ در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به من امر شده است تا زمانی با مردم بجنگم که لا اله الا الله نگفته باشند. و کسی که شهادت بیاورد، جان و مالش در امان خواهد بود، مگر به حق آن، و حسابش با خدا خواهد بود». ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا، با کسانی که بین نماز و زکات فرق قائل شوند، جهاد خواهم کرد. زیرا زکات، حق مال است. به خدا سوگند، اگر از دادن بزغاله‌ای سرباز زنند، در حالی که آنرا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دادند، با آنها خواهم جنگید. عمر می‌گوید: به خدا سوگند، وقتی دیدم که خداوند به ابوبکر در این مورد، انشراح صدر، عنایت فرموده است، به حقانیت موقوف او پی بردم».

باب (۲): گناه کسی که زکات نمی‌دهد

۷۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «تَأْتِي الْإِبِلُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ، إِذَا هُوَ لَمْ يُعْطَ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَوُّهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَأْتِي الْغَنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ إِذَا لَمْ يُعْطَ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَوُّهُ بِأَظْلَافِهَا وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا». وَقَالَ: «وَمِنْ حَقِّهَا أَنْ تُحْلَبَ عَلَى الْمَاءِ». قَالَ: «وَلَا يَأْتِي أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِشَاةٍ يَحْمِلُهَا عَلَى رَقَبَتِهِ لَهَا يُعَارَى، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ:

لَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَغْتُ، وَلَا يَأْتِي بِبَعِيرٍ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ لَهُ رُغَاءٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَغْتُ» (بخاری: ۱۴۰۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کسی حق شترهایش را ادا نکند (وزکات آنها را ندهد) روز قیامت، آن شترها با شادابترین وضعی که در دنیا داشته اند، او را زیر دست و پاهاى خود له می کنند. همچنین کسی که حق گوسفندانش را ادا نکند (وزکات آنها را ندهد) روز قیامت، آن گوسفندان با شادابترین وضعی که در دنیا داشته اند، او را زیر سم های خود، قرار داده، با شاخهای خود، مورد ضرب و جرح، قرار می دهند». و فرمود: «و از جمله حقوق آنها، این است که در محل آبشخور، آنها را بدوشند (تا اگر شخصی فقیر و یا رهگذری را دیدند، از آن شیر، به او بدهند). مواظب باشید، روز قیامت، کسی پیش من نیاید در حالی که گوسفندی را بر دوش خود دارد و آن گوسفند فریاد می کند و بگوید: ای محمد! (مرا نجات ده). من خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. زیرا قبلاً، پیام خدا را به شما رسانیده ام. همچنین کسی با شتری که بر دوش دارد و فریاد می کند، نزد من نیاید و بگوید: ای محمد! (مرا نجات ده). آنگاه، خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. من قبلاً پیام خدا را به شما رسانیده ام».

۷۰۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ، مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَفْرَعًا، لَهُ زَيْبَتَانِ، يُطَوِّفُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ زَمَتَيْهِ، يَعْني: بِشِدْقَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا مَالِكٌ، أَنَا كُنُزُكَ». ثُمَّ تَلَا: ﴿لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۰]» (بخاری: ۱۴۰۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که خداوند به او ثروت داده است اگر زکات مالش را پرداخت نکند، روز قیامت، مالش به شکل ازدهایی سمی که دارای دو نیش زهرآگین می باشد، در می آید و به گردن او می پیچد و دو طرف چهره اش (گونه هایش) را گرفته، می گوید: من مال و خزانه تو هستم». سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: ﴿لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۰] یعنی: آنان که نسبت به آنچه خداوند به آنها عنایت کرده است، بخل می ورزند، گمان نکنند که این کار، برایشان خوب است. بلکه این کار، برای آنها بد است. و این مالی که نسبت به آن بخل ورزیده اند و حق آنرا ادا نکرده اند، روز قیامت، طوقی بر گردنشان خواهد بود».

باب (۳): مالی که زکات آن پرداخت گردد، کنز بحساب نمی آید

۷۰۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسٍ أَوْاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسٍ دَوْدٌ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسٍ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ» (بخاری: ۱۴۰۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مالی که کمتر از پنج اوقیه، پنج شتر و پنج وسق باشد، زکات واجب نمی‌شود».

باب (۴): زکات در مال حلال و پاک است

۷۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرِي أَحَدَكُمْ فَلَوْنَهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»». (بخاری: ۱۴۱۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند فقط از مال حلال، صدقه قبول می‌کند. و هرکس، باندازه یک دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، خداوند آن را در دست راست خود می‌گیرد و برای صاحبش چنان پرورش می‌دهد (بزرگ می‌کند) که شما کره اسب خود را پرورش می‌دهید تا اینکه آن دانه خرما، باندازه یک کوه شود».

باب (۵): صدقه دهید قبل از آنکه کسی آنرا قبول نکند

۷۰۴- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ، يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ، فَلَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتُ بِهَا بِالْأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا حَاجَةَ لِي بِهَا»». (بخاری: ۱۴۱۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «صدقه دهید. زیرا زمانی فرا خواهد رسید که شخص، با صدقه‌اش براه می‌افتد، اما هیچ کس پیدا نمی‌شود که آن را بپذیرد. شخص می‌گوید: اگر دیروز، صدقه ات را می‌آوردی، قبول می‌کردم. اما امروز، نیازی به آن ندارم».

۷۰۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يَهْمَ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لَا أَرَبَ لِي»». (بخاری: ۱۴۱۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا زمانی که مال و ثروت در میان شما زیاد شود تا جایی که صاحب مال، اراده می‌کند که صدقه‌اش را به فلان شخص، بدهد. وقتی آنرا به او عرضه می‌کند، آن شخص، می‌گوید: بدان، نیاز ندارم».

۷۰۶- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَجَاءَهُ رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعِيْلَةَ، وَالْآخَرُ يَشْكُو قَطْعَ السَّبِيلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَمَّا قَطْعُ السَّبِيلِ: فَإِنَّهُ لَا

يَأْتِي عَلَيْكَ إِلَّا قَلِيلٌ، حَتَّى تَخْرُجَ الْعِيرُ إِلَى مَكَّةَ بِغَيْرِ خَفِيرٍ، وَأَمَّا الْعَيْلَةُ: فَإِنَّ السَّاعَةَ لَا تَقُومُ، حَتَّى يَطُوفَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَتِهِ، لَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا مِنْهُ، ثُمَّ لَيَقْفَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ، وَلَا تَرْجُمَانُ يُرْجَمُ لَهُ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُوتِكَ مَالًا؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. ثُمَّ لَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولًا؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ، ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ، فَلَيَتَفَيَّنَّ أَحَدُكُمْ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فِيكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». (بخاری: ۱۴۱۳)

ترجمه: «عدی بن حاتم رضی اللہ عنہ می گوید: نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بودم که دو نفر به محضر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسیدند. یکی از فقر و گرسنگی و دیگری از نا امنی راهها، شکایت کرد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مسأله امنیت راهها در آینده نزدیک، حل خواهد شد بطوریکه کاروانها بدون محافظ تا مکه خواهند رفت. اما در مورد فقر و گرسنگی، باید بگویم: قیامت برپا نخواهد شد تا وقتی که (مال و ثروت بحدی زیاد شود) که یکی از شما برای پیدا کردن کسی که صدقه اش را بپذیرد، به جستجو پردازد ولی او را پیدا نکند. سپس روز قیامت، شما در پیشگاه خدا حاضر خواهید شد در حالیکه حجابی وجود ندارد و نیازی به مترجم نیست. آنگاه، خداوند خطاب به بنده اش می فرماید: آیا به تو مال نداده بودم؟ می گوید: بلی. باز خداوند می فرماید: برای هدایت و راهنمایی تو پیامبر نفرستاده بودم؟ بنده می گوید: بلی. آن شخص، به سمت راست خود نگاه می کند بجز آتش، چیزی نمی بیند. سپس، به سمت چپ خود نگاه می کند بجز آتش، چیزی نمی بیند». در اینجا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خود را از آتش دوزخ دور نگاه دارید، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد. و اگر این نیز مقدور نبود، با سخن پسندیده (و حسن خلق) خود را از آتش، نجات دهید».

باب (۶): خود را از آتش، نجات دهید اگر چه با نصف خرما و اندکی صدقه باشد

۷۰۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ لَا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الْوَاحِدُ يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلْذُنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ». (بخاری: ۱۴۱۴)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زمانی فرا می رسد که مردم، زکات طلا را بدست می گیرند و می چرخند، اما کسی پیدا نمی شود که آنرا تحویل بگیرد. و به علت کثرت زنان و قلت مردان، چهل زن به یک مرد، پناه خواهند برد».

۷۰۸- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ، انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ، فَيُحَامِلُ، فَيُصِيبُ الْمُدَّ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمُ الْيَوْمَ لِمِائَةِ أَلْفٍ». (بخاری: ۱۴۱۶)

ترجمه: «ابو مسعود انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به ما دستور می‌داد که صدقه بدهیم، بعضی از ما به بازار می‌رفتند و در ازای مزد کم، کار می‌کردند و بخشی از درآمد خود را صدقه می‌دادند. اما امروز، پول برخی از مردم، به صد هزار می‌رسد».

۷۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَتْ امْرَأَةً مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْنَا فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «مَنْ ابْنَتِي مِنَ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۱۴۱۸)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌فرماید: روزی، زنی با دو دخترش به خانه من آمد و چیزی خواست. در آن لحظه، بجز یک دانه خرما، چیز دیگری در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانه خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتی که رسول الله ﷺ تشریف آورد، جریان را برایش تعریف کردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس را که خداوند به وسیله چند دختر، مورد آزمایش قرار دهد (و او آنها را درست تربیت کند)، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد».

باب (۷): بهترین نوع صدقه، کدام است؟

۷۱۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبُ شَحِيحٍ، تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى، وَلَا تُمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ: لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ...». (بخاری: ۱۴۱۹)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و پرسید: ای رسول خدا! کدام صدقه، اجر بیشتری دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «صدقه‌ای که آنرا در زمان تندرستی و هنگامی که حرص جمع آوری مال داری و از فقر می‌ترسی و امید به ثروتمند شدن داری، بدهی، نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگت، فرا رسد، آنگاه، (صدقه دهی و) بگویی: به فلانی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید. در حالی که در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به دیگران دارد». (و از آن تو نیست)».

باب (۸)

۷۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لِحُوقًا؟ قَالَ: «أَطْوَلُكُنَّ يَدًا». فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا، فَكَانَتْ سَوْدَةُ أَطْوَلَهُنَّ يَدًا، فَعَلِمْنَا بَعْدَ أَتَمَّا كَانَتْ طُولَ يَدِهَا الصَّدَقَةُ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لِحُوقًا بِهِ، وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ». (بخاری: ۱۴۲۰)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: بعضی از همسران رسول الله ﷺ از آنحضرت ﷺ پرسیدند: بعد از وفات شما، کدام یک از ما، زودتر به شما ملحق خواهد شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که دست‌هایش، درازتر باشد». عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: بعد از آن، ما دست‌های خود را با چوبی از نی، اندازه‌گیری کردیم. دست‌های سوده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا از همه ما درازتر بود. اما بعدها دانستیم که منظور آنحضرت ﷺ از درازی دست، صدقه دادن بود. و ایشان که صدقه دادن را دوست داشت، زودتر از همه ما، به رسول خدا ﷺ ملحق شد».

تذکر: همانطور که ملاحظه می‌کنید، روایت فوق، اندکی پیچیدگی دارد. زیرا از آن چنین استنباط می‌شود که بعد از وفات پیامبر ﷺ، سوده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قبل سایر ازواج، وفات نموده است. در حالی که چنین نیست؛ بلکه در روایات متعدد دیگر، تصریح شده است که چون زینب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بیشتر از همه صدقه می‌داد، زودتر از آنها به رسول الله ﷺ پیوست. (برای تفصیل بیشتر، به شرح صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۴۵۲ و فتح الباری، مراجعه نمایید).

باب (۹): اگر کسی ندانسته زکات را به ثروتمندی بدهد

۷۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ: لَا تُصَدِّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقُ عَلَى سَارِقٍ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، لَا تُصَدِّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِي زَانِيَةٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقُ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، عَلَى زَانِيَةٍ، لَا تُصَدِّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِي غَنِيِّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصَدِّقُ عَلَى غَنِيٍّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سَارِقٍ، وَعَلَى زَانِيَةٍ، وَعَلَى غَنِيٍّ، فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ: فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ: فَلَعَلَّهَا أَنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زِنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ، فَيَنْفِقُ مِمَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ»». (بخاری: ۱۴۲۱)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی گفت: می‌خواهم صدقه‌ای بدهم. سپس، صدقه‌اش را برداشته و بیرون رفت و (بدون اینکه بداند) آنرا به دزدی داد. صبح روز بعد، مردم

گفتند: به دزدی صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده، شکر خدا را بجا آورد و تصمیم گرفت که دوباره صدقه دهد. سپس، صدقه‌اش را برداشته و بیرون رفت و (بدون اینکه بداند) آنرا به فاحشه‌ای داد. مردم گفتند: به فاحشه‌ای صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده گفت: خدایا! تو را سپاس می‌گویم. صدقه‌ام بدست فاحشه‌ای افتاد. و تصمیم گرفت بار دیگر، صدقه دهد و این بار، صدقه‌اش بدست ثروتمندی افتاد. روز بعد، مردم گفتند: به ثروتمندی صدقه داده شده است. آن شخص، گفت: خداوندا! از اینکه به سارق و فاحشه و ثروتمند، صدقه داده‌ام، شکر تو را به جا می‌آورم. سرانجام، شخصی را (خواب دید) که نزد او آمد و گفت: امید است صدقه ات به دزد، باعث دست برداشتن او، از دزدی بشود. و صدقه ات به زن فاحشه نیز باعث پاکدامنی او گردد و صدقه‌ای که به ثروتمند داده‌ای، باعث عبرت او شود و در راه خدا، انفاق کند».

باب (۱۰): اگر کسی ندانسته زکات مالش را به فرزندش بدهد

۷۱۳- «عَنْ مَعْنِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَبِي وَجَدِّي، وَخَطَبَ عَلِيٌّ فَأَنْكَحَنِي، وَخَاصَمْتُ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبِي يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِلَيْكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «لَكَ مَا تَوَيْتَ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتُ يَا مَعْنُ»». (بخاری: ۱۴۲۲)

ترجمه: «معن بن یزید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: من و پدر و پدر بزرگم، با رسول الله ﷺ بیعت کردیم. خطبه نکاح مرا نیز آنحضرت ﷺ خواند. روزی، برای حل اختلافی که بین من و پدرم پیش آمده بود، نزد آنحضرت ﷺ رفتیم. پدرم؛ یزید؛ مقداری پول، در مسجد به شخصی داده بود که آنها را صدقه دهد. من آمدم و آن شخص، پولها را به من داد. با آن پولها، نزد پدرم آمدم. پدرم گفت: سوگند به خدا! نمی‌خواستم آنها را به تو بدهم. سرانجام، برای حل این اختلاف، به رسول خدا ﷺ مراجعه کردیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای یزید! تو به آنچه نیت کرده‌ای، رسیده‌ای. و تو ای معن! آنچه را گرفته‌ای از آن تو می‌باشد».

باب (۱۱): اجازه دادن به خادم برای دادن صدقه

۷۱۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِرَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَتْ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لَا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا»». (بخاری: ۱۴۲۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، زنی بدون اسراف، چیزی از مال شوهرش را صدقه کند، به او ثواب انفاق و به شوهرش، ثواب کسب آن می‌رسد. و خادم و خزانه دار نیز در صورت انفاق، چنین وضعی دارند. و هیچکدام از ثواب دیگری نمی‌کاهد».

باب (۱۲): صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد

۷۱۵- «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَغْفِرْ يُعَفِّهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ»». (بخاری: ۱۴۲۸)

ترجمه: «حکیم بن حزام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دست بالا (صدقه دهنده) از دست پایین (صدقه گیرنده) بهتر است. صدقه را نخست، از افرادی شروع کنید که تحت تکفل شما هستند. و بهترین صدقه، آنست که (صدقه دهنده) از روی بی نیازی، آنرا (صدقه) دهد. (یعنی طوری صدقه دهد که خود، محتاج نشود). هر کس، از خواستن، دوری جوید، خداوند نیز او را از آن، دور نگاه می دارد. و هر کس که اظهار بی نیازی کند، خداوند او را بی نیاز می سازد»».

۷۱۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ وَالْمَسْأَلَةَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفَقَةُ وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ»». (بخاری: ۱۴۲۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و درباب صدقه دادن، چیز خواستن از دیگران و دوری جستن از آن، سخن گفت و فرمود: «دست بالا بر دست پایین، فضیلت دارد. دست بالا، همان دست دهنده است و دست پایین، همان دست گیرنده (سؤال کننده) است»».

باب (۱۳): تشویق کردن برای دادن صدقه و سفارش کردن برای آن

۷۱۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ، أَوْ طَلَبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، قَالَ: «اشْفَعُوا تُوجَرُوا، وَيَقْضِيَ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ مَا شَاءَ»». (بخاری: ۱۴۳۲)

ترجمه: «ابوموسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می کند که: هرگاه، سائلی نزد رسول الله ﷺ می آمد و یا کسی، از آنحضرت ﷺ درخواست حاجتی می کرد، رسول اکرم ﷺ خطاب به صحابه ﷺ می فرمود: «شما نیز (در حق این) سفارش کنید تا در اجر، شریک شوید. خداوند بر زبان پیامبرش آنچه را که بخواهد، جاری می کند»».

۷۱۸- «عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُوَكِّي فَيُوَكِّي عَلَيْكَ». وَفِي رَوَايَةٍ قَالَ: «لَا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكَ»». (بخاری: ۱۴۳۳)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «دستت را محکم نگیر تا خداوند بر تو سخت نگیرد». و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه را که صدقه می دهی، حساب نکن تا خداوند نیز برای تو حساب نکند»».

باب (۱۴): صدقه دادن باندازه استطاعت

۷۱۹- وفي رواية: «لا تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكَ، ارْضَخِي مَا اسْتَطَعْتَ». (بخاری: ۱۴۳۳)
 ترجمه: «و در یک روایت، آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «مال را نزد خود (برای اینکه انفاق نکنی) نگه ندار، زیرا در آنصورت، خدا نیز با تو چنین خواهد کرد. و به اندازه توان خود، انفاق کن».

باب (۱۵): حکم صدقه ای که قبل از اسلام بوده است

۷۲۰- «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَتَحَنُّتُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صَدَقَةٍ، أَوْ عَتَاqَةٍ، وَصِلَةٍ رَحِمٍ، فَهَلْ فِيهَا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَسَلَّمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ»». (بخاری: ۱۴۳۶)

ترجمه: «ازحکیم بن حزام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! من در زمان جاهلیت، کارهای نیکی از قبیل صدقه دادن، آزاد کردن غلام و صلّه رحم را بخاطر تقرب به خدا، انجام می‌دادم. آیا برای آنها اجری به من می‌رسد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: برکت همان کارهای خیر بود که مشرف به اسلام شدی».

باب (۱۶): پاداش خدمتگزاری که با اجازه صاحبش، صدقه بدهد و خیانت نکند

۷۲۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحَازِنُ الْمُسْلِمُ الْأَمِينُ الَّذِي يُنْفِدُ- وَرَبَّهَا قَالَ: يُعْطِي- مَا أُمِرَ بِهِ، كَامِلًا مُوقَرًّا، طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ، أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ»». (بخاری: ۱۴۳۸)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خادم و انبار دار مسلمان و امینی که ماموریت خود را بطور کامل و با طیب خاطر، انجام دهد و صدقه را به کسی که دستور داده شده است، برساند، او نیز یکی از صدقه دهندگان بشمار می‌رود».

باب (۱۷): خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ [اللیل: ۵]. یعنی کسیکه صدقه داد و پرهیزگاری نمود

«اللهم اعط منفق مال خلفاً»

خدایا! انفاق کننده مال را، عوض عطا فرما

۷۲۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا»». (بخاری: ۱۴۴۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر روزی که بندگان، صبح می کنند، دو فرشته از آسمان نازل می شود. یکی می گوید: خدایا! به کسی که در راه تو انفاق می کند، عوض بده. و دیگری می گوید: خدایا! به کسی که از انفاق، خود داری میکند، ضرر و زیان برسان»».

باب (۱۸): مثال بخیل و صدقه دهنده

۷۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ تُدَيَّيْهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلَا يُنْفِقُ إِلَّا سَبَعَتْ، أَوْ وَفَرَتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ، وَتَعْمُوْ أَثَرُهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلَا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا، إِلَّا لَزِقَتْ كُلُّ حَلَقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوسَّعُهَا وَلَا تَتَّسِعُ»» (بخاری: ۱۴۴۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخیل، مانند دو مردی است که زره آهنی بر تن کرده باشند. و آن زره، از سینه تا گلویشان را در بر گرفته باشد. شخص صدقه دهنده، هنگامی که صدقه می دهد، آن زره، گشاده می شود و تمام بدنش را در بر می گیرد تا جایی که نه تنها انگشتانش را می پوشاند بلکه رد پایش را نیز از بین میبرد (گناهایش را محو می کند) ولی بخیل هنگامی که می خواهد چیزی انفاق کند، حلقه های آن زره، تنگ تر می شود. و هر چه سعی می کند، نمی تواند آنرا گشاده تر نماید»».

باب (۱۹): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چیزی برای صدقه نیافت، کار نیکی انجام دهد

۷۲۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ». فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يَعْمَلُ بِيَدِهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلْيُمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ»» (بخاری: ۱۴۴۵)

ترجمه: «ابوموسی رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «صدقه بر هر مسلمان، فرض است». صحابه گفتند: ای پیامبر خدا! اگر کسی، چیزی نداشت، چه کند؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «کار کند تا هم بخودش نفع برساند و هم به دیگران، صدقه دهد». دوباره پرسیدند: اگر این کار از او ساخته نبود، چه کند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به ستمدیده نیازمندی کمک کند». پرسیدند: اگر این را هم نتوانست؟ فرمود: «کار نیک، انجام دهد و از کار بد، اجتناب نماید. همین، برایش صدقه محسوب می شود»».

باب (۲۰): چقدر باید زکات و صدقه داد؟

۷۲۵- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: بُعِثَ إِلَى نُسَيْبَةَ الْأَنْصَارِيَّةِ بِشَاةٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ؟» فَقُلْتُ: لَا، إِلَّا مَا أَرْسَلْتَ بِهِ نُسَيْبَةُ مِنْ تِلْكَ الشَّاةِ، فَقَالَ: «هَاتِي فَقَدْ بَلَغَتْ مَحَلَّهَا»». (بخاری: ۱۴۴۶)

ترجمه: «ام عطیه (نسیبه انصاری) رضی اللہ عنہا می گوید: گوسفندی را به من صدقه دادند. من، مقداری از گوشت آن را برای عایشه رضی اللہ عنہا فرستادم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از عایشه رضی اللہ عنہا پرسید: «چیزی برای خوردن داری؟» عایشه رضی اللہ عنہا گفت: خیر، فقط همان گوشت گوسفندی که ام عطیه فرستاده است، وجود دارد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «همان را بیاور. زیرا صدقه به محل خود (ام عطیه) رسیده است»». **توضیح:** رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم صدقه را قبول نمی کرد ولی هدیه را می پذیرفت. (مترجم)

باب (۲۱): گرفتن مال در زکات

۷۲۶- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی اللہ عنہ كَتَبَ لَهُ الْبَنِيُّ أَمْرَ اللَّهِ رَسُولُهُ صلی اللہ علیہ وسلم: «وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتُ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ، وَيُعْطِيهِ الْمَصَدَّقُ عَشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ سَاتَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا، وَعِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ»». (بخاری: ۱۴۴۸)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ روایت می کند که: ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فریضه زکات را که خداوند به پیامبرش امر فرموده بود، برای من چنین نوشت: «هرکس که نصاب زکات شترش به بنت مخاض (بچه شتر یکساله) برسد، ولی نداشته باشد و بنت لبون داشته باشد، همان بنت لبون از او پذیرفته شود. ولی زکات گیرنده، باید به ۱ و بیست درهم یا دو گوسفند، پس بدهد. ولی اگر نزد وی بنت مخاض باشد و ابن لبون (بچه شتر دوساله) نداشته باشد، از وی پذیرفته می شود و چیزی به او تعلق نمی گیرد»».

باب (۲۲): متفرق، نباید جمع شود و یک مجموعه نباید متفرق گردد

۷۲۷- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی اللہ عنہ كَتَبَ لَهُ الْبَنِيُّ فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «وَلَا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلَا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ، خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ»». (بخاری: ۱۴۵۰)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ می گوید: ابوبکر رضی اللہ عنہ طبق دستور رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم احکامی را برای من نوشت و فرستاد. از جمله آنها، این حکم بود: «اموال متفرق را جمع نکنید و از ترس زکات، اموال جمع شده را پراکنده نسازید»».

باب (۲۳): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زکات، بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود

۷۲۸- «وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی اللہ عنہ كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ فَإِنَّهُمَا يَتَرَا جَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ»». (بخاری: ۱۴۵۱)

ترجمه: «و در روایتی آمده است که: ابوبکر رضی اللہ عنہ درباره آنچه رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرض گردانیده است، نوشت: «اگر دو نفر با هم، اموال مشترک داشتند و به آنها زکات تعلق گرفت، پرداخت زکات را بین خود، بطور مساوی تقسیم نمایند»».

باب (۲۴): زکات شتر

۷۲۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَاكَ، إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبَحَارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا»». (بخاری: ۱۴۵۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ نقل می کند که: بادیه نشینی از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درباره هجرت، پرسید. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «وای بر تو، هجرت، بسیار مشکل است. آیا شتر داری که زکات آنها را بدهی؟» گفت: آری. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «پس (به آنچه برایت میسر است) عمل کن. زیرا خداوند، ذره ای از عمل تو را اگرچه در ورای دریاها انجام گرفته باشد ضایع نخواهد کرد»».

باب (۲۵): کسی که در زکات مالش، بنت مخاض واجب گردد و بنت مخاض نداشته باشد

۷۳۰- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی اللہ عنہ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ، إِنْ اسْتَيْسَرَ لَهُ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذَعَةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدَّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلَّا بِنْتُ لَبُونٍ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَيُعْطِي شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتَهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدَّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتَهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ وَعِنْدَهُ بِنْتُ مُحَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ مُحَاضٍ وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ»». (بخاری: ۱۴۵۳)

ترجمه: «انس رضی الله عنه روایت می‌کند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فریضه زکات را که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله امر کرده بود، برایش چنین نوشت: «هرکس که زکات شترهایش به "جذعه" (بچه شتر چهار ساله) رسید و آنرا نداشت که پرداخت کند، ولی "حقه" (بچه شتر سه ساله) در شترانش بود، "حقه" از او پذیرفته می‌شود. البته اگر دسترسی داشت، دو گوسفند یا بیست درهم همراه آن پرداخت نماید. و هرکس که در زکات شترانش "حقه" واجب گردید و "حقه" در شترانش نبود و "جذعه" وجود داشت، "جذعه" از او پذیرفته می‌شود. البته زکات گیرنده باید به او بیست درهم یا دو گوسفند، پس بدهد. و هرکس که در زکات شترهایش "حقه" واجب گردید و در شترانش فقط "بنت لبون" (شتر بچه دوساله) وجود داشت، "بنت لبون" از وی پذیرفته می‌شود و دو گوسفند یا بیست درهم نیز، (همراه او) بدهد. و هرکس که در زکات شترهایش "بنت لبون" واجب گردید و "حقه" داشت، همان از وی پذیرفته می‌شود و زکات گیرنده به وی بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد. و هرکس که در زکات شترهایش، "بنت لبون" واجب گردید و وی بنت لبون نداشت و "بنت مخاض" در شترانش وجود داشت، "بنت مخاض" از وی پذیرفته می‌شود. علاوه بر آن، بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد».

باب (۲۶): زکات گوسفند

۷۳۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی الله عنه كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولُهُ، فَمَنْ سَأَلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى وَجْهِهَا فَلْيُعْطَهَا، وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلَا يُعْطِ: فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْإِبِلِ فَمَا دُونَهَا مِنَ الْغَنَمِ، مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ، إِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلَاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لَبُونٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حَقَّةٌ طُرُوقَةُ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسٍ وَسَبْعِينَ فَفِيهَا جَذَعَةٌ، فَإِذَا بَلَغَتْ يَغْنِي سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِيهَا حَقَّتَانِ طُرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حَقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلَّا أَرْبَعٌ مِنَ الْإِبِلِ فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ فَفِيهَا شَاةٌ، وَفِي صَدَقَةِ الْغَنَمِ فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ فَفِيهَا ثَلَاثُ شِيَاءٍ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ

نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاةً وَاحِدَةً فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، وَفِي الرَّقَّةِ رُبْعُ الْعَشْرِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلَّا تِسْعِينَ وَمِائَةً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا». (بخاری: ۱۴۵۴)

ترجمه: «انس رضی الله عنه روایت می کند که: هنگامیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه وی را به بحرین فرستاد، این نامه را برایش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

این، فريضه زکاتی است که رسول الله صلی الله علیه و آله بر عهده مسلمانان، مقرر کرده است. و همان دستور خداوند متعال است به رسولش. بنابراین، از هر مسلمانی که زکات مطالبه گردد، باید به همان مقدار تعیین شده، پرداخت نماید. و اگر بیشتر از آن، مطالبه نمایند، پرداخت نکند.

در بیست و چهار شتر و کمتر از آن، در مقابل هر پنج شتر، یک گوسفند باید داده شود. از بیست و پنج تا سی و پنج شتر، یک "بنت مخاض" لازم می گردد. و از سی و شش تا چهل و پنج شتر، یک "بنت لبون" لازم می گردد. و از چهل و شش تا شصت شتر، یک حقه که آماده آبستن است، لازم می گردد. و از شصت و یک تا هفتاد و پنج شتر، یک "جذعه" لازم می گردد. و از هفتاد و شش تا نود شتر، دو "بنت لبون" لازم می گردد. و از نود و یک تا یکصد و بیست شتر، دو "حقه" که آماده آبستن اند، لازم می گردد. و چون تعداد شتران از صد و بیست گذشت، برای هر چهل شتر، یک "بنت لبون" و برای هر پنجاه شتر، یک "حقه" واجب می گردد. و هرکس، فقط چهار شتر دارد، زکات بر وی واجب نیست مگر اینکه صاحب آنها بخواهد چیزی صدقه نماید. و چون تعداد آنها به پنج شتر برسد، یک گوسفند واجب می گردد.

اما در مورد زکات گوسفند: اگر گوسفندان در صحرا بچرند، از هر چهل راس گوسفند تا صد و بیست گوسفند، یکی واجب می گردد. و از یکصد و بیست تا دویست راس، دو راس گوسفند. و از دویست تا سیصد، سه راس گوسفند، لازم می گردد. و هنگامیکه تعدادشان از سیصد راس گذشت، از هر صد گوسفند، یکی لازم می گردد. و اگر تعداد گوسفندان کسی از چهل راس، کمتر باشند زکات بر او واجب نیست مگر اینکه خودش بخواهد چیزی صدقه بدهد.

و اما زکات نقره: یک چهلیم است. و اگر فردی فقط یک صد و نود درهم دارد، زکات بر او واجب نیست مگر اینکه داوطلبانه، چیزی صدقه بدهد.

باب (۲۷): زکات باید بی عیب باشد

۷۳۲- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی الله عنه كَتَبَ لَهُ: الصَّدَقَةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله: «وَلَا يُخْرَجُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ وَلَا ذَاتُ عَوَارٍ وَلَا تَيْسٌ إِلَّا مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ». (بخاری: ۱۴۵۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: ابوبکر رضی الله عنه طبق دستور خدا به رسولش صلی الله علیه و آله، درباره زکات، برای من چنین نوشت: «گوسفند پیر و معیوب برای زکات داده نشود. و همچنین گوسفند نر، مگر اینکه صدقه دهنده خواسته باشد»».

باب (۲۸) در زکات نباید بهترین مال مردم انتخاب شود

۷۳۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: حَدِيثُ بَعْثِ مُعَاذٍ رضی الله عنه إِلَى الْيَمَنِ تَقْدِمُ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: «إِنَّكَ تَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلُ كِتَابٍ...» وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ» (بخاری: ۱۴۵۸)

ترجمه: «حدیث ابن عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را بعنوان والی به یمن فرستاد، قبلاً بیان شد. در این روایت، آمده است که: آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تو به طرف اهل کتاب فرستاده میشوی...» و در پایان، فرمود: «هنگام دریافت زکات، از گرفتن بهترین مال مردم، پرهیزکن»».

باب (۲۹): زکات دادن به خویشاوندان

۷۳۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْخُلُهَا، وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ. قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]. قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بَرَّهَا وَدُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعَهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «بَنِي، ذَلِكَ مَالٌ رَابِعٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِعٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ» (بخاری: ۱۴۶۱)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: ابوطلحه رضی الله عنه از میان همه انصار مدینه، نخل بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله صلی الله علیه و آله گهگاهی وارد این باغ میشد و از آب آن، می نوشید. انس رضی الله عنه می گوید: وقتی که این آیه نازل شد: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]. ابوطلحه رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و گفت: یا رسول الله! خداوند می فرماید: تا زمانی که

محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده‌اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. می‌خواهم آنرا در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از خداوند دریافت کنم. بنابر این، هرطور که شما مناسب می‌دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفתי، شنیدم. نظر من اینست که آنرا میان خویشاوندانت، تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه رضی الله عنه آنرا میان پسرعموها و خویشاوندانش تقسیم نمود.»

۷۳۵- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدِيثُهُ فِي خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمُصَلَّى تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ، جَاءَتْ زَيْنَبُ، امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ زَيْنَبُ، فَقَالَ: «أَيُّ الزَّيَانِبِ؟» فَقِيلَ: امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «نَعَمْ ائْذَنُوا لَهَا». فَأَذِنَ لَهَا، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّكَ أَمَرْتَ الْيَوْمَ بِالصَّدَقَةِ، وَكَانَ عِنْدِي حُلِيٌّ لِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَرَعَمَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّهُ وَلَدَهُ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكَ وَوَلَدُكَ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَيْهِمْ»». (بخاری: ۱۴۶۲)

ترجمه: «حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه درباره رفتن پیامبر اکرم ﷺ به عیدگاه، قبلاً بیان شد. در این روایت، می‌گوید: رسول الله ﷺ بعد از این که به خانه رفت، زینب؛ همسر ابن مسعود رضی الله عنه؛ آمد و اجازه ورود خواست. به آنحضرت ﷺ گفتند: ای رسول خدا! زینب آمده است. پرسید: «کدام زینب؟» گفتند: همسر ابن مسعود رضی الله عنه... رسول الله ﷺ فرمود: «اجازه دهید تا وارد خانه شود». او وارد خانه شد و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! شما امروز دستور دادید که مردم صدقه بدهند. من قدری زیورآلات دارم و می‌خواهم آنها را در راه الله، انفاق کنم. اما شوهرم؛ ابن مسعود؛ و پسرش می‌گویند: ما بیشتر از دیگران، مستحق این صدقه هستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «ابن مسعود راست می‌گوید. شوهر و فرزندان، بیشتر از دیگران، مستحق صدقه تو می‌باشند»».

باب (۳۰): بر اسب، زکات واجب نیست

۷۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَعُغْلَامِهِ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۱۴۶۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: در اسبها و بردگان مسلمانان، زکات واجب نیست». (البته وقتی که برای خدمت باشند نه برای تجارت). مترجم

باب (۳۱): دادن زکات به یتیمان

۷۳۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي، مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزَيْنَتِهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْيَأَتِي الْخَيْرُ بِالْشَّرِّ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ تُكَلِّمُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَلَا يُكَلِّمُكَ؟ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَصَاءُ، فَقَالَ: «أَيُّنَ السَّائِلِ؟» وَكَأَنَّهُ حَمَدَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَأْتِي الْخَيْرُ بِالْشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِتُ الرَّيْعَ يَقْتُلُ أَوْ يُلِيمُ، إِلَّا أَكَلَةَ الْخُضْرَاءِ، أَكَلْتُ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا، اسْتَقْبَلْتُ عَيْنَ الشَّمْسِ فَثَلَّطْتُ، وَبَالَثْتُ، وَرَتَعْتُ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَنِعَمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أُعْطِيَ مِنْهُ الْمُسْكِينِ، وَالْيَتِيمِ، وَابْنِ السَّبِيلِ». أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله «وَأِنَّهُ مَنْ يَأْخُذْهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۱۴۶۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر نشست. و ما هم اطراف او نشستیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «می ترسم که بعد از من، دروازه های زرق و برق دنیا بر شما گشوده شود». مردی گفت: یا رسول الله! مگر خیر باعث شر می شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت کرد (جوابی نداد). به او گفتند: تو را چه شده است که سخن می گویی در حالی که آنحضرت صلی الله علیه و آله سخن نمی گوید؟ (در آن اثناء) از آثار چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شدیم که بر ایشان، وحی نازل می شود.

راوی می گوید: آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله عرق های (چهره اش) را پاک نموده، فرمود: «سائل کجاست؟» گویا از سؤال او خوشنود بود و بعد، فرمود: «در واقع، خیر، موجب شر نمی شود. اما از باران فصل بهار، نوعی گیاه می روید که حیوانات از خوردن آن، می میرند یا مریض می شوند مگر حیوانی که پس از سیر شدن، زیر آفتاب دراز می کشد و آنها را دفع می کند و دوباره، می چرد. همانا مال دنیا، شیرین و دلفریب است. چقدر خوب است که مسلمان، از اموال خود به ایتام، مساکین و مسافران انفاق کند. و هرکس که مالی را به ناحق می گیرد، مانند کسی است که می خورد و می نوشد اما هرگز سیر نمی شود. و آن مال، روز قیامت، علیه او گواهی خواهد داد»».

باب (۳۲): دادن زکات به شوهر و یتیمان تحت تکفل خود

۷۳۸- «عَنْ زَيْنَبِ امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنها: حَدِيثُهَا تَقَدَّمَ قَرِيبًا، وَقَالَتْ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: فَأَنْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَتُهَا مِثْلُ حَاجَتِي، فَمَرَّ

عَلَيْنَا بِلَالٍ، فَقُلْنَا سَلِ النَّبِيَّ ﷺ: أَيْجِزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَى زَوْجِي وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي؟ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «نَعَمْ لَهَا أَجْرَانِ: أَجْرُ الْقَرَاةِ، وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ»». (بخاری: ۱۴۶۶)

ترجمه: «حدیث زینب، همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه، قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، می‌گوید: به سوی خانه رسول الله صلی الله علیه و آله براه افتادم. زنی از انصار را کنار دروازه خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله دیدم که سؤالی همانند سؤال من، داشت. بلال رضی الله عنه از کنار ما گذشت. به او گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کن: آیا من می‌توانم صدقه اموال خود را به شوهر و یتیمانی که تحت تکفلم می‌باشند، بدهم؟ بلال رضی الله عنه از آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی، اگر به آنان صدقه دهند، دو اجر دارد: اجر خویشاوندی و اجر صدقه»».

۷۳۹- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي أَجْرٌ أَنْ أُنْفِقَ عَلَى بَنِي أَبِي سَلَمَةَ؟ إِنَّمَا هُمْ بَنِي. فَقَالَ: «أُنْفِقِي عَلَيْهِمْ فَلَكَ أَجْرٌ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ»». (بخاری: ۱۴۶۷)

ترجمه: «ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم: اگر به فرزندان ابوسلمه که فرزندان من هستند، انفاق نمایم، به من پاداش می‌رسد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به آنها انفاق کن، زیرا پاداش انفاق به آنها، به تو خواهد رسید»».

باب (۳۳): خداوند می‌فرماید: زکات برای آزاد کردن بردگان و به بدهکاران و در راه

خدا داده شود

۷۴۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنْعَ ابْنِ جَمِيلٍ، وَخَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَنْقُمُ ابْنُ جَمِيلٍ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ: فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدْ احْتَبَسَ أَذْرَاعَهُ وَأَعْتَدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: فَعَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلُهَا مَعَهَا»». (بخاری: ۱۴۶۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به دادن زکات، امر نمود. گفتند: ابن جمیل، خالد بن ولید و عباس بن عبدالمطلب زکات نمی‌دهند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ابن جمیل (حق دارد!!) زیرا فقیر و تنگدست بود، خداوند به او مال و ثروت زیاد داد. اما شما درباره خالد بن ولید ظلم میکنید زیرا او اسلحه و ساز و برگ جنگی خود را در راه الله وقف نموده است. اما عباس بن عبدالمطلب؛ عموی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ دو برابر زکات واجب را باید پرداخت کند»».

٧٤٤- «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بَوْرَكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارِكْ لَهُ فِيهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى». قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَرَزُ أَحَدًا

بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أَفَارِقَ الدُّنْيَا. فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رضی اللہ عنہ يَدْعُو حَكِيمًا إِلَى الْعَطَاءِ فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ رضی اللہ عنہ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكِيمٍ أَنِّي أَعْرَضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْتِي أَنْ يَأْخُذَهُ، فَلَمْ يَزِرْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تُوفِّيَ». (بخاری: ۱۴۷۲)

ترجمه: «حکیم بن حزام رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول خدا ﷺ چیزی خواستم. آن را به من عنایت فرمود. سپس برای بار دوم و سوم، خواستم و ایشان همچنان به من عطا کرد. آنگاه فرمود: «ای حکیم! مال دنیا، چیز بسیار شیرین و پسندیده ای است. هرکس، آن را سخاوتمندانه دریافت کند، برای او با برکت خواهد بود. و هر کس، از روی حرص و طمع، طالب آن باشد، برایش برکتی نخواهد داشت. (و چنین شخصی) مانند کسی است که بخورد و سیر نشود. و دست بالا (دهنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است». حکیم می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! سوگند به ذاتی که تو را بحق مبعوث کرده است، بعد از شما، تا زمانی که زنده باشم از هیچ کس، چیزی نخواهم خواست. چنانکه ابوبکر رضی اللہ عنہ در زمان خلافت خود، خواست چیزی به او عطا کند، ولی نپذیرفت و قبول نکرد. بعد، عمر رضی اللہ عنہ نیز در زمان خود، خواست چیزی به او بدهد، باز هم نپذیرفت. سپس، عمر رضی اللہ عنہ خطاب به مردم فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می گیرم بر اینکه می خواهم حق حکیم را از این مال، به او بدهم ولی قبول نمی کند. راوی می گوید: حکیم پس از وفات رسول خدا ﷺ، همچنان از هیچ کس، چیزی قبول نکرد تا از دنیا رفت».

باب (۳۵): اگر خداوند به کسی بدون سؤال و طمع چیزی عنایت کرد

۷۴۵- «عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: «خُذْهُ إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لَا، فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». (بخاری: ۱۴۷۳)

ترجمه: «عمر رضی اللہ عنہ می گوید: هرگاه، رسول خدا ﷺ می خواست چیزی به من عطا کند، من می گفتم: یا رسول الله! آن را به کسی عطا کن که از من، نیازمندتر است. (روزی) رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بدون خواستن و طمع، چیزی به تو رسید، آنرا قبول کن و گرنه، در پی آن مباش».

باب (۳۶): کسی که بدون ضرورت، سؤال کند

۷۴۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مَرْعَةٌ لَحِمٌ». وَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرَقُ نِصْفَ الْأَذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَعَاثُوا بِأَدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ». (بخاری: ۱۴۷۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی ها همیشه دست نکدی پیش این و آن دراز می کنند. (این افراد) روز قیامت در حالی حشر می شوند که بر صورتشان، گوشتی باقی نمانده است». همچنین آنحضرت صلی الله علیه و آله افزود: «روز قیامت، خورشید بقدری نزدیک می شود که مردم (در اثر گرما) تا بناگوش غرق در عرق خواهند شد. در آن حال، ابتدا از آدم علیه السلام و سپس از موسی علیه السلام و سرانجام از محمد صلی الله علیه و آله کمک خواهند خواست».

باب (۳۷): مرز بی نیازی

۷۴۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ الْمُسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، تَرُدُّهُ اللَّقْمَةُ وَاللَّقْمَتَانِ، وَالثَّمَرَةُ وَالثَّمَرَتَانِ، وَلَكِنَّ الْمُسْكِينُ الَّذِي لَا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلَا يُفْطِنُ بِهِ فَيَتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلَا يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ»». (بخاری: ۱۴۷۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسکین کسی نیست که به در خانه های مردم می رود و یکی دو لقمه نان و یا یکی دو عدد خرما، دریافت می کند و بر می گردد. بلکه مسکین کسی است که چیزی ندارد و مردم از حال او آگاه نیستند تا به او صدقه دهند. و خودش هم از کسی سؤال نمی کند».

باب (۳۸): تخمین زدن مقدار خرما

۷۴۸- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَلَمَّا جَاءَ وَادِيَ الْقُرَى، إِذَا امْرَأَةٌ فِي حَدِيقَةٍ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ: «اُخْرُصُوا». وَخَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرَةَ أَوْسُقٍ. فَقَالَ لَهَا: «أَحْصِي مَا يُخْرُجُ مِنْهَا». فَلَمَّا أَتَيْنَا تَبُوكَ قَالَ: «أَمَّا إِنَّهَا سَتَهُبُّ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلَا يَقُومَنَّ أَحَدٌ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ بَعِيرٌ فَلْيَعْقِلْهُ». فَعَقَلْنَاهَا، وَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَأَلْقَتْهُ بِجَبَلٍ طَيِّءٍ، وَأَهْدَى مَلِكَ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بَعْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ، فَلَمَّا أَتَى وَادِيَ الْقُرَى قَالَ لِلْمَرْأَةِ: «كَمْ جَاءَ حَدِيقَتِكَ؟» قَالَتْ: عَشْرَةَ أَوْسُقٍ، خَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي فَلْيَتَعَجَّلْ». فَلَمَّا - قَالَ الرَّاوي كَلِمَةً مَعْنَاهَا - أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ». فَلَمَّا رَأَى أَحَدًا قَالَ: «هَذَا جُبَيْلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الْأَنْصَارِ؟» قَالُوا: بَلَى. قَالَ: «دُورُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ، أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَفِي كُلِّ دُورٍ الْأَنْصَارُ - يَعْنِي - خَيْرًا»». (بخاری: ۱۴۸۱)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می‌گوید: در غزوه تبوک، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم. هنگامی که به وادی "قری" رسیدیم، زنی را دیدیم که در باغ خود، مشغول کار بود. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب، فرمود: «محصول خرماي این باغ را تخمین بزنید». خود رسول الله صلی الله علیه و آله آن را ده وسق، تخمین زد و به آن زن، گفت: «هنگام برداشت خرما، مقدار آنها را مشخص کن». و وقتی به تبوک رسیدیم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب، هوا بسیار طوفانی خواهد شد. هیچ کس، از جایش تکان نخورد و شترهایتان را نیز محکم ببندید». راوی می‌گوید: ما هم شترهایمان را بستیم. آن شب، طوفان شدیدی آمد. یک نفر از جایش برخاست. طوفان او را در بر گرفت و روی کوه «طی» انداخت. پادشاه ایله قاطری سفید و یک عدد چادر به رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله برای او که در ناحیه ساحلی زندگی می‌کرد، امان نامه‌ای نوشت. در بازگشت از تبوک، وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله به وادی قری رسید، از آن زن پرسید: «مقدار محصول باغَت، چقدر شد؟» گفت: ده وسق. یعنی همان مقداری که رسول الله صلی الله علیه و آله تخمین زده بود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من برای رفتن به مدینه، عجله دارم. هرکس، دوست دارد با من بیاید، عجله کند». وقتی چشمش به مدینه افتاد، فرمود: «این است شهر خوب». و هنگامی که کوه احد نمایان شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم. آیا دوست دارید بهترین خانه‌های انصار را بدانید؟» صحابه گفتند: آری. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «منازل بنی نجار سپس منازل بنی عبدالاشهل و بعد از آن، منازل بنی ساعده یا منازل بنی خزرج و تمام منازل انصار، خوب هستند».

باب (۳۹): مقدار زکات در محصولات کشاورزی

۷۴۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْعُيُونُ، أَوْ كَانَ عَثَرِيًّا، الْعُشْرُ، وَمَا سُقِيَ بِالتَّضْجِ، نِصْفُ الْعُشْرِ» (بخاری: ۱۴۸۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زکات محصولی که از آب چشمه یا آب باران، آبیاری می‌شود و درختی که ریشه در عمق زمین دارد (و نیاز به آبیاری ندارد)، یک دهم محصول، می‌باشد. و (زکات) زمینی که با کشیدن آب از چاه، آبیاری می‌شود، یک بیستم می‌باشد».

باب (۴۰): زکات خرما، هنگام جمع‌آوری محصول است. و آیا باید به کودک اجازه داد تا از خرماي صدقه بخورد؟

۷۵۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُؤْتِي بِالتَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ، فَيَجِيءُ هَذَا بِتَمْرِهِ، وَهَذَا مِنْ تَمْرِهِ، حَتَّى يَصِيرَ عِنْدَهُ كَوْمًا مِنْ تَمْرٍ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رضی الله عنهما يَلْعَبَانِ بِذَلِكَ التَّمْرِ، فَأَخَذَ أَحَدُهُمَا تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَخْرَجَهَا مِنْ فِيهِ، فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ» (بخاری: ۱۴۸۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هر شخص، هنگام برداشت محصول خرما، زکات آن را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می آورد. بطوریکه نزد ایشان، خرمنی از خرما بوجود می آمد. و حسن و حسین رضی الله عنهما با خرماها بازی می کردند. روزی، یکی از آنها، خرمایی برداشت و در دهان خود نهاد. رسول الله صلی الله علیه و آله متوجه شد. آن را از دهانش بیرون آورد و فرمود: «مگر نمیدانی که آل محمد، صدقه نمی خورند»؟

باب (۴۱): آیا شخص می تواند زکات مال خود را دوباره بخرد؟ خریدن زکات دیگران،

اشکالی ندارد

۷۵۱- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَصَاعُهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «لَا تَشْتَرِهِ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، وَإِنْ أَعْطَاكَ بِدَرْهِمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَبِيلِهِ». (بخاری: ۱۴۹۰)

ترجمه: «عمر رضی الله عنه می گوید: اسبم را در راه خدا، به کسی صدقه دادم. او به وضع آن رسیدگی نمی کرد. گمان کردم که می خواهد آن را با قیمت ارزان بفروشد، خواستم آن را بخرم. در این باره از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را خریداری مکن. و صدقه ات را پس بگیر اگر چه آنرا به یک درهم به تو بفروشد. زیرا کسی که صدقه اش را پس بگیرد، مانند کسی است که استفراغ کند و دوباره آن را بخورد».

باب (۴۲): صدقه دادن به بردگان آزاد شده همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

۷۵۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله شَاةَ مَيْتَةٍ، أُعْطِيَتْهَا مَوْلَاةٌ لِمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هَلَّا أَنْتَفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا؟» قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ. قَالَ: «إِنَّمَا حَرَمَ أَكْلُهَا». (بخاری: ۱۴۹۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مُردار گوسفندی را - که قبلاً آن گوسفند، به کنیز آزاد شده میمونه رضی الله عنها (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله) صدقه شده بود - دید و فرمود: «چرا از پوست آن، استفاده نکردید؟ گفتند: یا رسول الله! این گوسفند، مرده و حرام شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گوشت آن، حرام است». (یعنی استفاده از پوستش، اشکالی ندارد)».

باب (۴۳): تغییر حالت زکات

۷۵۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أُتِيَ بِلَحْمٍ، تُصَدَّقُ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ». (بخاری: ۱۴۹۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گوشتی آوردند که به بریره، صدقه داده شده بود. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این گوشت، برای او (بریره) صدقه است و برای ما هدیه است». (یعنی از حالت صدقه خارج شده است)».

باب (۴۴): زکات، از اغنیاء گرفته و به فقرا داده شود

۷۵۴- «حَدِيثُ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضی الله عنه وَبَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ تَقَدَّمَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «وَأَتَتْ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ»». (بخاری: ۱۴۹۶)

ترجمه: «حدیث معاذ رضی الله عنه درباره اعزام وی به یمن، قبلا بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از دعای مظلوم بترس. زیرا بین او و خدا، حجابی وجود ندارد»».

باب (۴۵): دعای خیر برای صدقه دهنده

۷۵۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلَانٍ». فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى»». (بخاری: ۱۴۹۷)

ترجمه: «عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: هرگاه، گروهی از مردم، صدقاتشان را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله می آوردند، در حق آنها دعای خیر می کرد و می فرمود: «خداوند! بر آل فلان، رحمت نازل فرما». راوی می گوید: همچنین، هنگامی که پدرم صدقاتش را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نمود، آنحضرت صلی الله علیه و آله دعای خیر نمود و فرمود: «پروردگارا! رحمت را شامل حال آل ابی اوفی بفرما»».

باب (۴۶): حکم آنچه از دریا استخراج می شود

۷۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَن يُسَلِّفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَنَقَرَهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ فَإِذَا بِالْخَشَبَةِ، فَأَخَذَهَا لِأَهْلِهِ حَطْبًا - فَذَكَرَ الْحَدِيثَ - فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ»». (بخاری: ۱۴۹۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که: «شخصی از بنی اسرائیل از شخصی دیگر، مبلغ هزار دینار، قرض خواست. او نیز به او داد. مقروض وقتی که میخواست قرض را به صاحبش برگرداند، به طرف دریا رفت. اما وسیله ای نیافت که بر آن سوار شود (و نزد قرض دهنده برود). آن گاه، قطعه چوبی را برداشت و سوراخ کرد و هزار دینار را در داخل آن گذاشت و به دریا انداخت. (از قضا) شخص

قرض دهنده یعنی مالک هزار دینار، چوب را دید و آن را به بعنوان هیزم، به خانه اش برد. وقتی چوب را شکست، هزار دینار را در آن یافت».

باب (۴۷): زکات گنج، یک پنجم آن است

۷۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبُئُرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرَّكَازِ الْخُمُسُ»». (بخاری: ۱۴۹۹)

ترجمه: «از ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آنچه را حیوانی (بدون هدایت کسی) تلف کند، حَقش بهدر می رود. آنچه در چاه کسی بیفتد، حَقش بهدر می رود و آنچه در معدن آسیب ببیند و نابود شود، حَقش به هدر می رود». و افزود که: «زکات گنج، یک پنجم آن است»».

باب (۴۸): حساب گرفتن از مأموران جمع آوری زکات

۷۵۸- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا مِنَ الْأَسَدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنُ اللَّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ». (بخاری: ۱۵۰۰)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ شخصی از طایفه بنی اسد را که ابن لُتْبیه نام داشت، برای وصول زکات اموال بنی سلیم مأموریت داد. و هنگامی که برگشت، آنحضرت ﷺ از او حساب گرفت».

باب (۴۹): داغ کردن شترهای صدقه و بیت المال

۷۵۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: غَدَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ لِيَحْنَكُهُ، فَوَافَيْتُهُ فِي يَدِهِ الْمَيْسَمُ، يَسْمُ إِلِيلَ الصَّدَقَةِ». (بخاری: ۱۵۰۲)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: عبدالله بن ابی طلحه را هنگام ولادت، برای تحنیک (باز کردن کام اش) نزد رسول الله ﷺ بردم. هنگامی که به آنجا رسیدم، دیدم که آنحضرت ﷺ میله ای آهنی در دست دارد و با آن، شترهای زکات و (بیت المال) را برای نشانه گذاری، داغ می کند».

۲۵- کتاب صدقه فطر

باب (۱): فرض بودن صدقه فطر

۷۶۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَى، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلَاةِ». (بخاری: ۱۵۰۳)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ صدقه فطر را بر مرد و زن، بزرگ و کوچک، برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد و مقدار آن را یک صاع خرما و یا یک صاع جو، تعیین فرمود. و دستور داد تا قبل از نماز عید فطر، پرداخت گردد».

باب (۲): صدقه فطر، باید قبل از نماز عید، پرداخت شود

۷۶۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا نُخْرِجُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، وَكَانَ طَعَامَنَا الشَّعِيرُ وَالزَّبِيبُ وَالْأَقِطُ وَالتَّمْرُ». (بخاری: ۱۵۱۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ما در زمان رسول الله ﷺ یک صاع از طعام را صدقه فطر میدادیم. و طعام ما در آن ایام، جو، کشمش، کشک و خرما بود».

باب (۳): صدقه فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است

۷۶۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَدَقَةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ». (بخاری: ۱۵۱۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ صدقه فطر را بر هر کوچک و بزرگ و برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد. و مقدار آن را یک صاع جو یا کشمش یا خرما تعیین فرمود».

۲۶- کتاب حج

باب (۱): وجوب حج و فضیلت آن

۷۶۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَتْ امْرَأَةً مِنْ خَتَمِمْ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشَّقِّ الْآخَرَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكَتُ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لَا يَنْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحْجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ». (بخاری: ۱۵۱۳)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنه می گوید: فضل بن عباس پشت سر رسول الله ﷺ بر مرکب سوار بود. زنی از طایفه ختمم آمد. فضل به آن زن نگاه می کرد و او نیز به فضل، می نگریست. و رسول الله ﷺ چهره فضل را به سوی دیگر برمی گرداند. آن زن پرسید: خداوند حج را بر بندگانش فرض کرده است. پدرم واجد شرایط است ولی پیر و ناتوان است و نمی تواند خود را بر روی شتر یا سواری دیگر، نگه دارد. آیا می توانم بجای او، حج نمایم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». راوی می گوید: این پرسش و پاسخ، در زمان حجة الوداع بود.»

باب (۲): خداوند می فرماید: به مردم اعلام کن تا به حج بیایند...

۷۶۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ يَهْلُ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً». (بخاری: ۱۵۱۴)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که در ذوالحلیفه سوار بر شتر شد و تا زمانی که شتر برخاست و راست ایستاد، تلبیه می گفت.»

باب (۳): انجام مناسک حج، در حالت سواری

۷۶۵- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ وَكَانَتْ زَامِلَتُهُ». (بخاری: ۱۵۱۷)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر شتر، مناسک حج را بجای آورد. و زاد و توشه سفرش نیز، روی همان شتر، قرار داشت.»

باب (۴): فضیلت حج مقبول

۷۶۶- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ، أَمْ لَا تُجَاهِدُ؟ قَالَ: «لَا، لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ»». (بخاری: ۱۵۲۰)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد را بهترین عمل می دانیم. پس چرا به جهاد نرویم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، بزرگترین جهاد برای شما، حج مقبول است»».

۷۶۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ لِلَّهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»». (بخاری: ۱۵۲۱)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، بخاطر (رضای) خدا حج نماید و از مقاربت جنسی و مقدمات آن، (در زمان حج) پرهیز نماید و مرتکب معصیت نشود، چنان از گناه پاک می شود که گویی تازه از مادر، متولد شده است»».

باب (۵): میقات های حج

۷۶۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ "ذَا الْحُلَيْفَةِ"، وَلِأَهْلِ الشَّامِ "الْجُحْفَةَ"، وَلِأَهْلِ نَجْدٍ "قَرْنَ الْمَنَازِلِ"، وَلِأَهْلِ الْيَمَنِ "يَلْمَمَ"، هُنَّ لِأَهْلِهِنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ»». (بخاری: ۱۵۳۰)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ "ذوالحلیفه" را برای اهالی مدینه، "جحفه" را برای اهالی شام، "قرن المنازل" را برای اهالی نجد و "یلمم" را برای اهالی یمن بعنوان میقات (محل بستن احرام) مقرر فرمود. میقاتهای یاد شده هم برای ساکنین فوق الذکر و هم برای کسانی که از آن نواحی، برای حج و عمره می روند، معین شده است. و کسانی که بعد از میقات ها، قرار دارند، از هر جا که بخواهند، می توانند احرام ببندند. تا جایی که برای اهل مکه، شهر مکه، میقات است».

باب (۶)

۷۶۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَاخَ بِالْبُطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَصَلَّى بِهَا. وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ»». (بخاری: ۱۵۳۲)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که: رسول الله ﷺ در دشت هموار ذوالحلیفه، شتر را خواباند و نماز خواند. و عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا نیز، چنین می کرد».

باب (۷): رفتن رسول الله ﷺ به حج از راه شجره

۷۷۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعَرَّسِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحُلَيْفَةِ، بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ». (بخاری: ۱۵۳۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ از راه شجره، مدینه را به قصد مکه ترک می گفت. و در بازگشت، از راه «معرّس»، وارد می شد. همچنین آنحضرت ﷺ هنگام رفتن به مکه، در مسجد شجره، نماز می خواند و هنگام بازگشت، در میان وادی ذوالحلیفه، نماز می خواند و شب را همانجا سپری می کرد».

باب (۸): رسول اکرم ﷺ فرمود: «عقیق وادی مبارکی است»

۷۷۱- «عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِوَادِي الْعَقِيقِ يَقُولُ: «أَتَانِي اللَّيْلَةُ آتٍ مِنْ رَبِّي، فَقَالَ: صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ، وَقُلْ عُمْرَةً فِي حَجَّةٍ»». (بخاری: ۱۵۳۴)

ترجمه: «عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: از رسول الله ﷺ در وادی عقیق، شنیدم که فرمود: «امشب، قاصدی از طرف پروردگار آمد و گفت: در این وادی مبارک، (وادی عقیق) نماز بخوان و نیت کن که عمره و حج را با هم انجام دهی»».

۷۷۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى وَهُوَ فِي مُعَرَّسٍ بِذِي الْحُلَيْفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي قِيلَ لَهُ إِنَّكَ بِيْطَحَاءَ مُبَارَكَةٍ». (بخاری: ۱۵۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا از رسول الله ﷺ روایت می کند که: آنحضرت ﷺ در ذوالحلیفه، در وسط وادی (عقیق)، استراحت می کرد که در خواب، به ایشان گفته شد: تو در دشت مبارکی، قرار داری».

باب (۹): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس

۷۷۳- «عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَرِنِي النَّبِيَّ ﷺ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ. قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْجُعْرَانَةِ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ، وَهُوَ مُتَضَمِّحٌ بِطِيبٍ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ ﷺ إِلَى، فَجِئْتُ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَوْبٌ قَدْ أَظْلَ بِهِ، فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، وَهُوَ يَغُطُّ، ثُمَّ سَرَّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: «أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ؟ فَأَتَيْتُ بِرَجُلٍ، فَقَالَ: «اغْسِلِ الطِّيبَ الَّذِي بِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَانْزِعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ»». (بخاری: ۱۵۳۶)

ترجمه: «یعلی بن امیه رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام نزول وحی، به من نشان بده. یعلی می‌گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله با چند نفر از صحابه رضوان الله علیهم در جعرانه، تشریف داشت که شخصی نزد وی آمد و گفت: یا رسول الله! نظر شما درباره کسی که برای عمره، احرام بسته و لباسش معطر باشد، چیست؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله اندکی سکوت کرد. در آن اثنا، وحی نازل شد. عمر رضی الله عنه به من اشاره کرد که بیا. من آمدم و دیدم که پارچه‌ای را برای سایه، روی سر آنحضرت صلی الله علیه و آله نگه داشته‌اند. سرم را زیرا چادر بردم. دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله نفس عمیق می‌کشد و چهره مبارکش کاملاً قرمز شده است. سپس، آثار وحی بر طرف شد و فرمود: «کجا است کسی که درباره عمره پرسید؟» آن شخص را نزد ایشان آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مواد خوشبو را سه بار بشوی و جبهه را از تن بیرون کن. سپس، آنچه را که در حج انجام می‌دهی، در عمره نیز انجام بده.»».

باب (۱۰): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحَرَّم چه نوع لباسی بپوشد
 ۷۷۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَتْ: كُنْتُ أَطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ». (بخاری: ۱۵۳۹)

ترجمه: «عایشه؛ همسر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ می‌گوید: من تن (مبارک) رسول الله صلی الله علیه و آله را هنگام بستن احرام و در زمانی که از احرام بیرون می‌آمد، یعنی قبل از طواف بیت، خوشبویی می‌زدم.».

باب (۱۱): احرام بستن با سر پوشیده از حنا
 ۷۷۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُهْلُ مُلَبَّدًا». (بخاری: ۱۵۴۰)
ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که نیت احرام نمود در حالی که سر (مبارکش) با حنا پوشیده شده بود.».

باب (۱۲): احرام بستن از مسجد ذوالحلیفه
 ۷۷۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: مَا أَهَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ. يَعْنِي: مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ». (بخاری: ۱۵۴۱)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله احرام نمی‌بست مگر از مسجد یعنی مسجد ذوالحلیفه.».

باب (۱۳): سوار شدن دو نفر بر یک سواری در حج

۷۷۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَسَامَةَ رضی الله عنه كَانَ رَدَفَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمُزْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرَدَفَ الْفُضْلَ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ إِلَى مِئَى، فَكَلَاهُمَا قَالَ: لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ». (بخاری: ۱۵۴۴، ۱۵۴۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: اسامه رضی الله عنه از عرفات تا مزدلفه پشت سر رسول الله ﷺ سوار شتر بود. سپس، از مزدلفه تا منا، فضل پشت سر رسول الله ﷺ سوار شد. و هر دو نفر می گفتند که رسول الله ﷺ تا رمی جمره عقبه، لبیک می گفت. (یعنی تا هنگام زدن شیطان بزرگ، لبیک می گفت).»

باب (۱۴): آنچه شخص مُحَرَّم می تواند بپوشد

۷۷۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ، بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ وَادَّهَنَ، وَلَبَسَ إِزَارَهُ وَرِدَاءَهُ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَرْدِيَةِ وَالْأُزْرِ ثُلْبَسُ، إِلَّا الْمُرْعَفَةَ الَّتِي تَرْدُعُ عَلَى الْجِلْدِ، فَأَصْبَحَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهْلٌ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَلَّدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلِكَ لِحَمْسِ بَقِيْنٍ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ، لِأَنَّهُ قَلَّدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحُجُونِ، وَهُوَ مُهْلٌ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يَقْصُرُوا مِنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحْلُوا، وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَّدَهَا، وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَلَالٌ، وَالطَّيِّبُ وَالثِّيَابُ». (بخاری: ۱۵۴۵)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی الله عنه می گوید: آنحضرت ﷺ همراه یاران خود پس از اینکه سرش را روغن مالید و شانه زد و ازار و ردای احرام پوشید، از مدینه براه افتاد. و پوشیدن هیچ لباسی را منع نکرد مگر پارچه‌ای که آغشته به زعفران شده بود و اثرش بر روی بدن باقی می ماند. رسول خدا ﷺ شب را در ذوالحلیفه گذراند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد و هنگامی که به «بیدا» رسیدند، ایشان و یارانش لبیک گفتند. و آنحضرت ﷺ گردنبندی به گردن هدی (حیوانی که به شکرانه حج در مکه ذبح می شود) خود انداخت و آن را نشان کرد. در آن وقت، پنج روز به پایان ماه ذی قعدة مانده بود. و روز چهارم ذیحجه، وارد مکه شدند. آنحضرت ﷺ نخست، به طواف کعبه پرداخت و سعی بین صفا و مروه نمود. و چون هدی همراه داشت از احرام بیرون نیامد. سپس، در قسمت بالای شهر مکه در محله حجون منزل گرفت و همچنان برای حج، در احرام بسر می برد. و به آن عده از اصحاب که هدی همراه نداشتند، دستور داد که پس از طواف بیت و سعی بین صفا و

مروه، موهای خود را کوتاه کنند و از احرام خارج شوند و به کسانی از آنها که همسرانشان را با خود آورده بودند، اجازه داد تا با آنها نزدیکی کنند و از مواد خوشبو استفاده نمایند و لباس دوخته به تن کنند».

باب (۱۵): تلبیه گفتن

۷۷۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ»». (بخاری: ۱۵۴۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ چنین لبیک می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ»».

باب (۱۶): تحمید و تسبیح و تکبیر گفتن، هنگام سوار شدن بر سواری قبل از نیت کردن

حج یا عمره

۷۸۰- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رُكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهُ، وَسَبَّحَ، وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهْلَ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَأَهْلَ النَّاسَ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَ النَّاسَ، فَحَلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، أَهْلُوا بِالْحَجِّ، قَالَ: وَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أُمْلَحَيْنِ». (بخاری: ۱۵۵۱)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: همراه رسول خدا ﷺ نماز ظهر را در مدینه، چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه، دو رکعت، خواندیم. و شب را همانجا ماند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد. و زمانی که به بیداء رسید، تحمید (الحمد لله)، تسبیح و تکبیر گفت. سپس، نیت حج و عمره نمود. و مردم نیز نیت حج و عمره کردند. راوی می گوید: هنگامی که وارد مکه شدیم، به مردم دستور داد (که پس از عمره) از احرام خارج شوند تا اینکه روز هشتم فرا رسید، مردم دوباره برای حج احرام بستند. و روز عید، رسول خدا ﷺ چندین شتر را ایستاده ذبح کرد. راوی می گوید: یکبار در مدینه منوره نیز آنحضرت ﷺ دو قوچ سفید، ذبح کرد».

باب (۱۷): روبه قبله نمودن. هنگام نیت حج یا عمره

۷۸۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ يُلَبِّي مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ إِذَا بَلَغَ الْحَرَمَ يُمَسِّكُ حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طَوًى بَاتَ بِهِ، حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْعَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَرَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَ ذَلِكَ». (بخاری: ۱۵۵۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از ذوالحلیفه لیبیک میگفت و هنگامی که به حرم می رسید، دیگر لیبیک نمی گفت. تا اینکه به «ذی طوی» می رسید، شب را در آنجا می گذراند. و بعد از نماز صبح، استحمام می کرد و معتقد بود که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین می کرد.

باب (۱۸): تلبیه گفتن، هنگام پایین رفتن در وادی

۷۸۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذْ انْخَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي» (بخاری: ۱۵۵۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گویا هم اکنون موسی علیه السلام را می بینم که لیبیک گویان به سوی وادی، سرازیر است».

باب (۱۹): کسیکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مانند ایشان به حج یا عمره نیت کرده است

۷۸۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «يَمَا أَهْلَكْتَ؟ قُلْتُ: أَهْلَكْتُ كَاهِلَالِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ؟ قُلْتُ: لَا. فَأَمَرَنِي فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَأَحْلَلْتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَسَّطَنِي، أَوْ عَسَلَتْ رَأْسِي. فَقَدِمَ عُمَرُ رضی الله عنه، فَقَالَ: إِنْ نَأَخَذُ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. وَإِنْ نَأَخَذُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحْرَ الْهَدْيِ» (بخاری: ۱۵۵۹)

ترجمه: «ابوموسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بسوی قومی در یمن، فرستاد. وقتی از آنجا برگشتم، رسول الله صلی الله علیه و آله در بطحاء بود. و از من پرسید: «به چه نیتی احرامی بسته ای؟» عرض کردم: به همان نیتی که رسول الله صلی الله علیه و آله احرام بسته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا همراه خود، هدیه آورده ای؟» عرض کردم: خیر. آنحضرت صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا پس از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه، از احرام خارج شوم. من هم، چنین کردم. سپس، نزد زنی از بستگان خود رفتم. او موهای مرا شانه زد یا سر مرا شست. در این اثنا، عمر رضی الله عنه آمد و گفت: اگر بخواهیم به دستور کتاب خدا عمل کنیم، کتاب خدا دستور داده است تا حج و عمره را کامل نماییم آنطور که می فرماید: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. و اگر بخواهیم به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنیم، ایشان قبل از ذبح هدیه، از احرام خارج نشد».

باب (۲۰): خداوند می‌فرماید: حج در ماههای خاصی است

۷۸۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَحَدِيثُهَا فِي الْحَجِّ قَدْ تَقَدَّمَ، قَالَتْ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَلِيَالِي الْحَجِّ وَحُرْمِ الْحَجِّ، فَزَلْنَا بِسَرَفٍ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلَا». قَالَتْ: فَلَاخِذُ بِهَا وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ، وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْرَةِ. وَذَكَرْتُ بَاقِيَ الْحَدِيثِ». (بخاری: ۱۵۶۰)

ترجمه: «حدیث عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در باره حج، قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فرمود: در ماهها، شبها و ایام حج با رسول الله ﷺ احرام بستیم و از مدینه منوره حرکت کردیم. و در محلی بنام سرف، توقف کردیم. رسول الله ﷺ در آنجا، خطاب به اصحاب، فرمود: «هرکس از شما، هدی همراه نیاورده و می‌خواهد با همین احرام، عمره کند، مانعی ندارد. اما کسی که هدی، همراه دارد، چنین نکند». عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: بعضی از اصحاب، حج خود را به عمره تبدیل کردند و بعضی نکردند. رسول الله ﷺ و تنی چند از یارانش که وضع مالی بهتری داشتند و هدی همراهشان بود، نتوانستند اعمال عمره را انجام دهند».

باب (۲۱): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج برای کسی که با خود، هدی نیاورده است.

۷۸۵- «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا نُرَى إِلَّا أَنَّهُ الْحُجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ، وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسْفَنْ فَأَحْلَلْنَ، قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَهُمْ قَالَ: «عَفَرَى حَلَقَى أَوْ مَا طُفَّتِ يَوْمَ النَّحْرِ؟» قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «لَا بَأْسَ أَنْفِرِي»». (بخاری: ۱۵۶۱)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: با رسول الله ﷺ (از مدینه) خارج شدیم. و نیتی جز ادای حج، نداشتیم. هنگامی که به مکه رسیدیم، بیت الله را طواف کردیم. سپس، رسول الله ﷺ دستور داد تا هر کس که هدی با خود نیاورده است از احرام، خارج شود. آنگاه، کسانی که هدی با خود نیاورده بودند، از احرام بیرون آمدند. صفیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: ممکن است بدلیل قاعدگی، مانع از رفتن شما شوم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای زن گرفتار و مصیبت زده! مگر طواف زیارت را انجام نداده‌ای؟» گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی ندارد. حرکت کن». (چون معذور هستی، طواف وداع، برایت لازم نیست و دم نیز واجب نمی‌گردد)».

۷۸۶- «وَعَنْهَا عليه السلام فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَ بِالْحَجِّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لَمْ يَحِلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمَ التَّحْرِ». (بخاری: ۱۵۶۲)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: در سال حجة الوداع، همراه رسول الله ﷺ به قصد حج، از مدینه، خارج شدیم. بعضی از ما برای حج و عمره و برخی تنها برای عمره و عدهای تنها برای حج، احرام بسته بودیم. رسول الله ﷺ فقط نیت حج کرده بود. کسانی که فقط نیت حج، یا نیت حج و عمره را با هم کرده بودند (یعنی قارن بودند) تا روز عید، از احرام بیرون نیامدند».

۷۸۷- «عَنْ عُثْمَانَ رضی الله عنه: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُتَعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ أَهْلَ بَيْهَمَا: لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَدْعَ سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ لِقَوْلِ أَحَدٍ». (بخاری: ۱۵۶۳)

ترجمه: «روایت است که عثمان رضی الله عنه از حج تمتع و حج قرآن، (حج و عمره با هم) منع می کرد. وقتی که علی رضی الله عنه متوجه این امر شد، نیت حج و عمره کرد و لبیک گفت و فرمود: برای حج و عمره، هر دو، احرام بسته ام و افزود: من سنت رسول الله ﷺ را بخاطر سخن کسی، ترک نخواهم کرد».

۷۸۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الْأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفْرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبْرَ وَعَقَا الْأَثَرَ، وَأَنْسَلَخَ صَفْرُ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنْ اعْتَمَرَ. قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةِ مُهْلَيْنَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «حِلٌّ كُلُّهُ»». (بخاری: ۱۵۶۴)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: (اعراب دوران جاهلیت) معتقد بودند که عمره نمودن در ایام حج، بدترین گناه روی زمین، بحساب می آید: از اینرو، ماه محرم را صفر، قرار می دادند و می گفتند: زمانی که زخم های پشت شتر، التیام یابد و اثر پای آنها از بین برود و ماه صفر به پایان رسد، آن گاه، عمره کردن حلال می شود. رسول الله ﷺ و یارانش در حالی که احرام حج بسته بودند، در تاریخ چهارم ذیحجه وارد مکه شدند. آنحضرت ﷺ به یارانش دستور داد تا احرام حج را به احرام عمره بدل، نمایند. این کار برای مردم، قدری دشوار بود، لذا پرسیدند: یا رسول الله! این چه نوع حلال شدنی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «حلال بجا و کامل»».

۷۸۹- «عَنْ حَفْصَةَ رضی الله عنها، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحِلِّ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَدْتُ رَأْسِي، وَقَلَدْتُ هَدْيِي، فَلَا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ»». (بخاری: ۱۵۶۶)

ترجمه: «حَفْصَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر رسول گرامی ﷺ، می گوید: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم: یا رسول الله! چرا سایر مردم از احرام عمره، بیرون آمدند ولی شما هنوز در احرام، بسر میبرید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من با خود، هدی آورده‌ام و سرم را حنا زده‌ام. بنابر این، تا ذبح نکنم باید در احرام بمانم».

۷۹۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّمَتُّعِ وَقَالَ: نَهَانِي نَاسٌ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ بِهِ، قَالَ الرَّجُلُ: فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلًا يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: سُنَّةُ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۱۵۷۶)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که: شخصی از او در باره حج تمتع پرسید و گفت: بعضی‌ها مرا از آن، منع کرده‌اند. ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا به او دستور داد تا حج تمتع، انجام بدهد. آن شخص، گفت: در خواب دیدم که گویا شخصی به من می گوید: حَجَّتْ، حَجُّی مَقْبُولٌ و عمره ات، عمره‌ای مقبول است. سپس، خوابم را برای ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بیان کردم. او گفت: این گونه حج گزاردن، مطابق سنت رسول الله ﷺ است».

۷۹۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ سَاقِ الْبُذْنِ مَعَهُ، وَقَدْ أَهْلُوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَحِلُّوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ بِطَوَافِ الْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَقَصَّروا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلَالًا، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهْلُوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً». فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً، وَقَدْ سَمِينَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلَا أَنِّي سَقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ لَا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَقَعَلُوا». (بخاری: ۱۵۶۸)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: با رسول الله ﷺ زمانی که شتران هدی را همراه داشت، به حج رفتیم. مردم نیت حج مفرد کرده بودند. رسول الله ﷺ به آنها گفت: «بعد از طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و کوتاه کردن موی سر، از احرام، خارج شوید. و بعد، در حالت حلال، (خارج از احرام) بمانید تا آنکه روز هشتم ترویبه (ذو الحجه) فرا رسد. سپس، روز هشتم، برای حج، احرام ببندید. و اعمال قبلی را عمره بحساب آورید». مردم گفتند: یا رسول الله! چگونه آن اعمال را عمره بحساب آوریم در حالی که ما نیت حج کرده بودیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آنچه دستور میدهم انجام دهید. اگر من هدی با خود نمی‌آوردم، همین طور که به شما دستور می‌دهم، عمل می‌کردم. ولی هیچ حرامی برای من تا زمانیکه قربانی ذبح نکنم، حلال نخواهد شد». مردم نیز طبق دستور رسول خدا ﷺ عمل کردند».

باب (۲۲): حج تمتع

۷۹۲- «عَنْ عِمْرَانَ رضی اللہ عنہ قَالَ: تَمَتَّعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَنَزَلَ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ». (بخاری: ۱۵۷۱)

ترجمه: «عمران رضی اللہ عنہ می گوید: در زمان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم حج تمتع، انجام دادیم و درباره آن، آیه قرآن نیز نازل شد. ولی بعداً، مردی بر اساس رأی خود، در باب آن، نظر داد».

باب (۲۳): از کجا باید وارد مکه شد

۷۹۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى». (بخاری: ۱۵۷۵)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از گردنه بالایی راه کدء که در بطحاء است، وارد مکه شد و از گردنه پایینی، بیرون رفت».

باب (۲۴): فضیلت مکه و خانه کعبه

۷۹۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الْجَدْرِ، أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكَ قَصَرَتْ بِهِمُ التَّفَقُّةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكَ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَنْهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكَرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ». (بخاری: ۱۵۸۴)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم: آیا حطیم جزو کعبه است؟ فرمود: «بلی». عرض کردم: پس چرا آنرا جزو بنای کعبه، قرار نداده اند؟ فرمود: «زیرا هزینه قومت (یعنی قریش) برای این کار، کافی نبود». دوباره گفتم: چرا دروازه کعبه صلی اللہ علیہ وسلم را در ارتفاع زیاد، قرار داده اند؟ فرمود: «برای اینکه قومت کسی را که مایل باشند، اجازه ورود دهند و کسی را که نخواهند، از ورود به آن، جلوگیری نمایند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بیم آن نمی رفت که این کار را نپسندند، حطیم را جزو بنای خانه خدا، قرار می دادم و دروازه کعبه را نیز هم سطح زمین، می کردم».

۷۹۵- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا رضی اللہ عنہما: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَنْهُمْ بِجَاهِلِيَّةٍ، لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهْدَمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أَخْرَجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالْأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ». (بخاری: ۱۵۸۶)

ترجمه: «در روایتی دیگر، از عایشه رضی الله عنها چنین آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر قومت (قریش) تازه مسلمان نمی‌بودند، دستور می‌دادم تا خانه کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می‌کردم و برای آن، دو دروازه در نظر می‌گرفتم که یکی بسوی شرق و دیگری بسوی غرب، باز شود. و بدینصورت، خانه کعبه مانند بنای حضرت ابراهیم علیه السلام می‌شد».

باب (۲۵): به ارث بردن خانه‌های مکه و خرید و فروش آن و اینکه مردم در مسجد الحرام با یکدیگر برابرند.

۷۹۶- «عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ، أَوْ دُورٍ؟ وَكَانَ عَقِيلٌ وَرَثَ أَبَا طَالِبٍ، هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلَا عَلِيٌّ رضی الله عنه شَيْئًا، لِأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ». (بخاری: ۱۵۸۸)

ترجمه: «اسامه بن زید رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا در مکه، به خانه ات می‌روی؟ فرمود: «مگر عقیل، خانه و ملکی برای ما باقی گذاشته است؟» گفتی است که عقیل و طالب از ابوطالب ارث بردند. اما علی رضی الله عنه و جعفر رضی الله عنه از ابوطالب ارث نبردند. زیرا این دو، مسلمان شده بودند و طالب و عقیل (در آن زمان) کافر بودند». (البته بعدها عقیل مسلمان شد ولی طالب کافر ماند و در غزوه بدر که همراه سپاه کفر بود، مفقود الاثر شد). مترجم.

باب (۲۶): اقامت گزیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه

۷۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلَتُنَا غَدَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِحَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يَعْنِي: ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ، تَخَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنَّ لَا يُنَاكِحُوهُمْ وَلَا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۱۵۹۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله خواست (از منا) وارد مکه شود، فرمود: «اگر خدا بخواهد فردا در خیف بنی‌کنانه، جایی که قریش برای باقی ماندن بر کفر، عهد و پیمان بستند، منزل خواهیم نمود». یعنی در محصّب. و آن، جایی بود که قریش و بنی‌کنانه علیه بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب، عهد و پیمان بسته بودند که تا محمد را به آنها تحویل ندهند، هیچ‌گونه داد و ستد و ازدواج و نکاحی با آنان، صورت نخواهد گرفت».

باب (۲۷): انهدام کعبه

۷۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «يُحَرَّبُ الْكَعْبَةُ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (بخاری: ۱۵۹۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد».

باب (۲۸): خداوند می فرماید: (خداوند خانه کعبه و ماههای حرام را وسیله ای برای برپایی دین، قرار داده است)

۷۹۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفْرَضَ رَمَضَانُ، وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرَفِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللَّهُ رَمَضَانَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُومْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ». (بخاری: ۱۵۹۲)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: قبل از فرض شدن روزه رمضان، مردم روز عاشورا (دهم محرم) را روزه می گرفتند. و در همین روز، کعبه را با پرده می پوشانیدند. اما هنگامی که خداوند روزه رمضان را فرض کرد، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس دوست دارد، روز عاشورا، روزه بگیرد. و هر کس که تمایل ندارد، روزه نگیرد».

۸۰۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لِيَحْجَنَّ الْبَيْتَ وَلِيُعْتَمَرَ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ». (بخاری: ۱۵۹۳)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زیارت بیت الله برای حج و عمره، بعد از خروج یاجوج و ماجوج نیز ادامه خواهد یافت».

باب (۲۹): انهدام کعبه

۸۰۱- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «كَأَنِّي بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ، يَقْلَعُهَا حَجْرًا حَجْرًا». (بخاری: ۱۵۹۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما از نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم روایت می کند که فرمود: «گویا هم اکنون، آن شخص سیاه چهره و دارای پاهای گشاده از یکدیگر را می بینم که سنگ های خانه کعبه را یکی پس از دیگری، ازجا می کند».

باب (۳۰): آنچه در باره حجر الاسود آمده است

۸۰۲- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْ لَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ». (بخاری: ۱۵۹۷)

ترجمه: «روایت است که عمر فاروق رضی الله عنه کنار حجر الاسود آمد و آن را بوسید و فرمود: بخوبی می دانم که تو سنگی بیش نیستی و نمی توانی نفع و ضرر برسانی. اگر نمی دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله تو را می بوسید، تو را نمی بوسیدم».

باب (۳۱): کسی که داخل کعبه نرفت

۸۰۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ، وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدْخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْكَعْبَةَ؟ قَالَ: لَا». (بخاری: ۱۶۰۰)

ترجمه: «عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای عمره، بیت الله را طواف نمود و در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند در حالی که تعدادی از یارانش او را محافظت می کردند. یکی از حاضرین، از عبد الله بن ابی اوفی پرسید: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله داخل کعبه رفت؟ عبد الله گفت: خیر».

باب (۳۲): کسی که در اطراف کعبه، تکبیر گفت

۸۰۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا قَدِمَ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ، وَفِيهِ الْآلَهُةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ». فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ». (بخاری: ۱۶۰۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، بخاطر وجود بتها از رفتن به داخل بیت، خودداری نمود. لذا دستور اخراج بتها را از کعبه صادر کرد. همراه سایر بتها، تصاویر حضرت ابراهیم و اسماعیل را که نشان می داد تیرهای قمار در دست دارند، بیرون آوردند. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مشرکان را نابود کند. به خدا سوگند، مشرکان میدانستند که آن دو، هرگز قمار نکردند». سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله داخل بیت رفت و در اطراف آن، تکبیر گفت ولی نماز نخواند».

باب (۳۳): آغاز "رمل" چگونه بود؟

۸۰۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ الثَّلَاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعَهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِبْقَاءَ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۱۶۰۲)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ و صحابه (برای انجام عمره) به مکه آمدند، مشرکین گفتند: مسلمانانی که نزد شما می آیند، تب یثرب، آنان را ضعیف و ناتوان کرده است. بدین جهت، رسول الله ﷺ به تمام همراهان، دستور داد تا در سه شوط اول طواف، رمل نمایند. (یعنی گام های نزدیک به هم و تندی بردارند و شانه هایشان را حرکت دهند تا مشرکان چنین نپندارند که آنان ضعیف و ناتوان هستند). ولی در میان رکن یمانی و حجر الأسود، بطور عادی راه بروند. گفتنی است که آنحضرت ﷺ صرفا بخاطر شفقت و ترحم به حال حجاج، دستور نداد تا در هر هفت شوط، «رمل» نمایند».

باب (۳۴): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رمل نمودن در سه شوط اول

۸۰۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، إِذَا اسْتَلَّمَ الرُّكْنَ الْأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ يَحْبُ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ». (بخاری: ۱۶۰۳)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام ورود به مکه، در آغاز طواف، حجر الاسود را می بوسید و از هفت شوط، در سه شوط اول، رمل می کرد».

باب (۳۵): رمل نمودن در حج و عمره

۸۰۷- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَالَ: فَمَا لَنَا وَلِلرَّمْلِ، إِنَّمَا كُنَّا رَاعَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ، وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَتْرُكَهُ». (بخاری: ۱۶۰۵)

ترجمه: «از عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که فرمود: ما چرا هنگام طواف، رمل نماییم؟! آن زمان، صرفا برای نشان دادن قدرت خود به مشرکان، چنین کردیم. اکنون، خداوند آنها را از بین برده است. سپس، افزود: در عین حال، دوست نداریم چیزی را که رسول الله ﷺ انجام داده است، ترک کنیم».

۸۰۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلَامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَلِمُهُمَا». (بخاری: ۱۶۰۶)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: بعد از اینکه استلام رکن یمانی و حجرالاسود را از رسول خدا ﷺ دیدم در هیچ شرایطی - چه سهل و چه دشوار - آن را ترک نکردم».

باب (۳۶): استلام حجر الاسود با عصا

۸۰۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِخْجَنٍ». (بخاری: ۱۶۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، سوار بر شتر، بیت را طواف کرد و به وسیله عصا حجر الاسود را استلام نمود».

باب (۳۷): بوسیدن حجر الاسود

۸۱۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلٌ عَنِ اسْتِلامِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَرَأَيْتَ إِنْ رُحِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ؟ قَالَ: اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ». (بخاری: ۱۶۱۱)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که: مردی (از اهل یمن) از او درباره استلام حجر الاسود پرسید. وی گفت: من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که حجر الاسود را می بوسید و استلام می کرد. آن شخص، گفت: اگر ازدحام جمعیت بود و یا نتوانستم به آنجا برسم، آنگاه، چه کار کنم؟ ابن عمر رضی الله عنه گفت: اگر، مگرها را در یمن بگذار. من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که آن را استلام میکرد و می بوسید».

باب (۳۸): طواف کعبه، هنگام ورود به مکه، قبل از رفتن به خانه

۸۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةَ، ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رضی الله عنهما مِثْلَهُ». (بخاری: ۱۶۱۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: اولین چیزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مکه انجام داد، این بود که وضو گرفت و طواف کرد ولی عمره بجای نیاورد. بعد از آن، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز مانند ایشان، عمل نمودند».

۸۱۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: حَدِيثُ طَوَافِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: أَنَّهُ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ». (بخاری: ۱۶۱۶)

ترجمه: «حدیث ابن عمر رضی الله عنه در مورد طواف رسول الله صلی الله علیه و آله قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از طواف، دو رکعت نماز خواند و بین صفا و مروه، سعی نمود».

باب (۳۹): صحبت کردن هنگام طواف

۸۱۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ، رَبَطَ يَدَهُ إِلَى إِنْسَانٍ بِسَيْرٍ أَوْ بِخَيْطٍ أَوْ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَلِكَ، فَقَطَعَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُدُّهُ بِيَدِهِ».
(بخاری: ۱۶۲۰)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حال طواف کعبه، از کنار شخصی گذشت که خود را بوسیله طناب با شخصی دیگر بسته بود و طواف می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله طناب را قطع کرد و فرمود: «دست او را بگیر و طواف کن».

باب (۴۰): جلوگیری از طواف شخص عربان و حج مشرکین

۸۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ رضی الله عنه بَعَثَهُ فِي الْحُجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَدُّنَ فِي النَّاسِ: أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ».
(بخاری: ۱۶۲۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: قبل از حجة الوداع، همان سالی که ابوبکر رضی الله عنه توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعنوان امیر حجاج تعیین شده بود، به من و چند نفر دیگر مأموریت داد تا در روز عید قربان، اعلام کنیم که از امسال به بعد، هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید، و هیچ شخص لخت و عریانی نمی تواند، کعبه را طواف نماید».

باب (۴۱): کسی که بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است

۸۱۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ».
(بخاری: ۱۶۲۵)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله پس از ورود به مکه، طواف کرد و بین صفا و مروه، سعی نمود و بعد از آن، نزدیک کعبه نرفت تا زمانیکه از عرفات، برگشت».

باب (۴۲): تهیه آب آشامیدنی برای حجاج

۸۱۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رضی الله عنه رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ يَبِيتَ بِمَكَّةَ، لِيَأْتِيَ مِنِّي، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأُذِنَ لَهُ».
(بخاری: ۱۶۳۴)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا شب هایی را که حجاج در منا می گذرانند، برای تهیه آب آشامیدنی آنها در مکه بماند. رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به او اجازه داد».

۸۱۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَ إِلَى السَّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ، فَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا. فَقَالَ: «اسْقِنِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ أَيْدِيَهُمْ فِيهِ، قَالَ: «اسْقِنِي». فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَإِنَّكُمْ عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ». ثُمَّ قَالَ: «لَوْلَا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ حَتَّى أَضَعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ». يَعْنِي عَاتِقَهُ وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ». (بخاری: ۱۶۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ به سقایه (جایی که به حجاج آب می دادند)، رفت و آب خواست. عباس رضی الله عنه به پسرش؛ فضل؛ گفت: پیش مادرت برو و برای رسول الله ﷺ از نزد او، آب بیاور. رسول الله ﷺ فرمود: «از همین آب، به من بده» عباس رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! مردم دست هایشان را در این آب، می زنند. رسول الله ﷺ فرمود: «از همین آب بده». سرانجام، رسول الله ﷺ از همان آب، نوشید. سپس، کنار چاه زمزم رفت. در آنجا مردم آب می دادند و خدمت می کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «کار کنید زیرا شما کار نیک، انجام می دهید». سپس، فرمود: «اگر شما دچار زحمت نمی شدید، (با دیدن کار من، همه به آن روی نمی آوردید) وارد چاه می شدم و ریسمان آنرا اینجا می انداختم» و به سوی شانه اش اشاره کرد».

۸۱۸- «وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ مَا كَانَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا عَلَى بَعِيرٍ». (بخاری: ۱۳۶۷)

ترجمه: «و در روایتی، ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: من به رسول الله ﷺ آب زمزم دادم. آنحضرت ﷺ ایستاده آب نوشید. و همچنین در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول الله ﷺ آنروز، فقط سوار بر شتر بود».

باب (۴۳): وجوب سعی بین صفا و مروه

۸۱۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا سَأَلَهَا ابْنُ أُخْتِهَا عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ رضی الله عنه عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. قَالَ: قَوْلَ اللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحَ أَنْ لَا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوُ كَانَتْ كَمَا أَوْلَتْهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطُوفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي الْأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمُوا يُهْلُونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ، فَكَانَ مَنْ أَهْلٌ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ،

فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ﴿الآيَةَ﴾. قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّوْفَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الصَّوْفَ بَيْنَهُمَا». (بخاری: ۱۶۴۳)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که خواهرزاده اش؛ عروه بن زبیر؛ از او درباره آیه: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۸]. پرسید و گفت: بخدا سوگند، اگر کسی، سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد، برایش گناهی نیست. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فرمود: ای خواهرزاده! سخن بدی بزبان آوردی. اگر اینطور که شما تفسیر کردید، می‌بود، خداوند می‌فرمود: «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا». ولی آیه فوق، در مورد انصار نازل شد. آنها قبل از اینکه اسلام بیاورند، برای بت منات که در مثلل آن را عبادت می‌کردند، احرام می‌بستند. و کسی که احرام می‌بست، سعی بین صفا و مروه را گناه می‌دانست. هنگامی که مسلمان شدند، از رسول خدا ﷺ در این مورد، پرسیدند و گفتند: ای رسول خدا! ما سعی بین صفا و مروه را گناه می‌دانستیم. در پاسخ آنها، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾ همانا صفا و مروه از نشانه‌های خدا هستند. پس هر کس که حج یا عمره نماید، بر او گناهی نیست که بین صفا و مروه، سعی نماید. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول خدا ﷺ با عمل خود، سعی بین صفا و مروه را فرض گردانید. پس هیچ کس، حق ندارد آنرا ترک نماید».

باب (۴۴): آنچه درباره سعی بین صفا و مروه آمده است.

۸۲۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا طَافَ الصَّوْفَ الْأَوَّلَ خَبَّ ثَلَاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا. وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ». (بخاری: ۱۶۴۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: رسول الله ﷺ در سه شوط طواف اول، رمل می‌کرد (یعنی گام‌های نزدیک به هم و تندی بر میداشت و شانه‌هایش را تکان می‌داد) و در چهار شوط بعدی، بطور عادی راه می‌رفت. و هنگام سعی بین صفا و مروه، در بطن وادی، آهسته می‌دوید».

باب (۴۵): زن حائضه می‌تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد

۸۲۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهْلَ التَّيِّبِ ﷺ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ التَّيِّبِ ﷺ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ، فَقَالَ: أَهْلَكْتُ بِمَا أَهَّلَ بِهِ التَّيِّبِ ﷺ، فَأَمَرَ التَّيِّبِ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُفُوا، ثُمَّ يَقْصِرُوا وَيَحْلُوا إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَ الْهَدْيِ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مَنَى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ فَبَلَغَ التَّيِّبِ ﷺ فَقَالَ: «لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْ لَا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ لَأَحْلَلْتُ»». (بخاری: ۱۶۵۱)

ترجمه: «از جابر رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله و یارانش برای حج، احرام بستند و بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله و طلحه، کسی دیگر هدی همراه نداشت. علی رضی الله عنه که هدی همراه داشت، از یمن آمد و گفت: من به همان نیت احرام بسته‌ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله احرام بسته است. نبی اکرم به اصحاب دستور داد تا حج را به عمره تبدیل نمایند و طواف کنند و سپس موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون بیایند، مگر کسی که هدی همراه داشته باشد. صحابه گفتند: به منا برویم در حالی که از همبستری ما با زنان، چیزی نگذشته است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر آنچه را که اکنون می‌دانم، اول می‌دانستم، هدی با خود نمی‌آوردم. و اگر هدی با من نمی‌بود از احرام، بیرون می‌آمدم».

باب (۴۶): حجاج نماز ظهر روز ترویبه (هشتم ذوالحجه) را کجا بخوانند؟

۸۲۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتُهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمَنَى، قَالَ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفَرِ؟ قَالَ: بِالْأَبْطَحِ، ثُمَّ قَالَ: أَفْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أَمْرَاؤُكَ». (بخاری: ۱۶۵۳)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که مردی از او پرسید: آنچه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله فهمیده‌ای به من بگو. رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر روز هشتم ذوالحجه را کجا خواند؟ گفت: در منا. آن مرد، پرسید: نماز عصر روز نفر (دوازدهم ذوالحجه) را کجا خواند؟ گفت: در ابطح. سپس، گفت: آنچه امرای تو انجام می‌دهند، انجام بده».

باب (۴۷): روزه گرفتن در روز عرفه

۸۲۳- «عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ رضی الله عنها قَالَتْ: شَكَ النَّاسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي صَوْمِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَبَعَثْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ». (بخاری: ۱۶۵۸)

ترجمه: «ام فضل رضی الله عنها می‌گوید: مردم درباره روزه داشتن رسول الله صلی الله علیه و آله در روز عرفه، شک داشتند. من یک لیوان نوشیدنی برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرستادم و ایشان، آن را نوشید».

باب (۴۸): براه افتادن هنگام گرمی هوا، در روز عرفه

۸۲۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ عَرَفَةَ، حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَاحَ عِنْدَ سُرَادِقِ الْحُجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعْصَفَرَةٌ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ فَقَالَ: الرِّوَا حُ إِنَّ كُنْتُ تُرِيدُ السُّنَّةَ، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أَفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجْ، فَزَلَّ حَتَّى خَرَجَ الْحُجَّاجُ، فَقَالَ لَهُ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ - وَكَانَ مَعَ أَبِيهِ - : إِنْ كُنْتُ تُرِيدُ السُّنَّةَ

فَاقْصِرِ الْخُطْبَةَ، وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: صَدَقَ. وَكَانَ عَبْدُ الْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ أَنْ لَا يُخَالِفَ ابْنَ عُمَرَ فِي الْحَجِّ». (بخاری: ۱۶۶۰)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما هنگام زوال آفتاب روز عرفه، کنار خیمه حججاج آمد و با صدای بلند او را صدا زد. حججاج در حالی که چادری زرد رنگ به خود پیچیده بود، از خیمه بیرون آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن! چه خبر است؟ ابن عمر رضی اللہ عنہما گفت: اگر میخواهی به سنت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم عمل کنی، باید به موقف برویم. حَجَّاج گفت: اکنون برویم؟ ابن عمر رضی اللہ عنہما گفت: بلی. حَجَّاج گفت: اندکی مهلت ده تا غسل کنم سپس، خارج شوم. ابن عمر رضی اللہ عنہما منتظر ماند تا او بیرون آمد. سالم بن عبد الله که همراه پدرش بود، به حججاج گفت: اگر می خواهی مطابق سنت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم عمل کنی، خطبه را کوتاه بخوان و برای وقوف، عجله کن. حججاج به عبدالله بن عمر، نگاه کرد. او گفت: سالم، درست می گوید. گفتی است که عبدالملک (خلیفه وقت) نامه ای به حججاج، نوشته و از وی خواسته بود که در احکام حج با عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما مخالفت نکند».

باب (۴۹): شتاب برای رفتن به موقف

در این باب، امام بخاری رحمہ اللہ هیچ حدیثی نیاورده است. اما حدیث باب گذشته به این باب نیز تعلق می گیرد. (مترجم)

باب (۵۰): وقوف در عرفات

۸۲۵- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَضَلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم وَاقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْخُمُسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَاهُنَا». (بخاری: ۱۶۶۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ می گوید: شترم، گم شد. روز عرفه، برای یافتن آن، بیرون رفتم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را در عرفات، در حال وقوف، دیدم. گفتم: بخدا سوگند! این مرد، از قریش است. اینجا چه کار می کند؟! (چون قریش جاهلیت، در زمان حج، از حرم، بیرون نمی رفتند)».

باب (۵۱): چگونگی برگشتن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از عرفات بسوی مزدلفه

۸۲۶- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ سَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ، قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنْقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجَوْهَةً نَصَّ». (بخاری: ۱۶۶۶)

ترجمه: «از اسامه بن زید رضی اللہ عنہ روایت است که از وی در مورد چگونگی راه رفتن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هنگام برگشتن از عرفات، در حجة الوداع، پرسیدند. اسامه گفت: عادی راه میرفت. و هرگاه، به جای خلوتی می رسید، تندتر راه می رفت».

باب (۵۲): پیامبر ﷺ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود

۸۲۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ وَرَأَاهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَضَرْبًا وَصَوْتًا لِلْإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالْإِيْضَاعِ»». (بخاری: ۱۶۷۱)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: روز عرفه، با رسول الله ﷺ از عرفات، براه افتادم. نبی اکرم ﷺ سر و صدای زدن شترها را از پشت سر، شنید. آنگاه، با تازیانه اش به سوی آنها اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید. زیرا اجر و پاداش، در عجله کردن و دوانیدن شترها نیست»».

باب (۵۳): کسی که افراد ناتوان و ضعیف خود را در شب بفرستد و خود در مزدلفه

بماند و دعا کند و بعد از غروب ماه، براه بیفتد

۸۲۸- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: لَا، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا، فَارْتَحِلْنَا وَمَضَيْنَا، حَتَّى رَمَتِ الْجُمُرَةَ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا، فَقَالَ لَهَا: يَا هُنْتَا، مَا أَرَانَا إِلَّا قَدْ غَلَسْنَا، قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعْنِ». (بخاری: ۱۶۷۹)

ترجمه: «از اسماء دختر ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که او در شبی که نمازهای مغرب و عشاء را باهم می خوانند (شب مزدلفه)، در مزدلفه توقف کرد و به نماز ایستاد و ساعتی نماز خواند. سپس، گفت: ای پسر! آیا ماه، غروب کرده است؟ وی گفت: خیر. اسماء ساعتی دیگر، نماز خواند و دوباره پرسید: ای پسر! آیا ماه، غروب کرده است؟ گفت: بلی. اسماء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: پس حرکت کنید. آنگاه، ما حرکت کردیم و رفتیم تا اینکه اسماء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا جمره عقبه را سنگ زد و سپس، برگشت و نماز صبح را در محل توقف خود، در منا، بجا آورد. عبد الله؛ برده اسماء و راوی حدیث؛ می گوید: به ایشان گفتیم: فکر می کنم در تاریکی، حرکت کردیم. اسماء گفت: فرزندان! رسول الله ﷺ زنان را برای این کار، اجازه داده است».

۸۲۹- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنْتِ النَّبِيَّ ﷺ سَوْدَةُ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَظْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتْ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَظْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلَأَنَّ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنْتُ سَوْدَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ». (بخاری: ۱۶۸۱)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله در مزدلفه، منزل گرفتیم. سوده رضی الله عنها که زنی بطیئ السیر (آهسته رو) بود، از رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا قبل از ازدحام مردم، حرکت کند. رسول الله صلی الله علیه و آله به او اجازه داد و او قبل از سایر مردم، براه افتاد. ما تا صبح، در مزدلفه، ماندیم. و با رسول الله صلی الله علیه و آله برگشتیم. ولی اگر من نیز مانند سوده رضی الله عنها اجازه می گرفتم، برایم خیلی بهتر بود».

باب (۵۴): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟

۸۳۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَدِمَ جَمْعًا فَصَلَّى الصَّلَاتَيْنِ، كُلَّ صَلَاةٍ وَحْدَهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعِشَاءُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ، قَائِلٌ يَقُولُ: طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ: لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلَاتَيْنِ حَوَّلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلَا يَقْدَمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتَمُوا، وَصَلَاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ»، ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الْآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ. فَمَا أَذْرِي أَقُولُهُ كَانَ أَسْرَعَ أَمْ دَفَعَ عُثْمَانُ رضی الله عنه، فَلَمْ يَزَلْ يَلْبِي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعُقْبَةِ يَوْمَ النَّحْرِ». (بخاری: ۱۶۸۳)

ترجمه: «هنگامی که عبد الله صلی الله علیه و آله به مزدلفه رسید، نماز مغرب و عشاء را جمع کرد. هر نماز را با اذان و اقامه ای جداگانه خواند و بین نماز مغرب و عشاء، شام خورد. و نماز صبح را هنگام طلوع فجر (اول وقت)، خواند. طوری که بعضی گفتند: فجر طلوع کرده و بعضی گفتند: طلوع نکرده است. سپس، عبد الله صلی الله علیه و آله گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نمازهای مغرب و عشاء در اینجا (مزدلفه)، از وقت اصلی خود، تغییر یافته اند. پس تا هوا خوب تاریک نشده به مزدلفه نیایید. و نماز صبح نیز باید در این وقت، خوانده شود». عبد الله صلی الله علیه و آله بعد از نماز فجر تا روشن شدن هوا، توقف کرد. بعد فرمود: اگر اکنون، امیر المومنین بر می گشت، مطابق سنت، عمل می کرد. راوی می گوید: نمی دانم ابن عمر زودتر این سخن را گفت یا عثمان زودتر حرکت کرد. (یعنی عثمان مطابق سنت عمل نمود). و همچنان تا رمی جمره عقبه در روز عید، لبیک می گفت».

باب (۵۵): چه وقت از مزدلفه باید حرکت کرد؟

۸۳۱- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ صَلَّى بِجَمْعِ الصُّبْحِ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لَا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَيَقُولُونَ: أَشْرِقَ بُيْرُ، وَأَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَالَفَهُمْ، ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ». (بخاری: ۱۶۸۴)

ترجمه: «روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز فجر را در مزدلفه خواند. سپس، ایستاد و فرمود: مشرکین، قبل از طلوع آفتاب، از مزدلفه، حرکت نمی کردند و می گفتند: ای بُیْر! (کوهی در مزدلفه) روشن شو. اما رسول الله صلی الله علیه و آله با آنها مخالفت کرد و قبل از طلوع خورشید، حرکت کرد.

باب (۵۶): سوار شدن بر شتر هدی

۸۳۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ». (بخاری: ۱۶۸۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی را دید که شتر قربانی را می کشید و با خود می برد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بر او سوار شو». آن شخص، گفت: این، شتر قربانی است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوار شو». و بار دوم یا سوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، سوار شو».

باب (۵۷): کسی که شتر (هدی) با خود ببرد

۸۳۳- «عَنِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَهَّلَ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَّلَ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَشَيْءٍ حَرَمٍ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيُطْفِئْ بِالنَّيْتِ وَبِالصَّافَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيَقْصِرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيَهْلَ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ»». (بخاری: ۱۶۹۱)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، حج و عمره را با هم ادا نمود و هدی به همراه داشت که آنرا از ذوالحلیفه آورده بود. نخست، برای عمره و بعد برای حج، نیت نمود. و مردم نیز با رسول الله صلی الله علیه و آله نیت حج و عمره کردند. عده ای از آنان، هدی (شکرانه) همراه داشتند و عده ای دیگر، بدون هدی بودند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، به مردم گفت: «آنانی که هدی همراه خود آورده اند، حلال نخواهند شد مگر اینکه مناسک حج را به پایان برسانند. و کسانی که هدی همراه نیاورده اند، بعد از طواف و سعی بین صفا و مروه، موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون آیند. سپس برای حج، احرام ببندند. و کسانی که توانایی هدی، ندارند، سه روز در (ایام) حج و هفت روز بعد از بازگشت به خانه، روزه بگیرند».

باب (۵۸): قلاده کردن هدی در ذوالحلیفه، سپس، احرام بستن

۸۳۴- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ رضی الله عنه قَالَا: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله زَمَنَ الْحُدَيْبِيَّةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بِضْعِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ، وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ»». (بخاری: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵)

ترجمه: «از مسور بن مخرمه و مروان رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان صلح حدیبیه، با بیش از هزار تن از یارانش از مدینه بیرون آمد. و هنگامی که به ذو الحلیفه رسید، شترهای هدی (شکرانه) را قلاده انداخت و کوهان‌های آنها را علامت‌گذاری کرد و برای عمره، احرام بست».

باب (۵۹): کسی که بدست خود، هدی را قلاده نمود

۸۳۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا بَلَعَهَا: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدِيًّا، حَرَّمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ، حَتَّى يُنَحَرَ هَدْيُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رضی الله عنها: لَيْسَ كَمَا قَالَ، أَنَا فَتَلْتُ قَلَائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نَحِرَ الْهَدْيُ». (بخاری: ۱۷۰۰)

ترجمه: «به عایشه رضی الله عنها خبر رسید که عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفته است: هرکس حیوانی را به عنوان هدی، به سرزمین حرم بفرستد، تازمانیکه هدی، ذبح نشده است، هر چه برای یک حج گزار حرام است، برای او نیز حرام می‌شود. عایشه رضی الله عنها گفت: اینطور نیست که او می‌گوید. زیرا من با دست خودم، قلاده‌های هدی رسول الله صلی الله علیه و آله را بافتم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را با دستهای خود، بر گردن حیوانات هدی، انداخت و با پدرم فرستاد. و تا روز ذبح هدی (عید قربان)، آنچه را که خداوند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال کرده بود، حرام نشد».

باب (۶۰): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان

۸۳۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَهْدَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَرَّةً غَنَمًا. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَلَدَ الْغَنَمَ وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلَالًا عِنْدِي». (بخاری: ۱۷۰۱-۱۷۰۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله یکبار گوسفندی را برای ذبح به حرم فرستاد. و در روایتی نیز آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله قلاده در گردن گوسفندی انداخت و (آنها را به عنوان هدی، همراه حجاج فرستاد) و خودش در خانه بحالت حلال، نزد ما ماند».

باب (۶۱): قلاده پشمی

۸۳۷- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلَائِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي». (بخاری: ۱۷۰۵)

ترجمه: «و در روایتی از عایشه رضی الله عنها آمده است که می‌گوید: قلاده‌های آنها را با پشمی که نزد من بود، بافتم».

باب (۶۲): پالان شتر و صدقه دادن آن

۸۳۸- «عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلَالِ الْبُذْنِ الَّتِي نَحَرْتُ وَبِجُلُودِهَا». (بخاری: ۱۷۰۷)

ترجمه: «علی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد تا پالان و پوست شترهای قربانی را که ذبح کرده بودم، صدقه نمایم».

باب (۶۳): قربانی کردن گاو برای همسران خود، بدون درخواست آنها

۸۳۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِحَمِيسَ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ زِيَادَةٌ: فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَرْوَاجِهِ». (بخاری: ۱۷۰۷)

ترجمه: «حدیث عایشه رضی الله عنها که می گوید: پنج روز از ماه ذوالقعدة مانده بود که با رسول الله ﷺ برای حج از مدینه خارج شدیم، قبلاً بیان شد. و در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که عایشه رضی الله عنها فرمود: روز عید، مقداری گوشت گاو برای ما آوردند. من پرسیدم: این چیست؟ (یعنی گوشت از کجا؟) آن شخص، گفت: اینها از گوشت های قربانی ای است که رسول خدا ﷺ برای همسرانش، ذبح کرده است».

باب (۶۴): ذبح کردن در جایی که پیامبر ﷺ قربانی نموده است

۸۴۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ رضی الله عنه يَعْنِي: مَنْحَرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۱۷۱۰)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: وی در محلی که رسول خدا ﷺ قربانی کرده بود، هدی خود را ذبح می کرد».

باب (۶۵): نحر (ذبح) شتر در حالت قید (بسته بودن پاها)

۸۴۱- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا قَدْ أَنَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سَنَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ». (بخاری: ۱۷۱۳)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مردی را دید که شتر قربانی اش را خوابانیده بود تا آنرا ذبح کند. عبد الله رضی الله عنه گفت: شتر را ایستاده و در حالی که پاهایش بسته باشند، طبق سنت محمد ﷺ، ذبح کن.»

باب (۶۶): به ذبح کننده (قصاب) چیزی از گوشت هدی، داده نشود

۸۴۲- «عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبُذْنِ، وَلَا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئًا فِي جِرَارَتِهَا». (بخاری: ۱۷۱۶)

ترجمه: «علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ سرپرستی شترهای قربانی را بعهده من، واگذار نمود و دستور داد تا از گوشت آنها (به عنوان مزد) به قصابها ندهم».

باب (۶۷): چه مقدار از گوشت قربانی را خودمان استفاد کنیم و چه مقدار را صدقه نماییم؟

۸۴۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا لَا نَأْكُلُ مِنْ لَحْمٍ بُدِنَا فَوْقَ ثَلَاثِ مَنِيَّ فَرَحَّصَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا» فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا». (بخاری: ۱۷۱۹)

ترجمه: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ما در ابتدا، گوشتهای قربانی را بیش از سه روز، یعنی همان ایام منا، نمی خوردیم. سپس، رسول خدا ﷺ اجازه داد و فرمود: «بخورید و نگه دارید». ما نیز خوردیم و برای خود، نگه داشتیم».

باب (۶۷): تراشیدن و کوتاه کردن موی سر، هنگام خارج شدن از احرام

۸۴۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ». (بخاری: ۱۷۲۶)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ در حج خود، موهای سر (مبارکش) را تراشید».

۸۴۵- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ»». (بخاری: ۱۷۲۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «پروردگارا! به کسانی که (در حج) موهای سرشان را می تراشند، رحم فرما». پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چی؟ رسول الله ﷺ دوباره فرمود: «پروردگارا! به کسانی که سرشان را می تراشند، رحم فرما». دوباره پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چی؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بر کوتاه کنندگان نیز رحم فرما»».

۸۴۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِثْلَ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «اغْفِرْ» بَدَلَ ارْحَمِ قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ»».

ترجمه: «از ابوهریره هم همین حدیث نقل شده ولی بجای «إِرحم»، «اغفر» آمده است. یعنی مورد مغفرت قراره بده. و آنرا سه بار تکرار کرد و در پایان، فرمود: کوتاه کنندگان را نیز مغفرت کن».

۸۴۷- «عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَصَرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَشْقَصٍ». (بخاری: ۱۷۳۰)

ترجمه: «معاویه رضی الله عنه می گوید: موهای رسول الله ﷺ را با سر نیزه کوتاه کردم».

باب (۶۸): رمی جمرات (سنگ زدن به شیطانها)

۸۴۸- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ: مَتَى أُرْمِي الْجِمَارَ قَالَ: إِذَا رَمَى إِمَامُكَ فَارْمَهُ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ قَالَ: كُنَّا نَتَحَيَّنُ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ رَمَيْنَا». (بخاری: ۱۷۴۶)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از او پرسید: چه وقت رمی جمره کنم؟ عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت: هرگاه، امامت رمی کرد، تو نیز رمی کن. آن شخص، دوباره سؤالش را تکرار کرد. آنگاه، ابن عمر رضی الله عنهما گفت: منتظر می ماندیم تا آفتاب، زوال کند، آنگاه، رمی می کردیم».

باب (۶۹) رمی جمرات از ته دره

۸۴۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه أَنَّهُ رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا، فَقَالَ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷻ». (بخاری: ۱۷۴۷)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از بطن وادی (ته دره)، رمی جمره می کرد. به او گفتند: مردم از بالای وادی، رمی می کنند. عبد الله گفت: سوگند به معبودی که جز او معبود برحق وجود ندارد، کسی که سوره بقره بر او نازل شد (رسول اکرم ﷺ) از همین جا، رمی کرد».

باب (۷۰): رمی جمرات با هفت سنگ ریزه

۸۵۰- «وَعنه رضی الله عنه أَنَّهُ أَتَتْهُ إِلَى الْجُمُرَةِ الْكُبْرَى جَعَلَ الْيَبْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمِئَى عَنْ يَمِينِهِ وَرَمَى بِسَبْعٍ وَقَالَ هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷻ».

ترجمه: «از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که وی هنگامی که به شیطان بزرگ (جمره عقبه) می رسید، کعبه را طرف چپ و منا را طرف راست خود، قرار می داد و با هفت سنگ ریزه رمی می کرد و می فرمود: کسی که سوره بقره بر او نازل شد (رسول الله ﷺ)، چنین رمی، کرد».

باب (۷۱): پس از رمی دو جمره (اول و دوم) در مکانی هموار، رو به قبله ایستاد

۸۵۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجُمَرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّى يُسْهَلَ فَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلًا وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَى ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشَّمَالِ فَيَسْتَهْلُ وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلًا وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُومُ طَوِيلًا ثُمَّ يَرْمِي جُمَرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَلَا يَقِفُ عِنْدَهَا ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُولُ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ». (بخاری: ۱۷۵۱)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی جمره اولی را هفت سنگ ریزه می‌زد و بعد از هر سنگ ریزه، تکبیر می‌گفت. سپس، اندکی جلو می‌رفت و در جای هموار، می‌ایستاد، آنگاه رو به قبله می‌نمود و دستهایش را بلند می‌کرد و تا مدت زیادی، دعا می‌کرد. بعد، جمره وسطی را سنگ می‌زد. آنگاه، به طرف چپ می‌رفت و بر زمین همواری، می‌ایستاد و رو به قبله می‌کرد و دستها را بلند می‌نمود و تا مدت زیادی، دعا می‌کرد. و بعد، از ته دره به رمی جمره عقبه می‌پرداخت ولی در آنجا توقف نمی‌کرد. در پایان، می‌گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین رمی، می‌کرد».

باب (۷۲): طواف وداع

۸۵۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إِلَّا أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ». (بخاری: ۱۷۵۵)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: به مردم، امر شد که آخرین عملشان در ایام حج، طواف (وداع) باشد مگر زنان حائضه که از این قانون، مستثنا می‌باشند».

۸۵۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ». (بخاری: ۱۷۵۶)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ (هنگام بازگشت از منا)، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را در مقام «مُحَصَّب» خواند و زمانی کوتاه، خوابید. آنگاه، سوار مرکب شد و برای طواف بیت، رفت».

باب (۷۳): اگر زنی پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود

۸۵۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: رُحِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَتَفَرَّ إِذَا أَقَاصَتْ. قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لَا تَتَفَرُّ ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْدَ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَحِّصَ لَهُنَّ». (بخاری: ۱۷۶۰-۱۷۶۱)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که فرمود: به زنهای حایضه اجازه داده شده است که پس از طواف زیارت، بروند. طاووس می گوید: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که نخست، اجازه رفتن به زنان حایضه را نمی داد ولی بعدها شنیدم که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به چنین زنهایی، اجازه رفتن داده است».

باب (۷۴): (حکم توقف کردن) در مُحَصَّب

۸۵۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ إِنَّمَا هُوَ مَنْزِلُ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۱۷۶۶)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که فرمود: توقف در محصب، جزو مناسک نیست. بلکه مکانی است که رسول الله صلی الله علیه و آله (بصورت اتفاقی) در آنجا، توقف کرد».

باب (۷۵): توقف کردن در (ذی طوی) پیش از ورود به مکه و در دشت (ذو الحلیفه)

پس از بازگشت از مکه

۸۵۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتٍ بِذِي طَوًى حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ دَخَلَ وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طَوًى وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ». (بخاری: ۱۷۶۹)

ترجمه: «روایت است که هرگاه، ابن عمر رضی الله عنهما به مکه می رفت، در «ذی طوی» توقف می کرد و شب را در آنجا می ماند. و هنگام صبح، وارد مکه می شد. و در مراجعت از مکه نیز از ذی طوی می گذشت و شب را تا صبح، آنجا می ماند. و می فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله چنین عمل می کرد».

۲۷- کتاب عمره

باب (۱): وجوب عمره و فضیلت آن

۸۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ». (بخاری: ۱۷۷۳)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یک عمره تا عمره دیگر، موجب بخشش و کفاره گناہانی می شود که میان آن دو عمره، انجام گرفته اند. و حج مقبول پاداشی جز بهشت ندارد».

باب (۲): کسی که قبل از حج، عمره نماید

۸۵۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنہما: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ وَقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ». (بخاری: ۱۷۷۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنہما درباره ادای عمره، قبل از انجام حج، پرسیدند. فرمود: اشکالی ندارد. و افزود: رسول الله صلی الله علیه و آله قبل از ادای حج، عمره نمود».

باب (۳): تعداد عمره های رسول الله صلی الله علیه و آله

۸۵۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنہما أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: لَكُمْ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: أَرْبَعًا إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قَالَ السَّائِلُ: فَقُلْتَ لِعَائِشَةَ: يَا أُمُّاهُ أَلَا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ قَالَتْ: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ. قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلَّا وَهُوَ شَاهِدُهُ وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ». (بخاری: ۱۷۷۶)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از وی پرسید: رسول الله صلی الله علیه و آله چند بار عمره نمود؟ فرمود: چهار بار، که یکی از آنها در ماه رجب بود. آن شخص، می‌گوید: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و گفتم: ای ام‌المومنین! شنیده‌ای که ابوعبدالرحمن چه می‌گوید؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله چهار عمره انجام داده که یکی از آنان در رجب بوده است. عایشه رضی الله عنها فرمود: خداوند بر ابوعبدالرحمن رحم کند؛ او در تمام عمره‌های رسول الله صلی الله علیه و آله حضور داشته است. هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله در ماه رجب، عمره ننموده است».

۸۶۰- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّهُ سَأَلَ: كَمْ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله؟ قَالَ: أَرْبَعًا: عُمْرَةُ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةُ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةُ الْجِعْرَانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةً، أَرَاهُ - حُنَيْنٍ. قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قَالَ: وَاحِدَةً، وَفِي رَوَايَةٍ أَنَّهُ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حَيْثُ رَدُّهُ وَمِنَ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ». (بخاری: ۱۷۷۸-۱۷۷۹)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که شخصی از او پرسید: رسول خدا صلی الله علیه و آله چند عمره انجام داد؟ فرمود: چهار بار. نخست، عمره حدیبیه است که در ماه ذوالقعدة، صورت گرفت و کفار مانع رسول الله صلی الله علیه و آله شدند. عمره دوم، در ماه ذوالقعدة سال بعد، زمانی که با مشرکین صلح کرد، انجام گرفت. عمره سوم، عمره جعرانه است که در سال تقسیم غنایم جنگ حنین، انجام یافت. آن شخص می‌گوید: پرسیدم رسول الله صلی الله علیه و آله چند بار حج نمود؟ انس رضی الله عنه در جواب، گفت: یک بار. و در روایتی دیگر، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله یک عمره، در سال صلح حدیبیه، انجام داد که کفار مانع ایشان شدند و عمره دوم را سال بعد و عمره سوم را در ماه ذوالقعدة و عمره چهارم را با حج، بجای آورد».

۸۶۱- «عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحْجَّ مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۱۷۸۱)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دو عمره در ماه‌های ذوالقعدة، سالهای قبل از حج، بجای آورد».

باب (۴): عمره تنعیم

۸۶۲- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَهُ أَنْ يُرْدَفَ عَائِشَةً وَيُعِمَّرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ». (بخاری: ۱۷۸۴)

ترجمه: «عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنه؛ برادر عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به من دستور داد که عایشه را همراه خود به تنعیم ببرم تا از آنجا برای عمره، احرام ببندد».

۸۶۳- «عَنْ سُرَاقَةَ بِنِ مَالِكِ ابْنِ جُعْشُمٍ رضی الله عنه أَنَّهُ لَقِيَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا فَقَالَ: أَلَكُمُ هَذِهِ خَاصَّةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لَا بَلَّ لِلْأَيْدِ»». (بخاری: ۱۷۸۵)

ترجمه: «سراقه بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال رمی جمره عقبه، ملاقات نمود. و از آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این (تبدیل حج به عمره)، مخصوص شماست؟ فرمود: «خیر، بلکه برای (همه و) همیشه است»».

باب (۵): عمره نمودن پس از حج، بدون هدی

۸۶۴- «حَدِيثُ عَائِشَةَ رضی الله عنها فِي الْحَجِّ تَكَرَّرَ كَثِيرًا وَقَدْ تَقَدَّمَ بِتَمَامِهِ (بخاری: ۱۷۸۶) - (۱۵۶۱-۱۵۲۱)

ترجمه: «حدیث عایشه رضی الله عنها درباره حج، قبلاً چندین بار، بطور کامل، بیان گردیده است.

باب (۶): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است

۸۶۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهَا فِي الْعُمْرَةِ: «وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِكَ أَوْ نَصَبِكَ»». (بخاری: ۱۷۸۷)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد عمره، به ایشان فرمود: «پاداش عمره‌ی تو مطابق با هزینه و زحمت شما خواهد بود»».

باب (۷): عمره کننده چه وقت از حالت احرام خارج میشود

۸۶۶- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها أَنَّهَا كَانَتْ كُلَّمَا مَرَّتْ بِالْحَجُّونِ تَقُولُ: صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَاهُنَا وَحَنُّ يَوْمَيْدٍ خِفَافٌ قَلِيلٌ ظَهَرْنَا قَلِيلَةً أَزْوَادَنَا فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحْلَلْنَا ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعُثَيْيِّ بِالْحَجِّ»». (بخاری: ۱۷۹۶)

ترجمه: «از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها روایت است که وی هر وقت، از حجّون عبور می کرد، می گفت: درود خداوند بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله باد. همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله در این محل، توقف کردیم. گفتم: است که ما در آن زمان، سبکبار بودیم زیرا توشه مختصری و سواری های اندکی داشتیم. من و خواهرم؛

عایشه؛ و زبیر و فلان و فلان، عمره کردیم. پس از طواف کعبه، از احرام بیرون آمدیم. سپس، در بعد از ظهر همان روز، دوباره برای حج، احرام بستیم».

باب (۸): آنچه در بازگشت از حج یا عمره و یا جهاد باید گفت

۸۶۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرْفٍ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»». (بخاری: ۱۷۹۷)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جهاد، حج یا عمره، وقتی که از مکان مرتفعی عبور می کرد، سه بار تکبیر می گفت و سپس، می فرمود: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ» یعنی بجز خداوند یگانه، معبود بر حق نیست، و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست. و حمد و ثنا شایسته اوست، و بر هر چیزی توانایی دارد. رجوع و بازگشت ما به سوی اوست. ما بندگان و سجده گزاران درگاه پروردگارمان هستیم. خداوند به وعده خود وفا کرد. بنده خویش را کمک کرد و به تنهایی، لشکر کفار را شکست داد».

باب (۹): استقبال از حجاج

۸۶۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ اسْتَقْبَلَتْهُ أُعَيْلِمَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَحَمَلَتْ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ وَآخَرَ خَلْفَهُ»». (بخاری: ۱۷۹۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه شد، تنی چند از خرد سالان بنی عبدالمطلب، به استقبال او آمدند. رسول الله ﷺ یکی را جلو و دیگری را پشت سر خود، سوار کرد».

باب (۱۰): بازگشت به خانه بعد از ظهر

۸۶۹- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لَا يَدْخُلُ إِلَّا غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً»». (بخاری: ۱۸۰۰)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله (در بازگشت از سفر)، هنگام شب وارد خانه نمی‌شد، بلکه صبح یا بعد از ظهر، وارد منزل می‌شد».

۸۷۰- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلًا». (بخاری: ۱۸۰۱)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلی) منع فرمود».

باب (۱۱): تیز راندن شتر، هنگام نزدیک شدن به مدینه

۸۷۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَأَبْصَرَ دَرَجَاتِ الْمَدِينَةِ أَوْضَعَ نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَّكَهَا وَزَادَ فِي رَوَايَةٍ مِنْ حُبِّهَا». (بخاری: ۱۸۰۲)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از مسافرت، هنگامی که از دور چشمش به خانه‌های مدینه می‌افتاد، به سرعت شتر خود یا هر سواری دیگری که داشت، می‌افزود. و در روایتی دیگر، آمده است که بخاطر محبتی که به مدینه داشت، چنین می‌کرد».

باب (۱۲): سفر، قطعه ای از عذاب است

۸۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ»». (بخاری: ۱۸۰۴)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است. زیرا انسان را از خوردن، نوشیدن و خوابیدن، باز می‌دارد. بنابراین، پس از انجام امور آن، باید هرچه زودتر به خانه برگشت»».

۲۸- کتاب محصر

باب (۱): اگر عمره کننده، دچار مانعی شود

۸۷۳- «عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَجَامَعَ نِسَاءَهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلًا». (بخاری: ۱۸۰۹)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: بعد از اینکه رسول الله ﷺ (توسط کفار، از ادای عمره) باز داشته شد، سرش را تراشید و با همسرانش، همبستر شد و قربانی کرد. و سال بعد، عمره نمود».

باب (۲): برخورد به مانع در حج

۸۷۴- «عن ابن عمر رضی الله عنهما يَقُولُ: أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحُجِّ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَحْجَّ عَامًا قَابِلًا فَيُهْدِيَ أَوْ يَصُومُ إِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا». (بخاری: ۱۸۱۰)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: آیا سنت رسول الله ﷺ برای شما کافی نیست؟ هر گاه برای کسی از شما (بعد از پوشیدن احرام)، مانعی ایجاد شد، (پس از برطرف شدن آن)، خانه کعبه را طواف کند و بین صفا و مروه سعی نماید و از احرام خارج شود و سال بعد، حج گزارد. و هدی ذبح کند. و اگر قادر بر هدی نبود، روزه بگیرد».

باب (۳): هنگام برخورد با مانع، هدی باید قبل از تراشیدن موی سر، ذبح گردد

۸۷۵- «عَنِ الْمُسَوِّرِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ». (بخاری: ۱۸۱۱)

ترجمه: «مسور رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ قبل از آنکه سرش را بتراشد، هدی خود را ذبح نمود و دستور داد که اصحابش نیز، چنین کنند».

باب (۴): خداوند در سوره بقره می‌فرماید: «أَوْ صَدَقَهُ» یعنی طعام دادن به شش نفر

مسکین

۸۷۶- «عن كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَدِيثِيَّةِ وَرَأْسِي يَتَهَافُتُ قَمَلًا فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاخْلُقْ رَأْسَكَ - أَوْ قَالَ: اخْلُقْ» قَالَ: فِيَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقِ بَيْنِ سِتَّةٍ، أَوْ انْشُلْ بِمَا تَيْسَّرُ». (بخاری: ۱۸۱۵)

ترجمه: «کعب بن عجره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در حدیبیه، متوجه شد که سرم شپش زده است. فرمود: «آنها موجب ناراحتی تو شده‌اند؟» عرض کردم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس موهایت را بتراش». کعب می‌گوید: این آیه درباره من نازل شد: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. (اگر کسی از شما بیمار شد و یا ناراحتی در سر داشت تا آخر آیه ..) بنابراین، رسول الله ﷺ فرمود: «بخاطر آن، سه روز، روزه بگیر یا سه صاع خوراک، میان شش مسکین، توزیع کن. یا آنچه برایت میسر است، قربانی کن».

باب (۵): مقدار طعام در فدیة، نصف صاع است

۸۷۷- «وَعَنْهُ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةٌ وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةٌ».

ترجمه: «و در روایتی دیگر، کعب بن عجره رضی الله عنه می‌گوید: آیه مذکور، بطور خاص در مورد من، نازل شد. ولی حکم آن، شامل همه شما می‌باشد».

۲۹- کتاب جریمه شکار کردن

باب (۱): شخص مُحَرَّم می تواند از شکار شخص غیر مُحَرَّم، استفاده کند

۸۷۸- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَامَ الْحَدِيثِيَّةِ فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرَمْ، فَأُنْبِئْنَا بَعْدَ بَغِيْقَةٍ فَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ، فَبَصَرَ أَصْحَابِي بِحِمَارٍ وَحِشٍ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُ إِلَى بَعْضٍ فَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُهُ فَاسْتَعْتَنَتْهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَحَشِينَا أَنْ نُفْتَتَعَ، أَرْفَعَ فَرَسِي شَأْوًا، وَأَسِيرُ عَلَيْهِ شَأْوًا فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ فَقَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْمَنَ وَهُوَ قَائِلُ السَّقِيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَقْرَءُونَ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَإِنَّهُمْ قَدْ خَشَوْا أَنْ يَقْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَانْظُرْهُمْ، فَفَعَلَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا أَصَدْنَا حِمَارَ وَحِشٍ وَإِنَّا عِنْدَنَا فَاضِلَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَهُمْ مُحْرِمُونَ». (بخاری: ۱۸۲۱)

ترجمه: «ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: در سال حدیبیه، با نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه، براه افتادیم. اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله مُحَرَّم شده بودند. ولی من احرام نبسته بودم. آنگاه، اطلاع یافتیم که دشمن، در محلی بنام غیقہ، خود را آماده کارزار می سازد. بسوی دشمن، براه افتادیم. همراهانم، گورخری دیدند (چون در احرام بسر می بردند و نمی توانستند شکار کنند) با نگاه به یکدیگر، شروع به خندیدن کردند. من به اطراف خود نگریستم، چشمم به آن افتاد. اسبم را تاختم و گورخر را زخمی کردم و با او گلاویز شدم. آنگاه، از آنان خواستم که با من کمک کنند. ولی همه از این کار سرباز زدند. (ناچار به تهایی، آن را از پای درآوردم) و همه از گوشت آن، خوردیم. سپس، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیدم. و چون می ترسیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله بازمانم، اسبم را گاهی تندتر و گاهی آهسته می راندم. نیمه های شب، شخصی از بنی غفار را دیدم و پرسیدم که در کجا از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا شده ای؟ گفت: کنار چشمه آبی بنام تعمن. و قصد داشت که در مقام سقیا، بیتوته نماید. سرانجام، خود را به ایشان رسانیدم. و گفتم: ای رسول خدا! اصحابت خدمت شما سلام

رسانیدند و می‌ترسیدند که دشمن بین شما و آنها، حایل شود. بهتر است منتظر بمانید تا بما برسند. آنحضرت ﷺ نیز پذیرفت. سپس، گفتم: یا رسول الله! ما گوخری شکار کردیم و از گوشت آن، هنوز مقداری همراه من می‌باشد. پیامبر خدا ﷺ به اصحاب که در احرام بسر می‌بردند، فرمود: «از این گوشت، بخورید».

باب (۲): مُحَرَّم نباید غیر مُحَرَّم را در شکار کردن، یاری کند

۸۷۹- «وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّهُمْ لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا» قَالُوا: لَا قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا»». (بخاری: ۱۸۲۴)

ترجمه: «در روایتی دیگر، از ابوقتاده آمده است که وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ رسیدند، پرسید: «آیا کسی از شما، دستور حمله به گورخر را داده و یا به طرف آن، اشاره کرده است؟» گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «گوشت باقی مانده را نیز بخورید».

باب (۳): مُحَرَّم نباید غیر مُحَرَّم را در کشتن شکار، یاری کند

۸۸۰- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلَاثٍ وَمِئَا الْمُحَرَّمِ، وَمِئَا غَيْرِ الْمُحَرَّمِ، الْحَدِيثُ». (بخاری: ۱۸۲۳)

ترجمه: «در روایتی دیگر، از ابوقتاده ﷺ چنین آمده است: که با پیامبر ﷺ در سه مایلی مدینه، در محلی به نام «قاحه» بودیم. برخی از ما محرم بودند و برخی دیگر، محرم نبودند». (سپس بقیه حدیث فوق را ذکر نمود).

باب (۴): نپذیرفتن گورخر زنده در حالت احرام

۸۸۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ اللَّيْثِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَحَشِيًّا وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بَوْدَانَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلَّا أَنَّا حُرُمٌ»». (بخاری: ۱۸۲۵)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که صعب ابن جثامه لیشی گورخری را در محلی به نام ابواء یا وُدان به رسول خدا ﷺ اهداء کرد. رسول الله ﷺ آنرا نپذیرفت. (آن شخص، غمگین و افسرده شد). هنگامی که رسول اکرم ﷺ آثار پریشانی را در چهره‌اش دید، فرمود: «چون در احرام بسر می‌بریم، آنرا نپذیرفتیم».

باب (۵): آنچه را مُحَرَّم می تواند بکشد و آنچه مجاز است در حرم کشته شود

۸۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ يَقْتُلَنَّ فِي الْحَرَمِ الْغُرَابُ، وَالْحِدَاةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ»». (بخاری: ۱۸۲۹)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «پنج نوع از حیوانات را که موزی هستند، می توان در حرم کشت و آنها عبارتند از: کلاغ، باز شکاری، عقرب، موش و سگ هار»».

۸۸۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارٍ بِمِئَى إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾ وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا وَإِنِّي لَأَتْلَقُهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اقْتُلُوهَا» فَابْتَدَرْنَاَهَا فَذَهَبَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وُقِيَتْ شَرَكُكُمْ كَمَا وَقِيَتْمْ شَرَّهَا»». (بخاری: ۱۸۳۰)

ترجمه: «از عبد الله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که می گوید: همراه رسول الله ﷺ در غاری، در منا بودیم که سوره «مرسلات» نازل شد. رسول الله ﷺ آنرا تلاوت می کرد و من همانطور که از زبان (مبارکش) می شنیدم آن را حفظ می کردم. هنوز سوره «مرسلات» به پایان نرسیده بود که ماری بسوی ما پرید و به ما حمله کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «آنرا بکشید». ما نیز فوراً اقدام نمودیم ولی مار فرار کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مار از شر شما نجات پیدا کرد همانطور که شما از شر او، نجات یافتید»».

۸۸۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِلْوَزَغِ: «فُؤَيْسِقُ» وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ»». (بخاری: ۱۸۳۱)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: رسول الله ﷺ وَزَغ را موزی خواند، اما نشنیدم که ما را به کشتن آن، امر نماید»».

باب (۶): جنگ و درگیری در مکه جائز نیست

۸۸۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَاَنْفِرُوا»». (بخاری: ۱۸۳۴)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که رسول اکرم ﷺ روز فتح مکه فرمود: «(از این پس) هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است. و هرگاه، دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید»».

باب (۷): حکم حجامت برای مُحَرَّم

۸۸۶- «عَنِ ابْنِ بُحَيْنَةَ رضی الله عنه قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحَرَّمٌ بِلَحْيٍ جَمَلٍ فِي وَسْطِ رَأْسِهِ». (بخاری: ۱۸۳۶)

ترجمه: «ابن بحینه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در محلی به نام «لحی جمل» در حال احرام، فرق سرش را حجامت نمود».

اب (۸): (حکم) نکاح برای مُحَرَّم

۸۸۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحَرَّمٌ». (بخاری: ۱۸۳۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام، با میمونه رضی الله عنها ازدواج کرد».

باب (۹): استحمام نمودن مُحَرَّم

۸۸۸- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ فَطَاطَأَهُ حَتَّى بَدَأَ لِي رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ لِلْإِنْسَانِ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اضْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَذْبَرَ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ﷺ يَفْعَلُ». (بخاری: ۱۸۴۰)

ترجمه: «از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه پرسیدند: رسول الله ﷺ در حال احرام، چگونه سر (مبارکش) را می شست؟ ابو ایوب پارچه ای را که روی سرش بود، برداشت و سرش آشکار شد. آنگاه، به کسی که آب بر سرش می ریخت (خدمتگذارش)، گفت: آب بریز. او بر سرش آب ریخت. سپس، ایوب رضی الله عنه سرش را با دستانش حرکت داد. و نخست، دستها را از جلو به عقب، و سپس، از پشت سر به جلو آورد و گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین می کرد».

باب (۱۰): ورود به حرم و مکه بدون احرام

۸۸۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطْلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». (بخاری: ۱۸۴۶)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ سال فتح مکه در حالی که کلاه خودی بر سر داشت، وارد مکه شد. وقتی که آنرا از سرش برداشت، مردی رسید و گفت: ابن خطل به پرده کعبه پناه آورده است. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بکشید». (ابن خطل، مسلمانی را کشته و خود مرتد شده بود. مترجم)

باب (۱۱): حج گزاردن به نیابت از میت

۸۹۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكَ دَيْنٌ أَكُنْتَ قَاضِيَةً؟ اقْضُوا لِلَّهِ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ»». (بخاری: ۱۸۵۲)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که یکی از زنان طایفه جهینه، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: مادرم نذر کرده بود که به حج برود، ولی موفق نشد و فوت کرد. آیا من می‌توانم از طرف او، حج کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، از طرف او، حج کن. اگر مادرت بدهکار می‌بود، آیا بدهکاریش را پرداخت نمی‌کردی؟ پس وام خدا را ادا کن. زیرا ادای حق خدا، واجب‌تر است.»».

باب (۱۲): حج کودکان

۸۹۱- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضی الله عنه قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ».

(بخاری: ۱۸۵۸)

ترجمه: «سایب بن یزید رضی الله عنه می‌گوید: مرا در سن هفت سالگی، همراه رسول خدا ﷺ به حج بردند.».

باب (۱۳): حج زنان

۸۹۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَجَّتِهِ قَالَ لَأُمِّ سِتَانِ الْأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكَ مِنَ الْحُجِّ؟» قَالَتْ: أَبُو فُلَانٍ - تَعْنِي زَوْجَهَا - كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَى أَحَدِهِمَا وَالْآخَرُ يَسْقِي أَرْضًا لَنَا قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةَ فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً مَعِيَ»». (بخاری: ۱۸۶۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ از سفر حج، برگشت، خطاب به ام سنان انصاری فرمود: «چرا به حج نرفتی؟» وی گفت: شوهرم دو شتر برای آب کشیدن داشت. یکی را با خود به حج برد. و دومی، زمینهای ما را آبیاری می‌کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «ثواب یک عمره در ماه مبارک رمضان، برابر با حجی است که همراه من، ادا شود.»».

۸۹۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَالَ: أَرْبَعٌ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَعَجَبَنِي وَأَنْقَنِي: «أَنْ لَا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مُحَرَّمٍ، وَلَا صَوْمُ يَوْمَيْنِ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى، وَلَا صَلَاةَ بَعْدَ صَلَاتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَلَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»». (بخاری: ۱۸۶۴)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه که در دوازده غزوه، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است، می‌گوید: چهار نصیحت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که مورد پسند من واقع شد و باعث خرسندی من گردید. اول اینکه: «هیچ زنی شرعاً حق ندارد مسافت دوروز را بدون شوهر یا محرم دیگری، به سفر برود. دوم اینکه: هیچ کس، حق ندارد روزهای عید فطر و عید قربان را روزه بگیرد. سوم اینکه: هیچ نمازی بعد از این دو نماز نیست یعنی بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. چهارم اینکه: بار سفر (به سوی هیچ مسجدی) بسته نشود مگر به مسجد الحرام و مسجد من (مسجد النبی) و مسجد الاقصی».

باب (۱۴): کسی که نذر نماید تا پیاده به خانه کعبه برود

۸۹۴- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَأَى شَيْخًا يُهَادِي بَيْنَ ابْنَيْهِ قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟» قَالُوا: نَذَرُ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ وَأَمْرُهُ أَنْ يَرْكَبَ». (بخاری: ۱۸۶۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله پیرمردی را دید که به کمک دو پسرش، تلو تلو راه می‌رفت. فرمود: «این را چه شده است؟» گفتند: نذر کرده است که پیاده به حج برود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نیازی ندارد که این شخص، این همه خود را به زحمت اندازد». و دستور داد تا سوار شود (و به حج برود)».

۸۹۵- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: نَذَرْتُ أُحْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أَسْتَفِي لَهَا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَاسْتَفَيْتُهُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله: «لِتَمْشِيَ وَلَتَرْكَبَ». (بخاری: ۱۸۶۶)

ترجمه: «عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده به زیارت خانه خدا برود. و به من دستور داد تا از رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره، سؤال کنم. من هم از آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان صلی الله علیه و آله فرمود: «گاهی، پیاده برود و گاهی، سوار شود».

۳۰- کتاب فضایل مدینه منوره

باب (۱): حرم مدینه

۸۹۶- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لَا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلَا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»». (بخاری: ۱۸۶۷)

ترجمه: «از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مدینه از فلان نقطه تا فلان نقطه، حرم است. درخت آن، بریده نشود و ظلم و تجاوزی در آنجا، انجام نگیرد. هرکس، در مدینه ظلم و تجاوز کند، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد»».

۸۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «حَرَمٌ مَا بَيْنَ لَابَتِي الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي» قَالَ: وَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ بَنِي حَارِثَةَ فَقَالَ: «أَرَاكُمْ يَا بَنِي حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ» ثُمَّ أَلْتَفَتَ فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ»». (بخاری: ۱۸۶۹)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند حد فاصل دو ناحیه سنگلاخی مدینه را حرم قرار داد و حکم آن را بزبان من جاری ساخت». راوی می گوید: رسول الله ﷺ نزد بنی حارثه آمد و فرمود: «ای بنی حارثه! فکر می کنم شما بیرون از حدود حرم باشید». سپس، به این سو و آن سو، نگاه کرد و فرمود: «خیر، شما در محدوده حرم هستید»».

۸۹۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِشَةَ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَمَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بَغِيرَ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يُقْبَلُ

مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ»». (بخاری: ۱۸۷۰)

ترجمه: «از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که فرمود: بجز کتاب خدا و این صحیفه، چیز دیگری نزد ما نیست. (و در آن آمده است که) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مدینه از کوه عایر تا فلان نقطه، حرم است. هرکس در مدینه ظلم کند یا ظالمی را پناه دهد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم، بر او باد. نه فرایض چنین کسی پذیرفته می شود و نه عبادات نفلی اش». و فرمود: «تعهد و پیمان مسلمانان، یکی است. هرکس، تعهد مسلمانی را نقض نماید، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می شود و نه عبادت نفلی اش. هر برده ای که بدون اجازه صاحبش با دیگران پیمان دوستی ببندد، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می شود و نه عبادات نفلی اش»».

باب (۲): فضیلت مدینه و اینکه انسانهای بد را از خود، می راند

۸۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقَرْيَ يَقُولُونَ يَتْرِبُ وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ، كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ حَبْتَ الْحَدِيدِ»». (بخاری: ۱۸۷۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من امر نموده است تا به شهری بروم که بر سایر شهرها مسلط خواهد شد. و آن شهر، یترب و مدینه است که آدمهای بد را از خود، جدا می سازد همانطور که کوره مواد ناخالص را از فلزات، جدا می کند»».

باب (۳): مدینه، سرزمین پاکی است

۹۰۰- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ رضی الله عنه أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنْ تَبُوكَ حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ»». (بخاری: ۱۸۷۲)

ترجمه: «ابو حمید رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله از تبوک برمی گشتیم. هنگامی که به مدینه، نزدیک شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این (مدینه)، سرزمین پاکی است»».

باب (۴): کسی که از مدینه، روی بگرداند

۹۰۱- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ لَا يَغْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِ» يُرِيدُ عَوَافِيَ السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ «وَأَخْرُ مِنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بَعْغِمَهُمَا فَيَجِدَانَهَا وَحْشًا حَتَّى إِذَا بَلَغَا نَبِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَا عَلَى وَجُوهِهِمَا»». (بخاری: ۱۸۷۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، رها خواهند ساخت. آنگاه، حیوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند کرد. و آخرین کسانی که حشر می شوند دو چوپان از طایفه مزینه خواهند بود که با گوسفندانشان به سوی مدینه می روند و وقتی به آنجا می رسند، آن را پر از جانوران وحشی می بینند، و هنگامیکه به ثنیه الوداع می رسند، به چهره، بر زمین می افتند و بیهوش می شوند».

۹۰۲- «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الشَّامُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»». (بخاری: ۱۸۷۵)

ترجمه: «سفیان بن ابی زهیر رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «یمن فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به یمن خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می دانستند! همچنین، شام فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن خواهند رفت. در حالی که مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می دانستند! و عراق فتح خواهد شد. و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن، خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. ای کاش این را می دانستند»!

باب (۵): ایمان، به مدینه بر خواهد گشت

۹۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا»». (بخاری: ۱۸۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرانجام، ایمان به مدینه باز خواهد گشت، همانطور که مار به سوراخش، باز می گردد».

باب (۶): گناه مکر با اهالی مدینه

۹۰۴- «عَنْ سَعْدِ بْنِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلَّا انْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»». (بخاری: ۱۸۷۷)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس، با مردم مدینه، فریب کاری کند، از بین می رود همانطور که نمک در آب، از بین می رود».

باب (۷): قلعه‌های مدینه

۹۰۵- «عن أُسَامَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى أُطَمٍ مِنْ أَطَامِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَىٰ إِلَيَّ لَا أَرَىٰ مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ»». (بخاری: ۱۸۷۸)

ترجمه: «از اسامه رضی الله عنه روایت است که روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مکانی بلند به یکی از قلعه‌های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ من محل سقوط فتنه‌ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه‌های شما می‌بینم»».

باب (۸): دجال وارد مدینه نخواهد شد

۹۰۶- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُغْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ»». (بخاری: ۱۸۷۹)

ترجمه: از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خطر ورود دجال مسیح به مدینه وجود ندارد. (زیرا) در آن زمان، مدینه دارای هفت دروازه خواهد بود که بر هر یک از آنها دو فرشته، نگهبان خواهد بود»».

۹۰۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «عَلَىٰ أُنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ لَا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونَ وَلَا الدَّجَالُ»». (بخاری: ۱۸۸۰)

ترجمه: «ابو هریره روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در گوشه و کنار مدینه، فرشته‌هایی وجود دارند که مانع ورود طاعون و دجال در آن، می‌شوند»».

۹۰۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَفْبٌ إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِّينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ»». (بخاری: ۱۸۸۱)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود مگر مکه و مدینه. فرشتگان بر تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته، آنها را حراست می‌کنند. مدینه سه بار به لرزه درخواهد آمد و خداوند هر کافر و منافقی را از آنجا، بیرون خواهد راند»».

۹۰۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ فَكَانَ فِيهَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ. يَنْزِلُ بَعْضُ السَّبَاحِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَيُخْرِجُ إِلَيْهِ يَوْمِئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا عَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِيثُهُ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ

هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشْكُونَ فِي الْأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَقْتُلُهُ. فَلَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِ». (بخاری: ۱۸۸۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درباره دجال، زیاد سخن گفت. از جمله فرمود: «دجال که ورودش به مدینه حرام شده است در یکی از شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می آید. شخصی از بهترین مردم آن زمان، نزدش می رود و می گوید: من گواهی می دهم که تو دجال هستی. همان کسی که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در مورد تو ما را باخبر ساخته است.

دجال می گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم بازهم در کار من شک می کنید؟ مردم می گویند: خیر. دجال او را می کشد و دوباره، زنده می کند. آن شخص، پس از زنده شدن، می گوید: بخدا سوگند! هیچگاه من به اندازه امروز، بصیرت نداشته ام. (من یقین دارم که تو دجال هستی). دجال تصمیم می گیرد که دوباره او را بکشد، ولی نمی تواند».

باب (۹): مدینه، پلیدی را از خود، دفع میکند

۹۱۰- «عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ جَاءَ أَغْرَابِيٌّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَبَايَعَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ فَجَاءَ مِنَ الْعَدِ مُحْمُومًا فَقَالَ: أَقْلِنِي فَأَبَى ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكَبِيرِ تَنْفِي خَبَنَهَا وَيَنْصَعُ طَبَبُهَا»». (بخاری: ۱۸۸۳)

ترجمه: «جابر رضی اللہ عنہ می گوید: عربی بادیه نشین نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و بیعت بر اسلام کرد. روز بعد، در حالی که بیمار بود، نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: بیعت مرا فسخ کن. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سه بار تقاضای او را رد کرد. آنگاه، فرمود: «مدینه مانند کوره است که ناخالص را بیرون می ریزد و خالص را نگه می دارد».

باب (۱۰)

۹۱۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفِي مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَاتِ»». (بخاری: ۱۸۸۵)

ترجمه: «از انس رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند! دو برابر برکاتی که به مکه عطا کرده ای، به مدینه نیز عنایت فرما».

باب (۱۱)

۹۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم الْمَدِينَةَ وَعَكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبِّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَذَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ
وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أَفْلَحَ عَنْهُ الْحُمَى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَ لَيْلَةً
وَهَلْ أَرَدْتُ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ
وَهَلْ يَبْدُونُ لِي شَامَةً وَطِفِيلٌ

قَالَ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ كَمَا أَخْرَجُونَا مِنْ
أَرْضِنَا إِلَى أَرْضِ الْوَبَاءِ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَبَّبَ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ
بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَفِي مُدَّنَا، وَصَحَّحْهَا لَنَا، وَانْقُلْ حُمَاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ» قَالَتْ: وَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ
وَهِيَ أَوْبًا أَرْضِ اللَّهِ قَالَتْ فَكَانَ بَطْحَانٌ يَجْرِي نَجْلًا. (بخاری: ۱۸۸۹)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مدینه منوره شد، ابوبکر و بلال رضی اللہ عنہما

بیمار شدند. وقتی که ابوبکر رضی اللہ عنہ تب می شد، این شعر را می خواند:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبِّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَذَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

(هر شخص، در میان خانواده اش صبح می کند، در حالی که مرگ نزدیک تر از بند کفش اوست).

و هر گاه، تب بلال کاهش می یافت، صدایش را بلند می کرد و چنین می سرود:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَ لَيْلَةً
وَهَلْ أَرَدْتُ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ
وَهَلْ يَبْدُونُ لِي شَامَةً وَطِفِيلٌ

(ای کاش، شبی را در وادی مکه می گذراندم در حالی که دور و بر من، گیاه اذخر و جلیل می بود. ای

کاش، روزی آب چشمه مجنه را می نوشیدم. ای کاش، شامه و طفیل را می دیدم).

و می گفت: پروردگارا! شبیه بن ربیعہ، عتبہ بن ربیعہ و امیہ بن خلف را لعنت کن و از رحمت دور

بگردان، همان گونه که ما را از وطن مان (مکه) به سرزمین وبا خیز (مدینه) بیرون رانند.

سپس، هنگامی که رسول الله ﷺ این سخنان را شنید، دعا کرد و فرمود: «پروردگارا! محبت مدینه را

مانند محبت مکه یا بیشتر از آن، در دل های ما جای بده. پروردگارا! به صاع و مُد ما (واحدهای وزن) برکت

عنایت فرما. و آب و هوای مدینه را برای ما مساعد بگردان. و تبی را که در مدینه است به جُحفه منتقل کن».

عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: زمانی که ما وارد مدینه شدیم، مدینه از هر جای دیگر، بیشتر گرفتار بیماری وبا

بود. و در بَطْحَان، آب بسیار بدبویی جاری بود».

۳۱- کتاب احکام روزه

باب (۱): فضیلت روزه

۹۱۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «الصَّيَامُ جُنَّةٌ فَلَا يَرْفُثُ وَلَا يَجْهَلُ وَإِنْ أَمْرٌ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ مَرَّتَيْنِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِ الصَّيَامِ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا»». (بخاری: ۴۹۸۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روزه، سپری (در برابر آتش دوزخ) است. روزه دار نباید ناسزا بگوید و عمل جاهلانه انجام دهد. اگر کسی با او درگیر شود و یا به وی ناسزا گوید، در جوابش بگوید: من روزه هستم، من روزه هستم. و افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بوی دهان روزه دار، نزد خداوند از بوی مُشک، خوشبوتر است. (خداوند می فرماید): روزه دار، خوردن، آشامیدن و ارضای تمایلات جنسی را بخاطر من، ترک می کند. روزه از آن من است و خود من پاداش آنرا می دهم. و هر نیکی، ده برابر پاداش دارد»».

باب (۲): ریان، دروازه ای از بهشت است که مخصوص روزه داران می باشد

۹۱۴- «عَنْ سَهْلِ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرِّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ»».

ترجمه: «از سهل رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «(بهشت، دروازه ای دارد که به آن، ریان می گویند. روز قیامت، فقط روزه داران از آن دروازه، وارد (بهشت) می شوند. و غیر از آنها کسی دیگر از آن، وارد نمی شود. (روز قیامت) ندا داده می شود که کجایند روزه داران؟ پس آنها برمی خیزند و غیر از آنها کسی دیگر، وارد نمی شود. پس از اینکه روزه داران وارد می شوند، آن در، بسته می شود و هیچ کس دیگری از آن، وارد نمی شود»».

۹۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضی اللہ عنہ: يَا أَيُّ أَنْتَ وَأَنْتِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»». (بخاری: ۱۸۹۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، دو نوع انفاق در راه خدا نماید، از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده خدا! این است نتیجه کار خیر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازه نماز، و هر کس اهل جهاد بوده او را از دروازه جهاد، و کسی که اهل روزه بوده، او را از دروازه ریان و کسی که اهل صدقه بوده، او را از دروازه صدقه، صدا می‌زنند. ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد (اگر چه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه‌های دیگر او را صدا بزنند) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از همه درها صدا بزنند؟ فرمود: «آری، امیدوارم که تونیز یکی از آنها باشی»».

۹۱۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ»». (بخاری: ۱۸۹۹)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «وقتی ماه رمضان فرا می‌رسد، درهای بهشت گشوده می‌شوند». و در روایتی دیگر، ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «وقتی ماه رمضان از راه می‌رسد، درهای آسمان، گشوده می‌شوند و درهای دوزخ، بسته می‌گردد و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند»».

باب (۳): آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و یا هر دو؟

۹۱۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَافْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ» يَعْنِي: هِلَالِ رَمَضَانَ». (بخاری: ۱۹۰۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمود: «هرگاه، هلال رمضان را دیدید، روزه بگیرید. و هرگاه، هلال شوال را مشاهده کردید، افطار کنید. و اگر آسمان، ابری بود (ماه رویت نشد)، سی روز را کامل کنید»».

باب (۴): کسی که دروغ گفتن و عمل به آن را در رمضان، ترک نکند

۹۱۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ»». (بخاری: ۱۹۰۳)

ترجمه: «ابوهریره می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که دروغ گویی و عمل به مقتضای آن را ترک نکند، خداوند نیازی ندارد که او خوردن و نوشیدن را ترک کند»».

باب (۵): آیا روزه دار در جواب کسی که به او دشنام می دهد، بگوید: من روزه هستم؟

۹۱۹- «وَعنه رضی الله عنه الْحَدِيثُ الْمَتَقَدِّمُ: «كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلَّا الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» وَقَالَ فِي آخِرِهِ: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ»». (بخاری: ۱۹۰۴)

ترجمه: «حدیث ابوهریره رضی الله عنه قبلاً بیان گردید که: (خداوند می فرماید): هر عملی که فرزند آدم انجام دهد، برای خودش می باشد، جز روزه که مخصوص من است. و من خودم پاداش آنرا خواهم داد». و در پایان حدیث، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روزه دار، دو بار خوشحال می شود: یکی، هنگامی که افطار می کند. و دیگری، زمانی که با پرودگارش ملاقات می نماید، از روزه اش شادمان می شود»».

باب (۶): کسی که از مجرد بودن خود، می ترسد، روزه بگیرد

۹۲۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصْرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ»». (بخاری: ۱۹۰۵)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: همراه رسول خدا ﷺ بودیم که ایشان فرمودند: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم گاه، می شود. و کسی که توانایی ازدواج را ندارد، روزه بگیرد. چرا که روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می کند»».

باب (۷): پیامبر ﷺ فرمود: «با دیدن هلال ماه، روزه بگیرد و با دیدن هلال، عید نماید»

۹۲۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً فَلَا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلَاثِينَ»». (بخاری: ۱۹۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ماه، بیست و نه شب است. تا هلال ماه را ندیده اید، روزه نگیرید. و اگر هوا، ابری بود و نتوانستید آنرا ببینید، سی روز را کامل کنید»».

۹۲۲- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی اللہ عنہا أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم آلى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةُ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا أَوْ رَاحَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ شَهْرًا فَقَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا»». (بخاری: ۱۹۱۰)

ترجمه: «ام سلمه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سوگند یاد کرد که تا یک ماه، شب نزد همسران خود نرود. پس از گذشت بیست و نه روز، هنگام صبح یا شب، نزد همسران خود رفت. به آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: شما برای یک ماه، سوگند یاد کرده اید؟! فرمود: «یک ماه، بیست و نه روز است»».

باب (۸): دو ماه عیدین (فطر و ضحی) ناقص نمی شوند

۹۲۳- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «شَهْرَانِ لَا يَنْقُصَانِ شَهْرًا عِيدِ رَمَضَانَ وَذُو الْحِجَّةِ»». (بخاری: ۱۹۱۲)

ترجمه: «از ابوبکره روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «دو ماه عید، یعنی ماه رمضان و ماه ذوالحجه کم نمی شوند». (یعنی اینکه همزمان در یک سال، هر دو کمتر از ۳۰ روز نمی شوند. یا اینکه اگر این دو ماه، بیست و نه روز هم باشند، اجر و ثواب سی روز را دارند»».

باب (۹): این فرمایش رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم «ما نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم»

۹۲۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسِبُ الشَّهْرَ هَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ وَمَرَّةً ثَلَاثِينَ»». (بخاری: ۱۹۱۳)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ما ملتی امی هستیم. نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم. ماه، گاهی اینقدر و گاهی این قدر می شود». (و با باز و بسته نمودن انگشتان دستهای خود، نخست، بیست و نه و سپس، سی روز را به آنان، نشان داد)».

باب (۱۰): نباید (بخاطر احتیاط) یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت

۹۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ»». (بخاری: ۱۹۱۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت می کند که: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هیچکس از شما نباید یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه بگیرد، مگر کسی که مقید به روزه گرفتن (بعنوان مثال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه)، بوده است. چنین شخصی، روزه بگیرد»».

باب (۱۱): خداوند می فرماید: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

یعنی همبستری با همسران در شبهای رمضان، برای شما حلال شده است. آنها برای شما به مثابه لباس هستند و شما نیز برای آنها به مثابه لباس هستید. یعنی برای راحت نفس، به یکدیگر روی می آورید

۹۲۶- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا فَحَضَرَ الْإِفْطَارُ فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطَرَ لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلَا يَوْمَهُ حَتَّى يُمَسِّيَ وَإِنَّ قَيْسَ بْنَ صِرْمَةَ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ صَائِمًا فَلَمَّا حَضَرَ الْإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدِكَ طَعَامٌ؟ قَالَتْ لَا وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ وَكَانَ يَوْمَهُ يَعْمَلُ فَعَلَبْتُهُ عَيْنَاهُ فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: خَبِئَةً لَكَ فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ غُشِيَ عَلَيْهِ فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. فَفَرِحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا وَنَزَلَتْ: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. (بخاری: ۱۹۱۵)

ترجمه: «براء رضی الله عنه می گوید: هنگامی که بعضی از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله روزه می گرفتند و زمان افطار فرا می رسید و قبل از اینکه افطار نمایند، خواب می رفتند، آن شب و روز بعد تا وقت افطار، چیزی نمی خوردند. (زیرا ابتدا چنین بود که بعد از خوابیدن در شبهای رمضان، خوردن، آشامیدن و همبستری، ممنوع بود).

روزی، قیس بن صرمه انصاری روزه بود. هنگامی که وقت افطار، فرا رسید، نزد همسرش آمد و پرسید: برای خوردن چیزی داری؟ همسرش گفت: خیر، ولی صبر کن تا چیزی برایت پیدا کنم. قیس بن صرمه که کار میکرد (قبل از اینکه همسرش برگردد)، خواب رفت. وقتی همسرش آمد و دید که شوهرش خواب رفته است، گفت: افسوس که به خواسته ات نرسیدی. روز بعد هنگام ظهر، قیس بن صرمه از شدت گرسنگی، غش کرد و افتاد. آنحضرت صلی الله علیه و آله را از این جریان مطلع کردند. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. (همبستری با زنان در شبهای رمضان، برای شما حلال شد). صحابه از نازل شدن این آیه، خیلی خوشحال شدند. همچنین، این آیه نازل شد: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷] بخورید و بیاشامید تا اینکه نخ سفید (روشنی صبح) از نخ سیاه (تاریکی شب) کاملاً برای شما آشکار بشود».

باب (۱۲): خداوند می‌فرماید: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. بخورید و بیا شامید تا اینکه نخ سفید (روشنی فجر) از نخ سیاه (تاریکی شب) برای شما، نمایان شود.

۹۲۷- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ عَمَدْتُ إِلَى عِقَالِ أَسْوَدَ وَإِلَى عِقَالِ أَبْيَضَ فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وَسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ فِي اللَّيْلِ فَلَا يَسْتَبِينُ لِي فَعَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ»». (بخاری: ۱۹۱۶)

ترجمه: «عدی ابن حاتم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: وقتی که این آیه ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ نازل شد. یک طناب سیاه و یک طناب سفید را زیر بالش خود گذاشتم. تمام شب به آنها نگاه می‌کردم ولی برای من قابل تشخیص نبودند. هنگام صبح، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و ماجرا را برایش تعریف کردم. فرمود: «منظور از نخ سیاه، تاریکی شب و منظور از نخ سفید، روشنی بامداد است»».

باب (۱۳): فاصله میان سحری و طلوع فجر

۹۲۸- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالسَّحُورِ؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ آيَةً»». (بخاری: ۱۹۲۱)

ترجمه: «زید بن ثابت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ سحری خوردیم. سپس، آنحضرت ﷺ برای نماز فجر، بلند شد. پرسیدیم: فاصله میان اذان صبح و سحری، چقدر بود؟ زید گفت: به اندازه‌ای که حدود پنجاه آیه خوانده شود»».

باب (۱۴): سحری، برکت دارد ولی واجب نیست

۹۲۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَهًا»»». (بخاری: ۱۹۲۳)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سحری بخورید زیرا در خوردن سحری، خیر و برکت نهفته است»».

باب (۱۵): نیت روزه گرفتن در اثنای روز

۹۳۰- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلَيْتَمَّ أَوْ فَلْيَصُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلَا يَأْكُلْ»»». (بخاری: ۱۹۲۴)

ترجمه: «سلمه بن اکوع می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در روز عاشورا، شخصی را مأموریت داد تا اعلام کند: «هرکس، چیزی خورده است تا فرا رسیدن شب، چیزی نخورد یا روزه گیرد. و هرکس که تا کنون چیزی نخورده است، نخورد و روزه بگیرد»».

باب (۱۶): روزه داری که در حالت جنابت، صبح می‌کند

۹۳۱- «عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ». (بخاری: ۱۹۲۵)

ترجمه: «عایشه و ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گویند: گاهی، فجر طلوع می‌کرد در حالی که رسول الله ﷺ بعلت همبستری، در جنابت بسر می‌برد. آنگاه، غسل می‌کرد و به روزه‌اش ادامه می‌داد».

باب (۱۷): هم آغوشی با همسر، برای روزه دار

۹۳۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبِّلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لِرَبِّهِ». (بخاری: ۱۹۲۷)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که نبی اکرم ﷺ در حالت روزه، همسرانش را در آغوش می‌گرفت و می‌بوسید. سپس، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا افزود که آنحضرت ﷺ از همه شما در کنترل غرایر خویش، قوی‌تر بود».

باب (۱۸): اگر روزه دار در حالت فراموشی، چیزی بخورد و یا بیاشامد

۹۳۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلَيْتَمَ صَوْمُهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ»». (بخاری: ۱۹۳۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کسی در حال فراموشی، چیزی خورد و یا نوشید، روزه‌اش را کامل کند، زیرا خداوند به او آب و غذا داده است»».

باب (۱۹): کسی که در روز ماه رمضان، همبستری کرد و چیزی برای کفاره نداشت

۹۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «مَا لَكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ تَحِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لَا، فَقَالَ: «فَهَلْ تَحِدُ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ

أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ قَالَ: «أَيُّنَ السَّائِلُ؟» فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: «خُذْهَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» فَقَالَ الرَّجُلُ: أَعَلَى أَفْقَرِ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا - «يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ - أَهْلُ بَيْتِ أَفْقَرٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَطْعِمْهُ أَهْلَكَ».

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای رسول خدا! من هلاک شدم. رسول الله ﷺ فرمود: «چه شده است؟» آن شخص، گفت: ماه رمضان در حال روزه، با همسر همبستری کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا غلامی داری که او را آزاد کنی؟» گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می توانی دو ماه متوالی، روزه بگیری؟» گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می توانی شصت مسکین را خوراک بدهی؟» گفت: خیر. آنحضرت ﷺ چیزی نگفت و مدتی ساکت ماند. در آن اثنا، کیسه ای پر از خرما نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ پرسید: «سائل چه شد؟» آن شخص، پاسخ داد: من حاضرم. رسول الله ﷺ فرمود: «این کیسه را بردار و صدقه کن». آن شخص، گفت: به خدا سوگند! در میان این دو سنگلاخ مدینه، هیچ خانه ای از خانه من محتاج تر نیست. رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن، طوری خندید که دندانهای (مبارکش) ظاهر شد. سپس، فرمود: «این کیسه را بردار و برای همسر و فرزندان ببر».

باب (۲۰): حجامت کردن و یا استفراغ نمودن روزه دار

۹۳۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ وَاحْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ».

(بخاری: ۱۹۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام و همچنین زمانی که روزه بود، حجامت نمود».

باب (۲۱): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر

۹۳۶- «عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدِخْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدِخْ لِي» فَانْزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فَشَرِبَ ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ»».

(بخاری: ۱۹۴۱)

ترجمه: «ابن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودیم. آنحضرت ﷺ خطاب به یکی از همراهان، فرمود: «پیاده شو (و از آرد جو) شربتی برای من تهیه کن». آن شخص، گفت: یا

رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن» او گفت: یا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. رسول الله ﷺ فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن». آن شخص، پیاده شد و شربت درست کرد و رسول الله ﷺ آن را نوشید و با اشاره دست به سوی مشرق، فرمود: «هرگاه دیدید که سیاهی شب از افق آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرا رسیده است»».

۹۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرِو الْأَسْلَمِيِّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟ وَكَانَ كَثِيرَ الصَّيَامِ فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ»». (بخاری: ۱۹۴۳)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می‌گوید: حمزه بن عمرو اسلمی که زیاد روزه می‌گرفت، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا در سفر، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر خواستی، روزه بگیر و اگر نخواستی، نگیر»».

باب (۲۲): اگر کسی بخشی از رمضان را روزه بگیرد. سپس، به مسافرت برود

۹۳۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ. أَفْطَرَ فَأَفْطَرَ النَّاسُ»». (بخاری: ۱۹۴۴)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که رسول الله ﷺ در ماه مبارک رمضان، به بقصد مکه، براه افتاد و روزه بود. اما وقتی که به منطقه کدید (نزدیک مکه) رسید، روزه را افطار کرد. سایر همراهانش نیز روزه خود را افطار کردند».

باب (۲۳)

۹۳۹- «عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَمَا فِيْنَا صَائِمٌ إِلَّا مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَابْنِ رَوَاحَةَ»». (بخاری: ۱۹۴۵)

ترجمه: «ابو درداء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا ﷺ خارج شدیم. هوا گرم بود تا جایی که مردم از شدت گرما، دستهای خود را روی سرشان می‌گذاشتند. و از میان ما کسی غیر از رسول خدا ﷺ و ابن رواحه، روزه نبود».

باب (۲۴): پیامبر ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی‌شود»

۹۴۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَرَأَى زَحَامًا وَرَجُلًا قَدْ ظَلَّلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْإِزِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ»». (بخاری: ۱۹۴۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ در یکی از سفرها، دید که گروهی از مردم، ازدحام نموده اند و شخصی را زیر سایه گرفته اند. پرسید: «او را چه شده است؟» گفتند: روزه است. رسول الله ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود»».

باب (۲۵): صحابه، یکدیگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نکوهش نمی کردند
 ۹۴۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يَعْيبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ وَلَا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ»». (بخاری: ۱۹۴۷)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: «با رسول خدا ﷺ سفر کردیم. (بعضی در سفر روزه می گرفتند و برخی روزه نمی گرفتند). روزه داران از کسانی که روزه نداشتند، ایراد نمی گرفتند. و کسانی که روزه نبودند، روزه داران را سرزنش نمی کردند»».

باب (۲۶): کسی که فوت نماید و روزه بر ذمه اش باشد
 ۹۴۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ»». (بخاری: ۱۹۵۲)

ترجمه: «از عایشه رضی اللہ عنہا روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، بمیرد و روزه ای بر ذمه اش باقی مانده باشد، ولی او، از طرف وی روزه بگیرد»».

۹۴۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُجِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ: «نَعَمْ، فَذَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى»». (بخاری: ۱۹۵۳)

ترجمه: «از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت است که: شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! مادرم فوت نموده، ولی روزه یک ماه، بر ذمه اش باقی مانده است. آیا می توانم به نیابت از او، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری. دین خدا، سزاوارتر است که ادا شود»».

باب (۲۷): روزه دار چه وقت می تواند افطار کند
 ۹۴۴- «حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی اللہ عنہ وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا» تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَفِي

هَذِهِ الرَّوَايَةُ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ قَبْلَ الْمَشْرِقِ». (بخاری: ۱۹۵۶)

ترجمه: «حدیث ابن ابی اوفی که در آن پیامبر ﷺ خطاب به وی فرموده بود: «پیاده شو و شربتی برای ما بساز»، قبلاً ذکر شد. و در این روایت، می‌فرماید: «اگر مشاهده نمودید که شب از این طرف، آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرارسیده است». و با انگشت خود به طرف مشرق اشاره نمود».

باب (۲۸): تعجیل در افطار

۹۴۵- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَزَالُ النَّاسُ يُخَيِّرُ مَا عَجَلُوا الْفِطْرَ»». (بخاری: ۱۹۵۷)

ترجمه: «سهل ابن سعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم تا زمانی در خیر، بسر می‌برند که در افطار نمودن، عجله کنند». (یعنی بلا فاصله پس از غروب آفتاب، افطار نمایند)».

باب (۲۹): اگر کسی در رمضان افطار کند سپس، مشخص شود که آفتاب، غروب نکرده است

۹۴۶- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ غَيْمٍ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ»». (بخاری: ۱۹۵۹)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: روزی ابری، در زمان رسول الله ﷺ افطار کردیم. سپس، آفتاب از پشت ابرها آشکار شد. (در چنین صورتی، نزد جمهور علماء، قضاء روزه واجب می‌شود)».

باب (۳۰): روزه کودکان

۹۴۷- «عَنِ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: أُرْسِلَ النَّبِيُّ ﷺ عِدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الْأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطَرًا فَلَيْتَمَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيَصُمْ» قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ وَنُصَوِّمُ صِبْيَانَنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللَّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَلِكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الْإِفْطَارِ»». (بخاری: ۱۹۶۰)

ترجمه: «ربیع دختر معوذ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول الله ﷺ صبح روز عاشورا به روستاها و محله‌های انصار، قاصد فرستاد تا اعلام کنند که: «هرکس از صبح، روزه نگرفته است، بقیه روز، روزه بگیرد. و هرکس، روزه بوده است، روزه‌اش را ادامه دهد». ربیع بنت معوذ می‌گوید: بعد از آن، ما روز عاشورا را روزه می‌گرفتیم و فرزندان خرد سال خود را نیز وادار به روزه گرفتن می‌کردیم. و برای آنها عروسکهای پشمی

می‌ساختیم. و هر وقت یکی از آنها برای غذا گریه می‌کرد، او را با آن عروسک، سرگرم می‌کردیم تا اینکه وقت افطار، فرا می‌رسید».

باب (۳۱): ادامه دادن روزه تا وقت سحر

۹۴۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا تُوَاصِلُوا فَأَيُّكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ»». (بخاری: ۱۹۶۳)

ترجمه: «از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روژه‌ها را با یکدیگر، وصل ننمایید. (یعنی: بدون افطار و خوردن چیزی، دو روز پشت سر هم، روزه نگیرید). اگر کسی از شما خواست روزه‌اش را ادامه دهد، تا هنگام سحر، چنین کند». (آنگاه، چیزی بخورد)».

باب (۳۲): سرزنش نمودن کسی که بر روزه وصال اصرار ورزد

۹۴۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْوِصَالِ فِي الصَّوْمِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي إِنْ أَيْبَتْ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ثُمَّ رَأَوْا الْهَلَالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» كَالْتَنكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا. فِي رَاوِيَةٍ عَنْهُ قَالَ لَهُمْ: «فَاكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ»». (بخاری: ۱۹۶۵-۱۹۶۶)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله از وصل کردن روزه به روزه دیگر، منع فرمود. یکی از مسلمانان پرسید: ای رسول خدا! شما خود، روزه وصال می‌گیرید؟ (بدون افطار و سحری، روز بعد هم، روزه می‌گیرید)؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی از شما مانند من است؟! مرا خدا در شب، می‌خورد و می‌نوشاند». اما وقتی مشاهده کرد که آنان از روزه وصال باز نمی‌آیند، سه روز پی در پی، همراه آنان، روزه گرفت تا اینکه هلال ماه نو (شوال) را رویت کردند. آنگاه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر هلال، رویت نمی‌شد، چند روز دیگر، بر آن می‌افزودم». راوی می‌گوید: این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر مجازات آنها بود که حاضر نشدند از روزه وصال، باز آیند. و در روایتی دیگر، ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «به اندازه توانایی خود، سختی عمل را تحمل کنید»».

باب (۳۳): کسی که سوگند یاد کند تا برادرش روزه نفلی‌اش را بخورد

۹۵۰- «عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَخَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَدِّلَةً فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَبَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ، قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِأَكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، قَالَ: فَأَكَلَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ سَلْمَانُ: فُيْمَ الْآنَ فَصَلِّ يَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «صَدَقَ سَلْمَانُ»». (بخاری: ۱۹۶۸)

ترجمه: «ابوجحیفه رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بین ابودرداء و سلمان رضی اللہ عنہما، پیمان اخوت و برادری، برقرار نمود. روزی سلمان به خانه ابودرداء رفت و ام درداء را ژولیده و ژنده پوش، دید. پرسید: چرا ژنده پوش و ژولیده ای؟ گفت: برادرت؛ ابودرداء؛ به زندگی دنیا، نیازی ندارد. سپس، ابودرداء آمد و غذای درست کرد و برای سلمان آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوری من نیز نخواهم خورد. سرانجام، سلمان غذا خورد. وقتی شب شد و هنگام خواب، فرا رسید، ابودرداء بلند شد تا عبادت کند. سلمان رضی اللہ عنہ گفت: بخواب. ابودرداء کمی خوابید و دوباره بلند شد تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب. وقتی شب باخر رسید، سلمان رضی اللہ عنہ به ابودرداء گفت: اکنون بلند شو. آنگاه، هر دو، نماز شب خواندند. بعد، سلمان رضی اللہ عنہ به ابودرداء رضی اللہ عنہ گفت: پرودگارت بر تو حقی دارد. جسمت بر تو حقی دارد. عیال تو بر تو حقی دارد. حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس، ابودرداء نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «(سلمان، راست گفته است)».

باب (۳۴): روزه گرفتن در ماه شعبان

۹۵۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ لَا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ لَا يَصُومُ فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلَّا رَمَضَانَ وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ». (بخاری: ۱۹۶۹)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: گاهی، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم (پشت سرهم) روزه می گرفت که ما خیال می کردیم هیچگاه، روزه را ترک نخواهد کرد. و گاهی، طوری (پشت سر هم) روزه نمی گرفت که ما فکر می کردیم هیچوقت، روزه نخواهد شد. عایشه رضی اللہ عنہا افزود: ندیدم که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غیر از ماه رمضان، ماه دیگری را کاملاً روزه بگیرد. همچنین، ندیدم که در ماه های دیگر (غیر از رمضان) به اندازه شعبان، روزه بگیرد».

۹۵۲- «وَعَنْهَا عليه السلام فِي رَوَايَةِ زِيَادَةَ وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا» وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَا دُوِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلَاةً دَاوِمَ عَلَيْهَا». (بخاری: ۱۹۷۰)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها در روایتی دیگر، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «به اندازه توانایی خود، عمل (عبادت) کنید. زیرا خداوند (از دادن پاداش) خسته نمی‌شود، مگر اینکه شما خسته شوید». و پسندیده‌ترین نماز نزد رسول خدا ﷺ نمازی است که بر آن، مداومت شود اگر چه اندک باشد. و هر وقت رسول خدا ﷺ نمازی می‌خواند، بر آن، مداومت می‌کرد».

باب (۳۵): آنچه درباره روزه گرفتن و افطار نمودن پیامبر ﷺ گفته شده است

۹۵۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه وَقَدْ سئِلَ عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ وَلَا مُفْطِرًا إِلَّا رَأَيْتُهُ وَلَا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ وَلَا مَسِسْتُ حَرَةً وَلَا حَرِيرَةً أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا شَمِمْتُ مِسْكَةً وَلَا عَيْبِرَةً أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

ترجمه: «از انس رضی الله عنه درباره روزه گرفتن رسول خدا ﷺ پرسیدند. گفت: هر وقت، در ماهی می‌خواستم او را روزه دار ببینم، می‌دیدم. و اگر می‌خواستم او را در حال خوردن (غیر روزه) ببینم، می‌دیدم. و هر پاسی از شب را دوست داشتم او را در حال عبادت ببابم، می‌یافتم و اگر می‌خواستم او را در حال استراحت ببینم، می‌دیدم. و هیچ پارچه پشمی یا ابریشمی را که نرمتر از دست‌های (مبارک) رسول خدا ﷺ باشد، لمس نکردم. همچنین، هیچ مُشک و گلابی را خوشبوتر از رایحه آنحضرت ﷺ نیافتم».

باب (۳۶): حق جسم در روزه

۹۵۴- «حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه تَقَدَّمَ وَقَالَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّ ﷺ».

ترجمه: «حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قبلا بیان گردیده است. در این روایت، چنین آمده است که عبد الله وقتی پا به سن گذاشت، گفت: ای کاش! من رخصت (تخفیف) رسول الله ﷺ را می‌پذیرفتم. (و بیشتر از سه روز درماه، روزه نمی‌گرفتم)».

۹۵۵- «وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ لَمَّا ذَكَرَ صِيَامَ دَاوُدَ عليه السلام قَالَ: وَكَانَ وَلَا يَفِرُّ إِذَا لَاقَى قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: مَنْ لِي بِهَذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا صَامَ مَنْ صَامَ الْأَبَدَ مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۱۹۷۷)

ترجمه: «در روایتی دیگر از عبد الله چنین نقل شده است که وقتی رسول الله ﷺ سخن از روزه حضرت داوود علیہ السلام بمیان آورد (که یک روز در میان، روزه می گرفت)، فرمود: (بدینجهت بود که) «هنگام رویارویی با دشمن، فرار نمی کرد». عبد الله می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! کسی هست که این را برای من، متعهد شود؟ رسول الله ﷺ دوباره، فرمود: «کسی که تمام عمر را بدون وقفه روزه گیرد، روزه اش معتبر نخواهد شد».

باب (۳۸): کسی که به دیدن گروهی رفت، ولی نزد آنها افطار نکرد

۹۵۶- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُمِّ سَلِيمٍ فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَمِيَّ قَالَ: «أَعِيدُوا سَمَنَكُمْ فِي سِقَائِهِ، وَتَمَرُكُمْ فِي وَعَائِهِ، فَإِنِّي صَائِمٌ» ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ فَدَعَا لَأُمِّ سَلِيمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي خُوَيْصَةً قَالَ: «مَا هِيَ؟» قَالَتْ: خَادِمُكَ أَنَسُ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلَا دُنْيَا إِلَّا دَعَا لِي بِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ مَالًا وَوَلَدًا وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ» فَإِنِّي لَمِنَ أَكْثَرِ الْأَنْصَارِ مَالًا وَحَدَّثَنِي ابْنَتِي أُمَيَّةُ أَنَّهُ دُفِنَ لِصُلَيْي مَقْدَمَ حَجَّاجِ الْبَصْرَةِ بِضَعٍّ وَعِشْرُونَ وَمِائَةً». (بخاری: ۱۹۸۲)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ به دیدن اُم سلیم رَفِیْعَةُ رَفَتْ. اُم سلیم رَفِیْعَةُ برای آنحضرت ﷺ خرما و روغن آورد. رسول الله ﷺ فرمود: «خرمای و روغن تان را سرچایش برگردانید. زیرا که من روزه هستم». سپس، آنحضرت ﷺ در گوشه ای از خانه به نماز ایستاد و نفل خواند و برای اُم سلیم و خانواده اش دعا کرد. ام سلیم گفت: ای رسول خدا! من تقاضای خاصی دارم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آن چیست؟» گفت: برای خدمت: انس؛ (فرزندم، دعای خیر کن). انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول خدا ﷺ هیچ خیری از دنیا و آخرت را باقی نگذاشت مگر اینکه برایم درخواست نمود و فرمود: «پروندگان! به او مال و فرزند، عطا کن و به آنها برکت ده». انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: من ثروت مندترین فرد انصار بودم. دخترم: امینه؛ می گوید: تا روی کار آمدن حجاج (حاکم بصره)، حدود یکصد و بیست و اندی از نسل من به خاک سپرده شدند».

باب (۳۹): روزه گرفتن در آخر ماه

۹۵۷- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ أَوْ سَأَلَ رَجُلًا، فَقَالَ: يَا أَبَا فُلَانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ؟ قَالَ الرَّجُلُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ» وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: «مِنْ سَرَرِ شَعْبَانَ»». (بخاری: ۱۹۸۳)

ترجمه: «از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مردی پرسید: «ابوفلانی! آیا در آخر این ماه (شعبان)، روزه گرفتی؟» گفت: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بنابراین، پس از عید (فطر)، دو روز، روزه بگیر». در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «از آخر شعبان، روزه گرفتی؟»

باب (۴۰): روزه روز جمعه

۹۵۸- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ». (بخاری: ۱۹۸۴)

ترجمه: «از جابر رضی الله عنه پرسیدند: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله از روزه گرفتن روز جمعه، منع فرمود؟ گفت: بلی.»

۹۵۹- «عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ صَائِمَةٌ فَقَالَ: «أَصُمْتَ أَمْسِ؟» قَالَتْ: لَا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي عَدَا؟» قَالَتْ: لَا، قَالَ: «فَأَفْطِرِي»». (بخاری: ۱۹۸۶)

ترجمه: «جویریة بنت حارث رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز جمعه به خانه من تشریف آورد و من روزه بودم. فرمود: «دیروز روزه بودی؟» گفتم: خیر. فرمود: «فردا قصد روزه داری؟» گفتم: خیر. فرمود: «پس افطار کن.»

باب (۴۱): آیا رسول الله صلی الله علیه و آله روزهای بخصوصی را روزه می گرفت؟

۹۶۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا سَأَلَتْ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَخْتَصُّ مِنَ الْأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: لَا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيْكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُطِيقُ». (بخاری: ۱۹۸۷)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها پرسیدند: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله روزهای خاصی را برای روزه گرفتن، اختصاص می داد؟ گفت: خیر. و افزود که رسول الله صلی الله علیه و آله بر هر عملی، مداومت می کرد. و کدام یک از شما توان و مقاومت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد؟!»

باب (۴۲): روزه در ایام تشریق

۹۶۱- «عَنْ عَائِشَةَ وَ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَا: لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ يُصَمَّنَ إِلَّا لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ». (بخاری: ۱۹۹۷-۱۹۹۸)

ترجمه: «عایشه و ابن عمر رضی الله عنهما می گویند: به هیچکس، اجازه داده نشد که در ایام تشریق، روزه بگیرد. مگر کسی که هدی (شکرانه حج) نداشته باشد.»

باب (۴۳): روزه روز عاشورا

۹۶۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ». (بخاری: ۲۰۰۲)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: قریش در زمان جاهلیت، روز عاشورا را روزه می گرفتند. رسول خدا ﷺ نیز روزه می گرفت. و پس از هجرت به مدینه نیز، روزه می گرفت و دیگران را امر به روزه گرفتن، می نمود. (ولی) هنگامی که روزه ماه مبارک رمضان فرض شد، روزه عاشورا را ترک کرد. (پس از آن)، هر کس که می خواست، آن روز را روزه می گرفت و هر کس که نمی خواست، روزه نمی گرفت».

۹۶۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ» فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ».

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: وقتی رسول الله ﷺ وارد مدینه شد، دید که یهود، روز عاشورا را روزه می گیرند. پرسید: «این روزه برای چیست؟» گفتند: این روز (دهم محرم)، روز خوبی است. یعنی روزی است که خداوند بنی اسرائیل را از دست دشمن، نجات داد. بدین جهت بود که حضرت موسی این روز را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: «من از شما به موسی نزدیک تر هستم». پس خودش روزه گرفت و به یارانش دستور داد که روزه بگیرند». (البته این حکم قبل از فرض شدن روزه رمضان بود).

۳۲- کتاب صلاة التراویح

باب (۱): فضیلت قیام در (شبهای) ماه رمضان

۹۶۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، وَصَلَّى رَجُلًا بِصَلَاتِهِ، تَقْدِمُ هَذَا الْحَدِيثُ فِي كِتَابِ الصَّلَاةِ وَبَيْنَهُمَا مَخَالَفَةٌ فِي اللَّفْظِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ فَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ». (بخاری: ۲۰۱۲)

ترجمه: «حدیث عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در باره اینکه رسول الله ﷺ نیمه شب به مسجد رفت و در آنجا نماز خواند و مردم نیز پشت سر آنحضرت ﷺ نماز خواندند، قبلاً در بخش نماز، بیان شد. اما این دو روایت در الفاظ با هم اختلاف دارند. و در آخر این روایت، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می فرماید: رسول الله ﷺ رحلت کرد و حکم بر همین بود». (یعنی نماز تراویح، با جماعت خوانده می شد).

باب (۲): جستجوی شب قدر، در هفت شب آخر رمضان

۹۶۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيًا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ»». (بخاری: ۲۰۱۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت میکند که: چند تن از اصحاب پیامبر ﷺ خواب دیدند که شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول خدا ﷺ فرمود: «می بینم که خوابهای شما در باب اینکه شب قدر در هفت شب آخر رمضان می باشد، موافق یکدیگر است. پس کسی که در صدد یافتن شب قدر می باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نماید»».

۹۶۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَشْرَ الْأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيْتُهَا أَوْ نَسِيْتُهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَمَنْ كَانَ

اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْيَرْجِعْ». فَرَجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ وَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ». (بخاری: ۲۰۱۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می‌گوید: در دهه دوم رمضان با رسول الله ﷺ به اعتکاف نشستیم. آنحضرت ﷺ صبح روز بیستم، بیرون آمد و به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «شب قدر، در خواب برایم مشخص شد. ولی من آنرا فراموش کردم و یا آنرا از یادم بردند. پس آنرا در شبهای فرد دهه آخر، جستجو نمایید. و همچنین، در خواب دیدم که میان آب و گل، سجده میکنم. هرکس با من معتکف بوده است، به خانه‌اش برگردد». راوی می‌گوید: وقتی به خانه برگشتیم، هیچ پاره ابری در آسمان ندیدیم. اما دیری نگذشت که ابری آمد و باران تندی، باریدن گرفت و آب از سقف مسجد که از شاخه نخل ساخته شده بود، سرازیر شد. وقتی که نماز اقامه شد، دیدم که رسول الله ﷺ میان آب و گل، سجده می‌کند و اثر گل را بر پیشانی (مبارکش) مشاهده نمودم».

باب (۳): جستجوی شب قدر در شبهای فرد دهه آخر

۹۶۷- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى»». (بخاری: ۲۰۲۱)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہما روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر را در دهه آخر رمضان، یعنی در نه یا هفت یا پنج روز باقیمانده آن، جستجو کنید»».

۹۶۸- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ»». (بخاری: ۲۰۲۲)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہما در روایتی دیگر، می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر در دهه آخر رمضان است، در نه شب و یا در هفت شب آخر آن، می‌باشد»».

باب (۴): عبادت و یا انجام کار نیک در دهه آخر ماه رمضان

۹۶۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَأَحْيَا لَيْلَهُ وَأَيَّقَطَ أَهْلَهُ»». (بخاری: ۲۰۲۴)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: هنگامیکه دهه آخر رمضان، فرا می‌رسید، رسول الله ﷺ کمرش را محکم می‌بست (از همسران، دوری می‌گزید) و شب خود را با عبادت، زنده نگه می‌داشت و خانواده‌اش را نیز بیدار می‌کرد».

۳۳- کتاب اعتکاف

باب (۱): اعتکاف در دهه آخر رمضان و اعتکاف در همه مساجد

۹۷۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَوَّلَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَقَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَرْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ». (بخاری: ۲۰۲۶)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی رسول خدا ﷺ؛ می گوید: رسول الله ﷺ تا زمانی که فوت کرد، دهه آخر رمضان را به اعتکاف می نشست. سپس، بعد از او، همسرانش نیز معتکف می شدند».

باب (۲): معتکف بدون ضرورت، نمی تواند به خانه برود

۹۷۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدْخُلُ عَلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَأَرْجُلُهُ، وَكَانَ لَا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلَّا لِلْحَاجَةِ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا». (بخاری: ۲۰۲۹)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی رسول خدا ﷺ روایت است که می گوید: گاهی آنحضرت ﷺ در حالی که در مسجد معتکف بود، سر مبارکش را به سوی من متمایل می ساخت و من موهایش را شانه می زدم. و آنحضرت ﷺ هنگامی که معتکف بود، بدون ضرورت وارد خانه نمی شد».

باب (۳): اعتکاف در شب

۹۷۲- «عَنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكَفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؟ قَالَ: «فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ»». (بخاری: ۲۰۳۲)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که از رسول الله ﷺ پرسید: در دوران جاهلیت نذر کرده بودم که شبی را در مسجد الحرام معتکف شوم (حال چه کنم)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به نذر خود، وفا کن»».

باب (۴): خیمه زدن در مسجد

۹۷۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ إِذَا أَخِيَّتُهُ خِبَاءُ عَائِشَةَ وَخِبَاءُ حَفْصَةَ وَخِبَاءُ زَيْنَبَ، فَقَالَ: «أَلَيْسَ تَقُولُونَ بِهِنَّ؟» ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَعْتَكِفْ حَتَّى اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَالٍ». (بخاری: ۲۰۳۴)

ترجمه: «عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خواست که معتکف شود. وقتی به محلی که برای اعتکاف در نظر داشت، رسید، ناگهان چشمش به چند خیمه افتاد که در آنجا نصب شده بود. یکی از آنها از عایشه و دیگری از حفصه و سومی از آن زینب، بود. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شما خیال می کنید که با این کار، عمل نیکی انجام می دهید؟» سپس، از اعتکاف، منصرف شد. (و بجای آن)، ده روز از شوال، به اعتکاف نشست».

باب (۵): آیا معتکف در صورت نیاز تا دروازه مسجد می تواند بیاید

۹۷۴- «عَنِ صَفِيَّةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَزْوَرُّهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَّيٍّ». فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبَّرَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الْإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْدِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا». (بخاری: ۲۰۳۵)

ترجمه: «صفیه رضی اللہ عنہا؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم؛ می گوید: در دهه آخر رمضان که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد، معتکف بود، نزد وی رفتم و ساعتی با او گفتگو کردم. سپس، برخاستم تا به خانه بروم. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نیز برخاست و مرا همراهی کرد تا اینکه به درب مسجد، جایی که باب ام سلمه بود، رسیدیم. دو مرد انصاری از آنجا گذشتند و به آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سلام دادند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به آنها گفت: «صبر کنید. او صفیه دختر حُیّی؛ همسر من؛ می باشد». این سخن، بر آنها دشوار آمد. لذا گفتند: سبحان الله، ای رسول خدا! (این چه حرفی است)؟ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شیطان همانند خون، در رگهای بدن انسان، جریان دارد. بنابراین، ترسیدم که مبادا شیطان در دل های شما گمان بد بوجود آورد».

باب (۶): اعتکاف در دهه دوم رمضان

۹۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، اعْتَكَفَ عِشْرِينَ يَوْمًا». (بخاری: ۲۰۴۴)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در هر رمضان، ده روز به اعتکاف می نشست، اما در سالی که رحلت کرد، بیست روز معتکف بود».

۳۴- کتاب بیوع

باب (۱): آنچه درباره این گفته خداوند آمده است که می فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الجمعة: ۱۰]. (آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکند شوید...) ۹۷۶- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ؓ قَالَ: لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ: إِنِّي أَكْثَرُ الْأَنْصَارِ مَالًا فَأَقْسِمُ لَكَ نِصْفَ مَالِي، وَأَنْظُرَ أَيَّ زَوْجَتِي هَوَيْتَ نَزَلْتُ لَكَ عَنْهَا فَإِذَا حَلَّتْ تَزَوَّجْتَهَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: لَا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ، هَلْ مِنْ سُوقٍ فِيهِ تِجَارَةٌ؟ قَالَ: سُوقُ قَيْنُقَاعٍ، قَالَ: فَعَدَا إِلَيْهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَأَتَى بِأَقِطٍ وَسَمْنٍ، قَالَ: ثُمَّ تَابَعَ الْغُدُوَّ، فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَزَوَّجْتَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَمَنْ؟» قَالَ: امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقَّتْ؟» قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلَمْ وَلَوْ بِشَاةٍ»». (بخاری: ۲۰۴۸)

ترجمه: عبدالرحمن بن عوف ؓ می گوید: وقتی (از مکه هجرت کردیم و) وارد مدینه شدیم. رسول الله ﷺ بین من و سعد بن ربیع، پیمان اخوت برقرار کرد. سعد بن ربیع به من گفت: من ثرتمندترین فرد انصار هستم و نصف ثروتم را به تومی دهم. و هر کدام از همسرانم که مورد پسند تو باشد، او را طلاق می دهم تا پس از پایان عدت، با او ازدواج نمایی. عبدالرحمن گفت: من نیازی باین کار، ندارم. آیا در اینجا بازاری برای تجارت وجود دارد؟ سعد بن ربیع او را به بازار قینقاع، راهنمایی کرد. عبدالرحمن صبح روز بعد، به بازار قینقاع رفت و مقداری کشک و روغن همراه آورد. و همچنان به کارش ادامه داد. و دیری نگذشت که نزد پیامبر ﷺ آمد در حالی که آثار زعفران بر روی لباسش، نمایان بود. رسول الله ﷺ پرسید: «ازدواج کرده ای؟» گفت: آری. آنحضرت ﷺ فرمود: «با چه کسی؟» عبدالرحمن گفت: با یک زن انصاری. رسول خدا ﷺ پرسید: «چقدر مهریه دادی؟» گفت: باندازه یک هسته خرما، طلا داده ام. سول الله ﷺ فرمود: «ولیمه بده اگر چه یک گوسفند باشد»».

باب (۲): حلال و حرام آشکارند و در میان آنها، امور مشتهی وجود دارد

۹۷۷- «عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْحَلَالُ بَيْنَ وَالحَرَامُ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شَبَّهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ، كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَثَرُكَ، وَمَنْ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشْكُ فِيهِ مِنَ الْإِثْمِ أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقَعَ مَا اسْتَبَانَ، وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، مَنْ يَزْتَغِ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ»». (بخاری: ۲۰۵۱)

ترجمه: «ثعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «حلال روشن است و حرام نیز روشن است. اما در میان حلال و حرام، امور مشتهی وجود دارد. پس هر کس از گناهان مشتهی دوری جوید، بطریق اولی از گناهان آشکار، دوری خواهد جست. اما کسی که به ارتکاب گناهان مشتهی، جرأت نماید، دیری نمی گذرد که مرتکب گناهان آشکار خواهد شد. گناهان بمثابه حریم ممنوعه الله هستند. هر کس، در محدوده چراگاه کسی، گله اش را بچراند، بیم آن می رود که گوسفندانش وارد حریم او شوند»».

باب (۳): توضیح مشتهیات (امور مشکوک)

۹۷۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ عَتَبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهْدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةَ زَمْعَةَ مَنِيَّ فَأَقْبَضَهُ قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ غَاِمَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنِ زَمْعَةَ فَقَالَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةَ أَبِي وَلَدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي كَانَ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةَ أَبِي وَلَدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ» ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: «اِحْتَجِي مِنْهُ»، لِمَا رَأَى مِنْ شَبَّهِهُ بِعَتَبَةَ، فَمَا رَأَاهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ». (بخاری: ۲۰۵۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: عتبه بن ابی وقاص به برادرش سعد بن ابی وقاص، توصیه نمود که پسر کنیز زمعه را از وی تحویل بگیرد؛ زیرا او فرزند من است. عایشه رضی الله عنها می گوید: سال فتح مکه، سعد آن کودک را گرفت و گفت: این برادر زاده من است. و برادر مرا در مورد نگهداری او سفارش کرده است. عبد بن زمعه برخاست و گفت: این، پسر برادر من است زیرا فرزند پدرم می باشد. زیرا در رختخواب پدرم بدنیا آمده است. سرانجام، برای حل اختلاف، نزد رسول الله ﷺ رفتند. سعد گفت: ای رسول خدا! او برادر زاده من است و برادرم درباره او به من سفارش نموده است. عبد بن زمعه گفت: او برادرم می باشد و پسر کنیز پدرم است که در رختخواب او بدنیا آمده است. رسول الله ﷺ فرمود: «ای عبد بن زمعه! او از آن شما است». سپس، افزود: «بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زنکار، سنگ تعلق می گیرد».

سپس، آنحضرت ﷺ رو به سوده دختر زمعه (همسر خویش) نمود و فرمود: «از او (پسرکنیز زمعه)، حجاب کن». زیرا او شبیه عتبه بود. و سوده نیز تا زمان وفات، او را ندید.»

باب (۴): کسی که وسوسه را از امور مشتبّه نمی‌داند

۹۷۹- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لَا نَدْرِي أَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَمُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَكُلُوهُ»». (بخاری: ۲۰۵۷)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که گروهی از مردم، گفتند: یا رسول الله! بعضی برای ما، گوشت می‌آورند ولی ما نمی‌دانیم که هنگام ذبح کردن، بسم الله گفته‌اند یا خیر؟ (تکلیف ما چیست؟) رسول الله ﷺ فرمود: «بسم الله بگویید و بخورید»».

باب (۵): کسیکه اهمیت نمی‌دهد که مال را از چه راهی بدست می‌آورد

۹۸۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنْ الْحَلَالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ»». (بخاری: ۲۰۵۹)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزگاری فرا خواهد رسید که مردم اهمیت نمی‌دهند که آنچه بدستشان می‌رسد از راه حلال است یا حرام»».

باب (۶): تجارت منسوجات

۹۸۱- «عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَا: كُنَّا تَاجِرَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّرْفِ. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلَا بَأْسَ، وَإِنْ كَانَ نَسَاءً فَلَا يَصْلُحُ»». (بخاری: ۲۰۶۱)

ترجمه: «زید بن ارقم و براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌فرمایند: در زمان رسول الله ﷺ تجارت می‌کردیم. در مورد صرافی (معامله پول با پول)، از رسول الله ﷺ پرسیدیم. فرمود: «اگر معامله، نقدی باشد، مانعی ندارد ولی اگر نسیه باشد، درست نیست»».

باب (۷): بیرون رفتن برای تجارت

۹۸۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ اسْتَأْذَنَ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَكَأَنَّهُ كَانَ مَشْغُولًا فَرَجَعَ أَبُو مُوسَى، فَفَرَعَ عُمَرُ، فَقَالَ: أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ إِذْ نُوَا لَهُ، قِيلَ: قَدْ رَجَعَ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: كُنَّا نُؤْمَرُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: تَأْتِينِي عَلَى ذَلِكَ بِالْبَيْتَةِ،

فَانْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسِ الْأَنْصَارِ، فَسَأَلَهُمْ. فَقَالُوا: لَا يَشْهَدُ لَكَ عَلَى هَذَا إِلَّا أَصْغَرُنَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، فَذَهَبَ بِأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَخْفِيَ هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، يَعْنِي الْخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ. (بخاری: ۲۰۶۲)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که وی اجازه خواست تا نزد عمر ﷺ برود. ظاهراً عمر مشغول کاری بود و به ایشان، اجازه داده نشد. ابوموسی برگشت. وقتی عمر ﷺ فارغ شد، گفت: آیا صدای عبد الله بن قیس (ابوموسی) نبود که من شنیدم؟ به او اجازه دهید تا بیاید. گفتند: برگشته است. عمر ﷺ او را طلبید و (علت برگشتنش را از او جویا شد). ابوموسی گفت: آنحضرت ﷺ به ما چنین امر فرموده است (که اگر اجازه ندادند برگردید). عمر ﷺ گفت: برای این (ادعای خود) گواه بیاور. ابوموسی به مجلس انصار رفت و از آنها (در این مورد)، پرسید. گفتند: کوچکترین فرد ما که ابوسعید است، براین مطلب، گواهی خواهد داد. او (ابوموسی) ابوسعید را نزد عمر ﷺ برد. عمر (با تعجب) فرمود: آیا چنین دستوری از رسول خدا ﷺ بر من پوشیده مانده است؟ و افزود که داد و ستد در بازار مرا از (شنیدن) آن باز داشته است. یعنی تجارت باعث شده بود که کمتر در مجلس رسول خدا ﷺ حاضر بشوم».

باب (۸): کسی که خواهان گشایش روزی، باشد

۹۸۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحْمَهُ»». (بخاری: ۲۰۶۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که می‌خواهد روزی‌اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد»».

باب (۹): خرید کالای نسیه توسط رسول خدا ﷺ

۹۸۴- «عَنْ أَنَسِ ﷺ: أَنَّهُ مَثَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخُبْزِ شَعِيرٍ وَاهَالَةٍ سِنْخَةٍ، وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لِأَهْلِهِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَمَسَى عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ صَاعٌ بَرٌّ وَلَا صَاعٌ حَبٌّ وَإِنَّ عِنْدَهُ لَتِسْعَ نِسْوَةٍ»». (بخاری: ۲۰۶۹)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: مقداری نان جو با کمی روغن بدبو، خدمت رسول الله ﷺ کردم. آنحضرت ﷺ زره‌اش را نزد فردی یهودی به رهن نهاده و از او قدری جو برای توشه عیالش گرفته بود. انس ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرگز یک صاع گندم و یا یک صاع از دیگر حبوبات، تا وقت شب، نزد آل محمد باقی نمانده است. حال آنکه ایشان نه همسر دارد»».

باب (۱۰): خوردن از دست رنج خویش

۹۸۵- «عَنِ الْمِقْدَامِ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عليه السلام، كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخاری: ۲۰۷۲)

ترجمه: «از مقدم رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگز کسی غذایی بهتر از غذای دست رنجش، نخورده است. و همانا داوود علیه السلام؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؛ همیشه از دست رنج خود، غذا می خورد».

باب (۱۱): سهل گیری در خرید و فروش و در طلب حق خویش

۹۸۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى إِذَا اقْتَضَى». (بخاری: ۲۰۷۶)

ترجمه: «از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند بر بنده ای رحم میکند که هنگام خرید و فروش و طلب حق خود، سهل گیر باشد».

باب (۱۲): مهلت دادن به ثروتمند

۹۸۷- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «تَلَقَّيْتُ الْمَلَائِكَةَ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَالُوا: أَعَمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا؟ قَالَ: كُنْتُ أَمُرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظَرُوا وَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُسِيرِ، قَالَ: قَالَ: فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ». (بخاری: ۲۰۷۷)

ترجمه: «از حذیفه رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان، روح یکی از افراد امت های گذشته را استقبال نمودند و از او پرسیدند: آیا کار خیری در زندگی، انجام داده ای؟ گفت: به خادمان خود دستور می دادم که (بدهکاران) تهی دست را مهلت دهند و بر توانگران نیز آسان بگیرند. راوی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند او را (بخاطر این کار)، مورد عفو قرار داد».

باب (۱۳): بیان عیب کالا در تجارت، موجب برکت است

۹۸۸- «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا». أَوْ قَالَ: «حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَّا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». (بخاری: ۲۰۷۹)

ترجمه: «از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده اند، اختیار فسخ معامله را دارند». و افزود که: «اگر آنها راست بگویند و عیب کالا را بیان

کنند، در معامله آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله آنها بی برکت خواهد شد».

باب (۱۴): فروختن خرماى مخلوط

۹۸۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا نُرْزَقُ تَمْرَ الْجُمُعِ، وَهُوَ الْخِلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ وَلَا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ» (بخاری: ۲۰۸۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: «به ما خرماهای مخلوط (که از هر نوع در آن، آمیخته شده بود)، می رسید. ما دو صاع آنها را در مقابل یک صاع (خرمای خوب)، داد و ستد میکردیم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «معامله دوصاع در برابر یک صاع و دو درهم در مقابل یک درهم، درست نیست»».

باب (۱۵): ربا خوار

۹۹۰- «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى عَبْدًا حَجَّامًا فَأَمَرَ بِمَحَاجِمِهِ فَكُسِرَتْ، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَثَمَنِ الدَّمِّ، وَنَهَى عَنِ الْوَأْشِمَةِ، وَالْمَوْشُومَةِ، وَآكِلِ الرِّبَا وَمُؤْكِلِهِ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ» (بخاری: ۲۰۸۶)

ترجمه: «ابوجحیفه رضی اللہ عنہ می گوید: پدرم را دیدم غلامی خرید که شغلش حجامت بود. و دستور داد تا ابزار حجامت او را بشکنند. از پدرم، علت آن را پرسیدم. گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از قیمت فروش سگ، از مزد حجامت، از خال کوبیدن، خوردن ربا و دادن آن، منع فرموده و کسی را که تصویر می کشد، لعنت کرده است».

باب (۱۶): خداوند، ربا را از بین می برد و صدقات را برکت می دهد

۹۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «الْخِلْفُ مُنْفَقَةٌ لِلْسَّلْعَةِ مُمَجِّقَةٌ لِلْبَرَكَةِ» (بخاری: ۲۰۸۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمود: «(سوغند دروغ، باعث (گرمی بازار و) فروش کالا می شود ولی خیر و برکت آن را از بین می برد)».

باب (۱۷): درباره آهنگر و صنعتگر

۹۹۲- «عَنْ حَبَّابٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، قَالَ: لَا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم. فَقُلْتُ: لَا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تَبَعْتُ، قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ وَأُبْعَثَ فَسَأَلُونِي مَالًا وَوَلَدًا، فَأَقْضِيكَ فَتَزَلْتُ: ﴿أَفَرَأَيْتَ

الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾ أَطْلَعَ الْغَيْبَ أَمْ أُتِّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾ [مریم: ۷۸-۷۹]. (بخاری: ۲۰۹۱)

ترجمه: «خواب ﷺ می گوید: در زمان جاهلیت، شغل آهنگری داشتم. عاص بن وائل مبلغی به من بدهکار بود. من وام خود را از او طلب کردم. گفت: تا به محمد، کفر نورزی، وام تو را نخواهم داد. گفتم: اگر خداوند تو را بکشد و دوباره زنده کند، باز هم منکر او نخواهم شد. گفت: به من مهلت بده تا بمیرم و دوباره زنده شو و ثروت و فرزندانم زیاد شوند. آنگاه، وام تو را پرداخت خواهم کرد. سپس، بن آیه نازل شد: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾ أَطْلَعَ الْغَيْبَ أَمْ أُتِّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾ [مریم: ۷۸-۷۹] (آیا دیدی کسی را که آیات و احکام ما را انکار کرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا او از غیب خبر دارد یا از خداوند، چنین تعهدی گرفته است)».

باب (۱۸): درباره خیاط

۹۹۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ خِيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيَطْعَامَ صَنْعَهُ، قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُبْرًا وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَتَبَعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالِي الْقُصْعَةِ قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ». (بخاری: ۲۰۹۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می گوید: خیاطی، رسول الله ﷺ را برای صرف غذایی که تدارک دیده بود، دعوت کرد. من نیز همراه رسول الله ﷺ برای صرف غذا رفتم. مرد خیاط، نان و خورشی که از کدو و گوشت خشک، تهیه شده بود، به محضر رسول الله ﷺ آورد. رسول اکرم ﷺ را دیدم که در گوشه های ظرف غذا، در صدد یافتن کدو بود و از آن، تناول می فرمود. انس ﷺ می گوید: از آن پس، من نیز همواره کدو را می پسندم».

باب (۱۹): خریدن چارپایان و الاغ

۹۹۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلِيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «جَابِرُ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ؟» قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَخَلَّفْتُ، فَزَلَّ يَحْجُنُهُ بِمِحْجَنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبْ» فَرَكِبْتُ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكْفُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَزَوَّجْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا؟» قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «أَفَلَا جَارِيَّةٌ تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ؟» قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأُحِبُّبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ، وَتَمْسُطُهُنَّ، وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ» ثُمَّ قَالَ: «أَتَبِيعُ

جَمَلَكُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُبَيْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ، فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «أَلَا لَآنَ قَدِمْتُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «فَدَعْ جَمَلَكُ، فَادْخُلْ فَصَلِّ رُكْعَتَيْنِ». فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ، فَأَمَرَ بِلَالًا أَنْ يَزِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلَالٌ فَأَرْجَحَ لِي فِي الْمِيزَانِ، فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: «ادْعُ لِي جَابِرًا» قُلْتُ: الْآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ، قَالَ: «خُذْ جَمَلَكُ، وَلَكَ ثَمَنُهُ». (بخاری: ۲۰۹۷)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: در غزوه ای همراه رسول الله ﷺ بودم. شترم خسته شده بود و راه نمی رفت. رسول اکرم ﷺ که از کنارم می گذشت، پرسید: «جابر هستی؟» گفتم: بله. فرمود: «چه خبر است؟» گفتم: شترم خسته شده است و آهسته می رود. بدین جهت از کاروان عقب مانده ام. رسول الله ﷺ از مرکب خود پیاده شد و با عصایی که در دست داشت، شتر مرا راند. سپس، فرمود: «سوار شو». من سوار شدم و مهار شترم را که با سرعت پیش می رفت، به سوی خود می کشیدم تا از رسول خدا ﷺ سبقت نگیرم. رسول الله ﷺ از من پرسید: «ازدواج کرده ای؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «با دختری یا بیوه زنی؟» گفتم: با بیوه ای. آنحضرت ﷺ فرمود: «چرا با دوشیزه ای ازدواج نکردی تا تو با او و او با تو، بازی کند؟» گفتم: یا رسول الله! چند خواهر یتیم داشتم. می خواستم با همسری ازدواج کنم که خواهرانم را سرپرستی کرده، امور آنان را اداره کند و به نظافت آنان پردازد. فرمود: «اکنون، مدینه نزدیک می شود، باید هوشیار و بیدار باشی». بعد، فرمود: «شترت را نمی فروشی؟» عرض کردم: بلی، یا رسول الله! آنحضرت ﷺ شترم را در برابر یک اوقیه نقره، خرید. سپس، قبل از من، وارد مدینه شد. و من صبح روز بعد، وارد مدینه شدم. وقتی به درب مسجد رسیدم، رسول الله ﷺ را در آنجا دیدم. فرمود: «اکنون، وارد مدینه شدی؟» گفتم: بلی. فرمود: «شترت را بگذار و داخل مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان». وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم. رسول الله ﷺ به بلال رضی اللہ عنہ دستور داد تا یک اوقیه نقره، برای من وزن کند. او نیز یک اوقیه نقره، برایم وزن کرد و چیزی بر آن افزود. من به راه افتادم و رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «جابر را صدا کنید و نزد من بیاورید». من فکر کردم الآن، رسول الله ﷺ شترم را به من، برمی گرداند (و معامله را فسخ می نماید). چیزی برای من ناراحت کننده تر از این نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «شترت را بگیر و قیمتش نیز از آن تو باشد».

باب (۲۰): خریدن شتران بیمار

۹۹۵- «عن عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما: أَنَّهُ اشْتَرَى إِبِلًا هَيْمًا مِنْ رَجُلٍ، وَلَهُ فِيهَا شَرِيكٌ، فَجَاءَ شَرِيكُهُ إِلَى ابْنِ عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ شَرِيكِي بَاعَكَ إِبِلًا هَيْمًا وَلَمْ يَعْرِفْكَ. قَالَ فَاسْتَفْهَمَهَا، قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبَ يَسْتَأْذِنُهَا، فَقَالَ: دَعَهَا، رَضِينَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى».

(بخاری: ۲۰۹۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شتران بیماری را از شخصی که شریکی داشت، خریدم. شریک آن شخص، نزد من آمد و گفت: شریکم تو را نشناخته و شتران بیماری را به تو فروخته است. گفتم: آنها را در پیش گیر و برو. هنگامیکه رفت تا شترانش را ببرد، گفتم: آنها را بگذار، به داوری رسول الله صلی الله علیه و آله راضی هستم که فرمود: «بیماری، منتقل نمی شود». (یعنی بیماری آنها به سایر شترها، سرایت نمی کند).

باب (۲۱): درباره حجام

۹۹۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: حَجَّمَ أَبُو طَيْبَةَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُخَفِّفُوا مِنْ خَرَاجِهِ». (بخاری: ۲۱۰۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: ابوطیبه (جهت مداوا) رسول الله صلی الله علیه و آله را حجامت کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا یک صاع خرما به وی بدهند و به مأموران جمع آوری مالیات، امر فرمود که برای وی تخفیف قایل شوند».

۹۹۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: احْتَجَّمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَأَعْطَى الَّذِي حَجَّمَهُ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ». (بخاری: ۲۱۰۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله حجامت کرد و اجرت حجام را پرداخت نمود. اگر مزد حجامت حرام می بود، رسول الله صلی الله علیه و آله آن را نمی پرداخت».

باب (۲۲): داد و ستد چیزی که پوشیدن آن برای مردان و زنان است

۹۹۸- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنها: أَنَّهَا اشْتَرَتْ ثُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله؟ مَادَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا بَالُ هَذِهِ الثُّمْرُقَةِ؟» قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ، فَيَقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» وَقَالَ: «إِنَّ النَّبِيَّ الَّذِي فِيهِ الصُّورُ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ». (بخاری: ۲۱۰۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: متکایی (پشتی) خریدم که دارای تصویر بود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را دید، کنار در، توقف کرد و وارد خانه نشد. آثار ناراحتی را در چهره اش دیدم. گفتم: ای رسول خدا! به پیشگاه خدا و رسولش توبه میکنم. چه خطایی مرتکب شده ام؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این متکا چیست؟» عرض کردم: یا رسول الله! آن را برای شما خریده ام تا روی آن بنشینید و بر آن تکیه زنید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«روز قیامت، ترسیم کنندگان این تصاویر عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته می‌شود: آنچه را که آفریده‌اید، زنده کنید». و افزود: «هر خانه‌ای که در آن، تصویر باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد».

باب (۲۳): کسی که چیزی بخرد و بلافاصله آن را هبه کند

۹۹۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي، فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ: «بِعْنِيهِ» قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «بِعْنِيهِ». فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ»». (بخاری: ۲۱۱۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودم. و بر شتری جوان و سرکش که از پدرم بود، سوار بودم. گاهی از کنترل من خارج می‌شد و از کاروان، جلو می‌افتاد. عمر رضی الله عنه آن را متوقف می‌کرد و به عقب می‌راند. ولی دوباره، جلو می‌افتاد. عمر رضی الله عنه او را تنبیه می‌کرد و برمی‌گرداند. رسول خدا ﷺ به عمر رضی الله عنه گفت: «او را به من بفروش». عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! از آن شما باشد. رسول الله ﷺ فرمود: «آن را به من بفروش». عمر رضی الله عنه آن را به رسول خدا ﷺ فروخت. سپس، رسول الله ﷺ خطاب به عبدالله بن عمر رضی الله عنه فرمود: «ای عبد الله! او مال تو باشد و هر چه می‌خواهی، با او بکن».

باب (۲۴): فریب کاری در معاملات، ناپسند است

۱۰۰۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ يُخَدِّعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ: لَا خِلَابَةَ»». (بخاری: ۲۱۱۷)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از اینکه در معاملات، او را فریب می‌دهند، سخن گفت. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه معامله می‌کنی، بگو: به شرط اینکه فریبی در کار نباشد».

باب (۲۵): آنچه درباره بازارها آمده است

۱۰۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَغْرُو جَيْشُ الْكَعْبَةِ، فَإِذَا كَانُوا بَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ يُخَسِّفُ بِأَوْلِهِمْ وَآخِرِهِمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخَسِّفُ بِأَوْلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَأُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخَسِّفُ بِأَوْلِهِمْ وَآخِرِهِمْ ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَاتِهِمْ»». (بخاری: ۲۱۱۸)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لشکری به قصد حمله به کعبه، حرکت خواهد کرد. و هنگامی که به سرزمین بیداء می‌رسند، همه آنان در زمین فرو خواهند رفت». عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پرسیدم: یا رسول الله! چگونه همه آنان را زمین می‌بلعد، حال آنکه میان آنان افراد بازاری (غیر جنگجو) و کسانی که نیت جنگ ندارند، وجود دارد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین، همه را خواهد بلعد. اما روز قیامت، هرکس، مطابق نیت خویش، حشر خواهد شد».

۱۰۰۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي السُّوقِ، فَقَالَ: رَجُلٌ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْنَوْا بِكُنْيَتِي» (بخاری: ۲۱۲۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در بازار بود. شخصی صدا زد و گفت: یا ابا القاسم! رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی او نگاه کرد. آن شخص، گفت: منظورم فلانی بود نه شما. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم مرا بر خود بگذارید ولی کنیه‌ام را برای خود، بکار نبرید».

۱۰۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي طَائِفَةِ النَّهَارِ، لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أَكَلَّمُهُ، حَتَّى أَتَى سَوْقَ بَنِي قَيْنِقَاعَ، فَجَلَسَ بِفِنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَتَمَّ لُكْعُ أَثَمِّ لُكْعٍ؟ فَحَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تُلْبِسُهُ سَحَابًا أَوْ تُغَسِّلُهُ، فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ» (بخاری: ۲۱۲۲)

ترجمه: «ابوهریره دوسی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بخشی از روز، به طرف بازار رفت. (در مسیر راه) نه ایشان با من سخن گفت و نه من با ایشان. تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانه فاطمه زهرا رضی الله عنها نشست و فرمود: «کوچولو اینجا است؟ کوچولو اینجا است؟» (هدفش حسن و حسین رضی الله عنهما بود). فاطمه رضی الله عنها در فرستادن طفل، اندکی تاخیر کرد. راوی می‌گوید: خیال کردم گردن بندی به گردنش می‌آویزد یا او را می‌شوید. سپس، کودک، دوان دوان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد. آنحضرت صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: «پروردگارا! این را دوست بدار و هر کس که او را دوست بدارد تو نیز او را دوست بدار».

۱۰۰۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مِنَ الرُّكْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَيَبْعَتُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ حَيْثُ اشْتَرَوْهُ، حَتَّى يَنْقُلُوهُ حَيْثُ يُبَاعُ الطَّعَامُ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يُبَاعَ الطَّعَامُ إِذَا اشْتَرَاهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ» (بخاری: ۲۱۲۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: برخی از مردم، در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله خوراکیها را در بین راه از فروشندگان آنها می‌خریدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی را نزد آنان فرستاد تا آنها را از فروش آن

مواد، قبل از رسیدن به بازار، منع کند. عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروختن مواد غذایی قبل از اینکه قبض شود (بدست خریدار برسد)، منع کرده است».

باب (۲۶): کراهیت براه انداختن جار و جنجال در بازار

۱۰۰۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي التَّوَرَةِ، قَالَ: أَجَلٌ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوَرَةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحَرًّا لِلْأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمَّيْتُكَ: الْمُتَوَكَّلَ، لَيْسَ بِقَطٍّ، وَلَا غَلِظٌ، وَلَا سَخَابٍ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَغْفُو وَيَغْفِرُ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعُوجَاءَ، بِأَنْ يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيَفْتَحَ بِهَا أَعْيُنًا عُمِيًّا، وَأَذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا». (بخاری: ۲۱۲۵)

ترجمه: «از عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه پرسیدند که سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تورات، چگونه بیان شده است؟ گفت: بخدا سوگند، بعضی از صفات رسول الله صلی الله علیه و آله در تورات، عیناً مانند صفات ایشان در قرآن، بیان شده است. چنانچه تورات می گوید: ای نبی! ما تو را بعنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افراد اُمی قرار داده ایم. تو بنده و رسول من هستی. تو را متوکل نام نهاده ام. (و می افزاید که آن پیامبر) بدخو و سنگدل نیست و در بازارها سرو صدا به راه نمی اندازد. بدی را با بدی، جواب نمی دهد. بلکه می بخشد و از آن، در میگذرد. و خداوند او را نمی میراند تا زمانی که ملت گمراه را بوسیله او، هدایت نکند و آنها (کلمه توحید یعنی) لا اله الا الله نگویند و بوسیله آن، چشمهای کور، گوشهای کر و قلبهای مهر زده را باز ننماید».

باب (۲۷): وزن و یا پیمانہ کردن کالا بر عهده فروشنده است

۱۰۰۶- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: قَالَ: ثَوَّبَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ حَرَامٍ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَاسْتَعَنْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَلَى غَرَمَائِهِ أَنْ يَضَعُوا مِنْ دَيْنِهِ، فَطَلَبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَذْهَبْ فَصَنِّفْ تَمْرَكَ أَصْنَافًا، الْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ، وَعَدَقَ زَيْدٌ عَلَى حِدَةٍ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ» فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَجَاءَ فَجَلَسَ عَلَى أَعْلَاهُ أَوْ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ قَالَ: «كُلْ لِلْقَوْمِ فَكَلْتُهُمْ حَتَّى أَوْفَيْتُهُمُ الَّذِي لَهُمْ، وَبَقِيَ تَمْرِي كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ». (بخاری: ۲۱۲۷)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: عبد الله بن عمرو بن حرام در حالی که بدهکار بود، از دنیا رفت. از رسول الله صلی الله علیه و آله تقاضا کردم که از طلبکارانش بخواهد تا مقداری از طلب خود را کم کنند. رسول الله صلی الله علیه و آله

سفارش کرد، اما آنها نپذیرفتند. آنحضرت ﷺ به من گفت: «برو و خرماهای خود را از هم جدا کن. یعنی هر یک از عجوه و عذق زید (انواع خرما) را از یکدیگر جدا ساز. آنگاه، مرا خبر کن». من نیز اطاعت امر کردم. سپس، کسی را نزد رسول الله ﷺ فرستادم. آنحضرت ﷺ آمد و بالا یا وسط خرماها نشست و فرمود: «وزن کن و به طلبکاران، بده». من نیز خرماها را وزن کردم و بدهی هر یک را بطور کامل، پرداخت نمودم. و خرماهایم باقی ماند بطوری که گویا چیزی از آنها کم نشده بود».

باب (۲۸): آنچه که وزن و پیمانه‌اش مستحب است

۱۰۰۷- «عَنِ الْمُقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَيْلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارَكْ لَكُمْ»». (بخاری: ۲۱۲۸)

ترجمه: «مقدام بن معدی کرب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مواد خوراکی خود را هنگام داد و ستد، وزن کنید تا در آن، برای شما برکت حاصل شود».

اب (۲۹): برکت صاع و مد (واحد وزن) پیامبر ﷺ

۱۰۰۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَحَرَّمَتْ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ وَدَعَوْتُ لَهَا فِي مُدَّهَا وَصَاعِهَا، مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ ﷺ لِمَكَّةَ»». (بخاری: ۲۱۲۹)

ترجمه: «عبد الله بن زید ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابراهیم علیهِ السلام مکه را حرم قرار داد و برای آن دعا کرد. من نیز همان گونه که ابراهیم علیهِ السلام مکه را حرم قرار داد، مدینه را حرم قرار دادم و برای مد و صاع (پیمانه وزن) مدینه دعا کردم همانطور که ابراهیم برای مکه، دعای برکت نمود».

باب (۳۰): آنچه درباره فروش و احتکار مواد خوراکی آمده است

۱۰۰۹- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مُجَازَفَةً، يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعُوهُ حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ»». (بخاری: ۲۱۳۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در زمان رسول خدا ﷺ کسانی که بدون وزن و از روی تخمین، مواد خوراکی را می‌خریدند و قبل از قبض (در اختیار گرفتن)، آنرا به دیگران می‌فروختند، تنبیه می‌شدند».

۱۰۱۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ طَعَامًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ، قِيلَ لَا بِنِ عَبَّاسٍ: كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: ذَاكَ دَرَاهِمُ بِدَرَاهِمٍ وَالطَّعَامُ مُرْجَأٌ»». (بخاری: ۲۱۳۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را از فروختن مواد خوراکی، قبل از اینکه آن را قبض کنند (تحویل بگیرند)، منع فرمود. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: یعنی چگونه؟ فرمود: بدین معنی که پول در مقابل پول، پرداخت شود ولی تحویل مواد خوراکی به تأخیر بیافتد. (یعنی مثلاً گندم را قبل از اینکه از فروشنده تحویل بگیرد، بفروشد)».

۱۰۱۱- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: يُخْبِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رَبًّا، إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ»». (بخاری: ۲۱۳۴)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «فروختن طلا در مقابل طلا، و گندم در مقابل گندم، و خرما در مقابل خرما، و جو در مقابل جو، ربا است مگر اینکه دست به دست باشد»».

باب (۳۱): مسلمان نباید معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود، معامله کند مگر اینکه او اجازه دهد یا صرف نظر کند

۱۰۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلَا تَنَاجَشُوا وَلَا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلَا يَخْطُبُ عَلَى خُطْبَةِ أَخِيهِ، وَلَا تَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لَتَكْفًا مَا فِي إِنْثَائِهَا»». (بخاری: ۲۱۴۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه فرد شهر نشین، (بعنوان دلال) کالای فرد روستایی را بفروش رساند، منع کرده است. و نیز فرمود که وارد معامله کسی، به قصد افزایش قیمت، نشوید. و همچنین شخص، معامله برادر مسلمانش را بخاطر خود، بهم نزنند. و هیچ کس به خواستگاری کسی که برادر مسلمانش از او خواستگاری کرده، نرود. و هیچ زنی متقاضی طلاق خواهر مسلمانش، به نفع خود نگردد».

باب (۳۲): فروش مزایده

۱۰۱۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ فَاحْتَاجَ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي؟» فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِكَذَا وَكَذَا فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ»». (بخاری: ۲۱۴۱)

ترجمه: «از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که شخصی، غلامش را مُدبّر نمود. (یعنی گفت: پس از مرگ من، تو آزادی). ولی بعداً محتاج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرد که چه کسی این غلام را می‌خرد؟ نعیم بن عبد الله آنرا در مقابل مبلغی، خریداری نمود. و آنحضرت صلی الله علیه و آله قیمتش را به مالکش، تحویل داد».

باب (۳۳): معاملهٔ فریبکارانه و فروش حیوان در شکم مادرش

۱۰۱۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبْلِ الْحَبْلَةِ، وَكَانَ بَيْعًا يَتَّبَاعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجُرُورَ إِلَى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتِي فِي بَطْنِهَا». (بخاری: ۲۱۴۳)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ از بیع حبل الحبله که در زمان جاهلیت رواج داشت، منع فرمود. و آن، چنین بود که شخصی، شتر ماده‌ای را می‌خرد و شرط می‌گذاشت که هرگاه شتر، بچه‌ای بزاید و بعد، آن بچه شتر، بزرگ شود و بچه‌ای بزاید، آنگاه، قیمت آنرا بپردازد».

باب (۳۴): منع کردن فروشنده از اینکه شیر شتر یا گاو یا گوسفند را در پستان‌هایشان ذخیره کند

۱۰۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا تُصَرُّوا الْإِبِلَ وَالْغَنَمَ، فَمَنْ ابْتَاعَهَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ يَحْزِرُ النَّظْرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِيَهَا، إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعٍ تَمْرٍ». (بخاری: ۲۱۴۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شیر شتر و گوسفند را (بقصد فریب دادن مشتری) در پستان‌شان ذخیره نکنید. و هر کس چنین حیوانی را خرید و دوشید، بعد از آن، مختار است که آنرا بپذیرد یا به صاحبش برگرداند و یک صاع خرما (در مقابل شیری که دوشیده است) به او بدهد».

باب (۳۵): فروختن غلام زناکار

۱۰۱۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا زَنَتِ الْأَمَةُ فَتَبَيَّنَ زَنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُتْرَبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَلْيَبْعْهَا وَلَوْ بِحَبْلِ مِنْ شَعْرِ». (بخاری: ۲۱۵۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، کنیز کسی زنا کند و کارش ثابت شود او را شلاق بزند و به سرزنش اکتفا نکند. بار دوم اگر زنا کرد، باز هم او را شلاق بزند و به سرزنش، بسنده نکند. و اگر بار سوم مرتکب زنا شد، او را بفروشد، اگر چه در برابر یک ریسمان بافته شده از مو باشد».

باب (۳۶): آیا شهرنشین کالای بادیه نشین را بدون اجر بفروشد؟ و به وی (در این مورد) کمک کند و یا نصیحت نماید؟

۱۰۱۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَلْقُوا الرُّكْبَانَ وَلَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ الرَّائِي لَابْنِ عَبَّاسٍ: مَا قَوْلُهُ: «لَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ سِمَسَارًا». (بخاری: ۲۱۵۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای خرید کالا به استقبال کاروان نروید. و شهرنشین، کالای بادیه نشین را برای او نفروشد». از ابن عباس رضی الله عنه پرسیدند: منظور رسول اکرم ﷺ از اینکه فرمود: «شهرنشین برای بادیه نشین، کالا نفروشد»، چیست؟ گفت: یعنی برای او دلالی نکند».

باب (۳۷): نهی از رفتن به پیشباز کاروان تجاری

۱۰۱۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا تَلْقُوا السَّلَعَ حَتَّى يُهْبِطَ بِهَا إِلَى السُّوقِ»». (بخاری: ۲۱۶۵)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «بر معامله برادر مسلمانان، معامله نکنید. و به پیشباز (خرید) کالا قبل از اینکه وارد بازار شود، نروید»».

باب (۳۸): فروش کشمش در مقابل کشمش و مواد خوراکی در مقابل مواد خوراکی

۱۰۱۹- «وَعنه رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُرَابَنَةِ، وَالْمُرَابَنَةُ بَيْعُ الثَّمَرِ بِالثَّمَرِ كَيْلًا وَبَيْعُ الزَّبِيبِ بِالْكَرْمِ كَيْلًا». (بخاری: ۲۱۷۱)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ از بیع مزانه، منع کرد. یعنی خرماى تازه در عوض خرماى خشک، یا کشمش در مقابل انگور تازه، با کیل، معامله شود. (زیرا در این نوع معامله، احتمال ربا وجود دارد)».

باب (۳۹): فروش جو در مقابل جو

۱۰۲۰- «عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ التَّمَسَّ صَرَفًا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَدَعَانِي طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ فَتَرَاوَضْنَا حَتَّى اصْطَرَفَ مِنِّي فَأَخَذَ الذَّهَبَ يُقْلِبُهَا فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: حَتَّى يَأْتِيَ خَازِنِي مِنَ الْعَابَةِ وَعُمَرُ يَسْمَعُ ذَلِكَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تَفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ» وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۲۱۷۴)

ترجمه: «مالک بن اوس رضی الله عنه می گوید: نیاز پیدا کردم که صد دینار را معاوضه کنم. طلحه بن عبیدالله مرا طلبید و هر دو، درباره این معامله به گفتگو نشستیم. و قرار بر این شد که من معامله را با وی انجام دهم. طلحه بن عبیدالله دینارها را در دست گرفته و آنها را زیر رو می کرد. سپس، گفت: تا آمدن حسابدار من از جنگل، باید صبرکنی. عمر رضی الله عنه که گفتگوی ما را می شنید، به من گفت: تو را بخدا سوگند، تا قیمت طلاها را نگرفته ای، از او جدا نشو. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «طلا در برابر طلا، ربا است مگر اینکه نقدی باشد». بقیه این حدیث، قبلاً بیان گردید».

باب (۴۰): فروختن طلا به طلا

۱۰۲۱- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَيَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْتُمْ»». (بخاری: ۲۱۷۵)

ترجمه: «از ابو بکره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «طلا را در برابر طلا، و نقره را در برابر نقره، بطور مساوی بفروشید. البته طلا را در برابر نقره، و نقره را در برابر طلا، هر طور که دوست دارید، معامله کنید»».

باب (۴۱): فروش نقره در مقابل نقره

۱۰۲۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشَفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشَفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ»». (بخاری: ۲۱۷۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «طلا را در مقابل طلا، جز اینکه برابر باشند و هیچ یک در برابر دیگری، زیاد نباشد، نفروشید. و نقره را در مقابل نقره نفروشید جز اینکه برابر باشند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهید. و نسیه آنها را به نقد، نفروشید»».

باب (۴۲): فروش دینار به دینار بطور نسیه

۱۰۲۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمُ بِالدِّرْهَمِ، فَقِيلَ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَا يَقُولُهُ، فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَوْ وَجَدْتُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: كُلُّ ذَلِكَ لَا أَقُولُ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنِّي وَلَكِنِّي أَخْبَرَنِي أَسَامَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا رِبَا إِلَّا فِي النَّسِيئَةِ»». (بخاری: ۲۱۷۸-۲۱۷۹)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: دینار را در برابر دینار، و درهم را در برابر درهم، معامله کنید. گفتند: عبد الله بن عباس رضی الله عنه چنین نمی گوید. ابوسعید رضی الله عنه گفت: از ابن عباس سؤال کردم که این سخن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای یا آنرا در کتاب خدا، پیدا کرده ای؟ گفت: نه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ام و نه در کتاب خدا دیده ام. شما سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را از من بهتر می دانید. اما اُسامه رضی الله عنه برایم روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «رَبَا، جَزْءٌ فِي نَسِيهِ، وَجُودٌ لَدُنْهُ».

باب (۴۳): فروش نسیه نقره در مقابل طلا به نسیه

۱۰۲۴- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضی الله عنه أَنَّهُمَا سُئِلَا عَنِ الصَّرْفِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلَاهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا». (بخاری: ۲۱۸۱)

ترجمه: «از براء بن عازب و زید بن ارقم رضی الله عنه درباره صرف (معامله طلا و نقره)، پرسیدند. هر کدام به دیگری اشاره می کرد و می گفت: ایشان، بهتر از من می داند. آنگاه، هر دوی آنها گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروختن طلا در مقابل نقره، بصورت نسیه، منع کرده است».

باب (۴۴): بیع مزابنه

۱۰۲۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَبِيعُوا الثَّمَرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاَحُهُ وَلَا تَبِيعُوا الثَّمَرَ بِالثَّمَرِ». أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَخَّصَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْعَرِيَّةِ بِالرُّطْبِ أَوْ بِالثَّمَرِ، وَلَمْ يُرَخَّصْ فِي غَيْرِهِ». (بخاری: ۲۱۸۳ - ۲۱۸۴)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «میوه ها را تا پخته نشده اند، نفروشید. و خرماى تازه بالای درخت را در برابر خرماى کهنه، معامله نکنید». راوی می گوید: زید بن ثابت از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از آن، فقط معامله عریه (خرماى تازه بالای درخت در برابر خرماى کهنه) را جایز قرار داد».

۱۰۲۶- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ وَلَا يُبَاعَ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا بِالْذِّينَارِ وَالْدَّرْهَمِ إِلَّا الْعَرَايَا». (بخاری: ۲۱۸۹)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از فروش میوه تا زمانی که پخته نشده است، منع فرمود. و همچنین از فروش آن، بجز در مقابل درهم و دینار، منع کرد. مگر معامله عریه، که آنرا جایز قرار داد». (و شرح آن، در حدیث بالا گذشت).

باب (۴۵): فروش میوه روی درخت در مقابل طلا و نقره

۱۰۲۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ». (بخاری: ۲۱۹۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله بیع عریه را در پنج وسق (واحد وزن) یا در کمتر از آن، جایز قرار داد».

باب (۴۶): فروختن میوه قبل از اینکه قابل استفاده شوند

۱۰۲۸- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّاسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَتَبَايَعُونَ الشَّمَارَ فَإِذَا جَدَّ النَّاسُ وَحَصَرَ تَقَاضِيهِمْ، قَالَ: الْمُبْتَاعُ إِنَّهُ أَصَابَ الشَّمَرَ الدُّمَانَ، أَصَابَهُ مَرَضٌ أَصَابَهُ قُشَامٌ، عَاهَاتٌ يَحْتَجُّونَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا كَثُرَتْ عِنْدَهُ الْخُصُومَةُ فِي ذَلِكَ: «فِيمَا لَا فَلَا تَتَبَايَعُوا حَتَّى يَبْدُوَ صَلاَحُ الشَّمْرِ» كَالْمَشُورَةِ يُشِيرُ بِهَا لِكَثْرَةِ خُصُومَتِهِمْ». (بخاری: ۲۱۹۳)

ترجمه: «زید بن ثابت رضی الله عنه می گوید: مردم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله میوه ها را معامله می کردند و وقتی که زمان چیدن آنها فرا می رسید و مشتری برای جمع آوری محصول، می آمد، می گفت: این میوه ها، دچار آفات دمان، مراض و قشام شده اند؛ اینها آفاتی بودند که مردم آنها را بهانه قرار می دادند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دید مردم برای حل اینگونه اختلافات، زیاد به او مراجعه می کنند، فرمود: «حال که چنین است تا زمانی که میوه ها پخته نشده اند، معامله نکنید». راوی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر کثرت اختلافات شان، این نظر مشورتی را ارائه فرمودند».

۱۰۲۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ تُبَاعَ الشَّمَرَةُ حَتَّى تُشَقَّحَ، فَقِيلَ: وَمَا تُشَقَّقُ؟ قَالَ: تَحْمَارٌ وَتَصْفَارٌ وَيُؤْكَلُ مِنْهَا». (بخاری: ۲۱۹۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن میوه قبل از تشقیح، منع کرد. پرسیدند: تشقیح چیست؟ فرمود: «یعنی اینکه میوه، سرخ و زرد شود و قابل خوردن، گردد».

باب (۴۷): اگر میوه را قبل از رسیدن، بفروشد و سپس، آن میوه، دچار آفت شود

۱۰۳۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنْ بَيْعِ الشَّمَارِ حَتَّى تُزْهِيَ فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِي؟ قَالَ: حَتَّى تَحْمَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الشَّمَرَةَ بِمَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ؟». (بخاری: ۲۱۹۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از فروختن میوه‌ها تا زمانی که پخته نشده‌اند، منع کرد. پرسیدند: چقدر؟ فرمود: تا سرخ شوند. همچنین، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر خداوند، میوه‌ها را منع کند، (یعنی اگر فصل خوب نشود و محصولی ببار نیاید) آنگاه، شما به چه دلیلی و در برابر چه چیزی، مال برادران را می‌خورید؟».

باب (۴۸): بیع خرماي خوب در برابر خرماي خراب

۱۰۳۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى خَيْبَرٍ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيْبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَكُلْ تَمْرَ خَيْبَرَ هَكَذَا؟» قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلَاثَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَفْعَلْ، بَيْعُ الْجَمْعِ بِالذَّرَاهِمِ ثُمَّ ابْتَغِ بِالذَّرَاهِمِ جَنِيْبًا»». (بخاری: ۲۲۰۲)

ترجمه: «از ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی را بر خیبر گماشت. او قدری خرماي مرغوب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورد. آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا تمام خرماهای خیبر، اینگونه مرغوب‌اند؟» او گفت: خیر. بخدا سوگند، ای رسول خدا! چنین نیست. ما یک صاع از این خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهای دیگر، می‌خریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نکنید؛ خرماي مخلوط، بفروشید و از پول آن، خرماي مرغوب بخرید».

باب (۴۹): فروختن میوه کال (نرسیده)

۱۰۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْمُحَاقَلَةِ وَالْمُخَاصَرَةِ وَالْمَلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ وَالْمُرَابَّةِ»». (بخاری: ۲۲۰۷)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله از معاملات زیر منع کرد:

- ۱- محالقه (فروش حبوبات در خوشه)
- ۲- مخاضره (فروش میوه نارس)
- ۳- ملامسه (نوعی داد و ستد که در زمان جاهلیت رواج داشت مثلاً فروشنده می‌گفت به هر کدام از این گوسفندها که دستت رسید و آن را گرفتی، به فلان قیمت مال تو)
- ۴- منابذه (پرتاب مال و سلب اختیار از طرف مقابل)
- ۵- مزابنه (فروش خرماي روی درخت در برابر خرماي چیده شده بطور تخمین)

باب (۵۰): معتبر قرار دادن عرف وعادات هر شهر در خرید، فروش، اجاره، وزن و پیمانه

۱۰۳۳- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: قَالَتْ هُنْدٌ أُمُّ مُعَاوِيَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ أَخْذَ مِنْ مَالِهِ سِرًّا؟ قَالَ: «خُذِي أَنْتِ وَبَنُوكِ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ»». (بخاری: ۲۲۱۱)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که هند؛ مادر معاویه رضی الله عنه؛ به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: شوهرم؛ ابوسفیان؛ مرد بخیلی است؛ اشکال دارد که من بدون اجازه، از مالش، چیزی بردارم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «طبق عرف و به اندازه نیاز خود و فرزندان، بردار».

باب (۵۱): فروختن کالا توسط شریک از طرف شریک دیگر

۱۰۳۴- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَالٍ لَمْ يُقَسِّمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَصَرَّفَتِ الطَّرِيقَ فَلَا شُفْعَةَ». (بخاری: ۲۲۱۳)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله شفعه را در مالی مشروع قرار داد که هنوز تقسیم نشده است، ولی پس از اینکه مال تقسیم شد و حد و مرز هر یک، تعیین گردید، دیگر کسی حق ادعای شفعه، ندارد».

باب (۵۲): خریدن برده از کافر حربی سپس، بخشیدن و آزاد کردن او

۱۰۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ رضی الله عنه بِسَارَةٍ فَدَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَّارَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَ: لَا تُكَذِّبِي حَدِيثِي فَإِنِّي أَخْبَرْتُهُمْ أَنَّكَ أُخْتِي، وَاللَّهِ إِنْ عَلَى الْأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَعَيْرُكَ، فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَامَ إِلَيْهَا فَقَامَتْ تَوْضًا وَتُصَلِّي، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلَّا عَلَى زَوْجِي فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ، فَعُطِّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ - قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ يُقَالُ هِيَ قَتَلْتُهُ - فَأَرْسَلَ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوْضًا تُصَلِّي وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلَّا عَلَى زَوْجِي فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ هَذَا الْكَافِرَ، فَعُطِّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ فَيُقَالُ: هِيَ قَتَلْتُهُ فَأَرْسَلَ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَرْسَلْتُمْ إِلَيَّ إِلَّا شَيْطَانًا أَرْجِعُوهَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَعْطُوهَا أَجَرَ فَرَجَعَتْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ رضی الله عنه فَقَالَتْ أَشَعَرْتُ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ وَأَخَذَ وَلِيدَةً». (بخاری: ۲۲۱۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ابراهیم با همسرش؛ سارا؛ هجرت کرد و وارد شهری شد که پادشاه ستمگری در آنجا، حکومت می کرد. به پادشاه گفتند که ابراهیم، با زنی بسیار زیبا، وارد شهر شده است. پادشاه، کسی را نزد ابراهیم فرستاد و از او پرسید: این زن که همراه تو است، چه

کسی است؟ ابراهیم گفت: خواهر من است. سپس، به سوی سارا برگشت و گفت: سخن مرا تکذیب نکن زیرا من تو را به آنها خواهر خود معرفی کرده‌ام. بخدا سوگند که روی زمین، مؤمنی بجز من و تو وجود ندارد. سپس، او را نزد پادشاه فرستاد. پادشاه برخاست تا به سارا نزدیک شود. سارا نیز برخاست و وضو گرفت و نماز خواند و چنین گفت: پروردگارا! اگر من به تو و پیامبرت ایمان آورده‌ام و شرمگاهم را جز برای شوهرم، حفاظت کرده‌ام، پس این کافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه (که قصد سارا را کرده بود) خرخر کرد و به زمین افتاد و پایش را حرکت می‌داد. - راوی می‌گوید: در اینجا، سارا گفت: پروردگارا! اگر او بمیرد، مرگش را به من نسبت می‌دهند. - سپس آن حالت، برطرف گردید. پادشاه، دوباره قصد او نمود. سارا بار دیگر وضو گرفت، نماز خواند و دعا کرد و گفت: پروردگارا! اگر من به شما و رسالت ایمان آورده‌ام و شرمگاهم را جز برای شوهرم، حفاظت کرده‌ام، این کافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه، دوباره گرفتار حالت قبلی شد».

- راوی می‌گوید: سارا این بار نیز فرمود: پروردگارا! اگر او بمیرد، مردم مرا متهم به قتل او خواهند کرد. - بار دیگر، پادشاه سالم شد. این جریان، دو یا سه بار، اتفاق افتاد. آنگاه، پادشاه گفت: بخدا سوگند! شما شیطانی را نزد من آورده‌اید. او را نزد ابراهیم برگردانید و هاجر را (که کنیزش بود) به سارا بدهید. سارا نزد ابراهیم برگشت و گفت: دیدی که خداوند، آن کافر را ذلیل کرد و علاوه بر آن، کنیزی به ما عنایت فرمود!».

باب (۵۳): کشتن خوک

۱۰۳۶- «وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشَكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسِطًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِزِيرَ، وَيَضَعَ الْحِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ»». (بخاری: ۲۲۲۲)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد. او حاکم عادل خواهد بود، صلیب را خواهد شکست و خوک را از بین خواهد برد و بر کفار، مالیات وضع خواهد نمود و (در زمان ایشان) ثروت و دارایی بحدی زیاد می‌شود که کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد»».

باب (۵۴): فروختن تصویر موجودات بی جان

۱۰۳۷- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدَيَّ وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا أُحَدِّثُكَ إِلَّا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفَخَ فِيهَا

الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا» فَرَبَا الرَّجُلُ رُبُوَّةً شَدِيدَةً وَاصْفَرَ وَجْهُهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّ أُبَيَّتَ إِلَّا أَنْ تَصْنَعَ فَعَلَيْكَ بِهِذَا الشَّجَرِ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ». (بخاری: ۲۲۲۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: ای ابوعباس! من با دسترنج خود، زندگی می‌کنم. یعنی: این تصاویر را ترسیم نموده و می‌فروشم. ابن عباس گفت: آنچه را که در این باره از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیده‌ام، برای شما بیان خواهم کرد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، تصویری بسازد، تا زمانی که در آن، روح ندمد، خداوند او را عذاب خواهد داد. و هرگز روح دمیدن، از او ساخته نیست». آن شخص، آه عمیقی کشید و رنگ از رویش پرید. ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت: وای بر تو! اگر چاره‌ای جز این کار، نداری، پس تصویر درخت و موجودات بی‌جان را ترسیم کن».

باب (۵۵): گناه فروختن انسانهای آزاد

۱۰۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ»». (بخاری: ۲۲۲۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «خداوند می‌فرماید: سه نفراند که من روز قیامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: کسی که به اسم من، پیمان ببندد، سپس، آنرا نقض کند. دوم: کسی که شخص آزادی را بفروشد و قیمتش را بخورد. سوم: کسی که از شخصی کار بگیرد و مزدش را ندهد»».

باب (۵۶): فروختن حیوان مرده و بت

۱۰۳۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالْأَصْنَامِ» فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ؟ فَاتَّهَى يُطْلَى بِهَا السُّفْنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبَحُ بِهَا النَّاسُ، فَقَالَ: «لَا، هُوَ حَرَامٌ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهَا ثُمَّ بَاعُوهَا فَأَكَلُوا ثَمَنَهَا»». (بخاری: ۲۲۳۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می‌گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که در سال فتح مکه فرمود: «خدا و رسولش، خرید و فروش شراب، بت، مردار، و خوک را حرام کرده‌اند» مردم پرسیدند: ای رسول خدا! پی و چربی حیوان مرده، حلال است؟ مردم برای چرب کردن چوب کشتیها، پوستها و برای روشنایی چراغ، از

آنها استفاده می‌کنند. آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر، حرام است» و افزود: «خداوند، یهود را نابود کند. زیرا وقتی که چربی برای آنان، حرام شد، آنها ذوب کردند و فروختند و از قیمت آن، استفاده کردند».

باب (۵۷): حکم پولی که از فروش سگ بدست آید

۱۰۴۰- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ

الْبَغِيِّ، وَحُلُوانِ الْكَاهِنِ». (بخاری: ۲۲۳۷)

ترجمه: «از ابو مسعود انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ از خوردن قیمت سگ، پول زنا و

آنچه از کهان بدست می‌آید، منع فرمود».

۳۵- کتاب سلم

باب (۱): سلم در پیمانه مشخص

۱۰۴۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وَالنَّاسُ يُسَلِّفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي ثَمَرٍ فَلْيُسَلِّفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». وفي رواية: «إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». (بخاری: ۲۲۳۹-۲۲۴۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به مدینه تشریف آورد در حالی که مردم مدینه در داد و ستد میوه‌ها برای مدت یک سال و دو سال، بیع سلم می‌کردند (یعنی قبلاً قیمت محصول را پرداخت می‌کردند). رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در خرما، بیع سلم می‌کند، لازم است که مقدار خرماي مورد معامله را به وسیله وزن یا کیل، مشخص سازد». و در روایتی دیگر، آمده است که: «میعاد آن نیز مشخص باشد».

باب (۲): سلم در چیزی که اصل آن، وجود ندارد

۱۰۴۲- «عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: إِنَّا كُنَّا نُسَلِّفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْبِ وَالثَّمَرِ، وفي رواية: قَالَ: كُنَّا نُسَلِّفُ نَبِيْطَ أَهْلِ الشَّامِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَقِيلَ لَهُ: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ». (بخاری: ۲۲۴۲-۲۲۴۵)

ترجمه: «ابن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنه مردم در داد و ستد گندم، جو، کشمش و خرما، بیع سلم می‌کردند. در روایتی دیگر از ابن ابی اوفی آمده است که: ما (مردم مدینه) در معامله گندم، جو و روغن زیتون با کشاورزان شام، بیع سلم می‌کردیم و مدت و مقدار آن را نیز تعیین می‌نمودیم. از ابن ابی اوفی پرسیدند: آیا با کسانی معامله می‌کردید که جنس (مورد نظر)، نزد آنان وجود داشت؟ گفت: ما این مورد را از آنها سؤال نمی‌کردیم».

۳۶- کتاب شفعه

باب (۱): پیشنهاد شفعه برای کسی که مستحق آن است

۱۰۴۳- «عَنْ أَبِي رَافِعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ جَاءَ إِلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، فَقَالَ لَهُ: ابْتَغِ مِنِّي بَيْتِي فِي دَارِكَ، فَقَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لَا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ مُنْجَمَةً أَوْ مُقْطَعَةً قَالَ أَبُو رَافِعٍ: لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ وَلَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقْيِهِ مَا أُعْطِيَتْكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَأَنَا أُعْطِيَ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ»». (بخاری: ۲۲۵۸)

ترجمه: «ابورافع؛ غلام آزاد شده رسول الله ﷺ؛ می گوید: نزد سعد بن ابی وقاص رفتم و گفتم: ای سعد! آن دو خانه‌ای را که در محله شما دارم، از من بخر. سعد ﷺ گفت: بخدا سوگند! آنها را بیش از چهار هزار درهم، و آن هم به صورت قسطی، نمی خرم.

ابورافع گفت: آنها را پانصد دینار از من می خرند. اگر از رسول الله ﷺ نمی شنیدم که همسایه، بیشتر مستحق شفعه است، هرگز خانه‌هایم را در برابر چهار هزار درهم به شما نمی دادم در حالی که مشتری وجود دارد که آنها را به پانصد دینار، بخرد».

باب (۲): کدام همسایه، نزدیک تر است؟

۱۰۴۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي جَارَيْنِ فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قَالَ: «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكَ بَابًا»». (بخاری: ۲۲۵۹)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! دو همسایه دارم. نخست، برای کدام یک از آنها هدیه بفرستم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «برای همسایه‌ای که دروازه خانه‌اش، به تو نزدیک تر است»».

۳۷- کتاب اجاره

باب (۱): درباره اجاره

۱۰۴۵- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ فَقُلْتُ: مَا عَمِلْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَقَالَ: «لَنْ أَوْ لَا تَسْتَعْمِلُ عَلَيَّ عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ»». (بخاری: ۲۲۶۱)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: همراه دو تن از افراد طایفه خود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. (همراهانم درخواست احراز مقامی داشتند). به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: نمی‌دانستم که آنها برای چنین کاری آمده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ما هرگز پست و مقام، به کسی که متقاضی آن باشد، نخواهم داد»».

باب (۲): چراندن گوسفند در برابر چند قیراط

۱۰۴۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ» فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطٍ لِأَهْلِ مَكَّةَ»». (بخاری: ۲۲۶۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه شبانی کرده بود». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! شما نیز (چوپانی کرده اید)؟ فرمود: «بلی، من هم گوسفندان مردم مکه را در برابر چند قیراط، می‌چرانیدم»».

باب (۳): کارگری، از عصر تا شب

۱۰۴۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلًا يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ عَلَى أَجْرٍ مَعْلُومٍ، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ، فَقَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلًا، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تَفْعَلُوا أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلًا، فَأَبَوْا وَتَرَكُوا، وَاسْتَأْجَرَ أُخَيْرَيْنِ

بَعْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلَا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا وَلَكُمَا الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا كَانَ حِينَ صَلَاةِ الْعَصْرِ قَالَا: لَكَ مَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ وَلَكَ الْأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلَا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَأَبَيَا، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا الثُّورِ». (بخاری: ۲۲۷۱)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال مسلمانان و یهود و نصارا، مانند شخصی است که چند نفر را در برابر مزدی معین، از صبح تا شب به کار گرفته است. آنها پس از اینکه تا نصف روز، کار کردند، گفتند: ما نیازی به مزدی که تو قرار گذاشته‌ای، نداریم. و کاری را که تاکنون انجام داده‌ایم، رایگان بوده است. پس کارفرما به آنها گفت: چنین نکنید. بلکه بقیه کارتان را به پایان برسانید و مزد کامل خود را دریافت نمایید. آنها نپذیرفتند و رفتند. بعد از آنان، کارفرما گروهی دیگر را به کار گرفت و به آنها گفت: بقیه روز را کار کنید و مزدی را که با آنها قرار گذاشته بودم، دریافت نمایید. آنها، کار را تا نماز عصر ادامه دادند و گفتند: ما تا کنون، برای شما رایگان کار کرده‌ایم و مزدی را که قرار گذاشته بودی، از آن تو باشد. پس کارفرما به آنها گفت: بقیه کارتان را انجام دهید. زیرا چیزی به پایان روز، باقی نمانده است. اما آنها نپذیرفتند. آنگاه، کارفرما، گروهی دیگر را برای بقیه روز، به کار گرفت. آنها بقیه روز را تا غروب آفتاب، کارکردند و مزد کامل هر دو گروه قبلی را دریافت نمودند. پس مثال یهود و نصارا و مسلمان چنین است درباره نور هدایت و استفاده‌ای که از آن، برده‌اند».

باب (۴): کارگری که مزد خود را دریافت نکرده باشد و صاحب کار، مزدش را بکار

اندازد و بر آن، بیفزاید

۱۰۴۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلَاثَةٌ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى أَوْوَا الْمَيْتَ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ فَأَخَذَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لَا يُنْجِيكُمُ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلَّا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لَا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا وَلَا مَالًا، فَتَأَيَّيْتُ فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا، فَلَمْ أُرِخْ عَلَيْهِمَا حَتَّى تَامَا، فَحَلَبْتُ لَهُمَا غَبُوقَهُمَا، فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلًا أَوْ مَالًا، فَلَبِثْتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاطَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ، فَاسْتَيْقَظَا فَشَرَبَا غَبُوقَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَانْفَرَجَتْ شَيْئًا لَا

يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ»، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَاُمْتَنَعَتْ مِنِّي، حَتَّى أَلَمْتُ بِهَا سَنَةً مِنَ السَّنِينَ، فَجَاءَنِي فَأَعْطَيْتُهَا عِشْرِينَ وَمِائَةً دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا فَفَعَلْتُ، حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: لَا أَجِلُ لَكَ أَنْ تَقْضَ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُفُوعِ عَلَيْهَا، فَأَنْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَأَفْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَأَنْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَقَالَ الثَّالِثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجْرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ، فَتَمَرَّتْ أَجْرُهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الْأَمْوَالُ فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَأَقَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَأَفْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَأَنْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْسُونَ» (بخاری: ۲۲۷۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «سه نفر از امتهای گذشته، براه افتادند و شب را در غاری، بیبوته نمودند. ناگهان، سنگ بزرگی از قله کوه، سرازیر شد و دهانه غار را کاملاً مسدود نمود. به یکدیگر گفتند: راه نجاتی از این سنگ، وجود ندارد مگر اینکه به اعمال نیک خود، متوسل شده و از خدا بخواهیم. (تا ما را نجات دهد). یکی از آنان، دعا کرد و گفت: پروردگارا! پدر و مادرم سالخورده بودند و من قبل از زن و فرزند و غلام و کنیزان خود، به آنها غذا می دادم. روزی، بخاطر کاری، دیر به خانه برگشتم و قبل از اینکه خدمت والدینم برسم، آنها خواب رفته بودند. شیر دوشیدم و آنها را بدست گرفتم و تمام شب، در انتظار بیدار شدن آنان، روی پاهایم ایستادم و به اهل خانه ام چیزی ندادم. هنگام صبح، وقتی که آنها بیدار شدند، آن شیرها را به آنان، دادم. پروردگارا! اگر این عمل را بخاطر خوشنودی تو انجام داده ام، ما را از این مصیبتی که گرفتار آن شده ایم، نجات ده. آنگاه، سنگ، اندکی تکان خورد. اما نه در حدی که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند». رسول الله ﷺ فرمود: «سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که فریفته او شده بودم. روزی می خواستم با او زنا کنم ولی امتناع ورزید. تا اینکه در یکی از سالها، نیاز پیدا کرد و نزد من آمد. گفتم: اگر خود را در اختیار من قرار دهی، یکصد و بیست دینار به تو خواهم داد. او ناچاراً پذیرفت. وقتی کاملاً برای انجام آن عمل، آماده شدم، گفت: شکستن این گوهر عفت، برای تو حرام است. من از انجام آن عمل، منصرف شدم. و مبلغ مذکور را به او بخشیدم و از او جدا شدم در حالی که نزد من از همه مردم، محبوبتر بود.

پروردگارا! اگر این کار، بخاطر خوشنودی تو بوده است، ما را از این گرفتاری، نجات بده. آنگاه، سنگ، اندکی از جایش تکان خورد. اما نه به اندازه‌ای که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند».

رسول الله ﷺ فرمود: «سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! چند کارگر را به کاری گماشتم و مزد آنان را پرداخت نمودم. مگر یک نفر که بدون دریافت مزد، رفته بود. من مزد او را به کار انداختم تا اینکه ثروت زیادی بدست آمد. پس از مدتی، آن کارگر نزد من آمد و گفت: ای بنده خدا! مزد مرا پرداخت کن. گفتم: آنچه گاو، گوسفند، شتر و برده که اینجا می‌بینی، از آن تو هستند. گفت: ای بنده خدا! مرا مسخره نکن! گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم. سرانجام، او تمام آنها را در پیش گرفت و با خود برد و چیزی باقی نگذاشت. پروردگارا! اگر این کار را بخاطر رضای تو انجام داده‌ام، ما را از این گرفتاری نجات بده. آنگاه، سنگ، از دهانه غار، کنار رفت و آنها بیرون رفتند».

باب (۵): مزد کسی که برای علاج شخصی، سوره حمد را بخواند

۱۰۴۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرَةٍ سَافَرُوها حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَاسْتَضَافُوهُمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمْ، فَلَدَغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ إِنَّ سَيِّدَنَا لِدَغَ وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْقِي، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّقُوا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلًا، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ، فَانْطَلَقَ يَنْفِلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ فَكَأَنَّمَا دُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلْبَةٌ، قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ااقْسِمُوا، فَقَالَ الَّذِي رَقِيَ لَا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانَ فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ فَقَالَ: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُفِيَةٌ؟» ثُمَّ قَالَ: «قَدْ أَصَبْتُمْ ااقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۲۲۷۶)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که چند نفر از اصحاب رسول الله ﷺ طی سفری، نزد طایفه‌ای از طوایف عرب، توقف کردند و درخواست پذیرایی، نمودند. اما مردم، از پذیرایی آنها، سر باز زدند. از قضا، عقری، سردار طایفه آنها را نیش زد. آنها برای مداوای او، سعی و تلاش زیادی کردند، اما سودی نداشت. بعضی گفتند: نزد این کاروان، بروید. شاید در میان آنان، کسی باشد که علاجی بداند.

آنان، نزد قافله آمدند و گفتند: عقبی، سردار طایفه ما را نیش زده است. و ما هرچه سعی کرده‌ایم، سودی نداشته است. آیا نزد شما راه علاجی وجود دارد؟ یکی از آنان، گفت: بلی، بخدا سوگند، من دم کردن را یاد دارم. ولی چون از ما پذیرا بی نکردید، حاضر نیستم بدون اجر، این کار را انجام دهم. سرانجام، در مقابل پرداخت تعدادی گوسفند، توافق کردند. آنگاه، آن شخص، با آنان رفت و سوره فاتحه را خواند و بر بیمار، فوت کرد. و بیمار نیز مانند جانوری که از قید آزاد شده باشد، بهبود یافت و خوشحال و بدون کوچکترین ناراحتی، به راه افتاد. راوی می‌گوید: آنگاه، آنها گوسفندان مورد توافق را به صحابه رضوان الله علیهم، تقدیم نمودند. برخی از صحابه گفتند: آنها را میان خود، تقسیم کنیم. ولی شخصی که دم کرده بود، گفت: چنین نکنید تا نزد رسول خدا ﷺ برویم و ایشان را در جریان، قرار دهیم و ببینیم که چه دستور می‌دهند. سپس، نزد رسول خدا ﷺ رفتند و ایشان را از ماجرا، آگاه ساختند. آنحضرت ﷺ فرمود: «از کجا دانستی که سوره فاتحه، چنین تاثیری دارد؟» و افزود: «کار خوبی کرده‌اید. آنها را بین خود، تقسیم کنید». و در حالی که می‌خندید، فرمود: «سهم مرا نیز بگذارید».

باب (۶): دریافت مزد در برابر جفت کردن حیوان نر و ماده

۱۰۵۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ». (بخاری: ۲۲۸۴)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمود: رسول الله ﷺ دریافت مزد را برای جفت کردن نر

با ماده، منع فرمود».

۳۸- کتاب احکام حواله

باب (۱): اگر شخصی، نزد ثروتمندی حواله داده شود، به او مراجعه کند

۱۰۵۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ وَمَنْ أَتْبَعَ عَلَى مِثْلٍ فَلْيَتَّبِعْ»». (بخاری: ۲۲۸۸)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخیر کند، مرتکب ظلم شده است. و هر کس، نزد پولداری حواله داده شود، به او مراجعه کند»».

باب (۲): محول ساختن وام میت به دیگری، جائز است

۱۰۵۲- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَتَى بِجَنَازَةٍ فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى بِجَنَازَةٍ أُخْرَى فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ أَتَى بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ» قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَى دَيْنِهِ فَصَلَّى عَلَيْهِ». (بخاری: ۲۲۹۹)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که جنازه‌ای را آوردند. مردم گفتند: بر این جنازه، نماز بخوان. رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا این میت، بدهکار است؟» گفتند: خیر. فرمود: «آیا چیزی از خود به جا گذاشته است؟» گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله ﷺ بر او نماز جنازه خواند. سپس، جنازه دیگری آوردند و گفتند: ای رسول خدا! بر آن، نماز بخوان. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا او، بدهکاری دارد؟» گفتند: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا چیزی از خود بجا گذاشته است؟» گفتند: سه دینار. آنگاه، بر او نماز خواند. سپس، جنازه دیگری آوردند و گفتند: بر آن، نماز بخوان. رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا چیزی باقی گذاشته است؟» گفتند: خیر. پرسید: «آیا بدهکاری دارد؟» گفتند: سه دینار بدهکار است. رسول الله ﷺ

فرمود: «بر رفیقان، نماز جنازه بخوانید». ابوقتاده رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! بر او، نماز بخوان. پرداخت بدهی او، به عهده من است. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی، نماز خواند.

باب (۳): خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَنُكُمْ فَأَتَوْهُم نَصِيبُهُم﴾ [النساء:

۳۳]. یعنی با کسانی که پیمان بسته اید، سهمیه شان را بدهید

۱۰۵۳- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَبْلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا حِلْفَ فِي

الإِسْلَامِ؟ فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِي». (بخاری: ۲۲۹۴)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که از وی پرسیدند: آیا این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود:

«در اسلام عهد و پیمانی، بسته نشده است»، به تو رسیده است؟ انس بن مالک گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در

خانه من، میان قریش و انصار، عهد و پیمان برقرار نمود».

باب (۴): کسی که ضامن ادای وام مبتی بشود، نمی تواند از تعهد خود بازگردد

۱۰۵۴- «عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ

أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا فَلَمْ يَجِبْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَاتِّبَتْهُ، فَقُلْتُ:

إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لِي كَذَا وَكَذَا فَحَتَّى لِي حَتِيَّةٌ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خُمُسُ مِائَةٍ وَقَالَ خُذْ

مِثْلَيْهَا». (بخاری: ۲۲۹۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مال بحرین برسد، این قدر و این

قدر این قدر، به تو خواهم داد». اما مال بحرین نرسید تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت کرد. وقتی اموال بحرین

رسید، ابوبکر رضی الله عنه دستور داد، اعلام کنند: هرکس که رسول الله صلی الله علیه و آله به او وعده داده، یا از آنحضرت صلی الله علیه و آله

قرضی می خواهد، نزد ما بیاید. جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتم و گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله به

من چنین فرمود: (که اگر مال بحرین بیاید، فلان مبلغ را به تو خواهم داد). ابوبکر رضی الله عنه يك مشت پر، به من

داد. و بعد از شمردن، دیدم که پانصد درهم هستند. سپس، فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار».

۳۹- کتاب وکالت

باب (۱): در باره وکالت شریک

۱۰۵۵- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَعْطَاهُ عَنَّمَا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ فَبَقِيَ عَتُودٌ فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «صَحَّ بِهِ أَنْتَ»». (بخاری: ۲۳۰۰)

ترجمه: «عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله چند گوسفند به من داد تا آنها را میان صحابه، تقسیم نمایم. پس از تقسیم گوسفندان، یک بزغاله باقی ماند. من آنرا به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسانیدم. فرمود: «این را خودت، قربانی کن»».

باب (۲): اگر چوپان یا وکیل گوسفندی را در حال مردن یا چیزی را در حال فاسد

شدن دید، گوسفند را ذبح نماید و مانع فاسد شدن آن چیز شود

۱۰۵۶- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرَعَى بِسَلْعٍ فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةً لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَدَبَّحَتْهَا بِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَنْ يَسْأَلُهُ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنْ ذَلِكَ أَوْ أُرْسَلَ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا»». (بخاری: ۲۳۰۴)

ترجمه: «کعب بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که وی تعدادی گوسفند داشت که در منطقه سلع، مشغول چرا بودند. کنیزی، یکی از گوسفندان ما را در حال مردن، دید. سنگی را دو نیم کرد و بوسیله آن، گوسفند را ذبح نمود. کعب به مردم گفت: آنرا نخورید تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسم یا کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله بفرستم تا از ایشان بپرسد. سرانجام، کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره پرسید یا کسی را فرستاد تا بپرسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا آن را بخورند».

باب (۳): وکالت در پرداخت بدهی‌ها

۱۰۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «دَعُوهُ فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا» ثُمَّ قَالَ: «أَعْطُوهُ سِنًا مِثْلَ سِنِّهِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَمْتَلَ مِنْ سِنِّهِ فَقَالَ: «أَعْطُوهُ فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً» (بخاری: ۲۳۰۶)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: شخصی، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و با لحن تند، دین خود را از ایشان، مطالبه کرد. صحابه رضی الله عنهم خواستند او را تنبیه کنند. اما رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او را رها کنید زیرا صاحب حق، حق سخن گفتن دارد». سپس، فرمود: «شتری مانند شترش به او بدهید». صحابه گفتند: ای رسول خدا! شتری مثل شتر او، وجود ندارد. ولی شتر بهتر، وجود دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همان را به او بدهید. زیرا بهترین شما، کسی است که بدهی‌هایش را به نحو احسن، بپردازد».

باب (۴): هبه کردن به وکیل یا به کسی که برایش سفارش شده است

۱۰۵۸- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازٍ مُسْلِمِينَ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، إِمَّا السَّبْيَ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ» وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله انْتَظَرَهُمْ بَضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمُسْلِمِينَ فَأَتْنِي عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ، مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرْفَاؤَكُمْ أَمْرَكُمْ» فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرْفَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا» (بخاری: ۲۳۰۷-۲۳۸)

ترجمه: «مسوربن مخرمه رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که هیأتی از طایفه هوازن، که مسلمان شده بودند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله (به احترام شان) برخاست. آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا اموال و اسیرانشان را به آنان برگرداند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین سخن نزد من، سخن راست است. از دو چیز،

یکی را انتخاب کنید. یا مال یا اسیران را. من آنها را زیاد نگه داشته‌ام». گفتنی است که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از طایف، بیشتر از ۱۰ ده روز، منتظر آنان ماند. سپس، هنگامی که آنان متوجه شدند که رسول اکرم ﷺ فقط یکی از دو چیز را به آنان برمی گرداند، گفتند: اسیرانمان را انتخاب کردیم. آنگاه، رسول خدا ﷺ در میان مسلمانان برخاست و خدا را آنگونه که شایسته است، حمد و ثنا گفت و فرمود: «اما بعد. این برادران شما تائب و پشیمان، نزد ما آمده‌اند. نظر من این است که اسیرانشان را به آنان، برگردانیم. هر کس، با طیب خاطر، می‌خواهد اسیرش را آزاد کند، این کار را انجام دهد. و هر کس که (نمی‌خواهد) و دوست دارد که سهمیه‌اش محفوظ بماند تا از اولین غنیمی که بدست می‌آید آنرا به او برگردانیم، باز هم این کار را انجام دهد». مردم گفتند: بخاطر رسول خدا ﷺ با طیب خاطر، این کار را انجام می‌دهیم. (اسیران را آزاد می‌کنیم). رسول خدا ﷺ فرمود: (بعلت ازدحام) «نمی‌دانیم کدامیک، اجازه داد و کدامیک، اجازه نداد. بروید تا معتمدان شما نظر شما را به ما اعلام کنند». مردم رفتند و معتمدانشان با آنها صحبت کردند. سپس، معتمدان آنها، نزد رسول خدا ﷺ برگشتند و به آنحضرت ﷺ اعلام کردند که مردم با طیب خاطر، اجازه دادن».

باب (۵): اگر موکل راضی باشد، وکیل می‌تواند به کسی چیزی بدهد

۱۰۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا رَفْعَتَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، قَالَ: فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالًا فَرَحَّمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ» فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ سَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لَا رَفْعَتَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، لَا أَعُودُ فَرَحَّمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالًا، فَرَحَّمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لَا رَفْعَتَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهَذَا آخِرُ ثَلَاثِ مَرَّاتٍ، أَتُكَ تَزْعُمُ لَا تَعُودُ ثُمَّ تَعُودُ، قَالَ: دَعْنِي أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَعِمَ أَنَّهُ

يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ؟» قُلْتُ: قَالَ لِي: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَأَقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ أَوَّلِهَا حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ وَقَالَ لِي: لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبَكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، وَكَانُوا أَحْرَصَ شَيْءٍ عَلَى الْخَيْرِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُخَاطِبُ مِنْذُ ثَلَاثِ لَيَالٍ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قَالَ: لَا قَالَ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ»». (بخاری: ۲۳۱۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله ﷺ حفاظت و نگهبانی زکات رمضان را به من سپرد. شخصی آمد و شروع به دزدیدن گندم، کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: بخدا سوگند، تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. او گفت: من، فردی بسیار نیازمند و كثير العيال هستم. و نفقه آنان، برعهده من است. ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: بعد از این آه و فریاد، او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ از من پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد؟» گفتم: یا رسول الله! او از نیاز شدید و کثرت فرزندان، شکایت می‌کرد. من بحال او ترحم نمودم او را رها کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «او به تو، دروغ گفته است. و دوباره، خواهد آمد». ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: چون رسول الله ﷺ فرموده بود: «دوباره، خواهد آمد»، به کمین او نشستیم. او بار دیگر، آمد و به دزدیدن گندم، مشغول شد. من او را دستگیر کردم و گفتم: این بار، حتماً تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. او گفت: مرا بگذار. زیرا من، فردی نیازمند و عیال وارم و مسئولیت آنها به عهده من است. دوباره نمی‌آیم. ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: من، دوباره بحال او ترحم نمودم و او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد؟» عرض کردم: ای رسول خدا! او از نیاز شدید و عیال وار بودن، می‌نالید. من هم به حال او ترحم نمودم و او را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «این را بدان که او، به تو دروغ گفته است و دوباره، خواهد آمد». شب سوم نیز، به کمین او نشسته بودم که آمد و شروع به برداشتن گندم، کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: این بار، حتماً تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. سومین بار است که قول می‌دهی، برنگردی اما دوباره برمی‌گردد. او گفت: مرا رها کن. کلماتی به تو خواهم آموخت که خداوند، آنها را برای مفید خواهد نمود. گفتم: آن کلمات، چه هستند؟ او گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، تمام شب، فرشتگان از تو حراست خواهند کرد و تا صبح، شیطان نزد تو نخواهد آمد. من او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد؟» عرض کردم: کلماتی را به من نشان داد که به اعتقاد او، برای مفید خواهند بود. لذا من او را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «آن کلمات، چه هستند؟» عرض کردم: یا رسول الله! به من گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، فرشتگان تو را از شیطان، حفاظت خواهند کرد. - گفتمی است که یاران رسول الله ﷺ برای انجام اعمال نیک، علاقه فراوانی داشتند. - رسول الله ﷺ فرمود: «در عین حال که شخصی بسیار دروغگو است، اما به

تو راست گفته است». و خطاب به من، افزود: «هیچ می‌دانی که در این سه شب، مخاطب تو چه کسی بوده است؟» عرض کردم: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان بوده است».

باب (۶): اگر وکیل، کالای معیوبی را بفروشد، معامله‌اش صحیح نیست

۱۰۶۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا؟» قَالَ بِلَالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «أَوْهَ أَوْهَ عَيْنُ الرَّبَا عَيْنُ الرَّبَا، لَا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعٍ آخَرَ ثُمَّ اشْتَرِهِ»». (بخاری: ۲۳۱۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: بلال رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، خرماي برنی (یک نوع خرماي بسیار مرغوب) خدمت نبی اکرم ﷺ آورد. آنحضرت ﷺ خطاب به او، فرمود: «این‌ها را از کجا آورده‌ای؟» بلال گفت: نزد ما خرماي نامرغوب بود. دو صاع از آنها را در برابر یک صاع، فروختم تا رسول اکرم ﷺ از آنها بخورد. اینجا بود که رسول الله ﷺ فرمود: «وای! وای! این معامله، عین ربا است، عین ربا است. چنین نکن. اما هرگاه، خواستی، خرماي خوب بخری، خرماهای خودت را بفروش. و از پول آن، خرماي خوب بخر».

باب (۷): وکالت در اجرای حدود

۱۰۶۱- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جِيءَ بِالتَّعِيمَانِ أَوْ: ابْنِ التَّعِيمَانِ شَارِبًا فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوهُ قَالَ: فَكُنْتُ أَنَا فَيَمَنْ ضَرَبَهُ فَضْرَبْنَاهُ بِاللَّعَالِ وَالْجَرِيدِ». (بخاری: ۲۳۱۶)

ترجمه: «عقبه بن حارث رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نُعیمان یا فرزندش را در حالی که شراب نوشیده بود، آوردند. رسول الله ﷺ به اهل خانه امر فرمود تا او را کتک بزنند. من نیز جزو کسانی بودم که او را کتک زدند. پس ما با کفش و شاخه‌های درخت خرما، او را زدیم».

۴۰- کتاب کشت و زراعت

باب (۱): فضیلت کشت و زرع

۱۰۶۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۲۳۲۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که درختی، غرس نماید یا بذری، بیافشاند و انسان، پرنده و یا حیوانی، از آن بخورد، برایش صدقه محسوب می گردد»».

باب (۲): اجتناب از سرگرم شدن به آلات کشاورزی و یا تجاوز از حدی که به آن امر شده است

۱۰۶۳- «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ رَأَى سِكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْثِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الدَّلَّ»». (بخاری: ۲۳۲۱)

ترجمه: «ابو امامه باهلی رضی اللہ عنہ که گاو آهن و برخی دیگر از آلات کشاورزی را دید گفت: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «در هر خانه ای که این (ابزار و آلات کشاورزی) وارد شود، خدا آنان را (اگر از احکام خدا غافل شوند)، دچار ذلت و خواری، خواهد کرد»».

باب (۳): نگهداری سگ برای کشاورزی

۱۰۶۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إِلَّا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ» وعنه رضی اللہ عنہ في رواية: «إِلَّا كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ»». (بخاری: ۲۳۲۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، سگی را نگه دارد، روزی یک قیراط از اعمال او، کاسته می شود مگر اینکه برای (حراست) از کشاورزی و یا دامداری، باشد». و در روایتی دیگر آمده است که: «مگر اینکه برای (حراست) از کشاورزی و یا دامداری و یا اینکه سگ شکاری، باشد»».

باب (۴): استفاده از گاو برای کشاورزی

۱۰۶۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ لَتَفْتَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، خُلِقْتُ لِلْجَرَاثَةِ، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَخَذَ الذَّنْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي، فَقَالَ لَهُ الذَّنْبُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ، يَوْمَ لَا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»». (بخاری: ۲۳۲۴)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که مردی، سوار بر گاو بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه کرد و گفت: من، برای سواری، آفریده نشده‌ام. بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». و رسول الله ﷺ فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم. همچنین، گرگی، گوسفندی را گرفت و فرار کرد. چوپان، گرگ را دنبال کرد. گرگ به او گفت: امروز تو گوسفند را رها نیدی. اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟ رسول الله ﷺ دوباره، فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم»».

باب (۵): اگر کسی بگوید: کارهای نخلستان را انجام بده و شریک محصول آن، باش

۱۰۶۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَتِ الْأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلِ، قَالَ: «لَا». فَقَالُوا: تَكْفُمُونَا الْمَثُونَةَ وَتَشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ. قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا». (بخاری: ۲۳۲۵)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که: انصار به نبی اکرم ﷺ گفتند: نخلستانها را میان ما و برادران مهاجرمان، تقسیم کن. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». سپس، انصار به مهاجرین گفتند: شما در باغ‌ها کار کنید ما نیز شما را در محصولات آن، شریک خواهیم کرد. مهاجرین گفتند: این پیشنهاد را می‌پذیریم».

۱۰۶۷- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا، كُنَّا نُكْرِي الْأَرْضَ بِالتَّاجِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الْأَرْضِ، قَالَ: فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسْلَمُ الْأَرْضُ وَمِمَّا يُصَابُ الْأَرْضُ وَيَسْلَمُ ذَلِكَ، فَتُهَيَّنَا، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ». (بخاری: ۲۳۲۷)

ترجمه: «رافع بن خدیج رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: ما در میان مردم مدینه، بیشتر از همه، زمین کشاورزی داشتیم. و زمین‌هایمان را در برابر قطعه معینی، به اجاره می‌دادیم. (بدین معنی که قطعه خاصی را برای ما، کشت کنند. و بقیه را برای خود، بکارند). راوی می‌گوید: چه بسا، آن قطعه معین، دچار آفت می‌شد و باقیمانده زمین، سالم می‌ماند. و چه بسا که زمین، دچار آفت می‌شد و آن قطعه معین، سالم می‌ماند. (رسول خدا ﷺ) ما را این کار، منع فرمود. گفتی است که اجاره دادن در برابر طلا و نقره، در آن زمان، رواج نداشت».

باب (۶): مزارعه در برابر نصف محصول

۱۰۶۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ تَمْرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْقٍ، ثَمَانُونَ وَسْقٍ تَمْرٍ وَعِشْرُونَ وَسْقٍ شَعِيرٍ». (بخاری: ۲۳۲۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خیبر را در برابر نصف محصولات آن، بصورت مزارعه، در اختیار کشاورزان قرار داد. سپس، صد وسق از محصولات را به همسرانش می داد، که هشتاد وسق خرما و بیست وسق جو بود».

۱۰۶۹- «عن ابن عباس رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم لَمْ يَنْهَ عَنِ الْكِراءِ وَلَكِنْ قَالَ: «أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا». (بخاری: ۲۳۳۰)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از اجاره دادن زمین، منع نکرد. بلکه فرمود که: «اگر شما زمین را بطور رایگان در اختیار برادرتان قرار دهید، بهتر است از اینکه در ازای آن، محصول معینی دریافت کنید».

باب (۷): وقف، خراج، مزارعه و معامله اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

۱۰۷۰- «عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ قَالَ: لَوْلَا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ مَا فَتَحَتْ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم خَيْبَرَ». (بخاری: ۲۳۳۴)

ترجمه: «از عمر رضی اللہ عنہ روایت است که فرمود: اگر در فکر مسلمانان بعدی نمی بودم، هر سرزمینی را که فتح می کردم، میان اهالی آنجا، تقسیم می نمودم همان گونه که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم زمین خیبر را تقسیم نمودند».

باب (۸): اگر زمین بایر را کسی آباد کند، مالک آن می شود

۱۰۷۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ، فَهُوَ أَحَقُّ». (بخاری: ۲۳۳۵)

ترجمه: «از عایشه رضی اللہ عنہا روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، زمینی را که صاحبی نداشته باشد، آباد کند، (از هر کسی) مستحق تر است».

۱۰۷۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَجَلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا وَكَانَتْ الْأَرْضُ حِينَ

ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيَقَرَّهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نُقِرَّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا» فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرْيَحَاءَ». (بخاری: ۲۳۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ، یهود و نصاری را از سرزمین حجاز، جلای وطن کرد. البته زمانی که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خبیر را فتح نمود و خواست که یهود را از آنجا (خبیر)، که زمینهای آن، متعلق به خدا و رسول و مسلمین شد، اخراج نماید، یهودیان از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم درخواست نمودند تا آنها را در خبیر بگذارد که کار کنند و نصف محصول را برای خود، بردارند. (و نصف دیگر را به مسلمانان دهند). رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به آنها گفت: «شما را تا زمانی که بخواهیم، در خبیر می گذاریم». راوی می گوید: یهودیان، در خبیر ماندند تا اینکه عمر رضی اللہ عنہ آنان را به تیماء و اریحاء، جلای وطن کرد».

باب (۹): همکاری اصحاب رسول الله ﷺ با بکدیگر در کشت و زراعت

۱۰۷۳- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ قَالَ: قَالَ عَمِي ظَهْرُ بْنُ رَافِعٍ ﷺ: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرِ كَانَ بِنَا رَافِقًا، قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَهُوَ حَقٌّ، قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ؟» قُلْتُ: نُوَاجِرُهَا عَلَى الرَّبْعِ، وَعَلَى الْأَوْسُقِ مِنَ الثَّمَرِ وَالشَّعِيرِ. قَالَ: «لَا تَفْعَلُوا، ازْرَعُوهَا، أَوْ ازْرَعُوهَا، أَوْ أُمِسْكُوهَا» قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمِعًا وَطَاعَةً». (بخاری: ۲۳۳۹)

ترجمه: «رافع بن خدیج رضی اللہ عنہ می گوید: عمویم؛ ظهیر بن رافع رضی اللہ عنہ؛ گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ما را از کاری که به آن عادت کرده بودیم، منع کرد. گفتم: آنچه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است، حق است. ظهیر گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مرا خواست و فرمود: «شما با زمینهای کشاورزی تان چه میکنید؟ عرض کردم: یا رسول الله! زمینها را در برابر یک چهارم محصول یا در برابر چند وسق جو و خرما، به اجاره می دهیم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چنین نکنید، یا خودتان آنها را بکارید یا به دیگران، بدهید تا آن را بکارند و یا آنها را بحال خود بگذارید». رافع بن خدیج می گوید: گفتم: شنیدم و اطاعت کردم».

۱۰۷۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ حَدَّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَلَى الْأَرْبَعَاءِ وَبِشَيْءٍ مِنَ الثَّنَيْنِ». (بخاری: ۲۳۴۳)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: وی زمین‌های کشاورزی‌اش را در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر، عثمان و در ابتدای امارت معاویه، اجاره می‌داد. سپس، به ایشان، گفتند: رافع بن خدیج می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از اجاره دادن زمین‌های کشاورزی، منع نموده است. آنگاه، ابن عمر رضی الله عنهما نزد رافع بن خدیج رفت و از وی، در این باره، پرسید. رافع گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از اجاره دادن زمین‌های کشاورزی، منع فرموده است. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: تو میدانی که ما زمین‌هایمان را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، در برابر محصولاتی که بر جدول‌هاست و مقداری از کاه آن، به اجاره می‌دادیم».

۱۰۷۵- «وَعَنْهُ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ الْأَرْضَ تُكْرَى ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَدْ أَحْدَثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ فَتَرَكَ كِرَاءَ الْأَرْضِ». (بخاری: ۲۳۴۵)

ترجمه: «همچنین، از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمود: می‌دانستم که در عهد مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله، زمین‌ها را اجاره می‌دادند. راوی می‌گوید: سپس، عبد الله بن عمر ترسید که مبدا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمان جدیدی صادر کرده که او نمی‌داند. بدین جهت، اجاره دادن زمین را رها کرد».

باب (۱۰)

۱۰۷۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْحِجَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ فَقَالَ لَهُ: أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَرْعَ، قَالَ: فَبَدَرَ فَبَادَرَ الظَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتَوَاوُهُ وَاسْتَحْصَاذُهُ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ فَإِنَّهُ لَا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ»، فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: وَاللَّهِ لَا تَحْدُهُ إِلَّا قَرْشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۲۳۴۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که یک مرد بادیه نشین نزدش نشسته بود، فرمود: «مردی از بهشتیان، از پرودگارش اجازه می‌خواهد تا کشت و زرع نماید. خداوند به او می‌فرماید: آیا خواسته‌ات برآورده شده است؟ می‌گوید: بلی، ولی دوست دارم کشاورزی نمایم». پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «او، بدر می‌افشاند. آنگاه، روییدن، رشد کردن و برداشت آن، کمتر از یک چشم بهم زدن، پایان می‌یابد و خرمنی مانند کوه، فراهم می‌گردد. خداوند می‌فرماید: اینها را بردار و هیچ چیزی تو را سیر نخواهد کرد». آن مرد بادیه نشین، گفت: بخدا سوگند، آن مرد، غیر از قریش یا انصار، کسی دیگر نخواهد بود. زیرا آنها کشاورزند، ولی ما کشاورز نیستیم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن، تبسم نمودند».

۱۴- کتاب مساقاه (آبیاری)

باب (۱): کسی که صدقه و هبه آب را جایز می‌داند

۱۰۷۷- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أُتِيَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ أَصْعَرُ الْقَوْمِ وَالْأَشْيَاحُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الْأَشْيَاحُ؟ قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَوْثَرِ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ». (بخاری: ۲۳۵۱)

ترجمه: «از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: یک لیوان آب، برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردند. آنحضرت صلی الله علیه و آله قدری از آن را نوشید. و سمت راستش، جوانی وجود داشت که از همه خردسال‌تر بود. و سمت چپش، گروهی از افراد مُسن، نشسته بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جوان! اجازه می‌دهی این آب را (که حق تو است) به بزرگترها بدهم؟» جوان گفت: ای رسول خدا! من هیچ کس را در این مورد، بر خود ترجیح نمی‌دهم. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله آب را به او داد.»

۱۰۷۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَاةٌ دَاجِنٌ فِي دَارِي وَشَيْبَ لَبَنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبُئْرِ الَّتِي فِي دَارِي، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ عُمَرُ وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الْأَعْرَابِيَّ: أَعْطِ أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ، فَأَعْطَاهُ الْأَعْرَابِيَّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «الْأَيْمَنَ فَالْأَيْمَنَ»». (بخاری: ۲۳۵۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: گوسفندی را برای رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه من، دوشیدند و آن شیر را با قدری از آب چاهی که در خانه‌ام بود، مخلوط کردند. و من آن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دادم. ایشان قدری از آن شیر را نوشید. و هنگامی که لیوان را از دهانش برداشت، سمت چپ‌اش ابوبکر رضی الله عنه، و سمت راست‌اش مردی بادیه نشین قرار داشت. عمر از ترس اینکه مبادا آنرا به بادیه نشین بدهد، گفت: ای رسول خدا! آنرا به ابوبکر بده که در کنارت نشسته است. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا به بادیه نشینی که سمت راستش نشسته بود، داد. سپس، فرمود: «حق با کسی است که سمت راست، نشسته باشد»».

باب (۲): صاحب آب تا زمانی که سیر شود، از دیگران مستحق تر است

۱۰۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِمَنْعَ بِهِ الْكَلَالُ»». (بخاری: ۲۳۵۳)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آب اضافه (بر ضرورت) جلوگیری نشود تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نگردد».

۱۰۸۰- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلَالِ»». (بخاری: ۲۳۵۴)

ترجمه: «همچنین، ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آب اضافه را جلوگیری نکنید تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نشوید».

باب (۳): حل اختلاف در باره چاهها

۱۰۸۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [آل عمران: ۷۷]. الْآيَةُ، فَجَاءَ الْأَشْعَثُ فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ فِي أَنْزَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ، كَانَتْ لِي بَرٌّ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي فَقَالَ لِي: «شُهِدَكَ» قُلْتُ: مَا لِي شُهُودٌ قَالَ: «فَيَمِينُهُ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا يَحْلِفُ. فَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ». (بخاری: ۲۳۵۷)

ترجمه: «از عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که با سوگند دروغ، مال مسلمان را تصاحب کند، در حالی خدا را ملاقات می کند که خدا بر وی، خشمگین است». سپس، این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [آل عمران: ۷۷]. (آنانی که در برابر عهد خدا و سوگندهای خود، قیمت اندکی دریافت می کنند) تا آخر آیه. اشعث آمد و گفت: ابوعبدالرحمن با شما چه می گفت؟ این آیه، درباره من نازل شده است. من در زمین پسرعمویم، چاهی داشتم. (بین من و او اختلاف بروز کرد). رسول اکرم ﷺ به من فرمود: «گواه بیاور». گفتم: گواه ندارم. رسول الله ﷺ فرمود: «پس بر او سوگند واجب می شود». وی گفت: یا رسول الله! او سوگند (دروغین) می خورد. آنگاه، رسول الله ﷺ حدیث فوق را بیان کرد و خداوند نیز در تأیید رسول الله ﷺ، آیه مذکور را نازل فرمود».

باب (۴): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است

۱۰۸۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِنْ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَاعَ إِمَامًا لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِدُنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سِلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ» ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [آل عمران: ۷۷]. (بخاری: ۲۳۵۸)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، روز قیامت، به سه گروه، نظر نمی‌کند و آنها را تزکیه نمی‌نماید و گرفتار عذاب دردناک می‌گرداند: ۱- کسی که در مسیر راه، قرار دارد و آب اضافه را به مسافر نمی‌دهد. ۲- کسی که با رهبر خود، صرفاً بخاطر منافع مادی، بیعت کند. بدین معنی که اگر چیزی به او بدهد، راضی شود. وگرنه، از او برنجد. ۳- کسی که کالایش را بعد از عصر، عرضه نماید و بگوید به خدایی که غیر از او خدایی وجود ندارد، سوگند یاد می‌کنم که من برای این کالا، این قدر و آن قدر داده‌ام و شخصی او را تصدیق نماید». سپس، رسول خدا ﷺ آیه زیر را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [آل عمران: ۷۷]. (یعنی کسانی که در برابر عهد و پیمان خدا و سوگندهایشان، قیمت اندکی دریافت می‌کنند).

باب (۵): فضیلت آب دادن

۱۰۸۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَنَزَلَ بِئْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهْتُ يَأْكُلُ التُّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلَ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلَأَ خُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ، ثُمَّ رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ» (بخاری: ۲۳۶۳)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «روزی، مردی در مسیر راه، بشدت تشنه شد. وارد چاهی شد و از آن آب، نوشید. سپس، بیرون آمد و ناگهان، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می‌خورد.

(با خود) گفت: این سگ، به همان اندازه، تشنه است که من تشنه بودم. (دوباره، وارد چاه شد)، موزه‌اش را پر از آب کرد و بدهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از او راضی شد و

گناهانش را بخشید». صحابه گفتند: ای رسول خدا! خداوند برای نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می‌دهد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود ذی روحی، ثواب دارد».

باب (۶): کسی که صاحب حوض و مشک را به آبش مستحق تر می‌داند
 ۱۰۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُودِدَنَّ رَجُلًا عَنْ حَوْضِي كَمَا تُدَادُ الْعَرِيبَةُ مِنَ الْإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ»». (بخاری: ۲۳۶۷)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، روز قیامت، بعضی را از حوض خود دور خواهیم کرد، همان‌گونه که شتران بیگانه از حوض، رانده می‌شوند»».

۱۰۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا أَكْثَرُ مِمَّا أُعْطِيَ وَهُوَ كَاذِبٌ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطَعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ، فَيَقُولُ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ»». (بخاری: ۲۳۶۹)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سه گروه هستند که خداوند در روز قیامت، با آنان سخن نمی‌گوید و به آنان، نظر نمی‌نماید: ۱- مردی که سوگند می‌خورد که کالای خود را به فلان قیمت، خریده است در حالی که این قیمت، بالاتر از قیمت حقیقی آن است و او دروغ می‌گوید. ۲- مردی که بعد از عصر، بدروغ سوگند یاد می‌کند تا مال مرد مسلمان را تصاحب کند. ۳- و مردی که مانع رسیدن آب اضافی به دیگران شود. پس خداوند می‌فرماید: امروز تو را از فضلم محروم می‌کنم همانطوری که تو دیگران را از آبی که کسب تو نبود، محروم ساختی»».

باب (۷): تعیین چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا ﷺ است
 ۱۰۸۶- «عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا حِمَى إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ»». (بخاری: ۲۳۷۰)

ترجمه: «صعب بن جثامه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فقط الله و رسول او، حق تعیین چراگاه را دارند»».

باب (۸): نوشیدن انسانها و چارپایان از آب رود خانه‌ها

۱۰۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الْحَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وَزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوْ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهَا انْقَطَعَ طِيلُهَا فَاسْتَتَتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهْرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغْنِيًا وَتَعَفُّفًا، ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلَا ظُهورِهَا فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِبَاءً وَنَوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وَزْرٌ» وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْحُمْرِ فَقَالَ: «مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَةُ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿الزلزلة: ۷-۸﴾». (بخاری: ۲۳۷۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نگهداری اسب برای بعضی باعث ثواب، برای برخی باعث نجات و برای بعضی باعث گناه می‌شود: برای کسی که آن را بخاطر جهاد در راه الله نگهداری نماید و آنرا در چراگاه بزرگ یا باغچه‌ای با طنابی بلند بندد، تا جانی که آن اسب می‌چرد، برای صاحبش اجر و پاداش محسوب می‌گردد. و اگر طنابش پاره شود و آن اسب، یک یا دو تپه را پشت سر بگذارد، در برابر هر قدم و هر سرگین، به صاحبش اجر می‌رسد. و اگر از نهري بگذرد و آب بخورد، اگر چه صاحبش قصد آب دادن آن را نداشته باشد، باز هم برایش اجر به حساب می‌آید. زیرا این کار، برایش اجر دارد. و برای کسی که اسب را بخاطر بی‌نیازشدن و عدم سؤال از دیگران، نگهداری کند و حق الله را در آن، فراموش ننماید، باعث نجات او می‌شود. (نه ثواب دارد و نه گناه). و کسی که اسب را بخاطر فخر و ریا و دشمنی با مسلمانان، نگهداری کند، برای او باعث گناه خواهد شد». و از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره الاغ پرسیدند. فرمود: «در این باره، فقط این آیه جامع و بی‌ظنیر، بر من نازل شده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۷﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۸﴾﴾ [الزلزلة: ۷-۸] یعنی هر کس، باندازه یک ذره، عمل نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید. و هرکس، باندازه یک ذره، عمل بد انجام دهد، سزای آنرا خواهد دید».

باب (۹): فروختن هیزم و علف

۱۰۸۸- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَصَبْتُ شَارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَعْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ قَالَ: وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَارِفًا أُخْرَى، فَأَتَخْتُمُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بَابِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ عَلَيْهِمَا إِذْخِرًا لِأَبِيعَهُ، وَمَعِيَ صَائِغٌ مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعٍ فَاسْتَعِينَ بِهِ

عَلَى وَلِيمَةِ فَاطِمَةَ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَشْرَبُ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ مَعَهُ فَيَنْتَهُ فَيَقَالُ:
أَلَا يَا حَمْزُ لِلشُّرْفِ التَّوَاءِ

فَنَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ فَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قَالَ
عَلِيٌّ ؑ: فَنَظَرْتُ إِلَى مَنْظَرٍ أَفْطَعَنِي فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبْرَ،
فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ فَدَخَلَ عَلَى حَمْزَةَ فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ، فَرَفَعَ حَمْزَةُ بَصَرَهُ وَقَالَ:
هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عَبِيدٌ لَأَبَائِي، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَهِّقِرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ
الْحُمْرِ». (بخاری: ۲۳۷۵)

ترجمه: «علی بن ابی طالب ؑ می گوید: از غنایم غزوه بدر، که رسول خدا ﷺ همراه ما بود، یک
شتر به من رسید. همچنین رسول اکرم ﷺ (علاوه بر آن)، شتری دیگر نیز به من داد. روزی، من آنها را کنار
دروازه مردی انصاری خوابانیدم تا اذخر (نوعی گیاه) بر پشت آنها بگذارم و برای فروش ببرم. طلافروشی که
از طایفه بنی قینقاع بود و من می خواستم برای عروسی فاطمه از او کمک بگیرم، مرا همراهی می کرد. و
حمزه ابن عبدالمطلب در خانه آن مرد انصاری، شراب می نوشید. و یک زن خواننده نیز آنجا بود و چنین
می سرود: آگاه باش ای حمزه! بسوی شتران فربه برو.

با شنیدن این سخنان، حمزه با شمشیر، بسوی شتران پرید، کوهانهایشان را قطع نمود، پهلوهایشان را درید
و قسمتی از جگرهایشان را برداشت. علی ؑ می گوید: من که شاهد این صحنه بودم، بسیار ترسیدم. لذا نزد
نبی اکرم ﷺ آمدم در حالی که زید بن حارثه، آنجا نشسته بود. و آنحضرت ﷺ را از واقعه با خبر ساختم. آنگاه،
رسول خدا ﷺ همراه زید بن حارثه بیرون رفت. و من هم با ایشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ نزد حمزه آمد و بر
او خشم گرفت. حمزه بسوی آنان، نگاه کرد و گفت: شما کسی جز بردگان آباء و اجداد من نیستید. با شنیدن
این سخن، رسول خدا ﷺ به عقب برگشت تا اینکه از آنجا بیرون رفت. و این ماجرا قبل از تحریم شراب بود».

باب (۱۰): اختصاص دادن زمین به اشخاص

۱۰۸۹- «عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقْطَعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: حَتَّى
تُقْطَعَ لِإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطَعُ لَنَا، قَالَ: «سَتَرُونَ بَعْدِي أَثَرَةَ فَاصْبِرُوا حَتَّى
تَلْقَوْنِي»». (بخاری: ۲۳۷۷)

ترجمه: «از انس ؓ روایت است که نبی اکرم ﷺ خواست زمین های بحرین را به مردم، واگذار نماید.
انصار گفتند: همان قدر که به هر کدام از ما می دهی، به برادران مهاجر ما نیز همان قدر، بده. رسول اکرم ﷺ
فرمود: «تبعض های زیادی بعد از من، خواهید دید. پس صبر کنید تا اینکه مرا در روز قیامت، ملاقات نمایید».

باب (۱۱): کسی که گذرگاه و راه او از باغ و یا نخلستان کسی دیگر، می‌گذرد

۱۰۹۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ابْتِئَاعَ نَخْلًا بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَتَمَرَّتْهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ، وَمَنْ ابْتِئَاعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ»». (بخاری: ۲۳۷۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، نخلی را بعد از گرد افشانی بخرد، محصول آن، مال فروشنده است. مگر اینکه خریدار شرط نماید (که محصول، از آن او باشد). و هرکس، برده‌ای بخرد و آن برده، مالی داشته باشد. آن مال، از آن فروشنده است. مگر اینکه خریدار، شرط نماید»».

۴۲ - کتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

باب (۱): کسی که مال شخصی را به این نیت بردارد که آنرا بازگرداند و یا از بین ببرد
۱۰۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلَافَهَا أَتْلَفَهُ اللَّهُ»». (بخاری: ۲۳۸۷)
ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر کس که اموال مردم را (بعنوان وام) بگیرد و نیت پرداخت آن را داشته باشد، خداوند وامش را پرداخت خواهد کرد. و هر کس که آنرا به نیت اتلاف و ضایع کردن، بگیرد، خداوند مال و جانش را ضایع می گرداند»».

باب (۲): پرداخت دین
۱۰۹۲- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَلَمَّا أَبْصَرَ يَغْنِي أَحَدًا قَالَ: «مَا أَحِبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلَاثٍ إِلَّا دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْأَكْثَرِينَ هُمُ الْأَقْلُونَ إِلَّا مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» وَقَالَ: «مَكَانَكَ» وَتَقَدَّمَ غَيْرُ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ، ثُمَّ ذَكَّرْتُ قَوْلَهُ: «مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ» فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِي سَمِعْتُ أَوْ قَالَ: الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ، قَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «أَتَانِي جَبْرِيلُ عليه السلام فَقَالَ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ»». (بخاری: ۲۳۸۸)

ترجمه: «ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بودم. پس هنگامی که چشم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به (کوه) احد افتاد، فرمود: «اگر این کوه، برای من تبدیل به طلا شود، دوست ندارم یک دینار از آن، بیش از سه روز، در خانه من بماند. مگر دیناری که آن را برای پرداخت وام، نگه داشته باشم». سپس، فرمود: «کسانی که مال بیشتری دارند، ثواب و اجر کمتری دریافت می کنند. مگر کسانی که آنرا اینگونه و اینگونه و اینگونه در راه خدا انفاق نمایند (و با بردن دستها به جلو و راست و چپ، حالت انفاق را نشان داد) و چنین کسانی هم

اندک اند». آنگاه، رسول خدا ﷺ به من گفت: «سر جایست بایست». و خودش کمی جلوتر رفت. سپس، صدایی بگوשמ رسید. خواستم بطرف صدا بروم. اما سخن رسول خدا ﷺ که فرموده بود: «سرجایت بایست تا برگردم»، به یادم آمد. هنگامی که رسول خدا ﷺ آمد، گفتم: ای رسول خدا! صدایی که شنیدم رسول خدا ﷺ (سخن مرا قطع کرد و) فرمود: «آیا صدایی شنیدی؟» گفتم: بلی. فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: هر کس از اُمّتیان ات بمیرد در حالی که به خدا شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می شود». پرسیدم: و اگرچه فلان و فلان گناه را هم انجام داده باشد؟ فرمود: «بلی».

باب (۳): به خوبی پرداختن وام

۱۰۹۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ضُجِّي فَقَالَ: «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ» وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ فَقَضَانِي وَزَادَنِي». (بخاری: ۲۳۹۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگام چاشت، نزد نبی اکرم ﷺ آمدم که ایشان در مسجد بود. پس فرمود: «دو رکعت نماز بخوان». و من که از رسول خدا ﷺ قرض می خواستم. آنرا پرداخت نمود و چیزی بر آن افزود».

باب (۴): نماز جنازه خواندن بر شخص بدهکار

۱۰۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَأَنَا أَوَّلِي بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَفْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ» [النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ] [الأحزاب: ۶]. فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ، مَنْ كَانُوا وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضِيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلَاهُ».

(بخاری: ۲۳۹۹)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «من نسبت به هر مؤمنی در دنیا و آخرت، اولویت بیشتری دارم. اگر می خواهید (برای تأیید این گفته) این آیه را تلاوت نمایید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. یعنی پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنان، از خود آنها نزدیک تر است. پس هر مؤمنی فوت نمود و مالی از خود بجا گذاشت، آن مال به ورثه او تعلق می گیرد، هر کس که باشند. و اگر قرض یا فرزندان از خود بجای گذاشت، پس نزد من بیایند. زیرا من مسئول آنها هستم».

باب (۵): جلوگیری از ضایع کردن و یا به هدر دادن اموال

۱۰۹۵- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: عُقُوقَ الْأُمِّهَاتِ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ، وَمَنْعَ وَهَاتٍ، وَكَرِهَ لَكُمْ: قَيْلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». (بخاری: ۲۴۰۸)

ترجمه: «از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نافرمانی از مادران، زنده بگور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. و سخن بیهوده، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است».

۴۳- کتاب مشاجره و اختلافات

باب (۱): آنچه که دربارهٔ احضار مدیون و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است

۱۰۹۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا قَرَأَ آيَةً سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم خِلَافَهَا فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «كَلَّا كَمَا مُحْسِنٌ» قَالَ شُعْبَةُ: أَطْنُهُ قَالَ: «لَا تَحْتَلِفُوا فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا» (بخاری: ۲۴۱۰)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که شخصی آیه ای را خلاف آنچه من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیده بودم، تلاوت می کرد. دستش را گرفته و نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بردم. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شما هر دو، صحیح می خوانید». شعبه (یکی از راویان) می گوید: فکر می کنم که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «با یکدیگر اختلاف نکنید. زیرا امتهای گذشته، بعلت اختلاف، از بین رفتند».

۱۰۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَدَعَا النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم الْمُسْلِمَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَنْقَى اللَّهَ» (بخاری: ۲۴۱۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که می گوید: دو نفر که یکی مسلمان و دیگری یهودی بود، یکدیگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بر تمام جهانیان برگزیده است. یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام جهانیان برگزیده است. در این هنگام، مسلمان دستش را بالا برد و یک سیلی به صورت یهودی زد. یهودی نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رفت و آنچه را که پیش آمده بود، به

اطلاع ایشان رساند. رسول اکرم ﷺ آن مسلمان را بحضور طلبید و از او در این باره پرسید. مسلمان نیز ماجرا را تعریف کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا بر موسی ترجیح ندهید. زیرا همه مردم روز قیامت بیهوش می‌شوند. من نیز همراه آنها بیهوش می‌شوم. و اولین کسی هستم که بیهوش می‌آیم و موسی را می‌بینم که گوشه عرش را بدست گرفته است. ولی نمی‌دانم که او از کسانی است که بیهوش شده و قبل از من بیهوش آمده است یا از کسانی است که خدا او را استثناء نموده است». (اصلاً بیهوش نشده است)».

۱۰۹۸- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ قِيلَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكِ؟ أَفَلَانٌ أَوْ فُلَانٌ حَتَّى سَمِيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَأَخَذَ الْيَهُودِيُّ فَأَعْتَرَفَ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَرَضَّ رَأْسَهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ». (بخاری: ۲۴۱۳)

ترجمه: «از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که یک مرد یهودی، سرکنیزی را میان دو سنگ قرار داد و سرش را کوبید و شکست. از کنیز پرسیدند که چه کسی سر تو را شکسته است؟ فلانی، فلانی؟.. تا اینکه نام آن مرد یهودی به میان آمد. آن کنیز، با اشاره سر، گفت: بلی. سپس، آن یهودی را دستگیر کردند. او به جرم خود اعتراف کرد. پس نبی اکرم ﷺ دستور داد تا سرش را بین دو سنگ قرار دهند و بکوبند و بشکنند».

۴۴- کتاب اموال یافته شده

باب (۱): اگر صاحب چیز پیدا شده، نشانه‌هایش را بگوید، آن چیز، به وی داده می‌شود

۱۰۹۹- «عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخَذْتُ صُرَّةَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «عَرَّفَهَا حَوْلًا». فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ: «عَرَّفَهَا حَوْلًا» فَعَرَفْتُهَا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلَاثًا فَقَالَ: «احْفَظْ وَعَاءَهَا، وَعَدَدَهَا، وَوِجَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلَّا فَاسْتَمْنِعْ بِهَا»». (بخاری: ۲۴۲۶)

ترجمه: «أبی بن کعب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: کیسه‌ای را که صد دینار در آن بود، یافتم. آن را نزد نبی اکرم ﷺ بردم. رسول الله ﷺ فرمود: «تا مدت یک سال، (پیدا شدن) آن را به مردم اعلام کن». من نیز تا یک سال آن را اعلام کردم. اما صاحبش پیدا نشد. سپس، نزد رسول الله ﷺ رفتم. دوباره فرمود: «تا یک سال اعلام کن». من نیز چنین کردم. اما کسی را نیافتم که آنرا بشناسد. برای بار سوم، نزد رسول الله ﷺ رفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ظرف آن و تعداد و پارچه‌ای که با آن بسته شده است را نگهدار. اگر صاحبش آمد، به او بده وگرنه خودت از آن استفاده کن»».

باب (۲): اگر دانه خرمایی در راه یافت

۱۱۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي لَأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي فَأَجِدُ الثَّمَرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي فَأَرْفَعُهَا لِأَكْلِهَا ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأَلْقِيهَا»». (بخاری: ۲۴۳۲)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه بسا وارد خانه‌ام می‌شوم و خرمایی را می‌بینم که روی رختخوابم افتاده است. سپس، آنرا بر می‌دارم تا بخورم. اما از ترس این که مبادا مال صدقه باشد، آنرا می‌اندازم»».

۴۵- کتاب داد خواهی

باب (۱): قصاص ظلم و ستم

۱۱۰۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، حُبِسُوا بِقَنْظَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيَتَقَاصُونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُوا وَهَذَّبُوا أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا أَحَدُهُمْ بِمَسْكِنِهِ فِي الْجَنَّةِ أَدَلَّ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا»». (بخاری: ۲۴۴۰)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زمانی که مؤمنان از آتش، نجات پیدا می کنند، روی پلی بین بهشت و دوزخ، متوقف می شوند و تقاص ظلم و ستمهایی را که در دنیا نسبت به یکدیگر روا داشته اند، پس می دهند تا اینکه پاک و صاف شوند. آنگاه، به ایشان اجازه ورود به بهشت را می دهند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر یک از آنها، مسکن اش را در بهشت از منزلش در دنیا، بهتر می شناسد»».

باب (۲): خداوند می فرماید: لعنت خدا بر ستمکاران باد

۱۱۰۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَرَتْهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ: ﴿هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود: ۱۸]». (بخاری: ۲۴۴۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمود: «روز قیامت، خداوند بنده مؤمن را نزد خود فرا می خواند و در آغوش می گیرد و به دور از انظار دیگران، به او می فرماید: آیا فلان گناه و فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می گوید: بلی، ای پروردگار من!

و اینگونه خداوند از او، به گناهانش اعتراف می‌گیرد و بنده مؤمن، خود را در معرض هلاک می‌بیند. آنگاه، خداوند می‌فرماید: در دنیا گناهانت را پوشانیدم. امروز نیز آنها را (می‌پوشانم و) مورد مغفرت قرار می‌دهم. سپس، کارنامه اعمال صالح به او داده می‌شود. اما درباره کفار و منافقین، گواهان خواهند گفت: (اینها کسانی هستند که بر خدا دروغ گفته‌اند. بدانید که لعنت و نفرین الله بر ستمکاران است)».

باب (۳): مسلمان، به مسلمان ظلم نمی‌کند و او را تسلیم ظالمان نمی‌نماید

۱۱۰۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۲۴۴۲)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است. بدینجهت به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی‌نماید. هرکس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش باشد، خداوند در صدد رفع نیازهای او بر می‌آید. هر کس، مشکل برادر مسلمانش را برطرف سازد، خداوند مشکلی از مشکلات روز قیامت او را برطرف خواهد کرد. و هر کس که عیب برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند عیب‌های او را در روز قیامت، خواهد پوشاند»».

باب (۴): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن

۱۱۰۴- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: «تَأْخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ»». (بخاری: ۲۴۴۴)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن». اصحاب گفتند: ای رسول خدا! کمک به مظلوم، روشن است ولی چگونه به ظالم کمک کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «دست او را بگیرد». (و از ظلم کردن، باز دارید)».

باب (۵): ظلم، باعث تاریکی در روز قیامت می‌گردد

۱۱۰۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الظُّلُمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۲۴۴۷)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ظلم، باعث تاریکی‌های (متعددی) در روز قیامت می‌گردد»».

باب (۶): اگر شخصی در حق کسی ظلم کرده باشد، آیا لازم است هنگام عذر خواهی، آنرا بیان کند

۱۱۰۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عَرَضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدَرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتٍ صَاحِبِهِ فَحِيلَ عَلَيْهِ» (بخاری: ۲۴۴۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که ظلمی به برادرش نموده باشد، خواه به آبروی او لطمه زده و یا حق دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز (در دنیا) از او طلب بخشش کند قبل از اینکه روزی (قیامت) فرا رسد که در آن، درهم و دیناری، وجود ندارد. زیرا اگر اعمال نیکی داشته باشد، (در آنروز) به اندازه ظلمی که نموده است، از آنها کسر می‌گردد. و اگر اعمال نیکی نداشته باشد، گناهان مظلوم را به دوش او (ظالم) می‌گذارند».

باب (۷): گناه کسی که زمین دیگران را تصاحب کند

۱۱۰۷- «عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا طَوَّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ» (بخاری: ۲۴۵۲)

ترجمه: «سعید بن زید رضی اللہ عنہ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، زمین دیگری را (بناحق) تصاحب کند، آن زمین تا هفت طبق، طوقی در گردن او می‌شود».

۱۱۰۸- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ» (بخاری: ۲۴۵۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، زمین دیگری را به ناحق، تصرف کند، روز قیامت در هفت زمین، فرو برده می‌شود».

باب (۸): اگر کسی به دیگری اجازه دهد، می‌تواند آن کار را انجام دهد

۱۱۰۹- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَأْكُلُونَ تَمْرًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْإِفْرَاقِ إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ» (بخاری: ۲۴۵۵)

ترجمه: «همچنین از عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که ایشان، از کنار عده‌ای که خرما می‌خوردند، عبور کرد و گفت: رسول الله ﷺ از گذاشتن همزمان دو خرما در دهن، منع کرده است مگر اینکه از دوستش اجازه بگیرد».

باب (۹): این گفته خداوند (که در مورد شخصی) فرمود: (و او بدترین، ستیزه جویان است)
 ۱۱۱۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الْأَلَدُ الْخَصِمُ»».
 (بخاری: ۲۴۵۷)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدترین اشخاص، نزد خداوند، شخص ستیزه جو و لجوج است»».

باب (۱۰): گناه کسی که آگاهانه و به ناحق، ادعای چیزی را بکند
 ۱۱۱۱- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِيَابِ حُجْرَتِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخُصْمُ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ الثَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيُتْرِكْهَا»».
 (بخاری: ۲۴۵۸)

ترجمه: «از ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ روایت است که روزی، آنحضرت ﷺ سروصدایی جلوی خانه شان شنید. پس بیرون رفت برد و به آنها گفت: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می آید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خیال اینکه راست می گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را (اینگونه) به او بدهم، در واقع قطعه ای از آتش را به او داده ام. حال او آزاد است که آنرا بگیرد یا رها کند»».

باب (۱۱): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بیافتد
 ۱۱۱۲- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ إِنَّكَ تَبْعُنَا فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ لَا يَقْرُونَا، فَمَا تَرَى فِيهِ؟ فَقَالَ لَنَا: «إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمَرَ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَأَقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ»».
 (بخاری: ۲۴۶۱)

ترجمه: «عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: به رسول الله ﷺ عرض کردیم: یارسول الله! شما ما را (به مناطق مختلف) اعزام می کنید، اگر آن مردم، ما را پذیرایی نکردند چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر با شما آنطور که شایسته مهمان است برخورد کردند، بپذیرید. و اگر نه، حق مهمان را از آنان بگیرید»».

باب (۱۲): همسایه نباید همسایه اش را از کوبیدن میخ به دیوارش منع کند

۱۱۱۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاللَّهِ لَأَرْمِيَنَّ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ». (بخاری: ۲۴۶۳)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از اینکه میخی به دیوار (مشترک) بکوبد منع ننماید». سپس، ابوهریره رضی الله عنه گفت: چرا اکنون شما را می‌بینم که از این حدیث، روی بر می‌گردانید. سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه‌هایتان خواهم زد». (بعثت اهمیت حق همسایه چنین فرمود)».

باب (۱۳): تجمع جلوی خانه و نشستن بر سر معابر

۱۱۱۴- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطَّرَقَاتِ». فَقَالُوا: مَا لَنَا بُدٌّ إِنْ مَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجَالِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا» قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكُفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ». (بخاری: ۲۴۶۵)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از نشستن در معابر عمومی اجتناب کنید». مردم گفتند: یا رسول الله! چاره‌ای جز این نداریم زیرا آنجا، محل نشستن و سخن گفتن ما است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر چاره‌ای جز این ندارید، پس حق راه را مراعات کنید». پرسیدند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشمها، اذیت نکردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منکر»».

باب (۱۴): اختلاف نظر در مورد راههای عمومی

۱۱۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ قَضَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعَ». (بخاری: ۲۴۷۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اختلاف نظر درباره معابر عمومی اینگونه داوری فرمود که هفت زرع، در نظر گرفته شود».

باب (۱۵): نهی از چپاول و مثله کردن

۱۱۱۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنِ التُّهْبَى وَالْمُثْلَةِ». (بخاری: ۲۴۷۴)

ترجمه: «عبدالله بن یزید انصاری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از چپاول (مال) و مثله کردن (مردم) منع کرده است.»

باب (۱۶): کسی که بخاطر مالش کشته شود

۱۱۱۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». (بخاری: ۲۴۸۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هرکس، برای دفاع از مالش، کشته شود، شهید است.»

باب (۱۷): شکستن ظرف یا سایر کالاهای مردم

۱۱۱۸- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقِصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتْ الْقِصْعَةَ فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ وَقَالَ: «كُلُوا» وَحَبَسَ الرَّسُولُ وَالْقِصْعَةَ حَتَّى فَرَعُوا فَدَفَعَ الْقِصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ». (بخاری: ۲۴۸۱)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خانه یکی از همسرانش (نشسته) بود که یکی دیگر از همسرانش، کاسه‌ای غذا همراه خادمش برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. این همسرش (که احتمالاً عایشه بود) با دستش به کاسه زد و آنرا شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعات کاسه را (کنار هم گذاشت و) بهم وصل کرد و آن غذا را در آن، نهاد و فرمود: «بخورید». و خادم و آن ظرف را تا وقتی که از خوردن غذا فارغ شدند، نزد خود نگهداشت. آنگاه، کاسه سالمی به او داد و ظرف شکسته را نزد خود نگهداشت.»

۴۶- کتاب شراکت

باب (۱): شراکت در طعام، خوردنی و کالا

۱۱۱۹- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی اللہ عنہ قَالَ: خَفَّتْ أَزْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمْلَقُوا فَأَتَوْا النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي خَرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «نَادِ فِي النَّاسِ فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ» فَبُسِطَ لِدَلِكِ نِطْعٌ وَجَعَلُوهُ عَلَى النَّطْعِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَدَعَا وَبَرَكَ عَلَيْهِ ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَّتِهِمْ فَاحْتَتَى النَّاسُ حَتَّى فَرَعُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ». (بخاری: ۲۴۸۴)

ترجمہ: «از سلمہ بن اکوع رضی اللہ عنہ روایت است کہ مردم، توشہ تمام کردند و گرسنہ شدند. آنگاہ، نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و اجازہ خواستند تا شترهایشان را ذبح نمایند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اجازہ داد. سپس، مردم با عمر رضی اللہ عنہ روبرو شدند و او را از جریان، آگاہ ساختند. عمر رضی اللہ عنہ گفت: شما بدون شتران تان چگونه زندگی خواهید کرد؟ سپس خود، نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! اینها بدون شترانشان چگونه زندہ خواهند ماند؟ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مردم را صدا بزن تا ہر کس، باقیماندہ توشہ خود را بیاورد». آنگاہ، زیر اندازی چرمی را پهن کردند و آنچه داشتند، روی آن گذاشتند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آنجا ایستاد و دعای برکت نمود. سپس، بہ مردم دستور داد تا ظرف‌هایشان را بیاورند. پس ہمہ از آن غذاها برداشتند. پس از فراغت، رسول خدا فرمود: «گواہی می‌دہم کہ معبودی بحق جز اللہ وجود ندارد و من فرستادہ خدا ہستم».

۱۱۲۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ الْأَشْعَرِيِّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْعَزْوِ أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». (بخاری: ۲۴۸۶)

ترجمہ: «از ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ روایت است کہ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ہنگامی کہ اشعریہا در جہاد، توشہ تمام می‌کنند یا در مدینہ، خوراکی آنان کم می‌شود، آنچه را کہ نزد خود دارند، در یک پارچہ جمع

می‌کنند و با پیمان‌های آن را بطور مساوی میان خود، تقسیم می‌کنند. آنان از من هستند و من از آنان هستم»».

باب (۲): تقسیم گوسفندان

۱۱۲۱- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ فَأَصَابُوا إِبِلًا وَعَنْمًا قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرِيَاتِ الْقَوْمِ، فَعَجَلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِثَتْ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشْرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» فَقَالَ: جَدِّي إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ الْعُدُوَّ عَدَاً وَلَيْسَتْ مَعَنَا مَدَى أَفَنْدُبُجٍ بِالْقَصَبِ؟ قَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ وَسَاحَدُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمَدَى الْحَبْشَةِ»». (بخاری: ۲۴۸۸)

ترجمه: «رافع به خدیج می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ در ذوالحلیفه بودیم که مردم گرسنه شدند. در آن اثنا، تعدادی شتر و گوسفند به غنیمت گرفتند. راوی می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در صفوف آخر قافله بود. مردم، شتابزده تعدادی از گوسفندان مال غنیمت را ذبح کردند و دیگرها را نصب کردند. رسول الله ﷺ دستور دادند تا دیگرها را واژگون کنند. آنگاه، رسول الله ﷺ مال غنیمت را تقسیم کرد و ده گوسفند را برابر با یک شتر قرار داد. یکی از شتران مال غنیمت فرار کرد. برای گرفتن آن سعی و تلاش فراوانی بعمل آمد، اما همه را عاجز کرد و نتوانستند او را بگیرند با خود، اسب کم داشتیم. از اینرو یکی از حاضران تیری بسوی شتر فراری پرتاب کرد و او را از پا درآورد. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از این چارپایان وحشی می‌شوند. هرگاه حیوانی از دست شما رم کرد با آن چنین کنید». عرض کردم احتمالاً فردا با دشمن روبرو می‌شویم و اکنون با خود چاقو نداریم. آیا بوسیله نی ذبح کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «هر چیزی که خون را جاری سازد می‌توان بوسیله آن ذبح کرد. و اسم خدا بر آن گرفته شود از آن بخورید. بجز دندان و ناخن. چون دندان استخوان است و ناخن کارد حبشی‌ها است»».

باب (۳): قیمت گذاری کالا بین شرکا بصورت عادلانه

۱۱۲۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلَاصُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ قَوْمَ الْمَمْلُوكِ قِيَمَةً عَدْلٍ ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ»». (بخاری: ۲۴۹۲)

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کسی، سهم خود را در برده‌ای مشترک، آزاد نمود، باید سهم شریک خود را از مال خود، آزاد نماید. و اگر مالی در بساط نداشت، غلام را به قیمت عادلانه‌ای قیمت گذاری کنند. سپس از او بخواهند (تا برای پرداخت سهم شریک) تلاش نماید، بگونه‌ای که برایش دشوار نباشد».

باب (۴): تقسیم نمودن با قرعه کشی

۱۱۲۳- «عن الثُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَفْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَّوْا وَنَجَّوْا جَمِيعًا»». (بخاری: ۲۴۹۳)

ترجمه: «از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال کسانی که حدود الله را رعایت می‌کنند و آنانی که رعایت نمی‌کنند، مانند مسافران یک کشتی است که برای سوار شدن در آن، قرعه کشی می‌نمایند. در نتیجه، بعضی در طبقه بالا و تعدادی در طبقه پایین، قرار می‌گیرند. ساکنین طبقه پایین، برای آب، به طبقه بالا، آمد و شد می‌کنند. سپس، با یکدیگر مشورت نموده و می‌گویند: مزاحم ساکنین طبقه بالا نشویم. بهتر است سهمیه خودمان (طبقه پایین کشتی) را سوراخ کنیم (و مستقیماً از آب دریا استفاده کنیم) و باعث اذیت و آزار افراد طبقه بالا نشویم. اگر ساکنان طبقه بالا، آنها را برای اجرای تصمیم‌شان آزاد بگذارند، همه هلاک خواهند شد. ولی اگر مانع آنان بشوند، همه نجات خواهند یافت».

باب (۵): شراکت در طعام و غیره

۱۱۲۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ رضی الله عنه وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَايَعُهُ فَقَالَ: «هُوَ صَغِيرٌ». فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ، وَكَانَ يَخْرُجُ إِلَى السُّوقِ فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ رضی الله عنه فَيَقُولَانِ لَهُ: أَشْرَكْنَا فَإِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ، فَيَشْرِكُهُمْ فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبِيعُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ»». (بخاری: ۲۵۰۱-۲۵۰۲)

ترجمه: «از عبدالله بن هشام رضی الله عنه که زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دریافته بود، روایت است که مادرش؛ زینب بنت حمید؛ او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برد و گفت: یا رسول الله! از او بیعت بگیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«او خردسال است». آنگاه، رسول الله ﷺ دست مبارک را بر سر او گذاشت و برایش دعا کرد. راوی می‌گوید: هرگاه، عبدالله بن هشام برای خرید گندم و اشیاء خوردنی به بازار می‌رفت، و ابن عمر و ابن زبیر او را می‌دیدند، می‌گفتند ما را در معامله خود، شریک کن. زیرا رسول الله ﷺ برای تو دعای برکت نموده است. عبدالله نیز آنان را شریک می‌کرد. و چه بسا که به بار کامل شتر، (بعنوان منفعت) دست پیدا می‌کرد و آن را به منزل می‌فرستاد».

۴۷- کتاب رهن در غیر سفر

باب (۱)

۱۱۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَلَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةَ».
(بخاری: ۲۵۱۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «حیوانی که نزد کسی رهن است، آن شخص، می تواند به اندازه نفقه ای که برایش هزینه می کند، از سواریش استفاده کند. و اگر حیوان رهن، شیر ده باشد، میتواند به اندازه نفقه ای که برای آن هزینه می کند، از شیر آن استفاده نماید. و نفقه و خرج حیوان رهن، بعهده کسی است که بر آن سوار می شود و یا شیر آن را می دوشد و استفاده می کند».

باب (۲): اگر رهن دهنده و رهن گیرنده با هم اختلاف کنند

۱۱۲۶- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ». (بخاری: ۲۵۱۴)
ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ چنین قضاوت کرد که سوگند بر مدعی علیه واجب است».

۴۸- کتاب آزاد کردن برده و فضیلت آن

۱۱۲۷- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۲۵۱۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، برده مسلمانی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو آن برده، یک عضو آزاد کننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد»».

باب (۱): آزاد کردن کدام برده بهتر است؟

۱۱۲۸- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانُ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» قُلْتُ: فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَعْلَاهَا ثَمَنًا وَأَنْفُسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا» قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ ضَايِعًا أَوْ تَصْنَعُ لَأُخْرَقَ» قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تَدْعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ»». (بخاری: ۲۵۱۸)

ترجمه: «ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: از نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم: کدام عمل نزد خداوند بهتر است؟ فرمود: «ایمان آوردن به ذات یگانه الله و جهاد کردن در راه او». پرسیدم: آزاد کردن کدام برده افضل است؟ فرمود: «برده‌ای که قیمتش بیشتر و نزد صاحبش، پسندیده‌تر باشد». عرض کردم: اگر نتوانستم این کار را انجام دهم؟ فرمود: «دست فقیر و مستمندی را بگیر و کسی را که کاری بلد نیست، یاری کن». عرض کردم: اگر این را هم نتوانستم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن. زیرا این خود صدقه ایست که بر خویشان می کنی»».

باب (۲): آزاد کردن غلام یا کنیزی که میان چند نفر، مشترک باشد

۱۱۲۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قَوْمَ الْعَبْدِ عَلَيْهِ قِيمَةُ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شِرْكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ»».

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی از یک غلام مشترک، سهم خود را آزاد کرد و به اندازه قیمت غلام، مال داشت، غلام را عادلانه قیمت گذاری کنند و او سهم دیگر شرکاء خود را بپردازد و غلام، آزاد می شود. و اگر به اندازه قیمت غلام، مال نداشت، فقط همان سهم خودش، آزاد می شود».

باب (۳): خطا و فراموشی در آزاد کردن، طلاق دادن و غیره

۱۱۳۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمِّي مَا وَسَّوَسْتُ بِهِ صُدُورَهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلَّمْ»». (بخاری: ۲۵۲۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، وسوسه هایی را که در دل امت من، خطور می نمایند، معاف فرموده است تا زمانی که بر مقتضای آن، عمل نکرده و یا درباره آن، سخن بر زبان نیاورده باشند».

باب (۴): اگر کسی به غلامش بگوید: «او از آن خداست» و نیت اش آزاد کردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد کردن

۱۱۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ وَمَعَهُ غُلَامُهُ ضَلَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلَامُكَ قَدْ أَتَاكَ». فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ: يَا لَيْلَةً مِنْ طَوْلِهَا وَعَنَايَهَا عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَتْ (بخاری: ۲۵۳۰)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: وقتی که او و غلامش به منظور قبول اسلام از خانه براه افتادند، یکدیگر را گم کردند. مدتی بعد، در حالی که ابوهریره رضی الله عنه در محضر نبی اکرم ﷺ نشسته بود، غلامش آمد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابوهریره! غلامت آمد». ابوهریره عرض کرد: شما گواه باشید که من او را آزاد کردم. راوی می گوید: ابوهریره در مسیر راه مدینه، این شعر را می خواند:

چه شب طولانی و پر مشقتی را (پشت سر گذاشتم). اما شکر خدا را که از دیار کفر، نجات یافتیم».

باب (۵): آزاد کردن مشرک، برده خود را

۱۱۳۲- «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، كُنْتُ أَتَحَنُّ بِهَا، يَغْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسَلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری: ۲۵۳۸)

ترجمه: «از حکیم بن حزام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که: وی قبل از اسلام، صد غلام آزاد کرد و صد شتر در میان مردم پیاده، توزیع کرد. و بعد از اینکه مسلمان شد، باز هم صد غلام، آزاد نمود و صد نفر شتر، در میان مردم پیاده، توزیع کرد. راوی می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا! نظر شما در مورد آنچه قبل از اسلام، برای تقرب به خدا و به نیت خیر، انجام می‌دادم، چیست؟ فرمود: «همان اعمال خیر گذشته ات، باعث شد که مسلمان شوی».

باب (۶): کسی که مالک برده عربی بشود

۱۱۳۳- «عن عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُونَ وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى ذَرَارِيَهُمْ وَأَصَابَ يَوْمِيذٍ جَوِيرِيَّةً». (بخاری: ۲۵۴۱)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم ﷺ بنی مصطلق را غافلگیر نمود و در حالی که گوسفندانشان بر سر آبی برای نوشیدن آب، گردآورده شده بودند، بر آنها حمله کرد. آنحضرت ﷺ جنگجویان آنها را به قتل رسانید و فرزندانشان را اسیر گرفت. و در همین روز، جویریة بدست پیامبر ﷺ افتاد».

۱۱۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلَاثِ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» وَكَانَتْ سَبِيَّةً مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ: «أَعْتَقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (بخاری: ۲۵۴۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: از زمانی که از رسول الله ﷺ سه مطلب را درباره بنی تمیم شنیدم، همواره آنان را دوست میدارم. رسول الله ﷺ درباره آنان فرمود: «بنی تمیم، سخت‌ترین افراد امتیان من، بر دجال خواهند بود». همچنین، (هنگامی که) صدقات بنی تمیم آمد، رسول الله ﷺ فرمود: «این، صدقات قوم ما است». و (زمانی که) یکی از زنان بنی تمیم نزد عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا اسیر بود، رسول الله ﷺ فرمود: «آزادش کن. چون او از فرزندان اسماعیل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است».

باب (۷): کراهیت بد زبانی با بردگان

۱۱۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمُ رَبَّكَ، وَصَيُّ رَبَّكَ، اسْقِ رَبَّكَ، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي، مَوْلَايَ، وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أُمِّي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ، وَفَتَاتِي، وَغُلَامِي»». (بخاری: ۲۵۵۲)

ترجمه: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به غلامش نگویید: به مالک و رب خود، غذا بده، برای رب خود، آب وضو بیاور، یا به رب خود، آب بده. بلکه بگوید: آقا و مولای. همچنین شما، خطاب به آنها نگوئید: بنده من! کنیز من! بلکه بگوئید: پسر! دختر! جوان من!»».

باب (۸): وقتی که خادم شما برایتان غذا آورد

۱۱۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، أَوْ أَكْلَةً أَوْ أَكْلَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَّ عِلَاجِهِ»». (بخاری: ۲۵۵۷)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، مستخدم برای شما غذا می‌آورد، اگر او را همراه خود شریک نمی‌کنید، حداقل یک یا دو لقمه برایش بدهید. زیرا او برای شما زحمت پخت و پز آن را متحمل شده است»».

باب (۹): اگر کسی خواست غلامش را تنبیه کند از زدن به چهره‌اش خودداری نماید

۱۱۳۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ»». **ترجمه:** «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما دعوا کرد، از زدن به چهره، اجتناب کند»».

باب (۱۰): شروط جایز برای مکاتب

۱۱۳۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا وَلَمْ تَكُنْ قَصَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكَ فَإِنْ أَحْبَبُوا أَنْ أَفْضِيَ عَنْكَ كِتَابَتَكَ وَيَكُونُوا وَلَاؤُكَ لِي فَعَلْتُ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ بِرِيرَةَ لِأَهْلِهَا فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكَ فَلْتَفْعَلْ وَيَكُونُوا وَلَاؤُكَ لَنَا، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ابْتَاعِي فَأُعْتِقِي، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ أَنْاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ، شَرَطَ اللَّهُ أَحَقَّ وَأَوْثَقَ»». (بخاری: ۲۵۶۱)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که: بریره رضی الله عنه نزد وی آمد و در مورد کتابت خود (پرداخت مال برای آزادی خویش) کمک خواست. و هنوز چیزی از مال کتابت را پرداخت نکرده بود. عایشه رضی الله عنها به وی گفت: نزد مالک خود برگرد و بگو اگر موافق هستند. من (عایشه) پول کتابت را پرداخت می‌کنم مشروط به اینکه ولای تو از آن من باشد. بریره به مالکش این پیشنهاد را ارائه داد. اما آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر عایشه رضی الله عنها در حق تو چنین احسانی می‌کند، بکند. ولی ولای تو از آن ما است. عایشه رضی الله عنها این مطلب را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بازگو نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بریره را بخر و آزاد کن. همانا حق ولاء از آن کسی است که او را آزاد می‌کند». روای می‌گوید: بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: «چرا بعضی از مردم، شرطهایی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست؟ هرکس، شرطی بگذارد که در کتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل است. اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. (باید دانست که) شرط خداوند سزاوارتر و محکم‌تر است». (که انجام گیرد).

۴۹- کتاب هبه و فضیلت آن و تشویق به آن

باب (۱): فضیلت بخشش

۱۱۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةً لِّجَارَتِهَا وَلَوْ فَرَسَنَ شَاةٍ»». (بخاری: ۲۵۶۶)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیه همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم گوسفندی باشد»».

۱۱۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: يَا ابْنُ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلَالِ ثُمَّ الْهِلَالِ ثَلَاثَةَ أَهْلَةٍ فِي شَهْرَيْنِ وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ فَقُلْتُ: يَا خَالَهَ مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتْ: الْأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جِيرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْبَانِهِمْ فَيَسْقِينَا». (بخاری: ۲۵۶۷)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که به عروه گفت: ای خواهرزاده ام! گاهی، سه هلال ماه نور را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می کردیم ولی در خانه های رسول الله ﷺ آتشی (برای پخت و پز) افروخته نمی شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می کردیم. البته رسول الله ﷺ همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای آنحضرت ﷺ شیر می فرستادند و رسول الله ﷺ از آن شیرها به ما می داد که بنوشیم».

۱۱۴۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ، لَأَجَبْتُ، وَلَوْ أَهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ»». (بخاری: ۲۵۶۸)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مرا برای صرف ساعد یا پاچه (گوسفندی) دعوت کنند، خواهم پذیرفت. همچنین، اگر به من، ساعد یا پاچه ای هدیه داده شود، خواهم پذیرفت»».

باب (۲): پذیرفتن شکار هدیه

۱۱۴۲- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَعَبُوا فَأَذْرَكْنَاهَا فَأَخَذْتُهَا فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَبْرِكُهَا أَوْ فَخَذِيهَا فَقَبِلَهُ قُلْتُ - وَفِي رَوَايَةٍ: وَأَكَلَ مِنْهُ». (بخاری: ۲۵۷۲)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در مرالظهران، خرگوشی را دنبال کردیم. مردم دنبال آن دویدند اما درماندند. ولی من خودم را به آن رساندم و آن را گرفتم. سپس، آنرا نزد ابوطلحه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آوردم. او آن را ذبح کرد و یک ران یا هر دورانش را برای رسول الله ﷺ فرستاد. ایشان آن را پذیرفت. و در روایتی آمده است که: از آن، تناول فرمود.»

باب (۳): پذیرفتن هدیه

۱۱۴۳- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهْدَتْ أُمُّ حَفِيدٍ خَالََةَ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضْبًا فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْأَقِطِ وَالسَّمْنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقَدُّرًا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أَكَلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۲۵۷۵)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: خاله ابن عباس؛ ام حفید؛ مقداری کشک، روغن و چند عدد ضب (نوعی سوسمار) به رسول الله ﷺ هدیه کرد. رسول الله ﷺ از کشک و روغن تناول فرمود. اما از ضب، اظهار کراهیت نمود و آن را نخورد. ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: ضب بر سفره رسول الله ﷺ خورده شد. (یعنی دیگران آنرا خوردند). اگر چنانچه حرام می بود، بر سفره رسول الله ﷺ خورده نمی شد.»

۱۱۴۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَى بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: أَهْدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَإِنْ قِيلَ: صَدَقَةٌ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَلَمْ يَأْكُلْ، وَإِنْ قِيلَ: هَدِيَّةٌ ضَرَبَ بِيَدِهِ ﷺ فَأَكَلَ مَعَهُمْ».

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هرگاه، غذایی نزد رسول الله ﷺ آورده می شد، ایشان می پرسید: «صدقه است یا هدیه؟» اگر می گفتند: صدقه است، به یارانش می گفت: «بخورید». و خود از آن تناول نمی فرمود. و اگر گفته می شد: هدیه است، دست فرو برده و همراه آنان، می خورد.»

۱۱۴۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِلَحْمٍ فَقِيلَ: تُصَدِّقُ عَلَى بَرِيرَةَ قَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ»». (بخاری: ۲۵۷۷)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مقداری گوشت، نزد نبی اکرم ﷺ آوردند و گفتند: این صدقه ای است که به بریده داده شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «برای بریره، صدقه بوده و برای ما، هدیه است.»

باب (۴): کسی که به دوستش چیزی ببخشد، وقتی که او نزد بعضی از همسرانش باشد

۱۱۶۶- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ جُرْزِينَ، فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسُودَةُ، وَالْحِزْبُ الْآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَائِشَةَ فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةً يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخَرَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ بَعَثَ صَاحِبَ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ، فَكَلَّمَ حِزْبٌ أُمَّ سَلَمَةَ فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَقُولُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً فَلْيُهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلَتْهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: فَكَلِّمِيهِ، قَالَتْ: فَكَلَّمْتُهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلَتْهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكَ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ لَهَا: «لَا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ إِلَّا عَائِشَةُ» قَالَتْ: فَقَالَتْ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّهُمْ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقُولُ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَلَّمَتْهُ، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّةُ أَلَا تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ؟» قَالَتْ: بَلَى، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبَرْتَهُنَّ فَقُلْنَ: ارْجِعِي إِلَيْهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَتَتْهُ، فَأَعْلَظَتْ وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَتَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ، وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتَهَا حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ قَالَ: فَتَكَلَّمْتُ عَائِشَةَ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَنْتَهَا قَالَتْ: فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»». (بخاری: ۲۵۸۱)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که: همسران رسول الله ﷺ دو گروه بودند. عایشه، حفصه، صفیه و سوده رضی الله عنهن جزو یک گروه، و ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا و سایر همسران رسول خدا ﷺ جزو گروه دوم بودند. و صحابه رضوان الله عليهم اجمعین محبت رسول الله ﷺ را نسبت به عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا خوب می دانستند. بنابراین، اگر کسی می خواست به رسول الله ﷺ هدیه ای بدهد، هدیه اش را به تأخیر می انداخت تا روزی که نوبت عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فرا رسد. و آن روز که رسول الله ﷺ به خانه عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می رفت، هدایا فرستاده می شدند. گروه ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بعد از گفتگو، به ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفتند: شما به رسول الله ﷺ بگویید با مردم صحبت کند و به آنها بگوید که هر کس خواست به رسول خدا ﷺ هدیه ای بدهد، در خانه هر یک از ازواج بود، هدیه خود را بدهند. ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا سخنان آنان را برای آنحضرت ﷺ مطرح ساخت. رسول الله ﷺ به ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

پاسخی نداد. گروه ام سلمه رضی الله عنها نتیجه مذاکرات را از ام سلمه جويا شدند. او گفت: رسول خدا ﷺ چیزی نگفته است. آنها به ام سلمه گفتند: دوباره با رسول خدا ﷺ در این مورد، صحبت کن. ایشان دوباره هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه‌اش آمد، صحبت کرد، ولی رسول خدا ﷺ پاسخی نداد. آنها بار دیگر از ام سلمه رضی الله عنها نتیجه را جويا شدند. او گفت: رسول اکرم ﷺ به من پاسخی نداد. آنها گفتند: باز هم با ایشان صحبت کن تا جواب تو را بدهد. ام سلمه رضی الله عنها بار سوم، هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه‌اش آمد، این مطلب را با پیامبر اکرم ﷺ در میان گذاشت. این بار، آنحضرت ﷺ فرمودند: «در باره عایشه مرا اذیت نکنید زیرا هرگز وحی، در بستر هیچکدام از همسرانم بر من نازل نشده است مگر در بستر عایشه». ام سلمه رضی الله عنها پس از شنیدن این پاسخ، گفت: ای رسول خدا! به خدا پناه می‌برم از اینکه موجب ناراحتی شما شوم.

آنگاه، همسران رسول خدا ﷺ از فاطمه رضی الله عنها درخواست نمودند (تا نزد رسول خدا ﷺ برود و در این مورد با ایشان صحبت نماید). فاطمه رضی الله عنها شخصی را نزد آنحضرت ﷺ فرستاد و گفت: همسران تو را سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابوبکر رضی الله عنه، عدالت را رعایت کنی. ایشان فرمود: «دخترم! مگر کسی را که من دوست دارم تو دوست نداری؟» فاطمه رضی الله عنها جواب داد: بلی. سپس، نزد آنها برگشت و پاسخ پیامبر ﷺ را به اطلاع آنها رساند. آنها از او خواستند که دوباره برود، ولی او نپذیرفت. سپس، زینب بنت جحش رضی الله عنها را فرستادند. او نزد رسول الله ﷺ آمد و با لهجه تند با آنحضرت ﷺ صحبت کرد و گفت: همسران شما در مورد دختر ابوبکر، شما را به خدا سوگند می‌دهند و از شما تقاضای عدل و انصاف دارند. آنگاه، زینب صدایش را بلند کرد تا جایی که عایشه را نکوهش کرد. عایشه نیز حضور داشت. و رسول الله ﷺ چشم به عایشه دوخته بود که ببیند، جواب زینب را می‌دهد یا خیر؟ راوی می‌گوید: عایشه جواب او را داد و او را ساکت نمود. رسول خدا ﷺ فرمود: «این دختر ابوبکر است.»

باب (۵): هدیه ای که مسترد نمی‌شود

۱۱۴۷- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يَرُدُّ الْطَّيْبَ». (بخاری: ۲۵۸۲)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که: نبی اکرم ﷺ مواد خوشبو را بر نمی‌گردانید.»

باب (۶): پاداش دادن در مقابل هدیه

۱۱۴۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا».

(بخاری: ۲۵۸۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ هدیه را می‌پذیرفت و در عوض آن، به هدیه کننده،

پاداش می‌داد.»

باب (۷): گواه گرفتن بر بخشش

۱۱۴۹- «عَنْ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتُ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرْتَنِي أَنْ أَشْهَدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا؟» قَالَ: لَا قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ» قَالَ: فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ». (بخاری: ۲۵۸۷)

ترجمه: «نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: پدرم چیزی را به من هدیه کرد. عَمْرَة بنت رَواحه (مادر من) گفت: تا رسول الله ﷺ را گواه نگیری، من راضی نخواهم شد. پدرم نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: به پسر من از عَمْرَة بنت رَواحه است، چیزی اهدا کرده ام، ولی مادرش می گوید که شما را باید گواه بگیرم. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا سایر فرزندان را هم، چنین هدیه ای داده ای؟» گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «از خدا بترسید. و میان فرزندان، با عدالت رفتار کنید». نعمان می گوید: آنگاه، پدرم برگشت و بخشش خود را پس گرفت.»

باب (۸): پس گرفتن بخشش

۱۱۵۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَائِدُ فِي هَبَّتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ»». (بخاری: ۲۵۸۹)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که هبه اش را پس می گیرد، مانند سگی است که استفراغ می کند، سپس دوباره استفراغش را می خورد.»».

باب (۹): بخشش زن به کسی غیر از شوهر و آزاد کردن برده بدون اجازه او

۱۱۵۱- «عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رضی الله عنها أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً وَلَمْ تَسْتَأْذِنْ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ، قَالَتْ: أَشَعَرْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَيْ أَعْتَقْتُ وَلِيدَتِي، قَالَ: «أَوْفَعَلْتِ؟» قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ لَوْ أَعْطَيْتَهَا أَخْوَالَكَ كَانَ أَعْظَمَ لَأَجْرِكَ»».

ترجمه: «از ام المومنین؛ میمونه دختر حارث رضی الله عنها روایت است که ایشان، کنیزی را بدون اینکه از نبی اکرم ﷺ اجازه بگیرد، آزاد نمود. و هنگامی که نوبت او فرا رسید و رسول الله ﷺ تشریف آورد، میمونه رضی الله عنها عرض کرد: ای رسول خدا! خبرداری که من کنیز خود را آزاد کرده ام. رسول الله ﷺ پرسید: «واقعاً چنین کرده ای؟» گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او را به دایی هایت می دادی، از اجر بیشتری، بهره مند می شدی.»».

۱۱۵۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَفْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ فَأَيَّتَهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا غَيْرَ أَنْ سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که: هرگاه، رسول الله ﷺ می خواست به سفر برود، میان همسران خود، قرعه کشی می کرد. و قرعه به نام هر کس می افتاد، او را همراه خود می برد. و (قابل یاد آوری است که) آنحضرت ﷺ نزد هر یک از همسران خود، یک شبانه روز می ماند. اما سوده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا نوبت خود را برای خوشنودی رسول الله ﷺ به عایشه بخشید».

باب (۱۰): غلام و متاع بخشیده شده، چگونه وصول می شود

۱۱۵۳- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَّةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «حَبَانَا هَذَا لَكَ». قَالَ: فَتَنَظَّرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ»». (بخاری: ۲۵۹۹)

ترجمه: «مِسْوَر بن مخرمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ تعدادی قباء تقسیم نمود. اما به مخرمه، چیزی از آنها نرسید. مخرمه به من گفت: پسر! مرا نزد رسول الله ﷺ ببر. مِسْوَر می گوید: با پدرم براه افتادم. (وقتی به منزل رسول الله ﷺ رسیدیم)، پدرم گفت: برو داخل و رسول الله ﷺ را بگو نزد من بیاید. من نیز رفتم و رسول الله ﷺ را صدا کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که یکی از همان قباها را پوشیده بود، بیرون تشریف آورد و به پدرم گفت: «این را برای شما گذاشته بودم». مخرمه به آن، نگاه کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مخرمه، راضی شد»».

باب (۱۱): بخشیدن چیزی که پوشیدن آن، مکروه است

۱۱۵۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًّا». فَقَالَ: «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا» فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: لِيَأْمُرَنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ، قَالَ: «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلَانٍ أَهْلِ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ»». (بخاری: ۲۶۱۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: (روزی)، نبی اکرم ﷺ به منزل فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تشریف برد ولی به داخل خانه نرفت. (و برگشت). پس از آنکه علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمد، فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا او را در جریان امر، قرار داد.

علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله علت را جویا شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بر درب خانه فاطمه، پرده‌ای آراسته و نقاشی شده دیدم» و افزود: «مرا با دنیا چه کار؟» علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمد و جریان را گفت. فاطمه علیها السلام گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در باره آن، هر حکمی، صادر کند، (من حاضریم). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را برای فلان خانواده که به آن نیاز دارند، بفرست».

۱۱۵۵- «عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حُلَّةَ سِرَاءٍ، فَلَبِسْتُهَا فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي». (بخاری: ۲۶۱۴)

ترجمه: «علی علیه السلام می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله لباسی ابریشمی به من هدیه نمود. من آن را پوشیدم. از این کار، آثار خشم و غضب را در چهره رسول الله صلی الله علیه و آله مشاهده نمودم. آنگاه، من آنرا قطعه قطعه کردم و بین زنان (خانواده ام) تقسیم نمودم».

باب (۱۲): پذیرفتن هدیه از مشرکان

۱۱۵۶- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثِينَ وَمِائَةً فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ؟ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ، أَوْ نَحْوُهُ فَعُجِنَ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌ طَوِيلٌ بَغَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةً؟» أَوْ قَالَ: «أَمْ هِبَةٌ» قَالَ: لَا بَلْ بَيْعٌ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً فَصْنَعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِسَوَادِ الْبُطْنِ أَنْ يُشَوَّى وَائِمُ اللَّهِ مَا فِي الثَّلَاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلَّا قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَهُ حُرَّةٌ مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَ لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، فَفَضَّلَتِ الْقَصْعَتَانِ فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبُعِيرِ أَوْ كَمَا قَالَ». (بخاری: ۲۶۱۸)

ترجمه: «عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه می‌گوید: (در یکی از سفرها)، یکصد و سی نفر با رسول الله صلی الله علیه و آله همراه بودیم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا کسی از شما، غذایی همراه دارد؟» متوجه شدیم که یک صاع (دو کیلو) آرد، نزد یکی از همراهان است. آن آرد، خمیر کرده شد. سپس، یکی از کفار که موهای ژولیده و قامتی بلند داشت با گله‌ای گوسفند، نزد ما آمد. رسول الله صلی الله علیه و آله از او پرسید: «آیا این گوسفندان برای فروش است یا برای هدیه؟» گفت: خیر. برای فروش است. رسول الله صلی الله علیه و آله یک گوسفند از او خرید (و ذبح کرد) و دستور داد تا دل و جگرش، کباب شود (و بقیه گوسفند در دیگ) درست شود. راوی می‌گوید: به خدا سوگند، از میان یکصد و سی نفر، کسی باقی نماند، مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعه‌ای از دل و جگر آن را به او داد. کسی که حاضر بود، به او می‌داد و کسی که غایب بود، سهم او را می‌گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند، در دو ظرف بزرگ، گذاشته شد و همه تا سیر، خوردند. و از هر دو ظرف، مقداری باقی ماند (که هنگام حرکت) آن را بر شتر حمل کرده (با خود بردیم)».

باب (۱۳): هدیه دادن به مشرک

۱۱۵۷- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَدِمْتُ عَلَى أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ وَهِيَ رَاغِبَةٌ أَفَأَصِلُ أُمِّي قَالَ: «نَعَمْ صِلِ أُمَّكِ»». (بخاری: ۲۶۲۰)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: در زمان حیات رسول الله ﷺ مادرم که مشرک بود، نزد من آمد. از رسول الله ﷺ پرسیدم و گفتم: مادرم به خانه من آمده است و از من انتظار (نیکی و هدیه) دارد. آیا با او صله رحمی کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، با مادرت صله رحمی کن»». (حق خویشاوندی را رعایت کن).

باب (۱۴)

۱۱۵۸- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ شَهِدَ عِنْدَ مَرْوَانَ ابْنِ صُهَيْبٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَصُصْهَبًا بَيْتَيْنِ وَحَجْرَةً، فَقَضَى مَرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ». (بخاری: ۲۶۲۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که وی نزد مروان، به نفع فرزندان صهیب، گواهی داد که رسول الله ﷺ به صهیب، دو منزل و یک حجره داده است. مروان بر اساس شهادت عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا به نفع فرزندان صهیب، قضاوت کرد».

باب (۱۵): هبه کردن عمری

۱۱۵۹- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمَرَى أَنَّهَا لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ». (بخاری: ۲۶۲۵)

ترجمه: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ قضاوت کرد که هبه عمری، از آن موهوب له می باشد. یعنی اگر کسی به کسی گفت: تا زنده هستی، این چیز از آن تو باشد، آن چیز، برای همیشه از آن موهوب له خواهد بود».

باب (۱۶): عاریت گرفتن وسایل برای عروس، هنگام عروسی

۱۱۶۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهَا أَيْمَنٌ وَعَلَيْهَا دِرْعٌ قِطْرٍ ثَمَنُ خَمْسَةِ دَرَاهِمٍ، فَقَالَتْ: ارْفَعْ بَصْرَكَ إِلَى جَارِيَّتِي انْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهَا تُزْهِى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا كَانَتْ امْرَأَةً تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أَرْسَلْتُ إِلَيْ تَسْتَعِيرُهُ». (بخاری: ۲۶۲۸)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایمن نزد او رفت در حالی که او جامه‌ای پنبه‌ای که قیمت آن حدود پنج درهم بود، به تن داشت. عایشه رضی الله عنها گفت: به این کنیزم نگاه کن که از روی تکبر، نمی‌خواهد این جامه را در خانه بپوشد، حال آنکه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله من چنین جامه‌ای داشتم که برای آراستن عروس‌های مدینه، مردم آن را از من به عاریت می‌بردند».

باب (۱۷): فضیلت بخشش

۱۱۶۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ يَغْنَى شَيْئًا وَكَانَتِ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَقَارِ فَقَاسَمَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثِمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلِّ غَامٍ وَيَكْفُوهُمْ الْعَمَلَ وَالْمُتُونَةَ وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسٍ أُمُّ سَلِيمٍ كَانَتْ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أُعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِدَاقًا فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أُمُّ أَيْمَنَ مَوْلَاتُهُ أُمُّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَمَّا فَرَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الْأَنْصَارِ مَنَاقِحَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ فَردَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى أُمِّهِ عِدَاقَهَا وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُمُّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ». (بخاری: ۲۶۳۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند، چیزی همراه نداشتند. و انصار، دارای ملک و زمین بودند. انصار زمین‌های خود را به مهاجرین دادند تا آنها کارهای کشاورزی را انجام دهند و در محصول، شریک باشند. ام سلیم رضی الله عنها؛ مادر انس رضی الله عنه؛ چند درخت خرما به رسول الله صلی الله علیه و آله داده بود. رسول الله صلی الله علیه و آله آن درخت‌ها را به کنیز آزاد شده‌اش، ام ایمن؛ مادر اسامه ابن زید داد.

انس رضی الله عنه می‌گوید: وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله از غزه خیبر برگشت، مهاجرین زمین‌های کشاورزی انصار را پس دادند. و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز درخت‌های خرما را به مادر انس برگرداند. و به ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید؛ در عوض درخت‌های پس گرفته شده، چند درخت از باغ خود، عطا فرمود».

۱۱۶۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَغْلَاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعِزِّ، مَا مِنْ غَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا وَتَصْدِيقَ مَوْعُودِهَا إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۲۶۳۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چهل خصلت (نیکی) وجود دارد که اعلاترین آنها، عاریت دادن بز شیر ده است. هر کس، یکی از این خصلت‌ها را بقصد ثواب و رسیدن به پاداش موعود، انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد».

تَمَّ الْجُزْءُ الْأَوَّلُ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۰- کتاب الشهادات

باب (۱): اگر کسی بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهی ندهد

۱۱۶۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينُهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ».

(بخاری: ۲۶۵۲)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بهترین مردم، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می‌برند (صحابه). و بعد، کسانی که بعد از آنها می‌آیند (تابعین). و سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تبع تابعین). و بعد از آنان، کسانی می‌آیند که گاهی قبل از سوگند خوردن، گواهی می‌دهند و گاهی قبل از گواهی دادن، سوگند می‌خورند». یعنی تقوا ندارند و براحتی گواهی می‌دهند و سوگند می‌خورند».

باب (۲): شهادت دروغ

۱۱۶۴- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟ ثَلَاثًا. قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَكِنًا فَقَالَ: «أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ» قَالَ: فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ».

(بخاری: ۲۶۵۴)

ترجمه: «ابوبکره رضی اللہ عنہ می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سه بار فرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره با خبر نسازم؟» صحابه رضی اللہ عنہم عرض کردند: بلی ای رسول خدا. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شُرک و ورزیدن به خداوند و نافرمانی پدر و مادر». آنگاه بعد از اینکه تکیه داده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که شهادت ناحق نیز از گناهان کبیره است». و آنقدر این جمله را تکرار کرد که ما (با خود) گفتیم: ای کاش! ساکت می‌شد».

باب (۳): گواهی فرد نابینا و سایر کارها و معاملاتش

۱۱۶۵- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «حَمْدُ اللَّهِ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا»». (بخاری: ۲۶۵۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: نبی اکرم ﷺ صدای مردی را که در مسجد، قرآن می خواند، شنید. فرمود: «خداوند، بر این شخص، رحم کند. زیرا او فلان و فلان آیه از فلان و فلان سوره را که من فراموش کرده بودم، بیادم آورد»».

۱۱۶۶- «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: تَهَجَّدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَصَوْتُ عَبَادٍ هَذَا؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَادًا»». (بخاری: ۲۶۵۵)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در خانه من نماز تهجد خواند. و در این میان، صدای عباد را که در مسجد، نماز می خواند، شنید. پرسید: «ای عایشه! آیا این صدای عباد است؟» گفتم: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «بار الها! بر عباد رحم کن»».

باب (۴): زنان می توانند یکدیگر را تأیید نمایند

۱۱۶۷- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَفْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ، فَأَيَّتَهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، فَأَفْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَهُ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجٍ وَأُنْزَلُ فِيهِ، فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَعْلَ وَدَتُونَا مِنَ الْمَدِينَةِ أَدْنَى لَيْلَةٍ بِالرَّحِيلِ. فَقُمْتُ حِينَ أَذْنُوا بِالرَّحِيلِ فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزَعِ أَظْفَارٍ قَدْ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ وَكَانَ النَّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِيفًا لَمْ يَثْقُلْنَ وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهُودَجِ فَاحْتَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا. فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَزِلَّهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، فَأَمَمْتُ مَزِلِّي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ. فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ عَلَبْتَنِي عَيْنَايَ فَنِمْتُ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَظَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ

وَرَأَى الْجَيْشَ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَزْلِي فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ أَنَا حَ رَاحِلَتُهُ قَوِطَى يَدَهَا فَرَكَ بُتْهَا، فَاَنْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرَّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ. فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الْإِفْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سَلُولٍ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاسْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الْإِفْكِ وَيَرِيبُنِي فِي وَجْعِي أَنِّي لَا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللَّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرُضُ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تَيْكُمُ؟» لَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ مُتَبَرِّزًا لَا نَخْرُجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُفَّ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا وَأَمْرُنَا أَمْرَ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ فِي الْبَرِّيَّةِ أَوْ فِي التَّنَزُّهِ. فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُهِمٍ نَمْشِي، فَعَثَرْتُ فِي مِرْطَها فَقَالَتْ: تَعَسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: يَشَسَ مَا قُلْتَ، أَتَسْبِيْنَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا؟ فَقَالَتْ: يَا هَنْتَاهُ، أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَيْكُمُ؟» فَقُلْتُ: أَثْذَنُ لِي إِلَى أَبِي، قَالَتْ: وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَيْتُ أَبِي فَقُلْتُ لِأُمِّي مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ. فَقَالَتْ: يَا بِنْتَهُ هُوَ نِي عَلَى نَفْسِكَ الشَّأْنَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةً قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَلَهَا ضَرَائِرُ إِلَّا أَكْثَرَنَ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهِذَا. قَالَتْ: فَبِتْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ، وَلَا أَكْتَجِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، حِينَ اسْتَلَبَتْ الْوُحْيَ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أُسَامَةُ: أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلَّا خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُصَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصَدَّقْكَ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيبُكَ؟» فَقَالَتْ بَرِيرَةُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثُهُ السِّنِّ تَنَامُ عَنِ الْعَجِينَ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَغْدَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي ابْنِ سَلُولٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَّغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا

مَعِيَ». فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ، إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرْبِنَا عَنْقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا وَلَكِنْ احْتَمَلْتُهُ الْحَمِيَّةَ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَتَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَتَارَ الْحَيَّانِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هُمَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَتَزَلَّ فَخَفَّضَهُمْ، حَتَّى سَكَنُوا، وَسَكَتَ، وَبَكَيْتُ يَوْمِي لَا يَرَقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَجِلُ بِنَوْمٍ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبَوَايَ، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ قَالِقٌ كَبِيدِي. قَالَتْ: فَبَيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، إِذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِيَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمٍ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ ثُمَّ، قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتُ بَرِيئَةً فَسَيِّئُ ذَلِكَ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتُ أَلَمْتُ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ، وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ فَلَصَّ دَمْعِي حَتَّى مَا أُحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لِأَبِي: أَحِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لِأُمِّي: أَحِبِّي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ. قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لَا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَفِي أَنْفُسَكُمْ وَصَدَقْتُمْ بِهِ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ، لَا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقَنِي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَالَ: ﴿فَصَبَّرْ بِجَمِيلٍ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ [يوسف: ١٨]. ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّتَنِي اللَّهُ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنْزَلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا وَلَا أَنَا أَحَقُّ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّتُنِي اللَّهَ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمِ شَتٍّ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَصْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي: «يَا عَائِشَةُ، أَحْمَدِي اللَّهَ، فَقَدْ

بَرَآئِكَ اللَّهُ». فَقَالَتْ لِي أُمِّي: «قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ [النور: ۱۱]. فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَآئَتِي قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُنْثَاءَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لَا أَنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَأْتِلِ أُولُوا الْأَفْضَلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِيَ الْقُرْبَى وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲]. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحِ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ، مَا عَلِمْتَ مَا رَأَيْتِ؟» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصْرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ». (بخاری: ۲۶۶۱)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: هرگاه رسول الله ﷺ می خواست سفر نماید، میان همسرانش قرعه کشی می کرد. به نام هر کس که قرعه می افتاد، او را با خود می برد. در یکی از غزوات، میان ما قرعه کشی نمود و قرعه بنام من افتاد. در نتیجه، من او را همراهی نمودم و چون حکم حجاب، نازل شده بود مرا که در کجاوه بودم، بر پشت سواری ام می نهادند و با همان کجاوه، پایین می آوردند. راهمان را ادامه دادیم تا اینکه غزوه رسول خدا ﷺ به پایان رسید و بسوی مدینه برگشت. شبی، نزدیک مدینه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشکر کوچ کند. پس از اعلام کوچ، من برای قضای حاجت از لشکر فاصله گرفتم. و بعد از قضای حاجت، بسوی سواری ام برگشتم. در آنجا دست به سینه ام بردم و ناگهان متوجه شدم که گردن بندم که از مهره های یمنی شهر ظفار ساخته شده بود، از جایش جدا شده و افتاده است. برای پیدا کردن آن، دوباره برگشتم. جستجوی گردن بند، مانع رفتنم شد و کسانی که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روی شترم گذاشتند. قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زیادی نداشتند. زیرا غذای اندکی به اندازه سد رمق، میل می کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالی بودم. در نتیجه، آنها بدون اینکه متوجه وزن کجاوه شوند، آنرا برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اینکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردن بندم را پیدا کردم. و هنگامی که به منزلگاه خود رسیدم، کسی آنجا نبود. به گمان این که آنها بزودی متوجه گم شدن من می شوند و بر می گردند، به منزلگاه خود، بازگشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی ذکوانی که مسئول بررسی منزل سپاه بود، هنگام صبح به جایگاه من رسید و سیاهی انسان خوابیده ای را مشاهده نمود. وی قبل از نازل شدن حکم حجاب، مرا دیده بود. با استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون)

گفتش از خواب بیدار شدم. او شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اینکه به لشکر که هنگام ظهر برای استراحت، توقف کرده بود، رسیدیم. هلاک شوندگان، هلاک شدند. عبدالله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) رهبری این تهمت را بعهده داشت. خلاصه ما به مدینه آمديم و من یک ماه بیمار شدم. در این میان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افک یعنی تهمت زندگان بودند.

آنچه مرا به شک و اّی داشت، این بود که من آن توجه و مهربانی اّی را که در سایر بیماریها از رسول خدا ﷺ مشاهده می‌کردم، در این بیماری نمی‌دیدم. رسول خدا ﷺ نزد ما می‌آمد، و سلام می‌کرد و می‌گفت: «بیمار شما چطور است؟»

من از این شایعات، هیچ اطلاعی نداشتم تا اینکه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح برای قضای حاجت، به مناصع (محل قضای حاجت) بیرون رفتیم. گفتنی است که ما فقط شبها برای قضای حاجت، بیرون می‌رفتیم. و این زمانی بود که هنوز در نزدیکی خانه‌هایمان توالّت نساخته بودیم و برای قضای حاجت، مانند عربهای نخستین، از خانه‌ها دور می‌شدیم و فاصله می‌گرفتیم. من و امّ مسطح می‌رفتیم که چادر امّ مسطح زیر پایش گیر کرد و به زمین افتاد.

در این هنگام، گفت: مسطح، هلاک شود. من به او گفتم: چه سخن بدی بزبان آوردی. آیا به مردی که در غزوه بدر حضور داشته است، ناسزا می‌گویی؟ امّ مسطح گفت: ای فلانی! مگر سخنانشان را نشنیده اّی؟ و اینجا بود که مرا از سخنان اهل افک، مطلع ساخت.

با شنیدن این سخن، بیماری ام افزایش یافت. هنگامی که به خانه برگشتم، رسول خدا ﷺ نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «بیمار شما چطور است؟» گفتم: به من اجازه دهید تا نزد والدینم بروم. هدفم این بود که از پدر و مادرم اصل ماجرا را جويا شوم و نسبت به آن، یقین پیدا کنم. پیامبر اکرم ﷺ هم به من اجازه داد. پس نزد والدینم رفتم و سخنان مردم را برای مادرم بازگو نمودم. مادرم گفت: ای دخترم! این امر را بر خودت آسان بگیر. زیرا زنی زیبا که در خانه مردی باشد و هووهای داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها علیه او سخنان زیادی می‌گویند. گفتم: سبحان الله! مردم هم این سخنان را به زبان می‌آورند!! بهر حال، آن شب را به صبح رساندم بدون اینکه اشکهایم قطع شود و لحظه‌ای چشمانم را با خواب، سرمه نمایم. و چون مدتی، وحی نازل نشد، رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با آنها در مورد جدایی از خانواده‌اش مشوره نمود. از آنجایی که اسامه، محبت قلبی رسول اکرم ﷺ را نسبت به همسرانش می‌دانست، گفت: ای رسول خدا! او همسر شماست و ما چیزی بجز خیر و نیکی از او سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالب ﷺ گفت: ای رسول خدا! خداوند شما را مجبور نکرده است و زنان زیادی بجز او وجود دارند. و اگر از کنیز (عایشه) بپرسی او حقیقت را برایت خواهد گفت.

رسول خدا ﷺ بریره (کنیز مرا) را صدا کرد و گفت: «ای بریره! آیا از عایشه مورد مشکوکی مشاهده نموده‌ای؟» بریره گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عیبی در او مشاهده نکرده‌ام مگر اینکه بعلت کم سن و سال بودن، خواب می‌رود. پس گوسفند می‌آید و خمیرش را می‌خورد.

رسول خدا ﷺ همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی‌نماید). سوگند به خدا که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند نیز بجز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد». با شنیدن این سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می‌دانم. اگر آنمرد، از قبیله اوس است، ما گردنش را می‌زنیم و اگر از برادران خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نماییم. بعد از این گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباد که قبل از این، مردی نیکوکار بود اما در این لحظه، تعصب قومی‌اش گل کرد، برخاست و گفت: دروغ می‌گویی. سوگند به خدا، نه او را به قتل می‌رسانی و نه توانایی کشتن‌اش را داری. در این هنگام، اسید بن حضیر برخاست و گفت: واللہ، دروغ می‌گویی. سوگند به خدا که او را می‌کشیم. تو منافقی که از منافقان، دفاع می‌کنی. اینجا بود که قبیله اوس و خزرج بر آشفتند و در حالی که رسول خدا ﷺ بالای منبر بود، خواستند با یکدیگر درگیر شوند. با مشاهده این وضع، رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد و آنها را به آرامش دعوت کرد. تا اینکه خاموش شدند و رسول خدا ﷺ نیز سکوت کرد. من این روز را هم با گریه، سپری کردم. برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. بدین ترتیب، دو شب و یک روز را در کنار پدر و مادرم با گریه گذراندم تا جایی که گمان کردم شدت گریه، جگر مرا تکه پاره می‌کند.

عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: در حالی که پدر و مادرم کنارم نشسته بودند و من گریه می‌کردم، یک زن انصاری، اجازه ورود خواست. به او اجازه دادم. بعد از اینکه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گریه کرد. ما در حال گریستن بودیم که ناگهان رسول خدا ﷺ وارد شد و (کنار من) نشست در حالی که از تاریخ شروع این سخنان، کنارم نشسته بود و یک ماه هم چیزی در مورد من به وی وحی نشده بود. رسول خدا ﷺ بعد از نشستن، شهادتین خواند. سپس فرمود: «ای عایشه! در مورد تو به من چنین سخنانی رسیده است. اگر تو پاک و بی‌گناهی، بزودی خداوند پاکی و بی‌گناهی‌ات را اعلام خواهد کرد. و اگر مرتکب گناهی شده‌ای، از خداوند طلب مغفرت کن و بسوی او رجوع نما. زیرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نماید و توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد». هنگامی که رسول خدا ﷺ سخنانش را به پایان رسانید، اشک در چشمانم خشکید طوریکه قطره‌ای هم یافت نمی‌شد.

به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ﷺ را بده. گفت: سوگند به خدا، نمیدانم به رسول خدا ﷺ

چه بگویم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ﷺ پاسخ دهید. گفت: سوگند به خدا که من هم نمی دانم به رسول خدا ﷺ چه بگویم.

من که دخترکم سن و سالی بودم و (تا آن زمان) قرآن زیادی نمی دانستم، گفتم: به خدا سوگند، می دانم که شما سخنان مردم را شنیده اید و در قلبتان جای گرفته اند و آنها را باور کرده اید. در نتیجه، اگر به شما بگویم: من بی گناه و پاک ام و خدا می داند که من بی گناه ام، سخن مرا باور نمی کنید. و اگر به گناهی اعتراف نمایم - و خدا می داند که من بی گناه ام - شما مرا تصدیق می نمایید. بخدا سوگند، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمود: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

پس از گفتن این کلمات، به امید اینکه خداوند، برائت و پاکی ام را آشکار سازد، به رختخواب رفتم. اما بخدا سوگند، گمان نمی کردم خداوند درباره من وحی نازل نماید. زیرا خودم را کوچکتر از آن می دانستم که قرآن در مورد من به سخن آید. ولی امیدوار بودم که رسول خدا ﷺ خوابی ببیند و خداوند، در آن خواب، پاکی ام را آشکار نماید. بخدا سوگند! قبل از اینکه رسول خدا ﷺ از جایش بلند شود و کسی از اهل خانه از خانه، بیرون رود، بر آنحضرت ﷺ وحی نازل گردید و همان سختی و دشواری حالت وحی، وی را فرا گرفت طوریکه در روز سرد زمستانی، قطرات عرق مانند دانه های مروارید از بدن مبارکش سرازیر گشت. نخستین کلماتی را که رسول خدا ﷺ بعد از برطرف شدن حالت وحی با تبسم به زبان آورد، این بود که به من گفت: «ای عایشه! خدا را سپاس بگوی زیرا خداوند، برائت و پاکی ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول خدا ﷺ تشکر کن. گفتم: بخدا سوگند، بلند نمی شوم و بجز خدا، از کسی دیگر، تشکر نمی کنم.

خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ...﴾ [النور: ۱۱]. یعنی کسانی که تهمت زدند، گروهی از شما بودند... تا آخر. هنگامی که این آیات، درباره برائت و پاکی ام نازل گردید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و خویشاوندی انفاق می کرد، گفت: بخدا سوگند که بعد از این، هرگز به او بخاطر سخنانی که در مورد عایشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم کرد. آنگاه خداوند این آیات را نازل فرمود: (صاحبان ثروت و فضل شما، نباید سوگند یاد کنند که به خویشاوندان، مساکین و مهاجرین در راه خدا، انفاق نکنند. بهتر است که عفو کنند و گذشت نمایند. آیا مایل نیستید که خداوند از شما بگذرد؟ و خداند متعال بخشنده و مهربان است).

آنگاه ابوبکر رضی الله عنه فرمود: بلی، به خدا سوگند، دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد و همچنان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد.

قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ درباره من از زینب دختر جحش نیز می پرسید و می گفت: ای زینب! چه می دانی و چه دیده ای؟ زینب رضی الله عنها هم در پاسخ می گفت: من چشم و گوشم را حفاظت

می‌کنم. بخدا سوگند، من چیزی بجز خیر و نیکی، از او نمی‌دانم.

بلی، زینب رضی الله عنها همان کسی بود که (در جاه و منزلت، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله) با من رقابت می‌کرد. اما (در این جریان) خداوند او را با تقوایی که داشت، نجات داد. (در مورد من گمان بد نکرد).»

باب (۵): تأیید یک نفر برای شخص، کافی است

۱۱۶۸- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لَا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فَلَانًا وَاللَّهِ حَسِيبُهُ، وَلَا أَرْكِي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ». (بخاری: ۲۶۶۲)

ترجمه: «ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، یکی از دوستانش را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریف و تمجید نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله چندین بار فرمود: «وای بر تو، گردن دوست را شکستی. گردن دوست را شکستی». بعد از آن فرمود: «اگر قرار است حتماً کسی را تعریف و تمجید کنید، چنین بگویید: گمان من درباره فلانی، چنین است و خداوند، حالش را بهتر می‌داند و من کسی را تزکیه نمی‌کنم. البته در صورتی می‌تواند اوصاف فرد را بیان نماید که آن اوصاف، در او وجود داشته باشند».»

باب (۶): بالغ شدن اطفال و گواهی دادن آنها

۱۱۶۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجْزِنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخُنْدَقِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي». (بخاری: ۲۶۶۴)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: مرا در چهارده سالگی، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند تا در غزوه احد، شرکت نمایم. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله به من اجازه شرکت نداد. بعد از آن، در پانزده سالگی مرا نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردند تا در غزوه خندق، شرکت کنم. این بار، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من اجازه داد. (تا در غزوه شرکت نمایم).»

باب (۷): وقتی که مردم برای سوگند خوردن از یکدیگر، سبقت بگیرند

۱۱۷۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَرَضَ عَلَى قَوْمِ الْيَمِينِ فَأَسْرَعُوا، فَأَمَرَ أَنْ يُسْهَمَ بَيْنَهُمْ فِي الْيَمِينِ أَيُّهُمْ يَحْلِفُ». (بخاری: ۲۶۷۴).

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از گروهی خواست تا سوگند یاد کنند. هریک از آنان می‌خواست جلوتر از دیگران، سوگند یاد کند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله برای اینکه چه کسی جلوتر سوگند یاد کند، میان آنان، قرعه‌کشی کرد.»

باب (۸): چگونگی سوگند خوردن

۱۱۷۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصُمْتُ»». (بخاری: ۲۶۷۹)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که می خواهد سوگند یاد کند، به نام الله سوگند بخورد یا سکوت نماید»».

باب (۹): کسی که میان مردم، آشتی برقرار می کند، دروغگو نیست

۱۱۷۲- «عَنْ أُمِّ كَلْثُومٍ بِنْتِ عُقْبَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا»». (بخاری: ۲۶۹۲)

ترجمه: «ام کلثوم؛ دختر عقبه رضی الله عنها می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی شود»».

باب (۱۰): رفتن امام همراه پیروانش برای صلح

۱۱۷۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَهْلَ قُبَاءٍ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامُوا بِالْحِجَارَةِ، فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحْ بَيْنَهُمْ»». (بخاری: ۲۶۹۳)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: ساکنان قبا باهم درگیر شدند طوری که به سوی یکدیگر، سنگ پرتاب کردند. هنگامی که رسول الله ﷺ مطلع گردید، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی برقرار نماییم»».

باب (۱۱): چگونه نوشته می شود؟ این سند صلح و آشتی فلان بن فلان و فلان بن فلان

است بدون ذکر قبیله و نسب

۱۱۷۴- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدْعُوهُ يَدْخُلَ مَكَّةَ حَتَّى قَاصَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا: هَذَا مَا قَاصَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لَا نُقَرُّ بِهَا فَلَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ». ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: «امْحُ: رَسُولُ اللَّهِ» قَالَ: لَا وَاللَّهِ، لَا أَمْحُوكَ أَبَدًا. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ، فَكَتَبَ: «هَذَا مَا قَاصَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلَاحٌ إِلَّا فِي الْقِرَابِ، وَأَنْ لَا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا

بِأَحَدٍ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ، وَأَنْ لَا يَمْنَعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا». فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الْأَجَلَ أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: قُلْ لِصَاحِبِكَ اخْرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الْأَجَلُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَتَبِعَتْهُمْ ابْنَةُ حَمْزَةَ: يَا عَمَّ يَا عَمَّ، فَتَنَاولَهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام: دُونَكَ ابْنَةُ عَمِّكَ، حَمَلَتْهَا فَأَخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعَفَرٌ، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي، وَقَالَ جَعَفَرٌ: ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي، وَقَالَ زَيْدٌ: ابْنَةُ أَخِي، فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِحَالَتِهَا وَقَالَ: «الْحَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ» وَقَالَ لِعَلِيِّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» وَقَالَ لَجَعَفَرٍ: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي» وَقَالَ لَزَيْدٍ: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلَانَا». (بخاری: ۲۷۰۰)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ در ماه ذی قعدة قصد عمره نمود. اما ساکنان مکه از ورودش به مکه، جلوگیری کردند. تا اینکه رسول خدا ﷺ با آنها قرار دادی امضا نمود که طبق آن قرار داد (مسلمانان، امسال برگردند و سال آینده برای ادای عمره) فقط سه روز می توانند در مکه بمانند.

هنگام نوشتن قرار داد، چنین نوشتند: این، قرار داد محمد، رسول خدا است. مشرکین گفتند: رسول خدا بودن تو را نمی پذیریم. زیرا اگر ما می دانستیم که تو رسول خدا هستی، از ورودت به مکه، جلوگیری نمی کردیم. بلکه تو محمد بن عبد الله هستی. رسول الله ﷺ فرمود: «من هم رسول خدا و هم محمد بن عبد الله هستم». سپس خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «لفظ رسول خدا را پاک کن». علی رضی الله عنه گفت: بخدا سوگند، هرگز آنرا پاک نمیکنم. رسول خدا ﷺ قرار داد را گرفت و دستور داد تا چنین بنویسد: «این، قرار داد محمد بن عبد الله است. به مکه هیچ سلاحی وارد نشود مگر اینکه در غلاف باشد. و اگر کسی از اهل مکه، خواست از محمد پیروی نماید، او را با خود نبرد. و اگر کسی از یارانش (یاران محمد) خواست در مکه بماند، مانع اش نشود». و هنگامی که رسول خدا ﷺ (سال بعد) وارد مکه شد و سه روز به پایان رسید، مشرکین نزد علی رضی الله عنه آمدند و گفتند: به دوست ات بگو تا مکه را ترک کند. زیرا وقت اش تمام شده است.

نبی اکرم ﷺ از مکه بیرون رفت در حالی که دختر خردسال حمزه رضی الله عنه عمو عمو کنان پشت سر آنها براه افتاد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه دستش را گرفت و به فاطمه رضی الله عنها گفت: دختر عمویت را تحویل بگیر. فاطمه رضی الله عنها او را در بغل گرفت. علی و زید و جعفر درباره او با یکدیگر اختلاف نمودند. علی رضی الله عنه گفت: من برای حضانت او مستحق ترم زیرا دختر عموی من است. جعفر رضی الله عنه گفت: من مستحق ترم. زیرا علاوه بر اینکه دختر عموی من است، خاله اش نیز همسر من می باشد. زید گفت: او برادرزاده من است. نبی اکرم ﷺ او را به خاله اش سپرد و فرمود: «خاله به منزله مادر است». و به علی رضی الله عنه گفت: «من از تو و تو از من هستی». و به جعفر رضی الله عنه گفت: «تو در سیرت و صورت با من شباهت داری». و به زید گفت: «تو برادر و دوست ما هستی».

باب (۱۲): این گفته پیامبر اکرم ﷺ که در مورد حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «این فرزند من، سردار است»

۱۱۷۵- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يُقْبَلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَعَلَيْهِ أُخْرَى وَيَقُولُ: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»». (بخاری: ۲۷۰۴)

ترجمه: «ابوبکر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ را بالای منبر دیدم در حالی که حسن بن علی رضی الله عنه در کنارش قرار داشت. آنحضرت ﷺ گاهی به سوی مردم و گاهی بسوی او نگاه می کرد و می فرمود: «این فرزند من، سردار است و شاید خداوند بوسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار نماید».

باب (۱۳): آیا امام می تواند در مورد صلح، نظر بدهد

۱۱۷۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها تَقُولُ: سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصَوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الْآخَرَ، وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لَا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ؟ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبُّ». (بخاری: ۲۷۰۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول خدا ﷺ صدای بلند افرادی را نزدیک درِ خانه شنید که با یکدیگر اختلاف داشتند. یکی از آنها از دیگری تقاضای تخفیف (دین) می نمود و او را به لطف و مهربانی دعوت می کرد ولی دیگری می گفت: بخدا سوگند، تخفیف نمی دهم. رسول خدا ﷺ بیرون رفت و فرمود: «کجاست کسی که سوگند می خورد که کار نیک انجام ندهد و در آن، افراط می کند؟» شخصی گفت: ای رسول خدا! من هستم. اما اکنون، هر طور که دوست دارد با او رفتار خواهم کرد».

۵۱- کتاب الشروط

باب (۱): شروط مهر، هنگام عقد نکاح

۱۱۷۷- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ»». (بخاری: ۲۷۲۱)

ترجمه: «عقبه بن عامر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شروطی که عمل کردن به آنها از همه شروط، لازم تر است، شروطی می باشد که بوسیله آنها شرمگاهها را حلال قرار می دهید» (شروط نکاح)».

باب (۲): شروطی که در حدود، صحیح نیست

۱۱۷۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رضی اللہ عنہما أَنَّهُمَا قَالَا: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَذْشَدُّكَ اللَّهُ إِلَّا قَضَيْتَ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ الْخَضَمُ الْآخَرُ - وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ -: نَعَمْ فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأَذَنْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ». قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَوَلِيدَةٍ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةٍ هَذَا الرَّجْمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا قُضِيَ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ رَدٌّ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا، فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَأَرْجُمْهَا». قَالَ: فَعَدَا عَلَيْهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجِمَتْ». (بخاری: ۲۷۲۵)

ترجمه: «ابوهریره و زید بن خالد جهنی رضی اللہ عنہما می گویند: مردی بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! تو را بخدا سوگند می دهم که در مورد من، بر اساس کتاب خدا قضاوت نمای. طرف دیگر که مردی داناتر بود، گفت: بلی، میان ما بر اساس کتاب خدا قضاوت کن. و اجازه بده تا من سخن بگویم. رسول خدا ﷺ فرمود: «صحبت کن». او گفت: پسر من نزد این (بادیه نشین) کار می کرد و با همسرش، مرتکب زنا گردید. به من گفتند: پسر من باید رجم شود. من بجای رجم، صد گوسفند و یک کنیز

به او فدیة دادم. سپس مسأله را از علما پرسیدم. گفتند: پسرت باید صد ضربه شلاق، زده شود و یک سال، تبعید گردد. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، میان شما، طبق کتاب خدا قضاوت می‌نمایم. گوسفندان و کنیزت، به تو برگردانده می‌شوند و پسرت باید صد ضربه شلاق، زده شود و یک سال، تبعید گردد». و با اشاره به سوی بادیة نشین، فرمود: «ای انیس! فردا صبح نزد همسر این مرد برو. اگر اعتراف کرد که مرتکب عمل زنا شده است، او را رجم کن».

راوی می‌گوید: انیس، نزد آن زن رفت و او نیز اعتراف کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ دستور رجم داد و حکم، اجرا شد».

باب (۳): شرط گذاشتن در معاملات کشاورزی

۱۱۷۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا فَدَعَ أَهْلُ حَيْبَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ، قَامَ عُمَرُ خَطِيبًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَامِلَ يَهُودَ حَيْبَرَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَقَالَ: «نُقِرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمْ اللَّهُ» وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ فَعُدِّيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَدِ عَثَ يَدَاهُ وَرَجَلَاهُ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرُهُمْ، هُمْ عَدُوْنَا وَتَهْمُنُنَا وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلَاءَهُمْ، فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحَقِيقِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتُخْرِجُنَا وَقَدْ أَقَرَّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ وَعَامَلَنَا عَلَى الْأَمْوَالِ وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: أَظَنَنْتُ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ بِكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ حَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قُلُوبَكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ؟» فَقَالَ: كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ، قَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَجْلَاهُمْ عُمَرُ وَأَعْطَاهُمْ قِيَمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ مَالًا وَإِبِلًا وَعَرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ». (بخاری: ۲۷۳۰)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که هنگامی که یهود خیبر، او را زدند و دست و پایش را زخمی کردند، عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمُ برخاست و سخنرانی کرد و گفت: همانا رسول خدا ﷺ درباره اموال یهود خیبر، با آنها قرارداد منعقد ساخت و فرمود: «تا وقتی که خدا بخواهد، شما را در خیبر، خواهیم گذاشت».

عبد الله بن عمر برای سرکشی اموالش به خیبر رفته است. شب هنگام در آنجا به وی حمله شده و دست و پایش مجروح گردیده است. ما در آنجا، دشمنی بجز یهود نداریم. آنان دشمن ما هستند و در این جریان، ما آنها را متهم می‌دانیم. لذا به نظر می‌رسد که باید از خیبر، جلای وطن شوند.

عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: هنگامی که عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عزمش را جزم نمود تا آنها را بیرون کند، شخصی یهودی از قبیله ابو الحقیق نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا ما را از خیبر، بیرون می‌کنی در حالی که محمد ما را بیرون نکرد بلکه درباره اموال آن، طبق شرایطی با ما قرار داد بست؟ عمر

ﷺ گفت: گمان می‌کنی سخن رسول خدا ﷺ را فراموش کرده‌ام که خطاب به تو فرمود: «هنگامی که از خیبر، بیرون رانده شوی و هر شب، شترت تو را بجایی ببرد، حالت چگونه خواهد بود؟»
 آن مرد گفت: این، یک شوخی از ابو القاسم بود. عمر ﷺ فرمود: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا!
 سرانجام عمر ﷺ آنها را از خیبر، بیرون راند و در عوض میوه‌هایشان، به آنها شتر و کالاهای دیگر از قبیل پالان شتر، ریسمان و چیزهای دیگر داد.

باب (۴): شروط در جهاد و صلح با دشمن و نوشتن شروط

۱۱۸۰- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ يُصَدِّقُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ قَالَا: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَّةِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْعَمِيمِ فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةً، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ». فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتْرَةِ الْحَيْشِ، فَاَنْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبِطُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا بَرَكَتٌ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلْ، حَلْ، فَأَلَحَّتْ، فَقَالُوا: خَلَّاتِ الْقَصَوَاءُ، خَلَّاتِ الْقَصَوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا خَلَّاتِ الْقَصَوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيْبِيَّةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلٍ الْمَاءِ يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ يُلْبِثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ، وَشَكِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَطَشُ، فَانْتَرَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرَّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيِّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةٍ، وَكَانُوا عَيْبَةً نُصِجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةٍ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَّةِ وَمَعَهُمُ الْعُودُ الْمَطَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُوكَ عَنِ الْبَيْتِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنْ قُرَيْشًا قَدْ نَهَكْتَهُمُ الْحَرْبُ، وَأَضَرَّتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً وَيُحْلَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرُ فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلَّا فَقَدْ جَمُّوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا قَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي هَذَا، حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلْيَنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ. قَالَ: فَاَنْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلًا فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا، فَقَالَ

سُفَهَاوُهُمْ: لَا حَاجَةَ لَنَا أَنْ نُخْبِرَكَ عَنْهُ بِشَيْءٍ، وَقَالَ دُورُ الرَّأْيِ مِنْهُمْ: هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ. يَقُولُ: قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ. فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَوَلَسْتُ بِالْوَلَدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ تَتَّهَمُونِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عُكَاظٍ فَلَمَّا بَلَغُوا عَلَيَّ جِئْتُكُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةٌ رُشِدٍ أَقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيَهُ، قَالُوا: آتِيَهُ، فَأَتَاهُ فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبَدِيلٍ، فَقَالَ عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَيُّ مُحَمَّدٍ أَرَأَيْتَ إِنْ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاَحَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ؟ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى وُجُوهًا، وَإِنِّي لَأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدْعُوكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: امْصُصْ بِبُظْرِ اللَّاتِ، أَنْخُنْ نَفِيرُ عَنْهُ وَنَدْعُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: أَمَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلَا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لِأَجْبُتَكَ، قَالَ: وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَكَلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمَغْفَرُ، فَكَلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ضَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السَّيْفِ، وَقَالَ لَهُ: أَخْرَيْدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَفَعَ عُرْوَةُ رَأْسَهُ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَقَالَ: أَيُّ غَدْرٍ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي غَدْرَتِكَ؟ وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحْبَ قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلَهُمْ وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا الْإِسْلَامُ فَأَقْبَلُ، وَأَمَّا الْمَالُ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ». ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنَيْهِ قَالَ: قَوْلَ اللَّهِ مَا تَنْخَمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نُخَامَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَذَلِكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدُهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوءِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَبِصَرٍ وَكِسْرَى وَالتَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعْظِمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعْظِمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنْخَمْ نُخَامَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَذَلِكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدُهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوءِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةٌ رُشِدٍ فَأَقْبَلُوهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ: دَعُونِي آتِيَهُ. فَقَالُوا: آتِيَهُ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«هَذَا فُلَانٌ وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعَظِّمُونَ الْبُدْنَ فَابْعَثُوهَا لَهُ»، فَبِعِثَتْ لَهُ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يَلْبُونَ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَنْبَغِي لَهُؤُلَاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ: رَأَيْتُ الْبُدْنَ قَدْ قُلِدَتْ وَأُشْعِرْتُ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ - يُقَالُ لَهُ: مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ - فَقَالَ: دَعُونِي آتِيهِ، فَقَالُوا: آتِيهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذَا مِكْرَزٌ وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ». فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَقَدْ سَهَّلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ». قَالَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو: هَاتِ اكْتُبْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابًا، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْكَاتِبَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اُكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». قَالَ سُهَيْلُ: أَمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا هُوَ؟ وَلَكِنْ اكْتُبْ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ، كَمَا كُنْتُ تَكْتُبُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: وَاللَّهِ لَا نَكْتُبُهَا إِلَّا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اُكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» فَقَالَ سُهَيْلُ: وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ، وَلَا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنْ اكْتُبْ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي، اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ» قَالَ الرَّاي: وَذَلِكَ لِقَوْلِهِ: «لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى أَنْ تُحْلُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَتَنْطُوفَ بِهِ». فَقَالَ سُهَيْلُ: وَاللَّهِ لَا تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ أَنَّا أُخِذْنَا ضُغْطَةً، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَكَتَبَ، فَقَالَ سُهَيْلُ: وَعَلَى أَنَّهُ لَا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلَّا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: سُبْحَانَ اللَّهِ كَيْفَ يَرُدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلٍ بْنُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو يَرْسُفُ فِي قِيُودِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ سُهَيْلُ: هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أَقَاضِيكَ عَلَيْهِ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ». قَالَ: فَوَاللَّهِ إِذَا لَمْ أَصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَجِزْهُ لِي». قَالَ: مَا أَنَا بِمُجِيرِهِ لَكَ، قَالَ: «بَلَى فَاَفْعَلْ». قَالَ: مَا أَنَا بِفَاعِلٍ، قَالَ مِكْرَزُ: بَلَى قَدْ أَجَزْنَاهُ لَكَ، قَالَ أَبُو جَنْدَلٍ: أَيُّ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ؟ أَرُدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا؟ أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ؟ وَكَانَ قَدْ عَذَّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: أَلَسْتُ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: «بَلَى». قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُونَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: «بَلَى» قُلْتُ: فَلِمَ تُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ

أَعْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي». قُلْتُ: أَوَلَيْسَ كُنْتُ تُحَدِّثُنَا أَنَا سَنَأُيَ الْبَيْتِ فَتَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: «بَلَى، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَا نَأْتِيهِ الْعَامَ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَوِّفٌ بِهِ». قَالَ: فَاتَّيْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَيْسَ هَذَا نَبِيُّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُّونَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدِّنْيَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ، وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسِكْ بِعَرْزِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، قُلْتُ: أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَا سَنَأُيَ الْبَيْتِ وَتَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ؟ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَوِّفٌ بِهِ، قَالَ عُمَرُ: فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالًا، قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِضِيَةِ الْكِتَابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: «قُومُوا فَانْخَرُوا، ثُمَّ احْلِفُوا». قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ، حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا لَمْ يَفُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتُحِبُّ ذَلِكَ، اخْرُجْ ثُمَّ لَا تُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ، وَتَدْعُو حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ، فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ نَحَرَ بُدْنَهُ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَتَنَحَرُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا عَمًّا، ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ﴾ [الممتحنة: ١٠]. حَتَّى بَلَغَ ﴿بَعْضُ الْكَوَافِرِ﴾ فَطُلِقَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا لَهُ فِي الشَّرْكِ، فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَالْأُخْرَى صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ فَقَالُوا: الْعَهْدُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ، فَتَزَلُّوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمَرٍ لَهُمْ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلَانُ جَيِّدًا، فَاسْتَلَّهُ الْآخَرُ، فَقَالَ: أَجَلٌ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَجَيِّدٌ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ ثُمَّ جَرَّبْتُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَأَمَكْنَهُ مِنْهُ فَضَرَبَهُ، حَتَّى بَرَدَ وَفَرَ الْآخَرُ، حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْدُو، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُ: «لَقَدْ رَأَى هَذَا دُعْرًا». فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي، وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْفَى اللَّهُ ذِمَّتَكَ قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَيْلُ أُمِّهِ مِسْعَرِ حَرْبٍ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ». فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُدُّهُ إِلَيْهِمْ،

فَخَرَجَ حَتَّى لَأْنِ سَيْفِ الْبَحْرِ قَالَ: وَيَنْفَلْتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلِ بْنِ سَهْلٍ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، فَجَعَلَ لَا يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلَّا لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عِصَابَةٌ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّامِ إِلَّا اعْتَرَضُوا لَهَا فَفَقَتَلُوهُمْ، وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ، فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحِمِ لَمَّا أَرْسَلَ فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ٢٤]. حَتَّى بَلَغَ ﴿الْحَيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَهْلِيَّةِ﴾ [الفتح: ٢٦]. وَكَانَتْ حَمِيَّتُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يَقْرَأُوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَلَمْ يَقْرَأُوا بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ». (بخاری: ۲۷۳۱-۲۷۳۲)

ترجمه: «مسور بن مخرمه و مروان - در حالی که هر کدام از آنها، دیگری را تصدیق می‌نماید - می‌گویند: در زمان صلح حدیبیه، رسول خدا ﷺ از مدینه حرکت کرد. و بعد از طی مسافتی، فرمود: «خالد بن ولید با جمعی از سواران قریش که طلیعه دار لشکر آنها محسوب می‌شوند، در غمیمه بسر می‌برند. پس شما مسیرتان را به سمت راست، ادامه دهید».

بخدا سوگند، خالد متوجه لشکر اسلام نشد مگر زمانیکه گرد و خاک لشکر را مشاهده نمود. در این هنگام، با سرعت، شروع به دویدن کرد تا قریش را مطلع سازد. رسول خدا ﷺ هم مسیرش را ادامه داد تا اینکه به گردنه‌ای رسید که از آنجا بسوی لشکر قریش سرازیر می‌شد. در آن مکان، شتر رسول خدا ﷺ زانو زد و به زمین نشست. مردم، تلاش نمودند تا شتر را حرکت دهند، اما شتر، لجابت کرد و از جایش بلند نشد. مردم گفتند: قصواء (نام شتر پیامبر ﷺ) سرکشی می‌کند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «قصواء سرکشی نمی‌کند و چنین عادتی ندارد ولی همان ذاتی که مانع حرکت فیل‌ها (اشاره به داستان اصحاب فیل) شد قصواء را از حرکت، باز می‌دارد». سپس فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر کاری که باعث حفظ ارزش‌های الهی گردد و آنها آن را درخواست نمایند، با آن، موافقت خواهم کرد». آنگاه بر شترش فریاد زد و آنرا راند. شتر نیز از جایش برخاست.

راوی می‌گوید: بعد از آن، رسول اکرم ﷺ راهش را کج نمود و در انتهای حدیبیه، کنار گودالی که فقط اندکی، آب داشت، منزل گرفت. مردم، اندک اندک، شروع به برداشتن آب، نمودند. اما دیری نگذشت که آب، تمام شد. از تشنگی نزد رسول خدا ﷺ شکایت بردند. پیامبر اکرم ﷺ تیری از جعبه‌اش بیرون آورد و دستور داد تا آنرا داخل گودال، بگذارند. بخدا سوگند، آب چنان فوران کرد که همه سیراب شدند و بی‌نیاز گشتند.

در آن اثنا، بُدیل بن ورقاء خزاعی با جمعی از افراد قبیله‌اش که در میان اهل تهمامه از خیرخواهان و رازداران رسول خدا ﷺ شمرده می‌شد، آمد و گفت: من هم اکنون، از نزد کعب بن لوی و عامر بن لوی که با

شتران شیر ده و زنان و فرزندان خود، در کنار چشمه‌های حدیبیه، منزل گرفته‌اند، می‌آیم. آنها می‌خواهند با شما بجنگند و از رفتن شما به بیت الله، جلوگیری نمایند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ما برای جنگ با کسی نیامده‌ایم بلکه برای ادای عمره آمده‌ایم. جنگ، قریش را خسته و ضعیف کرده و خسارات و تلفات زیادی به آنها وارد ساخته است. اگر تمایل دارند تا مدتی با آنها، پیمان آتش بس امضا می‌کنم. من و سایر کفار را به حال خود بگذارند. (اگر کفار بر من پیروز شدند، خیال آنها راحت می‌شود) و اگر من بر آنها پیروز شدم، همانطور که سایر مردم، مسلمان می‌شوند آنها نیز اگر خواستند، مسلمان شوند. و اگر اسلام را نپذیرفتند، (بعد از گذشت این مدت که من با سایر کفار، درگیر هستم) به اندازه کافی استراحت کرده و تقویت شده‌اند. ولی سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر آنها اسلام را نپذیرفتند، تا آخرین رمق با آنها خواهم جنگید. من مطمئنم که خداوند کارش را خواهد کرد» (دینش را نصرت و یاری خواهد نمود).

بدیل گفت: پیام‌ات را به آنها خواهم رساند. آنگاه، از آنجا حرکت کرد و نزد قریش آمد و به آنها گفت: ما از نزد این مرد (محمد) می‌آییم. او پیشنهاداتی داشت. اگر تمایل دارید، آنها را به شما عرضه می‌کنم. افراد سفیه و نادان قریش گفتند: ما نیازی به پیغام او نداریم. اما خردمندانشان گفتند: آنچه را که شنیده‌ای، بگو. بدیل گفت: او چنین و چنان گفت و همه آنچه را که از نبی اکرم ﷺ شنیده بود، برای آنها بازگو کرد.

عروه بن مسعود گفت: آیا شما بمنزله پدرم نیستید و من بمنزله فرزند شما نیستم؟ (چون مادرم از قبیله شماست). گفتند: بلی. پرسید: آیا من، نزد شما متهم هستم؟ گفتند: نه. گفت: آیا اهل عکاظ را به بسیج عمومی دعوت نکردم و هنگامی که امتناع ورزیدند، با زن و فرزندم و همه کسانی که از من پیروی کردند، به کمک شما نیامدم؟

گفتند: بلی. عروه گفت: این شخص، پیشنهاد خوبی ارائه داده است. پیشنهادش را بپذیرید و بگذارید تا من نزد او بروم. آنها اجازه دادند. او نزد نبی اکرم ﷺ رفت و با ایشان به گفتگو پرداخت. رسول اکرم ﷺ همان سخنانی را که به بدیل گفته بود، برای عروه نیز بازگو کرد. در این هنگام، عروه گفت: ای محمد! اگر قومت را ریشه کن نمایی، چه سودی به تو می‌رسد؟ آیا شنیده‌ای که تا کنون، کسی از عرب، قومش را هلاک و نابود کرده باشد؟

و اگر عکس آن، اتفاق افتد (قریش پیروز شوند) بخدا سوگند، من چهره‌های پراکنده‌ای را می‌بینم که فرار را بر قرار، ترجیح می‌دهند و تو را تنها می‌گذارند. ابوبکر ﷺ گفت: (برو) فرج (بت خود) لات را بمک.

آیا ما رسول خدا ﷺ را تنها می‌گذاریم و فرار می‌کنیم؟ عروه پرسید: این کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر احسان تو بر من نمی‌بود، که آنهم تاکنون بی‌جواب مانده است، پاسخ ات را می‌دادم.

راوی می گوید: عروه همچنان با نبی اکرم ﷺ سخن می گفت (تا رضایتش را جلب کند) و هنگام سخن گفتن، ریش مبارک آنحضرت ﷺ را می گرفت و مغیره بن شعبه که بالای سر رسول اکرم ﷺ ایستاده بود و کلاه خودی بر سر و شمشیری در دست داشت، هر بار که عروه دستش را بسوی ریش مبارک آنحضرت ﷺ می برد، مغیره با نیام شمشیر، به دستش می زد و می گفت: دستت را از ریش مبارک رسول الله ﷺ دور کن. عروه سرش را بلند کرد و گفت: این کیست؟ گفتند: مغیره بن شعبه است. عروه گفت: ای غدار! مگر من تاوان خیانت تو را نپرداختم؟ شایان ذکر است که مغیره در دوران جاهلیت، عده ای را کشته و اموالشان را بسرقت برده بود. آنگاه، نزد رسول اکرم ﷺ آمد و مسلمان شد رسول اکرم ﷺ فرمود: «اسلامت را می پذیرم ولی با اموال، کاری ندارم».

راوی می گوید: عروه، همچنان دو چشمی به اصحاب رسول خدا ﷺ نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خدا ﷺ آب دهان می انداخت، یکی از یارانش، آنرا با کف دست می گرفت و به صورت و بدن خود می مالید. و هرگاه، به آنها دستوری می داد، بی درنگ، اطاعت می کردند و هر وقت، وضو می گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می آوردند. و بخاطر تعظیم آنحضرت ﷺ، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی شدند.

زمانی که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته ام. ولی هرگز ندیده ام که یارانشان به آنها احترامی بگذارند که یاران محمد ﷺ به او می گذارند. بخدا سوگند که هر گاه، آب دهان می انداخت، یکی از یارانش آنرا با کف دست می گرفت و به صورت و بدن خود، می مالید. و هر وقت، به آنها دستوری می داد، بلا فاصله اطاعت می کردند. و هر گاه، وضو می گرفت، برای دست یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی که در حضور ایشان سخن می گفتند، صدایشان را پایین می آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی شدند. پیشنهاد خوبی به شما ارائه داده است. آنرا بپذیرید.

مردی از بنی کنانه گفت: اجازه دهید که من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ و یارانش، نزدیک شد، رسول خدا ﷺ فرمود: «این، فلانی است و از قبیله ای است که برای شتران هدی (شکرانه) احترام خاصی قائل اند. بنابراین، شتران هدی را به استقبالش ببرید». دستور آنحضرت ﷺ اطاعت شد و مردم، لبیک گویان به استقبال او رفتند. آن مرد، با دیدن این صحنه، گفت: سبحان الله، شایسته نیست که این گروه، از (زیارت) بیت الله، جلوگیری شوند. و هنگامی که نزد یارانش برگشت، گفت: شتران را دیدم که قلاده به گردن داشتند و علامت گذاری شده بودند. به نظرم نباید از (زیارت) خانه کعبه، جلوگیری شوند. مردی از میان آنان بنام مکرز بن حفص برخاست و گفت: اجازه دهید تا من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ نزدیک شد، آنحضرت ﷺ فرمود: «این شخص، مکرز است که فردی فاسق

می‌باشد». او آمد و سر گرم سخن گفتن با نبی اکرم ﷺ شد. در این اثنا، سهیل بن عمرو از راه رسید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «کار شما آسان شد». سهیل بن عمرو گفت: چیزی بیاورید تا بین ما و شما عهد نامه‌ای بنویسم. رسول اکرم ﷺ کاتبی (علی رضی الله عنه) را خواست و گفت: «بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». سهیل گفت: بخدا سوگند، نمی‌دانم که رحمان چیست؟ بنویس: «باسمک اللهم» همانطور که در گذشته می‌نوشتی. مسلمانان گفتند: سوگند به خدا که چیزی جز «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، نمی‌نویسیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنویس: باسمک اللهم». سپس افزود: «این، پیمانی است که محمد، رسول خدا بسته است» سهیل گفت: سوگند به خدا، اگر می‌دانستیم که تو رسول خدا هستی، تو را از زیارت خانه خدا منع نمی‌کردیم و با تو نمی‌جنگیدیم. لکن بنویس: محمد بن عبد الله. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخدا سوگند که من، پیامبر خدا هستم اگر چه شما مرا تکذیب می‌کنید. بنویس: محمد بن عبد الله». راوی می‌گوید: رسول اکرم ﷺ بدین جهت، جمله فوق را به زبان آورد که قبلاً فرموده بود: «بخدا سوگند، هر کاری که باعث حفظ ارزش‌های الهی گردد و آنها آترا از من درخواست کنند، با آن، موافقت خواهم کرد».

رسول اکرم ﷺ افزود: «بشرط اینکه راه را برای ما باز بگذارید تا خانه خدا را طواف کنیم». سهیل گفت: بخدا سوگند، نخواهیم گذاشت که عرب بگوید ما تسلیم زور شدیم. ولی می‌توانید سال آینده برای طواف بیایید. و کاتب هم، چنین نوشت. سهیل گفت: شرط دیگر این است که اگر شخصی از ما نزد تو آمد، اگر چه بر دین تو باشد، او را به ما برگردانی. مسلمانان گفتند: سبحان الله، چگونه شخصی را که مسلمانان است و نزد ما آمده است، به مشرکین، باز گردانیم؟!.

در این میان، ابوجندل فرزند سهیل بن عمرو که از بخش سفلی مکه خارج شده بود و در میان غل و زنجیر، دست و پا می‌زد، خود را به مسلمانان رسانید. سهیل با دیدن او گفت: این، اولین شرطی است که باید به آن، عمل کنی و او را به من باز گردانی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنوز عهد و پیمان، بسته نشده است». سهیل گفت: بخدا سوگند، در این صورت، هرگز در هیچ زمینه‌ای با تو صلح نخواهم کرد. پیامبر اکرم ﷺ گفت: «از این یک نفر، بخاطر من بگذر». گفت: هرگز از او نمی‌گذرم. آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی، چنین کن». ولی سهیل گفت: چنین نخواهم کرد.

مکرز گفت: از او بخاطر تو گذشتیم. ابوجندل گفت: ای مسلمانان! چگونه مرا به مشرکین باز می‌گردانید در حالی که من مسلمانم و نزد شما آمده‌ام؟!.

و او که بشدت بخاطر خدا شکنجه شده بود، افزود: مگر وضعیت مرا نمی‌بینید؟

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: نزد رسول خدا ﷺ رفتم و عرض کردم: مگر تو نبی بر حق خدا نیستی؟ فرمود: «بلی». گفتم: مگر نه این است که ما حقیق و دشمن، باطل؟ فرمود: «بلی». گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را بپذیریم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من، رسول خدا هستم. از او (خدا) نافرمانی

نخواهم کرد و او مرا یاری خواهد نمود». گفتم: مگر به ما نفرموده بودی که به کعبه می‌رویم و آنرا طواف می‌کنیم؟ فرمود: «بلی، ولی آیا گفته بودم که امسال می‌رویم؟» گفتم: خیر. فرمود: «تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد».

عمر رضی الله عنه می‌گوید: نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتم و گفتم: مگر او (محمد) رسول بر حق خدا نیست؟ ابوبکر گفت: بلی. گفتم: مگر نه اینکه ما برحق و دشمن، بر باطل است؟ گفت: بلی. گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را بپذیریم؟ ابوبکر گفت: ای مرد! او، پیامبر خداست و از دستورات خدا، سرپیچی نمی‌کند و خدا او را یاری خواهد کرد. رکاب او را محکم بگیر. سوگند به خدا که او برحق است. گفتم: مگر به ما نگفته بود که به خانه کعبه می‌رویم و آنرا طواف می‌کنیم؟

گفت: بلی. ولی آیا به تو گفته بود که امسال به کعبه می‌روی؟ گفتم: خیر. گفت: تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد.

عمر رضی الله عنه می‌گوید: برای جبران این سخنانم، اعمال زیادی (از قبیل صدقه، دادن روزه گرفتن، نماز خواندن و آزاد ساختن برده، چنانکه ابن اسحاق و واقفی بدان تصریح نموده‌اند) انجام دادم. راوی می‌گوید: پس از نوشتن صلح نامه، رسول الله صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «برخیزید، شتران را نحر (ذبح) کنید و سرهایتان را بتراشید».

راوی می‌گوید: بخدا سوگند، هیچ‌کس از میان آنان، برنخواست. طوریکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه بار، سخنش را تکرار نمود. و چون هیچ‌کس برنخواست، نزد ام سلمه رفت و شیوه برخورد مردم را با خود، بیان نمود. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! اگر می‌خواهی به خواسته‌ات، عمل شود، بیرون برو و بدون اینکه با کسی، سخن بگویی، شترت را نحر (ذبح) کن و از آرایشگر بخواه تا سرت را بتراشد. آنحضرت صلی الله علیه و آله هم بدون اینکه با کسی، سخن بگوید، بیرون رفت، شترش را نحر کرد و آرایشگر را به حضور طلبید و سرش را تراشید. صحابه نیز با مشاهده رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخاستند و شتران خود را نحر کردند و شروع به تراشیدن سرهای یکدیگر نمودند طوریکه از شدت ناراحتی، نزدیک بود یکدیگر را بکشند.

سپس، زنان مؤمنی (هجرت کردند و) نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند. آنگاه خداوند، این آیات را نازل فرمود: (ای مؤمنان! اگر زنان مؤمنی بعنوان مهاجر، نزد شما آمدند، آنان را بیازمایید ... تا آنجا که خداوند می‌فرماید: زنان کافر را در نکاح خود، نگاه ندارید).

با نزول این آیات، عمر دو تن از زنان مشرکش را طلاق داد که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به عقد خود درآورد.

سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه باز گشت. در آنجا، ابوبصیر که مردی مسلمان و از قریش بود، نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد. از طرف دیگر، قریش، دو نفر را در طلب او فرستادند و گفتند: به عهده‌ی که با ما بسته‌ی،

وفا کن. پیامبر نیز او را به آن دو مرد، سپرد. آنان او را با خود بردند تا اینکه به ذوالحلیفه رسیدند. در آنجا استراحت کردند و مشغول خوردن خرما شدند. ابوبصیر به یکی از آن دو مرد گفت: فلانی! سوگند به خدا که شمشیر خوبی داری. او نیز شمشیرش را از نیام، بیرون آورد و گفت: بلی، بخدا سوگند، شمشیر بسیار خوبی است. من بارها آنرا آزموده‌ام. ابوبصیر گفت: آنرا به من بده تا نگاه کنم. آن مرد هم شمشیرش را به او داد. ابوبصیر او را به قتل رساند و دیگری فرار کرد و خود را به مدینه رساند و دوان دوان، وارد مسجد نبوی شد. هنگامی که رسول خدا ﷺ او را دید، فرمود: «این شخص، دچار وحشت شده است». وقتی که آن مرد به نبی اکرم ﷺ رسید، گفت: بخدا سوگند، دوستم کشته شد و (اگر او را باز ندارید) من هم کشته می‌شوم. در آن اثنا، ابوبصیر آمد و گفت: ای رسول خدا! تو به عهده وفا کردی و مرا به آنان، باز گرداندی. ولی خداوند، مرا از دستشان، نجات داد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «وای بر مادرش، عجب جنگ افروزی است اگر کسی را داشته باشد». ابوبصیر با شنیدن این سخنان، دانست که رسول خدا ﷺ او را تحویل قریش خواهد داد. لذا شهر را ترک کرد و به ساحل دریا رفت.

روای می‌گوید: ابوجندل هم که قبلاً مسلمان شده بود، از دست کفار قریش، فرار کرد و به ابوبصیر ملحق شد. بعد از آن، هر کس که از کفار قریش، مسلمان می‌شد. به آنها می‌پیوست و اینگونه گروه بزرگی تشکیل شد که هر چند وقت یک بار به کاروان‌های قریش که به شام می‌رفتند، یورش می‌بردند، افرادشان را می‌کشتند و اموالشان را به غنیمت می‌گرفتند. سرانجام، قریش پیکری نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و آنحضرت ﷺ را به خدا و حق خویشاوندی سوگند داد (که جلوی آنها را بگیرد) و هر کس از قریش که نزد ایشان (محمد) بیاید و مسلمان شود، از سوی ما آزاد است.

سپس رسول خدا ﷺ نیز پیکری را نزد ابوبصیر و همراهانش فرستاد تا آنها را باز گرداند. آنگاه، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: (خداوند، همان ذاتی است که دسته‌ای کفار را از تعرض به شما و دست‌های شما را از تعرض به کفار، در وادی مکه بعد از اینکه شما را برآنان، پیروز گرداند، باز داشت... تا آنجا که می‌فرماید: خداوند، مانع غرور و عصبیت جاهلی آنان گردید)».

باب (۵): شروط و استثنای جازر در اقرار

۱۱۸۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۲۷۳۶).

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود»».

۵۲ - کتاب وصیت‌ها

باب (۱): وصیت‌ها

۱۱۸۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ». (بخاری: ۲۷۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت می‌کند که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «برای مسلمانانی که مالی دارد و باید درباره آن، وصیت کند، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد بدون اینکه وصیت‌اش را نوشته باشد».

۱۱۸۳- «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ حَتَّى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتُ الْحَارِثِ رضی اللہ عنہا قَالَ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَلَا عَبْدًا وَلَا أَمَةً وَلَا شَيْئًا إِلَّا بَعَلَّتْهُ الْبَيْضَاءُ وَسِلَاحُهُ وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً». (بخاری: ۲۷۳۹)

ترجمه: «عمرو بن حارث؛ برادر همسر پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم جویریہ، می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هنگام وفاتش، نه درهم و دیناری، نه غلام و کنیزی و نه چیز دیگری، از خود بجا گذاشت. فقط قاطر سفید و اسلحه‌اش و زمینی که آنرا هم صدقه کرده بود، از وی باقی ماند».

۱۱۸۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی اللہ عنہ أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم أَوْصَى؟ فَقَالَ: لَا. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ». (بخاری: ۲۷۴۰)

ترجمه: «از عبد الله بن ابی اوفی رضی اللہ عنہ پرسیدند: آیا رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وصیتی کرده بود؟ گفت: خیر. به او گفتند: چرا بر مردم، وصیت کردن، لازم شده است یا چرا مردم به آن، امر شده‌اند؟ گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم برای عمل به کتاب خدا، وصیت کرده بود».

باب (۲): صدقه و خیرات، هنگام مرگ

۱۱۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ تَأْمُلُ الْغَنَى وَتَخْشَى الْفَقْرَ، وَلَا تُمِهِلَ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ»». (بخاری: ۲۷۴۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که مردی خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! کدام صدقه، بهتر است؟ فرمود: «صدقه‌ای که هنگام تندرستی، حرص جمع آوری مال، امید به ثروتمند شدن و ترس از فقر، داده شود. پس در صدقه دادن، تأخیر نکن تا اینکه روح به حلقوم برسد. آنگاه، می‌گویی که به فلانی، اینقدر بدهید و به فلان نفر دیگر، اینقدر بدهید. در صورتیکه آن زمان (هنگام سكرات) این مال از آن فلان (وارث) است»».

باب (۳): آیا زنان و فرزندان، جزو خویشاوندان هستند

۱۱۸۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. قَالَ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتُ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»». (بخاری: ۲۷۵۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. یعنی خویشاوندان نزدیک ات را بترسان، نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: «ای قریش! - یا خطابی مانند این - خود را از عذاب الهی، نجات دهید. زیرا من نمی‌توانم شما را از عذاب خدا، نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی‌توانم برای شما نزد خدا، کاری بکنم. ای عباس بن عبد المطلب! من نمی‌توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم. ای صفیه؛ عمه رسول خدا! من نمی‌توانم برای تو، نزد خدا، کاری انجام دهم. و ای فاطمه دختر محمد! از مال هر چه می‌خواهی، طلب کن. ولی من نمی‌توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم»».

باب (۴): حکم خداوند درباره اموال ایتام

۱۱۸۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: ثَمْعٌ وَكَانَ نَحْلًا، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي اسْتَفْذْتُ مَالًا وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ،

فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ». فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ، فَصَدَقَتْهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي الرِّقَابِ وَالْمَسَاكِينِ وَالصَّيْفِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلِذِي الْقُرْبَى، وَلَا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يُؤْكَلَ صَدِيقُهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ». (بخاری: ۲۷۶۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: پدرم در زمان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم باغ نخلی را که ثمن نام داشت صدقه نمود و گفت: ای رسول خدا! من مالی دارم که نزد من از ارزش بالایی برخوردار است و می‌خواهم آنرا صدقه بدهم. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اصل آنرا صدقه کن تا فروخته، هبه و به ارث برده نشود و فقط میوه آن مورد استفاده قرار گیرد». عمر رضی اللہ عنہ آنرا صدقه کرد. و این صدقه او در راه خدا، آزاد ساختن بردگان، کمک به مساکین، پذیرایی مهمان و رهگذر و مساعدت خویشاوندان، صرف می‌شد. و ایرادی ندارد که سرپرست آن، به اندازه متعارف، از آن، بخورد یا به دوستش بخوراند ولی مجاز نیست که (از میوه آن) برای جمع آوری ثروت، استفاده کند».

باب (۵) خداوند می‌فرماید: «کسانی که اموال یتیمان را می‌خورند در حقیقت، آتش، وارد شکمهایشان می‌کنند و به دوزخ، واصل می‌شوند»

۱۱۸۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّعْيَ الْمُؤَبَّاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ»». (بخاری: ۲۷۶۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از هفت گناه ناپود کننده اجتناب کنید». گفتند: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمود: «شرک به خدا، سحر، کشتن انسان بی‌گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن و بی‌خبر از فساد».

باب (۶): نفقه سرپرست وقف

۱۱۸۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَفْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَوْتِنَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۲۷۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند. آنچه من از خود، بجای گذاشتم، بعد از نفقه همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه بشمار می‌رود».

باب (۷): کسی که زمین یا چاهی، وقف کند و بگوید: حصه‌ام (در وقف) باندازه دیگر مسلمانان است

۱۱۹۰- «عَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حِينَ حُوصِرَ: أَنْشَدُكُمُ اللَّهَ وَلَا أَنْشُدُ إِلَّا أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ»، فَحَفَرْتُهَا؟ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ» فَجَهَّزْتُهُمْ؟ فَصَدَّقُوهُ بِمَا قَالَ».

ترجمه: «هنگامی که عثمان رضی الله عنه در خانه‌اش، محاصره بود، فرمود: «شما را بخدا سوگند می‌دهم. البته از میان شما فقط اصحاب رسول خدا ﷺ را سوگند می‌دهم آیا شما نمی‌دانید که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، چاه رومه را حفر کند (و در روایتی: بخرد) وارد بهشت می‌شود» و من آنرا حفر کردم؟ و همچنین آیا شما نمی‌دانید که آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس، سپاه عسره (تبوک) را مجهز به ساز و برگ جنگی کند، وارد بهشت می‌شود» و من آنرا مجهز کردم؟ صحابه، سخنانش را تصدیق نمودند».

باب (۸): وصیت باید در حضور دو گواه، انجام گیرد

۱۱۹۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمِ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بِتَرْكِتِهِ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُحَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ فَأَخْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وَجَدَ الْجَامَ بِمَكَّةَ فَقَالُوا: ابْتِغْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيِّ فَقَامَ رَجُلَانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فَحَلَفَا لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ﴾ [المائدة: ۱۰۶]». (بخاری: ۲۷۸۰)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: مردی از قبیله بنی سهم با دو نفر به نامهای تمیم داری و عدی بن بداء، همسفر بود و در سرزمینی که هیچ مسلمانی وجود نداشت، فوت کرد. هنگامی که ترکه‌اش را آوردند، یک جام نقره‌ای که به شکل برگ درخت خرما، طلاکاری شده بود، در میان آنها وجود نداشت. رسول خدا ﷺ آن دو نفر را (درباره جام) سوگند داد. پس از مدتی، آن جام، در مکه پیدا شد. آنها گفتند: ما آنرا از تمیم داری و عدی خریده‌ایم. آنگاه، دو نفر از اولیای او (میت) برخاستند و سوگند یاد کردند که گواهی ما درست‌تر از گواهی آن دو نفر است و این جام به میت خویشاوند ما تعلق دارد.

روای می‌گوید: در این خصوص، آیه زیر نازل شد: (ای مؤمنان! هنگامی که مرگتان فرا رسید، گواه

بگیرید)».

۵۳- کتاب جهاد

باب (۱): فضیلت جهاد و پیروی از سیرت پیامبر اکرم ﷺ

۱۱۹۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: ذُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ قَالَ: «لَا أَجِدُهُ». قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلَا تَقُتِرَ وَتَصُومَ وَلَا تُفْطِرَ؟» قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟» (بخاری: ۲۷۸۵)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که با جهاد، برابر باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چنین عملی، سراغ ندارم». و افزود: «آیا تو می توانی از زمانی که مجاهد (برای جهاد) بیرون می رود، به مسجدت بروی و بدون احساس خستگی به نماز بایستی و بدون افطار، روزه بگیری (تا زمانی که مجاهد برگردد)؟» آن مرد، گفت: چه کسی توانایی چنین کاری را دارد؟».

باب (۲): بهترین مردم، مؤمنی است که با مال و جان خود، در راه خدا جهاد کند

۱۱۹۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ». قَالُوا: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ»». (بخاری: ۲۷۸۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! بهترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنی که با جان و مالش، در راه خدا، جهاد کند». پرسیدند: بعد از او، چه کسی، بهتر است؟ فرمود: «مؤمنی که راه تقوای خدا را در پیش می گیرد و در یکی از دره ها، زندگی می کند و به مردم، آسیبی نمی رساند»».

۱۱۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِأَنْ يَتَوَفَّاهُ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ»». (بخاری: ۲۷۸۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال مجاهد در راه خدا - و خدا بهتر می‌داند که چه کسی در راه او جهاد می‌کند - مانند کسی است که همیشه در حال روزه و نماز بسر می‌برد. و خداوند، تعهد نموده است که اگر مجاهد راهش را بمیراند، او را وارد بهشت سازد و (اگر زنده نگه دارد) سالم و تندرست، همراه پاداش یا غنیمت (به خانه) برگرداند».

باب (۳): درجات رفیع مجاهدین فی سبیل الله

۱۱۹۵- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، وَصَامَ رَمَضَانَ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، أَرَاهُ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۲۷۹۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که به خدا و رسولش، ایمان بیاورد، نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد، خدا تعهد نموده است که او را وارد بهشت سازد چه در راه خدا جهاد کند و یا در سرزمینی که متولد شده است، بنشیند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آیا به مردم، مؤده ندهیم؟ فرمود: «در بهشت، صد درجه وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدین راه خود، مهیا ساخته است و فاصله هر درجه با درجه دیگر، به اندازه فاصله بین زمین و آسمان می‌باشد. پس هر گاه چیزی از خدا خواستید، بهشت فردوس را طلب کنید. زیرا که آن، بهترین و بالاترین، بهشت است». یکی از راویان می‌گوید: فکر می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عرش خدا بر روی آن، قرار دارد و نهرهای بهشت، از آن سر چشمه می‌گیرند».

باب (۴): صبح و شامی در راه خدا رفتن، از دنیا و ما فیها بهتر است

۱۱۹۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لِغَدْوَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»». (بخاری: ۲۷۹۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

۱۱۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». وَقَالَ: «لَعْدُوَّةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ»». (بخاری: ۲۷۹۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «جایی به اندازه یک کمان، در بهشت، از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند، بهتر است». و افزود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از تمام چیزهایی که خورشید بر آنها طلوع و غروب می کند، بهتر است»».

باب (۵): حوران بهشتی

۱۱۹۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَطْلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لِأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا وَلَمَلَأَتْهُ رِجًا وَلَتَصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»». (بخاری: ۲۷۹۶)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت می کند که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر یکی از زنان بهشتی بر اهل زمین، جلوه نماید، فضای میان زمین و آسمان را روشن و مالا مال از بوی عطر می نماید. و روسری ای که بر سر دارد، از دنیا و آنچه در آن، وجود دارد، بهتر است»».

باب (۶): کسی که در راه خدا زخمی شود

۱۱۹۹- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ، فَلَمَّا قَدِمُوا قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ فَإِنْ أَمْتُونِي حَتَّى أَبْلَغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَإِلَّا كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا، فَتَقَدَّمْ فَأَمْتُوهُ فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم إِذْ أَوْمَتْوْا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْقَذَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلَّا رَجُلًا أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ، فَأَخْبَرَ جَبْرِيلُ عليه السلام النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ، فَكُنَّا نَقْرَأُ أَنْ بَلَّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا، ثُمَّ نُسَخِ بَعْدُ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى رَعْلٍ وَذُكْوَانٍ وَبَنِي لَحْيَانَ وَبَنِي عُصَيَّةِ الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ صلی اللہ علیہ وسلم». (بخاری: ۲۸۰۱)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم عدهای از قبیله بنی سلیم را همراه هفتاد نفر دیگر، بسوی بنی عامر فرستاد. وقتی به آنجا رسیدند، دایی ام؛ حرام بن ملحان؛ گفت: من جلوتر از شما می روم. اگر به من اجازه دادند تا پیام رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را به آنان برسانم (که خوب است) و گر نه، شما به من نزدیک هستید (و می توانید از من دفاع کنید). او رفت و آنها (بنی عامر) هم به او اجازه دادند. اما در حالی که داشت پیام

رسول خدا ﷺ را به آنان می‌رساند، بسوی یکی از مردان خود، اشاره کردند. او هم نیزه‌ای در بدنش فرو برد. حرام گفت: الله اکبر، سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم. سپس، بسوی سایر همراهان‌اش حمله ور شدند و بجز یک نفر لنگ که بالای کوه رفت، همگی را به قتل رساندند. جبریل امین، نبی اکرم ﷺ را مطلع ساخت که آنان به لقای پروردگارشان نایل آمدند. خداوند از آنان خشنود شد و آنان را نیز خشنود ساخت. راوی می‌گوید: ما این جملات را تلاوت می‌کردیم «أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرْضَىٰ عَنَا وَارْضَانَا» یعنی به قوم ما بگویند: ما به لقای پروردگارمان، نایل آمدیم. خداوند از ما خشنود شد و ما را نیز خشنود گردانید. بعدها، این آیات، منسوخ شد. و رسول اکرم ﷺ تا چهل روز (در قنوت نماز صبح) قبايل رعل، ذکوان، بنی لحيان و بنی عصبه را که از خدا و رسولش، نافرمانی کردند، نفرین کرد».

۱۲۰۰- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيَتْ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ»». (بخاری: ۲۸۰۲)

ترجمه: «جندب بن سفیان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: انگشت مبارک رسول اکرم ﷺ در یکی از غزوات، زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده‌ای و آنچه به تو وارد شده است، در راه خدا می‌باشد»».

باب (۷): زخمی شدن در راه الله

۱۲۰۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُكَلِّمُ أَحَدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدِّمِّ وَالرَّيْحُ رِيحُ الْمِسْكِ»». (بخاری: ۲۸۰۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس، در در راه خدا زخمی شود - و خدا بهتر می‌داند چه کسی در راه او زخمی می‌شود - روز قیامت، در حالی حشر می‌شود، که رنگ زخمش، رنگ خون، و بوی آن، بوی مشک خواهد بود»».

باب (۸): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «از میان مؤمنان، کسانی هستند که به

عهدی که با خدا بسته‌اند وفا کرده‌اند، بعضی در گذشته‌اند و..»

۱۲۰۲- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتُ الْمُشْرِكِينَ، لَئِنْ اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ، لَيَرِيَنَّ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا

صَنَعَ هَؤُلَاءِ - يَعْنِي أَصْحَابَهُ - وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ - يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ - ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْجَنَّةُ وَرَبِّ التَّضَرُّ إِلَيَّ أَجْدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أَحَدٍ، قَالَ سَعْدٌ: فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعَ، قَالَ أَنَسٌ: فَوَجَدْنَا بِهِ بَضْعًا وَثَمَانِينَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بِرُمُحٍ أَوْ رَمِيَّةً بِسَهْمٍ وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ، وَقَدْ مَثَلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلَّا أُخْتَهُ بَنَانِيهِ، قَالَ أَنَسٌ: كُنَّا نَرَى أَوْ نَظُنُّ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ [الأحزاب: ۲۳]. إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَقَالَ: إِنَّ أُخْتَهُ وَهِيَ تُسَمَّى الرَّبِيعَ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ، فَقَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا تُكْسِرُ ثَنِيَّتَهَا فَرَضُوا بِالْأَرْشِ، وَتَرَكُوا الْقِصَاصَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَهُ». (بخاری: ۲۸۰۶)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ می گوید: «عمومیم؛ انس بن نصر؛ که در جنگ بدر حضور نداشت، از رسول خدا ﷺ پرسید: یا رسول الله! در نخستین غزوه ای که با مشرکین جنگیدی، من شرکت نداشتم. اگر خدا به من توفیق جنگیدن با مشرکین را بدهد، خواهد دید که چه خواهم کرد.

و هنگامی که جنگ احد، روی داد و مسلمانان، پراکنده شدند، انس بن نصر گفت: پرودگارا! من از کاری که اینها یعنی مسلمانان، کردند، عذر خواهی می کنم و از کاری که اینها یعنی مشرکین کردند، بیزار می جویم. سپس جلو رفت و پیش روی خود، سعد بن معاذ را دید و گفت: ای سعد بن معاذ! بهشت را می خواهی. و سوگند به پرودگار نصر که من بوی بهشت را از سوی احد، استشمام می کنم.

سعد می گوید: ای رسول خدا! آنچه او انجام داد، از توان من خارج است. انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: او که توسط مشرکین، کشته و مثله شده بود، هشتاد و اندی زخم شمشیر، ضربه نیزه و اثر تیر در بدنش، وجود داشت. هیچ کس، او را نتوانست بشناسد جز خواهرش که از انگشتانش او را شناخت. به نظر ما این آیه ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...﴾ در مورد او و امثال او نازل شده است.

راوی می گوید: خواهر انس بن نصر که ربیع نام داشت، دندانهای پیشین زنی را شکست. رسول خدا ﷺ حکم قصاص، صادر فرمود. انس بن نصر گفت: ای رسول خدا! سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است، دندانهای خواهرم شکسته نخواهد شد. سر انجام، اولیای آن زن، به دریافت دیه راضی شدند و از اجرای قصاص، صرف نظر کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا در میان بندگان خدا، کسانی هستند که اگر به خدا سوگند یاد کنند، خداوند، سوگندشان را راست می گرداند». (و این، یکی دیگر از فضایل انس بن نصر بشمار می رود)».

۱۲۰۳- «عَنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه قَالَ: نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ فَقَفَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الْأَحْزَابِ كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فَلَمْ أَجِدْهَا إِلَّا مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ وَهُوَ قَوْلُهُ ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾». (بخاری: ۲۸۰۷)

ترجمه: «زید بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: (زمانی که) صحیفه‌های (متفرق) قرآن را در یک مصحف می‌نوشتیم، یک آیه از سوره احزاب را که از رسول خدا ﷺ تلاوت آنرا شنیده بودم، نیافتیم. و سرانجام، آنرا فقط نزد خزیمه بن ثابت انصاری که رسول الله ﷺ گواهی او را بجای گواهی دو نفر بحساب آورده بود، پیدا کردم. و آن آیه، اینست: ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ یعنی در میان مؤمنین، کسانی وجود دارند که به عهدهای خود با خدا، وفا کردند».

باب (۹): ایمان وعمل صالح، قبل از جهاد

۱۲۰۴- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: أَنَّى النَّبِيُّ ﷺ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقَاتِلُ أَوْ أُسَلِّمُ؟ قَالَ: «أُسَلِّمُ ثُمَّ قَاتِلُ». فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا»». (بخاری: ۲۸۰۸)

ترجمه: «براء رضی الله عنه می‌گوید: مردی زره پوش نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! به جهاد بروم یا مسلمان شوم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: مسلمان شو. آنگاه جهاد کن». لذا، آن مرد، مسلمان شد. سپس جهاد کرد و کشته شد. رسول خدا ﷺ فرمود: «عملی اندک انجام داد ولی پاداشی بزرگ، دریافت کرد».

باب (۱۰): کسی که بر اثر تیر فرد ناشناسی، کشته شود

۱۲۰۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّ أُمَّ الرَّبِيعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بْنِ سُرَاقَةَ أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَلَا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ؟ وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرْبٌ فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبَرْتُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ، قَالَ: «يَا أُمَّ حَارِثَةَ، إِنَّهَا جَنَّاءٌ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّ ابْنَكَ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى»». (بخاری: ۲۸۰۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: ام ربیع، دختر براء، که مادر سراقه بن حارثه بود، نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا از وضع حارثه با خبر کن - گفتمی است که حارثه در روز بدر بوسیله تیر فرد ناشناسی کشته شده بود - اگر در بهشت است، صبر می‌کنم و گرنه، برایش بسیار گریه می‌کنم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای ام حارثه! بهشت، درجات مختلف دارد و یقیناً فرزند تو در فردوس برین، جای دارد».

باب (۱۱): مجاهد فی سبیل الله چه کسی است؟

۱۲۰۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلدَّكْرِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَائُهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِيَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»». (بخاری: ۲۸۱۰)

ترجمه: «ابوموسی رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یکی بخاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان و فردی بخاطر ریا می جنگد. کدام یک، مجاهد راه خدا، بشمار می رود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای اعلای کلمه الله بجنگد، او مجاهد راه خدا است»».

باب (۱۲): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ

۱۲۰۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخُنْدَقِ وَوَضَعَ السَّلَاحَ وَاغْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْغُبَارُ فَقَالَ: وَضَعْتَ السَّلَاحَ فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإَيْنَ؟» قَالَ: هَا هُنَا وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ» قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۲۸۱۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از غزوه خندق برگشت و سلاحش را بر زمین نهاد و غسل کرد، جبرئیل در حالی که سرش پوشیده از غبار بود، آمد و گفت: سلاح را بر زمین نهاده ای؟ بخدا سوگند که من هنوز، سلاحم را بر زمین نهاده ام. رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «کجا جهاد کنیم؟» جبرئیل بسوی بنی قریظه اشاره کرد و گفت: اینجا (با بنی قریظه). آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی آنان رفت».

باب (۱۳): کافری که مسلمانی را کشته، سپس ایمان می آورد و بر دین، استقامت

می کند و کشته می شود

۱۲۰۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ»». (بخاری: ۲۸۲۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می رساند و هر دو وارد بهشت می شوند، می خندد. بدین معنی که یکی در راه خدا می جنگد و (بوسیله دیگری) کشته می شود. سپس، خداوند، توبه قاتل را می پذیرد و او نیز به شهادت می رسد» (در نتیجه، هر دو وارد بهشت می شوند)».

۱۲۰۹- «وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَحْيَرُ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْهَمَ لِي، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: لَا تُسْهِمُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقِلٍ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: وَاعَجَبًا لَوْ بَرَّ تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قُدُومِ ضَاُنٍ يَنْعَى عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ وَلَمْ يُهِنِّي عَلَى يَدَيْهِ». (بخاری: ۲۸۲۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پس از فتح خیبر، نزد رسول خدا ﷺ که آنجا بود، رفتم و گفتم: یا رسول الله! به من سهمی از غنیمت، بده. یکی از فرزندان سعید بن العاص گفت: یا رسول الله! به اوسهمی مده. گفتم: این شخص، قاتل ابن قوقل است. فرزند سعید بن العاص گفت: در شگفتم از این گربه وحشی که از کوه ضآن پایین آمده است و کشته شدن مرد مسلمانی را که خداوند او را با دستان من اکران نمود (به شهادت رساند) و مرا با دستان او خوار نساخت (در حالت کفر به هلاکت نرساند) بر من عیب می‌گیرد».

باب (۱۴): ترجیح دادن جهاد بر روزه

۱۲۱۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لَا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَجْلِ الْعَزْوِ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلَّا يَوْمَ فِطْرِ أَوْ أَضْحَى». (بخاری: ۲۸۲۸)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: ابوطلحه رضی الله عنه در زمان رسول خدا ﷺ برای اینکه بتواند جهاد کند، روزه (نفلی) نمی‌گرفت. ولی پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ جز روزهای عید فطر و قربان، هیچ روزی او را بدون روزه، ندیدم».

باب (۱۵): بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد

۱۲۱۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الطَّاعُونَ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ»». (بخاری: ۲۸۳۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است»».

(در حدیثی که مؤطا از جابر بن عیتک رضی الله عنه روایت نموده است، رسول اکرم ﷺ فرمود: «بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت وجود دارد: کسی که بر اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است. فردی که غرق شود، شهید است. کسی که بر اثر بیماری ذات الریه بمیرد، شهید است. آنکس که بر اثر اسهال بمیرد، شهید است. فردی که در اثر آتش سوزی بمیرد، شهید است. کسی که زیر آوار بمیرد، شهید است و زنی که در ایام نفاس بمیرد، شهید است»).

باب (۱۶): شَأْنُ نَزُولِ ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ...﴾ [النساء: ۹۵].

۱۲۱۲- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَلَى عَلَيْهِ ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ قَالَ: فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمْلِئُهَا عَلَيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ وَكَانَ رَجُلًا أَعْمَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ ﷺ وَفَخِذَهُ عَلَى فَخِذِي فَتَقُلْتُ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرْضَ فَخِذِي ثُمَّ سُرِّي عَنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ﴾». (بخاری: ۲۸۳۲)

ترجمه: «زید بن ثابت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ آیه ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ...﴾ در سَبِيلِ اللَّهِ ﷻ (یعنی مؤمنانی که نشسته‌اند با کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند، برابر نیستند) را بر من املاء می‌نمود. در آن اثنا، عبد الله بن ام مکتوم که مردی نابینا بود، آمد و گفت: یا رسول الله! اگر توانایی جهاد می‌داشتم، به جهاد می‌رفتم. آنگاه، در حالی که ران رسول خدا ﷺ بر ران من گذاشته شده بود، خداوند وحی فرستاد. در اثر آن، آنقدر ران آنحضرت ﷺ بر من سنگینی کرد که ترسیدم رانم خرد شود. پس از بر طرف شدن حالت وحی، پیامبر اکرم ﷺ گفت: خداوند عزوجل (در تکمیل آیه فوق) این جمله را نازل فرمود: ﴿غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ﴾ یعنی مؤمنانی که نشسته‌اند با کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند، برابر نیستند مگر کسانی که عذری داشته باشند».

باب (۱۷): تَشْوِيقُ بَرای جهاد

۱۲۱۳- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ فِي عَدَاةٍ بَارِدَةٍ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ قَالَ:

اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ
فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا».

(بخاری: ۲۸۳۴)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ بسوی خندق رفت و مهاجرین و انصار را دید که در صبحگاه سردی، مشغول حفر خندق هستند. آنان برده و خدمتکاری نداشتند که برایشان این کار را انجام دهند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ خستگی و گرسنگی آنان را مشاهده کرد، فرمود: «پروردگارا! همانا زندگی، زندگی آخرت است. پس مهاجرین و انصار را ببخشای.»

آنان در پاسخ آنحضرت ﷺ گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده‌ایم با محمد ﷺ بر جهاد، بیعت کرده‌ایم.»

باب (۱۸): کندن خندق

۱۲۱۴- «وَعَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْإِسْلَامِ مَا بَقِينَا أَبَدًا
وَالَّتِي ﷺ يُجِيبُهُمْ وَيَقُولُ:
اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ فَبَارِكْ فِي الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ».

(بخاری: ۲۸۳۵)

ترجمه: «و در روایتی، انس ﷺ می‌گوید: آنها می‌گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده‌ایم با محمد ﷺ بر اسلام، بیعت کرده‌ایم. و نبی اکرم ﷺ در جواب آنان، می‌فرمود: «خدا یا! همانا هیچ خیری جز خیر آخرت، وجود ندارد. پس به مهاجرین و انصار، برکت عنایت فرما»».

۱۲۱۵- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزَلَنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنَّ لَاقِيَنَا
إِنَّ الْأَلَى قَدْ بَعَّوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَيْبُنَا».

(بخاری: ۲۸۳۷)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گوید: روز جنگ احزاب، رسول خدا ﷺ را در حالی دیدم که خاک، سفیدی شکمش را پوشانیده بود و می‌گفت: «پروردگارا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، نماز نمی‌خواندیم و صدقه نمی‌دادیم. پس بر ما آرامش نازل کن و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. آنان بر ما ستم کردند و دشمنی ورزیدند. هرگاه، اراده فتنه و فساد کنند، جلوی آنان را خواهیم گرفت»».

باب (۱۹): ترک جهاد به خاطر عذر

۱۲۱۶- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ فِي غَزَاةٍ فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلَفْنَا مَا سَلَكَنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًّا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ»». (بخاری: ۲۸۳۹)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات (تبوک) فرمود: «گروهی از مسلمانان، پشت سر ما در مدینه، مانده اند (و نتوانسته اند در این غزوه، شرکت کنند). ولی هر دره و رودخانه ای را که ما طی می کنیم، آنان همراه ما هستند (در اجر و ثواب با ما شریکند) زیرا عذر، مانع آمدن آنها با ما شد»».

باب (۲۰): فضیلت روزه در راه الله

۱۲۱۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعَدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا»». (بخاری: ۲۸۴۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که یک روز در راه خدا (در جهاد) روزه بگیرد، خداوند، چهره اش را به اندازه مسافت هفتاد سال، از دوزخ، دور می کند»».

باب (۲۱): فضیلت مجهز کردن مجاهد و یا سرپرستی خانواده اش بطور شایسته

۱۲۱۸- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَارِيًّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَارِيًّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا»». (بخاری: ۲۸۴۳)

ترجمه: «زید بن خالد رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که مجاهدی را در راه خدا، مجهز کند (ساز و برگ نظامی اش را فراهم سازد) همانا جهاد کرده است. و هر کس که خانواده مجاهدی را بنحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز جهاد کرده است»».

۱۲۱۹- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحُمُهَا فُقِلَ أَخُوهَا مَعِيَ»». (بخاری: ۲۸۴۴)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه غیر از خانه های همسرانش، به هیچ خانه ای جز خانه ام سلیم (که خاله رضاعی اش بود) وارد نمی شد. در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند. فرمود: «من به او محبت می کنم زیرا برادرش که همراه من بود، کشته شد»».

باب (۲۲): آمادگی برای مرگ، هنگام رفتن به جهاد

۱۲۲۰- «وَعَنْهُ رضی الله عنه أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ الْيَمَامَةِ إِلَى ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فَخْدَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّنُ فَقَالَ: يَا عَمُّ، مَا يَجْبِسُكَ أَنْ لَا تَجِيءَ؟ قَالَ: الْآنَ يَا ابْنَ أَخِي، وَجَعَلَ يَتَحَنَّنُ يَعْني

مِنَ الْخُنُوطِ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكِشَافًا مِنَ النَّاسِ فَقَالَ: هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِئْسَ مَا عَوَّدْتُمْ أَفَرَأَيْتُمْ؟» (بخاری: ۲۸۴۵)

ترجمه: «انس ﷺ می گوید: روز جنگ یمامه، نزد ثابت بن قیس که رانهایش را برهنه کرده بود و مواد خوشبویی را که به میت می مالند، به بدنش می مالید، رفتم و گفتم: ای عمویم! چه چیز تو را از آمدن به جهاد، باز می دارد؟ گفت: ای برادر زاده! هم اکنون، می روم و همچنان مواد خوشبو را به بدنش می مالید. سپس آمد و نشست و در مورد فرار مردم از جنگ، سخن به میان آورد و گفت: راه را باز کنید تا با کفار بجنگیم. ما در زمان رسول خدا ﷺ از جنگ فرار نمی کردیم. ولی شما حریفان را بد بار آورده اید. (با فراتان آنها را دلیر نموده اید)».

باب (۲۳): فضیلت پیشگام شدن و جمع آوری اطلاعات از دشمن

۱۲۲۱- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟ يَوْمَ الْأَحْزَابِ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ»» (بخاری: ۲۸۴۶)

ترجمه: «جابر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احزاب فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برای من بیاورد؟» زبیر گفت: من. دوباره آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برایم بیاورد؟» زبیر گفت: من. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر پیامبری، حواری ای (دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است»».

باب (۲۴): جهاد، در معیت انسان نیکوکار و بدکار، ادامه دارد

۱۲۲۲- «عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْحَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ»» (بخاری: ۲۸۵۲)

ترجمه: «عروه بارقی ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در پیشانی اسبها، تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره زده شده است». یعنی صاحب اسب، جهاد می کند و پاداش و غنیمت بدست می آورد».

۱۲۲۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ»» (بخاری: ۲۸۵۱)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خیر و برکت در پیشانی اسبها نهفته است»».

باب (۲۵): ثواب پرورش اسب برای جهاد

۱۲۲۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَتَصَدِيقًا بِوَعْدِهِ فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرَبَّهُ وَرَوْثَهُ وَبَوْلَهُ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۲۸۵۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که اسبی را در راه خدا (برای جهاد) با ایمان به خدا و تصدیق وعده هایش، نگهداری کند، روز قیامت، خوردن و نوشیدن و ادرار و مدفوع آن اسب، در ترازوی اعمالش قرار خواهد گرفت»».

باب (۲۶): نام گذاری اسب و الاغ

۱۲۲۵- «عَنْ سَهْلٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي حَاطِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ لَهُ اللَّحِيفُ أَوِ اللَّخِيفُ»». (بخاری: ۲۸۵۵)

ترجمه: «سهل رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در باغ ما اسبی داشت که آنرا، لَحِيف یا لُخِيف می گفتند».

۱۲۲۶- «عَنْ مُعَاذٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ رَدَفَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ: عُفَيْرٌ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ؟» وَسَرَدَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ»». (بخاری: ۲۸۵۶)

ترجمه: «معاذ رضی الله عنه می گوید: پشت سر نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر الاغی که عُفَيْر نام داشت، سوار بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای معاذا! آیا حق خدا را بر بندگانش می دانی؟» آنگاه، بقیه حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد».

۱۲۲۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ فَرَعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ: مَنْدُوبٌ، فَقَالَ: مَا رَأَيْنَا مِنْ فَرَجٍ وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا»». (بخاری: ۲۸۵۷)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: مردم مدینه (از ترس دشمن) دچار وحشت شدند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله اسب ما را که مندوب نام داشت، به عاریت گرفت. (تا از جریان، آگاه شود). انس می گوید: ما هیچگونه وحشتی ندیدیم مگر اینکه این اسب، مانند دریا می خروشید».

باب (۲۷): آنچه درباره بدیمنی اسب آمده است

۱۲۲۸- «عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةٍ فِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالْدَّارِ»». (بخاری: ۲۸۵۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدیمنی در سه چیز وجود دارد: اسب و زن و خانه»».

باب (۲۸): سهم اسب از مال غنیمت

۱۲۲۹- «وَعَنْهُ عليه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا». (بخاری:

(۲۸۶۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ برای اسب، دو سهم و برای صاحبش، یک سهم از مال غنیمت، تعیین فرمود.»

۱۲۳۰- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ قَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاءَ، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ، فَانْهَزَمُوا فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْغَنَائِمِ وَاسْتَقْبَلُونَا بِالسَّهَامِ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَفِرَّ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَعْغَتِهِ الْبَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخِيذُ بِلِجَامِهَا وَالتَّبِيُّ يَقُولُ: أَنَا التَّبِيُّ لَا كَذِبَ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ».

(بخاری: ۲۸۶۴)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه روایت می کند که مردی از وی پرسید: آیا روز جنگ حنین، از کنار رسول الله فرار کردید؟ براء گفت: اما رسول خدا ﷺ فرار نکرد. همانا هوازن، قومی تیرانداز بود. هنگامی که با آنها مواجه شدیم، به آنان یورش بردیم. آنها شکست خوردند. مسلمانان بسوی غنایم شتافتند. و هوازن با تیراندازی به استقبال ما آمدند. رسول خدا ﷺ فرار نکرد. من ایشان را دیدم که بر قاطر سفیدش سوار است و در حالی که ابوسفیان، افسارش را در دست دارد، می فرماید: من، نبی خدا هستم و این، (ادعا) دروغ نیست. من فرزند عبد المطلب هستم.»

باب (۲۹): شتر پیامبر اکرم ﷺ

۱۲۳۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ لَا تُسَبِّقُ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ فَسَبَقَهَا فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ فَقَالَ: «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ»». (بخاری: ۲۸۷۲)

ترجمه: «انس رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم ﷺ شتری بنام عضباء داشت که هیچ شتری از آن، سبقت نمی گرفت. مردی بادیه نشین که سوار بر شترش بود، آمد و از عضباء سبقت گرفت. این امر بر مسلمانان، دشوار آمد تا اینکه رسول خدا ﷺ متوجه شد. آنگاه فرمود: «سنت خدا این است که هیچ چیزی در دنیا صعود نمی کند مگر اینکه خداوند آنرا پایین می آورد.»

باب (۳۰): مشارکت زنان در جنگ با حمل آب برای مردم

۱۲۳۲- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه أَنَّهُ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي عِنْدَكَ يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ، فَقَالَ عُمَرُ: أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ عُمَرُ: فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقُرْبَ يَوْمَ أُحُدٍ». (بخاری: ۲۸۸۱)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که او، پارچه‌هایی را میان تعدادی از زنان مدینه، تقسیم کرد و یک قطعه پارچه خوب، باقی ماند. یک نفر که آنجا بود، گفت: ای امیر المؤمنین! این را به همسرت؛ دختر رسول خدا ﷺ؛ بده. و منظورش ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه (نوه رسول خدا ﷺ) بود. عمر گفت: ام سلیط مستحق تر است. چرا که روز احد برای ما مشک‌های پر از آب می‌آورد. گفتنی است که ام سلیط، یکی از زنان انصار بود که با رسول الله ﷺ بیعت کرده بود».

باب (۳۱): مداوای مجروحان جنگ، توسط زنان

۱۲۳۳- «عَنِ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رضی الله عنها قَالَتْ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَسْقِي وَنُدَاوِي الْجُرْحَى وَنَرُدُّ الْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ». (بخاری: ۲۸۸۳)

ترجمه: «ربیع دختر معوذ رضی الله عنها می‌گوید: در غزوات، همراه نبی اکرم ﷺ شرکت می‌کردیم، به مجاهدین، آب می‌دادیم، زخمی‌هایشان را مداوا می‌کردیم و کشته‌هایشان را به مدینه، انتقال می‌دادیم».

باب (۳۲): نگهبانی در میادین جهاد

۱۲۳۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهْرَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَالَ لَيْتَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي صَاحِبًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلَاحٍ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» فَقَالَ: أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لِأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۲۸۸۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ که از مسافرتی، به مدینه باز گشته بود و خوابش نمی‌برد، گفت: «ای کاش! امشب، مردی صالح از یارانم، برای من نگهبانی می‌داد». ناگهان صدای اسلحه‌ای به گوشمان رسید. رسول اکرم ﷺ پرسید: «این کیست؟» گفت: من، سعد بن ابی وقاص هستم. آمده‌ام تا از شما حراست کنم. آنگاه، رسول خدا ﷺ خوابید».

۱۲۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدَّرْهَمِ وَعَبْدُ الْحَمِصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رِضِي وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعَسَّ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شَيْكَ فَلَا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ

أَخِذْ بِعَيْنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشَعَثَ رَأْسُهُ مُغَبَّرَةً قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنْ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ» (بخاری: ۲۸۸۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بنده دینار و درهم و پارچه نفیس، نابود باد. زیرا اگر به او عطا شود، خرسند می‌گردد و اگر عطا نشود، خشمگین و ناراحت می‌شود. (چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد (تا جایی که) اگر خاری به پایش خلد، کسی پیدا نشود که آنرا در آورد. خوشا به حال بنده‌ای که با سری ژولیده و پاهایی غبار آلود، عنان اسبش را در راه خدا بدست گیرد. اگر در خط مقدم جبهه، مأمور حراست شود، حراست دهد و اگر مأموریتش، پشت جبهه باشد، آنجا نیز به وظیفه‌اش عمل نماید. (این شخص، نزد مردم، هیچگونه جایگاهی ندارد طوریکه) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمی‌دهند و اگر شفاعتی کند، کسی شفاعتش را نمی‌پذیرد»».

باب (۳۳): فضیلت خدمت در جهاد

۱۲۳۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله رَاجِعًا وَبَدَأَ لَهُ أَحَدٌ قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ» (بخاری: ۲۸۸۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به خیبر رفتم تا در خدمت ایشان باشم. هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خیبر برگشت و کوه احد، برایش آشکار شد، فرمود: «این، کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم»».

۱۲۳۷- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَكْثَرُنَا ظِلًّا الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكِسَائِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرَّاكِبَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالْأَجْرِ» (بخاری: ۲۸۹۰)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: (در یکی از سفرها) همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم. کسانی از بیشترین سایه بر خوردار بودند که از چادرشان بعنوان سایبان استفاده می‌کردند. (برخی از ما روزه داشتند و برخی، بدون روزه بودند) کسانی که روزه بودند، نمی‌توانستند کاری انجام دهند و کسانی که روزه نداشتند، شتران را آب و علوفه دادند، خدمت کردند و آب و غذا تهیه نمودند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امروز، تمام اجر را کسانی بردند که روزه نداشتند»».

باب (۳۴): فضیلت یک روز نهبانی در راه خدا

۱۲۳۸- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَمَوْضِعُ سَوْطٍ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا،

وَالرَّوْحَةُ يَرْوَحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ الْعَدُوَّةُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا» (بخاری: ۲۸۹۲)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی رضی اللہ عنہ روایت می‌کند که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «یک روز نگرهانی در راه خدا از دنیا و مافیها بهتر است. و به اندازه جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و مافیها بهتر است. و گامی که بنده، شام یا صبحی در راه خدا بر می‌دارد، از دنیا و مافیها بهتر است».

باب (۳۵): کمک گرفتن از ضعفاء و نیکوکاران، در جنگ

۱۲۳۹- «عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلَّا بِضِعْفَائِكُمْ» (بخاری: ۲۸۹۶)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مگر غیر از این است که شما بخاطر ضعفاء و مساکین تان، یاری می‌شوید و روزی می‌خورید» (یعنی دعا و عبادت آنان، باعث پیروزی شما و خیر و برکت در روزی تان می‌شود. لذا به دیده تحقیر به آنان نگاه نکنید).

۱۲۴۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحَ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحَ ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ» (بخاری: ۲۸۹۷)

ترجمه: «ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می‌روند. و (از یکدیگر) می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بوده است (صحابی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس، زمانی فرا می‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خدا رضی اللہ عنہم بوده است (تابعی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس زمانی فرا می‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می‌گویند: بلی. و فتح پیروزی نصیب‌شان می‌گردد». (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می‌باشد).

باب (۳۶): تشویق به تیاندازی

۱۲۴۱- «عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَوْمَ بَدْرٍ حِينَ صَفَفْنَا لِغُرَيْشٍ وَصَفُّوا لَنَا: «إِذَا أَكْتُبُوكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالتَّبَلِّ» (بخاری: ۲۹۰۰)

ترجمه: «ابوأسید رضی اللہ عنہ روایت می‌کند که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم روز جنگ بدر که ما در برابر قریش، و آنان در برابر ما صف آرایی کرده بودند، فرمود: «هنگامی که به شما نزدیک شدند، تیراندازی کنید».

باب (۳۷): پناه بردن به سپر دیگران

۱۲۴۲- «عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَتِهِ ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السَّلَاحِ وَالْكَرَاعِ غُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری: ۲۹۰۴)

ترجمه: «عمر رضی الله عنه می گوید: خداوند، اموال بنی نضیر را بدون اینکه مسلمانان، اسب و شتری بدوانند (جهاد کنند) به رسول اکرم ﷺ عنایت فرمود. در نتیجه، آن اموال به رسول خدا ﷺ اختصاص یافت. و آنحضرت ﷺ نفقه یک سال خانواده اش را می داد و بقیه را صرف تهیه سلاح، اسب و آمادگی جهاد در راه خدا می نمود».

۱۲۴۳- «عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقَدِّي رَجُلًا بَعْدَ سَعْدٍ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»». (بخاری: ۲۹۰۵)

ترجمه: «علی رضی الله عنه می گوید: ندیدم که نبی اکرم ﷺ بعد از سعد، برای کسی دیگر، قربان و صدقه شود و شنیدم که آنحضرت ﷺ به سعد می گفت: «تیراندازی کن، پدر و مادرم، فدایت شود».

باب (۳۸): آنچه درباره آراستن شمشیر آمده است

۱۲۴۴- «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٌ مَا كَانَتْ حِلْيَةُ سُيُوفِهِمُ الدَّهَبَ وَلَا الْفِضَّةَ إِنَّمَا كَانَتْ حِلْيَتُهُمُ الْعَلَايِي وَالْأَنْكُ وَالْحَدِيدُ». (بخاری: ۲۹۰۹)

ترجمه: «ابو امامه رضی الله عنه می گوید: کسانی این پیروزیها را بدست آوردند که شمشیرهایشان نه با طلا و نقره بلکه با پوست و آهن و سرب، آراسته شده بود».

باب (۳۹): آنچه درباره زره و لباس جنگی پیامبر اکرم ﷺ آمده است

۱۲۴۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُنْشِدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبِدْ بَعْدَ الْيَوْمِ». فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ، وَهُوَ فِي الدَّرْعِ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ ٥٥ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ ﴿٦٦﴾ [القمر: ۴۵-۴۶]». (بخاری: ۲۹۱۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: (روز بدر) نبی اکرم ﷺ که زیر سایبانی قرار داشت، فرمود: «خدا! از تو می خواهم که به عهد و پیمان، وفا کنی. خدا! اگر می خواهی که از امروز به بعد، عبادت نشوی...» در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت: ای رسول خدا! نزد پروردگارت بسیار اصرار نمودی،

بس است. آنحضرت ﷺ که زره بر تن داشت، بیرون آمد درحالی که می گفت: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ ﴿٤٥﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذَى وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾ [القمر: ۴۵-۴۶] یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می خورد و پشت می کنند و می گریزند. بلکه موعدشان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم تر و تلخ تر است».

باب (۴۰): استفاده از پارچه ابریشمی در جنگ

۱۲۴۶- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ لِحِكَّةٍ بِهِمَا». (بخاری: ۲۹۲۲)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ به عبدالرحمن بن عوف و زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که بدنشان دچار خارش شده بود، اجازه داد تا پارچه ابریشمی بپوشند».

باب (۴۱): آنچه که درباره جنگ با رومیان، گفته شده است

۱۲۴۷- «عَنْ أُمِّ حَرَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتْ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا فِيهِمْ؟ قَالَ: «أَنْتِ فِيهِمْ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْضُورٌ لَهُمْ». فَقُلْتُ: أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا»». (بخاری: ۲۹۲۴)

ترجمه: «ام حرام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که در دریا با دشمن، می جنگد، بهشت برایش واجب می شود». پرسیدم: آیا من هم در میان آنان خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز در میان آنان، خواهی بود». سپس، نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می کند، بخشیده می شود». گفتم: یا رسول الله! من نیز در میان آنان خواهم بود؟ فرمود: «خیر»».

باب (۴۲): جهاد با یهود

۱۲۴۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتُ فَاقْتُلْهُ»». (بخاری: ۲۹۲۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا می رسد که شما با یهود، می جنگید تا جایی که یکی از آنان، پشت سنگی، پنهان می شود و آن سنگ، می گوید: ای بنده خدا! این، یهودی ای است که پشت من، پنهان شده است. او را به قتل برسان»».

۱۲۴۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ يَا مُسْلِمُ هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْي فَاقْتُلْهُ»». (بخاری: ۲۹۲۶)

ترجمہ: «ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت می کند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر این کہ شما با یہود بجنگید تا آنجا کہ سنگی کہ یہودی پشت آن، پنهان شدہ است، بگوید: ای مسلمان! این، یک نفر یہودی است کہ پشت من پنهان شدہ، او را بقتل برسان»».

باب (۴۳): جنگ با ترکھا

۱۲۵۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ صِغَارَ الْأَعْيُنِ حُمْرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الْأُنُوفِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعْرُ»». (بخاری: ۲۹۲۸)

ترجمہ: «از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «قیامت برپا نخواہد شد تا زمانیکہ شما با ترکھایی کہ دارای چشمان کوچک، چہرہهایی قرمز با بینیھایی پهن و صورتھایی مانند سپر ہستند، نجنگید. همچنین قیامت برپا نخواہد شد تا زمانیکہ شما با قومی کہ کفشھایشان از مو ساختہ شدہ است، نجنگید»».

باب (۴۴): نفرین مشرکین

۱۲۵۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی اللہ عنہ قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَوْمَ الْأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيعَ الْحِسَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الْأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلِّزْلُهُمْ»». (بخاری: ۲۹۳۳)

ترجمہ: «از عبد اللہ بن ابی اوفی رضی اللہ عنہ روایت است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روز جنگ احزاب، مشرکین را چنین نفرین کرد: «اللہی، ای نازل کنندہ کتاب و ای سریع الحساب! بار الہا! احزاب را شکست بدہ. خدایا! آنان را شکست بدہ و متزلزل بگردان»».

۱۲۵۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا، قَالَتْ: دَخَلَ الْيَهُودُ عَلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ. فَلَعَنَتْهُمْ، فَقَالَ: «مَا لِكَ؟ قُلْتُ: أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «فَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ»». (بخاری: ۲۹۳۵)

ترجمہ: «عائشہ رضی اللہ عنہا می گوید: (روزی) چند نفر یہودی، نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و گفتند: سام علیک (مرگ بر تو). من آنان را لعنت کردم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسید: «تو را چہ شدہ است؟»؟ گفتم: مگر نشنیدی کہ

چه گفتند؟ فرمود: «مگر نشنیدی که من به آنان گفتم: و علیکم» یعنی مرگ بر شما باد. (پس نیازی نیست که آنان را لعنت کنی).»

باب (۴۵): دعا برای هدایت مشرکین به قصد دلجویی از آنان

۱۲۵۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ طَفِيلُ بْنُ عَمْرِو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَلَكْتَ دَوْسُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ». (بخاری: ۲۹۳۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: طفیل بن عمرو دوسی و یارانش نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! همانا طایفه دوس، عصیان کرده و کفر ورزیدند. آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله) دوس، نابود خواهد شد. رسول الله صلی الله علیه و آله (خلاف انتظار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «خدایا! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان».

(۴۶): دعوت مردم، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی اسلام و نبوت

۱۲۵۴- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَقَامُوا يَرْجُونَ لَذَلِكَ أَهْيَمُ يُعْطَى، فَعَدَّوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٍّ؟» فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَمَرَ فَدْعَى لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَانَهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نُفَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزَلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». (بخاری: ۲۹۴۲)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله روز خیبر، چنین فرمود: «پرچم اسلام را بدست مردی می سپارم که خداوند بوسله او خیبر را فتح خواهد کرد». صحابه برخاستند و هر یک امیدوار بود که پرچم به او سپرده می شود و شب را به همین امید، به صبح رساندند. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «علی کجاست؟» گفتند: چشم درد دارد. دستور داد که او را صدا بزنند. علی آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر چشمانش، آب دهان مالید. بلافاصله بهبود یافت طوریکه گویا هرگز بیمار نبوده است. آنگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: با آنان بجنگم تا مسلمان شوند؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «با تانی، نزد آنان برو تا بدانجا برسی. سپس، آنها را به اسلام، دعوت کن و از دستورات خدا با خبر ساز. سوگند به خدا، اگر یکی از آنان بوسیله تو هدایت شود، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (یاد آوری می شود که شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی بر خوردار بودند).»

باب (۴۷): پنهان نمودن نیت جنگ از دیگران و ترجیح سفر در روز پنجشنبه

۱۲۵۵- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ إِلَّا يَوْمَ الْحَمِيسِ». (بخاری: ۲۹۴۹)

ترجمه: «کعب بن مالک رضی الله عنه می گوید: کمتر اتفاق می افتاد که رسول الله ﷺ غیر از پنج شنبه، در روزهای دیگر، به سفر برود».

باب (۴۸): وداع کردن

۱۲۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْثٍ وَقَالَ لَنَا: «إِنْ لَقِيتُمْ فَلَانًا وَفُلَانًا - لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَاهُمَا - فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ». قَالَ: ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُوَدِّعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فَلَانًا وَفُلَانًا بِالنَّارِ وَإِنَّ النَّارَ لَا يُعَذِّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهَ، فَإِنْ أَحَدُكُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا»». (بخاری: ۲۹۵۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ که ما را به یک سریه، اعزام می کرد، فرمود: «اگر فلانی و فلانی را دیدید - دو نفر از قریش را نام برد - آنها را بسوزانید».

راوی می گوید: سپس، هنگام حرکت، نزد آنحضرت ﷺ رفتیم تا ایشان را وداع کنیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «من به شما دستور دادم که فلان و فلان شخص را در آتش، بسوزانید. ولی باید بدانید که عذاب دادن با آتش، کار خداست. پس اگر آنان را دستگیر نمودید، به قتل برسانید».

باب (۴۹): اطاعت از پیشوا و رهبر

۱۲۵۷- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ»». (بخاری: ۲۹۵۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شنیدن سخنان رهبر و اطاعت از دستورات او مادام که امر به معصیتی نکرده باشد، لازم است. پس هر گاه، امر به معصیتی کرد، نباید سخنانش را شنید و از دستوراتش، اطاعت کرد».

باب (۵۰): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه اش

۱۲۵۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ». وَيَقُولُ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ

أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعِصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنْ قَالَ بَعْضُهُ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ». (بخاری: ۲۹۵۶-۲۹۵۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «امت من (از نظر زمان) آخرین امت، (و از نظر مقام و رتبه) از همه جلوتر است». و افزود: «هرکس، از من اطاعت کند، همانا از خدا اطاعت کرده است. و هرکس از من نافرمانی کند، همانا از خدا نافرمانی کرده است. و هرکس از امیرش، اطاعت کند، یقیناً از من اطاعت کرده است. و هرکس که از او نافرمانی کند، یقیناً از من نافرمانی کرده است. همانا امام، سپر است. از او دفاع می کنند و به او پناه می برند. پس اگر به خدا ترسی و عدالت، امر نماید، مستوجب پاداش می شود. و اگر خلاف آن، امر کند، گناهکار می گردد».

باب (۵۱): بیعت بر عدم فرار از میدان جنگ

۱۲۵۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ. فَقِيلَ لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ؟ عَلَى الْمَوْتِ؟ قَالَ: لَا، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ». (بخاری: ۲۹۵۸)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: یک سال پس از بیعت رضوان، هنگامی که به آنجا برگشتیم، هیچ دو نفری از ما در مورد درختی که زیر آن بیعت کرده بودیم، اتفاق نظر نداشت. آن درخت، محل نزول رحمت الهی بود. (یا اینکه گم شدن آن، رحمت خدا بود).

از نافع که راوی حدیث از ابن عمر است، پرسیدند: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بر چه چیزی با آنها بیعت کرد؟ بر مرگ؟ گفت: خیر، بلکه با آنها بیعت کرد که از میدان جنگ، فرار نکنند.

۱۲۶۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ: لَا أَبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم». (بخاری: ۲۹۵۹)

ترجمه: «عبد الله بن زید رضی اللہ عنہ می گوید: مردی در زمان جنگ حره (که در زمان یزید بن معاویه در سال ۶۵ هـ. ق در مدینه منوره علیه عبد الله بن زبیر و یارانش بوقوع پیوست) نزد من آمد و گفت: عبد الله بن حنظله از مردم، بر مرگ، بیعت می گیرد. گفتم: پس از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با هیچ کسی، چنین بیعتی نمی کنم».

۱۲۶۱- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ، أَلَا تُبَايِعُ؟» قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ، فَقِيلَ لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ». (بخاری: ۲۹۶۰).

ترجمه: «سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: با نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کردم. سپس به زیر سایه همان درخت، برگشتم. هنگامی که جمعیت، کم شد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابن اکوع! بیعت نمی کنی؟» گفتیم: ای رسول خدا! همانا، بیعت کردم. فرمود: «دوباره بیعت کن». پس برای بار دوم، بیعت کردم. از او پرسیدند: آنروز، بر چه چیزی، بیعت می کردید؟ گفت: «بر مرگ».

باب (۵۲): امام و رهبر، پیروانش را به کاری امر نماید که توانایی آنرا داشته باشند
 ۱۲۶۲- «عَنْ مُجَاشِعٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَنَا وَأَخِي، فَقُلْتُ: بَايَعْنَا عَلَى الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «مَضَتِ الْهَجْرَةُ لِأَهْلِهَا». فَقُلْتُ: عَلَامَ تُبَايَعُنَا؟ قَالَ: «عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ». (بخاری: ۲۹۶۳)
ترجمه: «مجاشع رضی الله عنه می گوید: من همراه برادرم نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفتم و گفتیم: با ما بر هجرت، بیعت کن. فرمود: «دوران هجرت به پایان رسید». گفتیم: اکنون با ما بر چه چیزی بیعت می کنی؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد». (شایان ذکر است که این گفتگو بعد از فتح مکه بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: پس از فتح مکه، هجرتی نیست).

۱۲۶۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرِ مَا دَرَيْتُ مَا أُرْدُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلًا مُؤَدِّيًّا نَشِيطًا يَخْرُجُ مَعَ أَمْرَائِنَا فِي الْمَعَاذِي فَيَعِزُّمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لَا مُحْصِيَهَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لَكَ إِلَّا أَنَا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَعَسَى أَنْ لَا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلَّا مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ، وَإِنْ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ بِخَيْرٍ مَا اتَّقَى اللَّهَ وَإِذَا شَكَّ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلًا فَشَفَّاهُ مِنْهُ، وَأَوْشَكَ أَنْ لَا تَجِدُوهُ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَا أَذْكُرُ مَا عَبَّرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا كَالثَّغْبِ شَرِبَ صَفْوُهُ وَبَقِيَ كَدْرُهُ». (بخاری: ۲۹۶۴)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: امروز، مردی نزد من آمد و از من مسئله ای پرسید که ندانستم. پس گفت: نظر شما درباره مردی که سراپا مسلح و بسیار با نشاط است و با امیران ما در جنگها شرکت می کند. و امیر، ما را وادار به انجام کارهایی می کند که نمی توانیم آنها را انجام دهیم، چیست؟ گفتیم: به خدا سوگند، نمی دانم چه پاسخی به تو بدهم. فقط می توانم بگویم هنگامی که ما همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم، آنحضرت صلی الله علیه و آله برای انجام کارها، فقط یک بار به ما دستور می داد و ما آن را انجام می دادیم. همانا هر یک از شما تا زمانی در خیر و عافیت بسر می برد که از خدا بترسد. و هرگاه در مورد امری، دچار شک و تردید شد، از کسی بپرسد تا تردیدش، بر طرف گردد. شاید چنین شخصی (که به سؤال شما پاسخ بدهد) پیدا نشود. سوگند به ذاتی که هیچ معبودی جز او وجود ندارد، در مورد دنیا می توانم بگویم که مثال آن، مانند برکه ای است که آب زلال آن نوشیده شده و آب آلوده اش، باقی مانده است».

باب (۵۳): پیامبر اکرم ﷺ اگر در آغاز روز نمی‌جنگید، پس از زوال آفتاب، به جنگ می‌پرداخت

۱۲۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا أَنْتَظَرَ حَتَّى مَالَتْ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ خَطِيبًا قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوْا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ» وَقَدْ تَقَدَّمَ بَاقِيَ الدُّعَاءِ». (بخاری: ۲۹۶۶)

ترجمه: «عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از روزها (روز جنگ احزاب) که رسول الله ﷺ با دشمن، مواجه شد، منتظر ماند تا آفتاب، زوال کند. سپس برخاست و میان مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از خداوند، عافیت بخواهید. ولی اگر با دشمن، مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه شمشیرهاست». سپس چنین دعا کرد: «الهی! ای نازل کننده کتاب...» و بقیه دعا که شرح آن گذشت».

باب (۵۴): شخص مزدبگیر

۱۲۶۵- «عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ رضی الله عنه: قَالَ: اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا فَقَاتَلَ رَجُلًا، فَعَصَّ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَأَهْدَرَهَا، فَقَالَ: «أَيْدِفْ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضُمَهَا كَمَا يَقْضُمُ الْفَحْلُ»». (بخاری: ۲۹۷۳)

ترجمه: «یعلی بن امیه رضی الله عنه می‌گوید: شخصی را به اجرت گرفته بودم. او با کسی دیگر، درگیر شد. آن شخص، دست او را گزید. کارگر من، دست‌اش را از دهان او بیرون کشید و دندانهای جلویی آن مرد را هم بیرون آورد. او نزد نبی اکرم ﷺ آمد (و شکایت کرد). آنحضرت ﷺ شکسته شدن دندانهایش را مباح قرار داد و فرمود: «آیا می‌خواهی دستش را در اختیارت قرار دهد و تو آن را مانند شتر مست، بجوی»».

باب (۵۵): آنچه دربارهٔ پرچم رسول الله ﷺ آمده است

۱۲۶۶- «عَنِ الْعَبَّاسِ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَالَ لِلزُّبَيْرِ رضی الله عنه: هَا هُنَا أَمْرُكَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَرَكُزَ الرَّايَةَ». (بخاری: ۲۹۷۶)

ترجمه: «از عباس رضی الله عنه روایت است که به زبیر رضی الله عنه گفت: نبی اکرم ﷺ به تو دستور داد که پرچم را در اینجا (این نقطه) نصب کنی».

باب (۵۶): پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از مسافت یک ماه راه، دشمنانم دچار وحشت می‌شوند

۱۲۶۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا». (بخاری: ۲۹۷۷)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «با کلمات جامع (مختصر از نظر لفظ، و پر بار از نظر معنا) مبعوث شدم و با رعب (ترسیدن دشمنان) یاری شده‌ام. و خواب بودم که کلید گنجهای زمین، در دستم نهاده شد». ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ رفت و شما آن گنجها را استخراج می‌کنید».

باب (۵۷): برداشتن زاد و توشه جنگ (یا سفر)

۱۲۶۸- «عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَنَعْتُ سَفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ أَرَادَ أَنْ يُهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَتْ: فَلَمْ نَحْذِ لِسَفَرَتِهِ وَلَا لِسِقَائِهِ مَا نَرِبُطُهُمَا بِهِ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أُرِبُ بِهِ إِلَّا نِطَاقِي، قَالَ: فَشُقِّيهِ بِأَنْثَيْنِ، فَارْبِطِيهِ بِوَاحِدِ السَّقَاءِ وَبِالْآخَرِ السَّفْرَةَ، فَفَعَلْتُ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ ذَاتُ النَّطَاقَيْنِ». (بخاری: ۲۹۷۹)

ترجمه: «اسماء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ می‌خواست به مدینه، هجرت نماید، توشه سفر آنحضرت ﷺ را در خانه ابوبکر، آماده کردم. اما چیزی که کیسه توشه و دهانه مشک آب را ببندیم پیدا نکردیم. به پدرم، ابوبکر، گفتم: به خدا سوگند که من برای بستن زاد سفر، چیزی جز کمر بند خود، پیدا نکردم. پدر گفت: آنرا دو قسمت کن. با یکی دهانه کیسه و با دیگری، دهانه مشک را ببند. پس من هم چنین کردم. بدین جهت، ذات النطاقین (صاحب دو کمر بند) نامیده شدم. (گفتنی است که رسول الله ﷺ ایشان را ذات النطاقین نامید)».

باب (۵۸): پشت سر کسی بر الاغ، سوار شدن

۱۲۶۹- «عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ عَلَى إِكَاْفٍ عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ وَأَرْدَفَ أَسَامَةَ وَرَاءَهُ». (بخاری: ۲۹۸۷)

ترجمه: «از اسامه بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ بر الاغی که پالان داشت و روی آن، پارچه‌ای مخملی انداخته شده بود، سوار شد و اسامه را پشت سرش، سوار کرد».

۱۲۷۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُرْدِفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَمَعَهُ بِلَالٌ وَمَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحُجَبَةِ حَتَّى أَتَا فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ، فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَبَاقِي الْحَدِيثِ قَدْ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۲۹۸۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ روایت می کند که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم روز فتح مکه، سوار بر شترش، از قسمت بالای شهر مکه در حالی که اسامه بن زید نیز پشت سرش سوار بود و بلال و عثمان بن طلحه رضی اللہ عنہ که یکی از کلید داران کعبه بود، ایشان را همراهی می کردند، وارد شد و شترش را در مسجد، خوابانید و به عثمان بن طلحه رضی اللہ عنہ دستور داد تا کلید کعبه را بیاورد. او (کلید را آورد و) در را باز کرد. و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وارد کعبه شد. شرح مفصل آن در جلد اول، حدیث شماره ۲۹۲ بیان شد.»

باب (۵۹): کراهیت بردن قرآن به سرزمین دشمن

۱۲۷۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ». (بخاری: ۲۹۹۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از بردن قرآن به سرزمین دشمن، نهی فرمود.»

باب (۶۰): کراهیت تکبیر گفتن با صدای بلند

۱۲۷۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی اللہ عنہ: قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ هَلَلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا: فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ»». (بخاری: ۲۹۹۲)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: در معیت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودیم. هر وقت به جای بلندی می رسیدیم، تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می گفتیم و صدایمان بلند می شد. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بر خود رحم کنید زیرا شما فرد کر و غایی را صدا نمی زنید. او با شماست، به شما نزدیک است و سخنانتان را می شنود. اسمش با برکت و مقامش بالاست»».

باب (۶۱): تسبیح گفتن هنگام بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها

۱۲۷۳- «عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ: قَالَ: كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا». (بخاری: ۲۹۹۴)

ترجمه: «جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه می گوید: هرگاه، به جای بلندی می رفتیم، الله اکبر و هرگاه از آن پایین می آمدیم، سبحان الله می گفتیم».

باب (۶۲): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسید

۱۲۷۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا»». (بخاری: ۲۹۹۶)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بنده ای، مریض یا مسافر باشد (و نتواند اعمال دوران صحت و اقامت اش را انجام دهد) پاداش اعمالی را که در زمان صحت و اقامت، انجام می داده است، به او می رسد»».

باب (۶۳): تنها رفتن به مسافرت

۱۲۷۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمَ مَا سَارَ رَاكِبٌ لَيْلٍ وَحْدَةً»». (بخاری: ۲۹۹۸)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مردم، خطرات تنها به مسافرت رفتن را آنطور که من می دانم، می دانستند، هیچ کس، به تنهایی در شب، به مسافرت نمی رفت»».

باب (۶۴): جهاد، با اجازه والدین

۱۲۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنهما قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَحْيِي وَالِدَاكَ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ»». (بخاری: ۳۰۰۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آنحضرت ﷺ پرسید: «آیا پدر و مادرت، زنده اند؟» گفت: بلی. رسول خدا ﷺ فرمود: «جهاد تو، خدمت به آنهاست»».

باب (۶۵): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر

۱۲۷۷- «عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَسُولًا أَنْ لَا يَبْقَيْنَ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتَرٍ أَوْ قِلَادَةً إِلَّا قُطِعَتْ»». (بخاری: ۳۰۰۵)

ترجمه: «از ابوبشیر انصاری رضی الله عنه روایت است که ایشان در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و هنگام شب که مردم در حال استراحت بودند، رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی را فرستاد تا اعلام کند که هیچ قلاده‌ای در گردن شتری باقی نماند مگر اینکه قطع شود».

باب (۶۶) مسافرت زن، بدون محرم

۱۲۷۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَحْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ وَلَا تُسَافِرَنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا وَمَعَهَا حَرَمٌ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اكْتَتَبْتُ فِي عَزْوَةٍ كَذَا وَكَذَا وَخَرَجَتِ امْرَأَتِي حَاجَةً؟ قَالَ: «أَذْهَبَ فَحَجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». (بخاری: ۳۰۰۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ مردی با زنی (بیگانه) خلوت نکند. و هیچ زنی بدون محرم، به مسافرت نرود. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من برای فلان غزوه، ثبت نام شده‌ام و همسرم می‌خواهد به حج برود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همراه همسرت، به حج برو»».

باب (۶۷): به زنجیر بستن اسیران

۱۲۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلَاسِلِ». (بخاری: ۳۰۱۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، از قومی که به زنجیر کشیده شده‌اند و وارد بهشت می‌شوند، تعجب می‌کند»».

باب (۶۸): شیخون زدن

۱۲۸۰- «عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ رضی الله عنه قَالَ: مَرَّ بِی النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيَصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ؟ قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». (بخاری: ۳۰۱۲)

ترجمه: «صعب بن جثامه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در محل ابواء یا ودان نزد من آمد. از آنحضرت صلی الله علیه و آله درباره مشرکین که بر آنان، شیخون زده می‌شود و زنان و فرزندان‌شان نیز کشته می‌شوند، پرسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زنان و کودکان‌شان نیز جزو آنان هستند»».

باب (۶۹): کشتن زنان و کودکان، در جنگ

۱۲۸۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً وَجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَقْتُولَةً، فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ». (بخاری: ۳۰۱۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت می‌کند که در یکی از غزواتِ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم جنازه زنی، پیدا شد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کشتن زنان و کودکان را امری ناپسند دانست».

باب (۷۰): مردم را با عذاب خدا یعنی آتش، سوزانید

۱۲۸۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما: أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ عَلِيًّا رضی اللہ عنہ حَرَّقَ قَوْمًا، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ، لِأَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ». وَلَقَتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ». (بخاری: ۳۰۱۷)

ترجمه: «از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که به ایشان، اطلاع دادند که علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ عده‌ای (از مرتدین) را سوزانده است. ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت: اگر من (بجای او) می‌بودم، آنها را نمی‌سوزاندم. زیرا نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مردم را با عذاب خدا (آتش) عذاب ندهید». بلکه آنها را می‌کشتم همانطور که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، دینش را تغییر داد، او را بکشید».

باب (۷۱)

۱۲۸۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَمَرَ بِقَرِيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أُحْرِقْتَ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ». (بخاری: ۳۰۱۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «یکی از پیامبران را مورچه‌ای گزید. به دستور او، لانه مورچه‌ها را سوختند. خداوند، به او وحی فرستاد که تو را مورچه‌ای گزید و تو یکی از امت‌ها را که تسبیح می‌گفتند، به آتش کشیدی».

باب (۷۲): سوزاندن خانه‌ها و نخلستانها

۱۲۸۴- «عَنْ جَرِيرٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ؟ وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثَمٍ يُسَمَّى: كَعْبَةَ الْيَمَانِيَّةِ. قَالَ: فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، قَالَ: وَكُنْتُ لَا أَتُبْتُ عَلَى الْخَيْلِ فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا». فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُخْبِرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجُوفٌ أَوْ أَجْرَبٌ، قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ». (بخاری: ۳۰۲۰)

ترجمه: «جریر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: «آیا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمی کنی؟» قابل ذکر است که ذوالخلصه، خانه ای در قبیله خثعم بود که به آن، کعبه یمانی می گفتند. جریر می گوید: من همراه صد و پنجاه تن از سواران ماهر قبیله أحمس، براه افتادم. البته در آن هنگام، نمی توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به سینه ام زد طوریکه آثار انگشتانش را بر سینه ام مشاهده کردم و چنین دعا کرد: «خدایا! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان.»

آنگاه، بدانجا رفتم، آنرا شکستم و به آتش کشیدم. سپس پیکی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادم تا او را از ماجرا با خبر سازد. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، در حالی نزد تو آمده ام که ذوالخلصه را مانند شتری تو خالی یا گر، پشت سر گذاشته ام (بر اثر سوختن، پایه هایش فرو ریخته و رنگش سیاه شده است). آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج بار برای مردان و اسبهای بنی أحمس، دعای خیر و برکت نمود.

باب (۷۳): جنگ، فریبکاری است

۱۲۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «هَلَكَ كِسْرَى ثُمَّ لَا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَقِصْرٌ لِيَهْلِكَ ثُمَّ لَا يَكُونُ قِصْرٌ بَعْدَهُ، وَلَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». وَسَمِيَ الْحَرْبَ خُدْعَةً». (بخاری: ۳۰۲۷-۳۰۲۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسرا، هلاک شد و بعد از او، کسرای نخواهد آمد. قیصر، هلاک خواهد شد و بعد از او قیصری نخواهد آمد و گنج های آنها در راه خدا تقسیم خواهد شد». همچنین آنحضرت صلی الله علیه و آله جنگ را فریبکاری خواند.

باب (۷۴): کراهیت تنازع و اختلاف در جنگ

۱۲۸۶- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى الرَّجَالِ يَوْمَ أُحُدٍ وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: «إِنْ رَأَيْتُمُنَا تَخْطِفُنَا الطَّيْرُ فَلَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُنَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَاهُمْ فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيْكُمْ». فَهَزَمُوهُمْ. قَالَ: فَأَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ قَدْ بَدَتْ خَلَاخِلُهُنَّ وَأَسُوفُهُنَّ رَافِعَاتٍ ثِيَابَهُنَّ، فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ: الْغَنِيمَةُ أَيْ قَوْمٌ، الْغَنِيمَةُ ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُبَيْرٍ: أُنْسِيتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ قَالُوا: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنَّ النَّاسَ فَلَنْصِيبَنَّ مِنَ الْغَنِيمَةِ، فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ فَأَقْبَلُوا مِنْهُمْ مِينَ». «

فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمْ الرَّسُولُ فِي أَخْرَاهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلًا، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَهَاهُمْ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجِيبُوهُ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَقَدْ قُتِلُوا، فَمَا مَلَكَ عَمْرٍ نَفْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لِأَحْيَاءٍ كُلَّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ، قَالَ: يَوْمَ يَوْمٍ بَدْرٍ وَالْحَرْبُ سِجَالٌ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَنِي فِي الْقَوْمِ مِثْلَهُ لَمْ أَمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسْؤَنِي، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ: أَعْلَى هُبْلٍ أَعْلَى هُبْلٍ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا تُحْيِيوُنَا لَهُ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلٌ». قَالَ: إِنَّ لَنَا الْعُرَى وَلَا عُرَى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا تُحْيِيوُنَا لَهُ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ»». (بخاری: ۳۰۳۹)

ترجمه: «براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، عبد الله بن جبیر را فرمانده پیاده نظامهای تیرانداز که تعدادشان پنجاه نفر بود، تعیین کرد و فرمود: «اگر دیدید که پرندگان بر سر لاشه ما آمده‌اند، تا زمانی که کسی را نزد شما نفرستاده‌ام، جایتان را ترک نکنید. و اگر دیدید که ما کفار را شکست دادیم و روی جنازه‌هایشان، راه می‌رویم، بازهم تا شخصی نزد شما نفرستاده‌ام، جایتان را ترک نکنید».

راوی می‌گوید: مسلمانان، کفار را شکست دادند و سوگند به خدا که من زنانشان را دیدم که لباس‌هایشان را بالا زده بودند و در حالی که ساقها و پای برنجن‌های آنان آشکار بود، فرار می‌کردند.

در این هنگام، یاران عبد الله بن جبیر صدا زدند: غنیمت، ای مردم! غنیمت. یاران شما پیروز شدند. چرا منتظرید؟ عبد الله بن جبیر گفت: آیا فراموش کردید که رسول الله ﷺ به شما چه گفت؟

گفتند: به خدا سوگند، نزد مردم می‌رویم و سهم خود را از غنیمت، برمی‌داریم. هنگامی که آنجا رفتند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند. (زیرا کفار از این فرصت، استفاده کرده و از پشت به آنان، حمله کردند). در نتیجه، مسلمانان، شکست خورده، برگشتند.

اینجا بود که رسول الله ﷺ در میان بقایای آخرین گروه، آنان را صدا می‌زد. در کنار نبی اکرم ﷺ فقط دوازده نفر باقی مانده بود. کفار، هفتاد نفر از ما را کشتند. قابل ذکر است که پیامبر و یارانش، در جنگ بدر یکصد و چهل نفر را کشته و اسیر کردند که از آن میان، هفتاد کشته و هفتاد نفر دیگر، اسیر بودند.

در آن اثنا، ابوسفیان، سه بار، فریاد زد: آیا محمد در میان شماست؟ نبی اکرم ﷺ اجازه نداد کسی جواب او را بدهد. دوباره، ابوسفیان سه بار، فریاد زد: آیا فرزند ابوقحافه (ابوبکر) در میان شماست؟ همچنین سه

بار دیگر، فریاد زد: آیا فرزند خطاب (عمر) در میان شماست؟ و سرانجام، رو به یارانش کرد و گفت: این سه نفر، کشته شده‌اند.

اینجا بود که عمر، کنترلش را از دست داد و گفت: سوگند به خدا که دروغ می‌گویی، ای دشمن خدا! کسانی را که تو نام بردی و باعث خشم و ناراحتی‌ات می‌شوند، همگی زنده‌اند.

ابوسفیان گفت: این روز، پاسخ روز بدر است. و جنگ، شکست و پیروزی دارد. افرادی را در میان کشته شدگان می‌یابید که مثله شده‌اند. من چنین دستوری نداده‌ام. ولی از این کار، ناراحت نیستم. سپس شروع به رجز خوانی کرد و گفت: هبل، سر بلند باد، هبل، سر بلند باد.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا جوابش را نمی‌دهید؟» صحابه گفتند: ای رسول خدا! چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: الله، بالاتر و بزرگ‌تر است». ابوسفیان گفت: ما عزّی داریم و شما عزّی ندارید. دوباره نبی اکرم ﷺ فرمود: آیا جوابش را نمی‌دهید؟ صحابه گفتند: ای رسول خدا! چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: الله، مولای ماست و شما مولایی ندارید». (مولا بمعنی یار و یاور است)».

باب (۷۵): کمک خواستن از مردم، هنگام دیدن دشمن

۱۲۸۷- «عَنْ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْعَابَةِ حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِبَنِيّ الْعَابَةِ لَقِيَنِي غُلَامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قُلْتُ: وَيْحَكَ، مَا بِكَ؟ قَالَ: أَخَذْتُ لِقَاحَ النَّبِيِّ ﷺ، قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا؟ قَالَ: غَطَفَانُ وَفَزَارَةُ، فَصَرَخْتُ ثَلَاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهُ يَا صَبَاحَاهُ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ وَقَدْ أَخَذَوْهَا فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَقُولُ:

أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ الْيَوْمُ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضْعِ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوقَهَا، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْقَوْمَ عَطَاشٌ وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سَقِيَهُمْ فَأَبْعَثْ فِي إِثْرِهِمْ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ مَلَكَتْ فَاسْجِحْ إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرُونَ فِي قَوْمِهِمْ»». (بخاری: ۳۰۴۱)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: از مدینه بیرون رفتم و راه جنگل را در پیش گرفتم تا اینکه به گردنه جنگل رسیدم. در آنجا، برده عبد الرحمن بن عوف را دیدم. به او گفتم: وای بر تو، اینجا چکار می‌کنی؟ گفت: شتران شیرده نبی اکرم ﷺ را به سرقت بردند. پرسیدم: چه کسی آنها را به سرقت برد؟ گفت: افراد طایفه غطفان و فزاره. آنگاه، سه بار با صدای بلند، فریاد زدم: یا صباحاه (کلمه‌ای که هنگام خطر بکار می‌بردند) طوریکه صدایم را به گوش آنچه میان دو سنگلاخ مدینه وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حرکت کردم تا اینکه به آنها که داشتند شتران را می‌بردند، رسیدم. شروع به تیراندازی کردم و می‌گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و اینگونه، شتران را قبل از اینکه شیرشان را بنوشند، نجات دادم و آنها را بسوی مدینه منوره می‌بردم که نبی اکرم ﷺ مرا دید. گفتم: ای رسول خدا! آنان، تشنه هستند زیرا من نگذاشتم که سهمیه شیرشان را بنوشند. لذا عده‌ای را به تعقیب آنها بفرست. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای فرزند اکوع! تو بر آنان، غالب آمدی. پس عفو و گذشت کن. هم اکنون، آنها در میان قومشان پذیرائی می‌شوند». (از دسترسی ما خارج‌اند)».

باب (۷۶): آزاد کردن اسیران جنگی

۱۲۸۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فُكُّوا الْعَائِي يَغْنِي الْأَسِيرَ وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ وَعُودُوا الْمَرِيضَ»». (بخاری: ۳۰۴۶)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اسیران را آزاد کنید، گرسنگان را طعام دهید و بیماران را عیادت کنید»».

۱۲۸۹- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهَمًّا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ». قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ وَفَكَالُ الْأَسِيرِ وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ». (بخاری: ۰۴۷۳)

ترجمه: «ابوجحیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: به علی گفتم: آیا غیر از آنچه در کتاب الله هست، چیزی از وحی، نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، بجز فهمی که خداوند به انسان، در شناخت قرآن، عنایت می‌کند و آنچه در این صحیفه هست، چیز دیگری، وجود ندارد. پرسیدم: در این صحیفه، چیست؟ گفت: احکام دیه، آزادی اسیر و این که مسلمان نباید در قبال کافر، کشته شود».

باب (۷۷): فدیة گرفتن از مشرکین

۱۲۹۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْذَنْ فَلَنْتَرْكُ لِأَنَّ أُخْتَنَا عَبَاسٍ فِدَاءُهُ، فَقَالَ: «لَا تَدْعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا»». (بخاری: ۳۰۴۸)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت می‌کند که چند مرد انصاری از رسول الله ﷺ اجازه خواستند و گفتند: ای رسول خدا! اجازه بده تا فدیة خواهر زاده‌مان عباس را به او ببخشیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «یک درهم از آنرا هم نبخشید». (این ماجرا مربوط به زمانی است که عباس؛ عموی پیامبر؛ هنوز مسلمان نشده

بود و در جنگ بدر، اسیر شد. انصار که در این حدیث، به او خواهر زاده می‌گفتند بخاطر اینست که مادر عبدالمطلب از انصار بود».

باب (۷۸): اگر کافر حربی بدون امان خواستن، وارد سرزمین مسلمانان شود

۱۲۹۱- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ، ثُمَّ انْقَتَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ». فَقَتَلَهُ فَتَقَلَّهَ سَلْبَهُ». (بخاری: ۳۰۵۱)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بود که جاسوسی از طرف مشرکین آمد و با صحابه نشست و صحبت کرد. سپس، برگشت. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید». سلمه او را کشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال آن شخص را به او (سلمه) داد».

باب (۷۹): جایزه دادن به سفیر و نماینده

باب (۸۰) آیا میتوان برای اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونگی رفتار با آنان

۱۲۹۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّهُ قَالَ: يَوْمُ الْحَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْحَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْخُصْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَجَعُهُ يَوْمَ الْحَمِيسِ فَقَالَ: «اُنْتَوْنِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ، فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: «دَعُونِي فَإِلَٰذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ». وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أَجِيزُهُمْ». وَنَسِيْتُ الثَّالِثَةَ». (بخاری: ۳۰۵۳)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: روز پنج شنبه و روز پنج شنبه، چه روزی است؟ آنگاه، آنقدر گریه کرد که اشک‌هایش، سنگریزه‌ها را تر کرد. سپس گفت: بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز پنج شنبه، شدت یافت و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، هرگز گمراه نشوید». مردم، دچار اختلاف شدند حالانکه در حضور هیچ پیامبری، اختلاف، شایسته نیست. بعضی گفتند: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می‌گوید؟! (هرگز هذیان نمی‌گوید. دستورش را اطاعت کنید). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا به حال خود، رها کنید زیرا آنچه را که من می‌خواهم از آنچه که شما می‌خواهید، بهتر است». و آنحضرت صلی الله علیه و آله هنگام رحلت، به سه چیز وصیت کرد: مشرکین را از جزیره العرب، بیرون

کنید، به پیک‌ها و قاصدان، جایزه دهید، همانگونه که من جایزه می‌دادم». راوی می‌گوید: وصیت سوم را فراموش کردم».

باب (۸۱): چگونه اسلام بر کودکان، عرضه شود؟

۱۲۹۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي النَّاسِ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: «إِنِّي أَنْذِرُكُمْ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ». (بخاری: ۳۰۵۷)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در میان مردم، برخاست و آنطور که شایسته خدا است، او را حمد و ثنا گفت. سپس، سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر می‌دارم. و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قوم‌اش را از او بر حذر داشته است. از آن جمله، نوح نیز قوم‌اش را بر حذر داشته است. اما من درباره او سخنی می‌گویم که هیچ پیامبری برای قوم‌اش نگفته است. دجال، یک چشم و احوال است. ولی خداوند، چنین نیست». (زمانی که دجال می‌آید، ادعای خدایی می‌کند)».

باب (۸۲): شمارش مردم، توسط امام

۱۲۹۴- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اَكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ». فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةِ رَجُلٍ، فَقُلْنَا: نَحَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسُ مِائَةٍ؟ فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ». (بخاری: ۳۰۶۰)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فهرستی از کسانی که اسلام آورده‌اند، برایم بنویسید». ما اسامی هزار و پانصد مرد مسلمان را برایش نوشتیم. و به یکدیگر گفتیم: آیا ما هزار و پانصد نفر هستیم و باز هم می‌ترسیم؟ راوی می‌گوید: پس از آن، مورد آزمایش قرار گرفتیم تا جایی که از ترس، به تنهایی نماز می‌خواندیم. (شاید این مطلب، اشاره به فتنه‌هایی باشد که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ بوقوع پیوست). نووی».

باب (۸۳): سه شب توقف در میدان جنگ پس از پیروزی بر دشمن

۱۲۹۵- «عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَنَّهُ كَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعُرْصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ». (بخاری: ۳۰۶۵)

ترجمه: «ابوطلحه رضی اللہ عنہ می گوید: هرگاه، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بر گروهی پیروز می شد، سه شب در میدان جنگ، توقف می کرد».

باب (۸۴): اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبه دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟

۱۲۹۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: ذَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، وَأَبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم». (بخاری: ۳۰۶۷)

ترجمه: «از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که اسبش رفت و بدست دشمن افتاد. سپس، مسلمانان در زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به آن دست یافتند و آن را به ابن عمر بر گرداندند. همچنین برده ای از ابن عمر فرار کرد و به رومیان پیوست. هنگامی که مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بر رومیان پیروز شدند، خالد بن ولید آن برده را به او باز گردانید».

باب (۸۵): کسی که به زبان فارسی و غیر عربی، سخن بگوید

۱۲۹۷- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، دَجَجْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحْنَتْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ، فَصَاحَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا فَجِي هَلَا بِكُمْ»». (بخاری: ۳۰۷۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بزغاله کوچکی ذبح کرده و یک صاع جو، آرد نموده ام. شما و چند نفر دیگر، تشریف بیاورید. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم صدا زد و گفت: ای اهل خندق! جابر، غذا تهیه کرده است. پس بیایید و بسیار خوش آمدید».

۱۲۹۸- «عَنْ أُمِّ خَالِدِ بْنِتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ رضی اللہ عنہ قَالَتْ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «سَنَهُ سَنَهُ» وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ. قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِحَاتِمِ الثُّبَوَةِ، فَزَبَرَنِي أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «دَعَهَا». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَبِي وَأَخْلَفِي ثُمَّ أَبِي وَأَخْلَفِي ثُمَّ أَبِي وَأَخْلَفِي»». (بخاری: ۳۰۷۱)

ترجمه: «ام خالد دختر خالد بن سعید رضی الله عنه می‌گوید: من که جامه‌ای زرد رنگ به تن داشتم، همراه پدرم، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «سَنَه سَنَه» و این کلمه به زبان حبشی یعنی زیباست، زیباست. ام خالد می‌گوید: آنگاه، رفتم و سرگرم بازی با مُهر نبوت شدم. پدرم با عصبانیت مرا از آن بازداشت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او را بگذار». سپس، فرمود: «چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی، چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی، چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی».

باب (۸۶): خیانت در مال غنیمت

۱۲۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ، قَالَ: «لَا أَلْفَيْنَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَأْنٌ لَهَا نَعَاءٌ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حِمْحِمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُعَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ خَفِيفٌ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ»». (بخاری: ۳۰۷۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله میان ما برخاست و از خیانت در غنیمت، سخن گفت و آنرا گناه بزرگی برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبینم یکی از شما را در روز قیامت که گوسفندی، بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می‌کند، یا اسبی بر دوش دارد و آن اسب، شیهه می‌کشد و آن شخص، می‌گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و نبینم که یکی از شما شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می‌دهد. و آن شخص، می‌گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و نبینم یکی از شما را که طلا و نقره بر دوش دارد و می‌گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و یا نبینم یکی از شما را که قطعه پارچه‌ای بر دوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در می‌آید و آن شخص، می‌گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم».

باب (۸۷): خیانت اندک در امانت

۱۳۰۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہما قَالَ: كَانَ عَلَى ثَقَلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةُ، فَمَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ فِي النَّارِ». فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا». (بخاری: ۳۰۷۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو رضی اللہ عنہما می گوید: مردی بنام کرکره که امین اموال رسول خدا ﷺ بود، فوت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «او در دوزخ است». مردم رفتند و تحقیق کردند. سپس دریافتند که او عبايي از مال غنیمت، دزدیده است».

باب (۸۸): استقبال از مجاهدین

۱۳۰۱- «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ رضی اللہ عنہ لِابْنِ جَعْفَرٍ رضی اللہ عنہ: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ فَحَمَلْنَا وَتَرَكْنَا». (بخاری: ۳۰۸۲)

ترجمه: «ابن ابی ملکیه می گوید: فرزند زبیر به فرزند جعفر گفت: آیا به خاطر داری که من، تو و ابن عباس به استقبال رسول خدا ﷺ رفتیم؟ گفت: بلی، ما را در آغوش گرفت و تو را رها کرد».

۱۳۰۲- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضی اللہ عنہ: ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الصَّبِيَّانِ إِلَى ثِيَّةِ الْوَدَاعِ». (بخاری: ۳۰۸۳)

ترجمه: «سائب بن یزید رضی اللہ عنہ می گوید: ما برای استقبال رسول خدا ﷺ همراه کودکان به ثیة الوداع رفتیم».

باب (۸۹): دعای برگشتن از جهاد

۱۳۰۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مَقْفَلَةً مِنْ عُسْفَانَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيٍّ، فَعَثَرَتْ نَاقَتَهُ، فَصُرِعَا جَمِيعًا، فَافْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: «عَلَيْكَ الْمَرْأَةُ». فَقَلَبَ ثَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا وَأَصْلَحَ لَهُمَا مَرْكَبُهُمَا، فَركَبَا وَاکْتَنَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبَّنَا حَامِدُونَ». فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ». (بخاری: ۳۰۸۵)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله از عسفان برمی‌گشتیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله سوار بر شترش بود و صفیه دختر حی (همسرش) را پشت سر خود، سوار کرده بود. شتر لغزید و هر دوی آنها به زمین افتادند.

ابوطلحه جلو پرید و گفت: ای رسول الله! خداوند مرا فدایت گرداند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مواظب صفیه باش». ابوطلحه چادری بر چهره‌اش گذاشت و بسوی صفیه رفت و آن چادر را روی او انداخت. سپس، مرکب‌شان را سر و سامان داد. و آندو سوار شدند.

راوی می‌گوید: ما آنحضرت صلی الله علیه و آله را احاطه کردیم و براه افتادیم. و هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله این دعا را می‌خواند «آیْبُون تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» یعنی توبه‌کنان و عبادت‌کنان در حالی که پرودگاران را حمد و ثنا می‌گوییم، باز می‌گردیم. و همچنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را تکرار می‌کرد تا اینکه وارد مدینه شد.

باب (۹۰): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر

۱۳۰۴- «عَنْ كَعْبٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضُحِيَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ». (بخاری: ۳۰۸۸)

ترجمه: «کعب رضی الله عنه می‌گوید: هرگاه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله هنگام چاشت از سفر بر می‌گشت، وارد مسجد می‌شد و قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز می‌خواند».

باب (۹۱): فرض ادای خمس

۱۳۰۵- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً». وَكَانَ يُنْفِقُ مِنْ مَالِ الْفَيْءِ الَّذِي أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَتِهِمْ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلِ مَالِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ: أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ. وَكَانَ فِي الْمَجْلِسِ عُثْمَانُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. وَذَكَرَ حَدِيثَ عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ وَ مُنَازَعَتَهُمَا وَ لَيْسَ الْإِثْبَانُ بِهِ فِي شَرْطِنَا». (بخاری: ۳۰۹۴)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود. آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است». و آنحضرت صلی الله علیه و آله از مال فئ (مالی که بدون جنگ از کفار بدست می‌آید) که خداوند به ایشان عنایت کرده بود، نفقه یک سال خانواده‌اش را جدا می‌کرد و باقیمانده آنرا در بیت المال

می گذاشت. سپس عمر بن خطاب رضی الله عنه به صحابه ای که در آنجا حضور داشتند، گفت: شما را به خدایی که آسمان و زمین به اجازه او استوارند، سوگند می دهم آیا این مطلب را می دانید؟ گفتند: بلی. قابل ذکر است که در آن مجلس، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر و سعد بن ابی وقاص، حضور داشتند. سپس راوی اختلاف میان علی و عباس رضی الله عنهما را در مورد فئی ذکر کرد که آوردن آن در اینجا ضرورتی ندارد».

باب (۹۲): آنچه درباره آثار باقیمانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تبرک جستن به آنها آمده است
 ۱۳۰۶- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ أَخْرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قَبَالَانِ، فَتَحَدَّثَ أَنَّهُمَا نَعْلَا النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۳۱۰۷)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که ایشان یک جفت کفش رنگ و رو رفته را که دارای بندهای لای انگشتی بودند، به یارانش نشان داد و گفت: اینها کفشه ای نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند».

۱۳۰۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ: فِي هَذَا نُزْعُ رُوحَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. وَفِي رَوَايَةٍ: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ». (بخاری: ۳۱۰۸)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان چادر کلفتی را بیرون آورد و گفت: روح نبی اکرم صلی الله علیه و آله در این چادر، از او جدا شد. و در روایتی دیگر، چنین آمده است که عایشه رضی الله عنها ازار کلفتی را که در یمن ساخته می شود و چادری را که مردم به آن «ملبد» می گویند، بیرون آورد. (و گفت: روح رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ها از او جدا شد)».

۱۳۰۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله انْكَسَرَ، فَاتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ». (بخاری: ۳۱۰۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: کاسه نبی اکرم صلی الله علیه و آله شکست. پس شکاف آنرا با سیمی از نقره بست».

باب (۹۳): خدا می دهد و من، خازن و قاسم (نگهدارنده و تقسیم کننده) هستم
 ۱۳۰۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: قَالَ: وَلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَتْ الْأَنْصَارُ: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا. فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلِدَ لِي غُلَامٌ فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ فَقَالَتْ الْأَنْصَارُ: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا،

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَحْسَنَتِ الْأَنْصَارُ، سَمُّوا بِأَسْمِي وَلَا تَكُنُوا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ».
(بخاری: ۳۱۱۵)

ترجمه: «جابر بن عبد الله انصاری ﷺ می گوید: مردی از ما (انصار) صاحب فرزندی شد و او را قاسم، نام نهاد. انصار به آن مرد گفتند: کنیه تو را ابو القاسم نمی گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی گردانیم. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! صاحب فرزندی شده ام و او را قاسم، نام نهاده ام. انصار می گویند: کنیه تو را ابو القاسم نمی گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی گردانیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار، کار خوبی کرده اند. نام مرا بر خود، بگذارید ولی کنیه مرا برای خود، انتخاب نکنید. نام من، قاسم است».

۱۳۱۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أُعْطِيَكُمْ وَلَا أَمْنَعُكُمْ إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أُمِرْتُ»». (بخاری: ۳۱۱۷)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من عطا کننده چیزی به شما و بازدارنده آن از شما نیستم. بلکه من، قاسم هستم و آنچه را که به آن، امر شده ام، تقسیم می نمایم»».

۱۳۱۱- «عَنْ خَوْلَةَ الْأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا يَتَخَوَّضُونَ فِي مَالِ اللَّهِ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۱۱۸)

ترجمه: «خوله انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعضی از مردم، به ناحق در اموال مسلمانان، دخل و تصرف می کنند. بدین جهت، روز قیامت، آتش، نصیب شان می شود»».

باب (۹۴): مال غنیمت برای شما حلال شده است

۱۳۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَتَّبِعُنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا وَلَمَّا يَنْبِ بِهَا، وَلَا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خِلْفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ وَلَا ذَهَابًا، فَعَزَا فَدَنَّا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلَاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا، فَحَبَسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ يَغْنِي النَّارَ لَنَا كُلُّهَا فَلَمْ تَطْعَمَهَا، فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولًا فَلْيَبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْغُلُولُ، فَلْيَبَايِعْنِي قَبِيلَتَكَ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْغُلُولُ، فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجَزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا»». (بخاری: ۳۱۲۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از پیامبران (یوشع بن نون) می خواست به جنگی برود. به قومش گفت: کسی که زنی را نکاح کرده ولی هنوز او را به خانه اش نیاورده است و می خواهد او را به خانه بیاورد. و نیز کسی که خانه ای ساخته و سقفش را نزده است. همچنین، کسی که گوسفند و شتری خریده است و منتظر زاییدن آنها می باشد، مرا همراهی نکند.

سپس براه افتاد. هنگام نماز عصر یا حول و حوش آن وقت، به روستای مورد نظر (اریحا) نزدیک شد. پس خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. خدایا! آن را برای ما ثابت نگهدار. خورشید، ثابت نگه داشته شد تا زمانی که خداوند، او را پیروز گردانید و غنایم را جمع آوری نمود. آنگاه آتشی آمد تا آن اموال را بخورد و نابود کند. ولی به آنها نزدیک نشد.

آن پیامبر گفت: همانا در میان شما، سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله، یک نفر با من، بیعت کند. (هنگام بیعت) دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. گفت: سرقت توسط قبیله شما انجام گرفته است. قبیله ات باید با من بیعت کند. سرانجام، دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست او چسبید. گفت: شما سرقت کرده اید. آنگاه، آنان، چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همه آن اموال را خورد و نابود ساخت. آنگاه، خداوند که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت.»

۱۳۱۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ سَرِيَّةً وَهُوَ فِيهَا قَبْلَ نَجْدٍ، فَغَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً، فَكَانَتْ سَهْمُهُمْ اثْنِي عَشَرَ بَعِيرًا أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا وَنُفْلًا بَعِيرًا بَعِيرًا».

(بخاری: ۳۱۳۴)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی را بسوی نجد برای جهاد، فرستاد که او نیز همراه آنان بود. آنها شتران زیادی به غنیمت گرفتند که سهم هر کدام، یازده یا دوازده شتر شد. علاوه بر آن، به هر یک از آنها، یک شتر دیگر نیز جایزه داده شد.

۱۳۱۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجُعْرَانَةِ إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اُعْذِلْ. فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أُعْذِلْ».

(بخاری: ۳۱۳۸)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول خدا صلی الله علیه و آله مال غنیمتی را در محلی بنام جعرانه، تقسیم می کرد که مردی به او گفت: عدالت کن. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر عدالت نکنم، بدبخت می شوم».

۱۳۱۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ عُمَرَ رضی الله عنه أَصَابَ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: فَمَنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى سَبْيِ حُنَيْنٍ فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السَّكَاكِ،

فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، انْظُرْ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: مَنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّبْيِ؟ قَالَ: اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ». (بخاری: ۳۱۴۴)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از اسیران غزوه حنین، دو کنیز به عمر بن خطاب رضی الله عنه تعلق گرفت. وی آنها را در یکی از خانه‌های مکه، نگهداری می‌کرد. راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اسرای غزوه حنین، منت گذاشت (آنها را آزاد کرد) آنان در کوچه‌ها، شروع به دویدن کردند. عمر گفت: ای عبد الله! ببین چه خبر است؟ عبد الله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اسیران، منت نهاده است (آنها را آزاد کرده است). عمر گفت: برو و آن دو کنیز را هم آزاد کن».

۱۳۱۶- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِعُلاَمَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا، تَمْتَيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعٍ مِنْهُمَا، فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمَّ، هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أَخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنْ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا، فَتَعَجَّبْتُ لِدَلِكِ، فَعَمَزَنِي الْآخَرُ فَقَالَ لِي مِثْلَهَا، فَلَمْ أَذْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ، قُلْتُ: أَلَا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي، فَأَبْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا فَضْرَبَاهُ حَتَّى قَتَلَاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ؟» قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا؟» قَالَا: لَا. فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: «كِلَاكُمَا قَتَلَهُ، سَلَبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ». وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ». (بخاری: ۳۱۴۱)

ترجمه: «عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه می‌گوید: روز بدر که در صف جنگ ایستاده بودم به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم. ناگهان دیدم که دو نوجوان انصاری در اطرافم قرار دارند. آرزو کردم که ای کاش در میان افراد قوی‌تری قرار می‌گرفتم. یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابو جهل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی. ای برادرزاده! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می‌دهد. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هر یک از ما که نزدیک‌تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی‌درنگ، نگاهم به ابو جهل افتاد که در میان مردم، گشت می‌زد. گفتم: او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله را از ماجرا آگاه ساختند.

رسول خدا ﷺ پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند؟» هر یک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده‌اید؟» گفتند: خیر. آنحضرت ﷺ به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته‌اید. ولی ساز و برگ جنگی او به معاذ بن عمرو بن جموح، تعلق می‌گیرد». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفرأ و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

۱۳۱۷- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ لِأَتَّهَمُ حَدِيثَ عَهْدِ بِجَاهِلِيَّةٍ»». (بخاری: ۳۱۴۶)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «من به قریش، بذل و بخشش می‌کنم تا دلشان را بدست آورم. زیرا آنان به دوران جاهلیت نزدیک‌اند». (تازه مسلمان‌اند)

۱۳۱۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالًا مِنْ قُرَيْشِ الْمِائَةِ مِنَ الْإِبِلِ فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدْعُنَا وَسَيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ أَنَسٌ: فَحَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ؟ قَالَ لَهُ فَقَهَاؤُهُمْ أَمَّا ذَوُو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا»». (بخاری: ۳۱۴۷)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که خداوند، اموال هوازن را به صورت فی (بدون جنگ) در اختیار رسول خدا ﷺ قرار داد و آنحضرت ﷺ شروع به تقسیم آنها نمود طوری که به برخی از مردان قریش، صد شتر می‌داد، گروهی از انصار گفتند: خداوند، رسول الله ﷺ را ببخشد. به قریش، بذل و بخشش می‌کند و ما را که خون آنها از شمشیرهایمان می‌چکد، رها می‌سازد.

انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که این سخن به سمع رسول خدا ﷺ رسید، کسی را نزد انصار فرستاد. او آنها را در خیمه‌ای چرمین، جمع نمود و احدی غیر از آنها را بدانجا دعوت نکرد. هنگامی که همه جمع شدند، رسول خدا ﷺ نزد آنان آمد و فرمود: «این چه سخنی است که از شما به من رسیده است؟! خردمندان انصار گفتند: ای رسول خدا! عاقلان ما چیزی نگفته‌اند». (برای دانستن بقیه ماجرا، به حدیث شماره ۴۳۳۴ صحیح بخاری مراجعه نمایید).

۱۳۱۹- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ مُقْبِلًا مِنْ حُنَيْنٍ عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطَفَتْ رِدَاءَهُ،

فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاءِ نَعْمًا لَقَسَمْتُه بَيْنَكُمْ ثُمَّ لَا تَحْدُونِي بَخِيلًا وَلَا كَذُوبًا وَلَا جَبَانًا». (بخاری: ۳۱۴۸)

ترجمه: «از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت است: هنگامی که ایشان همراه رسول خدا ﷺ و گروهی از مردم از غزوه حنین، برمی گشت، اعراب بادیه نشین به آنحضرت ﷺ هجوم آوردند و از او درخواست مال کردند تا جایی که او را مجبور ساختند تا زیر درختی بنام ام غیلان (درختی تنومند و خاردار) برود. ردای رسول خدا ﷺ به آن درخت، بند آمد. پیامبر خدا ﷺ توقف کرد و فرمود: «ردایم را به من بدهید. اگر به اندازه این درختان، گوسفند وجود می داشت، بین شما تقسیم می کردم. آنگاه، می دانستید که من، بخیل و دروغگو و بزدل نیستم».

۱۳۲۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أُمِثِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ قَدْ أَثَرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرِّي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ». (بخاری: ۳۱۴۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: با نبی اکرم ﷺ قدم می زدم. ایشان چادری نجرانی که دارای حاشیه ای ضخیم بود، به تن داشت. مردی بادیه نشین به آنحضرت ﷺ رسید و چادرش را به سختی کشید طوری که من به گردن نبی اکرم ﷺ نگاه کردم و اثر حاشیه چادر را که بشدت کشیده شده بود، دیدم. سپس آن مرد، گفت: دستور بده تا از مال خدا که در اختیار توست، به من هم چیزی بدهند. رسول خدا ﷺ به او نگاه کرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند».

۱۳۲۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَسًا فِي الْقِسْمَةِ فَأَعْطَى الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ وَأَعْطَى أَنَسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَأَثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ، قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عُذِلَ فِيهَا وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا خَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرِ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ». (بخاری: ۳۱۵۰)

ترجمه: «عبد الله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ روز غزوه حنین، تعدادی از مردم را در تقسیم اموال، ترجیح داد. بعنوان نمونه، به هر یک از اقرع بن حابس و عیینة، صد شتر داد. و به تعدادی از اشراف عرب نیز چنین بذل و بخششی نمود و آنها را نیز در تقسیم، ترجیح داد. یکی گفت: بخدا سوگند، در این تقسیم،

عدالت رعایت نشده و خشنودی خدا مدنظر نبوده است. گفتیم: بخدا سوگند، نبی اکرم ﷺ را با خبر خواهیم ساخت. سپس، نزد آنحضرت ﷺ رفتم و ایشان را مطلع ساختم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا و رسولش، عدالت را رعایت نکنند، پس چه کسی عدالت را رعایت می‌کند. رحمت خدا بر موسی عليه السلام باد که بیشتر از این، مورد اذیت و آزار قرار گرفت ولی صبر کرد».

باب (۹۵): خوردنی‌هایی که در جنگ بدست می‌آید

۱۳۲۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا نُصِيبُ فِي مَعَارِزِنَا الْعَسَلَ وَالْعِنَبَ فَنَأْكُلُهُ وَلَا نَرْفَعُهُ». (بخاری: ۳۱۵۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: در غزواتی که شرکت می‌کردیم، عسل و انگور بدست می‌آوردیم و آنها را می‌خوردیم و جمع آوری نمی‌کردیم».

باب (۹۶): صلح با ذمی‌ها و حربی‌ها و گرفتن جزیه از آنان

۱۳۲۳- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ: فَرَّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ. وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ حَتَّى شَهِدَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ». (بخاری: ۳۱۵۶، ۳۱۵۷)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که او یک سال قبل از شهادتش به مردم بصره، چنین نوشت: مجوسیهایی را که با محارم خود، ازدواج کرده‌اند، از یکدیگر جدا کنید. باید گفت: که عمر رضی الله عنه از مجوس، جزیه نمی‌گرفت تا زمانی که عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گواهی داد که رسول الله ﷺ از مجوس هجر، جزیه گرفت. (آنگاه عمر رضی الله عنه دستور داد تا از آنها جزیه بگیرند)».

۱۳۲۴- «عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ وَكَانَ شَهِدًا بَدْرًا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجُرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالِحُ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضَرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتْ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَتْ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُمْ وَقَالَ: «أَطْنُكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمْلُوا مَا يَسُرُّكُمْ فَوَاللَّهِ لَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسِطَ عَلَيْكُمْ

الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَّا فُسُوها كَمَا تَنَّا فُسُوها وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ» (بخاری: ۳۱۵۸)

ترجمه: «عمرو بن عوف انصاری رضی اللہ عنہ که هم پیمان بنی عامر بن لوی و از بدری ها است، می گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم ابوعبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا مالیات آنجا را بیاورد. گفتمی است که آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم با مردم بحرین، صلح کرده و علاء بن حضرمی را به عنوان امیرشان، تعیین فرموده بود. ابوعبیده با مالی که از بحرین آورده بود، رسید. انصار از آمدن او با خبر شدند. پس از اینکه نماز صبح را به امامت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم خواندند و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم رویش را بسوی مردم بر گردانید، آنها با اشاره، در خواست مال کردند. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم که آنها را دید، تبسم نمود و فرمود: «گمان می کنم شما شنیده اید که ابوعبیده، چیزی آورده است».

گفتند: بلی، ای رسول خدا. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «مژده باد شما را و به چیزی امیدوار باشید که شما را خوشحال خواهد ساخت. بخدا سوگند، من از فقر شما نمی ترسم بلکه از آن بیم دارم که دروازه های دنیا به روی شما باز شود همانطور که بر پیشینیان باز شد و شما بر سر متاع دنیا با یکدیگر، رقابت کنید آنگونه که آنها با یکدیگر رقابت کردند و دنیا شما را هلاک کند همانطور که آنان را هلاک کرد».

۱۳۲۵- «عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ بَعَثَ النَّاسَ فِي أَفْنَاءِ الْأَمْصَارِ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَسْلَمَ الْهَرَمُرَّانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَعَاذِي هَذِهِ، قَالَ: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ لَهُ رَأْسٌ وَلَهُ جَنَاحَانِ وَلَهُ رِجْلَانِ، فَإِنْ كَسِرَ أَحَدَ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرَّجْلَانِ بِجَنَاحٍ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كَسِرَ الْجَنَاحَ الْآخَرَ نَهَضَتِ الرَّجْلَانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدَّ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرَّجْلَانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى وَالْجَنَاحُ قِنْصَرُ وَالْجَنَاحُ الْآخَرُ فَارِسُ، فَمَرُّ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى. وَقَالَ بَكْرٌ وَزِيَادٌ جَمِيعًا عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةٍ قَالَ: فَتَدَبَّنَا عُمَرُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا التُّعْمَانَ بْنَ مَقْرَنٍ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ وَخَرَجَ عَلَيْنَا غَامِلٌ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيُكَلِّمَنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ شَدِيدٍ نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالتَّوَى مِنَ الْجُوعِ وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعْرَ وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيَّنَّا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِينَ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا رَسُولُ رَبِّنَا صلی اللہ علیہ و آله و سلم أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْحِزْيَةَ وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا صلی اللہ علیہ و آله و سلم عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرِ مِثْلَهَا قَطُّ وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابَكُمْ. فَقَالَ التُّعْمَانُ: رَبُّمَا أَشْهَدُكَ اللَّهَ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آله و سلم

فَلَمْ يُنْذِمْكَ وَلَمْ يُخْزِكَ وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ انْتَهَرَ حَتَّى تَهَبَّ الْأَرْوَاحُ وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ». (بخاری: ۳۱۶۰، ۳۱۵۹)

ترجمه: «از عمر رضی الله عنه روایت است که ایشان، مردم را برای جهاد با مشرکین به شهرهای بزرگ، فرستاد. هر زمان، مسلمان شد. عمر گفت: در مورد این جنگهایم از تو نظر خواهی می کنم. هر زمان گفت: بلی، مثال جنگ و مثال کسانی که دشمن مسلمانان هستند، مانند پرنده ای است که سر و دو پا و دو پا دارد. پس اگر یکی از بالهایش بشکند، با دو پا و یک پا و سر، بلند می شود. و اگر پا و سرش بشکند، با دو پا و سر، بلند می شود. اما اگر سرش بشکند، پاهای، بالها و سرش، همه از بین می روند. پس کسری، سر، و قیصر، یک پا، و فارس، پا دیگر آن است. به مسلمانان، دستور دهید تا بسوی کسری بروند.

دو تن از راویان، بنام بکر و زیاد می گویند: جبیر بن حیه گفت: آنگاه، عمر با جدیت هر چه تمام تر، ما را فرا خواند و نعمان بن مقرن را بعنوان فرمانده ما تعیین نمود. سپس براه افتادیم تا اینکه به سرزمین دشمن رسیدیم. آنجا با فرماندار کسری که همراه چهار هزار تن بیرون آمده بود، مواجه شدیم. مترجمی برخاست و گفت: یکی را بفرستید تا با او سخن بگویم. مغیره گفت: هر چه می خواهی، بپرس. گفت: شما که هستید؟ مغیره گفت: ما گروهی از عربایم که بشدت گرفتار شقاوت و بدبختی بودیم، از شدت گرسنگی، پوست حیوانات و هسته خرما را می مکیدیم و لباسهای مویی و پشمی، می پوشیدیم و سنگها و درختان را عبادت می کردیم. در این حالت، بسر می بردیم که پرودگار آسمانها و زمینها - تعالی ذکره و جلّت عظمته - پیامبری را که پدر و مادرش را می شناسیم، از میان ما بسوی ما فرستاد. آنگاه، پیامبر ما که فرستاده پرودگار ماست به ما دستور داد که با شما بجنگیم تا تنها خدا را عبادت کنید یا جزیه بدهید. پیامبر ما پیام پرودگارمان را به ما رسانید که هر یک از ما کشته شود، به بهشتی می رود که هرگز نعمتهایی مانند آنرا کسی ندیده است. و هرکس از ما که زنده بماند، بر شما حکومت خواهد کرد.

نعمان (به مغیره که خواهان آغاز فوری جنگ بود) گفت: چه بسا در چنین غزواتی همراه رسول خدا ﷺ بوده ای و هرگز پشیمان نشده و هیچگونه سستی، بخود راه نداده ای. من هم که در جنگها همراه رسول خدا ﷺ بودم، اگر آنحضرت ﷺ در اول روز نمی جنگید، صبر می کرد تا بادهای بوزد و وقت نماز فرا رسد. (هوا، مناسب شود. آنگاه، جنگ را آغاز می نمود)».

باب (۹۷): اگر امام با پادشاهی صلح کند، آیا صلح با رعیتش نیز بحساب می آید؟

۱۳۲۶- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبُوكَ وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ

لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةَ بَيْضَاءَ وَكَسَاهُ بُرْدًا وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ». (بخاری: ۳۱۶۱)

ترجمه: «ابوحُمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: در جنگ تبوک، همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم. پادشاه ایل، یک اسب سفید و یک چادر به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه داد. آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز برای مملکتش، امان نامه نوشت.»

باب (۹۸): گناه کسی که فرد معاهدی را به ناحق بکشد

۱۳۲۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا»». (بخاری: ۳۱۶۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، فرد معاهدی (کافری که با مسلمانان، عهد و پیمان بسته است) را بکشد، بوی بهشت به مشامش نمیرسد. گفتنی است که بوی بهشت از مسافت چهل سال راه، به مشام می رسد»».

باب (۹۹): آیا مشرکانی که در حق مسلمانان، خیانت کنند، بخشوده می شوند؟

۱۳۲۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله شَاةٌ فِيهَا سُمَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودَ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَبُوكُمْ؟» قَالُوا: فُلَانٌ. فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ بَلْ أَبُوكُمْ فُلَانٌ». قَالُوا: صَدَقْتَ، قَالَ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذَبْنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي آيِنَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ؟» قَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا ثُمَّ تَخْلُفُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اُخْسُوا فِيهَا وَاللَّهِ لَا تَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا»، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمَّ؟» قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «مَا حَمَلَكَمْ عَلَى ذَلِكَ؟» قَالُوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحَ وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ»». (بخاری: ۳۱۶۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هنگام فتح خیبر، به نبی اکرم صلی الله علیه و آله (گوشت) گوسفندی را که زهر آلود شده بود، هدیه دادند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یهودیانی را که اینجا هستند، جمع کنید». هنگامی که جمع شدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من در مورد چیزی از شما می پرسم آیا در این باره، راست می گوئید؟» گفتند: بلی. نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «پدر شما کیست؟» گفتند: فلانی است. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغ می گوئید بلکه پدر شما فلانی است». گفتند: راست می گویی. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره پرسید: «اگر در مورد چیزی از شما بپرسم، راست می گوئید؟» گفتند: بلی، ای ابو القاسم. و اگر دروغ بگوئیم، شما می دانید همانطور که در مورد پدرمان، دانستید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسانی، اهل دوزخ اند؟» گفتند: ما

زمانی کوتاه در دوزخ بسر می‌بریم. سپس شما در آنجا جانشین ما می‌شوید. نبی اکرم ﷺ فرمود: «در آن، خوار و ذلیل شوید. بخدا سوگند، هرگز ما در آنجا جانشین شما نخواهیم شد». سپس پرسید: «اگر از شما در مورد چیزی بپرسم، آیا در این باره، راست می‌گویید؟» گفتند: بلی، ای ابو القاسم. رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا این (گوشت) گوسفند را زهر آلود کرده‌اید؟» گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ پرسید: «انگیزه شما از این کار چه بود؟» گفتند: قصد ما این بود که اگر دروغگو باشی، از دست تو نجات پیدا می‌کنیم. و اگر پیامبر خدا باشی، ضرری به تو نمی‌رسد».

باب (۱۰۰): صلح با مشرکین در مقابل مال و چیزهای دیگر و گناه کسی که به پیمانش،

پایبند نباشد

۱۳۲۹- «عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَحُيَيْصَةُ بْنُ مَسْعُودٍ بِنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَأَتَى حُيَيْصَةُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَّطُ فِي دِمِهِ قَتِيلًا، فَدَفَنَهُ، ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَحُيَيْصَةُ وَحُيَيْصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبُرَ كَبْرٌ» وَهُوَ أَحَدُ الْقَوْمِ فَسَكَتَ، فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ أَوْ صَاحِبَكُمْ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَر؟ قَالَ: «فَتَبْرِيكُمْ يَهُودُ بِحَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ؟ فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ». (بخاری: ۳۱۷۳)

ترجمه: «سهل بن ابی حثمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: زمانی که اهل خیبر با مسلمانان در صلح بسر می‌بردند، عبد الله بن سهل و محیصه بن مسعود بن زید به خیبر رفتند. در آنجا از یکدیگر جدا شدند. بعد از آن، محیصه نزد عبد الله بن سهل آمد و دید که او در خونش، غلتیده و کشته شده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. سپس، عبد الرحمن بن سهل و دو فرزند مسعود بنام‌های محیصه و حویصه نزد نبی اکرم ﷺ رفتند. و عبد الرحمن که از همه کوچکتر بود، شروع به سخن گفتن کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید، بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید». او سکوت کرد. پس آندو (که بزرگتر بودند) سخن گفتند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا سوگند یاد می‌کنید که قاتل را می‌شناسید؟» گفتند: چگونه سوگند یاد کنیم در حالی که شاهد قتل نبوده و آن را ندیده ایم؟!»

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در این صورت، پنجاه نفر از یهود، سوگند یاد می‌کنند و دست شما را کوتاه می‌سازند». گفتند: چگونه سوگند قومی را که کافرنند، قبول کنیم؟ سرانجام، رسول خدا ﷺ از اموال خود (یا اموالی که نزدش وجود داشت) خونهایش را پرداخت».

باب (۱۰۱): آیا دمی ای که جادو کند، معاف می‌شود؟

۱۳۳۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَجَرَ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ». (بخاری: ۳۱۷۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را سحر کردند طوری که خیال می‌کرد کاری را انجام داده است در حالی که انجام نداده بود».

باب (۱۰۲): ترس از خیانت

۱۳۳۱- «عن عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمَ فَقَالَ: «اغْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتَحْ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَفْعَايَ الْعَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَطْلُ سَاخِطًا، ثُمَّ فَتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ فَيَعْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا»». (بخاری: ۳۱۷۶)

ترجمه: «عوف بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: در غزوه تبوک نزد نبی اکرم ﷺ که در خیمه چرمینی نشسته بود، رفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شش چیز را قبل از فرا رسیدن قیامت، بخاطر داشته باش: ۱- مرگ من ۲- فتح بیت المقدس ۳- مرگ و میر بسیار زیاد شما مانند وبایی که در گوسفندان بیفتد. ۴- کثرت مال تا جاییکه به یک شخص، صد دینار می‌دهند باز هم ناراحت است. ۵- فتنه‌ای که وارد همه خانه‌های عرب می‌شود. ۶- صلح میان شما و رومی‌ها. سپس، آنان خیانت می‌کنند و با هشتاد پرچم که زیر هر کدام، دوازده هزار نفر وجود دارد، به شما حمله می‌کنند»».

باب (۱۰۳): گناه کسی که عهد ببندد و سپس، خیانت کند

۱۳۳۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَحْتَبُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ. قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ﷺ فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ»». (بخاری: ۳۱۸۰)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که ایشان (خطاب به مردم) گفت: زمانی که شما هیچ دینار و درهمی بعنوان جزیه دریافت نکنید، چه حالی خواهید داشت؟ گفتند: ای ابوهریره! چگونه فکر می‌کنی که چنین اتفاقی بیفتد؟ گفت: بلی، سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، این، سخن صادق

مصدق (رسول خدا ﷺ) است. پرسیدند: چرا چنین می‌شود؟ گفت: به عهد و پیمان خدا و رسولش، هتک حرمت می‌شود (مردم، ظلم و ستم می‌کنند) آنگاه، خداوند دل‌های کافران ذمی را سخت می‌گرداند و آنان از پرداخت آنچه در اختیار دارند (جزیه) سر باز می‌زنند».

باب (۱۰۴): گناه کسی که به نیک و بد، خیانت می‌کند

۱۳۳۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَحَدُهُمَا: «يُنْصَبُ» وَقَالَ الْآخَرُ: «يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ»». (بخاری: ۳۱۸۷)

ترجمه: «عبد الله و ثابت، هر دو از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت می‌کنند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، هر فرد پیمان شکن، پرچمی دارد» و به قول یکی از راویان، آنحضرت ﷺ فرمود: «به اهتزاز در می‌آید». و به قول راوی دیگر، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت بوسیله آن، شناخته می‌شود»».

۵۴- کتاب آغاز آفرینش

باب (۱): خداوند متعال می‌فرماید: اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس، باز می‌گرداند

۱۳۳۴- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ، أَبْشِرُوا». قَالُوا: بَشَرْتَنَا فَأَعْطِنَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلَهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبِلْنَا. فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ، رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ. لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ». (بخاری: ۳۱۹۰)

ترجمه: «عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید: گروهی از بنی تمیم نزد نبی اکرم ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «بشارت باد شما را ای بنی تمیم». آنان گفتند: (ای رسول خدا!) ما را بشارت دادی. پس چیزی به ما عطا کن. از شنیدن این سخن، چهره پیامبر اکرم ﷺ دگرگون شد. سپس، اهل یمن نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای اهل یمن! بشارت را بپذیرید زیرا که بنی تمیم آنرا نپذیرفتند». آنها گفتند: بپذیرفتیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ شروع به سخن گفتن از آغاز آفرینش و عرش خدا کرد. در آن اثنا، مردی آمد و گفت: ای عمران! شترت فرار کرد. عمران می‌گوید: ای کاش! برنمی‌خاستم».

۱۳۳۵- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ». فَنادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَافَتُكَ يَا ابْنَ الْخَصِيِّنِ، فَأَنْطَلَقْتُ إِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا». (بخاری: ۳۱۹۱)

ترجمه: «عمران رضی الله عنه در روایتی دیگر، می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، وجود داشت و چیزی غیر از او، وجود نداشت و عرش خدا روی آب، قرار داشت. او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید».

عمران بن حصین می‌گوید: در این اثنا، کسی صدا زد که ای فرزند حصین! شترت، رفت. من، براه افتادم و دیدم که سراب میان من و شترم، فاصله انداخته است. (شتر از من دور شده است). بخدا سوگند، دوست دارم که شتر را رها می‌کردم (و از مجلس رسول خدا ﷺ بر نمی‌خاستم).

۱۳۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَشْتِمُنِي ابْنُ آدَمَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتِمَنِي وَيُكَذِّبُنِي وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، أَمَّا شَتْمُهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا وَأَمَّا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي»». (بخاری: ۳۱۹۳)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: آدمی زاد، مرا دشنام می‌دهد. حال آنکه شایسته او نیست که مرا دشنام دهد. همچنین آدمی زاد، مرا تکذیب می‌کند حال آنکه شایسته او نیست. اما دشنامش، این است که می‌گوید: خدا فرزند دارد. و تکذیب‌اش، این است که می‌گوید: خداوند مرا مانند آفرینش اول، دوباره زنده نمی‌کند»».

۱۳۳۷- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ عَصِيي»». (بخاری: ۳۱۹۴)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابش (لوح محفوظ) که نزد او و بالای عرش، قرار دارد، نوشت: همانا رحمتم بر خشمم، غلبه دارد»».

باب (۲): آنچه درباره هفت زمین آمده است

۱۳۳۸- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحَرَّمُ وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ»». (بخاری: ۳۱۹۷)

ترجمه: «ابوبکره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمان به وضع اولش که خداوند، آسمانها و زمین (هفت آسمان و هفت زمین) را آفرید، برگشته است. سال، دوازده ماه است که چهار ماه از آنها، ماههای حرام هستند. سه ماه ذوالعقده، ذوالحجه و محرم، پشت سر هم قرار دارند. و ماه رجب (قبیله) مضر که میان جمادی الثانی و شعبان، قرار دارد»».

باب (۳): گردش ماه و خورشید بر اساس نظم است

۱۳۳۹- «عَنْ أَبِي دَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي دَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَسْتَأْذِنَ

فَيُؤَذِّنُ لَهَا وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا وَكَسَتْ أُنْزِلَ فَلَا يُؤَذِّنُ لَهَا يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ فَتَطْلُعْ مِنْ مَغْرِبِهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [یس: ۳۸]». (بخاری: ۳۱۹۹)

ترجمه: «ابودر... می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام غروب آفتاب، به من گفت: «آیا می دانی که خورشید به کجا می رود؟» گفتم: خدا و رسولش، بهتر می دانند. فرمود: «می رود تا زیر عرش، سجده کند. پس اجازه می خواهد. و به او اجازه می دهند. بزودی زمانی فرا می رسد که می خواهد سجده کند ولی از او پذیرفته نمی شود و اجازه می خواهد ولی به او اجازه نمی دهند و می گویند: از همان جایی که آمده ای، برگرد. در نتیجه، خورشید از مغرب، طلوع می کند. همانطور که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [یس: ۳۸] یعنی خورشید بسوی قرار گاه خود در حرکت است. این، تقدیر خداوند غالب و داناست»».

۱۳۴۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكَوَّرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۲۰۰)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، خورشید و ماه به هم پیچیده می شوند و نورشان از بین می رود»».

باب (۴): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او ذاتی است که ابرها را برای مؤده دادن، پیشاپیش رحمت خود می فرستد (اعراف: ۵۷)

۱۳۴۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَفْتُهُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ...﴾ [الأحقاف: ۲۴]»». (بخاری: ۳۲۰۶)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که هرگاه، نبی اکرم ﷺ پاره ابری را در آسمان می دید، به جلو و عقب می رفت. از خانه بیرون می شد و دوباره بر می گشت و چهره اش، دگرگون می شد. و همین که باران از آسمان می بارید، این حالت اش، بر طرف می گردید. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا علتش را جویا شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «نمی دانم شاید این، مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آنرا دیدند، گفتند: این، ابری است که اکنون بر ما می بارد. (هود گفت): بلکه این، همان چیزی است که شما برای آن، عجله داشتید. بادی است که در آن، عذاب شدیدی نهفته است» (از این جهت می ترسم)».

باب (۵): یادی از فرشتگان

۱۳۴۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ وَيُقَالُ لَهُ اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْئَلُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْئَلُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۳۲۰۸)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ که صادق مصدوق است، فرمود: نطفه هر یک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می شود. سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته در می آید. و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی، تبدیل میشود. آنگاه، خداوند، فرشته ای را می فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می کند. و می گوید: عمل، رزق، أجل و شقاوت یا سعادتش را بنویس. آنگاه در او، روح دمیده می شود. اینجاست که مردی از شما اعمالی انجام می دهد که بین او و بهشت، فقط یک ذراع، باقی می ماند. ولی تقدیرش، بر او پیشی می گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می دهد. (در نتیجه، به دوزخ می رود) و شخص دیگری از شما عملی انجام می دهد که بین او و جهنم، فقط یک ذراع، باقی می ماند. ولی تقدیر بر او پیشی می گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می دهد» (در نتیجه، به بهشت می رود).

۱۳۴۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيلُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيَنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبُوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ»». (بخاری: ۳۲۰۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند، بنده ای را دوست داشته باشد، به جبرئیل، ندا می دهد که خداوند، فلانی را دوست دارد. تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می دارد و به اهل آسمان، ندا می دهد که خدا، فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان هم او را دوست می دارند. سپس به همین ترتیب، مقبول اهل زمین نیز می گردد».

۱۳۴۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ وَهُوَ السَّحَابُ فَتَدْكُرُ الْأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ فَتَسْتَرْقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُفَّانِ فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةً كَذِبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»».

(بخاری: ۳۲۱۰)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها، همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله، می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود می آیند و آنچه را که در آسمانها فیصله شده است، یاد آوری می نمایند. شیاطین، استراق سمع می کنند و سخنانشان را می شنوند و آنها را به کاهنان می رسانند. کاهنان، از سوی خود، صد دروغ به آنها می افزایند و به مردم می گویند».

۱۳۴۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلَائِكَةُ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَلِأَوَّلٍ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوُّوا الصُّحُفَ وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». (بخاری: ۳۲۱۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که روز جمعه فرا می رسد، فرشتگان به هر دری از دروازه های مسجد، مستقر می شوند. و به ترتیب، اسامی کسانی را که وارد مسجد می شوند، می نویسند. و هنگامی که امام برای خواندن خطبه می نشیند، آنها دفترهایشان را جمع می کنند و می آیند و به خطبه، گوش می دهند».

۱۳۴۶- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِحَسَّانَ: «اهْجُهِمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجَبْرِيلُ مَعَكَ». (بخاری: ۳۲۱۳)

ترجمه: «براء رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به حسان گفت: «مشرکین را هجو کن و جبریل هم تو را کمک می کند».

۱۳۴۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ! هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تَرَى مَا لَا أَرَى، تُرِيدُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله. (بخاری: ۳۲۱۷)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او گفت: ای عایشه! این، جبریل است و به تو سلام می دهد». عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. تو (ای پیامبر) می بینی آنچه راکه من نمی بینم».

۱۳۴۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَجِبْرِيلَ: «أَلَا تَرَوُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَرَوُنَا؟» قَالَ فَتَنَزَّلْتُ: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُوَ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا﴾ [مریم: ۶۴]. (بخاری: ۳۲۱۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به جبریل گفت: «آیا بیشتر از این، به دیدن ما نمی آیی؟» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: آنگاه، این آیه، نازل شد: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُوَ مَا بَيْنَ

أَيَّدِينَا وَمَا خَلَفْنَا ﴿مريم: ۶۴﴾ یعنی ما فقط به فرمان پرودگارت، فرود می‌آییم. آنچه پیش رو و پشت سر ماست از آن او می‌باشد».

۱۳۴۹- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَفْرَأَيْ جِبْرِيلَ عَلَى حَرْفٍ فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ»». (بخاری: ۳۲۱۹)

ترجمه: «همچنین از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «جبریل (نخست) یک نوع قرائت قرآن را به من آموخت. من همواره از او خواستم که قرائت‌های بیشتری، به من بیاموزد تا اینکه به هفت قرائت رسید».

۱۳۵۰- «عَنْ يَعْلَى ﷺ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ﴾». (بخاری: ۳۲۳۰)

ترجمه: «یعلی رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ بالای منبر، این آیه را چنین خواند: ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ﴾ بجای ﴿يَمْلِكُ﴾ یعنی دوزخیان، ندا می‌دهند و می‌گویند: ای مالک (نام فرشته نگهبان دوزخ است)».

۱۳۵۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ؟ قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ مَا لَقِيتُ وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلَ بْنِ عَبْدِكَلَالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَأَنْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِ فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظْلَنَنِي فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ فَتَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجَبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَتَنَادَانِي مَلَكُ الْجَبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنَّ شِئْتَ أَنْ أُطِيقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبِينَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»». (بخاری: ۳۲۳۱)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ، روایت است که ایشان از پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا روزی، سخت‌تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده‌ام. اما شدیدترین مشکلی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود. یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن عبدکلال، عرضه کردم (وخواسته‌ام را به او گفتم). آنرا نپذیرفت. غمگین شدم و ناخود

آگاه، به سویی که چهره‌ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قوم ات و پاسخشان را شنید. هم اکنون، فرشته کوهها را بسوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته کوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! هر چه می‌خواهی، انجام می‌دهم. اگر می‌خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می‌آورم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بلکه من امیدوارم که خداوند از نسلهای آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط خدا را عبادت کنند و چیزی را با او شریک ن سازند».

۱۳۵۲- «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ ۱ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۝۱۱﴾ [النجم: ۹-۱۰]. قَالَ: رَأَىٰ جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ. (بخاری: ۳۲۳۲)

ترجمه: «ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: «فاصله او با محمد به اندازه دو کمان یا کمتر از آن، گردید. پس خداوند، وحی کرد به بنده‌اش آنچه می‌خواست وحی کند» می‌گوید: (منظور جبریل است) رسول اکرم ﷺ جبریل را دید که ششصد بال دارد».

۱۳۵۳- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ ۱۸﴾ [النجم: ۱۸]. قَالَ: رَأَىٰ رَفَرًا أَخْضَرَ سَدًّا أَفْقَ السَّمَاءِ. (بخاری: ۳۲۳۳)

ترجمه: «ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ ۱۸﴾ [النجم: ۱۸]. یعنی رسول اکرم ﷺ نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید، می‌گوید: رسول اکرم ﷺ پارچه سبز رنگی دید که افق آسمان را پوشانیده بود.» (احتمالاً اشاره به بال‌های جبریل است).

۱۳۵۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ رَعِمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَىٰ رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ وَلَكِنْ قَدْ رَأَىٰ جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَخَلْقُهُ سَادُّ مَا بَيْنَ الْأُفُقِ. (بخاری: ۳۲۳۴)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هرکس، گمان کند که محمد ﷺ پروردگارش را دیده است، سخن بزرگی گفته است. ولی رسول خدا ﷺ جبریل را به شکل اصلی‌اش دید که سراسر افق را پوشانیده بود».

۱۳۵۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَىٰ فِرَاشِهِ فَأَبَتْ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعَنَتَهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّىٰ تُصْبِحَ». (بخاری: ۳۲۳۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، مرد، همسرش را به رختخواب فرا خواند و زن، اجابت نکند و شوهرش، شب را با خشم بر او، سپری نماید، فرشتگان تا صبح، او را لعنت می‌کنند».

۱۳۵۶- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي مُوسَى رَجُلًا أَدَمَ طَوَالًا جَعْدًا كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنْوَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى رَجُلًا مَرْبُوعًا مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبَطَ الرَّأْسَ، وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالْذَّجَالَ فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: ﴿فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ﴾ [السجدة: ۲۴]». (بخاری: ۳۲۳۹)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شب اسراء موسی علیه السلام را دیدم. او مردی گندم گون، بلند قامت و دارای موهای مجعد بود گویا یکی از مردان قبیله شنوئه است. و عیسی علیه السلام را دیدم که دارای قامتی متوسط و چهارشانه بود و رنگش، متمایل به سرخ و سفید می نمود. و موهایی فرو هشته ای داشت. همچنین، مالک، نگهبان دوزخ؛ و دجال را دیدم. و آیات دیگری که خداوند به من نشان داد. در همین مورد است که خداوند می فرماید: درباره ملاقات محمد صلی الله علیه و آله با موسی علیه السلام شک و تردید، نداشته باش.»

باب (۶): وصف بهشت و اینکه هم اکنون وجود دارد

۱۳۵۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ». (بخاری: ۳۲۴۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما بمیرد، صبح و شام، جایگاهش، به او عرضه می گردد. اگر بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت، و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود.»

۱۳۵۸- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَظْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَأَظْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». (بخاری: ۳۲۴۱)

ترجمه: «عمران بن حصین رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به بهشت، سر زدم و دیدم که اکثر بهشتیان از فقرا هستند. و به دوزخ، نظر انداختم و دیدم که اکثریت دوزخیان را زنان تشکیل می دهند.»

۱۳۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟ فَقَالُوا: لِعَمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟». (بخاری: ۳۲۴۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که فرمود: «خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می گرفت. پرسیدم: این قصر، مال چه کسی است؟ (فرشتگان) گفتند: از آن عمر بن خطاب است. بیاد غیرت عمر افتادم. پس پشت کردم و رفتم». عمر با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد و گفت: ای رسول خدا! آیا در مورد تو هم به غیرت می آیم؟!».

۱۳۶۰- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلْبِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَتَعَوَّطُونَ، أَنِيتُهُمْ فِيهَا الدَّهَبُ، أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الدَّهَبِ وَالْفِصَّةِ، وَحَامِرُهُمُ الْأَلْوَةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مَخُّ سَوْقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا»». (بخاری: ۳۲۴۵)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین گروهی که وارد بهشت می شوند، چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است. در آنجا، آب دهان و بینی نمی اندازند و ادرار و مدفوعی نیز وجود ندارد. ظروفشان از طلا، شانه موهایشان از طلا و نقره، و آتشدانهایشان از عود، ساخته شده است. عرقشان، مشک است. هر یک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می شود. آنان، هیچگونه اختلاف و بغض و کینه ای به یکدیگر ندارند. قلوبشان، قلبی واحد است و صبح و شام، خدا را تسبیح می گویند»».

۱۳۶۱- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: «وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدَّ كَوَكَبٍ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مَخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنَ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا لَا يَسْقَمُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ»». (بخاری: ۳۲۴۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از ابوهریره آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وکسانی که بعد از آنان (بعد از گروه اول) وارد بهشت می شوند، چهره هایشان مانند درخشانترین ستاره است. قلوبشان، قلبی واحد است. هیچگونه اختلاف و دشمنی با یکدیگر ندارند. هر یک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می شود. صبح و شام، خدا را تسبیح می گویند. آنان در بهشت، مریض نمی شوند و آب بینی ندارند». سپس بقیه حدیث را ذکر کرد که شرح آن در حدیث قبلی گذشت».

۱۳۶۲- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْفٍ لَا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وَوُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»». (بخاری: ۳۲۴۷)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هفتاد هزار یا هفت صد هزار نفر از امتیان من که چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است، وارد بهشت می شوند. اولین آنها وارد نمی شود تا زمانی که آخرین آنها وارد نشود». (همه با هم وارد می شوند).

۱۳۶۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: أَهْدَيْ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله جُبَّةً سُنْدُسٍ وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا»». (بخاری: ۳۲۴۸)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: عبایی ابریشمی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله هدیه دادند حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوشیدن لباسهای ابریشمی، منع می فرمود. آن عبا مورد پسند مردم، قرار گرفت: آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت، زیباتر از این است».

۱۳۶۴- «وَعَنْهُ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّكَّابُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا»». (بخاری: ۳۲۵۱)

ترجمه: «همچنین از انس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه آن، حرکت می کند اما نمی تواند آنرا بپیماید».

۱۳۶۵- «وَفِي رَوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه مِثْلُ ذَلِكَ وَقَالَ: «اقْرَءُوا إِن شِئْتُمْ وَوَظِلْ مَمْدُودٍ رضی الله عنه [الواقعة: ۳۰]»». (بخاری: ۳۲۵۳)

ترجمه: «در روایتی دیگر از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از حدیث فوق، فرمود: «اگر می خواهید، این آیه قرآن کریم را بخوانید: وَوَظِلْ مَمْدُودٍ ^{۳۰} [الواقعة: ۳۰] یعنی سایه ای طولانی (که در بهشت وجود دارد)».

۱۳۶۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْعُرْفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ الْعَابِرَ فِي الْأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوْ الْمَغْرِبِ لِفَقَاضِلِ مَا بَيْنَهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ؟ قَالَ: «بَلَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ»». (بخاری: ۳۲۵۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا بهشتیان، صاحبان غرفه هایی را که بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستاره درخشان ودوری می بینند که در گوشه ای از شرق یا غرب آسمان، به چشم می خورد. و این، بخاطر تفضلی است که میان آنان، وجود دارد». صحابه رضی الله عنهم گفتند: ای رسول خدا!

اینها منازل انبیاست که دیگران به آن، دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلی، اما سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به خدا ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل، دست خواهند یافت).

باب (۷): وصف دوزخ و اینکه هم اکنون وجود دارد

۱۳۶۷- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ»». (بخاری: ۳۲۶۳)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است. پس بوسیله آب، آنرا سرد کنید»».

۱۳۶۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَكَافِيَةٌ؟ قَالَ: «فُضِّلْتُ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا»». (بخاری: ۳۲۶۵)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آتش دنیا، یک هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: یا رسول الله! مگر آتش دنیا، کافی نیست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده‌تر از آتش دنیا است. و هر مرتبه آن، به اندازه آتش دنیا، سوزندگی دارد»».

۱۳۶۹- «عَنْ أُسَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاءِ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيُّ فُلَانٍ، مَا شَأْنُكَ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالَ: كُنْتُ أَمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ»». (بخاری: ۳۲۶۷)

ترجمه: «اسامه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند. روده‌هایش بسرعت، در آتش، بیرون می‌ریزد. و او همانند الاغی که آسیا را می‌چرخاند، دور خود، می‌گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می‌شوند و می‌گویند: فلانی! تو را چه شده است مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ می‌گوید: (بلی) شما را امر به معروف می‌کردم ولی خودم آنرا انجام نمی‌دادم و شما را از منکر باز می‌داشتم اما خودم آنرا انجام می‌دادم»».

باب (۸): وصف شیطان و لشکریانش

۱۳۷۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى كَانَ يُحَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا ثُمَّ قَالَ: أَشَعَرْتُ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شِفَائِي، أَتَانِي

رَجُلَانِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلِي، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ: مَا وَجَعَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ. قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ. قَالَ: فِيمَاذَا؟ قَالَ: فِي مُشِطٍ وَمُشَاقَّةٍ وَجُفٍّ طُلْعَةٍ ذَكَرٍ. قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بئرِ ذَرَوَانَ. فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «مَحْلُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لَا أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ وَخَشِيتُ أَنْ يُثِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا». ثُمَّ دُفِنَتِ الْبِئْرُ». (بخاری: ۳۲۶۸)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را سحر کردند طوریکه کاری را که انجام نداده بود، خیال می کرد انجام داده است. تا اینکه روزی بسیار دعا کرد و سپس، فرمود: «ایا می دانی که خداوند، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. یکی از آنان بر بالینم و دیگری، کنار پاهایم نشست. پس، یکی از آنها به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم. پرسید: بوسیله چه چیزی سحر شده است؟ گفت: بوسیله شانه، پس مانده الیاف کتان و پوست شکوفه خرمای نر. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان».

راوی می گوید: آنگاه، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بسوی آن (چاه) بیرون رفت. سپس برگشت و به عایشه گفت: «نخل های آنجا مانند سرهای شیطان بود». عایشه پرسید: آنها را از چاه بیرون آوردی؟ گفت: «خیر». مرا که خداوند، شفا داد ولی بیم آن دارم که باعث ضرر و زیان مردم شود». سپس آن چاه را با خاک، پر کردند».

۱۳۷۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَهَ». (بخاری: ۳۲۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شیطان نزد یکی از شما می آید و می گوید: فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ تا جایی که می گوید: پروردگارت را چه کسی آفریده است؟ هر گاه، به اینجا رسید، (از شر او) به خدا پناه ببرد و باز آید».

۱۳۷۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَقَالَ: «هَإِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخاری: ۳۲۷۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: دیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به سمت شرق، اشاره می کند، و می گوید: «آگاه باشید، فتنه از اینجا است. فتنه از اینجا است. از آنجا که شاخ شیطان، بیرون می آید».

۱۳۷۳- «عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِذَا اسْتَجَنَحَ اللَّيْلُ - أَوْ قَالَ: جُنْحُ اللَّيْلِ - فَكُفُّوا صَبِيَاءَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ،

وَأَعْلَقَ بِأَبْنِكَ وَادْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَادْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَوَّلُكَ سِقَاءَكَ وَادْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمَرُ إِنَاءِكَ وَادْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَلَوْ تَعَرَّضَ عَلَيْهِ شَيْئًا». (بخاری: ۳۲۸۰)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که هوا، تاریک شد، کودکانتان را نگذارید (که از خانه، بیرون بروند) زیرا در این وقت، شیاطین، پراکنده می شوند. ولی همینکه ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد بگذارید. سپس در خانه ات را ببند و بسم الله بگو. چراغت را خاموش کن و بسم الله بگو. دهانه مشک ات را ببند و بسم الله بگو. ظرف ات را بپوشان و بسم الله بگو اگر چه قطعه چوبی باشد که فقط بخشی از آن را بپوشاند».

۱۳۷۴- «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَرَجُلَانِ يَسْتَبْنَانِ، فَأَحَدُهُمَا اخْمَرَ وَجْهَهُ وَانْتَفَحَتْ أَوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «تَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ» فَقَالَ: وَهَلْ بِي جُنُونٌ». (بخاری: ۳۲۸۲)

ترجمه: «سلیمان بن صُرَد رضی الله عنه می گوید: با نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم. دو نفر به یکدیگر، دشنام می دادند. چهره یکی از آنها، قرمز شده و رگهای گردنش، بیرون آمده بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من کلمه ای می دانم که اگر او آنرا به زبان آورد، خشمش فرو می نشیند. اگر اعوذ بالله من الشیطان بگوید، خشمش فرو می نشیند». به او گفتند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اعوذ بالله من الشیطان بگو». گفت: مگر دیوانه ام (که چنین کلمه ای بگویم)».

۱۳۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُرِدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا قَالَ هَذَا صَحِكَ الشَّيْطَانُ». (بخاری: ۳۲۸۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خمیازه، از شیطان است. پس هرگاه، خمیازه به سراغ یکی از شما آمد تا می تواند جلویش را بگیرد. زیرا هنگامی که یکی از شما (دهان، باز می کند و) ها می گوید، شیطان می خندد».

۱۳۷۶- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْخُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلْمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». (بخاری: ۳۲۹۲)

ترجمه: «ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب نیک از جانب خدا و خوابهای پریشان از جانب شیطان است. پس هرگاه، یکی از شما خواب پریشانی دید و ترسید، سمت چپ خود، تف کند و از شر آن به خدا، پناه ببرد. آنگاه، ضرری به او نمی رساند».

۱۳۷۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أَرَاهُ أَحَدَكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلَاثًا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ»». (بخاری: ۳۲۹۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هنگامی که یکی از شما از خواب بیدار شد و وضو ساخت، سه بار آب در بینی کند و آنرا بشوید زیرا که شیطان، شب را در خیشوم (آخر بینی) او می گذراند»».

باب (۹): این سخن خداوند متعال که می فرماید: و انواع جنندگان را روی زمین پراکنده ساخت

۱۳۷۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفَيْتَيْنِ، وَالْأَبْتَرِ فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبْلَ» قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أَطَارِدُ حَيَّةً لَأَقْتُلَهَا فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لَا تَقْتُلَهَا فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَهِيَ الْعَوَامِرُ»». (بخاری: ۳۲۹۷، ۳۲۹۸)

ترجمه: «از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که ایشان از نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شنید که هنگام ایراد خطبه بر منبر، فرمود: «مارها را بکشید. بویژه آنهایی را که بر پشت خود، دو خط سفید دارند و آنهایی که دم کوتاه دارند. زیرا این دو نوع، چشمها را کور می کنند و باعث سقط جنین می شوند»».

باب (۱۰): بهترین مال مسلمان، گوسفند است که آنها را بر فراز کوهها به چرا می برد
۱۳۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوُ الْمَشْرِقِ وَالْفَخْرُ وَالْخِيَلَاءُ فِي أَهْلِ الْخَيْلِ وَالْإِبِلِ وَالْفَدَّادِينَ أَهْلُ الْوَبَرِ وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ»». (بخاری: ۳۳۰۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «رأس کفر، سمت شرق است. و غرور و تکبر در میان صاحبان اسب و شتر و کشاورزی و بادیه نشینان است و سکون و تواضع در میان صاحبان گوسفند است»».

۱۳۸۰- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرِو أَبِي مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ فَقَالَ: «الْإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا، أَلَا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ عِنْدَ أَصُولِ أَذْنَابِ الْإِبِلِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ فِي رَبِيعَةٍ وَمُضَرٍّ»». (بخاری: ۳۳۰۲)

ترجمه: «از ابومسعود؛ عقبه بن عمرو؛ رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با دستش بسوی یمن، اشاره کرد و فرمود: «ایمان از اینجا، از یمن است. آگاه باشید که قساوت و سخت دلی در میان کشاورزان است که به دنبال شترانند. و شاخهای شیطان از میان قبایل ربیع و مضر، بیرون می آید»». (از سمت مشرق که این دو قبیله در آن طرف، سکونت داشتند)

۱۳۸۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدَّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهيقَ الحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا». (بخاری: ۳۳۰۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنیدید، فضل و کرم خدا را مسئلت نمایید. زیرا او در آن هنگام، فرشته‌ای را دیده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنیدید، از شیطان، به خدا، پناه ببرید. زیرا او شیطانی را دیده است».

۱۳۸۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «فُقِدَتْ أُمَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ وَإِنِّي لَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَارَ، إِذَا وَضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ وَإِذَا وَضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرَبَتْ». فَحَدَّثْتُ كَعْبًا، فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ لِي مِرَارًا. فَقُلْتُ: أَفَأَفَرَأَ التَّوْرَةَ». (بخاری: ۳۳۰۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل، مفقود شدند و مردم ندانستند که چه بر سرشان آمد. ولی من فکر می‌کنم که همین موشها باشند. (یعنی مسخ شده و تبدیل به موش شده‌اند). بخاطر اینکه اگر برای آنان، شیر شتر گذاشته شود، نمی‌نوشند. و اگر شیر گوسفند، گذاشته شود، می‌نوشند».

ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: این حدیث را برای کعب (که یهودی الاصل بود) بیان کردم. گفت: تو شنیدی که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چنین فرمود؟ گفتم: بلی. او چند بار این سؤال را تکرار کرد. آنگاه به او گفتم: مگر من تورات را می‌خوانم؟! (که بدانم در آنجا هم، چنین مطلبی آمده است)

باب (۱۱): اگر مگسی در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهید زیرا در یکی از بالهایش، مرض ودر بال دیگرش، شفا وجود دارد

۱۳۸۳- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَالْأُخْرَى شِفَاءٌ». (بخاری: ۳۳۲۰)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگاه مگسی، در ظرف آب یکی از شما افتاد، آنرا در آب، غوطه دهد. سپس بیرون بپندازد. زیرا در یکی از بالهایش، مرض، و در بال دیگرش، شفا وجود دارد».

۱۳۸۴- «وَعَنْهُ عليه السلام، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «غُفِرَ لِمَرْأَةٍ مُؤْمِسَةٍ مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَزَرَعَتْ خُفَّهَا، فَأَوْثَقَتْهُ بِخِمَارِهَا، فَزَرَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَغُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ»». (بخاری: ۳۳۲۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «زن فاحشه‌ای بخشیده شد. آن زن، سگی را دید که کنار چاه آبی، قرار دارد و زبانش از شدت تشنگی، بیرون آمده و میخواید بمیرد. او کفشش را در آورد و به چادرش بست و اینگونه از چاه، آب کشید. (و آن سگ را نجات داد). بخاطر این کار، مورد مغفرت قرار گرفت»».

۵۵- کتاب حکایات انبیاء

باب (۱): آفرینش آدم و فرزندانش

۱۳۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلَاكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَاسْتَمِعَ مَا يُحْيُونَكَ، تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَرَادَوْهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الْآنَ»». (بخاری: ۳۳۲۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند، آدم را آفرید که قامتش، شصت ذراع بود. سپس به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو که چه جوابی به تو می دهند. این، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام علیکم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله. و جمله «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام کسانی که وارد بهشت می شوند، به شکل آدم خواهند بود. (خصوصیات آدم را خواهند داشت) و مردم از آن زمان تا کنون، در حال کوتاه شدن هستند»».

۱۳۸۶- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ مَقْدَمُ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ، قَالَ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزَعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزَعُ إِلَى أَخَوَالِهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «خَبَّرَنِي بِهِنَّ أَنْفَا جَبْرِيلَ». قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: فَنَارٌ تَخْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: فَرِیَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَبَةُ فِي الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ؛ كَانَ الشَّبَبَةُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا؛ كَانَ الشَّبَبَةُ لَهَا». قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهْتُ؛ إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلَامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بِهَتُونِي عِنْدَكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ، وَدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَيُّ

رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ؟ قَالُوا: أَعْلَمْنَا وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخِيرُنَا وَابْنُ أَخِيرِنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ؟» قَالُوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ؛ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا، وَوَقَّعُوا فِيهِ». (بخاری: ۳۳۲۹)

ترجمه: «انس ﷺ می گوید: خبر تشریف فرمایی رسول الله ﷺ به مدینه به عبد الله بن سلام رسید. او نزد آنحضرت ﷺ رفت و گفت: سه چیز از شما می پرسم که غیر از پیامبران، کسی دیگر آنها را نمی داند: ۱- نخستین علامت قیامت چیست؟ ۲- نخستین غذایی که بهشتیان می خورند، چیست؟ ۳- به چه دلیل، فرزند به پدرش، شباهت دارد و چرا به دایی هایش، شباهت دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «هم اکنون، جبریل مرا از این امور، با خبر ساخت». عبد الله گفت: از میان فرشتگان، او دشمن یهود است. رسول الله ﷺ فرمود: «نخستین علامت قیامت، آتشی است که مردم را از مشرق بسوی مغرب، سوق می دهد. و نخستین غذایی که بهشتیان می خورند، زایده جگر ماهی است. اما در مورد شباهت فرزند، اگر هنگام همبستری، مرد زودتر انزال شود، فرزند، شبیه او خواهد شد و اگر زن، زودتر انزال شود، فرزند شبیه او خواهد شد». عبد الله گفت: گواهی می دهم که تو پیام خدا هستی. سپس افزود: ای رسول خدا! همانا یهود قومی بسیار دروغگو و تهمت زننده است. اگر قبل از اینکه از آنان سؤال کنی، بدانند که من مسلمان شده ام، نزد شما مرا متهم می سازند. آنگاه، یهودیان آمدند و عبد الله در خانه، پنهان شد. رسول اکرم ﷺ پرسید: «عبدالله بن سلام در میان شما چگونه شخصی است؟» گفتند: او داناترین ما و فرزند داناترین ما، و بهترین ما و فرزند بهترین ما است. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر عبد الله، مسلمان شود، چه می گوید؟» گفتند: خدا او را از آن، پناه دهد. در این هنگام، عبد الله، بیرون آمد و گفت: گواهی می دهم که معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، فرستاده خدا است. آنگاه، یهودیان گفتند: او بدترین ما و فرزند بدترین ما است. و به او بد و بیراه گفتند».

۱۳۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْتَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَحْنُ أَنْثَى زَوْجَهَا»». (بخاری: ۳۳۳۰)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر بنی اسرائیل نمی بود، گوشت، فاسد نمی شد. و اگر حوا نمی بود، هیچ زنی به شوهرش، خیانت نمی کرد».» (مقصود از خیانت در اینجا اینست که شیطان، درخت را برای حوا، خوب جلوه داد و او نیز به نوبه خود، آنرا به آدم، خوب نشان داد. و زنان نیز که مادرشان حوا است به او شباهت دارند).

۱۳۸۸- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ يَرْفَعُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَاهْوُونَ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوُونَ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ؛ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي فَأُتِيَتْ إِلَّا الشَّرْكَ» (بخاری: ۳۳۳۴)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ روایت می کند که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «همانا خداوند از میان دوزخیان، به کسی که کمترین عذاب، نصیبش می شود، می گوید: اگر تمام آنچه که روی زمین است، از آن تو می بود، برای نجات خود می دادی؟ می گوید: بلی. خداوند می فرماید: هنگامی که تو در صلب آدم بودی، من کمتر از این را از تو خواستم که با من کسی را شریک نسازی. ولی تو نپذیرفتی و شرک ورزیدی».

۱۳۸۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمَهِهَا، لَأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ» (بخاری: ۳۳۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر انسانی که به ناحق، کشته شود، نخستین فرزند آدم (قابیل) با گناهش، شریک است. زیرا او اولین کسی است که سنت قتل را بنا نهاد».

باب (۲): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «از تو درباره ذو القرنین می پرسند. بگو: گوشه ای از سرگذشت او را برایتان بازگو خواهیم کرد. ما به او در زمین، قدرت و حکومت دادیم و وسایل هر چیزی را در اختیارش گذاشتیم»

۱۳۹۰- «عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رضی اللہ عنہا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم دَخَلَ عَلَيْهَا فَرِغًا يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيُلِّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ افْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذِهِ». وَحَلَقَى بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامَ وَالَّتِي تَلِيهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْحَبْتُ» (بخاری: ۳۳۴۶)

ترجمه: «زینب دختر جحش رضی اللہ عنہا (همسر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم) می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم وحشت زده، وارد خانه شد و می گفت: «لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که به آنان، نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شده است».

زینب رضی اللہ عنہا می گوید: گفتیم: ای رسول خدا! آیا ما نابود می شویم در حالی که افراد نیکوکار در میان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلی، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

۱۳۹۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعَثَ النَّارَ، قَالَ: وَمَا بَعَثَ النَّارَ؟ قَالَ: مِنْ

كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ ﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [الحج: ۲] قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيْنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا، وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلَّا كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدٍ ثَوْرٍ، أَبْيَضٍ، أَوْ كَشَعْرَةِ بَيْضَاءٍ فِي جِلْدٍ ثَوْرٍ أَسْوَدَ»». (بخاری: ۳۳۴۸)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند متعال می فرماید: ای آدم. آدم در جواب می گوید: آماده و گوش به فرمان توام و خیر فقط در دست توست. خداوند خطاب به او می فرماید: جهنمیان را جدا کن. می گوید: جهنمیان چقدر هستند؟ می فرماید: از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر. با شنیدن این سخن، کودک، پیر می شود «و همه زنان باردار، سقط جنین می کنند و مردمان را مست می بینی ولی مست نیستند بلکه عذاب خدا، شدید است» صحابه پرسیدند: آن یک نفر، از میان ما چه کسی است؟ فرمود: «خوشحال باشید. زیرا یک نفر از شما و هزار نفر از یاجوج و ماجوج به دوزخ می رود». سپس افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، امیدوارم که یک چهارم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم یک سوم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم نصف اهل بهشت، شما باشید». باز هم ما تکبیر گفتیم. بعد از آن، فرمود: «شما در میان مردم، مانند موی سیاهی هستید که بر پوست گاو سفیدی باشد و یا مانند موی سفیدی هستید که بر پوست گاو سیاهی باشد»».

باب (۳): این سخن حق تعالی که می فرماید: خداوند ابراهیم را بعنوان دوست، انتخاب کرد
۱۳۹۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّكُمْ مُحْشُورُونَ حُفَاةَ عُرَاءٍ غُرَلًا». ثُمَّ قَرَأَ ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]. وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّيْتَنِي﴾ [المائدة: ۱۱۷]. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾»». (بخاری: ۳۳۴۹)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شما پا برهنه، عریان و ختنه نشده، حشر خواهید شد». سپس، این آیه را تلاوت کرد: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا

فَعَلِينِ ﴿[الأنبياء: ۱۰۴]﴾. یعنی همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد. این وعده‌ای است که ما می‌دهیم. قطعاً ما این وعده را عملی خواهیم ساخت. و اولین کسی که روز قیامت، لباس پوشانیده می‌شود، ابراهیم است. گروهی از یاران من بسوی چپ، برده می‌شوند. می‌گویم: اینها اصحاب من هستند، اصحاب من هستند.

می‌گویند: اینها بعد از تو، مرتد شدند. پس من همان بنده صالح خدا؛ عیسی علیه السلام؛ را می‌گویم که فرمود: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾﴾ [المائدة: ۱۱۷-۱۱۸]. یعنی من تا آن زمان که در میان آنان بودم از کارهایشان، اطلاع داشتم. و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز، گواه هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهی، تو غالب و با حکمتی».

۱۳۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ أَرْزَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِهِ أَرْزَقَتُهُ وَغَيْرُهُ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: لَا تَعْصِنِي؟ فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لَا أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي: أَنْ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الْآبَعَدِ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَ رَجْلِكَ؟ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِذِيخٍ مُلْتَطِخٍ فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ»». (بخاری: ۳۳۵۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، ابراهیم علیه السلام پدرش؛ آرزو؛ را ملاقات می‌کند در حالی که چهره آرزو، از شدت غم و اندوه، تیره و تار و غبار آلود است. ابراهیم علیه السلام به او می‌گوید: به تو نگفتم که از من، نافرمانی نکن؟ پدرش می‌گوید: امروز، از تو نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم علیه السلام می‌گوید: پرودگارا! تو به من وعده دادی که مرا خوار نسازی. پس چه خواری‌ای بدتر از اینست که پدرم از رحمت تو محروم شود و هلاک گردد. خداوند متعال می‌فرماید: من بهشت را برای کافران، حرام ساخته‌ام. سپس گفته می‌شود: ای ابراهیم! زیر پاهایت چیست؟ او بدانجا نگاه می‌کند، ناگهان، چشمش به گفتار نر پر مو و کثیفی می‌افتد. سپس، دست و پای او را می‌گیرند و در دوزخ می‌اندازند»».

۱۳۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَنْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا»». (بخاری: ۳۳۵۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! گرامی ترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که تقوایش، بیشتر باشد». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس یوسف، نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا است». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب می پرسید. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند».

۱۳۹۵- «عَنْ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَتَانِي اللَّيْلَةُ آتِيَانِ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ طَوِيلٍ لَا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طُولًا وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام». (بخاری: ۳۳۵۴)

ترجمه: «سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند. ما با هم نزد مرد بسیار بلند قامتی رفتیم که من به سختی، سرش را می دیدم و او، ابراهیم عليه السلام بود».

۱۳۹۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَأَنْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَى فَجَعَدُ آدَمُ، عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ مَحْطُومٍ مُخْلَبَةٍ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ أَنْحَدَرِي الْوَادِي». (بخاری: ۳۳۵۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر می خواهید شمایل ابراهیم عليه السلام را بدانید، به من نگاه کنید. اما موسی عليه السلام، مردی چهار شانه و گندم گون بود و سوار بر شتری سرخ بود که مهارش از لیف درخت خرما ساخته شده بود گویا اکنون او را می بینم که بسوی رودخانه سرازیر است».

۱۳۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اخْتَنَنَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً». (بخاری: ۳۳۵۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ابراهیم عليه السلام در سن هشتاد سالگی، ختنه کرد».

۱۳۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَوْلُهُ ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصافات: ۸۹]. وَقَوْلُهُ ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ [الأنبياء: ۶۳]. وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةُ؛ إِذْ أَتَى عَلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَا هُنَا رَجُلًا مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلْ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: أُخْتِي. فَأَتَى سَارَةَ... وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ». (بخاری: ۳۳۵۸، وَأَنْظُرْ حَدِيثَ رَقْم: ۲۲۱۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ابراهیم عليه السلام فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار بخاطر خدا، آن جایی که فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصافات: ۸۹]. یعنی من مریض هستم. و دیگر آنجا که

گفت: ﴿بَلْ فَعَلَهُ وَكَبِّرَهُمْ هَذَا﴾ [الأنبياء: ۶۳]. یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و سوم اینکه روزی، او و ساره از سرزمین یکی از پادشاهان جبار و ستمگر می‌گذشتند. مردم به آن پادشاه گفتند: مردی وارد سرزمین ما شده است که زیباترین زن، همراه اوست. پادشاه پیکی به سوی او فرستاد و از او درباره آن زن پرسید و گفت: این کیست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهر من است. سپس، نزد ساره آمد. و شرح بقیه حدیث در جلد اول حدیث شماره (۱۰۳۵) گذشت.

توضیح: اگر چه در حدیث، لفظ دروغ بکار رفته است اما این سه مورد، توریه هستند. یعنی اینکه متکلم، سخنی بگوید که دو معنی داشته باشد. مخاطب آنرا بر معنی نزدیک، حمل کند و متکلم معنی دور را مد نظر داشته باشد. و توریه یکی از نکات مهم بلاغت بشمار می‌رود. قابل یادآوری است که فقهاء گفته‌اند: در بعضی موارد، دروغ گفتن نه تنها جایز است بلکه واجب می‌باشد. (عمدة القاری)

۱۳۹۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: أَوَّلَ مَا اتَّخَذَ النَّسَاءُ الْمُنْطَقَ مِنْ قَبْلِ أُمِّ إِسْمَاعِيلَ، اتَّخَذَتْ مِنْطَقًا لَتُعَفِّيَ أَثَرَهَا عَلَى سَارَةِ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبَانِبُهَا إِسْمَاعِيلُ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَضَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ وَسِقَاءٌ فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَى إِبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ، فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا وَجَعَلَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: أَلَلَّهِ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إِذَنْ لَا يُضَيِّعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ. فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ، حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الثَّنِيَّةِ حَيْثُ لَا يَرُونَهُ اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهِؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: رَبِّ ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾ [ابراهيم: ۳۷]. حَتَّى بَلَغَ ﴿يَشْكُرُونَ﴾ وَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ، وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السَّقَاءِ، عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى - أَوْ قَالَ: يَتَلَبَّطُ - فَانْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةً أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتْ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الْأَرْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْ الْوَادِي تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَهَبَطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْوَادِي رَفَعَتْ طَرْفَ دِرْعِهَا ثُمَّ سَعَتْ سَعِيَ الْإِنْسَانِ الْمَجْهُودِ، حَتَّى جَاوَزَتْ الْوَادِي، ثُمَّ أَتَتْ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا، وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَقَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ».

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَذَلِكَ سَعْيُ النَّاسِ بَيْنَهُمَا». فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا فَقَالَتْ صَهْ تُرِيدُ نَفْسَهَا ثُمَّ تَسْمَعَتْ فَسَمِعَتْ أَيْضًا فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتُ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غَوَاثٌ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلِكِ عِنْدَ مَوْضِعٍ زَمَزَمَ فَبَحَثَ بِعَقِبِهِ - أَوْ قَالَ: بِجَنَاحِهِ - حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ، وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَغْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَاتِهَا، وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَغْرِفُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكْتَ زَمَزَمَ - أَوْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَغْرِفِ مِنَ الْمَاءِ - لَكَانَتْ زَمَزَمُ عَيْنًا مَعِينًا، قَالَ: فَشَرِبْتُ، وَأَرَضَعْتُ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: لَا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ، فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتَ اللَّهِ، يَبْنِي هَذَا الْغُلَامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الْأَرْضِ كَالرَّايِبَةِ تَأْتِيهِ السُّيُولُ فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمَ مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقٍ كَدَاءٍ، فَتَزَلُّوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ، فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِقًا فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدُنَا بِهِذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَأَرْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَيْنِ، فَإِذَا هُمْ بِالْمَاءِ، فَرَجَعُوا، فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاءِ، فَأَقْبَلُوا، قَالَ: وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَتَأْذَنِينَ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكَ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لَا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَلْفَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الْإِنْسَ»، فَتَزَلُّوا، وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ، فَتَزَلُّوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلُ أُبَيَاتٍ مِنْهُمْ، وَشَبَّ الْغُلَامُ، وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ شَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ، زَوَّجُوهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ، وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرَكَّتُهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضَيْقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكَ، فَاقْرَأِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَقُولِي لَهُ: يُغَيِّرُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَانَتْهُ آتَسٌ شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلَنَا عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكَ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ غَيْرَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَلِكَ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقَارِقَكَ، الْحَقِّي بِأَهْلِكَ، فَطَلَّقَهَا وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى، فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيْرٍ

وَسَعَةٍ، وَأَنْتَ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتْ: اللَّحْمُ، قَالَ: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتْ: الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالْمَاءِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: «فَهُمَا لَا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بَعِيرٍ مَكَّةَ إِلَّا لَمْ يُوَافِقَاهُ». قَالَ: فَإِذَا جَاءَ رَجُوكَ، فَأَقْرَأْنِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَمُرِّيهِ يُثْبِتُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَنَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَنْتَ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي: كَيْفَ عَيْشُنَا؟ فَأَخْبَرْتُهُ: أَنَا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثْبِتَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكَ أَبِي، وَأَنْتِ الْعَتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَ، ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلًا لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ، قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَأَاهُ قَامَ إِلَيْهِ فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ، وَالْوَلَدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعِينُنِي؟ قَالَ: وَأَعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ هَاهُنَا بَيْتًا، وَأُشَارَ إِلَى أَكْمَةِ مُرْتَفَعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ، وَإِبْرَاهِيمُ يَنْبِي، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهَذَا الْحَجَرِ، فَوَضَعَهُ لَهُ، فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَنْبِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولَانِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷]. (بخاری: ۳۳۶۴)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: اولین بار که زنان از شال کمر استفاده کردند به تقلید از مادر اسماعیل (هاجر) بود. وی شال کمر، استفاده کرد تا رد پایش را از بین ببرد و ساره آنرا نیند. سپس، ابراهیم علیه السلام هاجر و فرزندش، اسماعیل را که شیرخواره بود، برد و در نزدیکی بیت الله زیر درخت بزرگی که بالاتر از زمزم در قسمت علیای مسجد، قرار داشت، گذاشت. در آن زمان، در مکه، احدی وجود نداشت و آب نبود. ابراهیم علیه السلام آنها را با یک مشک خرما و یک مشک آب، همانجا رها کرد. سپس، به آنها پشت کرد و براه افتاد. مادر اسماعیل، بدنال او براه افتاد و گفت: ای ابراهیم! ما را در این بیابانی که هیچ کس و هیچ چیزی وجود ندارد، رها می کنی و کجا می روی؟ و چندین بار، این جمله را تکرار کرد. اما ابراهیم علیه السلام به او توجه نمی کرد. آنگاه، هاجر گفت: آیا خداوند به تو چنین دستوری داده است؟ ابراهیم گفت: بلی. هاجر گفت: در این صورت، خداوند ما را ضایع نخواهد کرد. سپس برگشت. ابراهیم علیه السلام به راهش ادامه داد تا اینکه به گردنه کوه، جایی که دیگر آنها او را نمی دیدند، رسید. آنجا رو بسوی کعبه کرد و دستهایش را بلند نمود و چنین دعا کرد: پرودگارا! من زن و فرزندم را در سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که (تجاوز به) آنرا حرام ساخته ای، ساکن کرده ام تا نماز را بر پای دارند. پس تو دلهای گروهی از مردم را بسوی آنان متمایل کن و آنها را از میوه ها، روزی عطا فرما. باشد که سپاسگزاری کنند.

و هاجر نیز اسماعیل را شیر می داد و از آن آب، می نوشید تا اینکه آب مشک اش، تمام شد. آنگاه، او و فرزندش، تشنه شدند. او فرزندش را می دید که از (شدت تشنگی) به خود می پیچد و یا پاهایش را به زمین می زند.

هاجر که نمی توانست شاهد دیدن این صحنه باشد، براه افتاد و بالای کوه صفا که آنرا نزدیکتر یافت، رفت و در آنجا ایستاد و بسوی رودخانه نگاه کرد که آیا کسی را می بیند؟ ولی کسی را ندید. سپس، از کوه صفا پایین آمد تا به رودخانه رسید. آنگاه، گوشه پیراهنش را بالا کشید و مانند کسی که دچار مشکل شده باشد، دوید تا اینکه از رودخانه گذشت. سپس، بالای کوه مروه رفت و آنجا ایستاد و نگاه کرد که آیا کسی را می بیند؟ ولی کسی را ندید. و هفت بار، این عمل را تکرار نمود.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس به همین خاطر است که مردم بین صفا و مروه، سعی می کنند».

سرانجام هنگامی که مشرف بر کوه مروه شد، صدایی شنید. به خود گفت: ساکت باش. آنگاه خوب، گوش فرا داد. دوباره همان صدا را شنید. سپس گفت: صدایت را به گوشم رسانیدی. اگر می توانی به من، کمک کن. ناگهان، فرشته ای را کنار جایگاه زمزم دید که با پایش و یا بالش به زمین می زند تا اینکه آب، بیرون آمد. سپس هاجر، آب را جمع کرد و با دستش، جلوی آن را گرفت. و از آن آب، بر می داشت و در مشک می ریخت. و پس از هر بار برداشتن، آب همچنان فوران می کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، مادر اسماعیل را رحمت کند. اگر او زمزم را رها می کرد» یا اینکه فرمود: «اگر او از آن آب بر نمی داشت، زمزم، چشمه ای جاری و روان می شد».

راوی می گوید: او آب نوشید و فرزندش را شیر داد. فرشته به او گفت: از هلاک شدن، نترسید. زیرا اینجا خانه خداست که این پسر و پدر، آنرا خواهند ساخت. و خداوند، دوستانش را ضایع نمی گرداند. گفتنی است که جای خانه کعبه، زمینی مرتفع و تپه ماندی بود که سیل، از چپ و راست آن، می گذشت. هاجر این گونه، زندگی می کرد تا اینکه عده ای از قبیله جرهم که از راه کداء می آمدند، در قسمت پایین مکه، توقف کردند. و پرنده ای را که غالباً دور آب می گردد، در آنجا دیدند و گفتند: این پرنده، اطراف آب، دور می زند. و از زمانی که ما این رودخانه را می شناسیم، آبی در آن، وجود نداشته است. سپس، یک یا دو نفر را فرستادند. ناگهان، آنان آب دیدند و برگشتند و خبر آب را برایشان آوردند. آنان بسوی آب رفتند و در کنار آب، مادر اسماعیل را دیدند. به او گفتند: آیا به ما اجازه می دهی که نزد تو بمانیم؟ گفت: بلی. ولی شما هیچگونه حقی از آب ندارید. گفتند: باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مادر اسماعیل که انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پیشنهاد آنان را پذیرفت. آنها هم در آنجا توقف کردند و کسانی را برای آوردن خانواده هایشان

فرستادند. آنان نیز آمدند و در آنجا سکونت گزیدند طوریکه چند خانواده از قبیله جرهم در آنجا جمع شدند.

اسماعیل علیه السلام رشد کرد و نوجوان گردید و عربی را از آنان، فرا گرفت. در این هنگام، مورد پسند آنان واقع شد و آنها او را انسانی با ارزش می دانستند. لذا هنگامی که به سن بلوغ رسید، یکی از دخترانشان را به نکاح او در آوردند. و پس از مدتی، مادر اسماعیل، فوت کرد.

سر انجام، بعد از ازدواج اسماعیل، ابراهیم علیه السلام آمد تا خانواده اش را که بخاطر خدا، رها کرده بود، سر بزند. پس به خانه اسماعیل آمد ولی او آنجا نبود. از همسرش درباره او پرسید. همسرش گفت: برای کسب رزق ما، بیرون رفته است. سپس، ابراهیم علیه السلام جوایى وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: وضع ما خیلی بد است. در تنگنا و سختی بسر می بریم. و خلاصه اینکه زبان شکوه گشود. ابراهیم علیه السلام گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو تا آستانه دروازه خانه اش را تغییر دهد. هنگامی که اسماعیل آمد، بوی آشنایی، احساس کرد. لذا پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی. پیرمردی چنین و چنان، نزد ما آمد و سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته ای. و همچنین از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که در سختی و مشقت بسر می بریم. اسماعیل گفت: آیا به تو سفارشی کرد؟ گفت: بلی، به من دستور داد که به تو سلام برسانم و گفت: آستانه درب خانه ات را عوض کن. اسماعیل گفت: او پدر من است و دستور داده است تا از تو جدا شوم. پس نزد خانواده ات برو. اینگونه او را طلاق داد و با زنی دیگر از آن قبیله، ازدواج کرد. ابراهیم علیه السلام برای مدتی که خدا می خواست، نزد آنان نیامد. سپس آمد و بار دیگر، اسماعیل را نیافت. نزد همسرش رفت و سراغ اسماعیل را گرفت. گفت: به طلب روزی، بیرون رفته است. پرسید: حال شما چطور است؟ و جوایى وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: ما در رفاه و آسایش بسر می بریم و خدا را ستایش نمود. ابراهیم پرسید: غذای شما چیست؟ گفت: گوشت. پرسید: آشامیدنی شما چیست؟ گفت: آب. ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت: خدایا! در گوشت و آب و نان، برکت عنایت فرما.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن زمان، در مکه، حیواناتی وجود نداشت و گر نه برای آنها نیز دعای برکت می نمود. بدینجهت هرکس، بیرون از مکه، تنها به خوردن گوشت و آب اکتفا کند، برایش ناسازگار خواهد شد».

ابراهیم علیه السلام گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو: آستانه در خانه ات را محکم نگه دار. وقتی که اسماعیل آمد، پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی، پیرمردی خوش قیافه نزد ما آمد که دارای چنین صفات خوبی بود. آنگاه، سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته ای. سپس از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که ما در آسایش بسر می بریم. اسماعیل پرسید: آیا به تو وصیتی کرد؟ گفت: بلی، به تو سلام رساند و دستور داد تا آستانه درب خانه ات را محکم نگه داری. گفت: او پدر من بوده است و منظور از آستانه در، تویی. به من دستور داده است تا با تو زندگی کنم.

سپس، ابراهیم علیه السلام برای مدتی که خدا می خواست نزد آنان نیامد. بعد از آن، زمانی آمد که اسماعیل، نزدیک زمزم و زیر درخت بزرگ، مشغول تراشیدن و ساختن تیری بود. هنگامی که پدرش را دید، برخاست و بسوی او رفت. و رفتاری را که شایسته پدر نسبت به فرزند، و فرزند، نسبت به پدر بود، انجام دادند. سپس، ابراهیم علیه السلام گفت: ای اسماعیل! خداوند مرا به انجام کاری، امر کرده است. اسماعیل گفت: آنچه را که پرودگارت به تو دستور داده است، انجام بده. گفت: آیا تو به من کمک می کنی؟ گفت: کمک ات می کنم. گفت: همانا خداوند به من دستور داده است تا اینجا خانه ای بسازم. و با دستش به سوی تپه های مرتفع اطرافش، اشاره کرد. راوی می گوید: اینجا بود که پایه های خانه خدا را بنا نهادند. اسماعیل علیه السلام سنگ می آورد و ابراهیم علیه السلام بتابی می کرد. و هنگامی که دیوارهای آن، بالا می آمد، اسماعیل این سنگ (که به مقام ابراهیم علیه السلام معروف است) را آورد و ابراهیم علیه السلام بر آن، ایستاد و بتابی می کرد و اسماعیل به او سنگ می داد. و هر دو چنین دعا می کردند ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ یعنی پرودگارا! از ما بپذیر. همانا تو شنوا و دانایی.

۱۴۰۰- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الْأَرْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَنِينَا أَدْرَكْتَكَ الصَّلَاةُ بَعْدَ فَصْلَةٍ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ». (بخاری: ۳۳۶۶)

ترجمه: «ابودر رضی الله عنه می گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! نخستین مسجدی که روی زمین، ساخته شد، کدام است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسجد الحرام». پرسیدم: سپس، کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصی». گفتم: بین ساختن آنها، چند، سال فاصله افتاد؟ فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسید، همانجا نماز بخوان زیرا فضیلت، در همین است».

۱۴۰۱- «عَنْ أَبِي حَمِيدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخاری: ۳۳۶۹)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بگویند: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

یعنی خدایا! بر محمد و همسران و فرزندان، درود بفرست همانگونه که بر آل ابراهیم علیه السلام درود فرستادی. و به محمد و همسران و فرزندان، برکت عنایت کن همانطور که به آل ابراهیم، برکت عنایت فرمودی. همانا تو ستوده و بزرگواری.

۱۴۰۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الثَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ»». (بخاری: ۳۳۷۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ برای حفظ حسن و حسین چنین دعا می کرد: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الثَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ» و می فرمود: «پدر شما (ابراهیم علیه السلام) برای حفظ اسماعیل و اسحاق، همین دعا را می خواند».

ترجمه دعا: از هر شیطان، حشره گزنده و چشم شور به سخنان کامل خدا، پناه می برم».

باب (۴): این گفته خداوند متعال که می فرماید: از مهمانان ابراهیم برای آنان بگو

۱۴۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِاللَّشْكِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لَيَطْمِنَّ قُلُوبِي﴾ [البقرة: ۲۶۰]. وَيَرْحَمُ اللَّهُ لَوْطًا لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السَّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لَاجَبْتُ الدَّاعِيَ»». (بخاری: ۳۳۷۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ما از ابراهیم علیه السلام به شک کردن و طرح این سؤال سزاورتریم که گفت: پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند فرمود: مگر (به این چیز) ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ولی می خواهم قلبم، مطمئن گردد».

همچنین رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند لوط را رحمت کند که به تکیه گاه محکمی (الله) پناه می برد. و اگر من به اندازه یوسف علیه السلام در زندان می ماندم، دعوت را اجابت می کردم». (یعنی اگر از من خواسته می شد تا از زندان بیرون شوم، بلافاصله خارج می شدم ولی یوسف این کار را نکرد و قاصد را نزد عزیز برگرداند)».

باب (۵): این گفته خداوند متعال که می فرماید: و در کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد

کن. آن کسی که در وعده هایش، صادق بود

۱۴۰۴- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَىٰ نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلَانٍ». قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكُمْ لَا تَرْمُونَ؟» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ؟ قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلُّكُمْ»». (بخاری: ۳۳۷۳)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از کنار چند تن از قبیله اسلم گذشت که تیر اندازی می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فرزندان اسماعیل! تیراندازی کنید زیرا پدر شما (اسماعیل) تیرانداز بود. تیراندازی کنید و من نیز با فرزندان فلانی هستم». راوی می‌گوید: با شنیدن این سخن، یکی از آن دو گروه، از تیراندازی خوداری کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا تیراندازی نمی‌کنید؟ گفتند: ای رسول خدا! چگونه تیراندازی کنیم در حالی که شما با آنان هستید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تیراندازی کنید و من با همه شما هستم»».

باب (۶): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: و به سوی قوم نمود، برادرشان صالح را فرستادیم

۱۴۰۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنْ بَيْرِهَا وَلَا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنَّا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيَهْرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ». (بخاری: ۳۳۷۸)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک در محل حجر (منازل نمود) توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده‌ایم و آب برداشته‌ایم! رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا آن خمیر را بیندازند و آن آب را بریزند».

باب (۷): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: آیا هنگامی که وفات یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید آنگاه که به فرزندانش گفت: ... آیه

۱۴۰۶- «وَعَنْهُ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الْكَرِيمُ ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»». (بخاری: ۳۳۸۲)

ترجمه: «همچنین ابن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بزرگوار فرزند بزرگوار فرزند بزرگوار، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است»».

باب (۸): داستان خضر با موسی علیهما السلام

۱۴۰۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءَ»». (بخاری: ۳۴۰۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وجه تسمیه خضر بدین جهت است که او بر هر قطعه زمین خشکی که می‌نشست، اطرافش، سبزه می‌رویید». (قابل یادآوری است که کلمه خضر بمعنی سبزه می‌باشد)».

باب (۹)

۱۴۰۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم نَحْنِي الْكَبَاثَ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ». قَالُوا: أَكُنْتَ تَرَعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَاهَا؟» (بخاری: ۳۴۰۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از یک درخت بیابانی بنام اراک، میوه می چیدیم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «میوه های سیاه را بچینید زیرا آنها خوشمزه ترند». صحابه گفتند: آیا شما گوسفند می چرانیدید؟ فرمود: «مگر پیامبری هست که گوسفند نچرانیده باشد؟»

باب (۱۰): این گفته خداوند که می فرماید: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمره فرمانبرداران بود

۱۴۰۹- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «كَمَلْ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَسِيَّةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». (بخاری: ۳۴۱۱)

ترجمه: «ابوموسی رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مردان زیادی به کمال رسیده اند اما از زنان، فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیده اند. و همانا برتری عایشه بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاهاست».

باب (۱۱): این سخن خداوند متعال که می فرماید: و یونس از پیامبران بود

۱۴۱۰- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ». (بخاری: ۳۴۱۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «برای هیچ بنده ای، شایسته نیست که بگوید: من از یونس بن متی بهترم». و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم یونس را به پدرش نسبت داد. (برخی گفته اند: نام مادرش متی بوده است)».

باب (۱۲): این سخن خداوند متعال که فرماید: و به داود، زبور را عنایت کردیم

۱۴۱۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «خَفَّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقُرْآنَ فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ فَتُسْرَجُ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ وَلَا يَأْكُلُ إِلَّا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخاری: ۳۴۱۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای داوود، خواندن زبور (یا تورات) آسان شده بود طوریکه او دستور می داد تا حیواناتش، زین شوند و قبل از اینکه آنها زین گردند، زبور را ختم می کرد. و فقط از دسترنج خود، امرار معاش می نمود»».

باب (۱۳): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ما سلیمان را به داوود، عطا کردیم. او بنده بسیار خوبی بود زیرا زیاد توبه می کرد

۱۴۱۲- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَجَعَلَ الْفَرَّاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ تَقَعُ فِي النَّارِ». وَقَالَ: «كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا جَاءَ الذَّبُّ فَذَهَبَ بِأَبْنٍ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ، وَقَالَتِ الْآخَرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَأَخْبَرَتَاهُ، فَقَالَ: اثْنُونِي بِالسَّكِينِ أَشَقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لَا تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى»». (بخاری: ۳۴۲۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مثال من و مردم، مانند مردی است که آتش بر افروخته است. پس پروانه ها و این حشرات در آتش می افتند». (و من مانع افتادن آنها در آتش می شوم).

و افزود: «دو زن همراه دو فرزند خود بودند که گرگ آمد و فرزند یکی از آنها را برد. دیگری گفت: گرگ، فرزند تو را برده است. و آن یکی گفت: فرزند تو را برده است. سپس برای داوری نزد داود صلی الله علیه و آله رفتند. او به نفع زن بزرگتر قضاوت کرد. (در حالی که حق با دیگری بود). آنگاه، نزد سلیمان صلی الله علیه و آله فرزند داوود رفتند و ماجرا را برایش بازگو نمودند. سلیمان گفت: کاردی بیاورید تا این فرزند را دو نیم کنم و بین آنها تقسیم نمایم. زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحم کند. این کار را نکن. این، فرزند اوست. در نتیجه، سلیمان به نفع زن کوچکتر قضاوت کرد و کودک را به او داد»».

باب (۱۴): این گفته خداوند که می فرماید: وقتی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند ترا برگزیده است ... چه کسی سرپرستی مریم را بعده بگیرد؟

۱۴۱۳- «عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرِيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ»». (بخاری: ۳۴۳۲)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین زن امت های گذشته، مریم دختر عمران، و بهترین زن امت من، خدیجه است»».

۱۴۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ». (بخاری: ۳۴۳۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زنان قریش، بهترین زنان شتر سوار عرب اند. آنان از همه زنان، به فرزندان خود، مهربان ترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت می کنند».

باب (۱۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: ای اهل کتاب! در دین خود، غلو نکنید

۱۴۱۵- «عَنْ عُبَادَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». (بخاری: ۳۴۳۵)

ترجمه: «عباده رضی اللہ عنہ روایت می کند که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله یگانه و بی همتا وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده اوست و عیسی، بنده، فرستاده، کلمه و روح خدا است که به مریم سپرده شده است و بهشت و دوزخ، حق اند، عملش هر چه باشد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد».

باب (۱۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: در کتاب (قرآن) از مریم یاد کن، آنگاه که از خانواده اش، کناره گرفت

۱۴۱۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: عِيسَى، وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: جُرَيْجٌ، كَانَ يُصَلِّي جَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ: فَقَالَ: أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ وَجُوهَ الْمُؤْمِسَاتِ، وَكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِهِ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ، وَكَلَّمَتْهُ، فَأَبَى، فَأَتَتْ رَاعِيًا، فَأَمَكَّنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَلَدَتْ غُلَامًا، فَقَالَتْ: مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتَتْهُ، فَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ، وَأَنْزَلُوهُ، وَسَبُّوهُ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى الْغُلَامَ، فَقَالَ: مَنْ أَبُوكَ يَا غُلَامُ؟ قَالَ: الرَّاعِي، قَالُوا: نَبِيُّ صَوْمَعَتِكَ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: لَا، إِلَّا مِنْ طِينٍ، وَكَانَتْ امْرَأَةٌ تُرَضِعُ ابْنًا لَهَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَرَّبَهَا رَجُلٌ رَاكِبٌ دُو شَارَةَ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ: فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، وَأَقْبَلَ عَلَى الرَّاكِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهَا يَمَصُّهُ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم يَمَضُ إِبْصَعَهُ، «ثُمَّ مَرَّ بِأُمِّهِ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ

هَذِهِ، فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: لِمَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: الرَّاَكِبُ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، وَهَذِهِ الِامَةُ يَقُولُونَ: سَرَقَتْ، زَنَيْتَ، وَلَمْ تَفْعَلْ!». (بخاری: ۳۴۳۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن گفته اند: ۱- عیسی بن مریم ۲- مردی از بنی اسرائیل که جریج نام داشت. او مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد. با خود گفت: جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ مادرش او را نفرین کرد و گفت: بار الها! تا زمانی که چشمش به چهره زنان بدکار نیفتاده، او را نمران. جریج در صومعه اش بود که زنی آمد و با او سخن گفت و خودش را بر او عرضه کرد. ولی جریج، نپذیرفت. آنگاه، زن نزد چوپانی رفت و خودش را در اختیار او قرار داد. در نتیجه، پسری بدنیا آورد و گفت: این، فرزند جریج است. مردم، هجوم آوردند و صومعه اش را شکستند و او را از آن پایین آوردند و بد و بیراه گفتند. جریج، وضو گرفت و نماز خواند و نزد آن پسر رفت و گفت: ای پسر! پدرت کیست؟ پسر گفت: فلان چوپان.

مردم گفتند: حال که چنین است، صومعه ات را از طلا می سازیم. جریج گفت: خیر، فقط آنرا، از گل بسازید.

۳- زنی از بنی اسرائیل، مشغول شیر دادن بچه اش بود که سواری زیباروی از آنجا گذشت. زن گفت: خدایا! فرزندم را مانند او بگردان. کودک، پستانش را رها کرد و رو به آن مرد نمود و گفت: خدایا! مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روی آورد و شروع به مکیدن آن کرد».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: گویا هم اکنون می بینم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله (برای نشان دادن عمل آن کودک) انگشت مبارک اش را می مکد.

«سپس، گذر آنان به کنیزی افتاد. مادر گفت: بار الها! فرزند مرا مانند این، مگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: بار الها! مرا مانند او بگردان. مادر گفت: چرا چنین دعا کردی؟ کودک گفت: آن مرد سوار، یکی از جباران و ستمگران بود. اما درباره این کنیز می گویند: دزدی و زنا کرده است در حالی که او چنین کاری انجام نداده است».

۱۴۱۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «رَأَيْتُ عِيسَى وَمُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عِيسَى فَأَخْمَرُ جَعْدُ عَرِيضِ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى فَأَادَمُ جَسِيمٌ سَبْطٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الزُّطِّ».

(بخاری: ۳۴۳۸)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عیسی، موسی و ابراهیم را دیدم. عیسی مردی قرمز رنگ بود که موهای مجعد و سینه فراخی داشت. و موسی، مردی گندمگون و تنومند بود که موهای صاف و فرو هشته ای داشت. گویا یکی از مردان قبیله زط است».

۱۴۱۸- «وَعَنْهُ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ فَإِذَا رَجُلٌ أَدَمٌ كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أَدَمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَتُّهُ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ، رَجُلٌ الشَّعْرُ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلًا وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطَطًا أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهَ مَنْ رَأَيْتُ بِابْنِ قَطْنٍ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ. فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَالُ» (بخاری: ۳۴۴۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، خواب دیدم که در کعبه هستم. ناگهان در آنجا مردی گندم گون مانند زیباترین مردهای گندم گونی که تاکنون مشاهده شده اند، موهای شانه شده اش میان شانه هایش افتاده بود، از سرش، آب می چکید و دستهایش را روی شانه دو مرد دیگر گذاشته بود و خانه خدا را طواف می کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم است. سپس، پشت سر او، مردی را دیدم که موهای بسیار مجعدی داشت و چشم راستش، کور بود. از میان کسانی که دیده ام، بیشتر به ابن قطن، شباهت داشت. او نیز دستهایش را بر شانه های مردی دیگر گذاشته بود و خانه خدا را طواف می کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: مسیح دجال است».

۱۴۱۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عَلَاتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ» (بخاری: ۳۴۴۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من از همه مردم به عیسی بن مریم، نزدیکترم. و انبیا، فرزندان یک پدرند که از چند مادر متولد شده اند (در اصول با یکدیگر مشترک اند و در فروع، متفاوت). میان من و عیسی، پیامبر دیگری وجود ندارد».

۱۴۲۰- «وَعَنْهُ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَاتٍ، أُمَّهُانَهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ» (بخاری: ۳۴۴۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من از همه مردم، در دنیا و آخرت، به عیسی بن مریم نزدیکترم. و پیامبران، برادرانی هستند که از یک پدر بدنیا آمده اند و مادران مختلفی دارند و دین آنها یکی است».

۱۴۲۱- «وَعَنْهُ علیه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ: أَسْرَقْتَ؟ قَالَ: كَلَّا، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ عَيْنِي» (بخاری: ۳۴۴۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عیسی بن مریم، مردی را دید که سرقت می‌کرد. به او گفت: دزدی کردی؟ گفت: سوگند به خدایی که معبودی بجز او وجود ندارد، هرگز دزدی نکرده‌ام. عیسی گفت: به خدا، ایمان دارم و چشمم را تکذیب می‌کنم».

۱۴۲۲- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه يَقُولُ عَلَى الْمُنْبَرِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَظَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»». (بخاری: ۳۴۴۵)

ترجمه: «از عمر رضی الله عنه روایت است که بالای منبر می‌گفت: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در مدح و ستایش من، افراط نکنید آنطور که نصاری درباره عیسی بن مریم، افراط کردند. همانا من، بنده خدا هستم. پس بگویید: بنده خدا و فرستاده او».

باب (۱۷): نزول عیسی بن مریم علیهما السلام

۱۴۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ»». (بخاری: ۳۴۴۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حالتان چگونه خواهد بود زمانی که عیسی بن مریم علیه السلام در میان شما نزول کند و امامتان از شما باشد».

باب (۱۸): آنچه که درباره بنی اسرائیل آمده است

۱۴۲۴- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ مَعَ الدَّجَالِ إِذَا خَرَجَ مَاءً وَنَارًا، فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ فَنَارٌ تُحْرِقُ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ فَلْيَقْعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ فَإِنَّهُ عَذْبٌ بَارِدٌ»». (بخاری: ۳۴۵۰)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که دجال، ظهور می‌کند، آب و آتش، همراه خود دارد. ولی آنچه را که مردم، آتش می‌پندارند، در حقیقت، آبی خنک است. و آنچه را که مردم، آنرا آب خنک می‌پندارند، در حقیقت، آتشی سوزان است. پس اگر کسی از شما آن زمان را دریافت، به سراغ همان چیزی برود که آنرا آتش می‌پندارد زیرا در واقع، آب سرد و گوارایی است».

۱۴۲۵- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا حَضَرَ الْمَوْتَ، فَلَمَّا يَسَسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا كَثِيرًا، وَأَوْقِدُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلْتُ لَحْمِي، وَخَلَصْتُ إِلَى عَظْمِي فَاْمْتَحِشْتُ، فَخَذُّوْهَا، فَاطْحِنُوْهَا، ثُمَّ انْظُرُوا يَوْمًا رَاحًا

فَادْرُوهُ فِي الْيَمِّ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ». (بخاری: ۳۴۵۲)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مردی در حالت احتضار بسر می‌برد. پس هنگامی که از زندگی نا امید شد، به خانواده‌اش چنین وصیت کرد: زمانی که من فوت کردم، هیزم زیادی برایم جمع کنید و مرا در آنها آتش بزنید طوری که آتش، گوشتم را نابود کند و به استخوانهایم برسد و مرا به طور کامل، بسوزاند. آنگاه، استخوانهایم را بردارید و آسیا کنید و منتظر روزی بمانید که طوفان شود. سپس، آنها را در دریا بریزید. آنها نیز چنین کردند. خداوند او را جمع کرد و فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو. در نتیجه، خداوند او را بخشید».

۱۴۲۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْذِبُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ وَالْأَوَّلِ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (بخاری: ۳۴۵۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آنها را باز خواست خواهد کرد».

۱۴۲۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِرًّا بِشِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكَتُمُوهُ». قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى. قَالَ: «فَمَنْ؟» (بخاری: ۳۴۵۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از روش پیشینیان، پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند شما نیز وارد آن خواهید شد». راوی می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه کسی است»؟!.

۱۴۲۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَلَّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۳۴۶۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از طرف من به مردم ابلاغ کنید، اگر چه یک آیه باشد. و روایت احادیث بنی اسرائیل، اشکالی ندارد. (البته در صورتی که با احکام دین، تضادی نداشته باشد). و هرکس که عمداً سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایگاهش را در دوزخ، آماده کند»».

۱۴۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ»». (بخاری: ۳۴۶۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا یهود و نصاری (محاسن و موهایشان را) رنگ نمی زنند. پس شما خلاف آنان، عمل کنید»».

۱۴۳۰- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجَزِعَ فَأَخَذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بِهَا يَدَهُ، فَمَا رَقَا الدَّمُ حَتَّى مَاتَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادِرْنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ حَرَمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۳۴۶۳)

ترجمه: «جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از گذشتگان، زخمی شد. چون نتوانست شکیبایی کند، چاقویی برداشت و دستش را قطع کرد. پس خونس، بند نیامد تا اینکه فوت نمود. خداوند متعال فرمود: بنده ام بر من پیشی گرفت. پس بهشت را برایش حرام ساختم»».

۱۴۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أُبْرَصَ، وَأَفْرَعٌ، وَأَعْمَى، بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْاِبْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْ نَحَسَنُ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذَرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأَعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْاِبْلُ، فَأَعْطِيَ نَاقَةً عُشْرَاءَ، فَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الْاَفْرَعَ: فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذَرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ، وَأَعْطِيَ شَعْرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقْرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا، وَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الْاَعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا، فَأَنْتَجَ هَذَانِ، وَوَلَدَ هَذَا، فَكَانَ لَهُذَا وَادٍ مِنْ اِبِلٍ، وَلَهُذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلَهُذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْاِبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِي الْحَبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاعَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللّٰهُنَّ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا

أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَفْذَرُكَ النَّاسُ، فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَاكِبٍ عَنْ كَاكِبٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الْاِفْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَزَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الْاَعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مُسْكِينٌ وَابْنٌ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِي الْحَبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاعَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاءَ أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَزَدَ اللَّهُ بَصَرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». (بخاری: ۳۴۶۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال خواست سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی، بیماری پيس داشت و دیگری، کچل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش، قرار دهد. پس فرشته ای را بسوی آنان فرستاد. فرشته نزد فرد پيس آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا، چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی بر او کشید و بیماری اش برطرف شد و رنگ و پوستی زیبایی به او عطا گردید. سپس، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آبتن، عنایت کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می گرداند».

سپس، فرشته نزد مرد کل آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا تا این حالت بر طرف شود چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت، بر طرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آنگاه، فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبتن به او عطا کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند، روشنایی چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینای اش را به او باز گردانید. آنگاه، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبتن به او عطا کرد.

آنگاه آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند طوری که نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر، و دومی، یک دره پر از گاو، و سومی، یک دره پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شکل همان مرد پيس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر. تمام ریسمانها قطع شده است و هیچ امیدی ندارم. امروز، بعد از خدا، فقط با کمک تو می توانم به مقصد برسم. بخاطر

همان خدایی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال، عنایت کرده است به من شتری بده تا بوسیله آن به مقصد برسم. آن مرد، گفت: من تعهدات زیادی دارم. فرشته گفت: گویا تو را می‌شناسم. آیا تو همان فرد پيس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را از نیاکانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به همان حال اول بر گرداند.

آنگاه، فرشته به شکل همان فرد گل، نزد او رفت و سخنانی را که به فرد اول گفته بود، به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به حال اول بر گرداند.

سرانجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر و تمام ریسمانها قطع شده است (هیچ امیدی ندارم). امروز بعد از خدا، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم. خداوند، بینایی‌ام را به من باز گردانید و فقیر بودم. خداوند مرا غنی ساخت. هر چقدر می‌خواهی، بردار. سوگند به خدا که امروز، هر چه بخاطر رضای خدا برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار. شما مورد آزمایش، قرار گرفتید. خداوند از تو خشنود و از دوستان، ناراض شد».

۱۴۳۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: ائْتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا، فَأَدْرِكُهُ الْمَوْتُ، فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا، فَأَخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقْرِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَبَاعِدِي، وَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوُجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِيرٍ فَغُفِرَ لَهُ»». (بخاری: ۳۴۷۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی در بنی اسرائیل وجود داشت که نود و نه نفر را کُشت. سپس برای یافتن راه حلی، بیرون رفت. به راهبی رسید. از او پرسید: آیا راه توبه‌ای وجود دارد؟ گفت: خیر. پس او را هم کشت. و همچنان به جستجو، ادامه داد. مردی به او گفت: به فلان روستا برو (زیرا در آنجا انسانهای عابدی زندگی می‌کنند) در میان راه، مرگ به سراغش آمد و او سینه‌اش را متمایل به آن روستا ساخت. بین فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در مورد او اختلاف نظر پیش آمد. پس خداوند به روستای مقصد (که می‌خواست بدانجا برود) وحی کرد (دستور داد) که نزدیک شود و به روستای مبدأ (که از آنجا می‌آمد) وحی کرد (دستور داد) که دور شود و فرمود: فاصله این شخص را با هر یک از دو روستا، اندازه بگیرید. آنگاه، فرشتگان او را به روستای مقصد، یک وجب، نزدیک‌تر یافتند. در نتیجه، مورد مغفرت قرار گرفت».

۱۴۳۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ، وَلَمْ أَبْتَغِ مِنْكَ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». (بخاری: ۳۴۷۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت می‌کند که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مردی از مردی دیگر، زمینی خرید. مرد خریدار در آن زمین، کوزه‌ای پر از طلا یافت. به فروشنده گفت: طلاهایت را از من تحویل بگیر. زیرا من از تو فقط زمین را خریده‌ام نه طلای آنرا. صاحب زمین گفت: من زمین و آنچه را که در آن است، به تو فروخته‌ام. سرانجام، برای داوری نزد مردی دیگر رفتند. آن مرد، گفت: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آنها گفت: من یک پسر دارم. و دیگری گفت: من یک دختر دارم. آن مرد گفت: این پسر و دختر را به نکاح یکدیگر در آورید و از این طلاها به آنها انفاق کنید و صدقه دهید.»

۱۴۳۴- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي الطَّاعُونَ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «الطَّاعُونَ رِجْسٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ». (بخاری: ۳۴۷۳)

ترجمه: «از اسامه بن زید رضی اللہ عنہ روایت است که از او پرسیدند: درباره طاعون از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چه شنیده‌ای؟ گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «طاعون، عذابی است که بر گروهی از بنی اسرائیل یا امت‌های گذشته، فرستاده شده است. پس هرگاه، شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نروید. و اگر در سرزمینی که شما در آنجا بسر می‌برید، طاعون، شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید.»

۱۴۳۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا؛ زَوْجِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم؛ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الطَّاعُونَ، فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّهُ عَذَابٌ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ فَيَمُوتُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ». (بخاری: ۳۴۷۴)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم؛ می‌گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درباره طاعون پرسیدم. فرمود: «همانا طاعون، عذابی است که خداوند بر هرکس که بخواهد، می‌فرستد. و باید دانست که خداوند

آنرا برای مؤمنین، رحمت قرار داده است. بنابر این، هنگام شیوع طاعون، هر کس که با شکیبایی و نیت ثواب و این اعتقاد که هیچ ضرری بدون تقدیر خداوند به او نمی‌رسد، در شهر خود بماند، اجری همانند اجر شهید، به او عنایت می‌شود».

۱۴۳۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَذْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»». (بخاری: ۳۴۷۷)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: گویا هم اکنون، نبی اکرم ﷺ را می‌بینم که از پیامبری حکایت می‌کند که قومش او را زده و خون آلود کرده‌اند و او در حالی که خون را از چهره‌اش پاک می‌کند، می‌گوید: خدایا! قومم را ببخشای چرا که آنان نمی‌دانند».

۱۴۳۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ مِنَ الْخِيَلَاءِ حُسْفَ بِهِ فَهُوَ يَتَجَلَجَلُ فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۴۸۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی که متکبرانه، ازارش را روی زمین می‌کشید، در زمین، فرو رفت. و تا روز قیامت، در زمین، فرو خواهد رفت».

باب (۱۹): فضایل

۱۴۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَحِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَهُوا، وَتَحِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّانِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَّةً، وَتَحِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينِ، الَّذِي يَأْتِي هَوْلَاءَ بِوَجْهِهِ وَيَأْتِي هَوْلَاءَ بِوَجْهِهِ»». (بخاری: ۳۴۹۳-۳۴۹۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم، مانند معادن‌اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند. البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این باره، کسانی هستند که (در دوران جاهلیت) کراهیت بیشتری نسبت به اسلام داشتند. و بدترین مردم، انسان دو چهره‌ای است که با یک چهره، نزد یک گروه، و با چهره دیگر، نزد گروه دیگر می‌رود».

۱۴۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «النَّاسُ تَبَعَ لِقُرْدِشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعَ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ تَبَعَ لِكَافِرِهِمْ، وَالنَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَهُوا، تَحِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كَرَاهِيَّةً لِهَذَا الشَّانِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ»». (بخاری: ۳۴۹۵-۳۴۹۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در این زمینه (امارت) تابع قریش‌اند. مسلمانان، تابع مسلمانان قریش، و کافران، تابع کفار قریش هستند. و مردم مانند معادن‌اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این مورد (امارت) کسانی هستند که نسبت به آن (امارات) کراهیت بیشتری داشته باشند تا زمانیکه به آن، دست یابند» (آنگاه، این کراهیت، بر طرف می‌شود)».

باب (۲۰): مناقب قریش

۱۴۴۰- «عَنْ مُعَاوِيَةَ رضی الله عنه وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَغَضِبَ مُعَاوِيَةُ فَقَامَ فَأَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَا تُؤْتَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأُولَئِكَ جُهَالُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالْأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»». (بخاری: ۳۵۰۰)

ترجمه: «به معاویه رضی الله عنه خبر رسید که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه حدیثی بیان می‌کند که بزودی فردی از قحطانی‌ها به پادشاهی می‌رسد. معاویه از شنیدن این سخن، به خشم آمد و برخاست و آنطور که شایسته خداست، او را مدح و ثنا کرد و گفت: اما بعد: به من خبر رسیده است که افرادی از میان شما، سخنانی به زبان می‌آورند که نه در قرآن آمده و نه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. اینها، افراد نادان شما هستند. از این آرزوهای گمراه کننده برحذر باشید. زیرا شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «همانا امارت در میان قریش تا زمانی که پایبند دین باشند، باقی می‌ماند. (و تا آن زمان) هر کس، با قریش، دشمنی کند، خداوند، او را سرنگون می‌کند»».

۱۴۴۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قُرَيْشٌ وَالْأَنْصَارُ وَجُھَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمٌ وَأَشْجَعٌ، وَغِفَارٌ، وَمَوَالِيٌّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بخاری: ۳۵۰۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «(قبایل) قریش، انصار، جهینه، مزینه، اسلم، اشجع و غفار، دوستان صمیمی من‌اند. و بجز خدا و رسولش، دوست دیگری ندارند»».

۱۴۴۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»». (بخاری: ۳۵۰۱)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانیکه دو نفر از قریش، باقی بماند، همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند»». (البته تا زمانی که پایبند دین باشند همانطور

که شرح آن گذشت).

۱۴۴۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رضی الله عنه إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ». (بخاری: ۳۵۰۲)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: من و عثمان بن عفان رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. عثمان گفت: ای رسول خدا! به فرزندان مطلب، مال عطا کردی و ما را رها ساختی درحالی که ما و آنان، با شما نسبت یکسانی داریم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی هاشم و بنی مطلب، یکی هستند». (یعنی همیشه با هم بوده اند ولی شما اینگونه نبوده اید).»

باب (۲۱)

۱۴۴۴- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِعَیْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلَّا كَفَرَ، وَمَنْ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۳۵۰۸)

ترجمه: «ابوذر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر مردی که آگاهانه، خود را به غیر از پدرش، نسبت دهد، کفر ورزیده است. و هرکس، خود را به قومی نسبت دهد که از آنها نباشد، جایگاهش را در آتش، آماده سازد.»

۱۴۴۵- «عَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْفِرَى، أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى عَیْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِيَ عَیْنَهُ مَا لَمْ تَرَ، أَوْ يَقُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا لَمْ يَقُلْ». (بخاری: ۳۵۰۹)

ترجمه: «وائله بن اسقع رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا یکی از بزرگترین تهمت ها این است که شخص، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد یا خوابی را که ندیده است، بگوید: دیده ام و یا سخنی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهد که او نگفته است.»

باب (۲۲): ذکر قبایل اسلام، غفار، مزینه، جهینه و اشجع

۱۴۴۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: عَلَى الْمِنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَعُصَيَّةُ عَصَتْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (بخاری: ۳۵۱۳)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر فرمود: «خداوند، قبیله غفار را مغفرت کند و قبیله اسلم را سالم نگه دارد. اما قبیله عُصَيَّة، از خدا و رسولش، نافرمانی کردند.»

۱۴۴۷- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحُجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةَ. قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ وَأَحْسِبُهُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَخَسِرُوا؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ»». (بخاری: ۳۵۱۶)

ترجمه: «ابوبکر رضی اللہ عنہ می گوید: اقرع بن حابس به نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم گفت: سارقین حجاج که عبارت از قبایل اسلم، غفار و مزینه هستند، با تو بیعت کردند. راوی می گوید: فکر می کنم که قبیله جهینه را هم نام برد. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به من بگو: اگر قبایل اسلم و غفار و مزینه و جهینه از قبایل تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آیا اینها (گروه دوم) زیانکار و ناکام نیستند؟» اقرع گفت: بلی. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اینها (گروه دوم) بهتراند»».

۱۴۴۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَسْلَمَ وَغِفَارُ وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ أَوْ قَالَ شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَسَدٍ وَتَمِيمٍ وَهَوَازَنَ وَغَطَفَانَ»». (بخاری: ۳۵۱۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روز قیامت، نزد خداوند، قبایل اسلم و غفار و تعدادی از افراد قبایل مزینه و جهینه از قبایل اسلم و تمیم و هوازن و غطفان، بهتراند» یا اینکه فرمود: «تعدادی از جهینه یا مزینه بهتراند»».

باب (۲۳): ذکر قبیله قحطان

۱۴۴۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاةٍ»». (بخاری: ۳۵۲۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «تا زمانی که مردی از قبیله قحطان، ظهور نکند و مردم را با عصایش، جلو نگیرد (به پادشاهی نرسد) قیامت برپا نخواهد شد»».

باب (۲۴): نهی از افکار و عادات جاهلی

۱۴۵۰- «عَنْ جَابِرٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم وَقَدْ ثَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، حَتَّى كَثُرُوا وَكَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا، فَعَضَبَ الْأَنْصَارِيَّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لِلْأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لِلْمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم

فَقَالَ: «مَا بَالُ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ؟ ثُمَّ قَالَ: «مَا شَأْنُهُمْ؟ فَأُخْبِرَ بِكَسَعَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعَوْهَا، فَإِنَّهَا خَبِيثَةٌ». وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَرْزَةَ: «أَقْدَ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا؟ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ. فَقَالَ عُمَرُ: أَلَا نَقْتُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْحَبِيثَ؟ لِعَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا، يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»». (بخاری: ۳۵۲۱)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا ﷺ بودیم که تعداد زیادی از مهاجرین نیز ایشان را همراهی می‌کردند. در میان مهاجرین، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شوخی، با دست یا پا به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری بشدت خشمگین شد تا جایی که هر یک از آن دو، قبایل خود را به کمک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده‌اید؟» سپس پرسید: «ماجرای آنها چیست؟» آنگاه، آنحضرت ﷺ را از کاری که فرد مهاجر با انصاری کرده بود، باخبر ساختند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کند زیرا زشت و ناپسندند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: آیا یکدیگر را علیه ما فرا خواندند؟ اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر با اشاره بسوی عبد الله بن ابی گفت: ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «خیر، در این صورت، مردم می‌گویند: محمد یارانش را به قتل می‌رساند»».

باب (۲۵): داستان خزاعه

۱۴۵۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لُحَيٍّ بْنُ قَمْعَةَ بْنِ خَنْدَفٍ أَبُو خَزَاعَةَ»». (بخاری: ۳۵۲۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «رسول الله ﷺ فرمود: «عمر بن لُحی بن قمععه بن خندف، (پایه گذار بت پرستی) جد قبیله خزاعه است»».

۱۴۵۲- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الْخَزَاعِيَّ يَجْرُ قُضْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَابِ»». (بخاری: ۳۵۲۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «عمر بن عامر بن لُحی خزاعی را دیدم که روده‌هایش را در آتش، بدنبال خود می‌کشید. زیرا او اولین کسی بود که سایبه را رواج داد». (سایبه به حیوانی می‌گویند که کفار آنرا بنام بت‌ها، رها می‌کردند)».

باب (۲۶): داستان اسلام آوردن ابوذر رضی الله عنه

۱۴۵۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ رَجُلًا مِنْ غِفَارٍ، فَبَلَّغَنَا أَنَّ رَجُلًا قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقُلْتُ لِأَخِي: انْطَلِقْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ كَلِّمُهُ، وَأَتِنِي بِخَبَرِهِ، فَاَنْطَلَقَ فَلَقِيَهُ، ثُمَّ رَجَعَ، فَقُلْتُ: مَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلًا يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ، وَيَنْهَى عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ لَهُ: لَمْ تَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَخَذْتُ جِرَابًا وَعَصَا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ إِلَى مَكَّةَ، فَجَعَلْتُ لَا أَعْرِفُهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ، وَأَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ: فَقَالَ: كَأَنَّ الرَّجُلَ غَرِيبٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَاَنْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ، قَالَ: فَاَنْطَلَقْتُ مَعَهُ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ، وَلَا أَخْبِرُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ لِأَسْأَلَ عَنْهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُخْبِرُنِي عَنْهُ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ، فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ يَعْرِفُ مَنْزِلَهُ بَعْدُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: انْطَلِقْ مَعِي، قَالَ: فَقَالَ: مَا أَمْرُكَ، وَمَا أَقْدَمَكَ هَذِهِ الْبَلَدَةَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَتَمْتُ عَلِيَّ أَخْبَرْتُكَ، قَالَ: فَإِنِّي أَفْعَلُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلَّغْنَا أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ هَاهُنَا رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَأَرْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ فَرَجَعَ وَلَمْ يَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشَدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ، فَاتَّبِعْنِي ادْخُلْ حَيْثُ ادْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ فُتُّ إِلَى الْحَائِطِ، كَأَنِّي أَصْلِحُ نَعْلِي، وَامْضِ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرُضْ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، فَعَرَضَهُ، فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ! اكْتُمُوا هَذَا الْأَمْرَ، وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ، فَإِذَا بَلَغَكَ ظُهُورُنَا فَأَقْبِلْ». فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَصْرَحَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَقُرَيْشٌ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَقَامُوا، فَضْرِبْتُ لَأُمُوتَ، فَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ: وَيْلَكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا مِنْ غِفَارٍ، وَمَتَجَرُّكُمْ وَمَمْرُكُمْ عَلَى غِفَارٍ، فَأَقْلَعُوا الصَّابِئَ، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْغَدَ، رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالْأَمْسِ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَصْنِعَ بِي مِثْلَ مَا صُنِعَ بِالْأَمْسِ، وَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالْأَمْسِ، قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه». (بخاری: ۳۵۲۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: ابوذر رضی الله عنه گفت: من مردی از قبیله غفار بودم. به ما خبر رسید که مردی در مکه، ظهور کرده و ادعای پیامبری می کند. به برادرم گفتم: نزد این مرد برو و با او صحبت کن و

خبرش را برای من بیاور. برادرم نزد او رفت، با او ملاقات کرد و برگشت. از او پرسیدم: چه خبر داری؟ گفت: سوگند به خدا، مردی را دیدم که امر به نیکی می‌کرد و از کار بد، باز می‌داشت. به او گفتم: این خبر تو مرا قانع نکرد. پس مشک آب و عصایی برداشتم و به مکه رفتم. رسول خدا ﷺ را نمی‌شناختم و دوست نداشتم درباره او از کسی بپرسم. لذا از آب زمزم می‌نوشیدم و در مسجد می‌ماندم. روزی، علی ﷺ از کنارم گذشت و گفت: گویا شما در اینجا غریب هستید؟ گفتم: بلی. گفت: به خانه من بیا. با او براه افتادم. ایشان از من چیزی نمی‌پرسید و من هم به او چیزی نمی‌گفتم. صبح روز بعد، به مسجد رفتم تا درباره پیامبر بپرسم. هیچ کس پیدا نشد که درباره او به من چیزی بگوید. بار دیگر، علی ﷺ از کنارم گذشت و گفت: آیا هنوز، منزل مورد نظرت را پیدا نکرده ای؟ گفتم: خیر. گفت: با من بیا. و پرسید: کارت چیست و چرا به این شهر آمده ای؟ گفتم: اگر رازم را فاش نمی‌کنی، با تو می‌گویم. گفت: رازت را فاش نمی‌کنم. گفتم: به ما خبر رسیده است که در اینجا مردی ظهور کرده و ادعای پیامبری می‌کند. من برادرم را فرستادم تا با او صحبت کند. او برگشت ولی سخنانش مرا قانع نکرد. پس تصمیم گرفتم که با او ملاقات کنم. علی گفت: راه درستی، در پیش گرفته ای. هم اکنون، من بسوی او می‌روم. دنبال من بیا. هر جا که من وارد شدم، تو نیز وارد شو. و اگر کسی را دیدم و ترسیدم که به تو ضرری برساند، رو به دیوار می‌ایستم گویا کفشم را سامان می‌دهم. و توبه راحت، ادامه بده.

آنگاه، من و او براه افتادیم تا اینکه بر رسول خدا ﷺ وارد شد. من نیز وارد شدم و به آنحضرت ﷺ گفتم: اسلام را به من عرضه کن.

رسول خدا ﷺ هم اسلام را عرضه کرد و من همانجا مسلمان شدم. سپس، خطاب به من فرمود: «ای ابوذر! مسلمان شدنت را پنهان کن و به شهرت برگرد و هر گاه، خبر پیروزی ما به تو رسید، بیا». گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، فریاد خواهم کشید و کلمه توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد. راوی می‌گوید: سپس، قریش در مسجد بودند که ابوذر به آنجا رفت و خطاب به آنان گفت: ای قریشیان! من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده خداست. قریش گفتند: برخیزید و به حساب این بی‌دین برسید. آنها نیز برخاستند و مرا تا سر حد مرگ، کتک زدند.

عباس به داد من رسید و خودش را روی من انداخت. سپس رو به سوی آنان کرد و گفت: وای بر شما، مردی از قبیله غفار را می‌کشید در حالی که تجارت و عبور شما از میان آنان است. با شنیدن این سخنان، از من دست کشیدند. صبح روز بعد، برگشتم و همان سخنان دیروز را تکرار کردم. آنان دوباره گفتند: برخیزید و به حساب این بی‌دین برسید. آنگاه، مرا مانند روز گذشته، کتک زدند. بار دیگر، عباس به دادم رسید و خود را روی من انداخت و سخنان روز گذشته‌اش را تکرار کرد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: این آغاز اسلام آوردن ابوذر رضی الله عنه بود.»

باب (۲۷): کسی که در اسلام و جاهلیت به نیاکانش نسبت داده شده است

۱۴۵۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء:

۲۱۴]. جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَادِي: «يَا بَنِي فَهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ بِبُطُونِ قُرَيْشٍ». (بخاری: ۳۵۳۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء:

۲۱۴]. یعنی خویشاوندان نزدیک ات را از عذاب خدا بترسان، نازل شد، رسول اکرم ﷺ چنین ندا می داد:

«ای بنی فهر! ای بنی عدی!» یعنی تیره های قبیله قریش را نام می برد.

باب (۲۸): کسی که دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند

۱۴۵۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيِّ ﷺ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ: «كَيْفَ

بَنَسِي؟» فَقَالَ: حَسَّانُ لَأَسْلَتَكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ». (بخاری: ۳۵۳۱)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: حسان بن ثابت رضی الله عنه (شاعر نبی اکرم ﷺ) از آنحضرت ﷺ اجازه

خواست که مشرکین را هجو کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «نسب مرا چکار می کنی؟ حسان گفت: تو را از

آنها طوری جدا می کنم که مو را از خمیر جدا می کنند».

باب (۲۹): ذکر نامه های رسول اکرم ﷺ

۱۴۵۶- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِي خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ: أَنَا مُحَمَّدٌ،

وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدْيِي،

وَأَنَا الْعَاقِبُ»». (بخاری: ۳۵۳۲)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من پنج نام دارم: محمد، احمد، ماحی

یعنی کسی که خداوند بوسیله او کفر را از بین می برد و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از او حشر می شوند و

عاقب (خاتم پیامبران)».

۱۴۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي

شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ؟ يَشْتُمُونَ مُذَمَّمًا، وَيَلْعَنُونَ مُذَمَّمًا، وَأَنَا مُحَمَّدٌ»». (بخاری: ۳۵۳۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تعجب نمی کنید که چگونه خداوند دشنام و

نفرین قریش را از من دور می سازد؟ آنان فرد مذمومی را دشنام می دهند و نفرین می کنند در حالی که من

محمد (ستوده) هستم».

باب (۳۰): خاتم پیامبران

۱۴۵۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا، إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلَا مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ». (بخاری: ۳۵۳۴)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران، مانند مردی است که ساختمانی را به بهترین شکل، بسازد و کامل کند مگر جای یک خشت که آنرا خالی بگذارد. مردم وارد آن ساختمان می شوند و تعجب می کنند و می گویند: ای کاش! جای این یک خشت، خالی نمی بود.»

۱۴۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعَجَّبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبَنَةُ؟ قَالَ: «فَأَنَا اللَّبَنَةُ وَأَنَا حَاتِمُ النَّبِيِّينَ». (بخاری: ۳۵۳۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند مردی است که خانه ای زیبا و کامل بسازد مگر اینکه در گوشه ای، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن دور می زنند و با تعجب می گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی شود؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم.»

باب (۳۱): وفات رسول الله ﷺ

۱۴۶۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ». (بخاری: ۳۵۳۶)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ در سن شصت و سه سالگی، رحلت کرد.»

باب (۳۲)

۱۴۶۱- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضی الله عنه قَالَ - وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ جَلْدًا مُعْتَدِلًا - قَدْ عَلِمْتُ مَا مُتَّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي إِلَّا بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِنَّ خَالَتي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ فَأَدْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: فَدَعَا لِي». (بخاری: ۳۵۴۰)

ترجمه: «سائب بن یزید رضی الله عنه که نود و چهار سال سن داشت و همچنان سالم و تندرست بود، گفت: می دانم که برخورداری من از نعمت چشم و گوش، صرفاً مدیون دعای رسول خدا ﷺ می باشد. خاله ام مرا

نزد آنحضرت ﷺ برد و گفت: ای رسول خدا! این خواهر زاده من بیمار است. برایش نزد خدا دعا کن. رسول خدا ﷺ هم برایم دعا کرد».

باب (۳۳): توصیف رسول خدا ﷺ

۱۴۶۲- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ ﷺ الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبْيَانِ، فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: يَا بِي، شَبِيهُ بِالنَّبِيِّ لَا شَبِيهُ بِعَلِيٍّ، وَعَلَيٌّ يَضْحَكُ». (بخاری: ۳۵۴۲)

ترجمه: «عقبه بن حارث ﷺ می گوید: ابوبکر ﷺ نماز عصر را خواند و از مسجد بیرون رفت. در آنجا حسن ﷺ را دید که مشغول بازی با کودکان است. او را بر دوش نهاد و گفت: پدرم فدایش باد. او شبیه پیامبر است نه شبیه علی. علی ﷺ از شنیدن این سخن، خندید».

۱۴۶۳- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُشَبِّهُهُ، قُلْتُ لِأَبِي جُحَيْفَةَ: صِفْهُ لِي، قَالَ: كَانَ أَبْيَضَ قَدْ شَمِطَ، وَأَمَرَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِثَلَاثَ عَشْرَةَ قُلُوصًا، قَالَ: فَقُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ نَقْضِهَا». (بخاری: ۳۵۴۴)

ترجمه: «ابوجحیفه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم و حسن بن علی ﷺ شبیه او بود. راوی از ابوجحیفه می گوید: به ابوجحیفه گفتم: رسول خدا ﷺ را برایم توصیف کن. گفت: رنگش، سفید و موهایش، جو گندمی بود. و دستور داد که سیزده شتر ماده به ما بدهند. اما قبل از اینکه آنها را تحویل بگیریم، درگذشت».

۱۴۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرِ ﷺ صَاحِبِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ؟ ﷺ كَانَ شَيْخًا؟ قَالَ: كَانَ فِي عَنَقَتِهِ شَعْرَاتٌ بَيْضٌ». (بخاری: ۳۵۴۶)

ترجمه: «از عبدالله بن بسر ﷺ صحابی رسول خدا ﷺ روایت است که گفت: آیا نبی اکرم ﷺ را دیدی، مگر پیر شده بود؟! فقط چند عدد موی سفید در قسمت پایین لب زیرین آنحضرت ﷺ وجود داشت».

۱۴۶۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ رُبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلَا آدَمَ، لَيْسَ بِمَجْعَدٍ قَطَطٍ وَلَا سَبْطٍ رَجُلٍ، أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَقُبِضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ». (بخاری: ۳۵۴۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ نه قد بلند بود و نه کوتاه. بلکه قامتی متوسط داشت. رنگش، زیبا و درخشان بود. سفید به نظر می رسید اما نه زیاد. گندم گون هم نبود. موهایش نه خیلی

مجمعد بود و نه بسیار صاف و فرو هشته. هنگام نزول وحی، چهل سال داشت. پس از آن، ده سال در مکه ماند و بر او وحی نازل می‌شد و ده سال در مدینه بسر برد. و هنگام وفات، بیست تار موی سفید در سر و ریش مبارکش، وجود نداشت».

۱۴۶۶- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ يَقُولُ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالْأَدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلَا بِالسَّبِطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ». (بخاری: ۳۵۴۸)

ترجمه: «انس ﷺ در روایتی دیگر، می‌گوید: قامت رسول خدا ﷺ نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود. رنگی، بسیار سفید نداشت و گندم گون هم نبود. موهایش نه بسیار مجمعد بود و نه بسیار صاف و فرو هشته. خداوند او را در سن چهل سالگی، مبعوث کرد. آنگاه، بقیه حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد».

۱۴۶۷- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَأَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ». (بخاری: ۳۵۴۹)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از نظر چهره و خلقت از همه مردم، زیباتر بود. و قامتش نه زیاد بلند بود و نه کوتاه».

۱۴۶۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ خَصَبَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صُدْغَيْهِ». (بخاری: ۳۵۵۰)

ترجمه: «از انس ﷺ پرسیدند: آیا نبی اکرم ﷺ موهایش را رنگ می‌کرد؟ گفت: خیر. فقط چند تار سفید در شقیقه‌اش وجود داشت».

۱۴۶۹- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرْبُوعًا بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكَبَيْنِ، لَهُ شَعْرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ رَأْيَتُهُ فِي حُلَّةٍ حُمْرَاءَ لَمْ أَرْ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ». (بخاری: ۳۵۵۱)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ دارای قامتی متوسط بود. و شانه‌هایش با یکدیگر فاصله داشت. موهایش به نرمه گوش‌هایش می‌رسید. او را در پارچه یمنی سرخ رنگی دیدم که هرگز چیزی زیباتر از او ندیده‌ام».

۱۴۷۰- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قِيلَ لَهُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ السَّيْفِ؟ قَالَ: لَا، بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ». (بخاری: ۳۵۵۲)

ترجمه: «در روایتی دیگر از براء بن عازب رضی الله عنه پرسیدند: آیا چهره نبی اکرم ﷺ مانند شمشیر، می‌درخشید؟ گفت: خیر، بلکه مانند ماه بود».

۱۴۷۱- «عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يُصَلِّي بِالْبَطْحَاءِ وَيَبْنِي يَدَيْهِ عَزَازَةً- «قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ - وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهِمَا وَجُوهَهُمْ، قَالَ: فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ». (بخاری: ۳۵۵۳)

ترجمه: «از ابو جحیفه رضی اللہ عنہ روایت است که ایشان، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را دیدند که در بطحاء نماز می خواند و یک چوبدستی، در جلوی پیشانی، نصب شده است.

شرح این حدیث، قبلاً گذشت. در این روایت، علاوه بر آن می گوید: مردم دستهای مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را می گرفتند و بر صورت خود، می کشیدند. من نیز دست مبارک اش را گرفتم و به صورت خود، کشیدم. دست ایشان از برف، سردتر و از مُشک، خوشبوتر بود».

۱۴۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ، قَرَنًا فَقَرَنًا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقُرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ». (بخاری: ۳۵۵۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «من در بهترین قرون بشریت، مبعوث شدم. قری پس از قری دیگر گذشت تا اینکه من در قری که زندگی می کنم، مبعوث شدم».

۱۴۷۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَسْدِلُ شَعْرَهُ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم رَأْسَهُ». (بخاری: ۳۵۵۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم موهایش را بر پیشانی، رها می کرد و مشرکین، فرق باز می کردند. گفتمی است که اهل کتاب نیز موهایشان را رها می کردند و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب، عمل کند. سر انجام، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز فرق باز کرد».

۱۴۷۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فَاحِشًا، وَلَا مُتَفَحِّشًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا». (بخاری: ۳۵۵۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نه اخلاق ناسزاگویی داشت و نه ناسزا می گفت. و می فرمود: «بهترین شما کسانی هستند که از اخلاق بهتری برخوردار باشند».

۱۴۷۵- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خَيْرَ رَسُولٍ لِلَّهِ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ اللَّهُ بِهَا». (بخاری: ۳۵۶۰)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: هرگاه، به رسول خدا ﷺ اختیار داده می شد که از میان دو کار، یکی را انتخاب کند، آسانترین آنها را انتخاب می کرد. البته اگر گناه نمی بود. ولی اگر گناه بود، بیشتر از همه مردم از آن، فاصله می گرفت. و رسول الله ﷺ بخاطر خودش، انتقام نمی گرفت مگر اینکه به دین خدا، بی حرمتی می شد. آنگاه، بخاطر آن، انتقام می گرفت.»

۱۴۷۶- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا مَسِسْتُ حَرِيرًا وَلَا دِيبَاجًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرَفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرَفِ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۳۵۶۱)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هیچ پارچه حریر و دیبایی را دست ندم که به لطافت کف دست رسول خدا ﷺ باشد. و هرگز هیچ بویی، خوش بوتر از بوی نبی اکرم ﷺ استشمام نکردم.»

۱۴۷۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِذْرِهَا». (بخاری: ۳۵۶۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ از دوشیزه ای که در پرده بسر می برد، حیای بیشتری داشت.»

۱۴۷۸- «وَفِي رَوَايَةٍ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ». (بخاری: ۳۵۶۲)

ترجمه: «در روایتی دیگر، ابوسعید می گوید: هرگاه، کاری را ناپسند می دانست، از چهره اش، دانسته می شد.»

۱۴۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا غَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنْ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلَّا تَرَكَهُ».

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول خدا ﷺ هرگز از غذایی، ایراد نگرفت. اگر آنرا دوست داشت، می خورد وگرنه، از خوردن آن، خود داری می کرد.»

۱۴۸۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ». (بخاری: ۳۵۶۷)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: نبی اکرم ﷺ طوری سخن می گفت که اگر کسی می خواست، می توانست کلماتش را بشمارد.»

۱۴۸۱- «وَعَنْهَا عليه السلام قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ». (بخاری: ۳۵۶۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ مانند شما پی و با عجله، سخن نمی گفت».

باب (۳۴): چشم پیامبر اکرم ﷺ می خوابید ولی قلبش بیدار بود

۱۴۸۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه يُحَدِّثُ عَنْ لَيْلَةٍ أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنْ مَسْجِدِ الْكُعْبَةِ، قَالَ: جَاءَهُ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوَّلُهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ، فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءُوا لَيْلَةً أُخْرَى، فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ، وَالتَّبَيُّ ﷺ نَائِمَةٌ عَيْنَاهُ، وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، فَتَوَلَّاهُ جَبْرِيلُ، ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ». (بخاری: ۳۵۷۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه که از شب اسرای نبی اکرم ﷺ از مسجد الحرام تعریف می کرد، می گوید: قبل از اینکه وحی بر آنحضرت ﷺ نازل شود، در مسجد الحرام خوابیده بود که سه نفر نزد او آمدند. اولی گفت: او کدام یک است؟ دومی گفت: او بهترین آنهاست. و افزود: بهترین آنها را بگیرید (وبه معراج ببرید). پس ماجرای آن شب، همین اندازه بود. بعد از آن، آنها را ندید تا اینکه شبی دیگر آمدند و چشمان رسول خدا ﷺ خواب ولی قلبش بیدار بود و آنها را می دید و پیامبران، چنین اند. یعنی چشمانشان می خوابد ولی قلبهایشان بیدار است. سرانجام، جبریل مسئولیت او را به عهده گرفت و او را به آسمان برد».

باب (۳۵): علامات نبوت، در اسلام

۱۴۸۳- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَأْنَاءٌ وَهُوَ بِالزَّوْرَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ، قِيلَ لَأَنَسٍ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثَ مِائَةٍ، أَوْ رَهَاءَ ثَلَاثَ مِائَةٍ». (بخاری: ۳۵۷۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ در زوراء بود که ظرفی نزد ایشان آوردند. آنحضرت ﷺ دستش را در آن ظرف گذاشت و آب از میان انگشتانش، شروع به فوران کرد. پس مردم، وضو گرفتند. از انس رضی الله عنه پرسیدند: شما چند نفر بودید؟ گفت: سیصد نفر یا چیزی حدود آن».

۱۴۸۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ الْآيَاتِ بَرَكَةً وَأَنْتُمْ تَعُدُّونَهَا تَحْوِيفًا، كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَلَّ الْمَاءُ، فَقَالَ: «اظْلُبُوا فَضْلَةً مِنْ مَاءٍ». فَجَاءُوا يَأْنَاءٍ فِيهِ مَاءٌ قَلِيلٌ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «حَيَّ عَلَى الظُّهْرِ الْمُبَارِكِ وَالْبَرَكَةُ مِنَ اللَّهِ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ

الْمَاءَ يَنْبَغُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَقَدْ كُنَّا نَسْمَعُ تَسْبِيحَ الطَّعَامِ وَهُوَ يُؤْكَلُ». (بخاری: ۳۵۷۹)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: ما امور خارق العاده را باعث خیر و برکت می دانستیم ولی شما آنها را وسیله ترسانیدن می دانید. در سفری، همراه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بودیم. آب، کم بود. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «باقیمانده آب را بیاورید». ظرفی آوردند که کمی آب در آن وجود داشت. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستش را در آن ظرف نهاد و گفت: «بسوی آب مبارک بشتابید و برکت آن از جانب خداست». راوی می گوید: همانا دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فواره می زند. همچنین ما صدای تسبیح گفتن غذایی را که خورده می شد، می شنیدیم».

۱۴۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعْرُ». وَقَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ بِطَوْلِهِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ». (بخاری: ۳۵۸۷-۳۵۸۹) وانظر حدیث رقم: (۲۹۲۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «تا زمانی که شما با قومی که کفشهای ساخته شده از مو دارند، نجنگید، قیامت بر پا نخواهد شد». این حدیث بطور مفصل، قبلاً بیان شد. در پایان این روایت، آمده است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: زمانی بر یکی از شما خواهد آمد که دیدن من برایش، از اهل و مالش، محبوب تر است».

۱۴۸۶- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا حُورًا وَكِرْمَانَ مِنَ الْأَعَاجِمِ، حُمْرَ الْأَوْجُوهِ، فُطَسَ الْأَنْوُفِ، صِبَاغَ الْأَعْيُنِ، وَجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرَفَةُ، نِعَالُهُمُ الشَّعْرُ». (بخاری: ۳۵۹۰)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «تا زمانی که شما با مردم خوزستان و کرمان که عجم اند و چهرههایی قرمز، بینیهایی فرو رفته، چشمهایی کوچک دارند و صورتهایشان مانند سپرهای ضخیم و کفشهایشان از مو ساخته شده است، نجنگید، قیامت بر پا نخواهد شد».

۱۴۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ». (بخاری: ۳۶۰۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «این گروه از قریش، مردم را هلاک می کنند». صحابه گفتند: پس چه دستوری می دهید؟ فرمود: «ای کاش! مردم از آنها کناره گیری می کردند».

۱۴۸۸- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: «هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيِ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنَّ شَيْئًا أَنْ أُسَمِّيَهُمْ: بَنِي فَلَانٍ وَبَنِي فَلَانٍ». (بخاری: ۳۶۰۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از صادق مصدوق (رسول خدا صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «هلاک امت من بدست نوجوانانی از قریش خواهد بود». ابوهریره رضی الله عنه گفت: اگر می خواهید آنها را برای شما نام می برم. بنی فلان و بنی فلان هستند».

۱۴۸۹- «عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ خَافَةً أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَفِيهِ دَخْنٌ». قُلْتُ؟ وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَهُدُونَ بِغَيْرِ هَدْيٍ، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ». قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ دُعَاءٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْهُمْ لَنَا، فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِاللِّسِنَتَيْنَا». قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصَ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»». (بخاری: ۳۶۰۶)

ترجمه: «حذیفه بن یمان رضی الله عنه می گوید: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امور خیر می پرسیدند و من از بدیها می پرسیدم که مبدا گرفتار آنها شوم. بدینجهت، گفتم: ای رسول خدا! ما در جاهلیت و بدی بسر می بردیم. پس خداوند این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد. آیا بعد از این خیر، شری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: گروهی، راهی غیر از راه من در پیش می گیرند. و در کارهایشان، امور خوب و بدی می بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را بسوی دروازه های جهنم، فرا می خوانند. کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می اندازند». گفتم: ای رسول خدا! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همه آن گروهها، دوری کن. اگر چه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید»».

۱۴۹۰- «عَنْ عَلِيٍّ ؓ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَأَنْ أُخَرَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدَعَةٌ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ حَدَثَاءُ الْأَسْنَانِ، سُفْهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۶۱۱)

ترجمه: «از علی بن ابی طالب ؓ روایت است که فرمود: «هرگاه، برای شما حدیثی از رسول الله ﷺ بیان می‌کنم، ترجیح می‌دهم که از آسمان به زمین بیفتم ولی سخنی دروغ به رسول خدا ﷺ نسبت ندهم. اما هرگاه از سوی خود با شما سخن می‌گویم پس همانا جنگ، فریب است. شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «در آخر زمان، گروهی کم سن و سال و نادان می‌آیند که سخنان خوبی از قرآن به زبان می‌آورند ولی از اسلام، خارج می‌شوند همانطور که تیر از کمان، خارج می‌شود و ایمان آنان از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. پس هر جا که آنان را دیدید، آنها را بکشید. زیرا هرکس، آنها را بکشد، روز قیامت، پاداش دریافت خواهد کرد»».

۱۴۹۱- «عَنْ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِ ؓ قَالَ: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكُعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا؟ أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ، يُحْمَرُّ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيَشُقُّ بِاثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيَتِمَّنَّ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّكَّابُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوِ الدَّيْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»» ز (بخاری: ۳۶۱۲)

ترجمه: «خاباب بن ارت ؓ می‌گوید: نزد رسول خدا ﷺ که چادرش را در سایه کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت بردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی‌کنی؟ آیا نزد خداوند برای ما دعا نمی‌کنی؟ فرمود: «برای افرادی از امت‌های گذشته، چاله‌ای در زمین، حفر می‌کردند و او را در آن قرار می‌دادند. سپس اراهی می‌آوردند و بر سرش می‌نهادند و او را از وسط، دو نیم می‌کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی‌داشت. و شانه‌های آهنی را در گوشت آنان فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می‌رسید و این کار هم آنان را از دینشان باز نمی‌داشت. سوگند به خدا که این دین، کامل خواهد شد تا جایی که سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جز خدا و یا گرگ بر گوسفندانش، از چیزی دیگر، نترسد. اما شما عجله دارید»».

۱۴۹۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنْكَسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرٌّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَرَجَعَ الْمَرَّةَ الْآخِرَةَ بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «أَذْهَبَ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۳۶۱۳)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم جویای حال ثابت بن قیس شد. مردی گفت: ای رسول خدا! من خبرش را برای شما می آورم. آنگاه، نزد او رفت و او را که در خانه اش نشسته و سرش را پایین انداخته بود، دید. به او گفت: تو را چه شده است؟ ثابت بن قیس گفت: کار بدی کرده ام. صدایم را از صدای نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بلندتر نمودم. در نتیجه، اعمالم به هدر رفته اند و از دوزخیان شده ام. سپس آن مرد، نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: ثابت، چنین و چنان می گوید. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نزد او برو و به او بگو: تو از دوزخیان نیستی بلکه اهل بهشتی». راوی می گوید: آن مرد، بار دیگر، با بشارتی بزرگ، نزد ثابت برگشت.

۱۴۹۳- «عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ، فَسَلَّمَ، فَإِذَا صَبَابَةٌ أَوْسَحَابَةٌ عَشِيَّتُهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «اقْرَأْ فَلَانُ فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ»». (بخاری: ۳۶۱۴)

ترجمه: «از براء بن عازب رضی اللہ عنہ روایت است که مردی سوره کهف را در خانه ای که چارپایی (اسبی) در آن وجود داشت، تلاوت می نمود. اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. او برایش دعای سلامت نمود. ناگهان، دید که مه یا ابری او را فرا گرفته است. سپس، این ماجرا را به اطلاع رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسانید. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ای فلانی! به تلاوت خود ادامه بده. زیرا آن، رحمتی است که بخاطر قرآن نازل شده است»».

۱۴۹۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ، قَالَ: «لَا بَأْسَ ظَهُورًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ ظَهُورًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ: قُلْتَ: ظَهُورًا؟ كَلَّا، بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «فَنَعَمْ إِذَا»». (بخاری: ۳۶۱۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به عیادت مردی بادیه نشین رفت و عادتش این بود که هنگام عیادت مریض، می گفت: «نگران نباش. اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». پس به او نیز فرمود: «نگران نباش، اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». بادیه نشین گفت: فرمودی که باعث پاک شدن گناهان می شود؟ هرگز، (چنین نخواهد شد) بلکه

تبی است که در جسم پیرمردی کهنسال، شعله می‌زند و او را به قبرستان می‌برد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «پس بلی، در این صورت، چنین است».

۱۴۹۵- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقْرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَعَادَ نَصْرَانِيًّا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلَّا مَا كَتَبْتُ لَهُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا، فَأَلْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ فَأَعَمَّقُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، فَأَلْقَوْهُ خَارِجَ الْقَبْرِ، فَحَفَرُوا لَهُ وَأَعَمَّقُوا لَهُ فِي الْأَرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَأَلْقَوْهُ». (بخاری: ۳۶۱۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: مردی نصرانی، مسلمان شد و سوره بقره و آل عمران را خواند و برای رسول خدا ﷺ چیزهایی می‌نوشت. سپس، دوباره، نصرانی شد و می‌گفت: محمد، چیزی جز آنچه که من برایش نوشته‌ام، نمی‌داند. سر انجام، مُرد و او را دفن کردند. صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. نصرانی‌ها گفتند: این، کار محمد و یاران او است. چون این رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده، بیرون انداخته‌اند. آنگاه، قبر عمیق‌تری برایش کردند (و او را دفن کردند). اما باز هم، صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. دوباره گفتند: «این، کار محمد و یاران اوست. چون رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده و بیرون انداخته‌اند. سر انجام، تا جایی که می‌توانستند قبرش را عمیق کردند. باز هم صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. در پایان، متوجه شدند که این، کار مردم نیست. لذا او را به حال خود، رها ساختند».

۱۴۹۶- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْمَاطٍ؟ قُلْتُ: وَأَنْتَى يَكُونُ لَنَا الْأَنْمَاطُ؟ قَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمْ الْأَنْمَاطُ». فَأَنَا أَقُولُ لَهَا - يَعْنِي امْرَأَتَهُ -: أَخْرِي عَنِّي أَنْمَاطِكَ، فَتَقُولُ أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمْ الْأَنْمَاطُ» فَأَدْعُهَا». (بخاری: ۳۶۳۱)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا شما نمَد دارید؟» گفتم: چگونه می‌توانیم دارای نمَد باشیم؟ فرمود: «بزودی صاحب نمَد خواهید شد».

جابر ﷺ می‌گوید: هم اکنون، من به همسر می‌گویم: نمدهایت را از کنار من دور کن. و او می‌گوید: آیا نبی اکرم ﷺ نفرمود: «شما بزودی صاحب نمَد خواهید شد؟» پس آنها را می‌گذارم».

۱۴۹۷- «عَنْ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ لِأُمِّيَّةَ بِنِ خَلِيفَ: إِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ، قَالَ: إِيَّايَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بِدَرٍ.

وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ هَذَا مَضْمُونُ الْحَدِيثِ مِنْهَا». (بخاری: ۳۶۳۲)

ترجمه: «سعد بن معاذ رضی الله عنه می گوید: به امیه بن خلف گفتیم: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که خودش را قاتل تو می داند. امیه گفت: قاتل من خواهد بود؟ گفتیم: بلی. گفت: سوگند به خدا که محمد، سخن دروغ نمی گوید: سرانجام، خداوند او را در روز بدر (توسط محمد) به قتل رسانید. و این حدیث، داستانی دارد که خلاصه آن، همین است».

۱۴۹۸- «عن أسامة بن زيد رضی الله عنه أَنَّ جَبْرِيلَ عليه السلام أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله - وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ - فَجَعَلَ يُحَدِّثُ، ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَأُمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا؟» أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: قَالَتْ: هَذَا دَحِيَّةُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَيُّمُ اللَّهِ، مَا حَسِبْتُهُ إِلَّا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُخْبِرُ جَبْرِيلَ أَوْ كَمَا قَالَ». (بخاری: ۳۶۳۴)

ترجمه: «اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: ام سلمه رضی الله عنها نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود که جبریل آمد و سخن گفت و برخاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه گفت: «این کیست؟» یا چیزی شبیه این، پرسید. ام سلمه گفت: این، دحیه است. (همان شخصی که گاهی جبریل به شکل او می آمد). ام سلمه رضی الله عنها می گوید: سوگند به خدا که در آن لحظه، او را جز دحیه، کسی دیگر نمی پنداشتم. تا اینکه خطبه نبی اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدم که از جبریل، سخن می گوید و یا سخنی مانند این».

۱۴۹۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَتَزَعَّ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ بِيَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْرِيًّا فِي النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسَ بِعَظْمٍ». (بخاری: ۳۶۳۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب دیدم که مردم در میدانی، جمع شده اند. آنگاه، ابوبکر برخاست و یک یا دو دلو، آب کشید و در آب کشیدنش، ضعف داشت ولی خداوند او را مغفرت می کند. سپس، عمر آنرا گرفت و آن دلو در دست او، به دلو بسیار بزرگی، تبدیل شد و هیچ نابغه ای در میان مردم ندیده ام که مانند او شگفتی بیافریند تا جاییکه مردم سیراب شدند و به استراحت پرداختند».

باب (۳۶): این سخن خداوند متعال که می فرماید: او را آنگونه می شناسند که فرزندان خود را می شناسند

۱۵۰۰- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَذَكَّرُوا لَهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنِيًّا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا تَحْدُوثُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ؟» فَقَالُوا: نَفَضَحُهُمْ،

وَيُجْلَدُونَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبْتُمْ، إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَةِ، فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجِمَا». (بخاری: ۳۶۳۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: تعدادی از یهودیان نزد رسول الله ﷺ آمدند و به او گفتند که مرد و زنی از آنها مرتکب زنا شده‌اند. رسول خدا ﷺ به آنان گفت: «در این باره در تورات چه حکمی آمده است؟» گفتند: آنان را رسوا می‌کنیم و شلاق می‌زنیم. عبدالله بن سلام رضی اللہ عنہ گفت: دروغ می‌گویید. در این باره در تورات، حکم رجم آمده است. آنگاه، تورات را آوردند و باز کردند. سپس یکی از آنان، دستش را بر آیه رجم گذاشت و آیات ما قبل و ما بعد آنرا خواند. عبد الله بن سلام رضی اللہ عنہ به او گفت: دستت را بردار. او دستش را برداشت. آنگاه آیه رجم را دیدند و گفتند: ای محمد! او راست می‌گوید: در تورات، آیه رجم، وجود دارد. سرانجام، رسول خدا ﷺ دستور داد و آن دو نفر، رجم شدند».

باب (۳۷): در خواست مشرکین از پیامبر اکرم ﷺ تا به آنها معجزه ای نشان دهد، و آنحضرت ﷺ شق القمر را به آنان نشان داد
 ۱۵۰۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْهَدُوا»». (بخاری: ۳۶۳۶)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: در زمان رسول خدا ﷺ ماه به دو نیم، تقسیم شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما گواه باشید»».

۱۵۰۲- «عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوْ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرِيحَ فِيهِ»». (بخاری: ۳۶۴۲)

ترجمه: «از عروه بارقی رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم ﷺ به او یک دینار داد تا برایش گوسفندی بخرد. او با یک دینار، دو گوسفند خرید. سپس یکی از آن دو را به یک دینار فروخت. و یک دینار و یک گوسفند، برای رسول خدا ﷺ آورد. آنحضرت ﷺ برای معاملاتش، دعای برکت نمود. به همین خاطر، عروه اگر خاک هم می‌خرید، سود می‌برد».

کتاب (۵۶) فضایل صحابه رضوان الله عليهم اجمعين

(صحابه، کسانی هستند که پیامبر ﷺ را دیدند یا با او مصاحبت داشتند و به او ایمان آوردند و با ایمان از دنیا رفتند)

باب (۱) این سخن رسول اکرم ﷺ که فرمود: اگر کسی را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردم، ابوبکر را بر می‌گزیدم

۱۵۰۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَتِ امْرَأَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ؟ كَأَنَّهُمَا تَقُولُ الْمَوْتُ قَالَ ﷺ: «إِنْ لَمْ تَجِدِيْنِي فَأَتِي أَبَا بَكْرٍ».

(بخاری: ۳۶۵۹)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا».

۱۵۰۴- «عَنْ عَمَارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبُدُ وَأَمْرَاتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ».

(بخاری: ۳۶۶۰)

ترجمه: «عمار رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که بجز پنج برده و دو زن و ابوبکر، کسی دیگر با وی نبود».

۱۵۰۵- «عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ أَخِذًا بِطَرَفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ وَقَالَ: إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ نَدِمْتُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» ثَلَاثًا. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ، فَسَأَلَ: أَتَمَّ أَبُو بَكْرٍ؟ فَقَالُوا: لَا. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ يَتَمَعَّرُ حَتَّى

أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ، وَوَسَّانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي؟ مَرَّتَيْنِ، فَمَا أُؤْذِي بَعْدَهَا». (بخاری: ۳۶۶۱)

ترجمه: «ابو درداء ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودم که ابوبکر ﷺ آمد در حالی که گوشه لباسش را گرفته و به اندازه‌ای بالا زده بود که زانوش، دیده می‌شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوست شما، خود را دچار مشکلی کرده است». ابوبکر سلام کرد و گفت: بین من و پسر خطاب بگو مگو پیش آمد. او را خشمگین کردم. سپس پشیمان شدم و از او خواستم تا مرا ببخشد. ولی او نبخشید. بدینجهت، خدمت شما رسیدم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ابوبکر! خداوند تو را ببخشد». و این جمله را سه بار تکرار کرد. سر انجام، عمر نیز پشیمان شد و به خانه ابوبکر رفت و پرسید: ابوبکر اینجاست؟ گفتند: خیر. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و سلام کرد. با دیدن او، چهره پیامبر خدا ﷺ داشت دگرگون می‌شد. ابوبکر ترسید (که مبادا رسول خدا ﷺ به او چیزی بگوید) لذا دو زانو نشست و گفت: یا رسول الله! سوگند به خدا که من کوتاهی کرده‌ام. و این جمله را دو بار، تکرار کرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد. شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان و مالش، مرا همراهی نمود. آیا دوستم را برایم می‌گذارید؟» و این جمله را دو بار تکرار نمود. بعد از آن، هیچ کس ابوبکر را اذیت نکرد».

۱۵۰۶- «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ». فَقُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ: «أَبُوهَا». قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». فَعَدَّ رِجَالًا». (بخاری: ۳۶۶۲)

ترجمه: «عمر بن عاص ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات السلاسل، تعیین نمود. نزد آنحضرت ﷺ رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسان، نزد تو کیست؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چه کسی محبوبتر است؟ فرمود: «پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر دیگر را بر شمرده».

۱۵۰۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ أَحَدَ شَقِيَّ ثَوْبِي يَسْتَرْخِي إِلَّا أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خِيَلَاءَ». (بخاری: ۳۶۶۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، از روی تکبر، لباسش را بر زمین بکشانند، خداوند، روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد». ابوبکر گفت: یک طرف لباسم پایین می‌افتد مگر اینکه مواظب آن باشم. رسول الله ﷺ فرمود: «تو این کار را از روی تکبر، انجام نمی‌دهی»».

۱۵۰۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ: لَا تَزِمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَلَا كُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَاهُنَا فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ أَرِيْسَ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَيْتِ أَرِيْسَ وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبَيْتِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لَا كُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ ثُمَّ ذَهَبْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «اِئْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْقُفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبَيْتِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقْنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا - يُرِيدُ أَخَاهُ - يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «اِئْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَجِئْتُ، فَقُلْتُ: ادْخُلْ وَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقُفِّ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبَيْتِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «اِئْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ». فَجِئْتُ، فَقُلْتُ لَهُ: ادْخُلْ، وَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مَلِئَ، فَجَلَسَ وَجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الْآخِرِ». (بخاری: ۳۶۷۴)

ترجمه: «از ابو موسی اشعری رضي الله عنه روایت است که او در خانه اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول خدا ﷺ را ترک نمی‌کنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جویای پیامبر اکرم ﷺ شد. به او گفتند: بیرون شد و به این طرف رفت. ابو موسی می‌گوید: دنبال اش به راه افتادم و به جستجوی او پرداختم تا اینکه وارد باغ اریس شد. من کنار دروازه آن که از شاخه‌های درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتی که رسول خدا ﷺ قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوی او رفتم و دیدم بر لبه چاه اریس نشسته و ساق‌هایش را برهنه نموده و داخل چاه، آویزان کرده است. به ایشان، سلام

دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان پیامبر خدا ﷺ می‌شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کیستی؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: ای رسول خدا! او ابوبکر است و اجازه ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد شد و بر لبه چاه، سمت راست رسول خدا ﷺ نشست و مانند آنحضرت ﷺ پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساقهایش را برهنه ساخت. سپس برگشتم و سر جایم نشستم. و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر خداوند به او (یعنی برادرم) اراده خیر داشته باشد، او را می‌آورد. ناگهان، دیدم که شخصی دروازه را تکان می‌دهد. پرسیدم: کیستی؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول خدا ﷺ به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبه چاه، سمت چپ پیامبر اکرم ﷺ نشست و پاهایش را در چاه، آویزان کرد. من برگشتم و سر جایم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر خداوند به فلانی اراده خیر داشته باشد، او را می‌آورد. فردی دیگر آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: کیستی؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول خدا ﷺ آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می‌شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شوی، بشارت بهشت داد. او نیز وارد شد و دید که لبه چاه، پر شده است. لذا آن طرف چاه و روبروی رسول خدا ﷺ نشست».

۱۵۰۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَتَّفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»». (بخاری: ۳۶۷۳)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهید. زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد، طلا اتفاق کند، با یک یا نصف مدّی که اصحاب من اتفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند»». (مدّ، پیمان‌های است که برخی آنرا به اندازه پُری دوکف دست دانسته‌اند).

۱۵۱۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَقَالَ: «اثْبُتْ أَحَدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصَدِيقٌ وَشَهِيدَانِ»». (بخاری: ۳۶۷۵)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بالای کوه احد رفتند. کوه احد آنان را لرزاند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای احد! آرام باش چرا که صرفاً روی تو یک نبی، یک صدیق و دو شهید، قرار دارد»».

۱۵۱۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَا اللَّهُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكَبِي، يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لِأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَنْظَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَإِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا، فَالْتَفَتُ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». (بخاری: ۳۶۷۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: در میان گروهی ایستاده بودم که برای عمر بن خطاب رضی الله عنه دعا می کردند در حالی که جنازه او بر تخت اش گذاشته شده بود. ناگهان، مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه ام گذاشت و می گفت: خداوند، تو (عمر) را رحمت کند. آرزو می کردم که خدا تو را در کنار دو دوست ات، قرار دهد. زیرا بسیار می شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «با ابوبکر و عمر بودم. من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». لذا آرزو می کردم که خداوند تو را در کنار آنها قرار دهد. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: چهارم را بر گرداندم. دیدم که او علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.»

باب (۲): مناقب عمر بن خطاب رضی الله عنه

۱۵۱۲- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةِ أَبِي طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ خَشْفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا بِلَالٌ وَرَأَيْتُ قَصْرًا بَيْنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظَرَ إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ». فَقَالَ عُمَرُ: يَا أَيُّهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَعَارُ؟!» (بخاری: ۳۶۷۹)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب دیدم که وارد بهشت شدم و در آنجا، رُمیصاء همسر ابو طلحه را دیدم و صدای پایی شنیدم. پرسیدم: این کیست؟ (فرشته) گفت: این، بلال است. و قصری دیدم که در حیاط آن، دوشیزه ای نشسته بود. پرسیدم: این قصر، مال کیست؟ گفت: از آن عمر است. خواستم وارد شوم و آنرا ببینم اما به یاد غیرت تو افتادم». عمر گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد. آیا برای تو هم به غیرت می آیم؟!»

۱۵۱۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «وَمَاذَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ: لَا شَيْءَ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرَحْنَا بِشَيْءٍ فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ يُجَبِّي إِيَّاهُمْ وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ». (بخاری: ۳۶۸۸)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد قیامت، پرسید و گفت: قیامت کی بر پا می‌شود؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای آن، چه تدارک دیده‌ای؟» گفت: چیزی آماده نکرده‌ام جز اینکه خدا و رسولش را دوست دارم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس رضی الله عنه می‌گوید: هیچ چیزی ما را به اندازه این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس رضی الله علیه و آله ادامه داد: من نبی اکرم صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دوست دارم و بخاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالم مانند اعمال آنها نیست».

۱۵۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمِّرُ»». (بخاری: ۳۶۸۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان بنی اسرائیل که قبل از شما می‌زیسته‌اند، مردانی وجود داشت که پیامبر نبودند ولی به آنها الهام می‌شد. اگر در میان امت من، یکی از آنها وجود داشته باشد، آن شخص، عمر خواهد بود».

باب (۳): مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه

۱۵۱۵- «عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فَقَالَ لَهُ: هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَى أَبَيْنَ لَكَ، أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَعَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمُهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَاتُهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ، إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ الْيُمْنَى هَذِهِ: «يَدُ عُثْمَانَ». فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: اذْهَبْ بِهَا الْآنَ مَعَكَ»». (بخاری: ۳۶۹۸)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که مردی از اهالی مصر، نزد او آمد و گفت: آیا می‌دانی که عثمان روز جنگ احد، فرار کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می‌دانی که او در جنگ بدر، حاضر

نشد و غیبت کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می‌دانی که او در بیعت رضوان هم حضور نداشت و غیبت کرد؟ گفت: بلی. آن مرد، فریاد کشید و تکبیر گفت. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: بیا تا برایت توضیح دهم. اما در مورد فرار روز احد، من گواهی می‌دهم که خداوند، او را عفو کرده و بخشیده است. و در مورد غیبت روز بدر باید بگوییم: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی همسرش، بیمار بود. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «پاداش و سهم غنیمت یک نفر از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده‌اند، به تو نیز می‌رسد». اما اینکه در بیعت رضوان، حضور نداشت، دلیلش این بود که اگر در وادی مکه، کسی عزیزتر از عثمان وجود می‌داشت، او را به جایش می‌فرستاد. ولی به همین خاطر، رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان را فرستاد. و بیعت رضوان بعد از رفتن او به مکه، صورت گرفت. در نتیجه، رسول الله صلی الله علیه و آله دست راستش را بجای دست عثمان قرار داد و فرمود: «این، دست عثمان است». آنگاه آنرا روی دست چپش نهاد و فرمود: «این، بیعت عثمان است». در پایان، ابن عمر به آن مرد گفت: هم اکنون، این جوابها را نیز با خود ببر».

باب (۴): مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه

۱۵۱۶- «عَنْ عَلِيٍّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَكَتْ مَا تَلَقَّى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله سَبِيًّا، فَأَنْطَلَقَتْ، فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيئِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَصَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لِأُقُومَ فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمْ». فَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: «أَلَا أَعْلَمُكُمْ خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَصَاجِعَكُمْ تُكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ وَتُسَبِّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَتُحَمِّدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ»». (بخاری: ۳۷۰۵)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها از سختی کار با آسیا، شکایت داشت. بدین جهت، پس از اینکه چند اسیر نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردند، خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله رفت ولی او را نیافت. بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و در این مورد، با وی سخن گفت. هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد، عایشه رضی الله عنها او را از آمدن فاطمه رضی الله عنها باخبر ساخت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ما آمد در حالی که ما به رختخواب رفته بودیم. خواستم بلند شوم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست تا جایی که سردی قدمهایش را بر سینه‌ام احساس کردم و فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از خواسته تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار، الحمد لله بگویید. اینها برای شما از خدمتکار، بهتراند»».

باب (۵): مناقب خویشاوندان پیامبر اکرم ﷺ

۱۵۱۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النَّسَاءِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى فَرَسِهِ، يَخْتَلِفُ إِلَيَّ بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَلَمَّا رَجَعْتُ، قُلْتُ: يَا أَبَتِ رَأَيْتُكَ تَخْتَلِفُ، قَالَ: أَوَهْلَ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبَرِهِمْ؟» فَأَنْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبُوهُ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»». (بخاری: ۳۷۲۰)

ترجمه: «عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہ می گوید: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در میان زنان بودیم. در آن هنگام، زبیر را دیدم که بر اسبش سوار است و دو یا سه بار، نزد بنی قریظه، رفت و آمد می کند. پس از بازگشت، گفتم: ای پدر! تو را دیدم که رفت و آمد می کردی. گفت: پسر! مرا دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی نزد بنی قریظه می رود و اخبار آنها را برایم می آورد؟» پس من رفتم. هنگام بازگشت، رسول خدا ﷺ پدر و مادرش را با هم ذکر کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»».

باب (۶): ذکر طلحه بن عبید الله ﷺ

۱۵۱۸- «عَنْ طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَيْرِي وَغَيْرَ سَعْدٍ». (بخاری: ۳۷۲۳)

ترجمه: «طلحه بن عبیدالله رضی اللہ عنہ می گوید: در یکی از روزهایی که نبی اکرم ﷺ با دشمنان جنگید (روز احد) کسی غیر از من و سعد، همراه رسول خدا ﷺ نماند».

۱۵۱۹- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ وَفَى النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ وَضُرِبَ فِيهَا حَتَّى شَلَّتْ». (بخاری: ۳۷۲۴)

ترجمه: «همچنین از طلحه رضی اللہ عنہ روایت است که او در روز احد، با دستش، آنقدر از رسول خدا ﷺ محافظت نمود که بعلت ضربات زیاد، دستش فلج شد».

باب (۷): مناقب سعد بن ابی وقاص ﷺ

۱۵۲۰- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَمَعَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ أَبُوهُ يَوْمَ أُحُدٍ». (بخاری: ۳۷۲۵)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، والدینش را برایم جمع کرد. (یعنی فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»»).

باب (۸): ذکر دامادهای پیامبر خدا ﷺ

۱۵۲۱- «عَنِ الْمِسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لَا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحٌ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعَتْهُ حِينَ تَشْهَدُ يَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ أُنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ فَحَدَّثَنِي وَصَدَّقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهُ لَا يَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ». فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخُطْبَةَ». (بخاری: ۳۷۲۹)

ترجمه: «مسور بن مخرمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از دختر ابوجهل، خواستگاری کرد. هنگامی که خبر به گوش فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رسید، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: قومات خیال می کند که تو بخاطر دخترانت، خشمگین نمی شوی و هم اکنون، علی می خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج کند. بعد از شنیدن این سخن، رسول خدا ﷺ برخاست و شنیدم که پس از خواندن شهادتین، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربیع را داماد کردم. او در سخنانش با من، صادق بود. و فاطمه پاره تن من است و من دوست ندارم که برایش بد بگذرد. به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، در خانه یک شوهر، جمع نمی شوند». آنگاه علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از خواستگاری اش، صرف نظر کرد».

۱۵۲۲- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ صَهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، فَأَتَنِي عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ، فَأُحْسِنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي فَصَدَّقَنِي، وَوَعَدَنِي فَوَفَّى لِي»». (بخاری: ۳۷۲۹)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، مسور بن مخزمه می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ ذکر دامادش (ابوالعاص) را که از بنی عبد شمس بود، به میان آورد و پیوند با ایشان را بسیار ستود و فرمود: «او در سخنانش با من صادق بود و به وعده هایی که به من داد، وفا کرد»».

باب (۹): مناقب زید بن حارثه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۱۵۲۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْثًا، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ تَطَعْنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطَعُونُ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَإِيمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ»». (بخاری: ۳۷۳۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: نبی اکرم ﷺ گروهی را به جهاد، اعزام کرد و اسامه بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را به عنوان امیر آنان، تعیین فرمود. برخی از مردم به فرماندهی اش اعتراض کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود:

«شما که هم اکنون به فرماندهی او، اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید. سوگند به خدا که او (پدرش) شایسته فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود. و بعد از او، این، (اسامه) نیز محبوبترین مردم، نزد من است.»

۱۵۲۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ قَائِفٌ وَالتَّيِّبُ ﷺ شَاهِدٌ وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، قَالَ: فَسَرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْجَبَهُ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةُ». (بخاری: ۳۷۳۱)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: نبی اکرم ﷺ حضور داشت و اسامه بن زید و زید بن حارثه، خواب بودند که قیافه شناسی وارد شد و گفت: یکی از این قدمها از دیگری، بوجود آمده است. راوی می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از شنیدن این سخن، خوشحال شد و آنرا پسندید و به اطلاع عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رساند.»

باب (۱۰): ذکر اسامه بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۱۵۲۵- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا التَّيِّبَ ﷺ؟ فَلَمْ يَجْتَرِئْ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ، فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»». (بخاری: ۳۷۳۳)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: زنی از بنی مخزوم، مرتکب سرقت شد. مردم گفتند: چه کسی درباره او با نبی اکرم ﷺ سخن می‌گوید؟ کسی جرأت نکرد که با اوسخن بگوید. سر انجام، اسامه بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ با رسول خدا ﷺ سخن گفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر در میان بنی اسرائیل، فرد مشهوری، مرتکب دزدی می‌شد، او را رها می‌کردند. و اگر فرد ضعیفی، مرتکب دزدی می‌شد، دستش را قطع می‌کردند. اگر (بجای آن زن) فاطمه هم می‌بود، دستش را قطع می‌کردم.»

۱۵۲۶- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، فَإِنِّي أُحِبُّهُمَا»». (بخاری: ۳۷۳۵)

ترجمه: «اسامه بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ من و حسن را در بغل گرفت و فرمود: «پروردگارا! اینها را دوست داشته باش چرا که من اینها را دوست دارم.»

باب (۱۱): مناقب عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

۱۵۲۷- «عَنْ حَفْصَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهَا: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ». (بخاری:

(۳۷۴۱)

ترجمه: «از حفصه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او گفت: «همانا عبد الله، مرد نیکوکاری است.»

باب (۱۲): مناقب عمار و حذیفه رضی الله عنهما

۱۵۲۸- «عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه أَنَّهُ جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ غُلَامٌ فِي مَسْجِدٍ بِالنَّشَامِ، وَكَانَ قَدْ قَالَ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيسًا صَالِحًا. فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السَّرِّ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ؟ يَعْنِي حُذَيْفَةَ، قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله؟ - يَعْنِي: مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي: عَمَّارًا - قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السَّوَاكِ وَالْوَسَادِ أَوْ السَّرَارِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: كَيْفَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقْرَأُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ۝ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ۝﴾ [الليل: ۱-۲]. قُلْتُ: ﴿الذِّكْرَ وَالْأُنْثَى﴾ قَالَ: مَا زَالَ بِي هَوْلَاءِ حَتَّى كَادُوا يَسْتَنْزِلُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (بخاری: ۳۷۴۳)

ترجمه: «از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که نوجوانی در یکی از مساجد شام، کنار او نشست و قبلاً چنین دعا کرده بود که: بار الها! دوست خوبی نصیبم کن. ابودرداء پرسید: اهل کجایی؟ گفت: از اهالی کوفه هستم و پرسید: آیا صاحب سری که فقط او اسرار را می‌داند (حذیفه) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که خداوند او را به زبان پیامبرش از شیطان، پناه داد (عمار) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که سایه به سایه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کرد و مسواک‌اش را بر می‌داشت، در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: عبدالله بن مسعود آیه ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ۝ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ۝﴾ [اللیل: ۱-۲]. را چگونه قرائت می‌کرد. گفتم: بعد از آن، ﴿الذِّكْرَ وَالْأُنْثَى﴾ می‌خواند. ابودرداء می‌گوید: مردم شام، آنقدر در مورد این آیه از من سؤال کردند که نزدیک بود مرا از آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم، منصرف سازند.»

باب (۱۳): مناقب ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه

۱۵۲۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا وَإِنَّ أَمِينَنَا أَيْتُهَا الْأُمَّةُ، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ». (بخاری: ۳۷۴۴)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر امتی، امینی دارد. ای امت! امین ما، ابو عبیده بن جراح است.»

باب (۱۴): مناقب حسن و حسین رضی الله عنهما

۱۵۳۰- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأُحِبُّهُ»». (بخاری: ۳۷۴۹)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن بن علی رضی الله عنهما بر شانه اش قرار داشت و می فرمود: «خدایا! من او را دوست دارم. پس تو نیز او را دوست داشته باش.»

۱۵۳۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رضی الله عنهما»». (بخاری: ۳۷۵۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هیچ کس مانند حسن بن علی رضی الله عنهما شبیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله نبود.»

۱۵۳۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْمُحْرِمِ يَقْتُلُ الدُّبَابَ، فَقَالَ: أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الدُّبَابِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»». (بخاری: ۳۷۵۳)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از او پرسید: اگر کسی در حالت احرام، مگسی را بکشد، حکم اش چیست؟ گفت: مردم عراق از کشته شدن مگس می پرسند در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند! حال آنکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین، گلهای خوشبوی من در دنیا هستند.»

باب (۱۵): مناقب عبد الله بن عباس رضی الله عنه

۱۵۳۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: ضَمَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمُهُ الْحِكْمَةَ». وَفِي رِوَايَةٍ: «اللَّهُمَّ عَلِّمُهُ الْكِتَابَ»». (بخاری: ۳۷۵۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله مرا در آغوش گرفت و فرمود: «خدایا! به او حکمت بیاموز» و در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «بار الها! به او کتاب (قرآن) بیاموز».

باب (۱۶): مناقب خالد بن ولید رضی الله عنه

۱۵۳۴- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ ثُمَّ قَالَ: «فَأَخَذَهَا - يَعْنِي: الرَّايَةَ - سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»». (بخاری: ۳۷۵۷)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت زید، جعفر، و ابن رواحه را اعلام کرد ... شرح بقیه حدیث قبلا بیان شد. و علاوه بر آن، فرمود: «سرانجام، پرچم را شمشیری از شمشیرهای خدا (خالد) بدست گرفت و خداوند بوسیله او فتح و پیروزی، نصیبشان ساخت».

باب (۱۷): مناقب سالم؛ غلام آزاد شده ابو حذیفه رضی الله عنه

۱۵۳۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «اسْتَفْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ - فَبَدَأَ بِهِ - وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ، وَأَبِي بَنٍ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ»». (بخاری: ۳۷۵۸)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «قرائت قرآن را از چهار نفر بیاموزید: ۱- عبدالله بن مسعود - و نخست، از او نام برد. ۲- سالم؛ غلام آزاد شده ابو حذیفه؛ ۳- ابی بن کعب. ۴- معاذ بن جبل»».

باب (۱۸): مناقب عایشه رضی الله عنها

۱۵۳۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلَادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا، فَأَدْرَكْتَهُمُ الصَّلَاةُ فَصَلُّوا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوْا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله شَكُّوا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَزَلَّتْ آيَةُ التَّيْمِمِ، ثُمَّ ذَكَرْتُ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي كِتَابِ التَّيْمِمِ»». (بخاری: ۳۷۷۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: گلوبندی را که از (خواهرم) اسماء به عاریت گرفته بودم، گم شد. رسول الله صلی الله علیه و آله چند تن از یارانش را به جستجوی آن فرستاد. در اثنای جستجو، وقت نماز فرا رسید. آنان بدون وضو، نماز خواندند. وقتی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و از اینکه بدون وضو، نماز خوانده بودند، شکایت کردند. در نتیجه، آیه تیمم نازل شد. شرح بقیه حدیث در کتاب تیمم، بیان گردید.

باب (۱۹): مناقب انصار رضوان الله عليهم اجمعين

۱۵۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ يَوْمٌ بُعِثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَدْ افْتَرَقَ مَلُوكُهُمْ وَفُتِلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجُرْحُوا، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله فِي دُخُولِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ»». (بخاری: ۳۷۷۷)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: روز (جنگ) بعثت، روزی است که خداوند آنرا به رسولش هدیه نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی وارد مدینه شد که آنان، متفرق، سرانشان کشته و در تنگنا قرار گرفته بودند. پس خداوند، روز بعثت (جنگ) را به پیامبرش هدیه نمود و آنرا باعث اسلام آوردن مردم مدینه ساخت».

باب (۲۰): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: اگر هجرت نمی‌بود، من یکی از انصار بودم
 ۱۵۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ»».
 (بخاری: ۳۷۷۹)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر هجرت نمی‌بود، من یکی از انصار بودم»».

باب (۲۱): دوستی انصار، از ایمان است
 ۱۵۳۹- «عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ»».
 (بخاری: ۳۷۸۳)

ترجمه: «براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار را دوست ندارد مگر مؤمن. و با آنان، دشمنی نمی‌کند مگر منافق. پس هر کس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست می‌دارد و هر کس، آنها را دشمن بدارد، خداوند، او را دشمن می‌دارد»».

باب (۲۲): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترین مردم، نزد من هستید»
 ۱۵۴۰- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَى النَّبِيَّ ﷺ النَّسَاءَ وَالصَّبِيَّانَ مُقْبِلِينَ مِنْ عُرُسٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مُمْتَلًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».
 (بخاری: ۳۷۸۵)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ زنان و کودکان را دید که از یک عروسی می‌آیند. پس برخاست و راست ایستاد و فرمود: «خدا گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را سه بار تکرار کرد».

۱۵۴۱- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ»، مَرَّتَيْنِ».
 (بخاری: ۳۷۸۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: یکی از زنان انصار که کودکی به همراه داشت، نزد رسول خدا ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ با او صحبت کرد و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را دو بار، تکرار کرد».

۱۵۴۲- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رضی الله عنه قَالَتْ الْأَنْصَارُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِكُلِّ نَبِيٍّ أَتْبَاعٌ وَإِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاكَ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا فِدَعَا بِهِ». (بخاری: ۳۷۸۷)

ترجمه: «از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که انصار گفتند: ای رسول خدا! هر پیامبری، پیروانی دارد و همانا ما از تو پیروی کرده‌ایم. پس از خداوند بخواه که هم پیمانان ما را جزو ما قرار دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین دعا کرد».

باب (۲۳): فضیلت تیره‌های انصار

۱۵۴۳- «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْحَزْرَجِ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ». فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ فَجُعِلْنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوَلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ». (بخاری: ۳۷۹۱)

ترجمه: «ابوحمید رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین تیره‌های انصار به ترتیب، تیره بنی نجار، عبد الاشهل، بنی حارث و بنی ساعده هستند. و همه آنها خوب‌اند». شرح این حدیث قبلاً بیان شد. و در پایان این روایت آمده است که سعد بن عبادہ به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! تیره‌های خوب انصار، نام برده شدند و ما در آخر، قرار گرفتیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا برای شما کافی نیست که جزو خوبان باشید؟»

باب (۲۴): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خطاب به انصار فرمود: «صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید»

۱۵۴۴- «عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فَلَانًا؟ قَالَ: «سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (بخاری: ۳۷۹۲)

ترجمه: «أسید بن حضیر رضی الله عنه می‌گوید: مردی از انصار گفت: یا رسول الله! آیا همانطور که به فلانی، مسئولیتی واگذار کرده‌ای، به من واگذار نمی‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من، تبعیض‌های نادرستی خواهید دید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید».

۱۵۴۵- «عَنْ أَدَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ: «وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ». (بخاری: ۳۷۹۳)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وعده شما با من، کنار حوض

است».

باب (۲۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: با آنکه خودشان به آن چیز، نیازمندند ولی دیگران را بر خود، ترجیح می‌دهند

۱۵۴۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ؟ فَقُلْنَ: مَا مَعَنَا إِلَّا الْمَاءُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا؟» فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَا، فَأَنْطَلَقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ أَكْرِمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلَّا قَوْتُ صَبْيَانِي، فَقَالَ: هَيَّيْ طَعَامَكَ، وَأَصْبِحِي سِرَاجَكَ، وَتَوَيِّ صَبْيَانَكَ إِذَا أَرَادُوا عِشَاءً، فَهَيَّأْتُ طَعَامَهَا، وَأَصْبَحْتُ سِرَاجَهَا، وَتَوَمَّتْ صَبْيَانَهَا، ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُصْلِحُ سِرَاجَهَا فَأُطْفِئَتْ، فَجَعَلَ يُرِيَانِهِ أَنَّهَا يَأْكُلَانِ، فَبَاتَا طَاوِيَيْنِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ - أَوْ عَجِبَ - مِنْ فَعَالِكُمَا». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]. (بخاری: ۳۷۹۸)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. رسول خدا ﷺ کسی را نزد همسرانش فرستاد تا آنها را مطلع سازد. گفتند: نزد ما چیزی جز آب، وجود ندارد. رسول اکرم ﷺ خطاب به حاضرین گفت: «چه کسی این شخص را مهمان می‌کند؟» مردی انصاری گفت: من. آنگاه، او را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول خدا ﷺ را گرامی بدار. همسرش گفت: نزد ما چیزی جز خوراک بچه‌ها، وجود ندارد. گفت: غذایت را آماده کن، چراغت را روشن کن و هر گاه، کودکان ات شام خواستند، آنها را بخوابان. آن زن هم غذایش را آماده کرد، چراغش را روشن ساخت و کودکانش را خوابانید. سپس، برخاست و چنین وانمود کرد که می‌خواهد چراغش را سر و سامان دهد ولی آنرا خاموش کرد. همچنین آن دو به مهمانشان چنین وانمود کردند که غذا می‌خورند (تا اینکه مهمان غذا را خورد) و آنها شب را گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد که آن انصاری نزد رسول خدا ﷺ رفت، آنحضرت ﷺ فرمود: «دیشب، خداوند از کار شما خندید و یا تعجب کرد». آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹] (با آنکه خودشان به آن چیز، بشدت نیاز دارند، دیگران را بر خود، ترجیح می‌دهند. و کسانی که از بخل نفس خویش، محفوظ بمانند، آنان، قطعاً رستگارانند)».

باب (۲۶): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «از نیکانسان بپذیرید و از بدانشان، گذشت کنید»

۱۵۴۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَالْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ وَهُمْ يَبْكُونَ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكُمْ؟ قَالُوا: ذَكَرْنَا مَجْلِسَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَّا، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ، وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةً بُرْدٍ، قَالَ: فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَلَمْ يَصْعُدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَوْصِيكُمْ بِالْأَنْصَارِ، فَإِنَّهُمْ كَرِشِي وَعَيْبَتِي، وَقَدْ قَضَوْا الَّذِي عَلَيْنَهُمْ، وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئَتِهِمْ»». (بخاری: ۳۷۹۹)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابوبکر و عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا از کنار یکی از مجالس انصار گذشتند و دیدند که آنها گریه می کنند. عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسید: چرا گریه می کنید؟ گفتند: به یاد مجالسی که نبی اکرم ﷺ با ما داشت، افتادیم. سپس، عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نزد رسول خدا ﷺ رفت و او را با خبر ساخت. راوی می گوید: آنگاه نبی اکرم ﷺ در حالی که پارچه ای به سرش بسته بود، بیرون آمد و برای آخرین بار، به منبر رفت. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «شما را در مورد انصار، سفارش می کنم. آنان، راز دار و امانت دار من هستند. و به وظایف خود، عمل کرده اند ولی حق آنان بر ما باقی است. پس، از نیکانسان بپذیرید و از بدانشان، گذشت نمایید»».

۱۵۴۸- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُتَعَطِّفًا بِهَا عَلَى مَنْكَبَيْهِ وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسْمَاءُ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ، وَتَقِلُّ الْأَنْصَارُ، حَتَّى يَكُونُوا كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئَتِهِمْ»». (بخاری: ۳۸۰۰)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ در حالی که ملافه ای پوشیده و بالای شانه هایش انداخته و پارچه ای سیاه به سرش بسته بود، بیرون آمد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «اما بعد، ای مردم! تعداد مردم، رو به افزایش است. ولی تعداد انصار تا جایی کاهش می یابد که مثل نمک در طعام می مانند. پس هرکس از شما به پست و مقامی رسید که می تواند نفع یا ضرری به دیگران برساند، از نیکوکاران آنان (انصار) بپذیرد و از بدانشان، گذشت نماید»».

باب (۲۷): مناقب سعد بن معاذ

۱۵۴۹- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اهْتَرَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ»». (بخاری: ۳۸۰۳).

ترجمه: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه در آمد»».

باب (۲۸): مناقب ابی بن کعب

۱۵۵۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾». قَالَ: وَسَمَانِي؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَبَكَى». (بخاری: ۳۸۰۹)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به ابی بن کعب فرمود: «خداوند به من دستور داده است تا سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ را برای تو بخوانم». ابی گفت: خداوند اسم مرا گرفت؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». ابی با شنیدن این سخن، به گریه افتاد.

باب (۲۹): مناقب زید بن ثابت

۱۵۵۱- «عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَةً كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ: أُبَيٌّ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. قُلْتُ لِأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُومَتِي». (بخاری: ۳۸۱۰)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ چهار نفر که همگی از انصار بودند، قرآن را جمع آوری کردند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید و زید بن ثابت. یکی از روایان می گوید: از انس پرسیدم: ابوزید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است».

باب (۳۰): مناقب ابوطلحه

۱۵۵۲- «عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أَحَدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَبُو طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ مُحَبَّوبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَبْفَةٍ لَهُ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ الْقَدِّ يَكْسِرُ يَوْمئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجُعْبَةُ مِنَ الثَّبَلِ فَيَقُولُ: «انْشُرْهَا لِأَبِي طَلْحَةَ». فَأَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، لَا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ

وَأَمَّ سُلَيْمٌ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمَّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سَوْقِهِمَا تُنْقِرَانِ الْقَرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ثُمَّ تَرْجِعَانِ، فَتَمْلَأْنِيهَا ثُمَّ تَحِيَّانِ فَتُفْرِغَانِيهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَي أَبِي طَلْحَةَ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا». (بخاری: ۳۸۱۱)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که مردم در روز احد از اطراف نبی اکرم صلی الله علیه و آله پراکنده شدند، ابو طلحه پیشاپیش آنحضرت صلی الله علیه و آله قرار داشت و با سپرش از ایشان، محافظت می کرد. او که تیرانداز ماهری بود، در آنروز، دو یا سه کمان، در دستش شکست. و هر شخصی که با جعبه تیر می گذشت، نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «آنرا برای ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله سرش را بلند می کرد تا بسوی دشمن، نگاه کند، ابو طلحه می گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت. سرت را بالا مگیر. مبدا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت کند. سینه ام جلوی سینه ات قرار دارد. (سینه ام را برایت، سپر کرده ام).

راوی می گوید: عایشه دختر ابوبکر و ام سُلَیم رضی الله عنهما را دیدم که لباسهایشان را بالا زده بودند طوری که خلخالهای ساق پایشان را مشاهده می کردم. (این حادثه قبل از نزول آیه حجاب بود). آنان مشکهای آب را بر دوش خود حمل می کردند و به مردم، آب می دادند و بر می گشتند. باز آنها را پر از آب کرده، دوباره می آمدند و به مردم، آب می دادند. و در آنروز، دو یا سه بار، شمشیر از دست ابو طلحه به زمین افتاد».

باب (۳۱): مناقب عبدالله بن سلام رضی الله عنه

۱۵۵۳- «عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لَأَحَدٍ يَمِثُنِي عَلَى الْأَرْضِ، إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ. قَالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى مِثْلِهِ﴾ [الأحقاف: ۱۰]». (بخاری: ۳۸۱۲)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: نشنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله جز عبد الله بن سلام به احدی دیگر از کسانی که بر روی زمین راه می روند، بگوید او اهل بهشت است.

و در مورد ایشان، این آیه نازل شد: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى مِثْلِهِ﴾ یعنی و کسانی از بنی اسرائیل بر همچون کتابی (قرآن) گواهی می دهند.

۱۵۵۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ - ذَكَرَ مِنْ سَعَتِهَا وَخَضَرَتِهَا - وَسَطُهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الْأَرْضِ، وَأَعْلَاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلَاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي: ارْقُ، قُلْتُ: لَا أَسْتَطِيعُ، فَأَتَانِي مِنْصَفٌ، فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ خَلْفِي، فَرَقِيتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلَاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لَهُ:

اسْتَمْسِكَ فَاسْتَيْقِظْتُ وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تِلْكَ الرُّوْضَةُ: الْإِسْلَامُ، وَذَلِكَ الْعُمُودُ: عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ: عُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَأَنْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى تَمُوتَ»». (بخاری: ۳۸۱۳)

ترجمه: «عبدالله بن سلام ﷺ می‌گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ خوابی دیدم و آنرا برای رسول الله ﷺ تعریف کردم. دیدم که گویا در باغی هستم - وسعت و سر سبزی آنرا نیز ذکر کرد - و در میان آن، ستونی آهنی قرار داشت که قسمت پایین آن، در زمین و قسمت بالای آن، در آسمان بود. و در رأس آن، حلقه‌ای وجود داشت. به من گفتند: بالا برو. گفتم: نمی‌توانم. خادمی آمد و لباسهایم را از پشت سر، بالا زد. پس بالا رفتم تا به قسمت فوقانی آن رسیدم و حلقه را گرفتم. به من گفتند: آن را محکم بگیر. آنگاه، بیدار شدم در حالی که آن حلقه در دستم بود. سپس، خوابم را برای رسول خدا ﷺ تعریف کردم. فرمود: «آن باغ، اسلام، و آن ستون، ستون اسلام، و آن حلقه، عروه الوثقی است. پس تو تا زنده هستی، بر اسلام ثابت قدم خواهی ماند»».

باب (۳۲): ازدواج نبی اکرم ﷺ با خدیجه و فضیلت خدیجه رضی الله عنها

۱۵۵۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرَبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ، ثُمَّ يَقْطَعُهَا أَعْضَاءً، ثُمَّ يَبْعُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرَبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِيجَةُ، فَيَقُولُ: «إِنَّهَا كَانَتْ وَكَأَنْتَ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»». (بخاری: ۳۸۱۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم ﷺ به اندازه خدیجه، رشک نبردم. او را ندیده بودم ولی رسول اکرم ﷺ به کثرت از او یاد می‌کرد و چه بسا که گوسفندی را ذبح می‌نمود، آنرا قطعه قطعه می‌کرد و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. گاهی به آنحضرت ﷺ می‌گفتم: گویا در دنیا زنی بجز خدیجه، وجود نداشته است. رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «فضایل زیادی داشت و من از او، فرزند دارم».

۱۵۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى جَبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ»». (بخاری: ۳۸۲۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: جبریل نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می‌آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پرودگارش و از طرف من به او سلام

برسان و او را به خانه‌ای در بهشت بشارت بده که از مروارید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سروصدایی در آن، وجود ندارد».

۱۵۵۷- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنْتُ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ - أُخْتُ خَدِيجَةَ - عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَأَرْتَا عَ لِدَلِكْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ». قَالَتْ: فَغَرْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ حَمَرَاءِ الشَّدَقَيْنِ، هَلَكْتُ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا». (بخاری: ۳۸۲۱)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ از رسول الله ﷺ اجازه ورود خواست. آنحضرت ﷺ چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا افتاد، تکان خورد و فرمود: «بار الها! هاله است». عایشه می‌گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه‌هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدتها است که از دنیا رفته است این همه یاد می‌کنی در حالی که خداوند، زنان بهتری از او به شما عنایت فرموده است».

باب (۳۳): ذکر هند دختر عتبه

۱۵۵۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَذَلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ. قَالَ: «وَأَيْضاً وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ». وَبَاقِي الْحَدِيثِ قَدْ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۳۸۲۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هند دختر عتبه آمد و گفت: ای رسول خدا! در روی زمین، هیچ خانواده‌ای وجود نداشت که ذلت را برای آنان، بیشتر از ذلت برای خانواده تو دوست داشته باشم. اما امروز، هیچ خانواده‌ای در روی زمین وجود ندارد که عزت را برای آنان، بیشتر از عزت برای خانواده تو دوست داشته باشم. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همینگونه است». شرح بقیه آن، در حدیث شماره (۱۰۳۳) بیان شد».

باب (۳۴): سخن از زید بن عمرو بن نفیل

۱۵۵۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَفِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلَدٍ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْوُحْيُ، فَقَدَّمَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَفَرَةً، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ: إِنِّي لَسْتُ أَكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلَا أَكُلُ إِلَّا مَا ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ،

وَأَنَّ زَيْدَ بْنِ عَمْرٍو كَانَ يَعْيبُ عَلَى قُرَيْشٍ دَبَائِحَهُمْ، وَيَقُولُ: الشَّاءُ خَلَقَهَا اللَّهُ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ، وَأَنْبَتَ لَهَا مِنَ الْأَرْضِ، ثُمَّ تَذُبُّحُونَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ، إِنْكَارًا لِدَلِيلِكَ، وَإِعْظَامًا لَهُ». (بخاری: ۳۸۲۶)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: قبل از اینکه بر نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم وحی نازل شود، با زید بن عمرو بن نفیل در قسمت پایین «بلاح» ملاقات کرد. سپس، سفره غذایی برای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آوردند. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خوردن آن، امتناع ورزید. زید گفت: من هم از آنچه شما برای بت‌هایتان ذبح می‌کنید، نمی‌خورم و فقط گوشتی را می‌خورم که نام خدا بر آن، گرفته شده باشد. راوی می‌گوید: زید بن عمرو بر ذبیحه‌های قریش، عیب می‌گرفت، کار آنان را زشت و گناهی بزرگ می‌دانست و می‌گفت: گوسفند را خدا آفریده است و از آسمان، برایش آب نازل کرده است و از زمین برایش، گیاه رویانیده است. آنگاه، شما آنرا بنام غیر خدا، ذبح می‌کنید».

باب (۳۵): دوران جاهلیت

۱۵۶۰- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «أَلَا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ». فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ»». (بخاری: ۳۸۳۶)

ترجمه: «همچنین عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہ روایت می‌کند که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آگاه باشید، هرکس که می‌خواهد سوگند یاد کند، فقط به نام خدا، سوگند یاد کند». راوی می‌گوید: قریش بنام پدران خود، سوگند می‌خوردند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به نام پدرانتان، سوگند نخورید».

۱۵۶۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ». (بخاری: ۳۸۴۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بهترین سخنی که شاعر به زبان آورده است، سخن لبید است که می‌گوید: بدانید که هر چیزی غیر از خدا، رفتنی است. و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت، مسلمان شود».

باب (۳۶): بعثت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم

۱۵۶۱- «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيٍّ بْنِ كِلَابٍ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكٍ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ حُزَيْمَةَ بْنِ مَدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارٍ بْنِ مَعَدٍّ بْنِ عَدْنَانَ».

۱۵۶۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهَجْرَةِ فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَكَثَ بِهَا عَشَرَ سِنِينَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ ﷺ». (بخاری: ۳۸۵۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: در سن چهل سالگی، به نبی اکرم ﷺ وحی نازل شد. پس سیزده سال در مکه ماند. سپس دستور داده شد تا هجرت نماید. آنگاه به مدینه، هجرت نمود و ده سال نیز در آنجا ماند و بعد از آن، فوت کرد».

باب (۳۷): مشکلاتی که پیامبر اکرم ﷺ و یارانش، از مشرکین مکه، متحمل شدند
۱۵۶۳- «عَنِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَشَدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ تَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ [غافر: ۲۸]». (بخاری: ۳۸۵۶)

ترجمه: «از عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه درباره بدترین برخوردی که مشرکین با نبی اکرم ﷺ داشتند، پرسیدند. گفت: روزی، پیامبر خدا ﷺ در حجر کعبه (حطیم) نماز می خواند که عقبه بن ابی معیط آمد و چادرش را به گردن او انداخت و بشدت گلویش را فشرد و می خواست او را خفه کند. در آن هنگام، ابوبکر رضی الله عنه آمد و شانه عقبه را گرفت و او را از رسول خدا ﷺ دور ساخت و گفت: آیا مردی را که می گوید: پروردگار من، الله است، به قتل می رسانید؟!»

باب (۳۸): ذکر جن

۱۵۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه وَقَدْ سُئِلَ: مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ ﷺ بِالْحِجْنِ لَيْلَةَ اسْتَمْعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ آذَنَتْ بِهِمْ شَجَرَةٌ». (بخاری: ۳۸۵۹)

ترجمه: «از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدند: شبی که جن ها به قرآن، گوش فرا می دادند، چه کسی نبی اکرم ﷺ را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ گفت: درختی».

۱۵۶۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِدَاوَةً لَوْضُوءِهِ وَحَاجَتِهِ... قَدْ تَقَدَّمَ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَوْلُهُ ﷺ: «إِنَّهُ أَتَانِي وَفُذُّ جَنْ نَصِيْبَيْنِ، وَنِعْمَ الْحِنْ، فَسَأَلُونِي الرَّادَّ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لَا يَمُرُوا بِعَظْمٍ وَلَا بِرُوثَةٍ إِلَّا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا»». (بخاری: ۳۸۶۰)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که او با نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود و ظرف آبی را برای وضو و نیازهای دیگر آنحضرت صلی الله علیه و آله همراه داشت... این حدیث، قبلاً بیان شد و در اینجا علاوه بر آن، آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گروهی از جنهای شهر نصیبین نزد من آمدند و چه جنهای خوبی بودند. آنان از من طلب غذا کردند. من نیز از خدا خواستم که آنها بر هر استخوان و یا سرگینی که بگذرند، بر آن، غذایی بیابند».

باب (۳۹): هجرت به حبشه

۱۵۶۶- «عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدٍ رضی الله عنها قَالَتْ: قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوَيْرِيَّةٌ، فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَمِيصَةً لَهَا أَغْلَامٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَمْسَحُ الْأَغْلَامَ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ: «سَنَاهُ سَنَاهُ»». (بخاری: ۳۸۷۴)

ترجمه: «ام خالد، دختر خالد رضی الله عنه، می‌گوید: من که دختر خردسالی بودم از سرزمین حبشه آمدم. رسول الله صلی الله علیه و آله لباس نقش داری به من پوشانید. و بر آن نقشها، دست می‌کشید و می‌فرمود: «زیباست، زیباست».

باب (۴۰): حکایت ابو طالب

۱۵۶۷- «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمِّكَ؟ فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ، قَالَ: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۳۸۸۳)

ترجمه: «عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه می‌گوید: به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفتم: چه کاری برای عمویت انجام دادی؟ زیرا از توحمایت می‌کرد و به خاطر توخشمگین می‌شد. فرمود: «او در عمقِ کمِ جهنم به سر می‌برد. و اگر من نبودم، در درک اسفل آتش، قرار می‌گرفت».

۱۵۶۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ فَقَالَ: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ، يَبْلُغُ كَعْبِيهِ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاعُهُ»». (بخاری: ۳۸۸۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که از عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکری به میان آمد، شنیدم که فرمود: «امیدوارم که شفاعت من روز قیامت، برایش مفید باشد و در عمقِ کمِ جهنم، قرار گیرد طوریکه آتش تا قوزک پایش برسد. ولی (باز هم) مغزش از آن، بجوش می‌آید».

باب (۴۱): حديث اسراء

۱۵۶۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَمَّا كَذَّبَنِي قُرَيْشٌ، قُمْتُ فِي الْحَجْرِ، فَجَلَا اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، فَطَفِقْتُ أَخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ». (بخاری: ۳۸۸۶)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که قریش (اسراء و معراج رفتن) مرا تکذیب کردند، در حجر اسماعیل (همان دیوار کوچک ملحق به کعبه) ایستادم. خداوند بیت المقدس را برابم نمایان ساخت. و من در حالی که بسوی آن نگاه می کردم، نشانه های آنرا برای قریش می گفتم».

باب (۴۲): معراج

۱۵۷۰- «عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ رضي الله عنه: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ: «بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحُطِيمِ، وَرَبَّمَا قَالَ فِي الْحَجْرِ مُضْطَجِعًا، إِذْ أَتَانِي آتٍ فَقَدْ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: فَشَقَّ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ، قَالَ الرَّاوي: مِنْ ثُغْرَةِ نَحْرِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ، فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي، ثُمَّ أُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ إِيْمَانًا، فَعَسَلْتُ قَلْبِي، ثُمَّ حُشِي، ثُمَّ أُعِيدَ، ثُمَّ أُتِيتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبُغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ أَبْيَضُ، قَالَ الرَّاوي: هُوَ - يَضَعُ خَطْوُهُ عِنْدَ أَفْصَى طَرْفِهِ، فَحُمِلْتُ عَلَيْهِ فَأَنْطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَاسْتَفْتَحَ فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا فِيهَا آدَمُ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يَحْيَى وَعِيسَى وَهُمَا ابْنَا الْحَالَةِ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعِيسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، إِذَا يُوسُفُ، قَالَ: هَذَا يُوسُفُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ

الرَّابِعَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أَوْقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَيَعْمُ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ، قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالتَّيِّبِ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَيَعْمُ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ: هَذَا هَارُونُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالتَّيِّبِ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ السَّادِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ فَيَعْمُ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا مُوسَى، قَالَ: هَذَا مُوسَى، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالتَّيِّبِ الصَّالِحِ، فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ، بَكَى، قِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبْكِي لِأَنَّ غُلَامًا بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَيَعْمُ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: هَذَا أَبُوكَ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ الصَّالِحِ، وَالتَّيِّبِ الصَّالِحِ، ثُمَّ رُفِعْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى، فَإِذَا نَبْهَهَا مِثْلُ قِلَالٍ هَجَرَ، وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيلَةِ، قَالَ: هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنتَهَى، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَانِ يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالْتَّيْلُ وَالْفُرَاتُ، ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءٍ مِنْ حَمْرٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ عَسَلٍ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ، فَقَالَ: هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتُكَ، ثُمَّ فَرِضْتُ عَلَى الصَّلَوَاتِ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَمرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَا أُمِرْتُ؟ قَالَ: أُمِرْتُ بِخَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمَعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: مِثْلُهُ فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: مِثْلُهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ،

فَرَجَعْتُ، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلِّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمِ
أُمِرْتُ؟ قُلْتُ أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلِّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلِّ
يَوْمٍ، وَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمَعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ
فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ، قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ، وَلَكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ، قَالَ: فَلَمَّا
جَاوَزْتُ، نَادَى مُنَادٍ: أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي. قَدْ تَقَدَّمَ حَدِيثُ الْإِسْرَاءِ عَنْ
أَنَسٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِ الصَّلَاةِ، وَفِي كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهَا مَا لَيْسَ فِي الْآخِرِ». (بخاری: ۳۸۸۷)

ترجمه: «مالک بن صعصعه رضی اللہ عنہ می گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از شب اسراء برای ما سخن گفت و فرمود:
«هنگامی که در حطیم یا حجر اسماعیل به پهلوی خوابیده بودم، ناگهان، شخصی آمد و سینه ام را تا زیر
ناف، شکافت. قلبم را بیرون آورد. سپس، طشتی را که مملو از ایمان بود، آوردند و قلبم را در آن، شستشو
دادند و آنرا پر از ایمان کردند و سرجایش گذاشتند. آنگاه، چارپای سفیدی آوردند که از قاطر، کوچکتر و از
الاغ، بزرگتر بود. و هر گام اش را به اندازه دیدش بر می داشت. مرا بر آن سوار کردند. جبریل مرا برد تا به
آسمان دنیا رسید و گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟
گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض
می کنیم. چه وقت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد آسمان اول شدم، آدم علیه السلام را
دیدم. جبریل گفت: این، پدرت، آدم است به او سلام بده. من هم به او سلام دادم و او جواب سلام مرا داد
و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا بالا برد تا به آسمان دوم رسید و
گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه
من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض می کنیم چه وقت
خوبی آمده است. هنگامی که وارد آسمان دوم شدم، پسر خاله هایم؛ یحیی و عیسی؛ را دیدم. جبریل گفت:
اینها، یحیی و عیسی هستند به آنها سلام بده. به آنان نیز سلام دادم. آنها جواب دادند و گفتند: خوش آمدی
ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان سوم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند:
تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او
دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می گوییم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه در را باز
کردند. هنگامی که وارد شدم، یوسف را دیدم. جبریل گفت: این، یوسف است به او سلام بده. به او هم
سلام دادم او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس، جبریل
مرا به آسمان چهارم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه
توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد

می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد شدم و به ادريس رسیدم، جبریل گفت: این، ادريس است به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان پنجم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، هارون را دیدم. جبریل گفت: این، هارون است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار.

سپس جبریل مرا به آسمان ششم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، موسی را دیدم. جبریل گفت: این، موسی است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. اما هنگامی که از او گذشتم، شروع به گریستن کرد. پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بخاطر اینکه بعد از من، نوجوانی مبعوث شده است که امتیانش بیشتر از امت من به بهشت می‌روند.

سپس جبریل مرا به آسمان هفتم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: آیا کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. نگهبان آسمان گفت: به او خوش آمد می‌گوییم. چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، ابراهیم را دیدم. جبریل گفت: این، پدر توست. به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس بالا برده شدم تا به سدرۃ المنتهی رسیدم. ناگهان، دیدم که میوه‌هایش به اندازه کوزه‌های شهر «هجر» و برگهای آن به اندازه گوش فیل است. جبریل گفت: این، سدرۃ المنتهی است. و در آنجا، نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر، آشکار بودند. پرسیدم: ای جبریل! اینها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت اند. و دو نهر آشکار، نیل و فرات می‌باشند. سپس بیت المعمور را به من نشان دادند. آنگاه، برایم یک ظرف شراب، یک ظرف شیر و یک ظرف عسل آوردند. من شیر را برداشتم. جبریل گفت: این، فطرتی است که تو و امت ات بر آن هستید. آنگاه، روزانه، پنجاه نماز برایم فرض قرار دادند. پس برگشتم. همینکه به موسی رسیدم، گفت: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: دستور دادند تا روزانه، پنجاه نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی‌تواند روزانه، پنجاه نماز بخواند. سوگند به خدا که من مردم را قبل از تو آزمایش کردم و از بنی اسرائیل، مشکلات زیادی را متحمل شدم. پس نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات، تخفیف دهد. برگشتم. پس

خداوند ده نماز، برایم کم کرد. دوباره نزد موسی آمدم. موسی همان سخنان گذشته‌اش را تکرار کرد. دوباره برگشتم و خداوند ده نماز دیگر را کم کرد. بار دیگر، نزد موسی آمدم. او همان سخنان قبلی‌اش را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند، ده نماز دیگر نیز کم کرد. بسوی موسی آمدم. دوباره همان سخنان را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند دستور داد تا روزانه، ده نماز بخوانم. پس نزد موسی آمدم و او همان سخنانش را تکرار کرد. دوباره نزد خدا برگشتم و این بار به من دستور داده شد تا روزانه، پنج نماز بخوانم.

برای آخرین بار، نزد موسی آمدم. پرسید: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: به من دستور دادند که روزانه، پنج نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی‌تواند روزانه، پنج نماز بخواند. و من قبل از تو، مردم را آزمایش کرده‌ام و از بنی اسرائیل، سختی‌های زیادی، متحمل شده‌ام. نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات تخفیف بدهد. گفتم: آنقدر از پروردگارم خواستم که شرمنده شدم. هم اکنون، خشنود و تسلیم هستم. هنگامی که از آنجا گذشتم، هاتقی ندا داد: فریضه‌ام را قطعی نمودم و به بندگانم تخفیف دادم».

قابل یادآوری است که حدیث اسراء به روایت انس رضی الله عنه در آغاز «کتاب الصلاة» بیان گردید و هر یک از این دو حدیث، حاوی مطالبی است که دیگری فاقد آن می‌باشد».

۱۵۷۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّعْيَا الَّتِي أَرَيْنَكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ [الإسراء: ۶۰]. قَالَ: هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ أَرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدِّسِ، قَالَ: ﴿وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ﴾ [الإسراء: ۶۰]. قَالَ: هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُومِ. (بخاری: ۳۸۸۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه درباره این آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّعْيَا الَّتِي أَرَيْنَكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ [الإسراء: ۶۰]. یعنی دیداری را که ما (در شب معراج) برای تو میسر ساختیم، در واقع آترو وسیله آزمایش مردم، قرار دادیم، می‌گوید: این دیدار، با چشم (در حالت بیداری) در شبی که رسول الله ﷺ به بیت المقدس برده شد، صورت گرفت.

همچنین ابن عباس رضی الله عنه درباره آیه: ﴿وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ﴾ [الإسراء: ۶۰]. یعنی درخت لعنت شده در قرآن، می‌فرماید: منظور از آن، درخت زقوم است».

باب (۴۳): نکاح نبی اکرم ﷺ با عایشه رضی الله عنها و آمدن عایشه به مدینه و عروسی آنحضرت ﷺ

با وی

۱۵۷۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوَعَكْتُ فَتَمَرَّقَ شَعْرِي فَوْقَ جُمَيْمَةَ، فَأَتَنِي أُمِّي

أُمُّ رُومَانَ، وَإِنِّي لَفِي أَرْجُوحَةٍ وَمَعِيَ صَوَاحِبٌ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لَا أَذْرِي مَا تُرِيدُ بِي، فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفْتَنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لَأُنْهَجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفْسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَذْخَلْتَنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكََةِ وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرْعِنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضَحَى فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ». (بخاری: ۳۸۹۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: دختری شش ساله بودم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مرا به نکاح خود در آورد. سپس به مدینه، هجرت کردیم و در محله بنی حارث بن خزرج، منزل گرفتیم. در آنجا تب شدم که به علت آن، موهای سرم ریخت. پس از مدتی، دوباره روید تا اینکه به شانه‌هایم رسید. سرانجام، روزی، با دوستانم مشغول تاب بازی بودم که مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی دانستم از من چه می خواهد. او دستم را گرفت و مرا که نفس نفس می زدم، کنار دروازه خانه نگهداشت. اندکی، آرام گرفتم و نفس زدنم، بر طرف گردید. آنگاه، کمی آب برداشت و به سر و صورتم زد و دستی بر آنها کشید. سپس مرا به داخل خانه برد. چند زن انصاری در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبریک و خوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آنها سپرد. آنان مرا آراستند و هیچ چیزی مرا نترساند مگر دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله که هنگام ظهر آمد و مرا به او سپردند. در آن هنگام، من دختر نه ساله‌ای بودم».

۱۵۷۳- «وَعَنْهَا رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «أَرَيْتُكَ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أَنَّكَ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ أَمْرَأَتُكَ فَاكْشِفْ عَنْهَا، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمُضُّهُ»». (بخاری: ۳۸۹۵)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «دوبار تو را در لباس ابریشمی، خواب دیدم. و شخصی می گفت: این، همسر توست. چادرش را کنار بزن. ناگهان، می دیدم که توهستی. با خود می گفتم: اگر خواب از جانب خدا باشد، به آن، جامه عمل می پوشاند».

باب (۴۴): هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش به مدینه

۱۵۷۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ؛ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إِلَّا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلَّا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفِي النَّهَارِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتَدَى الْمُسْلِمُونَ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرَكَ الْعِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغَنَةِ وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأُرِيدُ

أَنْ أَسِيحَ فِي الْأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي، قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: فَإِنَّ مِثْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ وَلَا يُخْرَجُ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكُلَّ، وَتَقْرِى الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ، ارْجِعْ وَاعْبُدْ رَبَّكَ بِبَلَدِكَ، فَارْجِعْ وَارْتَحِلْ مَعَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَطَافَ ابْنُ الدَّغِنَةِ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ مِثْلُهُ وَلَا يُخْرَجُ، أَتُخْرِجُونَ رَجُلًا يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ، وَيَحْمِلُ الْكُلَّ، وَيَقْرِى الضَّيْفَ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ؟ فَلَمْ تُكَذِّبْ قُرَيْشٌ بِجَوَارِ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَقَالُوا لَابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيُصَلِّ فِيهَا، وَلْيَفِرَّ مَا شَاءَ، وَلَا يُؤْذِنَا بِذَلِكَ، وَلَا يَسْتَعْلِنَ بِهِ، فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا، فَقَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لِأَبِي بَكْرٍ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلَا يَسْتَعْلِنُ بِصَلَاتِهِ، وَلَا يَفِرُّ فِي غَيْرِ دَارِهِ، ثُمَّ بَدَأَ لِأَبِي بَكْرٍ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفَنَاءِ دَارِهِ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَنْقَذُ عَلَيْهِ نِسَاءَ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَعْبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا بَكَاءَ لَا يَمْلِكُ عَيْنِيهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ، وَأَفْرَعَ ذَلِكَ أَشْرَافُ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّا كُنَّا أَجْرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجَوَارِكَ، عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفَنَاءِ دَارِهِ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلَاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا فَانْهَهُ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَعَلَّ، وَإِنْ أَبَى إِلَّا أَنْ يُعْلِنَ بِذَلِكَ، فَسَلِّهِ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ، وَلَسْنَا مُقَرِّينَ لِأَبِي بَكْرٍ الْإِسْتِعْلَانَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُ الَّذِي عَاقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ، فِيمَا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ، وَإِمَّا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي، فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أَخْفَرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَإِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جَوَارِكَ، وَأَرْضَى بِجَوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُسْلِمِينَ: «إِنِّي أَرَيْتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَحْلٍ بَيْنَ لَابَتَيْنِ، وَهُمَا الْحَرَّتَانِ» فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَّةٌ مَنْ كَانَ هَاجِرَ بَارِضِ الْحَبْشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَهَيَّزَ أَبُو بَكْرٍ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤَدَّنَ لِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بَأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَصْحَبَهُ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمْرِ، وَهُوَ الْحَبْطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ

فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ قَالَ قَائِلٌ لِأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَقَنَّعًا فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فِدَاءُ لَهُ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا أَمْرٌ، قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ، فَأُذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ يَا أَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصَّحَابَةُ، يَا أَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخُذْ يَا أَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ إِحْدَى رَاِحِلَتَيَّ هَاتَيْنِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بِالْثَّمَنِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجَهَّزَاهُمَا أَحْتَا الْجَهَّازِ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي جِرَابٍ، فَقَطَعْتَ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا فَرَبَطْتُ بِهِ عَلَى فَمِ الْجِرَابِ، فَبِذَلِكَ سُمِّيَتْ: ذَاتُ النِّطَاقَيْنِ، قَالَتْ: ثُمَّ لَحِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ بِغَارٍ فِي جَبَلٍ ثَوْرٍ، فَكَمْنَا فِيهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، يَبِيتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ غُلَامٌ شَابٌّ ثَقِفٌ لَقِنٌ، فَيُذْلِجُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِسَحَرٍ، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ، فَلَا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكْتَادَانِ بِهِ إِلَّا وَعَاَهُ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرٍ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلَامُ، وَيَرَعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ عَنَمٍ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلِ وَهُوَ لَبَنٌ مِنْحَتُهُمَا وَرَضِيفُهُمَا، حَتَّى يَنْعَقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِعَلَسٍ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلَاثِ، وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدَّيْلِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ، هَادِيَا خَرِيَّتًا، وَالْخَرِيْتُ الْمَاهِرُ بِالْهَدَايَةِ، قَدْ غَمَسَ حُلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ السَّهْمِيِّ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاِحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، بِرَاِحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلَاثِ، وَانْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ وَالِدَيْهِ، فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّوَاكِ، قَالَ سُرَاقَةُ بْنُ جُعْشُمٍ الْمُدَلِّجِيُّ ﷺ: يَقُولُ: جَاءَنَا رَسُولُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ دِيَةً كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسْرَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوْمِي بَنِي مُدَلِّجٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ جُلُوسٌ، فَقَالَ: يَا سُرَاقَةُ! إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْفًا أَسْوَدَةً بِالسَّاحِلِ، أَرَاهَا مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، قَالَ سُرَاقَةُ: فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ، وَلَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلَانًا وَفُلَانًا انْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ، فَأَمَرْتُ جَارِيَّتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي وَهِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكْمَةٍ، فَتَحْبِسَهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ رُمْحِي فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ الْبَيْتِ، فَحَطَطْتُ

بِرْجِه الْأَرْضَ، وَخَفَضْتُ عَلَيْهِ، حَتَّى أَتَيْتُ فَرَسِي فَرَكْبَتُهَا، فَرَفَعْتُهَا تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُمْ فَعَثَرْتُ بِي فَرَسِي، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، فَقُمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كِنَانَتِي، فَاسْتَخَرَجْتُ مِنْهَا الْأَزْلَامَ فَاسْتَفْسَمْتُ بِهَا: أَضْرُهُمْ أَمْ لَا، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرُهُ، فَرَكَبْتُ فَرَسِي، وَعَصَيْتُ الْأَزْلَامَ تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ لَا يَلْتَفِتُ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الْاَلْتِفَاتِ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الْأَرْضِ، حَتَّى بَلَغَتَا الرُّكْبَتَيْنِ، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَنَهَضَتْ، فَلَمْ تَكُذْ تُخْرِجْ يَدَيْهَا، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً إِذَا لِأَثَرِ يَدَيْهَا عُثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ، فَاسْتَفْسَمْتُ بِالْأَزْلَامِ فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرُهُ، فَنَادَيْتُهُمْ بِالْأَمَانِ، فَوَقَفُوا فَرَكَبْتُ فَرَسِي، حَتَّى جِئْتُهُمْ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقِيتُ مَا لَقِيتُ مِنَ الْحُبْسِ عَنْهُمْ، أَنْ سَيَظْهَرُ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَخْبَارَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الزَّادَ وَالْمَتَاعَ، فَلَمْ يَزْرَأْنِي، وَلَمْ يَسْأَلَانِي، إِلَّا أَنْ قَالَ: «أَخْفِ عَنَّا». فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ أَمْنٍ، فَأَمَرَ عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُفْعَةٍ مِنْ أَدِيمٍ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَقِيَ الزُّبَيْرَ فِي رَكْبٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا تِجَارًا قَافِلِينَ مِنَ الشَّامِ، فَكَسَا الزُّبَيْرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ ثِيَابَ بَيَاضٍ، وَسَمِعَ الْمُسْلِمُونَ بِالْمَدِينَةِ مَخْرَجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ، فَكَانُوا يَغْدُونَ كُلَّ غَدَاةٍ إِلَى الْحَرَّةِ، فَيَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَرُدَّهُمْ حَرُّ الظَّهِيرَةِ، فَانْقَلَبُوا يَوْمًا بَعْدَ مَا أَطَالُوا انْتِظَارَهُمْ، فَلَمَّا أَوُوا إِلَى بُيُوتِهِمْ أَوْفَى رَجُلٌ مِنْ يَهُودَ عَلَى أُطْمٍ مِنْ أَطَامِهِمْ لِأَمْرِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَبَصَرَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابِهِ مُبَيَّضِينَ، يَزُولُ بِهِمُ السَّرَابُ، فَلَمْ يَمْلِكِ الْيَهُودِيُّ أَنْ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعْاشِرَ الْعَرَبِ! هَذَا جَدُّكُمْ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، فَتَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السَّلَاحِ، فَتَلَقَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِظَهْرِ الْحَرَّةِ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَامِتًا، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الْأَنْصَارِ - مِمَّنْ لَمْ يَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - يُحْيِي أَبَا بَكْرٍ، حَتَّى أَصَابَتْ الشَّمْسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَّلَ عَلَيْهِ بِرِدَائِهِ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِضْعَ عَشْرَةِ لَيْلَةً، وَأُسِّسَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى الثَّقَوَى، وَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَسَارَ يَمْنِي مَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَرَكَتْ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ مِرْبَدًّا لِلتَّمْرِ لِسُهَيْلٍ وَسَهْلٍ - غُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي

حَجْرٍ أَسْعَدَ بْنِ زُرَّارَةَ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَرَكْتَ بِهِ رَاحِلَتُهُ: «هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَنْزِلُ». ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغُلَامَيْنِ، فَسَاوَمَهُمَا بِالْمَرْبِدِ لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالَا: لَا بَلَّ نَهْبُهُ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هِبَةً حَتَّى ابْتَاعَهُ مِنْهُمَا، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا، وَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْقُلُ مَعَهُمُ اللَّيْلَ فِي بُيُوتِهِ: وَيَقُولُ وَهُوَ يَنْقُلُ اللَّيْلَ: «هَذَا الْحِمَالُ لَا حِمَالَ خَيْرَ، هَذَا أَتَبَرُّ رَبَّنَا وَأَظْهَرُ». وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْأَجْرَ أَجْرُ الْآخِرَةِ، فَارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ». (بخاری: ۳۹۰۵-۳۹۰۶)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا؛ همسر نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم؛ می گوید: از زمانی که به خاطر دارم، پدر و مادرم، مسلمان بودند. و هر روز، صبح و شب، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نزد ما می آمد. هنگامی که مسلمانان، مورد آزمایش قرار گرفتند، ابوبکر به قصد هجرت به حبشه، بیرون رفت تا به منطقه «برک الغمام» رسید. در آنجا با ابن دغنه که سردار قبیله «قاره» بود، ملاقات کرد. او گفت: ای ابوبکر! کجا می روی؟ گفت: قوم ام مرا بیرون کرده است. می خواهم روی زمین، سیاحت کنم و پروردگارم را عبادت نمایم. ابن دغنه گفت: ای ابوبکر! افرادی مانند تو نه بیرون می روند و نه کسی آنها را بیرون می کند. زیرا تو به داد نیازمندان می رسی، با خویشاوندانت، صله رحم داری، مسئولیت می پذیری، مهمان نوازی می کنی و در مشکلات، به مردم، یاری می رسانی. من تو را پناه می دهم. برگرد و پرودگارت را در شهر خود، عبادت کن. اینجا بود که ابوبکر برگشت و ابن دغنه نیز او را همراهی کرد. شب هنگام، ابن دغنه به اشراف قریش سر زد و به آنان گفت: افرادی مانند ابوبکر، نه بیرون می روند و نه کسی آنان را بیرون می کند. آیا مردی را که به فقر کمک می نماید، صله رحم دارد، مسئولیت پذیر است، مهمان نواز است و در مشکلات، به داد مردم می رسد، بیرون می کنید؟ قریش، پناه دادن ابن دغنه را پذیرفتند و به او گفتند: به ابوبکر بگو تا پرودگارش را در خانه خود، عبادت کند، همانجا نماز بخواند و هر چه می خواهد، آنجا تلاوت کند. و این کارهایش را علنی، انجام ندهد و به ما اذیت و آزار نرساند. زیرا می ترسیم که زنان و کودکان ما را به فتنه اندازد. ابن دغنه این سخنان را به اطلاع ابوبکر رساند. ابوبکر نیز مدتی را اینگونه در خانه خود به عبادت پرودگارش گذراند. او علنی نماز نمی خواند و فقط در خانه اش، قرآن، تلاوت می کرد. پس از مدتی، تصمیم گرفت و در حیات خانه اش، مسجدی ساخت. در همان مسجد، نماز می خواند و قرآن، تلاوت می کرد. در نتیجه، زنان و فرزندان مشرکین به آنجا هجوم می آوردند.

و چون ابوبکر، بسیار گریه می کرد و هنگام تلاوت قرآن، نمی توانست خود را کنترل کند و اشک اش جاری می شد، آنان از دیدن او تعجب می کردند و به او می نگریستند. این کار، باعث وحشت سران مشرک قریش شد. کسی را بسوی ابن دغنه فرستادند. او آمد. آنها گفتند: ما ابوبکر را بخاطر تو پناه دادیم تا پرودگار خود را در خانه اش عبادت کند. او از این حد، تجاوز کرد و در حیات خانه اش، مسجدی ساخت و نماز و تلاوت اش را علنی کرد. می ترسیم که زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد. او را از این کار، باز مدار. اگر

دوست دارد که به عبادت پرودگار خود در خانه‌اش اکتفا کند، می‌تواند. ولی اگر می‌خواهد علنی، عبادت کند، از او بخواه تا از پناهندگی ات بیرون آید. زیرا ما دوست نداریم که با تو پیمان شکنی کنیم. و از سوی دیگر، کارهای علنی ابوبکر را نیز تحمل نمی‌کنیم.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: تو می‌دانی که من با تو چه پیمانی بسته‌ام. یا به همان پیمان، اکتفا کن و یا از پناهندگی ام، بیرون بیا. زیرا دوست ندارم این سخن به گوش عرب برسد که من در مورد مردی، پیمان بستم و آنرا شکستند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: از پناهندگی ات بیرون می‌آیم و راضی به پناه خدا می‌شوم.

گفتنی است که در آن هنگام، نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مکه بود و خطاب به مسلمانان فرمود: «سرزمین هجرت شما را که دارای نخل می‌باشد و میان دو سنگلاخ، واقع شده است، به من نشان دادند». آنگاه، تعدادی از مسلمانان بسوی مدینه هجرت کردند و بیشتر کسانی که به سرزمین حبشه، هجرت کرده بودند، به مدینه رفتند. ابوبکر نیز خود را برای هجرت به مدینه، آماده ساخت. رسول الله صلی الله علیه و آله به او گفت: «کمی صبر کن. امیدوارم به من نیز اجازه هجرت بدهند». ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی وجود دارد؟ فرمود: «بلی». پس ابوبکر رضی الله عنه بخاطر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی کند، از هجرت خودداری نمود. و دو شتر را بمدت چهار ماه با برگ درخت مغیلان، تغذیه کرد.

روزی، هنگام ظهر در خانه پدرم؛ ابوبکر، نشسته بودیم که شخصی به او گفت: این، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که سر و رویش را پوشانده است و بر خلاف عادت گذشته، در این ساعت، آمده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم، فدایش باد. سوگند به خدا، کار مهمی او را در این ساعت به اینجا آورده است.

بهرحال، رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه دادند. وارد خانه شد و به ابوبکر گفت: «اطرفیانت را بیرون کن». ابوبکر گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. اینها، اهل تو هستند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «به من اجازه خروج (هجرت) رسیده است». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. آیا می‌توانم همراه تو باشم؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. یکی از این دو شتر را بردار. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فقط آنرا در قبال پول، برمی‌دارم».

ما آن دو شتر را به سرعت، آماده کردیم و برای آنان، غذایی در یک سفره چرمی، تدارک دیدیم. آنگاه، اسماء دختر ابوبکر، از کمر بندش، قطعه‌ای پاره کرد و دهانه سفره را با آن بست. بدین جهت، او را ذات النطاقین می‌گویند.

آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر به غاری که در کوه ثور، قرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفی شدند. و عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنه نیز که جوانی هوشیار و زیرک بود، شبها را با آنان می‌گذرانند. و هنگام سحر از آنجا حرکت می‌کرد و طوری صبح زود، به مکه نزد قریش می‌آمد که گویا شب را آنجا بوده است.

او تمامی توطئه‌های قریش را بخاطر می‌سپرد و در تاریکی شب، نزد آنان باز می‌گشت و آنها را با خبر می‌ساخت.

از طرفی دیگر، عامر بن فهیره؛ غلام آزاد شده ابوبکر رضی الله عنه؛ گوسفندان شیرده را در آن حوالی می‌چرانید. و هنگامی که پاسی از شب می‌گذشت، آنها را نزد آنان می‌برد و اینگونه آنان شب را با نوشیدن شیر تازه و داغ، سپری می‌کردند. سپس در تاریکی، بانگ می‌زد و گوسفندان را از آنجا می‌راند. و هر سه شب، چنین کرد.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه مردی از قبیله بنی دیل را که از تیره بنی عبد بن عدی و راهنمایی ماهر بود، اجیر کردند. او هم پیمان آل عاص بن وائل سهمی و بر دین کفار قریش بود. آنان او را امین دانستند و شترانشان را به او سپردند و با او وعده گذاشتند که بعد از سه شب، یعنی صبح روز سوم، شترانشان را به غار ثور بیاورد. اینگونه آنها با عامر بن فهیره و راهنمای خود، براه افتادند. آن شخص (راهنما) آنها را از طریق ساحل برد.

سراقه بن جعشم مدلجی می‌گوید: فرستادگان کفار قریش، نزد ما آمدند و برای دستگیری یا کشتن هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر، جایزه‌ای به اندازه خونبها (صد شتر) تعیین کردند. در آن اثنا، من در یکی از مجالس قوم ام؛ بنی مدلج؛ نشسته بودم که مردی از راه رسید و کنار ما ایستاد و گفت: ای سراقه! هم اکنون افرادی را در ساحل دیدم. گمان می‌کنم که محمد و یارانش باشند. سراقه می‌گوید: یقین کردم که آنها هستند. گفتم: کسانی را که تو دیده‌ای، آنها (محمد و ابوبکر) نیستند. بلکه فلانی و فلانی را دیده‌ای که چند لحظه قبل، از اینجا رفتند.

سپس، ساعتی در آن مجلس، نشستیم. آنگاه برخاستم و به خانه رفتم و به کنیزم، دستور دادم تا اسبم را از خانه بیرون کند و به پشت تپه‌ها برود و آنجا منتظر من بماند. من هم نیزه‌ام را برداشتم و از پشت خانه بیرون رفتم. سر نیزه را بسوی زمین گرفتم و قسمت دیگر آنرا پایین آوردم تا اینکه به اسبم رسیدم و بر آن سوار شدم و به سرعت آن را دوانیدم تا اینکه به آنها نزدیک شدم. در آن هنگام، اسبم لرزید و من به زمین افتادم. پس برخاستم و دستم را به جعبه تیر بردم و تیرهای قمارم را از آن، بیرون آوردم و با آنها فال گرفتم. نتیجه فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. بدون توجه به آن (فال) بر اسبم سوار شدم و آنرا بسوی آنان دوانیدم تا جایی که قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم. آنحضرت صلی الله علیه و آله بسوی من نگاه نمی‌کرد اما ابوبکر بسیار نگاه می‌کرد. این بار، دستهای اسبم تا زانو در زمین فرو رفت و من به زمین افتادم. سپس فریاد زدم و اسب، به سختی برخاست. هنگامی که راست ایستاد، غباری مانند دود از اثر دستهایش به آسمان برخاست. بار دیگر، فال گرفتم و نتیجه فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. پس صدا زدم و از آنها، امان خواستم. آنان ایستادند. من بر اسبم سوار شدم و نزد آنان رفتم. البته هنگامی که دیدم نمی‌توانم به آنها برسم، چنین به

ذهنم رسید که دین رسول خدا ﷺ بزودی غلبه خواهد کرد. به او گفتم: همانا قوم ات برای دستگیری یا کشتن ات، جایزه‌ای به اندازه دیه، تعیین کرده است و آنها را از قصد مردم، با خبر ساختم و به آنان، غذا و کالا، پیشنهاد دادم. ولی نپذیرفتند. و از من چیزی نخواستند جز اینکه رسول خدا ﷺ فرمود: «راز ما را پوشیده نگه دار». سپس خواستم تا امان نامه‌ای برایم بنویسد. رسول اکرم ﷺ به عامر بن فهیره دستور داد. او نیز آن را بر پوستی که دباغی شده بود، نوشت.

آنگاه رسول خدا ﷺ به راهش ادامه داد و با زبیر و گروهی از تاجران مسلمان که از شام برمی گشتند، ملاقات نمود. زبیر به رسول خدا ﷺ و ابوبکر، لباس سفید، هدیه کرد.

از سوی دیگر، مسلمانان مدینه هم با خبر شدند که رسول خدا ﷺ از مکه، خارج شده است. لذا آنان، هر روز صبح، به سنگلاخ خارج مدینه می‌رفتند و منتظر او می‌ماندند تا اینکه گرمای ظهر، آنان را به خانه بر می‌گردانید.

روزی، پس از یک انتظار طولانی، به خانه‌هایشان برگشتند. هنگامی که به خانه‌هایشان رفتند، مردی یهودی که برای کاری، بالای یکی از قلعه‌هایشان رفته بود، رسول خدا ﷺ و یارانش را در لباس سفید دید. اما سراب نمی‌گذاشت که بخوبی دیده شوند. او کنترلش را از دست داد و با صدای بلند، فریاد زد: ای گروه عرب! این، صاحب دولتی است که شما منتظر او بودید. مسلمانان بسوی اسلحه‌هایشان شتافتند و در همان سنگلاخ، با رسول خدا ﷺ ملاقات کردند. آنحضرت ﷺ راه آنان را بسوی راست، کج کرد تا اینکه در محله بنی عمرو بن عوف، منزل گرفت. و آن روز، دوشنبه ماه ربیع الاول بود. ابوبکر ؓ برای استقبال مردم، ایستاده بود و رسول خدا ﷺ ساکت، نشسته بود. انصاری که رسول اکرم ﷺ را ندیده بودند، هنگام آمدن، به ابوبکر خوش آمد می‌گفتند تا اینکه آفتاب به آنحضرت ﷺ رسید. آنگاه، ابوبکر برخاست و با ردایش او را در سایه گرفت. اینجا بود که مردم، رسول خدا ﷺ را شناختند.

آنحضرت ﷺ ده شب و اندی در میان بنی عمرو بن عوف ماند و مسجدی را که (به گفته قرآن) بر اساس تقوا پایه گذاری شده است، بنا کرد (مسجد قباء) و در آن، نماز خواند.

سپس بر شترش، سوار شد و مردم نیز با او براه افتادند تا اینکه شترش در محل مسجد النبی زانو به زمین زد و نشست. در آن هنگام، تعدادی از مسلمانان در آنجا نماز می‌خواندند. علاوه بر آن، محل خشک کردن خرماهای سهل و سیهل؛ دو کودک یتیمی که تحت سرپرستی اسعد بن زراره قرار داشتند؛ بود.

هنگامی که شتر رسول خدا ﷺ به زمین نشست، فرمود: «اگر خدا بخواهد، اینجا منزل خواهم گرفت». سپس پیامبر اکرم ﷺ آن دو کودک را خواست و در مورد قیمت زمین، با آنان سخن گفت تا در آنجا مسجدی بسازد. گفتند: ای رسول خدا! زمین را نمی‌فروشیم بلکه آنرا به شما هدیه می‌دهیم. رسول خدا ﷺ آنرا بعنوان هبه از آنان، نپذیرفت بلکه آنرا خرید و در آنجا مسجدی بنا کرد. و خودش نیز همراه صحابه برای ساختن

آن، خشت می‌آورد و می‌فرمود: «این باری که ما حمل می‌کنیم، مانند بارهای خیر (میوه‌ها و محصولات کشاورزی) نیست بلکه این، بار ما نزد خداوند، پاک‌تر و ثواب بیشتری دارد». همچنین می‌فرمود: «خداوند! پاداش، همان پاداش آخرت است. پس مهاجرین و انصار را بخششای».

۱۵۷۵- «عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْتُ بِقُبَاءٍ، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءٍ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ، فَمَضَعَهَا، ثُمَّ تَقَلَّ فِي فِيهِ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَكَ عَلَيْهِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ». (بخاری: ۳۹۰۹)

ترجمه: «اسماء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: باردار بودم و عبدالله بن زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را در شکم داشتم. دوران حاملگی‌ام به پایان رسیده بود که از مکه به مدینه، هجرت نمودم و در قباء، منزل گرفتم و در آنجا، وضع حمل نمودم. سپس فرزندم را نزد نبی اکرم ﷺ بردم و در آغوش‌اش گذاشتم. رسول خدا ﷺ خرمایی خواست، آنرا جوید و در دهانش، آب دهان انداخت. پس اولین چیزی که وارد شکم‌اش شد، آب دهان رسول خدا ﷺ بود. آنگاه، او را با خرمایی دیگر، تخنیک نمود (خرما را جوید و به کام‌اش مالید). سپس، برایش دعا و طلب برکت نمود. و او اولین کودک مسلمانی بود (که پس از هجرت به مدینه) دنیا آمد».

۱۵۷۶- «عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْعَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأْطَأَ بَصْرَهُ رَأْنَا. قَالَ: «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ أَتُنَانِ اللَّهَ تَالِئُهُمَا»». (بخاری: ۳۹۲۲)

ترجمه: «ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ در غار بودم. سرم را بلند کردم، ناگهان چشم‌ام به پاهای دشمن افتاد. گفتم: ای رسول خدا! اگر یکی از آنان به پایین، نگاه کند، ما را می‌بیند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوبکر، ساکت باش. ما دو نفری هستیم که سومین ما، خداست»».

باب (۴۵): ورود پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه

۱۵۷۷- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُضْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَكَانَا يُقَرِّئَانِ النَّاسَ، فَقَدِمَ بِلَالٌ وَسَعْدٌ وَعَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عَشْرَيْنَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرَحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَعَلَ الْإِمَاءُ يَقْلُنَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَمَا قَدِمَ حَتَّى قَرَأْتُ سَبِّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فِي سُورَةِ الْمُفَصَّلِ». (بخاری: ۳۹۲۵)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: مصعب بن عمیر و عبد الله بن ام مکتوم، اولین کسانی بودند که نزد ما (در مدینه) آمدند و به مردم، قرآن می آموختند. بعد از آنها، بلال، سعد و عمار بن یاسر آمدند و سپس، عمر بن خطاب رضی الله عنه با بیست نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. سر انجام، نبی اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد. پس من ندیدم که اهل مدینه برای چیزی به اندازه آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله خوشحال شوند تا جایی که کنیزان هم خوشحال بودند) و می گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است. و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد من **﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾** و چند سوره مفصل را حفظ کرده بودم. (از سوره ق تا آخر قرآن را سوره های مفصل می نامند)».

باب (۴۶): ماندن مهاجر، در مکه پس از ادای مناسک حج

۱۵۷۸- «عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْحَضَرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ثَلَاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدْرِ». (بخاری: ۳۹۳۳)

ترجمه: «علاء بن حضرمی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مهاجر می تواند پس از طواف زیارت، سه روز در مکه بماند»».

باب (۴۷): آمدن یهود نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه

۱۵۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لَأَمَنَ بِي الْيَهُودُ». (بخاری: ۳۹۴۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر ده نفر از یهود به من ایمان می آورد (افراد برجسته و خاصی بودند که در بعضی از روایات از آنها نام برده شده است) همه یهودیان به من ایمان می آوردند».

کتاب (۵۷) غزوات پیامبر اکرم ﷺ

باب (۱): غزوه عُسَیره

۱۵۸۰- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ؓ قِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ. قِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ. قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ؟ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ، أَوِ الْعُسَيْرُ، فَذَكَرْتُ لِقَتَادَةَ، فَقَالَ: الْعُسَيْرُ». (بخاری: ۳۹۴۹)

ترجمه: «از زید بن ارقم ؓ روایت است که از ایشان پرسیدند: نبی اکرم ﷺ چند غزوه داشته است؟ گفت: نوزده غزوه. پرسیدند: تو در چند غزوه، همراه او بودی؟ گفت: در هفده غزوه. یکی از راویان می گوید: پرسیدم: اولین غزوه، کدام بود؟ گفت: عُسیره یا عُسیر. این مطلب را با قتاده در میان گذاشتم. گفت: غزوه عُسیر».

باب (۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: آنگاه که از پروردگارتان طلب کمک می کردید...

۱۵۸۱- «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ ؓ قَالَ: شَهِدْتُ مِنَ الْمَقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ مَشْهَدًا، لِأَنْ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُدِلَ بِهِ. أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَدْعُو عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: لَا نَقُولُ كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى: ﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِيلًا﴾ [المائدة: ۲۴]. وَلَكِنَّا نُقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ، وَبَيْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفِكَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَشْرَقَ وَجْهُهُ وَسَرَّةٌ». (بخاری: ۳۹۵۲)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ؓ می گوید: از مقداد بن اسود، عملی مشاهده کردم که اگر از من سر می زد، آنرا با هیچ چیز دیگر، برابر نمی دانستم. در حالی که رسول الله ﷺ علیه مشرکین دعا می کرد، مقداد آمد و گفت: ای رسول خدا! ما مانند قوم موسی نمی گوییم: برو، تو و پروردگارت بجنگید. بلکه از راست و چپ و پیش رویت و پشت سرت می جنگیم.

ابن مسعود ؓ می گوید: در آن هنگام دیدم که چهره رسول خدا ﷺ از شدت خوشحالی، درخشید».

باب (۳): تعداد اصحاب بدر

۱۵۸۲- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ الَّذِينَ جَاؤُوا مَعَهُ التَّهَرَّ، بِضَعَةِ عَشَرَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ». (بخاری: ۳۹۵۷)

ترجمه: «براء رضی الله عنه می گوید: جمعی از یاران محمد صلی الله علیه و آله که در غزوه بدر، شرکت کرده بودند، می گفتند: تعداد ما برابر با اصحاب طالوت بود که با او از نهر، عبور کردند. یعنی سیصد و اندی نفر».

باب (۴): کشته شدن ابو جهل

۱۵۸۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ؟ فَإِنْ طَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ، حَتَّى بَرَدَ، قَالَ: أَأَنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ، أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ». (بخاری: ۳۹۶۳)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی از ابوجهل برایم خبری می آورد؟ ابن مسعود رضی الله عنه رفت و دید که فرزندان عفره او را زده و از پای در آورده اند. پس ریش اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا بیش از این است که شما یک مرد را کشته اید یا مردی را قوم اش کشته است».

۱۵۸۴- «عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقَذَفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ، حَيْثُ مُحَبِّثٌ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرِ الْيَوْمِ الثَّالِثِ، أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا: مَا نَرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ: «يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، أَيْسَرُكُمْ أَنْتُمْ أَطَعْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»». (بخاری: ۳۹۷۶)

ترجمه: «ابوطلحه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله روز بدر، دستور داد تا (جسد) بیست و چهار نفر را از سران قریش را در یکی از چاه های کثیف و متعفن بدر بیندازند. و عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که هر گاه بر قومی پیروز می شد، سه شب در میدان جنگ می ماند.

بدین جهت، روز سوم جنگ بدر، دستور داد تا شترش را جهاز کنند. سپس براه افتاد و صحابه نیز بدنبالش براه افتادند. آنها می گویند: ما فکر می کردیم که برای انجام کاری می رود. ولی آنحضرت صلی الله علیه و آله به

مسیرش ادامه داد تا اینکه کنار آن چاه ایستاد و هر یک از کشته شدگان را با نام و نام پدرش صدا می‌زد و می‌فرمود: «ای فلان بن فلان! و ای فلان بن فلان! آیا بهتر نبود که از خدا و رسولش، اطاعت می‌کردید؟ همانا ما به آنچه که پروردگارمان وعده داده بود، رسیدیم. آیا شما هم به آنچه پروردگارتان وعده داده بود، رسیدید؟»
 راوی می‌گوید: عمر گفت: ای رسول خدا! با اجسادى که روح ندارند، سخن می‌گویی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید.»»

باب (۵): حضور فرشتگان در غزوة بدر

۱۵۸۵- «عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرَقِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعْدُونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ؟ قَالَ: «مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ» أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ». (بخاری: ۳۹۹۲)

ترجمه: «رفاعه بن رافع زُرقي که در جنگ بدر، شرکت داشت، می‌گوید: جبریل نزد نبی اکرم ﷺ آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان را از بهترین مسلمانان می‌دانیم» و یا جمله‌ای مانند این. جبریل گفت: همچنین ما فرشتگانی را که در بدر حضور داشته‌اند، بهترین فرشتگان می‌دانیم.»

۱۵۸۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: «هَذَا جِبْرِيلُ أَخَذَ بِرَأْسِ فَرَسِهِ عَلَيْهِ أَذَاهُ الْحَرْبِ»». (بخاری: ۳۹۹۵)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز بدر فرمود: «این، جبریل است که افسار اسب‌اش را گرفته است و ساز و برگ نظامی دارد.»»

باب (۶)

۱۵۸۷- «عَنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عُيَيْدَةَ ابْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ مُدَجَّجٌ لَا يَرَى مِنْهُ إِلَّا عَيْنَاهُ وَهُوَ يُكْنَى أَبُو ذَاتِ الْكَرْشِ، فَقَالَ: أَنَا أَبُو ذَاتِ الْكَرْشِ. فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ بِالْعِزَّةِ فَطَعَنْتُهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ. قَالَ: لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلِي عَلَيْهِ ثُمَّ تَمَطَّاتُ، فَكَانَ الْجُهْدُ أَنْ نَزَعْتُهَا وَقَدْ انْتَنَى طَرَفَاهَا، قَالَ عُرْوَةُ: فَسَأَلَهُ إِيَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قَبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا إِيَّاهُ عُمَرُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قَبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا عُثْمَانُ مِنْهُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قَتَلَ عُثْمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَيٍّ، فَطَلَبَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ». (بخاری: ۳۹۹۸)

ترجمه: «زبیر رضی الله عنه می‌گوید: روز جنگ بدر، عبیده بن سعید بن عاص را دیدم که سراپا مسلح بود و فقط چشمهایش دیده می‌شد. او که ابوذات الکرش نامیده می‌شد، فریاد زد: من ابوذات الکرش هستم. من با نیزه به او حمله کردم و آنرا در چشم‌اش فرو بردم و او را کشتم. سپس پایم را رویش گذاشتم و نیزه را کشیدم و به سختی آنرا بیرون آوردم و دیدم که دو طرف‌اش کج شده است.

عروه که یکی از راویان است، می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نیزه را از زبیر خواست. او نیز آنرا تقدیم کرد. پس از درگذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنرا پس گرفت. سپس ابوبکر آنرا از او طلب کرد. او آنرا به ابوبکر داد. پس از درگذشت ابوبکر، آنرا پس گرفت. آنگاه عمر آنرا از او خواست. پس آنرا به عمر داد. و بعد از درگذشت عمر، آنرا پس گرفت. سپس عثمان آنرا خواست. پس آنرا به عثمان داد. بعد از کشته شدن عثمان، بدست آل علی افتاد. سرانجام، عبد الله بن زبیر آنرا طلب کرد. و تا هنگامی که کشته شد، آن نیزه، نزد او بود».

۱۵۸۸- «عَنِ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رضی الله عنها قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله غَدَاةَ بُنَيَّ عَلِيٍّ، فَجَلَسَ عَلَيَّ فِرَاشِي كَمَا جَلَسَ مَعِي، وَجُورِيَّاتٌ يَضْرِبْنَ بِالْأُفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتَ تَقُولِينَ»». (بخاری: ۴۰۰۱)

ترجمه: «از ربیع دختر معوذ رضی الله عنها روایت است که می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله صبح شب عروسی‌ام نزد من آمد و همین طور که تو نشسته‌ای، بر فرش نشست در حالی که چند کنیز مشغول دف زدن بودند و برای پدران‌شان که در جنگ بدر کشته شده بودند، مرثیه می‌خواندند. در آن اثنا، یکی از کنیزان گفت: در میان ما پیامبری وجود دارد که می‌داند فردا چه پیش خواهد آمد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نگو. بلکه همان سرود گذشته‌ات را بخوان»».

۱۵۸۹- «عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ»». (بخاری: ۴۰۰۲)

ترجمه: «ابوطلحه رضی الله عنه صحابی بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله که در غزوه بدر نیز همراه او بود، می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان، به خانه‌ای که در آن سگ و یا تصویر باشد، وارد نمی‌شوند»».

۱۵۹۰- «عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: حِينَ تَأَيَّمْتُ حَفْصَةَ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ثَوْبِي بِالْمَدِينَةِ، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقُلْتُ: إِنَّ شَيْئًا أَنْكَحَتْكَ حَفْصَةَ بِنْتُ عُمَرَ، قَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيْالِي، فَقَالَ: قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا،

قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: إِنَّ شَيْئًا أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتُ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيْالِي، ثُمَّ حَظَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْكَحْتُهَا إِيَّاهُ، فَلَقِينِي أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ، فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ إِلَّا أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لِأُفْثِي سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبِلْتُهَا». (بخاری: ۴۰۰۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: هنگامی که خنیس بن خدافه سهمی که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود و در جنگ بدر شرکت داشت، در مدینه فوت کرد و حفصه دختر عمر، بیوه شد، عمر گفت: عثمان بن عفان را دیدم و حفصه را به او پیشنهاد کردم و گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می آورم. عثمان گفت: در این باره فکر می کنم. من چند شب، صبر کردم. سرانجام، گفت: تصمیم گرفتم که اکنون، ازدواج نکنم. عمر می گوید: سپس ابوبکر را دیدم و به او گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می آورم. ابوبکر نیز سکوت کرد و جوابی به من نداد. من در مقایسه با عثمان از ابوبکر، بیشتر ناراحت شدم.

آنگاه، چند شب صبر کردم. سرانجام، رسول خدا ﷺ از حفصه، خواستگاری نمود. و او را به نکاح اش در آوردم. سپس، ابوبکر مرا دید و گفت: شاید از اینکه حفصه را به من پیشنهاد کردی و من به تو جوابی ندادم، ناراحت شدی. گفتم: بلی. ابوبکر گفت: چون می دانستم که رسول خدا ﷺ از او سخن به میان آورده است، به تو جوابی ندادم. و از طرف دیگر، نمی خواستم راز رسول خدا ﷺ را فاش سازم. اگر آنحضرت ﷺ با او ازدواج نمی کرد، من او را می پذیرفتم».

۱۵۹۱- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْأَيَّتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَّتَاهُ». (بخاری: ۴۰۰۸)

ترجمه: «ابومسعود بدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، دو آیه آخر سوره بقره را در شب بخواند، او را کفایت می کنند».

۱۵۹۲- «عَنِ الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ رضی اللہ عنہ حَلِيفَ بَنِي زُهْرَةَ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ أَحَدِي يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَادَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ، فَقَالَ: أَسَلَمْتُ لِلَّهِ أَفَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقْتُلُهُ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ

إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقْتُلُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ»». (بخاری: ۴۰۱۹)

ترجمه: «از مقداد بن اسود کندی رضی الله عنه که هم پیمان بنی زهره و از کسانی است که در جنگ بدر، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، روایت است که به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: اگر با یکی از کفار، مواجه شدم و با یکدیگر جنگیدیم. و او با ضربه شمشیر، یکی از دستهایم را قطع کرد. سپس به درختی پناه برد و گفت: مسلمان شدم. ای رسول خدا! آیا بعد از گفتن این سخن، می‌توانم او را بکشم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او را نکش». گفت: یا رسول الله! او یکی از دستهایم را قطع نموده و بعد از آن، این سخن را بزبان آورده است. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «او را نکش، زیرا قبل از اینکه او را بکشی، مانند تو (مسلمان شده) است. و اگر او را به قتل برسانی، تو همان وضعی را پیدا می‌کنی که او قبل از به زبان آوردن این کلمه داشت»». (یعنی مهدور الدم می‌شوی همانطور که او مهدور الدم بود).

۱۵۹۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ: «لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلَاءِ الثَّنَيَّ، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ»». (بخاری: ۴۰۲۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره اسرای بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده می‌بود و درباره این افراد پلید، شفاعت می‌کرد، آنها را بخاطر او آزاد می‌کردم»».

باب (۷): داستان بنی نضیر و خیانت‌شان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۹۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَفُرَيْطَةُ، فَأَجَلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقَرَّ فُرَيْطَةُ وَمَنْ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتْ فُرَيْطَةُ فَقَتَلَ رِجَالُهُمْ وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَّا بَعْضَهُمْ لَحِقُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فَأَمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا، وَأَجَلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ بَنِي قَيْنَقَاعَ وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ»». (بخاری: ۴۰۲۸)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بنی نضیر و بنی قریظه علیه مسلمانان، جنگیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنی نضیر را از مدینه، بیرون کرد و بر بنی قریظه منت نهاد و اجازه سکونت داد. تا اینکه بار دیگر، بنی قریظه با مسلمانان وارد جنگ شدند. آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مردانشان را کشت و زنان و کودکان و اموالشان را بین مسلمانان، تقسیم کرد. مگر کسانی را که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملحق شدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله آنان را امان داد و ایمان آوردند».

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام یهودیان مدینه از جمله بنی حارثه و بنی قینقاع را که از وابستگان عبد الله بن سلام بودند، از مدینه اخراج کرد.

۱۵۹۵- «وَعَنْهُ عليه السلام قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُؤَيْرَةُ، فَزَلْتُ ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۵]». (بخاری: ۴۰۳۱)

ترجمه: «همچنین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ نخلستان بنی نضیر را که در بویه بود، به آتش کشید و درختانشان را قطع کرد. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۵] یعنی هر درخت خرمایی را که قطع کردید یا بر پایه‌های خود باقی گذاشتید، به فرمان و اجازه خدا بود».

۱۵۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ عُثْمَانَ إِلَىٰ أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلُهُ تُمْنَهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ﷺ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: أَلَا تَتَّقِينَ اللَّهَ؟ أَلَمْ تَعْلَمَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً - يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ - إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ». فَانْتَهَىٰ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَىٰ مَا أَخْبَرْتُهُنَّ». (بخاری: ۴۰۳۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: همسران نبی اکرم ﷺ عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و یک هشتم سهم خود را از اموال فئ، مطالبه نمودند. من آنان را از این کار باز می‌داشتیم و می‌گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسید؟ مگر نمی‌دانید که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «از ما (پیامبران) ارث برده نمی‌شود. آنچه باقی می‌گذاریم، صدقه است. آل محمد، فقط می‌توانند از این اموال، استفاده کنند». پس از شنیدن این سخن، همسران نبی اکرم ﷺ منصرف شدند».

باب (۸): قتل کعب بن اشرف

۱۵۹۷- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَذِّنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا، قَالَ: «قُلْ». فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً وَإِنَّهُ قَدْ عَنَانَا، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ. قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمْلَأَنَّهُ. قَالَ: إِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاهُ فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَدْعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَىٰ أَيْ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ نُسَلِفَنَّا وَسُقَا أَوْ وَسُقَيْنَ. فَقَالَ: نَعَمْ ارْهَنُونِي، قَالُوا: أَيْ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ نِسَاءَنَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ؟ قَالَ: فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ أَبْنَاءَنَا فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ فَيُقَالُ: رَهْنٌ يَوْسُقُ أَوْ وَسُقَيْنَ؟ هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرَهْنُكَ اللَّامَةَ

فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلًا وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرِّضَاعَةِ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ، فَزَلَّ إِلَيْهِمْ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ. قَالَتْ: أَسَمِعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ. قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوُدِعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بَلِيلٍ لِأَجَابٍ، قَالَ: وَيَدْخُلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ، وَفِي رِوَايَةٍ: أَبُو عَبْسٍ بْنُ جَبْرِ، وَالْحَارِثُ بْنُ أُوَيْسٍ، وَعَبَادُ بْنُ بَشْرٍ، فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعْرِهِ فَأَشْمُهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمَكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ، وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أَشْمُكُمْ، فَزَلَّ إِلَيْهِمْ مُتَوَشِّحًا وَهُوَ يَنْفَعُ مِنْهُ رِيحُ الطَّيِّبِ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيْ: أَطْيَبَ، قَالَ: عِنْدِي أَعْطُرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ، فَقَالَ: أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَشْمَ رَأْسَكَ، قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّهُ، ثُمَّ أَشْمَ أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذُنُ لِي، قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا اسْتَمَكَنَ مِنْهُ، قَالَ: دُونَكُمْ، فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ أَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ». (بخاری: ۴۰۳۷)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی به حساب کعب بن اشرف می‌رسد؟ زیرا او خدا و رسولش را بسیار اذیت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا دوست داری او را به قتل برسانم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بلی». گفت: پس به من اجازه بده تا چیزی (دروغی) بگویم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می‌خواهد و ما را خسته کرده است و من نیز نزد تو آمده‌ام تا قرض بگیرم. کعب گفت: سوگند به خدا که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و نمی‌خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می‌کشد. و هم اکنون می‌خواهیم که یک یا دو وسق (پیمانه) مواد غذایی به ما قرض بدهی. گفت: به شرطی قرض می‌دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذاری. گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: زنان را نزد من، رهن بگذاری. گفتند: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که توی زیباترین مرد عرب هستی؟ گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو وسق، به رهن گذاشته شد؟ و این کار برای ما ننگ است. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می‌گذاریم. سرانجام، با آنها وعده کرد تا فرصتی دیگر، نزد او بیایند. آنگاه، شبانه محمد بن مسلمه با ابونائله که برادر رضاعی کعب بود، نزدش رفتند. او آنها را به قلعه فرا خواند و خودش هم پایین آمد. همسر کعب به او گفت: این وقت شب، کجا می‌روی؟ گفت: محمد بن مسلمه و برادرم؛ ابونائله؛ آمده‌اند. همسرش گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می‌شنوم. کعب گفت: یکی از آنان برادرم؛ محمد بن مسلمه؛ و دیگری، برادر رضاعی ام؛ ابونائله؛ است. و اگر فرد بزرگواری را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می‌پذیرد.

راوی می گوید: محمد بن مسلمه، دو نفر دیگر را نیز با خود برد. و به روایتی، ابو عبس بن جبر، حارث بن اوس و عباد بن بشر، همراه او بودند. به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می گیرم و می بویم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتم، شما حمله کنید و بزنید. و در روایتی، آمده است که به آنان گفت: هنگامی که موهایش را گرفتم و بوییدم از شما نیز می خواهم که موهایش را بویید.

سر انجام، کعب که مسلح بود و بوی خوشی از او به مشام می رسید، از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه گفت: تا امروز چنین بوی خوشی به مشام ام نرسیده است. کعب گفت: خوشبوترین و کامل ترین زنان عرب، در اختیار من هستند. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می دهی که سرت را بویم. گفت: بلی. او سرش را بویید. سپس از دوستانش خواست تا آنرا بپویند. دوباره گفت: اجازه می دهی که بار دیگر، سرت را بویم. گفت: بلی. پس هنگامی که بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). پس او را کشتند. سپس نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و ایشان را از ماجرا باخبر ساختند.

باب (۹): ماجرای قتل ابورافع عبد الله بن ابی الحقیق

۱۵۹۸- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي رَافِعٍ الْيَهُودِيِّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَيُعِينُ عَلَيْهِ، وَكَانَ فِي حِصْنٍ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ، فَلَمَّا دَنَوْا مِنْهُ، وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَرَاحَ النَّاسُ بِسَرَحِهِمْ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: اجْلِسُوا مَكَانَكُمْ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ وَمُتَلَطِّفٌ لِلْبُؤَابِ، لَعَلِّي أَنْ أَدْخُلَ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْبَابِ، ثُمَّ تَفَنَّقَ بِتَوْبِهِ كَأَنَّهُ يَفْضِي حَاجَةً، وَقَدْ دَخَلَ النَّاسُ، فَهَتَفَ بِهِ الْبُؤَابُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَ، فَادْخُلْ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُغْلِقَ الْبَابَ، فَدَخَلْتُ، فَكَمَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّاسُ، أُغْلِقَ الْبَابَ، ثُمَّ عَلَّقَ الْأَغَالِقَ عَلَى وَتَدٍ، قَالَ: فَقُمْتُ إِلَى الْأَقَالِيدِ، فَأَخَذْتُهَا، فَفَتَحْتُ الْبَابَ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُسَمِّرُ عِنْدَهُ، وَكَانَ فِي عِلَالٍ لَهُ، فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْهُ أَهْلُ سَمَرِهِ، صَعِدْتُ إِلَيْهِ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا فَتَحْتُ بَابًا، أُغْلِقْتُ عَلَيَّ مِنْ دَاخِلٍ، قُلْتُ: إِنْ الْقَوْمَ نَذَرُوا بِي، لَمْ يَخْلُصُوا إِلَيَّ حَتَّى أَقْتُلَهُ، فَاَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَسَطَ عِيَالِهِ، لَا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَأَهْوَيْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرَبُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ وَأَنَا دَهْشٌ، فَمَا أَغْنَيْتُ شَيْئًا وَصَاحَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ فَأَمَكْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ دَخَلْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ يَا أَبَا رَافِعٍ؟ فَقَالَ: لَأَمَكَّ الْوَيْلُ، إِنَّ رَجُلًا فِي الْبَيْتِ صَرَبَنِي قَبْلَ السَّيْفِ، قَالَ: فَأَضْرَبُهُ ضَرْبَةً أَتُخَنَّتُهُ وَلَمْ أَقْتُلْهُ، ثُمَّ وَصَعْتُ ظُبَّةَ السَّيْفِ فِي بَطْنِهِ حَتَّى أَخَذَ فِي ظَهْرِهِ، فَعَرَفْتُ أَنِّي قَتَلْتُهُ، فَجَعَلْتُ أَفْتَحُ الْأَبْوَابَ بَابًا

بَابًا، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى دَرَجَةٍ لَهُ فَوَضَعْتُ رِجْلِي، وَأَنَا أَرَى أَنِّي قَدْ انْتَهَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُفْمِرَةٍ فَأَنْكَسَرَتْ سَاقِي، فَعَصَبْتُهَا بِعِمَامَةٍ ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: لَا أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَعْلَمَ أَقْتُلْتُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدَّيْكَ قَامَ النَّاعِي عَلَى السُّورِ فَقَالَ: أَنْعَى أَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَانْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: التَّجَاءُ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: «ابْسُطْ رِجْلَكَ». فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا فَكَانَتْهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ». (بخاری: ۴۰۳۹)

ترجمه: «براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ مردانی از انصار را به فرماندهی عبدالله بن عتیک بسوی ابورافع یهودی فرستاد. گفتنی است که ابو رافع در قلعه اش که در سرزمین حجاز بود، زندگی می کرد و رسول خدا ﷺ را آزار می رساند و به دشمنانش کمک می کرد.

آنان، هنگامی که بدانجا نزدیک شدند، خورشید غروب کرده بود و مردم چارپایانشان را از چرا آورده بودند. عبدالله به یارانش گفت: شما سرجایتان بنشینید. من می روم و با دربان با ملایمت، صحبت می کنم. شاید بتوانم وارد شوم. هنگامی که نزدیک دروازه رسید، صورتش را پوشانید و چنین وانمود کرد که می خواهد قضای حاجت کند. و این، زمانی بود که همه مردم، وارد شده بودند. دربان، صدا زد و گفت: ای بنده خدا! اگر می خواهی وارد شوی، وارد شو. زیرا می خواهم در را ببندم. عبد الله می گوید: پس من وارد شدم و در گوشه ای، کمین کردم. هنگامی که مردم، وارد شدند و دربان در را بست، کلید را بر میخی، آویزان کرد. پس از مدتی، برخاستم و کلیدها را برداشتم و در را باز کردم. در آن هنگام، ابورافع در اتاق اش نشسته بود و تعدادی با او شب نشینی داشتند. زمانی که دوستانش رفتند، بسوی اتاق اش بالا رفتم. و هر دری را که باز می کردم، از داخل، قفل می نمودم. و با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم مطلع شوند، قبل از اینکه به من برسند، او را می کشم.

پس به او رسیدم و متوجه شدم که در خانه تاریکی، میان فرزندان قرار دارد. اما ندانستم که در کدام قسمت خانه است. گفتم: ای ابورافع! گفت: تو کیستی؟ من که متحیر بودم، بسوی صدا رفتم و ضربه ای با شمشیر زدم. اما کاری از پیش نبردم. او فریاد کشید و من از خانه، بیرون رفتم. و در همان نزدیکی، چند لحظه، مکث کردم و دوباره، وارد شدم و گفتم: ای ابورافع! این چه صدایی بود؟ گفت: مادرت به عزایت بنشیند. مردی در خانه است و چند لحظه قبل با شمشیر به من حمله کرد.

عبدالله می گوید: ضربه ای دیگر به او زدم و او را زخمی کردم ولی کشته نشد. سپس لبه تیز شمشیر را در شکم اش فرو بردم تا جایی که از پشت اش درآمد و مطمئن شدم که او را به قتل رسانیده ام. آنگاه، درها را یکی پس از دیگری باز می کردم تا اینکه به راه پله رسیدم. به محض اینکه پایم را بر آن گذاشتم، خود را در

یک شب مهتابی، روی زمین دیدم و ساق پایم شکست. پس آنرا با پارچه‌ای بستم. آنگاه، رفتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اینجا بیرون نمی‌روم مگر اینکه مطمئن شوم که او را کشته‌ام. هنگامی که خروس، بانگ داد، ناعی (فردی که خبر مرگ دیگران را اعلام می‌کند) بالای دیوار رفت و ندا داد که ابورافع؛ تاجر سرزمین حجاز؛ کشته شد. پس من نزد دوستانم رفتم و به آنان گفتم: عجله کنید. خداوند ابورافع را به قتل رساند. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و ماجرا را برایش بازگو کردم. فرمود: «پایت را دراز کن». من نیز پایم را دراز کردم. رسول خدا ﷺ بر آن دست کشید. پایم طوری سالم شد که گویا هرگز نشکسته بود.»

باب (۱۰): غزوه احد

۱۵۹۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ». فَأَلْقَى تَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ». (بخاری: ۴۰۶۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: روز جنگ احد، مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید: اگر من کشته شوم، جایم کجاست؟ فرمود: «در بهشت». پس خرماهایی را که در دست داشت (و می‌خورد) انداخت و آنقدر جنگید تا به شهادت رسید.»

باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: بیاد آور زمانی را که دو گروه از شما تصمیم گرفتند دست از نبرد بکشند، ولی خداوند یار آنان بود

۱۶۰۰- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ وَمَعَهُ رَجُلَانِ يُقَاتِلَانِ عَنْهُ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بَيْضٌ، كَأَشَدَّ الْقِتَالِ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ». (بخاری: ۴۰۵۴)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: روز غزوه احد، رسول الله ﷺ را دیدم که دو مرد سفید پوش، همراه اوست و بشدت از او دفاع می‌کنند. گفتمی است که آن دو نفر را قبل از آنروز، ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم.»

۱۶۰۱- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: نَثَلَ لِي النَّبِيُّ ﷺ كِنَانَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «إِزْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»». (بخاری: ۴۰۵۵)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، جعبه تیرش را برایم باز کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد. تیراندازی کن.»

باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبه آنها را می پذیرد و یا آنان را عذاب می دهد چرا که آنان، ستمگرند
 ۱۶۰۲- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَجَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا

نَبِيِّهِمْ». فَتَزَلَّتْ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. (بخاری: ۴۰۶۹)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: روز غزوه احد، سر مبارک نبی اکرم ﷺ زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود:

«چگونه رستگار می شود قومی که سر پیامبرش را زخمی کند؟» آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸] یعنی ای پیامبر! چیزی از کار بندگان در دست تو نیست.»

۱۶۰۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرُّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا» بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. (بخاری: ۴۰۷۰)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ هنگام بلند کردن سرش از رکوع دوم نماز فجر، بعد از گفتن سمع الله لمن حمده، ربنا لك الحمد، می فرمود: «خدا یا! فلانی، فلانی و فلانی را لعنت کن». آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۸] یعنی ای پیامبر! چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبه آنان را می پذیرد و یا آنها را عذاب می دهد چرا که آنان ستمگرند.»

باب (۱۳): به شهادت رسیدن حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه

۱۶۰۴- «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيٍّ ابْنِ الْخِيَارِ: أَنَّهُ قَالَ لَوْحِشِي: أَلَا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بِنْتُ عَدِيٍّ ابْنِ الْخِيَارِ بَدْرٍ، فَقَالَ لِي مَوْلَايَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: إِنَّ قَتَلْتَ حَمْزَةَ بَعَمِّي فَأَنْتَ حُرٌّ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْنَيْنِ، وَعَيْنَيْنِ جَبَلٍ بِحِيَالِ أُحُدٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَادٍ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ، فَلَمَّا أَنْ اصْطَفُوا لِلْقِتَالِ، خَرَجَ سِبَاعٌ فَقَالَ: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟ قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: يَا سِبَاعُ يَا ابْنَ أُمِّ أُنْمَارٍ مُقَطَّعَةَ الْبُطُورِ، أَتَحَادُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؟ قَالَ: ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ، فَكَانَ كَأَمْسِ الدَّاهِبِ، قَالَ: وَكَمَنْتُ لِحَمْزَةَ تَحْتَ صَخْرَةٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَصْعُهَا فِي ثُنْتِهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ

بَيْنَ وَرَكِيهِ، قَالَ: فَكَانَ ذَلِكَ الْعَهْدَ بِهِ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعْتُ مَعَهُمْ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى فَشَا فِيهَا الْإِسْلَامُ، ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ، فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَسُولًا، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ لَا يَهِيْجُ الرُّسُلَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى قَالَ: «أَنْتَ وَحِشِي؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَنْتَ قَتَلْتَ حَمْزَةَ؟» قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنَ الْأَمْرِ مَا بَلَغَكَ. قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُغَيِّبَ وَجْهَكَ عَنِّي؟» قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا فُيْضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ مُسَيِّلَمَةُ الْكَذَّابُ، قُلْتُ: لَاخْرَجَنِّي إِلَى مُسَيِّلَمَةَ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأُكَافِيَ بِهِ حَمْزَةَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، قَالَ: فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلَمَةِ جِدَارٍ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرَقُ، ثَائِرُ الرَّأْسِ، قَالَ: فَرَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَضَعُهَا بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ، قَالَ: وَوَتَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى هَامَتِهِ». (بخاری: ۴۰۷۲)

ترجمه: «از عبيدالله بن عدی بن خیار روایت است که به وحشی گفت: چگونگی به شهادت رسیدن حمزه را برای ما بیان نمی کنی؟ گفت: بلی. حمزه در جنگ بدر، طعیمه بن عدی بن خیار را به قتل رساند. مولایم؛ جبیر بن مطعم؛ به من گفت: اگر حمزه را به انتقام عمومی به قتل برسانی، آزادی. پس هنگامی که مردم بسوی عینین - و آن کوهی است مقابل احد که در میان آندو، یک وادی قرار دارد - رفتند، من هم همراه آنان، به جنگ رفتم. وقتی که برای جنگ، صف آرایی کردند، سباع از صف، خارج شد و گفت: آیا کسی هست که با من مبارزه کند؟ حمزه بن عبد المطلب بسوی او رفت و گفت: ای سباع! ای فرزندان انماری که زنان را ختنه می کند! آیا با خدا و رسولش، دشمنی می کنی؟ آنگاه حمله کرد و او را نابود ساخت.

من پشت تخته سنگی کمین کردم. هنگامی که او به من نزدیک شد، نیزه کوتاه را بسویش پرتاب کردم. نیزه به نافش اصابت کرد طوریکه از میان دو سرینش بیرون آمد و اینگونه حمزه، به شهادت رسید. هنگامی که مردم برگشتند، من هم با آنان برگشتم و در مکه ماندم تا اینکه اسلام در آنجا، گسترش پیدا کرد. آنگاه، به طائف رفتم. اهل طائف نیز هیأتی نزد رسول الله ﷺ فرستادند و به من گفتند: رسول خدا ﷺ به هیأتها آزار نمی رساند. لذا من نیز همراه آنها براه افتادم تا اینکه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم. هنگامی که آنحضرت ﷺ مرا دید، پرسید: «تو وحشی هستی؟» گفتم: بلی. فرمود: «تو حمزه را به قتل رساندی؟» گفتم: مطلب همانطور است که به اطلاع شما رسیده است. فرمود: «آیا می توانی چهره ات را از من پنهان کنی؟»

با شنیدن این سخنان، بیرون رفتم. و پس از در گذشت رسول الله ﷺ هنگامی که مسیلمه کذاب ظهورکرد، با خود، گفتم: بسوی مسیلمه می روم. شاید بتوانم او را به قتل برسانم و اینگونه، قتل حمزه را جبران کنم. لذا همراه مردم بیرون رفتم. و ماجرایش آنگونه شد که می دانید. (جنگی در گرفت و تعداد زیادی از صحابه به شهادت رسیدند). ناگهان، در آن گیر و دار، چشمم به مردی افتاد که در شکاف دیواری

ایستاده بود و موهای ژولیده‌ای داشت تا جایی که گویا شتری خاکستری رنگ است. پس نیزه کوتاهم را بسوی او پرتاب کردم. نیزه به سینه‌اش اصابت کرد طوریکه از میان شانه‌هایش، بیرون آمد. آنگاه، مردی از انصار نیز بسوی او حمله کرد و با شمشیر بر فرق سرش زد.

باب (۱۴): مجروح شدن پیامبر اکرم ﷺ در جنگ احد

۱۶۰۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ - يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَّتِهِ - اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»».

(بخاری: ۴۰۷۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ با اشاره به دندان پیشین‌اش (که در جنگ احد شکسته شده بود) فرمود: «خداوند، بر قومی که با پیامبرش چنین رفتار کنند، شدت خشمگین می‌شود. همچنین، خداوند بر کسی که توسط پیامبرش که در راه او می‌جنگد، کشته شود، شدت خشمگین می‌گردد»».

باب (۱۵): آنان که ندای خدا و رسولش را لبیک گفتند

۱۶۰۶- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ وَأَنْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا، قَالَ: «مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ؟» فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا، قَالَ: كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَالزُّبَيْرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا».

(بخاری: ۴۰۷۷)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ در جنگ احد، زخمی شد و مشرکین رفتند. اما بیم آن می‌رفت که دوباره برگردند، آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی به تعقیب آنان می‌رود؟» پس هفتاد تن از صحابه به ندای او لبیک گفتند که ابوبکر و زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا نیز از جمله آنان بودند».

باب (۱۶): غزوه خندق یا احزاب

۱۶۰۷- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفُرُ، فَعَرَضَتْ كُذْيَةٌ شَدِيدَةٌ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا: هَذِهِ كُذْيَةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ، فَقَالَ: «أَنَا نَازِلٌ». ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ وَلَبِثْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا نَذُوقُ ذَوْاقًا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِعْوَلَ الْكُذْبِيَّةَ، فَعَادَ كَثِيبًا أَهِيلًا».

(بخاری: ۴۱۰۱)

ترجمه: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: روز جنگ احزاب که خندق را حفر می‌کردیم با لایه بسیار سختی مواجه شدیم. صحابه نزد رسول اکرم ﷺ رفتند و گفتند: لایه بسیار سختی جلوی حفر خندق را گرفته است. نبی اکرم ﷺ فرمود: «من پایین می‌روم». سپس برخاست در حالی که بر شکم مبارک‌اش سنگ بسته بود. شایان

ذکر است که سه روز گذشته بود و ما چیزی نخورده بودیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ کلنگ را گرفت و بر آن لایه زد. و آن لایه، مانند ریگ از هم پاشید».

۱۶۰۸- «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ: «تَغْزَوْهُمْ وَلَا يَغْزَوْنَا»». (بخاری: ۴۱۰۹)

ترجمه: «سلیمان بن صرد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احزاب (پس از شکست دشمن) فرمود: «از این به بعد، ما به جنگ آنان می رویم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد»».

۱۶۰۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ، أَعَزُّ جُنْدُهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ»». (بخاری: ۴۱۱۴)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ می گفت: «هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد، او یکتاست، لشکرش را عزت بخشید، بنده اش را یاری کرد و احزاب را به تنهایی، شکست داد. پس بعد از او، هیچ چیزی وجود ندارد». (بجز الله، همه چیز از بین می رود)».

باب (۱۷): بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از خندق و رفتن به سوی بنی قریظه

۱۶۱۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى سَعْدٍ فَأَتَى عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلْأَنْصَارِ: «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ أَوْ خَيْرِكُمْ». فَقَالَ: «هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ». فَقَالَ: تَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَتَسْبِي ذَرَارِيَهُمْ. قَالَ: «قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ». وَرُبَّمَا قَالَ: «بِحُكْمِ الْمَلِكِ»». (بخاری: ۴۱۲۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگامی که یهود بنی قریظه به داوری سعد بن معاذ، راضی شدند، نبی اکرم ﷺ کسی را نزد او فرستاد. سعد، سوار بر الاغی آمد. هنگامی که به مسجد نزدیک شد، رسول خدا ﷺ به انصار فرمود: «به احترام سرورتان، بلند شوید». یا فرمود: «به سوی آقایان یا بهترین تان، بلند شوید». آنگاه، افزود: «اینها به داوری تو راضی شده اند». سعد گفت: جنگجویان شان را بکشید و زنان و فرزندان شان را اسیر کنید. رسول خدا ﷺ فرمود: «مطابق حکم خدا، داوری کردی». یا اینکه فرمود: مطابق حکم پادشاه (خدا) داوری کردی».

باب (۱۸): غزوة ذات الرقاع

۱۶۱۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ فِي الْخَوْفِ فِي غَزْوَةِ السَّابِغَةِ، غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ»». (بخاری: ۴۱۲۷)

ترجمه: «از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در هفتمین غزوه که همان ذات الرقاع است، با یارانش، نماز خوف خواند».

۱۶۱۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي غَزْوَةٍ وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَتَقَبَّتْ أَقْدَامُنَا، وَتَقَبَّتْ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نُلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْحَرِقَ، فَسُمِّيَتْ: غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْحَرِقِ عَلَى أَرْجُلِنَا». (بخاری: ۴۱۲۸)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله به غزوه ای رفتیم. ما اشعریها، شش نفر بودیم و تنها یک شتر داشتیم که به نوبت، بر آن سوار می شدیم. بدینجهت، پاهای ما فرسوده و زخمی شد. گفتمی است که پاهای من نیز زخمی شد و ناخن هایم افتاد. پاهایمان را با تکه پارچه های کهنه، می بستیم. به همین خاطر، این غزوه را ذات الرقاع نامیدند».

۱۶۱۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ رضی الله عنه وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ ذَاتِ الرَّقَاعِ، صَلَّى صَلَاةَ الْخَوْفِ: أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ وَجَّاهُ الْعَدُوَّ، فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رُكْعَةً، ثُمَّ ثَبَّتَ قَائِمًا، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ انْصَرَفُوا، فَصَفُّوا وَجَّاهُ الْعَدُوَّ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى، فَصَلَّى بِهِمُ الرُّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلَاتِهِ، ثُمَّ ثَبَّتَ جَالِسًا، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ». (بخاری: ۴۱۳۰)

ترجمه: «سهل بن ابی حثمه رضی الله عنه که در غزوه ذات الرقاع همراه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز خوف خواند، می گوید: عده ای با رسول خدا صلی الله علیه و آله صف بستند. و گروهی، در مقابل دشمن ایستادند. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با کسانی که همراه او بودند، یک رکعت، نماز خواند و همچنان سر جایش ایستاد تا همراهانش، نمازشان را به تنهایی کامل کردند و رفتند و در مقابل دشمن، صف بستند. آنگاه گروه دیگر آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک رکعت از نمازش را که باقی مانده بود، با آنان خواند. سپس سر جایش نشست و آن گروه نیز نماز خود را به تنهایی، کامل کردند. بعد از آن، با هم سلام دادند».

۱۶۱۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلَ نَجْدٍ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَفَلَ مَعَهُ فَأَدْرَكْتَهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِصَاهِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِصَاهِ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ، وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَحْتَ سَمَرَةٍ فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ، قَالَ جَابِرٌ: فَبِمَنَا نَوْمَةً ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْعُونَا، فَجِئْنَاهُ فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاسْتَيْقِظْتُ وَهُوَ فِي يَدِي صَلَّاتًا، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ». ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (بخاری: ۴۱۳۵)

ترجمه: «از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که او همراه رسول الله ﷺ برای غزوه‌ای (ذات الرقاع) بسوی نجد رفت. و در بازگشت نیز همراه پیامبر اکرم ﷺ بود. پس گرمای ظهر آنان را در دشتی که درختان خار دار زیادی داشت، فرا گرفت. رسول الله ﷺ فرود آمد و مردم نیز زیر سایه درختان خاردار، پراکنده شدند. آنحضرت ﷺ نیز زیر سایه یک درخت مغیلان، به استراحت پرداخت و شمشیرش را بر آن، آویزان کرد.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: پس از خواب کوتاهی، ناگهان متوجه شدیم که رسول الله ﷺ ما را صدا می‌زند. نزد ایشان رفتیم و دیدیم که مردی صحرا نشین نزد او نشسته است. رسول خدا ﷺ فرمود: «من خوابیده بودم که این مرد، شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که با شمشیر برهنه، بالای سرم ایستاده است. آنگاه، به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می‌دارد؟ گفتم: الله. و این مردی را که می‌بینید، اوست که اینجا نشسته است». راوی می‌گوید: سپس رسول خدا ﷺ او را معجزات نکرد.»

باب (۱۹): غزوة بنی المصطلق که همان غزوة مریسع می‌باشد

۱۶۱۵- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصْبَحْنَا سَبِيًّا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ، فَاسْتَهَيْتُمَا النِّسَاءَ وَاسْتَدْتُ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزَلَ وَقُلْنَا نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ، فَسَأَلَتْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَانَتْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهِيَ كَانَتْةٌ»». (بخاری: ۴۱۳۸)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول خدا ﷺ برای غزوه بنی المصطلق بیرون رفتیم و تعدادی از کنیزان عرب را به اسارت گرفتیم. و چون به همسرانمان اشتیاق زیادی پیدا کرده بودیم و دوران مجردی بر ما سخت می‌گذشت، خواستیم که با آن کنیزان، همبستر شویم و در عین حال، بطور طبیعی، جلوگیری کنیم. با خود گفتیم: در حالی که رسول الله ﷺ در میان ماست، چگونه قبل از اینکه از ایشان اجازه بگیریم، اقدام به چنین کاری بکنیم. لذا از آنحضرت ﷺ پرسیدیم. فرمود: «اشکالی ندارد، می‌توانید چنین کنید. اما هر موجود زنده‌ای که آفرینش آن تا روز قیامت، مقرر شده است، بوجود می‌آید»».

باب (۲۰): غزوة انمار

۱۶۱۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا قَبْلَ الْمَشْرِقِ مُتَطَوِّعًا»». (بخاری: ۴۱۴۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را در غزوه انمار دیدم که سوار بر مرکبش بود و بسوی مشرق (غیر قبله) نماز نفل می‌خواند.»

باب (۲۱): غزوهٔ حدیبیه و این که خداوند متعال می‌فرماید: بدرستیکه خداوند از مؤمنان، خشنود گردید، آنگاه که در زیر درخت با تویعت کردند

۱۶۱۷- «عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: تَعُدُّونَ أَنْتُمْ الْفَتْحَ فَتَحَ مَكَّةَ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا، وَنَحْنُ نَعُدُّ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحُدَيْبِيَّةُ بِئْرٌ، فَتَزَحَّاهَا فَلَمْ نَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةً، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَتَاهَا، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَتَوَضَّأَ ثُمَّ مَضْمَضَ وَدَعَا، ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا، فَتَرَكْنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابُنَا». (بخاری: ۴۱۵۰)

ترجمه: «براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: شما فتح مکه را فتح می‌دانید. البته فتح مکه، فتح بود. ولی ما بیعت رضوان را که در روز حدیبیه، انجام گرفت، فتح می‌دانیم. آنروز ما هزار و چهارصد نفر، همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم. گفتنی است حدیبیه، چاهی بود که همه آب آنرا کشیدیم و قطره‌ای در آن، باقی نماند. پس از آنکه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ماجرا مطلع شد، آمد و بر لبه چاه نشست. سپس ظرف آبی خواست و وضو گرفت و مقداری آب در دهان کرد و دعا نمود و سپس آن آبها را در چاه ریخت. آنگاه، چاه را برای مدت کوتاهی، رها کردیم. سپس، آب مورد نیاز ما و مرکب‌هایمان را تأمین کرد».

۱۶۱۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ: «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ». وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ، وَلَوْ كُنْتُ أَبْصُرُ الْيَوْمَ لَأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ». (بخاری: ۴۱۵۵)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روز حدیبیه، خطاب به ما که هزار و چهار صد نفر بودیم، فرمود: «شما، بهترین مردم روی زمین هستید». جابر می‌گوید: اگر امروز می‌دیدم (نابینا نبودم) جای آن درخت را به شما نشان می‌دادم».

۱۶۱۹- «عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ الْمُعْتَمَنِ - وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ - قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ أَثْوَا بِسَوِيقٍ فَلَا كُوْهَ». (بخاری: ۴۱۷۵)

ترجمه: «سويد بن نعمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که از اصحاب بیعت رضوان است، می‌گوید: برای رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحابش، قدری سويق (آرد گندم و جوی بریان شده) آوردند. آنان نیز آنها را جویدند و خوردند».

۱۶۲۰- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلًا، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ، فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ يَا عُمَرُ، نَزَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ لَا يُجِيبُكَ،

قَالَ عُمَرُ: فَحَرَكْتُ بَعِيرِي، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِي قُرْآنٍ، فَمَا نَشِيتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِحًا يَصْرُخُ بِي، قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزْلٌ فِي قُرْآنٍ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَيْحِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝﴾ [الفتح: ۱]». (بخاری: ۴۱۷۷)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که شبی، در رکاب رسول خدا ﷺ بود و از آنحضرت ﷺ چیزی پرسید. ولی پیامبر اکرم ﷺ به او جوابی نداد. برای بار دوم پرسید. باز هم جوابی نداد. برای بار سوم پرسید، باز هم آنحضرت ﷺ جوابی نداد. عمر بن خطاب با خود، گفت: ای عمر! مادرت به عزایت بنشیند. سه بار سماجت کردی و رسول خدا ﷺ را به زحمت انداختی ولی هیچ جوابی به تو نداد.

عمر می‌گوید: سپس از بیم آنکه مبدا در مورد من آیه‌ای نازل شود، شترم را تیز راندم و از سایر مسلمانان، جلو افتادم. دیری نگذشت که شنیدم شخصی مرا صدا می‌زند. ترسیدم که مبدا در مورد من آیه‌ای نازل شده باشد. بدینجهت، نزد رسول الله ﷺ رفتم و به او سلام دادم. آنحضرت ﷺ فرمود: «امشب، سوره‌ای بر من نازل شده است که نزد من از آنچه که خورشید بر آنها می‌تابد (از همه دنیا) محبوبتر است». سپس ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝﴾ [الفتح: ۱] را تلاوت فرمود».

۱۶۲۱- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْحَدِيثَةِ فِي بَضْعِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا أَتَى ذَا الْحَلِيفَةِ، قَلَدَ الْهُدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بَعْمَرَةَ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خَزَاعَةَ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى كَانَ بِغَدِيرِ الْأَشْطَاطِ أَتَاهُ عَيْنُهُ قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا، وَقَدْ جَمَعُوا لَكَ الْأَحَابِيشَ وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُوكَ عَنِ الْبَيْتِ وَمَانِعُوكَ، فَقَالَ: «أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ، أَتَرَوْنَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذُرَارِيٍّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّونَا عَنِ الْبَيْتِ فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَإِلَّا تَرَكْنَاهُمْ مُحْرُوبِينَ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ لَا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ وَلَا حَرْبَ أَحَدٍ، فَتَوَجَّهَ لَهُ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتِلُنَاهُ، قَالَ: «امْضُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ»». (بخاری: ۴۱۷۹)

ترجمه: «مسور بن مخرمه رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سال حدیبیه با هزار و اندی از یارانش براه افتاد و هنگامی که به ذوالحلیفه رسید، شتران هدی (شکرانه حج) را قلاده انداخت و کوهان‌های آنها را علامت گذاری کرد و از آنجا برای عمره، احرام بست. و جاسوسی از قبیله خزاعه، فرستاد و به راهش ادامه داد تا اینکه به غدیر اشطاط رسید. در آنجا، جاسوس‌اش آمد و گفت: قریش، جمعیت کثیری، از جمله حبشی‌ها را گرد آورده است. آنها بطور قطع با تو خواهند جنگید و تو را از زیارت کعبه، باز خواهند داشت. رسول

خدا ﷺ فرمود «ای مردم! نظر شما چیست؟ آیا دوست دارید به زن و فرزندان کسانی که ما را از زیارت کعبه باز می‌دارند، حمله کنیم؟ اگر آنها آمدند (با ما مواجه شدند) گویا شر جاسوس از سرشان کوتاه شده است. (جاسوسی نفرستاده ایم). در غیر این صورت، آنها را در حالی که غارت شده‌اند، ترک می‌کنیم».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! شما به قصد زیارت کعبه، بیرون آمده‌اید نه اینکه کسی را به قتل برسانی و یا با کسی، بجنگی. پس بسوی کعبه، حرکت کن. هر کس، مانع ما شد، با او می‌جنگیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «با نام خدا، حرکت کنید».

۱۶۲۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَاهُ أَرْسَلَهُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ يَأْتِيهِ بِفَرَسٍ كَانَ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ وَعُمَرُ لَا يَدْرِي بِذَلِكَ، فَبَايَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ، ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى الْفَرَسِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ، وَعُمَرُ يَسْتَلِئِمُ لِلْقِتَالِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَانْطَلَقَ فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّى بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ أَبِيهِ». (بخاری: ۴۱۸۶)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پدرش، روز حدیبیه او را فرستاد تا اسبی را که نزد یکی از انصار بود، برایش بیاورد. او رفت و دید که رسول الله ﷺ زیر درخت، بیعت می‌گیرد و عمر از آن، اطلاعی نداشت. عبد الله ﷺ با رسول خدا ﷺ بیعت کرد. سپس رفت و اسب را نزد عمر برد در حالی که او مشغول پوشیدن زره بود. آنگاه، عبدالله او را از بیعت گرفتن رسول خدا ﷺ در زیر درخت، مطلع ساخت. آنگاه عمر همراه او رفت و با رسول اکرم ﷺ بیعت کرد. همین ماجرا است که مردم می‌گویند: عبد الله قبل از پدرش، مسلمان شده است».

۱۶۲۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ اعْتَمَرَ، فَطَافَ، فَطُفْنَا مَعَهُ وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لَا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ». (بخاری: ۴۱۸۸)

ترجمه: «عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ عمره انجام داد، ما با ایشان بودیم. آنحضرت ﷺ طواف کرد و ما هم همراه ایشان، طواف کردیم. او نماز خواند و ما هم با ایشان، نماز خواندیم. و میان صفا و مروه، سعی کرد. و ما او را از اهل مکه، محافظت می‌کردیم تا کسی، آزاری به او نرساند».

باب (۲۲): غزوه ذی قرد

۱۶۲۴- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ؓ قَالَ: خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤَذَّنَ بِالْأُولَى وَكَانَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرَعَى بِذِي قَرْدٍ، قَالَ: فَلَقِيَنِي غُلَامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ: أَخَذْتُ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ وَقَدْ تَقَدَّمَ، وَقَالَ هُنَا فِي آخِرِهِ قَالَ: ثُمَّ رَجَعْنَا وَبُرِدُنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَاقَتِهِ حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ». (بخاری: ۴۱۹۴)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ؓ می گوید: قبل از اذان نماز صبح، بیرون رفتم در حالی که شتران شیرده رسول الله ﷺ در ذی قرد، مشغول چرا بودند. پس غلام عبد الرحمن بن عوف مرا دید و گفت: شتران شرده رسول خدا ﷺ را بردند.

این روایت، قبلاً در حدیث شماره (۱۲۸۱) بطور کامل، بیان شد. در پایان این روایت، سلمه بن اکوع می گوید: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت، مرا پشت سر خود، بر ناقه اش سوار نمود تا اینکه وارد مدینه شدیم».

باب (۲۳): غزوه خیبر

۱۶۲۵- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ؓ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ فَمَرَرْنَا لَيْلًا فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلَا تَسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ، وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلًا شَاعِرًا فَتَزَلَّ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا وَثَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
وَأَلْقَيْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا
وَبِالصَّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ؟» قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْلَا أَمْتَعْتَنَا بِهِ؟ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا خُمُصَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ، أَوْفَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا هَذِهِ النَّيْرَانُ عَلَى أَيْ شَيْءٍ تُوقِدُونَ؟» قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ، قَالَ: «عَلَى أَيْ لَحْمٍ؟» قَالُوا: لَحْمُ حُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَهْرِيقُوهَا وَاكْسِرُوهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ نُهْرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ». فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاولَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ وَيَرْجِعَ دُبَابُ سَيْفِهِ فَأَصَابَ

عَيْنَ رُكْبَةٍ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا، قَالَ سَلَمَةُ: رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ أَخَذَ بِيَدِي قَالَ: «مَا لَكَ؟» قُلْتُ لَهُ: فَذَاكَ أَبِي وَأُتِيَ زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ، إِنَّ لَهُ لِأَجْرَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ - إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ قَلَّ عَرَبِيٌّ مِثْلِي بِهَا مِثْلُهُ». وفي رواية: «نَشَأَ بِهَا». (بخاری: ۴۱۹۶)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: شبانه، همراه نبی اکرم ﷺ به سوی خیبر، بیرون رفتیم. مردی از میان ما به عامر گفت: ای عامر! آیا چیزی برای ما نمی‌خوانی؟ گفتمی است که عامر، مردی شاعر بود. و با شنیدن این سخن، از مرکبش پایین آمد و برای آنها چنین سرود: خدایا! اگر تو نمی‌بودی ما هدایت نمی‌شدیم و صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خوانیم.

بار الها! فدایت شویم، گناهان ما را ببخش. و اگر با دشمن، روبرو شدیم، ما را ثابت قدم نگهدار. و بر ما آرامش، نازل فرما. هنگامی که به جهاد، دعوت شویم، می‌آییم. چرا که مردم با صدای بلند از ما کمک می‌طلبند. رسول الله ﷺ فرمود: «این سراینده که شتران را سوق می‌دهد، کیست؟» گفتند: عامر بن اکوع. آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند او را ببخشد». مردی از آن میان گفت: «ای پیامبر خدا! بهشت برایش واجب شد (به شهادت می‌رسد). ای کاش! می‌گذاشتی از او بهره بیشتری ببریم.

آنگاه به خیبر، رفتیم و دشمن را محاصره کردیم تا اینکه به شدت، گرسنه شدیم. سرانجام، خداوند متعال ما را بر آنان، پیروز گردانید. آنگاه مردم، شب آنروزی که فتح نصیبشان گردید، آتش زیادی بر افروختند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این آتش‌ها چیست و برای چه روشن شده است؟» گفتند: برای پختن گوشت. فرمود: «برای کدام گوشت؟» گفتند: گوشت الاغ‌های اهلی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «گوشت‌ها را بریزید و ظرفها را بشکنید». مردی گفت: ای رسول خدا! اگر گوشت‌ها را بریزیم و ظرفها را بشوئیم؟ فرمود: «یا چنین کنید».

پس هنگامی که مردم در برابر دشمن، قرار گرفتند: و عامر که شمشیر کوتاهی داشت، خواست آنرا به ساق پای فردی بزند، لبه شمشیر بسوی خودش برگشت و به زانوش اصابت کرد و در اثر آن، به شهادت رسید.

سلمه می‌گوید: وقتی که مردم بر گشتند، رسول خدا ﷺ مرا دید و دستم را گرفت و فرمود: «تو را چه شده است؟» گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. مردم می‌گویند: اعمال عامر، نابود شده است. (چون خود کشتی کرده است). آنحضرت ﷺ فرمود: «هرکس، چنین سخنی بگوید، دروغ گفته است». و با نشان دادن دو انگشت فرمود: «او دارای دو اجر است. و مجاهدی است که کمتر کسی در دنیا از میان اعراب، مانند او می‌باشد». و در روایتی، فرمود: «کمتر کسی در دنیا مانند او رشد کرده است».

۱۶۲۶- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلًا... تَقَدَّمَ فِي الصَّلَاةِ وَزَادَ هُنَا: فَقَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذَّرِيَّةَ». (بخاری: ۴۱۹۷)

ترجمه: «انس رضی الله عنہ: می گوید: رسول خدا ﷺ شبانه به خیبر آمد ... شرح این حدیث قبلاً در باب نماز حدیث شماره (۲۴۰) گذشت و در این روایت، انس می افزاید: نبی اکرم ﷺ جنگجویان را کشت و زنان و کودکان را به اسارت گرفت».

۱۶۲۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ» وَأَنَا خَلْفَ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ»، قُلْتُ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَاكَ أَبِي وَأُمِّي. قَالَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»». (بخاری: ۴۲۰۵)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنہ: می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به جنگ خیبر رفت، مردم به رودخانه ای رسیدند و با صدای بلند، شروع به تکبیر گفتن کردند: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله. رسول خدا ﷺ فرمود: «برخود، رحم کنید. شما کر و غائبی را صدا نمی زنید بلکه کسی را صدا می زنید که شنوا، نزدیک و با شما است».

ابوموسی اشعری رضی الله عنہ می گوید: من که پشت مرکب رسول خدا ﷺ قرار داشتم و لا حول و لا قوة الا بالله می گفتم، آنحضرت ﷺ سخن مرا شنید و خطاب به من فرمود: «ای عبد الله بن قیس! گفتیم: لبیک ای رسول خدا! فرمود: «آیا به تو کلمه ای را که گنجی از گنج های بهشت است، نیاموزم؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله»».

۱۶۲۸- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: التَقَى النَّبِيُّ ﷺ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَعَازِهِ فَافْتَتَلُوا، فَمَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لَا يَدْعُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاذَةً وَلَا فَاذَةً إِلَّا اتَّبَعَهَا فَضَرَبَهَا بِسَيْفِهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَجْزَأَ أَحَدًا مَا أَجْزَأَ فُلَانٌ؟ فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَقَالُوا: أَيْنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لَا تَبِعْنَهُ، فَإِذَا أَسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ حَتَّى جُرِحَ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نِصَابَ سَيْفِهِ بِالْأَرْضِ وَدَبَّابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ:

أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۴۲۰۷)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و مشرکین در یکی از غزوات در برابر هم قرار گرفتند و با هم جنگیدند. سپس، هر یک از آنها به پایگاههایشان برگشتند. در میان مسلمانان، مردی وجود داشت که هر مشرکی را که یکه و تنها می یافت، دنبال می کرد و با شمشیر می زد. مردم گفتند: یا رسول الله! هیچ کس به اندازه فلانی نجنگیده است؟ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «او از دوزخیان است». گفتند: اگر این شخص، دوزخی است پس چه کسی از ما اهل بهشت است؟ مردی از آن میان، گفت: من به تعقیب او می پردازم. پس در تند رفتن و کند رفتن (بهر حال) همراه او بود تا اینکه آن شخص، زخمی شد و برای مُردن، عجله نمود (درد را تحمل نکرد). پس دسته شمشیرش را بر زمین نهاد و لبه تیزش را وسط سینه اش قرار داد و بر آن فشار وارد کرد و اینگونه خود را کشت. آن مرد، نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی.

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چه اتفاقی افتاده است؟» آن مرد، او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بعضی از مردم، ظاهراً اعمال بهشتی انجام می دهند ولی در واقع، دوزخی هستند. و گروهی از مردم، ظاهراً رفتار دوزخی دارند ولی حقیقتاً اهل بهشت اند».

۱۶۲۹- «وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»». (بخاری: ۴۲۰۳)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «غیر از مؤمن، کسی دیگر به بهشت نمی رود و همانا خداوند دینش را با شخص فاجر، یاری می رساند».

۱۶۳۰- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی اللہ عنہ قَالَ: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً فِي سَاقِي يَوْمَ خَيْبَرَ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَتَفَتَّ فِيهِ ثَلَاثَ نَفَثَاتٍ، فَمَا اشْتَكَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ»». (بخاری: ۴۲۰۶)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رضی اللہ عنہ می گوید: روز جنگ خیبر، ضربه ای به ساق پایم وارد کردند. نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رفتم و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سه بار با اندکی آب دهان بر آن، فوت کرد. پس از آن، تا این لحظه، احساس درد نکردم».

۱۶۳۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلَا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلَّا أَنْ أَمَرَ بِلَالًا بِالْأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ، فَأُلْقِيَ عَلَيْهَا التَّمَرُ وَالْأُفْطُ وَالسَّمْنُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ:

إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ مَا مَلَكَت يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنَّ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَت يَمِينُهُ. فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَأَ لَهَا خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجَابَ». (بخاری: ۴۲۱۳)

ترجمه: «انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ سه شب، میان خیبر و مدینه توقف کرد و با صفیه ازدواج نمود. من، مسلمانان را به ولیمه اش دعوت کردم. در آن ولیمه، نان و گوشتی، وجود نداشت. بلکه به بلال ﷺ دستور داد تا سفره های چرمین را پهن کند. آنگاه، رسول خدا ﷺ بر آنها خرما، کشک و روغن گذاشت. مسلمانان گفتند: آیا صفیه یکی از مادران مؤمنان و یا کنیز اوست؟ با خود گفتند: اگر او را حجاب کند، پس یکی از مادران مؤمنان است وگرنه، کنیزش بشمار خواهد رفت.

سرانجام، هنگام سفر، رسول خدا ﷺ پشت سر خود، برایش، جایی مهیا ساخت و بر او پرده انداخت». ۱۶۳۲- «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ مُتَعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرٍ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ». (بخاری: ۴۲۱۶)

ترجمه: «از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ روز خیبر، از متعه زنان (صیغه کردن) و خوردن گوشت الاغ های اهلی، نهی فرمود».

۱۶۳۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرٍ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّاجِلِ سَهْمًا». (بخاری: ۴۲۲۸)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ روز خیبر، به اسب، دو سهم و به فرد پیاده، یک سهم داد».

۱۶۳۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: بَلَّغْنَا مُحْرَجَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخَوَانِ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالْآخَرُ أَبُو رُهْمٍ، فِي ثَلَاثَةِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَيْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَاقَفَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا، فَوَاقَفَنَا النَّبِيُّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، وَكَانَ أَنَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا - يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ -: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ. وَدَخَلْتُ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ - وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا - عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ وَأَسْمَاءَ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ، الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ: نَعَمْ. قَالَ:

سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ. فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ كَلَّا وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُطْعَمُ جَائِعُكُمْ، وَيَعْطَى جَاهِلُكُمْ، وَكُنَّا فِي دَارٍ - أَوْ فِي أَرْضٍ - الْبُعْدَاءِ الْبُعْضَاءِ بِالْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ﷺ، وَإِيمُ اللَّهِ! لَا أَطْعَمُ طَعَامًا، وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا، حَتَّى أَذْكُرَ مَا قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ، وَسَأَذْكُرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهِ لَا أَكْذِبُ وَلَا أَزِيغُ وَلَا أَزِيدُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «فَمَا قُلْتَ لَهُ؟» قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلَا أَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ أَهْلُ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ»». (بخاری: ۴۲۳۰، ۴۲۳۱)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسید. پس من و دو برادر که یکی ابو برد و دیگری ابورهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله ام به قصد هجرت بسوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله براه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانی که همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خیبر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه رضی الله عنها؛ همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامی که اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر گفت: همین حبشی است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم. بدینجهت، ما از شما نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله استحقاق بیشتری داریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودید، گرسنگان شما را غذا می داد و نادانان شما را نصیحت می کرد. ولی ما بخاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و دشمن، در حبشه با بیم و هراس و اذیت و آزار، بسر می بردیم. بخدا سوگند تا سخنان را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم. سخنان را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم. نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. پس هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت: آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «شما به او چه جوابی دادید؟» گفت: به او چنین و چنان گفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند و شما؛ اهل کشتی؛ دو هجرت دارید»».

۱۶۳۵- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْرِفُ أَصَوَاتَ رُفَقَةِ الْأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرِ

مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِيَ الْحَيْلَ، أَوْ قَالَ: الْعَدُوَّ، قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ». (بخاری: ۴۲۳۲)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ؓ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که گروه اشعریها در شب، وارد خانه هایشان می شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدایشان را می شناسم و از قرآنی که در شب می خوانند، خانه هایشان را تشخیص می دهم اگر چه در روز، منازلشان را ندیده باشم. و در میان آنان، شخصی بنام حکیم، وجود دارد که هنگام ملاقات سواران یا دشمن به آنها می گوید: دوستان من به شما می گویند که منتظر ما باشید».

۱۶۳۶- «وَعَنْهُ ؓ قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ أَنْ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَقَسَمَ لَنَا وَلَمْ يَفْسِمَ لِأَحَدٍ لَمْ يَشْهَدْ الْفَتْحَ غَيْرَنَا». (بخاری: ۴۲۳۳)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ؓ می گوید: بعد از فتح خیبر (از حبشه) نزد نبی اکرم ﷺ آمدم. پس سهمی از اموال غنیمت به ما عنایت فرمود. و غیر از ما به احدی از کسانی که در فتح خیبر شرکت نداشتند، سهمی از اموال غنیمت نداد».

باب (۲۴): عمره القضاء

۱۶۳۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ؓ قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلَالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرَفٍ». (بخاری: ۴۲۵۸)

ترجمه: «ابن عباس ؓ می گوید: نبی اکرم ﷺ در حالت احرام، میمونه را نکاح کرد و زمانی که از احرام بیرون آمده بود (در سرف) با وی ازدواج نمود. و سرانجام، میمونه در همان سرف، فوت کرد».

باب (۲۵): غزوه موته در سرزمین شام

۱۶۳۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ؓ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ مُوتَةَ، زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرٌ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ، فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلِ وَوَجَدْنَا مَا فِي جَسَدِهِ بَضْعًا وَتِسْعِينَ مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمِيَةٍ». (بخاری: ۴۲۶۱)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ؓ می گوید: رسول الله ﷺ زید بن حارثه را بعنوان فرمانده جنگ موته، تعیین کرد و فرمود: «اگر زید به شهادت رسید، جعفر، و اگر جعفر به شهادت رسید، عبد الله بن رواحه، فرماندهی را بعهده گیرد».

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در آن غزوه، من همراه آنها بودم. در آن اثناء، به جستجوی جعفر بن ابی طالب پرداختیم، سرانجام او را در میان کشته شدگان یافتیم که نود و اندی اثر نیزه و تیر بر پیکرش، وجود داشت.»

باب (۲۶): فرستادن اسامه بن زید به سوی تیره حُرقات از قبیله جُهنه

۱۶۳۹- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه يَقُولُ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ، فَصَبَحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَلَمَّا غَشِيْنَاهُ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَكَفَّ الْأَنْصَارِيُّ قَطْعَتَهُ بِرُمِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قُلْتُ: كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ». (بخاری: ۴۲۶۹)

ترجمه: «اسامه بن زید رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ ما را بسوی قبیله حُرقات فرستاد. صبح زود بر آنان یورش بردیم و آنها را شکست دادیم. من و یک انصاری به مردی از آنان رسیدیم. هنگامی که بر او مسلط شدیم، لا اله الا الله گفت. پس مرد انصاری، دست نگهداشت ولی من آنقدر به او نیزه زدم که به کشته شد. هنگامی که به مدینه آمدم و خبر به نبی اکرم ﷺ رسید، فرمود: «ای اسامه! بعد از اینکه لا اله الا الله گفت، او را کشتی؟» گفتم: او برای نجات‌اش، شهادت آورد. سپس رسول خدا ﷺ آنقدر این جمله را تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش! قبل از آن روز، مسلمان نشده بودم».

۱۶۴۰- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَوَاتٍ، مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ». (بخاری: ۴۲۷۱)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: در هفت غزوه، همراه نبی اکرم ﷺ بودم و در نه دسته نظامی که پیامبر اکرم ﷺ اعزام کرد و گاهی، ابوبکر و گاهی، اسامه، فرماندهی آنها را بعهده داشتند، شرکت داشتم».

باب (۲۷): غزوه فتح مکه در ماه مبارک رمضان

۱۶۴۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشْرَةُ آلَافٍ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنِصْفٍ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ، فَسَارَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ يَصُومُ وَيَصُومُونَ، حَتَّى بَلَغَ الْكُدَيْدَ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقُدَيْدٍ أَفْطَرَ وَأَفْطَرُوا». (بخاری: ۴۲۷۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هنگامی که هشت و نیم سال کامل از هجرت‌اش به مدینه گذشته بود، در ماه مبارک رمضان با ده هزار نفر از مدینه براه افتاد. و مسلمانانی که همراه او بودند،

بسوی مکه، حرکت کردند در حالی که همگی روزه داشتند تا اینکه به چشمه آبی که در میان عُسفان و قَدید واقع شده است و کلید نام دارد، رسیدند. در آنجا رسول اکرم ﷺ روزه‌اش را خورد و مسلمانان نیز خوردند».

۱۶۴۲- «وَعَنْهُ عليه السلام قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ إِلَى حُنَيْنٍ وَالنَّاسُ مُحْتَافُونَ، فَصَائِمٌ وَمُفْطِرٌ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحَتِهِ أَوْ عَلَى رَاحِلَتِهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوَامِ: أَفْطَرُوا». (بخاری: ۴۲۷۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در ماه مبارک رمضان بسوی حنین، بیرون رفت در حالی که مردم با یکدیگر اختلاف داشتند. یعنی عده‌ای روزه داشتند و عده‌ای روزه نداشتند. هنگامی که رسول الله ﷺ بر مرکب‌اش سوار شد، ظرف شیر یا آبی خواست و آنرا بر کف دست یا روی سواری‌اش گذاشت و آنگاه بسوی مردم نگاه کرد. در نتیجه، کسانی که روزه نداشتند به روزه داران گفتند: روزه تان را بخورید».

باب (۲۸): نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، پرچم اسلام را کجا نصب کرد؟

۱۶۴۳- «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ قُرَيْشًا خَرَجَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ وَبُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءٍ يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى أَتَوْا مَرَّ الظَّهْرَانِ، فَإِذَا هُمْ بِبَنِيانٍ كَأَنَّهَا نِيرَانٌ عَرَفَهُ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: مَا هَذِهِ لَكَأَنَّهَا نِيرَانٌ عَرَفَهُ؟ فَقَالَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءٍ: نِيرَانُ بَنِي عَمْرِو. فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: عَمَرُوا أَقْلَ مِنْ ذَلِكَ، فَرَأَاهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَذْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَسْلَمَ أَبُو سُفْيَانَ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ: «أَحْبِسْ أَبَا سُفْيَانَ عِنْدَ حَظْمِ الْجَبَلِ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ». فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ، فَجَعَلَتِ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَمُرُّ كَتِيبَةً كَتِيبَةً عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، فَمَرَّتْ كَتِيبَةٌ قَالَ: يَا عَبَّاسُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَذِهِ غِفَارُ. قَالَ: مَا لِي وَلِغِفَارٍ، ثُمَّ مَرَّتْ جُهَيْنَةُ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُدَيْمٍ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَمَرَّتْ سُلَيْمٌ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى أَفْبَلَتْ كَتِيبَةٌ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا، قَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ مَعَهُ الرَّايَةُ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ! الْيَوْمَ الْمَلْحَمَةُ، الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْكُعْبَةُ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبَدًا يَوْمَ الدِّمَارِ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتِيبَةٌ وَهِيَ أَقْلُ الْكَتَائِبِ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، وَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ مَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ؟» قَالَ: كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدُ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعَظَّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكُعْبَةُ،

وَيَوْمَ تُكْسَى فِيهِ الْكُعْبَةُ. قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرَكَّزَ رَأْيَتُهُ بِالْحُجُونِ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! هَا هُنَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرَكَّزَ الرَّأْيَةُ، قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ كَدَاءٍ، فَقُتِلَ مِنْ خَيْلِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ ﷺ يَوْمَئِذٍ رَجُلَانِ: حُبَيْشُ بْنُ الْأَشْعَرِ، وَكُرْزُ بْنُ جَابِرِ الْفَهْرِيِّ. (بخاری: ۴۲۸۰)

ترجمه: «عروه بن زبیر رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ برای فتح مکه، حرکت کرد و این خبر به قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء برای بدست آوردن اخبار رسول خدا ﷺ بیرون رفتند و به راهشان ادامه دادند تا به منطقه مَرَّالْظَهْرَان رسیدند. ناگهان، چشم‌شان به آتش‌هایی مانند آتش‌های شب عرفات افتاد. ابوسفیان گفت: اینجا چیست که مانند آتش‌های شب عرفات است؟ بدیل بن ورقاء گفت: آتش‌های بنی عمرو است. ابوسفیان گفت: بنی عمرو کمتر از این هستند. سپس، تعدادی از نگهبانان رسول الله ﷺ آنها را دیدند و خود را بدانجا رساندند و آنان را دستگیر کردند و نزد رسول خدا ﷺ آوردند. ابوسفیان، مسلمان شد. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ حرکت کرد، خطاب به عباس فرمود: «ابوسفیان را در گردنه کوه نگهدار تا مسلمانان را ببیند». عباس نیز او را آنجا نگه‌داشت. پس قبایل مختلف همراه رسول خدا ﷺ بصورت گردانهای منظم، یکی پس از دیگری از مقابل ابوسفیان، عبور می‌کردند. ابوسفیان پس از عبور یک گردان، پرسید: ای عباس! اینجا کیستند؟ گفت: این، طایفه غفار است. ابوسفیان گفت: مرا با غفار، کاری نیست. سپس، قبیله جهینه گذشت و ابوسفیان نیز همان سخنانش را تکرار کرد. آنگاه، قبیله سعد بن هُذَیم گذشت و ابوسفیان بار دیگر نیز همان سخنانش را تکرار کرد. سپس قبیله سُلَیم گذشت و همان سخنان، تکرار شدند. تا اینکه گردانی آمد که ابوسفیان مانند آنرا ندیده بود. پرسید: اینجا چه کسانی هستند؟ عباس گفت: اینجا انصاراند که سعد بن عبادہ فرمانده و پرچمدار آنها است. سعد بن عبادہ گفت: ای ابوسفیان! امروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می‌گردد. ابوسفیان گفت: ای عباس! کاش امروز می‌توانستم کاری انجام دهم.

سرانجام، گردانی آمد که تعدادشان از همه کمتر و رسول الله ﷺ و یارانش در میان آنان بودند و پرچم نبی اکرم ﷺ را زبیر بن عوام بدست داشت. هنگامی که رسول الله ﷺ از کنار ابوسفیان گذشت، ابوسفیان گفت: آیا می‌دانی سعد بن عبادہ چه گفت؟ رسول خدا ﷺ پرسید: «چه گفت؟» گفت: چنین و چنان. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سعد، دروغ گفته است. امروز، روزی است که خداوند کعبه را به عظمت می‌رساند و روزی است که کعبه پوشانیده می‌شود».

راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ دستور داد تا پرچم‌اش در حجون (نام مکانی در مکه) به اهتزاز در آید.

عباس به زبیر بن عوام گفت: ای ابا عبد الله! رسول خدا ﷺ به تو دستور داده است که پرچم را در این مکان، نصب کنی.

همچنین رسول خدا ﷺ در آن روز، به خالد بن ولید ﷺ دستور داد تا از قسمت علیای مکه یعنی منطقه کداء وارد شود. و خود پیامبر اکرم ﷺ هم از کداء وارد شد. و در آنروز دو نفر از اسب سواران خالد بن ولید به نام‌های حبیش بن اشعر و کرز بن جابر فهری به شهادت رسیدند.

۱۶۴۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَتِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرْجَعُ، وَقَالَ: لَوْلَا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَعْتُ كَمَا رَجَعُ». (بخاری: ۴۲۸۱)

ترجمه: «عبدالله بن مغفل می‌گوید: رسول الله ﷺ را روز فتح مکه دیدم که بر شترش، سوار است و سوره فتح را با آواز، می‌خواند. و اگر مردم، اطراف من جمع نمی‌شدند آنرا همانگونه که رسول خدا ﷺ با آواز می‌خواند، من نیز می‌خواندم.»

۱۶۴۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُونَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ نُصْبٍ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ [الإسراء: ۸۱]. ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبأ: ۴۹]». (بخاری: ۴۲۸۷)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه، سیصد و شصت بت، وجود داشت. پیامبر خدا ﷺ با چوبی که در دست داشت، بر پهلوی بت‌ها می‌زد و می‌فرمود: «حق آمد و باطل رفت. حق آمد و باطل، کار جدیدی نمی‌تواند انجام دهد و کار گذاشته‌ای را هم نمی‌تواند باز گرداند. (هیچ کاری از باطل، ساخته نیست)».

باب (۲۹)

۱۶۴۶- «عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا بِمَاءِ مَمَرِ النَّاسِ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانُ فَتَسَاءَلُهُمْ: مَا لِلنَّاسِ مَا لِلنَّاسِ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ؟ فَيَقُولُونَ: يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ - أَوْ أَوْحَى اللَّهُ بِكَذَا - فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الْكَلَامَ، وَكَأَنَّمَا يَقْرَأُ فِي صَدْرِي، وَكَانَتْ الْعَرَبُ تَلَوُّمَ بِإِسْلَامِهِمُ الْفَتْحِ، فَيَقُولُونَ: ائْرُكُوهُ وَقَوْمَهُ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلَامِهِمْ، وَبَدَرَ أَبِي قُومِي بِإِسْلَامِهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ، قَالَ: جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَقًّا، فَقَالَ: صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا صَلَاةَ

كَذَا فِي حِينَ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ أَحَدُكُمْ، وَلْيُؤَمِّمْكُمْ أَكْثَرَكُمْ قُرْآنًا، فَانْظُرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي، لِمَا كُنْتُ أَتْلَقِي مِنَ الرُّكْبَانِ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصْتُ عَنِّي، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ: أَلَا تُعْطُوا عَنَّا اسْتِ قَارِئِكُمْ، فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرِحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ». (بخاری: ۴۳۰۲)

ترجمه: «عمر بن سلمه رضی اللہ عنہ می گوید: ما کنار آبی، زندگی می کردیم که محل عبور مردم بود. اسب سواران از آنجا عبور می کردند و ما از آنها می پرسیدیم: مردم را چه شده است؟ مردم را چه شده است؟ این مرد کیست؟ می گفتند: این مرد، گمان می کند که خداوند بعنوان پیامبر، بسویش وحی می فرستد - ویا فلان چیز را به او وحی می کند - و من سخنان را به خاطر می سپردم و گویا در دلم جای می گرفت. و اعراب منتظر فتح مکه بودند تا مسلمان شوند و می گفتند: او و قوم اش را به حال خود بگذارید. اگر بر آنها پیروز شد، پیامبری راستگو است. پس هنگام فتح مکه، همه طوایف در اسلام آوردن از یکدیگر سبقت می گرفتند. و پدرم قبل از قوم اش مسلمان شد. و هنگامی که نزد ما آمد، گفت: بخدا سوگند که من از نزد پیامبر برحق پی شما آمده ام که می فرماید: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت بخوانید. پس هرگاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که بیشتر قرآن می داند، امامت کند».

راوی می گوید: آنگاه دیدند که کسی بیشتر از من قرآن نمی داند زیرا من قرآن را از سوارانی که نزد ما می آمدند، فرا گرفته بودم. پس مرا که کودکی شش یا هفت ساله بودم، امام، قرار دادند. و من چادری به تن داشتم که هنگام سجده، جمع می شد. به همین خاطر، یکی از زنان محله گفت: آیا شرمگاه قاری تان را از ما نمی پوشانید؟! آنگاه، پارچه ای خریدند و برایم پیراهنی دوختند. هیچ چیز مرا به اندازه آن پیراهن، خوشحال نکرد».

باب (۳۰): این گفته خداوند متعال که می فرماید: و روز حنین هنگامی که کثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است

۱۶۴۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى: أَنَّهُ كَانَ بِبَيْدِهِ ضَرْبَةً، قَالَ: ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ». (بخاری: ۴۳۱۴)

ترجمه: «عبدالله بن ابی اوفی رضی اللہ عنہ که اثر ضربه ای در دستش وجود داشت، می گوید: در روز حنین که همراه نبی اکرم ﷺ بودم، این ضربه به من وارد شد».

باب (۳۱): غزوه اوطاس

۱۶۴۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ، فَقَتَلَ دُرَيْدٌ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، قَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، فَرَمَى أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ جُشَيْي بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا عَمَّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَيَّ أَبُو مُوسَى، فَقَالَ: ذَاكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي، فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَأَى وَلِيَّ، فَاتَّبَعْتُهُ، وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلَا تَسْتَحْيِي؟ أَلَا تَتَّبْتُ؟ فَكَفَّ فَاخْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَامِرٍ: قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَاَنْزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، أَقْرَأَ النَّبِيُّ ﷺ السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، فَمَكَثَ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ، فَارْجَعْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُزْمَلٍ، وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ قَدْ أَثَّرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِنَا وَخَبَرِ أَبِي عَامِرٍ، وَ قَالَ: قُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ أَبِي عَامِرٍ». وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ». فَقُلْتُ: وَلِي فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا». (بخاری: ۴۳۲۳)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ از غزوه حنین، فراغت یافت، لشکری به فرماندهی ابوعامر بسوی اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُرید بن صَمّه روبرو شد. دُرید کشته شد و خداوند، یارانش را شکست داد.

ابوموسی می گوید: مرا هم رسول خدا ﷺ با ابوعامر فرستاد. ابوعامر زخمی شد. یعنی مردی از قبیله بنی جُشم، تیری بسوی او پرتاب کرد که به زانویش اصابت نمود. خود را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه کسی بسویت تیراندازی کرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوی من تیراندازی کرد. پس قصد او کردم و خود را به او رساندم. با دیدن من، فرار کرد. او را تعقیب کردم و به او گفتم: خجالت نمی کشی، فرار می کنی، توقف کن. آنگاه، ایستاد و پس از رد و بدل کردن ضربات شمشیر، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: خداوند، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آنرا بیرون آوردم. از آنجا، آب جاری شد. ابوعامر گفت: ای برادر زاده! سلام مرا به نبی اکرم ﷺ برسان و به ایشان بگو تا برای من طلب مغفرت کند. و مرا به عنوان جانشین خود، تعیین نمود و پس از چند لحظه، فوت کرد.

من برگشتم و نزد نبی اکرم ﷺ رفتم. آنحضرت ﷺ در خانه‌اش روی تختی ساخته شده از حصیر، خوابیده بود. و اثر بافت‌های تخت بر پشت رسول خدا ﷺ دیده می‌شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست که برایش طلب مغفرت کنید. آنگاه رسول خدا ﷺ آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدا یا! بنده ات ابو عامر را ببخشای». راوی می‌گوید: من سفیدی زیر بغل‌های رسول خدا ﷺ را دیدم. سپس آنحضرت ﷺ افزود: «خدا یا! روز قیامت، مرتبه‌اش را از بسیاری از مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: برای من نیز طلب مغفرت کن. فرمود: «خدا یا! گناهان عبد الله بن قیس را ببخش و روز قیامت، جایگاه خوبی نصیب‌اش بگردان».

باب (۳۲): غزوه طایف در شوال سال هشتم هجری

۱۶۴۹- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي مُحْنَتٌ: فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا؟ فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غِيلَانَ، فَإِنَّهَا ثَقِيلٌ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكُنَّ»».

(بخاری: ۴۳۲۴)

ترجمه: «ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به خانه من آمد در حالی که فرد مختی، آنجا نشسته بود. پس شنیدم که آن مخنث، به عبد الله بن امیه می‌گوید: ای عبد الله! اگر خداوند، فردا طائف را برای شما فتح کرد، نظرت چیست؟ تو دختر غیلان را انتخاب کن. زیرا اگر از جلو به او بنگری، چهار چین خوردگی، و اگر از پشت سر، به او نگاه کنی، هشت چین خوردگی می‌بینی. نبی اکرم ﷺ خطاب به همسرانش فرمود: «چنین کسانی را نزد خود راه ندهید».

۱۶۵۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّائِفَ فَلَمْ يَنْلُ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَثَقُلَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلَا نَفْتَحُهُ، وَقَالَ مَرَّةً: «نَقْفُلُ». فَقَالَ: «اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَعَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَأَعْجَبَهُمْ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ».

(بخاری: ۴۳۲۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ طایف را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد، فرمود: «اگر خدا بخواهد، بر می‌گردیم». این سخن، بر صحابه، دشوار آمد و گفتند: بدون فتح، بر می‌گردیم؟! آنحضرت ﷺ بار دیگر فرمود: «بر می‌گردیم». سرانجام فرمود: فردا صبح به جنگ بروید». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسیاری از آنها زخمی شدند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا بخواهد، فردا بر می‌گردیم». این سخن پیامبر اکرم ﷺ مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه رسول خدا ﷺ خندید».

۱۶۵۱- «عَنْ سَعْدٍ وَأَبِي بَكْرَةَ رضی اللہ عنہما قَالَا: سَمِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ»». (بخاری: ۴۳۲۷)

ترجمه: «سعد و ابو بکره رضی اللہ عنہما می گویند: شنیدیم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که آگاهانه، خود را به کسی غیر از پدرش، نسبت دهد، بهشت برایش حرام می گردد»».

۱۶۵۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجُعْرَانَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَغْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلَا تُنَجِّزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ: «أَبَشِّرْ». فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتُ عَلَى مِنْ أَبَشِّرُ، فَأَقْبَلَ عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلَالٍ كَهَيْئَةِ الْغَضْبَانِ، فَقَالَ: «رَدَّ الْبُشْرَى فَأَقْبَلَا أَنْتُمَا». قَالَا: قَبِلْنَا. ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِغَا عَلَى وُجُوهِكُمَا وَتُحَوِّرْكُمَا، وَأَبَشِّرَا». فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلَا، فَتَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السَّيْرِ: أَنْ أَفْضِلَا لَأُمَّكُمَا. فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً». (بخاری: ۴۳۲۸)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ بودم که آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم همراه بلال، در جعرانه، میان مکه و مدینه، منزل گرفته بود. در آنجا عربی بادیه نشین نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمد و گفت: آیا به وعده‌ای که به من داده‌ای، وفا نمی‌کنی؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم خطاب به او فرمود: «به تو مژده می‌دهم». آن مرد، گفت: زیاد از این مژده‌ها به من داده‌ای. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم با حالتی خشمگین، رو به ابوموسی و بلال کرد و فرمود: «مژده‌ام را نپذیرفت. شما آنرا بپذیرید». آنان گفتند: ما پذیرفتیم. سپس، ظرف آبی خواست و دستها و صورت‌اش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از این بنوشید و بر چهره و سینه‌هایتان بریزید و شما را بشارت می‌دهم». آنان نیز ظرف آب را گرفتند و چنین کردند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقیمانده آن برای مادران بگذارید. آنها نیز قدری از آن آب، برایش گذاشتند».

۱۶۵۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: «إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَجْبُرَهُمْ وَأَتَأَلَّفَهُمْ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يُيُوتِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شِعْبًا، لَسَلَكَتُ وَادِي الْأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَ الْأَنْصَارِ»». (بخاری: ۴۳۳۴)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم گروهی از انصار را جمع کرد و فرمود: «همانا قریش، تازه مسلمان و مصیبت دیده‌اند. خواستم ضرر و زیان آنها را جبران کنم و از ایشان، دلجویی نمایم. آیا شما راضی نیستید که مردم با دنیا برگردند و شما با رسول خدا به خانه‌هایتان برگردید؟» گفتند: بلی. آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «اگر همه مردم به یک وادی، و انصار به وادی دیگر بروند، من به وادی انصار خواهم رفت»».

باب (۳۳): اعزام خالد بن ولید رضی الله عنه توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی بنی جذیمه

۱۶۵۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا: أَسْلَمْنَا، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: صَبَأْنَا صَبَأًا، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ، وَيَأْسِرُ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِثْلَ أُسِيرَةٍ، حَتَّى قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَذَكَرْنَاهُ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَدَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ» مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ۴۳۳۹)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را بسوی بنی جذیمه فرستاد و آنها را به اسلام، فرا خواند. ولی آنان نتوانستند که بخوبی بگویند: اسلمنا (ما مسلمان شدیم). بلکه گفتند: صَبَأْنَا (یعنی از دینی وارد دینی دیگر شدیم). لذا خالد بن ولید، همچنان آنها را می کشت و به اسارت می گرفت. و به هر یک از ما اسیرش را تحویل داد تا اینکه نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را بلند کرد و دوبار، فرمود: «خدایا! من از کار خالد، نزد تو اعلام براءت می کنم»».

باب (۳۴): سریه عبدالله بن حذافه سهمی و علقمه بن مجزر مدلجی که به آن سریه

انصاری نیز می گویند

۱۶۵۵- «عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله سَرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، فَغَضِبَ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَمْرُكُمْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنْ تُطِيعُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا، فَجَمَعُوا، فَقَالَ: أَوْقِدُوا نَارًا، فَأَوْقَدُوهَا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَهَمُّوا، وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمْسِكُ بَعْضًا، وَيَقُولُونَ: فَرَرْنَا إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنَ النَّارِ، فَمَا زَالُوا حَتَّى حَمَدَتِ النَّارُ، فَسَكَنَ غَضَبُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» (بخاری: ۴۳۴۰)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله سریه ای (یک دسته نظامی) را برای انجام مأموریتی فرستاد و یکی از انصار را بعنوان امیر، تعیین فرمود و به آنان دستور داد که از او اطاعت کنند. روزی، آن مرد انصاری (که امیر بود) خشمگین شد و گفت: مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شما دستور نداد که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. گفت: برایم هیزم جمع کنید. آنها نیز جمع کردند. سپس گفت: آتش، روشن کنید. آنها نیز روشن کردند. آنگاه گفت: وارد آتش شوید. آنان خواستند وارد آتش شوند. ولی بعضی، مانع بعضی دیگر می شدند و می گفتند: بسوی نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفتیم (مسلمان شدیم) تا از آتش، نجات یابیم. و در این کشمکش بسر بردند تا اینکه آتش خاموش شد و خشم او نیز فرو نشست. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. فرمود: «اگر وارد آتش می شدند، تا روز قیامت از آن، بیرون نمی آمدند. زیرا اطاعت، فقط در انجام کارهای خوب است»».

باب (۳۵): فرستادن ابو موسی و معاذ به یمن، قبل از حجه الوداع

۱۶۵۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: وَبَعَثَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مَخْلَافٍ، قَالَ: وَالْيَمَنُ مَخْلَافَانِ، ثُمَّ قَالَ: «يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِّرَا». فَانْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ، قَالَ: وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحَدَثَ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى، فَجَاءَ يَسِيرُ عَلَى بَغْلَتِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، وَقَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جُمِعَتْ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيْمٌ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، قَالَ: لَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَالَ: إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِدَلِّكَ فَانْزِلْ، قَالَ: مَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: أَتَقَوُّهُ تَقَوُّقًا، قَالَ: فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذُ؟ قَالَ: أَنَا أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَأَقُومُ وَقَدْ فَضِيتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي، فَأَحْتَسِبُ نَوْمِي، كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمِي». (بخاری: ۴۳۴۲)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ او و معاذ بن جبل را به یمن فرستاد. گفتی است که یمن، شامل دو بخش بود که هر یک از آنها را به بخشی، فرستاد. آنگاه فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید». سپس هر یک از آنها به محل کارش رفت. و هر گاه، یکی از آنها به قلمرو و دیگری نزدیک می شد، می رفت و جویای حالش می شد. روزی، معاذ در قلمرو مأموریتش آنقدر پیش رفت تا به ابوموسی نزدیک شد. آنگاه سوار بر قاطرش شد و نزد او رفت. در آنجا دید که او نشسته است و مردم، اطرافش جمع شده اند. همچنین نزد او مردی را دید که دستهایش به گردنش بسته شده بود. معاذ گفت: ای عبد الله بن قیس! این چیست؟ ابوموسی گفت: این مردی است که پس از اسلام آوردن، کافر شده است. معاذ گفت: تا کشته نشود، از مرکب ام پایین نمی آیم. ابوموسی گفت: به همین خاطر، آورده شده است. پایین بیا. دوباره گفت: تا کشته نشود، پایین نمی آیم. آنگاه ابوموسی دستور داد و او کشته شد. سپس، معاذ پایین آمد و گفت: ای عبد الله! (ابو موسی) چگونه قرآن، تلاوت می کنی؟ گفت: من در شبانه روز، کم کم قرآن می خوانم. ای معاذ! تو چگونه قرآن می خوانی؟ گفت: اول شب می خوابم و پس از اینکه بخش خوابم را کامل کردم، برمی خیزم و هر اندازه که خداوند برایم مقدر کرده باشد، قرآن می خوانم و همانطور که از بیداری ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم».

۱۶۵۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْرَبَةِ تُصْنَعُ بِهَا، فَقَالَ: «وَمَا هِيَ؟» قَالَ: الْبُتْعُ وَالْمِزْرُ، فَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». (بخاری: ۴۳۴۳)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله او را بسوی یمن فرستاد. ایشان از آنحضرت صلی الله علیه و آله درباره شراب‌هایی که در آنجا ساخته می‌شود، سؤال کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «آنها از چه ساخته می‌شوند؟» گفت: شراب عسل و جو هستند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چیز مست کننده، حرام است».

باب (۳۶): فرستادن علی و خالد بن ولید رضی الله عنهما به یمن

۱۶۵۸- «عَنِ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَانَهُ، فَقَالَ: «مُرْ أَصْحَابَ خَالِدٍ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَلْيُعَقِّبْ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبِلْ». فَكُنْتُ فِيمَنْ عَقَّبَ مَعَهُ، قَالَ: فَغَنِمْتُ أَوَاقٍ ذَوَاتِ عَدَدٍ». (بخاری: ۴۳۴۹)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله ما را همراه خالد بن ولید به یمن اعزام کرد. پس از مدتی، علی را بجای او فرستاد و فرمود: «به یاران خالد بگو که هر کس دوست دارد، با تو بماند. و هرکس، دوست ندارد، بیاید». راوی می‌گوید: من از کسانی بودم که با علی ماندم و چندین اوقیه طلا به غنیمت گرفتم».

۱۶۵۹- «عَنْ بُرَيْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلِيًّا إِلَى خَالِدٍ لِيَقْبِضَ الْخُمْسَ، وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا، وَقَدْ اغْتَسَلَ، فَقُلْتُ لِحَالِدٍ: أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا؟! فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «لَا تُبْغِضْهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»». (بخاری: ۴۳۵۰)

ترجمه: «بریده رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله علی را بسوی خالد فرستاد تا خُمس اموال غنیمت را تحویل بگیرد. علی (با کنیزی که از اموال خُمس بشمار می‌رفت؛ همبستر شد و) غسل کرد. من که از این کار علی، ناراحت شدم، به خالد گفتم: این را نمی‌بینی که چکار کرده است؟!.

هنگامی که نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدیم، این ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای بریده! آیا کینه علی را در دل داری؟» گفتم: بلی. فرمود: «با او دشمنی مکن زیرا سهمیه او از خُمس، بیشتر از این است».

۱۶۶۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْيَمَنِ بَذْهِيَّةً فِي أَدِيمٍ مَقْرُوطٍ، لَمْ تُحْصَلْ مِنْ تَرَابِهَا، قَالَ: فَفَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ بَيْنَ عِيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ، وَأَفْرَعِ بْنِ حَابِسٍ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ، وَالرَّابِعِ: إِمَّا عُلْقَمَةُ، وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلَاءِ، قَالَ: فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «أَلَا تَأْمُنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً». قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرٌ

الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْتَيْنِ، نَاشِزُ الْجُبَّةِ، كَثُ اللَّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الْأُزَارِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اتَّقِ اللَّهَ، قَالَ: «وَيْلَكَ أَوْلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ؟» قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَضْرِبُ عَنْقَهُ؟ قَالَ: «لَا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّيَ». فَقَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَمْ أُؤَمِّرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشَقُّ بُطُونَهُمْ». قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٍّ، فَقَالَ: «إِنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ ضَنْضِي هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ». وَأَظْنُهُ قَالَ: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثُمُودَ». (بخاری: ۴۳۵۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ از یمن، یک قطعه طلاى ناخالص را در چرمی دباغی شده برای رسول خدا ﷺ فرستاد. آنحضرت ﷺ آنرا میان چهار نفر یعنی عیینه بن بدر، اقرع بن حابس، زید الخیل و علقمه یا عامر بن طفیل تقسیم نمود. مردی از یارانش گفت: ما نسبت به این طلا از اینها استحقاق بیشتری داریم. این خبر به رسول خدا ﷺ رسید. فرمود: «آیا شما مرا امین نمی دانید در حالی که من امین اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می رسد؟» آنگاه، مردی که چشم هایش گود رفته بود و گونه ها و پیشانی بر آمده ای داشت و ریش اش پر پشت و سرش تراشیده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس. آنحضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو، آیا من مستحق ترین فرد روی زمین نیستم که از خدا بترسم؟»

راوی می گوید: سپس، آن مرد، پشت کرد و رفت. خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! آیا گردنش را نزنم؟ فرمود: «خیر، شاید او نماز می خواند». خالد گفت: بسیارند نماز گزارانی که به زبان، چیزی می گویند که در دلشان نیست. رسول الله ﷺ فرمود: «من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم». سپس رسول اکرم ﷺ بسوی او که پشت کرده بود و می رفت، نگاه کرد و فرمود: «از نسل این مرد، کسانی بوجود می آیند که کتاب خدا را بسیار خوب تلاوت می کنند ولی (تأثیر آن) از حنجره هایشان نمی گذرد و از دین، خارج می شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می شود». راوی می گوید: گمان می کنم که فرمود: «اگر آنها را دریابم، مانند قوم ثمود به قتل می رسانم».

باب (۳۷): غزوة ذو الخلصة

۱۶۶۱- «تَقَدَّمَ حَدِيثُ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخُلْصَةِ؟» وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ جَرِيرٌ: وَكَانَ ذُو الْخُلْصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِحَنَمَ وَبَجِيلَةَ، فِيهِ نُصْبٌ تُعَبَّدُ يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ، قَالَ: فَأَتَاهَا فَحَرَقَهَا بِالنَّارِ، وَكَسَرَهَا، قَالَ: وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرٌ الْيَمَنَ، كَانَ بِهَا

رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَا هُنَا، فَإِنْ قَدَرَ عَلَيْكَ ضَرْبَ عُنُقِكَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ: فَقَالَ: لَتَكْسِرَنَّهَا، وَلَتَشْهَدَنَّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَوْ لَأُضْرِبَنَّ عُنُقَكَ، قَالَ: فَكَسَرَهَا، وَشَهِدَ». (بخاری: ۴۳۵۷)

ترجمه: «حدیث جریر ﷺ که در آن نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا مرا از ذو الخلصه راحت نمی کنی»، قبلاً بیان شد. در این روایت، جریر می گوید: ذو الخلصه، خانه ای در یمن بود که آنرا کعبه می نامیدند و بتهایی در آن، عبادت می شد و به قبایل خثعم و بجیله، تعلق داشت.

یکی از راویان می گوید: جریر رفت و آن بتها را شکست و به آتش کشید. و هنگامی که جریر به یمن رفت، مردی در آنجا بود که با تیرها، فال می گرفت. به او گفتند: همانا فرستاده رسول خدا ﷺ اینجاست. اگر به تو دست یابد، گردن ات را می زند.

راوی می گوید: در آن اثنا که او مشغول فال گرفتن بود، ناگهان، جریر، کنارش ایستاد و گفت: یا تیرها را می شکنی و گواهی می دهی که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و یا گردن ات را می زنم. با شنیدن این سخن، آن مرد، تیرها را شکست و شهادت آورد».

باب (۳۸): رفتن جریر به یمن

۱۶۶۲- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كُنْتُ بِالْيَمَنِ، فَلَقِيتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ذَا كِلَاحٍ وَذَا عَمْرٍو، فَجَعَلْتُ أَحَدُهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ ذُو عَمْرٍو: لَئِنْ كَانَ الَّذِي تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ، لَقَدْ مَرَّ عَلَى أَجَلِهِ مُنْذُ ثَلَاثٍ، وَأَقْبَلَا مَعِيَ حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، رُفِعَ لَنَا رُكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ، فَسَأَلْتَاهُمْ، فَقَالُوا: فُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَالتَّاسُ صَالِحُونَ، فَقَالَا: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا، وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ». (بخاری: ۴۳۵۹)

ترجمه: «جریر ﷺ می گوید: در یمن بودم که با دو نفر از اهالی آنجا به نام های ذوکلاع و ذوعمرو، ملاقات کردم و درباره رسول خدا ﷺ با آنان سخن گفتم. ذوعمرو به من گفت: اگر آنچه را که درباره دوستانات می گویی، حقیقت داشته باشد، سه روز از فوت او می گذرد. سپس آندو با من به راه افتادند. و پس از پیمودن بخشی از راه، با کاروانی برخورد کردیم که از سوی مدینه می آمد. در این باره از آنها پرسیدیم. گفتند: رسول الله ﷺ وفات یافت و ابوبکر، جانشین او شد و حال مردم، خوب است. آنگاه آن دو نفر گفتند: به دوستانات (ابوبکر) بگو: ما قصد داشتیم که بیاییم و اگر خدا بخواهد، بزودی خواهیم آمد و به یمن برگشتند».

باب (۳۹): غزوهٔ سيف البحر

۱۶۶۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ، وَهُمْ ثَلَاثُ مِائَةٍ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فِيي الرِّاءِ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْحَيْشِ فَجُمِعَ، فَكَانَ مَزُودَي تَمْرٍ، فَكَانَ يَقُوتُنَا كُلُّ يَوْمٍ قَلِيلٌ قَلِيلٌ حَتَّى فِيي، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلَّا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ، فَقُلْتُ: مَا تُغْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنَيْتَ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرْبِ، فَأَكَلَ مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضَلْعَيْنِ مِنْ أَضْلَاعِهِ فَنُصِبَا، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرُجِلَتْ ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا». (بخاری: ۴۳۶۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ گروهی را که سیصد نفر بودند به فرماندهی ابوعبیده بن جراح بسوی ساحل فرستاد. ما براه افتادیم و در مسیر راه، توشه، تمام کردیم. آنگاه، ابوعبیده دستور داد که همه توشه های لشکر را جمع کنند. آنها دو کیسه خرما شد. او روزانه، قوت اندکی به ما می داد تا اینکه اینها نیز تمام شد. پس از آن، به هر یک از ما فقط یک دانه خرما می داد.

یکی از راویان (وهب بن کیسان) می گوید: پرسیدم: آن یک دانه خرما چه می توانست برای شما بکند؟ گفت: هنگامی که آن یک دانه خرما را از دست دادیم، نبودش را احساس کردیم.

سرانجام، به دریا رسیدیم و نهنگی دیدیم که مانند کوه بود. مردم، هیجده شب از آن خوردند. سپس ابوعبیده دستور داد تا دو دنده از دنده هایش نصب گردد و شتری جهاز شود. آنگاه، شتر از زیر آن دنده ها گذشت بدون اینکه با آنها، برخورد کند».

۱۶۶۴- «وَعَنْهُ رضي الله عنه فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ: فَالْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً، يُقَالُ لَهَا: الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَأَدَهْنَا مِنْ وَدَكِهِ حَتَّى ثَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: كُؤُوا. فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «كُؤُوا رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ، أَطْعَمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ». فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ فَأَكَلَهُ». (بخاری: ۴۳۶۱)

ترجمه: «در روایتی دیگر، جابر بن عبدالله رضي الله عنه می گوید: دریا برای ما حیوانی بیرون انداخت که به آن، عنبر (نوعی ماهی) می گویند. ما پانزده روز از آن خوردیم و از چربی اش به بدن مان مالیدیم تا اینکه بدن هایمان به وضعیت قبلی، بازگشت.

و در روایتی دیگر، آمده است که ابوعبیده گفت: از این ماهی، بخورید و هنگامی که به مدینه برگشتیم، ماجرا را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «رزقی را که خداوند برای شما بیرون آورده

است، بخورید. و اگر چیزی از آن، همراه شماست به ما نیز بدهید». آنگاه، یکی از آنان، قدری از گوشت آن ماهی را آورد و رسول خدا ﷺ نیز از آن، میل فرمود».

باب (۴۰): غزوه عینة بن حصن

۱۶۶۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَرَ الْقُعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدٍ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمَرَ الْأَفْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ، فَتَمَارِيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَزَلَّ فِي ذَلِكَ ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا﴾ [الحجرات: ۱] حَتَّى انْقَضَتْ». (بخاری: ۴۳۶۷)

ترجمه: «عبدالله بن زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: کاروانی از بنی تمیم نزد نبی اکرم ﷺ آمد. ابوبکر گفت: قعقاع بن معبد بن زرارہ را امیر آنان، تعیین کن. عمر گفت: بلکه افرع بن حابس را بعنوان امیر آنان، تعیین کن. ابوبکر گفت: منظورت فقط مخالفت با من است. عمر گفت: اراده مخالفت با تو را نداشتم. پس آنقدر مجادله کردند که صدایشان بالا رفت. آنگاه در این باره آیه زیر نازل شد: ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا﴾ [الحجرات: ۱]. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و رسولش، پیشی نگیرید».

باب (۴۱): وفد بنی حنیفه و حکایت ثمامه بن أثال

۱۶۶۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خِيَلًا قَبْلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ: ثُمَامَةُ بْنُ أَثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟» فَقَالَ: عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ تَقْتُلَنِي تَقْتُلَ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَى شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتُ تُرِيدُ الْمَالَ، فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَتَرَكَ حَتَّى كَانَ الْعَدُوُّ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟» قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ: إِنْ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَى شَاكِرٍ، فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْعَدُوِّ، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟» فَقَالَ: عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ، فَقَالَ: «أُظْلِفُوا ثُمَامَةَ». فَاَنْطَلَقَ إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، يَا مُحَمَّدُ وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الْأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهَكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينَكَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدَكَ أَحَبَّ الْبِلَادِ إِلَيَّ، وَإِنَّ خَيْلَكَ أَخَذْتَنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ فَمَاذَا تَرَى؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ، فَلَمَّا قَدِمَ

مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ: صَبَوْتَ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا وَاللَّهِ، لَا يَأْتِيَكُمْ مِنَ الْإِمَامَةِ حَبَّةٌ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۴۳۷۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سوارانی را بسوی نجد فرستاد. آنان مردی را از طایفه بنوحینفه که ثمامه بن اثال، نام داشت، آوردند و به یکی از ستونهای مسجد، بستند. سپس نبی اکرم ﷺ بسویش رفت و فرمود: «ای ثمامه! چه چیزی همراه خود داری؟» (فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟) گفت: ای محمد! نزد من، خیر است. اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است. و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. سپس، او را تا فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟» گفت: همان که به تو گفتم. اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. سپس او را تا پس فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه، به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟» گفت: همان چیزی که به تو گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ثمامه را آزاد کنید». آنگاه، او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد. سپس وارد مسجد شد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده خداست. ای محمد! سوگند به خدا که چهره‌ای منفورتر از چهره‌ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت. ولی امروز، چهره‌ای محبوب‌تر از چهره‌ی تو نزد من وجود ندارد. سوگند به خدا که دینی منفورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم‌اکنون، دین تو پسندیده‌ترین دین نزد من است. سوگند به خدا که شهری میغوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب‌ترین شهرها نزد من است. سواران ات مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، نظر شما چیست؟ رسول الله ﷺ به او بشارت داد و امر کرد تا عمره، بجای آورد. پس هنگامی که به مکه رفت، شخصی به او گفت: بی‌دین شده‌ای؟ گفت: خیر، بلکه توسط رسول خدا؛ محمد ﷺ، مسلمان شده‌ام و سوگند به خدا، تا زمانی که رسول خدا ﷺ اجازه ندهد، دانه‌ای گندم از یمامه، برای شما نخواهد آمد».

۱۶۶۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنَّ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ بْنِ شَمَّاسٍ وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةٌ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعُدُّوا أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْفِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي». ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ:

«إِنَّكَ أَرَى الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أُرِيتُ». فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سَوَارِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهْمَنِي شَأْنُهُمَا، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنْ انْفُخْهُمَا، فَتَفَخَّخْتُهُمَا، فَطَارَا، فَأَوَّلُتُهُمَا: كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا: الْعَنْسِيُّ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ» (بخاری: ۴۳۷۳، ۴۳۷۴)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: مسیلمه کذاب در زمان رسول الله ﷺ آمد و می‌گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من بسپارد، از او پیروی می‌کنم. بدین جهت، با جمعیت زیادی از قوم‌اش به مدینه آمد. رسول الله ﷺ که شاخه درخت خرمایی در دست داشت، همراه ثابت بن قیس بن شماس بسوی او رفت تا اینکه به مسیلمه که در میان یارانش بود، رسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر این شاخه درخت را از من بخواهی، آنرا به تو نخواهم داد و تو از حکم خدا درباره خود، نمی‌توانی تجاوز کنی. اگر پشت کنی، خداوند تو را هلاک خواهد کرد. فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من، جواب تو را می‌دهد». سپس برگشت.

ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: در مورد این سخن رسول خدا ﷺ که فرمود: «تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم»، پرسیدم. ابوهیره رضی اللہ عنہ به من گفت: همانا رسول خدا ﷺ فرمود: «خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحی شد که در آنها، فوت کنم. من نیز در آنها دمیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو که بعد از من ظهور می‌کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عَنَسی و دیگری، مسیلمه خواهد بود».

۱۶۶۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِخَزَائِنِ الْأَرْضِ، فَوُضِعَ فِي كَفِّي سَوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبُرَا عَلَيَّ، فَأُوحِيَ اللَّهُ إِلَيَّ أَنْ انْفُخْهُمَا، فَتَفَخَّخْتُهُمَا فَذَهَبَا، فَأَوَّلْتُهُمَا الْكَذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنُهُمَا، صَاحِبَ صَنْعَاءَ وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ» (بخاری: ۴۳۷۵)

ترجمه: «ابوهیره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در خواب، خزانه‌های زمین به من عرضه گردید و دو النگوی طلا در کف دستم نهادند. این چیز، برایم گران تمام شد. پس خداوند به من وحی کرد که در آنها فوت کنم. من نیز در آنها فوت کردم. و آنها رفتند. آنگاه آنها را به دو کذاب که یکی از صنعاء (اسود عَنَسی) و دیگری از یمامه (مسیلمه کذاب) خواهد بود، تعبیر کردم».

باب (۴۲): داستان اهل نجران

۱۶۶۹- «عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ صَاحِبَا نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُرِيدَانِ أَنْ يُلَاعِنَاهُ، قَالَ: فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَا تَفْعَلْ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلَا عَنَّا لَا

نُفْلِحْ نَحْنُ وَلَا عَقِبُنَا مِنْ بَعْدِنَا، قَالَا: إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا أَمِينًا، وَلَا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلَّا أَمِينًا، فَقَالَ: «لَأُبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلًا أَمِينًا، حَقَّ أَمِينٍ». فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «قُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». فَلَمَّا قَامَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَمِينٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ». (بخاری: ۴۳۸۰)

ترجمه: «حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: دو نفر از فرمانروایان نجران به نام‌های عاقب و سید، نزد رسول الله ﷺ آمدند و خواستند تا با ایشان مباحله کنند. یکی از آنها به دیگری گفت: این کار را نکن. بخدا سوگند، اگر او، پیامبر (برحق) باشد و ما با او مباحله کنیم، نه ما رستگار می شویم و نه نسل‌های آینده ما. سرانجام، گفتند: (بجای مباحله) هر چه از ما بخواهی، به تو عطا می کنیم. مرد امینی را همراه ما بفرست و نباید جز امین، فردی دیگر باشد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «مرد امینی را که واقعاً امین باشد، همراه شما خواهم فرستاد». هر یک از یاران رسول خدا ﷺ آرزو می کرد که فرد امین، او باشد. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای ابوعبیده بن جراح! بلند شو». هنگامی که او برخاست، رسول خدا ﷺ فرمود: «این مرد، امین این امت است».

۱۶۷۰- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (بخاری: ۴۳۸۲)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، از انس رضی اللہ عنہ از انس ﷺ آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر امتی، امینی دارد و امین این امت، ابوعبیده بن جراح است».

باب (۴۳): آمدن اشعریها و اهالی یمن

۱۶۷۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ نَفَرٌ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَاهُ، فَأَبَى أَنْ يَحْمِلَنَا، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَتَى بِنَهْبِ إِبِلٍ، فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ دَوْدٍ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا: تَعَقَّلْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَمِينَهُ، لَا نُفْلِحْ بَعْدَهَا أَبَدًا، فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا، وَقَدْ حَمَلْتَنَا، قَالَ: «أَجَلٌ وَلَكِنْ لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا وَتَحَلَّلْتُهَا». (بخاری: ۴۳۸۵)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: گروهی از ما اشعریها نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم و خواستار مرکب شدیم (تا در جنگ تبوک شرکت کنیم). آنحضرت ﷺ از دادن مرکب به ما خودداری کرد. دوباره خواستار مرکب شدیم. این بار، سوگند یاد کرد که به ما مرکب ندهد. سپس دیری نگذشت که چند نفر از شترانی را که به غنیمت گرفته بودند، آوردند. آنگاه آنحضرت ﷺ دستور داد تا پنج شتر به ما بدهند. هنگامی

که شتران را تحویل گرفتیم، با خود گفتیم: کاری کردیم که رسول خدا ﷺ سوگندش را فراموش کند. بعد از این، هرگز رستگار نخواهیم شد. بدین جهت، نزد ایشان رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا! شما سوگند یاد کردید که به ما مرکب ندهید حال آنکه به ما مرکب عنایت فرمودید. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلی، ولی من هر سوگندی که یاد کنم و خلاف آنرا بهتر بدانم، آنرا انجام می‌دهم و کفاره قسم را ادا می‌کنم».

۱۶۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ هُمْ أَرْقُ أَفْئِدَةً وَأَلْيُنْ قُلُوبًا، الْإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ، وَالْفَخْرُ وَالْخِيَلَاءُ فِي أَصْحَابِ الْإِيلِ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ»». (بخاری: ۴۳۸۸)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اهل یمن نزد شما آمدند. باید بگویم قبله‌هایشان از همه رقیق‌تر و نرم‌تر است. ایمان از یمن است. دانش از یمن است. و غرور و تکبر در میان صاحبان شتر می‌باشد و آرامش و وقار در میان صاحبان گوسفند است»».

باب (۴۴): حجة الوداع

۱۶۷۳- «حَدِيثُ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْكَعْبَةِ قَدْ تَقَدَّمَ وَذَكَرَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: وَعِنْدَ الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَرْمَرَةٌ حُمْرَاءُ».

ترجمه: «حدیث ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا درباره نماز خواندن نبی اکرم ﷺ داخل خانه کعبه، قبلاً بیان گردید. در این روایت، ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌افزاید: جایی که رسول الله ﷺ نماز خواند، سنگ مرمر قرمزی، وجود داشت».

۱۶۷۴- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحْجَّ بَعْدَهَا: حَجَّةَ الْوَدَاعِ»». (بخاری: ۴۴۰۴)

ترجمه: «زید بن ارقم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در نوزده غزوه، شرکت داشت. و پس از هجرت، فقط یک حج انجام داد که به آن حجة الوداع می‌گویند. و بعد از آن، حج دیگری، انجام نداد».

۱۶۷۵- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ؟» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلَدَةُ؟» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟» قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ

حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ التَّحْرِ؟» قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَسَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلَالًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضٌ مِّنْ يُبَلِّغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ مِّنْ سَمِعَهُ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟» مَرَّتَيْنِ. (بخاری: ۴۴۰۶)

ترجمه: «ابوبکره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زمان به صورت اصلی اش مانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را خلق کرد، برگشت. سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن، از ماههای حرام اند و عبارت اند از ذوالقعدة، ذوالحجه و مُحَرَّم که پشت سر هم قرار دارند. و دیگری، ماه رجب قبيله مُضَرَّاست که بین جمادی (الثانی) و شعبان، می باشد. (و پرسید: این، چه ماهی است؟) گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. پس سکوت نمود تا جایی که ما گمان کردیم نام دیگری برایش می گذارد. آنگاه فرمود: «آیا این ماه ذوالحجه نیست؟» گفتیم: بلی. فرمود: «این، کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. پس سکوت کرد تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش بیان می کند. آنگاه فرمود: «مگر این شهر (مکه) نیست؟» گفتیم: بلی. سپس پرسید: «امروز، چه روزی است؟» گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. پس سکوت نمود تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش می گذارد. سپس فرمود: «آیا روز قربانی نیست؟» گفتیم: بلی. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «همانا جان و مال و آبرویتان بر شما مانند این روز و این شهر و این ماه، حرام است. و بزودی پروردگارتان را ملاقات می کنید و شما را از اعمالتان، خواهد پرسید. آگاه باشید که بعد از من، گمراه نشوید طوریکه بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند. بدانید که فرد حاضر باید به کسی که غائب است، برساند. شاید بعضی از کسانی که این سخنان به آنها می رسند از برخی که آنها را شنیده اند، بهتر دریابند. گواه باشید. آیا تبلیغ کردم؟ و دو بار این جمله را تکرار کرد».

۱۶۷۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَصَرَ بَعْضُهُمْ». (بخاری: ۴۴۱۱)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و تعدادی از یارانش، سرهای خود را در حجة الوداع تراشیدند و بعضی دیگر، کوتاه کردند».

باب (۴۵): غزوة تبوك يا غزوة پر مشقت

۱۶۷۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: أُرْسِلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَسْأَلُهُ الْخُمْلَانَ لَهُمْ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ أَصْحَابِي أُرْسَلُونِي

إِنَّكَ لَتَحْمِلُهُمْ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ». وَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضَبَانُ وَلَا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنَعِ النَّبِيِّ ﷺ وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَيًّا، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَأَخْبَرْتُهُمُ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ أَلْبَثْ إِلَّا سُوْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِلَالًا يُنَادِي: أَيُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ، فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَحِبَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: «خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِيَيْنِ، وَهَذَيْنِ الْقَرِيَيْنِ لِسِتَّةِ أَبْعَرَةٍ ابْتِاعَهُنَّ حَيْثُ مِنْ سَعْدٍ، فَانْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْ: إِنَّ اللَّهَ - أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ فَارْكَبُوهُنَّ». فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِنَّ بِهِنَّ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أَدْعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِيَ بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالََةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَا تَظُنُّوا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدِّقٌ، وَلَتَفْعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ، فَانْطَلَقَ أَبُو مُوسَى يَنْفِرُ مِنْهُمْ حَتَّى أَتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنَعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاهُمْ بَعْدُ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثْتُهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى». (بخاری: ۴۴۱۵)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: زمانی که دوستانم همراه رسول الله ﷺ در سپاه عسره بودند که همان غزوه تبوک است، مرا نزد آنحضرت ﷺ فرستادند تا برای آنان، درخواست مرکب کنم. پس گفتم: ای پیامبر خدا! دوستانم مرا نزد تو فرستاده اند تا برایشان مرکب فراهم سازی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به خدا که به شما مرکب نخواهم داد».

شایان ذکر است که من زمانی نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم که او خشمگین بود ولی من نمی دانستم. و از اینکه نبی اکرم ﷺ چیزی به من نداد و از ترس اینکه مبدا از من در دل اش ناراحت شده باشد، غمگین، برگشتم و نزد دوستانم رفتم و سخنان رسول اکرم ﷺ را به اطلاع شان رساندم. اما ساعتی نگذشته بود که شنیدم بلال ندا می دهد: ای عبدالله بن قیس! گفتم: بلی. گفت: رسول الله ﷺ تو را صدا می زند. او را اجابت کن. هنگامی که نزد آنحضرت ﷺ آمدم، با اشاره به شش شتر که در همان لحظه از سعد خریده بود، فرمود: «این شترانی را که با هم بسته شده اند و آن شترانی را که با هم بسته شده اند، بردار و نزد دوستانت ببر و به آنان بگو: خدا یا رسول خدا این مرکب ها را برای شما تدارک دیده اند. پس بر آنها سوار شوید». من آنها را نزد آنان بردم و گفتم: همانا نبی اکرم ﷺ اینها را بعنوان مرکب، برای شما فرستاده است. ولی سوگند به خدا که شما را رها نمی کنم مگر اینکه بعضی از شما را نزد کسانی ببرم که سخن رسول الله ﷺ را شنیده اند تا گمان نکنید که من سخنی به شما گفته ام که آنحضرت ﷺ نگفته است. دوستانم به من گفتند: سوگند به خدا که ما سخنان را تصدیق کرده ایم با وجود این، به خواسته ات عمل می کنیم. سپس ابوموسی چند تن

از آنها را نزد کسانی برد که نخست، امتناع رسول خدا ﷺ و سپس عطا کردن شتران را به آنها شنیده بودند. آنان نیز همان سخنانی را که ابوموسی گفته بود، به آنها گفتند».

۱۶۷۸- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَتُخَلِّفُنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»». (بخاری: ۴۴۱۶)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بسوی تبوک، بیرون رفت و علی بن ابی طالب را بعنوان جانشین خود، تعیین فرمود. علی رضی الله عنه گفت: مرا میان زنان و کودکان می گذاری؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا دوست نداری که تو برای من بمنزله هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد»».

باب (۴۶): حدیث کعب بن مالک رضی الله عنه و این سخن خداوند متعال که می فرماید: و بر آن سه نفری که به تأخیر انداخته شدند

۱۶۷۹- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ فُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاقَفْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَا أُحِبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدٌ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرُ فِي النَّاسِ مِنْهَا، كَانَ مِنْ خَبَرِي أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَى بِغَيْرِهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَقَارًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ، قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا ظَنَّ أَنْ سَيُخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الشَّمَارُ وَالظَّلَالُ، وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، فَطَفِفْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَتِمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْحُجْدُ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، فَقُلْتُ:

أَتَجَهَّزَ بَعْدَهُ يَوْمَ أَوْ يَوْمَيْنِ ثُمَّ أَلْحَقَهُمْ، فَعَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لِأَتَجَهَّزَ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، ثُمَّ عَدَوْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا، وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ وَهَمَمْتُ أَنْ أُرْتَحِلَ فَأَذْرِكُهُمْ وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ، فَلَمْ يُقَدِّرْ لِي ذَلِكَ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَطُفْتُ فِيهِمْ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لَا أَرَى إِلَّا رَجُلًا مَعْمُومًا عَلَيْهِ النَّفَاقُ، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَدَرَ اللَّهُ مِنَ الضَّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ يَتَبُوكُ: «مَا فَعَلَ كَعْبُ؟» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَنَظَرُهُ فِي عِظْفِهِ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلًا حَضَرَنِي هَمِّي، وَطَفِيفْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ، وَأَقُولُ: بِمَاذَا أَخْرَجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا؟ وَاسْتَعَنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا رَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرَجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رُكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيَخْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضِعَّةٍ وَثَمَانِينَ رَجُلًا، فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِلَانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَّلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، فَحِجَّتُهُ، فَلَمَّا سَلِمْتُ عَلَيْهِ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ» فَحِجْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ؟» فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجَ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسَخِّطَكَ عَلَيَّ، وَلَنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صَدَقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لَا رَجُو فِيهِ عَفْوَ اللَّهِ، لَا وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَبْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». فَقُمْتُ وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنِبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلَّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيكَ ذَنْبَكَ اسْتَغْفَارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ، فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤْتَبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِي هَذَا مَعِيَ أَحَدٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلَانِ

قَالَ مِثْلَ مَا قُلْتُ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّيِّعِ الْعُمَرِيُّ، وَهِلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا فِيهِمَا أُسُوءُ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبْنَا النَّاسَ وَتَغَيَّرُوا لَنَا، حَتَّى تَنَكَّرْتُ فِي نَفْسِي الْأَرْضَ، فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكْنَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلَاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ عَلَيَّ أَمْ لَا؟ ثُمَّ أَصَلَّى قَرِيبًا مِنْهُ، فَأَسَارَفُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ، وَإِذَا التَفْتُ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ! أَلَمْ تُشَدِّكْ بِاللَّهِ هَلْ تَعَلَّمْنِي أَحَبُّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَتَشَدَّدْتُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَتَشَدَّدْتُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاصَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ إِذَا نَبْطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ؟ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي، دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكٍ غَسَّانٍ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلَا مَضِيعَةٍ، فَالْحَقُّ بِنَا نُوَاسِكَ، فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّوَرَّ فَسَجَرْتُهُ بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أَطْلَقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا بَلِ اعْتَزَلْتُهَا، وَلَا تَقْرَبْهَا، وَأَرْسَلَ إِلَيَّ صَاحِبِي مِثْلَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لَامْرَأَتِي: الْحَقِّي بِأَهْلِكَ فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتْ امْرَأَةُ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَا يَقْرَبُكَ». قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَذِنَ لَامْرَأَةِ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ

لَا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِيَنِ مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنَتْهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشَرَ لَيَالٍ حَتَّى كَمَلْتُ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلَامِنَا، فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ قَدْ ضَاعَتْ عَنِّي نَفْسِي، وَضَاعَتْ عَنِّي الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلٍ سَلْعٍ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ! أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنَّ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَأَذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قَبْلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبِي، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ، وَاللَّهُ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَانْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا يُهْنُونِي بِالتَّوْبَةِ، يَقُولُونَ: لَتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، قَالَ كَعْبُ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يُهْرُولُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَانِي، وَاللَّهُ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ، وَلَا أَنْسَاهَا لَطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبُ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدْتُكَ أُمُّكَ». قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَتَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَتَخَلَّعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أَمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا نَجَانِي بِالصَّدَقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لَا أُحَدِّثَ إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيتُ، فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلَانِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ [التوبة: ١١٧]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ

قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ كَذَّبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَّبُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَّبُوا حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿سَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا أُنْقَلَبْتُمْ﴾ [التوبة: ۹۵]. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا نَخْلِفُنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ عَنْ أَمْرِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّىٰ قَضَىٰ اللَّهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾ [التوبة: ۱۱۸]. وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِفْنَا عَنِ الْغَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ، فَقَبِلَ مِنْهُ». (بخاری: ۴۴۱۸)

ترجمه: «کعب بن مالک رضی الله عنه می گوید: من از هیچ یک از غزوات رسول الله ﷺ جز غزوه تبوک، باز نماندم. البته از غزوه بدر نیز باز ماندم اما بخاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول خدا ﷺ به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه خداوند، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده‌ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول خدا ﷺ بر اسلام، پیمان بستیم، حضور داشتم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم اگرچه بدر از بیعت عقبه در میان مردم، شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. سوگند به خدا که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم. اما برای این غزوه، دو شتر فراهم ساختم. و هرگاه رسول خدا ﷺ می‌خواست به غزوه‌ای برود، توریه می‌کرد. (اگر می‌گفت بسوی شمال می‌رویم، به جنوب می‌رفت). تا اینکه نوبت این غزوه، فرا رسید. رسول خدا ﷺ درگرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی بی‌آب و علف و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می‌خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذکر است که تعداد مسلمانان همراه رسول خدا ﷺ زیاد بودند طوری که اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی‌گنجید.

کعب می‌گوید: هرکس می‌خواست غایب شود، چنین تصور می‌کرد که تا زمانی که از جانب خدا، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول خدا ﷺ به این غزوه رفت که میوه‌ها رسیده و نشستن زیر سایه‌ها لذت بخش بود. بهر حال، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان همراهش، آماده شدند. من هم هر روز صبح، تصمیم می‌گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، بر می‌گشتم و با خود می‌گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزها بدین منوال، گذشت تا اینکه مردم بطور کامل، آماده شدند و رسول

خدا ﷺ و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بودم. با خود گفتم: یکی دو روز دیگر، خود را آماده می‌سازم و به آنها ملحق می‌شوم. فردای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. سپس فردای روز بعد نیز تصمیم گرفتم و برگشتم و کاری انجام ندادم. روزها اینگونه سپری شد تا اینکه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آنان برسانم و کاش! چنین می‌کردم. ولی این کار، برایم مقدر نشده بود. پس از خروج رسول خدا ﷺ، هنگامی که به میان مردم می‌رفتم، آنچه مرا غمگین می‌ساخت، این بود که بجز منافقین و افراد ضعیفی که خداوند آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی‌دیدم.

از طرفی دیگر، رسول خدا ﷺ به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید. آنجا در حالی که میان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب چه کار کرد؟» مردی از بنی سلمه گفت: ای رسول خدا! او را لباسهای زیبا و نگریستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدی گفتم. بخدا سوگند، ای رسول خدا! ما بجز خیر، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. و آنحضرت ﷺ سکوت کرد.

نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول خدا ﷺ به من رسید. اینجا بود که دروغ‌های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می‌گفتم: چگونه فردا از ناخشنودی رسول خدا ﷺ خود را نجات دهم و برای این کار از تمام افراد صاحب نظر خانواده‌ام، کمک گرفتم. ولی هنگامی که به من گفتند: رسول خدا ﷺ به مدینه رسیده است، افکار باطل از سرم بیرون رفت. و دانستم که با سخن دروغ، نمی‌توانم خود را از ناخشنودی آنحضرت ﷺ نجات دهم. لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آنروز، رسول خدا ﷺ آمد. عادت پیامبر اکرم ﷺ این بود که هرگاه از سفری می‌آمد، نخست، به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و با مردم می‌نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگان جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفر بود، یکی یکی نزد او می‌آمدند و عذرهایشان را بیان می‌کردند و سوگند می‌خوردند. رسول خدا ﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می‌آوردند، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار کرد.

من نیز نزد ایشان رفتم. هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد البته تبسمی که همراه خشم و غضب بود. سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علت نیامدن تو چه بود؟ مگر مرکب نخریده بودی؟» گفتم: بلی. بخدا سوگند، اگر غیر از تو، نزد کسی از صاحبان دنیا نشسته بودم، فکر می‌کنم با آوردن عذری می‌توانستم خود را از ناخشنودی او نجات دهم. چرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی بخدا سوگند، یقین دارم که اگر امروز با سخن دروغی تو را خشنود، سازم، بزودی خداوند تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگویم، از من می‌رنجی. ولی من راست می‌گویم و امیدوارم که خداوند مرا ببخشد. خیر، بخدا سوگند که هیچ عذری نداشتم. بخدا سوگند، هنگامی که از جهاد بازماندم،

از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «این شخص، راست گفت. پس برخیز تا خداوند در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی. تو نتوانستی مانند سایر بازماندگان جهاد، عذری برای رسول خدا ﷺ بیاوری و استغفار آنحضرت ﷺ برای گناهت، کافی بود.

پس به خدا سوگند، آنقدر مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی‌ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی. آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند. بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول خدا ﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغییر دادند و از ما کناره‌گیری نمودند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می‌شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، درخانه‌هایشان نشستند و گریه می‌کردند. و من که جوان‌ترین و قوی‌ترین آنان بودم از خانه بیرون می‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم. اما کسی با من، سخن نمی‌گفت. نزد رسول خدا ﷺ که پس از نماز، می‌نشست، می‌رفتم و به او سلام می‌دادم. و با خود می‌گفتم: آیا لب‌هایش را برای جواب سلام من حرکت می‌دهد یا خیر؟ آنگاه نزدیک او نماز می‌خواندم و دزدکی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد ولی وقتی که به او نگاه می‌کردم، صورت‌اش را از من برمی‌گردانید.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. بخدا سوگند که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می‌دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم. این بار، گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشم‌ام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسان به من داد. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوستات (محمد) به تو ستم کرده است. خداوند تو را خوار نساخته و حقات را ضایع نگردانیده است. نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است. پس آنرا در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت، فرستاده رسول خدا ﷺ نزد من آمد و گفت: رسول الله ﷺ به تو دستور می دهد که از همسرت، کناره گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده ات برو و آنجا باش تا اینکه خداوند در این باره، قضاوت کند.

کعب می گوید: همسر هلال بن امیه نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! هلال بن امیه، پیرمرد افتاده ای است که خادمی ندارد. اگر به او خدمت کنم، آزرده خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به خدا که او هیچگونه حرکتی ندارد. سوگند به خدا، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می کند.

کعب می گوید: یکی از اعضای خانواده ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول خدا ﷺ اجازه می گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می داد تا به تو خدمت کند. گفتم: به خدا سوگند، در این مورد از رسول خدا ﷺ اجازه نمی گیرم. زیرا جواب آنحضرت ﷺ را در این باره نمی دانم. چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه هایم به همان حالتی که خداوند ذکر نموده است یعنی زمین با تمام وسعتش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صدای ندا دهنده ای را شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله ﷺ پذیرفته شدن توبه ما را از جانب خدا بعد از خواندن نماز صبح، اعلام نموده است. بدین جهت، مردم براه افتاده اند و ما را بشارت می دهند.

بهرحال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفه اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند بخدا که در آن وقت، لباس دیگری نداشتم، بدین جهت، دو لباس (ازار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول خدا ﷺ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه ام به من، تبریک عرض می کردند و می گفتند: پذیرش توبه ات از جانب خداوند، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم. دیدم که رسول الله ﷺ نشسته و مردم، اطرافش را گرفته اند. طلحه بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی کنم. پس هنگامی که به رسول الله ﷺ سلام دادم، در حالی که چهره اش از خوشحالی می درخشید، فرمود: «تورا

به بهترین روزی که از مادر متولد شده‌ای و تاکنون بر تو نگذشته است، بشارت می‌دهم». پرسیدم: ای رسول خدا! آیا این بشارت از جانب شماست و یا از سوی خدا می‌باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب خداست». قابل یادآوری است که هنگام خوشحال شدن، چهره مبارک‌اش ﷺ مانند قرص ماه، می‌درخشید و ما این حالت ایشان را می‌دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستیم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه‌ام اینست که اموالم را در راه خدا و رسولش، صدقه دهم. رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه‌دار. این، برای بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ای را که از خیر، نصیب‌ام شده است، نگه می‌دارم. سپس گفتم: یا رسول الله! همانا خداوند مرا بخاطر راستگویی، نجات داد. یکی دیگر از شرایط توبه‌ام این است که تا زمانی که زنده‌ام هرگز دروغ نگویم. بخدا سوگند، از زمانی که این سخنان را به رسول خدا ﷺ گفتم، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش خداوند، قرار گیرد. و از آن هنگام تاکنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکرده‌ام و امیدوارم که خداوند در باقیمانده عمرم نیز مرا حفاظت کند.

خداوند بر رسولش این آیات را نازل فرمود:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝﴾ [التوبة: ۱۱۷-۱۱۹].

ترجمه: «خداوند، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن کسانی که از پیامبر خدا ﷺ در لحظه دشوار، پیروی کردند بعد از آنکه دل‌های گروهی از آنان، نزدیک بود، منحرف شود. باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که خداوند، رؤوف و مهربان است. همچنین خداوند توبه آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبه آنان به تأخیر افتاد و زمین با همه وسعت‌اش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. (و سرانجام) دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز بازگشت بسوی او ندارند. پس خداوند به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند. همانا خداوند، بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید».

کعب می‌گوید: بخدا سوگند، خداوند پس از اینکه مرا به اسلام، هدایت کرد، هیچ نعمتی بزرگتر از صداقت با رسول خدا ﷺ به من عطا نفرمود. چرا که اگر دروغ می‌گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می‌شدم. زیرا خداوند، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می‌گوید، نثار دروغگویان کرد. چنانکه فرمود:

﴿سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا أُنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾﴾ يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾﴾ [التوبة: ٩٥-٩٦].

ترجمه: «ای پیامبر - شما و مسلمانان هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به نام خدا سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، صرف نظر کنید. پس شما از آنان، روی بگردانید زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند، جایگاهشان، دوزخ است. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، خشنود شوید. اگر شما از آنان، خوشنود شوید پس همانا خداوند از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد».

کعب می‌گوید: ما (ظاهراً) از آن گروه که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند، و آنحضرت ﷺ از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ﷺ مسئله ما را تا هنگام داوری خداوند، به تأخیر انداخت. بدینجهت فرمود: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾ [التوبة: ١١٨]. یعنی و همچنین توبه سه نفری را قبول کرد که مسئله آنان به تأخیر انداخته شد.

کعب می‌گوید: آنچه خداوند در آیه فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست. بلکه بازماندن و به تأخیر انداختن مسئله ما از کسانی است که برای رسول خدا ﷺ عذر آوردند و سوگند یاد کردند و آنحضرت ﷺ نیز از آنان پذیرفت».

باب (٤٧): نامه‌های نبی اکرم ﷺ به کسری و قیصر

١٦٨٠- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّامَ الْجَمَلِ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحُقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأَقَاتِلَ مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ مَلَكَوا عَلَيْهِمْ بِنْتُ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ»». (بخاری: ٤٤٢٥)

ترجمه: «ابوبکره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: خداوند، سخنی را که از رسول الله ﷺ شنیده بودم بعد از اینکه می‌خواستم به اصحاب جمل، ملحق شوم و در کنار آنان، بجنگم، برایم مفید گردانید. هنگامی که به رسول الله ﷺ خبر رسید که مردم فارس، دختر کسری را به عنوان پادشاه خود، تعیین کرده‌اند، فرمود: «قومی که زمام امورش را به دست زنی بسپارد، هرگز رستگار نخواهد شد»».

باب (٤٨): بیماری و وفات رسول اکرم ﷺ

١٦٨١- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي شَكْوَاهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاها فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَضَحِكَتْ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ،

فَقَالَتْ: سَارَّيَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُؤْفَى فِيهِ، فَبَكَيْتُ، ثُمَّ سَارَّيَ فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ يَتَّبِعُهُ، فَضَحِكْتُ». (بخاری: ۴۴۳۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه رضی الله عنها را در بیماری وفاتش، فرا خواند و آهسته در گوش اش، سخنی گفت که از شنیدن آن، گریه کرد. پس دوباره او را فراخواند، و آهسته در گوش اش، چیزی گفت که از شنیدن آن، خندید.

راوی می گوید: از او علت اش را جویا شدیم. گفت: نخست، نبی اکرم صلی الله علیه و آله آهسته در گوش ام گفت که در این بیماری، وفات می یابد. پس من، گریه کردم. سپس، آهسته در گوش ام گفت: نخستین کسی که از اهل بیت ام به من ملحق می شود، تو هستی. لذا خندیدم».

۱۶۸۲- «وَعَنْهَا رضی الله عنها قَالَتْ: كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ وَأَخَذَتْهُ بُحَّةٌ يَقُولُ: ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ [النساء: ۶۹]. فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خَيْرٌ». (بخاری: ۴۴۳۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: شنیده بودم که هیچ پیامبری وفات نخواهد کرد تا زمانی که به او اختیار داده نشود که از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب کند. پس شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در بیماری وفات اش در حالی که صدایش گرفته بود، می فرمود: ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ [النساء: ۶۹]. یعنی همراه کسانی که خداوند به آنان، نعمت عنایت کرده است. آنگاه، دانستم که به ایشان، حق انتخاب داده شده است».

۱۶۸۳- «وَعَنْهَا رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ صَحِيحٌ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحْيَا أَوْ يُخَيَّرَ». فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَصَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُشِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى». فَقُلْتُ: إِذَا لَا يُجَاوِرُنَا، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ». (بخاری: ۴۴۳۷)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در حال صحت، می فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی رود تا زمانی که جابگاهش را در بهشت نبیند. سپس به او اختیار داده می شود». پس هنگامی که بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی عایشه گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللهم في الرفيق الاعلى» یعنی خدایا! بسوی رفیق اعلى.

عایشه رضی الله عنها می گوید: گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی ماند و دانستم که این، تحقق همان سخنی است که در زمان صحت اش به ما می گفت».

۱۶۸۴- «وَعَنْهَا عَلَيْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوَّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ يَدَيْهِ فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُؤْفَى فِيهِ، طَفِقَتْ أَنْفِثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوَّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِثُ، وَأَمْسَحَ بِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْهُ». (بخاری: ۴۴۳۹)

ترجمه: «عایشه عَلَيْهَا می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ بیمار می شد، معوذات (سوره ناس، فلق و اخلاص) را می خواند و بر خود می دمید و با دست خود، بر بدن اش می مالید. پس هنگامی که در بیماری وفاتش بسر می برد، من نیز همان معوذات را که او می خواند و بر خود می دمید، می خواندم و دست نبی اکرم ﷺ را بر بدنش می کشیدم».

۱۶۸۵- «وَعَنْهَا: أَنَّهَا أَصْغَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَيَّ ظَهْرُهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». (بخاری: ۴۴۴۰)

ترجمه: «عایشه عَلَيْهَا می گوید: قبل از اینکه نبی اکرم ﷺ فوت کند در حالی که پشت اش را به من تکیه داده بود، کاملاً گوش فرا دادم که می فرمود: «خدایا! مرا ببخش و بر من رحم کن و مرا به دوستانم (انبیاء)، ملحق بگردان».

۱۶۸۶- «وَعَنْهَا عَلَيْهَا فِي رَوَايَةٍ: قَالَتْ: مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ حَاقِنِي وَذَاقِنِي، فَلَا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لِأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۴۴۴۶)

ترجمه: «و در روایت دیگری آمده است که عایشه عَلَيْهَا فرمود: نبی اکرم ﷺ در حالی فوت کرد که سر مبارکش، حد فاصل سینه و چانه ام قرار داشت. بدین جهت، هزگر پس از وفات نبی اکرم ﷺ بخاطر سختی مرگ کسی، ناراحت نمی شوم».

۱۶۸۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَلَيْهِمَا: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُؤْفَى فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا، فَأَخَذَ يَدَيْهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عَشْرَ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجْهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، أَذْهَبَ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَسَّأَلَهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عِلْمُنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عِلْمُنَا، فَأَوْصَى بِنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَنُؤْنَسَ أَسْأَلَهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَتَعْنَاهَا، لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۴۴۴۷)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی الله عنه می گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه در بیماری وفات رسول خدا ﷺ از خانه آنحضرت ﷺ بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن! حال رسول خدا ﷺ چطور است؟ گفت: خدا را شکر، خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز، تو بنده عصا خواهی شد. (یعنی رسول خدا ﷺ فوت می کند و تو زبردست دیگران خواهی شد.) بخدا سوگند، من می دانم که رسول الله ﷺ در این بیماری، فوت خواهد کرد. چرا که من چهره های بنی عبدالمطلب را هنگام مرگ می شناسم. ما را نزد رسول خدا ﷺ ببر تا از او پرسیم که خلافت به چه کسی می رسد؟ اگر به ما می رسد، بدانیم و اگر به غیر ما هم می رسد، بدانیم که در این صورت، برای ما وصیت نماید. علی گفت: بخدا سوگند، اگر چنین درخواستی از رسول الله ﷺ بکنیم و ما را از آن بازدارد، بعد از او، هرگز مردم، خلافت را به ما واگذار نخواهند کرد. بخدا سوگند که من چنین سؤالی از رسول خدا ﷺ نخواهم کرد».

۱۶۸۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيَّ، أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوِّفِيَ فِي بَيْتِي، وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ، دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَبَيْدِهِ السَّوَاكُ، وَأَنَا مُسْنِدَةٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السَّوَاكَ، فَقُلْتُ: أَخْذُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: أَلَيْتَهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَلَيْتَنِي، فَأَمَرَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رُكُوءٌ أَوْ غُلْبَةٌ، يَشْكُ عَمْرٌ، فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ، فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ». ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» حَتَّى قُبِضَ، وَمَالَتْ يَدُهُ». (بخاری: ۴۴۴۹)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که می گفت: یکی از نعمت هایی که خداوند به من ارزانی داشت، این است که رسول الله ﷺ در خانه من، روز نوبت من و میان سینه و گلویم، فوت نمود. و همچنین خداوند، آب دهان من و او را هنگام درگذشتش با هم درآمیخت. بدین صورت که رسول الله ﷺ به من تکیه داده بود که عبدالرحمن بن ابی بکر در حالی که مسواکی در دست داشت، وارد شد. و دیدم که نبی اکرم ﷺ بسوی آن، نگاه می کند. دانستم که ایشان، مسواک را دوست دارد. لذا پرسیدم: آیا آنرا برایم بگیرم؟ با اشاره سر فرمود: بلی. پس آنرا گرفتم. و چون مسواک برایش سفت بود، پرسیدم: آیا آنرا برای شما نرم کنم؟ با اشاره سر فرمود: بلی. آنگاه آنرا جویدم و برایش نرم کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که ظرف آبی، پیش رو داشت و دست هایش را وارد آن ظرف می کرد و به صورتش می کشید، مسواک زد. و در آن حال می گفت: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختیها دارد». سپس دستش را بلند کرد و می گفت: «در رفیق اعلی» تا اینکه فوت کرد و دستش، پایین آمد».

۱۶۸۹- «وَعَنْهَا عليه السلام قَالَتْ: لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ، فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لَا تَلْدُونِي، فَقُلْنَا كَرَاهِيَّةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ تَلْدُونِي؟» قُلْنَا: كَرَاهِيَّةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلَّا لَدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ»».

(بخاری: ۴۴۵۸)

ترجمه: «عایشه عليه السلام می گوید: در بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دارو خوراندیم. آنحضرت صلی الله علیه و آله با اشاره گفت که به من دارو ندهید. خیال کردیم که این همان کراهیتی است که مریض نسبت به دارو دارد. هنگامی که به هوش آمد، فرمود: «آیا شما را از خوراندن دارو باز نداشتیم؟» گفتیم: ما فکر کردیم که شاید این سخن شما بر اساس کراهیت بیمار از دارو باشد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «باید به تمام کسانی که در خانه هستند، در حضور من، دارو بخورانید مگر به عباس که در خوراندن دارو به من، با شما شرکت نداشت»».

۱۶۹۰- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله جَعَلَ يَتَغَشَّاهُ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: وَكَرَبَ أَبَاهُ، فَقَالَ لَهَا: «لَيْسَ عَلَى أَبِيكَ كَرْبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ»».

(بخاری: ۴۴۶۲)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که بیماری نبی اکرم صلی الله علیه و آله شدت گرفت و درد بر او غلبه کرد، فاطمه علیها السلام گفت: آه، پدرم چقدر درد می کشد. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «پدرت از امروز به بعد، دردی نخواهد داشت»».

باب (۴۹): وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۶۹۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تُوِّفِيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ».

(بخاری: ۴۴۶۶)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در سن شصت و سه سالگی، وفات یافت».

۵۸- کتاب تفسیر

سوره فاتحه

باب (۱): آنچه درباره فاتحه الکتاب آمده است

۱۶۹۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ بْنِ الْمُعَلَّى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي كُنْتُ أَصَلِّي، فَقَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴]؟ ثُمَّ قَالَ لِي: «لَا عَلَمَنَّكَ سُورَةٌ هِيَ أَعْظَمُ السُّورِ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قُلْتُ لَهُ: أَلَمْ تَقُلْ لِأَعْلَمَنَّكَ سُورَةٌ هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هِيَ: السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ»». (بخاری: ۴۴۷۴)

ترجمه: «ابو سعید بن معلی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در مسجد نبوی، نماز می خواندم که رسول الله ﷺ مرا صدا زد. جواب ندادم. سپس گفتم: ای رسول خدا! من مشغول نماز خواندن بودم. آنحضرت ﷺ گفت: مگر خداوند نفرموده است: ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴]؟ یعنی فرمان خدا را بپذیرید و رسولش را اجابت کنید هنگامی که شما را برای امری حیاتی، فرا خواند. آنگاه به من فرمود: «قبل از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره ای را که بزرگترین سوره قرآن است، به تو می آموزم». سپس دستم را گرفت و هنگامی که خواست از مسجد، بیرون برود، به او گفتم: مگر به من نگفتی که سوره ای را که بزرگترین سوره قرآن است، به تو می آموزم؟ فرمود: «آن، سوره حمد است که دارای هفت آیه می باشد و در هر رکعت نماز، تکرار می شود و آن، همان قرآن بزرگی است که به من عنایت شده است»».

سوره بقره

باب (۲): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «آگاهانه، با خداوند، شریک و همتایی قرار ندهید» [بقره: ۲۲]

۱۶۹۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ». قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ، قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ»». (بخاری: ۴۴۷۷)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدم: بزرگترین گناه نزد خداوند چیست؟ فرمود: «شریک قرار دادن با خدا، در حالی که تو را آفریده است». گفتم: این، گناه بزرگی است. بعد از آن، چیست؟ فرمود: «کشتن فرزندان از ترس فقر و گرسنگی». پرسیدم: بعد از آن؟ فرمود: «زنا با زن همسایه»».

باب (۳): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «ابر را بر شما سایه قرار دادیم و برای شما من و سلوی، فرستادیم» [بقره: ۵۷]

۱۶۹۴- «عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْكُمَاهُ مِنَ الْمَنِّ وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ»». (بخاری: ۴۴۷۸)

ترجمه: «سعید بن زید ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قارچ از من است و آب آن، برای چشم، شفا است»».

باب (۴): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «و هنگامی که گفتیم: به این قریه، وارد شوید» [بقره: ۵۸]

۱۶۹۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ [البقرة: ۵۸]. فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، فَبَدَّلُوا، وَقَالُوا: حِطَّةٌ حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ»». (بخاری: ۴۴۷۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد: ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ [البقرة: ۵۸]. یعنی با فروتنی از دروازه (آن شهر) وارد شوید و بگویید: خدایا! گناهان ما را ببخش. اما آنان با نشیمنگاههایشان خزیده و عقب عقب، وارد شدند و بجای حطه که به معنی گناهان ما را ببخش، است، گفتند: حطه حبه فی شعره یعنی دانه‌ای در جو»».

باب (۵): این گفته خداوند که فرمود: «هیچ آیه ای را نسخ نکرده و فراموش نمی‌سازیم، مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می‌کنیم» [بقره: ۱۰۸]

۱۶۹۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَقْرَوْنَا أُبَيَّ، وَأَقْضَانَا عَلِيَّ، وَإِنَّا لَنَدْعُ مِنْ قَوْلِ أُبَيٍّ، وَذَلِكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ: لَا أَدْعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶]. (بخاری: ۴۴۸۱)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: عمر گفت: بهترین قاری ما، ابی، و بهترین قاضی ما، علی بن ابی طالب است. اما گاهی قول ابی را ترک می‌کنیم. چرا که ابی می‌گوید: آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام، آنرا رها نمی‌کنم در حالی که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶] یعنی هیچ آیه‌ای را نسخ نکرده و فراموش نمی‌سازیم مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می‌کنیم».

باب (۶): این گفته خدای عز و جل که می‌فرماید: «وگفتند: خداوند، فرزندی برای خود، برگزیده است، حال آنکه او پاک است» [بقره: ۱۱۶]

۱۶۹۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَرَعَمَ أَيْ لَا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا». (بخاری: ۴۴۸۲)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم ﷺ گفت: خداوند فرمود: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایسته او نبود. و فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایسته او نبود. اما تکذیب، این است که می‌گوید: من نمی‌توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام‌اش این است که می‌گوید: من، فرزند دارم در حالی که من از داشتن زن و فرزند، پاک و منزّه هستم».

باب (۷): این گفته خداوند عز و جل که می‌فرماید: «از مقام ابراهیم برای خود، جای نماز، برگیرید» [بقره: ۱۲۵]

۱۶۹۸- «عَنِ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَافَقْتُ اللَّهَ فِي ثَلَاثٍ، أَوْ وَافَقَنِي رَبِّي فِي ثَلَاثٍ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ، قَالَ: وَبَلَغَنِي مُعَاتَبَةُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضَ نِسَائِهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ، قُلْتُ: إِنْ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لَيْبَدَلَنَّ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ خَيْرًا مِنْكُنَّ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ، قَالَتْ: يَا عُمَرُ أَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا

يَعِظُ نِسَاءَهُ حَتَّى تَعْظُمْنَ أَنْتَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿عَسَى رَبُّهُوَ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ﴾ [التحریم: ۵]». (بخاری: ۴۴۸۳)

ترجمه: «انس ﷺ می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: در سه مورد، نظر من با وحی خدا موافق گردید یا خداوند در سه مورد با نظرم، موافقت کرد: ۱- گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب است که در مقام ابراهیم، نماز بخوانی. ۲- گفتم: یا رسول الله! افراد خوب و بد به خانه شما می آیند چقدر خوب است اگر دستور دهی تا مادران مؤمنان، حجاب کنند. آنگاه خداوند، آیه حجاب را نازل فرمود. ۳- وقتی به من خبر رسید که نبی اکرم ﷺ بعضی از همسرانش را سرزنش نموده است، نزد آنان رفتم و گفتم: یا از این کارتان بازآید یا خداوند، زنانی بهتر از شما برای رسولش، جایگزین خواهد ساخت. تا اینکه یکی از همسرانش (ام سلمه) که نزد او رفته بودم، گفت: ای عمر! مگر رسول خدا ﷺ نمی تواند همسرانش را نصیحت کند که تو آنها را نصیحت می کنی؟ آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿عَسَى رَبُّهُوَ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ﴾ [التحریم: ۵] یعنی اگر پیامبر، شما را طلاق دهد، چه بسا خداوند بجای شما، همسران بهتری را نصیب او گرداند».

باب (۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «بگویند: به خداوند و آنچه که به سوی ما نازل شده است، ایمان داریم» [بقره: ۱۳۶]

۱۶۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَءُونَ التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلَا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: ﴿عَامِنًا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ [البقرة: ۱۳۶]». (بخاری: ۴۴۸۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری می خواندند و آنرا به زبان عربی برای مسلمانان، تفسیر می کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب. بلکه به آنها بگویند: ﴿عَامِنًا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ [البقرة: ۱۳۶] یعنی ما به خداوند و آنچه که بسوی ما نازل کرده است، ایمان داریم»».

باب (۹): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت بر مردم، گواه باشید» [بقره: ۱۴۳]

۱۷۰۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقَالُ لَأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَغَكُمْ؟

فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ ﴿وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]. فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونِ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «وَالْوَسْطُ: الْعَدْلُ». (بخاری: ۴۴۸۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روز قیامت، نوح فراخوانده می شود. می گوید: لیبیک ای پروردگارم! آماده خدمتم. خداوند می فرماید: ایا (آنچه را که به تو گفته بودم) ابلاغ کردی؟ می گوید: بلی. سپس از امتش می پرسند: آیا به شما ابلاغ کرد؟ می گویند: هیچ ترساننده ای نزد ما نیامده است. خداوند به نوح می گوید: چه کسی گواه تو است؟ می گوید: محمد و امت اش. آنگاه شما گواهی می دهید که او ابلاغ نموده است و پیامبر نیز گواه شما است. اینجاست که خداوند بلند مرتبه می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونِ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]». یعنی شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت، بر مردم، گواه باشید. و پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بر شما گواه باشد».

باب (۱۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «سپس، از همانجا که مردم روان

می شوند، بروید» [بقره: ۱۹۹]

۱۷۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَتْ فُرَيْشٌ وَمِنْ دَانَ دِينَهَا يَقْفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمُّونَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقْفُونَ بِعَرَقاتٍ، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ يَأْتِيَ عَرَقاتٍ، ثُمَّ يَقِفَ بِهَا، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا». (بخاری: ۴۵۲۰)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: قریش و هم کیشانشان در مزدلفه، وقوف می کردند و به آنها حُمس متعصب و تندرو می گفتند. اما سایر اعراب در عرفات، وقوف می کردند. پس هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیامبرش دستور داد تا به عرفات برود و در آنجا وقوف کند. سپس از آنجا روانه (مزدلفه) شود».

باب (۱۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «و برخی از آنان می گویند:

پروردگار! به ما در دنیا و آخرت، نیکی عطا فرما» [بقره: ۲۰۱]

۱۷۰۲- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [البقرة: ۲۰۱]». (بخاری: ۴۵۲۲)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله همواره این دعا را می خواند: اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. یعنی بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما. و ما را از عذاب دوزخ، نجات بده».

باب (۱۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «آنان با اصرار، - چیزی - از مردم نمی خواهند» [بقره: ۲۷۳]

۱۷۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمَرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَا اللَّفْمَةُ وَلَا اللَّفْمَتَانِ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَقَّفُ، وَافْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ يَعْني قَوْلُهُ ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳]». (بخاری: ۴۵۳۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسکین کسی نیست که یک یا دو دانه خرما و یک یا دو لقمه، او را (از درخانه ها) باز می گرداند. بلکه مسکین حقیقی، کسی است که از خواستن، خودداری می کند. اگر خواستید می توانید این آیه را بخوانید: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳] یعنی آنان با اصرار، (چیزی) از مردم نمی خواهند».

سوره آل عمران

باب (۱۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «بعضی از آیات، آیات محکمات اند، که اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات اند» [آل عمران: ۷]

۱۷۰۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ [آل عمران: ۷]. قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»». (بخاری: ۴۵۴۷)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷]. قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»».

فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾ [آل عمران: ۷].
 (خداوند، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن، آیات محکم اند که آنها اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات اند. اما کسانی که در دلهایشان، کجی وجود دارد، برای فتنه انگیزی و تأویل - نادرست - بدنبال متشابهات می روند در حالی که تأویل - درست - آنها را جز خدا، کسی دیگر نمی داند. و ثابت قدمان در علم و دانش، می گویند: ما به آنها ایمان داریم. همه آنها از جانب پروردگار ماست. و پند نمی گیرند مگر صاحبان خرد).

آنگاه فرمود: «هرگاه، کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می روند، بدانید که آنها همان کسانی هستند که خداوند از آنان، نام برده است پس از آنها دوری کنید».

باب (۱۴): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگندهایشان را به بهای اندکی می فروشند» [آل عمران: ۷۷]

۱۷۰۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّهُ اخْتَصَمَ إِلَيْهِ امْرَأَتَانِ كَانَتَا تَحْزِرَانِ فِي بَيْتِ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَحَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أَنْفَدَ يَأْشَقِي فِي كَفِّهَا، فَادَّعَتْ عَلَى الْأُخْرَى، فَرُفِعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ، لَذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ» ذَكَّرُوهَا بِاللَّهِ، وَافْرَعُوا عَلَيْهَا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۷].
 فَذَكَّرُوهَا، فَأَعْتَرَفَتْ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ».
 (بخاری: ۴۵۵۲)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: دو زن که در خانه یا حجره‌ای، چرم دوزی می کردند، دعوی خود را نزد ایشان بردند. یکی از آنها که درفش در کف دستش فرو رفته بود، از خانه بیرون آمد و ادعا کرد که دیگری این کار را کرده است. سپس دعوا را نزد ابن عباس بردند. او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر به مردم به مجرد ادعا کردن، بدهند، خون و اموال مردم، به هدر می رود». پس او را به یاد خدا بیندازید و این آیه را برایش بخوانید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۷]. یعنی همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگندهایشان را به بهای اندکی می فروشند، هیچگونه سهمی در آخرت ندارند.

راوی می گوید: پس از اینکه او را به یاد خدا انداختند، اعتراف کرد. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند بر مدعی علیه است».

باب (۱۵): این گفته خداوند عز و جل که می فرماید: «مردم، علیه شما جمع شده اند» [آل عمران: ۱۷۳]

۱۷۰۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌ ﷺ حِينَ قَالُوا: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].» (بخاری: ۴۵۶۳)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: هنگامی که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را در آتش انداختند، حسبنا و نعم الوکیل گفت. و هنگامی که به محمد ﷺ (ویارانش) گفتند: مردم، علیه شما جمع شده اند از آنها بترسید، ایمانشان افزایش یافت و گفتند: حسبنا الله و نعم الوکیل. یعنی خداوند برای ما کافی است و او بهترین، کارساز است.»

باب (۱۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «یقینا شما از اهل کتاب و مشرکین، اذیت و آزار زیادی خواهید دید» [آل عمران: ۱۸۶]

۱۷۰۷- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَرَاءَهُ يَعُودُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْحَزْرَجِ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي سَلُولٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبْدَةُ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ وَالْمُسْلِمِينَ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، حَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُعَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ وَقَفَ، فَتَرَلَّ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنَ سَلُولٍ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ لَا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ، إِنْ كَانَ حَقًّا فَلَا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاعْشِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، فَإِنَّا نَحِبُّ ذَلِكَ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى كَادُوا يَتَنَاقَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُحَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، ثُمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ دَابَّتَهُ فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ؟ - يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي - قَالَ: كَذًا وَكَذَا». قَالَ سَعْدُ ابْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اغْفُ عَنَّهُ، وَاصْفَحْ عَنْهُ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، لَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحِيرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوَجَّوهُ فَيُعْصِبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِقَ بِذَلِكَ،

فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الْأَذَى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ [العمران: ١٨٦]. وَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَدَكْثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ [البقرة: ١٠٩]. إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ، فَلَمَّا عَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صَنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، قَالَ ابْنُ أَبِي سَلُولٍ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَعَبْدَةَ الْأَوْثَانِ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ فَبَايَعُوا الرَّسُولَ ﷺ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَأَسْلَمُوا». (بخارى: ٤٥٦٦)

ترجمه: «از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ قبل از جنگ بدر بر الاغی که پالانی ساخت فدک بر آن بود، سوار شد و او را نیز پشت سر خود، سوار کرد و به عیادت سعد بن عبادہ که در محله بنی حارث بن خزرج بسر می‌برد، رفت. در مسیر راه از کنار مجلسی که عبدالله بن ابی بن سلول در آنجا بود، گذشت. گفتنی است که این ماجرا قبل از اظهار اسلام عبدالله بن ابی رخ داد و آن مجلس، ترکیبی از مسلمانان، مشرکین، بت‌پرستان و یهودیان بود. و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس، حضور داشت. پس هنگامی که گرد و غبار الاغ به مجلس رسید، عبدالله بن ابی بینی‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاک ندهید. رسول الله ﷺ به آنان سلام داد. سپس توقف کرد و از مرکب، پایین آمد و آنها را به سوی خدا دعوت نمود و برای آنان، قرآن تلاوت کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد. اگر آنها حق‌اند، پس به ما، در مجالس، اذیت و آزار مرسال. بلکه به خانه‌ات برگرد و هر کس که نزد تو آمد، برایش داستان‌سرایی کن. عبدالله بن رواحه گفت: بلی، ای رسول خدا! سخنان را در مجالس ما بگو. چرا که ما آنها را دوست داریم. در نتیجه، مسلمانان، مشرکین و یهود به یکدیگر ناسزا گفتند تا جاییکه نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و رسول خدا ﷺ همچنان، آنان را به آرامش دعوت می‌کرد تا اینکه آرام گرفتند. سپس، سوار مرکب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عبادہ رسید. آنگاه، نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای سعد! آیا سخنان ابوحباب (عبدالله بن ابی) را شنیده‌ای؟ او چنین و چنان می‌گوید». سعد بن عبادہ گفت: ای رسول خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به ذاتی که قرآن را بر تو نازل کرده است، در حالی که مردم مدینه، اتفاق نظر کرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهی بگذارند، خداوند، حقی را که بر تو نازل کرد، آورد. پس هنگامی که خداوند با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش، گلوگیر شد. و برخوردی که از او مشاهده کردی، بدین جهت بود. آنگاه، رسول خدا ﷺ او را بخشید.

و عادت رسول خدا ﷺ و صحابه رضوان الله عليهم اجمعين نیز همین بود که مشرکین و اهل کتاب را طبق دستور خدا، می‌بخشیدند و بر اذیت و آزارشان، صبر می‌کردند. خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۶]. (قطعا شما از کسانی که قبل از شما به آنها کتاب داده شده است و از مشرکین، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید. و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید، پس این، از اموری است که نیاز به عزم راسخ دارد).

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۹]. (بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در وجودشان، ریشه دوانده است، دوست دارند شما را بعد از پذیرش ایمان و پس از آنکه حق برایشان روشن شده است، بازگردانند. پس گذشت کنید و چشم پوشی نمایید تا خداوند، فرمانی دهد. همانا خداوند بر هر چیزی، تواناست).

و رسول خدا ﷺ به دستور خداوند که عفو و گذشت بود، عمل می‌کرد تا اینکه خداوند به آنحضرت ﷺ اجازه جهاد داد. پس از جنگ بدر که سران قریش، کشته شدند، عبدالله بن ابی بن سلول و مشرکین و بت‌پرستان همراه او گفتند: دین محمد، پیروز شد. لذا با پیامبر اکرم ﷺ بر اسلام، بیعت کردند و (به ظاهر) مسلمان شدند.

باب (۱۷): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «گمان مبر آنان که از کارهایشان خوشحال می‌شوند...» [آل عمران: ۱۸۸]

۱۷۰۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْعَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرَحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ وَحَلَفُوا، وَأَحْبَبُوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَزَلْتُ: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ [آل عمران: ۱۸۸]. (بخاری: ۴۵۶۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ هنگامی که آنحضرت ﷺ به جهاد می‌رفت، عده‌ای از منافقین از آن، باز می‌ماندند (به جهاد نمی‌رفتند). و از این نشستن‌شان، خوشحال بودند. و هنگامی که رسول الله ﷺ می‌آمد، عذر می‌آوردند و سوگند می‌خوردند. و دوست داشتند بخاطر کارهایی که انجام ندادند، مورد ستایش قرار گیرند. لذا این آیه نازل شد: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۸﴾ [آل عمران: ۱۸۸]. یعنی گمان مبر آنان که از کارهای ناشایستی که انجام می دهند، خوشحال می شوند و دوست دارند که بخاطر کارهای - نیکی - که انجام نداده اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند. بلکه برایشان، عذاب دردناکی است».

۱۷۰۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه وَقَدْ قِيلَ لَهُ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ مُعَذِّبًا، لَتُعَذِّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ، إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ، فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ، فَأَرَوْهُ أَنْ قَدْ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كَيْمَانِهِمْ». (بخاری: ۴۵۶۸)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که از او پرسیدند: اگر تمام کسانی که از کارهای خود، خوشحال می شوند و دوست دارند بخاطر کارهایی که انجام نداده اند، مورد ستایش قرار گیرند، عذاب داده شوند، همه ما عذاب داده می شویم؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: این آیه در مورد شما نیست. نبی اکرم ﷺ یهود را خواست و از آنان در مورد چیزی پرسید. آنها آن را کتمان کردند و چیز دیگری به او گفتند و چنین پنداشتند که بخاطر پاسخی که ارائه داده اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده اند، خوشحال شدند».

سورة نساء

باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم، نمی توانید عدالت را رعایت کنید...» [نساء: ۳]

۱۷۱۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا سَأَلَهَا عُرْوَةُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ [النساء: ۳]. فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أَخِي هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجَرٍ وَلَيْهَا، تَشْرِكُهُ فِي مَالِهِ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلَيْهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَهُمْ عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ وَيَبْلُغُوا لَهُنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ، فَأَمَرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سَوَاهُنَّ، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَإِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۱۲۷]. قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةٍ أُخْرَى ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾

[النساء: ۱۲۷]. رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، قَالَتْ: فَهَؤُلَاءِ أَنْ يَنْكِحُوا عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلَّا بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُمْ إِذَا كُنَّ قَلِيلَاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ». (بخاری: ۴۵۷۴)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که عروه از او درباره این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ [النساء: ۳]. پرسید. گفت: ای خواهر زاده! این آیه درباره دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولی اش مال و جمال اش را می پسندد و تصمیم می گیرد که با او ازدواج کند، بدون اینکه عدالت را درباره مهریه اش رعایت کند و به او همان مهریه ای را بدهد که دیگران به او می دهند. چنین کسانی از ازدواج با دختران یتیم، نهی شدند و به آنان دستور داده شد که با زنان دیگری که مورد پسندشان می باشند، ازدواج کنند. مگر اینکه عدالت را در مورد آنان، رعایت کنند و بالاترین مهریه ای را که در عرف آنان، رایج است، در نظر بگیرند. در غیر این صورت، به آنان دستور داده شده است که با زنان دیگری که دوست دارند، ازدواج کنند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نزول این آیه، مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا خواستند. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۱۲۷]. یعنی مردم از تو درباره زنان می پرسند.

عایشه می گوید: خداوند در ادامه آیه می فرماید: ﴿وَتَرَعَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷]. یعنی می خواهید آنان را نکاح کنید. منظور آیه این است: کسانی که می خواهند با یتیمانی که از مال و جمال اندکی برخوردارند، ازدواج کنند با وجودی که به آنان، علاقه ای ندارند، از این کار، منع شده اند مگر اینکه در مورد آنان، عدالت را رعایت کنند».

باب (۱۹): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «خداوند، شما را درباره فرزندان تان

سفارش می کند» [نساء: ۱۱]

۱۷۱۱- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: عَادَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَأَبُو بَكْرٍ فِي بَنِي سَلَمَةَ مَا شَيْئَيْنِ، فَوَجَدَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَا أَعْمِلُ شَيْئًا، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَقْفُتُ، فَقُلْتُ: مَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي مَالِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَتَرَلْتُ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ [النساء: ۱۱]». (بخاری: ۴۵۷۷)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه پیاده، برای عیادت من به محله بنی سلمه آمدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا دید که بیهوش شده ام. پس آب خواست و وضو گرفت و بر من، آب پاشید. آنگاه به هوش آمدم و گفتم: ای رسول خدا! در مورد اموال من چه دستوری می دهید؟ پس این آیه نازل شد: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ [النساء: ۱۱] یعنی خداوند، شما را درباره فرزندان تان، سفارش می کند».

باب (۲۰): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند به اندازه ذره ای هم ظلم

نمی‌کند» [نساء: ۴۰]

۱۷۱۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَنَسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثَ الرُّؤْيَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ بِكَامِلِهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ: تَتَّبِعْ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، فَلَا يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الْأَصْنَامِ وَالْأَنْصَابِ إِلَّا يَتَسَاقُطُونَ فِي النَّارِ. حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ، وَغَبَرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَيُدْعَى الْيَهُودُ، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ عَزِيرَ ابْنِ اللَّهِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلَا وَلَدٍ، فَمَاذَا تَبْغُونَ؟ فَقَالُوا: عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا فَيُشَارُ: أَلَا تَرُدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ كَأَنَّهَا سَرَابٌ يَحِطُّمْ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَيَتَسَاقُطُونَ فِي النَّارِ، ثُمَّ يُدْعَى النَّصَارَى، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلَا وَلَدٍ، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَاذَا تَبْغُونَ؟ فَكَذَلِكَ مِثْلَ الْأَوَّلِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، أَتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِي أَدْنَى صُورَةٍ مِنَ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا، فَيَقَالُ: مَاذَا تَنْتَظِرُونَ؟ تَتَّبِعْ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، قَالُوا: فَارْقُنَا النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَفْقَرٍ مَا كُنَّا إِلَيْهِمْ وَلَمْ نُصَاحِبْهُمْ، وَنَحْنُ نَنْتَظِرُ رَبَّنَا الَّذِي كُنَّا نَعْبُدُ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: لَا نُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا». (بخاری: ۴۵۸۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: افرادی در زمان نبی اکرم ﷺ گفتند: ای رسول خدا! آیا ما در روز قیامت، پروردگاران را می‌بینیم؟ آنگاه راوی، حدیث رؤیت را بیان کرد که شرح کامل آن، قبلاً گذشت. در این روایت می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «روز قیامت، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد که هر امتی، به دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. پس تمام کسانی که غیر از خدا، بت و یا چیز دیگری را عبادت می‌کرده‌اند، در آتش می‌افتند. تا جایی که فقط خدا پرستان نیکوکار و بدکار و بقایای اهل کتاب، باقی می‌مانند. سپس یهودیان را صدا می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیر فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند زن و فرزند ندارد. اکنون چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا! تشنه هستیم. به ما آب بده. آنگاه با اشاره به آنان می‌گویند که چرا وارد نمی‌شوید (و آب نمی‌نوشید)؟ سپس آنها بسوی جهنم که مانند سراب است و بخشی از آن، بخشی دیگر را نابود می‌کند، سوق داده می‌شوند. پس در آتش می‌افتند. بعد از آن، نصاری را صدا

می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند، زن و فرزندی ندارد. آنگاه به آنان می‌گویند: اکنون چه می‌خواهید؟ پس آنها نیز به سرنوشت گروه اول، دچار می‌شوند. تا اینکه فقط خداپرستان نیکوکار و بدکار، باقی می‌مانند. سپس پروردگار جهانیان با نزدیکترین چهره‌ای که از او در ذهن دارند، نزد آنان می‌آید. آنگاه به آنها می‌گویند: منتظر چه هستید؟ هر امتی دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. می‌گویند: ما در دنیا از مردم، فاصله گرفتیم و با آنان، دوست نشدیم با وجودیکه شدیداً به آنها نیازمند بودیم. وهم اکنون، منتظر پروردگارمان هستیم که او را عبادت کرده‌ایم. خداوند می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنها دو یا سه بار می‌گویند: ما چیزی را با خدا، شریک نمی‌سازیم».

باب (۲۱): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم...» [نساء: ۴۱]

۱۷۱۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «اقْرَأْ عَلَيَّ». قُلْتُ: اقْرَأْ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟ قَالَ: «فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النَّسَاءِ حَتَّى بَلَغْتُ ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱]. قَالَ: «أَمْسِكْ». فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذَرَفَانِ». (بخاری: ۴۵۸۲)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برایت قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود: «دوست دارم آنرا از دیگران بشنوم». پس سوره نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم که: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱]. یعنی چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را بعنوان گواه اینان، بیاوریم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «بس کن». پس دیدم که اشک از چشمان مبارکش، سرازیر است».

باب (۲۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بی گمان کسانی را که فرشتگان، قبض روح می‌کنند در حالی که بر خود، ستم کرده اند...» [نساء: ۹۷]

۱۷۱۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ، يُكْثِرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى بِهِ، فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ، أَوْ يُضْرَبُ فَيَقْتُلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ﴾ [النساء: ۹۷]». (بخاری: ۴۵۹۶)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله عده‌ای از مسلمانان، با مشرکین بودند و باعث سیاهی لشکر آنان می‌شدند. در نتیجه، تیری می‌آمد و به آنان اصابت می‌کرد. یا زده و کشته می‌شدند. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾ [النساء: ۹۷] یعنی بی‌گمان، کسانی را که فرشتگان، قبض روح می‌کنند در حالی که بر خود، ستم کرده‌اند، بدانها گفته می‌شود: چگونه بسر برده‌اید؟ می‌گویند: ما بیچارگانی در روی زمین بودیم. فرشتگان می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن، هجرت کنید. چنین کسانی، جایگاهشان، دوزخ است و دوزخ، بد جایگاهی است».

باب (۲۳): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «ما بر تو وحی فرستادیم همچنان که بر نوح، وحی فرستادیم...» [نساء: ۱۶۳]
 ۱۷۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى، فَقَدْ كَذَبَ» (بخاری: ۴۶۰۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، بگوید: من از یونس بن متی بهترم، دروغ گفته است»».

سورة مائده

باب (۲۴): این سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید: «ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن...» [مائده: ۶۷]
 ۱۷۱۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]» (بخاری: ۴۶۱۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرکس به تو گفت که محمد چیزی را از آنچه که خداوند بر او نازل فرموده، پنهان ساخته است، دروغ می‌گوید. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷] یعنی ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن. اگر چنین نکردی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای».

باب (۲۵): این گفته خداوند که می‌فرماید: «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام نکنید» [مائدة: ۸۷]

۱۷۱۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا نَعُزُّو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَحْتَصِي؟ فَهَنَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالشُّؤْبِ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۷]. (بخاری: ۴۶۱۵)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ به جهاد رفته بودیم و همسرانمان، همراه ما نبودند. گفتیم: آیا خود را اخته نکنیم؟ آنحضرت ما را از این کار، بازداشت. و بعد از آن، به ما اجازه داد تا در برابر یک قطعه پارچه هم که شده است با زنان، ازدواج کنیم. آنگاه (ابن مسعود) این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۷] یعنی ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام نکنید».

باب (۲۶): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «شراب، قمار، بتها و تیرهای فال، اعمال ناپاک شیطان هستند» [مائدة: ۹۰]

۱۷۱۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرَ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ الْفَضِيخَ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْتَبِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلَانًا وَفُلَانًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَلْ بَلَغَكُمُ الْخَبْرُ؟ فَقَالُوا: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، قَالُوا: أَهْرِقْ هَذِهِ الْقِلَالَ يَا أَنَسُ، قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلَا رَاجِعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ». (بخاری: ۴۶۱۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: شرابی بجز آنچه که شما آنرا فضیخ (شراب خرما) می‌نامید، در اختیار نداشتیم. من ایستاده بودم و به ابوطلحه و فلانی و فلانی شراب می‌دادم که مردی آمد و گفت: آیا این خبر به شما رسیده است؟ گفتند: چه خبری؟ گفت: شراب، حرام شده است. گفتند: ای انس! این کوزه‌ها را بر روی زمین، خالی کن.

انس ﷺ می‌گوید: پس از شنیدن خبر این مرد، نه در این باره تحقیق کردند و نه به کسی مراجعه نمودند».

باب (۲۷): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «از چیزهایی سؤال نکنید که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند» [مائدة: ۱۰۱]

۱۷۱۹- «عَنْ أَنَسِ ﷺ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا، وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قَالَ: فَغَطَّى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَجُوهَهُمْ لَهُمْ خَيْرٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «فُلَانٌ». فَتَرَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]». (بخاری: ۴۶۲۱)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه ای ایراد فرمود که هرگز مانند آن را نشنیده ام. فرمود: «اگر آنچه را که من می دانم، شما می دانستید، خنده هایتان کم و گریه هایتان زیاد می شد». راوی می گوید: با شنیدن این سخن، یاران رسول الله صلی الله علیه و آله چهره هایشان را پوشاندند و صدای گریه شان بلند شد. در آن اثناء، مردی (که مردم او را به غیر پدرش، نسبت می دادند) پرسید: پدرم کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فلانی است». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱] یعنی از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می کنند، سؤال نکنید».

۱۷۲۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتِهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]. حَتَّى فَرَعَ مِنَ الْآيَةِ كُلَّهَا». (بخاری: ۴۶۲۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: گروهی به صورت تمسخر، سؤالاتی از رسول الله صلی الله علیه و آله می پرسیدند. یکی می گفت: پدرم کیست؟ و دیگری که شترش گم شده بود، می پرسید: شترم کجاست؟ آنگاه، خداوند این آیه را در مورد آنان، نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]. یعنی ای مؤمنان! از چیزهایی که اگر برایتان، روشن شوند، باعث ناراحتی شما می شوند، سؤال نکنید».

سوره انعام

باب (۲۸): این سخن خداوند عز و جل که می فرماید: «ای پیامبر! بگو: الله قادر است که از بالای سر شما عذاب بفرستد» [انعام: ۶۵]

۱۷۲۱- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾ [الأنعام: ۶۵]. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» قَالَ: «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكَ» [الأنعام: ۶۵]. قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» «أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» [الأنعام: ۶۵]. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «هَذَا أَهْوَنُ أَوْ هَذَا أَيْسَرُ». (بخاری: ۴۶۲۸)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾ [الأنعام: ۶۵]. یعنی ای پیامبر! بگو: خداوند، قادر است که عذابی از بالای سرتان بر شما بفرستد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ»، یعنی خدایا! به تو پناه می برم. و هنگامی که به این کلمات رسید: ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ [الأنعام: ۶۵]. یعنی یا از زیر پایتان بر شما عذاب بفرستد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ». و زمانی که به این کلمات رسید: ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ [الأنعام: ۶۵]. یعنی یا اینکه شما را دسته دسته ساخته و به عذاب یکدیگر، گرفتار سازد، آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این، آسانتر یا این، ساده تر است».

باب (۲۹): این قول خداوند عز وجل که می فرماید: «اینها کسانی اند که خداوند آنها را هدایت نموده، پس، از هدایت ایشان پیروی کن» [انعام: ۹۰]

۱۷۲۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ: أَفِي "ص" سَجْدَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلَا ﴿وَوَهَبْنَا لَهُوَ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَبِهَدْيِهِمْ أَفْتَدِيهِ﴾ ثُمَّ قَالَ: نَبِيُّكُمْ صلی الله علیه و آله مِمَّنْ أَمَرَ أَنْ يَفْتَدِيَ بِهِمْ». (بخاری: ۴۶۳۲)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که از او پرسیدند: آیا در سوره «ص» سجده (تلاوت) وجود دارد؟ گفت: بلی. سپس از ﴿وَوَهَبْنَا لَهُوَ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ تا ﴿فَبِهَدْيِهِمْ أَفْتَدِيهِ﴾ تلاوت کرد و گفت: پیامبر شما از کسانی است که به او دستور داده شده است تا به آنان (اسحاق و یعقوب) اقتدا کند».

باب (۳۰): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «به کارهای بد، خواه آشکار باشد خواه پنهان، نزدیک نشوید» [انعام: ۱۵۱]

۱۷۲۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه وَرَفَعَهُ قَالَ: «لَا أَحَدٌ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، وَلَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ». (بخاری: ۴۶۳۴)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس بیشتر از خدا، غیرت ندارد. بدینجهت، کارهای زشت را خواه آشکار باشند یا پنهان، حرام ساخته است. و هیچ کس نیست که حمد و ثنا را به اندازه خدا دوست داشته باشد. از این رو، خود را ستوده است».

سورة اعراف

باب (۳۱): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «عفو را پیشه ساز و به کار نیک، امر کن» [اعراف: ۱۹۹]

۱۷۲۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رضی الله عنه قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ». (بخاری: ۴۶۴۴)

ترجمه: «عبدالله بن زبیر رضی الله عنه می گوید: خداوند به پیامبرش دستور داد تا از میان اخلاق مردم، عفو را برگزیند».

سورة انفال

باب (۳۲): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «با آنان بجنگید تا فتنه ای باقی نماند و همه دین از آن خدا شود» [انفال: ۳۹]

۱۷۲۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ؟ كَانَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ». (بخاری: ۴۶۵۱)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که از او پرسیدند: نظر شما درباره جنگ دوران فتنه چیست؟ گفت: آیا می دانی که فتنه چیست؟ محمد صلی الله علیه و آله با مشرکین می جنگید و رفتن مسلمانان نزد آنان، فتنه محسوب می شد. و جنگ آنها مانند جنگ شما بخاطر پادشاهی نبود».

سورة براءة (توبه)

باب (۳۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «وآن گروه دیگر به گناهان خود اعتراف کردند» [توبه: ۱۰۲]

۱۷۲۶- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةُ آتِيَانِ فَأَبْتَعَنَانِي فَأَنْتَهَمَانِي إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبَنِ ذَهَبٍ، وَلَبِنِ فِضَّةٍ، فَتَلَقَانَا رِجَالُ شَطْرٍ مِنْ خَلْقِهِمْ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَأَى، وَشَطْرٌ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَأَى، قَالَا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَعُوا فِيهِ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالَا لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنَزِلُكَ، قَالَا: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرَ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ»». (بخاری: ۴۶۷۴)

ترجمه: «سمره بن جندب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند و مرا با خود به شهری بردند که یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره ساخته شده بود. در آنجا مردانی به استقبال ما آمدند که نیمی از بدنشان، زیباترین شکلی داشت که تاکنون دیده‌اید و نیم دیگر بدنشان، زشت‌ترین شکلی داشت که تاکنون دیده‌اید. آن دو نفر به آنان گفتند: بروید و خود را در این رودخانه بیندازید. آنان نیز خود را در آن انداختند. سپس به سوی ما بازگشتند در حالی که آن زشتی‌شان، برطرف شده و به زیباترین شکل، تبدیل شده بود. آن دو نفر به من گفتند: این، بهشت عدن است. و این، جایگاه توست. اما کسانی که نیمی از بدنشان، زیبا و نیمی دیگر زشت بود، افرادی هستند که دارای اعمال نیک و بد، بودند و خداوند از آنان گذشت نمود».

سوره هود

باب (۳۴): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «عرش او (خداوند) روی آب، قرار داشت» [هود:۷]

۱۷۲۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفَقَ أَنْفَقَ عَلَيْكَ». وَقَالَ: «يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». وَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغْضُ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَنْفِضُ وَيَرْفَعُ». (بخاری: ۴۶۸۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند عزوجل فرمود: «انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «دست خدا، پُر است و انفاق، چیزی از آن، کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد. آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمانها و زمین، چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش خدا بر روی آب، قرار دارد. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زیاد می‌کند».

باب (۳۵): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «مؤاخذه پروردگارت چنین

است هرگاه بخواهد آبادیهای را مؤاخذه کند...» [هود:۱۰۲]

۱۷۲۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲]. (بخاری: ۴۶۸۶)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند به فرد ستمگر، مهلت می دهد ولی هنگامی که او را مؤاخذه کند، رهایش نمی سازد». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲] یعنی مؤاخذه پروردگارت چنین است هر گاه بخواید آبادیهایی را مؤاخذه کند که ستم کرده اند. همانا عقاب خدا دردناک و سخت خواهد بود».

سورة حَجَر

باب (۳۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «...مگر آنهایی که استراق سمع می کنند» [حجر: ۱۸]

۱۷۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، صَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَالسَّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ فَإِذَا فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرَفِقُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرَفِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ، قَرِيبًا أَدْرَكَ الشَّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيَحْرِقُهُ، وَرَبِّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُنْقُوَهَا إِلَى الْأَرْضِ، فَتُلْقَى عَلَى فِمِّ السَّاحِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةً كَذِبَةٍ، فَيَصَدَّقُ، فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخَيِّرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ» (بخاری: ۴۷۰۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه، خداوند مسئله ای را در آسمان، فیصله نماید. فرشتگان به نشانه اطاعت از دستور او، بالهایشان را بهم می زنند طوری که صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. و پس از آنکه اضطراب دلهایشان برطرف گردد، می پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ (فرشتگان مقرب) می گویند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است. پس کسانی که استراق سمع می کنند (شیاطین) و هر یک از آنها روی دیگری قرار دارد، این سخن را می شنوند. چه بسا شنونده را شهاب در می یابد و قبل از آنکه آن را به دوست اش برساند، می سوزاند. و گاهی هم شهاب او را در نمی یابد و او آن سخن را به شخص بعدی منتقل می کند. و او به نوبه خود آن را به کسی که پایین تر از او قرار دارد، منتقل می کند تا اینکه آنرا به زمین می رسانند. آنگاه، بر زبان ساحر، انداخته می شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن می افزاید و مورد تأیید مردم قرار می گیرد و آنها می گویند: مگر فلان و فلان روز به ما

نگفت که چنین و چنان می شود و سخن اش، درست بود؟ این، در واقع، همان سخنی است که از آسمان، شنیده شده است».

سورة نحل

باب (۳۷): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «و بعضی از شما به پست ترین مراحل عمر می رسند» [نحل: ۷۰]

۱۷۳۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ»». (بخاری: ۴۷۰۷)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله همواره چنین دعا می کرد: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ».

یعنی خدایا! از بخل، تبلی، پست ترین مرحله عمر (پیر و خرفت شدن)، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه های زندگی و مرگ، به تو پناه می برم».

سورة اسراء

باب (۳۸): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «ای فرزندان کسانی که آنها را با نوح، سوار کردیم! او بنده بسیار سپاسگزاری بود» [اسراء: ۳]

۱۷۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُتِيَ بِلَحْمٍ، فَرَفَعَ إِلَيْهِ الدَّرَاعُ وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَتَهَشَّ مِنْهَا نَهَشَةً، ثُمَّ قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصْرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْعَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَلَا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ، أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: عَلَيْكُمْ بِآدَمَ فَيَأْتُونَ آدَمَ عليه السلام فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَاَنِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ

الْأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُونَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ: اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَصَلِّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ؟ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أَوْمَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلِمَتِ النَّاسِ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ، فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا، فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَاتِمُ الْأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَأَنْطَلِقُ، فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ، فَأَقْعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهُ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمِّتِي يَا رَبِّ، أُمِّتِي يَا رَبِّ، أُمِّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الْأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِي مَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْأَبْوَابِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَا بَيْنَ الْمَصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمَيْرَ أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى» (بخاری: ۴۷۱۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: برای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مقداری گوشت آوردند و دست گوسفند را که دوست داشت، به او دادند. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم به آن، گازی زد و فرمود: «روز قیامت، من سرور مردم خواهم بود. آیا علت اش را می دانید؟ خداوند، اولین و آخرین انسانها را در یک میدان، جمع می کند طوریکه صدا به

همه آنها می‌رسد و چشم، همه آنها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود. مردم به قدری ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می‌گویند: نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده‌اید؟ آیا کسی را پیدا نمی‌کنید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه، بعضی از آنها به بعضی دیگر می‌گویند: نزد آدم بروید. پس نزد آدم می‌روند و به او می‌گویند: تو ابوالبشر هستی. خداوند با دست‌اش تو را آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند. برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که چه حالی داریم و به چه مشقتی، گرفتار آمده‌ایم؟ آدم می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، هرگز چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا او مرا از خوردن درخت، بازداشته بود ولی نافرمانی کردم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد نوح بروید. پس آنها نزد نوح می‌روند و می‌گویند: ای نوح! تو اولین پیامبر مردم، بر روی زمین هستی و خداوند تو را بنده سپاسگزار، نامیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ نوح می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا من یک دعا (مستجاب) داشتم که آنرا علیه قوم بکار بردم. اکنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد ابراهیم بروید. پس آنها نزد ابراهیم می‌روند و می‌گویند: ای ابراهیم! تو نبی خدا و دوست‌اش در میان اهل زمین هستی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ ابراهیم به آنها می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من سه دروغ، گفته‌ام. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد موسی بروید. پس آنها نزد موسی می‌روند و می‌گویند: ای موسی! تو رسول خدا هستی. خداوند تو را با رسالت و کلام‌اش بر سایر مردم، برتری داده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ موسی می‌گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من انسانی را کشتم که دستور آنرا نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد عیسی بن مریم بروید. پس آنها نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که به مریم القا کرد و روح او (خدا) هستی و هنگام کودکی که در گهواره بودی، با مردم، سخن گفتی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ عیسی می‌گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، چنین خشمی نخواهد کرد. و اگر چه گناهی ذکر نمی‌کند اما

می‌گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد محمد بروید. پس مردم نزد محمد می‌روند و می‌گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ آنگاه، من براه می‌افتم و زیرعرش می‌روم و برای پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می‌افتم. سپس خداوند دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من باز می‌کند طوریکه برای احدی قبل از این، باز نکرده است. آنگاه می‌گویند: ای محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت می‌شود. شفاعت کن، پذیرفته می‌شود. پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! اتمم. پروردگارا! اتمم. پروردگارا! اتمم. پس می‌گویند: ای محمد! آن گروه از امتات را که حساب و کتابی ندارند از دروازه سمت راست درهای بهشت، وارد کن. و همچنین آنها می‌توانند از سایر دروازه‌های بهشت، وارد شوند». سپس افزود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصله دو مصراع درهای بهشت به اندازه فاصله میان مکه و حمیر یا مکه و بصره است».

باب (۳۹): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «باشد که خداوند تو را به مقام محمود برساند» [اسراء: ۷۹]

۱۷۳۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُثًّا كُلُّ أُمَّةٍ تَتَّبِعُ نَبِيَّهَا، يَقُولُونَ: يَا فُلَانُ اشْفَعْ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ». (بخاری: ۴۷۱۸)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: روز قیامت، مردم، گروه گروه می‌شوند. هر امتی، بدنبال پیامبرش می‌رود و می‌گوید: ای فلانی! شفاعت کن. ای فلانی! شفاعت کن. تا آنکه حق شفاعت به نبی اکرم ﷺ عنایت می‌شود. پس این، همان روزی است که خداوند او را به مقام محمود می‌رساند».

باب (۴۰): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «نمازت را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان» [اسراء: ۱۱۰]

۱۷۳۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ [الاسراء: ۱۱۰]. قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ أَيْ: بِقِرَاءَتِكَ فَيَسْمَعُ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿وَلَا

تُخَافَتْ بِهَا ﴿[الإسراء: ۱۱۰]. عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ﴾ وَأَبْتَعُ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿[الإسراء: ۱۱۰]﴾. (بخاری: ۴۷۲۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: آیه: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. یعنی نماز را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان، زمانی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه پنهان بود و هنگامی که با یارانش، نماز می خواند، قرآن را با صدای بلند، تلاوت می کرد و مشرکین با شنیدن صدایش، قرآن، نازل کننده و آورنده اش را بد و بیراه می گفتند. پس خداوند متعال به رسولش فرمود: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَأَبْتَعُ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ یعنی با صدای بلند، تلاوت مکن. زیرا مشرکین آنرا می شنوند و به قرآن بد و بیراه می گویند. همچنین آنقدر آهسته نخوان که به گوش یارانت نرسد. بلکه راه میانه را انتخاب کن.»

سوره کهف

باب (۴۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «اینها کسانی هستند که آیات خدا و ملاقات پروردگارشان را انکار کردند» [کهف: ۱۰۵]

۱۷۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلَ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحُ بَعُوضَةٍ». وَقَالَ: اقْرَءُوا ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵]». (بخاری: ۴۷۲۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مردی عظیم الجثه و چاق می آید که نزد خداوند به اندازه یک بال پشه، ارزش ندارد». و گفت: این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵] یعنی روز قیامت، ارزشی برای آنان، قائل نمی شویم.

سوره مریم

باب (۴۲): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «آنان را از روز حسرت، بترسان» [مریم: ۳۹]

۱۷۳۵- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبِشٍ أَمْلَحَ، فَيَنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، ثُمَّ يَنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ! فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ

تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، فَيَذْبَحُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ [مریم: ۳۹]. وَهَؤُلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. (بخاری: ۴۷۳۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مرگ را به شکل کوچ سفیدی می آورند. سپس ندا دهنده ای ندا می دهد: ای اهل بهشت! آنها سرهایشان را بلند کرده و نگاه می کنند. ندا دهنده می گوید: آیا این را می شناسید؟ آنها که مرگ را دیده اند، می گویند: بلی، این، مرگ است. سپس منادی می گوید: ای دوزخیان! آنها نیز سرهایشان را بلند کرده و نگاه می کنند. پس می گوید: آیا این را می شناسید؟ آنان که همه مرگ را دیده اند، می گویند: بلی، این، مرگ است. سرانجام آنرا ذبح می کنند. سپس منادی می گوید: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ [مریم: ۳۹]. یعنی آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامی که کار از کار می گذرد و آنان (اهل دنیا) در غفلت بسر برده اند. ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ و ایمان نیاورده اند».

سورة نور

باب (۴۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «آنانی که همسران خود را متهم (به زنا) می کنند و بجز خود، گواهی ندارند» [نور: ۶]

۱۷۳۶- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ عُؤَيْمِرًا أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ - وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلَانَ - فَقَالَ: كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيْقُنْتُمْ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ ذَلِكَ، فَأَتَى عَاصِمُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم الْمَسَائِلَ، فَسَأَلَهُ عُؤَيْمِرٌ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَغَابَهَا، قَالَ عُؤَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَا أَنْتَهِيَ حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ ذَلِكَ، فَجَاءَ عُؤَيْمِرٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقُنْتُمْ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ». فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بِالْمُلاعِنَةِ بِمَا سَمَى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَلَا عَنْهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ حَبْسُهَا فَقَدْ ظَلَمْتُهَا، فَطَلَّقَهَا، فَكَانَتْ سَنَةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلَاعِنِينَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «انْظُرُوا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ،

عَظِيمَ الْأَلَيْتَيْنِ، خَدَلَجَ السَّاقَيْنِ، فَلَا أَحْسِبُ عُومِرًا إِلَّا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَحْمِيرَ كَأَنَّهُ وَحَرَّةٌ، فَلَا أَحْسِبُ عُومِرًا إِلَّا قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا. فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى التَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ تَصْدِيقِ عُومِرٍ، فَكَانَ بَعْدَ يُنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ». (بخاری: ۴۷۴۵)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی اللہ عنہ می گوید: عویمر نزد عاصم بن عدی که سردار بنی عجلان بود، آمد و گفت: نظر شما در مورد مردی که زنش را با مردی دیگر بیابد، چیست؟ آیا آن مرد را بکشد؟ که در این صورت، شما او را خواهید کشت. پس چه کار کند؟ از رسول خدا ﷺ در این مورد برایم پرس. عاصم نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا!... آنحضرت ﷺ سؤال او را ناپسند دانست. عویمر جوابی پاسخ شد. عاصم گفت: همانا رسول الله ﷺ این سؤال را ناپسند و عیب دانست. عویمر گفت: بخدا سوگند، تا در این باره از رسول خدا ﷺ نپرسم، از پای نمی نشینم. آنگاه، آمد و گفت: ای رسول خدا! مردی با زنش، مرد دیگری را دید. آیا آن مرد را بکشد؟ در این صورت، شما او را می کشید. پس چه کار کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در مورد تو و همسرت، وحی نازل کرد». آنگاه پیامبر اکرم ﷺ همانطور که در قرآن آمده است به آنان، دستور ملاعنه^۱ داد. عویمر نیز با همسرش، ملاعنه نمود و گفت: ای رسول خدا! اگر او را نگه دارم، ستم کرده ام. پس او را طلاق داد. و این روش، سنتی شد برای کسانی که بعد از آن، ملاعنه نمایند. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «نگاه کنید اگر این زن، کودکی سیاه پوست، دارای چشمانی سیاه و سرینی فربه و ساقهای بزرگ بدنیا آورد، فکر می کنم که در این صورت، عویمر در مورد همسرش، راست گفته است. و اگر کودکی سرخ رنگ شبیه چلباسه بدنیا آورد، فکر می کنم در مورد او دروغ گفته است. سرانجام، فرزندی که بدنیا آمد، دارای همان خصوصیتی بود که رسول الله ﷺ در مورد تصدیق عویمر گفته بود. لذا بعد از آن، فرزند به مادرش نسبت داده می شد».

باب (۴۴): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «اگر زن، چهار بار خدا را گواه

بگیرد که شوهرش دروغ گواست...» [نور: ۸]

۱۷۳۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما: أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَدَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلًا يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ؟ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «الْبَيِّنَةُ وَإِلَّا حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ هِلَالٌ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ، فَلْيُزَلِّنَ اللَّهُ مَا يُبْرِئُ ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ، فَزَلَّ جَبْرِيلُ وَانْزَلَ عَلَيْهِ: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ [النور: ۶]. فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ ﴿إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾

۱- یعنی یکدیگر را لعنت کردن که تفصیل آن در حدیث بعدی خواهد آمد.

[النور: ۷]. فَأَنْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَجَاءَ هِلَالٌ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ؟» ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْخَامِسَةِ، وَقَفُوها، وَقَالُوا: إِنَّهَا مُوجِبَةٌ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَتَلَكَّأَتْ وَنَكَصَتْ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا تَرْجِعُ، ثُمَّ قَالَتْ: لَا أَفْضَحُ قَوْلِي سَائِرَ الْيَوْمِ، فَمَضَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْصُرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلُ الْعَيْنَيْنِ، سَابِغِ الْأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَجِ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لَشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ». فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ». (بخاری: ۴۷۴۷)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: هلال بن امیه همسرش را نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم متهم نمود که با شریک بن سحماء زنا کرده است. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «گواه بیاور وگرنه، بر پشتات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: ای رسول خدا! اگر یکی از ما مردی را روی همسرش دید، برود و گواه پیدا کند؟! رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم همچنان فرمود: «گواه بیاور وگرنه، بر پشتات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، راست می گویم. خداوند حکمی را نازل خواهد فرمود که پشت ام را از شلاق، نجات دهد. سپس جبرئیل آمد و این آیه را برای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آورد: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ [النور: ۶]. تا ﴿إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [النور: ۷]. یعنی کسانی که همسران خود را متهم به زنا می کنند و جز خود، گواهی دیگر ندارند، هر یک از آنان، چهار مرتبه، خدا را گواه بگیرد که راست می گوید. و پنجمین بار بگوید: نفرین خدا بر من باد اگر دروغ می گویم. زن نیز عذاب (رجم) را از خود، دفع نماید بدینصورت که چهار مرتبه خدا را گواه بگیرد که شوهرش، دروغ می گوید و بار پنجم بگوید: نفرین خدا بر من باد اگر شوهرم، راست می گوید.

آنگاه، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم برگشت و فردی را به دنبال آن زن فرستاد. سپس هلال آمد و گواهی داد در حالی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «همانا خداوند می داند که یکی از شما دروغ می گوید. پس آیا یکی از شما توبه می کند»؟

سپس آن زن، برخاست و گواهی داد و هنگامی که به مرتبه پنجم رسید، او را متوقف کردند و گفتند: (اگر دروغ می گویی) عذاب نازل می شود. ابن عباس می گوید: آن زن، خودداری کرد و درنگ نمود تا جایی که فکر کردیم از قول خود، رجوع می کند. سپس گفت: قوم را برای همیشه، رسوا نمی کنم و به سوگندش، ادامه داد. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بینید اگر این زن، فرزندی دارای چشمان سیاه، سیرینی فربه و ساق های درشت بدنیا آورد، پس از آن شریک بن سحماء است».

سرانجام، فرزندی با همین مشخصات، بدنیا آورد. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر حکم خدا قبلاً در این زمینه، بیان نمی شد، به حساب او می رسیدم».

سورة فرقان

باب (۴۵): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «کسانی که بر چهره هایشان به سوی دوزخ برده می شوند» [فرقان: ۳۴]

۱۷۳۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «الَّذِي أَمْسَاهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمَشِّيهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ (بخاری: ۴۷۶۰)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی گفت: ای نبی خدا! چگونه کافر، روز قیامت بر چهره اش حشر می گردد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا خداوندی که در دنیا او را بوسیله پاهایش به حرکت در می آورد، قادر نیست که روز قیامت، او را بر چهره اش به حرکت در آورد»؟

سورة روم

باب (۴۶): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «الم، روم، مغلوب گردید»

[روم: ۱]

۱۷۳۹- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا يُحَدِّثُ فِي كِنْدَةٍ فَقَالَ: يَبْجِيءُ دُخَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُتَنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ، وَيَأْخُذُ الْمُؤْمِنِينَ كَهَيْئَةِ الزُّكَّامِ، وَكَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ مُتَكِنًا فَعَضِبَ فَجَلَسَ، فَقَالَ: مَنْ عَلِمَ فَلْيَقُلْ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لَا يَعْلَمُ، لَا أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶]. وَإِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَلُوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ كَسْبِ يَوْسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ، وَبَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصَلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ، فَقَرَأَ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿عَادِبُونَ﴾ ۱۵ ﴿أَفْيُكْشَفُ عَنْهُمْ عَذَابُ الْآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾ [الدخان: ۱۶]. يَوْمَ بَدْرٍ وَ ﴿لِزَامًا﴾ يَوْمَ بَدْرٍ ۱ ﴿لَمْ﴾ ۱ غَلِبَتْ الرُّومُ ۲ ﴿الرُّومُ﴾ [الروم: ۱-۲]. إِلَى ﴿سَيَغْلِبُونَ﴾ ۳ ﴿وَالرُّومُ قَدْ مَضَى﴾. (بخاری: ۴۷۷۴)

ترجمه: «به ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خبر رسید که مردی در کننده، حدیث بیان می کند و می گوید: روز قیامت،

دودی می‌آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می‌کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می‌سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی که می‌داند، سخن بگوید. و کسی که نمی‌داند، بگوید: خداوند بهتر می‌داند. زیرا یکی از نشانه‌های علم، آنست که انسان، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم. همانا خداوند به پیامبرش فرمود: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶]. یعنی ای پیامبر! من از شما در مقابل رساندن دین خدا، هیچ پاداشی طلب نمی‌کنم و از زمره مدعیان دروغین نیستم.

و هنگامی که قریش در پذیرفتن اسلام، تأخیر کردند، نبی اکرم ﷺ علیه آنان چنین دعا کرد: «مرا علیه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران یوسف، کمک کن». پس دچار قحط‌سالی مهلکی شدند تا جایی که گوشت و استخوان حیوانات مرده را می‌خوردند و میان آسمان و زمین را مانند دود، تیره و تار می‌دیدند. ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! آمدی و به ما دستور صله رحم دادی و اکنون، قوم‌ات دارد هلاک می‌شود. نزد خداوند، دعا کن. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰]. تا ﴿عَايِدُونَ﴾ یعنی منتظر روزی باش که آسمان و زمین، دود آشکاری پدیدار می‌کنند. دودی که همه مردم را فرا می‌گیرد. این، عذاب دردناکی است. (مردم می‌گویند): پروردگار! عذاب را از ما برطرف گردان، ایمان آورده‌ایم. چگونه این یادآوری برای آنان فایده‌ای دارد در حالی که قبلاً پیامبری با رسالتی روشن، نزد آنان آمده بود. سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای است که آموزش داده شده است. اگر زمان کوتاهی، عذاب را از شما برداریم، قطعاً شما به کفر بر می‌گردید. آیا در صورتیکه به کفرشان برگردند، عذاب آخرت نیز از آنان برداشته می‌شود؟ و این معنی سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «روزی که آنان را به سختی مؤاخذه می‌کنیم» که منظور، همان روز بدر است و «لزماً» نیز که به معنی الزام عذاب می‌باشد، همان روز بدر است. ﴿الْم ۝ غَلِبَتِ الرُّومُ ۝ فِي أَذَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾ [الروم: ۱-۳]. یعنی روم، مغلوب می‌شوند و بعد از آن، بزودی پیروز می‌گردند. (این پیش بینی قرآن، تحقق یافت) و زمان روم هم گذشت.

سوره سجده

باب (۴۷): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هیچ کس نمی‌داند که چه نعمت‌های شادی بخشی برایش نهفته است» [سجده: ۱۷]

۱۷۴۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، دُخْرًا بَلَهُ مَا أُظْلِعْتُ عَلَيْهِ» ثُمَّ قَرَأَ ﴿فَلَا

تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾» (بخاری: ۴۷۸۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال می فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت هایی فراهم و ذخیره کرده ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. و این نعمت ها غیر از آن نعمت هایی است که شما از آنها اطلاع دارید». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾﴾ [السجدة: ۱۷]. یعنی هیچ کس نمی داند در برابر کارهایی که انجام می دهد، چه نعمت های مسرت بخشی برایش، نهفته است».

سورة احزاب

باب (۴۸): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «هر کدام را که خواستی، از او دوری کن و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده» [احزاب: ۵۱]
 ۱۷۴۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللَّائِي وَهَبَنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَقُولُ: أَتَهَبُ الْمَرْأَةَ نَفْسَهَا؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿تُرْجَىٰ مِنْ نِّشَاءٍ مِنْهُنَّ وَتُعْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ نِّشَاءٍ وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. قُلْتُ: مَا أَرَىٰ رَبَّكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ». (بخاری: ۴۷۸۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: من نسبت به زنانی که خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هبه می کردند، حسادت می ورزیدم و می گفتم: چگونه یک زن، خودش را هبه می کند؟ پس هنگامی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تُرْجَىٰ مِنْ نِّشَاءٍ مِنْهُنَّ وَتُعْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ نِّشَاءٍ وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. یعنی هر کدام را که خواستی، از او دوری کن. و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده. و اگر یکی از آنها را که از او دوری کرده ای، انتخاب نمایی، گناهی بر تو نیست.

گفتم: می بینم که پروردگارت برای برآورده ساختن خواسته های می شتابد».

۱۷۴۲- «وَعَنْهَا رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا، بَعْدَ أَنْ أَنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿تُرْجَىٰ مِنْ نِّشَاءٍ مِنْهُنَّ وَتُعْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ نِّشَاءٍ وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. فَكُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَلِكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لَا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُوْثَرَ عَلَيْكَ أَحَدًا». (بخاری: ۴۷۸۹)

ترجمه: «عایشه می فرماید: پس از نزول آیه ﴿تُرْجَىٰ مِنْ نِّشَاءٍ مِنْهُنَّ وَتُعْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ نِّشَاءٍ﴾

وَمَنْ أَتَبَتَّعْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ﴿٥١﴾ [الأحزاب: ۵۱]. رسول الله ﷺ در مورد نوبت، از ما اجازه می‌گرفت. به او گفتم: ای رسول خدا! اگر اجازه دادن به من سپرده شده است، دوست ندارم تو را بر هیچ کس دیگری، ترجیح دهم».

باب (۴۹): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «بدون اجازه، وارد خانه پیامبر نشوید» [احزاب: ۵۳]

۱۷۴۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْتُ سَوْدَةَ بَعْدَمَا ضَرَبَ الْحِجَابُ لِلْحَاجَتِهَا، وَكَانَتْ امْرَأَةً جَسِيمَةً، لَا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَأَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ! أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَاَنْظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَأَنْكَفَأْتُ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرَقٌ، فَدَخَلْتُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ، ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ، وَإِنَّ الْعَرَقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِلْحَاجَتِكُنَّ»». (بخاری: ۴۷۹۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: پس از نزول حکم حجاب، سوده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا که زنی تنومند بود و برای کسی که او را می‌شناخت، پنهان نمی‌ماند، برای قضای حاجت از خانه بیرون رفت. پس عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای سوده! بخدا سوگند، برای ما پنهان نمی‌مانی. پس طوری بیرون برو که کسی تو را نشناسد. عایشه می‌گوید: پس از شنیدن این سخن، سوده برگشت در حالی که رسول خدا ﷺ در خانه من بود و قطعه گوشتی در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده وارد شد و گفت: ای رسول الله! من برای کاری بیرون رفتم، عمر به من چنین و چنان گفت. آنگاه خداوند، وحی نازل کرد. پس از برطرف شدن حالت وحی، در حالی که آن قطعه گوشت، همچنان در دستش قرار داشت و آنرا نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است که برای نیازهای خود، بیرون بروید»».

باب (۵۰): این گفته خداوند عز وجل که می‌فرماید: «اگر شما چیزی را پنهان یا ظاهر کنید، خداوند آن را می‌داند» [احزاب: ۵۴]

۱۷۴۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ، بَعْدَمَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَقُلْتُ: لَا أَذْنُ لَهُ حَتَّى اسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَإِنَّ أَحَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَنِي امْرَأَةٌ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ فَأَبَيْتُ أَنْ أَذْنَ لَهُ حَتَّى اسْتَأْذَنَكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْذَنِي عَمَّكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ

أَرْضَعْتَنِي امْرَأَةً أَبِي الْقُعَيْسِ، فَقَالَ: «إِذْنِي لَهُ، فَإِنَّهُ عَمَلُكَ تَرَبَّتْ يَمِينُكَ!». (بخاری: ۴۷۹۶)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از نازل شدن حکم حجاب، افلاح برادر ابوقعیس اجازه خواست تا نزد من بیاید. گفتم: تا درباره او از نبی اکرم صلی الله علیه و آله اجازه نگیرم به او اجازه نمی دهم. زیرا برادرش ابوقعیس که به من شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. لذا پس از آنکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله نزد من آمد، به او گفتم: ای رسول خدا! افلاح برادر ابوقعیس، اجازه ورود خواست. من به او اجازه ندادم تا اینکه از شما اجازه بگیرم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه چیزی تو را از اجازه دادن به عمویت، بازداشت؟» گفتم: یا رسول الله! همانا مرد (که ابوقعیس باشد) مرا شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر بینی، به او اجازه بده، زیرا عمویت می باشد».

باب (۵۱): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر، درود میفرستند...» [احزاب: ۵۶]

۱۷۴۵- «عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضی الله عنه قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخاری: ۴۷۹۷)

ترجمه: «از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت است که شخصی گفت: یا رسول الله! سلام دادن به شما را می دانیم، ولی چگونه برای، درود بفرستیم؟ فرمود: «بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

۱۷۴۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ». (بخاری: ۴۷۹۸)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: گفتیم: ای رسول خدا! این سلام دادن به شما است (که آن را می دانیم) ولی چگونه برای، درود بفرستیم؟ فرمود: «چنین بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ».

باب (۵۲): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند. پس خداوند او را تبرئه نمود» [احزاب: ۶۹]

۱۷۴۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلًا حَيًّا وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾» [الأحزاب: ۶۹]. (بخاری: ۴۷۹۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا موسی علیه السلام مرد بسیار با حیایی بود. بدین جهت، خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾» [الأحزاب: ۶۹] یعنی ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند. پس خداوند او را از آنچه که به او می گفتند (سخنان ناروا) تبرئه نمود. و او نزد خدا، منزلت والایی داشت.»

سوره سبأ

باب (۵۳): این گفته خداوند عز وجل که می فرماید: «او بیم دهنده شما از عذاب سختی است که در پیش است» [سبأ: ۴۶]

۱۷۴۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الصَّفا ذات يوم، فَقَالَ: «يَا صَبَاحَاهُ». فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! أَلَهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾» (بخاری: ۴۸۰۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی نبی اکرم ﷺ بالای کوه صفا رفت و صدا زد: یا صباحاه! آنگاه، قریش نزد او جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: «اگر به شما بگویم که دشمن، صبح یا شب به شما حمله می کند، آیا سخن مرا باور می کنید؟» گفتند: بلی. فرمود: «همانا من شما را از عذابی که در پیش رو است، می ترسانم». ابولهب گفت: نابود شوی. به همین خاطر ما را جمع کرده ای. سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ یعنی نابود باد دستهای ابولهب. (منظور نابودی خود ابولهب است).»

سورة زمر

باب (۵۴): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «ای بندگان! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی (ظلم) کرده اید» [زمر: ۵۳]

۱۷۴۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ، كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا، وَزَنُوا وَأَكْثَرُوا فَأَتَوْا مُحَمَّدًا ﷺ فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لِحَسَنٍ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً، فَزَلَّ ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ [الفرقان: ۶۸]. وَنَزَلَتْ ﴿قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۵۳]». (بخاری: ۴۸۱۰)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: تعدادی از مشرکین که قتل و زناى زیادى مرتکب شده بودند، نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند: آنچه می گویی و بسوی آن فرا می خوانی، امری پسندیده است. البته اگر به ما بگویی که گناهان شما کفاره دارند. پس این آیه نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ [الفرقان: ۶۸]. یعنی و کسانی که با الله، معبودی دیگر فرا نمی خوانند و انسانی را که خداوند خونس را حرام کرده است، به قتل نمی رسانند مگر به حق. و زنا نمی کنند.

و این آیه نیز نازل شد: ﴿قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۵۳] یعنی بگو: ای بندگان! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی کرده اید! از رحمت خدا، ناامید نشوید».

باب (۵۵): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «آنان آنطور که شایسته است خدا را شناختند» [زمر: ۶۷]

۱۷۵۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّا نَجِدُ أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَىٰ إِصْبَعٍ، وَالْأَرْضِينَ عَلَىٰ إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَىٰ إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَىٰ عَلَىٰ إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلَائِقِ عَلَىٰ إِصْبَعٍ، فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، فَضَجَكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّىٰ بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]». (بخاری: ۴۸۱۱)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: یکی از علمای یهود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! ما (در تورات) دیده ایم که خداوند آسمانها را بر یک انگشت و زمین را بر یک انگشت و درختان را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و سایر خلائق را بر یک انگشت، قرار می دهد و می گوید: من پادشاه هستم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای تصدیق سخن اش خنديد طوری که دندانهای پیشین اش، آشکار شد. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷] یعنی آنان، آنطور که شایسته است خدا را شناختند در حالی که روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمانها در دست راست اش پیچیده می شود. و خداوند، از آنچه به او شریک می گیرند، پاک و منزّه است».

باب (۵۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «روز قیامت، تمام زمین در مشت خدا خواهد بود» [زمر: ۶۷]

۱۷۵۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ؟» (بخاری: ۴۸۱۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «(روز قیامت) خداوند، زمین را در مشت اش می گیرد. سپس می فرماید: من پادشاه هستم. پادشاهان زمین کجایند؟»

باب (۵۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «و در صور، دمیده خواهد شد پس تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند» [زمر: ۶۸]

۱۷۵۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ». قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْسَانِ إِلَّا عَجَبَ ذَنْبِهِ فِيهِ يُرْكَبُ الْخُلُقُ» (بخاری: ۴۸۱۴)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فاصله میان دو صور، چهل است». گفتند: ای ابوهریره! چهل روز است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. پرسیدند: چهل سال است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. پرسیدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در این مورد، چیزی نمی گویم. (و در پایان گفت:) «تمام اعضای بدن انسان، از بین می رود مگر بیخ دُمش که آفرینش، از آن شروع می شود»».

سورة شوری

باب (۵۸): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «از شما چیزی جز محبت با خویشاوندان، نمی‌خواهم» [شوری: ۲۳]

۱۷۵۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصْلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ»». (بخاری: ۴۸۱۸)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: هیچ تیره‌ای از قریش نبود مگر اینکه با نبی اکرم ﷺ نسبت خویشاوندی داشت. لذا رسول خدا ﷺ فرمود: «از شما چیزی جز ادا کردن حق قرابتی که میان من و شما است، نمی‌خواهم»».

سورة دخان

باب (۵۹): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می‌آوریم» [دخان: ۱۲]

۱۷۵۴- «فِيهِ حَدِيثٌ لِابْنِ مَسْعُودٍ الْمُتَقَدِّمِ فِي سُورَةِ الرُّومِ، زَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: قَالُوا: «رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾» [الدخان: ۱۲]. فَقِيلَ لَهُ: «إِنْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابًا، فَدَعَا رَبُّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ، فَعَادُوا فَانْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ»». (بخاری: ۴۸۲۲)

ترجمه: «قبلاً حدیث ابن مسعود در تفسیر سوره روم، بیان شد. در اینجا علاوه بر آن، آمده است که مشرکین گفتند: پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می‌آوریم. به رسول الله ﷺ گفته شد: اگر عذاب از آنها برداشته شود، دوباره به کفر بر می‌گردند. با وجود این، رسول خدا ﷺ نزد پروردگارش، دعا کرد و خداوند هم عذاب را از آنان، برداشت. ولی آنها بار دیگر به سوی کفر، بازگشتند. آنگاه، خداوند در روز بدر، از آنان، انتقام گرفت».

سورة جاثیه

باب (۶۰): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ما را از بین نمی‌برد مگر روزگار» [جاثیه: ۲۴]

۱۷۵۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ ﷻ: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»». (بخاری: ۴۸۲۶)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: فرزند آدم مرا ناراحت می کند. یعنی به روزگار دشنام می دهد. حال آنکه من روزگار هستم. کارها در دست من است. شب و روز را من به گردش در می آورم».

سوره احقاف

باب (۶۱): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «هنگامی که ابری را دیدند که در افق نمودار است و به سوی سرزمین هایشان می آید» [احقاف: ۲۴]

۱۷۵۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ... وَذَكَرْتُ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي بَدْءِ الْخَلْقِ». (بخاری: ۴۸۲۹)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: هرگز ندیدم رسول الله صلی الله علیه و آله چنان بخندد که فضای داخل دهانش را ببینم. بلکه همیشه، تبسم می کرد.

سپس عایشه رضی الله عنها بقیه حدیث را ذکر کرد که شرح آن در کتاب «آغاز آفرینش» بیان شد».

سوره محمد

باب (۶۲): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «...و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید» [محمد: ۲۲]

۱۷۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، فَلَمَّا فَرَعَ مِنْهُ، قَامَتِ الرَّجُمُ فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ، قَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ؟ قَالَتْ: بَلَى، يَا رَبِّ، قَالَ: فَذَلِكَ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَءُوا إِنَّ شِئْتُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ [محمد: ۱۲]». (بخاری: ۴۸۳۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، موجودات را آفرید. و هنگامی که از آفرینش آنها فراغت یافت، خویشاوندی (صله رحم) برخاست و کمر یا ازار خداوند مهربان را گرفت. حق تعالی فرمود: چه می خواهی؟ گفت: این جایگاه پناه جویان به تو از قطع پیوند خویشاوندی است. خداوند فرمود: آیا راضی می شوی که هر کس با تو وصل شود، من او را با خود، وصل کنم و هر کس تو را قطع کند، من او را از خود، قطع کنم؟ گفت: بلی، ای پروردگارم. خداوند فرمود: پس چنین خواهم کرد».

ابوهریره می گوید: اگر خواستید این آیه را تلاوت کنید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ [محمد: ۱۲] یعنی آیا اگر روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین، فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خود را قطع کنید».

سوره ق

باب (۶۳): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «دوزخ می گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟» [ق: ۳۰]

۱۷۵۸- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُلْقَى فِي النَّارِ» وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ [ق: ۳۰]. حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطَّ قَطَّ». (بخاری: ۴۸۴۸)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوزخیان در آتش انداخته می شوند و دوزخ می گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟ تا جایی که خداوند متعال قدم اش را در آن می گذارد. آنگاه، دوزخ می گوید: بس است. بس است.»».

۱۷۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُورِثُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبَّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لَا يَدْخُلُنِي إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أَعَذَّبُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلُؤَهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ، فَتَقُولُ: قَطَّ قَطَّ، فَهَذَا لَكَ تَمْتَلِي وَبُزَوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا». (بخاری: ۴۸۵۰)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر مجادله کردند. دوزخ گفت: من به جباران و متکبرین، اختصاص داده شده ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر، وارد من می شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستی. بوسیله تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می دهم. و هر دو پُر خواهد شد.»

ولی دوزخ پر نمی شود مگر اینکه خداوند پایش را (در آن) بگذارد. آنگاه دوزخ می گوید: بس است. بس است. در این هنگام، دوزخ پر می شود و برخی از قسمت هایش در هم پیچیده می شود. و خداوند عزوجل به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می آفریند».

سوره طور

باب (۶۴): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «سوگند به طور و کتاب نوشته شده» [طور: ۱۹]

۱۷۶۰- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ (۳۷)» [الطور: ۳۴-۳۶]. قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ». (بخاری: ۴۸۵۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در نماز مغرب، سوره طور را می‌خواند و هنگامی که به این آیه رسید که خداوند می‌فرماید: «آیا ایشان، بدون هیچگونه خالق آفریده شده‌اند و یا اینکه خودشان، آفریدگارند یا اینکه آنان، آسمانها و زمین را آفریده‌اند. بلکه اینان، باور ندارند. آیا گنجینه‌های پروردگارت با آنان است یا آنکه ایشان بر هستی، سیطره‌ای دارند»، نزدیک بود قلبم از جا کنده شود».

سوره نجم

باب (۶۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا لات و عزی را دیده‌اید؟» [نجم: ۱۹]

۱۷۶۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى، فَلْيُقْل: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ: تَعَالَى أَقَامِرُكَ، فَلْيَتَصَدَّقْ»». (بخاری: ۴۸۶۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، به لات و عزی سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید. و هر کس که به دوستش بگوید: بیا تا قمار بازی کنیم، باید صدقه دهد».

سوره قمر

باب (۶۶): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بلکه میعادگاهشان قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم تر و تلخ تر است» [قمر: ۴۶]

۱۷۶۲- «عن عائشة أم المؤمنين رضی الله عنها قَالَتْ: لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ (۱) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ (۲)» [القمر: ۴۶]. (بخاری: ۴۸۷۶)

ترجمه: «ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من کودکی خردسال بودم و بازی می‌کردم که این آیه در

مکه بر محمد ﷺ نازل شد: ﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمَرٌ ﴿٤٦﴾﴾ [القمر: ۴۶] یعنی بلکه میعادگاهشان، قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم تر و تلخ تر است».

سوره رحمن

باب (۶۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «غیر از این دو باغ، دو باغ دیگر وجود دارد» [رحمن: ۶۷]

۱۷۶۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «جَنَّتَانِ مِنْ فَضَّةٍ أُنِيَتْهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ أُنِيَتْهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِءَاءَ الْكِبَرِ عَلَىٰ وَجْهِهِ فِي جَنَّةٍ عَدْنٍ»». (بخاری: ۴۸۷۸)

ترجمه: «عبدالله بن قیس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو باغ وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ دیگر وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بین مردم و نگاهشان به چهره پروردگار، فقط حجاب کبریایی وجود دارد»».

باب (۶۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «حورهای که همواره در خیمه ها هستند» [رحمن: ۷۲]

۱۷۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةً مِنْ لَوْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ، عَرْضُهَا سِتُّونَ مِيلًا فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الْآخِرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ». قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ آخِفًا». (بخاری: ۴۸۸۰)

ترجمه: «عبدالله بن قیس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در بهشت، خیمه ای از مروارید میان تهی وجود دارد که عرض آن، شصت میل است. و در هر زاویه آن، همسرانی (حورانی) وجود دارند که ساکنان زوایای دیگر را نمی بینند. و مؤمنان، گرد آنان می چرخند». شرح بقیه حدیث قبلا بیان شد».

سوره ممتحنه

باب (۶۹): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستی نکنید» [ممتحنه: ۱]

۱۷۶۵- «عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمِقْدَادُ، فَذَكَرَ حَدِيثَ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ وَقَالَ فِي آخِرِهِ: فَتَزَلْتُ فِيهِ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱]». (بخاری: ۴۸۹۰)

ترجمه: «از علی علیه السلام روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله او را با زبیر و مقداد فرستاد. آنگاه علی علیه السلام ماجرای حاطب بن ابی بلتعہ را بیان کرد و در پایان، گفت: این آیه، در مورد او نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱] یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با دشمنان من و دشمنان خود، دوستی برقرار نکنید».

باب (۷۰): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هنگامی که زنان مؤمن، برای بیعت، نزد تو بیایند...» [ممتحنة: ۱۲]

۱۷۶۶- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رضی الله عنها قَالَتْ: بَايَعَنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾ [الممتحنة: ۱۲]. وَنَهَانَا عَنِ التِّيَاحَةِ، فَقَبَضَتْ امْرَأَةً يَدَهَا فَقَالَتْ: أَسْعَدْتَنِي فَلَانْتُهُ أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا. فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله شَيْئًا، فَأَنْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ فَبَايَعَهَا». (بخاری: ۴۸۹۲)

ترجمه: «ام عطیه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با ما بیعت کرد و این آیه را خواند که: ﴿أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾ [الممتحنة: ۱۲]. یعنی با خداوند، چیزی را شریک نسازیم. و همچنین ما را از نوحه خوانی، نهی فرمود. آنگاه زنی دستش را جمع کرد و گفت: فلانی در غم من نوحه خوانده است، می‌خواهم پاداش‌اش را بدهم (در غم او نوحه بخوانم). نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او چیزی نگفت. پس آن زن رفت و دوباره برگشت و با آنحضرت صلی الله علیه و آله بیعت کرد».

سوره جمعه

باب (۷۱): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «وگروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند» [جمعه: ۳]

۱۷۶۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳]. قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ حَتَّى سَأَلَ ثَلَاثًا وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرِيَّا لَتَأَلَّهَ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ»». (بخاری: ۴۸۹۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که سوره جمعه بر ایشان نازل گردید. من در مورد: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳]. یعنی گروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند، پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله به من جوابی نداد تا اینکه

سؤالم را سه بار تکرار کردم. گفتمی است که سلمان فارسی نیز آنجا بود. آنگاه، رسول الله ﷺ دست مبارکاش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردان یا مردی از اینها به آن، دست خواهد یافت».

سوره منافقین

باب (۷۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو

می‌آیند، و می‌گویند: گواهی می‌دهیم که تو فرستاده خدا هستی» [منافقون: ۱]

۱۷۶۸- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ فِي غَزَاةٍ فَسَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي يَقُولُ: لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِهِ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعُمَرَاءَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا. فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَدَّقَهُ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ لِي عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَيَّ أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَقَتَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ فَبَعَثَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدٌ»». (بخاری: ۴۹۰۰)

ترجمه: «زید بن ارقم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: در یکی از غزوات که شرکت داشتم، شنیدم که عبدالله بن ابی می‌گوید: به اطرافیان رسول خدا اتفاق نکنید تا از اطرافاش پراکنده شوند. و اگر به مدینه بازگشتیم، افراد بزرگوار، انسانهای پست و ذلیل را از آن، بیرون خواهند کرد. من سخناناش را برای عمومیم یا عمر، بازگو نمودم. و او آنها را به اطلاع نبی اکرم ﷺ رسانید. پس آنحضرت ﷺ مرا فرا خواند و من نیز ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنگاه، رسول الله ﷺ شخصی را بدنبال عبدالله بن ابی و یارانش فرستاد. آنان سوگند یاد کردند که چنین سخنانی نگفته‌اند. رسول خدا ﷺ مرا تکذیب کرد و او را تأیید نمود. در نتیجه، چنان اندوهی به من دست داد که تا آن زمان، هرگز به من دست نداده بود. لذا خانه‌نشین شدم. روزی، عمومیم به من گفت: چه چیزی تو را واداشت تا سخنی بگویی که رسول الله ﷺ تو را تکذیب کند و از تو برنجد؟ پس خداوند متعال آیه زیر را نازل فرمود: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾. یعنی هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند و می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. و خداوند می‌داند که تو فرستاده او هستی. اما خدا گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ می‌گویند.

آنگاه نبی اکرم ﷺ بدنبال من فرستاد و این آیه را برایم خواند و فرمود: «ای زید! خداوند، تو را تصدیق

کرد».

۱۷۶۹- «وَعَنْهُ فِي رَوَايَةٍ قَالَ: فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوَّا رُءُوسَهُمْ». (بخاری: ۴۹۰۳)

ترجمه: «در روایتی دیگر، زید بن ارقم می گوید: سرانجام، نبی اکرم ﷺ منافقان را فراخواند تا برایشان، طلب مغفرت کند. ولی آنان، متکبرانه، سرهایشان را تکان دادند».

۱۷۷۰- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَلَا بُنَاءِ

الْأَنْصَارِ» وَشَكَ ابْنُ الْفَضْلِ فِي أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ». (بخاری: ۴۹۰۶)

ترجمه: «همچنین زید بن ارقم می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «خدایا! انصار و فرزندان انصار را مغفرت کن».

و ابن الفضل که یکی از راویان است در مورد اینکه رسول خدا از نوه های انصار نیز نام برد، شک دارد».

سورة تحریم

باب (۷۳): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که

خداوند برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می گردانی» [تحریم: ۱]

۱۷۷۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبِ بِنْتِ

جَحْشٍ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى أَيْتُنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلْ لَهُ: أَكَلْتَ

مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرٍ، قَالَ: «لَا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبِ بِنْتِ

جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا». (بخاری: ۴۹۱۲)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ برای خوردن عسل نزد زینب دختر جحش می رفت و

انجا می ماند. من و حفصه با یکدیگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول خدا ﷺ نزد هر یک از ما آمد، به او

بگوید: آیا مغفیر (صمغی شیرین و بد بو) خورده ای؟ زیرا از تو بوی مغفیر به مشام می رسد. پیامبر اکرم ﷺ

فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل می خوردم ولی سوگند می خورم که دیگر این کار را

نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید».

سورة قلم

باب (۷۴): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «سرکش و علاوه بر آن، ام الفساد

است» [قلم: ۱۳]

۱۷۷۲- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ الْخُزَاعِيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ

بَأَهْلِ الْجَنَّةِ: كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ: كُلُّ

عُتِّلَ جَوَاطِ مُسْتَكْبِرٍ». (بخاری: ۴۹۱۸)

ترجمه: «حارثه بن وهب خزاعی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که اگر به خدا سوگند یاد کند، حق تعالی سوگندش را راست می گرداند. و آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان سرکش و عربده جو و متکبر است.»

باب (۷۵): این سخن خداوند متعال که می فرماید: «روزی که ساق، آشکار گردد و مردم به سجده کردن فراخوانده شوند...» [قلم: ۴۲]

۱۷۷۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لَيْسَ سَجْدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا»». (بخاری: ۴۹۱۹)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «(روز قیامت) پروردگار ما ساق اش را برهنه می نماید و همه مردان و زنان مؤمن، برایش سجده می کنند. ولی کسانی که در دنیا به قصد ریا و شهرت، سجده می کردند، می خواهند سجده کنند اما پشت شان مانند یک سینی (سخت) می شود». (در نتیجه، نمی توانند سجده کنند)».

سورة نازعات

۱۷۷۴- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ بِإِصْبَعَيْهِ هَكَذَا، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الْإِبْهَامَ: «بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»». (بخاری: ۴۹۳۶)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله با اشاره دو انگشت سبابه و وسطی فرمود: «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت، به یکدیگر، نزدیک اند»».

سورة عبس

۱۷۷۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ فَلَهُ أَجْرَانِ»». (بخاری: ۴۹۳۷)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که قرآن می خواند و آنرا حفظ می کند، منزلتی مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد داشت. و کسی که قرآن، تلاوت کند و به شدت از آن، مواظبت نماید (نگذارد که فراموش شود) دو پاداش دارد»».

سورة مطفيين

باب (۷۶): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می شوند» (مطفیین: ۶)

۱۷۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [المطفیین: ۶]. حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ». (بخاری: ۴۹۳۸)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می شوند، بعضی از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرق خواهند بود».

سورة انشاق

باب (۷۷): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «بزودی و به آسانی، محاسبه می شود» (انشاق: ۸)

۱۷۷۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ إِلَّا هَلَكَ». وباقي الحديث تقدم في كتاب العلم». (بخاری: ۴۹۳۹)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که محاسبه شود، هلاک می گردد». بقیه حدیث، قبلاً در کتاب علم حدیث شماره ۸۸ بیان شد».

باب (۷۸): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «حالات مختلفی را طی خواهی کرد» (انشاق: ۱۹)

۱۷۷۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: ﴿لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾ [الانشاق: ۱۹]. حَالًا بَعْدَ حَالٍ قَالَ: هَذَا نَبِيُّكُمْ صلی الله علیه و آله. (بخاری: ۴۹۴۰)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ﴿لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾ [الانشاق: ۱۹]. یعنی حالات مختلفی را طی خواهی کرد. و این، خطاب به پیامبر شما است».

سورة شمس

باب (۷۹)

۱۷۷۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَمْعَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَحْطُبُ وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿إِذَا أَنْبَعَتْ أَشَقَّهَا﴾ [الشمس: ۱۲]. أَنْبَعَتْ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ عَارِمٌ

مَنْعٍ فِي رَهْطِهِ مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ. وَذَكَرَ النَّسَاءُ فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُصَاحِبُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ». ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي صَحِيحِهِمْ مِنَ الصَّرْطَةِ وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ؟» فِي رِوَايَةٍ: «مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمَّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ». (بخاری: ۴۹۴۲)

ترجمه: «عبدالله بن زمعه رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در سخنرانی خود، سخن از شتر صالح و کسی که آنرا پی کرده بود، به میان آورد و فرمود: ﴿إِذَا أَتَبَعْتَ أَشَقَلَهَا﴾ [الشمس: ۱۲]. یعنی مردی که مانند ابوزمعه در میان قوم اش بی نظیر، خشن، با شهادت و مقتدر بود، برخاست (و آنرا پی کرد). سپس سخنی از زنان به میان آورد و فرمود: «بعضی از شما همسرانشان را مانند برده، کتک می زنند. و چه بسا که در پایان همان روز، با او همبستر می شوند».

آنگاه، آنها را برای خندیدنشان بخاطر بادی که از شکم، خارج می شود نصیحت کرد و فرمود: «چرا یکی از شما برای کاری که از خودش، سر می زند، (به دیگران) می خندد؟» و در روایتی، آمده است که: «شخصی که شتر صالح را پی کرد، مانند ابوزمعه؛ عموی زبیر بن عوام؛ بود».

سورة علق

باب (۸۰): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «هرگز چنین نیست، اگر او باز نیاید...» (علق: ۱۵)

۱۷۸۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَئِنْ رَأَيْتُ مُحَمَّدًا يُصَلِّيَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ لَأَطَّانٌ عَلَى عُنُقِهِ. فَبَلَغَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «لَوْ فَعَلَهُ لَأَخَذْتُهُ الْمَلَائِكَةُ». (بخاری: ۴۹۵۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: ابوجهل گفت: اگر محمد را ببینم که کنار کعبه نماز می خواند، گردنش را لگد خواهم کرد. این سخن به نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رسید. فرمود: «اگر چنین کند، فرشتگان جلوی او را خواهند گرفت».

سورة کوثر

باب (۸۱)

۱۷۸۱- «عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: «أَتَيْتُ عَلَى نَهْرٍ حَافَتَاهُ قَبَابُ اللَّوْلُؤِ مَجُوفًا، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جَبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ». (بخاری: ۴۹۶۴)

ترجمه: «انس رضی اللہ عنہ می گوید: بعد از اینکه نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بسوی آسمان به معراج برده شد، فرمود: «به نهري رسیدم که دو طرف آن، خیمه های ساخته شده از مروارید تهی، وجود داشت. پرسیدم: ای جبریل!

این چیست؟ گفت: این، کوثر است».

۱۷۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَقَدْ سُئِلَتْ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ قَالَتْ: نَهَرٌ أُعْطِيَهِ نَبِيُّكُمْ ﷺ شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آيَتُهُ كَعَدَدِ الْجُومِ». (بخاری: ۴۹۶۵)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در مورد این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ پرسیدند. گفت: نه‌ری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است».

سوره فلق

۱۷۸۳- «عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُعَوَّذَتَيْنِ فَقَالَ: «قِيلَ لِي فَقُلْتُ». قَالَ: فَتَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۴۹۷۷)

ترجمه: «ابی بن کعب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره معوذتین پرسیدم. فرمود: «به من چنین گفتند من نیز (به شما) گفتم». (جبریل برای من خواند و من نیز برای شما خواندم). راوی می‌گوید: ما نیز همان چیزی را می‌گوییم که رسول الله ﷺ گفته است».

۵۹- کتاب فضایل قرآن

باب (۱): چگونگی نزول وحی و اولین چیزی که نازل شد

۱۷۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحِيًّا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (بخاری: ۴۹۸۱)

ترجمہ: «ابوہریرہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به هر یک از پیامبران، معجزه‌ای عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده است، وحیی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم».

۱۷۸۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِهِ صلی اللہ علیہ وسلم الْوَحْيَ قَبْلَ وَقَاتِهِ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ، ثُمَّ تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بَعْدُ» (بخاری: ۴۹۸۲)

ترجمہ: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: خداوند متعال قبل از وفات پیامبرش، بیشتر از هر وقت دیگر، پی در پی بر او وحی نازل کرد. و بعد از آن، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درگذشت».

باب (۲): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

۱۷۸۶- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمٍ بْنَ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَائَتِهِ فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقَرِّئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلَاةِ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ، فَلَبَّيْتُهِ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ: مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ؟ قَالَ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَقُلْتُ: كَذَبْتَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَدْ أَقْرَأْنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ، فَأَنْطَلَقْتُ بِهِ أَقُوْدُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقَرِّئْنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَرْسَلُهُ،

أَفْرَأُ يَا هِشَامُ». فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ». ثُمَّ قَالَ: «أَفْرَأُ يَا عُمَرُ». فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَفْرَأُنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَأَفْرَعُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ». (بخاری: ۴۹۹۲)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می گوید: در زمان حیات رسول الله ﷺ شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره فرقان را می خواند. پس به قرائت اش گوش فرا دادم و متوجه شدم که به صورت های مختلفی می خواند که رسول خدا ﷺ برای من چنین نخوانده است. نزدیک بود به او که نماز می خواند، حمله ور شوم. اما شکیبایی کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریبانش را گرفتم و گفتم: چه کسی قرائت این سوره را بگونه ای که تو می خواندی و من شنیدم، به تو یاد داده است؟ گفت: رسول الله ﷺ برای من اینگونه خوانده است. سپس او را نزد رسول خدا ﷺ بردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سوره فرقان را به گونه ای می خواند که شما به من، یاد نداده اید. رسول الله ﷺ فرمود: «او را رها کن. ای هشام! بخوان». او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه نازل شده است». سپس فرمود: «ای عمر! تو بخوان». پس من همان قرائتی را خواندم که به من آموزش داده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه نازل شده است. همانا این قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است. پس با هر قرائتی که برای شما آسانتر است، بخوانید».

باب (۳): جبرئیل قرآن را به رسول اکرم ﷺ عرضه می کرد

۱۷۸۷- «عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَتْ: أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلِّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ عَارِضُنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أَرَاهُ إِلَّا حَضَرَ أَجَلِي»». (بخاری: ۳۶۲۳)

ترجمه: «فاطمه علیها السلام می گوید: نبی اکرم ﷺ پنهانی به من فرمود: «جبریل، سالی یک بار قرآن را برای من تکرار می کرد ولی امسال، دو بار آنرا برایم تکرار کرد. بدین جهت، مرگم را نزدیک می بینم».

۱۷۸۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً». (بخاری: ۵۰۰۰)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: بخدا سوگند که هفتاد و اندی سوره را از زبان مبارک رسول الله ﷺ آموختم».

۱۷۸۹- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ بِحِمَصَ، فَقَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا هَكَذَا أُنْزِلَتْ. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَحْسَنْتَ». وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْحُمْرِ، فَقَالَ: أَتَجْمَعُ أَنَّ تُكَذِّبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْحُمْرَ؟ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ». (بخاری: ۵۰۰۱)

ترجمه: «همچنین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او سوره یوسف را در حمص، تلاوت کرد. مردی گفت: اینگونه نازل نشده است. ابن مسعود گفت: آنرا برای رسول الله صلی الله علیه و آله خواندم، فرمود: «احسنت». و چون از آن شخص، بوی شراب به مشام می‌رسید، ابن مسعود به او گفت: هم کتاب خدا را تکذیب می‌کنی و هم شراب می‌خوری؟ سپس حد شراب را بر او جاری ساخت.»

باب (۴): فضیلت سوره اخلاص

۱۷۹۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَانَ الرَّجُلُ يَتَفَالَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ۵۰۱۴)

ترجمه: «ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: مردی شنید که شخصی، سوره اخلاص را می‌خواند و تکرار می‌کند. او که گویا آن را کار کم اهمیتی می‌دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و آن را بازگو کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همانا سوره اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است»».

۱۷۹۱- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ: «أَيَعِزُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيْنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ۵۰۱۵)

ترجمه: «همچنین ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما می‌تواند یک سوم قرآن را در یک شب، تلاوت کند؟» این کار برای آنها دشوار به نظر رسید. لذا پرسیدند: ای رسول خدا! چه کسی از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: «سوره اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است»».

باب (۵): فضیلت معوذات

۱۷۹۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ، جَمَعَ كَفَّيْهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا، فَقَرَأَ فِيهِمَا: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ وَ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ وَ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ، وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»». (بخاری: ۵۰۱۷)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله هر شب، هنگامی که به رختخواب می‌رفت، کف دستهایش را به هم نزدیک می‌کرد و سوره‌های اخلاص و فلق و ناس را می‌خواند و در آنها می‌دمید. سپس از

سر و صورت و قسمت جلوی بدنش شروع می نمود و تا جایی که می توانست مسح می کرد و این کار را سه بار، تکرار می نمود».

باب (۶): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان می شود

۱۷۹۳- «عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَسَكَتَتْ وَسَكَتَتْ الْفَرَسُ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَأَنْصَرَفَ، وَكَانَ ابْنُهُ يُحْيِي قَرِيبًا مِنْهَا، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ، فَلَمَّا اجْتَرَّه رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ». قَالَ: فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يُحْيِي وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَأَنْصَرَفْتُ إِلَيْهِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا مِثْلُ الظِّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ، فَخَرَجْتُ حَتَّى لَا أَرَاهَا، قَالَ: «وَتَدْرِي مَا ذَاكَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ دَنَتْ لِمُصَوَّتِكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لَأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا لَا تَتَوَارَى مِنْهُمْ»». (بخاری: ۵۰۱۸)

ترجمه: «از اُسَید بن حُضَیر رضی الله عنه روایت است که او در یکی از شبها، در حالی که اسبش در نزدیکی او بسته شده بود، سوره بقره را تلاوت می کرد. ناگهان، اسب شروع به دست و پا زدن کرد. اسید، سکوت کرد. اسب نیز آرام گرفت. او دوباره، شروع به خواندن قرآن نمود. اسب نیز شروع به دست و پا زدن کرد. دوباره، اسید سکوت کرد و اسب نیز آرام گرفت. بار دیگر، شروع به خواندن قرآن کرد. باز هم اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. سرانجام از خواندن قرآن، منصرف شد. زیرا فرزندش؛ یحیی؛ نزدیک اسب قرار داشت و او می ترسید که اسب به فرزندش آسیبی برساند. پس هنگامی که فرزندش را از آنجا دور ساخت، سرش را به سوی آسمان، بلند کرد تا اسب را نبیند.

صبح روز بعد، ماجرا را برای نبی اکرم ﷺ بازگو نمود. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای فرزند حُضَیر! (چه خوب بود) به تلاوت ادامه می دادی. (چه خوب بود) به تلاوتات ادامه می دادی». اسید گفت: ای رسول خدا! یحیی نزدیک آن بود. ترسیدم که او را لگدمال کند. بدین جهت، سرم را بلند کردم و بسوی فرزندم رفتم. آنگاه بسوی آسمان نگاه کردم. چیزی شبیه سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت. پس بیرون رفتم تا آنها را ببینم. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می دانی که آنها چه بودند؟» گفت: خیر. آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان، فرشتگان بودند که بخاطر صدايت، نزدیک آمده بودند. و اگر به قرائتات ادامه می دادی، آنها تا صبح، آنجا می ماندند بدون اینکه از نظر مردم، پنهان بمانند»».

باب (۷): غبطه خوردن به قاری قرآن

۱۷۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ، فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ، فَقَالَ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلَانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَهُوَ يُهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلَانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ»». (بخاری: ۵۰۲۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «فقط در مورد دو نفر، می توان غبطه خورد: نخست، مردی که خداوند به او قرآن، آموخته است و او آنرا شب و روز، تلاوت می کند. پس همسایه اش می شنود و می گوید: ای کاش! به من نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می شد. در آن صورت، من هم مانند او قرآن تلاوت می کردم.

و دیگر، مردی که خداوند به او ثروت، عنایت کرده است و او آنرا در راه خدا انفاق می کند. پس شخص دیگری می گوید: ای کاش! به من هم نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می شد. در آن صورت، من هم مانند او انفاق می کردم»».

باب (۸): بهترین شما کسانی هستند که قرآن را یاد می گیرند و به دیگران می آموزند

۱۷۹۵- «عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»». (بخاری: ۵۰۲۸)

ترجمه: «عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد»».

۱۷۹۶- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»». (بخاری: ۵۰۲۸)

ترجمه: «همچنین در روایتی دیگر، عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد»».

باب (۹): حفظ قرآن و نگهداری آن

۱۷۹۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الْإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ»». (بخاری: ۵۰۳۱)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مثال قاری قرآن مانند صاحب شتری است که زانوی آنرا بسته باشد. اگر از او نگهداری کند، نزدش می ماند و اگر او را رها سازد، می رود»».

۱۷۹۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بِئْسَ مَا لِأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتٍ وَكَيْتٍ، بَلْ نُسِي، وَاسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَقْصِيًّا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ التَّعَمِّ». (بخاری: ۵۰۳۲)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چقدر بد است برای کسی که می گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده‌ام. بلکه فراموش گردانیده شده‌اند. قرآن را زیاد تلاوت کنید زیرا قرآن، سریعتر از فرار کردن شتر، از سینه مردم، می‌گریزد».

۱۷۹۹- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهَوُ أَشَدُّ تَقْصِيًّا مِنَ الْإِبِلِ فِي عُقْلِهَا». (بخاری: ۵۰۳۳)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «از قرآن، مواظبت کنید (همواره آنرا تلاوت نمایید) سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قرآن سریعتر از شتری که زانویش بسته باشد، می‌گریزد».

باب (۱۰): کشیدن حرف هنگام تلاوت

۱۸۰۰- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: كَانَتْ مَدًّا، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ يَمْدُ بِبِسْمِ اللَّهِ وَيَمْدُ بِالرَّحْمَنِ وَيَمْدُ بِالرَّحِيمِ». (بخاری: ۵۰۴۶)

ترجمه: «از انس رضی اللہ عنہ پرسیدند: قراءت نبی اکرم ﷺ چگونه بود؟ گفت: حروف را کشیده می‌خواند. سپس، انس رضی اللہ عنہ بسم الله الرحمن الرحيم را خواند و هر یک از بسم الله و رحمن و رحيم را کشیده خواند».

باب (۱۱): تلاوت قرآن با صدای خوب

۱۸۰۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَهُ: «يَا أَبَا مُوسَى! لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». (بخاری: ۵۰۴۸)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «ای ابوموسی! به تو صدای خوبی، مانند صدای خوب آل داوود، عنایت شده است».

باب (۱۲): قرآن در چه مدتی خوانده شود؟ (ختم شود)

۱۸۰۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنْتَهُ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْضِهَا، فَتَقُولُ: نَعَمْ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ، لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا، وَلَمْ يُفْتَشْ

لَنَا كُنْفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «الْفَنِي بِهِ». فَلَقِيْتُهُ بَعْدُ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ؟» قَالَ: كُلُّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَخْتِمُ؟» قَالَ: كُلُّ لَيْلَةٍ، قَالَ: «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةً، وَاقْرَأِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ». قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفْطِرُ يَوْمَيْنِ، وَصُمْ يَوْمًا». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعٍ لَيَالٍ مَرَّةً». فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَذَاكَ أَنِّي كَبُرْتُ وَضَعُفْتُ، فَكَانَ يَفْرَأُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ السَّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالتَّهَارِ، وَالَّذِي يَقْرُؤُهُ يَعْزِضُهُ مِنَ التَّهَارِ، لِيَكُونَ أَحَقَّ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا، وَأَحْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَتْرُكَ شَيْئًا فَارَقَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِ». (بخاری: ۵۰۵۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہ می گوید: پدرم، دختری از خانواده ای اصیل، به نکاحم در آورد. و همیشه عروس اش را سر می زد و حال شوهرش را از او می پرسید. او گفت: مرد بسیار خوبی است. ولی از زمانی که نزد او آمده ام به رختخواب نیامده و با من همبستر نشده است. پس هنگامی که این ماجرا برای پدرم، طولانی شد، آنرا برای نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم بازگو کرد. پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «او را نزد من بفرست». سپس هنگامی که با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم ملاقات کردم، فرمود: «چگونه روزه می گیری؟» گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم می کنی؟» گفتم: هر شب. فرمود: «هر ماه، سه روز، روزه بگیر و یک بار قرآن را ختم کن». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: هفته ای سه روز، روزه بگیر». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «دو روز، بخور و یک روز، روزه بگیر»^۱. گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «بهترین روزه، روزه داوود است که یک روز، روزه می گرفت و روز دیگر، می خورد. و هر هفت شب، یک بار، قرآن را ختم کن».

ای کاش! رخصت رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم را می پذیرفتم زیرا که هم اکنون پیر و ضعیف شده ام.

راوی می گوید: پس از آن، ابن عمرو رضی اللہ عنہ روزانه، یک هفتم قرآن را نزد یکی از افراد خانواده اش تلاوت می کرد. و آنچه را که می خواست در شب، تلاوت نماید، در روز، تکرار می کرد تا تلاوت شب، برایش آسانتر شود. و هنگامی که می خواست تقویت شود، چند روز، می خورد و آنها را می شمرد. سپس به تعداد آن روزها، روزه می گرفت و دوست نداشت آنچه را که در زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم انجام می داد، اکنون ترک کند».

۱- ابن حجر به نقل از داودی می گوید: در اینجا راوی دچار اشتباه شده است چرا که روزه گرفتن سه روز در هفته،

بیشتر از دو روز، خوردن و یک روز، روزه گرفتن می باشد.

باب (۱۳): گناه کسی که بخاطر ریا یا مال، قرآن بخواند

۱۸۰۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْفَرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقَدْحِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الرَّيشِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ»». (بخاری: ۵۰۵۸)

ترجمه: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرماید: «گروهی در میان شما ظهور خواهند کرد که نمازتان را در برابر نماز آنها، روزهتان را در برابر روزه آنان و اعمالتان را در برابر اعمال آنان، حقیر می شمارید. آنها قرآن، تلاوت می کنند ولی قرآن از حنجره هایشان پایین تر نمی رود و از دین خارج می شوند همانطور که تیر از هدف (شکار) خارج می شود. تیرانداز به پیکان تیر، نگاه می کند و چیزی نمی بیند. به انتهای تیر نگاه می کند و چیزی نمی بیند. به پره های تیر، نگاه می کند و چیزی نمی بیند. و در شکاف سر تیر، شک می کند» (که آیا اثری از شکار در آن وجود دارد یا خیر)».

۱۸۰۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالْأَثَرِجَةِ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَرِيحُهَا طَيِّبٌ، وَالْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ، كَالْثَمَرَةِ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلَا رِيحَ لَهَا، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالرِّيحَانَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ أَوْ خَبِيثٌ، وَرِيحُهَا مُرٌّ»». (بخاری: ۵۰۵۹)

ترجمه: «ابو موسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمنی که قرآن می خواند و به آن عمل می کند مانند ترنجبی است که هم طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی خواند ولی به آن، عمل می کند مانند خرمایی است که طعم اش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می خواند، مانند ریحانی است که بوی خوش ولی طعم اش، تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی خواند، مانند حنظل (هندوانه ابوجهل) است که هم طعم اش، تلخ یا ناپاک است و هم بوی تلخی دارد»».

۱۸۰۵- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا اتَّخَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ»». (بخاری: ۵۰۶۰)

ترجمه: «جندب بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید. و هنگامی که نشاط و علاقه ندارید، آنرا ترک کنید»».

۶۰- کتاب نکاح

باب (۱): تشویق به ازدواج

۱۸۰۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَانَتْهُمْ تَقَالُوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أَفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأُخْشَاكُمُ لِلَّهِ، وَأَتُقَاكُمُ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْفُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»». (بخاری: ۵۰۶۳)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: سه نفر به خانه همسران نبی اکرم ﷺ آمدند و از شیوه عبادت آنحضرت ﷺ پرسیدند. هنگامی که از چگونگی آن، باخبر شدند، گویا عبادت اش را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا ﷺ کجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آنگاه، یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه، نماز می خوانم. دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می گیرم و یک روز آنرا هم نمی خورم. سومی گفت: من از زنان کناره گیری می نمایم و هرگز ازدواج نمی کنم. رسول الله ﷺ نزد آنان رفت و فرمود: «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته اید؟ سوگند به خدا که من بیشتر از همه شما از خدا می ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال، هم روزه می گیرم و هم می خورم. و هم نماز می خوانم و هم می خوابم و با زنان نیز ازدواج می کنم. پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست.»».

باب (۲): کراهیت زن نگرفتن و اخته کردن

۱۸۰۷- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَقَدْ رَدَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَجَاَزَ لَهُ التَّبَتُّلُ لَأَخْتَصَمِينَا». (بخاری: ۵۰۷۴)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ ازدواج نکردن عثمان بن مظعون را بخاطر اینکه خدا را عبادت کند، نپذیرفت. و اگر به او چنین اجازه ای می داد، ما خود را اخته می کردیم.».

۱۸۰۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنْتَ، وَلَا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرِّ». (بخاری: ۵۰۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! من مردی جوان هستم و می‌ترسم که مرتکب گناه شوم و سرمایه‌ای هم ندارم که ازدواج کنم؟ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سکوت کرد و به من جوابی نداد. دوباره، سخنانم را تکرار کردم. باز هم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سکوت کرد و جوابی نداد. بار دیگر سخنانم را تکرار کردم. باز هم پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سکوت نمود و به من جوابی نداد. برای چهارمین بار، سخنانم را تکرار کردم. آنگاه نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ای ابوهریره! سرنوشتات قلم خورده و دواتش، خشک شده است خواه اخته کنی یا نکنی».»
(این جمله در واقع تهدیدی است برای ابوهریره. و اخته کردن چنانکه شرح آن گذشت، ممنوع است).

باب (۳): ازدواج با دوشیزه‌ها

۱۸۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتُ وَادِيًا وَفِيهِ شَجَرَةٌ قَدْ أَكَلَ مِنْهَا، وَوَجَدْتُ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا، فِي أَيِّهَا كُنْتُ تُرْتَعُ بَعِيرُكَ؟ قَالَ: «فِي الَّذِي لَمْ يُرْتَعْ مِنْهَا». تَعْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكَرٍّ غَيْرَهَا». (بخاری: ۵۰۷۷)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! اگر وارد دره‌ای شدی که بعضی از درختان آن را (حیوانات) خورده‌اند و بعضی دیگر را نخورده‌اند، در کدام یک از آنها شترانت را به چرا می‌بری؟ فرمود: «به سوی درختانی می‌برم که چرانیده نشده‌اند». هدف عایشه رضی اللہ عنہا این بود که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با دوشیزه‌ای غیر از او ازدواج نکرده بود.»

باب (۴): نکاح دادن خردسالان به بزرگسالان

۱۸۱۰- «وَعَنْهَا رضی اللہ عنہا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم خَطَبَهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ رضی اللہ عنہ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ. فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلَالٌ». (بخاری: ۵۰۸۱)

ترجمه: «همچنین از عایشه رضی اللہ عنہا روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم او را از ابوبکر، خواستگاری نمود. ابوبکر به او گفت: همانا من برادر تو هستم. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «تو از دیدگاه دین و کتاب خدا برادر من هستی. و او (عایشه) برایم حلال است.»»

باب (۵): برابری، در دین است

۱۸۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَا حُدَيْفَةَ بْنَ عُثْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبَيَّنَ سَالِمًا، وَأُنْكَحَهُ بِنْتُ أَخِيهِ هِنْدُ بِنْتُ الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَهُوَ مَوْلَى لَامِرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَمَا تَبَيَّنَ النَّبِيُّ ﷺ زَيْدًا، وَكَانَ مَنْ تَبَيَّنَ رَجُلًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۵]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَمَوْلَاكُمْ﴾ فَرَدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ، كَانَ مَوْلَى وَأَخًا فِي الدِّينِ، فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ ابْنِ عَمْرِو الْقُرَشِيِّ ثُمَّ الْعَامِرِيِّ، وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُدَيْفَةَ بْنِ عُثْبَةَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَلَدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ». (بخاری: ۵۰۸۸)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: ابوحذیفه بن عتبہ بن ربیعہ بن عبدشمس که از همراهان نبی اکرم ﷺ در جنگ بدر بود، سالم را که غلام آزاد شده یک زن انصاری بود، به فرزندی قبول کرد همانطور که نبی اکرم زید را به فرزندی قبول کرده بود. و برادر زاده اش؛ هند دختر ولید بن عتبہ بن ربیعہ؛ را به نکاح او در آورد. شایان ذکر است که اگر کسی در زمان جاهلیت، فردی را به فرزندی قبول می کرد، او را به وی نسبت می دادند و از او ارث می برد تا اینکه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۵]. تا ﴿وَمَوْلَاكُمْ﴾ یعنی آنها را به پدرانشان نسبت دهید.... بعد از آن، فرزند خوانده ها به پدران (حقیقی) خود نسبت داده می شدند. و اگر پدر کسی شناخته نمی شد، مولا و برادر دینی اش بشمار می رفت. آنگاه، سهله دختر سهیل بن عمرو قریشی عامری که همسر ابوحذیفه بن عتبہ بود، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! ما سالم را فرزند خود می دانستیم و هم اکنون شما می دانید که خداوند در این باره چه نازل فرمود... آنگاه بقیه حدیث را بیان کرد».

۱۸۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى صُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ. فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكَ أَرَدْتَ الْحُجَّ، قَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَحْدُنِي إِلَّا وَجَعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، وَقُولِي: اللَّهُمَّ حَلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي». وَكَانَتْ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ». (بخاری: ۵۰۸۹)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ نزد صباعه دختر زبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رفت و به او فرمود: «شاید می خواهی به حج بروی؟» صباعه گفت: سوگند به خدا که من بیمار هستم. رسول خدا ﷺ به او فرمود: «به حج برو و چنین شرط کن و بگو: بار الها! بیرون شدنم از احرام، همان جایی است که تو مرا جلوگیری نمایی». قابل یادآوری است که صباعه، همسر مقداد بن اسود بود».

۱۸۱۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةَ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَاطْفَرِ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبَّتْ يَدَاكَ»». (بخاری: ۵۰۹۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زن بخاطر چهار چیز، نکاح می شود: بخاطر مالش، نسب اش، زیبایی اش، و دینش. پس دستهایت، خاک آلود گردد. زن دیندار، انتخاب کن».

۱۸۱۴- «عَنْ سَهْلٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ، قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لَا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لَا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لَا يُسْتَمَعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا»». (بخاری: ۵۰۹۱)

ترجمه: «سهل رضی اللہ عنہ می گوید: مردی از کنار رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم گذشت. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «درباره این شخص، چه می گوئید؟ گفتند: شایستگی آن را دارد که اگر خواستگاری کند، جواب مثبت، بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت اش پذیرفته شود و اگر سخنی بگوید، سخنش شنیده شود.

راوی می گوید: آنگاه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سکوت کرد. سپس مسلمانی فقیر از آنجا گذشت. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «درباره این شخص، چه می گوئید؟ گفتند: اینقدر شایستگی دارد که اگر خواستگاری کند، جواب منفی بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت اش پذیرفته نشود و اگر سخن بگوید، سخنش شنیده نشود. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر زمین از افرادی مانند این شخص (غنی) پُر شود باز هم این (فقیر) از آنان، بهتر است»».

باب (۶): پرهیز نمودن از شومی زنان، و این گفته خداوند متعال که می فرماید: «همانا برخی از همسران و فرزندانان، دشمنان شما هستند»

۱۸۱۵- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»». (بخاری: ۵۰۹۶)

ترجمه: «اسامه بن زید رضی اللہ عنہ روایت می کند که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بعد از خودم، هیچ فتنه ای برای مردان، زیانبارتر از فتنه زنان، بجای نگذاشتم»».

باب (۷): «و مادرهایتان که به شما شیر داده اند» و آنچه از نسب، حرام می شود، از رضاعت (شیر خوردن) نیز حرام می شود

۱۸۱۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَلَا تَتَزَوَّجُ ابْنَةَ حَمْرَةَ؟ قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ»». (بخاری: ۵۱۰۰)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا با دختر حمزه ازدواج نمی‌کنی؟ فرمود: «او برادر زاده رضاعی من است»».

۱۸۱۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَرَاهُ فَلَانًا» - لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرِّضَاعَةِ - قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فَلَانٌ حَيًّا - لِعَمَّهَا مِنَ الرِّضَاعَةِ - دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرِّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ»» (بخاری: ۵۰۹۹)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ می‌گوید: صدای مردی را شنیدم که اجازه می‌خواست تا وارد خانه حفصه شود. گفتم: ای رسول خدا! این مرد، اجازه می‌خواهد تا وارد خانه شما شود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فکر می‌کنم فلانی - نام عموی رضاعی حفصه را برد - است».

عایشه پرسید: اگر فلانی - نام عموی رضاعی اش را گرفت - زنده می‌بود، می‌توانست به خانه‌ام بیاید؟ فرمود: «بلی، آنچه را که خویشاوندی نسبی، حرام می‌کند، رضاعت نیز حرام می‌گرداند»».

۱۸۱۸- «عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ رضی الله عنها قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ: «أَوْتَحِينَ ذَلِكَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرِ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ ذَلِكَ لَا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنَّا نَحَدِّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: «بِنْتُ أُمِّ سَلَمَةَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي، مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لَا بَنَةَ أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ، أَرْضَعْتَنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثَوْبِيَّةً، فَلَا تَعْرِضَنَّ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ»» (بخاری: ۵۱۰۱)

ترجمه: «ام حبیبہ دختر ابوسفیان رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! با خواهرم؛ دختر ابوسفیان؛ ازدواج کن. فرمود: «آیا تو این کار را دوست داری؟» گفتم: بلی، چرا که من تنها و بدون هوو نیستم و محبوب‌ترین کسی که دوست دارم در خیری با من شریک شود، خواهرم می‌باشد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این کار، برایم حلال نیست». گفتم: مردم می‌گویند: شما می‌خواهید با دختر ام سلمه ازدواج کنید. فرمود: «دختر ام سلمه؟! گفتم: بلی. فرمود: «اگر او دختر همسر من نبود و تحت سرپرستی‌ام قرار نداشت، باز هم برایم حلال نبود چرا که برادر زاده رضاعی‌ام می‌باشد. من و ابوسلمه را ثویبه شیر داده است. پس دختران و خواهرانتان را به من پیشنهاد نکنید»».

باب (۸): قول کسی که می گوید: رضاع بعد از دوسال، ثابت نمی شود

۱۸۱۹- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كِرَهُ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرِّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ»». (بخاری: ۵۱۰۲)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که نبی اکرم ﷺ وارد خانه اش شد و مردی را در آنجا دید. و آنرا به اندازه ای ناپسند داشت که چهره اش تغییر کرد. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: او برادر (رضاعی) من است. رسول خدا ﷺ فرمود: «خوب دقت کنید چه کسانی برادران شما هستند زیرا رضاعت، زمانی به ثبوت می رسد که گرسنگی را برطرف نماید». یعنی در دوران شیر خواری باشد».

۱۸۲۰- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا». (بخاری: ۵۱۰۸)

ترجمه: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ از ازدواج با برادر زاده و خواهر زاده همسر، نهی فرمود».

باب (۹): نکاح شغار

۱۸۲۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشَّغَارِ». (بخاری: ۵۱۱۲)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ از نکاح شغار، منع فرمود».

(نکاح شغار بدین صورت است که مردی یکی از بستگان خود مانند خواهر یا دخترش را به ازدواج مرد دیگری در آورد بشرطی که آن مرد نیز یکی از بستگانش را به ازدواج او در آورد. و مهریه هر یک از آنان، بضع دیگری باشد).

باب (۱۰): سرانجام، پیامبر اکرم ﷺ از نکاح متعه، منع فرمود

۱۸۲۲- «عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ لَابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ وَعَنِ الْحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ زَمَنَ حَيْبَرٍ». (بخاری: ۵۱۱۵)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گفت: همانا رسول الله ﷺ هنگام غزوه خیبر، از ازدواج متعه و خوردن گوشت الاغ های اهلی، منع فرمود».

باب (۱۱): پیشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نیکوکار

۱۸۲۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا. فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ؟» قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «اذهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ

خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي، وَلَهَا نِصْفُهُ، قَالَ سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِذَاءٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا تَصْنَعُ يَا زَارِكُ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ. فَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَعَا، أَوْ دُعِيَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟» فَقَالَ: مَعِيَ سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، لِسُورٍ يُعَدِّدُهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَلَكْنَا كَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». (بخاری: ۵۱۲۱)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی اللہ عنہ می گوید: زنی، خودش را به نبی اکرم ﷺ عرضه کرد. مردی گفت: ای رسول خدا! او را به ازدواج من در بیاور. آنحضرت ﷺ فرمود: «چیزی هم داری؟» گفت: هیچ چیز ندارم. فرمود: «برو چیزی پیدا کن اگر چه انگشتی آهنی باشد». آن مرد رفت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به خدا که هیچ چیز حتی انگشت آهنی هم پیدا نکردم، البته این ازارم، وجود دارد که می توانم نصف اش را به او بدهم. سهل می گوید: آن مرد، ردایی هم نداشت. لذا رسول الله ﷺ فرمود: «ازارت چه می شود؟ اگر تو آنرا بپوشی، چیزی برای او باقی نمی ماند و اگر او آنرا بپوشد، چیزی برای تو باقی نخواهد ماند». آنگاه مرد، همانجا نشست تا اینکه نشستن اش طولانی شد. و هنگام برخاستن، نبی اکرم ﷺ او را دید. پس او را صدا زد و یا دستور داد تا صدایش بزنند و خطاب به او فرمود: «چقدر قرآن یاد داری؟» گفت: فلان و فلان سوره را یاد دارم و چند سوره را برشمرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را در مقابل قرآنی که یاد داری، به نکاح تو در آوردم»».

باب (۱۲): نگاه کردن به زن قبل از ازدواج

۱۸۲۴- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لِأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَصَعَدَ النَّظَرُ إِلَيْهَا، وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأَطَأَ رَأْسَهُ. وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَالَ فِي آخِرِهِ: «أَتَقْرَأُ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَكْنَاكَ بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ۵۱۲۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از سهل رضی اللہ عنہ چنین آمده است که زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آمده ام تا خود را به تو ببخشم. رسول الله ﷺ سرش را بلند کرد و سرتاپایش را خوب نگاه کرد. آنگاه، سرش را پایین انداخت.

سپس، راوی بقیه حدیث را ذکر نمود و در پایان، گفت: رسول اکرم ﷺ خطاب به آن مرد فرمود: «آیا این سوره ها را خوب حفظ داری؟» گفت: بلی. فرمود: «برو، او را در مقابل قرآنی که حفظ داری، به نکاح تو در آوردم»».

باب (۱۳): کسی که می‌گوید: نکاح، بدون حضور ولی، جایز نیست

۱۸۲۵- «عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِي مِنْ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوَّجْتُكَ وَفَرَشْتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتُ تَخْطُبُهَا؟ لَا وَاللَّهِ، لَا تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَكَانَ رَجُلًا لَا بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾ [البقرة: ۲۳۲]. فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ فَقُلْتُ: الْآنَ أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ». (بخاری: ۵۱۳۰)

ترجمه: «معقل بن یسار رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: یکی از خواهرانم را به نکاح مردی در آوردم. آن مرد، او را طلاق (رجعی) داد و پس از سپری شدن عده‌اش، دوباره از او خواستگاری کرد. به او گفتم: به تو احترام گذاشتم و او را به نکاح در آوردم و در اختیارت قرار دادم. ولی تو او را طلاق دادی و اینک دوباره آمده‌ای و از او خواستگاری می‌کنی؟! نه، سوگند به خدا که او دوباره به تو بر نمی‌گردد. قابل یادآوری است که او مردی شایسته بود و خواهرم هم دوست داشت که نزد او برگردد. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود که «مانع ازدواج آنان نشوید». بعد از نزول این آیه، گفتم: ای رسول خدا! هم اکنون این کار را خواهم کرد. یکی از راویان می‌گوید: آنگاه معقل بن یسار خواهرش را (با عقدی جدید) به نکاح آن مرد، در آورد.»

باب (۱۴): برای صحت نکاح، هم رضایت دختر و هم زن بیوه، ضروری است

۱۸۲۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ». (بخاری: ۵۱۳۶)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «(زن بیوه بدون مشورت با او، و دختر باکره بدون اجازه‌اش، به نکاح داده نمی‌شوند). گفتند: ای رسول خدا! اجازه دختر باکره، چگونه است؟ فرمود: «اینکه سکوت نماید»».

۱۸۲۷- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَجِي، قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا»». (بخاری: ۵۱۳۷)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! دختر باکره، خجالت می‌شود. فرمود: «سکوت‌اش، دلیل رضایت است»».

باب (۱۵): اگر شخصی، دخترش را بدون رضایت او نکاح دهد، نکاح‌اش مردود است

۱۸۲۸- «عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِدَامٍ الْأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهِيَ ثَيِّبٌ، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَاتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ نِكَاحَهُ». (بخاری: ۵۱۳۹)

ترجمه: «از خنساء دختر خدام انصاری رضی الله عنه که زنی بیوه بود روایت است که پدرش او را به نکاح شخصی در آورد. اما او این نکاح را نپسندید. پس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله نکاح پدرش را مردود دانست».

باب (۱۶): تا زمانی که خواستگار اول، ازدواج کرده و یا از خواستگارش، صرف نظر ننموده است نباید خواستگاری کرد

۱۸۲۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خُطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ».

(بخاری: ۵۱۴۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله شما را از معامله بر معامله دیگران و خواستگاری بر خواستگاری دیگران، منع فرمود مگر اینکه خواستگار قبلی، از خواستگارش، صرف نظر کند و یا (به خواستگار دوم) اجازه دهد».

باب (۱۷): شروط باطل نکاح

۱۸۳۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَحِلُّ لَامْرَأَةٍ تَسْأَلُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا فُذِّرَ لَهَا»». (بخاری: ۵۱۵۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هیچ زنی، جایز نیست که خواهان طلاق خواهرش شود تا کاسه اش را خالی کند (و سهمیه اش را به خود، اختصاص دهد) زیرا آنچه که برایش مقدر شده است، به او خواهد رسید»».

باب (۱۸): زنانی که عروس را به شوهرش تحویل می دهند و دعای برکت می کنند

۱۸۳۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا زَوَّجَتْ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الْأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ»». (بخاری: ۵۱۶۳)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان، عروسی را به خانه شوهرش که یک مرد انصاری بود، برد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند»».

باب (۱۹): مرد، هنگام همبستری با همسرش، چه بگوید؟

۱۸۳۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا»». (بخاری: ۵۱۶۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شخص، هنگام همبستری با همسرش بگوید: بسم الله اللهم جنبني الشيطان، وجنب الشيطان ما رزقنا، یعنی به نام خدا، الهی! شیطان را از ما و از آنچه به ما عنایت می کنی، دور نگهدار. اگر از آن همبستری، فرزندی بوجود آید، هیچ شیطانی، هرگز به او ضرری نمی رساند».

باب (۲۰): جشن عروسی با یک گوسفند

۱۸۳۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ، مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ»». (بخاری: ۵۱۶۸)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ برای هیچ یک از همسرانش به اندازه زینب، ولیمه نداد. چنانکه برای جشن عروسی اش یک گوسفند، ذبح کرد».

باب (۲۱): برگزاری جشن عروسی با کمتر از یک گوسفند

۱۸۳۴- «عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنٍ مِنْ شَعِيرٍ»». (بخاری: ۵۱۷۲)

ترجمه: «صفیه دختر شبیه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ در جشن عروسی یکی از همسرانش، دو مد^۱ جو، بعنوان ولیمه، انفاق کرد».

باب (۲۲): دعوت عروسی و مهمانی، باید پذیرفته شود

۱۸۳۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا»». (بخاری: ۵۱۷۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما را به جشن عروسی، دعوت کردند، در آن، شرکت کند».

باب (۲۳): سفارش کردن درباره زنان

۱۸۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ ثَقِيمُهُ كَسَرَتْهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»». (بخاری: ۵۱۸۶)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه اش را آزار ندهد. و با زنان، بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، بپذیرید. چرا که آنها از پهلو (دنده) آفریده شده اند. و همانا کج ترین بخش دنده، قسمت بالای آن است. اگر بخواهی، آنرا راست کنی، می شکند. و اگر رهایش کنی، همچنان کج، باقی می ماند. پس با زنان بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، مد نظر داشته باشید»».

باب (۲۴): خوش رفتاری با خانواده

۱۸۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدَنَ وَتَعَاقَدَنَ أَنْ لَا يَكْتُمَنَّ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا.

قَالَتِ الْأُولَى: زَوْجِي لَحْمٌ جَمَلٌ غَتٌّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ، لَا سَهْلٌ فَيُرْتَقَى، وَلَا سَمِينٌ فَيَنْتَقِلُ.
قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لَا أَبْتُ خَبْرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا أَدْرَهُ، إِنْ أَذْكَرُهُ أَذْكَرُ عَجْرَهُ وَبُجْرَهُ.
قَالَتِ الثَّلَاثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنُّ، إِنْ أَنْطَقَ أَطْلَقَ، وَإِنْ أَسْكُتَ أَعْلَقَ.
قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلِيلُ تَهَامَةٍ، لَا حَرٌّ وَلَا قُرٌّ، وَلَا مَخَافَةٌ وَلَا سَامَةٌ.
قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهَدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسَدَ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ.
قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفٌّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنْ اضْطَجَعَ التَّفَّ، وَلَا يُوَلِّجُ الْكَفَّ، لِيَعْلَمَ الْبَثَّ.

قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ أَوْ عَيَايَاءُ، طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَاكَ أَوْ فَلَكَ، أَوْ جَمَعَ كَلًّا لَكَ.

قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الْمُسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرَّيْحُ رِيحُ زَرْنَبٍ.
قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النَّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ.
قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ، وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلَاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيْقَنَ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ.

قَالَتِ الْحَادِيَةُ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَا مِنْ حُلِيِّ أُذُنِي، وَمَلَأَ مِنْ شَحْمِ عَضْدَيَّ، وَبَجَحَنِي فَبَجَحَتِ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشَقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلَا أَقْبَحُ، وَأَرْفُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنِّحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عَكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلٍ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجُفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَعَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لَا تَبْتُ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلَا تُنْقِثُ مِيرَتَنَا تَنْقِثًا، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالْأَوَطَابُ تُمَخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَكَحَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِيًّا وَأَرَاخَ عَلَيَّ نَعْمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةِ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِّي أُمُّ زَرْعٍ، وَمِيرِي أَهْلَكَ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آيَةِ أَبِي زَرْعٍ.

قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لِكَ أَبِي زَرْعٍ لَأُمِّ زَرْعٍ». (بخاری: ۵۱۸۹)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوهی قرار دارد. نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند).

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی کنم زیرا می ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همه عیوبش را ذکر می نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می گذارد (بجز بدی، هیچ حسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می خوابد). و هنگامی که از خانه بیرون می رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است). و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می خورد و هیچ چیز باقی نمی گذارد و اگر آب بنوشد، تا ته می نوشد و ظرف را خالی می کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می پیچد و می خوابد و دست اش را وارد لباس نمی کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می کند و یا عضوی از اعضایت را می شکند و یا اینکه هم زخمی می کند و هم می شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می باشد. و بویی مانند بوی زرنب^۱ دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است. قد بلندی دارد. خاکستر خانه اش بسیار زیاد است. یعنی فرد سخاوتمندی می باشد. همچنین خانه اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرفها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنار خانه خوابیده اند و کمتر به چرا می روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می دانند که هم اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوریکه شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و بمحض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می کند و شتری ذبح می نماید).

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است، می دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوشه ای را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می کردم. پس مرا به میان اسب داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می پذیرد. صبحها می خوابم چرا که به اندازه کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می باشد و دارای خانه بسیار بزرگی است.

اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد. یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می کند. یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه ای زیبا است که باعث ناراحتی هویش می شود. اما کنیز ابوزرع، آیا می دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی گوید و امانت داری است

۱- زرنب، گیاه خوشبویی است.

که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند. و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به انار می‌ماند، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت: ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخور. ولی در عین حال، اگر همه چیزهایی را که او به من داده است، یک جا جمع کنم، به اندازه کوچک‌ترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

باب (۲۵): روزه نفلی زن، باید با اجازه شوهر باشد

۱۸۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَرَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ». (بخاری: ۵۱۹۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «برای زن، جایز نیست که هنگام حضور شوهر، بدون اجازه‌اش روزه (نفلی) بگیرد. و همچنین نباید بدون اجازه شوهر کسی را به خانه‌اش راه دهد. و آنچه را که بدون دستور شوهر، انفاق کند، نصف اجرش به شوهر می‌رسد».

باب (۲۶)

۱۸۳۹- «عَنْ أُسَامَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: قُفْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةً مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مُحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُفْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةٌ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». (بخاری: ۵۱۹۶)

ترجمه: «اسامه رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کنار دروازه بهشت ایستادم. بیشترین کسانی که وارد بهشت می‌شدند، مساکین بودند. و سرمایه داران را (برای محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنمیان آنان که دستور داده بودند آنها را به جهنم برند. همچنین کنار دروازه جهنم ایستادم و دیدم که بیشترین کسانی که وارد آن می‌شوند، زنان هستند».

باب (۲۷): قرعه کشی میان همسران، هنگام سفر

۱۸۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَفْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلَا تَرَكِبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكَ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ، فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبْتُ. فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جَمَلٍ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ، وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا». (بخاری: ۵۲۱۱)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که هرگاه، نبی اکرم ﷺ می‌خواست به مسافرت برود، میان همسرانش، قرعه کشی می‌کرد. یک بار، قرعه به نام عایشه و حفصه افتاد. عادت آنحضرت ﷺ بر این بود که شبها در مسیر راه، کنار عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حرکت می‌کرد و با او صحبت می‌نمود. حفصه به عایشه گفت: آیا امشب، تو بر شتر من سوار نمی‌شوی تا من شتر تو را سوار شوم و شتران یکدیگر را تجربه کنیم؟ عایشه گفت: بلی، و بر شتر حفصه، سوار شد. نبی اکرم ﷺ بسوی شتر عایشه آمد و به او سلام کرد در حالی که حفصه بر آن سوار بود. سپس به مسیرش ادامه داد تا اینکه توقف کردند. و از آنجائی که عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا همراهی پیامبر را از دست داد، هنگام توقف، پاهایش را میان گیاهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب یا ماری بر من مسلط گردان تا مرا نیش زند.

عایشه می‌گوید: (چون خودم مقصر بودم) نمی‌توانستم به رسول الله ﷺ چیزی بگویم».

باب (۲۸): نکاح با دوشیزه پس از ازدواج با بیوه

۱۸۴۱- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا». (بخاری: ۵۲۱۳)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: اگر مردی با دختر باکره‌ای ازدواج نمود، سنت است که یک هفته نزد او بماند (سپس نزد همسر دیگرش برود). و اگر با بیوه‌ای، ازدواج کرد، سه روز نزد او بماند (و بعد از آن، نزد همسر دیگرش برود)».

باب (۲۹): نهی از خود نمایی و فخر فروشی هووها به یکدیگر

۱۸۴۲- «عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي صَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَابِيسَ ثَوْبِي زُورٍ»». (بخاری: ۵۲۱۹)

ترجمه: «اسماء رضی الله عنها می گوید: زنی گفت: ای رسول خدا! من هوویی دارم. اگر نزد او چنین وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیشتری می دهد، آیا گناهکار می شوم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، اینگونه وانمود کند که به او چیزی داده شده است در حالی که چنین نباشد، مانند کسی است که پیراهن و شلوار دروغین، به تن کرده باشد».

باب (۳۰): غیرت

۱۸۴۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». (بخاری: ۵۲۲۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به غیرت می آید و آن، زمانی است که مؤمن، مرتکب کارهایی شود که خداوند، حرام گردانیده است».

۱۸۴۴- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الْأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلَا مَمْلُوكٍ، وَلَا شَيْءٍ غَيْرِ نَاضِحٍ وَغَيْرِ فَرَسِهِ. فَكُنْتُ أَغْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأُخْرِزُ غَرْبَهُ وَأُعْجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أَحْسِنُ أَخْبِرُ، وَكَانَ يُخْبِرُ جَارَاتِ لِي مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، وَكُنْتُ أَنْقُلُ التَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مَيِّ عَلَى ثُلُثِي فَرَسَخٍ، فَجِئْتُ يَوْمًا وَالتَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَدَعَانِي، ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أُسِيرَ مَعَ الرَّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ، وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنِّي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجِئْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَلَى رَأْسِي التَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاحَ لِأَرْكَبَ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لِحَمْلِكَ التَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكَ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِخَادِمٍ تَكْفِينِي سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي». (بخاری: ۵۲۲۴)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه می گوید: زبیر با من ازدواج کرد در حالی که بجز اسب و شتری که آب می کشید، هیچ نوع سرمایه ای اعم از برده یا چیز دیگری، در روی زمین نداشت. من اسب اش را علف می دادم، آب می کشیدم، دلوش را می دوختم و آرد، خمیر می کردم. اما نان پختن را خوب نمی دانستم. بدین جهت، تعدادی از همسایگان انصاری من که زنان بسیار خوبی بودند، برایم نان می پختند. همچنین از زمین زبیر که رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا به او واگذار کرده بود (تا صرفاً از آن استفاده کند و مالک آن نبود) و دو

سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته می آوردم. یکی از روزها که هسته‌ها بر سرم بود و داشتم می آمدم با رسول الله ﷺ که تعداد زیادی از انصار، همراهش بودند، برخورد نمودم. آنحضرت ﷺ مرا صدا زد و گفت: «إِخْ إِيَّاهُ» یعنی خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار کند.^۱ اما من شرم کردم که با مردان، همراه شوم. علاوه بر این، از آنجا که زبیر با غیرت ترین مردم بشمار می رفت، بیاد او و غیرت‌اش افتادم. رسول خدا ﷺ هم دانست که من خجالت می کشم. لذا به راهش ادامه داد. من نزد زبیر رفتم و گفتم: رسول خدا ﷺ که چند نفر از یارانش نیز همراه او بودند، مرا دید که هسته بر سرم دارم. شترش را خواباند تا بر آن سوار شوم. اما من خجالت کشیدم. علاوه بر آن، به یاد غیرت ات افتادم. زبیر گفت: سوگند به خدا که حمل هسته‌ها بر سرت، از سوار شدن با رسول اکرم ﷺ برایم دشوارتر بود.

اسماء می گوید: چنین وضعی داشتم تا اینکه سرانجام، پدرم؛ ابوبکر رضی الله عنه؛ خدمتگزاری برایم فرستاد که کارهای اسب را انجام می داد. او با این کار، گویا مرا آزاد ساخت.

باب (۳۱): غیرت و خشم زنان

۱۸۴۵- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ إِذَا كُنْتَ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتَ عَلَيَّ غَضَبِي». قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتَ عَنِّي رَاضِيَةً فَإِنَّكَ تَقُولِينَ: لَا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتَ عَلَيَّ غَضَبِي قُلْتِ: لَا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلُ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ». (بخاری: ۵۲۲۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ به من فرمود: «من می دانم که تو چه وقت از من راضی هستی و چه وقت از من ناراحتی». پرسیدم: چگونه می دانی؟ فرمود: «هنگام رضایت، می گویی: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتی، می گویی: نه و سوگند به پروردگار ابراهیم». گفتم: ای رسول خدا! بلی، همینطور است. سوگند به خدا که (هنگام ناراحتی) فقط نام ات را بر زبان نمی آورم».

باب (۳۲): هیچ مردی نباید با زن نامحرمی، تنها بنشیند و یا نزد زنی که شوهرش در خانه نیست، برود

۱۸۴۶- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْذُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحُمُو؟ قَالَ: «الْحُمُو الْمَوْتُ». (بخاری: ۵۲۳۲)

۱ - اسماء رضی الله عنها چنین پنداشت که آنحضرت ﷺ می خواهد او را پشت سرش، سوار کند. ولی شاید پیامبر اکرم ﷺ می خواست او را بر شترش، سوار کند و هسته هایش را نیز بالای شتر بگذارد و خودش بر مرکبی دیگر، سوار شود. (فتح الباری)

ترجمه: «عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسر عمو و خواهر زاده شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است».

باب (۳۳): زن نباید نزد شوهرش، صفات زنان دیگر را بیان کند

۱۸۴۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا تُبَاشِرُ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا» (بخاری: ۵۲۴۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ زنی، نباید به بدن زن دیگری، نگاه کند و یا آنرا لمس نماید و سپس او را نزد شوهرش، چنان توصیف کند که گویا او به آن زن، نگاه می کند».

باب (۳۴): پس از غیبت طولانی، شب هنگام و بدون اطلاع، نباید وارد خانه شد

۱۸۴۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا» (بخاری: ۵۲۴۳)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله ناپسند می دانست که شخص، شب هنگام و بدون اطلاع قبلی، نزد خانواده اش برود».

۱۸۴۹- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلًا فَلَا تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ حَتَّى تَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةَ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعْثَةَ» (بخاری: ۵۲۴۶)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شب هنگام، وارد (شهر) شدی، نزد همسرت نرو تا موهای زائد بدن اش را بر طرف کند و موهای سرش را شانه زند و سر و سامان دهد».

۶۱- کتاب طلاق

۱۸۵۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرُ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهَرُ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فِتْلِكَ الْعِدَّةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطْلَقَ لَهَا النَّسَاءُ». (بخاری: ۵۲۵۲)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہ روایت است که او در زمان حیات رسول الله ﷺ همسرش را که در دوران قاعدگی بسر می برد، طلاق داد. عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ از رسول خدا ﷺ در این باره پرسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگه دارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگه دارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

باب (۱): طلاق دوران قاعدگی، طلاق محسوب می گردد

۱۸۵۱- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: حُسِبَتْ عَائِي بِتَطْلِيْقَةٍ». (بخاری: ۵۲۵۳)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: طلاق که در دوران قاعدگی به همسر داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

باب (۲): اگر کسی خواست همسرش را طلاق دهد، باید پیش رویش طلاق دهد؟

۱۸۵۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا: أَنَّ ابْنَةَ الْجَوْنِ لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَنَا مِنْهَا قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهَا: «لَقَدْ عُدَّتِ بِعَظِيمِ الْحَقِّي بِأَهْلِكَ». (بخاری: ۵۲۵۴)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: هنگامی که دختر جون را نزد رسول الله ﷺ بردند و آنحضرت ﷺ خواست به او نزدیک شود، گفت: از تو به خدا، پناه می برم. رسول الله ﷺ به او فرمود: «به ذات بزرگی، پناه بردی. به خانواده ات، ملحق شو».

۱۸۵۳- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّهَا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَمَعَهَا دَايَتُهَا حَاضِنَةٌ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «هِيَ نَفْسُكَ لِي». قَالَتْ: وَهَلْ تَهْبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلْسُّوقَةِ؟ قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِيَتَسَكَّنَ. فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. فَقَالَ: «قَدْ عُذْتُ بِمَعَاذٍ». ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «يَا أَبَا أُسَيْدٍ اكْسُهَا رَازِقَتَيْنِ، وَالْحَقُّهَا بِأَهْلِهَا» (بخاری: ۵۲۵۷)

ترجمه: «در روایتی دیگر، ابواسید رضی اللہ عنہ می‌گوید: دختر جون را در حالی که دایه‌اش او را همراهی می‌کرد، نزد رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بردند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خود را در اختیار من بگذار». دختر جون گفت: آیا ملکه، خود را در اختیار یکی از رعیت‌اش می‌گذارد؟ آنگاه، رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک‌اش را بسوی او برد تا بر سرش بکشد و باعث آرامش وی گردد. دختر جون گفت: از تو به خدا پناه می‌برم. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به پناهگاه بزرگی، پناه بردی». سپس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد ما آمد و فرمود: «ای ابواسید! دو پارچه کتانی بلند سفید رنگ به او بده و او را به خانواده‌اش برسان».

باب (۳): کسی که سه طلاق را جائز می‌داند

۱۸۵۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا: أَنَّ امْرَأَةً رِفَاعَةَ الْقُرْظِيَّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلَاقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ الْقُرْظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَعَلَّكَ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لَا حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتِكَ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». (بخاری: ۵۲۶۰)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: همسر رفاعه قُرظی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! رفاعه مرا طلاق قطعی داد (سه طلاق). من بعد از او با عبدالرحمن بن زبیر قُرظی ازدواج کردم. اما وی، چیزی مانند ریشه لباس دارد (قدرت همبستری ندارد). رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شاید می‌خواهی نزد رفاعه برگردی؟ تا زمانی که عبدالرحمن از تو لذت نبرده است و تو از او لذت نبرده‌ای (با یکدیگر همبستر نشده اید) این کار، ممکن نیست».

باب (۴): «چرا آنچه را که خداوند برای حلال ساخته است حرام می‌نمایی؟»

۱۸۵۵- «وَعَنْهَا رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحُلُوءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ فَيَذْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ. فَعِزْتُ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةً مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ. فَسَقَتِ النَّيَّ صلی اللہ علیہ وسلم مِنْهُ شَرْبَةً. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَتَحْتَالَنَّ لَهُ. فَقُلْتُ لِسُودَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ

سَيَدْنُو مِنْكَ، فَإِذَا دَنَا مِنْكَ فَقُولِي: أَكَلْتُ مَغَافِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: لَا. فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ. فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطُ. وَسَأَقُولُ ذَلِكَ. وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَلِكَ. قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتَنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكَ. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكَلْتُ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لَا». قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطُ. فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى صَفِيَّةَ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَا. قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي». (بخاری: ۵۲۶۸)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم عسل و شیرینی را دوست داشت. و هنگامی که از نماز عصر برمی گشت، نزد همسرانش می رفت و با آنان، خوش و پیش می کرد. روزی، نزد حفصه دختر عمر رفت و بیش از حد معمول، نزد او ماند. پس غیرتم به جوش آمد و علت را جویا شدم. گفتند: زنی از خویشاوندان حفصه، یک مشک عسل به او اهداء نموده است. پس او قدری از آن عسل را به رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم داده است. با خود گفتم: سوگند به خدا که حيله ای بکار خواهم برد. لذا به سوده دختر زمعه گفتم: هنگامی که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نزد تو آمد، به او بگو: آیا مغایر (صمغ گیاه بد بو) خورده ای؟ او به تو خواهد گفت: «خیر». پس به او بگو: این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ او به تو خواهد گفت: «حفصه مقداری عسل به من داده است». پس به او بگو: زنبورهای آن، از گل درخت مغایر، تغذیه نموده اند. من هم همین سخنان را به او خواهم گفت. تو هم ای صفیه! همین سخنان را به او بگو.

عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: سوده رضی اللہ عنہا گفت: بخدا سوگند، به محض اینکه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کنار دروازه ایستاد، از ترس تو، خواستم رشته کلام را بدست بگیرم و سخن بگویم.

بهر حال، هنگامی که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به او نزدیک شد، سوده گفت: ای رسول خدا! آیا مغایر خورده ای؟ فرمود: «خیر». سوده گفت: پس این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ فرمود: «حفصه، مقداری عسل به من داده است». سوده گفت: زنبورهای آن، از گل درخت مغایر، تغذیه نموده اند. هنگامی که نزد من آمد، من هم همین سخنان را به او گفتم. و هنگامی که نزد صفیه رفت، او نیز به ایشان، همین سخنان را گفت. پس زمانی که دوباره نزد حفصه رفت، حفصه گفت: ای رسول خدا! آیا برایت قدری عسل نیاورم؟ فرمود: «نیازی به آن ندارم».

عایشه می گوید: سوده گفت: سوگند به خدا که ما پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را از آن عسل، محروم ساختیم. گفتم: ساکت باش».

باب (۵): خُلْع و چگونگی طلاق در آن، و این گفته خداوند متعال که می‌فرماید:
«جایز نیست آنچه را که به همسرانتان داده اید، پس بگیرید»

۱۸۵۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ مَا أَعْتَبَ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَلَا دِينٍ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الْإِسْلَامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتُرَدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيثَهُ؟» قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْبَلِ الْحَدِيثَ، وَطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً». (بخاری: ۵۲۷۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: همسر ثابت بن قیس نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! از اخلاق و دیانت ثابت بن قیس گلیزه ندارم. ولی من مسلمانم و دوست ندارم که ناسپاسی کنم. (نمی‌خواهم با او زندگی نمایم) رسول الله ﷺ فرمود: «آیا باغ‌اش را به او بر می‌گردانی؟» گفت: بلی. آنحضرت ﷺ خطاب به ثابت بن قیس فرمود: «باغ را قبول کن و او را یک طلاق بده.»

باب (۶): سفارش پیامبر اکرم ﷺ درباره شوهر بریره
 ۱۸۵۷- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ: مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلَا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ؟ وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا؟» فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ». قَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ». (بخاری: ۵۲۸۳)

ترجمه: «همچنین ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: گویا هم اکنون، شوهر بریره را که برده‌ای بنام مغیث بود، می‌بینم که به دنبال بریره می‌دود و گریه می‌کند و اشک‌هایش بر محاسن‌اش می‌غلطد. نبی اکرم ﷺ خطاب به عباس فرمود: «ای عباس! آیا از محبت مغیث به بریره و از تنفر بریره به مغیث، تعجب نمی‌کنی؟» سرانجام، نبی اکرم ﷺ به بریره فرمود: «چقدر خوب است اگر به زندگی با او ادامه دهی». بریره گفت: ای رسول خدا! به من دستور می‌دهی (تا با او زندگی کنم)؟ فرمود: «فقط، شفاعت می‌کنم». بریره گفت: نیازی به او ندارم.»

باب (۷): لِعَان
 ۱۸۵۸- «عَنْ سَهْلٍ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا». (بخاری: ۵۳۰۴)

ترجمه: «سهل می‌گوید: رسول الله ﷺ با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود.»

باب (۸): اگر کسی با کنایه، بگوید: این، فرزند من نیست

۱۸۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَدَ لِي غُلَامٌ أَسْوَدُ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا أَلَوْنَاهَا؟» قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْزَقٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَتَى ذَلِكَ؟» قَالَ: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قَالَ: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ». (بخاری: ۵۳۰۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! صاحب پسر بچه ای سیاه رنگ شده ام؟ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: بلی. فرمود: «چه رنگی دارند؟» گفت: قرمز هستند. فرمود: «آیا در میان آنها، شتر خاکستری هم وجود دارد؟» گفت: بلی. فرمود: «این شتر خاکستری از کجا آمده است؟» گفت: شاید به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: شاید این فرزند هم به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است.»

باب (۹): توبه دادن کسانی که لعان کرده اند

۱۸۶۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما فِي حَدِيثِ الْمُتْلَاعَيْنِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم لِلْمُتْلَاعَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لَا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: مَا لِي؟ قَالَ: «لَا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ». (بخاری: ۵۳۱۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما در ماجرای دو نفری که با یکدیگر لعان کردند، می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به آنان فرمود: «حساب شما با خداست. حتما یکی از شما دروغ می گوید. تو (ای شوهر) پس از این، هیچ حقی بر این زن نداری». مرد گفت: تکلیف مالم (که به عنوان مهریه پرداخت نموده ام) چه می شود؟ فرمود: «چیزی به تو نمی رسد. زیرا اگر تو در مورد او راست گفته ای، مالت در مقابل همبستر شدن، از آن اوست. و اگر دروغ گفته ای، به طریق اولی، چیزی به تو نمی رسد.»

باب (۱۰): استعمال سرمه برای زنی که به سوگ شوهر، نشسته است

۱۸۶۱- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی اللہ عنہا: أَنَّ امْرَأَةً تُوفِّيَ زَوْجُهَا، فَحَشُوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الْكُحْلِ. فَقَالَ: «لَا تَكْحَلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَخْلَاسِهَا، أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلٌ، فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بِبَعْرَةٍ. فَلَا حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (بخاری: ۵۳۳۹)

ترجمه: «ام سلمه رضی اللہ عنہا می گوید: شوهر زنی فوت کرد و بیم آن می رفت که چشمانش را از دست بدهد. خویشاوندانش نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و از ایشان، اجازه خواستند تا آن زن، از سرمه استفاده کند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نباید سرمه استعمال کند. اگر در دوران جاهلیت، شوهر یکی از شما فوت می‌کرد، در بدترین لباسهایتان و یا در بدترین خانه‌هایتان بسر می‌بردید و پس از گذشت یکسال و عبور سگی از آنجا، سرگینی پرتاب می‌کردید. و بعد از آن، غسل کرده و استفاده از زیورآلات برای شما حلال می‌شد. پس این زن، حق ندارد تا زمانی که چهار ماه و ده روز، سپری نشده است از سرمه، استفاده کند».

۶۲- کتاب انفاق و فضیلت انفاق بر خانواده

۱۸۶۲- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً»». (بخاری: ۵۳۵۱)

ترجمه: «ابومسعود انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مسلمان، به نیت ثواب به خانواده اش، انفاق نماید، برایش صدقه، محسوب می شود»».

۱۸۶۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «السَّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَالْمُسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ الْقَائِمِ اللَّيْلِ الصَّائِمِ النَّهَارَ»». (بخاری: ۵۳۵۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه و مساکین، تلاش می کند، مانند کسی است که در راه خدا، جهاد می نماید و یا مانند کسی است که شبها را در عبادت بسر می برد و روزها را روزه می گیرد»».

باب (۱): ذخیره کردن قوت یک سال خانواده

۱۸۶۴- «عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبِيعُ خَلَّ بَنِي النَّضِيرِ وَيَحْجِسُ لِأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ»». (بخاری: ۵۳۵۷)

ترجمه: «عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ خرماهای نخلستان بنی نظیر را می فروخت و توشه ی یک سال خانواده اش را ذخیره می کرد».

۶۳- کتاب آداب غذا خوردن

۱۸۶۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ. فَلَقِيتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَاسْتَفْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ. فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لَوَجْهِهِ مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ. فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! فَقُلْتُ: لَيْتَكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي. فَاَنْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي، فَصَارَ كَالْقُدْحِ. قَالَ: فَلَقِيتُ عُمَرَ وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي وَقُلْتُ لَهُ: فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ، وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَفْرَأْتُكَ الْآيَةَ وَلَأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ. قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ». (بخاری: ۵۳۷۵)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: به شدت، گرسنه شدم. پس عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را دیدم و از او خواستم که یکی از آیات قرآن کریم را برایم بخواند. او آیه را برایم خواند و وارد منزل‌اش شد. اندکی، راه رفتم. اما از شدت گرسنگی، با چهره، به زمین افتادم. در آن حال، ناگهان رسول الله ﷺ را دیدم که بالای سرم ایستاده است. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! گفتم: لیبک ای رسول خدا! آماده‌ی خدمتم. رسول خدا ﷺ دستم را گرفت و مرا بلند کرد و چون مشکل‌ام را دانست، مرا به خانه‌اش برد و دستور داد تا برایم کاسه‌ای شیر بیاورند. من از آن شیر نوشیدم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای اباهر! دوباره بنوش». باز هم نوش‌یدم. بار دیگر، فرمود: «بنوش». بار دیگر هم نوشیدم تا اینکه شکم‌ام مانند تیر، راست شد.

ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: آنگاه، عمر را دیدم و ماجرا را برایش بازگو نمودم و به او گفتم: ای عمر! خداوند، این کار را به کسی سپرد که از تو برای انجام آن، مستحق‌تر بود. به خدا سوگند، در حالی آن آیه را از تو پرسیدم که بهتر از تو آنرا می‌دانستم. عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: به خدا سوگند، اگر تو را به خانه می‌بردم، (وبه تو چیزی می‌دادم) برایم از شتران سرخ رنگ هم بهتر بود».

باب (۱): بسم الله گفتن و با دست راست، غذا خوردن

۱۸۶۶- «عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ غُلَامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيئُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا غُلَامُ، سَمَّ اللَّهُ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زِلْتُ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ». (بخاری: ۵۳۷۶)

ترجمه: «عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه می گوید: پسر بچه بودم و در آغوش رسول خدا ﷺ قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور می زد. آن حضرت ﷺ فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوی خود، بخور».

باب (۲): خوردن تا سیر شدن

۱۸۶۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: تُوفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ شَبِعْنَا مِنَ الْأَسْوَدَيْنِ، الثَّمَرِ وَالْمَاءِ». (بخاری: ۵۳۸۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ زمانی فوت کرد که ما از دو چیز سیاه یعنی آب و خرما سیر می شدیم».

باب (۳): نان لواش و خوردن روی سفره

۱۸۶۸- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلَا شَاءَ مَسْمُوطَةً، حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ». (بخاری: ۵۳۸۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ هرگز نان لواش و بزغاله تنورچه نخورد تا اینکه به دیدار خدا شتافت».

۱۸۶۹- «وَعَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ قَالَ: مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عَلَى سُكْرَجَةٍ قَطُّ، وَلَا خُبْزٍ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلَا أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ. قِيلَ لِفَتَاةٍ: فَعَلَامَ كَانُوا يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفْرِ». (بخاری: ۵۳۸۶)

ترجمه: «در روایتی دیگر، انس رضی الله عنه می گوید: سراغ ندارم که نبی اکرم ﷺ در ظرفهای کوچک و تشریفاتی، غذا بخورد و یا نان نازک (لواش) برایش پخته شود و یا اینکه روی میزهای نهارخوری، غذا بخورد».

مردم از قتاده که یکی از راویان حدیث است، پرسیدند: پس روی چه چیزی غذا می خوردند؟ گفت: روی سفره.

باب (۴): غذای یک نفر برای دو نفر، کافی است

۱۸۷۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَعَامُ الاثْنَيْنِ كَافِي الثَّلَاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الرَّبْعَةِ»». (بخاری: ۵۳۹۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «غذای دو نفر برای سه نفر، و غذای سه نفر برای چهار نفر، کافی است»».

باب (۵): مؤمن در یک معده، غذا می خورد

۱۸۷۱- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ لَا يَأْكُلُ حَتَّى يُؤْتَى بِمُسْكِينٍ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَأَدْخَلَتْ رَجُلًا يَأْكُلُ مَعَهُ فَأَكَلَ كَثِيرًا، فَقَالَ: يَا نَافِعُ، لَا تُدْخِلْ هَذَا عَلَيَّ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ»». (بخاری: ۵۳۹۳)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: تا وقتی که مسکینی نمی آوردند که با او غذا بخورد، غذا نمی خورد. نافع می گوید: مردی را آوردم تا با وی، غذا بخورد. آن مرد، بسیار غذا خورد. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ای نافع! دوباره او را نزد من نیاور. شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده»».

باب (۶): تکیه دادن و غذا خوردن

۱۸۷۲- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لَا آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِيٌّ»». (بخاری: ۵۳۹۹)

ترجمه: «ابوجحیفه رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله به مردی که آنجا نشسته بود، فرمود: «من تکیه داده، غذا نمی خورم»».

باب (۷): پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هیچ غذایی، ایراد نگرفت

۱۸۷۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنْ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ»». (بخاری: ۵۴۰۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هرگز نبی اکرم صلی الله علیه و آله از غذایی، ایراد نگرفت. اگر مورد علاقه اش بود، می خورد وگرنه، آنرا ترک می کرد».

باب (۸): فوت کردن جو

۱۸۷۴- «عَنْ سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ التَّيِّ؟ قَالَ: لَا. فَقِيلَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: لَا. وَلَكِنْ كُنَّا نَنْفُخُهُ». (بخاری: ۵۴۱۰)

ترجمه: «از سهل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسیدند: آیا شما در زمان نبی اکرم ﷺ آرد سفید خالص دیدید؟ گفت: خیر. دوباره پرسیدند: آیا آرد جو را غربال می کردید؟ گفت: خیر، بلکه آنرا فوت می کردیم».

باب (۹): آنچه که نبی اکرم ﷺ و یارانش می خوردند

۱۸۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمَرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ حَشْفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي». (بخاری: ۵۴۱۱)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ میان یارانش، خرما تقسیم نمود و به هر نفر، هفت عدد خرما داد. به من نیز هفت خرما، عنایت فرمود که یکی از آنها خشک و نامرغوب بود. من از سایر خرماها، آنرا بیشتر پسندیدم. زیرا جویدن آن، دشوار بود (و بیشتر در دهانم می ماند)».

۱۸۷۶- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ. فَادْعَوْهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ». (بخاری: ۵۴۱۴)

ترجمه: «همچنین روایت است که ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از کنار گروهی گذشت که جلوی آنان، گوسفندی کباب شده گذاشته شده بود. آنها از او خواستند تا از آن بخورد. اما ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ امتناع ورزید و گفت: رسول الله ﷺ در حالی از دنیا رفت که از نان جو، سیر نخورد».

۱۸۷۷- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ مِنْ طَعَامِ الْبَرِّ ثَلَاثَ لَيَالٍ تَبَاعًا حَتَّى قُبِضَ». (بخاری: ۵۴۱۶)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: اهل بیت محمد ﷺ از زمانی که ایشان به مدینه آمد تا هنگام وفات، سه شب پی در پی از نان گندم، سیر نخوردند».

باب (۱۰): تلبینه

۱۸۷۸- «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلَّا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِزُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطَبِخَتْ، ثُمَّ صَنَعَ تَرِيدٌ، فَصَبَّتْ

التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ حِمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزَنِ». (بخاری: ۵۴۱۷)

ترجمه: «همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، یکی از بستگانش فوت می‌کرد و بهمین مناسبت، زنان جمع می‌شدند و سپس پراکنده می‌گشتند و فقط افراد بسیار نزدیک‌اش باقی می‌ماندند، دستور می‌داد تا یک قابلمه تلبینه (آش سبوس و شیر و عسل) پخته شود و نان‌ترید، فراهم گردد و از آن‌اش، روی آن بریزند. سپس می‌گفت: از آن بخورید. زیرا شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تلبینه، باعث آرامش و نشاط قلب، و از بین رفتن حزن و اندوه می‌گردد».

باب (۱۱): غذا خوردن در ظروف نقره ای

۱۸۷۹- «عَنْ حُدَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، وَلَا الدِّبَاجَ، وَلَا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الْآخِرَةِ». (بخاری: ۵۴۲۶)

ترجمه: «حدیفه رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید و در ظرفها و کاسه‌های ساخته شده از طلا و نقره، غذا نخورید. زیرا این چیزها در دنیا، از آن کفار، و در آخرت، از آن ما خواهند بود».

باب (۱۲): شخصی که برای برادرانش، غذا تهیه می‌کند

۱۸۸۰- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أَبُو شُعَيْبٍ وَكَانَ لَهُ غُلَامٌ لَحَامٌ. فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتُ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ». قَالَ: بَلْ أَذِنْتُ لَهُ». (بخاری: ۵۴۳۴)

ترجمه: «ابومسعود انصاری رضی الله عنه می‌گوید: مردی از انصار به نام ابوشعیب، برده‌ای قصاب داشت. روزی به برده‌اش گفت: غذایی تهیه کن. زیرا می‌خواهم رسول الله صلی الله علیه و آله را با چهار نفر دیگر، دعوت نمایم. (او نیز غذایی تهیه کرد). آن مرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با چهار نفر دیگر، دعوت نمود. اما شخص دیگری نیز با آنان آمد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ابوشعیب گفت: «شما پنج نفر را دعوت نمودید ولی این مرد نیز با ما آمد. پس می‌توانی به او اجازه بدهی و یا اجازه ندهی». ابوشعیب گفت: به او اجازه دادم».

باب (۱۳): خوردن خرماى تازه با خیار

۱۸۸۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رحمته الله عليه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَأْكُلُ الرُّطَبَ

بِالْقَثَاءِ». (بخاری: ۵۴۴۰)

ترجمه: «عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رحمته الله عليه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وسلم را دیدم که خرماى تازه را همراه

خیار، میل می فرمود».

باب (۱۴): خرماى تازه و خرماى خشک

۱۸۸۲- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله عليه، قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسَلِّفُنِي فِي

تَمَرِي إِلَى الْجِدَادِ، وَكَانَتْ لِحَابِرِ الْأَرْضِ الَّتِي بِطَرِيقِ رُومَةَ. فَجَلَسْتُ، فَخَلَا عَامًّا فَجَاءَنِي الْيَهُودِيُّ عِنْدَ الْجِدَادِ، وَلَمْ أَجِدْ مِنْهَا شَيْئًا. فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْتِي. فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم. فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: «امْشُوا نَسْتَنْظِرُ لِحَابِرِ مِنَ الْيَهُودِيِّ». فَجَاءُونِي فِي نَحْلٍ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يُكَلِّمُ الْيَهُودِيَّ. فَيَقُولُ: أَبَا الْقَاسِمِ! لَا أُنْظِرُهُ. فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَامَ فَطَافَ فِي النَّحْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ، فَأَبَى. فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطَبٍ فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَأَكَلَ. ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ عَرِيْشُكَ يَا جَابِرُ؟» فَأُخْبِرْتُهُ. فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ». فَفَرَشْتُهُ، فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ. فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةِ أُخْرَى، فَأَكَلَ مِنْهَا. ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ. فَقَامَ فِي الرِّطَابِ فِي النَّحْلِ الثَّانِيَةِ. ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ جُدْ وَاقْضِ». فَوَقَفَ فِي الْجِدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَصِيْتُه، وَفَضَلَ مِنْهُ. فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَبَشَّرْتُهُ. فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»». (بخاری: ۵۴۴۳)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رحمته الله عليه می گوید: یک نفر از یهود مدینه تا فصل چیدن خرما به من خرما

قرض می داد. گفتمی است که باغ من در مسیر چاه رومه قرار داشت. در یکی از سالها، نخل هایم ثمر نداد. هنگام چیدن محصول، آن شخص یهودی نزد من آمد. حال آنکه در آن سال، من هیچ محصولی برداشت نکرده بودم. لذا از او تا سال آینده، مهلت می خواستم. اما او نمی پذیرفت. ما جرا به اطلاع نبی اکرم صلى الله عليه وسلم رسید. آن حضرت صلى الله عليه وسلم به یارانش گفت: «برویم تا از آن شخص یهودی برای جابر، مهلت بگیریم». آنگاه آنها در نخلستانم نزد من آمدند و نبی اکرم صلى الله عليه وسلم شروع به سخن گفتن با او نمود. و او همچنان می گفت: ای ابوالقاسم! به او مهلت نمی دهم. هنگامی که نبی اکرم صلى الله عليه وسلم اصرار او را دید، برخاست و در میان نخل های خرما، گشتی زد و دوباره، نزدش آمد و با او صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. سپس من برخاستم و اندکی خرما آوردم و جلوی نبی اکرم صلى الله عليه وسلم گذاشتم. آن حضرت صلى الله عليه وسلم از آن خرما خورد. سپس فرمود: «ای جابر!

سایبان کجاست؟ من آن را به نبی اکرم ﷺ نشان دادم. فرمود: «چیزی در آن، پهن کن». من نیز چیزی، پهن کردم. رسول خدا ﷺ وارد آن شد و خوابید. سپس بیدار شد. من یک مشت، خرما، دیگر، برایش آوردم. آن حضرت ﷺ نیز قدری از آنها خورد و بار دیگر برخاست و با آن شخص یهودی، صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. پیامبر اکرم ﷺ برای بار دوم، در میان درختهای خرما، گشتی زد. آنگاه فرمود: «ای جابر! خرماها را بچین و قرضات را ادا کن». و هنگام چیدن، خودش نیز آنجا ایستاد. من به اندازه‌ای از آن نخل‌ها، خرما چیدم که قرض‌ام را ادا کردم و مقداری هم باقی ماند. سپس براه افتادم تا اینکه نزد نبی اکرم ﷺ آمدم و به او مژده دادم. رسول خدا ﷺ فرمود: «گواهی می‌دهم که من، پیامبر خدا هستم».

باب (۱۵): خرمای عجوه

۱۸۸۳- «عَنْ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُوءٌ وَلَا سِحْرٌ»». (بخاری: ۵۴۴۵)

ترجمه: «سعد رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که هر روز صبح، هفت عدد خرمای عجوه (نوعی از خرماهای مدینه) بخورد، در آن روزها، زهر و جادو به او ضرری نمی‌رساند»».

باب (۱۶): لیسیدن انگشتان

۱۸۸۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَمْسَحُ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعَقَهَا»». (بخاری: ۵۴۵۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما غذا خورد، تا زمانی که دست‌اش را نلیسیده و یا نلیسانده است، آنرا پاک نکند»».

باب (۱۷): دعای بعد از غذا

۱۸۸۵- «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلَا مُودَعٍ وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ رَبَّنَا»». (بخاری: ۵۴۵۸)

ترجمه: «ابو امامه رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ سفره‌اش را جمع می‌کرد، می‌فرمود: «الحمد لله كثيرا طيبا مباركا فيه غير مكفي ولا مودع ولا مستعنى عنه ربنا». یعنی حمد و سپاس بسیار، مبارك، خالص و پاک از آن پروردگار ما؛ خدا؛ است که نعمت‌هایش برگردانیده نمی‌شود و پایان ناپذیر است و انسان از او بی‌نیاز نمی‌باشد».

۱۸۸۶- «وَعَنْهُ عليه السلام فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلَا مَكْفُورٍ»». (بخاری: ۵۴۵۹)

ترجمه: «در روایتی دیگر، ابو امامه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلى الله عليه وآله بعد از غذا خوردن، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلَا مَكْفُورٍ». یعنی حمد و ستایش از آن خدایی است که ما را کفایت کرده و سیراب نموده است و نعمت هایش برگردانیده نمی شود و مورد ناسپاسی قرار نمی گیرد».

باب (۱۸): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «وقتی که غذا خوردید، پراکنده شوید»

۱۸۸۷- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ، كَانَ أَبِي بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ، أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَرُوسًا بِرَبِيبَتِ بَنَاتِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَرَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ. فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ. ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا. فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ. فَرَجَعْتُ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا. فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ»». (بخاری: ۵۴۶۶)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: من از همه مردم (سبب نزول) حجاب را بهتر می دانم تا جایی که ابی بن کعب رضی الله عنه از من در باره آن می پرسید. شایان ذکر است که رسول خدا صلى الله عليه وآله در مدینه منوره، با زینب دختر جحش رضی الله عنها ازدواج کرده بود و صبح روز عروسی، پس از بر آمدن آفتاب، مردم را به صرف غذا دعوت نمود. پس از اینکه مردم برخاستند، رسول خدا صلى الله عليه وآله نشست و وعده ای از مردم نیز آنقدر همراه او نشستند که آنحضرت صلى الله عليه وآله برخاست و رفت. من نیز همراه ایشان رفتم تا اینکه به دروازه اتاق عایشه رضی الله عنها رسید. آنگاه به این گمان که آنها رفته اند، دوباره به خانه برگشت. من نیز همراه او برگشتم. اما آنها همچنان سر جایشان، نشسته بودند. رسول خدا صلى الله عليه وآله برای بار دوم برگشت. من نیز همراه او برگشتم تا اینکه به دروازه خانه عایشه رسید. سپس برگشت و من نیز همراه او برگشتم. این بار، آنها برخاسته بودند. آنگاه رسول خدا صلى الله عليه وآله میان من و خودش، پرده ای انداخت و حکم حجاب، نازل شد».

۶۴- کتاب آداب عقیقه

باب (۱): نام گذاری مولود

۱۸۸۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: وَلَدَ لِي غُلَامٌ فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَنَكُهُ بِتَمْرَةٍ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ». (بخاری: ۵۴۶۷)

ترجمه: «ابوموسی رضی اللہ عنہ می گوید: صاحب فرزند پسری شدم. او را نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آوردم. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را ابراهیم نامید. سپس خرما می جوید و به کام اش مالید و برایش دعای برکت نمود و او را به من تحویل داد».

۱۸۸۹- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی اللہ عنہا: أَنَّهَا وَلَدَتْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ. تَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ الْهَجْرَةِ، وَزَادَ هُنَا: فَفَرَحُوا بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا، لِأَنَّهُمْ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ الْيَهُودَ قَدْ سَحَرَتْكُمْ، فَلَا يُولَدُ لَكُمْ». (بخاری: ۵۴۶۹)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہ بدنیا آمد... حدیث در گذشته بیان شد (که او را نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آوردم. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خرما می جوید و آنرا در دهان کودک گذاشت و برایش دعای برکت نمود). اسماء در این حدیث می افزاید: مسلمانان از متولد شدن عبدالله، بسیار خوشحال شدند زیرا به آنها گفته بودند که یهودیها برای شما جادو کرده اند و شما صاحب فرزند، نخواهید شد».

باب (۲): نظافت کردن کودک، هنگام ذبح عقیقه

۱۸۹۰- «عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِّيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «مَعَ الْغُلَامِ عَقِيقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الْأَذَى». (بخاری: ۵۴۷۱)

ترجمه: «سلمان بن عامر ضبی رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «با متولد شدن هر پسری، عقیقه ای وجود دارد. پس برایش گوسفندی، ذبح کنید و او را تمیز نمایید». (غسل اش دهید و سرش را بتراشید)».

باب (۳): فَرَع

۱۸۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا فَرَعٌ، وَلَا عَتِيرَةٌ». وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ النَّتَاجِ

كَأَنَّهُمْ يَذْبَحُونَهُ لَطَوَاغِيَّتِهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ». (بخاری: ۵۴۷۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فرع و عتیره ای، وجود ندارد». شایان ذکر است

که فرع، به اولین حمل حیوان می گفتند که آنرا برای طاغوت هایشان (بتها) ذبح می کردند و عتیره، حیوانی بود که آنرا در ماه رجب، ذبح می کردند».

۵۶- کتاب ذبح و شکار

باب (۱): گفتن بسم الله، هنگام شکار کردن

۱۸۹۲- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فُكْلُهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَهُوَ وَقِيدٌ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فُكْلٌ، فَإِنَّ أَخَذَ الْكَلْبُ ذَكَاءً، وَإِنْ وَجَدَتْ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلَابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ وَقَدْ قَتَلَهُ، فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ»». (بخاری: ۵۴۷۵)

ترجمه: «عدی بن حاتم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: از نبی اکرم ﷺ در مورد شکاری که با تیر بدون پر، شکار شود، پرسیدم. فرمود: «اگر لبه تیزش به شکار، اصابت کرده بود، آنرا بخور. در غیر این صورت، آن شکار به گوسفندی می ماند که با چوب، کشته شده باشد». (خوردن آن، جایز نیست).

همچنین از رسول الله ﷺ درباره حکم شکار سگ، پرسیدم. فرمود: «شکاری را که برایت نگه داشت، آنرا بخور. زیرا گرفتن سگ، مانند ذبح کردن است. ولی اگر با سگ یا سگهایت، سگ دیگری را دیدی و بیم آن می رفت که آن سگ، شکار را گرفته و کشته باشد، آنرا نخور. زیرا تو هنگام فرستادن سگ خودت، بسم الله گفته ای نه سگ دیگر»».

باب (۲): شکار کردن به وسیله تیر و کمان

۱۸۹۳- «عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْحُشَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آيَاتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلِّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلِّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدَّتْ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدَّتْ بِكَلْبِكَ الْمُعَلِّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدَّتْ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلِّمٍ فَادْرُكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ»». (بخاری: ۵۴۷۸)

ترجمه: «ابو ثعلبه حُشَنی رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا! ما در سرزمین اهل کتاب (یهود و نصاری) زندگی می کنیم. آیا می توانیم در ظرفهایشان، غذا بخوریم؟ همچنین در سرزمین ما شکار، زیاد است و من با کمانم و سگ تربیت یافته ام و غیر تربیت یافته ام، شکار می کنم. خوردن کدامیک از این شکارها برایم مناسب است؟ فرمود: «در پاسخ سؤالی که درباره اهل کتاب پرسیدی، باید بگویم که اگر ظرفهای دیگری وجود داشت، در ظرفهای آنان، غذا نخورید. در غیر این صورت، ظرفهای آنان را بشوید و در آنها، غذا بخورید. و حیوانی را که با کمان ات شکار می کنی و هنگام شکار کردن، بسم الله می گویی، بخور. همچنین حیوانی را که با سگ تربیت یافته ات شکار می کنی، بخور»».

باب (۳): حکم شکار کردن با سنگ

۱۸۹۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْقِلٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَحْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: لَا تَحْذِفُ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَذَفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْحَذَفَ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ، وَلَا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَقْفَأُ الْعَيْنَ». ثُمَّ رَأَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَحْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أَحَدَّثَكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْحَذَفِ، أَوْ كَرِهَ الْحَذَفَ، وَأَنْتَ تَحْذِفُ؟ لَا أَكَلِّمَكَ كَذَا وَكَذَا». (بخاری: ۵۴۷۹)

ترجمه: «از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه روایت است که او مردی را دید که سنگ ریزه پرتاب می کند. به او گفت: سنگ ریزه، پرتاب نکن. زیرا رسول الله ﷺ از این کار، منع فرمود و یا این کار را ناپسند می دانست و فرمود: «با پرتاب سنگریزه، نه کسی می تواند، شکار کند و نه به دشمن، آسیبی برساند. ولی چه بسا که باعث شکستن دندان شود و چشمی را کور کند».

پس از مدتی، باز هم همان شخص را دید که سنگریزه پرتاب می کند. به او گفت: به تو می گویم: رسول خدا ﷺ از پرتاب سنگریزه، منع فرمود یا آنرا ناپسند می دانست. باز هم سنگریزه پرتاب می کنی؟! فلان مدت، با تو سخن نخواهم گفت».

باب (۴): حکم نگهداری سگ غیر شکاری و غیر گله

۱۸۹۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ، أَوْ ضَارِيَةٍ، نَقَصَ كُلُّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ»». (بخاری: ۵۴۸۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، سگی بجز سگ گله و یا سگ شکاری، نگه داری کند، روزانه دو قیراط از پاداش اعمال اش، کاسته می شود»».

باب (۵): اگر شکار، دو یا سه روز از دید شکارچی، پنهان ماند

۱۸۹۶- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی اللہ عنہ تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْ»».

(بخاری: ۵۴۸۵)

ترجمه: «روایت عدی بن حاتم رضی اللہ عنہ چند حدیث قبل، بیان شد. در این روایت، می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در ادامه آن، فرمود: «اگر بسوی شکاری، تیراندازی کردی و بعد از یک یا دو روز، آنرا یافتی و فقط اثر تیر تو بر آن وجود داشت، آنرا بخور. ولی اگر در آب، افتاده بود، آنرا نخور»».

باب (۶): خوردن ملخ

۱۸۹۷- «عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رحمۃ اللہ علیہ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجُرَادَ». (بخاری: ۵۴۹۵)

ترجمه: «عبدالله بن ابی اوفی رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: هفت یا شش غزوه، همراه نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بودیم و با ایشان، ملخ می‌خوردیم».

باب (۷): نحر کردن و ذبح نمودن

۱۸۹۸- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رحمۃ اللہ علیہا قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ». (بخاری: ۵۵۱۲)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: در زمان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اسبی را نحر کردیم و خوردیم».

باب (۸): مثله کردن و هدف قرار دادن حیوان

۱۸۹۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رحمۃ اللہ علیہ: أَنَّهُ مَرَّ بِنَفَرٍ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا. فَلَمَّا رَأَوْهُ تَفَرَّقُوا عَنْهَا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ إِنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا». (بخاری: ۵۵۱۵)

ترجمه: «از ابن عمر رحمۃ اللہ علیہ روایت است که ایشان از کنار تعدادی می‌گذشت که مرغی را هدف قرار داده بودند و بسوی آن، تیراندازی می‌کردند. هنگامی که ابن عمر رحمۃ اللہ علیہ را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر

گفت: این کار را چه کسی انجام داده است؟ کسی را که چنین کاری بکند، نبی اکرم ﷺ لعنت نموده است».

۱۹۰۰- «وَعَنْهُ رحمته علیه فِي رِوَايَةٍ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ مَثَلَ بِالْحَيَوَانِ».

ترجمه: «ابن عمر رحمتهما در روایتی دیگر، می گوید: نبی اکرم ﷺ کسی را که حیوانات زنده را مثله کند (اعضایش را قطع کند) لعنت نمود».

باب (۹): گوشت مرغ

۱۹۰۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ دَجَاجًا». (بخاری: ۵۵۱۷)

ترجمه: «ابوموسی رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که گوشت مرغ، میل می فرمود».

باب (۱۰): خوردن گوشت حیوانات درنده

۱۹۰۲- «عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ».

(بخاری: ۵۵۳۰)

ترجمه: «ابو ثعلبه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از خوردن گوشت حیوانات درنده، منع فرمود».

باب (۱۱): مُشْك

۱۹۰۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوِّءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَبِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً»». (بخاری: ۵۵۳۴)

ترجمه: «ابوموسی رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال همنشین خوب و بد، مانند حامل مُشک و دمنده دَم آهنگر است. حامل مُشک یا به تو مُشک می دهد یا از او می خری و یا اینکه بوی خوش آن، به مشام ات می رسد. و دمندهی دَم آهنگر یا لباسهایت را می سوزاند و یا بوی بد آن، به مشام ات می رسد»».

باب (۱۲): نشانه گذاری بر صورت

۱۹۰۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رحمتهما قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُضْرَبَ الصُّورَةُ». (بخاری: ۵۵۴۱)

ترجمه: «ابن عمر رحمتهما می گوید: نبی اکرم ﷺ از زدن به صورت، منع فرمود. (بدین جهت، ابن

عمر رحمتهما نشانه گذاری بر صورت را ناپسند می دانست)».

۶۶- کتاب آداب قربانی

باب (۱): خوردن و ذخیره کردن گوشت قربانی

۱۹۰۵- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ صَحَّى مِنْكُمْ، فَلَا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةِ وَبَقِيَّ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعَمُوا وَادْخَرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا»». (بخاری: ۵۵۶۹)

ترجمه: «سلمه بن اکوع رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس از شما قربانی کرده است، نباید صبح روز سوم، چیزی از آن، در خانه اش، باقی بماند». سال بعد، مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا مانند سال گذشته، عمل کنیم؟ فرمود: «بخورید و به دیگران نیز بخورانید و ذخیره کنید. سال گذشته، مردم دچار قحط سالی شده بودند لذا خواستم که به آنها کمک کنید»».

۱۹۰۶- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ صَلَّى الْعِيدَ يَوْمَ الْأَضْحَى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ الْعِيدَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَيَوْمٌ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ»». (بخاری: ۵۵۷۳)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ روایت است که ایشان نماز عید قربان را قبل از ایراد خطبه اقامه نمود. سپس برای مردم، به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: ای مردم! همانا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شما را از روزه گرفتن این دو عید، منع فرمود. زیرا یکی از آندو، روز عید فطر است که شما روزه‌هایتان را افطار می‌کنید. و دیگری، روزی است که شما قربانی‌هایتان را می‌خورید».

۶۷- کتاب نوشیدنیها

۱۹۰۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَ فِي الْآخِرَةِ»». (بخاری: ۵۵۷۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، در دنیا شراب بنوشد و از آن، توبه نکند، از شراب آخرت، محروم خواهد شد»».

۱۹۰۸- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرِبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»». (بخاری: ۵۵۷۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست. شراب خوار، هنگام خوردن شراب، مؤمن نیست و سارق هم هنگام سرقت، مؤمن نیست»».

۱۹۰۹- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ فِي رِوَايَةٍ أُيْضًا: «وَلَا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»». (بخاری: ۵۵۷۸)

ترجمه: «در روایتی دیگر از ابوهریره رضی اللہ عنہ آمده است که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «و همچنین چپاولگری که مال با ارزشی را غارت می کند که مردم به آن، چشم دوخته اند، هنگام چپاول، مؤمن نیست»».

باب (۱): شرابی که از عسل ساخته می شود

۱۹۱۰- «عَنِ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الْبَيْعِ وَهُوَ نَبِيدُ الْعَسَلِ، وَكَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ يَشْرَبُونَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ»». (بخاری: ۵۵۸۶)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم درباره شراب عسل که مردم یمن از آن می نوشیدند، پرسیدند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر شرابی که انسان را مست کند، حرام است»».

۱۹۱۱- «عن أَبِي عَامِرٍ الْأَشْعَرِيِّ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرْ، وَالْحَرِيرَ، وَالْحُمْرَ، وَالْمَعَارِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عِلْمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيَبِيتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ، وَيَمَسُخُ آخِرِينَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۵۵۹۰)

ترجمه: «ابوعامر اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می دانند. همچنین افرادی خواهند آمد که در قله کوهها زندگی می کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آنها را به خانه می آورد، اگر مسکینی نزد آنان بیاید و از آنان، چیزی بخواهد، می گویند: فردا بیا. اما شب هنگام، خداوند آنها را هلاک می کند و کوه را بالای آنان، می اندازد. و گروهی دیگر را مسخ می کند و تا روز قیامت، به خوک و میمون، تبدیل می نماید»».

باب (۲): گرفتن شیرۀ خرما در ظرفهای عادی و سنگی

۱۹۱۲- «عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّهُ دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ خَادِمَتَهُمْ وَهِيَ الْعُرُوسُ، قَالَتْ: أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم؟ أَنْفَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ». (بخاری: ۵۵۹۱)

ترجمه: «از ابواسید ساعدی رضی اللہ عنہ روایت است که او رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را به جشن عروسی اش دعوت نمود. و همسرش که همان عروس بود، آنان را پذیرایی می کرد. (گفتی است که این ماجرا قبل از نزول حجاب بود). و (بعدها) می گفت: آیا می دانید که با چه چیزی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پذیرایی کردم؟ چند عدد خرما از شب گذشته، برایش در ظرفی که از سنگ ساخته شده بود، داخل آب گذاشته بودم (و با آنها از ایشان، پذیرایی نمودم)».

باب (۳): اجازه استفاده از ظرفی که قبلاً استفاده از آنها، منع شده بود

۱۹۱۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الْأَسْقِيَةِ قِيلَ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَحْدُ سِقَاءً. فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُرَقَّتِ». (بخاری: ۵۹۹۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از نوشیدن در بعضی از ظرفها (که در آنها شراب ساخته می شد) منع فرمود، به آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: همه مردم به ظرفهای دیگر، دسترسی ندارند؟ آنگاه نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به آنها اجازه داد تا از کوزههایی که قیر اندود نشده اند، استفاده کنند».

باب (۴): کسی که می گوید: نباید خرماى رسیده و نرسیده را در صورتی که مست کننده باشند، با هم مخلوط کرد و همچنین نباید دو خورش را با هم، مخلوط کرد
 ۱۹۱۴- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ». (بخاری: ۵۶۰۲)

ترجمه: «ابوقتاده رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از گرفتن شیره خرماى رسیده و نارس با یکدیگر و همچنین از گرفتن شیره خرما و کشمش با یکدیگر، منع فرمود. پس شیره ی هر یک از آنها باید بطور جداگانه، گرفته شود».

باب (۵): نوشیدن شیر

۱۹۱۵- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَلَا خَمْرَتُهُ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا!». (بخاری: ۵۶۰۶)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید: ابوحمید یک لیوان شیر از منطقه نقیع آورد. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خطاب به او فرمود: «آیا لیوان را نبوشانیدی؟ اگر چه یک قطعه چوب، روی آن می گذاشتی».

۱۹۱۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «نِعَمَ الصَّدَقَةُ: اللَّفْحَةُ الصَّفِيَّةُ مِنْحَةً، وَالشَّاءُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرَوْحُ بِآخَرٍ». (بخاری: ۵۶۰۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بهترین صدقه، بخشیدن شیرِ شترِ نو زان و گوسفند شیردهی است که هر صبح و شام، یک ظرف شیر می دهد».

باب (۶): نوشیدن شیر با آب

۱۹۱۷- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَتَّةٍ وَإِلَّا كَرَعْنَا». قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِثٌ. فَأَنْطَلِقُ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَأَنْطَلِقْ بِهِمَا فَسَكَبْ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبْ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ». (بخاری: ۵۶۱۳)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم با یکی از یارانش (ابوبکر) نزد یک مرد انصاری رفت و به او فرمود: «اگر نزد تو آبی وجود دارد که دیشب در مشک بوده است، برایمان بیاور. در غیر این صورت، با دهانمان از حوض، آب می نوشیم». آن مرد در حالی که باغ اش را آبیاری می کرد و آب را از جایی به جایی دیگر، منتقل می ساخت، گفت: ای رسول خدا! مشک، آب دارد. شما به سایبان بروید. سپس

آنها را به سایبان برد و در کاسه‌ای، آب ریخت و گوسفندش را در آن نوشید. آنگاه، رسول الله ﷺ از آن نوشید و در پایان، مردی که همراه ایشان آمده بود نیز از آن نوشید.

باب (۷): ایستاده آب نوشیدن

۱۹۱۸- «عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ أَتَى عَلَى بَابِ الرَّحْبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدَهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ». (بخاری: ۵۶۱۵)

ترجمه: «از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که ایشان به دروازه رحبه (در کوفه) آمد و ایستاده، آب نوشید و گفت: بعضی از مردم، آب نوشیدن را در حالت ایستاده، ناپسند می‌دانند در حالی که من نبی اکرم ﷺ را دیدم که ایستاده، آب نوشید همانگونه که شما مرا دیدید که ایستاده، آب نوشیدم».

۱۹۱۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ». (بخاری: ۵۶۱۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «نبی اکرم ﷺ از آب زمزم، ایستاده نوشید»».

باب (۸): آب نوشیدن از دهانه مشک

۱۹۲۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اخْتِنَاثِ الْأَسْقِيَةِ، يَعْنِي الشَّرْبَ مِنْ أَفْوَاهِهَا». (بخاری: ۵۶۲۵)

ترجمه: «ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: «رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانه مشک، منع فرمود»».

۱۹۲۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الشَّرْبِ مِنْ فَمِ الْقِرْبَةِ أَوْ السَّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشْبَهُ فِي دَارِهِ». (بخاری: ۵۶۲۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانه مشک، منع فرمود. و همچنین از اینکه شخص نگذارد تا همسایه چوب‌اش را بر دیوارش بگذرد، منع کرد».

باب (۹): نهی کردن از تنفس در ظرف آب، و نوشیدن آب با دو یا سه نفس

۱۹۲۲- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلَاثًا». (بخاری: ۵۶۳۱)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ (هنگام نوشیدن آب) سه بار، تنفس می‌کرد».

باب (۱۰): ظرفهای نقره‌ای

۱۹۲۳- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءٍ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ»». (بخاری: ۵۶۳۴)

ترجمه: «ام سلمه رضی الله عنه؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در ظرف نقره ای، آب بنوشد، در واقع، آتش دوزخ در شکمش می ریزد»».

باب (۱۱): آشامیدن در لیوان

۱۹۲۴- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله سَقِيفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ، فَقَالَ: «اسْقِنَا يَا سَهْلُ». فَسَقَيْتُهُمْ فِي قَدَحٍ. قَالَ الرَّاوي: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ، ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ، فَوَهَبَهُ لَهُ». (بخاری: ۵۶۳۷)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به سقیفه بنی ساعده آمد و فرمود: «ای سهل! به ما آب بده». پس من در لیوانی، به ایشان، آب دادم.

راوی می گوید: سپس سهل آن لیوان را بیرون آورد و ما نیز در آن، آب نوشیدیم. سرانجام، عمر بن عبدالعزیز از او خواست تا آن لیوان را به او ببخشد. سهل هم آنرا به او بخشید».

۱۹۲۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ قَدَحُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. فَقَالَ أَنَسٌ رضی الله عنه: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا، وَكَانَ فِيهِ حَلَقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ. فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلَقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ رضی الله عنه: لَا تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَرَكُهُ». (بخاری: ۵۶۳۸)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که لیوان نبی اکرم صلی الله علیه و آله نزد او بود. پس - روزی - گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را بیشتر از چند بار، در این لیوان، آب دادم.

راوی می گوید: در آن لیوان، یک حلقه آهنی وجود داشت و انس می خواست به جایش یک حلقه طلایی و یا نقره ای بگذارد. ابو طلحه به او گفت: چیزی را که رسول الله صلی الله علیه و آله ساخته است تغییر نده. لذا انس آنرا به همان حال، باقی گذاشت».

۶۸- کتاب مریض‌ها

باب (۱): آنچه درباره کفاره گناهان بیمار، آمده است

۱۹۲۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكَّهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ»». (بخاری: ۵۶۴۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می گویند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی شود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را می بخشد. حتی خاری که به پایش می خلد» (باعث کفاره گناهانش می شود)».

۱۹۲۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَّاتُهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكْفَأُ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ»». (بخاری: ۵۶۴۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می آید و او را کج می کند. و هنگامی که باد، آرام می گیرد، راست می شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می برد و این مصیبت ها باعث کفاره گناهانش می گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگاش فرا می رسد و خداوند او را نابود می گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری می شود)».

۱۹۲۸- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِبْ مِنْهُ»». (بخاری: ۵۶۴۵)

ترجمه: «همچنین ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به هرکس که خداوند اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا می سازد»».

باب (۲): شدت بیماری

۱۹۲۹- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۵۶۴۶)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: «کسی را ندیدم که بیماری اش از بیماری رسول الله ﷺ شدیدتر باشد»».

۱۹۳۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ وَهُوَ يُوعَكُ وَغَمًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَغَمًا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بَأَن لَّكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلٌ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَدَى إِلَّا حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ»». (بخاری: ۵۶۴۷)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: «در دوران بیماری نبی اکرم ﷺ در حالی که به شدت، تب بود، نزد ایشان رفتم و گفتم: شما به شدت، تب می شوید. شاید به این خاطر است که به شما دو پاداش می رسد؟ فرمود: «بلی، هر مسلمانی که به مصیبتی، گرفتار آید، خداوند گناهانش را می ریزد همانگونه که برگ درختان، می ریزند»».

باب (۳): فضیلت کسی که بیهوش شود

۱۹۳۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السُّودَاءُ، أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي. قَالَ: «إِنْ شِئْتَ صَبَرْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لَا أَتَكَشَّفُ، فَدَعَا لَهَا». (بخاری: ۵۶۵۲)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که به یکی از یارانش گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفت: بلی. ابن عباس گفت: این زن سیاه، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: من بی هوش می شوم و برهنه می گردم. لذا نزد خداوند برایم دعا کن - تا این مشکل ام بر طرف گردد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: اگر می خواهی، صبر کن. و در عوض، به بهشت می روی. و گر نه از خداوند می خواهم تا تو را شفا دهد». گفت: صبر می کنم. اما من برهنه می شوم. نزد خداوند، دعا کن تا برهنه نشوم. پس رسول خدا ﷺ برایش دعا کرد تا برهنه نشود».

باب (۴): فضیلت کسی که بینایی اش را از دست بدهد

۱۹۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتِهِ، فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ: عَيْنَيْهِ». (بخاری: ۵۶۵۳)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می گفت: «خداوند متعال فرمود: هرگاه، بنده ام را با گرفتن چشم هایش، مورد آزمایش قرار دهم، در عوض آنها، به او بهشت عنایت می کنم»».

باب (۵): عیادت بیمار

۱۹۳۳- «عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَنِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي لَيْسَ بِرَاكِبٍ بَغْلٍ وَلَا بِرُذُونٍ». (بخاری: ۵۶۶۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ بدون اینکه بر اسب و یا قاطر، سوار باشد (پیاده) به عیادت من آمد.»

باب (۶): آه و ناله ای که برای بیمار، جایز است

۱۹۳۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: وَارَأَسَاهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَلِكَ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ، فَأَسْتَغْفِرَ لَكَ، وَأَدْعُو لَكَ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَارَأَسَاهُ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأُظْنُكَ نُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ لَظَلِلْتُ آخِرَ يَوْمِكَ مُعْرَسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَنَا، وَارَأَسَاهُ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ، أَوْ يَتِمَّنَى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا أَبَى اللَّهِ، وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ، وَيَأْتِي الْمُؤْمِنُونَ». (بخاری: ۵۶۶۶)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که گفت: وای سرم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر اتفاقاً برایت بیفتد و من زنده باشم، برایت طلب مغفرت و دعا می‌کنم». عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: ای وای، سوگند به خدا، گمان می‌کنم که تو مرگام را دوست داری و اگر اتفاقاً بیفتد، در پایان روز، نزدیکی از همسرانت می‌روی و با او همبستر می‌شوی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بلکه وای سرم. همانا تصمیم گرفتم شخصی را نزد ابوبکر و پسرش بفرستم و وصیت کنم تا مبادا کسی چیزی بگوید و یا آرزویی در سر بپروراند. سپس با خود گفتم: خداوند بجز این، چیز دیگری را نمی‌پذیرد. و مؤمنین هم بجز این، چیز دیگری را قبول نمی‌کنند.»

باب (۷): آیا بیمار می‌تواند آرزوی مرگ کند؟

۱۹۳۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ مِنْ ضَرٍّ أَصَابَهُ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَاعِلًا، فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي». (بخاری: ۵۶۷۱)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شود، آرزوی مرگ نکند. اما اگر چاره‌ای جز این ندارد، بگوید: خدایا! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامیکه مرگ به نفع من است مرا بمیران.»

۱۹۳۶- «عَنْ خَبَابٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ اِكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ، فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا، وَلَمْ تَنْقُضْهُمْ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لَا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التُّرَابَ، وَلَوْلَا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَانَا أَنْ نَدْعُو بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ». (بخاری: ۵۶۷۲)

ترجمه: «خاباب رضی الله عنه که بدنش را هفت جا داغ کرده بود، می‌گوید: «یاران گذشته ما بدون اینکه دنیا از اجر و پاداش آنان بکاهد، رحلت کردند. اما ما به اندازه‌ای مال و دنیا به دست آورده‌ایم که جایی بجز خاک برای آن نمی‌یابیم (فقط در ساختن ساختمان از آن، استفاده می‌کنیم). و اگر نبی اکرم صلی الله علیه و آله ما را از تقاضای مرگ باز نمی‌داشت، دعای مرگ می‌کردم».

۱۹۳۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَنْ يَدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدَّدُوا وَقَارِبُوا، وَلَا يَتَمَتَّنَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزِدَّادَ خَيْرًا، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتَبَ». (بخاری: ۵۶۷۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «هیچ کس را عملش وارد بهشت نمی‌کند». صحابه گفتند: حتی شما را ای رسول خدا؟ فرمود: «نه، حتی مرا (هم وارد بهشت نمی‌کند) مگر اینکه فضل و رحمت الهی شامل حالم شود. پس راه راست را بدون افراط و تفریط، در پیش بگیرید و میانه روی کنید و هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند. زیرا اگر نیکوکار است شاید به نیکی‌هایش بیفزاید. و اگر بدکار است، شاید از کارهایش توبه کند».

باب (۸): دعای عیادت بیمار

۱۹۳۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا أَتَى مَرِيضًا أَوْ أُتِيَ بِهِ، قَالَ: «أَذْهَبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا». (بخاری: ۵۶۷۵)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرگاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد بیماری می‌رفت و یا بیماری را نزد او می‌آوردند، می‌فرمود: «أَذْهَبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا». یعنی ای پروردگار مردم! بیماری‌اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچگونه بیماری‌ای باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد».

۶۹- کتاب طب

باب (۱): خداوند برای هر مرضی، دارویی آفریده است

۱۹۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً». (بخاری: ۵۶۷۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند هیچ بیماری ای را نیافریده مگر اینکه دوی آنرا نیز آفریده است».

باب (۲): شفا در سه چیز است

۱۹۴۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلَاثَةٍ: فِي شَرْطَةِ مُحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيْتَةِ بَنَارٍ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيْ». (بخاری: ۵۶۸۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شفا در سه چیز است: در نشتر حجام، شربت عسل و داغ با آتش. ولی من امتم را از داغ کردن، منع می کنم».

باب (۳): مداوا با عسل و این گفته خداوند متعال که می فرماید: «در عسل برای مردم، شفا وجود دارد»

۱۹۴۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا». ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا». ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا». فَقَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَدَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، اسْقِهِ عَسَلًا». فَسَقَاهُ فَبُرَأَ». (بخاری: ۵۶۸۴)

ترجمه: «ابوسعید رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم، شکم درد و اسهال است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده». دوباره آمد. باز هم آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده». برای

سومین بار آمد. باز هم رسول خدا ﷺ فرمود: «به او غسل بده». آن مرد، بار دیگر آمد و گفت: به او غسل دادم (ولی شفا نیافت). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند راست گفته و شکم برادرت، دروغ گفته است (صلاحیت خوب شدن ندارد). به او غسل بده». این بار، به او غسل داد و شفا یافت».

باب (۴): سیاه دانه (شونیز)

۱۹۴۲- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّودَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا مِنَ السَّامِ». قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: «الْمَوْتُ»». (بخاری: ۵۶۸۷)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «این سیاه دانه، علاج هر بیماری است بجز سام». پرسیدم: سام چیست؟ فرمود: «مرگ»».

باب (۵): قطره بینی از عود هندی و عود دریایی

۱۹۴۳- «عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مَحْصَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، يُسْتَعْطَى بِهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَيُلَدُّ بِهِ مِنَ ذَاتِ الْجَنْبِ». وَبَاقِي الْحَدِيثِ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۵۶۹۳)

ترجمه: «ام قیس دختر محصن رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «این عود هندی را لازم بگیرید زیرا برای هفت بیماری، خوب است: برای گلو درد بچه ها در بینی چکانده می شود و برای بیماری ذات الریه در حلق، ریخته می شود». و بقیه حدیث، قبلا بیان گردید».

باب (۶): حجامت از بیماری

۱۹۴۴- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدِيثُ احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ تَقَدَّمَ. قَالَ هُنَا فِي آخِرِهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ، وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ». وَقَالَ: «لَا تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْعَمَزِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَعَلَيْكُمْ بِالْقُسْطِ»». (بخاری: ۵۶۹۶)

ترجمه: «روایت انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره اینکه رسول الله ﷺ حجامت کرد و ابوطیبه از او خون گرفت، قبلا بیان گردید. او در پایان این روایت می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین دارو، حجامت و عود دریایی است». و همچنین فرمود: «بخاطر درد گلو، انگشتانتان را در گلوئی کودکانان فرو نبرید و آنان را شکنجه ندهید. بلکه از عود دریایی استفاده کنید»».

باب (۷): کسیکه از رقیه (تعویذ) استفاده نکرده است

۱۹۴۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ وَالنَّبِيَّانِ يَمُرُّونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، حَتَّى رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ أُمَّتِي هَذِهِ؟ قِيلَ: بَلْ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ. قِيلَ: انْظُرْ إِلَى الْأُفُقِ، فَإِذَا سَوَادٌ يَمْلَأُ الْأُفُقَ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ هَا هُنَا وَهَا هُنَا فِي آفَاقِ السَّمَاءِ، فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلَأَ الْأُفُقَ، قِيلَ: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ هَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ». ثُمَّ دَخَلَ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ، فَأَفَاضَ الْقَوْمُ، وَقَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاتَّبَعْنَا رَسُولَهُ، فَنَحْنُ هُمْ، أَوْ أَوْلَادُنَا الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الْإِسْلَامِ، فَإِنَّا وُلِدْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَخَرَجَ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَلَا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَالَ عُكَّاشَةُ بْنُ مُحِصَنٍ: أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». (بخاری: ۵۷۰۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «امت‌ها به من عرضه شدند. یک یا دو پیامبر گذشتند و گروهی همراه هر کدام از آنها بود. و پیامبری از آنجا گذشت که هیچکس همراهش نبود تا اینکه گروه بزرگی به من عرضه گردید. پرسیدم: اینها کیستند؟ امت من هستند؟ گفتند: اینها موسی و قومش هستند. به افق نگاه کن. ناگهان دیدم که سیاهی بزرگی، افق را فرا گرفته است. سپس به کناره‌های آسمان اشاره کردند و به من گفتند: این طرف و آن طرف را نگاه کن. دیدم که سیاهی بزرگی، سراسر افق را فرا گرفته است. گفتند: این، امت تو است که هفتاد هزار نفر از آنان بدون محاسبه، وارد بهشت می‌شوند». سپس رسول اکرم ﷺ به خانه‌اش رفت بدون اینکه در این مورد به آنها توضیحی بدهد. آنگاه مردم با یکدیگر به گفتگو پرداختند و گفتند: ما کسانی هستیم که به خدا ایمان آوردیم و از پیامبرش اطاعت کردیم. پس ما بدون محاسبه وارد بهشت می‌شویم. یا اینکه آنها فرزندان ما هستند که در دوران اسلام، متولد شده‌اند. زیرا ما در دوران جاهلیت دنیا آمده‌ایم. سرانجام، بگو مگوی مردم در این زمینه، به اطلاع نبی اکرم ﷺ رسید. رسول خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود: «آنها کسانی هستند که تعویذ (دم) نمی‌خواهند، فال نمی‌گیرند، داغ نمی‌کنند و به پروردگارشان، توکل می‌نمایند». عکاشه بن محصن گفت: ای رسول خدا! آیا من از آنان خواهم بود؟ فرمود: «بلی». مردی دیگر برخاست و گفت: آیا من هم از آنها خواهم بود؟ فرمود: «در این باره، عکاشه از تو سبقت گرفت.»»

باب (۸): جذام

۱۹۴۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى، وَلَا طَيْرَةَ، وَلَا هَامَةً، وَلَا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْدُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الْأَسَدِ». (بخاری: ۵۷۰۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، هامة و صفر، اصالتی ندارند. و از فردی که مبتلا به جذام است بگریزید همانگونه که از شیر می گریزید»».

توضیح: در دوران جاهلیت، مردم معتقد بودند که بیماری، بدون مشیت الهی، سرایت می کند. در این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این نظر را رد کرد و در عین حال، راهنمایی کرد که از بیماریهای سرایت کننده مثل جذام، پرهیز کنید. زیرا اینگونه بیماریها به مشیت الهی و بر اساس سنت او، سرایت می کنند. و اصالت نداشتن صفر، دو معنی دارد: یکی اینکه در دوران جاهلیت، حرمت ماه محرم را تا صفر به تأخیر می انداختند و دیگر اینکه مردم معتقد بودند که در شکم، کرمی وجود دارد که هنگام گرسنگی به حرکت در می آید و چه بسا که صاحب اش را می کشد و عربها آنرا از بیماری گری هم واگیرتر می دانستند. گفتنی است که مفهوم صحیح مطلب فوق، همین است و ممکن است هر دو مفهوم، مورد نظر باشند یعنی هیچیک اصالتی ندارد.

مفهوم اصالت نداشتن هامة: عربها خفاش و یا جغد را پرنده ای شوم می دانستند و معتقد بودند که اگر بالای خانه کسی بنشیند، باعث مرگ وی و یا یکی از بستگانش می شود. و مفهوم دوم آن اینست که آنها معتقد بودند که استخوانهای میت و یا روح اش به پرنده ای تبدیل می شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله این اندیشه های باطل را رد کرد. (شرح امام نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف).

باب (۹): صَفَر تأثیری ندارد

۱۹۴۷- «وَعَنْهُ رضی الله عنه فِي رِوَايَةٍ: قَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ إِبِلِي تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الطَّبَاءُ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيُجْرِبُهَا، فَقَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلِ»».

(بخاری: ۵۷۱۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه در روایتی دیگر، می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرایت بیماری، اصالتی ندارد، یک فرد بادیه نشین گفت: ای رسول خدا! پس چرا شترانم که در ریگستان بسر می برند و مانند آهو هستند، به محض اینکه نزد شتران گر می آیند و در میان آنان می روند، گر می شوند؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است»»؟

باب (۱۰): بیماری سینه پهلوی

۱۹۴۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَذِنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَرْفُقُوا مِنَ الْحُمَةِ وَالْأَذْنِ. قَالَ أَنَسٌ: كُوتُ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَيٌّ وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي».

(بخاری: ۵۷۲۱)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به یکی از خانواده های انصار، اجازه داد تا مار گزیدگی و عقرب زدگی و درد گوش را دم کنند. انس رضی الله عنه می گوید: من چون ذات الریه داشتم در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله داغ کردم. گفتمی است که انس بن نصر و زید بن ثابت در آنجا حضور داشتند که ابو طلحه مرا داغ کرد».

۱۹۴۹- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا، أَخَذَتْ الْمَاءَ فَصَبَّتُهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَبِيْهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ». (بخاری: ۵۷۲۴)

ترجمه: «روایت است که هرگاه، زنی را که تب داشت برای دعا نزد اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها می آوردند، او مقداری آب برمی داشت و بر گریبان بیمار می ریخت و می گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به ما دستور می داد تا حرارت تب را با آب، پایین بیاوریم».

باب (۱۲): آنچه در باره طاعون آمده است

۱۹۵۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِّكُلِّ مُسْلِمٍ». (بخاری: ۵۷۳۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «طاعون برای هر مسلمان، شهادت بحساب می آید».

باب (۱۳): دم کردن برای نجات از چشم زخم

۱۹۵۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ أَمَرَ أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ». (بخاری: ۵۷۳۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من دستور داد یا فرمود که برای چشم زخم، دم کنند. ۱۹۵۲- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةً، فَقَالَ: «اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ». (بخاری: ۵۷۳۹)

ترجمه: «ام سلمه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خانه اش کنیزی را دید که رنگ اش پریده بود. فرمود: «او را دم کنید. زیرا دچار چشم زخم شده است».

باب (۱۴): دم کردن شخصی که مار یا عقرب او را گزیده است

۱۹۵۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ الرُّقِيَّةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ». (بخاری: ۵۷۴۱)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: نبی اکرم ﷺ اجازه داد تا هر فردی را که مار یا عقرب، گزیده است، دم کنند».

باب (۱۵): پیامبر اکرم ﷺ چگونه دم می کرد

۱۹۵۴- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي الرُّقِيَّةِ: «تُرَبُّهُ أَرْضَنَا، وَرِيقَهُ

بَعْضُنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا بِإِذْنِ رَبَّنَا»». (بخاری: ۵۷۴۶)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام دم کردن می فرمود: «این خاک زمین ما و آب دهان یکی از ماست که با اجازه پروردگارمان، باعث بهبودی بیمارمان می شود»».

باب (۱۶): فال گرفتن

۱۹۵۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا طَيْرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأُلُ». قَالَ: وَمَا

الْفَأُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ»». (بخاری: ۵۷۵۵)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شگون گرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن، فال است». پرسیدم: ای رسول خدا! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می شنود و آنرا به فال نیک می گیرد»».

باب (۱۷): پیشگویی

۱۹۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ اقْتَتَلَتَا،

فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى مِحْجَرٍ فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا، فَاحْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَضَى أَنَّ دِيَّةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةُ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ، فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرُمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ لَا شَرِبَ وَلَا أَكَلَ وَلَا نَطَقَ وَلَا اسْتَهَلَ؟ فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُفَّانِ»». (بخاری: ۵۷۵۸)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ میان دو زن از قبیله هذیل که با یکدیگر درگیر شده بودند، فیصله نمود. یکی از آنها، سنگی بسوی دیگری که حامله بود، پرتاب کرد و به شکم اش اصابت نموده و باعث مرگ جنین اش شده بود. پس شکایت نزد نبی اکرم ﷺ بردند. آن حضرت ﷺ نیز چنین داوری

فرمود که خون بهایش را که یک دهم دیه است و برابر با ارزش یک برده و یا یک کنیز می‌باشد، به او پرداخت نماید. سپس ولی زنی که جریمه شد، گفت: چگونه برای کسی که نخورده و نیاشامیده و سخن نگفته و حیات نداشته است، جریمه پرداخت کنم؟ چنین کسی، خونبها ندارد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این شخص، برادر کاهنان است». (مثل آنها زبان آوری می‌کند)».

باب (۱۸): بعضی از سخنان، مانند سحر، تأثیر دارند

۱۹۵۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَخَطَبَا، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرًا، أَوْ إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ».

(بخاری: ۵۷۶۷)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: دو نفر از طرف مشرق آمدند و سخنرانی کردند. مردم از سخنان آنان، بسیار متأثر شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «همانا بعضی از سخنان، سحراند»».

باب (۱۹): واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد

۱۹۵۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يُورَدَنَّ مُمْرَضٌ عَلَى مُصِحٍّ».

(بخاری: ۵۷۷۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس نباید شتران بیمار را نزد کسی که شترانش سالم‌اند، ببرد»».

باب (۲۰): نوشیدن زهر و مانند آن برای مداوا

۱۹۵۹- «وَعَنْهُ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا».

(بخاری: ۵۷۷۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، خودش را از بالای کوهی بیندازد و خودکشی کند، برای همیشه و بطور دائم در آتش جهنم، سقوط می‌کند. و هرکس، با خوردن زهر، خود کشی کند، برای همیشه و بطور دائم آن زهر را در آتش جهنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه آن را خواهد نوشید. و هرکس، با آهنی، خودکشی کند، برای همیشه و بطور دائم، آن آهن را در آتش جهنم بدست خواهد داشت و در شکم‌اش فرو خواهد برد»».

باب (۲۱): اگر مگسی، در ظرف بیفتد

۱۹۶۰- «وَعَنْهُ عليه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ

كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَفِي الْآخَرِ دَاءٌ». (بخاری: ۵۷۸۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مگس در ظرف (آب) یکی از شما

افتاد، آنرا بطور کامل در آن، غوطه دهد. سپس، بیرون بیندازد. زیرا در یکی از بالهایش، شفا و در دیگری،

بیماری وجود دارد».

۷۰- کتاب آداب لباس پوشیدن

باب (۱): لباسی که پایین تر از قوزکهای پا باشد، در دوزخ خواهد بود

۱۹۶۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِرَارِ فَنِي

النَّارِ»». (بخاری: ۵۷۸۷)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، ازارش پایین تر از شتالنگ هایش باشد، در جهنم است»». (البته این زمانی است که بخاطر تکبر باشد. فتح الباری).

باب (۲): لباس گلداز، نقش دار و عبا

۱۹۶۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَهَا

الْحَبِرَةَ»». (بخاری: ۵۸۱۳)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: محبوب ترین پارچه نزد نبی اکرم ﷺ برای پوشیدن، بُردِ یمانی سبز رنگ بود».

۱۹۶۳- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوفِّيَ سَجَّى بِبُرْدٍ حَبِرَةٍ».

(بخاری: ۵۸۱۴)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت،

با یک چادر سبز یمنی پوشانده شد».

باب (۳): لباس سفید

۱۹۶۴- «عَنْ أَبِي دَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدْ

اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ:

وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى،

وَإِنْ سَرَقَ. قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ، عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا، قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ». (بخاری: ۵۸۲۷)

ترجمه: «ابوذر رضی اللہ عنہ می گوید: نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رفتم و دیدم که پارچه‌ای سفید بر او کشیده شده و خوابیده است. بار دوم که نزد ایشان رفتم، بیدار شده بود. پس فرمود: «هر بنده‌ای که لا اله الا الله بگوید و بر آن بمیرد، وارد بهشت می شود». پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». دوباره پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». باز هم پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «علی رغم خواست ابوذر، اگر چه زنا و دزدی کند».

راوی می گوید: هرگاه ابوذر رضی اللہ عنہ این حدیث را بیان می کرد، می گفت: علی رغم خواست ابوذر».

باب (۴): پوشیدن حریر و نشستن روی آن

۱۹۶۵- «عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلَّا هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ الَّتَيْنِ تَلَيَّانِ الْإِبْهَامَ، قَالَ: فِيمَا عَلِمْنَا أَنَّهُ يَعْنِي: الْأَعْلَامَ». (بخاری: ۵۸۲۸)

ترجمه: «عمر رضی اللہ عنہ با اشاره دو انگشت کنار ابهام (سبابه و میانه) گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از پوشیدن لباس ابریشمی مگر به این اندازه، منع فرمود».

ابو عثمان نهی - که یکی از راویان حدیث است - می گوید: به نظر ما هدفش، گلدوزی حاشیه‌های لباس بود.

باب (۵): نشستن روی ابریشم

۱۹۶۶- «عَنْ عُمَرَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ لَبَسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ»». (بخاری: ۵۸۳۴)

ترجمه: «عمر رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت، آنرا نخواهد پوشید»».

۱۹۶۷- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبَسِ الْحَرِيرِ وَالذَّبَّاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ». (بخاری: ۵۸۳۷)

ترجمه: «حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از خوردن و نوشیدن در ظرفهای طلائی و نقره‌ای و همچنین از پوشیدن پارچه‌های ابریشمی و نشستن بر آنها، منع فرمود».

باب (۶): استعمال زعفران برای مردان، ممنوع می‌باشد

۱۹۶۸- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ». (بخاری: ۵۸۴۶)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود».

باب (۷): کفش‌های چرمی و غیره

۱۹۶۹- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ». (بخاری: ۵۸۵۰)

ترجمه: «از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسیدند: آیا نبی اکرم ﷺ با کفش‌هایش، نماز می‌خواند؟ گفت: بلی».

۱۹۷۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ،

لِيُخَفِّهَمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُنْعِلَهُمَا جَمِيعًا»». (بخاری: ۵۸۵۵)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگ کفش،

راه نرود. یا هر دو کفش‌اش را بپوشد و یا پابرهنه، راه برود»».

ملاحظه: حدیث دیگری در این باب آمده که مؤلف، بخاطر طولانی و تکراری بودن مطالب، از

آوردن آن خودداری کرده است. در آن حدیث، راوی می‌گوید: رسول اکرم ﷺ کفش چرمی پوشیده

بود. (مترجم)

باب (۸): در آوردن کفش پای چپ

۱۹۷۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمِينِ،

وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشَّمَالِ، لِيَكُنِ الْيُمْنَى أَوَّلَهُمَا تُنْعَلُ، وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ»». (بخاری: ۵۸۵۶)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست کفش بپوشد، از

سمت راست، شروع کند. و هر گاه، خواست بیرون بیاورد، از سمت چپ، آغاز نماید. پای راست باید در

پوشیدن، اول، و در بیرون آوردن، آخر باشد»».

باب (۹): هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر پیامبر اکرم ﷺ بسازد

۱۹۷۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِصَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلَا

يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَيَّ نَقْشِهِ»». (بخاری: ۵۸۷۷)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ انگشتری نقره‌ای، ساخت و بر آن لفظ «محمد

رسول الله را منقش نمود و فرمود: «من انگشتی نقره‌ای ساختم و بر آن، لفظ «محمد رسول الله» را منقش نمودم. پس هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشت من بسازد».

باب (۱۰): مردانی که خود را به صورت زنان در می‌آوردند، باید از خانه‌ها بیرون رانده شوند

۱۹۷۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فُلَانًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلَانًا». (بخاری: ۵۸۸۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ مردانی را که خود را به شکل زنان در می‌آوردند و زنانی را که خود را به شکل مردان در می‌آوردند، لعنت کرد و فرمود: «آنان را از خانه‌هایشان بیرون کنید». راوی می‌گوید: آنگاه، نبی اکرم ﷺ فلانی، و عمر بن خطاب رضی الله عنه هم فلانی را از خانه‌هایشان بیرون کردند».

باب (۱۱): گذاشتن ریش

۱۹۷۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفَرُّوا اللَّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ»». (بخاری: ۵۸۹۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «با مشرکین، مخالفت کنید. ریش‌هایتان را بگذارید و سیب‌هایتان را کوتاه کنید»».

باب (۱۲): رنگ کردن محاسن و موی سر

۱۹۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ»». (بخاری: ۵۸۹۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهود و نصاری (سر و ریش‌هایشان را) رنگ نمی‌زنند. پس شما با آنان، مخالفت کنید»». (رنگ بزنید با سبشنای رنگ سیاه)

باب (۱۳): موی مجعد

۱۹۷۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا لَيْسَ بِالسَّيْطِ، وَلَا الْجُعْدِ، بَيْنَ أَذُنَيْهِ وَخَاتَمَيْهِ». (بخاری: ۵۹۰۵)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: موهای رسول الله صلی الله علیه و آله نه لخت بود و نه مجعد. بلکه حالت دار بود و تا میان شانه و گوشه‌هایش می رسید».

۱۹۷۷- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله صَحْمَ الْيَدَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرْ بَعْدَهُ، وَلَا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الْكَفَّيْنِ». (بخاری: ۵۹۰۷)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله دستها و پاهاى درشت، صورتی زیبا و پنجه‌هایی پهن داشت و من قبل و بعد از ایشان، فردی مانند او ندیدم».

باب (۱۴): تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر

۱۹۷۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنِ الْقَزَعِ». (بخاری: ۵۹۲۱)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از تراشیدن بخشی از موهای سر و ترک کردن بخشی دیگر، منع فرمود».

باب (۱۵): خوشبو زدن زن به شوهر

۱۹۷۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كُنْتُ أَطِيبُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ، حَتَّى أَجِدَ وَبَيْضَ الطَّيِّبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ». (بخاری: ۵۹۲۳)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله را با بهترین مواد خوشبویی که در دسترس داشت، معطر می ساختم تا جایی که درخشندگی مواد خوشبو را بر سر و ریش اش، مشاهده می نمودم».

باب (۱۶): رد نکردن عطر و مواد خوشبو

۱۹۸۰- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ لَا يَرُدُّ الطَّيِّبَ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ لَا يَرُدُّ الطَّيِّبَ». (بخاری: ۵۹۲۹)

ترجمه: «از انس رضی الله عنه روایت است که او مواد خوشبویی - را که به ایشان هدیه میدادند - رد نمی کرد. و معتقد بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز آنرا رد نمی کرد».

باب (۱۷): عطر مخلوط

۱۹۸۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، لِلْحِلِّ وَالْإِحْرَامِ». (بخاری: ۵۹۳۰)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: با دستهای خود، به رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع هنگامیکه می خواست احرام ببندد و همچنین زمانی که از احرام بیرون آمد، مواد خوشبوی مخلوطی زد».

باب (۱۸): عذاب مجسمه سازان در روز قیامت

۱۹۸۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». (بخاری: ۵۹۵۱)

ترجمه: «عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا روز قیامت، کسانی را که این مجسمه ها را می سازند، عذاب می دهند و به آنها می گویند: آنچه را که خلق کرده اید، زنده کنید».

باب (۱۹): از بین بردن تصاویر

۱۹۸۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً». وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ: «وَلْيَخْلُقُوا شَعِيرَةً». (بخاری: ۵۹۵۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت: «خداوند متعال می فرماید: چه کسی ستمکارتر از فردی است که تلاش می کند تا مانند آفرینش من بیافریند. پس دانه ای گندم و یا مورچه ای بیافریند». و در روایتی دیگر فرمود: «پس دانه ای جو بیافریند».

۷۱- کتاب ادب

باب (۱): چه کسی برای حسن سلوک و برخورد خوب، از دیگران مستحق تراست؟

۱۹۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ». (بخاری: ۵۹۷۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شخصی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران، مستحق تر است؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

باب (۲): نباید کسی والدین اش را دشنام دهد

۱۹۸۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ: أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ وَيَسُبُّ أُمَّهُ». (بخاری: ۵۹۷۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «همانا یکی از بزرگترین گناهان کبیره، این است که شخص، پدر و مادرش را لعنت کند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه شخص، پدر و مادرش را لعنت می کند؟ فرمود: «شخصی، پدر دیگری را دشنام می دهد و او در پاسخ، به پدر و مادرش، دشنام می دهد».

باب (۳): گناه قطع صلۀ رحم (پیوند خویشاوندی)

۱۹۸۶- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ». (بخاری: ۵۹۸۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «قاطع رحم (کسی که با خویشاوندانش، قطع را بطله می کند) وارد بهشت نمی شود».

باب (۴): کسی که پیوند خویشاوندی را حفظ کند، خداوند، رابطه‌اش را با او حفظ خواهد کرد

۱۹۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الرَّحِمَ شَجَنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتُهُ»». (بخاری: ۵۹۸۸)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «رَحِم از رحمن گرفته شده است. لذا خداوند متعال خطاب به رَحِم می‌فرماید: هر کس، تو را وصل کند (حق خویشاوندی را بجای آورد) او را به خود، وصل خواهم کرد. و هر کس، تو را قطع کند (حق خویشاوندی را بجای نیاورد) با او قطع رابطه خواهم نمود»».

باب (۵): حق خویشاوندی، رعایت گردد

۱۹۸۸- «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ جَهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «إِنَّ آلَ أَبِي بَيَاضٍ لَيَسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبْلُهَا بِبِلَاهَا»». (بخاری: ۵۹۹۰)

ترجمه: «عمرو بن عاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ با صراحت تمام و صدای بلند می‌فرمود: «همانا فرزندان ابو فلان، دوستان من نیستند. بلکه خدا و مؤمنان نیکوکار، دوستان من هستند. البته من حق خویشاوندی آنان را آنطور که شایسته است، ادا می‌نمایم»».

باب (۶): صلۀ رحم بخاطر جبران نیکی‌های دیگران نیست

۱۹۸۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ، وَلَكِنَّ الْوَاصِلَ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحْمُهُ وَصَلَهَا»». (بخاری: ۵۹۹۱)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «وصل کننده واقعی پیوند خویشاوندی، کسی نیست که بخاطر جبران رابطه‌ای که خویشاوندانش با او دارند، صلۀ رَحِمی کند. بلکه کسی است که اگر دیگران با او قطع رابطه کنند، او رابطه برقرار نماید»».

باب (۷): دوست داشتن، بوسیدن و درآغوش گرفتن کودکان

۱۹۹۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَ أَغْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: تُقَبِّلُونَ الصَّبِيَّانَ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَأَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ»». (بخاری: ۵۹۹۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ما کودکان را نمی بوسیم. آیا شما می بوسید؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر خداوند، رحمت را از قلب ات بیرون آورده است، من نمی توانم برایت کاری انجام دهم»».

۱۹۹۱- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله سَبِيٌّ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ تَحَلَّبُ ثَدْيَهَا تَسْقِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ، فَأَلَصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا، وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَتَرُونَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ؟ قُلْنَا: لَا، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لَا تَطْرَحَهُ. فَقَالَ: «لَلَّهِ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بَوْلِدَهَا»» (بخاری: ۵۹۹۹)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردند. در میان آنان، زنی وجود داشت که از پستانهایش شیر می ریخت. ناگهان، در میان اسیران، چشم اش به کودکی افتاد. به محض اینکه او را دید، در آغوش گرفت و به سینه اش چسباند و شروع به شیر دادنش کرد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ما فرمود: «آیا این مادر، فرزندش را در آتش می اندازد؟! گفتیم: خیر، اگر توانایی داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمی اندازد. فرمود: «بدانید که خداوند، بر بندگان از این مادر هم نسبت به فرزندش، مهربانتر است»».

باب (۸): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است

۱۹۹۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةً جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا، وَأَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَأَّى الْحَلْقُ، حَتَّى تَرَفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةً أَنْ تُصِيبَهُ»» (بخاری: ۶۰۰۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است. نود و نه قسمت آنرا نزد خودش نگه داشته و یک قسمت اش را به زمین فرستاده است. و همین یک قسمت است که باعث مهربانی مخلوقات با یکدیگر می شود تا جایی که اسب، سم اش را بلند می کند که مبادا به کره اش آسیبی برسد»».

باب (۹): گذاشتن کودک روی زانو

۱۹۹۳- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْخُذُنِي فَيَقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ، وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الْآخَرَى، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا»» (بخاری: ۶۰۰۳)

ترجمه: «اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بر می داشت و بر روی زانوش می نشاند و حسن را روی زانوی دیگرش می نهاد. سپس ما را به یکدیگر می چسباند و می فرمود: «خدایا! بر اینها رحم کن»».

باب (۱۰): رحم کردن بر انسانها و چارپایان

۱۹۹۴- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلَاةٍ، وَقُمْنَا مَعَهُ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، وَمُحَمَّدًا، وَلَا تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا. فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ لِلْأَعْرَابِيِّ: «لَقَدْ حَبَّرْتَ وَاسِعًا»». (بخاری: ۶۰۱۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ادای نمازی برخاست و ما نیز همراه ایشان بلند شدیم. در آن اثنا، مردی بادیه نشین که مشغول نماز خواندن بود، گفت: خدایا! بر من و محمد رحم کن و بجز ما برکسی دیگر، رحم نکن. هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله سلام داد، به او فرمود: «چیز (رحمت) وسیعی را محدود ساختی»».

۱۹۹۵- «عَنِ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ، وَتَوَادُّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عَضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى»». (بخاری: ۶۰۱۱)

ترجمه: «نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنان در شفقت، دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند اعضای یک پیکراند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضا بی قرار می گردند و تب می شوند»».

۱۹۹۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ، إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۶۰۱۲)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی که نهالی غرس نماید و انسان یا حیوانی از آن بخورد، برایش صدقه بشمار می رود»».

۱۹۹۷- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لَا يَرْحَمْ، لَا يُرْحَمْ»». (بخاری: ۶۰۱۳)

ترجمه: «جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، به دیگران، رحم نکند، خدا به او رحم نخواهد کرد»».

باب (۱۱): سفارش در مورد همسایه

۱۹۹۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورُّهُ»». (بخاری: ۶۰۱۴)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش

نمود که خیال کردم او را شریک ارث، قرار می‌دهد».

باب (۱۲): گناه کسی که همسایگانش از دست وی در امان نباشند

۱۹۹۹- «عَنْ أَبِي شَرِيحٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ» قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ». (بخاری: ۶۰۱۶)

ترجمه: «ابوشریح رضی اللہ عنہ می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بخدا سوگند، مؤمن نیست، بخدا سوگند، مؤمن نیست، بخدا سوگند، مؤمن نیست، بخدا سوگند، مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «کسی که همسایه، از شرش در امان نباشد».

باب (۱۳): هر کس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت و آزار نکند

۲۰۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». (بخاری: ۶۰۱۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه‌اش را از اذیت و آزار نکند. و هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، مهمان‌اش را گرامی بدارد. و هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت نماید».

باب (۱۴): هر کار نیک، صدقه بشمار می‌رود

۲۰۰۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ». (بخاری: ۶۰۲۱)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر کار نیک، صدقه بشمار می‌رود».

باب (۱۵): ملایمت در همه کارها

۲۰۰۲- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ». (بخاری: ۶۰۲۴)

ترجمه: «عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند نرمی و ملایمت را در همه کارها دوست دارد».

باب (۱۶): همکاری مؤمنان با یکدیگر

۲۰۰۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» ثُمَّ سَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله جَالِسًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ، أَوْ طَالِبٌ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ». (بخاری: ۶۰۲۷)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنان برای یکدیگر مانند اجزای یک ساختمان هستند که باعث تقویت و استحکام یکدیگر می شوند». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتانش را داخل یکدیگر نمود. (با این کار، استحکام را به ما نشان داد)

و آنحضرت صلی الله علیه و آله نشسته بود که سائل و یا نیازمندی نزدش آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو بسوی ما کرد و فرمود: «شفاعت کنید تا اجر و پاداش ببرید. البته خداوند هر چه بخواهد بر زبان پیامبرش جاری می سازد».

باب (۱۷): رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بد به زبان نمی آورد و بد زبان هم نبود

۲۰۰۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله سَبَّابًا، وَلَا فَحَّاشًا، وَلَا لَعَنًا، كَأَن يَقُولُ لِأَحَدِنَا عِنْدَ الْمُعْتَبَةِ: «مَا لَهُ تَرَبَّ جَبِينُهُ». (بخاری: ۶۰۳۱)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فردی دشنام دهنده، بد و بیراه گوی و نفرین کننده نبود. بلکه هرگاه می خواست یکی از ما را سرزنش کند، می فرمود: «او را چه شده است؟ پیشانی اش به خاک مالیده شود».

باب (۱۸): خوش اخلاقی و سخاوت، و کراهت بخل

۲۰۰۵- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه يَقُولُ: مَا سُئِلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ: لَا». (بخاری: ۶۰۳۴)

ترجمه: «جابر رضی الله عنه می گوید: هرگاه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله چیزی خواسته شد، هرگز نه نگفت».

۲۰۰۶- «عَنْ أَنَسِ رضی الله عنه قَالَ: خَدَمْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِي أَفٍّ، وَلَا لِمَ صَنَعْتُ؟ وَلَا أَلَّا صَنَعْتُ». (بخاری: ۶۰۳۸)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: ده سال در خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودم. آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگز به من، اف یا چرا چنین کردی و یا چرا چنان نکردی، نگفت».

باب (۱۹): نهی از نفرین و دشنام

۲۰۰۷- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی اللہ عنہ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَا يَزِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ، وَلَا يَزِيهِ بِالْكُفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ»». (بخاری: ۶۰۴۵)

ترجمه: «ابودر رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، فرد دیگری را متهم به فسق یا کفر کند و او اینگونه نباشد، فسق و کفر، به خودش بر می گردد»».

۲۰۰۸- «عَنْ ثَابِتِ بْنِ الصَّحَّاحِ رضی اللہ عنہ - وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ -: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ؛ فَهُوَ كَمَا قَالَ. وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لَا يَمْلِكُ. وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عَذَّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ. وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ»». (بخاری: ۶۰۴۷)

ترجمه: «ثابت بن قیس رضی اللہ عنہ که یکی از اصحاب شجره (بیت رضوان) است، می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، به دینی غیر از اسلام، سوگند یاد کند، همانگونه است که می گوید. و هرکس، چیزی را نذر کند که مالک آن نیست، نذرش صحیح نمی باشد. و هرکس، در دنیا با چیزی خودکشی کند، روز قیامت بوسیله همان چیز، عذاب داده خواهد شد. و هرکس، مؤمنی را نفرین، و یا متهم به کفر کند، مانند این است که او را به قتل رسانده است»».

باب (۲۰): سخن چینی

۲۰۰۹- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ»». (بخاری: ۶۰۵۶)

ترجمه: «حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «سخن چین، وارد بهشت نمی شود»».

باب (۲۱): کراهیت تعریف و تمجید

۲۰۱۰- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلًا ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «وَيْحَكَ قَطَعْتَ عُثْقَ صَاحِبِكَ - يَقُولُهُ مِرَارًا - إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لَا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ وَحَسْبِيهِ اللَّهُ، وَلَا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا»». (بخاری: ۶۰۶۱)

ترجمه: «ابوبکره رضی اللہ عنہ می گوید: نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سخن از مردی، به میان آمد. شخص دیگری از او ستایش کرد. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «وای بر تو، گردن دوست ات را شکستی - و این جمله را چند بار تکرار کرد - اگر لازم است که یکی از شما دیگری را تعریف کند، پس بگوید: گمان می کنم که فلانی، چنین است

و دارای چنین صفاتی است و حساب‌اش با خداست. آنهم در صورتی که می‌داند که در او چنین صفاتی وجود دارد. و کسی را نزد خداوند، پاک و منزّه، معرفی نکند».

باب (۲۲): نهی از حسادت و پشت کردن به یکدیگر

۲۰۱۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَبَاغُضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ».

(بخاری: ۶۰۶۵)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «با یکدیگر، دشمنی نکنید، حسادت نورزید و به یکدیگر، پشت ننمایید. بلکه برادروار، خدا را عبادت کنید. و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش، قهر باشد».

۲۰۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغُضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا».

(بخاری: ۶۰۶۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. و به دنبال عیوب دیگران نباشید، تجسس نکنید، قیمت کالاها را بدون اینکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید و به یکدیگر، حسادت نورزید. با یکدیگر، دشمنی نکنید و پشت ننمایید و برادروار، خدا را عبادت کنید».

باب (۲۳): ظن و گمان جایز

۲۰۱۳- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَا أَظُنُّ فُلَانًا وَفُلَانًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا». وَفِي رِوَايَةٍ: «يَعْرِفَانِ دِينَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ».

(بخاری: ۶۰۶۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی درباره دین ما چیزی بدانند». و در روایتی دیگر فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی درباره دینی که ما بر آن هستیم، چیزی بدانند».

باب (۲۴): مؤمن، باید گناهان‌اش را پنهان نماید

۲۰۱۴- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافٍ إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهِرَةِ: أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلًا، ثُمَّ يُصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ: يَا فَلَانُ! عَمِلْتَ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ»». (بخاری: ۶۰۶۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «همه ی افراد امت من بخشیده خواهند شد مگر کسانی که به طور علنی، مرتکب گناه شوند. و یکی از انواع گناهان علنی این است که شخص، شب هنگام، مرتکب گناهی شود و در حالی صبح کند که خداوند، گناهش را پوشانده است. اما او بگوید: ای فلانی! دیشب، فلان کار و فلان کار را انجام دادم. این در حالی است که خداوند، گناهش را پنهان کرده بود ولی او پرده ی خدا را از روی خودش برداشت»».

باب (۲۵): قهر کردن

۲۰۱۵- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»». (بخاری: ۶۰۷۷)

ترجمه: «ابوایوب انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای هیچ کس، جایز نیست که بیشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوریکه هنگام ملاقات، از یکدیگر، روی گردانی کنند. و بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید»».

باب (۲۶): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید» و آنچه که در مورد نهی از دروغگویی آمده است

۲۰۱۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ، حَتَّى يَكُونَ صَدِيقًا، وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا»». (بخاری: ۶۰۹۴)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا راستگویی، انسان را بسوی نیکی، رهنمون می شود. و نیکی، انسان را به بهشت می رساند. و شخص، به اندازه ای راست می گوید که در زمره ی صدیقین قرار می گیرد. و همانا دروغگویی، انسان را بسوی فسق و فجور سوق می دهد. و فسق و

فجور، انسان را به جهنم می‌کشاند. و شخص، به اندازهای دروغ می‌گوید که نزد خداوند، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می‌شود».

باب (۲۷): صبر در برابر ناسزاگویی‌ها

۲۰۱۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ أَوْلَىٰ شَيْءٍ أَصْبَرَ عَلَىٰ أَدَىٰ سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا، وَإِنَّهُ لَيَعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ»». (بخاری: ۶۰۹۹)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کس، در برابر ناسزاگویی از خداوند، بردبارتر نیست. مردم به او فرزند، نسبت می‌دهند با وجود این، خداوند به آنان، عافیت می‌بخشد و رزق، عنایت می‌کند».

باب (۲۸): اجتناب از خشم

۲۰۱۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»». (بخاری: ۶۱۱۴)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قهرمان، کسی نیست که هنگام کشتی گرفتن، افراد زیادی را به زمین بزند. بلکه قهرمان، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل نماید».

۲۰۱۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: «أَوْصِنِي. قَالَ: «لَا تَغْضَبْ». فَردَدَ مَرَارًا. قَالَ: «لَا تَغْضَبْ»». (بخاری: ۶۱۱۶)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مردی به نبی اکرم ﷺ گفت: مرا نصیحت کن. آنحضرت ﷺ فرمود: «خشم نکن». آن مرد چند بار، تقاضایش را تکرار کرد و رسول اکرم ﷺ همچنان می‌فرمود: «خشم نکن».

باب (۲۹): شرم و حیا

۲۰۲۰- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ»». (بخاری: ۶۱۱۷)

ترجمه: «عمران بن حصین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «حیا چیزی جز خوبی، به ارمغان نمی‌آورد».

باب (۳۰): اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن

۲۰۲۱- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ التَّوْبَةِ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَخِي فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». (بخاری: ۶۱۲۰)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافتند این است که: اگر حیا نداری، هرچه خواهی کن.»

باب (۳۱): خوش اخلاقی با مردم و شوخی با افراد خانواده

۲۰۲۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم لِيَخَالِطَنَا حَتَّى يَقُولَ لَأَخٍ لِي صَغِيرٍ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ! مَا فَعَلَ التُّغَيْرُ»? (بخاری: ۶۱۲۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به اندازه‌ای با ما نشست و برخاست داشت که (شوخی می کرد و) به برادر کوچکم می فرمود: «ای ابوعمیر! حال تَغیر چطور است؟» (تَغیر، پرنده کوچکی بود که ابوعمیر با آن بازی می کرد)».

باب (۳۲): مؤمن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی شود

۲۰۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهُ قَالَ: «لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۶۱۳۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مؤمن از یک سوراخ، دو بار، گزیده نمی شود.»

باب (۳۳): اشعار و رجز خوانیهای جایز و مکروه

۲۰۲۴- «عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ حِكْمَةً». (بخاری: ۶۱۴۵)

ترجمه: «ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت می کند که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «همانا بعضی از اشعار، سخنان مفیدی هستند.»

باب (۳۴): کراهیت وقت گذراندن با شعر و ترک یاد خدا و تلاوت قرآن

۲۰۲۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «لَأَنْ يَمْتَلِيَّ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَّ شِعْرًا». (بخاری: ۶۱۵۴)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شکم یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، بهتر است از اینکه از شعر پر شود».

باب (۳۵): اگر شخصی به کسی بگوید: وای بر تو

۲۰۲۶- «عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى السَّاعَةُ قَائِمَةٌ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ وَمَا أَعَدَدْتُ لَهَا؟» قَالَ: «مَا أَعَدَدْتُ لَهَا إِلَّا أَنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. قَالَ: «إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتُ». فَقُلْنَا؟ وَخُنْ كَذَلِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ»». (بخاری: ۶۱۶۷)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! قیامت کی بر پا خواهد شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟ گفت: هیچگونه امادگی ای ندارم. فقط خدا و رسولش را دوست دارم. فرمود: «تو با کسانی خواهی بود که آنها را دوست داری». ما (صحابه) گفتیم: ما هم اینگونه خواهیم بود؟ فرمود: «بلی»».

باب (۳۶): انسانها به پدرانشان نسبت داده می شوند

۲۰۲۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْغَادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ: هَذِهِ عَدْرَةُ فُلَانٍ بْنِ فُلَانٍ»». (بخاری: ۶۱۷۷)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت برای هر شخص خائن، پرچمی نصب می کنند و اعلام می نمایند که این، خیانت فلانی فرزند فلانی است»».

باب (۳۷): «کرم، قلب مؤمن است»

۲۰۲۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ؟ إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»». (بخاری: ۶۱۸۳)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم به انگور، کرم می گویند در حالیکه کرم، قلب مؤمن است»».

قابل یادآوری است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور، بدست می آمد، کرم می گفتند. زیرا که شراب انگور باعث کرامت و بخشش می شد. شریعت، استفاده این لفظ را برای موارد فوق، ناپسند دانست زیرا چه بسا که مردم این لفظ را می شنیدند و تحریک می شدند و به یاد

شراب می‌افتادند. به همین خاطر، رسول اکرم ﷺ یادآوری نمود که لفظ کرم، برای قلب مؤمن و خود مؤمن، شایسته است زیرا مؤمن، سرچشمه کرم و بخشش است. شرح امام نووی بر صحیح مسلم

باب (۳۸): تغییر دادن یک اسم به اسمی که بهتر از آن باشد

۲۰۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ زَيْنَبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كَانَتْ اسْمَهَا: بَرَّةً، فَقِيلَ: تُزَكِّي نَفْسَهَا، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ». (بخاری: ۶۱۹۲)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: اسم زینب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا برّه یعنی زن نیکوکار بود. مردم گفتند: او خودش را ستایش می‌کند. لذا رسول خدا ﷺ او را زینب نامید».

باب (۳۹): کسی که شخصی را صدا بزند و یک حرف از اسمش، کم کند

۲۰۳۰- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي الثَّقَلِ، وَأُنْجَشَةُ غُلَامُ النَّبِيِّ ﷺ يَسُوقُ بِهِنَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أُنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ»». (بخاری: ۶۲۰۲)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: ام سُلیم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در میان زنان مسافر بود و انجشه؛ برده رسول اکرم ﷺ؛ شتران آنان را سوق می‌داد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای انجش! شیشه‌ها را آهسته‌تر ببر»».

باب (۴۰): بدترین اسمها نزد خداوند متعال

۲۰۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَخَى الْأَسْمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ: رَجُلٌ تَسَمَّى: مَلِكُ الْأَمْلَاكِ»». (بخاری: ۶۲۰۵)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، بدترین اسم‌ها نزد خداوند، نام مردی است که خود را شاهنشاه نامیده باشد»».

باب (۴۱): کسی که عطسه می‌زند، الحمد لله بگوید

۲۰۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الْآخَرَ. فَقِيلَ لَهُ: «هَذَا حَمْدُ اللَّهِ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ»». (بخاری: ۶۲۲۱)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: دو نفر نزد نبی اکرم ﷺ عطسه زدند. رسول خدا ﷺ در جواب یکی از آنها، یرحمک الله گفت و در جواب دیگری، نگفت. مردم علت را پرسیدند. فرمود: «این یکی، الحمد لله گفت و آن یکی، نگفت»».

باب (۴۲): عطسه زدن، خوب، و خمیازه کشیدن، بد است

۲۰۳۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَّاسَ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ. فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ؛ فَحَقُّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمَّتَهُ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ؛ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِذَا قَالَ: هَا ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ»». (بخاری: ۶۲۲۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، عطسه را می پسندد ولی خمیازه را نمی پسندد. پس اگر مسلمانی، عطسه زد و الحمد لله گفت، بر هر مسلمانی که آنرا می شنود، لازم است که در جوابش، یرحمک الله بگوید. اما خمیازه ازطرف شیطان است و تا می توانید آن را دفع کنید. زیرا هنگامی که شخص (دهانش را باز می کند و) ها می گوید، شیطان به او می خندد»».

۷۲- کتاب اجازه خواستن

باب (۱): سلام گفتن افراد کمتر به افراد بیشتر

۲۰۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ»». (بخاری: ۶۲۳۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کوچکتر به بزرگتر، شخص عابر به فرد نشسته، و جمعیت کم به جمعیت زیاد، سلام دهند»».

باب (۲): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته

۲۰۳۵- «وَعَنْهُ رضی الله عنه فِي رَوَايَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُسَلِّمُ الرَّاکِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ»». (بخاری: ۶۲۳۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه در روایتی دیگر می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوار به پیاده، کسی که راه می رود به کسی که نشسته است و آنانی که کمتر هستند به آنانی که بیشترند، سلام دهند»».

باب (۳): سلام دادن به آشنا و بیگانه

۲۰۳۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله: أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ»». (بخاری: ۶۲۳۶)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: مردی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: کدام خصلت اسلام، بهتر است؟ فرمود: «طعام دادن و سلام کردن به آشنا و بیگانه»».

باب (۴): اجازه خواستن بخاطر نگاه است

۲۰۳۷- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: اطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرِ فِي حُجْرِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ مَدْرَى يَحْكُ بِهِ رَأْسَهُ. فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الْاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». (بخاری: ۶۲۴۱)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: مردی از سوراخی به داخل یکی از خانه های رسول الله ﷺ نگاه کرد در حالی که آنحضرت ﷺ چوب نوک تیزی در دست داشت و با آن، سرش را می خاراند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اگر می دانستم که تو نگاه می کنی، آنرا در چشم ات فرو می بردم. زیرا بخاطر نگاه است که اجازه خواستن، لازم شده است».

باب (۵): زناى اعضاى بدن

۲۰۳۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزَّانَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ: فَرِزَا الْعَيْنِ النَّظْرُ، وَرِزَا اللِّسَانِ الْمُنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالْقَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ». (بخاری: ۶۲۴۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند برای هر شخص، نصیبی از زنا تعیین کرده است. پس زناى چشم، نگاه کردن؛ زناى زبان، سخن گفتن؛ و زناى نفس، آرزو کردن و خواستن است. و این شرمگاه است که آنرا تصدیق و یا تکذیب می کند».

باب (۶): سلام کردن به بچه ها

۲۰۳۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صَبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْعَلُهُ». (بخاری: ۶۲۴۷)

ترجمه: «روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: نبی اکرم ﷺ چنین می کرد».

باب (۷): اگر کسی بگوید کیستی؟ و او در جواب بگوید: منم

۲۰۴۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَى أَبِي. فَدَقَقْتُ الْبَابَ، فَقَالَ: «مَنْ ذَا؟» فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: «أَنَا أَنَا» كَأَنَّهُ كَرِهَهَا». (بخاری: ۶۲۵۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: بخاطر بدهی های پدرم، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و در زدم.

آنحضرت ﷺ پرسید: «کیستی؟» گفتیم: منم. فرمود: «من هم منم». گویا این گونه جواب دادن را ناپسند دانست.»

باب (۸): باز کردن جا در مجالس

۲۰۴۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسُ فِيهِ آخِرُ وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا»». (بخاری: ۶۲۷۰)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کسی، شخص دیگری را از جایش بلند نکند تا دیگری (و یا خود) در جایش بنشیند ولی برای دیگران، جا باز کنید»».

باب (۹): حلقه زدن دستها دور زانوها هنگام نشستن

۲۰۴۲- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ هَكَذَا». (بخاری: ۶۲۷۲)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که در صحن خانه کعبه، دست هایش را دور زانوهاش حلقه زده و نشسته بود».

باب (۱۰): جواز درگوشی صحبت کردن در جمعی که بیش از سه نفر در آن باشد

۲۰۴۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى رَجُلَانِ دُونَ الْآخَرِ، حَتَّى تَحْتَطِطُوا بِالنَّاسِ أَجَلَ أَنْ يُحْزَنَهُ»». (بخاری: ۶۲۹۰)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر سه نفر بودید، دو نفر بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر، درگوشی صحبت نکنید. زیرا این کار، باعث نگرانی آن شخص می شود. مگر اینکه در جمع مردم، قرار گرفتید»». (که در این صورت می توانید درگوشی صحبت کنید).

باب (۱۱): هنگام خواب، نباید آتشی در خانه، روشن بماند

۲۰۴۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَحَدَّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَظْفِقُوهَا عَنْكُمْ»». (بخاری: ۶۲۹۴)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: در یکی از شبها، خانه ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. ماجرای آنان را با نبی اکرم ﷺ در میان گذاشتند. رسول خدا ﷺ فرمود: «آتش، دشمن شما است. پس هر گاه، خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید»».

باب (۱۲): آنچه دربارهٔ ساختن خانه آمده است

۲۰۴۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بَنَيْتُ يَدَيَّ بَيْتًا يُكْنِي مِنَ الْمَطَرِ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ». (بخاری: ۶۳۰۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: شما مرا در زمان نبی اکرم ﷺ مشاهده می کردید که خانه ای را با دست خود، بدون اینکه کسی از خلق خدا، مرا یاری کند، ساختم تا مرا از باران و نور خورشید، حفاظت کند».

۷۳- کتاب دعا

باب (۱): هر پیامبری، دعای مستجابی دارد

۲۰۴۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِيَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لَأُمَتِّي فِي الْآخِرَةِ». (بخاری: ۶۳۰۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر پیامبری، یک دعای مستجاب دارد که از آن، استفاده می کند. من می خواهم دعایم را برای آخرت، ذخیره کنم تا برای امتم شفاعت نمایم».

باب (۲): بهترین استغفار

۲۰۴۷- «عن شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». قَالَ: «وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مَوْقِفًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ فَهُوَ مِنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِفٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ مِنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۶۳۰۶)

ترجمه: «شداد بن اوس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین استغفار، این است که بگویی: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. یعنی الهی! تو پروردگار منی، بجز تو معبودی وجود ندارد، تو مرا آفریده ای و من بنده تو هستم. بر پیمانی که با تو بسته ام تا حد توان، استوارم و به وعده ای که داده ای، یقین دارم. از بدی کارهایی که انجام داده ام، به تو پناه می برم. و به نعمتهایی که به من ارزانی داشته ای و گناহانی که انجام داده ام، اعتراف می کنم. پس مرا مغفرت کن زیرا کسی بجز تو، گناهان را نمی بخشد».

هرکس، در روز با یقین، این دعا را بخواند و در همان روز، قبل از اینکه شب شود، بمیرد، از بهشتیان بشمار می‌رود. همچنین هرکس، در شب، با یقین، این دعا را بخواند و قبل از اینکه صبح شود، بمیرد، از بهشتیان بشمار می‌رود».

باب (۳): استغفار پیامبر اکرم ﷺ در روز و شب

۲۰۴۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً»». (بخاری: ۶۳۰۷)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند که من روزانه، بیش از هفتاد بار از خداوند، طلب آمرزش کرده و توبه می‌کنم»».

باب (۴): توبه

۲۰۴۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ حَدَّثَ حَدِيثَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَالْآخَرُ عَنْ نَفْسِهِ، قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْتَ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ، فَقَالَ بِهِ هَكَذَا، ثُمَّ قَالَ: «لِلَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مَنْزِلًا وَبِهِ مَهْلَكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعْ إِلَى مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ»». (بخاری: ۶۳۰۸)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دو حدیث، روایت شده است که یکی از نبی اکرم ﷺ و دیگری از خودش می‌باشد. او می‌گوید: مؤمن، گناهانش را مانند کوهی می‌بیند که زیر آن نشسته است و می‌ترسد که روی او بیفتد. ولی فرد فاسق، گناهانش را مانند مگسی می‌بیند که از کنار بینی‌اش می‌گذرد و او با دست‌اش آنرا دفع می‌کند.

سپس گفت رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از توبه‌ی بنده‌اش بیشتر از فردی خوشحال می‌شود که در جای خطرناکی منزل گرفته و سواری و آب و غذا، همراهش باشد. آنگاه، سرش را بر زمین می‌گذارد و لحظاتی می‌خوابد و بیدار می‌شود. می‌بیند که سواری‌اش رفته است. پس گرما و تشنگی بر وی غلبه می‌کند. در این وقت، با خود می‌گوید: بر می‌گردم و سرجایم می‌مانم. پس از برگشتن، باز هم لحظاتی به خواب می‌رود. سپس بیدار می‌شود و سرش را بلند می‌کند. ناگهان، سواری‌اش را در کنار خود می‌بیند».

(یعنی خداوند از توبه‌ی بنده‌اش از این فرد هم بیشتر خوشحال می‌شود)».

باب (۵): دعای وقت خواب

۲۰۵۰- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»». (بخاری: ۶۳۱۴)

ترجمه: «حذیفه رضی اللہ عنہ می گوید: شب هنگام، وقتی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به رختخواب می رفت، دست اش را زیر رخسارش می گذاشت و می فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». یعنی خدايا! به نام تو می خوابم و بیدار می شوم».

و هنگامی که بیدار می شد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». یعنی حمد و سپاس از آن خدایی است که ما را از خواب، بیدار کرد و بسوی او حشر خواهیم شد».

باب (۶): خوابیدن بر پهلوی راست

۲۰۵۱- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»». (بخاری: ۶۳۱۵)

ترجمه: «براء بن عازب رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به رختخواب می رفت، به پهلوی راست می خوابید و این دعا را می خواند: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». یعنی خدايا! به امید اجر و ثواب و ترس از عقابات، خودم را تسلیم تو ساختم، به تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو توکل کردم. هیچ پناهگاه و جای نجاتی از تو بجز تو وجود ندارد. به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که فرستادی، ایمان آوردم».

باب (۷): دعای بیدار شدن از خواب، در هنگام شب

۲۰۵۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما قَالَ: بُثْتُ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ، وَقَدْ تَقَدَّمَ، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا»». (بخاری: ۶۳۱۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شبی نزد میمونه (در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ماندم. سپس وی حدیثی را که قبلاً بیان شد، ذکر کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعایش چنین می‌گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا». یعنی خدایا! در دلم، چشم‌هایم، گوش‌هایم، سمت راستم، سمت چپم، بالای سرم، زیر پایم، پیش رویم و پشت سرم، نوری قرار بده».

باب (۸)

۲۰۵۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أُمِسَّكَتْ نَفْسِي، فَأَرْحَمَهَا، وَإِنْ أُرْسَلَتْهَا فَأَحْفَظَهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ»». (بخاری: ۶۳۲۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما به رختخواب رفت، آنرا با قسمت داخلی ازارش، تکان دهد. زیرا نمی‌داند که بعد از او چه اتفاقی در آن، افتاده است. سپس این دعا را بخواند: «بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أُمِسَّكَتْ نَفْسِي، فَأَرْحَمَهَا، وَإِنْ أُرْسَلَتْهَا فَأَحْفَظَهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». یعنی پروردگارا! به نام تو پهلویم را به زمین گذاشتم و به کمک تو آنرا بلند می‌کنم. اگر روح مرا قبض کردی، بر آن، رحم فرما. و اگر زنده گذاشتی، آنرا بوسیله همان چیزهایی که بندگان نیکوکار را حفاظت می‌نمایی، حفاظت کن»».

باب (۹): از خداوند بطور قطع و یقین بخواهید

۲۰۵۴- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيُعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ»». (بخاری: ۶۳۳۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: خدایا! اگر خواستی، مرا مغفرت کن. خدایا! اگر خواستی، بر من رحم فرما. بلکه بطور قطع و یقین، بخواهد. زیرا هیچ کس نمی‌تواند خدا را مجبور کند»».

باب (۱۰): بنده تا زمانی که عجله نکرده است، دعایش قبول می‌شود

۲۰۵۵- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي»». (بخاری: ۶۳۴۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دعاهای شما پذیرفته می شود تا زمانی که عجله نکنید و نگویید: دعا کردم ولی پذیرفته نشد».

باب (۱۱): دعای هنگام پریشانی

۲۰۵۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»». (بخاری: ۶۳۴۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام اندوه و پریشانی می فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». یعنی هیچ معبودی بجز خدای بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار آسمانها و زمین و عرش گرانها است، وجود ندارد».

باب (۱۲): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاریها

۲۰۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، وَدَرْكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، قَالَ سُفْيَانُ الرَّائِي: الْحَدِيثُ ثَلَاثٌ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً لَا أَذْرِي أَيُّتَهُنَّ هِيَ»». (بخاری: ۶۳۴۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از گرفتاری، نگون بختی، قضای بد و خوشحال شدن دشمنان، به خدا پناه می برد. سفیان که یکی از راویان این حدیث است، می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سه چیز پناه خواست. من هم یکی به آنها افزودم. ولی اکنون نمی دانم که کدام مورد است».

باب (۱۳): این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: پروردگارا! بنده ای را که من اذیت کردم، آنرا برایش باعث کفاره گناهان و نزول رحمت بگردان

۲۰۵۸- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتُهُ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۶۳۶۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «خدایا! مؤمنی را که من ناسزا گفتم، روز قیامت آنرا برایش باعث قرب و نزدیکی خود، قرار بده».

باب (۱۴): پناه خواستن از بخل

۲۰۵۹- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ يَأْمُرُ بِحَمْسٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا - يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَالِ - وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»». (بخاری: ۶۳۶۵)

ترجمہ: «سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم به پناه خواستن از پنج چیز، دستور می داد و می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». یعنی خدایا! از بخل، بزدلی، فرتوت شدنی که باعث ذلت گردد، فتنه دنیا (دجال) و عذاب قبر، به تو پناه می برم».

باب (۱۵): پناه خواستن از بدهکاری و گناه

۲۰۶۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثِمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلَجِ وَالْبَرْدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»». (بخاری: ۶۳۶۸)

ترجمہ: «عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثِمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلَجِ وَالْبَرْدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». یعنی خدایا! از تنبلی، پیر و فرتوت شدن، گناه، دین، آزمایش قبر و عذاب آن، فتنه جهنم و عذاب آن، شر فتنه سرمایه داری، فتنه قبر و فتنه مسیح دجال، به تو پناه می برم. خدایا! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو ده و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می گردانی و چرکهایش را بر طرف می کنی، قلبم را از گناهان، پاک و صاف بگردان. و همچنان که میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته ای، میان من و گناهانم، فاصله بینداز».

باب (۱۶): این گفته پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۲۰۶۱- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»». (بخاری: ۶۳۸۹)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: بیشترین دعای نبی اکرم ﷺ این بود که می فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». یعنی خدایا! پروردگار ما! در دنیا و آخرت به ما نیکی عنایت فرما و ما را از آتش دوزخ، نجات بده».

باب (۱۷): این دعای پیامبر اکرم ﷺ که می فرمود: «خدایا! گناهان گذشته و آینده ام را بپامرز»

۲۰۶۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجَدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدِي»». (بخاری: ۶۳۹۹)

ترجمه: «از ابو موسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ چنین دعا می فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجَدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدِي»». یعنی خدایا! گناهانم، نادانی هایم، زیاده روی هایم را در کارها، و چیزهایی را که تو بهتر از من می دانی، مغفرت کن. خدایا! شوخی ها، جدی ها و گناهان سهوی و عمدی مرا ببخشای. چرا که همه این کارها را مرتکب شده ام».

باب (۱۸): فضیلت کلمه لا اله الا الله

۲۰۶۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةِ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدَلُ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَنُحِبَّتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمِيسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلِ مِمَّا جَاءَ إِلَّا رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ»». (بخاری: ۶۴۰۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، روزانه صد بار لا اله الا الله، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوید، به او به اندازه آزاد ساختن ده برده، ثواب می رسد. و همچنین صد نیکی برایش نوشته می شود و صد گناه از گناهانش، پاک می گردد و آنروز تا

شب از شیطان، حفاظت می‌شود. و هیچ کس (در روز قیامت) عملی بهتر از آن نمی‌آورد مگر فردی که عمل بیشتری انجام دهد». یعنی همین کلمه را بیشتر بگوید و یا به طور کلی، اعمال بیشتری انجام داده باشد».

۲۰۶۴- «وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ وَابْنِ مَسْعُودٍ رحمهما قَالَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ قَالَ عَشْرًا كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ»». (بخاری: ۶۴۰۴)

ترجمه: «ابو ایوب انصاری و ابن مسعود رحمهما روایت می‌کنند که نبی اکرم ﷺ در حدیثی که شرح آن گذشت، فرمود: «هرکس، ده بار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوید، مانند کسی است که ده برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است»».

باب (۱۹): فضیلت سبحان الله گفتن

۲۰۶۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ»». (بخاری: ۶۴۰۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، روزانه صد بار سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بگوید، گناهانش بخشیده می‌شوند اگر چه به اندازه کف دریا باشند»».

باب (۲۰): فضیلت یاد خداوند

۲۰۶۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مِثْلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ، وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ؛ مِثْلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ»». (بخاری: ۶۴۰۷)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال کسی که پروردگارش را ذکر می‌کند و کسی که پروردگارش را ذکر نمی‌کند، مانند شخص زنده و مرده است»».

۲۰۶۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ، يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ، قَالَ: فَيَحْضُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ - وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ -: مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ، وَيُكَبِّرُونَكَ، وَيَحْمَدُونَكَ، وَيُمَجِّدُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لَا، وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ. قَالَ: فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمَجُّدًا وَتَحْمِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا. قَالَ: يَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟ قَالَ: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَا، وَاللَّهِ يَا

رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا، كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهِا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً. قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّدُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ. قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً. قَالَ: فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ عَفَرْتُ لَهُمْ. قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: فِيهِمْ فُلَانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمْ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْفَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». (بخاری: ۶۴۰۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، فرشتگانی دارد که در راهها مشغول گشت زنی هستند و بدنبال ذاکران می گردند. هرگاه، گروهی را ببینند که به یاد خدا مشغول اند، یکدیگر را صدا می زنند و می گویند: به هدف خود رسیدیم. آنگاه، ذاکران را تا آسمان دنیا زیر بالهایشان می گیرند. سپس خداوند که حال بندگانش را بهتر می داند از فرشتگان می پرسد که بندگانم چه می گویند؟ فرشتگان می گویند: پاکی و بزرگی تو را بیان می کنند و تو را تعریف و تمجید می نمایند. خداوند می فرماید: آیا مرا دیده اند؟ جواب می دهند: خیر، سو گند به خدا که تو را ندیده اند. خداوند می فرماید: اگر مرا می دیدند، چکار می کردند؟ می گویند: اگر تو را می دیدند، بیشتر عبادت می کردند و بیشتر حمد و ثنا و پاکی ات را بیان می نمودند. آنگاه خداوند می فرماید: از من چه می خواهند؟ فرشتگان می گویند: از تو بهشت می طلبند. خداوند می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ می گویند: ای پروردگار! نه، سو گند به خدا که آن را ندیده اند. می فرماید: اگر آن را می دیدند، چکار می کردند؟ فرشتگان می گویند: بیشتر به دنبال آن می رفتند و بیشتر به آن، تمایل نشان می دادند. خداوند می فرماید: از چه چیزی پناه می خواهند؟ می گویند: از جهنم. خداوند می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ می گویند: ای پروردگار! نه، سو گند به خدا که آن را ندیده اند. خداوند می فرماید: اگر آن را می دیدند، چکار می کردند؟ می گویند: اگر آن را می دیدند، بیشتر از آن، دوری می کردند و بیشتر می ترسیدند. سرانجام، خداوند می فرماید: شما گواه باشید که من آنان را بخشیدم. یکی از فرشتگان می گوید: در میان آنان، فلانی وجود دارد که جزو آنان نیست بلکه برای انجام کاری آمده است. خداوند می فرماید: آنها کسانی هستند که همنشینان هم بدبخت نمی شود».

۷۴- کتاب آرامش خاطر و رقت قلب

باب (۱): صحت و فراغت

۲۰۶۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ»». (بخاری: ۶۴۱۲)

ترجمه: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «درباره دو نعمت، بسیاری از مردم، دچار ضرر و زیان می شوند (از آنها بهره برداری نمی کنند): یکی صحت و دیگری، فراغت است»».

باب (۲): در دنیا باید مانند مسافر، زندگی کرد

۲۰۶۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: إِذَا أُمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرْضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ»». (بخاری: ۶۴۱۶)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ دستش را بر شانه ام گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن».

راوی می گوید: ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان بیماری، بهره برداری کن. همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن».

باب (۳): آرزوهای دور و دراز

۲۰۷۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَطَّ النَّبِيُّ ﷺ خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسْطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُطًّا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسْطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسْطِ، وَقَالَ: «هَذَا الْإِنْسَانُ،

وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ، أَوْ قَدْ أَحَاطَ بِهِ، وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ أَمَلُهُ، وَهَذِهِ الْخُطُطُ الصَّغَارُ: الْأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا» (بخاری: ۶۴۱۷)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مربعی رسم کرد و خطی هم از وسط آن، رسم نمود طوریکه از آن، خارج می شد. و پیرامون آن قسمت از این خط که داخل مربع، قرار داشت، خطهای کوچکی رسم نمود که به سوی آن، در حال حرکت بودند و فرمود: «این خط که داخل مربع قرار دارد، انسان است. و این مربع، اجل اوست که وی را احاطه کرده است. این خط که خارج از مربع، قرار دارد، آرزوهایش می باشند. و این خطهای کوچک، مسائل و مشکلاتش هستند. اگر انسان از یکی از اینها نجات پیدا کند، به دام دیگری می افتد. و اگر از دومی، نجات پیدا کند، به دام آن یکی دیگر، خواهد افتاد».

باب (۴): هر کس به شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است

۲۰۷۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «أَعْدَرَ اللَّهُ إِلَىٰ أَمْرِيَّ آخَرَ أَجَلَهُ حَتَّىٰ بَلَغَهُ سِتِّينَ سَنَةً» (بخاری: ۶۴۱۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند برای فردی که اجلش را به اندازه ای به تأخیر بیندازد که به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است».

۲۰۷۲- «وَعَنْهُ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا، وَطُولِ الْأَمَلِ» (بخاری: ۶۴۲۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «دل انسانهای کهنسال در دو چیز، همچنان جوان می ماند: دوستی دنیا و آرزوی طولانی».

باب (۵): کاری که برای رضای خدا باشد

۲۰۷۳- «عَنْ عُتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَنْ يُؤَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَّبِعِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ» (بخاری: ۶۴۲۲)

ترجمه: «عتبان بن مالک انصاری می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر بند هائی، روز قیامت در حالی بیاید که بخاطر رضای خدا، لا اله الا الله گفته است، خداوند آتش را بر او حرام می گرداند».

۲۰۷۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعِبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبِضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةُ». (بخاری: ۶۴۲۴)

ترجمه: «ابو هریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «خداوند متعال می فرماید: هرگاه، یکی از عزیزان بنده مؤمنم را در دنیا قبض روح نمایم و او به نیت اجر و ثواب، صبر کند، نزد من پاداشی، جز بهشت ندارد».

باب (۶): از بین رفتن صالحان و نیکوکاران

۲۰۷۵- «عَنْ مُرْدَاسِ الْأَسْلَمِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُقَالُهُ كَحُقَالَةِ الشَّعِيرِ، أَوِ الثَّمَرِ لَا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بَالَةً». (بخاری: ۶۴۳۴)

ترجمه: «مرداس اسلمی رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «انسانهای نیکوکار، یکی پس از دیگری می روند و تفاله هایی مانند تفاله جو یا خرما (افراد بی ارزش) باقی می مانند که خداوند به آنها هیچ توجهی نمی نماید».

باب (۷): پرهیز از فتنه مال

۲۰۷۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ، لَا بُتَغَى ثَلَاثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ». (بخاری: ۶۴۳۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «اگر فرزند آدم دو دره پر از مال و ثروت داشته باشد، به دنبال سومی خواهد رفت. و فقط خاک است که شکم او را پر می کند و هر کس توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد».

باب (۸): مال انسان همان است که جلوتر فرستاده است

۲۰۷۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَيُّكُمْ مَالٌ وَارِثُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ، قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ، وَمَالٌ وَارِثُهُ مَا آخَرَ». (بخاری: ۶۴۴۲)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که مال وارثش را بیشتر از مال خود، دوست داشته باشد؟» صحابه گفتند: همه ما اموال خود را بیشتر دوست داریم. فرمود: «مال خود انسان، همان مالی است که در راه خدا، انفاق کرده است و آنچه را که باقی گذاشته است، مال وارثش بشمار می رود».

باب (۹): چگونگی زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش و روگردانی آنها از دنیا

۲۰۷۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنْ كُنْتُ لَا عَتِيدُ بِكَبِدِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لِأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمُ الَّذِي يُخْرَجُونَ مِنْهُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ رضی الله عنه، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَأَانِي، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي، وَمَا فِي وَجْهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقُّ وَمَضَى، فَتَبِعْتُهُ، فَدَخَلَ فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ، فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ، فَقَالَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ؟» قَالُوا: أَهْدَاهُ لَكَ فُلَانٌ أَوْ فُلَانَةٌ، قَالَ: «أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقُّ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي». قَالَ: وَأَهْلُ الصُّفَّةِ: أَضْيَافُ الْإِسْلَامِ، لَا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلِ وَلَا مَالٍ وَلَا عَلَى أَحَدٍ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا، فَسَأَعَنِي ذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ؟ كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا، فَإِذَا جَاءَ أَمْرِي فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله بُدٌّ، فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا، فَأَذِنَ لَهُمْ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خُذْ فَأَعْطِهِمْ». قَالَ: فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرَوْى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرَوْى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، فَقَالَ: «أَبَا هِرٍّ! قُلْتُ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيْتُ أَنَا وَأَنْتَ» قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «افْعُدْ

فَاشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «اشْرَبْ». فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ»، حَتَّى قُلْتُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا، قَالَ: «فَارِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهُ، وَسَمَى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ». (بخاری: ۶۴۵۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: سو گند به خدایی که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد، گاهی از شدت گرسنگی، بر شکم ام روی زمین می خوابیدم. و گاهی هم از شدت گرسنگی، سنگ به شکم ام می بستم. روزی، کنار راهی که مردم از آنجا عبور می کنند، نشستم. نخست، ابوبکر از آنجا گذشت. من صرفاً بخاطر اینکه غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید، از ایشان در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. اما او به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سپس عمر از کنارم گذشت. باز هم من صرفاً به خاطر اینکه غذایی به من بدهد و گرسنگی ام را برطرف نماید، از ایشان هم در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. او هم به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سرانجام، ابوالقاسم رضی الله عنه از کنارم گذشت. ایشان، هنگامی که مرا می دید، تبسم نمود و از چهارم به آنچه که در درونم می گذشت، پی برد. سپس فرمود: «ای ابوهره!» گفتم: آماده ی خدمت ام ای رسول خدا. فرمود: «با من بیا». و به راه افتاد. من هم به دنبالش براه افتادم تا اینکه وارد منزل اش شد و اجازه خواست. آنگاه به من نیز اجازه ورود داد. هنگامی که وارد خانه شد، لیوان شیری در آنجا دید. پرسید: «این شیر از کجاست»؟ گفتند: فلان مرد یا فلان زن، آن را به شما هدیه کرده است. فرمود: «ابوهریره!» گفتم: ای رسول خدا! آماده خدمت ام. فرمود: «خودت را به اهل صغه برسان و آنان را نیز نزد من بیاور».

قابل یادآوری است که اهل صغه، میهمانان اسلام بودند. آنان خانواده و مالی نداشتند و نزد کسی هم نمی رفتند. هر گاه، زکاتی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می دادند، آنرا برای آنان می فرستاد و خودش از آن، استفاده نمی کرد. و هرگاه، هدیه ای به ایشان می دادند، آنها را با آن، شریک می گرداند. یعنی خودش از آن استفاده می کرد و مقداری از آنرا هم برای آنها می فرستاد.

بهر حال، این سخن پیا مبر صلی الله علیه و آله مرا اندوهگین ساخت و با خود گفتم: مگر این شیر، چقدر است که اهل صغه را هم بیاورم؟ باید این شیر را به من می دادند تا جرعه ای از آن بنوشم و تقویت شوم. اگر آنها بیابند حتماً رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور می دهد تا به آنان شیر بدهم و چه بسا که به من، چیزی نرسد.

اما چاره ای جز اطاعت از خدا و رسولش نداشتم. لذا نزد آنان رفتم و آنها را دعوت نمودم. آمدند و اجازه ورود خواستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان اجازه داد. و آنها هم وارد خانه شدند و نشستند. پیا مبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابا هر!» گفتم: آماده خدمت ام ای رسول خدا. فرمود: «شیرها را بردار و به آنها بده». من لیوان را برداشتم و شروع به شیر دادن نمودم. هنگامی که لیوان را به یکی از آنها می دادم، او آنقدر می نوشید که

سیراب می‌شد و لیوان را به من بر می‌گرداند. سپس به دیگری می‌دادم او نیز آنقدر می‌نوشید که سیراب می‌شد و لیوان را به من بر می‌گرداند. من این کار را همچنان ادامه دادم تا اینکه در حالی به نبی اکرم ﷺ رسیدم که همه آنان، سیراب شده بودند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ لیوان را از من گرفت و روی دستش گذاشت و با تبسم، به من نگاه کرد و فرمود: «ابا هر!» گفتم: آماده خدمتم ای رسول خدا. فرمود: «فقط من و تو مانده‌ایم». گفتم: درست است ای رسول خدا. فرمود: «بنشین و بنوش». من هم نشستم و نوشیدم. دوباره فرمود: «بنوش». و آنقدر این کلمه را تکرار نمود که گفتم: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، جایی برای نوشیدن ندارم. فرمود: «پس لیوان را به من بده». لیوان را به ایشان دادم. آنحضرت ﷺ بعد از حمد و ثنا و بسم الله گفتن، باقیمانده آن شیرها را نوشید.»

۲۰۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا»». (بخاری: ۶۴۶۰)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! آل محمد را به اندازه سد رمق، روزی بده»».

باب (۱۰): مداومت و اعتدال در کارها

۲۰۸۰- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ». قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ. سَدَّدُوا وَقَارِبُوا، وَاعْدُوا وَرَوْحُوا، وَثِيءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ، وَالْقَصْدَ الْقَصْدَ تَبَلَّغُوا»». (بخاری: ۶۴۶۳)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما را اعمالش نجات نمی‌دهد». صحابه عرض کردند: حتی شما را ای رسول خدا؟! فرمود: «مرا هم اعمالم نجات نمی‌دهند مگر اینکه رحمت خداوند، شامل حالم شود. شما به نیت اجر و ثواب، عمل کنید و راه اعتدال را در پیش گیرید و صبح و شام و قسمتی از شب را در عبادت، بگذرانید و برای رسیدن به هدف، میانه روی را پیشه خود سازید»».

۲۰۸۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ»». (بخاری: ۶۴۶۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدند: محبوبترین عمل، نزد خداوند چیست؟ فرمود: «عملی که دوام بیشتری داشته باشد اگر چه اندک باشد»».

باب (۱۱): امید توأم با ترس

۲۰۸۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَبْتَئِسْ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۶۴۶۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: «اگر کافر، تمام رحمت های خدا را می دانست، از بهشت، ناامید نمی شد. و اگر مسلمان، تمام عذاب های الهی را می دانست، خود را از آتش، در امان نمی دانست»».

باب (۱۲): درباره حفظ زبان و اینکه هرکس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد باید سخن شایسته بگوید یا سکوت نماید

۲۰۸۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی اللہ عنہ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ يَضْمَنُ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ، أَضْمَنَ لَهُ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۶۴۷۴)

ترجمه: «از سهل بن سعد رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به من ضمانت دهد که دهان و شرمگاهش را حفظ کند، من هم بهشت را برایش ضمانت می کنم»».

۲۰۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»». (بخاری: ۶۴۷۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنده، سخنی در جهت رضای خدا به زبان می آورد بدون اینکه به آن، فکر کند. ولی خداوند به وسیله آن سخن، به درجاتش می افزاید. همچنین بنده، سخنی در جهت ناخشنودی خدا به زبان می آورد بدون اینکه به آن توجه کند. ولی به وسیله آن سخن، در جهنم، سقوط می کند»».

باب (۱۳): اجتناب از گناهان

۲۰۸۵- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَتَلِي وَمَثُلْ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا، فَقَالَ: رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْتِي، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالْتَجَا النَّجَاءَ، فَأَطَاعَتْهُ طَائِفَةٌ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَتَجَوَّا، وَكَدَّبَتْهُ طَائِفَةٌ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَاجْتَاَحَهُمْ»». (بخاری: ۶۴۸۲)

ترجمه: «از ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و آنچه که خداوند مرا بدان فرستاده است، مانند مردی است که نزد قومی می آید و می گوید: من با چشمان خودم، لشکر

(دشمن) را دیدم و صراحتاً خطر را به شما اعلام می‌کنم. بشتابید، بشتابید. پس تعدادی از آنها از او اطاعت کردند و شب هنگام بدون عجله، حرکت کردند. در نتیجه، نجات یافتند. اما گروهی دیگر او را تکذیب کردند. لذا لشکر، بطور ناگهانی به آنها یورش برد و آنان را نابود ساخت.»

باب (۱۴): دوزخ با هواهای نفسانی، احاطه شده است

۲۰۸۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ». (بخاری: ۶۴۸۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آتش، در حجاب هواهای نفسانی و بهشت، در حجاب دشواریها است». یعنی هرکس بدنال هواهای نفسانی برود، به جهنم، و هرکس دشواریها را در راه دین، تحمل کند، به بهشت می‌رود».

باب (۱۵): بهشت و دوزخ از بند کفشیان به شما نزدیک تراند

۲۰۸۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ». (بخاری: ۶۴۸۸)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت و دوزخ از بند کفشیان به شما نزدیک‌تراند».

باب (۱۶): همیشه باید به اشخاص پایین‌تر از خود، نگاه کرد نه بالاتر از خود

۲۰۸۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فَضَّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ». (بخاری: ۶۴۹۰)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما فردی را دید که به او در مال و جمال، برتری عنایت شده است، به افرادی که از خودش، در سطح پایین‌تری قرار دارند، نگاه کند».

باب (۱۷): اراده کار نیک و بد

۲۰۸۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِيمَا يَرَوِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ. فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، إِلَى سَبْعِ

مِائَةٍ ضَعِيفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ. وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً». (بخاری: ۶۴۹۱)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از پروردگارش فرمود: «خداوند، نیکی ها و بدیها را مشخص نموده و آنها را بیان کرده است. پس هرکس، اراده نماید که کار نیکی انجام دهد ولی آنرا عملی نکند، خداوند برای او نزد خودش، یک نیکی کامل، ثبت می نماید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را بنماید و به آن، عمل کند، خداوند نزد خود، ده تا هفت صد نیکی و چندین برابر بیشتر از این، برایش ثبت می نماید. و هرکس، قصد انجام عمل بدی را بکند و آنرا عملی نسازد، خداوند، یک نیکی کامل، نزد خود، برایش ثبت می کند. و اگر قصد انجام عمل بدی را بنماید و مرتکب آن شود، خداوند برایش یک بدی، ثبت می نماید».

باب (۱۸): از بین رفتن امانت داری

۲۰۹۰- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أَنْتَظِرُ الْآخَرَ، حَدَّثَنَا: «أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ». وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا فَقَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ، فَتَقْبُضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظِلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ، فَتَقْبُضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرِ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَتَقْبُضُ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِئًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا، وَيُقَالُ: لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلُهُ وَمَا أَظْرَفُهُ وَمَا أَجْلَدُهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ». وَلَقَدْ أَتَى عَلِيٌّ زَمَانٌ وَمَا أَبَالِي أَيْكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهَ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهَ عَلَيَّ سَاعِيَهُ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أَبَايَعُ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا». (بخاری: ۶۴۹۷)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آنها را مشاهده نموده ام و منتظر دیگری هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا امانت داری در ریشه دل های مردم، قرار داده شده است. سپس، این مطلب را از قرآن و سنت هم دانستند». همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره از میان رفتن امانت داری سخن گفت و فرمود: «روزی خواهد آمد که فرد می خوابد و امانت داری از قلبش برداشته می شود طوری که اثر آن، مثل یک نقطه کم رنگ در قلبش باقی می ماند. سپس بار دیگر که می خوابد، امانت داری بطور کلی از قلبش برداشته می شود و فقط اثر آن، مانند اثری که بر دست کارگر است، باقی می ماند. مانند اینکه شما اخگری را روی پایتان بغلطانید و پایتان، باد کند. شما آنرا برآمده می بینید اما درحقیقت، چیزی در آن وجود ندارد. مردم با یکدیگر، داد و ستد می کنند اما کسی پیدا نمی شود که امانت

را برگرداند. تا جایی که مردم می‌گویند: در فلان قبیله، مردی بسیار امانت دار وجود دارد. و همچنین در باره‌ی یک شخص می‌گویند: چقدر عاقل، زیرک و زرنگ است در حالی که در قلباش به اندازه‌ی یک دانه‌ی خردل، ایمان وجود ندارد».

حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: «زمانی بود که از داد وستد با هر یک از شما هیچ پروایی نداشتیم. زیرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث می‌شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصرانی بود، حاکم‌اش امانت را به من برمی‌گرداند. اما امروز، بجز فلانی و فلانی، با کسی دیگر، داد و ستد نمی‌کنم».

۲۰۹۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا النَّاسُ كَالْإِبِلِ الْمِائَةِ، لَا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»». (بخاری: ۶۴۹۸)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «مردم مانند صد شتری هستند که یک سواری در میان آنها یا فت نمی‌شود». یعنی همانطور که در میان صد شتر، یک شتر خوب برای سواری پیدا نمی‌شود، در میان این همه انسان، یک نفر برای دوستی و رفاقت یا فت نمی‌شود».

باب (۱۹): ریاکاری و شهرت طلبی

۲۰۹۲- «عَنْ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَمَعَ سَمَعَ اللَّهِ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهَ بِهِ»». (بخاری: ۶۴۹۹)

ترجمه: «جندب رضی الله عنه می‌گوید: «نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که بدنبال شهرت باشد، خداوند دست‌اش را رو می‌نماید. و هرکس، ریاکاری کند، خداوند ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد».

باب (۲۰): تواضع و فروتنی

۲۰۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَافُلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلُهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَتْهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيدَنْهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»». (بخاری: ۶۵۰۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: هرکس، با دوستان من دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می‌نمایم. و بنده‌ام با هیچ چیز محبوبی نزد من به اندازه‌ی

انجام آنچه که بر او فرض قرار داده‌ام، به من نزدیک نمی‌شود. و همچنان با انجام نوافل به من تقرب می‌جوید تا اینکه محبوب من قرار می‌گیرد. پس هنگامی که مورد محبت‌ام قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پایش می‌شوم که بوسیله‌ی آنها می‌شنود و می‌بیند و می‌گیرد و راه می‌رود. و اگر از من طلب کند، به او عطا می‌کنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه می‌دهم. و در هر کاری که می‌خواهم انجام دهم، به اندازه‌ی قبض روح مؤمنی که مرگ را نمی‌پسندد و من هم آزارش را نمی‌پسندم، متردد نمی‌شوم».

باب (۲۱): هرکس، آرزوی دیدار خدا را داشته باشد، خدا نیز مشتاق دیدارش خواهد بود

۲۰۹۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». قَالَتْ عَائِشَةُ - أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ -: إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ، قَالَ: «لَيْسَ ذَٰلِكَ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حَضَرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ. كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» (بخاری: ۶۵۰۷)

ترجمه: «عباده بن صامت رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هرکس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد».

عایشه رضی الله عنها یا یکی دیگر از همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ما مرگ را دوست نداریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می‌دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوبتر نیست. پس او ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می‌دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آن چه که در انتظارش می‌باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد».

باب (۲۲): سکرات موت

۲۰۹۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَعْرَابِ جُفَاءً يَأْتُونَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ: «إِنْ يَعْشُ هَذَا، لَا يُدْرِكُهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ» (بخاری: ۶۵۱۱)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: افرادی خشن از بادیه نشینان نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمدند و می‌پرسیدند: قیامت کی بر پا می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با نگاه کردن به کوچکترین آنها می‌فرمود: «اگر این شخص، زنده بماند، قبل از این که پیر شود، قیامت شما برایتان برپا خواهد شد.»»

باب (۲۳): روز قیامت، خداوند زمین را در قبضه خود می‌گیرد

۲۰۹۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «تَكُونُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْرَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّوْهَا الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْرَتَهُ فِي السَّفَرِ، نَزْلاً لِأَهْلِ الْجَنَّةِ». فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِنَزْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: تَكُونُ الْأَرْضُ خُبْرَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله. فَنَظَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَيْنَا، ثُمَّ صَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بِالْأَمِّ وَتُونُ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: تَوْرٌ وَتُونٌ يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةٍ كَبِدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا». (بخاری: ۶۵۲۰)

ترجمه: «از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین در روز قیامت به یک قرص نان، تبدیل می‌شود و خداوند جبار آنرا با دست‌اش می‌گرداند و بعنوان مهمانی به اهل بهشت، تقدیم می‌نماید همانطوری که یکی از شما نانی را که در سفر می‌پزد، از این دست به آن دست می‌کند و جمع و جور می‌نماید». پس از آن، مردی از یهودیان آمد و گفت: ای ابو القاسم! خداوند تو را مبارک گرداند. آیا از مهمانی اهل بهشت در روز قیامت، تو را مطلع نسازم؟ فرمود: «بلی». آن مرد، همانگونه که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود، گفت: زمین به یک قرص نان، تبدیل می‌شود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله بسوی ما نگاه کرد و خندید تا جایی که دندانهای مبارک‌اش، آشکار شد. آنگاه مرد یهودی گفت: آیا از خورش بهشتیان تو را باخبر نسازم؟ خورش آنها بالام و ماهی است. صحابه پرسیدند: آن، چیست؟ مرد گفت: ماهی و گاوی هستند که از گوشه‌ی کبد آنها هفتاد هزار نفر می‌خورند.»

۲۰۹۷- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ». قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ: لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لِأَحَدٍ». (بخاری: ۶۵۲۱)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مردم روی زمینی کاملاً سفید که مانند نان آرد بدون سبوس است، حشر خواهند شد». سهل یا یکی دیگر از راویان می‌گوید: در آن زمین، هیچ کس، خط و نشانی ندارد.»

باب (۲۴): روز محشر

۲۰۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ، رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشْرَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَيَحْشَرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيْتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاثُوا، وَتُضَيِّحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَضْبَحُوا، وَتُتْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا». (بخاری: ۶۵۲۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهی در بیم و امید به سر می‌برند. و گروهی دیگر هستند که هر دو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوار خواهند شد. و باقیمانده آنان را که گروه سوم هستند، آتش جمع می‌کند و هرکجا هنگام ظهر یا شب بخوابند با آنها توقف می‌کند و صبح و شام با آنان خواهد بود».

۲۰۹۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «تُحْشَرُونَ حُفَاءَ عُرَاءَ غُرُلًا». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ فَقَالَ: «الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهْمَّهُمْ ذَلِكَ». (بخاری: ۶۵۲۷)

ترجمه: «از عایشه رضی اللہ عنہا روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهید شد». عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: گفتم: «ای رسول خدا! مردان و زنان، باهم حشر می‌شوند و به یکدیگر، نگاه می‌کنند؟! فرمود: «مسئله دشوارتر از آن است که کسی در این فکر باشد». (به دیگری نگاه کند)».

باب (۲۵): این گفته خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا آنان فکر نمی‌کنند که در روز بزرگی برانگیخته می‌شوند، روزی که مردم در پیشگاه پروردگارشان حاضر می‌شوند»

۲۱۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: يَرْقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ أَذَانَهُمْ». (بخاری: ۶۵۳۲)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «روز قیامت، مردم به اندازه‌ای عرق می‌کنند که عرق به گوشه‌هایشان می‌رسد و هفتاد ذراع در زمین فرو می‌رود».

باب (۲۶): قصاص در روز قیامت

۲۱۰۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَوَّلُ مَا يُفْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالْذَّمَاءِ». (بخاری: ۶۵۳۳)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین، فیصله‌ای که در (روز قیامت) میان انسانها صورت می‌گیرد، در مورد خونها (قتلها) است».

باب (۲۷) توصیف بهشتیان و دوزخیان

۲۱۰۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِئَءَ بِالْمَوْتِ، حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ»». (بخاری: ۶۵۴۸)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به جهنم می‌روند، مرگ را می‌آورند و میان بهشت و دوزخ، ذبح می‌کنند و یک منادی، ندا می‌دهد که: ای بهشتیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. و ای دوزخیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. در نتیجه، بهشتیان بیش از پیش، خوشحال، و دوزخیان بیش از پیش غمگین می‌شوند».

۲۱۰۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى، وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَآيُ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أَحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا»». (بخاری: ۶۵۴۹)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال خطاب به بهشتیان می‌فرماید: ای بهشتیان! آنان می‌گویند: لبیک ای پروردگار ما! آماده خدمتیم. می‌فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می‌گویند: چرا را ضی نباشیم؟ تو به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ یک از مخلوقات ات عنایت نکرده‌ای. خداوند می‌فرماید: بهتر از این، به شما عنایت می‌کنم. آنان می‌گویند: پروردگارا! چه چیزی بهتر از این است؟ می‌فرماید: رضایت و خشنودی‌ام را شامل حال شما می‌گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی‌شوم».

۲۱۰۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكِبَيِ الْكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِلرَّائِبِ الْمُسْرِعِ»». (بخاری: ۶۵۵۳)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فاصله میان دو شانه کافر به اندازه مسافتی است که یک سوار با شتاب، در سه روز، طی می کند».

۲۱۰۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيُسَمَّيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْجَهَنَّمِيِّينَ». (بخاری: ۶۵۵۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «گروهی بعد از اینکه آتش آنها را سوخته و سیاه کرده است، از دوزخ بیرون می آیند و وارد بهشت می شوند. پس بهشتیان، آنان را جهنمیان می نامند».

۲۱۰۶- «عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ عَلَى أَحْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، كَمَا يَغْلِي الْمَرْجُلُ وَالْقُمْقُمُ». (بخاری: ۶۵۶۲)

ترجمه: «ثعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آسان ترین عذاب جهنمیان در روز قیامت از آن شخصی است که دو اخگر در گودی کف پاهایش گذاشته می شود که بر اثر آن، مغز سرش بجوش می آید همانگونه که دیگ و ظرف عطار می جوشد».

۲۱۰۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلَّا أَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلَّا أَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً». (بخاری: ۶۵۶۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر اینکه جایش در دوزخ در صورتیکه بد کردار می بود، به او نشان داده می شود تا بیشتر سپاسگزاری کند. و همچنین هیچ کس وارد دوزخ نمی شود مگر اینکه جایش در بهشت در صورتیکه نیک کردار می بود، به او نشان داده می شود تا باعث حسرت وی گردد».

باب (۲۸): درباره حوض (کوثر)

۲۱۰۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَأْوُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيْرَانُهُ كَنْجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلَا يَظْمَأُ أَبَدًا». (بخاری: ۶۵۷۹)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حوض من به اندازه مسافت یک ماه راه است. آبش، سفیدتر از شیر، و بویش، خوشبوتر از مشک و پارچ هایش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس از آن پارچ ها، آب بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد»».

۲۱۰۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرَبَاءَ وَأَذْرَحَ»». (بخاری: ۶۵۷۷)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش روی شما حوضی وجود دارد که به اندازه مسافت میان دو روستای جرباء و أذرح است»». (برخی گفته اند: جرباء و أذرح دو روستا در شام اند که فاصله میان آنها سه شبانه روز، راه است).

۲۱۱۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ قَدَرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أُيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الْأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ»». (بخاری: ۶۵۸۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بزرگی حوض من به اندازه مسافت میان ایله و صنعای یمن، و تعداد پارچ های آن، به اندازه ستارگان آسمان است»».

۲۱۱۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ، خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ التَّعَمِ»». (بخاری: ۶۵۸۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در حالی که (کنار حوض) ایستاده ام، ناگهان چشم ام به گروهی می افتد و آنها را می شناسم. در این هنگام، مردی از میان من و آنان، بیرون می آید و (به آنان) می گوید: بیایید. من می گویم: کجا؟ می گوید: به خدا سوگند که بسوی آتش. می گویم: آنان چکار کرده اند؟ می گوید: آنها بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. سپس ناگهان، گروهی دیگر، آشکار می شود و هنگامی که آنها را می شناسم، مردی از میان من و آنان بیرون می آید و (به آنان) می گوید: بیایید. می گویم: کجا؟ می گوید: سوگند به خدا که بسوی آتش. می گویم: چکار کرده اند؟ می گوید: آنان بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. فکر نمی کنم که از میان آنان، جز افراد کمی که به اندازه تعداد شتران سرگردان هستند، کسی نجات پیدا کند»».

۲۱۱۲- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ: «كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ». (بخاری: ۶۵۹۱)

ترجمہ: «حارثہ بن وہب رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم کہ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سخن از حوض بہ میان آورد و فرمود: «بہ اندازہ مسافت میان مدینہ و صنعاء است»۔

۷۵- کتاب قضا و قدر

باب (۱): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم‌ها خشک شده‌اند

۲۱۱۳- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْعَرَفُ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قَالَ: «كُلُّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَوْ لِمَا يُسَّرَ لَهُ»». (بخاری: ۶۵۹۶)

ترجمه: «از عمران بن حُصَین رضی الله عنه روایت است که مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بهشتیان و دوزخیان، مشخص شده‌اند؟ فرمود: «بلی». آن مرد گفت: پس چه نیازی به اعمال است؟ فرمود: «هرکس، عملی را انجام می‌دهد که برای آن، آفریده شده است. و یا هرکس، همان کاری را انجام می‌دهد که برایش میسر است»». (همچنین هیچ کس بهشتی و یا دوزخی بودن خود را نمی‌داند. لذا همه‌ی افراد، مکلف‌اند که عمل کنند).

باب (۲): امر خداوند، مقدّر و شدنی است

۲۱۱۴- «عَنْ حَذِيفَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خُطْبَةً، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا ذَكَرَهُ، عِلِمَهُ مَنْ عِلِمَهُ، وَجَهْلُهُ مَنْ جَهْلُهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ قَرَأَهُ فَعَرَفَهُ»». (بخاری: ۶۶۰۴)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای ایراد کردند و در آن، تمام اموری (فتنه‌هایی) را که تا روز قیامت، اتفاق می‌افتد، بیان نمودند. بعضی، سخنان آنحضرت صلی الله علیه و آله را فهمیدند و برخی دیگر نفهمیدند. من هرگاه، چیزی را ببینم که فراموش کرده‌ام، بیاد می‌آورم. چنانکه اگر فردی چیزی را ببیند و با فاصله گرفتن از آن، آنرا فراموش کند، هنگامی که آنرا می‌بیند، بیادش می‌آید».

باب (۳): نذر، بنده را بسوی قضا و قدر، سوق می دهد

۲۱۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»». (بخاری: ۶۶۰۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (خداوند متعال می فرماید): «نذر برای بنی آدم، چیزی را که مقدر کرده ام، تغییر نمی دهد. ولی تقدیر است که انسان را به سوی نذری سوق می دهد که من برایش مقدر نموده ام و بوسیله آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می آورم»».

باب (۴): معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید

۲۱۱۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةً إِلَّا لَهُ بَطَانَتَانِ: بَطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَتَحْضُهُ عَلَيْهِ. وَبَطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحْضُهُ عَلَيْهِ، وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ»». (بخاری: ۶۶۱۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ خلیفه ای به خلافت نمی رسد مگر اینکه دو همنشین دارد که یکی از آنها او را وادار به نیکی می کند و به سوی آن فرا می خواند و دیگری او را وادار به بدی کرده و بسوی آن فرا می خواند. و معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید»».

باب (۵): خداوند، میان انسان و قلب اش (آرزوهایش) فاصله می اندازد

۲۱۱۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كَثِيرًا مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَخْلِفُ «لَا وَمُقَلَّبِ الْقُلُوبِ»». (بخاری: ۶۶۱۷)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: بسیاری از سوگندهای نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین بودند که می فرمود: «نه، و سوگند به ذاتی که دلها را از یک حالت به حالتی دیگر، تغییر می دهد»».

۷۶- کتاب سوگندها و نذرها

باب (۱): درباره این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند، شما را بخاطر سوگندهای غیر ارادی تان مؤاخذه نمی‌کند»

۲۱۱۸- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وَكَلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأَتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ»». (بخاری: ۶۶۲۲)

ترجمه: «عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! درخواست امارت نکن. زیرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسی، با آن، (امارت) تنها خواهی ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسی، خداوند تو را یاری خواهد کرد. و اگر برای انجام کاری، سوگند یاد کردی و خلاف آنرا بهتر دانستی، پس کفاره سوگندت را ادا کن و همان کار بهتر را انجام بده»».

۲۱۱۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَاللَّهِ لَأَنْ يَلْجَأَ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ أَنْتُمْ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ»». (بخاری: ۶۶۲۴-۶۶۲۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ما دیرتر از همه آمده‌ایم ولی روز قیامت، بر همه، پیشی خواهیم گرفت»».

همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به خدا که گناه اصرار ورزیدن بر سوگندی که یکی از شما برای ضرر رساندن به خانواده‌اش یاد کرده است، نزد خداوند از گناه سوگند شکستن و پرداخت کفاره‌ای که خداوند بر او فرض قرار داده، بیشتر است»».

باب (۲): پیامبر خدا ﷺ چگونه سوگند یاد می کرد؟

۲۱۲۰- «عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الْآنَ وَاللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الآنَ يَا عُمَرُ»». (بخاری: ۶۶۳۲)

ترجمه: «عبدالله بن هشام ر.ه. می گوید: ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم در حالی که ایشان دست عمر بن خطاب ر.ه. را گرفته بود. عمر ر.ه. عرض کرد: ای رسول خدا! شما نزد من از هر چیز دیگری جز خودم، محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «نه، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست تا زمانی که من نزد تو از خودت هم محبوبتر نباشم» (به کمال نخواستی رسید). عمر ر.ه. گفت: سوگند به خدا که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اکنون ای عمر» (به کمال رسیدی)».

۲۱۲۱- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ يَقُولُ: «هُمْ الْأَخْسَرُونَ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ، هُمُ الْأَخْسَرُونَ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ». قُلْتُ: مَا شَأْنِي أُرَى فِي شَيْءٍ مَا شَأْنِي؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الْأَكْثَرُونَ أَمْوَالًا إِلَّا مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا»». (بخاری: ۶۶۳۸)

ترجمه: «ابوذری ر.ه. می گوید: نزد رسول الله ﷺ رفتم در حالی که ایشان در سایه کعبه نشسته بود و می فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه که آنها در ضرر و زیان بسر می برند، سوگند به پروردگار کعبه که آنها در ضرر و زیان بسر می برند».

با خود گفتم: مرا چه شده است؟ آیا رسول خدا ﷺ در من چیزی دیده است؟ پس نزد آنحضرت ﷺ نشستم در حالی که ایشان همان جمله را تکرار می کرد. از آنجایی که غم و اندوه، سراسر وجودم را فرا گرفته بود، نتوانستم سکوت نمایم. لذا گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد. آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی اند که مال و ثروت زیادی دارند مگر اینکه آنها اینگونه و اینگونه (در راههای مختلف خیر) اتفاق نمایند»».

باب (۳): این گفته خداوند متعال که می فرماید: «مشرکین با همه توان خود و با تأکید

هر چه بیشتر، سوگند می خوردند»

۲۱۲۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ

مِنَ الْوَلَدِ تَمَسَّهُ النَّارُ، إِلَّا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ»». (بخاری: ۶۶۵۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزند، از دست بدهد، آتش به او نمی رسد مگر به اندازه ای که قسم خداوند، کفار شود». (چنانکه فرموده است: «إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» یعنی هر یک از شما وارد جهنم می شود به این معنی که همه ی افراد بدون استثناء از بالای آن، عبور می کنند).

باب (۴): اگر کسی فراموش کند و سوگندش را بشکند

۲۱۲۳- «وَعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لَأُمَّتِي عَمَّا وَسَّوَسْتُ أَوْ حَدَّثْتُ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ». (بخاری: ۶۶۶۴)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از وسوسه های امتم و آنچه که در دلهایشان می گذرد تا زمانی که آنها را عملی نکرده اند و یا به زبان نیاورده اند، صرف نظر نموده است».

باب (۵): نذر کردن برای اطاعت از خداوند است

۲۱۲۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلَا يَعْصِيهِ». (بخاری: ۶۶۹۶)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، نذر کرد که از خدا اطاعت کند، پس از او اطاعت نماید. و هرکس، نذر کرد که از او نافرمانی کند، پس نافرمانی نکند» (به این نذرش وفا ننماید)».

باب (۶): اگر کسی بمیرد و نذری بر ذمه اش باشد

۲۱۲۵- «عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي نَذْرِ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، فَتَوَفَّيْتُ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، فَأَفْتَاهُ أَنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا». (بخاری: ۶۶۹۸)

ترجمه: «از سعد بن عبادہ انصاری رضی الله عنه روایت است که ایشان در باره ی نذری که بر ذمه ی مادرش بود و او قبل از ادای آن، فوت نمود، استفتاء کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فتوا داد تا به نیابت از مادرش، آن نذر را ادا کند».

باب (۷): نذر کردن برای انجام گناه و چیزی که توان آنرا ندارد

۲۱۲۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلَا يَقْعُدَ، وَلَا يَسْتَظِلَّ، وَلَا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مُرُّهُ فَلْيَتَكَلَّمْ، وَلْيَسْتَظِلَّ، وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ»». (بخاری: ۶۷۰۴)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: روزی نبی اکرم ﷺ در حال سخنرانی، مردی را دید که ایستاده است. علت اش را پرسید. گفتند: او ابواسرائیل است. نذر کرده است که بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «به او بگویند تا حرف بزند، زیر سایه برود و بنشیند. ولی روزه اش را کامل کند»».

۷۷- کتاب کفاره سوگند

باب (۱): صاع مدینه و مُدّ نبی اکرم ﷺ

۲۱۲۷- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمْ الْيَوْمَ». (بخاری: ۶۷۱۲)

ترجمه: «صائب ابن یزید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: صاع، در زمان رسول الله ﷺ به اندازه‌ی یک و یک سوم مُدّ امروزی شما بود».

۲۱۲۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ، وَصَاعِهِمْ، وَمُدِّهِمْ»». (بخاری: ۶۷۱۴)

ترجمه: «انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! در پیمانه، صاع و مُدّ آنها (اهل مدینه) برکت عنایت کن»».

۷۸- کتاب میراث

باب (۱): میراث فرزند از پدر و مادرش

۲۱۲۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحَقُّوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ»». (بخاری: ۶۷۳۲)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سهمیه‌های معین شده‌ی ارث را به صاحبان آنها بدهید. و باقیمانده آنرا به نزدیکترین خویشاوندِ مردِ میت بدهید»».

باب (۲): میراث دختر پسر با خواهر

۲۱۳۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بِنْتٍ وَابْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِلْبِنْتِ النَّصْفُ، وَلِلْأُخْتِ النَّصْفُ، وَأَتِ ابْنُ مَسْعُودٍ فَسَيِّتَابِعُنِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِلْابْنَةِ النَّصْفُ وَلِابْنَةِ ابْنِ السُّدُسُ، تَكْمِلَةَ الثَّلَاثِينَ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ، فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لَا تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الْخَبْرُ فِيكُمْ». (بخاری: ۶۷۳۶)

ترجمه: «از ابو موسی اشعری رضی الله عنه درباره‌ی میراث دختر، دختر پسر و خواهر پرسیدند. گفت: نصف را به دختر و نصف دیگر را به خواهر بدهید. باز هم نزد ابن مسعود بروید. او نیز همین جواب مرا خواهد داد. آنان از ابن مسعود رضی الله عنه پرسیدند و جواب ابو موسی رضی الله عنه را نیز برایش بازگو نمودند. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر من هم مانند او قضاوت کنم، گمراه شده و از هدایت یافتگان نیستم. من آنگونه قضاوت می‌کنم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله قضاوت نمود. نصف آنرا به دختر و برای کامل شدن دو سوم، یک ششم آنرا هم به دختر پسر و باقیمانده‌اش را به خواهر بدهید. راوی می‌گوید: سپس نزد ابو موسی آمدیم و او را از فتوای ابن مسعود رضی الله عنه مطلع ساختیم. گفت: تا زمانی که این دانشمند در میان شماست از من نپرسید».

باب (۳): برده‌ی آزاده شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار می‌روند

۲۱۳۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری: ۶۷۶۱)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برده‌ی آزاد شده‌ی هر قوم، جزو همان قوم بشمار می‌رود». یعنی به آنان نسبت داده می‌شود و آنان از او ارث می‌برند.

۲۱۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ، أَوْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخاری: ۶۷۶۲)

ترجمه: «از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پسر خواهر هر قوم، جزو همان قوم، بشمار می‌رود».

باب (۴): کسی که خود را به غیر پدرش، نسبت دهد

۲۱۳۳- «عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». فَذَكَرَ ذَلِكَ لِأَبِي بَكْرَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا سَمِعْتُهُ أُذْنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۶۷۶۷)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که دانسته، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد، بهشت بر او حرام خواهد شد».

سپس این حدیث، برای ابوبکره رضی الله عنه بازگردد. وی گفت: من هم با گوشهای خودم آنرا از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم و بخوبی بخاطر دارم».

۲۱۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَرَعَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ». (بخاری: ۶۷۶۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از پدرانتان روی گردانی نکنید (خود را به دیگران نسبت ندهید). پس هرکس از پدرش روی گردانی کند، کفران نعمت کرده است».

۷۹- کتاب حدود

باب (۱): زدن با شاخه درخت خرما و کفش

۲۱۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: أُنِيَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ، قَالَ: «اضْرِبُوهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمِنَّا الصَّارِبُ بِيَدِهِ، وَالصَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالصَّارِبُ بِثَوْبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لَا تَقُولُوا هَكَذَا، لَا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ»». (بخاری: ۶۷۷۷)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: مردی را نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آوردند که شراب خورده بود. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «او را بزنید». ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: تعدادی از ما با دست، تعدادی با کفش و بعضی هم با پارچه، او را زدند. و هنگامی که برگشت و رفت، یکی از حاضران گفت: خدا تو را رسوا کند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اینگونه نگویید و شیطان را علیه او کمک نکنید»».

۲۱۳۶- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي إِلَّا صَاحِبَ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لَمْ يَسْنَهُ»». (بخاری: ۶۷۷۸)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ می گوید: هرکس را که حد بزنم و در اثر آن، بمیرد، ناراحت نمی شوم. جز شراب خوار که اگر در اثر حد زدن بمیرد، دیه اش را پرداخت می نمایم. زیرا رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم حدی را برایش معین نفرمود».

۲۱۳۷- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ اسْمُهُ عَبْدَ اللَّهِ، وَكَانَ يُقَلِّبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: اللَّهُمَّ الْعَنَهُ مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»». (بخاری: ۶۷۸۰)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می گوید: در زمان نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مردی بنام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را می خنداند. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بخاطر شراب خواری، حد زده

بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب خواری) نزد رسول خدا ﷺ آوردند. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا او را حد بزنند. یکی از حاضران گفت: خدایا! او را لعنت کن. چقدر شراب می خورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را لعنت نکنید. بخدا سوگند تا جاییکه من می دانم او خدا و رسولش را دوست دارد».

باب (۲): لعنت کردن دزد

۲۱۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ»». (بخاری: ۶۷۸۳)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، دزد را لعنت کند که با دزدیدن تخم مرغ و ریسمانی، باعث می شود تا دست اش قطع گردد».

باب (۳): دست دزد، چه وقت بریده می شود؟

۲۱۳۹- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُقَطَّعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا»». (بخاری: ۶۷۸۹)

ترجمه: «از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دست دزد به خاطر یک چهارم دینار و بیشتر از آن، بریده می شود».

۲۱۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقَطَّعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا فِي ثَمَنٍ مِجَنٍّ حَبَفَةٍ أَوْ ثُرَيْسٍ»». (بخاری: ۶۷۹۲)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ دست دزد فقط در مقابل دزدیدن چیزی که به اندازه ی یک سپر، قیمت داشت، قطع می شد».

۲۱۴۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمٍ»». (بخاری: ۶۷۹۶)

ترجمه: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: نبی اکرم ﷺ دست دزدی را بخاطر سپری که قیمت اش سه درهم بود، قطع کرد».

۸۰- کتاب کفار و مرتدین محارب

باب (۱): تعزیر و تنبیه چه اندازه است؟

۲۱۴۲- «عَنْ أَبِي بُرْدَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «لَا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ، إِلَّا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». (بخاری: ۶۸۴۸)

ترجمه: «ابوبرده رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «بجز حدودی که تعداد شلاقهایشان در قرآن و حدیث، معین شده است، به هیچ کسی دیگر نباید بیشتر از ده شلاق زد».

باب (۲): متهم کردن بردگان به زنا

۲۱۴۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ رضی اللہ عنہ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ». (بخاری: ۶۸۵۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که ابو القاسم رضی اللہ عنہ می فرمود: «هرکس، برده اش را متهم به زنا کند در حالی که او چنین گناهی مرتکب نشده است، روز قیامت، شلاق زده خواهد شد مگر اینکه سخنش در مورد او درست باشد».

۸۱- کتاب خون بها

۲۱۴۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصَبْ دَمًا حَرَامًا». (بخاری: ۶۸۶۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مؤمن تا زمانی که مرتکب خون ناحق نشده باشد در امان بسر می برد و احتمال می رود که توبه اش پذیرفته شود».

۲۱۴۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُقَدَّادِ: «إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلِ» (بخاری: ۶۸۶۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به مقداد فرمود: «اگر مرد مؤمنی، ایمان‌اش را از کفار، پنهان می‌کرد سپس آنرا آشکار ساخت و تو او را به قتل رساندی!! باید گفت که تو هم قبلاً ایمانت را در مکه پنهان می‌کردی».

باب (۱): «هرکس، سبب زنده ماندن انسانی شود، گویا همهٔ انسانها را زنده نگه داشته است»
۲۱۴۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا». (بخاری: ۷۰۷۰)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست».

باب (۲): دربارهٔ این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «فرد در مقابل فرد، و چشم در برابر چشم، قصاص می‌شود»

۲۱۴۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا يَأْخُذَ ثَلَاثُ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ الثَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ». (بخاری: ۶۸۷۸)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و من فرستاده‌ی خدا هستم، ریختن خونش جایز نیست مگر بخاطر یکی از این سه مورد: اگر انسان دیگری را بکشد، کشته می‌شود. فردی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن، مرتکب زنا شود و کسی که از دین خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند».

باب (۳): کسی که به ناحق به دنبال ریختن خون دیگری باشد
۲۱۴۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: مُلْحِدٌ فِي الْحَرَمِ، وَمُبْتَغٍ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَمُطْلَبٌ دَمَ امْرِئٍ بَغَيْرِ حَقٍّ لِيُهْرِقَ دَمَهُ». (بخاری: ۶۸۸۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند سه گروه‌اند: نخست، کسانی که در حرم، ستم و الحاد کنند. دوم: کسانی که در اسلام بدنبال احیاء ارزشهای دوران جاهلیت باشند. سوم: کسانی که به ناحق در صدد کشتن دیگران برآیند»».

باب (۴): کسی که حق خود را بدون اجازه حاکم از کسی بگیرد و یا قصاص نماید
 ۲۱۴۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَوْ أَطْلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ فَحَدَفْتَهُ بِحَصَاةٍ فَقَطَّاتٍ عَيْنُهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ». (بخاری: ۶۸۸۸)
ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «اگر کسی بدون اجازه، به داخل خانه ات نگاه کرد و تو با پرتاب سنگریزه؛ چشم‌اش را کور کردی، هیچ گناهی بر تو نیست»».

باب (۵): خونبهای انگستان
 ۲۱۵۰- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ». يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَالْإِبْهَامَ. (بخاری: ۶۸۹۶)
ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این و این با یکدیگر، برابرند». و هدف‌اش این بود که انگشت کوچک و شست در خون بها، برابرند».

۸۲- کتاب درخواست توبه از مرتدین و معاندین و جنگیدن با آنها

باب (۱): گناه کسی که به خدا شرک ورزد
 ۲۱۵۱- «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَتَوَّأَخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الْإِسْلَامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الْإِسْلَامِ أُخِذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ»». (بخاری: ۶۹۲۱)
ترجمه: «ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بخاطر اعمالی که در دوران جاهلیت، انجام داده‌ایم، مؤاخذه می‌شویم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در اسلام، خوبی کند (مسلمان واقعی باشد) بخاطر گناهای که در دوران جاهلیت، انجام داده است، مؤاخذه نمی‌شود. و هرکس، در اسلام، بدی کند (فقط به ظاهر مسلمان باشد) به خاطر گناهان اول و آخرش مؤاخذه می‌گردد»».

۸۳- کتاب تعبیر خواب

باب (۱): رؤیای نیکوکاران

۲۱۵۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ». (بخاری: ۶۹۸۳)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب خوبی را که فرد نیکوکار می بیند، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می رود».

باب (۲): خواب خوب از جانب الله است

۲۱۵۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَلْيُحَدِّثْ بِهَا، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلَا يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». (بخاری: ۶۹۸۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما خوابی دید که آنرا دوست دارد، پس بداند که آن خواب، از جانب الله است. لذا خدا را سپاس گوید و آنرا برای دیگران، تعریف کند. و اگر امر ناپسندی را خواب دید، پس بداند که از جانب شیطان است. لذا از شر آن به خدا پناه ببرد و آنرا برای کسی تعریف نکند. چرا که در این صورت، به او ضرری نخواهد رساند».

باب (۳): بشارت دهندها

۲۱۵۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ التُّبُوءَةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ» قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ». (بخاری: ۶۹۹۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «از نبوت، چیزی بجز بشارتها، باقی نمانده است». صحابه پرسیدند: بشارتها چه هستند؟ فرمود: «خوابهای خوب».

باب (۴): کسی که نبی اکرم ﷺ را در خواب ببیند

۲۱۵۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ، فَسَيَرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي»». (بخاری: ۶۹۹۳)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «هرکس، مرا در خواب ببیند، در بیداری هم (در آخرت) خواهد دید. شیطان نمی تواند خود را به شکل و صورت من درآورد»».

۲۱۵۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَكَوَّنُنِي»». (بخاری: ۶۹۹۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا خواب درستی دیده است. زیرا شیطان به شکل من در نمی آید»».

باب (۵): خواب دیدن در روز

۲۱۵۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمَّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، وَكَانَتْ تَحْتَ عِبَادَةِ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا، فَأَطْعَمَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَقْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عُرِضُوا عَلَيَّ غُرَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الْأَسْرِ - أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسْرِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ وَصَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ. فَقُلْتُ: مَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُرَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ» كَمَا قَالَ فِي الْأُولَى. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الْأَوَّلِينَ». فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانٍ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكَتْ». (بخاری: ۷۰۰۲)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: گاهی رسول خدا ﷺ نزد ام حرام دختر ملحان که همسر عباد بن صامت بود، می رفت. روزی، رسول اکرم ﷺ به خانه ی ایشان رفت و او بعد از پذیرایی، شروع به خاراندن سر مبارک رسول اکرم ﷺ نمود تا اینکه آنحضرت ﷺ خواب رفت. سپس بیدار شد در حالی که می خندید. ام حرام می گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانی که من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می کنند. آنان بر پشت این دریا سوار می شوند و مانند پادشاهانی هستند که بر تختها

نشسته‌اند». ام حرام می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا جزو آنان قرار دهد. پیا مبر اکرم ﷺ هم برایش دعا کرد.

دوباره آنحضرت ﷺ سرش را گذاشت (خوابید). و هنگامی که بیدار شد، می‌خندید. ام حرام می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می‌خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می‌کنند...» و همان سخنان اول را تکرار کرد. گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا نیز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستی».

راوی می‌گوید: آنگاه ام حرام در دوران معاویه بن ابی سفیان به دریا سفر کرد و هنگامی که از دریا بیرون آمد از سواری‌اش به زمین افتاد و فوت کرد».

باب (۶): کسی که در خواب ببیند که در بند است

۲۱۵۸- «عن أبي هريرة رضي الله عنه يقول: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ، لَمْ تَكْذُ تَكْذِبُ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ الثُّبُوءِ، وَمَا كَانَ مِنَ الثُّبُوءِ فَإِنَّهُ لَا يَكْذِبُ»». (بخاری: ۷۰۱۷)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب در آید. چرا که خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است. و آنچه که از نبوت باشد، دروغ از آب در نمی‌آید».

باب (۷): جابجا کردن چیزی در عالم خواب

۲۱۵۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةٍ - وَهِيَ الْجُحْفَةُ - فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَيْهَا»». (بخاری: ۷۰۳۸)

ترجمه: «از ابن عمر رضي الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در خواب دیدم که زنی سیاه رنگ و ژولیده مو از مدینه بیرون رفت و در مهیعه که همان جحفه باشد، سکونت کرد. خوابم را چنین تعبیر کردم که وبای مدینه به جحفه منتقل می‌شود».

باب (۸): کسی که خواب دروغین، بیان کند

۲۱۶۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ، كُفَّ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَنْ يَفْعَلَ. وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ،

صَبَّ فِي أُذُنِهِ الْأَنْكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عَذَّبَ وَكُلَّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ» (بخاری: ۷۰۴۲)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، خوابی را که ندیده است، بیان کند (روز قیامت) به او دستور می دهند تا دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند در حالی که هرگز نمی تواند چنین کاری انجام دهد. و هرکس، به سخنان کسانی گوش فرا دهد که آنها دوست ندارند و یا نمی خواهند که او سخنانشان را بشنود، روز قیامت در گوشه‌هایش سرب ذوب شده می ریزند. و هرکس، تصویر و مجسمه‌ای بسازد، او را عذاب داده و به او دستور می دهند تا در آن، روح بدمد و لی او نمی تواند».

۲۱۶۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرَى عَيْنِيهِ مَا لَمْ تَرَ» (بخاری: ۷۰۴۳)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از بزرگترین دروغها، این است که چیزی را که انسان، خواب ندیده است، بگوید خواب دیده‌ام».

باب (۹): اگر تعبیر کننده اولی، خواب را خوب تعبیر نکند، از دیگری تعبیر آن را بخواهد

۲۱۶۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطُفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا، فَالْمُسْتَكْتِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ. وَإِذَا سَبَبُ وَاصِلٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَنَقَطَ، ثُمَّ وَصِلَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَيِّ أَنتَ، وَاللَّهِ لَتَدْعَنِي فَأَعْبُرَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «اعْبُرَهَا». قَالَ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَالْإِسْلَامُ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمَنِ فَالْقُرْآنُ، حَلَاوَتُهُ تَنْطُفُ، فَالْمُسْتَكْتِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِيلُ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فَالْحَقُّ الَّذِي أَنتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوَصِّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَيِّ أَنتَ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَصَبْتُ بَعْضًا، وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا». قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَتُحَدِّثَنِي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ. قَالَ: «لَا تَقْسِمُ» (بخاری: ۷۰۴۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: دیشب، سایبانی را در خواب دیدم که از آن، روغن و عسل بر می دارند. بعضی بیشتر و بعضی کمتر بر می داشتند. همچنین

ریسمانی را دیدم که از زمین به آسمان، وصل شده است. و تو را دیدم که آنرا گرفته و بالا رفتی. سپس فرد دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. آنگاه، شخص دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. سر انجام، فردی دیگر آنرا گرفت و ریسمان، قطع شد. اما دوباره، وصل گردید. ابو بکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد، به من اجازه دهید تا آن را تعبیر کنم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تعبیر کن». ابو بکر گفت: سایبان، همان اسلام است و عسل و روغنی که از آن می‌چکد به معنی قرآن است که حلاوت‌اش می‌چکد. بعضی، قرآن بیشتری، و برخی، قرآن کمتری، یاد می‌گیرند. و ریسمانی که از آسمان به زمین، متصل است، حقی است که تو به آن چنگ می‌زنی و خداوند تو را بالا می‌برد. سپس بعد از تو، مردی دیگر آنرا می‌گیرد و با آن، صعود می‌کند. و پس از آن، مردی دیگر آنرا می‌گیرد و بوسیله آن، صعود می‌نماید. سرانجام، مردی دیگر آنرا می‌گیرد. اما ریسمان، کنده می‌شود و دوباره وصل می‌گردد و او هم به وسیله آن، صعود می‌کند. ای رسول خدا! پدرم فدایت باد، به من بگو که درست گفتم یا اشتباه کردم؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی از آنها را درست گفتمی و بعضی دیگر را اشتباه». ابو بکر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که اشتباهاتم را به من می‌گویی. پیا مبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند نخور».

۸۴- کتاب فتنه‌ها

باب (۱): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «پس از من چیزهایی را می‌بینید که برایتان ناخوشایند است»

۲۱۶۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شَبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»». (بخاری: ۷۰۵۳)

ترجمه: «از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، چیزی را از امیرش دید که بر او ناپسند آمد، صبر کند. زیرا هرکس به اندازه یک وجب از (اطاعت) حاکم (مسلمان) فاصله بگیرد (و بمیرد) بر جاهلیت، مرده است»».

۲۱۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشِطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا تُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»». (بخاری: ۷۰۵۶)

ترجمه: «عباده بن صامت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ ما را طلب کرد و ما با ایشان بیعت کردیم. از جمله اموری که در مورد آنها از ما بیعت گرفت این بود که فرمود: «در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران بر ما، از ایشان (رسول خدا ﷺ) اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، بخاطر حکومت، درگیر شویم مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب خدا، دلیل و برهانی داشتید. (در این صورت می‌توانید مخالفت کنید)».

باب (۲): ظهور فتنه‌ها

۲۱۶۵- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ»». (بخاری: ۷۰۶۷)

ترجمه: «ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «کسانی که هنگام برپا شدن قیامت، زنده اند، از بدترین انسانها هستند».

باب (۳): هر زمان از زمان قبلی، بدتر خواهد بود

۲۱۶۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه وَقَدْ شُكِيَ إِلَيْهِ مَا لَقِيَ النَّاسُ مِنَ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: اصْبِرُوا، فَإِنَّهُ لَا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلَّا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ. سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۷۰۶۸)

ترجمه: «روایت است که مردم از رفتار حجاج، نزد انس بن مالک رضی الله عنه شکایت بردند. گفت: صبر کنید. زیرا از هر زمانی که بر شما می آید، زمان بعدی بدتر خواهد بود. و این تا زمانی ادامه دارد که پروردگارتان را ملاقات کنید. من این مطلب را از پیامبر شما شنیدم».

باب (۴): این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «هر کس، علیه ما اسلحه بردارد از ما

نیست»

۲۱۶۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسَّلَاحِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ الثَّارِ»». (بخاری: ۷۰۷۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما با اسلحه بسوی برادر مسلمانش اشاره نکند. زیرا شما نمی دانید شاید شیطان، باعث شود تا به او ضربه ای وارد گردد. و در نتیجه، شما در چاله ای از جهنم بیفتید».

باب (۵): فتنه هایی بروز خواهد کرد که هر کس از آنها بیشتر فاصله بگیرد، بهتر است

۲۱۶۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «سَتَكُونُ فِتْنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفُ. فَمَنْ وَجَدَ مِنْهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَادًا فَلْيُعِذْ بِهِ»». (بخاری: ۷۰۸۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بزودی فتنه هایی رخ خواهد داد که در آنها فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است. و فرد ایستاده از کسی که راه می رود، بهتر است. و شخصی که راه می رود از کسی که می دود، بهتر است. (هرکس دخالت کمتری در فتنه ها داشته باشد، بهتر است). و هر کس که به سراغ فتنه برود، او را هلاک خواهد کرد. لذا هرکس، پناهگاهی یافت، به آن پناه ببرد».

باب (۶): زندگی با بادیه نشینان در دوران فتنه و فساد

۲۱۶۹- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ». (بخاری: ۷۰۸۷)

ترجمه: «روایت است که سلمه بن اکوع رضی الله عنه نزد حجاج رفت. حجاج گفت: ای فرزند اکوع! به عقب برگشتی و زندگی بادیه نشینی را انتخاب کردی؟ (در حالی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از هجرت، از این کار، منع فرمود). سلمه بن اکوع رضی الله عنه گفت: خیر، (من خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل نکردم) بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله به من اجازه داد تا در صحرا و بادیه، زندگی کنم».

باب (۷): هرگاه، خداوند بر ملتی عذاب نازل فرماید

۲۱۷۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». (بخاری: ۷۱۰۸)

ترجمه: «عبدالله ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، خداوند بر قومی، عذاب نازل کند، آن عذاب، شامل حال کسانی که در میان آنان زندگی می کنند نیز خواهد شد. آنگاه بر اساس اعمالشان، حشر می شوند».

باب (۸): اگر کسی نزد عده ای، سخنی بگوید و نزد دیگران، خلاف آنرا بگوید

۲۱۷۱- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّمَا كَانَ التَّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِيمَانِ». (بخاری: ۷۱۱۴)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می گوید: نفاق در دوران نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت. اما نفاق امروزی، به معنی کافر شدن بعد از ایمان آوردن است».

باب (۹): بیرون آمدن آتش

۲۱۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى». (بخاری: ۷۱۱۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود و روشنایی آن، گردن شترها را در بصری فرا نگیرد، قیامت برپا نخواهد شد».

۲۱۷۳- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلَا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا». (بخاری: ۷۱۱۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بزودی، فرات گنجی از طلا، آشکار خواهد ساخت. پس هرکس، آنجا حضور پیدا کرد، چیزی از آن بر ندارد»».

باب (۱۰)

۲۱۷۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتِلَ فِتْنَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعَوُهُمَا وَاحِدَةٌ. وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبٌ مِنْ ثَلَاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلَازِلُ وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتْنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ - وَهُوَ الْقَتْلُ - وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيَفِيضَ، حَتَّى يَهْمَ رَبُّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لَا أَرَبَ لِي بِهِ، وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُيُوتِ، وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولَ: يَا لَيْتَنِي مَكَانُهُ، وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَأَاهَا النَّاسُ، - يَعْنِي - آمَنُوا أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» [الأنعام: ۱۵۸]. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلَانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلَا يَتَبَايَعَانِهِ، وَلَا يَطْوِيَانِهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقَحْتِهِ، فَلَا يَطْعَمُهُ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيْطُ حَوْضَهُ فَلَا يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أَكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلَا يَطْعَمُهَا»» (بخاری: ۷۱۲۱)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد و تا وقتی که نزدیک به سی دجال دروغگو، ظهور نکند که همگی آنان ادعای نبوت می‌کنند، قیامت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که علم و دانش از میان مردم برداشته نشده و زلزله‌ها زیاد نشوند و فاصله‌ها کم نشود و قتل و کشتار، زیاد نگردد و مال به اندازه‌ای زیاد نشود که به فردی که داده می‌شود، بگوید: من به آن نیازی ندارم و مردم در ساختمانها به یکدیگر، فخر نفروشدند، قیامت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که یک فرد از کنار فرد دیگری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم و خورشید از سمت مغرب، طلوع ننماید، قیامت برپا نخواهد شد. پس هنگامی که خورشید از سمت مغرب، طلوع کرد و مردم آنرا دیدند و همگی ایمان آوردند، در این هنگام، ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده است و یا در همان دوران قبلی که ایمان داشته است، کار نیکی انجام نداده است، به او سودی نخواهد بخشید».

و قیامت، چنان ناگهانی فرا می‌رسد که دو نفر، پارچه‌هایشان را بین یگدیگر پهن می‌کنند ولی هنوز معامله‌ای انجام نداده‌اند و آنها را جمع نکرده‌اند که قیامت برپا می‌شود.

و چنان ناگهانی است که شخصی، شترش را می‌دوشد اما قبل از اینکه شیرش را بنوشد، قیامت برپا می‌شود. و چنان ناگهانی است که فرد، شکافهای حوض‌اش را می‌گیرد اما قبل از اینکه دام‌هایش را آب بدهد، قیامت برپا می‌شود.

و حتی به اندازه‌ای ناگهانی است که شخصی، لقمه‌اش را بسوی دهانش می‌برد اما موفق به خوردنش نمی‌شود»».

۸۵- کتاب احکام

باب (۱): اطاعت از امیر تا وقتی که دستورش، گناه و معصیت نباشد

۲۱۷۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ اسْتُعِمْ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَانَ رَأْسُهُ زَيْبَةً». (بخاری: ۷۱۴۲)

ترجمه: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید اگر چه فرمانروای شما برده ای حبشی تعیین گردد که سرش به اندازهی یک دانه ی کشمش باشد».

باب (۲): کراهیت تلاش برای رسیدن به امارت

۲۱۷۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الْإِمَارَةِ، وَتَسْتَكُونُونَ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعَمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ». (بخاری: ۷۱۴۸)

ترجمه: «از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شما برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، تلاش می کنید ولی روز قیامت، باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیر دهنده ی خوبی است (لذات زیادی دارد) اما قطع شدن (مردن) بسیار بدی دارد». (البته این، برای کسانی است که به مسئولیت خویش، بخوبی عمل نکنند).

باب (۳): کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد ولی حقش را ادا نکند

۲۱۷۷- «عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً فَلَمْ يَحْطَظْهَا بِنَصِيحَةٍ إِلَّا لَمْ يَجِدْ رَاحَةَ الْجَنَّةِ». (بخاری: ۷۱۵۰)

ترجمه: «معقل بن یسار رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «هر بنده ای که خداوند، مسئولیت رعیتی را به او عنایت فرماید و او در نصیحت و خیر خواهی آنان، کوتاهی کند، بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید».

۲۱۷۸- «وَعَنْهُ ﷺ أَيْضاً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٍ لَهُمْ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۷۱۵۱)

ترجمه: «همچنین از معقل بن یسار ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر فرمانروایی که مسئولیت گروهی از مسلمانان را به عهده بگیرد و در حالی بمیرد که به آنان، خیانت کرده است، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند»».

باب (۴): کسی که سخت‌گیری کند، خداوند بر او سخت‌گیری خواهد کرد

۲۱۷۹- «عَنْ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَمَعَ سَمْعَ اللَّهِ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ: وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْفُقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَقَالُوا: أَوْصِنَا، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْتَنُ مِنَ الْإِنْسَانِ بَطْنُهُ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا يَأْكُلَ إِلَّا طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ بِمِلٍّ كَفَّهُ مِنْ دَمٍ أَهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ»». (بخاری: ۷۱۵۲)

ترجمه: «جندب ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «هرکس بدنبال شهرت باشد، روز قیامت، خداوند نیت‌اش را آشکار خواهد ساخت. و هرکس، سخت‌بگیرد، روز قیامت، خداوند بر او سخت‌خواهد گرفت». صحابه گفتند: ما را نصیحت کن. رسول خدا ﷺ فرمود: «نخستین عضوی که از انسان، بدبو و متعفن می‌شود، شکم اوست. لذا تا می‌توانید فقط از مال حلال بخورید و همچنین تا می‌توانید یک کف خون ناحق نریزید تا مانع ورود شما به بهشت نگردد»».

باب (۵): قضاوت کردن و فتوی دادن در حالت خشم

۲۱۸۰- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَقْضِيَنَّ حَكْمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضَبَانُ»». (بخاری: ۷۱۵۸)

ترجمه: «ابوبکر ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «هیچ داوری نباید در حالت خشم، میان دو نفر، قضاوت کند»».

باب (۶): آنچه برای کاتب، مستحب است

۲۱۸۱- «حَدِيثُ حُويَصَةَ وَحُيَصَةَ تَقَدَّمَ فِي الْجِهَادِ، وَزَادَ هَهُنَا: «إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ»». (بخاری: ۷۱۹۲)

ترجمه: «حدیث حویصه و محیصه در کتاب جهاد، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهودیها باید خونهای رفیق شما را پرداخت کنند و یا اعلام جنگ کنند»».

باب (۷) شیوه بیعت امام با مردم

۲۱۸۲- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه قَالَ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، تَقَدَّمَ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا، لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً». (بخاری: ۷۱۹۹-۷۲۰۰)

ترجمه: «حدیث عباده بن صامت رضی الله عنه درباره‌ی اینکه با نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر سمع و طاعت، بیعت کردند، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: همچنین با نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیعت نمودیم تا هر کجا بودیم، با حق باشیم و یا حق را بگوییم. و در بیان احکام الهی از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نترسیم».

۲۱۸۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ». (بخاری: ۷۲۰۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که با رسول الله صلی الله علیه و آله بر شنیدن و اطاعت کردن، بیعت می‌کردیم، به ما می‌فرمود: «در آنچه که توانایی آنرا دارید».

باب (۸) تعیین جانشین

۲۱۸۴- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ: أَلَا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفَ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». (بخاری: ۷۲۱۸)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: به عمر رضی الله عنه گفتند: آیا جانشینی برای خود، تعیین نمی‌کنی؟ گفت: اگر جانشین تعیین کنم، کسی که بهتر از من بود یعنی ابو بکر جانشین تعیین کرد. و اگر جانشین تعیین نکنم، کسی که بهتر از من بود یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله جانشین تعیین نکرد».

باب (۹)

۲۱۸۵- «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا». فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (بخاری: ۷۲۲۲-۷۲۲۳)

ترجمه: «جابر بن سمرة رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «دوازده نفر به امارت خواهند رسید». سپس چیزی گفتند که من آنرا نشنیدم. پدرم می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».

۸۶- کتاب آرزو کردن

باب (۱): آرزوهای ناپسند

۲۱۸۶- «عَنِ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» لَتَمَنَيْتُ». (بخاری: ۷۲۳۳)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: اگر نمی‌شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «آرزوی مرگ نکنید»، آرزوی مرگ می‌کردم».

۲۱۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ، إِلَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتَبُ»». (بخاری: ۷۲۳۵)

ترجمه: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکنند. زیرا یا فرد نیکوکاری است که اگر زنده بماند، شاید به نیکی‌هایش بیفزاید. و یا شخص بد کاری است که اگر زنده بماند، شاید توبه کند»».

۸۷- کتاب تمسک جستن به قران و سنت

باب (۱): اقتدا به سنت‌های پیامبر اکرم ﷺ

۲۱۸۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبِي». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى»». (بخاری: ۷۲۸۰)

ترجمه: «از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «همه امتیان من وارد بهشت خواهند شد مگر کسی که امتناع ورزد». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چه کسی امتناع می‌ورزد؟ فرمود: «هرکس که از من اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و هر کس، از من نافرمانی کند، در حقیقت، امتناع ورزیده است»».

۲۱۸۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَتْ مَلَائِكَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَائِمٌ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: إِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هَذَا مَثَلًا فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلًا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً وَبَعَثَ دَاعِيًا. فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَآكَلَ مِنَ الْمَأْدُبَةِ وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلِ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنَ الْمَأْدُبَةِ. فَقَالُوا: أَوَلَوْهَا لَهُ يَفْقَهُهَا. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: فَالدَّارُ الْجَنَّةُ، وَالدَّاعِيَ مُحَمَّدٌ ﷺ. فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَحُمَلٌ ﷺ فَرُقَ بَيْنَ النَّاسِ». (بخاری: ۷۲۸۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ خواب بود که چند نفر نزد ایشان آمدند. یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب است ولی قلب اش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد. مثال اش را بیان کنید».

دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او مانند شخصی است که خانه ای ساخته و سفره ای در آن، پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هرکس، دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می شود و از آن سفره می خورد. و هرکس، دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی شود و از آن سفره نمی خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آنرا توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم اش خواب و قلبش، بیدار است. آنگاه گفتند: خانه، همان بهشت است و دعوتگر، محمد ﷺ است. پس هر کس، از محمد ﷺ اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است و هرکس، از محمد ﷺ نافرمانی کند، در حقیقت از خدا نافرمانی کرده است. و این محمد ﷺ است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است».

باب (۲): کراهیت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهای بیهوده

۲۱۹۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ، حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ»». (بخاری: ۷۲۹۶)

ترجمه: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم به اندازه ای به سؤالات خود ادامه می دهند تا جایی که می گویند: این خدا است که همه چیز را آفریده است. پس چه کسی خدا را آفریده است؟» (در این صورت، باید بگوید: به خدا و رسولش ایمان دارم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود)».

باب (۳): مذمت حکم کردن به رأی و تکلف در قیاس

۲۱۹۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمْوهُ اثْنَارًا، وَلَكِنْ يَنْتَرِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتَوْنَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ»». (بخاری: ۷۳۰۷)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «علمی را که خداوند به شما عنایت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بین خواهد رفت. و در این صورت، مردمی نادان باقی خواهند ماند که دیگران از آنان استفتاء می کنند. و آنان هم بر اساس رأی خود، فتوا می دهند و مردم را گمراه می کنند و خودشان هم گمراه می شوند»».

باب (۴): تقلید از عادات امتهای گذشته

۲۱۹۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شِبْرًا بِشِيرٍ، وَذَرَاعًا بِذِرَاعٍ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَفَّارِسَ وَالرُّومِ؟ فَقَالَ: «وَمَنِ النَّاسُ إِلَّا أَوْلَئِكَ»». (بخاری: ۷۳۱۹)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که امت من و جب به وجب و گام به گام از امت های گذشته، تقلید نکند، قیامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! منظور از امت های گذشته، همان ایرانی ها و رومی ها هستند؟ فرمود: «مگر غیر از آنان، کسی دیگر هم هست»».

باب (۵): رجم زانی متأهل

۲۱۹۳- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أَنْزَلَ آيَةُ الرَّجْمِ»». (بخاری: ۷۳۲۳)

ترجمه: «عمر رضی الله عنه می گوید: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با (دین) حق، مبعوث کرد و قرآن را بر او نازل فرمود. و یکی از آیاتی که بر او نازل شد، آیه رجم بود. (که تلاوت اش، منسوخ گردید)».

باب (۶): پاداش حاکمی که اجتهاد نماید و دچار اشتباه شود و یا درست، قضاوت

نماید

۲۱۹۴- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»». (بخاری: ۷۳۵۲)

ترجمه: «روایت است که عمرو بن عاص رضی الله عنه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می رسد»».

باب (۷): کسی که فقط سکوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را حجت می داند نه سکوت دیگران را
 ۲۱۹۵- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يَخْلِفُ بِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ الصَّائِدِ الدَّجَالَ. قُلْتُ: تَخْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَخْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله».
 (بخاری: ۷۳۵۵)

ترجمه: «روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنه به نام خدا سوگند یاد می کرد که ابن صیاد، همان دجال است. راوی می گوید: گفتم: بخدا سوگند می خوری؟ گفت: شنیدم که عمر رضی الله عنه در این مورد نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله سوگند یاد می کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله هم او را منع نفرمود».

۸۸- کتاب توحید و رد جهمیه

باب (۱): درباره دعوت پیامبر اکرم ﷺ از امت، به سوی یکتاپرستی

۲۱۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «سَلُّوهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ؟» فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، وَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ»». (بخاری: ۷۳۷۵)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: نبی اکرم ﷺ مردی را بعنوان فرمانده یک دسته ی نظامی، تعیین و اعزام کرد. او که نماز را برای یرانش امامت می کرد، قرائت اش را با قل هو الله احد به پایان می رساند. آنان هنگام بازگشت، مسئله را برای نبی اکرم ﷺ بازگو کردند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می کند». از وی پرسیدند. گفت: چون در این سوره، صفت خدای رحمان، بیان شده است لذا دوست دارم آنرا بخوانم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «به او بگویید که خداوند هم او را دوست دارد»».

باب (۲): درباره این سخن خداوند متعال که می فرماید: «بدرستیکه خداوند، رزاق و

نیرومند و استوار است»

۲۱۹۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَى أَدَى سَمِعِهِ مِنَ اللَّهِ، يَدْعُونَ لَهُ الْوَلَدَ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ»». (بخاری: ۷۳۷۸)

ترجمه: «ابو موسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: «هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از خداوند صبر بیشتری ندارد. مردم ادعا می کنند که خدا، فرزند دارد ولی او به آنان تندرستی و رزق، عنایت می فرماید»».

باب (۳): در باره این سخنان خداوند متعال که می‌فرماید: «و او عزیز و حکیم است»
«و عزت از آن خدا و رسول خدا است»

۲۱۹۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»». (بخاری: ۷۳۸۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد، پناه می‌برم. همان ذاتی که هرگز نمی‌میرد ولی جن و انسانها می‌میرند»».

باب (۴): در باره این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند شما را از خویشتن برحذر می‌دارد»

۲۱۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ، وَهُوَ وَضَعَ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي»». (بخاری: ۷۴۰۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی که برای خودش می‌نویسد و نزد خودش بالای عرش، نگه می‌دارد، چنین نوشت: همانا رحمت من بر خشم‌ام، غلبه پیدا می‌کند»».

۲۲۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً»». (بخاری: ۷۴۰۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: من با بنده‌ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می‌نمایم. و هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد. و اگر به اندازه یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازه یک ذراع به او نزدیک می‌شوم. و اگر به اندازه یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه یک باع (فاصله باز کردن دو دوست) به او نزدیک می‌شوم. و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد»».

باب (۵): در باره این سخنان خداوند متعال که می‌فرماید: «می‌خواهند کلام خدا را

تغییر دهند»

۲۲۰۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ: إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَلَا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا، فَإِنْ عَمِلَهَا فَانْكُتُبُوهَا بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجَلٍ فَانْكُتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَلَمْ يَعْمَلَهَا، فَانْكُتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا فَانْكُتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ»». (بخاری: ۷۵۰۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عز و جل می‌فرماید: هرگاه، بنده‌ام نیت کرد که کار بدی انجام دهد تا زمانی که مرتکب آن نشده است، برایش ننویسد. و اگر مرتکب آن شد، فقط یک بدی برایش بنویسد. و اگر آنرا بخاطر من ترک کرد، برایش یک نیکی ثبت کنید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را کرد ولی آنرا انجام نداد، برایش یک نیکی بنویسد. و اگر آنرا انجام داد، ده تا هفت صد برابر نیکی برایش بنویسد»».

۲۲۰۲- «وَعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا - وَرُبَّمَا قَالَ: أَذْنَبَ ذَنْبًا - فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ - وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَبْتُ - فَاعْفُرْ لِي. فَقَالَ رَبُّهُ: أَعْلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ عَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ، أَوْ أَصَبْتُ آخَرَ فَاعْفُرْهُ. فَقَالَ: أَعْلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ عَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا - وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَابَ ذَنْبًا - قَالَ: رَبِّ، أَصَبْتُ - أَوْ قَالَ: أَذْنَبْتُ - آخَرَ فَاعْفُرْهُ لِي. فَقَالَ: أَعْلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ عَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثَلَاثًا. فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ»». (بخاری: ۷۵۰۷)

ترجمه: «همچنین ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از بندگان، مرتکب گناهی شد و یا گناهی انجام داد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی شدم. پس مرا مغفرت کن. پروردگارش می‌گوید: آیا بنده‌ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند؟ بنده‌ام را بخشیدم.

آنگاه پس از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و دوباره گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. پس آنرا مغفرت کن. خداوند می‌فرماید: آیا بنده‌ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند؟ پس بنده‌ام را بخشیدم.

سپس بعد از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. آنرا نیز ببخش. خداوند می‌فرماید: «آیا بنده‌ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند؟ پس بنده‌ام را بخشیدم. و بعد از مرحله سوم می‌گوید: پس هر چه می‌خواهد، انجام دهد»».

باب (۶): سخن گفتن خداوند متعال در روز قیامت با پیامبران و دیگران

۲۲۰۳- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، شَفَعْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَذْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ، فَيَدْخُلُونَ. ثُمَّ أَقُولُ أَذْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَذْنَى شَيْءٍ». فَقَالَ أَنَسٌ: كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۷۵۰۹)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «روز قیامت، شفاعت من پذیرفته می شود. لذا من می گویم: پروردگارا! هرکس، در دل اش به اندازه یک دانه اسپند، ایمان وجود دارد، او را وارد بهشت گردان. پس آنان وارد بهشت می شوند. سپس می گویم: هرکس که در قلبش ذره ای ایمان وجود دارد، او را نیز وارد بهشت گردان». انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: گویا هم اکنون انگشتان رسول خدا ﷺ را می بینم (که به آن ذره کوچک اشاره می نماید)».

۲۲۰۴- «وَعَنْهُ ﷺ ذَكَرَ حَدِيثَ الشَّفَاعَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مُطَوَّلًا مِنْ رِوَايَةِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَزَادَ هُنَا فِي آخِرِهِ: «فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَيَأْتُونِي، فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي، فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مُحَامِدُ أَحْمَدُهُ بِهَا لَا تَحْضُرُنِي الْآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، وَأَخْرُجُهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمِعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمِّي أُمِّي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ، فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيْمَانٍ. فَأَنْطَلِقُ، فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخْرُجُهُ لَه سَاجِدًا. فَيَقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمِعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمِّي أُمِّي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ. ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ. ثُمَّ أَخْرُجُهُ لَه سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمِعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمِّي أُمِّي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَذْنَى أَذْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ»». (بخاری: ۷۵۱۰)

ترجمه: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حدیث شفاعت را که به روایت ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بطور مفصل در شماره (۱۷۲۵) بیان شد، ذکر کرد و در پایان آن، افزود: پیامبر خدا ﷺ فرمود: آنگاه مردم نزد عیسی الیه السلام می روند. او می گوید: این، کار من نیست. شما نزد محمد ﷺ بروید. سپس مردم نزد من می آیند. من می گویم: این، کار من است. آنگاه از پروردگارم اجازه می خواهم. پس به من اجازه داده می شود و خداوند ثنایی را که اکنون به خاطر ندارم، به من الهام می کند. من او را با همان ثناها مورد ستایش قرار می دهم و به سجده می افتم. آنگاه خداوند متعال می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود.

و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. من می گویم: پرور دگارم! اتم، اتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلب اش به اندازه یک دانه جو، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم. سپس بر می گردم و دوباره او را با همین ثناها مورد ستایش قرار می دهم و به سجده می افتم. آنگاه خداوند می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. من دوباره می گویم: پرور دگارم! اتم، اتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلب اش به اندازه ی ذره ای یا دانه اسپندی، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم. سپس برای سومین بار بر می گردم و با همین ثناها او را مورد ستایش، قرار می دهم و به سجده می افتم. خداوند می فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می شود. و بخواه که به تو عنایت می شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می شود. پس من می گویم: پروردگارا! اتم، اتم. خداوند می فرماید: برو و هر کس را که در قلبش به اندازه کوچکترین ذره دانه اسپند، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می روم و این کار را انجام می دهم».

۲۲۰۵- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ: «ثُمَّ أَعُوذُ الرَّابِعَةَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعُ، وَسَلْ تُعْطَى، وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، ائِذْنِ لِي فِيمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَيَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي، لَا أُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ترجمه: «و در روایتی دیگر از انس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سپس برای چهارمین بار بر می گردم و خداوند را با همین ثناها مورد ستایش قرار می دهم و برایش به سجده می افتم. آنگاه به من گفته می شود: ای محمد! سرت را بلند کن. بگو، سخن ات شنیده می شود. سؤال کن. به تو عنایت می شود و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می شود. من می گویم: پروردگارم! درباره کسانی که لا اله الا الله گفته اند، به من اجازه ی شفاعت بده. می فرماید: به عزت و جلال و بزرگی و عظمت ام سوگند که هر کس، لا اله الا الله گفته است، او را از آتش بیرون خواهم کرد».

باب (۷): ترازوی اعمال و اقوال در روز قیامت

۲۲۰۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كِلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».

(بخاری: ۷۵۶۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد خداوند، محبوب اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى